



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

عین الحکایات

تألیف
صاحبزادہ محمد علی

تعمیر

بیت سہمی رحمانی

پشاور
پرنٹنگ ورکس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عين الحيات

نويسنده:

محمدباقر بن محمدتقي علامه مجلسي

ناشر چاپي:

انوار الهدى

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	عین الحیات
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	جلد ۱
۱۴	اشاره
۱۶	مقدمه محقق
۱۶	اشاره
۱۸	سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره
۲۳	مقدمه مؤلف
۲۵	مقدمه در ذکر بعضی از فضائل و احوال ابوذر رضی الله عنه
۲۵	اشاره
۲۶	در فضائل سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم
۳۰	کیفیت اسلام ابوذر رضی الله عنه
۳۳	در کیفیت مسلمان شدن سلمان رضی الله عنه
۳۹	در مظلومیت ابوذر و ظلم عثمان نسبت به او
۴۲	در احوالات ابوذر رضی الله عنه
۴۶	اخراج ابوذر از مدینه
۴۹	وفات ابوذر در ربذه
۵۲	وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله به ابی ذر غفاری
۵۲	اشاره
۵۴	یا اباذر اعبد الله کأنک تراه، فان کنت لا تراه فإینه یراک.
۵۴	اشاره
۵۵	فصل اول: در رؤیت
۵۷	فصل دوم: در غرض از خلقت آسمان و زمین

۵۸	فصل سوّم: در شرائط اعمال است
۵۸	اشاره
۷۸	فایده:
۸۰	فصل چهارم: در حضور قلب
۹۷	و اعلم أنّ أوّل عباده الله المعرفه به،
۹۷	اشاره
۹۷	اصل اول: در آنکه اوّل عبادات معرفت است
۹۸	اصل دوّم: در آنکه ایمان سرمایه ابدی است
۱۱۲	اصل سوّم: در بیان مراتب معرفت و ایمان
۱۱۹	اصل چهارم: در حدوث عالم
۱۲۰	اصل پنجم: در تحقیق معنی فرد است
۱۲۶	اصل ششم: در بقای حق تعالی
۱۲۷	اصل هفتم: در خالقیت خداوند متعال
۱۲۹	اصل هشتم: در خلقت آسمانها
۱۳۴	اصل نهم: در بیان معنی لطیف و خبیر است
۱۳۹	اصل دهم: در احاطه علم و قدرت الهی به جمیع اشیاء
۱۴۰	ثمّ الإیمان بی، و الإقرار بأنّ الله تعالی أرسلنی إلى كافة الناس،
۱۴۰	اشاره
۱۴۰	فایده اولی: در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلایق به او
۱۴۳	فایده ثانیه: در معجزه
۱۴۴	فایده ثالثه: در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان
۱۶۱	فایده رابعه: در قداست ساحت انبیاء علیهم السلام
۱۶۳	فایده خامسه: در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آن حضرت است
۱۷۲	ثمّ حبّ أهل بیته الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.
۱۷۲	اشاره
۱۷۲	تنویر اول: در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمی باشد

- ۱۹۳ تنویر دوم: در بیان عصمت امام است
- ۱۹۵ تنویر سوم: در نازل شدن آیه تطهیر در شأن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام
- ۱۹۹ تنویر چهارم: در بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام است
- ۲۰۷ تنویر پنجم: در بیان آنکه صحت عبادت مشروط است به اعتقاد به امامت
- ۲۰۸ تنویر ششم: در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت
- ۲۴۹ و اعلم یا أبادر انّ الله عزّ و جلّ جعل اهل بیته فی امتی کسفینه نوح.....
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۴۹ اهل بیت(علیهم السلام) کشتی نجاتند
- ۲۶۲ یا أبادر احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا و الآخرة.....
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۶ مقصد اول
- ۲۸۲ مقصد دوم: در بیان دجال
- ۲۸۶ مقصد سوم: در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آن
- ۳۰۹ یا أبادر انّ شرّ الناس منزله عند الله یوم القیامه عالم لا ینتفع بعلمه
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۰ قاعده اول: در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن آن و فضل علماست
- ۳۱۸ قاعده دوم: در بیان اصناف علم و آنچه از آن نافع است
- ۳۲۰ قاعده سوم: در شرایط و آداب علم و عمل نمودن به آن و بیان اصناف علما
- ۳۳۳ قاعده چهارم: در بیان اصناف علماست و صفات عالمی که متابعت او می توان نمود
- ۳۳۵ قاعده پنجم: در مذمت علم بی عمل است
- ۳۳۶ قاعده ششم: در مذمت فتوا دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد
- ۳۳۷ یا أبادر انّ حقوق الله جلّ ثناؤه اعظم من ان یقوم بها العباد.....
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۸ خصلت اول: در عدم اغترار به عبادت و اعتراف به عجز است
- ۳۴۱ خصلت دوم: در بیان شکر نعمت است
- ۳۴۷ خصلت سوم: در توبه است

- یا اَبَاذَرِ اَتَّكْ فِی مَمَرِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ فِی اَجَالٍ مَنَّقُوصَهٗ، وَ اَعْمَالٍ..... ۳۵۷
- اشاره ۳۵۷
- طلب روزی حلال ۳۵۷
- یا اَبَاذَرِ المَتَّقُونَ سَادَهٗ، وَ الفُقَهَاءُ قَادَهٗ، وَ مَجَالِسَتَهُمْ زَیَادَهٗ..... ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- صحبت با علما ۳۶۳
- یا اَبَاذَرِ دَعِ مَا لَسْتَ مِنْهُ فِی شَیْءٍ، وَ لَا تَنْطَلِقْ فِیْمَا لَا یَعْنِیْكَ، وَ..... ۳۶۹
- اشاره ۳۶۹
- فضیلت سکوت ۳۷۰
- یا اَبَاذَرِ جَعَلَ اللّٰهُ جَلَّ ثَنَاؤُهٗ قَرَهٗ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ..... ۳۷۳
- اشاره ۳۷۳
- لمعة اول: در بیان فضیلت صلوات است ۳۷۵
- لمعة دوم: در بیان اختلاف شرایع و مذقت بدعت در دین است ۳۷۸
- لمعة سوم: در بیان آنکه رهبانیت در این امت نمی باشد و رهبانیت بدعت است ۳۹۰
- لمعة چهارم: در بیان اعتزال از خلق است ۳۹۵
- لمعة پنجم: در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق کردن است ۴۰۱
- لمعة ششم: در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره ۴۱۱
- لمعة هفتم: در بیان فضیلت پاکیزه بودن و بوی خوش کردن است ۴۱۸
- لمعة هشتم: در مدح مطعومات لذیذه و مذقت ترک گوشت و حیوانی نمودن است ۴۲۰
- لمعة نهم: در بیان حرمت غناست ۴۲۷
- لمعة دهم: در بیان ذکر است ۴۳۴
- یا اَبَاذَرِ طُوبَى لِاَصْحَابِ الْاَلْوَابِیةِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ، یَحْمِلُونَهَا فِی سَبْقُونَ النَّاسِ..... ۴۴۷
- اشاره ۴۴۷
- فضیلت مسجد ۴۴۸
- در تصدق کردن ۴۵۲
- یا اَبَاذَرِ الدَّرَجَهٗ فِی الْجَنَّةِ فَوْقَ الدَّرَجَهٗ کَمَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ..... ۴۵۷

- ۴۵۷ اشاره
- ۴۵۸ فضائل مومن
- ۴۶۴ یا أبأذر من اوتی من العلم ما لا یبکیه، لحقیق أن یرکون اوتی علم ما لا یعمل به و ما لا ینفعه
- ۴۶۴ اشاره
- ۴۶۵ فضیلت رقت قلب و گریه از خوف الهی
- ۴۶۹ یا أبأذر یرقول اللّٰه تبارک و تعالی: لا أجمع علی عبد خوفین، و لا أجمع له أمنین
- ۴۶۹ اشاره
- ۴۷۰ ثمرة اول: در خوف و رجاست
- ۴۷۷ ثمرة دوّم: در بیان بعضی از قصص خائفان
- ۴۹۳ ثمرة سوّم: در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن
- ۴۹۵ یا أبأذر انّ اول شیء یرفع من هذه الامة الأمانة و الخشوع حتّٰی لا یکاد یری خاشعاً
- ۴۹۵ اشاره
- ۴۹۵ حفظ امانت و ادای آن
- ۴۹۸ یا أبأذر و الذی نفس محمّد بیده لو أنّ الدنیا کانت تعدل عند اللّٰه
- ۴۹۸ اشاره
- ۵۰۱ باب اول: در مذمت دنیا
- ۵۱۲ باب دوّم: در مذمت دنیا
- ۵۱۲ اشاره
- ۵۱۲ تمثیل اول: در بیان آنکه هرچند آدمی به دنیا مشغول می شود خلاصی از آن دشوارتر است.
- ۵۱۳ تمثیل دوّم: در بیان آنکه هرچند تحصیل دنیا بیشتر می نمائی حرص بر آن زیاده می شود.
- ۵۱۴ تمثیل سوّم: در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده و باطنش کشنده است.
- ۵۱۴ تمثیل چهارم: در فنا و سرعت انقضای دنیا.
- ۵۱۴ تمثیل پنجم: در بیان بی وفائی دنیا.
- ۵۱۵ تمثیل ششم: در بیان کیفیت نجات از دنیا.
- ۵۱۵ تمثیل هفتم: در بیان پستی دنیا.
- ۵۱۵ تمثیل هشتم: در بیان سوء عاقبت دنیا.

۵۱۶	تمثیل نهم: در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمی شوند،
۵۱۶	تمثیل دهم: در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا
۵۱۶	اشاره
۵۱۷	قصه بلوهر و یوداسف
۶۲۱	فهرست مطالب
۶۲۷	جلد ۲
۶۲۷	مشخصات کتاب
۶۲۷	اشاره
۶۲۹	بیان سوّم: در بیان معنی دنیاست
۶۳۹	در بیان سه خصلت در حدیث شریف
۶۳۹	اشاره
۶۳۹	اول: مذمت محبت دنیا
۶۴۲	دوّم: مذمت محبت جاه و شهرت
۶۴۵	سوّم: خصلت پسندیده تواضع و فروتنی
۶۵۹	مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان
۶۶۸	مدح کفاف
۶۷۱	ارزش عمل صالح و خالص
۶۷۷	مذمت ریا
۶۸۰	توصیف جهنم و عذاب آن
۶۹۵	توصیف بهشت و نعیم آن
۷۱۳	مذمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دو خصلت
۷۱۳	اشاره
۷۱۳	خصلت اول: بسیار خندیدن
۷۱۷	خصلت دوّم: کسل و سستی در عبادت است
۷۱۷	اشاره
۷۲۰	بی اعتنائی به شأن مردم

- محاسبه نفس ----- ۷۲۲
- اشاره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به چندین خلق از اخلاق کریمه ----- ۷۲۶
- اشاره ----- ۷۲۶
- خصلت اول: در حیاست ----- ۷۲۷
- خصلت دوم: در عفت شکم از محرّمات و مکروهات ----- ۷۳۰
- خصلت سوم: در عفت فرج است از محرّمات و مکروهات و شبهات ----- ۷۳۴
- خصلت چهارم: در نگاه داشتن چشم است از محرّمات و مکروهات ----- ۷۴۰
- در توضیح این مطلب که دعای بدون عمل صالح مانند پرتاب تیر از کمان بی زه است ----- ۷۴۲
- نجم اول: در بیان فضیلت دعا و فواید آن است ----- ۷۴۲
- نجم دوم: در توضیح مجملی از شرایط و آداب دعاست ----- ۷۴۷
- نجم سوم: در بیان علّت مستجاب نشدن بعضی از دعاها ----- ۷۷۰
- در توضیح مضامین حدیث احترام به مسلمان ریش سفید و حاملان عامل به احکام قرآن و پادشاه عادل از جمله تعظیم حق تعالی است ----- ۸۲۶
- ینبوع اول: در بیان اکرام پیران مسلمانان است ----- ۸۲۶
- ینبوع دوم: در بیان فضیلت قرآن و حامل آن ----- ۸۲۸
- اشاره ----- ۸۲۸
- ساقیۀ اول: در فضیلت قرآن است ----- ۸۲۸
- ساقیۀ دوم: در بیان فضیلت حاملان قرآن است ----- ۸۳۰
- ساقیۀ سوم: در بیان صفات قراء قرآن و اصناف ایشان است ----- ۸۳۳
- ساقیۀ چهارم: در بیان آداب خواندن قرآن است ----- ۸۴۲
- ساقیۀ پنجم: در استعاذه است ----- ۸۴۹
- ساقیۀ ششم: رو به جانب قبله بودن است ----- ۸۴۹
- ساقیۀ هفتم: در کیفیت ختم قرآن است ----- ۸۵۰
- ساقیۀ هشتم: در تعلیم و تعلّم و حفظ قرآن است ----- ۸۵۱
- ساقیۀ نهم: در ثواب قرائت قرآن است ----- ۸۵۲
- ساقیۀ دهم: در بیان فضیلت تلاوت از قرآن و نگاه داشتن قرآن است ----- ۸۵۷
- ساقیۀ یازدهم: در بیان فضائل و فوائد بعضی از آیات و سوره کریمه قرآنی است ----- ۸۵۹

۹۰۸	ینبوع سوّم: در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا
۹۰۸	اشاره
۹۰۸	جدول اوّل: در بیان عدل و جور ایشان است
۹۱۵	جدول دوّم: در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکم است با رعایا،
۹۱۸	جدول سوّم: در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان
۹۲۶	جدول چهارم: در بیان مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان و راندن ایشان
۹۳۲	جدول پنجم: در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن
۹۳۶	جدول ششم: در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان،
۹۴۲	جدول هفتم: در بیان چہتی چند است کہ بہ آن جہات
۱۰۲۷	در توضیح حدیث رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در مورد مذمت غیبت و شقوق آن و بہتان بر مسلمان
۱۰۲۷	فصل اوّل: در بیان مذمت و حرمت غیبت است
۱۰۳۵	فصل دوّم: در بیان معنی غیبت است
۱۰۳۷	فصل سوّم: در بیان فردی چند از غیبت است کہ علماء استثنا کرده اند
۱۰۴۴	فصل چهارم: در حکم شنیدن غیبت است
۱۰۴۵	فصل پنجم: در کفّارۃ غیبت و توبۃ از آن است
۱۰۴۷	فصل ششم: در مذمت بہتان و متّهم ساختن مؤمنان
۱۰۵۱	فصل ہفتم: در بیان مذمت حسد است
۱۰۶۵	تنویر و توضیح برخی مطالب دیگر در ادامہ فقرات شریفہ سابقہ
۱۰۶۵	اشاره
۱۰۶۵	مصباح اوّل: در مذمت تکبر است
۱۰۷۲	مصباح دوّم: در بیان انواع تکبر است
۱۰۷۵	مصباح سوّم: در علاج تکبر است
۱۰۷۷	مصباح چهارم: در اصلاح سریرہ است
۱۰۷۹	مصباح پنجم: در بیان پشم پوشی است
۱۰۹۲	*خاتمہ*
۱۰۹۲	اشاره

۱۰۹۲	باب اول: در بیان فضیلت اذکار است که مخصوص به وقتی نیست
۱۰۹۲	اشاره
۱۰۹۲	فصل اول: در فضیلت تسبیحات اربعه است
۱۰۹۶	فصل دوم: در بیان تهلیل است و ثواب انواع آن
۱۱۰۱	فصل سوم: در فضیلت تسبیح است
۱۱۰۴	فصل چهارم: در فضیلت تحمید است و انواع محامد
۱۱۰۵	فصل پنجم: در فضیلت استغفار است
۱۱۰۷	فصل ششم: در فضیلت اذکار متفرقه است
۱۱۱۳	باب دوم: در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چندند
۱۱۱۳	اشاره
۱۱۱۳	فصل اول: در تعقیب نماز صبح و شام است
۱۱۲۱	فصل دوم: در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند
۱۱۲۵	فصل سوم: در تعقیب مخصوص نماز ظهر است
۱۱۲۵	فصل چهارم: در تعقیبات نماز عصر است
۱۱۲۶	فصل پنجم: در بیان تعقیب نماز خفتن است
۱۱۲۷	فصل ششم: در بیان سجده شکر است
۱۱۳۱	فصل هفتم: در بیان اذکاری است که در هنگام خواب باید خواند
۱۱۳۹	فهرست مطالب
۱۱۴۶	درباره مرکز

سرشناسه: مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، ق ۱۱۱۱ - ۱۰۳۷

عنوان قراردادی: [عين الحياه]

عنوان و نام پديد آور: عين الحيات / تاليف محمدباقر مجلسی؛ تحقيق مهدي رجائي

مشخصات نشر: قم: انوار الهدی، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهري: ج ۲

شابك: ۹۶۴-۶۲۲۳-۷۷-۶۰۰۰Xريال: (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۲۳-۷۹-۶ (ج.۱)؛ ۹۶۴-۶۲۲۳-۸۱-۸ (ج.۲)

يادداشت: کتابنامه

موضوع: احاديث اخلاقي

موضوع: اخلاق اسلامي

موضوع: احاديث شيعه -- قرن ق ۱۲

شناسه افزوده: رجائي، مهدي، . - ۱۳۳۶

رده بندي كنگره: BP۲۴۸/م ۳ ع ۹ ۱۳۸۲

رده بندي ديويي: ۲۹۷/۶۱

شماره كتابشناسي ملي: م ۸۲-۳۷۰۴

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على خير خلقه محمد و آله المعصومين، و لعنه الله على أعدائهم و مخالفينهم و غاصبي حقوقهم أجمعين الى يوم الدين.

در این مقدمه کوتاه قلم توان گویای شرح حال یکی از برجسته ترین و والاترین شخصیت تاریخ را ندارد، آری علامه مجلسی قدس سره ستاره ای بود که با مشعل تابناک خود حیاتی دوباره به کالبد بی رمق فرهنگ اصیل اسلامی داد.

و با تابش انوار خود مکتب اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام را حیات تازه و جاوید داد، و با افراختن علم مکتب اهل بیت عليهم السلام کلیه مکتبهای الحادی و کفر را سرنگون ساخت.

و با بوجود آوردن بزرگترین انقلاب فکری و فرهنگی جامعه خود را در مسیر صراط مستقیم قرار داد، و با ترویج مکتب اهل بیت عليهم السلام راه و رسم را به جامعه خود آموخت.

علامه مجلسی قدس سره ستاره ای بود که با غروب خود انوار تابناک هدایتش تا روز قیامت می تابد، و راه و رسم دینی و مذهبی بودن را به کلیه جوامع بشری قرنهای پس از قرن ترسیم می نماید.

ایشان با تألیفات خود نیاز فرهنگی کلیه جوامع دینی را برآورد، و در هر زمینه ای که نیاز فرهنگی بود اثر جاویدی از خود بجای گذاشت.

علامه مجلسی قدس سره با تدوین و تألیف کتاب شریف بحار الأنوار تأسیس بزرگترین دایره المعارف شیعه را بنیانگذاری نمود، و راه گشای دیگران در تدوین احادیث شیعه گردید، و سبب نامگذاری عصر خود به عصر طلائی حدیث گردید.

ایشان توانستند با همت والای خود آثار فراوان شیعه که در طول تاریخ از بین رفته بود یا در حال مندرس شدن بود احیا نمایند، و مقدار فراوان از آن را با استنساخ و جمع آوری در کتابخانه های معتبر تکثیر و حفظ نمایند.

و بزرگترین خدمت ایشان به مکتب اهل بیت علیهم السلام ترویج آداب و سنن و مستحبات اسلامی بود.

برکات وجودی ایشان در طول تاریخ می درخشد، ایشان مصداق واقعی «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» بود، و عمر شریف و پربرکت خود را در راه خدا وقف نمود و بزرگترین خدمت را به تاریخ بشریت نمود، و الگوی واقعی بتسریّت در دین و ایمان قرار گرفت.

و کتابی که در پیش روی خود دارید یکی از آثار بسیار ارزشمند علامه مجلسی قدس سره می باشد، این کتاب شرح حدیث وصایا و مواظب بالغه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری می باشد، و شامل مباحث بسیار ارزشمند اخلاقی و اعتقادی می باشد که از سرچشمه خاندان وحی و رسالت سیراب گردیده، و تشنه لبان وادی ضلالت و گمراهی را حیاتی تازه می دمد.

و این کتاب شریف مشتمل بر کلیه مکارم اخلاق حسنه، و محاسن اوصاف جمیله می باشد، و موجب حیات قلوب و ارواح مرده دلان وادی غرور می گردد، امیدوارم که شیفتگان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت از خواندن این کتاب شریف بهره های فراوان ببرند.

و اینجانب این کتاب شریف را با بهترین نسخه های خطی مقابله نمودم و

مقداری از این کتاب را با نسخه اصل که بدست خط مبارک علامه مجلسی قدس سره می باشد با دقت مقابله نموده ام، و اصل این نسخه در کتابخانه فقیه اهل بیت حضرت آیه الله العظمی نجفی مرعشی قدس سره محفوظ است، و حتی الامکان احادیث منقوله در این کتاب را از منابع خود از کتاب بحار الانوار و غیر آن استخراج نموده ام.

سلسله آثار علامه مجلسی قدس سره

آثاری که به تحقیق و تصحیح اینجانب چاپ و نشر گردیده از قرار ذیل است:

- ۱- ملاذ الأخیار شرح تهذیب الأحکام ۱۶ جلد.
- ۲- الفرائد الطریفه فی شرح الصحیفه.
- ۳- رساله الاعتقادات.
- ۴- رساله فی حلّ حدیث مذکور فی العلل و العیون.
- ۵- مفاتیح الغیب در آداب استخاره.
- ۶- رساله فرق میان صفات فعل و ذات.
- ۷- رساله تحقیق مسأله بداء.
- ۸- آداب نماز شب.
- ۹- رساله جبر و تفویض.
- ۱۰- رساله دفع شبهه حدیث جهل و معرفت.
- ۱۱- ترجمه چهارده حدیث راجع به امام عصر علیه السلام و علائم ظهور و رجعت.
- ۱۲- رساله بهشت و دوزخ.
- ۱۳- رساله حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام.
- ۱۴- نظم اللثالی معروف بسؤال و جواب.
- ۱۵- رساله تفسیر آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» .

۱۶-رسالة فرق زن و مرد در احكام نماز و طهارت.

۱۷-رسالة در حكم مال ناصب.

۱۸-رسالة أجوبه المسائل الهنديه.

۱۹-رسالة ترجمه خطبه توحيدیه امام رضا عليه السلام.

۲۰-رسالة ترجمه قصیده دعبل خزاعی.

۲۱-رسالة تحقيق در حديث عدم احتساب عمر زائران امام حسين عليه السلام.

۲۲-رسالة تفسير آیه نور.

۲۳-رسالة آداب سلوك حاكم با رعیت.

۲۴-رسالة آداب ماه شعبان.

۲۵-رسالة اختيارات ايام.

۲۶-رسالة ترجمه ثواب جوشن كبير.

۲۷-رسالة آداب نماز.

۲۸-رسالة بيان اوقات نماز.

۲۹-رسالة شكيات نماز.

۳۰-رسالة زكات و خمس و اعتكاف.

۳۱-رسالة تحديد صاع.

۳۲-رسالة كفارات.

۳۳-رسالة مفتتح الشهور.

۳۴-رسالة ماه نو دیدن و ناخن چیدن.

۳۵-رسالة صغيرة آداب حج.

٣٦-رسالة كبيرة آداب حج.

٣٧-رسالة صواعق اليهود.

ص:٦

۳۸-رسالة احكام و آداب اسب تاختن و تير انداختن.

۳۹-رسالة صيغ عقود نكاح.

۴۰-مسائل ايادی سبا.

۴۱-جلاء العيون.

۴۲-عين الحيات كتاب حاضر.

و در پایان از زحمات فاضل ارجمند جناب آقای سید جعفر حسینی سرپرست محترم انتشارات اعتصام که در راه نشر آثار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و نشر این کتاب متحمّل گردیده اند کمال تشکر و سپاس و قدردانی می شود. و از خداوند متعال خواستار توفیقات ایشان در نشر و احیاء آثار اهل بیت علیهم السّلام می باشیم.

و السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

سید مهدی رجائی

روز نیمه شعبان ۱۳۱۷/ه.ق

صندوق پستی ۷۵۳

ص:۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لاآلی حمد و جواهر ثنا تحفه بارگاه جلال و کبریا حکیمی که الواح ارواح قابله نوع بشر را که مظهر غرایب صنع قضا و قدر است به صیقل مواعظ دلپذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده، عکس پذیر صفات کمال، و چهره گشای نعوت جلال خویش گردانید، و چشمه های حقایق از لسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر بساطین قلوب صافیه، و مزارع صدور زاکیه ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته، تا الوان ریاحین محبت و انواع گلهای معرفت رویانند.

و صلوات نامحدود بر زبده عالم وجود، و صاحب مقام محمود، و باعث ایجاد سبع طباق، و متمم صحیفه مکارم اخلاق مقدس جنابی که از خزانه فیض ازلی به تشریف شریف إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۱) سرافراز است، و اَمّت نوازی که از وفور شفقت و مرحمت به منقبت حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۲) ممتاز است، اَعْنَى: سَيِّد الْمُرْسَلِينَ، و فخر العالمین، و شفیع المذنبین، و رحمه الله على الأولین و الآخرین، محمد بن عبد الله خاتم النبیین.

و درود بر آل اطهار و اهل بیت اخیار او که به نور تولایشان قنادیل دلهای محبان روشنی بخش زمین و آسمان گردیده، و از شعشعه خورشید محبتشان مقتضای

ص: ۹

۱- ۱) سورة قلم: ۴.

۲- ۲) سورة توبه: ۱۲۸.

سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (۱) صبح صادق یقین و ایمان از جبین شیعیان دمیده، خصوصاً سید اوصیاء، و امام اتقیاء، و فریادرس روز جزا، و محرم سرادق لو کشف الغطاء، باب مدینه علم، و لنگر سفینه حلم، اعنی: ولیّ الله المرتضی، و سیف الله المنتضی، امیر المؤمنین، و یعسوب المسلمین، أسد الله الغالب، و شهاب الله الثاقب، سید الوصیین، علی بن ابی طالب، صلوات الله علیهم أجمعین و لعنه الله علی أعدائهم أبد الآبدين.

اما بعد: مستمد فیوض ازلی، محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما، به موقف عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی می رساند: که چون حکیم علیم نفوس بشری را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله به عوائق غفلات و علایق شهوات مبتلا گردانیده، حیرت زدگان به وادی بی خبری و جهالت، و مدهوشان شراب بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره ای نیست، که شاید از خواب غفلت بیدار، و از مستی هشیار گردند، لا جرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را به نصایح شافیه، و امثال و حکم وافیه، مشحون گردانید، و پیشوایان دین و رهنمایان مسالک یقین را به این شیمه کریمه امر فرمود، كما قال تعالی اذعُ إلى سبیل ربّک بالحکمہ و الموعظہ الحسنہ و جادلهم بالتی هی أحسن (۲).

و در کلام وافی هدایه جناب با رفعت رسالت پناهی، و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم أجمعین، خطب و مواعظ و وصایا فوق حدّ و احصا وارد شده، و اکثر طالبان هدایت به اعتبار عدم انس به لغت عرب از فواید و منافع آنها محرومند.

ص: ۱۰

۱-۱) سورة فتح: ۲۹.

۲-۲) سورة نحل: ۱۲۵.

لهذا این بی بضاعت را به خاطر فاتر رسید که وصیتی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله برگزیده اصحاب، و زبده اتباع خود، ابوذر غفاری رضوان الله علیه را فرموده اند، چون جامع ترین اخباری است که در این باب از ینابیع وحی و الهام مأثور گردیده، و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه، و محاسن اوصاف جمیله اشتمال دارد، ترجمه نمایم، و مقید بر نیکی عبارات و حسن استعارات نگردیده، به عبارات قریبه به فهم، مضامین آن را ادا کنم، و آنچه محتاج به تفسیر و تبیین باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد بر وجه ایجاز متوجه حل آن بشوم، تا کافئه مؤمنان و عامه شیعیان را از این مائده سبحانی، و عایده ربانی بهره فاضل و نصیب کامل بوده باشد.

چون از فضل شامل سبحانی امید دارم که موجب حیات قلوب و ارواح مرده دلان سرای غرور گردد، آن را به عین الحیات مسمی گردانیدم، ملتمس از ناظران در این رساله آنکه چون درخور استعداد ناقص این عدیم الاستطاعه به قلم آمده به دیده عیب جوئی نظر ننمایند، و در حیات و ممات این تبه روزگار را به دعای خیر اعانت فرمایند، و حسبنا الله و نعم الوکیل.

مقدمه در ذکر بعضی از فضائل و احوال ابوذر رضی الله عنه

اشاره

در ذکر بعضی از فضائل و احوال ابوذر رضی الله عنه

ابوذر کنیه اوست، و اسم او بر قول اصح جندب بن جناده است، و اصل او عرب بوده، از قبیله بنی غفار، آنچه از اخبار خاصه و عامه مستفاد می شود آن است که بعد از رتبه معصومین صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی به جلالت قدر و

رفعت شأن سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی نبوده (۱).

و از بعضی اخبار ظاهر می شود که سلمان بر او ترجیح دارد، و او بر مقداد (۲).

و احادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتد شده و از دین برگشتند، مگر سه کس: سلمان، و ابوذر، و مقداد، که ایشان را هیچ تزلزلی و شکمی در خاطر به هم نرسید، و قلیلی از سایر صحابه برگشتند، و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند، و باقی بر کفر ماندند (۳).

در فضائل سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم

منقول است از حضرت صادق علیه السلام که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به سلمان گفت: یا سلمان برو به خانه حضرت فاطمه و بگو تحفه های بهشت که از برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده به تو عطا فرماید، سلمان چون پس پرده آمد دید سه سبد نزد حضرت فاطمه گذاشته اند گفت: ای دختر رسول تحفه ای به من کرامت فرما، حضرت فرمود که: این سه سبد را سه حوریّه از بهشت از جهت من آوردند، اسم ایشان را پرسیدم، یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم، خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده، و دیگری گفت که: من ذره نام دارم، خدا مرا جهت ابوذر خلق کرده، و سیم گفت که: من مقدوده نام دارم، خدا مرا برای مقداد خلق کرده. سلمان گفت که: حضرت فاطمه علیهما السلام قدری از آن تحفه به من کرامت فرمود، و بر هر قومی

ص: ۱۲

۱- ۱) بحار الانوار ۳۲۱/۲۲ ح ۱۰ و غیر آن.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۴۶/۲۲ ح ۶۰ و غیر آن.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۳۳/۲۲ ح ۴۵، و ص ۳۵۱ ح ۷۶، و ص ۳۵۲ ح ۸۰.

که می گذشتم از بوی خوش آن متعجب می شدند (۱).

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام مروی است که: در روز قیامت منادی از جانب ربّ العزّه ندا کند که: کجایند حواری و مخلصان محمّد بن عبد الله که بر طریقه آن حضرت مستقیم بودند، و پیمان آن حضرت را نشکستند، پس برخیزند سلمان و ابوذر و مقداد (۲).

مروی است از حضرت صادق علیه السّلام که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا مرا امر کرده است به دوستی چهار کس، صحابه گفتند: یا رسول الله کیستند این جماعت؟ فرمود که: علی بن ابی طالب علیه السّلام و مقداد و سلمان و ابوذر (۳).

و به اسانید بسیار در کتب شیعه و سنی مروی است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آسمان سایه نکرد بر کسی و زمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد (۴).

و ابن عبد البرّ که از اعظم علمای اهل سنت است در کتاب استیعاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: ابوذر در میان امت من بر زهد عیسی بن مریم است.

و به روایت دیگر: شبیه عیسی بن مریم است در زهد.

و ایضا روایت نموده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که: ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمل آن عاجز بودند، و گروهی بر آن زد که هیچ از آن

ص: ۱۳

۱-۱) بحار الانوار ۳۵۲/۲۲-۳۵۳ ح ۸۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۴۲/۲۲.

۳-۳) بحار الانوار ۳۲۱/۲۲ ح ۱۰، و ص ۳۴۶ ح ۵۸، و ص ۳۵۳ ح ۸۲.

۴-۴) بحار الانوار ۳۲۹/۲۲ ح ۳۸، و ص ۳۴۳، و ص ۴۰۵ ح ۱۸ و غیر آن.

و ابن بابویه علیه الرحمه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:

روزی ابوذر رحمه الله بر حضرت رسالت پناه گذشت، و جبرئیل به صورت دحیه کلبی در خدمت آن حضرت به خلوت نشسته بود، و سخن در میان داشت، ابوذر گمان کرد که دحیه کلبی است، و با حضرت حرف نهانی دارد و بگذشت، جبرئیل گفت: یا محمّد اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد، اگر سلام می کرد ما او را جواب سلام می گفتیم، به درستی که او را دعائی هست که در میان اهل آسمانها معروف است، چون من عروج نمایم از وی سؤال کن.

چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد، حضرت فرمود که: ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت: چنین یافتیم که دحیه کلبی نزد توست، و برای امری او را به خلوت طلبیده ای، نخواستم کلام شما را قطع نمایم، حضرت فرمود که: جبرئیل بود و چنین گفت، ابوذر بسیار نادم شد، حضرت فرمود: چه دعاست که خدا را به آن می خوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروف است؟ گفت: این دعا را می خوانم: اللهم انی استلک الایمان بک، و التصدیق بنبیّک، و العافیة من جمیع البلاء، و الشکر علی العافیة، و الغنی عن شرار الناس (۲).

و روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: بهشت مشتاق است به سوی تو یا علی، و به سوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد (۳).

و به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که:

ص: ۱۴

۱-۱) بحار الانوار ۴۲۰/۲۲ از استیعاب.

۲-۲) بحار الانوار ۴۰۰/۲۲-۴۰۱ ح ۹.

۳-۳) بحار الانوار ۳۲۴/۲۲-۳۲۵ ح ۲۲.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که: آن حضرت فرمود که:

ولایت و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند، و تغییر و تبدیلی امام به حق و احکام دین نکردند واجب است، مثل سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و مقداد بن اسود کنندی، و عمّار بن یاسر، و جابر بن عبد الله بن انصاری، و حذیفه بن الیمان، و ابو الهیثم بن التیهان، و سهل بن حنیف، و ابو ایوب انصاری، و عبد الله بن الصامت، و عباده بن الصامت، و خذیمه بن ثابت ذی الشهادتین، و ابو سعید خدری، و امثال ایشان (۲).

و در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است که: ابوذر از خوف الهی چنان گریست که چشم او آزرده شد، به او گفتند که: دعا کن که خدا چشم تو را شفا بخشد، گفت: مرا چندان غم آن نیست، گفتند: چه غم است که تو را از خود بی خبر کرده؟ گفت: دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است (۴).

و ابن بابویه از عبد الله بن عباس روایت کرده که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد قبا نشسته بود، و جمعی از صحابه در خدمت او بودند، فرمود: اوّل کسی که از در درآید در این ساعت شخصی از اهل بهشت باشد، چون صحابه این را شنیدند، جمعی برخاستند که شاید مبادرت به دخول نمایند، پس فرمود: جماعتی الحال داخل شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند، هر که در میان ایشان مرا بشارت به

ص: ۱۵

۱- ۱) بحار الانوار ۴۰۵/۲۲ ح ۱۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۲۵/۲۲ ح ۲۴.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۲۶/۲۲ ح ۲۵.

۴- ۴) بحار الانوار ۴۳۱/۲۲ ح ۴۰.

بیرون رفتن آذرماه دهد او از اهل بهشت است.

پس ابوذر با آن جماعت داخل شد، حضرت به ایشان گفت که: ما در کدام ماهیم از ماههای رومی، ابوذر گفت که: آذرماه به در رفت یا رسول الله، حضرت فرمود که: من می دانستم و لکن می خواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی، و چگونه چنین نباشی و حال آنکه تو را از حرم من به سبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد، پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد، و تنها خواهی مرد، و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت، آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشتی که خدا پرهیزکاران را وعده فرموده (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: ایمان ده پایه دارد، مانند نردبانی که بر او بالا روند، و سلمان در پایه دهم است، و ابوذر در پایه نهم، و مقداد در پایه هشتم (۲).

بدان که در کیفیت اسلام ابوذر از طریق عامه احادیث مختلفه وارد شده، و ذکر آنها موجب تطویل می شود.

کیفیت اسلام ابوذر رضی الله عنه

محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله به اسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به شخصی از اصحاب خود فرمود که: می خواهید شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر؟ آن شخص گفت:

ص: ۱۶

۱-۱) بحار الانوار ۴۲۴/۲۲ ح ۳۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۴۱/۲۲ ح ۵۲، و ص ۳۵۱ ح ۷۵.

کیفیت اسلام سلمان را می دانم، مرا خبر ده به کیفیت اسلام ابوذر، و خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید.

پس فرمود: به درستی که ابوذر در بطن مر که محلی است در یک منزلی مکه معظمه گوسفندان خود را چرا می فرمود، گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان او شد، به عصای خود او را براند، پس از جانب چپ متوجه شد، ابوذر عصا بر وی حواله نمود، و گفت: من گرگ از تو خبیث تر ندیده ام، آن گرگ به اعجاز حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله به سخن آمد و گفت که: اهل مکه از من بدترند، خداوند عالم به سوی ایشان پیغمبری فرستاده او را به دروغ نسبت می دهند، و نسبت به او دشنام و ناسزا می گویند.

ابوذر چون این سخن بشنید به زن خود گفت که: توشه و عصای مرا بیاور، پس اینها را برگرفت و به پای خود به جانب مکه روان شد، تا خبری که از گرگ شنیده معلوم نماید، و طی مسافت نموده، در ساعتی بسیار گرم داخل مکه شد، و تعب بسیار کشیده بود، و تشنگی بر او غالب گردیده بود، نزد چاه زمزم آمد، و دلوی از آن آب برای خود کشید، چون نظر کرد دید آن دلو پر از شیر است، در دل او افتاد که این گواه آن خبری است که گرگ مرا به آن خبر داده، و این نیز از معجزات آن پیغمبر است.

پس بیاشامید و کنار مسجد آمد، دید جماعتی از قریش بر گرد یکدیگر نشسته اند، به نزد ایشان بنشست، دید ناسزا به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می گویند به نحوی که گرگ او را خبر داده بود، و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز، ناگاه حضرت ابو طالب بیامد، چون نظر ایشان بر او افتاد به یکدیگر گفتند که: خاموش شوید که عمویش آمد، پس زبان از مذمت آن حضرت کوتاه کردند، و چون ابو طالب بیامد با او مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز.

ابوذر گفت که: چون ابو طالب از نزد ایشان برخاست، من از پی او روان شدم، رو به جانب من کرد و گفت: حاجت خود را بگو، گفتم: به طلب پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است، گفت: با او چه کار داری؟ گفتم: می خواهم به او ایمان آورم، و آنچه فرماید به راستی او اقرار نمایم، و خود را منقاد او گردانم، و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم، گفت: البته چنین خواهی کرد؟ گفتم: بلی، گفت:

فردا این وقت نزد من آی که تو را به او رسانم.

من شب در مسجد به روز آوردم، و چون روز شد در مجلس آن کفار نشستم، و ایشان زبان به ناسزا گشودند بر منوال روز گذشته، و چون ابو طالب بیامد زبان از آن قول ناشایست برگرفتند، و با او مشغول سخن شدند، و چون از نزد ایشان برخاست از پی او روان شدم، باز سؤال روز گذشته را اعاده فرمود، و من همان جواب گفتم، و تأکید فرمود که: البته آنچه می گوئی خواهی کرد؟ گفتم: بلی.

پس مرا برد به خانه ای که در آنجا حضرت حمزه بود، بر او سلام کردم، و از حاجت من پرسید، همان جواب گفتم، گفت: گواهی می دهی که خدا یکی است و محمد فرستاده اوست؟ گفتم: أشهد أن لا اله الا الله، و انّ محمّدا رسول الله، پس حمزه مرا با خود برد به خانه ای که حضرت جعفر طیار در آنجا بود، سلام کردم و نشستم، از مطلب من سؤال کرد، همان جواب گفتم، و تکلیف شهادتین کرد، بر زبان راندم.

پس جعفر برد مرا به خانه ای که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام در آنجا بود، و بعد از سؤال و امر به شهادتین، آن حضرت مرا به خانه ای بردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تشریف داشتند، سلام کردم و نشستم و از حاجت من سؤال نمودند، و کلمه شهادت تلقین فرمودند، و چون شهادتین گفتم، فرمودند که:

ای ابوذر به جانب وطن خود برو، و تا رفتن تو پسر عمی از تو فوت شده خواهد بود

که به غیر از تو وارثی نداشته باشد، مال او را بگیر و نزد اهل و عیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر گردد، آخر به نزد ما بیا.

چون ابوذر به وطن خود باز آمد، پسر عمش فوت شده بود، مال او را به تصرف در آورده، مکث نمود تا هنگامی که حضرت هجرت به مدینه فرمود، و امر اسلام رواج گرفت، و در مدینه به خدمت حضرت مشرف شد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: این بود خبر مسلمان شدن ابوذر، و خبر اسلام سلمان را که شنیده ای، آن شخص پشیمان شد از اظهار دانستن اسلام سلمان، استدعا کرد که آن را نیز بفرمایند، حضرت نفرمود (۱).

در کیفیت مسلمان شدن سلمان رضی الله عنه

و لیکن ابن بابویه علیه الرحمه به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که شخصی از حضرت سؤال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رحمه الله علیه، آن حضرت فرمود که: خبر داد مرا پدرم که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول صلی الله علیه و آله جمع بودند، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از سلمان پرسید که یا ابا عبد الله ما را از اول کار خود خبر نمی دهی که اسلام تو چگونه بود؟.

سلمان گفت: و الله که اگر دیگری می پرسید نمی گفتم، و لکن اطاعت فرمان تو لازم است، من مردی بودم از اهل شیراز، و از دهقان زاده ها و بزرگان ایشان بودم، و پدر و مادر مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند، روز عیدی با پدرم به عیدگاه می رفتم، به صومعه ای رسیدم، کسی در آن صومعه به آواز بلند ندا می کرد که أشهد أن لا اله

ص: ۱۹

إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللَّهِ، چون این ندا شنیدم محبت محمد صلی الله علیه و آله در گوشت و خون من جا کرد، و از عشق آن حضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود، مادرم گفت که: امروز چرا آفتاب را سجده نکردی و نپرستیدی؟ من ابا کردم، و چندان مضایقه نمودم که او ساکت شد.

چون به خانه برگشتم، نامه ای دیدم در سقف خانه آویخته بود، به مادر خود گفتم: این چه نامه است؟ مادر گفت که: چون از عیدگاه برگشتم این نامه را چنین آویخته دیدم، به نزدیک این نامه نرو که پدرت تو را می کشد، من همچنان در حیرت بودم، و انتظار بردم تا شب شد، و مادر و پدر در خواب شدند، برخاستم و نامه را برگرفتم و بخواندم، و نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحيم، این عهد و پیمانی است از خدا به حضرت آدم که از نسل او پیغمبری به هم رسد محمد نام، که امر نماید مردم را به اخلاق کریمه، و صفات پسندیده، و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان، ای روزبه تو وصی عیسائی، پس ایمان بیاور، و مجوسیت و گبری را ترک کن. این را بخواندم بیهوش شدم، و عشق آن حضرت زیاده شد.

و چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند، مرا گرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند، و گفتند: اگر از این امر برنگردی ترا بکشیم، گفتم به ایشان که:

آنچه خواهید بکنید، محبت محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت.

سلمان گفت که: من پیش از خواندن آن نامه عربی را نمی دانستم، و از آن روز عربی را به الهام الهی آموختم، پس مدتی در آن چاه ماندم، و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه برای من فرومی فرستادند، و چون حبس و زندان بسیار به طول انجامید، دست به آسمان بلند کردم و گفتم: الهی تو محمد و وصی او علی بن ابی طالب را محبوب من گردانیدی، پس به حق وسیله و درجه آن حضرت که فرج

مرا نزدیک گردان، و مرا راحت بخش از این محنت.

پس شخصی به نزد من آمد، جامه های سفید در بر و گفت: برخیز ای روزبه، و دست مرا گرفت و نزد صومعه ای آورد، من گفتم: أشهد أن لا إله إلا الله، و أن عيسى روح الله، و أن محمداً حبيب الله، دیرانی سر از صومعه بیرون کرد گفت: توئی روزبه؟ گفتم: بلی، مرا برد به نزد خود، و دو سال تمام او را خدمت کردم.

چون هنگام وفات او شد گفتم: من این دار فانی را وداع می کنم، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه می باشد، چون او را دریابی سلام من به او برسان، و لوحی به من داد که این نامه را به او برسان، و به عالم بقا ارتحال نمود. من او را غسل دادم، و کفن کردم، و لوح را برگرفتم و به جانب انطاکیه روان شدم، و چون به انطاکیه در آمدم، به پای صومعه آن راهب آمدم و گفتم: أشهد أن لا إله إلا الله، و أن عيسى روح الله، و محمداً حبيب الله. پس راهب از دیر خود فرو نگریست و گفت: توئی روزبه؟ گفتم: بلی، گفت: بیا بالا، به نزد او رفتم، و دو سال دیگر او را خدمت کردم.

و چون هنگام رحلت او شد، خبر وفات خود به من گفتم، من گفتم: مرا به که می گذاری؟ گفت: کسی را گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد، مگر راهبی که در شهر اسکندریه است، پس چون به او رسی سلام من به او برسان، و این لوح را به او سپار. چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین و دفن کردم، و لوح را برگرفتم و به شهر اسکندریه در آمدم، و نزد صومعه راهب آمدم و شهادت بر خواندم، راهب سؤال نمود که توئی روزبه؟ گفتم: بلی، مرا به نزد خود برد، و دو سال وی را خدمت کردم، تا هنگام وفات او شد، گفتم: مرا به که می سپاری؟ گفت: کسی را گمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد، و محمداً بن عبد الله بن عبد المطلب

نزدیک شده است که عالم را به نور وجود خود منور گرداند برو و آن حضرت را طلب نما، و چون به شرف ملازمت آن حضرت بررسی سلام مرا به او عرض کن، و این لوح را به دو سپار.

چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم، لوح را برگرفتم و بیرون آمدم، و با جمعی رفیق شدم، و به ایشان گفتم که شما متکفل نان و آب من بشوید، و من شما را خدمت کنم در این سفر، قبول کردند، چون هنگام طعام خوردن ایشان شد به سنت کفار قریش گوسفندی را بیاوردند، و چندان چوب بر آن زدند که بمرد و پاره ای کباب کردند و پاره ای بریان کردند، و مرا تکلیف خوردن نمودند، چون میته بود من ابا کردم، باز تکلیف کردند گفتم: من مرد دیرانی ام، و دیرانیان گوشت تناول نمی کنند، مرا چندان زدند که نزدیک شد که مرا بکشند، یکی از ایشان گفت که:

دست از او بردارید تا وقت شراب شود، اگر شراب نخورد وی را بکشیم، چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند، گفتم: من راهب و از اهل دیرم، شراب خوردن شیوه ما نیست.

چون این بگفتم در من آویختند، و عزم کشتن من کردند، به ایشان گفتم: ای گروه مرا مزینید و مکشید که من اقرار به بندگی شما می کنم، و خود را به بندگی یکی از ایشان در آوردم، مرا بیاورد و به مرد یهودی به سیصد درهم بفروخت، و یهودی از قصیه من سؤال کرد، قصیه خود را به او گفتم، و گفتم: من گناهی به جز این ندارم که دوستار محمد و وصی اویم، یهودی گفت: من نیز تو را و محمد را دشمن می دارم، و مرا از خانه بیرون آورد، و درب خانه اش ریگ بسیاری ریخته بود، گفت: و الله که ای روزبه اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا به در نبرده باشی تو را بکشم، من تمام شب تعب کشیدم، و چون عاجز شدم دست به آسمان برداشتم و گفتم: ای پروردگار من تو محبت محمد و وصی او را در دل من جا داده ای، پس به حق درجه و منزلت آن حضرت که فرج مرا نزدیک گردان، و مرا از

این تعب راحت بخش، چون این بگفتم، قادر متعال بادی برانگیخت که تمام ریگها را به مکانی که یهودی گفته بود نقل کرد.

چون صبح شد یهودی بیامد و آن حال را مشاهده کرد، گفت: تو ساحر و جادوگری، و من چاره کار تو را نمی دانم، تو را از این شهر بیرون می باید کرد که مبادا به شامت تو این شهر خراب شود، پس مرا از آن شهر بیرون آورد، و به زن سلیمیه بفروخت، و آن زن مرا بسیار دوست داشت، و باغی داشت گفت: این باغ به تو تعلق دارد خواهی میوه آن را تناول نما، و خواهی تصدق کن.

پس مدتی در این حال ماندم، روزی در آن باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می آیند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته، گفتم: و الله که ایشان همه پیغمبر نیستند، و لیکن در میان ایشان پیغمبر هست، پس آمدند تا به باغ داخل شدند، چون مشاهده کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حمزه بن عبد المطلب، و زید بن حارثه، و عقیل بن ابی طالب، و ابوذر، و مقداد، پس خرماهای زبون را تناول می فرمودند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ایشان می گفت که:

به خرماهای زبون قناعت نمائید، و میوه باغ را ضایع مکنید.

من به نزد مالکة خود آمدم و گفتم: یک طبق از خرماهای باغ به من ببخش، گفت تو را رخصت به شش طبق دادم، آمدم و طبقی از رطب بر گرفتم، و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان ایشان پیغمبر هست از خرماهای تصدق تناول نمی فرماید، و هدیه را تناول می نماید، پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم: این خرماهای تصدق است، حضرت رسول و امیر المؤمنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام است تناول نمودند، و آن سه نفر دیگر به خوردن مشغول شدند، به خاطر گذرانیدم که این یک علامت است از علامات پیغمبر آخر الزمان که در کتب خوانده ام.

پس رخصت یک طبق دیگر از آن زن طلبیدم، آن زن رخصت شش طبق داد،

پس یک طبق دیگر رطب نزد ایشان حاضر ساختم، و گفتم این هدیه است، حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست دراز فرمود و گفت: بسم الله همگی تناول نمائید، پس همگی تناول نمودند، در خاطر خود گفتم که: این نیز یک علامت دیگر است.

و من مضطرب بر گرد سر آن جناب می گشتم، و در عقب آن حضرت می نگریستم، آن حضرت به جانب من التفات نمودند و فرمودند که: مهر نبوت را طلب می کنی؟ گفتم: بلی، دوش مبارک خود را گشودند دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف آن حضرت نقش گرفته، و موئی چند بر آن رسته، بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم، فرمود که: ای روزبه برو به نزد خاتون خود و بگو محمّد بن عبد الله می گوید که: این غلام را به ما بفروش، چون ادای رسالت نمودم گفتم: نفروشم مگر به چهار صد درخت خرما، که دویست درخت آن خرمای زرد باشد، و دویست درخت خرمای سرخ، چون به حضرت عرض نمودم، فرمود که:

چه بسیار بر ما آسان است آنچه او طلبیده.

پس گفت که: یا علی دانه های خرما را جمع نما، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانه را در زمین می برد، و امیر المؤمنین علیه السلام آب می داد، چون دانه دوم را می کشتند دانه اول سبز شده بود، همچنین تا هنگامی که فارغ شدند، همه درختان کامل شده به میوه آمده بود، پس حضرت پیغام داد که بیا درختان خود را بگیر و غلام را به ما بسپار چون زن درختان را بدید، گفت: و الله نفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد، در آن حال جبرئیل نازل شد، و بال خود بر درختان مالید، همه خرماها زرد شد، پس آن زن به من گفت که: و الله یکی از این درختان نزد من بهتر است از محمّد و از تو، من گفتم: یک روز خدمت آن سرور نزد من بهتر است از تو و هرچه داری، پس حضرت مرا آزاد فرمود، و سلمان نام نهاد (۱).

ص: ۲۴

علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که در جنگ تبوک ابوذر سه روز از قافله عقب ماند به جهت اینکه شتر او لاغر و ناتوان بود، پس دانست که شتر به قافله نمی رسد، شتر را در راه بگذاشت و رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد، چون روز بلند شد، و آفتاب گرم شد، نظر مسلمانان بر وی افتاد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: ابوذر است می آید، و تشنه است آب زود به وی رسانید، آب به او رسانیدند تناول نمود، و به خدمت حضرت شتافت، و مطهره ای پر از آب در دست وی بود، حضرت فرمود که: ای ابوذر تو آب داشتی چرا تشنه مانده بودی؟ گفت: یا رسول الله به سنگی رسیدم، بر آن آب باران جمع شده بود، چون چشیدم سرد و شیرین بود، با خود قرار دادم که تا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله نخورد من نخورم، حضرت فرمود که: ای ابوذر خدا تو را رحم کند، تو تنها و غریب زندگانی خواهی کرد، و تنها خواهی مرد، و تنها مبعوث خواهی شد، و تنها داخل بهشت خواهی شد، و جمعی از اهل عراق به تو سعادت مند خواهند شد، که متوجه غسل و تکفین و دفن تو می شوند (۱).

و ارباب سیر معتمده نقل کرده اند که: ابوذر در زمان خلافت عمر به ولایت شام رفت، و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان، و چون قبایح اعمال عثمان علیه اللعنه به سمع او رسید، خصوصاً قصیه اهانت و ضرب عمّار زبان طعن و مذمت بر عثمان بگشاد، عثمان را آشکارا طعن می فرمود، و قبایح اعمال او را بیان می نمود، و چون از معاویه لعنه الله اعمال شنیعه مشاهده می نمود او را توبیخ و سرزنش می نمود، و

ص: ۲۵

مردم را به ولایت خلیفه به حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ترغیب می نمود، و مناقب آن حضرت را بر اهل شام می شمرد، و بسیاری از ایشان را به تشیع مایل گردانید، و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل اکنون هستند به برکت ابوذر است.

معاویه حقیقت این حال را به عثمان نوشت، و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر ابوذر در این ولایت بماند مردم این ولایت را از تو منحرف می گرداند.

عثمان در جواب نوشت که: چون نامه من به تو رسید البته باید که ابوذر را بر مرکبی درشت رو نشانی، و دلیلی عنیف با او فرستی، که آن مرکب را شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود، و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش گردد.

چون نامه به معاویه رسید، ابوذر را بخواند، و او را بر کوهان شتری درشت رو و برهنه بنشانند، و مردی درشت عنیف را با او همراه کرد، ابوذر رحمه الله مردی دراز بالا- و لاغر بود، و در آن وقت شیب و پیری اثر تمام در او کرده بود، و موی سر و روی او سفید گشته، و ضعیف و نحیف شده، دلیل شتر را به عنف می راند، و شتر جهاز نداشت، از غایت سختی و ناخوشی که آن شتر می رفت رانهای ابوذر مجروح گشت، و گوشت آن بیفتاد، و کوفته و رنجور به مدینه داخل شد.

چون او را به نزد عثمان آوردند، و آن ملعون در او نگریست، گفت: هیچ چشم به دیدار تو روشن مباد ای جنذب، ابوذر گفت: پدر من مرا جنذب نام کرد، و مصطفی صلی الله علیه و آله مرا عبد الله نام نهاد، عثمان گفت: تو دعوی مسلمانی می کنی، و از زبان ما می گوئی که خدای تعالی درویش است و ما توانگریم، آخر من کی این سخن گفتم؟ ابوذر گفت: این کلمه بر زبان من نرفته است، و لیکن گواهی می دهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده ام که او گفت: چون پسران ابی العاص سی نفر شوند، مال خدای تعالی را وسیله دولت و اقبال خویش کنند، و بندگان خدا را چاکر و

خدمتکاران خود گردانند، و در دین خدای تعالی خیانت کنند، پس از آن خدای تعالی بندگان خود را از ایشان خلاصی دهد و باز رهاند (۱).

علی بن ابراهیم علیه الرحمه این آیات کریمه را در تفسیر خود ایراد نموده و إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ* ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲).

که ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین این است که: یاد کنید وقتی را که پیمان از شما یا پدران شما گرفتیم، که نریزید خونهای خود، یعنی خویشان و هم دینان خود را، و بیرون نکنید ایشان را به ظلم و ستم از خانه ها و شهرهای خود، و قبول نمودید این عهد و پیمان را، و حال آنکه می دانید این معنی را، و گواهی می دهید بر حقیقت این، پس شما آن گروهید که پیمان را شکستید، می کشید کسان خود را، و بیرون می کنید گروهی را از خانه ها و شهرهای خود، و یاری یکدیگر می کنید در بیرون کردن ایشان به تعدی و ستم، و اگر آیند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند باز می خرید اسیران را، و بر شما حرام است بیرون کردن ایشان، و فدیة که می دهید خوب است، آیا می گروید به پاره ای از احکام کتاب خدا که فدیة اسیران است، و کافر می شوید به بعض دیگر که آن حرمت کشتن و بیرون کردن است، پس

ص: ۲۷

۱- ۱) بحار الانوار ۴۱۶/۲۲-۴۱۷.

۲- ۲) سورة بقره: ۸۴-۸۵.

نیست مکافات آن کس که چنین نافرمانی کند از شما مگر خواری و رسوائی دنیا، و در روز قیامت باز گردید به سخت ترین عذابها که آتش جهنم است، و خدا غافل نیست از آنچه می کنید.

در احوالات ابوذر رضی الله عنه

علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این آیات در باب ابوذر و عثمان نازل شده، به این سبب که: چون ابوذر به مدینه داخل شد علیل و بیمار تکیه بر عصایی داده به نزد عثمان آمد، و در آن وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند، و نزد آن ملعون جمع بود، و منافقان اصحاب او بر گرد او نشسته نظر بر آن مال داشتند، که بر ایشان قسمت نماید.

ابوذر به عثمان گفت که: این چه مال است؟ گفت: صد هزار درهم است که از بعضی نواحی برای من آورده اند، و انتظار می برم که مثل آن بیاورند و با آن ضم نمایم، و آنچه خواهم بکنم، و به هر که خواهم بدهم، ابوذر گفت که: ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار؟ گفت: بلکه صد هزار درهم.

ابوذر گفت که: بیاد داری که من و تو وقت خفتن به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم، دلگیر و محزون بود، با ما سخن نگفت، چون بامداد به خدمت آن حضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم، گفتیم: پدران و مادران ما فدای تو باد سبب چیست که دیشب چنین مغموم بودی و امروز چنین شادمانی؟ فرمود که: دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود، و هنوز قسمت ننموده بودم، ترسیدم که مرا مرگ در رسد و آن نزد من مانده باشد، و امروز بر مسلمانان قسمت نمودم و راحتی یافته خوشحال شدم.

عثمان به جانب کعب الاحبار نظر کرد و گفت: چه می گوئی در باب کسی که زکات واجب مال خود را داده باشد، آیا بر او دیگر چیزی لازم است و به روایت دیگر گفت که: ای کعب چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال را به مسلمانان دهد، و بعضی دیگر را حفظ نماید که تا به مرور ایام به هر که مصلحت داند صرف نماید؟ کعب گفت: اگر یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بسازد بر او چیزی نیست.

ابوذر عسای خود را بر سر کعب زد و گفت: ای یهودی زاده تو را چه کار است که در احکام مسلمانان نظر نمائی، گفته خدا راست تر است از گفته تو، خداوند عالم می فرماید: الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ* يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَأُخْرُؤُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۱).

ترجمه اش به قول مفسرین این است که: آنان که جمع می کنند و گنج می نهند طلا و نقره را، و در راه خدا نفقه نمی کنند بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک، در روزی که آنچه به گنج نهاده اند در آتش جهنم سرخ کنند، پس داغ کنند بدان پیشانی ایشان را، که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده اند، و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند، و پشتهای ایشان را که بر درویشان گردانیده اند، و گویند به ایشان که این است آن گنج که نهاده بودید برای خود، و گمان نفع از آن داشتید، پس بچشید به آن آنچه ذخیره می کردید از آن برای خود.

چون ابوذر این آیات را بخواند عثمان گفت که: تو پیر خرف شده ای، و عقل از تو زایل شده است، اگر نه این بود که تو صحبت رسول را دریافته ای هر آینه ترا

ص: ۲۹

می کشتم، ابوذر گفت که: دروغ می گوئی ای عثمان، تو قادر بر قتل من نیستی، حیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که ای ابوذر تو را از دین بر نمی گردانند، و تو را نمی کشند، و اما عقل من این قدر مانده است که یک حدیث در شأن تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به خاطر دارم، گفت: چه حدیث است؟.

ابوذر گفت که: شنیدم که آن حضرت فرمود که: چون آل ابی العاص به سی تن رسند، مالهای خدا را به ناحق تصرف نموده، در میان خود به نوبت بگیرند، و قرآن را به باطل تأویل نمایند، و مردمان را به بندگی خود بگیرند، و فاسقان و ظالمان را یاور خود گردانند، و با صالحان در محاربه و منازعه باشند.

عثمان گفت: ای گروه صحابه هیچ یک از شما این حدیث را از پیغمبر شنیده اید؟ همه از برای خوش آمد او گفتند: نشنیده ایم، عثمان گفت که: حضرت علی بن ابی طالب را بخوانید، چون حضرت پیامد عثمان گفت: ای ابو الحسن بسین که این پیرمرد دروغگو چه می گوید، حضرت فرمود که: بس کن ای عثمان او را به دروغ نسبت مده، که من شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او فرمود که: آسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی، و زمین تیره بر نداشته سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر باشد، جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند: و الله که حضرت علی راست می فرماید، ما این حدیث را از پیغمبر شنیده ایم.

پس ابوذر بگریست و گفت: وای بر شما، همه گردن به سوی این مال دراز کرده اید، و مرا به دروغ نسبت می دهید، و گمان می برید که من بر پیغمبر دروغ می بندم، پس ابوذر رو به آن منافقین کرد و گفت که: کدام کس در میان شما بهتر است؟ عثمان گفت: تو را گمان این است که تو از ما بهتری، گفت: بلی از روزی که از حیب خود رسول خدا جدا شده ام تا حال همین جنبه را پوشیده ام، و دین را به دنیا فروخته ام، و شما بدعتها در دین پیغمبر احداث کردید، و برای دنیا دین را

خراب کردید، و در مال خدا تصرفها به ناحق کردید، و خدا از شما سؤال خواهد کرد، و از من سؤال نخواهد کرد.

عثمان گفت: به حق رسول تو را سوگند می‌دهم که از آنچه می‌پرسم جواب می‌گوئی؟ ابوذر گفت که: اگر قسم ندهی هم بگویم، عثمان گفت که: بگو کدام شهر را دوست تر می‌داری؟ گفت: شهر مکه را که حرم خدا و حرم رسول است، می‌خواهم که خدا را در آنجا عبادت کنم تا مرا مرگ در رسد، گفت: تو را به آنجا نفرستم و تو را نزد من کرامتی نیست، پس ابوذر ساکت شد عثمان گفت که: کدام شهر را دشمن تر می‌داری؟ گفت: ربه را که در حالت کفر در آنجا بودم، عثمان گفت که: تو را به آنجا می‌فرستم.

ابوذر گفت که: ای عثمان تو از من سؤالی کردی و من راست گفتم، اکنون من از تو سؤالی دارم تو نیز راست بگو، مرا خبر ده که اگر لشکری به جانب دشمن فرستی، و مرا در میان آن لشکر کافران به اسیری بگیرند، و گویند که او را باز نمی‌دهیم تا ثلث مال خود را ندهی خواهی داد؟ گفت: بلی، گفت: اگر نصف مال تو را خواهند می‌دهی؟ گفت: بلی، گفت: اگر به فداء من تمام مال تو را طلبند می‌دهی؟ گفت: بلی، ابوذر گفت: الله اکبر حبيب من رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رُوزِي بِهِ مِنْكَ أَنْتَ يَا أَبُذَرٍ كَيْفَ تَكُونُ؟ ابوذر چگونه باشد حال تو در روزی که از تو پرسند بهترین بلاد را و تو مکه را گوئی، و قبول سکناي تو را در آنجا نمایند، و بدترین شهرها را از تو پرسند، و تو گوئی ربه، و تو را به آنجا فرستند، گفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد بود؟ فرمود که: آری به حق آن خدائی که جان من در قبضه تصرف اوست که این امر خواهد بود، گفتم: یا رسول الله در آن روز شمشیر بر دوش بگیرم و مردانه از برای خدا با ایشان جهاد کنم؟ حضرت فرمود که: نه بشنو و خاموش باش، و متعرض کسی مشو، اگر چه غلام حبشی باشد.

و به درستی که حقتعالی در ماجرای تو و عثمان آیه ای چند فرستاده، و آن آیات را که گذشت حضرت بخواند، و انطباق جمیع آن آیات بر این قصه بر خبیر پوشیده نیست، از بیرون کردن ابوذر، و قصه فدا که ابوذر از او سؤال کرد و جواب گفت، و خواری دنیا که به حال سگان کشته شده، و عذاب آخرت که ابد الآباد در عذاب معذب است، پس مروان بن حکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را با عیال از مدینه بیرون فرستد به جانب ریزه، و تأکید کرد که کسی از صحابه به مشایعت او بیرون نروند، و لیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده به مشایعت بیرون رفتند، و او را دلداری نمودند (۱).

اخراج ابوذر از مدینه

چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت نموده که: چون ابوذر از مدینه بیرون رفت، حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عمار بن یاسر به مشایعت او بیرون رفتند.

و چون هنگام وداع شد، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ای ابوذر تو از برای خدا مورد غضب گردیدی، امید بدار از او که از برای او غضب کرده ای، این گروه ترسیدند که تو در دنیای ایشان تصرف نمائی، و تو ترسیدی بر دین خود، و دین خود را به ایشان نگذاشتی و حفظ کردی، پس تو را از بلاد خود براندند، و به بلاها ممتحن ساختند، و الله که اگر راههای آسمان و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد، البته حق تعالی راه گریزی از برای او مقرر می فرماید، مونس تو

ص: ۳۲

نیست مگر حقیقت تو، و وحشت و تنهائی و دوری تو از باطل است.

پس عقیل گفت که: ای ابوذر تو می دانی که ما اهل بیت تو را دوست می داریم، و ما می دانیم که تو ما را دوست می داری، تو حق و حرمت ما را بعد از پیغمبر نگاه داشتی، و دیگران ضایع کردند، مگر قلبی از اهل حق، پس ثواب تو از خداست، و به جهت محبت اهل بیت رسالت تو را آواره شهر و دیار می کنند، خدا تو را مزد دهد، بدان که از بلا گریختن جزع است، و عافیت را به زودی طلب کردن از ناامیدی جزع، و ناامیدی را بگذار و بر خدا توکل کن، و بگو حسبی الله و نعم الوکیل.

پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: ای عم این گروه با تو کردند آنچه می دانی، و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است، یاد دنیا را به یاد مفارقت دنیا از خاطر محو نما، و سختیهای دنیا را به امید راحتیهای عقبا بر خود آسان کن، و بر بلا صبر نما، تا چون پیغمبر را ملاقات نمائی از تو خشنود و راضی باشد.

پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: ای عم خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت شدت را به حالت رخا، و خدا را بر وفق حکمت و مصلحت هر روز تقدیری و کاری است، این گروه دنیای خود را از تو منع کردند، و تو دین خود را از ایشان منع کردی، و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه ایشان از تو منع کردند، و ایشان بسی محتاجند به آنچه تو از ایشان منع نمودی، بر تو باد به صبر که عمده خیرات در شکیبائی است، و شکیبائی از صفات کریمه است، جزع را بگذار که نفعی ندهد.

پس عمار گفت که: ای ابوذر خدا به وحشت و تنهائی مبتلا کند کسی را که تو را به وحشت انداخت، و خدا بترساند کسی را که تو را ترساند، و الله که مردم را باز نداشت از گفتن سخن حق مگر میل به دنیا و محبت آن، و الله که اطاعت الهی با جماعت اهل بیت است، و پادشاهی دنیا از آن کسی است که به روز متصرف

شود، این گروه مردم را به سوی دنیا خواندند، و مردم ایشان را اجابت نمودند، و دین خود را به ایشان بخشیدند، پس زیانکار دنیا و آخرت شدند، و این است خسران عظیم.

پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان گفت که: بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی پدرم و مادرم فدای این صورتها باد که می بینم به درستی که هرگاه که شما را می بینم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به خاطر می آورم، و مرا در مدینه کاری و انسی به غیر از شما نیست، و بودن من در مدینه بر عثمان گران آمد، همچنان که بودن من در شام بر معاویه دشوار بود، عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه به شهری از شهرها فرستد، از او درخواستم که مرا به کوفه فرستد، ترسید که من مردم کوفه را بر برادرش بشورانم قبول نکرد، و قسم یاد کرد که مرا به جایی فرستد که در آنجا مرا مونس نباشد، و آواز دوستی به گوش من نرسد، و الله که به غیر خداوند خود انسی و مصاحبی نمی خواهم، و چون خدا با من است از تنهایی پروا ندارم، او مرا در جمیع امور کافی است، و خداوندی به جز او نیست، بر او توکل دارم، و اوست خداوند عرش عظیم، و بر همه چیز قادر و تواناست، و صلوات بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد (۱).

علی بن ابراهیم روایت کرده که: ابوذر را پسری بود نامش ذر، و در ریزه وفات کرد، ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد، پس دست بر قبر وی نهاد و گفت: ای ذر خدا تو را رحم کند، به درستی که خوش خلق و نیکو کردار بودی به پدر و مادر، و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم، بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته، و مرا به غیر حق تعالی حاجتی نیست، و از دیگری امید نفعی ندارم، که از

ص: ۳۴

رفتن تو دلگیر باشم، و اگر نه احوال بعد از مرگ می بود آرزو داشتم که به جای تو باشم، و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته از اندوه برای تو، و الله که گریه از برای تو نکردم بلکه بر تو گریستم، کاشکی می دانستم که با تو چه گفتند، و تو چه در جواب گفتی، خداوندا حقی چند از برای خود بر او واجب گردانیده بودی، و حقی چند برای من بر او فرض گردانیده بودی، الهی من حقوق خود را به او بخشیدم تو نیز حقوق خود را به او ببخش، و از او عفو فرما که تو سزاوارتری به جود و کرم از من.

ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال با آنها می گذرانید، آفتی در میان ایشان به هم رسید، و همگی تلف شدند، و زوجه اش نیز در ربنه وفات یافته بود، همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی بود (۱).

وفات ابوذر در ربنه

دختر ابوذر گفت که: سه روز بر من و پدرم گذشت که هیچ به دست نیامد که بخوریم، و گرسنگی بر ما غلبه کرد، پدر به من گفت که: ای فرزند بیا به این صحرای ریگستان رویم، شاید گیاهی به دست آوریم و بخوریم، چون به صحرا رفتیم چیزی به دست نیامد، پدرم ریگی جمع نمود و سر بر آن گذاشت، نظر کردم چشمهای او را دیدم می گردد، و به حال احتضار افتاده گریستم و گفتم: ای پدر من با تو چه کنم در این بیابان با تنهایی و غربت؟ گفت: ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند، و متوجه امور من شوند، به درستی که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غزوه تبوک چنین خبر داده، ای دختر چون من به عالم بقا

ص: ۳۵

رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش، و بر سر راه عراق بنشین، و چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است وفات یافته.

دختر گفت که: در این حال جمعی از اهل ربنده به عیادت پدرم آمدند و گفتند:

ای ابوذر چه آرزو داری؟ و از چه شکایت داری؟ گفت: از گناهان خود، گفتند: چه چیز خواهش داری؟ گفت: رحمت پروردگار خود می خواهم، گفتند: آیا طیبی می خواهی که برای تو بیاوریم؟ گفت: طیب مرا بیمار کرده، طیب خداوند عالمیان است، درد و دوا از اوست.

دختر گفت که: چون نظری بر ملک موت افتاد گفت: مرحبا به دوستی که در هنگامی آمده است که نهایت احتیاج به او دارم، رستگار مباد کسی که از دیدار تو نادم و پشیمان گردد، خداوندا مرا زود به جوار رحمت خویش برسان، به حق تو سوگند که می دانی همیشه خواهان لقای تو بوده ام، و هرگز کاره مرگ نبوده ام.

دختر گفت که: چون به عالم قدس ارتحال نمود، عبا بر روی او کشیدم، و بر سر راه قافله عراق نشستم، جمعی پیدا شدند به ایشان گفتم که: ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافته، ایشان فرود آمدند و بگریستند، و او را غسل دادند، و کفن کردند، و بر او نماز گذارده دفن کردند، و مالک اشتر در میان ایشان بود، و مرویست که مالک گفت که: من او را در حله ای کفن کردم که با خود داشتم، و قیمت آن حله چهار هزار درهم بود.

دختر گفت که: من چنین بر سر او می بودم، و نمازی که او می کرد می کردم، و روزه ای که او می داشت به جا می آوردم، شبی نزد قبر او خوابیده بودم، او را به خواب دیدم که قرآن در نماز شب می خواند، چنانچه در حال حیات می خواند، به او گفتم که: ای پدر خداوند تو با تو چه کرد؟ گفت: ای دختر نزد پروردگار کریمی رفتم، او از من خوشنود شد، و من از وی راضی شدم، کرمها فرمود و مرا گرامی

داشت، و عطاها بخشید، اما ای دختر عمل بکن و مغرور مشو (۱).

اکثر ارباب تواریخ به جای دختر ابوذر زن او را نقل کرده اند (۲).

احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که: جمعی که در تجهیز ابوذر حاضر بودند:

احنف بن قیس تمیمی، و صعصعه بن صوحان العبیدی، و خارجه بن الصلت التمیمی، و هلال بن مالک المزنی، و جریر بن عبد الله البجلی، و اسود بن یزید النخعی، و علقمه بن قیس النخعی، و مالک اشتر بودند.

چون از نماز ابوذر فارغ شدند، مالک اشتر بر سر قبر او بر پای خاست، و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت: بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود، و به کتابها و رسولان تو ایمان آورده بود، و در راه دین جهاد کرده بود، و بر جاده اسلام ثابت قدم بوده، و تبدیل و تغییر به شعائر دین راه نداده، چیزی چند دیده بود نه به طریق سنت و جماعت بر آنها انکار کرده بود به زبان و دل، و بدان سبب او را حقیر شمردند، و محروم گردانیدند، و از شهر بیرون کردند، و ضایع گذاشتند تا در غربت او را وفات رسید، بار خدایا آنچه از بهشت مؤمنان را وعده کرده ای حظ او را از آن موفور گردان، و جزای آن کس که او را از مدینه که حرم رسول توست بیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب آن است برسان، مالک این دعا را گفت، و حاضران آمین گفتند.

ابن عبد البر در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت بود (۳). و قول اول اصح است.

بدان که تذکر احوال دوستان خدا، و یاد مصائب و محتتهای ایشان، متضمن

ص: ۳۷

۱-۱) بحار الانوار ۲۲/۴۳۰-۴۳۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۲/۴۱۹.

۳-۳) استیعاب ابن عبد البر ۱/۲۱۴.

فواید بسیار است، و سبب این است که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا به احسن وجوه ظاهر گردد، و موجب رغبت این کس است به اطوار ایشان، و باعث این می شود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند، و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه ممتحن بوده اند، لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل نموده، اکنون شروع در مقصود می نمائیم.

بدان که این وصیت از جمله اخبار مشهوره است.

وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله به ابی ذر غفاری

اشاره

شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله علیه در کتاب مکارم الاخلاق مسند ایراد نموده، و ورام بن ابی فراس در جامع خود مرسل روایت کرده، و اجزایش را در کتب حدیث متفرق ایراد نموده، و هر مضمونی از مضامین آن در اخبار بسیار وارد است، چنانچه در هر فقره اشاره خواهد شد، و ما بنای نقل آن می گذاریم (۱).

شیخ طبرسی رحمه الله روایت کرده:

يقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن: هذه الأوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله بأبی ذر الغفاری التي أخبرني بها الشيخ المفيد أبو الوفاء عبد الجبار بن عبد الله المقرئ الرازي، و الشيخ الأجل الحسن بن الحسين بن الحسن بن بابويه رضی الله عنهما اجازة، قالوا: أملى علينا الشيخ الأجل أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه.

ص: ۳۸

و أخبرني بذلك الشيخ العالم الحسين بن الفتح الواعظ الجرجاني في مشهد الرضا عليه السلام قال: أخبرنا الشيخ الإمام أبو علي الحسن بن محمد الطوسي، قال: حدثني أبو جعفر قدس الله روحه، قال:

أخبرنا جماعه، عن أبي المفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشيباني، قال: حدثنا أبو الحسين رجاء بن يحيى الكاتب سنه أربع عشر و ثلاثمائه و فيها مات، قال: حدثنا محمد بن الحسن بن شَمون، قال: حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن الفضل بن يسار، عن وهب بن عبد الله، قال: حدثني أبو حرب بن أبي الأسود الديلمي، عن أبي الأسود.

قال: قدمت الربذه، فدخلت على أبي ذرّ جندب بن جناده رضى الله عنه، فحدثني أبو ذرّ، قال: دخلت ذات يوم في صدر نهاره على رسول الله صَلَّى الله عليه و آله في مسجده، فلم أر في المسجد أحدا من الناس إلا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و على إلى جانبه، فاغتنمت خلوه المسجد، فقلت: يا رسول الله بأبي أنت و أمي أوصني بوصيّه ينفعني الله بها، فقال: نعم و أكرم بك، يا أباذر أنت منّا أهل البيت، و أنّي موصيك بوصيّه فاحفظها، فإنّها وصيّه جامع له لطرُق الخير و سبله، كأنّك ان حفظتها كان لك بها كفل.

ابو الاسود ديلمى روايت مى كند كه: وارد ربذه شدم در هنگامى كه ابوذر عليه الرحمه در آنجا متوطن بود، به خدمت ابوذر رفتم، مرا خبر داد كه در اوّل روزى داخل مسجد مدینه شدم، در مسجد كسى را ندیدم جز حضرت رسالت پناه صَلَّى الله عليه و آله و حضرت امير المؤمنين عليه السلام در پهلوى وى نشسته، خلوت مسجد و تنهائى

آن حضرت را غنیمت شمرده، گفتم: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد وصیت کن مرا و موعظه بگو به وصیتی که خدا مرا به آن وصیت نفع دهد، یعنی به توفیق الهی به آن عمل نمایم، حضرت رسالت فرمود که: بلی تو را وصیت می کنم، و چه بسیار گرامی و پسندیده ای تو نزد ما ای ابوذر تو از ما اهل بیته، و به درستی که تو را وصیت می کنم به وصیتی عظیم، پس حفظ کن آن را، و عمل کن به آن به درستی که جامع جمیع مسالک خیرات و طرق نجات است، و اگر به خاطر داری و عمل نمائی به آن تو را بهره ای عظیم از رحمت الهی خواهد بود:

یا اباذر اعبد الله کأنک تراہ، فإن کنت لا تراہ فإنه یراک.

اشاره

ای ابوذر خدای را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی، پس اگر او را نبینی او تو را می بیند.

چنین گوید مترجم این حدیث شریف که: این مضمون به سندهای معتبر از آن حضرت منقول است، چنانچه نقل کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرمود به آن، حضرت این کلام را در جواب فرمودند، و باید دانست که کلمات معجزه آیات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله به مقتضای حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه ای از آنها با نهایت ایجاز لفظ انواع حکم و حقایق ربّانی مندرج و منطوی است، و همه کس درخور قابلیت و استعداد خود از آن بهره و نصیبی دارد، و اگر در هر فقره ای آنچه بر این بی بضاعت ظاهر گردیده استیفا کنم بر هر یک کتابی می باید نوشته شود، و لیکن به مقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله اکتفا به محض ترجمه ننموده، به قدری از تفصیل و تبیین قناعت می نمایم، و تبیین این فقره علیه موقوف بر چند فصل است.

بدان که رؤیت را بر دیدن به چشم اطلاق می کنند، و بر نهایت انکشاف و ظهور نیز اطلاق می کنند گو به چشم دیده نشود، و ضروری مذهب شیعه است که خدا را به چشم نتوان دید، زیرا که جسم و جسمانی نیست و حصول او در مکان محال است که به چشم دیده شود، و آنچه در آیات و اخبار در شأن باری تعالی به لفظ رؤیت واقع شده مراد از آن معنی دوم است؛ زیرا که ظهور آن نزد عارفان زیاده از ظهور امری است که به چشم دیده شود.

چنانچه به اسانید معتبره از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که از او پرسیدند که یا امیر المؤمنین خدای خود را دیده ای؟ فرمود که: تا خدا را نمی دیدم هرگز او را عبادت نمی کردم، سائل پرسید که خدا را به چه کیفیت دیدی؟ فرمود که: خطا کردی به چشم او را نتوان دید، و لیکن دل او را به حقیقت ایمان و یقین دیده است (۱).

و به روایت دیگر مثل این سؤال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نمودند، و آن حضرت چنین جواب فرمود (۲).

و جناب نبوی در این عبارت به این اشارت فرموده اند که: گویا او را می بینی، یعنی او را نتوان دید، اما در مقام عبادت از بابت کسی باش که شخصی را ببیند، و در حضور او خدمت او کند، و در مرتبه یقین خود را به درجه عارفان که اقوا از مشاهده و عیان است برسان.

ص: ۴۱

۱-۱) بحار الانوار ۲۷/۴ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۳۳/۴ ح ۱۰.

و ممکن است که معنی دوّم رؤیت مراد باشد، و مراد غایت مرتبه انکشاف باشد، و چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است، و از ابوذر و مثل او متصوّر نیست، فرمود: چنان عبادت کن که گویا به آن مرتبه رسیده ای، چنانچه رؤیت در تتمّه سخن به همین معنی است؛ زیرا که خدا اشیا را به چشم نبیند، و او را جارحه و عضو نباشد.

و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خشوع و شکستگی و فروتنی است، و لهذا نزد غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و حیات و جمیع نعمتها و کمالات است سزاوار نیست، و چون خدمت و عبادت باید که درخور معبود باشد هر چند مخدوم بزرگوارتر است، خدمت او را با شرایط به جا آوردن دشوارتر است، چنانچه اشرف مکنونات اقرار به عجز نموده، می فرماید که: ما عبدناک حق عبادتک. یعنی: الهی عبادت نکرده ایم تو را چنانچه تو سزاوار پرستیدنی، و اعلاّی مراتب عبادت عابدان اقرار ایشان است به عجز از عبادت با نهایت سعی و بذل طاقت، و چون حق سبحانه و تعالی می دانست که عقول خلائق از ادراک و چگونگی عبادت او قاصر است، تا آداب عبادت تعلیم نفرموده تکلیف ننمود.

و جمعی را که به لطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده، محرم ساحت کبریای خود گردانید، و در علم و عمل به درجه قصوی رسانید، و زبان مکالمه و مناجات تعلیم ایشان نمود، پس ایشان را به تکمیل خلائق فرستاد که راه بندگی ایشان نمایند، چنانچه بلا تشبیه اگر بیگانه را که از طور و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد به مجلس پادشاه درآورند، و کسی از مقربان که آداب شناس آن درگاه است معلّم او نباشد، البته از او حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد، و مستحقّ ملامت بوده باشد.

پس کسی را به خاطر نرسد که به مجلس قرب ملک الملوک بدون پیروی طریق

شرع نبوی می تواند رسیده، یا به هر عبادت اختراعی که به خاطر او رسد یا ناقصی مثل او که به وحی الهی نداند و به خاطرش رسیده باشد مقرب آن جناب می توان گردید، اگر دیده تو را به نور ایمان روشن سازند، و در دقائق آدابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمائی خواهی دانست که به سرینجه سستی حواس و اوهام و کمند نارسای عقل مستهام بر این قصر رفیع نمی توان آمد، و بدون متابعت اخبار به مراتب کمال فایز نمی توان شد.

فصل دوم: در غرض از خلقت آسمان و زمین

در غرض از خلقت آسمان و زمین

بدان که از آیات بسیار و احادیث بی شمار مکشوف و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادت است، و هر دو بر یکدیگر بسته است، نه معرفت کامل و نه علم نافع بدون عبادت حاصل می شود، و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر می گردد، چنانچه تمثیل کرده اند علم را به چراغ، و عبادت را به پیمودن راه، اگر چراغ در دست داشته باشی و بر یک مقام ایستاده باشی به غیر چند ذرع مسافت را نبینی، و هر چند بیشتر می روی بر تو بیشتر ظاهر می گردد، بلکه عمل روغن این چراغ است، اگر چراغ را امداد روغن نرسد زود منطفی می شود.

بدان که هر عملی را روحی و بدنی می باشد، بدن عمل عبارت از اصل اعمالی است که نام آن عبادت بر آن اطلاق می کنند، و روحش عبارت از آداب و شرایط و کیفیات است که کمال آن عمل به آنهاست، مانند اخلاص و حضور قلب، و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است، پس نماز بدون این شرایط از بابت جسد

بی روح است، چنانچه از قالب بی روح کاری نمی آید، همچنین نماز بی شرایط چندان ثمره ای نمی بخشد، نمی بینی که خداوند عالمیان در وصف نماز می فرماید که: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (۱)** یعنی: نماز نهی و منع می فرماید از بدیهای اعمال ناشایست، پس نماز من و تو که ما را از بدیها باز نمی دارد از نقصان شرایط و آداب است.

فصل سوم: در شرائط اعمال است

اشاره

در شرائط اعمال است

بدان که شرایط اعمال را در این رساله احصا نمی توان نمود، و لکن اشاره به بعضی از شرایط که کلمه جامع به آن اشاره دارد مجملا می نماید. از جمله ارواح عبادات که به سبب آن مورث ثمرات می شود، و از عادت امتیاز به هم می رساند، نیت است.

چنانچه منقول است از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ (۲)**. یعنی: عمل نیست مگر به نیت.

و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: نیت مؤمن بهتر است از عمل او، و هر عمل کننده موافق نیت خود عمل می کند (۳).

و ایضا از آن حضرت روایت نموده در تفسیر این آیه **لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ**

ص: ۴۴

۱-۱) سورة عنكبوت: ۴۵.

۲-۲) تهذیب شیخ طوسی ۱۸۶/۴ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۸۴/۲ ح ۲.

عَمَلًا (۱) تا بیازماید شما را که کدام یک از شما نیکو کارترید، حضرت فرمود که:

مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده باشد، بلکه مراد این است که هر که عملش درست تر و به صواب و حق نزدیکتر باشد، و عمل صواب آن است که با خوف الهی و نیت صادق و درست باشد، و باقی ماندن بر یک عمل، و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل، و عمل خالص آن است که نخواهی کسی غیر خدا تو را بر آن کار مدح و ستایش نماید، و نیت بهتر است از عمل، بلکه همین عمل است و بس، بعد از آن فرمودند که: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ (۲) یعنی: بگو ای محمد هر کس کار می کند بر شاکیله خود، حضرت فرمود که: شاکیله نیت است (۳).

و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده، و اکثر به اصل حقیقت آن راه نیافته اند، بعضی از عوام را گمان این است، که: نیت آن لفظی است که به آن تلفظ می نمایند در هنگام شروع کردن به وضو و نماز و غیر آن، هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد، و این به اجماع لغو و بی فایده است.

و بعضی که از این درجه ترقی نموده اند، نیت را به خاطر گذراندن آن الفاظ، و تعقل معانی آنها می دانند. و این نیز خطاست؛ زیرا که ثمره نیت اخلاص در عمل است، و عمل را از شرک و ریا بیرون آوردن، و ظاهر است که این معنی باعث اخلاص نمی شود، مثلاً اگر شخصی تارک الصلاه باشد و هرگز نماز نکند، و روزی بشنود که بزرگی به مسجد آمده و زری به صلحا قسمت می نماید، و از برای همین غرض وضو بگیرد و به مسجد بیاید، و در برابر آن بزرگ به همین قصد متوجه نماز

ص: ۴۵

۱- ۱) سوره هود: ۷.

۲- ۲) سوره اسراء: ۸۴.

۳- ۳) اصول کافی ۱۶/۲ ح ۴.

شود، و در خاطر بگذراند که نماز واجب پیشین می گذارم از برای رضای خدا، و جمیع اعمال نماز را به جا آوردم، با آنکه نیت به آن معنی را با جمیع افعال صلاه به جا آورده، البته نماز او باطل است، پس معلوم شد که آن نیت نیست و نفعی ندارد.

بلکه تحقیق معنی نیت آن است که بر دو معنی اطلاق می توان کرد، که هر دو در کار است، و یکی در غایت آسانی است، و دیگری در نهایت دشواری.

اما اوّل عبارت از آن است که: مقارن فعل قصد کردن خصوص آن فعل داشته باشد، و از روی سهو و غفلت به جا نیاورد، مثل آنکه شخصی به قصد غسل جنابت به حمام رود، و در حمام فراموش کند که جنب است، و به قصد دیگر سر به آب فروبرد و بیرون آید، این شخص نیت غسل نکرده، و آن سر به آب فروبردن او غسل جنابت نیست، و اگر به خاطر داشت و به این قصد سر فروبرد و غسل کرده، و نیت داشته هر چند به لفظ در نیاورد، و آن معانی به خاطر نگذراند، و نیت به این معنی بسیار نادر است که کسی از آن خالی باشد، چنانچه بعضی از محققین گفته اند که: اگر ما را تکلیف می کردند که افعال را بی نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق بود.

و اما دوّم پس آن عبارت است: از غرض و علت و باعثی که آدمی را محرّک و داعی بر فعل است، و افعال اختیاریّه عقلا از این خالی نمی باشد، مثل آنکه شخصی متوجّه بازار می شود و از او می پرسی که به کجا می روی؟ می گوید که: به بازار می روم، این نیت به معنی اوّل است که در نفس او هست، و بعد از سؤال اظهار می نماید، و اگر بگویند که به جای دیگر می روم دروغ گفته، و از خلاف نیت خود خبر داده، و بعد از آنکه از او می پرسی که چرا به بازار می روی؟ می گوید:

می روم که متاع بگیرم، این نیت به معنی دوّمی است، زیرا چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر است، و اصل این نیت مشکل نیست.

امّا اخلاص در این نیت در غایت صعوبت است، و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است، و این اخلاص را در وقت نماز به چشم برهم گذاشتن و حرکات و سواسیانه کردن تحصیل نمی توان نمود، بلکه در مدت متمادی به ریاضات و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آن را تحصیل می توان نمود؛ زیرا که این نیت تابع حالت آدمی است، تا حال خود را متبدّل نسازی نیت متبدّل نمی شود، چنانچه در حدیث سابق حضرت صادق علیه السلام به این اشاره فرمود، که شاکله به معنی طریقه و حالت است، و در آیه به نیت تفسیر فرموده، و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است.

بدان که بنای این عالم بر عشق و محبت است، و هرکسی را معشوق و مقصودی است که آن مطلب در نظر او عظیم است، و سایر اشیا را به تبعیت آن می طلبد، و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال نیت اوست، و آن مطلوب غرض صحیح می باشد و غرض فاسد می باشد، امّا اغراض فاسده افراد بسیار دارد.

مثلاً یک شخص در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگ است، و شیطان آن را در نظر او زینت داده، و محبت آن در صمیم قلبش جا کرده، پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل آن است اگر بشنود که نمازی هست که هر که می کند مالش زیاده می شود، البته به آن مبادرت می کند، و اگر بشنود که نمازی هست که هر که می کند صد هزار درجه در بهشت به او می دهند، مطلقاً رغبت نمی نماید، و اگر نماز شبانه روزی را می کند که مبادا مردم به او بی اعتنا شوند، و مالش را بگیرند، یا خدا مال را از او سلب کند، صاحب این حالت تا این حال با او هست مال پرست است، و معبود او مال است، و نیت او تحصیل مال است در جمیع مراتب، و اشاره به این معنی است آن حدیث نبوی که فرمود: ملعون است هر که پرستد دینار و درهم را؛ زیرا که هیچ کس دینار و درهم را سجده نکرده است، بلکه این پرستیدن مراد است، و

اگر غرض او محض این مطلب خسیس باشد عبادات او باطل است، و اگر این مطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد، در بطلان عبادتش اشکالی هست، و مشهور بطلان است.

و یک شخص دیگر در نظر او مال چندان اعتبار ندارد، جاه و اعتبار می طلبد، و این را معشوق خود ساخته، و از پی معشوق خود می گردد، و هر جا که آن را می یابد به آن میل می کند، و در جمیع اعمال خود ملاحظه می نماید که اگر مؤید اعتبار و جاه دنیای او هست می کند، و الا ترک می کند، و پیوسته متفحص عبادتی است که در ثواب آن نوشته باشند که در نظرها عزیز می شود، و بزرگ می شود، آن را به جا می آورد، و اگر صاحب منصبی را در عزت می بیند چون جاه که معشوق اوست نزد او می بیند به او میل می کند، و آن صاحب منصب فریب می خورد، و گمان می کند که عاشق کمالات اوست، و چون از درجه اعتبار ساقط شد، و مطلوب او از او مفارقت کرد، و به دیگری پیوست، به جانب دیگری میل می کند.

لهذا حق سبحانه و تعالی به جهت اینکه خداپرست و جاه پرست و دنیاپرست از یکدیگر ممتاز شوند، اهل حق را در غالب احوال فقیر و منکوب می دارد، و مال و جاه با اهل باطل می باشد، چنانچه در هنگام استیلای دولت اسلام چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود، اعوان و انصار بسیار شدند، و بعد از وفات حضرت رسالت که پادشاهی به دست دشمنان دین رسید، و دین و دنیا از یکدیگر جدا شد، دین طلب و دنیا طلب نیز جدا شدند، و قلیلی به جانب حق ماندند، و همچنین در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زمان ابتلای حسنین علیهما السلام صاحب این مرتبه مثل مرتبه سابق است، و اغراض فاسد دنیوی بی نهایت است، و این دو فرد بر سیل مثال مذکور شد، و اعظم آفات عبادات این نیت فاسده است، و در مرتبه شرک به خداست.

چنانچه ابن بابویه رحمه الله عليه به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اجتناب کنید از ریا، به درستی که آن شرک است به خدا، و ریاکار را در روز قیامت به چهار نام می خوانند: ای کافر، ای بد کردار، ای مکار، ای زیانکار، ثواب عمل تو برطرف شد و مزد تو باطل شد، و تو را در این روز بهره ای نیست، برو مزد خود را بطلب از کسی که از برای او کار کردی (۱).

و به سند صحیح از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که: در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که به جهنم برند، پس خطاب فرماید به مالک که بگو به آتش که قدم های ایشان را نسوزاند، که ایشان به پای خود به مساجد می رفتند، و روی ایشان را نسوزاند، که وضو را تمام و کامل بجا می آوردند، و دستهای ایشان را نسوزاند، که به دعا به درگاه من برمی داشتند، و زبان ایشان را نسوزاند، که بسیار قرآن می خواندند، پس خازن جهنم به ایشان گوید که: ای اشقیا چه کرده اید که با این اعمال مستحق جهنم شده اید؟ ایشان گویند که: ما کارهای خود را برای غیر خدا می کردیم، در این روز به ما گفتند که: مزد خود را از کسی بگیرید که کار از برای او کرده اید (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: لقمان فرزند خود را وصیت کرد که ریاکننده را سه علامت است: چون تنه است در عبادت کسل و سستی می نماید، و در نزد مردم مردانه به عبادت می ایستد، و هر کار که می کند توقع دارد که او را به آن کار ستایش کنند (۳).

ص: ۴۹

۱-۱) بحار الانوار ۲۹۵/۷۲ ح ۱۹.

۲-۲) بحار الانوار ۲۹۶/۷۲ ح ۲۱.

۳-۳) بحار الانوار ۲۹۶/۷۲ ح ۲۲.

و علی بن ابراهیم به سند خود روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به ریای مردم نماز گذارد او مشرک است، و کسی که حج به ریای مردم کند مشرک است، و کسی که روزه به ریای مردم گیرد مشرک است، و کسی که زکات به ریای مردم دهد او مشرک است، و هر که فرموده خدا را برای مردم کند مشرک است، و خدا قبول نمی کند عمل ریاکننده را (۱).

و کلینی به اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: هر ریائی شرک است، و به درستی هر که از برای مردم کار کند مزدش با مردم است، و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خداست (۲).

و به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده که: هر بنده که باطن خود را نیکو کند، و نیت خود را درست کند، نگذرد روزی چند مگر آنکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند، و هر که باطن خود را بد دارد، نگذرد روزی چند مگر اینکه بدی او را ظاهر گرداند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که اندکی از عمل را از برای خدا بکند، خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر سازد، و کسی که بسیاری از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها به قصد ریا بکند، البته عمل او را در نظر آن جماعت که ایشان را منظور داشته سهل و اندک نماید (۴).

و آیات و اخبار در این باب بسیار است، و علاج ریا به این نحو می شود که:

اغراض فاسده و مطالب دتیه که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید به توّسل به

ص: ۵۰

۱- ۱) بحار الانوار ۲۹۷/۷۲ ح ۲۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۸۱/۷۲ ح ۳.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۸۲/۷۲ ح ۴.

۴- ۴) بحار الانوار ۲۹۰/۷۲ ح ۱۳.

جناب اقدس ربّانی، و تفکر در فنای این نشأه فانی، و بی اعتباری مال و جاه و اعتبارات آن، و در اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع این کس نیست، و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و ثوبات الهی، تا آنکه آن مطلب عظیمه در نظرش عظیم شود، و مطالب سهل بدی و حقارتش بر او منکشف گردد، و الاّ با وجود این شهوات در نفس اخلاص میسر نیست.

چنانچه نقل کرده اند که: شخصی در پای درختی نشسته بود، و می خواست مشغول ذکر باشد، و با حضور قلب عبادت کند، جانوری چند بر درخت جمع شدند، و آوازه‌ها بلند کردند، از حضور قلب بازماند، و برخاست متوجّه دفع ایشان شد، چون مشغول شد باز جمع شدند، و چندان که ایشان را می راند فایده نمی کرد، شخصی رسید گفت: ای برادر تا این درخت باقی است از این جانوران خلاصی ممکن نیست، و اگر خلاصی می خواهی درخت را برکن، چنین کرد فارغ شد. همچنین در دل آدمی تا درخت محبت دنیا و غیر آن ریشه دارد، مرغان خواهشها و خیالات را دفع نمی توان کرد.

و اما اغراض صحیحه یک درجه از درجه اوساط ناس است، و نهایت مرتبه اخلاص ایشان آن است که عمل خود را از ملاحظه زید و عمرو و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته، غرض اخروی منظور ایشان باشد، و گاه در مقام خوفند، و خوف عظیم بر ایشان غالب است، و برای طمع بهشت عبادت می کنند، اگر چه خلاصی هست در اینکه آیا عبادت ایشان با این نیت صحیح است یا نه؟ اما حق این است که صحیح است، خصوصاً وقتی که منضم باشد با یکی از معانی که بعد از این مذکور خواهد شد، و بنابر تحقیقی که گذشت که به محض خطور به آن نیت درست نمی شود، معلوم است که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت به غالب ناس تکلیف ما لا یطاق است.

اما این عبادات در درجهٔ نقص است؛ زیرا که این مرد خود را پرسیده فی الحقیقه نه خدا را؛ زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است، و جلب نفع به سوی خود بسیار است، که عملی را می شنود که احادیث بسیار وارد شده است که باعث قرب به خدا می شود، یا باعث خوشنودی خدا می گردد، مطلقاً محرک در نفس ایشان به هم نمی رسد، و اگر بشنود که هر که فلان عمل را به جا می آورد کاسه ای در بهشت به او می دهند، با نهایت رغبت به جا می آورد. و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات بخشد، درجات مختلفه بالاتر از این هست.

اول: عبادت شاکران است، که ملاحظهٔ نعمتهای غیر متناهی باعث عبادت ایشان است، چه عقل حکم می کند که شکر منعم واجب است، خصوصاً چنین منعمی که جمیع نعمتها منتهی به او می شود، و اصل نعمتها که وجود است از اوست، و جمیع اعضا و جوارح و قوی از عطایای اوست، و جمیع آسمان و زمین و کواکب و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک و جن و وحوش و طیور را از برای منفعت بنی آدم خلق کرده، و در هر لحظه ای بر بدن هر فردی از افراد بشر در حفظ و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت دارد، و بر روح محبان و دوستان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت از افاضات و هدایات و توفیقات می فرماید، و در عین کفران و معصیت منع لطف خود نمی فرماید.

چنانچه در خبر آمده که: خدا با هر یک از بندگان به نوعی لطف می فرماید که گویا به غیر این بنده بنده ای ندارد، و هزار گونه احتیاج به او دارد، با آنکه خالق جمیع بندگان، و بی نیاز از عالمیان است، و بنده با خداوند به نوعی سلوک می نماید که گویا خدایان دیگر دارد، و به او هیچ احتیاج ندارد، با اینکه خداوندی به جز او ندارد، و مالک ضرر و نفع او به غیر او نیست.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: جمعی عبادت الهی کردند برای

رغبت در ثواب، این عبادت تاجران است، و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب، این عبادت غلامان است، و جمعی عبادت خدا کردند برای شکر او، این عبادت آزادان است (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: اگر خدا مردم را امیدوار نمی گردانید و نمی ترسانید به بهشت و دوزخ، هرآینه بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او نمایند، برای تفضل و احسانی که نسبت به ایشان کرده است، و برای آن نعمتها که بیش از استحقاق به ایشان کرامت فرموده (۲).

و تفکر در آلاء و نعمای الهی نهایت ندارد، كما قال تعالى: **وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا (۳)** و این تفکر از اعظم عبادات است، و موجب مزید محبت و قرب، و داعی و باعث بر فعل عبادات، و صارف از منهیات و محرّمات است.

دوم: عبادت جمعی است که باعث ایشان بر عبادت تحصیل قرب حضرت باری جلّ شأنه است، و مراد از قرب نزدیکی زمانی و مکانی نیست؛ زیرا که خداوند عالمیان از زمان و مکان منزّه است، و قرب الهی را معانی بسیار است، به بیان دو معنی در این رساله مختصره اکتفا می نماید.

یکی قرب به حسب مرتبه و کمال است، یعنی که چون حضرت واجب الوجود کامل من جمیع الجهات است، و نقص در ذات و صفات او به هیچ وجه راه ندارد، و ممکن تمام نقص و عجز و ناتمامی است، از این جهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب و ممکن حاصل است، و هرچند یک نقص از نقایص خود را ازاله می نماید، و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر او فیاض می گردد، او را

ص: ۵۳

۱-۱) نهج البلاغه ص ۵۱۰ ح ۲۳۷.

۲-۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱۸۰/۲.

۳-۳) سورة نحل: ۱۸.

فی الجمله نزدیکی معنوی به هم می رسد، چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند، می گویند که از یکدیگر بسیار دورند، و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند، می گویند که به او پاره ای نزدیک شد، اگر چه صفات واجب و ممکن را به یکدیگر ربطی نیست، و کمالات ممکن به صد هزار نقص آمیخته است، امّا بلا- تشبیه یک نوع آشنائی و ارتباطی به هم می رساند، که از آن به قرب تعبیر می توان نمود، و چون عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه، و هر عبادتی مورث تکمیل کمالی است در نفس، پس ممکن است که در عبادت منظور آدمی تحصیل این امر باشد، و درجات مراتب این قرب نامتناهی است، و تفصیل این معنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود.

و معنی دیگر قرب به حسب تذکر و محبت و مصاحبت معنوی است، چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد، و پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد، و از خاطر او محو نشود، و به زبان نشر کمالات او نماید، و به اعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد، به حسب قرب معنوی به او نزدیک تر است از بیگانه، یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد، و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر این معنی به حصول می آید.

سوم: عبادت جمعی است که باعث ایشان حیای از خداوند عالمیان است، و این درجه کسی است که به نور ایمان دل او منور شده، و حسن طاعات و قبح سیئات کما هی بر او ظاهر گردیده، و در مقام معرفت به درجه کمال رسیده، پیوسته در یاد خداوند خود است، و همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالمیان بر دقائق امور و ضمائر نیات او مطلع است، و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه کرده است، و این معنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منہیات.

چه ظاهر است که اگر کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک

نداشته باشد، و خوف ضرری و توقع نفعی از او نداشته باشد، در حضور او بسیاری از معاصی را شرم می‌کند که به جا آورد، پس چنین کسی در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند، و پیوسته در یاد او باشد، چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند شد، مگر اینکه از این مرتبه بازماند، و غفلت دیده بصیرت او را کور گرداند.

چنانکه منقول است که حضرت لقمان به فرزند خود فرمود که: ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد.

و به اسانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: از خداوند خود حیا بدارید چنانچه حق حیا و شرم است، صحابه گفتند که: چه کار کنیم که حیا به عمل آمده باشد؟ فرمود که: اگر خواهید که چنین باشید باید که اجل شما همیشه در برابر دیده شما باشد، و سر را و آنچه در سر است از چشم و گوش و زبان و غیر آنها را از معصیت الهی بازدارید، و شکم را از حرام نگاه دارید، و فرج را از محرمات منع نمائید، و یاد کنید قبر را، و پوسیده شدن و خاک شدن در قبر را، و کسی که آخرت را خواهد باید زندگانی دنیا را ترک نماید (۱).

و عبارت این حدیث ابوذر به این معنی بسیار منطبق است، هرچند بر معانی دیگر نیز منطبق می‌شود.

چهارم: عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند، و کمال بندگی را فهمیده اند، و عقل ایشان مصفا شده، و نفس ایشان نور یافته، با عقل موافق گردیده، و شهوات نفسانی منکسر و شکسته گشته، هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمی‌دهد، و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت

ص: ۵۵

نیست؛ زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانسته اند، در اصل عبادت مزد خود را می یابند، و لذت خود را می برند، و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان گواراست، بهشت خود را عبادت می دانند، و جهنم خود را معصیت، از هر عبادتی لذتی می برند که فوق لذات عالمیان است، و در هر قطره ای از قطرات آب دیده بهره ای می برند، از یک قطره لذت خوف می یابند، و از یک قطره لذت شوق، و از قطره دیگر لذت رجاء و امید بی انتها.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام العارفين جعفر بن محمد الصادق علیها السلام مروی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترین مردمان کسی است که عاشق عبادت شده باشد، و دست در گردن آن درآورده باشد، و محبانه آن را دربر گرفته باشد، و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد، و به جمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد، و به سبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد، و به سبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او به آسانی گذرد یا به دشواری (۱).

و صاحب این مرتبه را از لذت جسمانی چندان لذتی نباشد، بلکه در بهشت نیز عمده لذت او از عبادت قرب باشد.

چنانچه از حضرت جعفر بن محمد علیها السلام منقول است که: خداوند عالم می فرماید که: ای بندگان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید، و فرمان مرا قبول نموده اید، تنعم نمائید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا، به درستی که به عبادت تنعم خواهید کرد در آخرت (۲).

ص: ۵۶

۱- ۱) بحار الانوار ۲۵۳/۷۰ ح ۱۰.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۵۳/۷۰ ح ۹.

ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواسّ جسمانیّه هست که به آن تمیز در میان محسوسات می نماید، در روح آدمی نیز مثل آن هست که به آن تمیز میان حقایق و معانی می کند، و چنانچه حواسّ جسمانی به آفتها از کار خود بازمی ماند، حواسّ روحانی را نیز آفتها می باشد، و چنانچه حواسّ جسمانی به آفتها از کار خود باز می ماند، حواسّ روحانی را نیز آفتها می باشد، مثل آنکه ذائقه صحیح و نیک و بد معطومات را می شناسد، و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد، شیرین در ذائقه او تلخ می نماید، و بر ذائقه او اعتماد نمی ماند، همچنین روح و عقل آدمی تا به شهوات جسمانی آفت نیافته، در ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش آیند است، و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوارتر است.

و چنانچه دیده سر تا صحیح است بر آن اعتماد می باشد، و چون سیل معاصی بر آن پرده انداخت، نیک و بد را نمی شناسد، همچنین دیده جان تا به نور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می بیند، و باطل را می شناسد، و چون سیل معاصی و بدیها نور آن را مستور گردانید، بد را نیک می بیند، و نیک را بد می داند، و نیک و بد را به شهوتهای نفس می شناسد، لذا از اطاعت گریزان است، و معصیت را خواهان، و همچنین نظیر هر حاسه از حواس در روح آدمی هست، و صحت و بیماری می دارد، انشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت آن و کوری و بینائی آن بیان خواهد شد.

پنجم: عبادت محبان است که به سبب کثرت عبادت و بندگی به درجه محبت که اعلا درجات کمال است رسیده اند، بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند، چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد اطهار او می فرماید

که: يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۱) یعنی: خدا ایشان را دوست می دارد، و ایشان خدا را دوست می دارند.

و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت، و کارفرمای بدن او شد، دیگر باعث اعمال او به غیر محبت چیزی نیست، و به غیر رضای محبوب چیزی نمی خواهد، و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آن را جهنم خود می داند، و اگر در جهنم باشد و به رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان می داند، چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلّت و محبت آتش نمرود چون به رضای دوست بود، در نظر او از گل و لاله خوش نما تر بود، و به این سبب خدا آتش را برای او باغ و بوستان کرد، و اگر ریحان نمی شد هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر می نمود.

نمی بینی که جاهلی در عشق مجاز به مرتبه ای می رسد که اگر عبادت می کند معشوق را می خواهد، و اگر معصیت می کند برای معشوق می کند، و در خدمت معشوق هرگز به خاطر او نمی رسد که از او نفعی به من خواهد رسید، یا زری به من خواهد بخشید، و اگر به بازار می رود برای این می رود که شاید او را ببیند، و اگر به باغ می رود به یاد او می رود، و محرک او در جمیع کارها همان محبت فاسد است، همچنین محبت محبوب حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط به همان محبت است، و بهشت و دوزخ در آن مقام منظور نیست، بلکه بهشت را برای این می خواهد که دوست آن را می خواهد، و جهنم را برای آن دشمن می دارد که دوست آن را نمی خواهد.

چنانچه امام المحبتین امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می فرماید که: الهی اگر مرا به جهنم درآوری و از دوستان خود جدا گردانی، اگر بر عذاب صبر کنم، چگونه

ص: ۵۸

بر فراق تو صبر نمایم، و اگر بر گرمی آتش شکیبائی نمایم، چگونه تاب آورم جدائی از کرامتها و لطفهای تو را و کسی که در این مرتبه از محبت باشد نزدیک گناه نمی گردد که پسندیده محبوبش نیست، و طاعت را به جان برای محبوب می کند، و مزد منظورش نیست، و محبت خواب و غفلت را بر او حرام کرده.

چنانچه محبوب ربّ العالمین جعفر بن محمد علیهما السلام می فرماید که: دوست خدا نیست آنکه معصیت خدا می کند، بعد از آن شعری فرمودند که مضمونش این است که: تو معصیت الهی می کنی و محبت او را اظهار می نمائی، بسیار دور است کار تو از گفتار تو، اگر در محبت راستگو بودی فرمان او را ترک نمی کردی، به درستی که دوست مطیع دوست خود می باشد.

و ایضا به سند معتبر از آن حضرت منقول است که فرمود: مردم عبادت الهی را بر سه وجه می کنند: جمعی عبادت را از برای طمع ثواب می کنند، و این عبادت حریمان است که حرص و خواهش لذات موجب بندگی ایشان شده، و طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش می کنند، این عبادت غلامان است که از ترس سیاست آقا کار می کنند، و لیکن من عبادت خدا را برای محبت او می کنم، و این عبادت گرام و بزرگواران است، و این مرتبه ایمنی است، چنانچه حق تعالی می فرماید وَ هُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمئِذٍ آمِنُونَ (۱) ایشان از ترس روز قیامت ایمنند، و می فرماید که: بگو ای محمد به مردم اگر خدا را دوست می دارید پیروی من کنید تا خدا شما را دوست دارد، و گناهان شما را بیامرزد، پس فرمود: کسی که خدا را دوست می دارد خدا او را دوست می دارد، و هر که خدا را دوست داشت او در امان است، یعنی در دنیا از شرّ شیاطین و هواهای نفسانی ایمن است، و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد (۲).

ص: ۵۹

۱- ۱) سورة نمل: ۸۹.

۲- ۲) خصال شیخ صدوق ص ۱۸۸ ح ۲۵۹.

و از آن حضرت مروی است که: خداوند عالمیان به حضرت موسی بن عمران علیه السّلام وحی فرمود که: ای پسر عمران دروغ می گوید کسی که گمان می برد که مرا دوست می دارد، و چون شب شد به خواب می رود و از من غافل می شود، آخر نه هر دوستی می خواهد که با محبوب خود خلوت کند، اینک من ای موسی مطلعم بر احوال دوستان خود، و نظر لطف به سوی ایشان دارم، چون پرده شب ایشان را فروگرفت دیده دل‌های ایشان را می گشایم، و عقوبت‌های خود را بر دیده‌های ایشان می دارم، با من به نحوی مخاطبه می نمایند که گویا روبرو با من سخن می گویند، و گویا مرا می بینند، و حاضرانه با من سخن می گویند، ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور، و بدن خود را برای من شکسته و خاضع گردان، و از دیده‌های خود در تاریکی شب آب بریز، و مرا بخوان که من به تو بسیار نزدیکم.

و مرتبه محبت که اشرف سعادات است مراتب مختلفه دارد، و به این درجه علیه فایز نمی توان شد مگر به عبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدّس نبوی، و از جمله بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است، و چنانچه محبت‌های بشری به بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزیید می باشد، همچنین عشق حقیقی به تفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات دارد زیاده می گردد.

چنانچه منقول است از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود به اصحاب خود که: خدا را دوست دارید برای نعمتهائی که روزی شما گردانیده، و مرا دوست دارید از برای خدا، و اهل بیت مرا دوست دارید برای من (۱).

ص: ۶۰

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: خداوند عالمیان به هم راز خود موسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که: ای موسی مرا دوستدار و مردم را دوست من گردان، موسی گفت: خداوند من تو را محبم، و به دوستی تو فایز گردیده ام، مردمان را چگونه دوست تو گردانم؟ فرمود که: نعمتهای مرا بر ایشان بخوان، و احسانهای نامتناهی مرا به یاد ایشان بیاور، چون دانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از من است و از جانب من به ایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند، و پیوسته در یاد من باشند.

و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از آبای گرام او علیهم السلام روایت نموده که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه، که در میان ایشان بودند ابو بکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبد الرحمن، و دو کس از قراء صحابه عبد الله بن ام عبد و ابی بن کعب پس عبد الله سوره لقمان را خواند، تا به این آیه رسید وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً و ابی سوره ابراهیم را خواند، و به این آیه رسید که وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ حضرت فرمود که: مراد از آیات الهی که مرا امر فرموده است که به یاد مردم بیاورم، نعمتها و احسانها و امثال و حکمتها و بلاهای اوست.

پس متوجه صحابه شد و فرمود: بگوئید که کدام است اول نعمت از نعمتهائی که خداوند عالمیان شما را به تذکر آنها امر فرموده؟ هریک از ایشان نعمتی از نعمتها را گفتند، از انواع خورشها و پوششها و فرزندان و زنان و غیر اینها، چون ایشان ساکت شدند، به جانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام التفات فرمود که: ای ابو الحسن تو نیز بگو، حضرت فرمود که: پدرم و مادرم فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو امری را، و حال آنکه خدا ما را به تو هدایت فرمود، و جمیع علوم و کمالات را به وسیله تو به ما فرستاده.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهائی است که خدا به تو کرامت فرموده؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: اول نعمتها نعمت ایجاد است، که من هیچ نبودم، و مرا از کتم عدم به وجود آورد، فرمود که: راست گفتی، دوم کدام است؟ فرمود که: دوم آن است که احسان فرمود، و مرا از جمله صاحبان حیات و زندگانی مقرر فرمود، و مانند جمادات و نباتات نگردانید، فرمود که: راست گفتی. سوم را بگو، فرمود که: سوم آنکه مرا به بهترین صورت ها که صورت انسان است خلق فرمود، و به صورت حیوانات خلق نفرمود، گفت: راست گفتی. چهارم را بگو، فرمود که: چهارم آنکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخته، فرمود که: راست گفتی. پنجم را بگو، فرمود که: پنجم آنکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی به من داد، و بر سایر حیوانات مرا زیادتی بخشید، فرمود که راست گفتی.

ششم را بگو، فرمود که: ششم آن است که مرا به دین حق هدایت فرمود، و از گمراهان نگردانید، فرمود که: راست گفتی. هفتم را بگو، فرمود که: هفتم آنکه در آخرت برای من زندگی مقرر فرمود که نهایت ندارد، فرمود که: راست گفتی. هشتم کدام است؟ فرمود که: هشتم آن است که مرا مالک گردانیده، و بنده کسی نگردانیده، فرمود که: راست گفتی. نهم را بگو، گفت: نهم آن است که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست از خلاق برای من خلق کرده، و مسخر من گردانیده که برای من در کاراند، فرمود که: راست گفتی. دهم را بگو، گفت:

دهم آنکه ما را مرد خلق کرده، و بر زنان استیلا و زیادتی داده، فرمود که: راست گفتی.

بعد از این دیگر چه نعمت است؟ فرمود که: یا نبی الله نعمت های الهی بسیار است، و همه نیکو و طیب و به شمردن احصای آنها نمی توان نمود، حضرت

رسول صلی الله علیه و آله تبسم نمود و فرمود که: گوارا باد تو را علوم نامتناهی ای ابو الحسن، توئی وارث علم، و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند، کسی که تو را برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو کند او هدایت یافته است به راه راست، و کسی که از هدایت تو به جانب دیگر میل کند و تو را دشمن دارد و تنها بگذارد، در قیامت هیچ بهره ای از رحمت الهی نداشته باشد (۱).

و از جمله دواعی محبت بسیاری عبادت و ذکر است، و پیوسته صفات کمالیه الهی را منظور نظر داشتن، و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بیشتر می کنند، محبت او بیشتر در خاطرش مستقر می شود، خصوصاً در هنگامی که با تفکر در صفات کمالیه الهی منضم باشد، و فضیلت ذکر و شرایط و فواید آن و افضلیت ذکر و تفکر بر یکدیگر بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد.

ششم: عبادت عارفان است که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است، و آنکه او سزاوار عبادت است، چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ما عبدتک خوفاً من نارک، و لا طمعا فی جنتک، و لکن وجدتک أهلاً للعباده فعبدتک.

یعنی نپرستیدم تو را از ترس آتش تو، و نه از برای طمع در بهشت تو، و لیکن تو را سزاوار پرستیدن یافتم، پس عبادت کردم.

و این درجه اعلای درجات مقربان است، و کسی این دعوی می تواند نمود که فریب از نفس خود نخورده باشد، و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بود هم عبادت را چنین که الحال می کند می کرد، بلکه اگر العیاذ بالله عبادت کننده را به جهنم می بردند چون معبود را سزاوار عبادت می داند ترک نمی کرد.

و بدان که مراتب نیات غیر متناهی است، چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد،

ص: ۶۳

و صاحب هر مرتبه درخور مرتبه خود نیتی دارد که اعمالش منوط به همان نیت است، و در هر درجه شاهدهی و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوی مدعی و کمال واقعی به آنها ممتاز می شود.

فایده:

اگر کسی گوید که: از تحقیقات سابقه چنین معلوم می شود که مقربان را بهشت چندان منظور نمی باشد، و از جهنم چندان بیم نمی باشد، پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه علیهم السّلام مفهوم می شود چه معنی دارد؟ بنده را در این مقام معنی لطیفی به خاطر رسیده که تا کسی بهره ای از محبت نداشته باشد اذعان نمی نماید، بدان که بهشت را ظاهری و باطنی و صورتی و معنی می باشد، و هرکسی از بهشت به لذتی مخصوص است، و از یک میوه بهشت با یک طعم صد هزار لذت متصور است، که هر فردی به یکی از آنها التذاذ می یابد، یک شخص همت او مقصور است بر خوردن مطعومات لذیذه، و کامش شیرین می شود، و به غیر این لذت جسمانی دیگر چیزی نمی یابد، دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذیذتر است، و تفکر می نماید که مرا نزد آن خداوند رتبه ای هست که چنین میوه شیرینی برای من خلق کرده و به من عطا نموده، پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده.

دیگری از این میوه همین شیرینی می یابد، که محبوب حقیقی از من راضی شده، و این میوه از لطف او به من رسیده، چنانچه در اخبار وارد شده که اعلائی لذات اهل بهشت مرتبه رضوان است، که نوید خوشنودی الهی به ایشان می رسد.

و اگر توضیح این مطلب را خواهی، تمثیلی از برای تو بیان کنم، مثلاً اگر

پادشاهی خوان نقلی در پیش خود گذارد، و بار عام دهد، و هرکسی را یک نقل عطا کند، آن گدای در یوزه گرد که همت او همین نقل گرفتن است، همین لذت مالیت این نقل را می یابد، و شادی که دارد از همین است که اگر این را نمی گرفتم فلسی به بهایش می بایست داد و خرید و کام خود را شیرین کرد. اگر قنّادی هم نقل را به او دهد همان فرح او را حاصل می شود.

و یکی از اوساط ناس که این را می گیرد از این معنی هم التذادی دارد، که پادشاه مرا طلبیده و نقل به من داد. و کسی از ارباب مناصب جزوی که می گیرد، چون به کارش می آید در استقلال منصبش بیشتر محفوظ می شود، تا به مرتبه آن مقرب می رسد که لذت قرب و انس پادشاه را یافته، این لطف نزد او با ملک دنیا برابر است، با آنکه در خانه خود اگر انواع تنقلات باشد نگاه نمی کند.

و این مراتب در نعمتهای دنیا نیز می باشد، که شکم پرستان لذت جسمانی می برند، و مقربان لذت معنوی، و توجه دوست از آن می یابند، لهذا دردها و المهائی که از جانب دوست به ایشان می رسد از انگبین در کام جان ایشان شیرین تر است.

و چنانچه در این مایده های جسمانی این تفاوت مراتب می باشد، در مایده های روحانی نیز اضعاف این می باشد، چنانچه آیات قرآنی مواید علوم ربّانی است، هرکس را درخور فهم خود از آن بهره ای است که دیگری را از آن خبر نیست، ای عزیز هر که کامل است، بهره او از همه چیز کامل است، و ناقص از کمال هر نعمتی محروم است، فقیر خداشناس از لقمه نانی خشک لذتی می برد که غنی بی معرفت از الوان نعمتهای خود نمی برد، و همچنین آلام عذابهای الهی بر این قیاس است، اگر بر فرض محال دوست خدا را به جهنم برند از آتش حرمان می سوزد نه از آتش سوزان، چون جهنم جای محرومان و سرای مهجوران است، تضرّع و استغاثه می نماید، و از آن گریزان است.

و این معنی در مراتب عشق مجاز بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است، چوب لطف دوست هر چند بدنش را مجروح سازد، او از نی شکر شیرین تر است، رزقنا الله و جمیع المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین بمحمد و آله الطاهرین.

فصل چهارم: در حضور قلب

در حضور قلب

بدان که شرط دیگر از شرایط عبادت که این فقره جامع به آن اشارت دارد حضور قلب است، و عبادت بدون حضور قلب ناقص است، و مقبول در گاه الهی نیست، و باعث کمال و قرب نمی گردد، بلکه اگر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق می بود می بایست که آدمی در عبادتی که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب گردد.

چنانکه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید، و به آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد، و خاطرش مطلقا متوجه امور دیگر باشد، و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد، البته مستوجب سیاست بلیغ می گردد؛ زیرا که پادشاه را حقیر شمرده، و اعتنا به شأن او نکرده، چنانچه خداوند عالمیان می فرماید قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ به تحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود باخشوعند، و خشوع دل آن است که به یاد خداوند خود باشد، و به غیر ذات مقدس او ملتفت به چیزی نشود، و غیر را از خاطر خود بیرون کند.

و خشوع سایر اعضا و جوارح آن است که هر یک به آن کاری که مأمور شده اند مشغول باشند، و آدابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرّر گردیده ترک

نمایند، چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالی باید که بر موضعی خاص باشد، و دست را فرموده اند که در هر حالی بر موضعی خاص باشد، و خشوع جمیع اعضاء تابع خشوع قلب است.

چنانچه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی می کرد، فرمود که: اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز به کار خدا مشغول بودند (۱). و این معنی به حسب تجربه ظاهر است.

و بدان که هر مملکتی را پادشاهی می باشد که جمیع رعیت تابع او می باشند، و پادشاه ملوک بدن و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است، چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع اویند و پیروی از او می نمایند، و این است یک معنی آن حدیث که:

صلاه المؤمن وحده جماعه. یعنی: نماز مؤمن به تنهایی جماعت است؛ زیرا که دل او با خداست، و مقتدای سایر جوارح است که به او اقتدا می نمایند.

و بدان که نماز بی حضور قلب اگر آدمی را از جهنم خلاصی دهد، اما به درجات عالیه کمالات نمی رساند، و پسندیده درگاه حق نیست، چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: هر کس دو رکعت نماز بگذارد، و بداند که چه می گوید، یعنی در قرائت و اذکاری که می خواند متوجه معانی آنها باشد، چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد (۳).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: به درستی که بالا می برند از نماز بندگان نصف آن را، و از بعضی ثلث، و از بعضی ربع، و از بعضی خمس، و بالا نمی برند و

ص: ۶۷

۱- ۱) بحار الانوار ۲۶۶/۸۴ ح ۶۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۵۰/۸۴ ذیل ح ۴۴، و ۲۶۰ ح ۵۹.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۴۰/۸۴ ذیل ح ۲۲.

به درجه قبول نمی رسانند مگر آنچه با حضور قلب کرده باشد و لیکن مأمور شده اند بندگان به ادای نوافل تا به سبب آن تمام سازند نقصهای نماز فریضه را (۱).

و منقول است از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام که: رغبت به ثواب و خوف از عقاب در دلی جمع نمی شود مگر اینکه بهشت او را واجب می شود، پس چون متوجه نماز شوی روی دل خود را به سوی خداوند خود بگردان، به درستی که هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا دارد خدا دلهای مؤمنان را به سوی او مایل گرداند، و به این معنی بهشت را نیز از برای او لازم گرداند (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که:

چون بنده مؤمن به سوی نماز برمی خیزد، خداوند عالم نظر رحمت به سوی او می افکند، و روی لطف و احسان به سوی او می دارد، و رحمت او بالای سرش تا آسمان بر او سایه می اندازد، و ملائکه بر گرد او احاطه می نمایند تا آفاق آسمان، و ملکی را موکل می سازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده می گوید که: اگر بدانی که منظور نظر رحمت کیستی، و با که مناجات می کنی، هر آینه به غیر او التفات نمائی، و هرگز از جای نماز حرکت نکنی (۳).

و از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام منقول است که: بنده چون در نماز خود التفات به جانبی بکند در حضور قلب یا به رویا به چشم یا به دل، حق سبحانه و تعالی او را ندا می کند که: ای بنده من به سوی کی التفات می نمائی، آیا التفات به جانب کسی می نمائی که از من بهتر باشد از برای تو، چون سه مرتبه از او التفات به غیر صادر شود، حق تعالی نظر لطف از او برمی دارد، بعد از آن دیگر نظر به جانب

ص: ۶۸

۱-۱) بحار الانوار ۲۳۸/۸۴ ح ۱۸.

۲-۲) بحار الانوار ۲۴۰/۸۴ ح ۲۴.

۳-۳) بحار الانوار ۲۴۱/۸۴ ح ۲۶.

او هرگز نمی افکند (۱).

و اخبار در این باب بسیار است، و حضور قلب در نماز نیز تابع حالت آدمی است، و هرچند این کس در مراتب یقین و معرفت کامل تر می شود، و عظمت معبود را بیشتر می شناسد، آداب عبادت از او بیشتر صادر می شود، و در مقام بندگی خاضع تر و ذلیل تر می باشد.

چنانچه جعفر بن احمد القمّی روایت کرده که: چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به نماز می ایستادند، رنگ مبارک آن حضرت متغیر می شد از خوف الهی، و از سینه آن حضرت صدائی مانند صدای دیگی که در جوش باشد می شنیدند (۲).

و منقول است که: چون وقت نماز داخل می شد، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اندام مبارکش به لرزه می آمد، و از رنگ به رنگ می گردید، می پرسیدند که: چه می شود شما را؟ می فرمود: که رسید هنگام ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند، و آنها ابا کردند و ترسیدند، و آدمی محمل آن شد، یعنی بار تکلیف، پس نمی دانم که چون متحمل این بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه (۳).

و در روایات معتبره وارد است که: حضرت امام حسن علیه السلام چون متوجه وضوی نماز می گردید، مفاصل بدنش می لرزید، و رنگ مبارکش به زردی مایل می شد، از آن حضرت از علت این حال سؤال نمودند، فرمود که: حق و لازم است بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم به بندگی ایستد آنکه رنگش زرد شود، و دنده هایش از بیم او به لرزه درآید (۴).

ص: ۶۹

۱-۱) بحار الانوار ۲۴۰/۸۴-۲۴۱ ح ۲۵.

۲-۲) بحار الانوار ۲۴۸/۸۴.

۳-۳) بحار الانوار ۲۴۸/۸۴.

۴-۴) بحار الانوار ۲۶۵/۸۴.

و منقول است که: حضرت سید الساجدین علیه السلام روزی در نماز ایستاده بودند، و حضرت امام محمد باقر علیه السلام کودک بود، و چاه بسیار عمیق در خانه آن حضرت بود، حضرت امام محمد باقر علیه السلام به کنار چاه آمد که نظر نماید، در آن چاه درافتاد، مادر او چون آن حال را مشاهده نمود به سوی چاه آمد، بر خود می زد و فریاد می کرد، و استغاثه می نمود، و می گفت: یا ابن رسول الله فرزندان غرق شد، و آن حضرت در نماز مطلقاً التفات نمی فرمود، و حال آنکه صدای اضطراب فرزند در چاه به گوش آن حضرت می رسید.

چون بسیار به طول انجامید، مادر از روی اضطراب گفت که: ای اهل بیت رسالت دل‌های شما بسیار سنگین است، باز حضرت التفات نفرمود، تا نماز را با آداب مستحبّه تمام به جا آورده فارغ گردید، پس نزد چاه آمد، و به اعجاز دست در آن چاه عمیق دراز کرد، حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون آورد، و آن حضرت خنده می کرد و سخن می فرمود، و جامه آن حضرت تر نشده بود، پس فرمود که:

فرزند خود را بگیر ای ضعیفه الیقین به خدا، مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام از سلامت بودن فرزند بخندید، و از تنبیه آن حضرت به گریه درآمد، حضرت فرمود که: بر شما ملامتی نیست، نمی دانی که من در خدمت خداوند جباری ایستاده بودم، که اگر رو از جانب او به دیگری می گردانیم، و به غیر او توسل می نمودم، روی لطف خویش از جانب من می گردانید، و به غیر او از که توقع رحمت می توان داشت (۱).

و صاحب کتاب حلیه الاولیاء روایت نموده که: چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ می شدند، و اراده نماز می فرمودند، رعشه در بدن و

ص: ۷۰

لرزه در اعصاب آن حضرت مستولی می شد، چون سؤال می نمودند می فرمود که:

ای وای بر شما مگر نمی دانید که به خدمت چه خداوندی می ایستم، و با چه عظیم الشانی می خواهم مناجات کنم، و در هنگام وضو نیز این حالت را از آن حضرت نقل کرده اند (۱).

روایتی وارد شده که فاطمه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی جابر بن عبد الله انصاری را طلبید، و گفت: تو از صحابه کبار حضرت رسولی، و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است، و از بقیه اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین علیهما السلام مانده، و او بر خود جور می نماید در عبادت الهی، و پیشانی و زانوهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته، و بدن او نحیف و کاهیده شده، از او التماس نما که شاید پاره ای تخفیف دهد.

چون جابر به خدمت آن جناب رسید، دید که در محراب نشسته، و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف گردانیده، حضرت جابر را اکرام فرمود، و در پهلوی خویش تکلیف نمود، و با صدای بسیار ضعیف احوال او را پرسید، پس جابر گفت: یا ابن رسول الله خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده، و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده، پس چرا این قدر بر خود تعب می فرمائی؟

حضرت فرمود که: ای مصاحب رسول مگر نمی دانی که جدم حضرت رسالت پناه با آن کرامتی که نزد خداوند خود داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزیده، او مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نفرمود، پدر و مادرم فدای او باد، تا آنکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد، و قدمش ورم کرد، صحابه گفتند که: چرا

ص: ۷۱

چنین زحمت می کشی، و حال آنکه خدا بر تو تقصیر نمی نویسد؟ فرمود که: آیا من بنده شاکر خدا نباشم، و شکر نعمتهای او را ترک نمایم.

جابر گفت: یا ابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که به برکت شما خدا بلا را از مردمان دفع می نماید، و آسمانها را نگاه می دارد، و عذاب های خود را بر مردم نمی گمارد، فرمود که: ای جابر بر طریق پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم [\(۱\)](#).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پدرم فرمود که: روزی بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم، دیدم که عبادت در آن حضرت تأثیر کرده، و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده، و دیده اش از بسیاری گریه مجروح گردیده، و پیشانی نورانش از کثرت سجود پینه کرده، و قدم شریفش از وفور قیام در صلاه ورم کرده، چون او را بر این حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود، و بسیار گریستم، آن حضرت متوجه تفکر بودند، بعد از زمانی به جانب من نظر افکندند و فرمودند که: بعضی از کتابها که عبادت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا مسطور است به من ده، چون بیاوردم و پاره ای بخواندند بر زمین گذاشتند و فرمودند که:

کی یارای آن دارد که مانند علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت کند [\(۲\)](#).

و کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده که: چون حضرت سید الساجدین علیه السلام به نماز می ایستاد رنگش متغیر می شد، و چون به سجود می رفت سر بر نمی داشت تا عرق از آن حضرت می ریخت [\(۳\)](#).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: علی بن الحسین علیهما السلام در

ص: ۷۲

۱- ۱) بحار الانوار ۶۰/۴۶-۶۱ ح ۱۸.

۲- ۲) بحار الانوار ۷۵/۴۶.

۳- ۳) بحار الانوار ۶۴/۴۶ ح ۲۳.

شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذارد، و چون به نماز می ایستاد از رنگ به رنگ می گردید، و ایستادنش در نماز ایستادن بنده ذلیل بود که نزد پادشاه جلیل ایستاده باشد، و اعضای او از خوف الهی لرزان بود، و چنان نماز می کرد که گویا نماز وداع است، و دیگر نماز نخواهد خواند، و چون از احوال آن حضرت سؤال می نمودند می فرمود: کسی که نزد چنین خداوند عظیمی بایستد، سزوار است که چنین خایف باشد (۱).

و نقل کرده اند که: در بعضی از شبها یکی از فرزندان آن حضرت از بلندی افتاد و دستش شکست، و از اهل خانه فریاد بلند شد، و همسایگان جمع شدند، و شکسته بند آوردند، و دست آن طفل را بستند، و آن طفل از درد فریاد می کرد، و حضرت از اشتغال به عبادت نمی شنید، چون صبح شد و از عبادت فارغ شد دست طفل را دید در گردن آویخته، از کیفیت حال پرسید خبر دادند.

و در وقت دیگر در خانه ای که حضرت در آن خانه در سجود بود آتشی گرفت، و اهل خانه فریاد می کردند که یا ابن رسول الله النار النار، حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد، بعد از زمانی سر برداشتند از آن جناب پرسیدند که چه چیز بود که شما را از این آتش غافل گردانیده بود؟ فرمود که: آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گردانیده بود (۲).

و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی آن حضرت می افتاد از بسیاری سجده.

و ابو ایوب روایت کرده که: حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام چون به نماز می ایستادند رنگ مبارکشان سرخ و گاه زرد می شد، چنان بودند که

ص: ۷۳

۱-۱) بحار الانوار ۶۱/۴۶ ح ۱۹.

۲-۲) بحار الانوار ۸۰/۴۶.

گویا خدا را می بینند، و با او سخن می گویند (۱).

ای عزیز مقربان هر پادشاهی چون معرفت او را بیشتر دارند، و جلال او را زیاده از دیگران می شناسند، بیم سطوت آن زیاده دارند، و زودتر محلّ عتاب می شوند، چنانکه ملوک دنیا از عامیّه رعایا توقع آن آداب ندارند، که از مقربان در گاه خود انتظار دارند.

بدان که خداوند عالمیان ملک را از طینت قدس و طهارت خلق فرمود، و شهوات و علایق جسمانی در ایشان ترکیب ننمود، و حیوانات عجم را از محض جسمانیت و شهوات ترکیب فرمود، و منشأ استعدادی در ایشان مقرر نساخت، و نشأه جامعه انسانی را از هر دو جهت خلق فرمود، و جهت نفس و عقل که او را داعی به کمالات بوده باشد به او کرامت فرمود، و به کثافات جسمانیه و شهوات ظلماتیه او را مبتلا ساخت، و او را تکلیف فرمود که بعد از تشبث به این علایق رفع آنها را از خود نموده، و خود را به صفات قدسی و ملکات ملکی مجلی گرداند، تا از ملک اشرف باشد: زیرا که ترقی در مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمی شود، چنانچه گازر (۲) جامه ای را که می خواهد بسیار سفید کند اول او را به بعضی کثافات آلوده می سازد، و چون رفع آن کثافات نمود از اول پاک تر برمی آید.

و اگر میل به پستی نماید، و تابع شهوات جسمانی شود، و عقل را مغلوب هوا سازد، از بهایم پست تر می شود، چنانچه حق سبحانه و تعالی در شأن کفار می فرماید: نیستند ایشان مگر مانند انعام و بهایم، بلکه از ایشان گمراه ترند؛ زیرا که

ص: ۷۴

۱- ۱) بحار الانوار ۲۴۸/۸۴.

۲- ۲) گازر: کسی که پیشه اش رختشویی است.

در حیوانات قابلیت کمالات نبوده، و ایشان با وجود قابلیت خود را به درجهٔ بهیمنیت رسانیدند، و از جمیع کمالات محروم گردیدند.

پس چون خلقت انسانی را به این سبب محتاج به امری چند گردانیده اند، از تحصیل معاش و معاشرت، که بالخاصیهٔ موجب دوری از جناب اقدس ایزدی، و انهماک در شهوات و تعلقات، و غفلت از خیرات و سعادات می گردد، لهذا روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از توغّل در امور دنیویّه، و تشبّث به علایق دنییه امر به حضور مجلس قرب مالک الملوک نموده اند، تا لذّت مواصلت بعد از فراق که مورث مزید اشتیاق است دریابند، و به سعادهای ابدی فایز گردند.

و چون نماز معراج مؤمن است، و نهایت قرب او در نماز به حصول می پیوندد، و بنا بر مقلّماتی که سبق ذکر یافت بعد از نهایت حرمان و دوری او را تکلیف قرب می نمایند، و در عین غفلت او را آگاه می سازند اوّل مرتبه اذان را برای تنبیه غفلت زدگان به وادی حیرت مقرر ساخته اند، که اوّل در تکبیر بزرگواری خداوند را به یاد ایشان بیاورند، تا آنکه غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود.

و چون در عین غفلتند، چهار مرتبه بر ایشان می خوانند که شاید متنبّه شوند، و بدانند که چون خداوند ایشان در رتبهٔ جلال و عظمت از همه چیز عظیم تر است، بلکه از آنان بزرگ تر است که عقلها به کنه ذات مقدّس او توانند رسید، پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است، بعد از آن شهادت به وحدانیت الهی را بر گوش ایشان می خوانند، تا بدانند که به غیر او خداوندی ندارند، و یگانه در جمیع کمالات و صفات است، پس چاره ای به جز توسّل به جانب اقدس او نیست، و او را به یگانگی و اخلاص باید پرستید، دیگر به گوش دل ایشان می رسانند، که چنین خداوند عظیم به ایشان یگانه پیغمبری فرزانه فرستاده، پس باید عبادت را به طوری که پیغمبر آورده، و به شرایطی که او امر فرموده به جا آورند.

بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را ندا می کند، و بخوان انعام و اکرام الهی می خواند، که بشتابید و مسارعت نمائید به سوی نماز، پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه می دهد، که بشتابید به امری که باعث فلاح و رستگاری دنیا و آخرت است، دیگر عظیم تر آن را یاد می کند که بشتابید به عملی که بهترین اعمال و عبادت است، دیگر باره خدا را به عظمت و جلال و یگانگی یاد می کند که ای غافلان مخالفت چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و یگانه است و معارضی و شریکی ندارد روا نیست، این ندارا مؤذنان ظاهر بر گوش سر می خوانند، و آنان که دیده ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده اند نداهای روحانی را نیز به گوش دل می شنوند.

چنانچه منقول است که: وقت هر نماز که می شود منادی از جانب ربّ العزّه ندا می کند که: ای گروه مؤمنان برخیزید و آتشیهای گناهان را که بر پشت خود افروخته اید به نور نماز فرو نشانید و خاموش گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای جان فزای **يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ (۱)** را به سمع جان می شنوند.

پس چون بنده سعادتمند از این نداها اندکی هشیار گردید، و متوجه نماز شد، اوّل او را به پاکیزه کردن خود امر می فرماید، که بی ادبانه داخل مجلس بزرگواران نمی توان شد، لذا امر کرده اند او را که به بیت الخلا در آید، و کثافتهای ظاهری خود را از خود دور گرداند، و در ضمن دعاهائی که از ائمه در آداب خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند، که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قرب است، تلویثات معنوی که از گناهان و اخلاق به هم رسیده بیشتر مانع است، لهذا در آن حالت

ص: ۷۶

استعاذه از شیطان، و طلب مغفرت از گناهان می نماید، که خدا به فضل خود او را از ارجاس صوری و معنوی پاک گرداند.

پس بار دیگر او را در مقام تطهیر می آورند، که رو و دو دستها و پاها و سر را که در حالت صلاه در اکثر افعال به کار می فرماید پاکیزه گرداند، و در آن ضمن از دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده اند، که این اعضا نجاستهای معنوی به سبب گناهان به هم رسانیده، و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند، پس باید در این وقت از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید، و در این ضمن او را متنبه می سازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبات برهانی، پس شوق عبادت زیاده می شود، و بعضی از شهوات و علایق شکسته می گردد، لهذا در وقت رو شستن صورت می گوید که:

خداوندا چون تو فرموده ای که در روز قیامت بعضی از روها سیاه خواهد بود، و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد گردید، پس خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان و سیاه مگردان.

و چون دست راست را می شوید به یاد می آورد که خدا فرموده که: در روز قیامت نامه نیکوکاران را به دست راست ایشان می دهند، و نامه مجرمان را به دست چپ می دهند، و از خداوند خود می طلبد که نامه او را به دست راست او دهد، و برات مخلف بودن بهشت را به دست چپ او دهد، و حساب او را آسان کند و در وقت شستن دست چپ دعا می کند که خدایا نامه اعمال مرا به دست چپ من مده، و دست مرا در گردن غل مکن، و مرا از جامه های آتش نجات ده.

و چون مسح سر می کند از خدا می طلبد که رحمتهای خود را بر سر من فروریز، که سراپای مرا فرو گیرد. و چون مسح پا می کند به یاد می آورد که با این پاها بر صراط می باید گذشت، و در آن روز پاها را بسیار از صراط خواهد لغزید، پس ثابت قدم بر صراط را از خدا می طلبد، و طلب می نماید که خدا او را توفیق دهد که به این پاها همیشه تحصیل رضای الهی نماید.

پس چون چنین وضوئی ساخت، موافق احادیث معتبره (۱) گناهان این اعضا آمرزیده می شود، و پاکیزه صورت و معنی می گردد، و قابل قرب می شود، و از آن غفلتها پاره ای هشیار می گردد، و ظاهر خود را به بوهای خوش معطر می سازد، و باطن خود را به نورانیت صحیحه منور می گرداند.

و چون در حدیث وارد شده که در خانه ای که سگ یا شراب یا صورت در آن خانه است ملک داخل نمی شود، پس سگ ظاهر را از ساحت خانه خود دور می گرداند، و سگ نفس اماره و شیطان را از ساحت ضمیر خود می راند، و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی که غفلت و شهوت است از سر به در می کند، و صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه محو می نماید، و در و دیوار خاطر را از غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا می سازد، و متوجه بارگاه قرب می شود.

و چون به در مسجد می رسد، به دربند اول از دربندهای دولت خانه معبود حقیقی رسیده از خدا می طلبد که درهای رحمت خود را بر روی من بگشا، و چنانچه این در ظاهر را بر روی من بسته ای درهای معنی را بر روی من مبند، و در این مقام نیز عارف را آگاهی دیگر حاصل می گردد.

و چون پا در مسجد می گذارد، چنان می داند که در کریاس (۲) کبریا و جلال داخل گردیده، و پا در بساط قرب نهاده، به ادب می رود، و به غیر جناب الهی متوجه نمی شود. و چون به جای نماز آمد، بار دیگر اقامه را می خواند، و تفکر در جلال الهی زیاده می کند، و عظمت شأن عبادت را به دیده روشن تر می بیند، چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیده او گردیده بود.

ص: ۷۸

۱- ۱) بحار الانوار ۳۱۸/۸۰-۳۲۰ ح ۱۲.

۲- ۲) کریاس: دربار، جلوخانه، درگاه، صحن دالان.

و چون نماز معراج مؤمن است، و در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله به هر آسمانی که داخل می شد یک الله اکبر می گفت، و در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلاه مقرر فرمود که به هر تکبیری بر آسمانی از آسمانهای قرب و معرفت درآید، و قابل عرش حضور گردد، و در این مقام هنوز در ساختها و کریاسهای عظمت و جلال است، و در مقام غیبت است، و به مقام حضور نرسیده، لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است.

و چون تکبیر آخر را گفت، بلا-تشبیه داخل مجلس قرب ملک الملوک گردیده، و با غیر سخن گفتن و رو از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر او حرام است، این است که در دعای توجّه در این مقام می خواند که روی دل و جمیع اعضا و قوا و مشاعر خود را به جانب خداوندی گردانیدم که خالق آسمانها و زمینهاست، موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستی است، و دین محمد صلی الله علیه و آله و طریقه امیر المؤمنین علیه السلام که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان مانده، و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیدم، و منقاد او شدم، و شرک جلی و خفی و ریاهای شیطانی را از خود دور گردانیدم، نماز من و عبادتهای من و زندگانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندی است که پروردگار عالمیان است، و او را شریک نیست، و چنین از جانب او مأمور گردیده ام که او را عبادت کنم، و من از جمله مسلمانان و منقادان اویم.

و چون در این بارگاه چنین دعوی بزرگی کرده، و شیطان دشمن این راه و راهزن این درگاه است، و دشمن مکار زننده محیلی است که با اب الآباء درآمده، و خلق را با خدا دشمن کرده، و تا امروز شجاعان این میدان را بر زمین انداخته، و چندین هزار لشکر اندرونی از شهوات و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی از شیاطین انس و اتباع خود دارد، به قوت خود با او بر نمی توان آمد، پس باید به خداوندی که این

سگ در گاه اوست پناه برد تا دفع او بنماید.

چنانچه تشبیه کرده اند او را به سگی که در خیمه ها و خانه ها می باشد که هر که آشنای صاحب خانه است و به آن خانه بسیار تردد دارد متعرض نمی شود، و چون بی گانه ای تازه آید او را مانع می شود، و به غیر آنکه صاحب خانه او را صدائی زند به هیچ حيله او را ممنوع نمی توان ساخت، همچنین شیطان که سگ بی گانه گیر این درگاه است، و با آشنا قدرت ستیزه ندارد، و کسی را که بیند مکرر به مجلس قرب خداوندش فایز می شود کی متعرض او می تواند شد، چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را از ایشان مأیوس گردانید که *إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ (۱)* یعنی: به درستی که بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری، بلکه اگر دوری که قابل قرب باشد خواهد که به خانه ملک الملوک در آید، باید به جناب او متوسل شود تا به یک اشاره لطف سگ را دور گرداند، اما بیگانه هائی که آشنائی نمی خواهند و راه آشنائی نمی طلبند کار ایشان را چنانچه می خواهد می سازد.

پس لهذا در این مقام خطیر پناه به خداوند کبیر خود می برد از شر او می گوید:

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، یعنی: پناه می برم به خداوند شنوای دانا که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد، و می داند که عاجز این دشمنم، از شر شیطان دور از رحمت الهی، و رانده شده در گاه او.

پس شروع به مکالمه می نماید، اما هنوز خود را قابل مخاطبه نمی داند، غایبانه سخن می گوید، و چون اعلائی درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است، یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن، و در همه باب به ناتوانی خود اقرار نمودن، و در جمیع امور

ص: ۸۰

به خداوند خود توسل جستن، لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن، و چون امر نماز از جمیع امور عظیم است، می گوید که شروع در قرائت و عبادت و بندگی می نمایم، به استعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات است، و رحمن است به نعمتهای عامه بر مؤمن و کافر، و رحیم است بر رحمتهای خاصه بر مؤمنان.

و چون آداب مجلس عظمای این است که پیش از ذکر مطلوب ستایشی مناسب آن بزرگ به جا آورند، لهذا حق تعالی شأنه تعلیم بندگان نموده که چنین مرا ستایش نمائید، و نعمهای عامه و خاصه مرا یاد آورید، و مکرر مرا به رحمت بستائید تا بر شما رحمت کنم، و بدانید که من خداوند روز جزایم، و به حشر و قیامت اقرار کنید.

و چون عارف تفکر در این اوصاف و کمال نمود، به درجه شهود و حضور که اعلائی درجات معرفت است فایز می گردد، و از مقام غیبت به خطاب می آید، و او را به مجلس مخاطبه و انس راه می دهند، پس می گوید ایاک نعبد، یعنی: تو را عبادت می نمائیم و بس، و در این آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده به این معنا که جناب مقدس نبوی در آن فقره بیان فرموده، یعنی: می باید که چون به مقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که گویا مرا می بینی، و با من خطاب می نمائی، پس دعوی عبادت کردن موهم این بود که از من کاری متمشی می تواند شد، تدارک فرمود که و ایاک نستعین، یعنی: در جمیع امور از تو استعانت می جوئیم و بس.

و همچنین در مقام آداب، چون بر عبادت خود اعتماد ندارد، و به عجز خود اعتراف دارد، عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا درمی آورد، و می گوید از زبان همه که: ما همه بندگان تو را عبادت می کنیم که شاید عبادت او به برکت عبادت آنها مقبول گردد؛ زیرا که از لطف کریم دور است که چند چیز به درگاه او

برند، بعضی را قبول فرماید، و بعضی را رد کند، و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت این است.

و همچنین در مقام استعانت، چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نمی جویم در هیچ امری، خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است به درمی آورد، و گویا به زبان ایشان سخن می گوید، و خود را طفیلی ایشان ساخته، و ایضا موافق دأب ارباب صفا آن است که چون به نعمتی یا رحمتی فایز گردند، دیگران را فراموش نکنند، و همگی را با خود شریک کنند، و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموم در دعا مطلوب است، که هر دعائی که کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند، که باعث استجاب دعا می گردد، پس هدایت به راه راست و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نموده، و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود، و جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایست طریقه دشمنان ایشان است.

بدان که اسرار عبادات خصوصا نماز را در این کتابهای مختصر احصا نمی توان نمود، انشاء الله کتابی در ترجمه الصلاه نوشته می شود، و غرض از ذکر این مجمل اشعاری بود به سرّ عبادت این حدیث نبوی، و تنبیهی بر سرّ عبادت که کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید، هر روز او را به وسیله نماز از پست ترین درکات به اعلای درجات می رساند، و جسم خاکی را به این ترقّیات قابل مناجات خود گرداند.

و در بیان این فقره شریفه به همین اکتفا می نمایم که بسیار به طول نه انجامد، و مورث ملال عزیزان نگردد.

اشاره

أنّ الأوّل قبل كلّ شيء، فلا و اعلم أنّ أوّل عبادۀ اللّٰه المعرفه به، أنّ الأوّل قبل كلّ شيء، فلا شيء قبله، و الفرد فلا ثانی له، و الباقی لا إلی غایه، فاطر السموات و الأرض و ما فیهما و ما بینهما من شيء، و هو اللطیف الخبیر، و هو علی كلّ شيء قدير.

پس حضرت فرمود که بدان که اوّل عبادت الهی معرفت و شناختن اوست به آنکه او اوّل است پیش از همه اشیا، پس چیزی از او بیشتر نیست، و یگانه است پس شریکی ندارد، و باقی است همیشه، و باقی بودن او نهایی ندارد، از نو پدید آورنده آسمانها و زمین است، و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و آنچه در میان آسمان و زمین است، اوست خداوند صاحب لطف، و عالم به دقائق امور، و بر همه چیز قادر و تواناست.

توضیح بعضی از مطالب علیه که این کلمات به آنها اشاره دارد بر سبیل اجمال موقوف بر چند اصل است.

اصل اول: در آنکه اوّل عبادات معرفت است

در آنکه اوّل عبادات معرفت است

و قبول جمیع عبادات موقوف است بر آن

و این معنی از آیات بسیار و اخبار بی شمار به ظهور پیوسته، و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف بر ایمان است، و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست، بلکه مورث عقاب است، و ایمان مشتمل است بر اعتقاد به وجود واجب الوجود، و صفات ثبوتیه و سلبیّه او، و اقرار به یگانگی خدا، و به

عدالت او، و اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و حقیقت آنچه او از جانب خدا آورده، و آنچه ضروری دین باشد مفصلاً، و آنچه غیر آن باشد مجملاً، و اقرار به امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم، و اقرار به معاد جسمانی، که خداوند عالمیان همین بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد، و ثواب و عقاب خواهد داد، و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده، و تفصیل مراتب ایمان و خلافهائی که در آن شده این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد.

و بدان که چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی متفرق است، و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد، و اعتقادات عبادت دل است، لهذا معرفت را نیز عبادت فرمود، و فرمود که: اول عبادت است، یعنی بر همه مقدم است، و عبادات دیگر بدون آن بی فایده است.

اصل دوم: در آنکه ایمان سرمایه ابدی است

در آنکه ایمان سرمایه ابدی است

بدان که چون ایمان مایه سعادت ابدی است، و ترک آن شقاوت ابدی، و شیطان دزد عقاید و اعمال است، دزد را تا ممکن است اول بر متاع نفیس می زند، و اگر بر آن دست نیافت متاعهای دیگر را می برد، و عقباتی که کمین گاه شیطان است در این باب بسیار است، عقبه اول عقبه معرفت واجب الوجود است، و از این عقبه اکثر عالم را به جهنم برده، و اگر نجات از این عقبه خواهی دست از سفینه نجات که اهل بیت رسالتند بر مدار، که ایشان درد و دواي هر چیز را می دانند، و کمین گاههای شیطان را می شناسند، و تابعان خود را به ساحل نجات می رسانند، و این فریب را مخور که تا خدا را شناسی به دلیل عقل پیغمبر و امام را نمی توان

شناخت؛ زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد:

شعبه اول: علم به وجود واجب الوجود است، و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است، به دلیل دور و تسلسل که موجب سرگردانی و تعطل است احتیاج ندارد، چنانچه از اخبار بسیار ظاهر می شود که معرفت وجود واجب الوجود فطری است، و همین که آدمی به حد شعور رسید می داند که صانعی دارد، و هر کس که در حال خود تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل می داند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته، بلکه خدا در هنگام صباوت او را معرفت روزی کرده، بلکه هرگز کفار را تکلیف اذعان به وجود واجب الوجود نکردند، بلکه ایشان را به اقرار به یگانگی خدا خواندند، و بعد از آن ایشان را به عبادت و بندگی خدا واداشتند که از آن راه ایمان ایشان کامل گردد.

و منقول است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که وجود خداوند خود را چگونه دانستی؟ گفت: ما در راهها پشکل شتر را که می بینیم حکم می کند عقل ما که شتری از این راه رفته، و پی پا را که می بینیم، می دانیم که شخصی از این مکان گذشته، آیا این آسمان با این کواکب نورانی، و زمین با این وسعت، کافی نیست از برای تصدیق به وجود واجب الوجود علیم خیر، حضرت فرمود که: بر شما باد به دین اعرابی (۱).

و چه چیز ظاهرتر می باشد از چیزی که در هر امری که نظر نمائی صد هزار آیت از آیات صنع او ظاهر باشد، و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد، و در هر لحظه صد گونه احتیاج به او داری، و کارفرما و مربی بدن توست، بلی از بسیاری ظهور و هویدائی اوست که مخفی می ماند، چون همیشه

ص: ۸۵

۱- (۱) بحار الانوار ۳/۵۵ ح ۲۷ مانند این حدیث از حضرت علی علیه السلام.

ظاهر است و آثار قدرتش هرگز کم نمی گردد، اگر آفتاب همیشه ظاهر می بود توهم می کردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد، و چون غروب می کند، و بعد از طلوع عالم را روشن می کند، مشخص می شود که نور او راست.

بلا-تشبیه چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول و زوال نمی باشد، معاند می گوید بلکه از او نباشد، با آنکه اگر عناد را برکنار گذارد، یقین می داند که به غیر او در این عالم مدبری نیست، چنانچه حق سبحانه و تعالی می فرماید **وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (۱)** و اگر از کافران بپرسی که کی خلق کرده است آسمانها و زمین را، هرآینه خواهند گفت که خدا خالق اینهاست.

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت: مرا دلالت کن به خداوند خود که ملاحظه با من بسیار مجادله می نمایند، و مرا حیران کرده اند، حضرت فرمود که: هرگز به کشتی سوار شده ای؟ گفت: بلی، فرمود که: هرگز کشتی تو شکسته است که مضطرب شده باشی، و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی؟ گفت: بلی، فرمود که: در آن هنگام امید نجات از که داشتی؟ و چه کس را قادر بر نجات دادن خود می دانستی؟ همان خداوند توست (۲).

و این راه ظاهرترین راههاست از برای علم به واجب الوجود، چنانچه خداوند عالم می فرماید که: کیست اجابت مضطربان می نماید وقتی که او را می خوانند، و دفع مکروهات از ایشان می نماید، و هیچ کس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد، پس چنین کسی چه احتیاج به دلیل دارد؟

چنانچه تمثیل کرده اند که بلا-تشبیه مثل ارباب استدلال در تکلیف مردم به دلیل و برهان، از بابت مثل آن جماعتی است که دزدی به خانه ایشان آمده بود، و از پی

ص: ۸۶

۱-۱) سورة لقمان: ۲۵.

۲-۲) بحار الانوار ۴۱/۳ ح ۱۶.

او می‌دویند، یکی دزد را گرفت و در دست داشت، دیگری او را فریاد زد که بیا من یافتم او دزد را گذاشت، و به جانب آن شخص دیگر آمد، گفت که: بیا جای پای دزد را یافتم.

همچنین بلا تشبیه در این ماده این مرد صالح خداشناسی که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است، و پیوسته از او لطف و احسان می‌یابد، و روز به روز به کثرت عبادات یقین او در تزیید است، و هیچ چیز نزد او وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست، و آن حکیم مشرب از خدا دور می‌گوید که: بیا و به دور و تسلسل بدان خدا را، و از آثار او را بشناس، و اگر نه ایمان تو درست نیست.

و همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه بر وجه اجمال، مانند علم و قدرت و اراده، و سایر صفات کمالیه، کسی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در آفاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید، او را شکّی در ثبوت آنها نمی‌ماند، و اگر از حکمت چیزی بر این کس مخفی باشد، مجمل می‌داند که کسی که خالق چنین خلقی و مدبّر چنین نظامی باشد البتّه کار او بر غیر جهت حکمت نمی‌باشد.

چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در توحید مفضل می‌فرماید که: این عالم از بابت خانه ای است که بزرگی در نهایت استحکام ساخته، و به انواع زینتها آراسته باشد، و الوان فرشها گسترده باشد، و خوانی کشیده انواع نعمتها در آن خوان حاضر ساخته باشد، و مثل این جماعت که بر خدا اعتراض می‌نمایند مثل کوری است که به چنین مجلسی درآید، و کور کورانه راه رود، و گاهی پا در میان طعام گذارد، و گاهی پا به کاسه افشرد زند، و اعتراض کند که اینها را چه بی موقع گذاشته اند، و چه بی تدبیر است صاحب این خانه، به عینه اعتراض ملاحظه که کوران این عالمند از این باب است (۱).

ص: ۸۷

شعبه دوم: تفکر در کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود است، و کنه ذات واجب را دانستن محال است، و کنه صفات نیز چون عین ذات است محال است، و تفکر در انحای وجوه و کیفیات ذات و صفات ممنوع است، و اخبار بسیار بر نهی وارد شده است، و عقلی که از شناخت خود، و از معرفت بدنی که مدبّر اوست و به او تعلق دارد، و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد، عاجز است، چگونه جرأت می تواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید، پس در این باب باید به نحوی که خدا در قرآن مجید فرموده، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت ائمه معصومین علیهم السلام در خطبهای بلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید، بعد از آن از راه عبادت و بندگی زیادتی هدایت را طلب نماید، و به عقل ناقص خویش مغرور نشود، که به غیر حیرت و کفر و ضلالت ثمر نمی بخشد.

چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگوئید، و در ذات خدا سخن مگوئید، که سخن گفتن در ذات خدا به غیر حیرانی ثمری نمی بخشد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود در هر چه خواهید سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید (۲).

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: در تفسیر این آیه که **وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى** فرمود که: چون سخن به خدا منتهی شد از سخن باز ایستید (۳).

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: زنهار که تفکر در خدا مکنید، و لیکن اگر

ص: ۸۸

۱-۱) اصول کافی ۹۲/۱ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۹۲/۱ ذیل ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۹۲/۱ ح ۲.

خواهید نظر کنید و تفکر نمائید در عظمت خلقتش (۱).

و منقول است که: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدند از توحید و خداشناسی، فرمود که: خداوند عالمیان می دانست که در آخر الزمان جماعت متعمق مدقق به هم خواهند رسید، سوره قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آیات سوره حدید را فرستاد، که خدا را به این نحو بشناسند، و کسی که زیاده از این تفکر نماید هلاک می شود (۲).

و در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: اوصیا و ائمه درهائی اند که از راه متابعت ایشان به خدا می توان رسید، و اگر نه ایشان بودند کسی خدا را نمی توان شناخت، و به ایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرد (۳).

و در این باب احادیث بسیار وارد شده، و اکثر عالم را شیطان از این راه فریب داده که دست از فرموده خدا و رسول و ائمه برداشته اند، و به عقلهای ضعیف اعتماد نموده اند، و هر طایفه خدا را به نحوی شناخته اند به اعتقاد خود، و همه خطا کرده اند، چرا تفکر نمی نمایند که اگر عقل مستقل می بود در این باب، این فرق بسیار از متکلمین و حکما که همه از اهل عقلند پیدا نمی شد، چرا در این باب و در هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند.

چنانکه جمعی از متکلمین به عقل سخیف خویش خدا را جسم دانسته اند، و می گویند: نوری است از بابت شمس می درخشد، و بعضی از صوفیة اهل سنت و مجتبه ایشان خدا را به صورت پسر ساده می دانند، و بعضی به صورت مرد ریش سفید می دانند، و بعضی خدا را جسم بزرگی می دانند بر روی عرش نشسته،

ص: ۸۹

۱-۱) اصول کافی ۱/۹۳ ح ۷.

۲-۲) اصول کافی ۱/۹۱ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۱/۱۹۳ ح ۲.

و بعضی دیگر از صوفیّه اهل سنّت و متکلمین ایشان و اکثر نصارا به حلول خدا قائل شده اند در اشیاء، و نصارا در خصوص عیسی قائل شده اند، و صوفیّه حلولیه در جمیع چیزها، و خداوند عالمیان نصارا را در اکثر قرآن به این سبب لعن کرده، و ایشان را به کفر یاد نموده که به خدا چنین نسبتی می دهند.

و جمعی دیگر از صوفیّه اهل سنّت که از حلول گریخته اند، به امری قبیح تر و شنیع تر قائل شده اند، که آن اتحاد است، و می گویند که: خدا با همه چیز متحد است، بلکه همه چیز اوست، و غیر او وجودی ندارد، و همین اوست که به صورتهای مختلف برآمده، گاه به صورت زید ظهور می کند، و گاه به صورت عمرو، و گاه به صورت سگ و گربه، و گاه به صورت قاذورات، چنانچه دریا موج می زند و صورتهای بسیار از آن ظاهر می شود، به غیر دریا دیگر چیزی نیست.

که جهان موجهای این دریاست موج دریا یکی است غیر کجاست

و ماهیّات ممکنه امور اعتباریه است، که عارض ذات واجب الوجود است، و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح به امثال این کفرها و مزخرفات نموده اند، و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز به عینه همین اعتقاد دارند، و کتاب جوک که براهمه ایشان نوشته اند در عقاید فاسده خود، مشتمل بر همین مزخرفات است.

و لهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند، آن کتاب را نهایت حرمت می دارند، و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار می کنند، و از کتب عقاید شیعه شمرده اند، که باید آن را همه کس داشته باشد، و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان این است که ایشان از اهل حقّند، و بهترین عالمیاند، و به نادانی سخنان ایشان را می خوانند و کافر می شوند، و گمان ایشان این است که هر که صوفی است البتّه آن مذهب حق است، و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است، و نمی دانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود، و اهل حق همیشه منکوب و مخذول بودند، اهل هر

صنّفی اکثر ایشان تابع باطل بودند، و از فرق اهل سنّت بودند، و پاره ای از ایشان در لباس تصوّف بودند، و پاره ای در لباس علما.

و همچنان که اکثر علمائی که کتابهای ایشان در میان است کافر و گمراه کننده عالم بودند، و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق ماندند، همچنین صوفیه اکثر ایشان سنّی و اشعری مذهب و ملعون بودند، و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسّم و امثال آن از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند، و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنّت را در کتابهای خود ذکر کرده اند، و اگر ابو حنیفه در کتاب خود ذکر کند که فلان نماز را می باید کرد قبول نمی کنند، و اگر از سفیان ثوری عملی به ایشان می رسد قبول می کنند، با آنکه سفیان از ابو حنیفه بدتر بوده.

چنانچه کلینی به سند معتبر از سدیر روایت کرده است که: من روزی از مسجد بیرون می آمدم، و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد می شدند، پس دست مرا گرفتند و رو به خانه کعبه کردند و فرمودند که: مردم مأمور شده اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند، و به نزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند، چنانچه خداوند عالم می فرماید که **وَ اِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صٰلِحًا ثُمَّ اهْتَدٰی (۱)** که ترجمه اش این است که: من آمرزنده ام کسی را که توبه کند، و ایمان بیاورد، و عمل شایسته بکند، و هدایت بیابد، پس حضرت اشاره به سینه خود فرمودند که مراد هدایت یافتن به ولایت و امانت ماست.

پس فرمود که: ای سدیر می خواهی به تو بنمایم راهزنان و منع کنندگان دین خدا را، پس نظر فرمود به سوی ابو حنیفه و سفیان ثوری، و ایشان حلقه زده بودند

ص: ۹۱

در مسجد، و فرمود که: ایشان راه زنان خدایند، که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند، و نه به کتابهای خدا عمل می نمایند، اگر این خبیثها و بدترین کفار در خانه های خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند، مردم به سوی ما خواهند آمد، و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد (۱).

و به سند معتبر دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که: روزی سفیان ثوری به من گفت بیا برویم به نزد جعفر بن محمد علیهما السلام با او رفتیم، وقتی رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند، سفیان گفت: یا ابا عبد الله خبر ده ما را به خطبه ای که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد خیف فرمودند، حضرت فرمود که: بگذار بروم که کاری دارم، و چون برگردم نقل کنم، گفت: به حق خویشی که با پیغمبر داری که مرا حدیث بگو، حضرت فرود آمد، و سفیان دوات و قلمی طلبید، و حضرت فرمود و او نوشت، و بار دیگر بر حضرت عرض کرد، و حضرت سوار شد و من و سفیان روانه شدیم، در راه به او گفتم که باش که من در این حدیث نظر کنم.

چون دیدم گفتم: و الله که حضرت یک حقی بر گردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمی شود، گفت: چه چیز؟ گفتم: این حدیث که تو نوشتی، مگر نه پیغمبر فرمود:

سه چیز است که هر که آنها را داشته باشد دل او کینه به هم نمی رساند، یا خیانت در دل او راه نمی یابد: عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواه امامان و مسلمانان بودن، و ملازم جماعت مسلمانان بودن، این امامان که متابعت و خیرخواهی ایشان واجب است کیستند؟ معاویه و یزید و مروان بن الحکم و این ملاعین اند که گواهی ایشان را هم قبول نمی توان کرد، و نماز با ایشان نمی توان خواند و ملازم جماعت مسلمانان که می باید بود: کدام جماعتند؟ مرجئه ملعون

ص: ۹۲

مراد است؟ که می گوید: هر که نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب و با مادر خود زنا کند، ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است، یا مراد قدریه است؟ که می گویند که: خدا هر چه خواهد نمی تواند کرد، و شیطان هر چه خواهد می تواند کرد، یا خوارج مراد است؟ که علی بن ابی طالب علیه السلام را کافر می دانند، و لعنت می کنند، یا غیر ایشان از گمراهان.

گفت: پس شیعه و ائمه ایشان چه می گویند؟ گفتیم: می گویند که علی بن ابی طالب علیه السلام و الله امامی است که بر ما واجب است خیرخواهی او، و ملازمت جماعت اهل بیت او، چون این را شنیدند حدیث را گرفت و پاره کرد، و گفت: این را به کسی نقل مکن (۱).

و الحق این چنین کفری و انکار حقی از ابو حنیفه صادر نشد، با آنکه او و اتباعش دعوای خلاف نفس و ترک دنیا می نمایند، و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد، و به این جهالت و نادانی که در میان شیعیان شایع گردیده، رخنهای عظیم در اصول و فروع دین به هم رسیده.

و محی الدین که از رؤسای ایشان است در فصوص الحکم می گوید که: ما وصف حق به هیچ وصف نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم، و حقتعالی وصف نفس خود از برای ما می فرمود، پس هر گاه که او را مشاهده می کنیم خود را مشاهده کرده باشیم، و هر گاه که او مشاهده ما می کند مشاهده خود کرده باشد. و در جای دیگر ترجیح می دهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت، و خود را خاتم الولایه می گوید، و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی می نماید.

و در فتوحات می گوید که: سبحان من أظهر الأشياء و هو عینها. یعنی: منزّه

ص: ۹۳

خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست. و در جای دیگر از فصوص الحکم خطا نسبت به نوح علیه السلام می دهد، که او غلط کرد در تبلیغ رسالت، و قومش درست رفتند، و غرق دریای معرفت شدند، و اگر ایشان را نوح از آن دریا به کنار می آورد از درجه بلندی به درجه پستی می آمدند.

و مکرر در تصانیفش می گوید که: زنهار که مقید به مذهبی مشو، و نفی هیچ مذهب مکن، و هیچ معبودی را غیر خدا از بت و غیره انکار مکن، که به قدر آنچه از آنها انکار می کنی از خدای خود انکار می کنی، و خدا در همه چیز ظهور دارد. و می گوید که: خدا هارون را بر گوساله پرستان مسلط نگردانید، آن چنانچه موسی را مسلط گردانید، تا آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود شود، لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد. و می گوید که: نصارا برای این کافرند که دعوی اتحاد با خدا را در خصوص عیسی گفتند، اگر در همه چیز می گفتند عین توحید می بود (۱).

و در یکی از تذکره های ایشان به نظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی، گفت: اگر از قولش می پرسی **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** و اگر از فعلش می پرسی **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** و اگر از صفاتش می پرسی **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** و اگر از ذاتش می پرسی **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** (۲) و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است.

ای عزیزان به انصاف نظر نمائید که نسبت به ذات مقدس خدا این قسم نسبتها

ص: ۹۴

۱- ۱) مراجعه شود به کتاب تحفه الاخيار ص ۳۱۶-۳۱۷.

۲- ۲) تحفه الاخيار ص ۱۳۹.

رواست، و هرگز از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ اند؟ خداوند عالمیان این قدر مَدَمَّت می فرماید نصارا را که ایشان کافر شدند به این عقاید فاسده. و جمعی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السَّلَام آمدند، و چنین ذات شریف را گفتند که تو خدائی، حضرت ایشان را در چاه ها کرد، و از دود کشت.

هر گاه چنین ذاتی را نسبت به الوهیت نتوان داد، العیاذ بالله چون در هر سنگ و گربه چنین امری قائل توان شد، تو که عین خدائی که را عبادت می کنی؟

و از این جهت است که اکثر ایشان را اعتقاد این است که همین که این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط می شود، و عبادت بنا بر توهم مغایرت است، و به این معنی برگردانیده اند و تأویل کرده اند این آیه را که **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَيْثُ يَأْتِيكَ الْيَقِينُ** (۱) یعنی: عبادت کن خداوند خود را تا تو را مرگ در رسد، ایشان یقین را به معنی یقین به وحدت موجود برده اند.

چنانچه علامه علیه الرحمه و الرضوان در کتاب کشف الحق و نهج الصدق فرموده است که: خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده؛ زیرا که معلوم است چیزی که در چیزی حلول کند محتاج به محلّش می باشد، و بدیهی است که خدا به غیر محتاج نیست، و هر محتاج به غیر ممکن است، پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود، و صوفیّه از اهل سنّت به این قائل شده اند، و تجویز کرده اند بر خدا که در بدن عارفان حلول کند.

بین این مشایخ را که تبرک به قبرهای ایشان می جویند چه اعتقاد در باب خداوند خود دارند، گاهی حلول بر خدا تجویز می کنند، و گاهی خدا را به اتحاد

ص: ۹۵

نسبت می دهند، و عبادت ایشان به رقص کردن است، و دست برهم زدن و غنا و خوانندگی کردن، و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار در این اعمال که ما کانَ صِيْلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَ تَصْدِيْدِيَّةٌ (۱) یعنی: نبود نماز یا دعای مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن و دست بر دست زدن، و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر می باشد که کسی تبرک جوید به جماعتی که عبادت کنند خدا را به عبادتی که خدا کفار را بر آن عیب گرفته، بلی دیده ظاهر ایشان کور نیست دیده دل ایشان کور است.

و من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضه حضرت امام حسین علیه السلام که ایشان نماز شام گذاردند به غیر از یک نفر از ایشان که او نماز نکرد و نشسته بود، بعد از ساعتی آن جماعت نماز خفتن را کردند، و آن شخص نکرد، از یکی از ایشان سؤال کردم که این شخص چرا نماز نکرد؟ گفت: او چه احتیاج دارد به نماز، او به خدا واصل شده است، آیا جایز است کسی که به خدا واصل شده میان خود و خدا حاجبی قرار دهد؟ و نماز حاجب است میان بنده و خدا، پس بنگر ای عاقل و تفکر نما در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آن است که دانستی، و عبادت ایشان آن است که گفتم، و عذر ایشان را در ترک نماز شنیدی، و با این اعتقادات و اعمال ایشان را از ابدال می دانند، با آنکه جاهل ترین جهالند، تا اینجا ترجمه کلام علامه رضوان الله علیه بود (۲).

و در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان می شنوم، و این مضامین را در شعرهای عاشقانه بستند، و به دست جلفی چند دادند که ایشان خوانند، و دست برهم زنند، و فریاد کنند، و بدعتی چند که انشاء الله بعد از این بیان خواهد شد کنند، و عبادتش نام نهند، آخر چرا بر خود رحم نمی کنی، و دین خود که در او

ص: ۹۶

۱-۱) سورة انفال: ۳۵.

۲-۲) نهج الحق و كشف الصدق ص ۵۸-۵۹.

سرمایهٔ سعادت ابدی تو است در معرض چنین مخاطره می گذاری، که به یک احتمال نجات داشته باشی، و به صد هزار احتمال مستحق خلود در جهنم باشی، اگر کسی را گویند که چاه سرپوشیده ای در راهی هست، اگر چه اعتماد بر سخن قائل نداشته باشد، به آن راه نمی رود، و از راه بی خطر می رود.

تو دعوی تشیع می کنی، سخن پیشوایان تو در میان است، و جمیع آثار ایشان معلوم است، پیری از ایشان بهتر می خواهی، و مرشدی بهتر از ایشان می طلبی، خدا پیغمبری فرستاد و فرمود که: **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** (۱) یعنی: آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمائید، و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک نمائید، و پیغمبر گفت که: من از میان شما می روم، و دو چیز عظیم در میان شما می گذارم، که اگر به آنها تمسک جوئید، و متابعت ایشان نمائید، هرگز گمراه نشوید، یکی کتاب خدا، و یکی اهل بیت من، و این دو تا از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، و معنی کتاب را اهل بیت من می دانند، و اهل بیت فرمودند: ما که از میان شما می رویم احادیث ما در میان است، رجوع به راویان احادیث ما بکنید.

پس ائمه چه تقصیر در بیان احکام و فروع دین تو کردند که تو رجوع به کلام دشمنان ایشان می کنی، و در کلام ایشان نظر نمی کنی، اگر تو عمل نمائی به هزار یک آنچه پیغمبر تو در این حدیث برای ابوذری بیان فرموده تو را بس است، امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را به راه خود هدایت نماید، و ما و جمیع شیعیان را بر صراط المستقیم متابعت اهل بیت درست بدارد، به محمد و آل الطاهرین.

ص: ۹۷

در بیان مراتب معرفت و ایمان

بدان که معرفت را مراتب مختلفه هست، و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان می باشد، چنانچه خواجه نصر الدین علیه الرحمه ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا بلا تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است، و اوّل مرتبه معرفت آتش آن است که شخصی بشنود که چیزی می باشد که هر چیزی را که در آن می افکنی آن را می سوزاند، و فانی می گرداند، و هر چه محاذی آن واقع شد اثرش در آن ظاهر می گردد، و هر چند از آن اخذ می نماید، کم نمی شود، و همچنین موجودی را آتش می گویند، و نظیر این معرفت در معرفت خدا معرفت جماعتی است که دین خود را به تقلید بدانند، و از راه دلیلی ندانند.

و مرتبه بالاتر از این مرتبه کسی است که دود آتش به او رسیده، اما آتش را ندیده، و می گوید که: این دود البته از چیزی حاصل شده، و هر اثری مؤثری می خواهد، پس آتشی هست که این دود اثر اوست، و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است، که به دلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم می نماید بر وجود صانع.

و مرتبه ای از این بالاتر مرتبه کسی است که نزدیک آتش شده، و حرارت آتش به او می رسد، و نور آتش بر چیزها تابیده، چیزها را به آن نور می بیند، و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خاصّی است که دل‌های ایشان به نور الهی اطمینان یافته، و در جمیع اشیاء به دیده یقین آثار صفات کمالیه الهی را مشاهده می نمایند.

و مرتبه ای از این بالاتر مرتبه کسی است که در میان آتش باشد، و آثار آتش در او

ظاهر گردیده باشد، و این در مراتب معرفت الهی اعلاّی درجات معرفت است، که تعبیر از آن به فنای فی الله می کنند، و حصول این معنی به کثرت عبادات و ریاضات می شود.

چنانچه منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که: خداوند عالمیان می فرماید کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خوار گرداند، چنان است که با من محاربه کرده، و تقرب نمی جوید به سوی من بنده به چیزی که نزد من دوست تر و پسندیده تر باشد از واجباتی که بر او واجب گردانیده ام، و بعد از فرایض تقرب می جوید به من به نوافل و سنتی ها، تا به مرتبه ای که من او را دوست می دارم، پس چون او را دوست داشتم گوش اویم که به آن گوش می شنود، و دیده اویم که به آن دیده می بیند، و زبان اویم که به آن سخن می گوید، و دست اویم که به آن کارها می کند، اگر مرا بخواند او را اجابت می نمایم، و دعای او را رد نمی کنم، و اگر از من سؤال نماید به او عطا می کنم، و در هیچ چیز آن قدر تردّد ندارم مانند تردّدی که در قبض روح بنده خود دارم، او مرگ را نمی خواهد، و من آزرده گی او را نمی خواهم (۱).

بدان که این مرتبه آخر مرتبه بسیار نازکی است، و این باعث لغزش آن جماعت شده است که به آن باطلی که گذشت قائل شده اند، و گاهی به این حدیث نیز استدلال می کنند، و این خطای محض است؛ زیرا که آن معنی که ایشان دعوی می نمایند، خصوصیتی به جاهل و کامل انسان و غیر آن ندارد، و آن معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل می دارند.

و از این حدیث قدسی ظاهر است که این معنی را بعد از عبادات و نوافل حاصل

ص: ۹۹

می شود، و چون معانی حق دقیق شد به باطل بسیار مشتبه می شود، مجملی از معانی حق این حدیث شریف را برای تو بیان می کنم تا فریب اهل باطل را نخوری، و اگر نه عبارات حق بسیار است که موهم معنی باطل می باشد، و کسی که قانون شرع و عقل را در دست دارد و انسی به کلام اهل بیت به هم رسانیده معانی اینها را می فهمد.

بدان که یک معنی این حدیث آن است: کسی که در مقام محبت کامل باشد، و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر گردید، و به جمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود، در دیده اش نوری دیگر به هم می رسد، و در گوشش شنوائی دیگر به هم می رسد، و در جمیع قوا و اعضایش قوتی دیگر حاصل می شود، چنانچه سابقا اشاره به این مرتبه کردیم، و در این مرتبه چون همگی منظورش محبوب خود است، در هر چه نظر می کند او را در آن چیز می بیند، یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده می کند، پس گویا او را دیده، و آثار علم او را، و آثار صنع او را، و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر کرده می بیند، و اگر چیزی را می شنود از آن کمالات دوست را می شنود، و اگر دستش حرکت می کند در خدمت دوست حرکت می کند، و همچنین در جمیع اعضا و جوارح، و نزدیک به این معنی در عشق مجاز نیز حاصل می شود و *علاء الدوله* سمنانی نیز گفته است که: معنی وحدت موجود را از این مرتبه اشتباه کرده اند، و عین کفر است، و من نیز این اشتباه را کردم و توبه کردم.

و ظاهر است که این معنی که مذکور شد، باعث حلول و اتحاد و کفر نیست، و ممکن است که مراد الهی در این حدیث قدسی این معنی باشد، یعنی به این مرتبه که رسید من دیده اویم، یعنی به غیر آثار صنع و من چیزی که رضای من در آن باشد چیزی نمی بیند، و به غیر رضای من چیزی نمی شنود، و مرادات نفسانی او

برطرف می شود، و مرادات مرا مرادات خود اختیار می کند.

و بعضی گفته اند که: مراد این است که چون اعضا و جوارح آدمی نزد این کس عزیز و گرامی می باشد، در مرتبه محبت به مرتبه ای می رسد که مرا بر اینها ترجیح می دهد، و قوای اینها را در راه رضای من فانی می سازد و باک ندارد. و یک معنی دیگر از این دقیق تر هست که ذکر می کنم، و از خدا می طلبم که در نظر باطل بینان و احوال بصیرتان به معنی باطل مشتبه نشود، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

ای عزیز بدان که حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوا و شهوات بسیار مقرر ساخته، چنانچه سابقاً مذکور شد، و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نمایند، و وعده فرموده به مقتضای قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ (۱) که آنچه را در راه او صرف نماید عوضی کرامت فرماید، که مشابهتی به آن اول نداشته باشد، چنانچه خداوند عالمیان مالی به تو کرامت فرموده که فانی است، و در معرض زوال است، و ممکن است که شب به آتشی بسوزد، یا دزدی از دست تو بیرون ببرد، و فرموده است که: این را در راه من انفاق کن که در عوض مالی به تو دهم در بهشت، که آن را زوال نباشد، و اضعاف مضاعف آن چیزی باشد که داده ای، و به مردن و آفتاب های دیگر از تو جدا نشود، و یک قدر عزتی به تو داده به عاریت به مقتضای لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ (۲) از تو خواسته که در راه او صرف نمائی.

و چون کارهای حق منافی طریقه و ذوق اهل باطل است، و طبع اکثر اهل عالم به باطل مایل است، پس کسی که مردانه از این اعتبار باطل بگذرد، و حق را موافق

ص: ۱۰۱

۱- ۱) سوره سبأ: ۳۹.

۲- ۲) سوره مائده: ۵۴.

رضای الهی به عمل آورد، خدا به عوض او را عزّتی کرامت فرماید که شباهتی به کرامت اوّل نداشته باشد، چنانچه از احوال ابوذر پاره ای معلوم شد، که عثمان و آنهایی که عزّت نزد او طلب نمودند، ذلیل و ملعون ابد شدند، اما ابوذر که مردانه از اعتبار گذشت، تا قیامت بر او صلوات می فرستند، و ذکر اسمش را شرف می دانند، قطع نظر از کرامت ابدی آخرت، و یزید پلید را گمان این بود که خود را عزیز می کند، و حضرت امام حسین علیه السّلام را ذلیل می گرداند، خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کرد، و نام امام حسین علیه السّلام تا قیامت بر منابر شرف خوانده می شود، و پادشاهان عالم جبین بر آستانه اش می ساینند، و خاک ضریحش را بر دیده می کشند.

و خداوند عالمیان یک قدر قوّتی به هر کس کرامت فرمود، که به آن قوّت قدری از کارها می توانند کرد، جمعی که این قوّت را ضبط کردند، و در راه او صرف نکردند، در اندک وقتی این ناقص می شود و یا به تبی یا به مرگی زایل می گردد.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و بزرگوارانی که او را متابعت نمودند، و در عبادات و طاعات این قوّتها را صرف نمودند، خدا قوّتی به ایشان کرامت فرمود که فوق قوّت بشری است، چنانچه فرمود: در خیبر را به قوّت جسمانی نکندم به قوّت ربّانی نکندم، و در آن قوّت اگر دست را هم حرکت ندهد، اگر متوجّه شود آسمان و زمین را بر یکدیگر می تواند زد، و جمیع عالم مطیع اویند، و این قوّت به مردن برطرف نمی شود، و زنده و مرده ایشان یک حکم دارند، بلکه چون مراد الهی مرادی ندارد، و از مرادات و ارادات خود خالی شده، اوّل امری را که اراده می کرد به قوّت خود آن کار را می کرد، اکنون مقارن اراده او خدا قدرت خود را در مرادات او به کار می فرماید، و چون از برای خدا از سر ارادات خود گذشته، خدا ارادات او را در قلب او القا می نماید، و خود مدبّر امور او می شود. و اشاره به این معنی است

آنچه در آن حدیث مشهور وارد شده است که: دل مؤمن در میان دو انگشت از انگشتهای الهی، کنایه از قدرت است به هر طرف که می خواهد می گرداند، و موافق حدیث معتبری و آیه وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۱) که در سوره هل اتی در شأن اهل بیت نازل شده، و به این معنی تفسیر نموده اند، یعنی در این مرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمی شود مگر به چیزی که مشیت الهی به آن متعلق گردد.

و همچنین نور چشم خود را که کهنه کرد در راه دوست، و پروا نکرد از این که بیداری می کشم چشمم ضعیف می شود، و با در نظر کردن ها اراده دوست را ملاحظه کرد، و از اراده خود گذشت، خدا نوری به چشم و دل و جان او می دهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را به آن نور می بیند، و آن زوال ندارد، چنانچه فرمود:

اتَّقُوا فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله (۲). یعنی پرهیزید از فراست مؤمن که او به نور خدائی در چیزها نظر می نماید.

و همچنین به مقتضای وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا (۳) از آنچه می شنوند چیزی چند می شنوند که دیگران آنها را نمی شنوند، و به مقتضای: فتح الله يبايع الحكمة من قبله على لسانه. چشمه های حکمت و معرفت از دلشان بر زبانشان جاری می شود، که خود هم خبر ندارند، و این چشمه چنان که بر دیگران می ریزد، بر خودشان هم فایض می گردد، و همه به یک بار می یابند، و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاری است، و چون سرچشمه اش نامتناهی است نهایت ندارد.

و در این مقام سخن بسیار نازک می شود، و زیاده از این نمی توان گفت، و اگر به لطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد، معنی این حدیث را درست می فهمی که: من:

ص: ۱۰۳

۱-۱) سوره انسان: ۳۰ و تکویر: ۲۹.

۲-۲) اصول کافی ۱/۲۱۸ ح ۳.

۳-۳) سوره اعراف: ۱۷۹.

بینائی اویم، و من شنوائی اویم، چه معنی دارد، و در اخبار عامّه به این عبارت واقع شده است که: بی یسمع، و بی بیصر، و بی یمشی، و بی ینطق. یعنی چون به این مرتبه رسید به من می شنود، و به من می بیند، و به من راه می رود، و به من سخن می گوید، یعنی جمیع این امور را به استعانت و قوّت و توفیق من به جا می آورد.

و از اینجا معلوم شد، که این معنی مخصوص مقربان است، و آن معنی باطلی است که ایشان می گویند، و در هر خس و خاشاکی می باشد، و اگر خدا توفیق دهد از آنچه مذکور شد معنی تخلّق به اخلاق الهی را می توانی فهمید، و تشبیهی که بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت آهنی می شود که در میان آتش سرخ کرده اند، گمان می کنی که آتش است اما آتش نیست به رنگ آتش برآمده است.

بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی چند بر او فایض ساخته، که یک نوع آشنائی به آن صفات به هم رسانیده، هر چند علم تو همه جهل است، امّا کمالی که دارد از پر تو علم کیست؟ و از که این علم به تو رسیده؟ ذره ای از علم غیر متناهی حقّ است که جمیع علما را به خروش آورده، و ذره ای از قدرت اوست که به پادشاهان عالم داده، کوس لمن الملک می زنند، و قطره ای از بحر کمالات اوست که جمیع عالمیان به آن دعوای کمال می کنند، و لیکن کمالات انسانی دو جهت می دارد: جهت کمالی می دارد، و جهت نقص و عجزی می دارد، جهت کمالش از اوست و جهت نقصش از خود است. زیاده از این بیان در این مقام گنجایش ندارد، خدا جمیع شیعیان را از وساوس شیاطین جنّ و انس نجات دهد، و به عین الحیاه تحقیق حق برساند به حقّ محمّد و اهل بیت او صلوات الله علیهم أجمعین.

در حدوث عالم

بدان که از جمله چیزهائی که این کلمات اعجاز آیات نبوی بر آن دلالت دارد حدوث عالم است، چنانچه فرمود: خدا اول است پیش از همه چیز، و اولیتش اضافی نیست، که چیزی پیش از او تواند بود، یا آنکه زمان موجودی نیست که اولیت به آن اعتبار باشد، تا لازم آید که آن زمان بر او سابق باشد، و تحقیق و معنی اولیت و سبق الهی در این مقام مناسب نیست.

و لیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیان است زمان وجودش از طرف ازل متناهی است، که چند هزار سال است، و وجودشان زمان اولی دارد، اما خداوند عالمیان قدیم است، و وجود او را اولی و نهایی نیست.

و حدوث عالم به این معنی اجماع جمیع اهل ادیان است، و هر طائفه ای که دینی داشته اند و به پیغمبری مؤمن بوده اند، به این معنی قائل بوده اند، و آیات بسیار بر این معنی دلالت دارد، و اخبار بر این معنی متواتر است.

و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قائل بوده اند، و مدار امور را بر عقل ناقص خود می گذاشته اند، به قدم عالم قائل نبوده اند، و به عقول قدیمه قائل شده اند، و افلاک را قدیم می دانند، و هیولای عناصر را قدیم می دانند.

و این مذهب کفر است، و مستلزم تکذیب پیغمبران است، و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنی است؛ زیرا ایشان را اعتقاد این است که هر چیز که قدیم است عدم بر او محال است، و هیولی و صورت افلاک را قدیم می دانند، پس می باید که بر طرف شدن و متفزع شدن افلاک و کواکب محال باشد، و حال آنکه حق تعالی در سوره انشقاق و انفطار و غیر آنها از مواقع بسیار می فرماید که: در

قیامت آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید، و شق خواهند شد، و پیچیده خواهند شد، به نحوی که کاغذ را برهم پیچند، و کواکب از یکدیگر خواهد پاشید، و عبارت فاطر که در قرآن و در این حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد؛ زیرا که در لغت فطر اختراع کردن و از نو پدید آوردن است، و ایشان می گویند هر چیز که هست مسبوق به ماده ای است که قبل از آن می باشد، و تفصیل این سخن را این مقام گنجایش ندارد.

اصل پنجم: در تحقیق معنی فرد است

در تحقیق معنی فرد است

بدان که فرد و وتر و واحد واحد که در اسماء الهی وارد شده به حسب معنی نزدیکند به یکدیگر، و فردیت مشتمل است بر دو معنی که اذعان به هر دو واجب است: اول: یگانه بودن در الهیت که در خداوندی شریکی ندارد، چنانچه کفار قریش بتان را شریک خدا می دانستند، و بعضی از نصارا عیسی و مریم را شریک او می دانند، و گبران به نور و ظلمت قائلند، و این معنی کفر است، و بطلان آن در آیات و اخبار با براهین قاطعه وارد شده، و عقل همگی حکم می کند این چنین نظامی با این نسق به یک شخص منسوب می باشد، و اگر خداوند دیگر العیاذ باللّٰه می بود، می بایست که خلق را از شناخت خود محروم نگرداند، و چنانچه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده، و خود را به مردم شناسانیده، می بایست که او نیز بفرستد، چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به این معنی اشاره فرموده، با آنکه در این باب اخبار خدا و رسول و ائمه که صدق و حقیقت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب مبرّایند کافی است.

ص: ۱۰۶

دوم: یگانه بودن در ذات و صفات است، یعنی: بسیط است، و او را اجزا به هیچ نحو نیست. و جزو بر دو قسم است: جزو خارجی، و جزو ذهنی. جزو خارجی آن است که داخل در ماهیت شیء باشد، و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد از وجود کل، مثل دست و پا و چشم و گوش از برای انسان، و سرکه و عسل برای سکنجین، و این چنین جزوی بر کل محمول نمی شود، و نمی توان گفت که انسان دست اوست یا چشم اوست، یا سکنجین عسل است یا سرکه است.

و جزو ذهنی آن است که داخل در ماهیت شیء باشد، لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد، بلکه متحد باشد در خارج با کل، و لیکن عقل تحلیل نماید آن را به این دو جزو، مثل حیوان و ناطق نسبت به انسان، که هر دو در وجود خارجی با انسان متحدند، اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل به این دو جزو تحلیل می دهد، و این چنین جزوی محمول می شود بر کل، و لهذا می توان گفت: انسان حیوان است، و انسان ناطق است، و به دلایل عقلی و نقلی ثابت گردیده که این هر دو قسم جزو در باب خدا محال است، و تعدد واجب الوجود لازم می آید، و آن ممتنع است.

و معنی فرد بودن مشتمل بر توحید صفات هم هست، و آن را نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست، چنانچه ممکنات صفتی می دارند و ذاتی، و به آن صفت متّصف می شود ذات ایشان، مثلاً زید ذاتی می دارد و علمی جدا از ذات می دارد که به آن علم متّصف می شود، و به سبب آن او را عالم می گویند، و همچنین قادر است به قدرتی که خدا در او ایجاد کرده، و همچنین سایر صفات.

و خداوند عالمیان صفات مقدّس او عین ذات است، و اصل ذات قائم مقام

جميع صفات است چنانچه ما چیزها را به علم می دانیم، او به اصل ذات می داند، و ما کارها را به قدرت می کنیم، او به اصل ذات می کند، و موجود بودن ما به وجودی است زاید بر ذات، اما وجود او عین ذات است، و به اصل موجود است، لهذا عدم او ممتنع است، و اگر صفات زاید داشته باشد در کمالش، محتاج به غیر خواهد بود، و آن صفاتش نیز واجب الوجود قدیم خواهند بود.

چنانچه از حضرت امیر المؤمنین و امام موسی و امام رضا علیهم السلام به طرق متعدده منقول است که: اول دین معرفت حق تعالی است؛ و کمال معرفت او اقرار به یگانگی اوست، و کمال توحید و اقرار به یگانگی او نفی کردن صفات زایده است؛ زیرا که هر صفتی که اثبات می کنی آن صفت گواهی می دهد که غیر موصوف است، و موصوف گواهی می دهد که غیر صفت است، و هر دو گواهی می دهند به دوتا بودن، و ازلی بودن با دویی بودن منافات دارد؛ زیرا که ازلی واجب الوجود می باشد، و دو واجب الوجود محال است، پس کسی که خواهد خدا را به کنه وصف کند، حدی از برایش قرار خواهد داده، و کسی که از برای او حد قرار دهد، او را به عدد در آورده است، و دو جزو از برای او قرار داده، و جزو داشتن منافات با ازلیت او دارد.

پس کسی که پرسد خدا چه کیفیت دارد؟ صفات زایده و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است، و این محال است، و کسی که پرسد خدا در کجاست؟ مکانی از برایش اثبات کرده است، و او مکانی نیست، و کسی که پرسد بر روی کجاست؟ چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده، و این کفر است، و کسی که پرسد پس در کجاست؟ خدا را اختصاص به مکانی داده، و حال آنکه مکان در اصل ندارد، و علم و قدرتش به جمیع مکانها احاطه کرده، عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود، و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود، و پروردگاری

داشت در هنگامی که هیچ مربوبی نبود، و خداوند ما را چنین وصف می باید کرد، و او زیاده از آن است که وصف کنندگان او را وصف نمایند (۱).

و به اسانید معتبره از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: بعد از فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نه روز خطبه فرمودند، که مضمون بعضی از آن این است:

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که عقلها را عاجز گردانیده از آنکه به غیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند، یا ذات او را تعقل نمایند؛ زیرا محال است که او را شبیهی و مانندی بوده باشد، تا از راه مشابهت پی به ذات و صفات او توانند برد، بلکه او خداوندی است که تفاوت در ذاتش نیست، که اجزاء مختلفه داشته باشد، و تبعض در او نمی باشد، که تعدد در صفات او به هم رسد، دور است از اشیاء نه به دوری مکانی، بلکه به کمال و تنزه، و مستولی و متمکن است بر جمیع اشیاء نه به اینکه در میان اشیاء و ممزوج به آنها باشد، بلکه به علم و قدرت و حفظ و تربیت، عالم است به جمیع اشیاء نه به یک آلتی که بدون آن آلت علم نتواند داشت تا محتاج باشد، بلکه به نفس ذات، و میانه او و معلومش علمی واسطه نیست به غیر ذاتش، اگر گویند که همیشه بود، نه این معنی دارد که همیشه در زمانی بود، بلکه به تأویل ازلیت وجود است، یعنی وجوب وجود او، و اگر گویند که هرگز برطرف نمی شود نه این معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود، بلکه تأویلش این است که عدم بر او محال است (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که فرمود: خداوند

ص: ۱۰۹

۱- ۱) اصول کافی ۱/۱۴۰-۱۴۱ ح ۶.

۲- ۲) بحار الانوار ۴/۲۲۱ ح ۱.

قدیم واحد است، و صمد است، یعنی: یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است، اُحدیّ المعنی است، و معانی کثیرهٔ مختلفه در او نیست، از جهت تعدّد در ذات و صفات. راوی گوید: عرض کردم که جماعتی اهل عراق می گویند: خدا می شنود به غیر آنچه به آن می بیند، فرمود: دروغ می گویند، و ملحد شده اند، و خدا را تشبیه به خلق کرده اند، بلکه خداوند عالمیان می شنود به همان چیزی که به آن می بیند، و می بیند به همان چیزی که به آن می شنود، یعنی همه به ذات است، و عضوی و جارحه ای و آلتی ندارد (۱).

و در حدیث دیگر حضرت امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر که این اعتقاد داشته باشد، با خدا خدایان دیگر شریک کرده است، و از ولایت و تشییع ما هیچ بهره ای ندارند، بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا بود به ذات خود نه به چیز دیگر، و بلندمرتبه و منزّه است از آنچه کافران و تشبیه کنندگان می گویند بلندی بسیار.

و ایضا منقول است که اعرابی در وقت جنگ جمل به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد، و از معنی واحدیت خدا پرسید، مردم بر او حمله کردند، و اعتراض نمودند که مگر نمی بینی حضرت در عین جدال و قتال است، با این پراکندگی خاطر چه سؤال از او می نمائی، حضرت فرمود: او را بگذارید ما این قتال برای این می کنیم که مردم را به اقرار به یگانگی خدا در آوریم، الحال که او می پرسد بگذارید تا بفهمد.

پس متوجّه اعرابی شد و فرمود که: ای اعرابی این که می گوئی که خدا واحد

ص: ۱۱۰

است چهار معنی دارد، دو معنی بر خدا محال است، و دو معنی برای او ثابت است. امّا آن دو معنی که بر او روا نیست، یکی آنکه گوئی خدا واحد است، یعنی یکمین است، این دلالت بر این دارد که خدای دوّمی هست که او یکمین اوست، و این کفر است، و اثبات شریک است برای خدا، و به منزله قول نصارا است که خدا را سیّمین خدایان می گفتند، و معنی دیگر این که گوئی که او واحدی است از یک جنسی، همچنان که می گویند که زید واحدی است از افراد انسان، این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیّت و نوع اثبات می نمائی.

و امّا آن دو وجه که در خدا ثابت است، یکی آنکه واحد است، یعنی یگانه است در کمالات، و شبیه و مانندی و شریکی ندارد، چنانچه می گویند: فلان شخص یگانه دهر است، و این معنی از برای خدا ثابت است. و معنی دیگر آنکه واحد المعنی است، یعنی: منقسم نمی شود در وجود خارجی، نه در عقل و نه در وهم و خداوند ما چنین است، و این معنی برای او ثابت است. (۱) و بر این مضامین احادیث بسیار است.

ای عزیز ببین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند، و بعد از صد هزار خطا به یک معنی یا دو معنی حق راه برده اند، ائمّه تو در یک خطبه و یک حدیث اضعاف آن را برای تو مبرهن بیان کرده اند، و لکنّ أكثر الناس لا یعقلون.

ص: ۱۱۱

در بقای حق تعالی

آنکه حق تعالی باقی است، و فنا و عدم بر او محال است، و بقای او غایتی ندارد، و بیان این معنی سابقاً ذکر شد، و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود، پس این صفت به خدا اختصاص ندارد؛ زیرا که بقای الهی به ذات خود است، و بقای ایشان به غیر، و بقای الهی بر یک صفت و حالت است، و هیچ تغییر در او نیست، و بقای دیگران با انواع تغییرات و تبدلات است.

چنانچه منقول است که عبد الله بن ابی یعفر از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ (۱) گفت که: اول را دانستم بیان معنی آخر بفرما، حضرت فرمود: هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه می شود و متغیر می گردد، و یک نحو زوالی در او راه می یابد، و از رنگی به رنگی متغیر می شود، و از هیئتی به هیئتی می گردد، و از صفتی به صفتی انتقال می نماید، و نقصان و زیادتی بر آن طاری می شود، مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه بوده، و بر یک حال بوده، و اول است پیش از همه اشیا، و آخر است، و همیشه خواهد بود، و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمی شود، چنانچه بر دیگران می شود، مثل آدمی که یک مرتبه خاک است، و یک مرتبه گوشت و خون است، و یک مرتبه استخوان پوشیده است، و مانند خرما که یک مرتبه غوره است، و یک مرتبه تمر است، پس اسما و

ص: ۱۱۲

صفات بر اینها متبدل می شود، و خدا برخلاف اینهاست (۱).

اصل هفتم: در خالقیت خداوند متعال

در خالقیت خداوند متعال

این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره، دلالت دارد بر این که خدا آفریننده آسمان و زمین و چیزهائی است که در آنهاست، از کواکب و ملائکه و جنّ و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیاء، برخلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق اینها می دانند، و قول جمعی از غلامه شیعه که ائمه علیهم السّلام را خالق آسمان و زمین می دانند، و بر نفی این قول احادیث بسیار است.

چنانچه ابن بابویه رحمه الله به سند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که: به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام عرض نمودم: چه می فرمائید در مذهب تفویض؟ حضرت فرمود که: خدا امر دینش را به پیغمبر تفویض نمود و فرمود: آنچه پیغمبر به سوی شما بیاورد اخذ نمائید و عمل کنید، و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید، اما خلق کردن و روزی دادن را به او نگذاشت، بعد از آن فرمود: خدا آفریننده همه چیز است، چنانچه در قرآن می فرماید: آن خداوندی که شما را خلق کرد پس روزی داد، بعد از آن می میراند شما را پس زنده می گرداند، آیا آن شریکهائی که از برای خدا قائل می شوید هیچ یک از این کارها می توانند کرد، منزه و متعالی است خدا از آنچه ایشان شریک او می گردانند (۲).

ص: ۱۱۳

۱-۱) اصول کافی ۱/۱۱۵ ح ۵.

۲-۲) عیون اخبار الرضا علیه السّلام ۲/۲۰۲-۲۰۳ ح ۳.

و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا می دانند، و مفوضه که می گویند: خدا خلق عالم را به ائمه گذاشت، حضرت فرمود: غلات کافرند، و مفوضه مشرکند، هر که با ایشان هم نشینی کند، یا مخالطه نماید، یا با ایشان چیزی بخورد، یا بیاشامد، یا مهربانی کند، یا دختر از ایشان بگیرد، یا دختر به ایشان بدهد، یا ایشان را امین گرداند بر امانتی، یا تصدیق گفته ایشان بنماید، یا اعانت ایشان کند به نصف کلمه، از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی ما اهل بیت بیرون می رود (۱).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: هر کس گمان کند خدا امر خلق کردن و روزی دادن را به ائمه گذاشته به تفویض قائل شده است، و هر که به تفویض قائل شود مشرک است، و شریک از برای خدا قائل شده است (۲).

و در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی مروی است که گفت: اختلاف در میان شیعه واقع شد، در این که آیا خدا امر خلق و رزق را به ائمه تفویض نموده است یا نه، جمعی گفتند: این محال است، بر خدا جایز نیست؛ زیرا کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست، و جماعتی گفتند: خدا ائمه علیهم السلام را قادر گردانید، و این امر را به ایشان تفویض نمود، پس ایشان خلق را آفریدند، و روزی می دهند، پس رفتند به نزد محمد بن عثمان عمری که وکیل حضرت صاحب الامر علیه السلام بود، عریضه ای در این باب نوشتند، حضرت در جواب نوشتند: به درستی که خدا خلق کرده است اجسام را، و روزی را او قسمت می نماید؛ زیرا او جسم نیست، و در جسمی حلول نکرده است، و هیچ چیز مثل و مانند او نیست، و او سمیع و بصیر است، اما

ص: ۱۱۴

۱- ۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۰۳ ح ۴.

۲- ۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۲۴ ح ۱۷.

ائمه عليهم السّلام پس ایشان سؤال می نمایند از خدا، و خدا اجابت دعای ایشان می نماید و خلق می کند، و از او سؤال می نمایند به سؤال ایشان، و مردم را روزی می دهد از جهت ایجاب مسئلت ایشان و تعظیم حقّ ایشان (۱).

اصل هشتم: در خلقت آسمانها

در خلقت آسمانها

بدان که از احادیث معتبره ظاهر می شود که آسمانها متصل به یکدیگر نیست، و ثخن و گندگی هر آسمانی پانصد سال راه است، و از هر آسمانی تا آسمانی پانصد سال راه است، و ما بین آسمانها پر است از ملائکه. و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند، بعد از قول رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی عليهم السّلام اعتبار ندارد.

و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند، و مکان دارند، و نزول و عروج می نمایند، و احادیث در این باب متواتر است، و نصّ قرآن بر این دلالت دارد، و تأویل ملائکه به عقول مجرد، و نفوس فلکی، و طبایع و قوی، چنانچه بعضی از حکما کرده اند، انکار ضرورت دین است، و کفر است، و هیچ خلق زیاده از ملائکه نمی باشند، و هیچ مخلوقی به حسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر روح.

چنانچه ابن بابویه به سند معتبر روایت نموده است که: از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که: خداوند عالمیان را ملکی چند هست، که اگر یکی از ایشان به زمین بیاید زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جثّه و بسیاری بالهای او، و بعضی از ملائکه هستند که اگر جنّ و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز می شوند، به

ص: ۱۱۵

سبب دوری مفاصلش، و حسن ترکیب صورتش، و چگونه وصف توان نمود ملکی را که از ما بین دوشش تا نرمه گوشش هفتصد سال راه باشد، و بعضی از ایشان هست که افق آسمان را پر می کند، و سد می نماید به یک بال از بالهای خود، و قطع نظر از بزرگی بدنش، و بعضی از ایشان آسمانها تا کمر اوست، و بعضی هست که بر روی هوا ایستاده، و زمینها تا زانوی اوست، و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را به کف انگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد، و بعضی دیگر هستند که کشتیهای عالم را در آب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار خواهد گردید، فتبارک الله أحسن الخالقین.

بعد از آن سؤال نمودند از آن حضرت از کیفیت حجب که بر بالای آسمانهاست؟ فرمود: حجاب اول هفت طبقه است، غلظت هر حجابی پانصد سال، و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال، و حجاب دوم هفتاد حجاب است، که غلظت هر حجاب و ما بین هر دو حجاب مسافت پانصد سال است، و حاجبان و دربانان هر حجابی هفتاد هزار ملکند، که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است، و حجابهای دیگر هست که گندگی هر حجابی هفتاد هزار سال راه است.

بعد از آن دیگر سرادقات جلال است، و آن هفتاد سرآورده است، که در هر سرآورده ای هفتاد هزار ملک هست، و ما بین هر دو سرآورده پانصد سال مسافت است، بعد از آن سرادق عز است، دیگر سرادق کبریا است، دیگر سرادق عظمت است، دیگر سرادق قدس است، دیگر سرادق جبروت است، دیگر سرادق نور ایض است، دیگر سرادق وحدانیت است، و آن هفتاد هزار سال است، بعد از آن حجاب اعلاست (۱).

ص: ۱۱۶

و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: خداوند عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده است، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را دید که ششصد بال داشت، و بر ساقش مروارید بسیار بود، مانند قطره هائی که بر سیزه نشیند، و پر کرده بود ما بین آسمان و زمین را، فرمود که: هرگاه خدا امر فرماید میکائیل را که به زمین آید پای راست را در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم.

و فرمود که: خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است، و نصف دیگر از آتش، و ذکر ایشان این است: ای خداوندی که الفت داده ای میان برف و آتش، دلهای ما را بر اطاعت خود ثابت بدار، و فرمود: ملکی هست که ما بین نرمه گوشش تا چشمش پانصد سال مسافت است به پرواز مرغ، و فرمود: ملائکه نمی خورند، و نمی آشامند، و جماع نمی کنند، و به نسیم عرش زندگانی می کنند، و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند، و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند.

بعد از آن فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ خلقی از خلق خدا بیش از ملک نیست، در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می آیند، و طواف خانه کعبه می کنند، دیگر بر سر تربت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می روند و بر او سلام می کنند، دیگر به روضه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می آیند و بر او سلام می کنند، دیگر به روضه حضرت امام حسین علیه السّلام می آیند و در آنجا می مانند، و چون سحر می شود به آسمان می روند، و دیگر هرگز فرود نمی آیند، و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می آیند (۱).

ص: ۱۱۷

و ایضا به سند معتبر روایت کرده است که: از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم؟ فرمود که: به حق خدائی که جان من در دست قدرت اوست که ملائکه خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذره های خاک در زمین، و در آسمان قدر جای پائی نیست، مگر اینکه در آن محل ملکی هست، که خدا را تسیح و تقدیس می نماید، و در زمین درختی و کلوخی نیست، مگر آنکه نزد آن ملکی هست موکل بر آن، که احوال آن را هر روز بر خدا عرض می نماید، با آنکه خدا از آن ملک اعلم است به احوال آن چیز، و هیچ یک از ملائکه نیستند مگر این که به خدا تقرب می جویند به ولایت و محبت ما اهل بیت، و استغفار می نمایند برای دوستان ما، و لعنت می کنند بر دشمنان ما، و از خدا می طلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد (۱).

و ابن بابویه علیه الرحمه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: زینب عطا ره یعنی: عطر فروش به خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد، و از عظمت خلق الهی پرسید، حضرت فرمود: من بعضی از آن را بیان کنم.

پس فرمود که: این زمین با آنچه در اوست و آنچه بر روی اوست نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه ای است در بیابانی، و این هر دو با آنچه در اینهاست و در میان اینهاست نزد زمین سوّم مانند حلقه ای است در بیابانی، و همچنین تا زمین هفتم، بعد از آن این آیه را خواندند که خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ (۲) یعنی: آفرید خدا هفت آسمان را، و از زمین نیز مثل آنها.

و هفت زمین با آنچه در میان آنها و بر رویشان هست در پشت خروس مانند

ص: ۱۱۸

۱- ۱) بحار الانوار ۱۷۶/۵۹ ح ۷.

۲- ۲) سوره طلاق: ۱۲.

حلقه ای است در بیابانی، و آن خروس یک بال آن در مشرق است، و یک بال آن در مغرب است، و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی اوست مانند حلقه ای است در بیابانی، و تمامی اینها نزد ماهی که اینها بر روی اوست مانند حلقه ای است در بیابانی، و مجموع اینها نزد دریای تاریک مانند حلقه ای است در بیابان، و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ای است در بیابان، این است که خدا می فرماید لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۱) یعنی: مخلوق و مملوک خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و آنچه در بین آسمان و زمین است، و آنچه در زیر ثری است، دیگر آنچه در زیر ثری است خدا می داند، و جمع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه ای است در بیابان.

و همچنین فرمود: تا آسمان هفتم و تمام آسمانها و آنچه در اوست نزد دریای مکفوف که از اهل زمین بازداشته اند آن را، مانند حلقه ای است در بیابان، و جمع آنها نزد کوههای تگرگ مانند حلقه ای است در بیابان، پس این آیه را خواندند وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِزَّانًا فِيهَا مِنْ بَرَدٍ (۲) یعنی: فرومی فرستد تگرگ را از آسمان از کوههایی که در آسمان هست از تگرگ، و جمع اینها نزد حجب نور مثل حلقه ای است در بیابان، و این حجب هفتاد هزار حجاب است که نورش دیده ها را کور می کند، و مجموع اینها نزد هوائی که دلها را حیران می کند مانند حلقه ای است در بیابان، پس این آیه را خواندند وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (۳) یعنی:

کرسی او آسمان و زمین را فرا گرفته، و مجموع اینها نزد عرش مانند حلقه ای است

ص: ۱۱۹

۱-۱) سوره طه: ۶.

۲-۲) سوره نور: ۴۳.

۳-۳) سوره بقره: ۲۵۵.

در بیابان، پس خواندند اَلرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اَسْتَوٰی (۱) و فرمود که: ملائکة عرش با این عظمت را به این قول برمی دارند: لا اِلهَ اِلَّا اللهُ، و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ (۲).

اصل نهم: در بیان معنی لطیف و خبیر است

در بیان معنی لطیف و خبیر است

بدان که لطیف را بر چهار معنی اطلاق می نمایند:

اول: چیزهای بسیار ریزه را که به دیده درنیاید لطیف می گویند، و به این معنی در خدا کنایه از تجرّد خداست، یعنی از خواصّ اجسام مبرّاست، و در مکانی و جهتی نیست، و دیده نمی شود به چشم، بلکه به عقل در نمی آید.

دوم: لطیف می گویند و صانع امور لطیفه را می خواهند، چنانچه صانعی اگر چیزهای بسیار ریزه سازد و دقایق در آن صنعت به کار برد که دیگران از آن عاجز باشند، آن را لطیف می گویند. و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است، که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیواناتی که به چشم در نمی آیند، و قوا و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران می شود.

سوم: عالم به لطایف و دقایق را لطیف می گویند، و این نیز ظاهر است.

چهارم: لطیف مشتقّ از لطف و احسان می باشد، یعنی صاحب لطف و کرم و احسان.

ص: ۱۲۰

۱-۱) سورة طه: ۵.

۲-۲) توحید شیخ صدوق ص ۲۷۶-۲۷۷.

و بدان که خبیر را بر دو معنی اطلاق می نمایند:

اول: آنکه فعیل به معنی فاعل باشد، یعنی: عالم به جمیع امور و کنه حقایق و خفیات و دقایق اشیاء.

دوم: آنکه فعیل به معنی مفعول باشد، یعنی: خبردهنده و مطلع گرداننده بر حقایق اشیاء.

و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به حسین بن خالد گفت: بدان که خداوند عالمیان قدیم است، و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت می کند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده، و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده، پس باطل شد گفته کسی که گمان کند پیش از خدا با او همیشه چیزی بوده است؛ زیرا اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمی تواند بود، و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با اوست، اگر پیش از او چیزی باشد آن اول اولی خواهد بود به خالق بودن از دوم، پس خدای تعالی خود را وصف نمود به نامی چند، و اسمی چند برای خود مقرر فرمود، که چون مردم به او محتاج و مضطرّند در هنگام اضطرار او را به آن نامها بخوانند.

پس خود را مسمّی گردانید به سمیع و بصیر و قادر و قاهر و حیّ و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قویّ و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها، پس چون غلات و تکذیب کنندگان این اسماء الهی را می شنوند، و از ما شنیده اند که می گوئیم هیچ چیز مثل خدا نیست، و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض می نمایند که چگونه می گویند که خدا شبیه و مثل ندارد، و حال آنکه این اسما را همه بر شما اطلاق می توان کرد، و متّصف به این صفات هستید، و در این صفات با خدا شریکید؟

جواب ایشان این است: اگر چه اسم شریک است، اما در معنی مختلف است،

چنانچه شخصی را حمار و اسد نام می کنند، و سکره نام می کنند، و حال آنکه این مسمیات با مسمیات اول این اسماء مشابهتی ندارند، و هم چنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرمود، نه به اعتبار علم حادثی است که عارض او شود، و اگر آن علم نزد او حاضر نباشد، یا از او مفارقت نماید، جاهل باشد، چنانچه در مخلوقین می باشد، که اول جاهل می باشند، و به علم حادثی عالم می شوند، و گاه آن علم از ایشان مفارقت می نماید، و باز جاهل می شوند، و خدا را عالم می نامند به علم ازلی که عین ذات اوست، و جمیع اشیا را می داند، و جهل او محال است، پس اسم علم مشترک است میان خالق و مخلوق، و معنی مختلف است.

و خداوند عالم را سمیع می نامند، نه به اعتبار جزئی که در او باشد، که به آن چیزها را شنود، و به آن جزو چیزها را تواند دید، چنانچه در مخلوقین به یک عضو می شنوند، و به یک عضو می بینند، و در دیدن و شنیدن محتاج به این دو عضوند، و لیکن خدا به ذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را همه می داند بی عضو و جزو و همچنین در اسم بصیر، پس اسم مشترک است و در معنی مختلف.

و حق تعالی را قائم می گویند، نه به این معنی که برپا ایستاده، و لیکن قائم است به معنی حفظکننده و مطلع بر احوال خلایق، چنانچه می گویند که: فلان شخص قائم است به امر فلان، یعنی بر احوالش مطلع است، و حافظ و نگاه دارنده اوست، چنانچه فرموده است که: من قائم و مطلعم بر هر نفسی به آنچه می کنند. و قائم در لغت عرب به معنی باقی نیز آمده است، و به این معنی بر خدا نیز رواست، یعنی زوال ندارد. ایضا می گویند که: فلان قائم است به امر فلان، یعنی مهمات او را کفایت می نماید، و این معانی بر خدا رواست، و در مخلوق قائم که می گویند یعنی برپا ایستاده، پس یک لفظ را در هر دو اطلاق می نماید و معنی مختلف است.

و همچنین لطیف در مخلوق به معنی کوچکی و ریزکی است، و در خداوند

عالمیان به این معنی محال است که او را ادراک توان نمود، چنانچه می گویند که:

لطف عتی هذا الأمر. یعنی: پی نبردم به فلاں امر، پس لطیف بودن الهی عبارت از این است که او را به حدی و اندازه ای و تعریفی نمی توان یافت، و به هیچ صفتی او را وصف نمی توان نمود.

و خبیر در مخلوق آن است که از تجربه علمی آموخته باشد، و خبیر در باب خدا آن است که همیشه به جمیع جزئیات عالم باشد.

و ظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق می نمایند که بر بالای چیزی برآمده باشد، و خدا ظاهر است به این معنی که غالب است بر جمیع اشیاء، و همگی مقهور قدرت اویند، چنانچه عرب می گوید که: ظهرت علی أعدائی. یعنی: بر دشمن غالب شدم، و به معنی دیگر خدا را ظاهر می نامند که وجودش از همه چیز ظاهرتر است، و چه چیز از خدا ظاهرتر می باشد که در هر چیز که نظر می کنی صنعت او را مشاهده می نمائی، و آثار قدرتش در تو آن قدر هست که تو را بس است، و ظاهر به این معنی که در مخلوق می گویند آن است که خودش را توان دید، یا ذاتش را به حدی توان شناخت، و این معنی بر خدا محال است.

و در مخلوق امری را باطن می گویند که در میان چیزی فرورفته باشد، و در زیر چیزی پنهان شده باشد، و در خدا به این معنی است که علم و حفظ و تدبیرش به باطن همه چیز سرایت کرده است، چنانچه عرب می گوید که أبطنته، یعنی باطن او را دانستم.

و قاهر در مخلوق آن است که به سعی و مکر و حیل و اسباب و آلات بر کسی غالب شود، و گاه هست همان غالب مغلوب می شود، و در خدا به این معنی است که فاعل و خالق جمیع اشیاء است، و همه مقهور و مغلوب قدرت اویند، و هرچه نسبت به ایشان اراده نماید به عمل می آید، و آنچه را بگوید باش می باشد، و آنچه

را خواهد فانی می کند، پس در جمیع اینها اسم مشترک است میان خالق و مخلوق و معنی مختلف، و سایر اسماء الهی بر این قیاس است (۱).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: خدا را لطیف می نامند، چون که خالق امور لطیفه است از حیوانات بسیار ریزه، مثل پشه و آنچه از آن خردتر است که از ریزه گی به چشم در نمی آید، و در هر نوع از اینها ماده ای و نری خلق کرده، و از یکدیگر ممتاز ساخته، و از برای هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در آن است خلق کرده، و همگی را تربیت می فرماید، و روزی می دهد آنچه در قعر دریا و در پوست درختان خلق فرموده، و آنچه در صحراها و بیابانها آفریده، و آنچه مصلحت ایشان در آن است تعلیم ایشان فرموده، و قوت مجامعت به ایشان داده، و کیفیت آن را تعلیم ایشان نموده، و هریک را از مرگ گریزان ساخته، و هریک را به زبان نوع خود آشنا کرده، که سخن یکدیگر را می فهمند، و مطالب را به فرزندان خود می فهمانند، و ایشان را محبت فرزندان داده، که روزی بر ایشان می برند، و در هریک رنگهای مختلف خلق کرده، و نهایت صنعت در رنگ آمیزیهای ایشان کرده، و اینها را در جانوری چند کرده که از خردی به دیده در نمی آیند، و به دست لمس ایشان نمی توان نمود.

پس چون این خلقهای لطیف را مشاهده کردیم، دانستیم که صانع ایشان لطیف است، و عالم به لطایف امور، و خالق دقایق اشیاست، که بی عضو و جارحه، و بی ادوات و آلت، و بی ماده و مدت بر لوح عدم چنین رنگها ریخته و گلستان عالم وجود را به این صنعتها آراسته (۲).

ص: ۱۲۴

۱-۱) بحار الانوار ۱۷۶/۴-۱۷۹ ح ۵.

۲-۲) بحار الانوار ۱۷۵/۴-۱۷۶ ح ۴.

در احاطه علم و قدرت الهی به جمیع اشیاء

بدان که علم الهی به جمیع اشیاء از کلیات و جزئیات احاطه نموده، و این معنی اجماعی مسلمانان است، و انکار جمعی از حکما علم الهی را به جزئیات کفر است، بلکه خداوند عالم به جمیع اشیاء عالم بوده در ازل الآزال، و بعد از وجود آن چیز علم او متبدل نمی شود، و زیاده نمی گردد، و این امر از آیات و اخبار به حدّ ضرورت رسیده، و احتیاج به توضیح ندارد.

و باید دانست که قدرت الهی عامّ است نسبت به جمیع ممکنات، و قادر است که هر آنی صد هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید، و لیکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا نماید، چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق فرماید، و لیکن مصلحت مقتضی آن است که غالبا دو دست بیشتر نباشد.

و آنچه در این حدیث و در آیات و اخبار موافق این وارد شده است، که خدا بر همه چیز قادر است، دلالت بر این دارد که ممتنعات و امری چند که محالند شیء نیستند، و همچنین بر واجب و ممکن شیء اطلاق می توان نمود، و در ممتنعات قصور از جانب قدرت خدا نیست، بلکه قصور از جانب آن محلّ است، که چون محال اوست، قابل آن نیست که وجود به آن تعلّق یابد، و چگونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او عدم باشد، و آنچه خواهد به محض اراده که تعبیر از آن به لفظ «کن» موجود نماید.

چنانچه منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: حضرت موسی به کوه طور رفت و با خداوند خود مشغول مناجات شد، و گفت: خداوندا خزینه های خود را به من بنما، فرمود: که ای موسی خزانه من آن است که هر امری را که اراده

نمایم می گویم موجود شو آن شیء موجود می شود (۱). و چون این ده اصل از اصول ضروریّه دین بود، و اعتقاد به آنها لازم بود، و اختلاف بسیار از اهل باطل در آنها شده بود، موافق طریق اهل بیت علیهم السّلام بر وجه اجمال بیان نمود، که به شبهات ارباب شکوک و ضلالت از راه دین به در نروی و السّلام علی من اتبع الهدی.

ثمّ الإیمان بی، و الإقرار بأنّ الله تعالی أرسلنی إلی کافه الناس،

اشاره

ثمّ الإیمان بی، و الإقرار بأنّ الله تعالی أرسلنی إلی کافه الناس، بشیرا و نذیرا و داعیاً إلی الله بإذنه و سراجاً مُنیراً .

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر: بعد از معرفت ذات و صفات واجب و ایمان به آنها، ایمان به من است، و اقرار نمودن به اینکه حق تعالی مرا به کافه آدمیان به پیغمبری فرستاده، که اطاعت کنندگان را بشارت می دهد به ثوابهای غیر متناهی، و مخالفت کنندگان را می ترسانم از عذابهای الهی، و می خوانم مردم را به سوی خدا و اطاعت او به فرمان او و توفیق او، و چراغ نور بخشنده ام که مردم را از تاریکیهای جهل و ضلالت به نور ایمان و هدایت می رسانم.

بدان که یکی از اصول دین اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است، و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال نمی توان نمود، و لیکن مجملی از آن را در ضمن چند فایده تحریر می نماید.

فایده اولی: در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلاق به او

در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلاق به او

بدان که این بسی ظاهر و معلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست، چه معلوم است که او غنی بالذات است، و در هیچ

ص: ۱۲۶

کمالی به غیر محتاج نیست، بلکه غرض آن است که افراد قابلهٔ خلق را به کمالاتی که قابل آن باشند فائز گرداند و نشأهٔ انسانی چنانچه سابقا به آن اشاره شد از جمیع مخلوقات قابلیت و استعداد کمالات زیاده دارد، و عرض کمالاتش از رتبهٔ خاتم الانبیاست، که اشرف مکنونات است، تا رتبهٔ عمری و ابو بکری و ابو جهلی که اخس موجوداتند.

و ظاهر است که کمال نوع انسانی به تحصیل کمالات، و رفع نقایص می شود، و شکی نیست که این نوع از کمال بدون معلّم ربّانی که از جانب حق تعالی مؤیّد بوده باشد، و به وحی الهی حسن و قبح اشیاء را داند، و به وعد و وعید مردم را بر خیرات بدارد، میسر نیست، چه ظاهر است که نفوس بشری به اعتبار دواعی شهوات و لذّات راغب به بدیها می باشند، و امور قبیحه در نظر ایشان مستحسن می باشد، و اکثر مردم امور قبیحه را به شهوات خود حسن می دانند.

و ایضا معلوم است که این امور بدون وعده به ثوابها و وعید از عقابها متمشی نمی شود. و معلوم است که عقل انسانی بدون وحی ربّانی احاطه به خصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمی کند، پس به غیر شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مأمور باشد و حسن و قبح اشیا را به وحی الهی داند، ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمی گردد، و این شخص را ناچار است از دو جهت: یکی جهت بشریت، که به آن اعتبار محال است، و مؤانست و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید، و الفت و آمیزش با ایشان کند، که سخن او در نفس ایشان تأثیر نماید. و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدّس و کمال است، که به آن جهت مستعدّ فیوضات نامتناهی، و قرب به جناب اقدس الهی بوده باشد، که از جهت ثانی استفاضهٔ علوم و حکم و معارف نماید، و به جهت اوّل به خلق رساند.

چنانچه منقول است که زندیقی به خدمت حضرت صادق علیه السّلام آمد، و سؤالهایی

نمود، و به جوابهای آن حضرت به شرف اسلام فائز گردید، از جمله آن سؤالها این بود که: به چه دلیل اثبات انبیا و رسل می نمائید؟ حضرت فرمودند: چون ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق و صانع ماست و منزّه است از صفات جمیع مخلوقین، و آن صانع حکیم است، و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است، و خلق او را نمی توانند دید، و به لمس و حس در نمی آید، و جسم نیست که با او روبرو و مکالمه و محاجّه و گفتگو نمایند، پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلائق باشند، که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آن است، و باعث نفع ایشان است، و راهنمائی کنند ایشان را به چیزی چند که باعث بقای نوع ایشان است، و ترک آنها مورث فنای ایشان است.

پس ثابت شد که جمعی می باید باشند، که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند، و تکالیف الهی و حکم ربّانی را به خلق برسانند، و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند، که برگزیده های خدایند از میان خلق، که ایشان را تأدیب به حکمت نموده، و مبعوث به حکمت ساخته، که در اخلاق و صفات با عامّه خلق شریک نیستند، و در خلق و صورت و ترکیب به ایشان شبیهند، و از جانب خدا مؤیدند به دلائل و معجزات و براهین و شواهد، که بر حقیقت ایشان دلالت می کند، مثل مرده زنده کردن، و کور روشن کردن، و پیس را شفا دادن، و هرگز زمین خدا از یکی از ایشان خالی نمی باشد، که کمال علم و معجزه اش دلیل حقیقت اوست، و هر وصی دلیل است بر حقیقت پیغمبرش (۱).

بدان که حضرت در این حدیث اشاره به دلیل دیگر نیز فرموده، که چون انسان مدنی الطبع است، و هر فردی به دیگری در امور معاش و معاد خود محتاجند، و با

ص: ۱۲۸

یکدیگر آمیزش ایشان ضرور است، و آمیزشها باعث منازعات و مشاجرات می شود، پس ناچار است ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید، به نحوی که حیفی و میلی در حکم او نباشد، و اگر نه به زودی یکدیگر را می کشند و فانی می شوند، و اگر این حاکم تا مؤید از جانب خدا نباشد مأمون از حیف و میل نیست، و ایضا حکم موقوف است بر علم به خصوصیات احکام، و ظاهر است که عقل بشری احاطه به جمیع خصوصیات احکام نمی تواند نمود، پس حاکم باید مؤید به وحی باشد.

فایدهٔ ثانیه: در معجزه

در معجزه

بدان که دلیلی که عاقبهٔ ناس به آن علم به نبوت نبی به هم توانند رسانید معجزه است، و آن عبارت است از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد، و دیگران از اتیان به مثل آن عاجز باشند، مانند عصا را اژدها کردن، و مرده زنده کردن، و ماه را شق کردن.

و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است، چه هرگاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبر و فرستادهٔ خدایم، و گواه بر حقیقت من این است که فلان امر غریب را خدا بر دست من جاری می کند، و مطابق آنچه گفته به ظهور درآید، و آن کار خارج از طاقت بشر باشد، علم به هم می رسد که آن شخص فرستادهٔ خدا است.

همچنان که هرگاه شخصی به حضار مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مأمور شده ام که شما را به فلان کار بدارم، و شاهد بر صدق من آنکه پادشاه آن روزنه را سه مرتبه می بندد و می گشاید، یا سه بار از تخت برمی خیزد و

ص: ۱۲۹

می نشیند، و پادشاه سخن آن شخص را می شنیده باشد، خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بی حجاب و خواه پرده در میان باشد، و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از پادشاه به ظهور آید، جمیع حاضران را یقین به هم می رسد که آن شخص راست می گوید.

و نیز اگر خدای تعالی معجزه را برطبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد، تصدیق او کرده باشد، و تصدیق کاذب قبیح است، و بر خدا روا نیست، و ایضا چگونه عقل تجویز می نماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت این چنین تصدیقی که موجب ضلالت ابدی خلق باشد به ظهور در آید، و همچنان که از دیدن معجزه علم به نبوت می رسد از علم به ظهور از راه اخبار متواتره نیز علم به هم می رسد، چنانچه ما را از تواتر وجود شهر مکه علمی به هم رسیده که بعد از دیدن هیچ زیاده نمی شود.

فایده ناله: در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان

در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله است

بدان که معجزات ظاهرات و آیات باهرات آن حضرت فوق حد و احصاست، و از جمله معجزات آن حضرت قرآن مجید است؛ زیرا که به تواتر معلوم شده است قرآن را برطبق دعوی نبوت خود معجزه آوردند، و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را با آنکه از ریگ بیابان بیشتر بودند، تکلیف نمودند که در برابر یک سوره کوچک از سوره های قرآنی سوره ای بیاورید، که در بلاغت و فصاحت مثل آن باشد، و با وفور جماعات و کثرت ایشان، و شدت عداوت و عصبیت و کفری که

داشتند، چندان که سعی کردند چیزی نتوانستند آورد، و همه اعتراف به عجز کردند؛ و به مقاتله و کشته شدن تن دردادند، و به این امر اتیان نکردند، با اینکه در آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود، و مدار ایشان بر خطب و اشعار بود.

چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که: ابن السکیت که از علمای عامه بود به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد، و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را باید و بیضا و عصا و چیزی چند که شبیه به سحر بود فرستاد؟ و حضرت عیسی را به طب فرستاد؟ و پیغمبر ما را با معجزه سخن و کلام فرستاد؟

حضرت فرمود که: خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش سخر غالب بود، و ساحران در آن زمان بسیار بودند، لهذا موسی را با معجزه چند فرستاد که به آن امری که ایشان در آن مهارت داشتند شبیه بود، و سحر ایشان را باطل گردانید، و ایشان عاجز شدند از برابری آن، و به این نحو حجّت را بر ایشان تمام کرد. و حضرت عیسی علیه السلام در زمانی مبعوث گردید که کوفت های مزمن و بلاهای عظیم در آن زمان به هم رسیده بود، و مردم به طیب بسیار محتاج بودند، و اطّباء ماهر بودند، پس او را به معجزه ای چند فرستاد از مرده زنده کردن، و کور و پیس را شفا بخشیدن، که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند، و حجّت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث گردانید، که مدار اهل آن عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ و اشعار بود، و تفاخر ایشان به همین صنعت سخن بود، پس آن حضرت از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی چند آورد، که ایشان معترف به عجز خود شدند، و حجّت خدا را بر ایشان تمام کرد.

ابن السکیت گفت: و الله که مثل تو عالمی در این زمان ندیده ام، بگو که امروز حجّت خدا بر مردم چه چیز است؟ فرمود که: حجّت خدا در این زمان عقل

است، که به آن تمیز نمائی میان کسی که راست بر خدا گوید، و تصدیق او نمائی، و به گفته او عمل کنی، و کسی که دروغ بر خدا بنده، او را تکذیب کنی، این السکیت گفت: و الله که جواب حق همین است (۱).

و غیر قرآن از معجزات و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده اند و اکثر آنها به تواتر پیوسته بسیار است، و بر تقدیر عدم تواتر بعضی، در متواتر بودن بعضی قدر مشترکی است، و میان آنها شکی نیست، مثل شقّ قمر، و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن به نزد آن حضرت، و باز به فرموده او به جای خود برگشتن، و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش به نحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند، و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست آن حضرت، و سخن گفتن بزغاله مسموم که زهر بر من زده اند، و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام اندک، و گرویدن جن، و برگردانیدن آفتاب برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او، و شکوه کردن ناقه از صاحبش.

و با وجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن، از احوال گذشته از پیغمبران و غیر ایشان خبر دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی، و با این حال بر جمیع مطلع بودن، و از هیچ کس در حجت مغلوب نشدن، و در هیچ سؤال عاجز از جواب نشدن، و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده، و همه به فعل آمدن، مثل فتح مکه، و فتح خیبر، و مغلوب شدن روم، و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم به دست اهل اسلام، و مقاتله نمودن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج نهروان، و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام، و

ص: ۱۳۲

وفات حضرت فاطمه و شهادت حسنین صلوات الله علیهم، و اختلاف امت به هفتاد و سه فرقه، و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد، و غالب گشتن دین بر ادیان انبیای سابق، و به هم رسیدن صوفیه در این امت، چنانچه در حدیث ابوذر خواهد آمد، و امثال این معجزات زیاده از آن است که احصا توان نمود.

و قطع نظر از اینها از ملاحظه اوصاف و اطوار آن حضرت از نسب و حسب، و علم، و حلم، و خلق، و همت، و مروّت، و امانت، و دیانت، و عدالت، و شجاعت، و فتوّت، و زهد، و ورع، و ریاضت، و عبادت، و ترک علایق، و صفای طینت، و مجاهده با نفس، و حسن سلوک، و کیفیت معاشرت با خلق، و راستی گفتار، و درستی کردار، و استقرار محبتش در دلها، و سایر صفات حمیده و آثار پسندیده آن جناب، هر عاقلی را جزم به حقیقت آن حضرت به هم می رسد.

و هم چنین اگر کسی اندک تأملی بکند در احکام دین و ضوابط شریعت مقدسه او، می داند که این قانون و این نسق از غیر خداوند عالمیان نمی باشد، و اخبار به بعثت آن حضرت در کتابهای انبیای سابقه که الحال در میان هست بسیار است، و ذکر آنها موجب تطویل می شود، و در بیان معجزات آن جناب به ایراد یک حدیث در این باب اکتفا می نمائیم.

حمیری در کتاب قرب الاسناد به سند عالی از معمر روایت کرده که: حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد علیهما السلام بودم، و من طفل خماسی بودم، یعنی قامت پنج شبر بود، یا پنج ساله بودم، که جماعتی از یهود به خدمت پدرم آمدند، و گفتند: تو فرزند محمّدی که پیغمبر این امت است، و حجّت بر اهل زمین است؟ فرمود: بلی، ایشان گفتند: ما در تورات خوانده ایم که خدا حضرت ابراهیم و فرزندان او را کتاب و حکمت و نبوّت کرامت کرده، و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده، و

همیشه چنین یافته ایم اولاد پیغمبران را که پیغمبری و وصایت از ایشان تجاوز نمی نماید، و به غیر ایشان نمی رسد، پس چرا از شما که نسل پیغمبرید به دررفته و به دیگران قرار گرفته، و شما را ضعیف و مغلوب می بینیم، و حرمت پیغمبر شما را در امر شما مراعا نمی دارند، و شما را چنانچه باید اکرام نمی نمایند؟

چشمان حضرت صادق علیه السلام گریان شد و فرمود: بلی همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده اند، و به ناحق کشته شده اند، و همیشه ظالمان غالب بوده اند، و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع او می باشند، ایشان گفتند که:

انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را می دانند، و به تلقین الهی عالم به علوم او می باشند، و ائمه و پیشوایان خلق خلیفه های پیغمبران و اوصیای ایشان چنین می باید باشند، آیا علوم الهی به شما چنین رسیده؟

حضرت به من فرمود که: پیش بیا ای موسی، پس من نزدیک رفتم دست بر سینه من مالید، و فرمود که: خداوندا تو او را تقویت فرما و تأیید کن به نصرت و یاری خود به حقّ محمد و آل محمد، و به آن گروه یهود گفت: آنچه می خواهید از او سؤال نمائید، ایشان گفتند که: ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که هنوز چیزی نیافته، و به مرتبه علم نرسیده؟ من گفتم به ایشان که: سؤال نمائید از روی تفقه و فهمیدن، و عنت و لجاج را بگذارید.

گفتند: ما را خبر ده از نه آیتی که خدا معجزه حضرت موسی گردانیده بود.

من گفتم: عصا بود که ازدها می شد، و دست خود را از گریبان بیرون می آورد جهان را از نور روشن می ساخت، و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت، و طور را بر بالای سر بنی اسرائیل آورد، و من و سلوی برای ایشان فرستاد، و من و سلوی هر دو یک آیت است، و دریا را برای ایشان شکافت.

گفتند: راست گفتی، بگو پیغمبر شما چه آیت و معجزه آورده که به آن شک از

دل امتش زایل شد، و به او گرویدند؟ گفتیم: آیات و معجزات او بسیار است من پاره ای را به شمارم، گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمائید.

اما اول: شما می دانید که جنّ و شیاطین پیش از بعثت آن حضرت به آسمانها می رفتند و گوش می دادند، و خبرها به زمین می آوردند، و به کاهنان می گفتند، و بعد از رسالت او ایشان را به تیر شهاب و ریختن ستاره ها راندند و منع کردند، و کاهنان و ساحران باطل شدند، و خبرهای ایشان منقطع شد.

دوم: سخن گفتن و گواهی دادن گرگ بر پیغمبری آن حضرت، چنان که در قصه ابوذر گذشت.

سوم: آنکه اتفاق داشتن دوست و دشمن بر راستی لهجه و امانت و دیانت و دانائی او در ایام طفولیت، و در هنگام شباب و جوانی، و در سنّ کهولت و پیری او، و همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات نیست.

چهارم: آنکه چون سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد، گروه قریش با عبدالمطلب به نزد او رفتند، و از احوال آن حضرت از ایشان سؤال کرد، و اوصاف آن حضرت را به ایشان گفت که: پیغمبری با این اوصاف در میان شما به هم خواهد رسید، جمیع قریش اقرار کردند که این اوصاف محمد است که تو می شماری، گفت: زمان بعثت او نزدیک شده است، و مستقرّ او در مدینه خواهد بود، و در آنجا مدفون خواهد شد.

پنجم: آنکه چون ابرهه بن یکسوم، که پادشاه یمن بود، فیلان را آورد که کعبه را خراب کند قبل از بعثت آن حضرت، عبدالمطلب گفت: این خانه صاحبی دارد نمی گذارد که آن را خراب کنند، و اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد، و این بعد از خبر سیف بن ذی یزن بود، و به برکت آن حضرت ابابیل را بر ایشان فرستاد، و ایشان را هلاک کرد، و مکه و اهل مکه را نجات داد.

ششم: ابو جهل سنگی بر گرفت و به طلب آن حضرت بیرون آمد، دید که در پشت دیواری خوابیده، خواست که آن سنگ گران را بر روی آن حضرت بیندازد، به دستش چسبید، و چندان که تلاش کرد نتوانست انداخت.

هفتم: آنکه ابو جهل از اعرابی شتری خریده بود، و زرش را نمی داد، اعرابی به نزد قریش آمد و شکایت کرد ایشان از باب تمسخر آن حضرت را نشان اعرابی دادند، و حضرت در نزد کعبه نماز می گذارد، و گفتند: او را بگو که حقّ تو را از ابو جهل بگیرد، چون اعرابی نزد حضرت آمد، و طلب نصرت نمود، حضرت او را با خود به در خانه ابو جهل برد، و در را کوفت، ابو جهل متغیر الاحوال بیرون آمد و گفت: چه کار داری؟ فرمود: حقّ اعرابی را بده، گفت: می دهم و در ساعت حقّ اعرابی را تسلیم کرد، اعرابی به نزد قریش آمد و گفت: خدا شما را جزای خیر دهد، آن شخص حقّ مرا از او گرفت، قریش به ابو جهل گفتند که: حقّ اعرابی را به فرموده محمّد دادی؟ گفت: بلی، گفتند: ما استهزاء به اعرابی می کردیم، و می خواستیم تو را به آزار محمّد بداریم، ابو جهل گفت: که چون در را گشودم، گفت: حقّ اعرابی را بده، نظر کردم جانور مهیبی از بابت شتر دیدم که دهان باز کرده و رو به من آورده می گوید بده، و اگر می گفتم نه سرم را می کند، از ترس دادم.

هشتم: آنکه قریش نضر بن الحارث و عقبه بن ابی معیط را به نزد یهودان مدینه فرستادند، که احوال آن حضرت را از ایشان پرسند، که او پیغمبر است یا نه، و پادشاهی او ثباتی خواهد داشت، چون بیامدند، یهود گفتند که: اوصاف او را به ما نقل کنید، چون ذکر کردند، پرسیدند که: از شما چه جماعت تابع او شده اند؟ گفتند: مردم پست و فقیر تابع او گردیده اند، یکی از علمای ایشان فریاد برآورد که همین پیغمبری است که ما اوصاف او را در تورات خوانده ایم، و خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد.

نهم: آنکه چون حضرت از مکه هجرت فرمود، قریش سراقه بن جعشم را به طلب آن حضرت فرستادند، چون حضرت او را دید فرمودند که: خداوند! دفع شرّ او از ما بکن، در حال پاهای اسبش بر زمین فرورفت، فریاد برآورد: ای محمّد مرا رها کن، و من عهد می کنم که همیشه خیرخواه تو باشم، و با دشمن تو مصالحه نمایم، حضرت فرمودند: خداوند! اگر راست می گوید اسبش را رها کن، پس رها شد و برگشت، و از آن عهد برنگشت.

دهم: آنکه عامر بن الطفیل و ازید بن قیس هر دو به نزد آن حضرت آمدند، و عامر به ازید گفت: چون به نزد او می روم من او را مشغول سخن می سازم تو به شمشیر کار او را بساز، چون بیامدند چندان که عامر با حضرت سخن گفت ازید کاری نکرد، چون بیرون آمدند ازید را زیاده از حد ملامت کرد که ترسیدی، او گفت: هرگاه اراده می کردم که بزخم به غیر تو دیگری را نمی دیدم، و اگر می زدم بر تو می زدم.

یازدهم: آنکه روزی ازید بن قیس و نضر بن الحرث با یکدیگر متفق شدند که غیب از آن حضرت پرسند، چون به خدمت آن حضرت رسیدند، حضرت متوجه ازید شدند و فرمودند: به یاد داری روزی را که با عامر آمدی، و قصد کشتن من داشتی و خدا نگذاشت، و تمام قصّه را نقل فرمود، ازید گفت: و الله که به غیر من و عامر کسی از این قصّه خبر نداشت، و کسی تو را باخبر نکرده مگر ملک آسمان، و شهادت گفت و مسلمان شد.

دوازدهم: آنکه گروهی از یهود آمدند نزد جدّم علی بن ابی طالب و گفتند:

رخصت بگیر که ما بر پسر عمّت در آئیم که سؤالی چند از او داریم، چون حضرت رخصت طلبید، حضرت رسول فرمود که: از من چه می خواهند؟ من بنده ای از بندگان خدایم، آنچه به من تعلیم می نماید می دانیم، پس رخصت فرمود، چون

داخل شدند فرمود: می خواهید خود سؤال کنید یا من مطلب شما را بیان کنم؟ ایشان گفتند: تو بیان کن، فرمود: آمده اید که از احوال ذی القرنین سؤال کنید، گفتند: بلی، فرمود: طفلی بود از اهل روم، و پادشاه شد، و به مشرق و مغرب عالم رفت، و در آخر سد را بنا کرد، گفتند: گواهی می دهیم که چنین است.

سیزدهم: آنکه وابصه بن معبد اسدی به خدمت حضرت آمد، و در خاطر گذرانید که از هر گناه و ثوابی از او سؤال خواهم کرد، حضرت فرمود: آمده ای که سؤال از نیکی و گناه بکنی، پس دست بر سینه او زد و فرمود: برو نیکی آن چیزی است که نفس تو به آن مطمئن شود، و دلت گواهی بدهد که آن حق است، و در سینه ات حقیقت آن مستقر گردد، و اثم و گناه آن است که در سینه ات گردد، و در دلت جولان کند، و دلت بر حقیقت آن گواهی ندهد، و هر چند تو را فتوی دهند که خوب است آن را مکن.

چهاردهم: آنکه گروه عبد القیس به خدمت آن حضرت آمدند، و چون مطلب ایشان به عمل آمد، حضرت فرمود: خرمای بلاد خود را که همراه دارید بیاورید، هر یک از ایشان نوعی از خرما آوردند، حضرت نام آن خرماها را همه فرمود، ایشان گفتند: تو خرمای بلاد ما را از ما بهتر می شناسی، پس حضرت خصوصیات زمینها و خانه های ایشان را بیان فرمود، گفتند: مگر تو بلاد و خانه های ما را دیده ای؟ حضرت فرمود: حجاب از پیش من برداشتند و از اینجا دیدم، پس یکی از ایشان برخاست و گفت: خالوئی دارم دیوانه شده است، حضرت او را طلبید و ردایش را گرفت و سه مرتبه فرمود بیرون رو ای دشمن خدا، همان ساعت عاقل شد، و گوسفند پیری با خود داشتند، حضرت گوش او را در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد به شکل داغ علامتی در آن پیدا شد و فرمود: بگیری این را که این علامت در گوش این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت، و هنوز در گوش اولاد آن این علامت هست و معروف است.

پانزدهم: آنکه در سفری حضرت بر شتری گذشت که او وامانده بود و حرکت نمی کرد، آبی طلپید و مضمضه نمود و در ظرفی کرد، و در گلوی شتر ریخت، و فرمود: خداوندا چنین کن که خلاد و عامر و رفیق ایشان را بگیرد، پس ایشان هر سه سوار شتر شدند و برجست و در پیش شتران دیگر می دوید.

شانزدهم: آنکه در سفری ناقه یکی از صحابه گم شد او گفت: اگر او پیغمبر است می داند که شتر من در کجاست، حضرت او را طلپید و گفت: ناقه تو در فلان موضع مهارش به درختی بند شده است، او رفت و گرفت.

هفدهم: آنکه حضرت بر شتری گذشت، آن شتر سر در پیش آورد و سخنی گفت، حضرت فرمود: شکایت از صاحبش می کند که با او بد سر می کند، حضرت صاحبش را طلپید فرمود: این شتر را به دیگری بفروش و به راه افتاد، آن شتر برجست و از پی حضرت روان شد و فریاد می کرد و استغاثه می نمود، حضرت فرمود: می گوید که: از برای من صاحب نیکوئی به هم رسان، پس حضرت فرمود حضرت امیر المؤمنین را که این را خریداری نما، حضرت او را خرید و داشت تا جنگ صفین.

هیجدهم: آنکه روزی در مسجد نشسته بودند شتری از در مسجد درآمد، و همه جا دوید تا به نزد آن حضرت آمد، و سر در دامن حضرت گذاشت و استغاثه کرد، حضرت فرمود: می گوید صاحب من امروز مرا می خواهد برای ولیمه فرزندش بکشد، و از من استغاثه می نماید که نگذارم او را بکشد، شخصی از صحابه گفت:

بلی شتر فلان شخص است، و امروز برای ولیمه پسرش اراده کشتن این شتر دارد، حضرت فرستاد و شفاعت فرمود از کشتن او گذشت.

نوزدهم: آنکه حضرت نفرین فرمود بر قبیله مضر که خدا قحط بر ایشان مستولی سازد، ایشان مبتلا به قحط شدند، به خدمت حضرت فرستادند و اضطرار خود را

عرض کردند که از تقصیر ایشان بگذرد، حضرت فرمود، خداوندا نفرین مرا بر ایشان مستجاب فرمودی، اکنون التماس می نمایم که بر ایشان باران نافع زود بفرستی، و چنین کنی که ضرری به ایشان نرساند هنوز، حضرت در دعا بود که بارانی ریخت که عالم را گرفت، و یک هفته بر ایشان بارید، اهل مدینه آمدند و گفتند: یا رسول الله راههای ما بند شد، و بازارهای ما بسته شد، حضرت اشاره فرمود به ابر که بر حوالی بیارد و بر ما مبارک، ابر از مدینه دور شد تا یک ماه در حوالی مدینه می بارید.

بیستم: آنکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب به سفر شام برد، در راه در حوالی دیر به بحیرای راهب فرود آمدند، و بحیرا علوم کتب آسمانی را می دانست، و در تورات و کتب دیگر خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان در این اوقات بر این مکان عبور خواهد فرمود، چون این قافله را دید فرمود: طعامی مهیا کردند، و اهل قافله را به ضیافت طلبید، و در میان ایشان چندان که تفحص نمود کسی را نیافت موافق اوصافی باشد که در کتب خوانده بود، گفت: آیا بر سر بارهای شما دیگر کسی از قوم شما مانده است که حاضر نشده باشد؟ گفتند: بلی طفل یتیمی هست با ما که نیامده است.

بحیرا نظر کرد دید که حضرت خوابیده، و ابر بر سر حضرت سایه کرده، بحیرا گفت: آن یتیم را بطلبید که او در یتیم است، و مطلب من آن پیغمبر واجب التعظیم است، چون حضرت متوجه شدند، بحیرا دید که ابر با آن آفتاب فلک نبوت حرکت می کند و سایه می افکند، پیامد و شرایط بندگی به تقدیم رسانید، و به قریش گفت:

این پیغمبر آخر الزمان است، و از جانب خدا مبعوث خواهد شد، و از احوال آن حضرت بسیار بیان کرد.

بعد از آن خبر، قریش از آن حضرت مهابت بسیار داشتند، و زیاده تعظیم

می نمودند، و چون به مکه آمدند، سایر قریش را خبر دادند، و به این سبب خدیجه بنت خویلد به تزویج آن حضرت رغبت فرمود، و او بزرگ زنان قریش بود، و صنایع و اکابر قریش همه خواستگاری او نمودند ابا کرد، و به شرف مزاجت آن حضرت مشرف شد.

بیست و یکم: آنکه قبل از هجرت علی بن ابی طالب را فرمود که: خدیجه را بگو که طعامی مهیا کند، و فرمود که خویشان ما را از فرزندان عبدالمطلب طلب کن، حضرت چهل نفر از خویشان را طلب نمود، چون بیامدند، فرمود: یا علی طعام بیاور، حضرت آن قدر طعام بیاوردند که سه نفر سیر توانند شد، به ایشان فرمود بخورید و بسم الله بگوئید، ایشان بسم الله نگفتند، حضرت خود بسم الله فرمود، ایشان به خوردن مشغول شدند، و همگی سیر شدند، ابو جهل گفت: محمّد خوب سحری برای شما کرد، به طعام سه نفر چهل نفر را سیر کرد، از این سحر بالاتر نمی باشد، حضرت امیر فرمود: بعد از چند روز دیگر ایشان را طلبید، و از همان قدر طعام ایشان را سیر گردانید.

بیست و دوم: آنکه حضرت امیر المؤمنین فرمود: من به بازار رفتم، و گوشتی خریدم به یک درهم، و قدری ذرت گرفتم به یک درهم، و به نزد حضرت فاطمه علیها السلام آوردم، فاطمه ذرت را نان پخت، و گوشت را شوربا کرد، و فرمود: اگر پدرم حضرت رسول را می طلبیدی با یکدیگر می خوردیم، چون به خدمت آن حضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود، و می فرمود: خداوندا پناه می برم به تو از گرسنگی، من عرض نمودم: یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل می فرمائی، برخاستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند.

چون به نزد حضرت فاطمه آمدند فرمودند: ای فاطمه طعام بیاور، حضرت فاطمه دیگ را با گردهای نان حاضر گردانید، حضرت جامه بر روی نان پوشیده و

فرمود که: خداوند ابرکت ده طعام ما را، پس فرمود نه کاسه و نه گرده نان برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند، پس فرمود از برای فرزندان و شوهر خود حصّه ای بگذار، پس فرمود: خود تناول نما و برای همسایگان همه حصّه بفرست، و بعد از اینها هم تا چند روز آن برکت نزد ما بود و از آن می خوردیم.

بیست و سوّم: آنکه زن عبد الله بن مسلم گوسفندی برای آن حضرت آورد که به زهر بریان کرده بود، و در آن وقت بشر بن البراء بن عازب در خدمت آن حضرت بود، و او از آن تناول کرد و حضرت تناول نفرمود، و فرمود: این گوسفند می گوید که مرا به زهر آلوده کرده اند، و بعد از زمانی بشر بمرد، حضرت آن زن را طلبید و فرمود که: چرا چنین کردی؟ گفت: شوهر من و اشراف قوم مرا کشته بودی، گفتم:

اگر پادشاه است کشته خواهد شد، و اگر پیغمبر خدا است خدا او را مّطلع خواهد گردانید که نخورد.

بیست و چهارم: آنکه جابر بن عبد الله انصاری گفت: مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق اند، و همگی گرسنه اند، و حضرت پیغمبر را مشاهده نمودم که مشغول کندن است، و از گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده، آمدم به خانه و حال را با زن خود گفتم، زن گفت: در خانه ما یک گوسفند هست و پاره ای ذرت، گوسفند را کشتم و گفتم: ذرت را نان کرد، و نصف گوسفند را بریان کرد، و نصفی را مرق ساخت، و به خدمت حضرت آمدم، و عرض نمودم طعامی مهیّا کرده ام می خواهم تشریف بیاوری، و هر کس را که خواهی با خود بیاوری.

حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که: جابر شما را به سوی طعام خود دعوت می نماید، جابر ترسان و با خجالت تمام به خانه آمد، و به زن خود گفت عجب فضیحتی شد، جمیع صحابه با حضرت آمدند، زن پرسید از جابر که تو ایشان را خواندی یا حضرت، جابر گفت: حضرت طلبید ایشان را، گفت: پس باک مدار او

بهرتر می داند از تو، جابر گفت چون حضرت تشریف آوردند فرمود که: نطعها پهن کردیم در میان شارع، و فرمود، کاسه ها و ظرفها به هم رساندیم، و پرسید چه مقدار طعام داری؟ آنچه بود عرض نمودم، فرمود که: یک جامه ای بر روی ظرفی که یخنی (۱) در آنجاست، و بر روی دیگ مرق، و بر روی تنور بپوشانید، و از زیر جامه بدر آورید، و کاسه ها پر کنید، و برای مردم ببرید، ما چنین کردیم، و چندان که بیرون آوردیم کم نشد، تا آنکه سه هزار نفر از صحابه که با حضرت بودند سیر شدند، و هدیه ها برای همسایه ها فرستادند، و چند روز دیگر طعام در خانه داشتیم.

بیست و پنجم: آنکه سعد بن عبادۀ انصاری پسینی به خدمت حضرت آمد، و حضرت روزه بودند، آن حضرت را با حضرت امیر المؤمنین دعوت فرمود، چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند، حضرت رسول فرمود که: پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند، ای سعد طعام تو را ابرار و نیکان خوردند، و نزد تو روزه داران افطار کردند، و ملائکه بر شما صلوات فرستادند، چون حضرت برخاستند، سعد الاغی برای حضرت حاضر گردانید، و قتیفه بر روی آن انداخت، و از حضرت التماس کرد که سوار شدند، و آن الاغ بسیار بد راه و کند بود، چون حضرت سوار شدند به برکت قدم آن حضرت آن الاغ چنان رهوار و خوش راه شده بود که هیچ اسبی به آن نمی رسید.

بیست و ششم: آنکه آن حضرت از حدیبیۀ مراجعت می فرمود، در راه به آبی رسیدند بسیار ضعیف، به قدر آنکه یک سوار سیراب شود، حضرت فرمود: هر که پیش از ما به آب برسد آب نکشد، چون حضرت بر سر آب رسیدند قدحی

ص: ۱۴۳

۱-۱) یخنی به معنی: گوشت پخته سرد شده، و آب گوشت ساده، و غذای پخته که آن را ذخیره کنند.

طلبیدند و مضمضه فرمودند و در آن قدح و آب مضمضه را به چاه ریختند، آب آن چاه به حدی بلند شد که همگی سیراب شدند، و مشکها و مطهره های خود را پر کردند، و وضو ساختند.

بیست و هفتم: خبرهایی که از امور آینده فرمودند، و همه موافق فرموده آن حضرت واقع شد.

بیست و هشتم: آنکه در صباح شب معراج قصه شب را نقل می فرمودند، جمعی از منافقین تکذیب آن حضرت نمودند، فرمود که: به قافله ای گذشتم که آذوقه می آورند، و هیأت ایشان چنین بود، و در فلان محل ایشان را ملاقات کردم، و فلان متاع با خود داشتند، و در فلان روز و هنگام طلوع آفتاب از عقبه بالا خواهند آمد، و در پیش قافله شتر گندم گونی خواهد بود، چون آن روز شد همگی دیدند که حقیقت حال را معلوم نمایند، چون آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده بود به ظهور آمد.

بیست و نهم: آنکه از جنگ تبوک مراجعت می فرمودند، و در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شد، و همگی به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: الماء الماء یا رسول الله، حضرت به ابو هریره گفت: هیچ آب با خود داری؟ گفت: به قدر قدحی در مطهره من مانده است، فرمود: بیاور و در میان قدحی ریخت و دعا فرمود، و در روایت دیگر دست مبارک در میان قدح گذاشت، آب از میان انگشتانش جاری شد، و فرمود: هر که آب می خواهد بیاید، و آن قدر آب جاری شد که جمیع سیراب شدند، و مشکهای خود را پر کردند، پس چون همه سیراب شدند خود تناول فرمود، و به ابو هریره آب داد.

سی ام: آنکه حضرت خواهر عبد الله بن رواحه انصاری را دیدند در ایام کندی خندق که چیزی با خود دارد، پرسیدند که به کجا می روی؟ گفت: این خرماها را

برای برادر عبد الله می برم، فرمود که: نزد من آور، و از وی گرفتند، و نطعها طلبیدند، و خرماها را بر روی نطعها پهن کردند، و جامه ای بر روی آنها پوشانیدند، و متوجه نماز شدند، چون فارغ شدند نطعها پر از خرما شده بود، صحابه را طلبیدند، هر یک آنچه می خواستند خوردند، و توشه ای برگرفتند، و آنچه ماند به آن زن عطا فرمود.

سی و یکم: آنکه در سفری بودند، و صحابه بسیار گرسنه شدند، فرمود: هر که توشه ای با خود دارد برای ما بیاورد، چند نفر آوردند مجموع به قدر یک صاع شد، پس نطعها و جامه ها طلبیدند، و این یک صاع خرما را بر روی نطعها ریختند، و به جامه ها مستور گردانیدند، و دعا فرمودند، خدا آن قدر زیادتی و برکت کرامت فرمود که تا مدینه همگی توشه داشتند.

سی و دوم: آنکه از بعضی سفرها مراجعت می فرمودند، جمعی بر سر راه آمدند و گفتند: یا رسول الله چاهی داریم که در هنگام وفور آب بر سر آن چاه اجتماع می نمائیم، و آبش که کم می شود بر آبهای دیگر که حوالی ماست متفرق می شویم، اکنون آب کم شده و جمعی از دشمنان مانع ما شده اند از رفتن بر سر آن آبها، دعا بکن که آب ما زیاد شود، حضرت آب دهان در چاه انداخت، چندان آب ایشان زیاد شد که عمق او را نمی دانستند، چون این خبر به مسیلمه کذاب رسید آب دهان در چاهی افکند که آبش زیاد شود، به نحوست او آب آن چاه خشک شد.

سی و سوم: آنکه چون حضرت دعا فرمود زمین اسب سراقه بن جعشم را رها کرد، تیری از جعبه بیرون آورد و به نشانه به آن حضرت داد، و التماس نمود که چون بر اعیان من برسد این تیر را به نشانه به ایشان بدهید، و آنچه احتیاج باشد از مطعومات از مال من بگیری، چون حضرت به ایشان رسیدند بزی به هدیه آوردند که آبستن نبود و شیر نداشت، حضرت دست با برکت بر پستان بز مالیدند فی الحال

حامله شد، و شیر از پستانش روان شد چندان که ظرفها را پر کردند.

سی و چهارم: آنکه مهمان زنی شدند که او را امّ شریک می گفتند، مشکی نزد آن حضرت آورد که اندکی روغن در آن بود، حضرت با صحابه تناول فرمودند، و دعا فرمودند برای آن زن، به برکت حضرت تا آن زن زنده بود روغن از مشک بیرون می آورد و تمام نمی شد.

سی و پنجم: آنکه چون سوره تثبت نازل شد در مذمت ابو لهب و زنی امّ جمیل، زن او سنگی بر گرفت و به طلب حضرت آمد، چون پیدا شد ابو بکر به حضرت گفت: یا رسول الله امّ جمیل می آید خشمناک و سنگی در کف دارد می خواهد بر تو زند، حضرت فرمود: مرا نخواهد دید، چون نزدیک شد از ابو بکر احوال آن حضرت را پرسید که کجاست؟ ابو بکر گفت: هر جا که خدا خواهد نمی دانم، او گفت: اگر او را می دیدم این سنگ بر او می انداختم، او مرا هجو کرده است، به حقّ لات و عزّی من نیز شاعرم و او را هجو می توانم کرد، چون او برفت ابو بکر گفت:

چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید؟ حضرت فرمود: خدا میان من و او حاجبی مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد.

پس فرمود: از جمله معجزات او کتابی است که گواه بر حقیقت خود و جمیع کتابهای گذشته است، و عقلهای متفکران در کمال آن حیران است، با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنیم به طول می انجامد.

یهودان گفتند: ما چه دانیم که آنچه از معجزات بیان کردی راست است؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: ما چه دانیم که آنچه شما از معجزات حضرت موسی ذکر می کنید حقّ است، ایشان گفتند: به نقل نیکان و راست گویان ما علم به هم رسانیده ایم، حضرت فرمود: در اینجا نیز بدانید حقیقت اینها را به خبر دادن طفلی که از خلقی یاد نگرفته، و به علم الهی دانسته، و اصل خبر دادن او گواه

حقیقت است، ایشان همه گفتند: گواهی می دهیم که خدا یکی است، و محمّد فرستاده اوست، و شما پیشوایان و امامان و حجّت‌های خدائید بر خلق، آنگاه حضرت صادق علیه السّلام بر جست و پیشانی حضرت امام موسی علیه السّلام را بوسید و فرمود: توئی امام و حجّت الهی بعد از من، پس جمیع آن گروه را خلعت داد و نوازش نمود، و زرّها عطا فرمود: و با اسلام کامل برگشتند (۱).

بدان که اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد، و در احوال و اطوار آن حضرت و اهل بیت او صلوات الله علیهم نظر نماید، می داند که آیات صدق و حقیقت ایشان نهایت ندارد، و هر حدیثی از احادیث ایشان معجزه کاملی است برای حقیقت ایشان، و همیشه آثار فیض ایشان به شیعیان می رسد، و به توّسل به ایشان مطالب ایشان محصّل می گردد، و ابواب فیض به برکت ایشان بر خلق مفتوح می گردد، بلی روشنی که بسیار شد چشمهای معیوب را کور می گرداند، زیادتی نور و جلالت و عظمت ایشان است که دیده جمعی را نابینا کرده است، دوست و دشمن همه اعتراف به فضل و بزرگواری ایشان دارند، و هر یک از ایشان دلیل اند بر حقیقت خود و امامت باقی ائمه، بلکه بر وجود واجب الوجود، و کمال قدرت او، و جمیع کمالات او، صلوات الله علیهم أجمعین الی یوم الدین.

فائده رابعه: در قداست ساحت انبیاء علیهم السّلام

در قداست ساحت انبیاء علیهم السّلام

باید دانست که پیغمبر ما به نصّ قرآن مبعوث بر کافه عالمیان است از آدمیان و جنیان، و خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری نمی باشد، و آن جناب و

ص: ۱۴۷

جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اوّل عمر تا آخر عمر معصوم و منزّهند، و باید اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره که پدر آن حضرت تا حضرت آدم همه بزرگواران و انبیا و اوصیا بوده اند، و از کفر و شرک پاک بوده اند، و در هر عصری بهترین اهل عصر خود بوده اند، و مادر آن حضرت تا حوّا همگی مطّهرات از زنا و بدیها بوده اند.

و آنچه اهل سنّت در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده اند، از چیزهائی که مستلزم نسبت گناه است به آن جناب، یا به غیر او از پیغمبران، یا متضمّن نسبت کفر و شرک است به پدر و مادر آن حضرت، یا یکی از اجداد آن حضرت، همه دروغ و افتراست، و محض تهمت و خطاست، و چون خلفای ثلاثه ایشان به انواع کفر و فسق و بدیها آراسته بودند، از برای آنکه قباحت آن را در نظرها برطرف کنند، به هریک از پیغمبران و ائمه و اوصیا خطاها و بدیها نسبت کرده اند.

و بعضی از منافقان یهود در میان مسلمانان بودند که چیزها از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل می کردند و اکثر تواریخ اهل سنّت به ایشان منتهی می شود، و لذا این حقیر یک جلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته ام، که تواریخ ایشان به نحوی که از اهل بیت علیهم السّلام به ما رسیده مضبوط گردد، و انشاء الله در خاطر است که اگر اجل مهلت دهد بعد از اتمام به فارسی ترجمه نمایم، که تواریخ اهل سنّت و یهود و خطاهائی که نسبت به پیغمبران عالی شأن داده اند از میان مسلمانان برطرف شود، و توضیح بعضی از این مطالب که مذکور شد با سایر اوصاف آن حضرت در فصول بعد از این در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد.

در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آن حضرت است

ابن بابویه رحمه الله به اسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام الجنّ و الانس علی بن موسی الرضا علیهما السلام از آباء گرام عظام او علیهم السلام که حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: از هند بن ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و هند و صاف آن حضرت بود، و بسیار بیان اوصاف و شمایل آن حضرت می کرد.

گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله عظیم الشان بودند در نظرها، و جلالت و فخامت ایشان در دلها و سینه ها جا کرده بود، و صورت آن حضرت نور می داد، و می درخشید مانند ماه شب چهارده، میانه بالا بودند، نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه، سر مبارک ایشان کوچک نبود، و در موی سر ایشان شکنها و حلقه ها بود که موجب زینت می شد، و اگر به ندرت بسیار بلند می شد دو حصّه می کردند، که محلّ مسح گشاده باشد، و غالب اوقات آن قدر بود در بلندی که به نرمه گوش می رسید، و چون در میان عرب در آن زمان سر تراشیدن بدنما بود، در غیر حج و عمره سر نمی تراشیدند؛ زیرا که باید نبی و امام کاری نکند که در نظرها بد نماید، و رنگ مبارکشان سفید نورانی بود، و موافق چند حدیث دیگر به سرخی آمیخته بود و گشاده پیشانی بودند.

و ابروهایشان بلند و مقوّس بود، و نازک گردیده تا تمام شده بود، اما پیوسته نبود، و در بعضی از احادیث عامّه و خاصّه وارد شده است که ابروهای ایشان پیوسته بود، و آنچه در این حدیث است مشهورتر است، و در میان دو ابرویشان رگی بود که در هنگام غضب پر می شد و بلند می گردید، و بینی آن حضرت کشیده و بلند بود، و در میانش اندک برآمدگی داشت، و سرش نازک بود، و پیوسته نور از آن می تافت.

و موی ریش آن حضرت انبوه بود و تنگ نبود، و در خد آن حضرت برآمدگی نبود و هموار بود، و دهانشان بسیار کوچک نبود، و دهان خرد نزد عرب بسیار مذموم است، و دندانهای منورشان بسیار سفید و نازک، و از یکدیگر گشاده بود، و موی نازکی از میان سینه ایشان روئیده بود، و تا ناف به مثابه خطی ممتد گردیده، و گردن شریفشان به مثابه گردن صورتی بود که از نقره ساخته باشند، و جلا داده باشند در نهایت سفیدی و جلا، و جمیع اجزای ترکیب بدنشان معتدل و متناسب بود، و وسط بود نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر، سینه و شکم باهم برابر بود، و میان شانه ها گشاده و عریض بود، و سرهای استخوانها قوی بود.

و بدن شریفشان در نهایت صفا و سفیدی و نور بود، و به غیر خطی از مو که در میان سینه ایشان بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود، و بر ذراعین و کتفهایشان مو روئیده بود، و کف دست مبارکشان وسیع و پهن بود، و کفهایشان به ضخامت مایل بود، و نزد عرب دست بزرگ بسیار پسندیده است، و پاهایشان نیز ضخیم بود، و انگشتانشان کشیده و بلند بود، و ساعد و ساق مبارکشان صاف بود، گره و ناهمواری نداشت، و گود کف پای شریفشان میانه بود، نه بسیار گود و نه هموار، پشت پایشان در نهایت نرمی و همواری بود، به حدی که اگر آبی بر آن می ریختند هیچ بر رویش بند نمی شد.

و چون راه می رفتند به روش متکبران و زنان پاها را بر زمین نمی کشیدند، بلکه بر می داشتند به قوت اما به تائی می رفتند و تند نمی رفتند، و گردن نمی کشیدند در هنگام راه رفتن، سر مبارک به پیش می افکندند، مانند کسی که از بلندی به زیر آید، و اگر با کسی سخن می گفتند به روش متکبران به گوشه چشم نظر نمی کردند، بلکه به تمام بدن می گشتند و متوجه او می شدند، و نظر آن حضرت غالب اوقات بر زمین بود، به سوی مردم کم نظر می افکندند، و به آسمان کم نگاه می کردند از روی

حیا، و چون به کسی نظر می فرمودند چشم نمی گشودند که به تمام دیده نظر کنند، بلکه به خضوع نظر می فرمودند، و هر که را می دیدند مبادرت به سلام می کردند.

فرمود که: از هند صفت سخن گفتن جدم را پرسیدم.

گفت که: آن جناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند. و پیوسته مشغول تفکر بودند، راحت از برای خود نمی پسندیدند، و عبث سخن نمی فرمودند، و متکبرانانه سخن نمی گفتند، بلکه دهان را از سخن پر می کردند، و کلمات جامعه می فرمودند، که در کلمات اندک معانی بسیار مندرج بود، کلامشان فصل کننده و تمیزدهنده میان حق و باطل بود، و زیادتى و لغو در تقریرشان نبود، و کلام نارسا از مطلب نبود، و نرم طبیعت و خوش خلق بودند، و غلظت و خشونت هرگز نمی کردند، و کسی را حقیر نمی شمردند، و خفیف نمی کردند، و نعمت را عظیم می شمردند اگر چه اندکی باشد، و هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت نمی فرمودند، و لیکن مطعومات را هم مدح بسیار نمی کردند.

هرگز برای امور دنیا به غضب نمی آمدند، و از کسی آزرده نمی شدند، و اما چون به حق می رسیدند دوست و دشمن نمی دانستند، و از برای خدا که غضب می فرمودند هیچ چیز با ایشان مقاومت نمی کرد، و ایستادگی می فرمودند تا حق را به مقرش قرار می دادند، چون اشاره می فرمودند به جانبی، به تمام دست اشاره می فرمودند نه به انگشت، و بعضی نکته ای گفته اند که تا فرق شود میان اشاره که در هنگام شهادت گفتن می کردند، و اشاره های دیگر.

و در مقام تعجب دست را می گردانیدند، و حرکت می دادند، و در امری که از برای خدا غضب می فرمودند بسیار متوجه می شدند، و اهتمام می فرمودند، و چون فرحی رو می داد نظر به زیر می افکندند که بسیار آثار فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر نگردد، و اکثر خنده آن حضرت تبسم بود، که صدا ظاهر نمی شد،

و لیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانشان مانند تگرگ ظاهر می شد.

پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه چه سلوک می فرمودند؟

فرمود: هرگاه که می خواستند به خانه تشریف می بردند، و اوقات خود را در خانه به سه قسمت می فرمودند، یک جزو را برای عبادت مقّرر می ساختند، و یک جزو را صرف اهل و زنان می کردند، و یک جزو را برای راحت خود می گذاشتند، و آن جزوی که برای خود گذاشته بودند صرف مردم می فرمودند، و خواصّ و عوام اصحاب را مرخص می فرمودند که سؤالات و مطالب عرض می کردند، و در هنگامی که با مردم معاشرت می فرمودند اهل فضل را که در دین زیادتى داشتند مقدم می فرمودند، و بعضی از مردم یک حاجت داشتند، و بعضی دو حاجت، و بعضی سه حاجت، درخور حاجت ایشان مشغول ایشان می شدند، و آنچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان می فرمودند.

و امر می کردند که حاضران آنچه از من شنیده اند به غایبان برسانند، و اگر کسی حاجتی به من داشته باشد و نتواند رسانید، شما حاجت او را به من برسانید، به درستی که هر که به صاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد، خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط، و نزد او به غیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمی شد، صحابه به نزد او می آمدند طلب کنندگان دین، و چون بیرون می رفتند هادیان مردم بودند، و آنچه شنیده بودند می رسانیدند به دیگران.

فرمود که: چون پرسیدم که در بیرون آداب آن حضرت چون بود؟

فرمود: چون به میان مردم می آمدند سخن نمی فرمودند، مگر چیزی که نافع باشد، و با مردمان الفت می فرمودند، و ایشان را امر به الفت می کردند، و بزرگ هر

قومی را گرامی می داشتند، و او را بر قوم خود والی می ساختند، و مردم را از عذاب الهی می ترسانیدند، و از ایشان در حذر می بودند، و لیکن خلق عظیم و خوشروئی و لطف خود را از هیچ کس منع نمی فرمودند، و جستجوی اصحاب خود می نمودند، و احوال ایشان را می پرسیدند، و از اختلاف مردم و اعمال ایشان می پرسیدند، آنچه از احوال بد ایشان را مطلع می شدند، ایشان را منع می فرمودند، و قباح آنان را به ایشان می فهمانیدند، و کارهای نیک ایشان را تحسین می فرمودند، و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نسق نبود، اختلاف در احوال و اطوارشان نبود، هرگز غافل نمی شدند که باعث غفلت دیگران شود یا از حق برگردند، و در باب حق تقصیر نمی فرمودند، و از حق تجاوز نمی نمودند، آن جمعی که نزد آن حضرت بودند کسی را بهتر می دانستند و گرامی تر می داشتند که نسبت به مسلمانان خیرخواه تر باشد، و کسی مرتبه اش نزد آن حضرت عظیم تر بود که مواسات و معاونت مؤمنان بیشتر کند.

فرمود: پرسیدم از کیفیت جلوس آن حضرت در مجالس.

فرمود: در مجلسی نمی نشستند و بر نمی خواستند مگر به یاد خدا، و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمی فرمودند، که همیشه در آنجا نشینند، هر جا که اتفاق می افتاد می نشستند، و نهی می فرمودند از اینکه در مجالس مردم برای خود جای معینی قرار دهند، و اگر به مجلسی وارد می شدند در آخر مجلس می نشستند، و مردم را نیز به این امر می فرمودند: که تلاش بالانشینی نکنند، و هر یک از اهل مجلس را نوازش می فرمودند، به حدی که هر یک گمان می کردند نزد آن حضرت گرامی تر از دیگرانند، با کسی که می نشستند بر نمی خواستند تا رفیق او برنخیزد، و کسی که از آن جناب سؤالی نمی نمود بر نمی گشت، مگر به این که حاجت او را برآورده بودند، یا به عذری او را راضی کرده بودند، خلق او جمیع

مردم را فراگرفته بود، و با همگی مانند پدر مهربان بودند، و همه در حق نزد او مساوی بودند.

مجلس آن حضرت مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود، صداها در آن مجلس بلند نمی شد، و عیب کسی در حضور آن حضرت مذکور نمی شد، خطا و بدی آن مجلس شریف مذکور نمی شد؛ زیرا که بدی نداشت همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند، یکدیگر را به تقوی می داشتند، و با تواضع و شکستگی سر می کردند، پیران را تعظیم می کردند، و خردان را رحم می کردند، و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار می کردند که اول او سؤال نماید، و حقّ غریبان را رعایت می کردند.

فرمود: پرسیدم سلوک آن حضرت با اهل مجلس چگونه بود؟

فرمود: با همگی خوش رو و خوش خلق بودند، و کسی از پهلوی آن حضرت آزاری نمی دید، و درشت نبودند، و تندخو نبودند، و صدا بلند نمی کردند، و دشنام نمی دادند، و کلمه بدی از ایشان صادر نمی شد، و عیب مردم را ذکر نمی کردند، و مدّاحی مردم نمی فرمودند، اگر بدی می دیدند تغافل می فرمودند، و هیچ دشمنی از ایشان مایوس نبود، و هیچ امیدواری از آن جناب ناامید نمی شد.

و سه چیز را از خود دور کرده بودند: مجادله نمی فرمودند، و بسیار حرف نمی زدند، و کاری که فایده نداشته باشد متعرض نمی شدند، و سه چیز از امور مردم را ترک کرده بودند: کسی را مذمت نمی فرمودند، و عیب جوئی کسی نمی کردند، و لغزشهای مردم را پی نمی رفتند، و سخنی نمی فرمودند مگر کلامی که در آن امید ثوابی داشته باشند.

چون شروع به سخن می فرمودند، اهل مجلس چنان خاموش می شدند و سرها به زیر می افکندند، که گویا مرغ بر بالای سر ایشان نشسته، و این مثلی است در

میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردن، و چون ساکت می شدند ایشان سخن می گفتند، و در حضور آن حضرت منازعه نمی کردند، و در میان سخن یکدیگر سخن نمی گفتند، و با ایشان در خنده و تعجب موافقت می فرمودند، و اگر غریبی می آمد خلافت آداب او را عفو می فرمودند، و اگر بی ادبانه حرف می گفت از او می گذشتند، و صحابه را نصیحت می فرمودند که اگر صاحب حاجتی بیاید او را اعانت کنید و به من برسانید، و قبول ثنا نمی فرمودند از مداحان مگر کسی که در برابر نعمتی به اندازه مدح کند، و در میان سخن کسی سخن نمی فرمود تا او حرف خود را تمام کند، مگر اینکه از حد تجاوز می کرد و بدی می گفت که او را نهی می فرمودند، یا برمی خواستند.

فرمود: پرسیدم از سکوت آن حضرت.

فرمود که: سکوتشان بر چهار قسم بود یا بر سیل حلم بود که در برابر درشت گوئی ساکت می شدند، یا بر سیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود، یا از برای این بود که اندازه ملاطفت به هریک را ملاحظه می فرمودند، که جمیع را در گوش دادن به سخن ایشان و نظر کردن به سوی ایشان در یک مرتبه بدارند، یا تفکر در امور دنیا و آخرت می فرمودند، و آن حضرت حلم را با صبر جمع فرموده بودند، پس هیچ امری ایشان را از جا به در نمی آورد، و از هیچ ناخوشی به طیش نمی آمدند.

و چهار خصلت در آن حضرت مجتمع شده بود: کارهای خیر را مداومت می فرمودند که مردم پیروی ایشان نمایند، و جمیع قبایح را ترک می فرمودند که مردم نیز ترک کنند، و رأی خود را به کار می فرمودند در چیزی که صلاح امت در آن

بود، و قیام به امری می نمودند که خیر دنیا و آخرت ایشان را در آن می دانستند (۱).

کلینی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: در رسول خدا صلی الله علیه و آله سه صفت بود که در هیچ کس غیر آن حضرت نبود: سایه نداشت، و از راهی که می گذشت تا دو یا سه روز بعد از آن هر که می گذشت از بوی خوش می دانست که حضرت از این راه عبور فرمودند، و بر هیچ سنگی و درختی نمی گذشت مگر اینکه آن حضرت را سجده و تعظیم می کردند (۲).

و به سند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون حضرت رسالت پناه را در شب تاریک می دیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه (۳).

و در اخبار دیگر وارد شده است که: شبهای تاریک که حضرت در کوچه ها عبور می فرمودند، نور چهره مبارکش بر هر در و دیوار می تابید مانند ماهتاب.

و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که: آن حضرت در هر مجلسی می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آن حضرت ساطع بود که مردم می دیدند.

و منقول است که: یکی از زنان آن حضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود، آن حضرت که داخل حجره او شد به نور روی آن حضرت سوزن را یافت، و عرق مبارک آن حضرت را می گرفتند و داخل بوهای خوش می کردند، هیچ شامه ای تاب آن نمی آورد، و در هر ظرفی که مضمضه می کرد به مثابه مشک خوشبو می شد، و هرگز مرغی از بالای سر آن حضرت پرواز نمی کرد، و از پشت سر می دید چنانچه از

ص: ۱۵۶

۱- ۱) بحار الانوار ۱۴۸/۱۶-۱۵۳ ح ۴.

۲- ۲) اصول کافی ۴۴۲/۱ ح ۱۱.

۳- ۳) اصول کافی ۴۴۶/۱ ح ۲۰.

پیش رو می دید، و در خواب و بیداری به یک نحو می شنید.

و در بعضی اخبار آمده که: چون مهر نبوت را می گشود نورش بر نور آفتاب زیادتی می کرد، و هرگز مدفوع آن حضرت را کسی ندید زمین فرو می برد، و بر چهارپائی که سوار می شد هرگز پیر نمی شد تا مردن، و بر هر درختی که می گذشت بر آن حضرت سلام می کرد و هرگز مگس و حیوانات دیگر بر بدن آن حضرت نمی نشست، و رعب آن حضرت یک ماهه راه در دلها تأثیر می کرد.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: آن حضرت نان گندم تناول نفرمود، و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورد، و چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی به چهار درهم مرهون بود، و هیچ طلا و نقره از او نماند، با آنکه عالم عرب مسخر او شده بود، و غنیمتهای عظیم از کفار به دست او آمده بود، و روزی بود که سیصد هزار درهم و چهارصد هزار درهم قسمت می فرمود، و شب سائل می آمد سؤال می کرد می فرمود: و الله که نزد آل محمّد امشب یک صاع جو و یک صاع گندم و یک درهم و یک دینار نیست.

و منقول است که بر الایغ بی پالان سوار می شدند، و نعلین خود را به دست مبارک پینه می کردند، و بر اطفال سلام می کردند، و بر روی زمین با غلامان چیزی تناول می نمودند، و می فرمودند که: به روش بندگان می نشینیم، و به روش بندگان طعام می خوریم، و کدام بنده از من سزاوارتر است به تواضع و بندگی خدا، و اگر غلامی یا کنیزی آن حضرت را به کاری می خواند اجابت می فرمودند، و عیادت بیماران فقرا می کردند، و مشایعت جنازه ها می فرمودند.

و به اسانید معتبره منقول است که ملکی از جانب خداوند عالمیان به نزد آن حضرت آمد و گفت: خدا سلامت می رساند، که اگر خواهی صحرای مکه را تمام برای تو طلا می کنم، سر به سوی آسمان کرد و فرمود که: خداوندا می خواهم یک

روز سیر باشم و تو را حمد کنم، و یک روز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم (۱).

خواستیم که این رساله به ذکر قلیلی از مکارم اخلاق آن حضرت معطر گردد، و اگر نه این رساله بلکه کتاب های بسیار از عهده ذکر صد هزار یک اوصاف آن جناب بیرون نمی آید.

ثَمَّ حَبَّ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا.

اشاره

یعنی: بعد از اقرار به رسالت محبت اهل بیت من است، که خدا از ایشان هر شکی و شرکی را دور گردانیده، و ایشان را معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیدنی.

بدان که در این حدیث حضرت اشاره فرموده اند به این که آیه تطهیر در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده، و این آیه یکی از دلایل عصمت و امامت ایشان است، و در کتب اصحاب تفصیل این امور مذکور است، و ما بعضی از آن مطالب را در ضمن چند تنویر بر سیل اجمال به ظهور می رسانیم:

تنویر اول: در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمی باشد

در بیان آنکه هیچ عصری خالی از امام نمی باشد

و آن امام از جانب خدا می باید منصوب باشد

بدان که امامت عبارت است از اولی به تصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت به جانشینی حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و در ضمن دلایل بر وجود نبی ظاهر

ص: ۱۵۸

شد که صلاح ناس، و هدایت ایشان، و رفع نزاع و جدال از ایشان، بدون قیمی و رئیسی میسر نمی شود.

چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در علل فضل بن شاذان فرموده است که: چون خداوند عالمیان مردم را به امری چند تکلیف فرمود، و اندازه ای چند از برای اوامر و نواهی خود مقوّر ساخت، و امر فرمود که ایشان از حدود تعدی نکنند، که مورث فساد ایشان است، پس ناچار است که بر ایشان امینی بگمارد، که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محرمات نمودن؛ زیرا اگر چنین شخصی نباشد هیچ کس لذت و منفعت خود را از برای مفسده ای که به دیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد، چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم، لهذا خدا قیمی و امامی برای ایشان مقوّر فرموده، که ایشان را منع نماید از فساد، و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد.

چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه ای از فرق و ملّتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکرده و رئیسی نبوده، پس چگونه جایز باشد که حکیم علیم این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد، و با دشمنان ایشان محاربه نماید، و غنایم و صدقات را در میان ایشان به عدالت قسمت نماید، و اقامه جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید، و دفع شرّ ظالم از مظلوم بکند.

و ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد، هرآینه ملت مندرس شود، و دین برطرف شود، و احکام الهی متغیّر و متبدّل گردد، و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند، و شبهه ها در میان مسلمانان پیدا کنند؛ زیرا که خلق چنانچه می بینیم همگی ناقصند، و در طبایع و رأیهای ایشان اختلاف بسیار است، و هر یک به خواهش خود رأیی اختراع

می نمایند، پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین به زودی باطل می شود (۱).

و به سند معتبر منقول است که: جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت نشستند و هاشم بن الحکم در میان ایشان بود، و او در سنّ شباب بود، حضرت از او پرسیدند که: ای هاشم، گفت: لبیک یا ابن رسول الله، فرمود: مرا خبر نمی دهی که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی؟ و عمرو از علمای اهل سنت بود، هاشم گفت: فدای تو کردم من حیا می کنم، و زبان من یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم، حضرت فرمود که: آنچه ما شما را امر می کنیم می باید اطاعت کنید.

هاشم گفت که: من آوازه عمرو بن عبید را شنیده بودم، که در مسجد بصره افاده می کند، به بصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم، و به مسجد درآمدم، دیدم که او نشسته و حلقه بزرگی برگرد او نشسته اند، و او دو جامه سیاه پوشیده، یکی را لنگ کرده و یکی را ردا کرده، و مردم از او سؤال می کنند، داخل مجلس شدم به دو زانو در آخر ایشان نشستم، و گفتم: ایها العالم من مرد غریبم رخصت می فرمائی که از تو سؤالی کنم، گفت: بلی، پرسیدم چشم داری؟ گفت: ای فرزند این چه سؤالی است می کنی، گفتم: سؤال من چنین است و جواب می خواهم، گفت: پرس اگر چه سؤال تو احمقانه است.

بار دیگر پرسیدم چشم داری؟ گفت: بلی، گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت:

رنگها را و شخصها را با آن می بینم پرسیدم بینی داری؟ گفت: بلی، گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت: بویها را با آن می شنوم پرسیدم دهان داری؟ گفت: بلی، گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت: مزه چیزها را با آن می یابم، گفتم: زبان داری؟ گفت:

ص: ۱۶۰

بلی، پرسیدم به چه کار تو می آید؟ گفت: با آن سخن می گویم، پرسیدم گوش داری؟ گفت: بلی، گفتم: با آن چه کار می کنی؟ گفت: صداها را می شنوم، پرسیدم دست داری؟ گفت: بلی، گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت: چیزها را با آن برمی گیرم، پرسیدم دل داری؟ گفت: بلی، گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت: با آن تمیز می کنم میان چیزهایی که بر این جوارح وارد می شود.

گفتم: آیا این جوارح از قلب مستغنی نیستند؟ گفت: نه، گفتم: چرا این اعضا را به آن احتیاج است با آنکه صحیح و سالمند و نقصی ندارند؟ گفت: ای فرزند وقتی که این جوارح شک می کنند در چیزی که بوییده باشند، یا دیده باشند، یا شنیده باشند، یا لمس کرده باشند، رجوع به قلب می کنند و آن را حکم می سازند، که آنچه معلوم است متیقن می سازد، و شک را زایل می گرداند، گفتم: پس خدا دل را در بدن آدمی از برای شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است؟ گفت: بلی، گفتم: پس ناچار است از دل و بدون آن امور جوارح مستقیم نمی شود؟ گفت: بلی.

گفتم: ای ابا مروان انصاف بده خدا اعضا و جوارح بدن تو را به خود نگذاشته، تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود، که آنچه درست یافته اند تصدیق ایشان بکند، و آنچه در آن شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند، و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشت، و امامی از برای ایشان مقرر نفرمود، که اگر شکی به هم رسانند به او رجوع کنند، و رفع حیرت از ایشان بکند، زمانی ساکت شد بعد ملتفت من شد و گفت: تو هشام نیستی؟ گفتم: نه، گفت: با او همنشینی کرده ای؟ گفتم: نه، گفت: پس اهل کجائی؟ گفتم: از اهل کوفه ام، گفت: پس البتّه تو هشامی، و برخاست و مرا دربر گرفت و به جای خود نشانید، و تا من حاضر بودم سخن نگفت.

پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود، و گفت: ای هشام این سخن را از که

آموخته بودی؟ گفت: یا ابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد، حضرت فرمود: ای هشام و الله که آنچه تو ملهم شده ای در صحف ابراهیم و موسی نوشته است (۱).

و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مروی است که فرمود: مائیم امامان مسلمانان، و حجت های خدا بر عالمیان، و سید و بزرگ مؤمنان، و پیشوای شیعیان، و آقای مؤمنان، مائیم امان اهل زمین از عذاب خدا، چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند، و مائیم آن جماعت که به برکت ما خدا آسمان را نگاه می دارد از این که بر زمین افتد، و نگاه می دارد به برکت ما زمین و اهل زمین را از این که به آب فروروند، و به برکت ما باران را از آسمان می فرستد، و به شفاعت ما رحمت بر ایشان پهن می کند، و از برای ما نعمتها از زمین می رویاند، و اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فروروند، پس فرمود: از روزی که خدا آدم را خلق فرمود هرگز زمین بی حجتی و خلیفه ای نبوده، یا ظاهر و مشهور بوده، یا غایب و مستور، و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت، و اگر نه این بود عبادت خدا در زمین نمی شد راوی می گوید عرض کردم: مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع می برند؟ فرمود: مانند انتفاعی که مردم از آفتاب زیر ابر می برند (۲).

و منقول است از جابر جعفی که: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام؟ فرمود: از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی بماند؛ زیرا که حق تعالی عذاب را رفع می کند از اهل زمین تا پیغمبر و یا امام در میان ایشان هست، چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرمود: خدا ایشان را عذاب نمی کند و

ص: ۱۶۲

۱- ۱) بحار الانوار ۶/۲۳-۸ ح ۱۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۵/۲۳-۶ ح ۱۰.

حال آنکه تو در میان ایشان هستی، و پیغمبر فرمود: ستاره ها امان اهل آسمانند، و اهل بیت من امانان اهل زمینند، چون ستاره ها از آسمان برطرف شود قیامت ایشان قائم شود، و چون اهل بیت من از زمین برطرف شوند قیامت اهل زمین برپا شود.

و مراد به اهل بیت آن جماعتند که خدا فرموده است: ای گروه مؤمنان اطاعت نمائید خدا را و اطاعت نمائید رسول خدا را و صاحبان امر از خود را، و صاحبان امر معصومان مطهران از جمیع گناهانند، که هرگز گناه و معصیت نمی کنند، و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسددند، و به برکت ایشان خدا بندگان را روزی می دهد، و به یمن ایشان شهرهای خدا معمور است، و برای ایشان آسمان می بارد، و از زمین گیاه می روید، و به ایشان خدا مهلت می دهد گناهکاران را، و عذاب خود را به زودی نمی فرستد، و امامان هرگز از روح القدس جدا نمی شوند، و روح القدس از ایشان جدا نمی شود، و هرگز ایشان از قرآن جدا نمی شوند، و قرآن از ایشان جدا نمی شود، یعنی قرآن تمام نزد ایشان است، و معنی قرآن را ایشان می دانند، و عمل به جمیع قرآن می نمایند (۱).

و به اسانید متواتره این مضامین از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

و به سندهای معتبر منقول است از حضرت صادق علیه السلام که: اگر در زمین نباشد مگر دو نفر یکی از ایشان البتّه امام خواهد بود (۲).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: حق تعالی می فرماید: من هرگز زمین را نگذاشتم مگر اینکه در او عالمی و امامی بود که طاعت من و هدایت مرا به خلق شناسانید، و از میان

ص: ۱۶۳

۱-۱) بحار الانوار ۱۹/۲۳-۱۴.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱/۲۳ ح ۲۱ و ح ۲۴.

پیغمبری تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود، و هرگز نمی گذارم شیطان را که مردم را گمراه کند، و کسی نباشد که حجّت من باشد، و خلق را به سوی من هدایت نماید، و عارف به امر من باشد، و از برای هر قومی البتّه هدایت کننده ای هست که سعادت مندان را هدایت می نماید، و حجّت مرا بر ارباب شقاوت تمام می کند (۱).

و ایضا از آن حضرت به اسانید متکثره منقول است که فرمود: هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان دین را بداند، اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را بیندازد، و اگر کم کنند کمی را تمام کند، و اگر نه امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود، و میان حقّ و باطل فرق نکنند (۲).

و عقول سلیمه بر این مضامین حکم می نماید، و این اخبار معتبره متبّهات است، و اگر کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین حقّه واقعیه هست. و هر یک از این احادیث و ایضا دلایل عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی گذشت و در کتب اصحاب مفصل مذکور است شاهد است بر اینکه امامت بدون نص الهی نمی باشد، و صاحب عقل مستقیم به عین یقین می داند خداوندی که جمیع جزئیات احکام را حتّی بیت الخلا رفتن، و جماع کردن، و خوردن و آشامیدن را بیان فرماید، و به عقل مردم نگذارد، البتّه امر خلافت و امامت که اعظم امور است، و موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشان است به عقول ضعیفه خلق نخواهد گذاشت.

و ایضا جمیع پیغمبران وصیّی تعیین فرموده اند، چگونه پیغمبر آخر الزمان وصیّی تعیین نفرماید؟ با آنکه شفقت او نسبت به امت از جمیع پیغمبران بیشتر

ص: ۱۶۴

۱- (۱) بحار الانوار ۲۲/۲۳ ح ۲۲.

۲- (۲) بحار الانوار ۲۱/۲۳ ح ۱۹.

بود، و پیغمبران دیگر را احتمال مبعث پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود، و آن حضرت می دانست بعد از او پیغمبری نخواهد بود. و ایضا معلوم است که آن حضرت هرگز در ایام حیات غیبتی اختیار نمی فرمود مگر اینکه خلیفه ای نصب می فرمود، پس در غیبت کبرا و ارتحال به عالم بقا چگونه تعیین جانشین نفرماید؟

و ایضا جمیع عالم را امر به وصیت می فرمود، چگونه خود ترک وصیت نماید؟

و ایضا چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است، و آن امر باطنی است، و به غیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد، پس باید امام از جانب خدا منصوب باشد، و این مضمون از حضرت صاحب الامر منقول است در ضمن حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل است، لهذا اکثر آن را ایراد می نمائیم:

و بعد از مناظرات گفت: وای بر تو و بر اصحاب تو، شما گروه روافض مهاجرین و انصار را طعن می کنید، و انکار محبت پیغمبر نسبت به ایشان می نمائید، اینک ابو بکر به سبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود، و از بس که پیغمبر او را دوست می داشت در شب غار او را با خود برد، چون که می دانست که بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود، که مبادا تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود، و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را بر جای خود خوابانید برای آنکه می دانست اگر کشته شود ضرری به امور مسلمانان نمی رسد، و من از این سخن جوابها گفتم ساکت نشد.

پس گفت: ای گروه روافض شما می گوئید عمر و ابو بکر منافق بودند، و حکایت شب عقبه و دَبّ ها انداختن را دلیل خود می آورید، بگو اسلام ایشان را از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه؟ با خود فکر کردم، اگر گویم از طوع و رغبت بود،

خواهد گفت: پس نفاق چه معنی دارد، و اگر گویم از اکراه و جبر بود، خواهد گفت در مکه جبری نبوده، و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند، از جواب او ساکت شدم، و دل گیر برگشتم، و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از مسائل مشکله، و این دو مسئله را درج کردم که به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بفرستم با احمد بن اسحاق که وکیل آن حضرت بود در قم، چون او را طلب کردم، گفتند متوجه سر من رأی شده، من از عقب او روان شدم، چون به او رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا، و از حضرت سؤال کن با او رفیق شدم.

و چون به در دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم، رخصت فرمودند داخل شدیم، و احمد بن اسحاق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود، و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود، که هریک را یکی از شیعیان مهر زده بود، و به خدمت حضرت فرستاده بود، چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم، روی آن حضرت از بابت ماه شب چهارده بود در حسن و صفا و نور و ضیا، و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود که از بابت مشتری بود در کمال حسن و جمال، و در سرش دو کاکل بود، و نزد آن حضرت اناری از طلا بود که به جواهر گرانها و نگینها مرصع کرده بودند، و یکی از بزرگان بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود، و در دست حضرت نامه ای بود و کتابت می فرمود، و آن طفل مانع می شد، آن انار را می انداختند که آن طفل مشغول شود و خود کتابت می فرمودند.

پس احمد همیان خود را گشود، و نزد آن حضرت گذاشت، حضرت عسکری علیه السلام به آن طفل فرمود: اینک هدایا و تحفهای شیعیان تو است بگشا و متصرف شو، حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت: ای مولای من آیا جایز است که من

دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاک است دراز کنم به سوی مالهای حرام و هدیه های رجس و باطل.

بعد از آن حضرت صاحب فرمود: ای پسر اسحاق بیرون آور آنچه در همین است، تا حلال و حرام را از هم جدا کنیم، احمد بن اسحاق یک کیسه را بیرون آورد، حضرت صاحب علیه السلام فرمود: این از فلان است که در فلان محله قم می باشد، و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج دینارش قیمت ملکی است که از پدر به او میراث رسیده بود و فروخته است، و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است، و از کرایه دکان سه دینار است.

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: راست گفתי ای فرزند، بگو چه چیز در این میان حرام است تا بیرون کند؟ فرمود: در این میان یک اشرفی هست به سکه ری که به تاریخ فلان زده اند، و تاریخش بر آن نقش است، و نصف نقشش محو شده است، و یک دینار مقرض شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است، و حرام در این کیسه همین دو است، و وجه حرمتش این است که: صاحب این کیسه در فلان سال و در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود، و مدتی بر این گذشت، و دزد آن را ربود، آن مرد چون گفت که: این را دزد برد تصدیقش نکرد، و تاوان از او گرفت، ریسمانی باریک تر از آنکه دزد برده بود به همان وزن داد که آن را بافتند و فروخت، و این دو از قیمت آن جامه است و حرام است، چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب علیه السلام فرموده بود پیدا شد، برداشت و باقی را تسلیم نمود.

پس صرّه دیگر بیرون آورد، و حضرت صاحب علیه السلام فرمود: این مال فلان است، که در فلان محله قم می باشد، و پنجاه اشرفی در این صرّه است، و ما دست به این دراز نمی کنیم، پرسید چرا؟ فرمود: این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و

برزگانش مشترک بود، و حصّه خود را زیاده کیل کرد و گرفت، و مال آنها در این میان است، حضرت امام حسن علیه السّلام فرمود: راست گفתי ای فرزند، پس به احمد گفت: این کیسه را بردار، و وصیت کن به صاحبانش برسانند که ما نمی خواهیم، و اینها حرام است.

بعد از آن فرمود: آن جامه ای که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور، احمد گفت: او را در میان خرجین پنهان کرده بودم فراموش کردم، برخاست رفت که بیاورد پس حضرت به جانب من التفات نمودند و فرمودند: ای سعد به چه مطلب آمده ای؟ گفتم: شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود: آن مسائلی که داشتی چه شد؟ گفتم: حاضر است، فرمود: آنچه را می خواهی از نور چشمم بپرس، و اشاره به حضرت صاحب الامر علیه السّلام فرمود.

گفتم: ای مولا و فرزند مولای من روایت به ما رسیده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله طلاق زنان خود را به اختیار حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام گذاشت، حتّی آنکه در روز جمل حضرت امیر رسولی فرستاد به نزد عایشه، و فرمود که: اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی به آن غشّ و فریبی که از تو صادر شد، و فرزندان خود را به جهالت و ضلالت خود به هلاکت انداختی، اگر دست از این عمل برنمی داری تو را طلاق می گویم، این چه طلاق بود که بعد از وفات آن حضرت مفوّض بود.

حضرت صاحب علیه السّلام فرمود: حق سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود، و ایشان را به شرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: این شرف برای ایشان باقی است تا مطیع خدا باشند، و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو، و از این شرف بینداز.

بعد از آن پرسیدم یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه کریمه که خداوند

عالمیان به حضرت موسی می فرماید فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱) ترجمه ظاهر لفظش این است که: بکن نعلین خود را به درستی که تو در وادی پاکیزه ای که طوی نام دارد، و اتفاق علما است که نعلین آن حضرت از پوست میته بود، لهذا خدا امر فرمود که بکند. حضرت فرمود: هر که این سخن را می گوید بر موسی افترا بسته است، و او را با رتبه نبوت جاهل دانسته؛ زیرا خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه، اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه جایز خواهد بود، هر چند آن مکان مقدّس و مطهر باشد، و اگر نماز جایز نبود، پس موسی حلال و حرام را نمی دانست، و جاهل بود به چیزی که در آن نماز نمی توان کرد، و این قول کفر است.

گفتم: پس شما مطلب الهی را بفرمائید، فرمود: موسی در وادی مقدّس قرب بود، گفت: خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام، و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام، و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود، و آمده بود برای ایشان آتش برد، حق تعالی فرمود: محبت را از دل بدر کن، و اگر محبت تو از برای ما خالص است، و دل تو از خیال دیگران مطهر است، و اگر در وادی مقدّس محبت ما ثابت قدمی، پس نعلین کنایه از محبت هاست، چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب چیزها به مثالها به نظر می آید، کفش مثال زن است، و کسی که خواب می بیند که کفشش را دزد برد زنش می میرد، یا از او دور می شود.

سعد گفت: پرسیدم از تأویل که بعضی فرمود: این حروف از اخبار غیب است، که خدا به حضرت زکریا خبر داده، و بعد از آن به حضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلام فرموده است، و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد اسماء مقدّسه آل عبا را

ص: ۱۶۹

به او تعلیم نماید، که در شدايد به آنها پناه ببرد، جبرئیل آمد، و اسماء ایشان را تعلیم آن حضرت نمود، پس چون حضرت زکریا نام محمّد و علی و فاطمه و حسین صلوات الله عليهم را یاد می کرد غم او برطرف و خوشحال می شد، و چون نام مبارک حضرت امام حسین صلوات الله عليه را یاد می کرد گریه بر او مستولی می شد، و ضبط خود نمی توانست کرد، روزی مناجات کرد که: خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان می رانم غمهای من زایل می شود و مسرور می گردم، و نام آن عالی مقدار را که ذکر می کنم غمهای من به هیجان می آید، و مرا از گریه طاقت نمی ماند.

پس خداوند عالم قصیه شهادت و مظلومیت آن حضرت را به زکریا وحی فرمود، و گفت: کهیعض ، پس «کاف» اشاره به نام کربلاست، و «ها» هلاکت عترت طاهره است و «یا» یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود و «عین» عطش و تشنگی ایشان است در آن صحرا، و «صاد» صبر ایشان است، چون زکریا این قصه دردناک را شنید، سه روز از مسجد حرکت نکرد، و کسی را نزد خود راه نداد، و مشغول گریه و زاری و ناله و بی قراری شد، و مرثیه بر مصیبت آن حضرت می خواند، و می گفت: الهی آیا دل بهترین خلقت را به مصیبت فرزندش به درد خواهی آورد؟ آیا بلای چنین مصیبتی را به ساحت عزّت او خواهی داد، آیا به علی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید؟ آیا چنین درد و المی را به منزلت رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد، بعد از این سخنان می گفت: الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من به او روشن شود، و چون فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفته محبت او گردان، پس چنین کن که دل در مصیبت آن فرزند چنان به درد آید که دل محمّد صلی الله عليه و آله حبیب تو برای فرزندش به درد خواهد آمد، پس خدا یحیی را کرامت فرمود، و مانند حضرت امام حسین علیه السلام به شهادت فائز گردید، و حضرت یحیی

شش ماه در شکم مادر بود، و حمل حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز شش ماه بود.

سعد گفت: عرض کردم بفرما دلیل چیست بر اینکه امت برای خود امام اختیار نمی توانند کرد؟

فرمود: امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد، یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد؟ گفتیم: امامی که موجب صلاح ایشان باشد، فرمود:

چگونه می دانند که صلاح ایشان خواهد بود؟ و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند، گاه باشد که گمان کنند مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود، و از همین علت است که مردم نمی توانند برای خود امام تعیین نمایند، پس فرمود: برای تأیید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم، که عقل تو آن را قبول کند، بگو پیغمبرانی که خدا به خلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده، و کتابها بر ایشان فرو فرستاد، و ایشان را مؤید به وحی و عصمت گردانیده، و ایشان علمهای هدایت امت اند، و اختیار ایشان از اختیار جمیع امت بهتر است، که موسی و عیسی از جمله ایشانند، آیا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان کسی را از میان امت اختیار کنند به خوبی به عقل خود، و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود، و ایشان گمان کنند که او مؤمن است؟ گفتیم: نه.

فرمود: موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او، از اعیان و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد با خود به طور برد که همه را مؤمن می دانست، و مخلص و معتقد می شمرد ایشان را، و آخر ظاهر شد که منافق بودند، چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرموده، پس هر گاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند به گمان این که اصلح امت است، و افسد امت ظاهر شود، چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام ناس، که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند، و

مهاجرین و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند، پس باید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم به ضمائر و خفیات امور است.

بعد از آن به اعجاز فرمود: ای سعد خصم تو می گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را برای شفقت به غار برد چون که می دانست او خلیفه است مبادا کشته شود، چرا در جواب نگفتی شما روایت کرده اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خلافت بعد از من سی سال خواهد بود، و این سی سال را به عمر چهار خلیفه قسمت کرده اید، پس به گمان فاسد شما این چهار خلیفه به حقّ اند، اگر این معنی باعث بردن به غار بود بایست که همه را با خود ببرد، و بنابر آنکه تو می گوئی پس آن حضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده، و شفقت بر ایشان را ترک کرده، و حقّ ایشان را سبک شمرده.

و آنچه آن خصم از تو پرسید که اسلام ابو بکر و عمر به طوع بود یا به کراهت، چرا نگفتی که طوعاً بود امّا از برای طمع دنیا؛ زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند، و یهود از روی تورات و کتابهای خود احوال محمّد صلی الله علیه و آله را بر ایشان می خواندند و می گفتند: او بر عرب مستولی خواهد شد، و پادشاه خواهد شد، و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود، امّا دعوی پیغمبری خواهد کرد، و از کفر و عناد می گفتند که پیغمبر نیست، امّا به دروغ دعوی خواهد کرد، چون حضرت دعوی رسالت فرمود، ایشان از روی گفته یهود به ظاهر کلمتین گفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت به ایشان بدهد، و در باطن کافر بودند.

و چون در آخر مایوس شدند، با منافقین بر بالای عقبه رفتند، و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد، و دَبّها انداختند که شتر حضرت را رم دهند، و حضرت را هلاک کنند، پس خدا جبرئیل را فرستاد، و پیغمبر خود را از شرّ ایشان

حفظ کرد، و ضرری نتوانستند رسانید، و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود، که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از روی طمع به ظاهر بیعت کردند، که حضرت به هریک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد، چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند، و به جزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند.

سعد گفت: چون سخن ولی عصر تمام شد، حضرت امام حسن علیه السلام برای نماز برخاستند، و حضرت صاحب الامر با ایشان برخاستند، و من برگشتم احمد بن اسحاق را در راه دیدم گریان می آید، گفتم: چرا دیر آمدی؟ و سبب گریه چیست؟ گفت: آن جامه ای که حضرت فرمود پیدا نشد، گفتم باکی نیست برو به حضرت عرض کن، پس رفت و خندان برگشت، و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستاد، و گفت: همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود، و بر رویش نماز می کردند.

سعد گفت: حمد الهی کردیم، و چند روز که در آنجا بودیم هر روز به خدمت حضرت می رفتیم، و حضرت صاحب الامر را نزد آن حضرت ملازمت می کردیم، پس چون روز وداع شد، من و احمد با دو پیرمرد از اهل قم به خدمت آن حضرت رفتیم، احمد در خدمت ایستاد و گفت: یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده، و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است، از خدا سؤال می کنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی، و بر پدرت مرتضی، و بر مادرت سیده نساء، و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت، و بر ائمه طاهرين پدران، و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت، و از خدا طلب می نمائیم که شأن تو را رفیع گرداند، و دشمن تو را منکوب نماید، و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را.

چون این را بگفت حضرت گریست، قطرات گریه از روی مبارکش فروریخت و فرمود: ای پسر اسحاق در دعا زیاده مطلب، در این برگشتن به جوار رحمت الهی

خواهی رفت، احمد چون این را شنید بیهوش شد، و چون به هوش آمد گفت، از تو سؤال می نمایم به خدا و به حرمت جدت که مرا مشرف سازی به جامه ای که کفن خود کنم، حضرت دست دراز کرد به زیر بساط و سیزده درهم بدر آوردند، و فرمودند: این را بگیر و از غیر این زر خرج مکن، و کفن که طلبیدی به تو خواهد رسید، و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمی کند.

سعد گفت: چون برگشتم به سه فرسخی منزل حلوان رسیدیم، احمد تب کرد، و بیماری او صعب او را عارض شد، که از خود مأیوس شد، و چون به حلوان رسیدیم، در کاروان سرا فرود آمدیم، و احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می بود، و بعد از زمانی گفت: همه بروید و مرا تنها بگذارید، ما هریک به جای خود برگشتیم، چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم می گوید: خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحاق، و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند، از غسل و کفن احمد فارغ شدیم، برخیزید او را دفن کنید، که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما، این را بگفت و از نظر ما غایب شد، ما برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله تعالی (۱).

و ابن بابویه علیه الرحمه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: خدا پیغمبر خود را صد و بیست مرتبه به معراج برد، و در هر مرتبه تأکید در باب امامت و وصایت امیر المؤمنین علیه السلام زیاده از واجبات دیگر فرمود (۲).

و کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی علیه السلام که به پدرم حضرت

ص: ۱۷۴

۱- ۱) بحار الانوار ۷۸/۵۲-۸۸.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۸/۳۴۰.

صادق علیه السلام گفتیم: مگر نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نامه وصیت خود را نوشت، که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود و آن حضرت می نوشت، و جبرئیل و ملائکه مقررین گواه شدند؟ فرمود که: ای ابو الحسن چنین بود، و لیکن چون نزدیک وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد، نامه نوشته جبرئیل آورد با امینان خدا از ملائکه، و جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون رود هر که نزد تو هست به غیر وصی تو علی بن ابی طالب که وصیت نامه را به او تسلیم کنیم، و بر او گواه شویم که تو دفع وصیت به او نمودی، و او قبول نمود، و ضامن ادای آن شد.

پس هر که در خانه بود به غیر حضرت امیر المؤمنین فرمود که از خانه بیرون رود، و حضرت فاطمه در میان پرده و در ایستاده بود، پس جبرئیل گفت: یا محمد خداوند تو را سلام می رساند و می گوید: این نامه ای است که مشتمل بر آنچه ما تو را خبر داده بودیم، و پیمان از تو گرفته بودیم، و شرط کرده بودیم، از وصیت و امامت علی بن ابی طالب، من گواهم در این امر بر تو، و ملائکه را بر تو گواه گرفته ام، و من ای محمد کافیم از برای گواهی، در این هنگام مفاصل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به لرزه آمد، و فرمود: ای جبرئیل پروردگار من سلام است، یعنی سالم است از جمیع عیبه و نقصها، و سلام و سلامتیها همه از اوست، و سلامها و تحیتها به او برمی گردد، راست می فرماید خداوند من و نیکو فرموده، نامه را بده.

پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد، که به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نماید، چون آن حضرت به حضرت امیر المؤمنین تسلیم نمود، جمیع نامه را حرف به حرف خواند، پس حضرت رسول فرمود که: یا علی این عهدی است که خدا با من کرده بود، و پیمان و شرطی است که بر من گرفته بود، و امانت او بود نزد من، تبلیغ رسالت او کردم، و ادای امانت او نمودم، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من گواهی می دهم برای تو پدر و مادرم فدای تو

باد، که تو رسانیدی رسالت‌های خداوند خود را، و خیرخواهی امت کردی، و آنچه فرمودی راست فرمودی، گواهی می‌دهد برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من، جبرئیل گفت: من بر راستی گفتار هر دو گواهی می‌دهم.

آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی، و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی به آنچه در این وصیت تو را به آن امر کرده‌اند؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بله پدر و مادرم فدای تو باد، بر من است ضمان اینها، و بر خداست مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای آنها بکنم، حضرت رسول فرمود: یا علی می‌خواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم، که در روز قیامت برای من گواهی بدهند، حضرت امیر المؤمنین فرمود: گواه بگیر، حضرت رسول فرمود: جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین حاضر شده‌اند که گواه شوند، ایشان میان من و تو گواه‌اند، فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشان را گواه بگیر، و من نیز ایشان را گواه می‌گیرم، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت.

و از جمله چیزهایی که به امر الهی بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شرط کرد این بود که: یا علی وفا می‌کنی به آنچه در این نامه نوشته شده است، از دوستی هر که دوست خدا و رسول باشد، و بی‌زاری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول باشد، و تیرا نمودن از ایشان با صبر بر فرو خوردن خشم، و با صبر بر غصب کردن حقت، و غصب نمودن خمست، و نگاه نداشتن حرمتت؟ گفت: بله یا رسول الله قبول کردم.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: به حق خدائی که دانه‌ها را شکافته، و گیاه‌ها را رویانیده، و خلاق را آفریده، شنیدم که جبرئیل به حضرت رسول می‌گفت: بشناسان به علی که حرمتش را باطل خواهند کرد، و حرمت او حرمت

خدا و رسول است، بگو که شهید خواهد شد در راه دین، و ریشش از خون سرخ سرش رنگ خواهد شد، فرمود: چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم، چنانچه برو در افتادم، و گفتم: بله قبول کردم، و راضی شدم، و سعی خواهم کرد، و صبر خواهم نمود، هر چند حرمت من ضایع شود، و سنتهای پیغمبر معطل شود، و کتاب دریده و ضایع شود، و کعبه خراب شود، و ریشم به خون سرم خضاب شود، و من صبر خواهم کرد، و رضای الهی را طلب خواهم نمود، تا به سوی تو آیم.

آنگاه حضرت رسول حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را طلبید، و ایشان را نیز خبر داد به مثل آنچه امیر المؤمنین را خبر داد، و از ایشان پیمان گرفت، و از ایشان مثل فرموده آن حضرت جواب دادند، پس وصیت را مهر کردند به مهرهای طلای بهشت که آتش به او نرسیده بود، و به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سپردند.

راوی می گوید: به حضرت امام موسی علیه السلام عرض نمودم: پدر و مادرم فدای تو باد نمی فرمائی که در وصیت چه نوشته بود؟ حضرت فرمود: سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان بود، پرسیدم آیا این در وصیت بود که آن کافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت امیر المؤمنین خواهند نمود؟ فرمود: و الله که جمیع آنها بود حرف به حرف، مگر نشنیده ای این آیه را که **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱)** ترجمه اش به قول مفسران این است: به درستی که ما زنده می گردانیم مردگان را در روز بعثت و جزا، و می نویسیم آنچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک و بد، و نشان های قدیم ایشان را به آنچه اثر

ص: ۱۷۷

افعال ایشان بعد از ایشان می ماند می نویسیم، و همه چیز را از نیک و بد شمرده ایم در امام مبین. بعضی گفته اند امام مبین لوح محفوظ است، و بعضی گفته اند: نامه اعمال است، و در بعضی احادیث ما به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام تفسیر شده، و ظاهر این حدیث نامه وصیت است.

آنگاه فرمود: و اللّٰه که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السّلام گفت: آیا فهمیدید آنچه به شما گفتم؟ و قبول کردید؟ ایشان گفتند: بله راضی شدیم، و قبول کردیم، و صبر می نمائیم بر آنچه ما را به خشم آورد، و موجب آزار ما باشد (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عالمیان بر پیغمبرش نامه ای فرستاد پیش از وفات او، و وحی فرمود: یا محمد این وصیت تو است به نجیبان از اهلت، پرسید کیستند نجیبان ای جبرئیل؟ گفت:

علی بن ابی طالب و فرزندان، و برنامه مهرها از طلا بود، پس حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله آن کتاب را به امیر المؤمنین علیه السّلام داد، و امر فرمود که یک مهر آن را بگیرد، و آنچه در تحت آن مهر هست عمل نماید، آن حضرت چنین کرد، و آنچه کرد از روی آن نامه الهی بود، و در هنگام وفات به حضرت امام حسن علیه السّلام تسلیم نمود، و آن حضرت یک مهر دیگر را برگرفت، و به آنچه در تحت آن بود عمل کرد.

پس به حضرت امام حسین علیه السّلام تسلیم نمود، آن حضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که خروج کن با جماعتی به سوی شهادت، که ایشان می باید البتّه با تو شهید شوند، و جان خود را در راه خدا به فروش، پس آن حضرت چنین کرد، و نامه را به علی بن الحسین علیهما السّلام داد، آن حضرت مهر خود را گشود، نوشته بود که

ص: ۱۷۸

سر در پیش افکن و خاموش باش، و ملازم خانه خود باش، و متعرض کسی مشو تا مرگ تو را در رسد، آن حضرت چنین کرد، و نامه را به امام محمد باقر علیه السلام سپرد، چون مهر را برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو، و فتوا بده، و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچ کس به تو ضرری نمی تواند رساند.

پس آن نامه را به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داد، آن حضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث کن، و فتوا بیان فرما، و علوم اهل بیت خود را پهن کن، و تصدیق پدران شایسته خود را به مردم برسان، و از غیر خدا مترس که تو در حرز و امان خدائی، و هم چنین هریک به دیگری تسلیم می نمایند، و به مقتضای آن عمل می کنند، تا قیام مهدی آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین (۱).

تنویر دوم: در بیان عصمت امام است

در بیان عصمت امام است

بدان که فرقه ناجیه امامیه را اعتقاد آن است که امام می باید از اول تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد، و اهل سنت چون می دانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد، حقیقت امامت خلفای ایشان برهم می خورد، می گویند: عصمت در امامت شرط نیست، و بر بطلان این قول دلایل عقلی و سمعی بسیار است.

و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین شخصی واجب اطاعه ای که جمیع امور دین و دنیای امت به او وابسته است باید معصوم

ص: ۱۷۹

باشد در علم و عمل، و الاً فواید مترتبه بر امامت کما ینبغی به ظهور نخواهد آمد، و آن شخص غیر معصوم نیز محتاج خواهد بود به امامی و راهنمایی، چنانچه نزد شخص باانصاف ظاهر است، و از امامتش خلل بسیار در دین به هم خواهد رسید؛ زیرا که از فتاوی غلطش ممکن است بدعتها منتشر گردد، و احکام حقّه دین متروک شود، و بسیار باشد که مفسد عظیمه به ظهور آید که به هیچ نحو اصلاح پذیر نباشد، مثل آنکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود به گمان اینکه قابل خلافت و امامت است، و از او امور منافی امامت به ظهور آید.

پس اگر امت متعرض او نشوند، مورث انهدام دین است، و اگر قصد عزلش کنند، منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود، که حق در میان ضایع شود، چنانچه در واقعه کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج به ظهور آمد، تا آنکه کار امامت و نیابت خدا و رسول به معاویه و یزید و امثال آن ظالمان بی دین قرار گرفت، و آن قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد.

و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را به آن امر کند خود به فعل نیاورد، و آنچه را از آن نهی کند از خودش به ظهور آید، لهذا حق تعالی در قرآن مکرّر این قسم جماعت را مذمت و توبیخ فرموده.

و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر می باشد. و فخر رازی در تفسیر آیه اولو الامر گفته است که: این آیه دلالت می کند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر، و الاً لانزم می آید که هم امر به اطاعتشان شده باشد، و هم نهی از اطاعت؛ زیرا که اطاعت در محرمات حرام است (۱).

ص: ۱۸۰

و همچنین در تفسیر آیه وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱) گفته است که: مراد از صادقین معصومینند (۲) و خدا در آیه تطهیر از عصمتشان خبر داده، چنانچه بعد از این بیان خواهد شد. و اکثر مفسرین در آیه لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد؛ زیرا که حضرت عزت تعالی شأنه به حضرت ابراهیم وحی فرمود که إِنَّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (۳) تو را برای مردم امام گردانیدیم، حضرت ابراهیم درخواست نمود که به بعضی از ذریت من نیز این شرف را کرامت فرما، خطاب رسید که: عهد امامت و خلافت به ظالمان نمی رسد، و هر فاسقی ظالم است بر نفس خود، چنانچه خدا مکرر فاسقان را به ظلم و صفت فرموده.

تنویر سوم: در نازل شدن آیه تطهیر در شأن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

در نازل شدن آیه تطهیر در شأن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

بدان که احادیث از طرق عامه و خاصه به حدّ تواتر رسیده که آیه تطهیر در شأن اهل بیت رسالت علیهم السلام نازل شده که آل عبا باشند، و موافق بعضی از احادیث ما جمیع ائمه ما داخل اند.

و صاحب کشف که از متعصبین علماء اهل سنت است در قصه مباحله ذکر کرده است که: چون حضرت رسول نصاری نجران را به مباحله خواند، ایشان مهلت طلبیدند، و چون با یکدیگر خلوت کردند به عاقب که صاحب رأی ایشان بود

ص: ۱۸۱

۱-۱) سوره توبه: ۱۱۹.

۲-۲) تفسیر فخر رازی ۲۲۰/۱۶.

۳-۳) سوره بقره: ۱۲۴.

گفتند: چه مصلحت می دانی؟ گفت: و الله ای گروه نصارا شما دانستید که محمد پیغمبر و فرستاده خداست، و در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت، و الله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباحله نکردند مگر پیر و جوان ایشان هلاک شدند، و اگر مباحله کنید البته هلاک خواهید شد، و اگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید، و از مسلمان شدن ابا دارید، با او مصلحه نمائید و برگردید.

چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام حسین را دربر گرفت، و دست حضرت امام حسن را گرفت، و فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت، و فرمود که: من چون دعا کنم شما آمین بگوئید، پس اسقف نجران گفت: ای گروه نصارا من روئی چند می بینم که خدا به این روها کوه را از جا می کند، با ایشان مباحله مکنید که هلاک می شوید، و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد بود، ایشان به خدمت حضرت آمدند و گفتند: ما با تو مباحله نمی کنیم، تو بر دین خود باش و ما بر دین خود، حضرت فرمود که: اگر مباحله نمی کنید مسلمان شوید، ابا کردند، فرمود: پس با شما جنگ می کنیم، گفتند: ما طاقت جنگ عرب نداریم، و لیکن با تو صلح می کنیم که با ما جنگ نکنی و به دین ما کار نداری، و ما به تو هر سال دو هزار حله در ماه صفر بدهیم، و هزار حله در ماه رجب، و سی زره نفیس هر سال بدهیم، حضرت به این نحو با ایشان مصلحه فرمود.

و گفت: و الله که هلاک بر اهل نجران مشرف شده بود، و اگر مباحله می کردند همه مسخ می شدند به صورت میمون و خوک، و این صحرا همه بر ایشان آتش می شد، و خدا جمیع اهل نجران را هلاک می کرد، حتی مرغی که بر روی درختان بود، و بر تمام نصارا سال نمی گذشت که همه هلاک می شدند (۱).

ص: ۱۸۲

و باز صاحب کشف از عایشه روایت کرده است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد، و عبائی پوشیده بود از موی سیاه، پس حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد، بعد از آن حضرت امام حسین آمد او را داخل عبا کرد، پس حضرت فاطمه و علی بن ابی طالب آمدند هر دو را داخل عبا کرد، و این آیه را خواند **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** بعد از آن صاحب کشف گفته است: اگر گوئی که چرا این جماعت را در مباحله داخل کرد؟ جواب می گویم: برای آنکه این دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او بیشتر می کرد از آنکه دیگران را داخل کند؛ زیرا که عزیزترین خلق را نزد خود، و پاره های جگر خود، و محبوب ترین مردم را نزد خود، در معرض مباحله و نفرین درآورد، و اکتفا بر خود نکرد به تنهایی، چه بسیار است که آدمی خود را به هلاکت می دهد و این قسم اعزه را حفظ می کند (۱).

و در موطأ مالک که امام اهل سنت است روایت شده است از انس که: چون آیه تطهیر نازل شد، قریب به شش ماه رسول خدا در هنگام رفتن به نماز صبح بر در خانه فاطمه می گفت: **الصلاة يا اهل البيت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** (۲).

و در صحیح ابی داود سجستانی نیز به همین طریق روایت شده از انس.

و در صحیح بخاری در جزو چهارم روایت کرده به نحوی که صاحب کشف روایت کرده، و در صحیح مسلم و در صحیح ابو داود و در جمع بین صحیحین حمیدی همه به این مضمون از عایشه مروی است.

ص: ۱۸۳

۱- ۱) تفسیر کشف ۴۳۴/۱.

۲- ۲) مراجعه شود به جامع ترمذی ۱۶۴/۴ و مسند أحمد بن حنبل ۲۵۹/۳.

و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام از سعد وقاص چنین روایت کرده که: چون آیه مباحله نازل شد خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را، و گفت: خداوندا اینها اهل بیت منند، و در محلّ دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده.

و ابو داود در صحیح خود از امّ سلمه روایت کرده است که گفت: آیه تطهیر در خانه من نازل شد، و در آن خانه حضرت رسول بود و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین، و من بر در خانه نشسته بودم، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان گلیمی پوشانید، و گفت: خداوندا اینها اهل بیت منند، از ایشان دور گردان و برطرف کن رجس و گناه را، و پاکیزه گردان ایشان را از بدیها پاکیزه کردنی، من گفتم:

یا رسول الله من از اهل بیت نیستم؟ فرمود که: نه تو از زنان منی، و عاقبت تو به خیر است. و این مضمون و قریب به این مضمون در اکثر کتب ایشان مروی است به طرق متعدده، و تعداد آنها مورث تطویل است (۱).

و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است، چه عامّه محققین مفسرین رجس را در این آیه به گناه تفسیر کرده اند، و تطهیر ظاهر است که مراد از آن پاک گردانیدن از بدیها و عیبها و قبیح است، و از سیاق آیه و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد جمیع بدیهاست، و اراده ای که در آیه وارد شده اراده حتمی می باید باشد؛ زیرا که اراده تکلیفی به ایشان اختصاصی ندارد، و اراده حتمی الهی تخلف نمی کند، پس عصمت ایشان ثابت است، و هرگاه عصمت ثابت شد دروغ بر ایشان روا نیست، و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند، پس دعوای ایشان بر حق باشد، و تفصیل این سخنان را این مقام گنجایش ندارد.

ص: ۱۸۴

۱- ۱) برای اطلاع بر مصادر این احادیث از کتب اهل سنت مراجعه شود به کتاب احقاق الحق ۱/۲ - ۵۰۱ - ۵۶۲، و ۴۶/۳ - ۶۲ و ۵۱۳ - ۵۳۱، و ۱/۹ - ۹۱ و ۱۳۱/۱۴ - ۱۴۸ و ۴۰ - ۱۰۵.

ابن بابویه به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام از آباء گرام او علیهم السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محبت من و اهل بیت من نفع می کند در هفت موطن که احوال آنها عظیم است: در هنگام مردن، و در قبر، و در وقت مبعوث شدن، و در هنگامی که نامه ها به دست راست و چپ آید، و در هنگام حساب، و نزد میزان که اعمال خلائق را سنجند، و نزد صراط (۱).

و روایت کرده است از حارث همدانی که: روزی به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم پرسید چه چیز تو را به اینجا آورد؟ گفتم: محبت تو یا امیر المؤمنین فرمود: ای حارث تو مرا دوست می داری؟ گفتم: بلی و الله ای امیر المؤمنین، فرمود: وقتی که جانم به گلو می رسد مرا خواهی دید چنانکه می خواهی، و چون بینی مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور می کنم خوشحال خواهی شد، و چون بینی که بر صراط می گذرم و علم حمد به دست من است و پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله می روم، چنان مرا خواهی دید که مشعوف گردی (۲).

و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار بگیرد، اگر یک قدم او از صراط بلغزد البته قدم دیگر ثابت می ماند تا خدا او را به سبب محبت تو داخل

ص: ۱۸۵

۱-۱) بحار الانوار ۱۵۸/۲۷ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۵۷/۲۷ ح ۲.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: محبت ما اهل بیت گناهان را می ریزد، چنانچه باد تند برگ را از درختان می ریزد (۲).

و به اسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول فرمود: چهار کسند که من در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد، اگر چه با گناه اهل زمین آمده باشند: کسی که اعانت اهل بیت من بکند، و کسی که قضاء حوائج ایشان بکند در هنگامی که مضطر باشند، و کسی که به دل و زبان ایشان را دوست دارد، و کسی که به دست رفع ضرر از ایشان بکند (۳).

و ایضا از آن حضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند، که هیچ خوف نداشته باشد (۴).

و در کتاب بصائر الدرجات از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح به من نمودند، و کوچک و بزرگ ایشان را دیدم، و به تو و شیعیان تو گذشتم، و از برای شما استغفار کردم، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا رسول الله دیگر از فضائل شیعه بفرما، فرمود:

یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد و روهای شما مانند شب چهارده خواهد بود، و جمیع شدتها و غمها از شما برطرف خواهد شد، و در سایه عرش الهی خواهید بود، و مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید، و مردم اندوهناک

۱-۱) بحار الانوار ۱۵۸/۲۷ ح ۶، و ۷۷ ح ۸.

۲-۲) بحار الانوار ۷۷/۲۷ ح ۹.

۳-۳) بحار الانوار ۷۷/۲۷ ح ۱۰ و ۱۱.

۴-۴) بحار الانوار ۷۹/۲۷ ح ۱۵.

خواهند بود، و شما مسرور خواهید بود، و برای شما خوان نعمتهای الهی می آورند، و مردم مشغول حساب خواهند بود (۱).

و به اسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

یا علی هر که تو را دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در درجه ایشان در روز قیامت، و کسی که بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد، و فرمود: اول چیزی که در روز قیامت از مردم سؤال خواهند کرد محبت ما اهل بیت خواهد بود (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که: و الله در آسمان هفتاد صنف ملائکه هستند، که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی از ایشان را احصا نمی توانند کرد، و ایشان خدا را به ولایت ما عبادت می کنند (۳).

و شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اصحاب اسرار امیر المؤمنین است روایت کرده که: شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بودم، فرمود: نیست بنده ای که خدا دل او را به ایمان امتحان کرده باشد، مگر اینکه چون صبح می کند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می یابد، و نیست بنده ای که خدا بر او غضب کرده باشد، مگر اینکه چون صبح می کند دشمنی ما را در دل خود می یابد، پس چون ما صبح می کنیم شاد می شویم به محبت دوستان خود، و می دانیم دشمنی دشمنان خود را، و چون دوست ما صبح می کند منتظر رحمتهای الهی است، و دشمن ما که صبح می کند بر کنار جهنم ایستاده است، که همین که بمیرد داخل جهنم شود.

ص: ۱۸۷

۱-۱) بحار الانوار ۲۷/۶۸ ح ۵۰.

۲-۲) بحار الانوار ۷۹/۲۷ ح ۱۶.

۳-۳) بحار الانوار ۳۴۰/۲۶ ح ۶.

به درستی که درهای رحمت برای دوستان ما باز است، گوارا باد ایشان را رحمت‌های الهی، و وای بر حال دشمنان ما، و دوست ما نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد، و دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک دل جمع نمی‌شود، کسی که ما را دوست دارد باید دوستی را برای ما خالص گرداند، چنانچه طلا را از غش خالص می‌کنند، مائیم نجیبان و برگزیده‌های خدا، و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند، و منم وصی اوصیا، و منم حزب و یاور خدا و رسول، و آنان که با من محاربه می‌کنند گروه شیطانند، پس کسی که خواهد حال خود را در محبت ما بداند، دل خود را امتحان نماید، اگر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد، بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند، و خدا دشمن کافران است (۱).

و روایت کرده از ابی عبد الله جدلی، که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت:

می‌خواهی تو را خبر دهم به حسنه ای که هر که آن را داشته باشد در روز قیامت او را هیچ ترس نباشد؟ و خبر دهم به گناهی که هر که آن را داشته باشد او را بر رو به آتش اندازند؟ گفتم: بلی، فرمود: آن حسنه محبت ماست، و آن گناه دشمنی ما است (۲).

و از سلمان رحمه الله روایت کرده که: روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله سنگریزه در دست داشت به دست آن حضرت داد آن سنگ ریزه به سخن آمد و گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، راضی شدم به پروردگاری خدا، و به پیغمبری محمد، و به ولایت علی بن ابی طالب، حضرت رسول فرمود: هر که از شما صبح کند و به خدا و

ص: ۱۸۸

۱-۱) بحار الانوار ۸۳/۲۷ ح ۲۴.

۲-۲) بحار الانوار ۸۵/۲۷ ح ۲۷.

رسول و ولایت علی بن ابی طالب راضی باشد، او از خوف عقاب خدا ایمن است (۱).

و ابن بابویه به سندهای بسیار از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است که، او روایت کرد از پدر بزرگوارش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل، از لوح، از قلم، از خداوند عالمیان که فرمود: ولایت علی حصن و قلعه من است، هر که داخل آن حصن شود از عذاب من ایمن است (۲).

و به اسانید بسیار در کتب سنّی و شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که: اگر مردمان بر ولایت علی مجتمع می شدند خدا جهنّم را خلق نمی فرمود (۳).

و روایت کرده است از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد گردانید که روهای ایشان از نور باشد، و بر کرسیهای نور خواهند نشست، و جامه ها از نور خواهند پوشید، و در سایه عرش الهی خواهند بود، مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند، و به منزله شهدا و همگی شهید نخواهند بود، بعد از آن دست بر سر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام گذاشت و فرمود:

این مرد و شیعیانش چنین خواهند بود (۴).

و شیخ طوسی به اسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السّلام از آباء اطهارش صلوات الله علیهم روایت کرده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چون روز قیامت خدا از حساب خلائق فارغ شود، کلیدهای بهشت و دوزخ را به من تسلیم نماید، و من به تو تسلیم کنم و گویم: هر که

ص: ۱۸۹

۱-۱) امالی شیخ طوسی ۲۸۹/۱.

۲-۲) عیون اخبار الرضا علیه السّلام ۱۳۶/۲.

۳-۳) امالی شیخ صدوق ص ۵۸۷.

۴-۴) امالی شیخ صدوق ص ۲۱۶.

را خواهی به جهنم فرست، و هر که را خواهی به بهشت داخل کن (۱).

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون قیامت قائم شود، منبری بگذارند که جمیع خلائق ببینند، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن منبر بر آید، و ملکی بر دست راست او بایستد، و ملکی بر دست چپ او، ملک دست راست ندا کند: ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است هر که را می خواهد داخل جهنم می کند (۲).

و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون قیامت شود بیائی تو بر اسبی از نور سوار، و بر سرت تاجی از نور باشد، که روشنی او چشم ها را خیره کند، پس ندا از جانب رب العزّه برسد کجاست خلیفه محمد رسول الله؟ تو گوئی: اینک منم، پس ندا فرماید تو را که: یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن، و دشمنان خود را داخل جهنم کن، توئی قسمت کننده بهشت و دوزخ (۳).

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک کعبه نشسته بودیم، مرد پیری پیدا شد از پیری خم شده، و ابروهایش بر چشمهایش افتاده، و عصائی در دست، و کلاه سرخی در سر، و پیراهن موئی پوشیده، نزدیک حضرت آمد، و گفت: یا رسول الله دعا کن خدا مرا بیامرزد، حضرت فرمود: امید تو روا نیست، و عمل تو فایده ندارد، و چون پشت کرد حضرت فرمود: ای ابو الحسن شناختی این پیر را؟ گفتم: نه، فرمود: شیطان ملعون بود، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از پی او دویدم او را گرفتم، و بر زمین زدم، و دست بر گلویش فشردم، گفت: دست از من بدار ای

ص: ۱۹۰

۱-۱) بحار الانوار ۱۹۸/۳۹ ح ۹.

۲-۲) بحار الانوار ۱۹۸/۳۹ ح ۱۰.

۳-۳) بحار الانوار ۱۹۹/۳۹ ح ۱۲.

ابو الحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند، و الله یا علی تو را دوست می دارم، و هر که دشمن تو است با پدر او شریک شده ام در وطی مادرش، و او حرام زاده است، پس بخندیدم و او را رها کردم (۱).

و منقول است از سلمان رحمه الله علیه که: روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می کردند، نزد ایشان ایستاد، پرسیدند کیستی؟ گفت: من ابو مرّه ام، گفتند: شنیدی که ما چه گفتیم؟ گفت: بدا به حال شما که ناسزا به مولای خود علی بن ابی طالب می گفتید، ایشان گفتند: چه دانستی که او مولا و امام ماست؟ گفت: از گفته پیغمبر شما که گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، خداوند دوست دار هر که او را دوست دارد، و دشمن دار هر که او را دشمن دارد، و یاری کن هر که او را یاری کند، و فروگذار هر که او را یاری نکند.

ایشان گفتند: تو از شیعیان اوئی؟ گفت: نه، و لیکن او را دوست می دارم، و هر که دشمن اوست در مال و فرزندش شریک می شوم، گفتند: ای ابو مرّه در فضیلت او چیزی می دانی؟ گفت: ای گروه ناکسان و قاسطان و مارقان که پیمان او را شکسته اید، و به ظلم به او خرج کرده اید، و از دین بدر رفته اید، به درستی که من عبادت خدا کردم در میان قوم جان دوازده هزار سال و چون خدا آنها را هلاک کرد، تنهائی خود را در زمین به خدا شکایت کردم، مرا به آسمان اول عروج فرمود، و دوازده هزار سال در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم، روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودم، نور شعشانی بسیار روشنی بر ما گذشت ملائکه به سجده افتادند، و گفتند: سبوح قدّوس، این نور ملک مقرب است یا نور پیغمبر مرسلی، ندا از جانب ربّ العزّه رسید: این نور طینت علی بن ابی طالب است.

و منقول است از ابو هریره که: شخصی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

ص: ۱۹۱

فلاّن شخص به کشتی نشست با مایه کمی و به چین رفت و زود برگشت، و مال بسیار آورده است که محسود خویشان و دوستان شده است، حضرت فرمود: مال دنیا هر چند زیاده می گردد بلا- و محنت صاحب مال بیشتر می شود، آرزوی حال صاحبان اموال می کنید مگر کسی که در راه خدا صرف نماید، بعد از آن فرمود:

می خواهید شما را خبر دهم به کسی که مایه اش از آن سود اگر کمتر بوده و زودتر برگشته و غنیمت و فایده بیشتر برده، و آنچه را به هم رسانید در خزینه های عرش الهی برای او حفظ کرده اند، صحابه گفتند: بفرما یا رسول الله.

فرمود: نظر کنید به این شخصی که می آید، دیدیم ژنده پوشی از انصار می آید، فرمود: امروز ثوابی از این مرد بالا برده اند که اگر بر جمیع اهل آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند حصّه کمتر ایشان آن است که گناهای آمرزیده، و بهشت او را واجب شود، صحابه از او پرسیدند: امروز چه کرده ای بشارت باد تو را به کرامت الهی، آن شخص گفت: کاری به غیر این نکرده ام که برای حاجتی از خانه بیرون آمدم، چون دیر شده بود گمان کردم که آن کار دیر شده است با خود گفتم: به عوض این حاجت می روم و نظر به روی علی بن ابی طالب علیه السلام می کنم، چون از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بودم که نظر کردن به صورت علی علیه السلام عبادت است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بلی و الله عبادت است و چه عبادت، ای عبد الله می رفتی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمائی و از تو فوت شد به عوض آن نظر بر روی علی علیه السلام کردی از روی محبت و فضیلت او را می دانستی، و این از برای تو بهتر است از این که تمام دنیا طلای سرخ شود برای تو و در راه خدا بدهی، و شفاعت خواهی کرد به قدر هر نفسی که در آن راه کشیده ای در حق هزار کس که همه به شفاعت تو از جهنم آزاد خواهند شد (۱).

ص: ۱۹۲

ائمه اثنا عشر صلوات الله عليهم و بدون آن عبادت ثمره ای نمی بخشد

بلکه باعث عقاب می شود

و این معنی اجماعی علمای شیعه است، و احادیث در این باب متواتر است، چنانچه ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان می دارند، اول چیزی که از سؤال می کنند از نماز و زکات و روزه و حج و ولایت ما اهل بیت است، پس اگر اقرار به ولایت داشته و بر آن حال مرده باشد نماز و روزه و زکات و حج را قبول می کنند، و اگر اقرار به ولایت ما نداشته هیچ عملی را از اعمال او را قبول نمی کنند (۱).

و به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خداوند عالم سلامت می رساند، و می فرماید: من آسمانهای هفت گانه و زمین های هفت گانه را و آنچه بر روی آنهاست خلق کرده ام، و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام، اگر بنده ای مرا در آنجا بخواند از آن روزی که آسمانها و زمین ها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار به ولایت علی علیه السلام نداشته باشد، او را سرنگون در جهنم اندازم (۲).

و در حدیث دیگر وارد شده که: خدا وحی فرمود به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله: یا محمد اگر بنده ای مرا عبادت کند تا از هم بپاشد، و مانند مشک پوسیده شود، و

ص: ۱۹۳

۱-۱) بحار الانوار ۱۶۷/۲۷ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۱۶۷/۲۷ ح ۳.

منکر ولایت اهل بیت تو باشد، او را در بهشت جا ندهم، و به سایه عرش خود در نیاورم (۱).

و منقول است از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود: به حق خداوندی که جان محمد در قبضه اوست، اگر بنده ای در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید، خدا از او قبول نکند اگر ولایت من و اهل بیت مرا نداشته باشد (۲).

و از ابو حمزه ثمالی منقول است که: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پرسید از ما کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است؟ گفتیم: خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می دانند، فرمود: بهترین بقعه های زمین میانه رکن حجر و مقام ابراهیم است، اگر کسی به قدر آنچه نوح در میان قوم خود ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند، و در آن موضع عبادت کند، که روزها به روزه و شبها را به عبادت گذراند، و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند، آن عبادت هیچ نفعی ندهد او را (۳).

و این حدیث از طرق شیعه و سنی متواتر است که: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد به مرگ جاهلیت و کفر مرده است (۴).

تنویر ششم: در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت

باید دانست که چون احکام دین و دنیای امت منوط به حکم امام است، باید که امام عالم باشد به احکام دین، واقف باشد بر خصوصیات آیات قرآنی از محکم و

ص: ۱۹۴

۱-۱) بحار الانوار ۲۷/۲۰۰.

۲-۲) بحار الانوار ۲۷/۱۷۲ ح ۱۵.

۳-۳) بحار الانوار ۲۷/۱۷۳ ح ۱۶.

۴-۴) بحار الانوار ۲۳/۷۶.

متشابه، و مجمل و مفصل، و ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و همچنین بر اخبار نبوی، و بالجمله باید که عالم به جمیع علوم باشد، و باید که کمال رأی و شجاعت داشته باشد، تا از عهده مجاهده با اعدای دین برتواند آمد.

و باید که اعلم امت باشد؛ زیرا تقدیم مفضول بر فاضل، و تقدیم متعلم بر معلم، و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلاً، چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید می فرماید: **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ (۱)** یعنی: آیا کسی که هدایت می کند مردم را به سوی حق سزاوارتر است به اینکه او را متابعت کنند، یا آن کس که هدایت نمی یابد مگر وقتی که او را هدایت کنند، و دیگران او را راه بنمایند، و چگونه جایز باشد و حال آنکه علم سرمایه فضیلت و کمال است، و لذا حق تعالی بیان افضلیت حضرت آدم را بر ملائکه به علم فرمود، و به این سبب او را مسجود ملائکه گردانید، و هم چنین طالبان را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید، چنانچه فرمود: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بِسِطَّةٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ (۲)** و ایضا در بیان تقدیم رتبه علما فرموده است: **هَيْلٌ يَسْتَتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۳)** آیا مساویند آن جماعتی که عالمانند و آن جماعتی که عالم نیستند.

و اگر کسی اندکی تأمل نماید می داند که امام در جمیع صفات کمال می باید از امت افضل باشد، چه غرض اصلی از وضع شرایع دین و تکالیف تکمیل افراد انسانی است، و نجات ایشان از نقایص، و رسیدن به سعادات و کمالات، و چون امام به نیابت پیغمبر مرشد طریقه استکمال است، باید مثل نبی در جمیع کمالات

ص: ۱۹۵

۱-۱) سوره یونس: ۳۵.

۲-۲) سوره بقره: ۲۴۷.

۳-۳) سوره زمر: ۹.

علمی و عملی از همه مقدم باشد تا این فایده مترتب شود، و به اتفاق ائمه ما صلوات الله عليهم در علم و کمالات بر جمیع اهل زمان خود زیادتی داشته اند.

و ابن بابویه رحمه الله به سند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده است که: امام را چند علامت است: داناترین مردم است، و از جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارتر است، در شجاعت و سخاوت از همه مقدم است، و عبادتش از همه بیشتر است، و ختنه کرده متولد می شود، و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمی باشد، و از پی سر می بیند، چنانچه از پیش رو می بیند، و او را سایه نمی باشد، و چون متولد می شود دست بر زمین می گذارد، و آواز به شهادتین بلند می کند، و محترم نمی شود، و دیده اش به خواب می رود و دلش به خواب نمی رود، و از آنچه واقع می شود در خواب مطلع می باشد، و ملک با او سخن می گوید، و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قامتش درست می آید، و هرگز بول و غائطش را کسی ندیده، زیرا زمین موکل است فروبرد که کسی نبیند، و بدن او از مشک خوشبوتر می باشد.

و اولی است به مردم از جان ایشان، یعنی می باید که جان خود را فدای جان او کنند، و بر مردم مهربان تر است از پدر و مادر ایشان، و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است، و آنچه از امور خیر که مردم را امر می فرماید خود پیش از دیگران به او عمل می نماید، و هرچه مردم را از آن منع می فرماید خود زیاده از دیگران از آن اجتناب می فرماید، و دعای او مستجاب می باشد حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند دونیم می شود و سلاح و حربۀ رسول صلی الله علیه و آله نزد او می باشد، و ذو الفقار نزد او می باشد.

و نزد او صحیفه ای هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت به وجود می آیند در آن صحیفه هست، و صحیفه ای دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت

به هم خواهند رسید در آن نوشته است، و جامعه ای نزد او هست، و آن نامه ای است که طولش هفتاد ذراع است، و جمیع آنچه بنی آدم به آن محتاجند از احکام الهی در آن هست، و جفر اکبر و اصغر را دارد، که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند، و در آنها جمیع علوم هست، حتی ارش خدشه ای که کسی در بدن کسی بکند، و حتی یک تازیانه و نیم تازیانه و ثلث تازیانه، و مصحف فاطمه نزد او هست (۱).

و کلینی روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که: امام را ده علامت است:

متولد می شود پاکیزه و ختنه کرده، و چون بر زمین می آید کف را بر زمین می گذارد و آواز به شهادتین بلند می کند، و محتلم نمی شود، و دلش به خواب نمی رود، و خمیازه و کمان کشی نمی کند، و از عقب می بیند چنانچه از پیش رو می بیند، و مدفوع او از مشک خوشبو تر است، و زمین موکل است که بپوشاند و فرومی برد، و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد موافق قامتش می باشد، و اگر دیگری پوشیده خواه بلند باشد و خواه کوتاه یک شبر از او بلندتر می باشد، و پیوسته ملک با او سخن می گوید تا از دنیا برود (۲).

و حمیری در کتاب قرب الاسناد به سند قوی از ابو بصیر روایت کرده است که:

روزی به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم، گفتم: فدای تو شوم امام را به چه چیز می توان شناخت؟ فرمود: به چند خصلت: اول: آنکه پدر او مردم را به امامت او خبر دهد، و نصب کند او را برای امامت، که حجت بر مردم تمام شود، همچنانچه پیغمبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نصب فرمود، دیگر آنکه از هر چه

ص: ۱۹۷

۱-۱) بحار الانوار ۱۱۶/۲۵-۱۱۷ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۶۸/۲۵ ح ۳۷.

بپرسند عاجز نشود و جواب بگوید، و اگر نپرسند خود بیان کند، و مردم را خیر دهد به آنچه در آینده واقع خواهد شد، و به همه زبانی با مردم سخن گوید.

بعد از آن فرمود: بنشین تا به تو علامتی برای امامت خود بنمایم، که خاطرت مطمئن گردد، در این حال مرد خراسانی وارد شد، و به عربی از حضرت سؤالی کرد، حضرت به فارسی جوابش فرمود، خراسانی گفت: من به زبان خود سخن نگفتم به گمان اینکه نمی دانی، فرمود: سبحان الله اگر من تو را به زبان تو جواب نتوانم گفت بر تو چه زیادتیی خواهم داشت، پس به من گفت: ای ابو محمّد بر امام مخفی نیست زبان هیچ یک از مردم، و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را می داند، و به این علامتها امام را می توان شناخت، پس اگر اینها در او نباشد امام نیست (۱).

و از ابن ابی نصر منقول است که: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم به چه چیز امام را می توان دانست؟ فرمود: به چند علامت: اینکه بزرگتر فرزندان باشد، و فضل و علم داشته باشد، و هر که به مدینه آید و پرسد پدرش که را وصی کرد گویند او را، و فرمود: سلاح و شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان ما از بابت تابوت است در بنی اسرائیل، در هر جا که سلاح هست امامت در آنجاست، چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه ای که بود پیغمبری در آنجا بود (۲).

و منقول است از عبد الله بن ابان: که عرض کردم به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام از برای من و اهل بیت من دعا کن، فرمود: مگر نمی کنم، و الله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض می شود، راوی می گوید که: این بر من بسیار عظیم نمود،

ص: ۱۹۸

۱- ۱) بحار الانوار ۱۳۳/۲۵ ح ۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۳۷/۲۳ ح ۷.

فرمود: مگر نخوانده ای این آیه را که: بگو ای محمد! بکنید آنچه می خواهید که عن قریب خدا و رسول مؤمنان عمل شما را می بینند، و الله مؤمنان علی بن ابی طالب و ائمه فرزندان اویند (۱).

و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که: روزی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار باب از علم تعلیم فرمود، که از هر بابی هزار باب گشوده می شد، گفتم: این است و الله علم، پس ساعتی سر به زیر افکند فرمود: این علم عظیمی است امّا همین نیست، ای ابو محمد! جامعه نزد ما هست، گفتم: فدای تو کردم جامعه کدام است؟ فرمود:

نامه ای است که طولش هفتاد ذراع است به ذراع رسول الله صلی الله علیه و آله، و آن حضرت فرموده و حضرت امیر المؤمنین به دست خود نوشته، و در آن هر حلالی و حرامی و هر چه امت به آن احتیاج دارند هست، حتی ارش خراشیدن بدن، و دست بر من گذاشت و فرمود: رخصت می دهی؟ گفتم: بنده توام آنچه خواهی بکن، پس بدن مرا فشرده و فرمود: حتی ارش این در آنجا هست، گفتم: و الله که علم این است.

فرمود: همین نیست بعد از ساعتی فرمود: جعفر نزد ماست، و مردم چه می دانند جعفر چیست، گفتم: جعفر کدام است؟ فرمود: ظرفی است از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم جمیع علمای گذشته در آن هست، گفتم: و الله که این است علم، فرمود: همین نیست، بعد از ساعتی فرمود: نزد ما هست مصحف فاطمه، و مردم چه می دانند چه چیز است مصحف فاطمه؟ گفتم:

بیان فرما، فرمود: مصحفی است سه برابر این قرآنی که شما دارید، و یک حرف از قرآن شما در آن نیست.

ص: ۱۹۹

گفتم: و الله این علم است، فرمود که: همین نیست، بعد از زمانی فرمود: علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست، گفتم: فدای تو کردم این است علم، فرمود که: همین نیست گفتم: پس دیگر علم چه چیز است، فرمود: عمده علم آن است که روز به روز و ساعت به ساعت حادث می شود تا روز قیامت (۱).

و به سند دیگر از حماد بن عثمان روایت کرده است که: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که: زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر خواهند شد، در مصحف فاطمه چنین دیدم، پرسیدم مصحف فاطمه کدام است؟ فرمود: چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود، حضرت فاطمه علیها السلام را اندوهی رو نمود که خدا داند قدر آن را، آنگاه خدا ملکی فرستاد که تسلی آن حضرت بفرماید، و قصه برای او بخواند، پس آن ملک می گفت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می نوشت، تا آنکه کتابی جمع شد، پس فرمود: در آن کتاب چیزی از حلال و حرام نیست، علوم آینده است تا روز قیامت (۲).

و به سند معتبر روایت کرده است از ابی یحیی صنعانی که، حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما را در شبهای جمعه شأن و رتبه عظیم هست، گفتم: فدای تو کردم چه شأن هست؟ فرمود: رخصت می فرمایند روح پیغمبران و اوصیای گذشته را، و روح امامی که در میان شماست، که ایشان عروج نمایند به آسمان تا به عرش می رسند ارواح ایشان، پس هفت مرتبه طواف عرش می کنند، و نزد هر قائمه ای از قوائم عرش دو رکعت نماز می گذارند، پس به بدنهای خود برمی گردند، و پر می شوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی، و علوم بسیار بر علوم امام شما

ص: ۲۰۰

۱-۱) اصول کافی ۱/۲۳۹-۲۴۰ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۱/۲۴۰ ح ۲.

و از سیف تَمّار مروی است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اگر من در میان موسی و خضر می بودم ایشان را خبر می دادم که از هر دو داناترَم، و علمی چند به ایشان می آموختم که ایشان خبر نداشتند؛ زیرا که ایشان علم گذشته را می دانستند، و علم آینده را نمی دانستند، و ما می دانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت، و از پیغمبر به ما میراث رسیده (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: خدا از آن کریم تر است که بر بندگان خود اطاعت بنده ای را واجب گرداند، و خبرهای آسمان را از او بازدارد، بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان به ما می رسد (۳).

و ایضا از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: جبرئیل دو انار به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد، حضرت یکی را تمام تناول فرمودند، و یکی را دونیم کردند، نصفی را خود تناول فرمودند، و نصفی را به علی بن ابی طالب علیه السّلام دادند، پس فرمودند: ای برادر دانستی که این دو انار چه بود؟ انار اوّل پیغمبری بود تو را در آن بهره ای نیست، و انار دوّم علم بود تو شریک منی در علم، راوی گفت:

چگونه شریک آن حضرت بود در علم؟ فرمود: خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر اینکه او را امر فرمود به علی یاد دهد، و این علوم همه به ما منتهی شده است (۴).

و منقول است از ابو بصیر که: از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم از روح که خدا

ص: ۲۰۱

۱-۱) اصول کافی ۱/۲۵۳-۲۵۴ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۱/۲۶۰-۲۶۱ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۱/۲۶۱ ح ۳.

۴-۴) اصول کافی ۱/۲۶۳ ح ۱.

می فرماید وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (۱) فرمود: روح خلقی است عظیم تر از جبرئیل و میکائیل، و با هیچ یک از پیغمبران گذشته نبوده است به غیر حضرت رسول که با او بود، و با ائمه می باشد و خبرها به ایشان می گوید، و تسدید ایشان می نماید (۲).

و در بعضی روایات وارد شده است که: چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا می خواستند از یکدیگر جدا شوند، مرغی پیدا شد و قطره ای از آب برداشت به جانب مشرق انداخت، و قطره دیگر به جانب مغرب انداخت، و یک قطره به جانب آسمان انداخت، و یکی به سوی زمین، و قطره پنجم را به دریا افکند، هر دو حیران ماندند.

در این حال صیادی در میان دریا پیدا شد، و گفت: در امر مرغ تفکر می نمائید؟ شما دو پیغمبر تأویل کار آن را نمی دانید، و من که مرد صیادم می دانم، گفتند: ما نمی دانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید، صیاد گفت که: آن مرغی است در دریا می باشد، و مسلم نام دارد، و کار او اشاره به این بود که پیغمبری در آخر الزمان خواهد آمد که علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا، و پسر عم و وصی او وارث علم او خواهد بود، پس آن صیاد غایب شد، دانستند که ملکی بود از جانب خدا ایشان را متنبه ساخت (۳).

و کلینی از عبد الأعلى روایت کرده که: حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: من کتاب الهی را می دانم از اول تا آخر، چنانچه گویا همه در کف من است، و در قرآن است خبر آسمان، و خبر زمین، و خبرهای گذشته، و خبرهای آینده، چنانچه

ص: ۲۰۲

۱- ۱) سورة اسراء: ۸۵.

۲- ۲) اصول کافی ۱/۲۷۳ ح ۴.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۳/۳۱۲-۳۱۳ ح ۵۲.

فرموده است فیه تبیان کل شیء (۱).

و ایضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: خدا به حضرت عیسی دو اسم تعلیم فرموده بود، که به آن دو اسم آثار از او به ظهور می آمد، و موسی چهار اسم داشت، و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت، و نوح پانزده اسم داشت، و آدم بیست و پنج اسم داشت، و خدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخر الزمان فرمود، و به درستی که اسماء اعظم الهی هفتاد و سه اسم است، هفتاد و دو اسم را تعلیم آن حضرت فرمود، و یک اسم را تعلیم به هیچ کس نکرد (۲).

و از امام علی النقی علیه السلام منقول است که: خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است، یک اسم از آنها را آصف می دانست، که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت، و ما هفتاد و دو اسم را می دانیم، و یک اسم مخصوص خداست که دیگری نمی داند (۳).

و به سند موثق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: عصای موسی از آدم بود و به شعیب رسید، و از شعیب به حضرت موسی منتقل شد، و آن عصا نزد ماست، و در این زودی آن را مشاهده کردم هنوز سبز است به هیأت آن روزی که از درخت جدا کرده اند، و چون با آن سخن می گوئی جواب می گوید، و از برای قائم ما مهیا است، که چون خروج کند آنچه موسی به آن می کرد آن حضرت نیز خواهد کرد، و چون آن را امر کند که چیزی بر باید دو شعبه می شود، که یک کامش در زمین

ص: ۲۰۳

۱-۱) اصول کافی ۲۲۹/۱ ح ۴، و آیه چنین است در کافی، در قرآن چنین است: «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» سوره نحل: ۸۹.

۲-۲) اصول کافی ۲۳۰/۱ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۲۳۰/۱ ح ۳.

است و یک در سقف به قدر چهل ذراع، و چیزها را به زبان خود می رباید (۱).

و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود: الواح موسی و عصای موسی نزد ماست، و مائیم وارث پیغمبران (۲).

و در حدیث دیگر حضرت باقر علیه السلام فرمود: چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از مکه ظاهر شود و اراده کوفه نماید، منادی آن حضرت ندا کند که کسی با خود توشه و آب برندارند، پس سنگ موسی را بردارند که بار یک شتر است، و در هر منزلی که فرود آیند چشمه ای از آن جاری شود، هر گرسنه که از آن بخورد سیر شود، و هر تشنه ای که بخورد سیراب شود، و توشه ایشان همین باشد تا به صحرای نجف فرود آیند (۳).

و ایضا به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن، و آهسته می فرمودند که: در این شب تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر، و عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست (۴).

و به سند دیگر از مفضل روایت کرده که: حضرت صادق علیه السلام پرسید می دانی چه چیز بود پیراهن یوسف؟ گفتم: نه، فرمود: چون آتش از برای ابراهیم افروختند جبرئیل جامه ای از جامه های بهشت آورد و بر آن حضرت پوشانید که سرما و گرما بر او تأثیر نکند، و حضرت ابراهیم در وقت وفات آن پیراهن را تعویذی کرد بر حضرت اسحاق آویخت، و همچنین اسحاق به یعقوب داد، و چون حضرت

ص: ۲۰۴

۱-۱) اصول کافی ۱/۲۳۱ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۱/۲۳۱ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۱/۲۳۱ ح ۳.

۴-۴) اصول کافی ۱/۲۳۱-۲۳۲ ح ۴.

یوسف متولد شد یعقوب آن پیراهن را تعویذ او کرد، و با او بود در همه احوال، و در مصر آن را گشود که از برای پدر بفرستد بویش به مشام یعقوب رسید، چنانچه گفت **إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ** (۱) بوی همان پیراهن بود که خدا از بهشت فرستاده بود، گفتیم: فدای تو شوم آخر آن پیراهن به که منتقل شد؟ فرمود:

به اهلش رسید، بعد از آن فرمود: هر پیغمبری که علمی یا غیر علم چیزی از او به میراث ماند به آل محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** منتهی شد، و الحال نزد ایشان است (۲).

و از سعید سمّان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: نزد من است شمشیر رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** و علمهای آن حضرت، و زره ها و خود آن حضرت، و نزد من است الواح و عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلام، و نزد من است آن طشتی که موسی در آن قربانی می کشت، و نزد من است آن نامی که چون حضرت رسول **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** میان مسلمانان و کفار می گذاشت تیر لشکر کفار به مسلمانان نمی رسید، و مثل سلاح حضرت رسول در میان ما مثل تابوت است در میان بنی اسرائیل، در هر خانه ای که تابوت بود پیغمبری در آنجا بود، و هر که از اهل بیت سلاح نزد اوست امامت با اوست (۳).

و محمد بن الحسن الصفّار به اسناد خود از مسمع روایت کرده است که: به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که: کوفتی مرا عارض شده، و هر گاه طعام دیگران را می خورم آزار می کشم، و چون طعام شما را می خورم آزار نمی کشم، فرمود: تو طعام جمعی را می خوری که ملائکه با ایشان مصافحه می کنند در فراشهای ایشان، عرض کردم: ملائکه بر شما ظاهر می شوند؟ فرمود که: به

ص: ۲۰۵

۱- ۱) سورة يوسف: ۹۴.

۲- ۲) اصول کافی ۱/۲۳۲ ح ۵.

۳- ۳) اصول کافی ۱/۲۳۳.

اطفال ما مهربان ترند از ما (۱).

و به سند معتبر از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که فرمود: یا حسین خانه های ما محلّ نزول ملائکه است، و محلّ وحی الهی است، بعد از آن دست زدند بر بالشی که در آن خانه بود، و فرمودند: و اللّٰه که بسیار ملائکه تکیه بر آنها کرده اند، و بسیار است که ما از پر ایشان برمی چینیم (۲).

و از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که: روزی به خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام رفتم، و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم، چون داخل شدم دیدم حضرت چیزی از زمین برمی چینند بعد از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بود به او دادند، گفتم: فدای تو گردم این چه چیز بود که برچیدید؟ فرمود: پرهای ملائکه بود، چون ایشان به نزد ما می آیند؟ ما پرهای ایشان را جمع می کنیم، و تعویذ برای اولاد خود می کنیم، پرسیدم ملائکه نزد شما می آیند؟ فرمود که: پیوسته بر تکیه گاه ما تکیه می کنند (۳).

و به سند دیگر از مفضل بن عمرو روایت کرده است که: روزی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم، و چون نشستم حضرت امام موسی علیه السلام آمدند، و در گردن آن حضرت قلاده ای بود که در آن پرهای کنده بود، حضرت را بوسیدم و در بر گرفتم، و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم این پرها چیست که در گردن حضرت امام موسی علیه السلام است؟ فرمود: اینها از بال ملائکه است، گفتم: ملائکه به خدمت شما می آیند؟ فرمود که: می آیند و رو بر فراش ما می مالند، و آنچه در گردن امام موسی

ص: ۲۰۶

۱-۱) بحار الانوار ۳۵۱/۲۶-۳۵۲ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۵۲/۲۶ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۳۵۳/۲۶ ح ۸.

است از بال ایشان است (۱).

و ایضا روایت نموده که: آن حضرت فرمود: ملائکه در خانه های ما نازل می شوند، و بر فراش ما می گردند، و بر خوان ما حاضر می شوند، و هر گیاهی و میوه ای را از تر و خشک از برای ما می آورند، و بال خود را بر ما و بر فرزندان ما می مالند، و جانوران را از ما دور می گردانند، و در وقت هر نماز حاضر می شوند که با ما نماز کنند، و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب به ما می رسانند، و هر پادشاهی که بمیرد و دیگری به جایش منصوب گردد خبرش را به ما می رسانند، و سیرت و طریقه او را به ما می گویند (۲).

و به سند معتبر از سدید صیرفی روایت کرده است که: در مدینه حضرت امام محمد باقر علیه السلام خدمتی چند به من رجوع فرمود، و چون به فجاج الروحاء رسیدم، شخصی را از دور دیدم که جامه خود را حرکت می دهد، به جانب او رفتم، و گمان کردم تشنه است، مطهره خود را به او دادم، گفت: نمی خواهم، و نامه ای به من داد که مهری از گل بر آن بود، و هنوز گل تر بود، چون ملاحظه کردم مهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود، گفتم: در چه وقت از حضرت جدا شدی؟ گفت: در همین ساعت، چون گشودم خدمتی چند رجوع فرموده بودند، و چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم، وقتی به خدمت حضرت رسیدم عرض کردم نامه تو در فلان موضع به من رسید و گل هنوز تر بود فرمود: چون ما امری را خواهیم به تعجیل صورت یابد خدمتکاران از جن داریم به ایشان می فرمائیم (۳).

و به سند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که: در خدمت امام جعفر

ص: ۲۰۷

۱- ۱) بحار الانوار ۳۵۵/۲۶ ح ۱۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۵۶/۲۶ ح ۱۸.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۷/۲۷ ح ۵.

صادق علیه السّلام بودم در ما بین مکه و مدینه، ناگاه سگ سیاهی پیدا شد، حضرت فرمود که: خوش زود آمدی، پس چون نظر کردم مرغی شد، گفتم: این چه چیز است فدای تو شوم؟ فرمود: این پیکی است از جن هشام در این ساعت مرده است، این پرواز می کند، و در هر شهری خبر مرگ او را می رساند (۱).

و کلینی علیه الرحمه از سعد اسکاف روایت کرده است که: به خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام رفتم، و رخصت طلبیدم، فرمود: باش، آن قدر ماندم که آفتاب گرم شد، پس جماعتی بیرون آمدند با روهای زرد، و عبادت ایشان را نحیف کرده، و کلاه های خز در سر، چون داخل شدم فرمود: ایشان برادران شما هستند از جن، پرسیدم که به خدمت شما می آیند؟ فرمود: بلی می آیند و از مسائل دین و حلال و حرام خود سؤال می نمایند (۲).

و از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که: روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بر منبر مسجد کوفه نشسته بودند، ناگاه اژدهائی از در مسجد داخل شد، مردم برخاستند آن را بکشند، حضرت فرمود: متعزّض آن شوید، و آمد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد، حضرت اشاره فرمودند باش تا از خطبه فارغ شوم، چون فارغ شدند پرسیدند تو کیستی؟ گفت: منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی، پدرم مرد و مرا وصیت کرد که به خدمت تو آیم، و آنچه رأی تو اقتضا نماید به آن عمل کنم، و آنچه فرمائی اطاعت کنم، حضرت فرمود: تو را وصیت می کنم به تقوای و پرهیزکاری، و امر می کنم برگردی و جانشین پدر خود باشی که من تو را از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم، راوی به حضرت باقر علیه السّلام

ص: ۲۰۸

۱- (۱) بحار الانوار ۱۸/۲۷ ح ۷.

۲- (۲) اصول کافی ۱/۳۹۴ ح ۱.

عرض نمود که: اکنون عمرو به خدمت تو می آید؟ و اطاعت تو بر او واجب هست؟ فرمود: بلی (۱).

و به سند معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت: من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه شدم، و چون از مدینه بیرون آمدیم به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفت و داع کرد و خوشحال بیرون آمد، و به جانب کوفه روان شدیم در روز جمعه، در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم، و چون به راه افتادیم مرد بلند قد گندم گونی پیدا شد، و نامه ای در دست داشت، و نامه را به جابر داد، جابر بوسید و بر دیده نهاد، و آن نامه را حضرت به جابر نوشته بودند، و مهر گلی بر آن زده بودند هنوز تر بود، گفت: در این ساعت از خدمت آن حضرت جدا شدم، پرسید جابر که پیش از نماز پیشین یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز.

چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد، و دیگر او را خوشحال ندیدم تا به کوفه داخل شدیم در شبی، و چون روز شد و رفتم که جابر را بینم دیدم از خانه بیرون آمد قاپی چند بر گردن آویخته و بر نی سوار شده، و می گوید که: می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد، و بیتی چند از این باب می خواند، و چون نظر به من کرد با من هیچ سخن نگفت، و من از حال او گریان شدم، و اطفال و مردان گرد او برآمدند، و بیامد تا رجبۀ کوفه با اطفال می گردید، و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است.

بعد از چند روز نامه هشام بن عبد الملک رسید به والی کوفه که: گردن جابر جعفی را بزن و سرش را بفرست، والی از اهل مجلس پرسید جابر بن یزید کیست؟ گفتند: مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث، و حج بسیار کرده بود، و در این

ص: ۲۰۹

اوقات دیوانه شده است، و بر نی سوار شده است، و در رحبه کوفه با اطفال بازی می کند، والی گفت: الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم، و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد، و آنچه جابر می گفت به ظهور آمد (۱).

و محمد بن الحسن الصفار به سند صحیح از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که: در تفسیر آیه کریمه وَ كَذَلِكَ تُرَىٰ اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۲) گشودند و ظاهر گردانیدند برای ابراهیم آسمانهای هفت گانه را تا به بالای عرش نظر کرد، و زمین را گشودند تا آنچه در هوای زیرزمین بود دید، و از برای رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان بعد از او همه چنین کردند (۳).

و به اسانید معتبره بسیار از آن حضرت روایت کرده است که: خدا را دو علم هست، یک علم مخصوص اوست که به احدی تعلیم نفرموده است، و یک علم هست که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده ما می دانیم (۴).

و ایضا به اسانید معتبره از ائمه علیهم السلام مروی است که: علمی که با آدم فرود آمد بالا نرفت، و علم به میراث می رسد، و هر عالمی که از دنیا می رود البته عالم دیگر مثل علم او را یا زیاده می داند، و جمیع علوم انبیا به ما رسیده است (۵).

و به اسانید صحیحه منقول است از ائمه علیهم السلام که: تورات موسی و انجیل عیسی

ص: ۲۱۰

۱-۱) اصول کافی ۱/۳۹۶-۳۹۷ ح ۷.

۲-۲) سوره انعام: ۷۵.

۳-۳) بحار الانوار ۱۱۴/۲۶ ح ۱۵.

۴-۴) بحار الانوار ۱۵۹/۲۶ ح ۲.

۵-۵) بحار الانوار ۱۶۷/۲۶ ح ۲۲.

و زبور داود و صحف ابراهیم، و کتب جمیع پیغمبران نزد ماست، و به نحوی که ایشان می خوانده اند ما می خوانیم، و تفسیر آنها را می دانیم (۱).

و به اسانید مختلفه از جویریہ بن مسهر منقول است کہ: با حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام از جنگ خوارج برمی گشتیم چون به زمین بابل داخل شدیم پس وقت نماز عصر حضرت فرود آمد، و لشکر نیز فرود آمدند، و حضرت فرمود: ای گروه مردم این زمین ملعون است، و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند، و این اول زمینی است کہ عبادت بت در اینجا شده است، پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست کہ در این زمین نماز کنند، شما نماز کنید، مردم به جانب راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند، و حضرت بر استر حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ سوار شدند و روانه شدند، من گفتم: و اللہ من از پی امیر المؤمنین می روم، و امروز نماز خود را تابع نماز او می گردانم، و از عقب حضرت می رفتم، هنوز از جسر حلہ نگذشته بودیم کہ آفتاب غروب نمود، مرا و سوسه ها در خاطر به هم رسید، چون گذشتیم فرمود: ای جویریہ اذان بگو، و خود متوجه وضو شدند، بعد از آن به سخنی متکلم شدند کہ نفهمیدم، و گمان من این بود عبرانی است، پس اقامه فرمودند، پس نگاه کردم و اللہ به آفتاب کہ از میان دو کوه بیرون آمد، و صدائی از آن ظاهر می شد تا رسید به جایی کہ وقت فضیلت نماز عصر بود، پس آن حضرت نماز عصر را خواند، و من اقتدا کردم، چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد، و ستاره ها ظاهر شد، پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند: ای جویریہ خدا می فرماید فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ من خدا را به نام عظیمش خواندم آفتاب را از برای من گردانید (۲).

ص: ۲۱۱

۱- ۱) بحار الانوار ۱۸۳/۲۶.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۶۸/۴۱ ح ۳.

و صفّار به سند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که: روزی با حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به منزلی رسیدیم که آن را عاقول می گویند، در آنجا به درخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود، و ساقش مانده بود، حضرت دست بر آن زد و فرمود: برگرد به اذن الهی، در حال شاخه هایش روئیده و میوه داد و میوه اش امرود (۱) بود، و چون صبح آمدیم باز سبز بود و میوه داشت (۲).

و از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: حضرت امام حسن علیه السّلام با شخصی از اولاد زبیر به عمره می رفتند، برای حضرت در زیر درخت خرمائی فرش انداختند، و برای آن زبیری در زیر درخت دیگر، و آن درختان خشک بود، زبیری گفت: اگر این درخت رطب می داشت می خوردیم، حضرت فرمود: میل رطب داری؟ گفت: بلی، حضرت دست به آسمان بلند کرد، و دعائی خواند به زبانی که آن شخص نفهمید، در همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت، شترداری که همراه ایشان بود گفت: و الله سحر کرد، حضرت فرمود: سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد (۳).

و ایضا از سلیمان بن خالد روایت کرده است که: ابو عبد الله بلخی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام به درخت خرمائی بی میوه رسیدند، حضرت فرمود: ای نخلة شنونده اطاعت کننده خدا، ما را طعام داده از آنچه خدا در تو مقرر ساخته، در ساعت رطبهای رنگارنگ از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند، پس بلخی گفت: در باب شما به عمل آمد آنچه در باب مریم شده بود (۴).

ص: ۲۱۲

۱-۱) امرود: گلابی.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۲۵۴ ح ۳.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۲۵۶ ح ۱۰.

۴-۴) بصائر الدرجات ص ۲۵۷ ح ۱۱.

و در حدیث دیگر روایت کرده است که: حسن بن عبد الله از حضرت امام موسی علیه السّلام معجزه ای طلبید، و درخت ام غیلان در برابر بود، حضرت فرمود: برو نزد این درخت بگو موسی بن جعفر می فرماید بیا، چون بیامد و گفت آنچه فرموده بود، درخت زمین را همه جا قطع کرد و آمد به خدمت حضرت ایستاد، باز اشاره فرمود به مکان خود برگشت (۱).

و به سند حسن از ابو بصیر روایت کرده که: روزی به خدمت حضرت باقر علیه السّلام رفتم، و حضرت صادق علیه السّلام نیز حاضر بودند، گفتم: مگر نه شما هر دو وارث پیغمبر آخر الزمان هستید؟ حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بلی، گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث جمیع پیغمبران بود، آنچه ایشان می دانستند آن حضرت می دانست؟ فرمود: بلی، گفتم: شما می توانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید؟ فرمود: بلی به اذن الهی، آنگاه فرمودند: نزدیک من بیا، پس دست بر چشم و روی من کشید، من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود همه را دیدم، فرمود:

می خواهی که روشن باشی و ثواب و عقابت مانند دیگران باشد، یا به حال اوّل برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد، گفتم: حال اوّل را می خواهم، بار دیگر دست بر چشم من کشیدند به حال اوّل برگشتم (۲).

و به سند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که: حضرت صادق علیه السّلام بار دیگر مرا روشن کرد، و فرمود: اگر نه از ترس شهرت می بود تو را چنین می گذاشتم، پس مرا به حال اوّل برگردانید (۳).

و به سند معتبر از علی بن المغیره منقول است که: حضرت امام موسی

ص: ۲۱۳

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۲۵۴-۲۵۵ ح ۶.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۲۶۹ ح ۱.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۲۷۲ ح ۷.

کاظم علیه السّلام در منی به زنی گذشتند که او و فرزندانش می گریستند برای گاوی که داشتند و مرده بود، حضرت به نزد آن زن رفتند و از سبب گریه سؤال نمودند، آن زن گفت: این فرزندان من یتیم اند، و معیشت من و ایشان از این گاو بود، و الحال راه حيله بر من بسته شده است، حضرت فرمود که: می خواهی برای تو زنده کنم؟ گفت: بلی، حضرت دو رکعت نماز گذاردند، و دست به دعا برداشتند، بعد از آن برخاستند و پا بر گاو زدند، برخاست و ایستاد، چون زن این حال را دید فریاد زد به حقّ صاحب کعبه که عیسی بن مریم است، حضرت در میان ازدحام مردم خود را از آن زن مخفی گردانید (۱).

و از داود بن کثیر روایت کرده است که: شخصی از اصحاب ما به حج رفت، و چون به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسید، عرض کرد پدر و مادرم به فدای تو باد، زنی داشتم فوت شد و تنها مانده ام، حضرت فرمود: بسیار او را دوست می داشتی؟ گفتم: آری فدای تو شوم، فرمود: چون به خانه رفتی خواهی دید او را در خانه که چیزی می خورد، راوی گفت: چون به خانه برگشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول می نماید (۲).

و به سند صحیح از حسن بن علی و شاء روایت کرده است که: حضرت امام رضا علیه السّلام در خراسان فرمود: رسول خدا را در اینجا دیدم، و او را دربر گرفتم (۳).

و از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت کرده است به اسانید بسیار که: چون ابو بکر غصب خلافت نمود، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام او را دید، و حجّتها بر او تمام کرد، در آخر گفت: نمی خواهی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در میان ما و تو حکم باشد؟

ص: ۲۱۴

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۲۷۲-۲۷۳ ح ۲.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۲۷۴ ح ۵.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۲۷۴ ح ۱.

گفت: چگونه آن حضرت حکم می شود؟ حضرت دست او را گرفت و آورد به مسجد قبا، دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و به ابو بکر گفت: برو و ترک کن ظلم به حضرت امیر المؤمنین را (۱).

و به روایت دیگر فرمود: نگفتم که حق را به علی تسلیم کن و متابعت او بکن، چون این را شنید ترسان برگشت به عمر رسید، و حقیقت حال را گفت، عمر گفت:

تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانستی (۲).

و منقول است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که: روزی ردیف پدرم بودم به جانب عریض می رفت، در اثنای راه مردی پیدا شد موی سر و ریشش سفید شده، پدرم فرود آمد و میان دو چشم و دستش را بوسید، و می گفت: فدای تو گردم، و آن مرد او را موعظه و نصیحت می فرمود، پس چون آن پیر برفت پدرم سوار شد، گفتم: آنچه به این مرد کردی از شکستگی و احترام نسبت به هیچ کس نکردی، فرمود: پدرم امام محمد باقر علیه السلام بود (۳).

و از سماعه منقول است که: روزی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام فرمود: می خواهی پدرم را ببینی؟ گفتم: بلی، فرمود:

داخل این خانه شو، چون رفتم حضرت باقر علیه السلام را دیدم در آنجا نشسته، پس فرمود: جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به خدمت امام حسن علیه السلام آمدند، و سؤالی چند از آن حضرت نمودند، بعد از آن حضرت فرمود:

اگر امیر المؤمنین را ببینید می شناسید؟ گفتند: بلی، فرمود: پرده را بردارید، چون

ص: ۲۱۵

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۲۷۴ ح ۲.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۲۷۵ ح ۳.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۲۸۲ ح ۱۸.

برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند نشسته است (۱).

و از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: چون حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را به مسجد آوردند از برای بیعت ابو بکر، حضرت رو به قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد، و فرمود: یا ابن عم انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد بکشند، پس دستی از قبر بلند شد به جانب ابو بکر که شناختند دست حضرت رسول است، و صدائی از قبر برآمد که شناختند صدای آن حضرت است، و این آیه را شنیدند أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا آیا کافر شدی به آن خدائی که تو را از خاک آفرید، پس از نطفه آفرید، پس تو را به حدّ رجولیت رسانید و مردی کرد (۲).

و در حدیث دیگر وارد شده است که: چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود (۳).

چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد، و سری بیرون آمد که موی سر و ریش او سفید شده و به سخن آمد گفت: السّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته، مرحبا به وصیّ خاتم پیغمبران، و قائد روسفیدان و دست و پا سفیدان بهشت، و فائز گردیده به ثواب صدیقان و بهترین اوصیاء.

حضرت فرمود: و علیک السّلام ای برادر من شمعون بن حمّون وصیّ عیسی بن

ص: ۲۱۶

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۲۷۵ ح ۴.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۲۷۵ ح ۵.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۲۷۶ ح ۶.

مریم، چه حال داری؟ گفت: به خیر است رحمت الهی بر تو باد، منتظر حضرت عیسی‌م که فرود آید برای نصرت فرزند تو، و نمی‌دانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو مبتلا شده باشد، و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکوتر و رتبه اش بلندتر نخواهد بود، صبر کن ای برادر تا آنکه خدا را ملاقات نمائی، به درستی که دیروز بود دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل آزارها کشیدند، و به ازّه ایشان را بردند، و بر چوبها به حلق کشیدند، اگر این جماعت که با تو جنگ می‌کنند بدانند چه عذابها برای ایشان مقرر گردیده دست کوتاه خواهند کرد، و این روهای نورانی که تو را یاری می‌نمایند اگر بدانند چه ثواب از برای ایشان مهیا گردیده آرزو کنند که به مقرض بدن ایشان پاره پاره شود، و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته.

پس کوه به هم آمد، و حضرت متوجه نماز شد، پس عمّار بن یاسر، و ابن عبّاس، و مالک اشتر، و هاشم بن عتبه، و ابو ایوب انصاری، و قیس بن سعد، و عمرو بن الحمق، و عباده بن الصامت، و ابو الهیثم بن الیهان پرسیدند این مرد که بود؟ فرمود که: شمعون وصی حضرت عیسی بود، پس عباده بن الصامت و ابو ایوب گفتند: پدر و مادر خود را فدای تو می‌کنیم، چنانچه برادرت حضرت رسول را یاری کردیم، و تخلف نمی‌کند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر شقی، پس حضرت ایشان را دعای خیر فرمود (۱).

و ایضا از عبایه اسدی روایت نموده که: روزی به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم: دیدم شخصی نزد حضرت نشسته، و حضرت با او سخن می‌گوید، چون برفت پرسیدم این مرد که بود که شما را از ما مشغول ساخته بود؟

ص: ۲۱۷

فرمود: وصی حضرت موسی بود (۱).

و در اخبار مستفیضه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چون بمیرم مرا غسل بده، و کفن کن، و مرا بنشان و آنچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید (۲).

و به اسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: روزی با پدرم در وادی ضجنان که در میان مدینه و مکه است می رفتم، ناگاه استر پدرم رم کرد، نظر کردم مرد پیری را دیدم که در گردنش زنجیری بود، و سر زنجیر در دست مردی بود می کشید، گفت: مرا آب ده، آن شخص که زنجیر را داشت گفت: آتش مده خدا او را آب ندهد، از پدرم پرسیدم کی بود؟ فرمود: معاویه بود (۳).

و به طرق کثیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که با پدرم به راه مکه می رفتیم، و هر دو بر شتر سوار بودیم، چون به وادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و بر گردنش زنجیری بود بر زمین می کشید، گفت: یا ابا جعفر مرا آب ده خدا تو را آب دهد، شخص دیگر از عقبش آمد و زنجیرش را کشید، و گفت:

یا ابن رسول الله آتش مده خدا او را آب ندهد، آنگاه پدرم رو به من کرد و فرمود: این مرد را شناختی معاویه بود (۴).

و از یحیی بن ام الطویل نیز منقول است که: در خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به راه مکه می رفتم، چون به وادی ضجنان رسیدم چنین واقع شد، و

ص: ۲۱۸

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۲۸۲ ح ۱۹.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۲۸۳-۲۸۴.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۲۸۵ ح ۱.

۴-۴) بصائر الدرجات ص ۲۸۵-۲۸۶.

حضرت فرمود که: معاویه بود (۱).

و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که: در خانه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بودم، و در آنجا گنجشکی چند فریاد می کردند، فرمود: می دانی چه می گویند؟ گفتم: نه، فرمود: تسبیح پروردگار خود می کنند، و طلب روزی از او می نمایند، بعد از آن فرمود: ای ابو حمزه زبان مرغان را تعلیم ما کرده اند، و همه چیز به ما داده اند (۲).

و از فضیل بن یسار روایت کرده است که: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، دیدم یک جفت کبوتر بیامدند و نر به ماده حرفی گفت، حضرت فرمود: می دانی چه گفت؟ گفتم: نه، فرمود: می گفت ای انیس من و ای جفت من هیچ خلقی نزد من از تو محبوب تر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد (۳).

و به اسناد معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده که: روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم، ناگاه یک جفت کبوتر به نزد حضرت آمدند، و به زبان خود صدائی کردند، و حضرت جوابی چند ایشان را فرمود، و بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند، و در آنجا نیز نر با ماده حرفی چند گفتند و برفتند، از حقیقت ماجرای ایشان سؤال کردم، فرمود: یا ابن مسلم هر چیز خدا خلق کرده است از مرغان و حیوانات و هر صاحب روحی اطاعت ما زیاده از بنی آدم می کنند، این کبوتر نر گمان بدی به جفت خود برده بود، و او قسم یاد می کرد من بری ام از گمانی که به من می بری، و او قبول نمی کرد، پس گفت: راضی می شوی به محاکمه محمد بن علی؟ گفتم: بلی، چون به نزد من آمدند من حکم کردم کبوتر ماده راست

ص: ۲۱۹

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۲۸۶ ح ۶.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۳۴۲ ح ۲.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۳۴۲ ح ۴.

می گوید و بی گناه است، قبول کرد و رفتند (۱).

و از سلیمان جعفری روایت کرده است که: روزی در خدمت امام رضا علیه السلام بودم در باغی از باغهای آن حضرت، ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش آن حضرت بر زمین افتاد، و فریاد و اضطراب می نمود، حضرت فرمود: می دانی چه می گوید؟ گفتم:

خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می دانند، فرمود: می گوید که: ماری آمده است جوجه مرا بخورد، در این خانه این عصا را بردار و به این خانه برو و مار را بکش، چون به خانه داخل شدم ماری دیدم به گرد خانه می گردد آن را کشتم (۲).

و از احمد بن هارون روایت کرده که: روزی حضرت امام موسی علیه السلام به خیمه من در آمدند، و لجام اسب خود را بر روی طنابی از طنابهای خیمه انداختند و نشستند، بعد از ساعتی اسب صدائی کرد، حضرت تبسم فرمودند و گفتند به فارسی: برو و بول کن، آن اسب رفت و بسیار دور شد در صحرا بول کرد و برگشت، پس حضرت فرمود: خدا به داود و بر آل داود کرامتی نکرده مگر آنکه به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله زیاده از آن کرامت فرموده (۳).

و به سند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده است که: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم در ما بین مکه و مدینه، و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری، ناگاه گرگی از سر کوه دوید، و به نزدیک استر آن حضرت آمد، و دست را بر قریوس زین گذاشت و گردن کشید، حضرت سر را نزدیک دهان آن گرگ آوردند، و بعد از ساعتی فرمودند: برو چنین کردم، آن گرگ شادی کنان برگشت، گفتم:

فدای تو کردم عجب چیزی دیدم، فرمود: می دانی چه گفت؟ گفتم: خدا و رسول

ص: ۲۲۰

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۳۴۲ ح ۵.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۳۴۵ ح ۱۹.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۳۵۰ ح ۹.

و فرزند رسول بهتر می دانند، فرمود: می گفت یا ابن رسول الله زن من در این کوه درد زائیدن بر او دشوار شده است دعا کن خدا بر آن آسان گرداند، و دعا کن که خدا هیچ یک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند، من چنین دعا کردم و مستجاب شد (۱).

و به اسانید معتبره روایت کرده که: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند، آهوئی نزد آن حضرت آمد، و دست بر زمین می زد و صدائی می کرد، فرمود که: می دانید چه می گوید؟ گفتند: نه، فرمود:

می گوید فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است، و از من التماس می کند از آن قریشی بخواهم فرزندش را بدهد که شیریش بدهد باز به او سپارد و برود.

پس حضرت به اصحاب فرمود: برخیزید تا به خانه آن شخص رویم، و حاجت این آهو را برآوریم، چون به خانه آن مرد آمدند بیرون آمد، حضرت فرمود: بچه آهو را که امروز شکار کرده ای بیاور تا مادرش آن را شیر دهد، چون بیاورد مادرش آن را شیر داد و گذاشت، حضرت از آن شخص التماس فرمود که این آهو بره را به ما بخش، او به حضرت بخشید، و حضرت آن را به مادرش رخصت فرمود، آهو می رفت و دم را حرکت می داد، و به زبان خود سخنی می گفت، فرمود: می دانید چه می گوید؟ می گوید: خدا غایبان شما را به شما برساند، و علی بن الحسین را بیمارزد، چنانچه فرزند مرا به من رسانید (۲).

و به سند معتبر از یونس بن ظبیان و جمعی از اصحاب مروی است که: روزی در

ص: ۲۲۱

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۳۵۱ ح ۱۲.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۳۵۲-۳۵۳ ح ۱۴.

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم، فرمود خزائن زمین در دست ماست، اگر به پای خود اشاره کنم گنجهای خود را ظاهر می کند، پس یک پای خود را دراز کردند، و شمشی از طلا بیرون آوردند به قدر یک شبر، و فرمودند: نگاه کنید، چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته می درخشید، یکی از ما گفت: فدای تو کردم اینها را شما دارید و شیعیان شما این قدر محتاجند؟ فرمود:

خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است (۱).

و ایضا منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند، شخصی گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، من تعجب دارم از این دنیائی که در دست دشمنان شماست، و در دست شما نیست، فرمود: گمان داری که ما دنیا را می خواهیم و خدا به ما نمی دهد، آنگاه دست زدند و مشتی از ریگ برگرفتند، تمام جواهر قیمتی شد، پرسیدند این چیست؟ گفت که: از بهترین جواهر است، فرمود: اگر خواهیم زمین را چنین می توانیم کرد امّا نمی خواهیم، پس بر زمین انداختند باز ریگ شد (۲).

و ایضا صفّار به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: آن حضرت فرمود: شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه کرد، و به شهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی در آنجا ساکنند رفت، و منازعه ای در میان ایشان بود فصل کرد، و در همان شب برگشت، و نماز صبح را در مدینه خواند، حضرت خود را می فرمود (۳).

و از جابر جعفی روایت کرده است که: روزی در خدمت حضرت امام محمّد

ص: ۲۲۲

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۳۷۴ ح ۱.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۳۷۵ ح ۳.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۳۹۷ ح ۱.

باقر علیه السلام نشست به بودم، فرمود: ای جابر الاغی داری که در یک شب از مشرق به مغرب برود، گفتیم: نه فدای تو شوم، فرمود: من شخصی را می شناسم در مدینه الاغی دارد که سوار می شود، و یک شب به مشرق و مغرب می رود، و خود را می فرمود (۱).

و به سند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

من می شناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت به سوی آن جماعتی که خدا فرموده است وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۲) که در مشرق و مغرب می باشند، و منازعه ای در میان ایشان بود اصلاح نمود و برگشت، و بر نهر فرات گذشت، و از آب فرات تناول نمود، و از در خانه تو گذشت و در زد و نه ایستاد که بگشایند از ترس شهرت، و به شخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند، و دو کس بر او موکل بودند، که در تابستان او را در برابر چشمه آفتاب می داشتند، و آتش دور او می افروختند، و در زمستان آب سرد بر او می ریختند، و او را برهنه می داشتند، و او قایل فرزند آدم بود، محمد بن مسلم گفت: مراد حضرت از آن شخص که در مدینه است خودش بود (۳).

و از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که: شخصی نزد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آمد، حضرت از او پرسیدند تو کیستی؟ گفت: منم منجم، فرمود:

می خواهی تو را خبر دهم به کسی که از آن وقت که تو آمده ای نزد ما تا حال چهارده عالم را سیر کرده است، که هر عالمی سه برابر این دنیا است، و از جای خود حرکت نکرده است، آن شخص گفت: آن مرد کیست؟ فرمود: منم، و اگر خواهی تو را

ص: ۲۲۳

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۳۹۷ ح ۲.

۲-۲) سورة اعراف: ۱۵۹.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۳۹۹-۴۰۰ ح ۱۱.

خبر دهم به آنچه خورده ای و در خانه پنهان کرده ای؟ (۱)

و به سند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که: منجمی از اهل یمن به خدمت حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام رسید، حضرت پرسید علم علماء یمن در چه مرتبه است؟ گفت: از علم نجوم بر دو ماهه را حکم می کنند در یک شب، حضرت فرمود: عالم مدینه اعلم است از عالم شما در یک ساعت از روز به قدر آنچه یک سال آفتاب طی کند قطع می نماید، و سیر می کند دوازده هزار عالم را، که در هریک از آن عالمها مثل این عالم است، که ایشان نمی دانند آدم و شیطان خلق شده اند، پرسید که اهل آن عالمها شما را می شناسند؟ فرمود: بلی خدا واجب نگردانیده است بر ایشان مگر ولایت ما و بی زاری از دشمنان ما را (۲).

و از علی بن حشّان روایت کرده است که: من در سامره بودم، شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند که دعوی پیغمبری کرده، و او را از شام آورده اند، رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را به آن مرد رسانیدم، و از قصه او سؤال نمودم، گفت: من در شام بودم در موضعی که محلّ سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام است عبادت الهی می کردم، ناگاه شخصی پیدا شد و گفت: برخیز برخاستم و با او روان شدم، چون اندک زمانی برآمد خود را در مسجد کوفه دیدم، پرسید این مسجد را می شناسی؟ گفتم: بلی مسجد کوفه است، پس متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم، بعد از زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم، او نماز کرد و من نماز کردم، و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کردیم، پس آنگاه خود را در مکه دیدم، حج را به جا آوردم، و چون از افعال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم، و آن شخص ناپیدا شد.

ص: ۲۲۴

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۴۰۰-۴۰۱ ح ۱۳.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۴۰۱ ح ۱۵.

و چون سال دیگر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد، و مرا با خود به همان موطن برد، و چون از افعال حج فارغ شدیم، مرا به شام برگردانید، و خواست از من جدا شود، گفتم: به حق آن خدائی که تو را چنین قدرتی کرامت فرموده است بگو کیستی، سر به زیر افکند، آنگاه نظر به من کرد فرمود: محمّد بن علی بن موسی ام، پس این خبر شهرت کرد، و به عبد الملک رسید، و مرا در زنجیر کرد و به اینجا فرستاد، گفتم: تو نامه ای به محمّد بن عبد الملک بنویس شاید تو را رها کند، دوات و قلمی برای او حاضر کردم، و از قصّه خود را نوشت، محمّد بن عبد الملک در جواب نوشت آن کسی که تو را یک شب از شام به آن اماکن برد بگو تو را از زندان نجات دهد.

راوی می گوید: من چون جواب را خواندم، گریستم و پاره ای او را تسلی دادم و بیرون آمدم، و صبح زود دیگر رفتم که احوال او را بگیرم، دیدم زندان بانان و لشکری در تفحص آن مردند، از حقیقت حال پرسیدم، گفتند: دیشب آن مرد ناپیدا شده است، و درها بسته بود، نمی دانیم به زمین فرورفته است یا به آسمان بالا رفته است (۱).

و از حفص تمار روایت کرده است که: در آن ایام که معلی بن خنیس را به دار کشیده بودند به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم، فرمود: من معلی را به امری امر فرمودم، و مخالفت من کرد، و خود را به کشتن داد، به درستی که من روزی به او نظر کردم او را مغموم یافتم، گفتم: ای معلی اهل و عیال خود را به خاطر آورده ای و از مفارقت ایشان محزونی؟ گفت: بلی، گفتم: نزدیک بیا، پس دست بر روی او کشیدم، از او پرسیدم اکنون در کجائی؟ گفت: خود را در خانه خود می بینم، و

ص: ۲۲۵

اینک زن من است، و اینها فرزندان منند، من از خانه بیرون آمدم تا ایشان را سیر دید، و با زن خود مقاربت کرد، بعد از آن او را طلبیدم، و دست بر روی او مالیدم، و پرسیدم خود را کجا می بینی؟ گفت: با شما در مدینه ام، و اینک منزل شماست، گفتم: ای معلی هرکه حدیث ما را حفظ کند و مخفی دارد، خدا دین و دنیای او را حفظ می کند، ای معلی اسرار ما را نقل نکنید که خود را اسیر مردم کنید، ای معلی هرکه احادیث صعب ما را کتمان کند خدا نوری در میان دو چشم او ساطع نماید، و او را عزیز گرداند در میان مردم، و هرکه افشاء کند نمیرد مگر آنکه الم حربه و سلاح به او برسد، یا در زنجیر و بند بمیرد، ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش (۱).

و از عبد الله بن سنان روایت کرده است که، حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما را حوضی هست از ما بین بصری تا صنعای یمن، می خواهی ببینی، گفتم: بلی فدای تو شوم، پس دست مرا گرفتند: و مرا بیرون مدینه آوردند، و پا بر زمین زدند نگاه کردم نهری دیدم که ساحلش پیدا نیست، مگر آنجائی که ما بر آن ایستاده ایم، که مانند جزیره ای است در میان این نهر، پس در این جزیره نهری دیدم که یک طرفش آبی جاری است از برف سفیدتر، و در طرف دیگرش شیری جاری است از برف سفیدتر، و در میانش شرابی جاری است از یاقوت رنگین تر، و هیچ یک به دیگری ممزوج نمی شود، و آن سرخی در میان این دو سفیدی به مثابه خوش نماست که هرگز چنین چیزی ندیده بودم.

گفتم: فدای تو گردم این نهر از کجا بیرون می آید؟ فرمود: این چشمه هائی است که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت، و در کنار این نهر درختان دیدم حوریان بر این درختان نشسته و موهای ایشان افشان به حسنی که هرگز ندیده

ص: ۲۲۶

بودم، و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت بود، که هرگز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم، و شباهت به ظرفهای دنیا نداشت.

پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفتند و اشاره فرمود آب بده، دیدم خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد به حضرت داد، و باز درخت راست شد، پس حضرت به من عطا فرمود، من خوردم، و هرگز به آن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم، و بویش به مثابه بوی مشک بود، و چون در کاسه نظر کردم سه لون از شربت در آن بود.

عرض کردم: فدای تو کردم هرگز چنین حالی مشاهده نکرده بودم، و نمی دانستم که این قسم غریب در عالم می باشد، حضرت فرمود: این کمتر چیزی است که خدا برای شیعیان ما مهیا کرده است، و چون مؤمن از دنیا می رود روحش را به اینجا می آورند، و در این باغها سیر می کند، و از این شرابها می خورد، و دشمن ما که می میرد روحش را به وادی برهوت می برند که صحرائی است در حوالی یمن، و همیشه در عذاب می باشد و از زقوم و حمیم می خورد، پس پناه گیرید به خدا از شر آن وادی (۱).

و از جابر جعفری روایت کرده است، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودم از فرموده خدا که وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۲) چگونه ملکوت آسمان و زمین را به حضرت ابراهیم نمود؟ و من سرم در زیر بود، حضرت به دست مبارک به جانب بالا اشاره نمود، و فرمود: به جانب بالا نظر کن، چون سر بالا کردم، دیدم سقف خانه شکافته و حجابها برخاسته، نوری عظیم

ص: ۲۲۷

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۴۰۳-۴۰۴ ح ۳.

۲-۲) سوره انعام: ۷۵.

دیدم که دیده ام خیره شد، حضرت فرمود: حضرت ابراهیم ملک آسمان و زمین را چنین مشاهده نمود، آنگاه فرمود: به زیر نگاه کن، پس فرمود: به بالا نظر کن، چون نظر کردم سقف را به حال خود یافتم.

پس دست مرا گرفتند و به خانه دیگر بردند، و جامه هائی که پوشیده بودند کردند، و جامه های دیگر پوشیدند، و فرمودند: چشم برهم گذار و باز مکن، و بعد از ساعتی فرمودند: می دانی در کجائی؟ گفتم: نه فدای تو شوم، فرمود: الحال در ظلماتی که ذو القرنین به آنجا رسیده بود، گفتم: فدای تو کردم رخصت می دهی که دیده بگشایم؟ فرمود: بگشا اما چیزی را نخواهی دید، چون چشم گشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم، باز اندکی راه رفتند، فرمودند: می دانی در کجائی گفتم: نه، فرمود که: بر کنار آب زندگانی ایستاده ای که خضر از این آب خورده است.

پس از این زمین و از این عالم بیرون رفتیم، و به عالم دیگر در آمدیم، و چون پاره ای راه رفتیم، مثل این عالم خانه ها و بناها و مردمان دیدیم، و از آن عالم بدر رفتیم، و به عالم سوم داخل شدیم شبیه به آن دو عالم، تا بر پنج عالم گذشتیم، آنگاه فرمود: این ملکوت زمین بود، و ابراهیم همه اینها را ندیده بود، همین ملکوت آسمان را دیده بود، و ملکوت زمین دوازده عالم است، هر عالمی مثل آن عالم اول، و هر امامی از ما که از دنیا می رود در یکی از عالمها ساکن می شود، تا امام آخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود.

آنگاه فرمود: چشم برهم گذار، چشم برهم گذاشتم، و دست مرا گرفتند، ناگاه خود را در همان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم، پس آن جامه را کردند، و جامه های اول را پوشیدند، و به جای خود نشستند، پرسدم فدای تو کردم چند

ساعت از روز گذشته است، فرمود: سه ساعت (۱).

و به سند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که: روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم، پا را بر زمین زدند، پس دریائی عظیم ظاهر شد، و کشتیها از نقره در کنار آن دریا ایستاده، به یکی از آن کشتیها سوار شدند، و مرا سوار کردند، و رفتیم تا به محلی رسیدیم که در آنجا خیمه ها از نقره زده بودند، و آن حضرت داخل هر یک از آن خیمه ها شدند و بیرون آمدند، و فرمودند: آن خیمه ای که اوّل داخل شدم خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و دوّم از حضرت امیر المؤمنین، و سوّم از حضرت فاطمه، و چهارم از خدیجه، و پنجم از حضرت امام حسن، و ششم از حضرت امام حسین، و هفتم از حضرت علی بن الحسین، و هشتم از پدرم و نهم به من تعلّق داشت، و هر یکی از ما که از دنیا می رود خیمه ای دارد که در آنجا ساکن می شود (۲).

و از صالح بن سعید روایت نموده که: حضرت امام علی نقی علیه السّلام را در کاروان سرای فقرا جا داده بودند، به خدمت حضرت رفتم و گفتم: ایشان چندان سعی در تزیین تو و هتک حرمت کردند، تا آنکه در چنین جائی تو را ساکن گردانیدند، فرمود: یا ابن سعید تو هنوز در این مرتبه ای از معرفت ما، پس دست به جانبی حرکت دادند، چون نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوش روی خوش بو، و غلامان پاکیزه مانند مروارید، و طبقاتی رطب، و انواع میوه ها مشاهده نمودم، که دیده ام حیران شد، فرمود: ما هر کجا هستیم اینها برای ما مهیاست (۳).

و به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: تمام دنیا در دست

ص: ۲۲۹

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۴۰۴-۴۰۵ ح ۴.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۴۰۵-۴۰۶ ح ۵.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۴۰۶ ح ۷.

امام از بابت پاره گردگانی است که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست، و آنچه خواهد در آن می تواند کرد (۱).

و به چند سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: ذوالقرنین را مخیر کردند میان سحاب ذلول و سحاب صعب، پس سحاب ذلول و نرم را که پست تر بود برای خود اختیار کرد، و سحاب صعب را که تندروتر و شدیدتر است برای ائمه آل محمد صلی الله علیه و آله گذاشت، گفتم که: صعب کدام است؟ فرمود: آن است که رعد و برق و صاعقه دارد، و حضرت صاحب الامر بر آن سوار خواهد شد، و به آسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه که پنج زمینش معمور است و دو تا خراب گردش خواهد کرد (۲).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مالک شدند آنچه در زمین است، و دو ابر را بر حضرت عرض کردند، صعب را اختیار فرمود و بر آن سوار شد، و بر هفت زمین گذشت، پنج را معمور دید و دو را خراب (۳).

و به اسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: چون حق تعالی اراده می فرماید امامی را خلق کند، قطره ای از آب مزین فرومی فرستد که بر گیاهی یا میوه ای بنشیند، و والد او آن را تناول می کند، و جماع می کند، پس آن نطفه در رحم قرار می گیرد، و خدا امام را از آن خلق می فرماید، پس در شکم مادر صدا می شنود و می فهمد، و چون به زمین می آید بر بازوی راستش می نویسد

ص: ۲۳۰

۱-۱) بصائر الدرجات ص ۴۰۸ ح ۱.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۴۰۹ ح ۱.

۳-۳) بصائر الدرجات ص ۴۰۹ ح ۲.

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱).

پس چون به سخن و رفتار آمد، عمودی از نور برای او نصب می کنند که اعمال جمیع خلائق را می داند و می بیند (۲).

و کلینی و غیره به اسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که: چون خداوند عالمیان می خواهد امام را خلق نماید، ملکی را می فرستد که شربتی از آب تحت عرش برمی دارد و به امام می دهد، تناول می فرماید و از آن آب نطفه منعقد می شود، و چون به رحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمی شنود، و بعد از چهل روز آنچه گویند می شنود پس چون متولد شد خدا همان ملک را می فرستد که آیه را بر بازویش نقش می نماید، پس چون به منصب امامت فائز گردید از برای او مناری از نور بلند می کنند که به آن اعمال خلائق را می داند (۳).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است که: چون مادران اوصیای پیغمبران به ایشان حامله می شوند، مادر را سستی به هم می رسد مانند غش، و تمام آن روز یا شب چنین می باشد، پس به حال خود می آید، و از جانب راست خود از یک طرف خانه آوازی می شنود که کسی می گوید: حامله شدی به خیر و خوبی، و عاقبت امر تو به خیر خواهد بود، بشارت باد تو را به فرزند بردبار دانا، بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و المی و اثر حمل در خود نمی یابد.

تا چون ماه نهم می شود آوازه از خانه خود می شنود، و چون شب ولادت می رسد نوری در آن خانه ساطع می شود که به غیر او و پدر امام نمی بیند، و چون متولد می شود چهار زانو نشسته از پا به زیر می آید، و چون به زمین می رسد رو به

ص: ۲۳۱

۱-۱) سورة انعام: ۱۱۵.

۲-۲) بصائر الدرجات ص ۴۳۱-۴۳۴.

۳-۳) اصول کافی ۱/۳۸۷ ح ۳.

قبله می کند و سه مرتبه عطسه می کند، و به انگشت اشاره می نماید و الحمد لله می گوید، و ناف بریده و ختنه کرده متولد می شود، و دندانهای پیش دهانش همه روئیده می باشد، و از پیش رویش نوری ساطع می باشد مانند سبیکه طلا، و در تمام آن شب و روز از دستهایش نور ساطع است، و همچنین پیغمبران نیز چنین متولد می شوند (۱).

و صفار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا را شهری هست در پشت مغرب که آن را جابلقا می گویند، و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امتند، و هرگز معصیت خدا نکرده اند، و هیچ کار نمی کنند، و هیچ چیز نمی گویند، مگر لعنت بر ابو بکر و عمر، و بی زاری از ایشان، و اظهار ولایت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله (۲).

و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا را شهری هست در پشت دریا، که وسعت آن به قدر سیر چهل روز آفتاب است، و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده اند، و شیطان را نمی شناسند، و نمی دانند که شیطان خلق شده است، و در هر چند گاه ما ایشان را می بینیم، و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال می نمایند، و از ما سؤال می کنند کیفیت دعا را، و ما تعلیم ایشان می کنیم، و می پرسند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله کی ظهور می کند.

و در عبادت و بندگی سعی بسیار می کنند و شهر ایشان دروازه های بسیار دارد، از هر دروازه ای تا دروازه ای صد فرسخ مسافت است، و ایشان را تقدیس و تنزیه و

ص: ۲۳۲

۱- ۱) اصول کافی ۱/۳۸۷-۳۸۸ ح ۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۷/۴۵.

عبادت بسیار هست که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را سهل خواهید شمرد، و در میان ایشان کسی هست که یک ماه سر از سجود بر نمی دارد، و خوراک ایشان تسیح الهی است، و پوشش ایشان برگ درختان است، و روه‌های ایشان از نور روشن است، و چون یکی از ما را می بینند بر گرد او می آیند، و از خاک قدمش بر می گیرند برای برکت.

و چون وقت نماز ایشان می شود صداهای ایشان بلند می شود مانند باد تند، و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود نینداخته اند برای انتظار قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله، و از خدا می طلبند که به خدمت او مشرف شوند، و عمر هریک از ایشان هزار سال است، اگر ایشان را بینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است، و پیوسته طلب می کنند امری را که موجب قرب به خدا باشد، و چون ما دیر به نزد ایشان می رویم به خدا تقرب می جویند که مبادا از غضب الهی باشد، و پیوسته منتظر آن وقت هستند که وعده ملاقات ما و ایشان است، و هرگز از عبادت سست نمی شوند و به تنگ نمی آیند.

و به نحوی که ما قرآن را تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت می نمایند، و در میان آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم کافر می شوند، و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل شود از ما می پرسند، و چون بیان می کنیم سینه های ایشان گشاده و منور می شود، و از خدا می طلبند که ما را برای ایشان باقی دارد، و می دانند که خدا به وجود ما بر ایشان چه نعمتها دارد، و قدر ما را می شناسند، و ایشان با قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله خروج خواهند کرد، و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت، و همیشه از خدا همین را می طلبند، و در میان ایشان پیر و جوان

هستند، چون جوانی پیری را می بیند نزد او به مثابه بندگان می نشیند، و تا رخصت نفرماید بر نمی خیزد.

و ایشان بهتر از جمیع خلق اطاعت امام می کنند، و به هر امری که امام ایشان را به آن داشت ترک نمی کنند، تا امر دیگر نفرماید، و اگر ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب بگمارند، در یک ساعت همه را فانی می کنند، و حربه در ایشان کار نمی کند، و خود شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن که بر کوه بزند دونیم می کنند، و امام به این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در ما بین جابلقا و جابلساست جنگ خواهد کرد، و جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب، و بر هریک از اهل ادیان که وارد شوند اول ایشان را به خدا و رسول و دین اسلام بخوانند، و هر که مسلمان نشود او را بکشند، تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد (۱).

و به اسانید معتبره از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که فرمود: خدا را شهری هست در مشرق، و شهری هست در مغرب، و بر هریک از این دو شهر حصار می هست از آهن، که در هر حصاری هفتاد هزار در است، و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل می شوند، که هریک به لغتی سخن می گویند که دیگری نمی داند، و من جمیع آن لغتها را می دانم، و در آن شهرها و در ما بین آن شهرها خدا را حجّتی و امامی نیست به غیر از من و برادرم حسین، و ماها حجّت خدائیم بر ایشان (۲).

ص: ۲۳۴

۱- ۱) بحار الانوار ۴۲/۲۷-۴۳ ح ۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۴۱/۲۷ ح ۲.

اشاره

و اعلم يا أباذر انّ الله عزّ و جلّ جعل أهل بيتي في امتي كسفينة نوح من ركبها نجا، و من رغب عنها غرق، و مثل باب حطّه في بني اسرائيل، من دخله كان آمنا.

اهل بيت (عليهم السلام) کشتی نجاتند

و بدان که ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا در میان امت من از باب کشتی نوح گردانیده، که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت، و هر که نخواست آن را و داخل آن کشتی نشد غرق شد، هم چنین اهل بیت من هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان می نشیند، از گرداب فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد، و هر که از جانب ایشان به سوی دیگر میل می کند در دریای شقاوت غرق می شود، و اهل بیت من در این امت مانند در حطّه اند که در بنی اسرائيل بود، که خدا امر فرمود داخل آن در شوند، و هر که داخل آن در شد از عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد، و هم چنین در این امت هر که چنگ در دامان متابعت ایشان می زند، و از راه پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب می کند، از جمله ایمنان است، و الاّ طعمه شیطان و مستحقّ عذاب و خذلان است.

بدان که خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائيل را که اَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ [\(۱\)](#) و جمعی از مفسرین گفته اند: مراد از در حطّه در قریه بیت المقدّس است، یعنی: در آئید به یکی از درهای قریه بیت المقدّس از روی خضوع و شکستگی، یا چون در کوچک است خم شوید و به رکوع داخل شوید، یا بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار کنید، و بگوئید خداوندا از گناهان ما بگذر تا بیا مرزیم گناهان شما را.

ص: ۲۳۵

و بعضی گفته اند که: در قریبه اریحا مراد است، و جمعی از محققین را اعتقاد این است که: مراد در آن قبه ای است که در تیه برای قبله ایشان مقرر کرده بودند، و رو به آن نماز می کردند، پس بعضی ابا کردند، و از درهای دیگر داخل شدند، یا داخل نشدند، و بعضی که از آن در داخل شدند آن عبارت که استغفار ایشان بود تغییر دادند، و به جای حط حنطه گفتند و گندم طلبیدند، پس خدا طاعونی بر ایشان گماشت که در یک ساعت بیست و چهار هزار کس ایشان بمردند.

و بدان که مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است در احادیث سنی و شیعه متواتر است، و دلالت بر این می کند که در هر باب تسلیم و انقیاد اهل بیت باید نمود، و پا از جاده متابعت ایشان به در نباید گذاشت، و به همین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند، و در اعمال و اعتقادات از طریقه ایشان به در روند، بلکه ایشانند وسیله میان خلق و خدا، و هدایت از غیر ایشان حاصل نمی شود.

چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه و شیخ طبرسی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: بلیه مردم برای ما عظیم شده است، اگر ایشان را می خوانیم اجابت ما نمی کنند، و اگر ایشان را وامی گذاریم به غیر ما هدایت نمی یابند. (۱)

و شیخ طوسی به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که: مائیم سبب و وسیله میان شما و خدا (۲).

و شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است از عبد الله بن سلیمان که:

ص: ۲۳۶

۱-۱) بحار الانوار ۹۹/۲۳ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۰۱/۲۳ ح ۵.

من در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم، شخصی از اهل بصره آمد و گفت: حسن بصری می گوید: آن جماعتی که علم خود را کتمان می کنند شکمهای ایشان اهل جهنم را متأذی خواهد کرد، حضرت فرمود: اگر حسن راست می گوید پس هلاک شده است مؤمن آل فرعون، و خدا او را به کتمان ایمان و علم مدح کرده است، و همیشه علم مکتوم بود از آن روز که خدا نوح را به پیغمبری مبعوث گردانید، حسن بصری اگر می خواهد به جانب راست برود، و اگر می خواهد به جانب چپ برود، که علم یافت نمی شود مگر نزد ما (۱).

و ابن بابویه علیه الرحمه به سند معتبر از اسحاق بن اسماعیل روایت کرده است که: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به او نوشت: به درستی که خداوند عالمیان به رحمت و احسان خود بر شما فرایض را واجب گردانید، نه از برای آنکه خود محتاج بود به عبادت شما، بلکه از برای احسان و تفضل، تا آنکه ممتاز گرداند بد را از نیک، و بد کردار را از فرمان بردار، و تا ظاهر گرداند آنچه در سینه ها مخفی است، و دلها را پاکیزه گرداند از بدیها، و از برای آنکه سبقت جوئید به رحمتهای او، و منزلتها و رتبه های شما در بهشت رفیع گردد.

پس واجب کرد بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکات و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را، و از برای شما دری مقّرر ساخت که به آن در درهای فرایض بر شما گشوده می شود، که آن ولایت و متابعت اهل بیت است، و از برای شما کلیدی از برای گشودن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که پیروی ایشان است، اگر محمّد و اوصیای او صلوات الله علیهم نمی بودند شما حیران می بودید، از باب بهایم و حیوانات که هیچ فریضه ای از فرایض خدا را نمی دانستند، و آیا داخل شهر

ص: ۲۳۷

می توان شد از غیر راهش، پس چون خدا بر شما مَنّت گذاشت به نصب امامان بعد از پیغمبر شما، فرمود که: امروز دین شما را کامل نمودم، و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و دین اسلام را برای شما پسندیدم و برگزیدم (۱).

و از طریق سنّی و شیعه متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین فرمود: من شهرستان علمم و تو در آن شهرستانی، و داخل شهر نمی توان شد مگر از درش (۲).

و اخبار در این باب زیاده از حد و حصر است، چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می شود نه همین سفینه نجات این امتند، بلکه جمیع ملائکه و پیغمبران به برکت ولایت ایشان به سعادات فایز گردیده اند، و در جمیع شداید به انوار ایشان پناه برده اند، و ایشانند علّت غائی ایجاد جمیع آسمانها و زمین، و عرش و کرسی، و ملک و جنّ و انس، چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که خداوند خطاب به محمّد و علی نمود که: لولاک لما خلقت الأفلاک، اگر نه شما می بودید من افلاک را خلق نمی کردم، و بیان سرّ این اخبار موقوف بر تبیین رمزی است که موجب انکشاف این معنی می شود.

بدان که خداوند عالمیان فیاض مطلق است، و ذات مقدّسش مقتضی فیض وجود است، اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است، تا افاضه آن فیض عقلا قبیح نباشد، و کسی که قابل آن باشد که چنین بنائی مثل عالم امکان را برای او بنا کنند، و چنین مهمان خانه ای برای او مرتّب سازند، و در میدان وسیع عرصه ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای منبع برپا کنند، و چندین هزار از سرادق رفعت و

ص: ۲۳۸

۱- ۱) بحار الانوار ۹۹/۲۳-۱۰۰ ح ۳.

۲- ۲) احقاق الحق ۴۶۹/۵-۵۰۱.

حجب جلال را به اوتاد قدرت و اطناب عزت استوار گردانند، و این عرصهٔ ظلمانی را به چراغهای نورانی از آفتاب و ماه و ستارگان روشن سازند، و صفایح افلاک و لوح خاک را به انواع زینتها و الوان نقشها بیارایند، و مائدهٔ احسانی که تمام عالم را فراگرفته برای او بکشند، و الوان نعمتها و میوه‌ها و گلها و ریاحین برای او حاضر سازند، و نشأهٔ آخرت که این نشأ دنیا نمونهٔ حقیری است از آن، یعنی بهشت اعلا را به انواع حور و قصور بیارایند، و غیر متناهی از ملائکهٔ مقربین و جن و طیور و وحوش و بهایم را خادم او گردانند، بزرگواری می باید باشد که این کرامتها را سزاوار و لایق باشد.

پس اگر دیگران به طفیل او از این خوان بهره ای برند، نزد عقلا پسندیده است، و اگر امثال ماها لایق این کرامتها نیستیم، و برای ما به تنهایی این قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است، چنانچه اگر بالفرض لری یا کردی یا روستائی جاهلی نزد پادشاه عظیم الشانی بیاید، و پادشاه بفرماید که میدان را چراغان کنند، و انواع فرشها گسترده الوان نعمتهای پادشاهانه برای او حاضر گردانند، و جمیع امرای خود را به خدمت او بازدارد، جمیع عقلا او را مذمت می کنند، که این آداب پادشاهانه نبود، و این مرد قابل این کرامت نبود، نهایت اکرام این مرد این بود که ده تومان زر یا کمتر به او بدهند، و او را در مجلس حضور هم راه ندهند، و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم الشانی بیاید، و این تهیه ها برای او بکنند، و به طفیل او چندین هزار کرد و روستائی سیر کنند و بخورند بدنما نیست، و جمیع عقلا مدح می کنند.

و همچنین در این ماده چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات الله علیهم اشرف مکنونات، و زبدهٔ ممکناتند، و نهایت آنچه رتبهٔ امکانی از کمالات و استعدادات گنجایش داشته باشد در ایشان مجتمع است، ایشان مادهٔ قابلهٔ جمیع فیوض و رحمتهایند، و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان فیض می گردد، و به

طفیل ایشان به موادّ قابلّه دیگر سرایت می کند درخور استعداد ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اوّل نعمتهاست اوّل بر آن حضرات فایض گردید، بعد از آن بر دیگران، چنانچه فرمود: اوّل ما خلق الله نوری، و همچنین معنی نبوت اول از برای آن جناب حاصل شد، و به برکت او به دیگران رسید، چنانچه فرمود:

كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين، من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود، و فرمود: مائیم آخران سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم، و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم.

و این است معنی شفاعت کبرا که از روز اوّل تا ابد الابد جمیع خیرات و کمالات به وسیله ایشان به جمیع خلق فایض گردیده و می گردد.

و این است سرّ صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اوّل بر ایشان صلوات فرستاد، بعد از آن حاجت خود را طلبید تا برآورده شود؛ زیرا که یک علت ناروائی حاجت عدم قابلیت تو است، پس چون صلوات فرستادی، و برای آن ماده های قابله رحمت طلبیدی، مانعی نیست در حقّ آن حضرت و اهل بیتش البتّه مستجاب می شود، و همین که آب به سرچشمه آمد، هر کس درخور قابلیت خود از سرچشمه به او بهره ای می رسد، درخور راهی که به آن سرچشمه دارد کسی باشد که نهر عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسّل از آن منبع خیرات و سعادات به سوی خود کنده باشد، از هر رحمتی که به آنجا می رسد درخور نهر و گنجایش آن بهره ای می برد، و کسی که جوی ضعیفی داشته باشد همان قدر حصّه می یابد.

پس معلوم شد که انتفاع انبیا و مقربان از انوار مقدّسه ایشان زیاده از دیگران است، و منتّ نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیاء و دوستان خدا زیاده بر عوام الناس است، چون سخن به اینجا کشید این مطلب را از این نازک تر بیان می توان کرد.

بدان که این معلوم است که چندان که مناسبت میان فاعل و قابل و مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر می شود، بلکه جمعی را اعتقاد این است که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمی تواند شد، پس این ناقصان که در نهایت مرتبه نقصند در استفاضه ایشان از کامل من جمیع الوجوه ناچار است از واسطه ای که از جهات کمال با جناب ذو الجلال یک نوع ارتباطی داشته باشد، و از جهت امکان و عوارض آن مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته باشد، که افاضه و استفاضه به این دو جهت به عمل آید، چنانچه در هدایت و ایصال احکام و حقایق به خلق این دو جهت ضرور است، و اشاره مجملی به این دو معنی در ابواب نبوت شد، و در بیان معنی قرب نیز اشاره شد.

و بدان که چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهی اند، و به نمونه ای از صفات جلال و جمال او متّصف گردیده اند، ایشان را کلمات الله و اسماء الله می گویند، و احادیث (۱) در این باب بسیار است، و چنانچه اسماء الهی دلالت بر کلمات او می کند، ایشان نیز از این حیثیت که به پرتوی از صفات او متّصف گردیده اند دلالت بر صفات او می کنند، مثل اسم رحمان که دلالت بر اتّصاف الهی به صفت رحمت می کند، چون رحمت و شفقت رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده می کنی تو را دلالت می کند بر کمال خداوندی، که این رحمت با این بسیاری قطره ای از دریای رحمت اوست، و هم چنین در جمیع کمالات، بلکه دلالت ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسماء است، و اسماء مقدّس الهی از این جهت تأثیرات بر ایشان مترتب است، که دلالت بر آن مسمی کند، لهذا بر ایشان نیز آثار عجیبه در عالم ظاهر می گردد که اسماء مقدّس الهی اند، و مظهر قدرت و کمالات اویند.

ص: ۲۴۱

و چنانچه پیش دانستی ذات و صفات را دانستن محال است، و لیکن در آنجا وجوهات صفات و تعبیرات از آن عارفان را درجات مختلفی می باشد، و در هر اسمی صاحب هر معرفتی درخور معرفت خود از آن اسم بهره ای می یابد، مثلاً - بلا- تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف می باشد، یک مرد کردی می باشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که، هر وقت که خواهد اراده دوشاب کند او را میسّر است، و اگر خواهد هزار دینار بی زحمت به کسی می تواند داد، این مرد پادشاه را به صفات استاد حلوائی و استاد بزّاز شناخته، اگر پادشاه به او احسانی کند، درخور شناخت او احسان خواهد کرد، و همچنین تا به مرتبه آن شخص که از عظمت پادشاه آن قدر دانسته که، او قادر بر عطای حکومت‌های عظیم هست، و منصبی می تواند بخشید که در سالی آلف الوف تحصیل می تواند کرد، پادشاه به چنین شخصی درخور معرفت او می دهد.

همچنین عارفان را در مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت هست، یک لفظ رحمان را هر عارفی به معنی می فهمد، و درخور آن معنی فایده می برد، تا آن عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را یافته به رحمان فیض ازل و ابد را برای ممکنات می طلبد و می رساند.

و همچنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام که اسماء مقدّس الهی اند درخور شناخت و معرفت ایشان از توسّل به ایشان منتفع می توان شد، یک شخص علی علیه السلام را مردی شناخته است که هر مسئله ای که می پرسد می داند، او علی علیه السلام را در مرتبه علامه شناخته، بلکه علی علیه السلام را وسیله نکرده علامه را وسیله کرده، و دیگری علی علیه السلام را چنین شناخته که شبی پانصد کس را می تواند کشت، او علی علیه السلام را شناخته، مالک اشتر را شناخته. و یکی علی علیه السلام را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزار تومان به او می دهد، تا به مرتبه آن بزرگی که علی علیه السلام را در

مرتبه کمال شناخته، اگر نام علی را بر آسمان بخواند از یکدیگر می‌باشد، و اگر بر زمین بخواند می‌گدازد.

چنانچه در احادیث (۱) بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند عرش قرار گرفت، و بر کسی نوشتند برپا ایستاد، و بر آسمانها نوشتند بلند شدند، و بر زمین نوشتند قرار گرفت، و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند.

و دوستان ایشان را به تجربه معلوم است که در وقت دعا درخور آن ربط و معرفت و توسلی که به ایشان حاصل می‌شود همان قدر استشفاع به ایشان نفع می‌کند، و اگر این معنی را از این نازک تر ذکر کنیم، سخن دقیق می‌شود و مطلب مخفی تر می‌شود.

و بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که: یک فیلی را بردند به شهر کوران، چون شنیدند که چنین خلقت عظیمی به شهر ایشان آمده، همگی به سیر آن جمع شدند، و دست بر آن مالیدند، یکی از ایشان دست بر گوش او مالید، و یکی دست بر خرطوم او مالید، و یکی دندانش را لمس کرد، و یکی بدنش را، و یکی دمش را، و چون فیل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و به وصف آن شروع کردند، و در میان ایشان نزاع شد، آنکه گوشش را لمس کرده بود گفت: فیل یک چیز پهنی است از باب گلیم، دیگری که خرطومش را یافته بود گفت: غلط کردی از بابت ناودان دراز است و میان تهی، و هریک به آنچه از آن یافته بودند تعبیر کردند، و نزاع ایشان به طول انجامید، مرد بینائی که فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد و گفت: هیچ یک آن را نشناخته اید، اما هریک راهی به آن برده اید، بلا تشبیه کوران عالم امکان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او که

ص: ۲۴۳

متخلّق به اخلاق او شده اند چنین حالتی هست، و در این مقام گنجایش زیاده از این سخن نیست، و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر می شود.

چنانچه ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کرده است، از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خدا خلق نکرده است خلقی را که از من بهتر و گرامی تر باشد نزد او، گفتم: یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی خدا انبیای مرسل را افضل از ملائکه مقرب قرار داده، و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل و زیادتی داده است، و بعد از من تو را و ائمه بعد از تو را بر همه تفضیل داده، و ملائکه خدمت کاران ما و خدمت کاران دوستان مایند.

یا علی آنهایی که حاملان عرشند، و بر دور عرش می باشند، تسبیح و تحمید خداوند خود می کنند، و استغفار می کنند برای آن جماعتی که ایمان به ولایت ما آورده اند.

یا علی اگر ماها نبودیم، خدا نه آدم را خلق می کرد، و نه حوّا را، و نه بهشت را، و نه دوزخ را، و نه آسمان، و نه زمین را، و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم؟ و حال آنکه ما پیش از آنها خدا را شناختیم، و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کردیم؛ زیرا اوّل چیزی را که خدا خلق کرد ارواح ما بود، پس ما را گویا گردانید به توحید و تحمید خود، که او را به یگانگی یاد کنیم، و حمد او بکنیم، بعد از آن ملائکه را خلق کرد، و ارواح ما یک نور بود.

چون ارواح ما را ملائکه دیدند، بسیار عظیم نمود در نظر ایشان، پس گفتیم:

سبحان الله، تا آنکه ملائکه بدانند که ما خلق و آفریده خدائیم، و خدا منزّه است از اینکه به ما شباهتی داشته باشد، یا آنکه صفات ممکنات در او باشد، پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند، و منزّه از صفات دانستند.

پس چون ملائکه بزرگواری شأن ما را مشاهده نمودند، لا اله الا الله گفتیم، تا

ملائکه بدانند که خدا شریک در بزرگواری و عظمت ندارد، و ما بندگان خدائیم، و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم، پس ایشان گفتند: لا اله الا الله.

پس چون رفعت و محلّ و درجه ما را دیدند، ما گفتیم الله اکبر، تا بدانند ملائکه که خدا از آن عظیم تر است که کسی بدون توفیق و تأیید از نزد او رتبه و منزلت تواند به هم رسانید، آنگاه گفتند الله اکبر، پس چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند، گفتیم لا- حول و لا- قوه الا بالله، تا بدانند که قوت و قدرت و توانائی ما از خداوند ماست، چون دانستند که خدا چه نعمتها به ما کرامت فرموده، و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده، ما گفتیم الحمد لله، تا ملائکه بدانند که خدا از جانب ما مستحقّ حمد و ثناست بر این نعمتهای عظیم که به ما انعام فرموده، پس ملائکه گفتند: الحمد لله، پس به برکت ما هدایت یافتند ملائکه به تسبیح و تهلیل و تحمید و توحید و تمجید خدا.

پس حق تعالی حضرت آدم را خلق فرمود، و ما را در صلب او به ودیعه سپرد، و امر فرمود ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند، از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم، و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود، و سجده تکریم و اطاعت آدم بود، چون ما در صلب وی بودیم، پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم، و حال آنکه جمیع ملائکه سجده آدم را از برای تکریم ما کردند.

و چون مرا به آسمانها عروج فرمودند، جبرئیل بعد از اذان و اقامه گفت:

یا محمّد پیش بایست تا با تو نماز کنیم، من گفتم یا جبرئیل بر تو تقدم بجویم؟ گفت: آری؛ زیرا که خدا پیغمبرانش را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است، و تو را به خصوص بر جمیع خلق تفضیل داده است، پس من مقدّم شدم و با من نماز گذاردند و فخر نمی کنم.

پس چون به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل گفت: برو یا محمّد که من در اینجا

می مانم، گفتم: در چنین جائی مرا تنها می گذاری؟ جبرئیل گفت: یا محمد این نهایت اندازه ای است که خدا برای من مقرر ساخته است، و اگر از این حد درگذرم بالهای من می سوزد، پس فرورفتم در دریاهاى نور، و رسیدم به آنجائی که خدا می خواست از اعلاى درجات ملکوت و ملک.

پس ندا به من رسید: یا محمد، گفتم: لئیک یا ربّ و سعدیک تبارک و تعالیت، پس ندا رسید: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام، مرا عبادت کن و بس، و بر من توکل کن در جمیع امور؛ زیرا که تو نور منی در میان بندگان من، و فرستاده منی به سوی خلق، و حجّت منی بر جمیع خلایق، از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام، و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده ام، و از برای شیعیان ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام.

گفتم: خداوندا اوصیای من کیستند؟ ندا رسید: ای محمد اوصیای تو آنهاىند که بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است، چون نظر به ساق عرش کردم، دوازده نور دیدم، بر هر نوری سطرى سبز بود که بر او نام وصیى از اوصیای من نوشته بود، اوّل ایشان علی بن ابی طالب، و آخر ایشان مهدى اّمّت من.

گفتم: خداوندا اینها اوصیای منند بعد از من؟ ندا رسید: یا محمد اینها اولیا و دوستان و اوصیا و برگزیدگان منند، و حجّتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق، و ایشان اوصیا و خلیفه های تواند، و بهترین خلق منند بعد از تو، به عزّت و جلال خود قسم که به ایشان دین خود را ظاهر گردانم، و کلمه حق را به ایشان بلند گردانم، و به آخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک کنم، و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم، و بادها را مسخر او کنم، و ابرهای صعب را ذلیل او نمایم، و او را بر آسمانها بالا برم، و او را به لشکرهای خود یاری کنم، و ملائکه را مددکار او گردانم، تا آنکه دین حق بلند شود، و جمیع خلق به یگانگی من اقرار

کنند، پس ملک و پادشاهی او را دائم گردانم، و دولت حق تا روز قیامت از دوستان من به در نرود (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: جبرئیل چون به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمد در خدمت آن حضرت مانند بندگان می نشست، و تا رخصت نمی فرمود داخل نمی شد (۲).

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که: از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند علی بن ابی طالب افضل است یا ملائکه؟ حضرت فرمود:

ملائکه شرف نیافتند مگر به محبت محمد و علی، و قبول ولایت ایشان، و هر کس از محبان علی که دل خود را از غش و دغل و کینه و حسد و گناهان پاک کند افضل است از ملائکه (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: یهودی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: تو افضلی یا موسی بن عمران؟ حضرت فرمود:

خوب نیست آدمی تعریف خود کند، و لیکن مرا ضرور است می گویم، چون از حضرت آدم خطیئه صادر شد، توبه اش این بود: خداوندا از تو سؤال می کنم به حق محمد و آل محمد که بیامری مرا، پس خدا توبه اش را قبول فرمود. و نوح چون به کشتی نشست، و از غرق ترسید: گفت خداوندا از تو سؤال می کنم به حق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی، پس خدا او را نجات داد، و ابراهیم را چون به آتش افکندند گفت: خداوندا سؤال می کنم به حق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی، پس خدا آتش را بر او سرد و سلامت گردانید.

ص: ۲۴۷

۱- ۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۶۲-۲۶۴ ح ۲۲، و بحار الانوار ۲۶/۳۳۵-۳۳۸ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۶/۳۳۸ ح ۲.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۶/۳۳۸ ح ۴.

و موسی چون عصایش را انداخت و ترسید گفت: خداوندا سؤال می کنم به حقّ محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی، پس خدا فرمود، مترس که تو بر ایشان غالبی، ای یهودی اگر موسی مرا درمی یافت، و ایمان به پیغمبری من نمی آورد، ایمان او هیچ نفعی به او نمی داد، و پیغمبری او را فایده نمی کرد، ای یهودی یکی از فرزندان من مهدی است که چون بیرون آید، عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او فرود آید، و او را مقدّم دارد، و با او نماز گذارد (۱).

و به سند معتبر روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: یا علی حق تعالی مرا از میان جمیع مردان عالمیان برگزید، و بعد از من تو را از جمیع مردان عالم اختیار کرد (۲).

و در احادیث معتبره وارد شده است: روزی که از ذریت آدم پیمان می گرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق به این نحو پیمان گرفتند که، آیا من پروردگار شما نیستم؟ و محمد پیغمبر شما نیست؟ و علی امام شما نیست؟ و امامان هادیان از فرزندان او امامان شما نیستند؟ همه گفتند: بلی، هر که سبقت گرفت به این اقرار و عزم بر نگاه داشتن این پیمان بیشتر داشت، و از پیغمبران اولو العزم شدند، و هر ملکی که قبول ولایت بیشتر کرد مقرب شد (۳).

یا أباذر احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا و الآخرة....

اشاره

یا أباذر احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا و الآخرة.

یا أباذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس: الصّححه، و الفراغ.

یا أباذر اغتتم خمسا قبل خمس: شبابک قبل هر مک، و صحّتک قبل

ص: ۲۴۸

۱- ۱) بحار الانوار ۳۱۹/۲۶-۳۲۰ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۷۰/۲۶-۲۷۱.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۷۸/۲۶ ح ۲۱.

سقمك، و غناك قبل فقرك، و فراغك قبل شغلک، و حياتك قبل موتك.

يا أباذر اياك و التسوييف بأملك، فانك بيومك، و لست بما بعده، فإن يكن غدا لك، فكن في الغد كما كنت في اليوم، و إن لم يكن غدا لك، لم تندم على ما فرطت في اليوم.

يا أباذر كم من مستقبل يوما لا يستكمله، و منتظر غدا لا يبلغه.

يا أباذر لو نظرت الى الأجل و مسيره، لأبغضت الأمل و غروره.

يا أيا ذر كن كائنك في الدنيا غريب، أو كعابر سبيل، و عد نفسك من أصحاب القبور.

يا أباذر اذا أصبحت فلا تحدّث نفسك بالمساء، و اذا أمسيت فلا تحدّث نفسك بالصباح، و خذ من صحتك قبل سقمك، و من حياتك قبل موتك، لا تدري ما اسمك غدا.

يا أباذر إياك أن تدر كك الصرعه عند الغره، فلا تمكّن من الرجعه، و لا يحمدك من خلفت بما تركت، و لا يعذرك من تقدّم عليه بما اشتغلت به.

يا أباذر ما رأيت كالنار نام هاربها، و لا مثل الجنه نام طالبها.

يا أباذر كن على عمرك أشح على درهمك و دينارك.

يا أباذر هل ينتظر أحدكم الأ غنى مطغيا، أو فقرا منسيا، أو مرضا مفسدا، أو هرما مفيئا، أو موتا مجهزا، أو الدجال فأنه شرّ غائب، أو الساعه ينتظر، و الساعه أدهى و أمر.

ای ابوذر حفظ کن آنچه من تو را به آن وصیت می کنم، و عمل نما تا سعادت مند گردی در دنیا و آخرت.

ای ابوذر دو نعمت است، که غبن دارند در آن دو نعمت بسیاری از مردم: یکی صحت بدن و اعضاء و جوارح، و یکی فراغ و فرصت و مجال، یعنی در این دو نعمت فریب می خورند، و غنیمت نمی شمارند، و می گذارند که از دستشان می رود، و بعد از آن حسرت می خورند و فایده ندارد، و در احادیث مفتوح به فایده وارد شده است، یعنی باعث فتنه ایشان است، و ایشان را از خدا غافل می گرداند.

ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز: جوانی را پیش از پیری، که چون پیر شدی بندگی نمی توانی کرد، و حسرت خواهی برد، و غنیمت دان تندرستی را پیش از بیماری، که چون بیمار شوی عبادت نمی توانی کرد، چنانچه در صحیح می توانی کرد، و قدر بدان توانگری را پیش از آنکه فقیر شوی، و آنچه خواهی در راه خدا نتوانی داد، و حسرت توانگری را بری، یا به علت فقر از عبادت بازمانی، و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آنکه مشغول شوی به کارهایی که فرصت عبادت نداشته باشی، و مغتنم دان زندگی را پیش از مرگ، که بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی کرد.

ای ابوذر زینهار که تأخیر کارهای خیر مکن به طول و امل و آرزوها، که بعد از این خواهی کرد به درستی که این روز که در دست تو است همین را داری، و بعد از این را نمی دانی که خواهی داشت، پس امروز را صرف کار خود کن، که اگر فردا زنده باشی در فردا همچنان باشی که امروز بودی.

همین امروز میکن کار امروز که فردا از برای کار فرداست

و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی، و حال آنکه آخر عمر تو بود.

ای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد، و آن روز را تمام نکرده بمیرد، و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و به او نرسد.

ای ابوذر اگر بینی اجل خود و تندی رفتار آن را که چه زود می آید، و عمر به سرعت می گذرد هرآینه دشمن خواهی داشت آرزوهای دور و دراز خود را، و فریب آن نخواهی خورد.

ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که به غربتی درآید، و آن را وطن خود نشمارد، و یا مسافری که در منزلی فرود آید، و قصد اقامت ننماید، و خود را از اصحاب قبور بشمار، و قبر را منزل خود دان، و در تعمیر و آبادانی آن همت بگمار.

ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده، و شام را از عمر خود حساب مکن، و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آن را در خاطر مگذران، و از صحت خود توشه بگیر پیش از بیماری، و از زندگی بهره بردار پیش از مردن که نمی دانی فردا چه نام خواهی داشت، نام زندگان خواهی داشت یا نام مردگان، یا آنکه در روز قیامت نمی دانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا.

ای ابوذر بیندیش مبدا که از پا درآئی و بمیری در هنگام غفلت در جمع دنیا، پس تو را رخصت برگشتن نباشد که کار خود درست کنی، و وارث تو تو را مدح نکند به آنچه از برای او گذاشته ای، و آن خداوندی که به نزد او رفته ای تو را معذور ندارد در آن چیزهایی که مشغول آنها شده ای، و بندگی او را برای آنها ترک کرده ای.

ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را که گریزنده از آن خواب کند و غافل باشد، زیرا کسی که از امر سهل خایف و گریزان است از خوف آن خواب نمی کند، و آتش جهنم با آن عظمت جمعی که دعوی خوف از آن می کنند به خواب می روند، بلکه همیشه در خوابند، و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب کنند، و خواهان آن خواب کند، زیرا که مردم از برای لذتها سهل دنیای فانی خواب را بر

خود حرام می کنند، و سعی در تحصیل آن می نمایند، و طالبان بهشت ابدی و نعیم نامتناهی پیوسته در خوابند.

ای ابوذر قدر عمر را بدان، و بر عمر خود بخیل تر باش که ضایع نشود از دینار و درهم.

ای ابوذر هر یک از شما یکی از چند چیز را انتظار می برید و در پیش دارید، یا توانگری به هم رسانید و طاعی شوید، و به سبب آن از سعادت ابد محروم شوید، یا فقر و بی چیزی که به سبب آن خدا را فراموش کنید، یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از اصلاح بازدارد، یا پیری که شما را از کار بیندازد، یا مرگی که به سرعت در رسد و مهلت ندهد، یا فتنه دجال که شری است غایب و می رسد، یا قیامت برپا شود و قیامت از همه چیز عظیم تر و تلخ تر است.

توضیح این کلمات طریقه و مواعظ شریفه را در ضمن سه مقصد بیان می نماید.

مقصد اول

در احتراز از طول امل است

بدان که مفاد این نصایح شافیه، اهتمام در عمل، و احتراز از طول امل است، و طول امل از امتهات صفات ذمیمه است، و مورث چهار خصلت است: اول کسل و ترک طاعت، زیرا که شیطان او را از این راه فریب می دهد، که فرصت بسیار است و عمر دراز است، و در هنگام پیری عبادت می توان کرد، ایام جوانی را صرف عیش و طرب می باید کرد.

دوم: آنکه باعث ترک توبه می شود، و تأخیر می کند توبه را به گمان اینکه مهلت خواهد یافت، تا مرگ به ناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد.

ص: ۲۵۲

سوم: آنکه باعث حرص بر جمع مال، و تحصیل امور لازمه آن می شود، برای آنکه چون گمان عمر بسیار به خود دارد، به اندازه آن تحصیل ما یحتاج خود می کند، چون اعتماد بر خداوند خود ندارد، و نمی داند که اگر خدا خواهد او را زود فقیر می کند، و آنچه تحصیل کرده است به کار او نمی آید، و اگر خدا مصلحت داند اگر به کار خدا باشد خدا او را توانگر می کند.

چهارم: آنکه باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت می گردد، و این صفات ذمیمه مایه شقاوت ابدی است.

چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به اسانید معتبره منقول است که: خصلتی که از آن بیشتر بر شما می ترسم دو خصلت است: یکی متابعت خواهشهای نفس کردن، و یکی طول امل، اما متابعت هوای نفسانی پس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع می کند و باز می دارد، و اما طول امل پس موجب فراموشی آخرت می گردد (۱).

و ایضا از آن حضرت منقول است: هر که املش دراز است عملش نیکو نیست (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: صلاح اول این امت به زهد و یقین است، و فساد آخر ایشان به بخل و طول امل است (۳).

و ایضا از آن حضرت منقول است که به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی می شود: خشکی دیده، و سنگینی دل، و

ص: ۲۵۳

۱- ۱) بحار الانوار ۱۶۳/۷۳ ح ۱۶.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۶۶/۷۳ ح ۲۹.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۶۴/۷۳ ح ۲۰.

درازی امل، و محبت بقای بسیار در دنیا (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: پیر می شود فرزند آدم، و جوان می شود در او دو خصلت: حرص، و طول امل (۲).

و بدان که معالجه این مرض مزمن به بسیاری یاد مرگ، و شداید بعد از مرگ، و تفکر در عدم اعتبار عمر، و سرعت انقضای آن می شود، چه ظاهر است که مرگ را به پیر و جوان یک نسبت است، بلکه به جوانان نزدیک تر است، و هر روز یک شخصی از هم سنّان این کس می میرد، در حال او تفکر نماید که ممکن بود من به جای او مرده باشم، و اکنون حسرت‌های عظیم داشته باشم، و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در خرابی و انهدام است، و در هر روز یک قوتی از قوا و عضوی از اعضای او عاطل و ضعیف می شود، و هر لحظه چندین پیک مرگ به او می رسد.

و مطالعه نماید در مواعظ و نصایحی که از رسول و ائمه علیهم السّلام رسیده، و به دیده ایمان نظر نماید، و به سمع یقین قبول کند؛ زیرا که ایشان طیب نفوس خلایق اند، و مواعظ و حکمی که از ایشان رسیده نسخه های معالجه دردهای نفوس خلایق است، و به قبرستانها برود و از احوال ایشان پند بگیرد.

چنانچه منقول است از عبایه بن ربیع که: جوانی بود از انصار بسیار می آمد به مجلس عبد الله بن عباس، و عبد الله او را گرامی می داشت، و نزدیک خود می نشانید، روزی به عبد الله گفتند که: تو این جوان را این قدر اکرام می نمائی، و این مرد بدی است شبها می رود و قبرها را می شکافد، و کفن مرده ها را می دزدد، عبد الله شبی برای استعلام این حال به قبرستان رفت و پنهان شد، دید که این جوان

ص: ۲۵۴

۱-۱) بحار الانوار ۱۶۴/۷۳ ح ۲۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۶۱/۷۳ ح ۸.

آمد، و به یک قبر کننده داخل شد، و در لحد خوابید، و آواز بلند کرد که: وای بر من در روزی که تنها داخل لحد شوم، و زمین از زیر من گوید که تو را وسعت مباد، و خوش مباد منزل تو، بر روی من راه می رفتی من تو را دشمن می داشتم، پس چون تو را خواهم که در میان من درآمده ای، وای بر من در روزی که از قبر بیرون آیم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند، در آن روز مرا از عدالت خداوند کی نجات خواهد داد، و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مرا کی رها خواهد کرد، و از آتش جهنم کی مرا امان خواهد بخشید، معصیت کرده ام خداوندی را که سزاوار نبود که او را معصیت کنم، و مکرر با او عهد کردم گناه نکنم و از من راستی و وفا ندید، و امثال این سخنان را مکرر می گفت و می گریست، چون از قبر بیرون آمد عبد الله او را دربر گرفت، و دست در گردنش کرد، و گفت که: نیکو نباشی تو و چه خوب گناهان و خطاها را نبش می کنی و می شکافی، و از هم جدا شدند (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: بسیار یاد کنید مرگ را، و بیرون آمدن از قبرها را، و ایستادن نزد خداوند خود را در مقام حساب، تا مصیبتهای دنیا بر شما آسان شود (۲).

و فرمود: هر که فردا را از عمر خود حساب کند، مصاحبت مرگ را نیکو نکرده است، و او را نشناخته است (۳).

و در وصیته که در هنگام وفات فرمود گفت: ای فرزند امل و آرزوهای خود را کوتاه کن، و مرگ را یاد کن، و دنیا را ترک کن، به درستی که تو در گرو مرگی، و نشانه

ص: ۲۵۵

۱-۱) بحار الانوار ۱۳۱/۶ ح ۲۴.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۲/۶ ح ۲۶.

۳-۳) بحار الانوار ۱۳۰/۶ ح ۲۲.

و به اهل مصر نوشتند که: ای بندگان خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد، پس حذر کنید از آن پیش از آنکه به شما رسد، و تهیه آن را درست کنید، به درستی که بر همه احاطه کرده است، اگر می ایستید شما را می گیرد، و اگر می گریزید درمی یابد، و او از سایه به شما نزدیک تر است، و مرگ بر پیشانی همه بسته است، و دنیا را از پی شما برهم می پیچد، و عن قریب تمام شده است، پس هرگاه که شہوات نفسانی با شما منازعه کند بسیار یاد کنید مرگ را، و مرگ از برای موعظه و پند کافی است، و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بسیار وصیت می فرمود اصحابش را به یاد مرگ، و می گفت که:

بسیار به خاطر آورید مرگ را که آن شکننده لذات است، و حائل است میان شما و خواهشهای نفسانی (۲).

و از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ منقول است که فرمود: اگر حیوانات از مرگ آن قدر که شما می دانید می دانستند، یک گوشت فربه از ایشان نمی خوردید، و از یاد مرگ لاغر می شدند (۳).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیہ السیلام منقول است که: فرزند آدم را چون آخر روز دنیا و اول روز آخرت می رسد، مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او می آورند، پس رو به مال می کند و می گوید که: و اللہ که من بسیار حریص بودم در جمع تو، و بخیل بودم در صرف کردن تو، الحال چه مدد می کنی مرا؟ جواب می گوید: کفن خود را از من بگیر، پس به جانب فرزندان التفات نماید و گوید: و اللہ که شما را بسیار دوست می داشتم، و حمایت شما می کردم، امروز برای

ص: ۲۵۶

۱-۱) بحار الانوار ۱۳۲/۶ ح ۲۹.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۲/۶ ح ۳۰.

۳-۳) بحار الانوار ۱۳۳/۶ ح ۳۱.

من چه خیر دارید؟ گویند: تو را به قبر می رسانیم و در خاک پنهان می کنیم، پس رو به عمل خود کند و گوید: و الله که خواهان تو نبودم، و بر من گران و دشوار بودی، امروز مرا چه مدد می نمائی؟ گوید: قرین توام در قبر تو، و چون محشور می شوی با توام، تا من و تو را بر خدا عرض کنند.

پس اگر دوست خدا باشد شخصی به نزد او می آید از همه کس خوش بوتر و خوش روتر و جامه های فاخر پوشیده و می گوید: بشارت باد تو را به نسیم و گلهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمده ای، می پرسد تو کیستی؟ می گوید: من عمل صالح توام، و چون از دنیا بدر می روی جای تو بهشت است.

و چون مرد غسل دهنده اش را می شناسد، قسم می دهد آنها را که جنازه اش را برداشته اند که مرا زود ببرید، پس چون او را داخل قبر می کنند دو ملک می آیند که موهایشان را بر زمین می کشند و به پای خود زمین را می شکافند، صدای ایشان مانند رعد بلند آواز، و چشمهای ایشان مثل برق بسیار روشن می گویند: کیست خدای تو؟ و چیست دین تو؟ و کیست پیغمبر تو؟ و کیست امام تو؟ پس چون جواب گفت، می گویند خدا تو را ثابت بدارد در آنچه دوست می داری و پسندیده توست، پس قبر او را فراخ می کنند آن قدر که چشم کار کند، و دری از بهشت به قبر او می گشایند و می گویند که: به خواب با فرح و شادی و راحت.

و اگر دشمن خدا باشد شخصی به نزد او می آید در نهایت زشتی و بدبوئی، و می گوید: بشارت باد تو را به حمیم و آتش جحیم، و غسل دهنده خود را می شناسد، و قسم می دهد حاملانش را که او را نگاه دارند و نبرند، پس چون داخل قبر می شود دو ملک به نزد او می آیند، و کفن را از او دور می کنند، و از خدا و پیغمبر و دین و امام او می پرسند، می گوید: نمی دانم، می گویند: هرگز ندانی و هدایت نیابی، پس گریزی بر او می زنند که هیچ جانوری نیست که صدای آن را

نشود و نترسد مگر جنّ و انس، و دری از جهنّم به قبر او می گشایند، و می گویند:

بخواب به بدترین حالی، و چنان قبر بر او تنگ می شود، و او را فشاری می دهد که مغز سرش از ناخنهای پایش به در می رود، و بر او مسلط می گرداند حق تعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را بگزند تا روزی که مبعوث شود، و از بس که در شدت است آرزو می کند که قیامت قائم شود (۱).

و حضرت باقر علیه السلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمود که: من قبل از نبوت گوسفندان می چرانیدم، و هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه گوسفند چرانیده، پس من گاهی می دیدم که گوسفندان بی سببی خایف می شدند، و از چرا می ایستادند، چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم گفت: کافر را در قبر ضربتی می زنند که به غیر جن و انس جمیع مخلوقات صدای آن را می شنوند و ترسان می شوند (۲).

و به سند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: چون دشمن خدا را به جانب قبر می برند، ندا می کند حاملان خود را که: ای برادران نمی شنوید شکایت می کند به شما برادر شقیّ شما، دشمن خدا شیطان جنّ و انس مرا فریب داد و به بلا انداخت، و الحال به فریاد من نمی رسد، و قسم می خورد که خیرخواه من است و مرا فریب داد، و شکایت می کنم به شما دنیا را که مرا مغرور کرد، و چون بر او اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بر زمین انداخت، و شکایت می کنم به شما دوستانی را که به خواهش نفس یار خود کرده بودم، مرا امیدها دادند امروز از من بی زار شدند و تنها گذاشتند.

و شکایت می کنم به شما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم، و ایشان را بر

ص: ۲۵۸

۱-۱) بحار الانوار ۶/۲۲۴-۲۲۶ ح ۲۶ و ۲۷.

۲-۲) بحار الانوار ۶/۲۲۶ ح ۲۸.

جان خود اختیار کردم، و مالم را خوردند و مرا وا گذاشتند، و شکایت می‌کنم به شما مالی را که حق خدا را از آن ندادم، و وبال و عذابش بر من است، و نفعش را دیگران می‌برند، و شکایت می‌کنم به شما خانه‌ای که مایه خود را صرف تعمیر آن کردم، و دیگران در آن ساکن شدند، و شکایت می‌کنم به شما بسیار ماندن در قبری را که ندا می‌کند: منم خانه‌ای که بدن‌ها در آن کرم می‌شود، منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی.

ای برادران تا می‌توانید مرا نگاه دارید و دیر ببرید، و شما حذر کنید از آنچه من به آن مبتلا شده‌ام، به درستی که مرا بشارت داده‌اند به آتش جهنم، و خواری و مذلت ابدی، و غضب خداوند جبار، و حسرتا بر آنچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان او، پس ناله‌ها و گریه‌های دراز که در پیش دارم، نه شفاعت کننده‌ای دارم که سخنش را شنوند، و نه دوستی که مرا رحم کند، کاشکی مرا برمی‌گردانیدند تا داخل مؤمنان می‌شدم (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: قبر هر روز مردم را ندا می‌کند که: منم خانه غربت، منم خانه تنهائی و وحشت، منم خانه کرم و جانوران، منم قبر که باغی ام از باغهای بهشت، یا گودالی از گودال‌های جهنم (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زینهار زینهار مرگ را یاد کنید، که چاره‌ای از مرگ نیست، اینک مرگ رسید با روح و راحت و نعمت ابدی از برای آنان که برای بهشت سعی کردند، و با شقاوت و ندامت و عذاب ابدی برای آنان که فریب دنیا خوردند، و برای آن سعی کردند کسی که

ص: ۲۵۹

۱- ۱) بحار الانوار ۶/۲۵۸ ح ۹۴.

۲- ۲) بحار الانوار ۶/۲۶۷ ح ۱۱۵.

دوستی خدا و سعادت ابد برای او لازم شده است، اجل او در میان دو چشم اوست، و امل او در پس پشت او، و کسی را که دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او واجب گردیده آرزوهای او در میان دو چشم اوست، و اجل او در پس پشت او (۱).

و از آن حضرت پرسیدند که: کدام یک از مؤمنان زیرک ترند؟ فرمود: آن کس که یاد مرگ بیشتر کند، و تهیّه آن را بیشتر نماید (۲).

و از ابی صالح منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابو صالح هر وقت که جنازه ای را برداری چنان باش که تو در میان آن جنازه ای، و از خدا می طلبی که تو را به دنیا برگرداند، تا تدارک گذشته ها بکنی، و خدا طلب تو را قبول کرد و برگردانید، در آن حال چه خواهی کرد، اکنون چنین گمان کن و تدارک خود بکن، بعد از آن فرمود: عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و برگردانیدند، و بقیّه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه می باید شد، و باز مشغول لعب و بازیند (۳).

و منقول است از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از نظر کردن ملک موت به بنی آدم، فرمود: نمی بینی جماعتی در مجلسی نشسته اند، و همه یک مرتبه خاموش می شوند، آن وقتی است که ملک موت به ایشان نظر می کند (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی

ص: ۲۶۰

۱-۱) بحار الانوار ۱۲۶/۶ ح ۴ و ۵.

۲-۲) بحار الانوار ۱۲۶/۶ ح ۶.

۳-۳) فروع کافی ۲۵۸/۳-۲۵۹ ح ۲۹.

۴-۴) بحار الانوار ۱۴۳/۶-۱۴۴ ح ۱۱

آمد، و دعا کرد که خدا او را زنده کند، چون زنده شد از قبر بیرون آمد به عیسی گفت: از من چه می خواهی؟ گفت: می خواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی، گفت: یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است می خواهی مرا بار دیگر به دنیا آوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم، پس او را گذاشت که به قبر برگشت (۱).

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: جوانی چند از پادشاه زاده های بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند، و عبادت ایشان آن بود که در زمین سیر می کردند و عبرت می گرفتند، روزی بر سر راهی به قبری رسیدند، که مندرس شده بود و خاک بر روی آن نشسته بود، و به غیر از علامتی از آن باقی نمانده بود، گفتند:

خوب است دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند، و از او پرسیم به چه نحو چشیده است مزه مرگ را.

پس دعا کردند، و دعای ایشان این بود که: تو اله مائی ای پروردگار ما، و ما را به جز تو خالق و معبودی نیست، تو پدیدآورنده چیزهائی، و همیشه هستی، و هرگز غافل نمی شوی، و زنده ای و هرگز تو را مرگ نمی باشد، و هر روز تو را شانی و کاری است غریب، و همه چیز را می دانی و محتاج به تعلیم نیستی، زنده کن این میت را به قدرت خود.

پس از آن قبر میتی سر بیرون کرد، موی سر و ریشش سفید، و خاک از سرش فرو می ریخت ترسان، و دیده به سوی آسمان باز کرده، به ایشان گفت: برای چه بر سر قبر من ایستاده اید؟ گفتند: دعا کردیم خدا تو را زنده کند که از تو سؤال کنیم چگونه یافته ای مزه مرگ را؟ به ایشان گفت: نود و نه سال است که در این قبر

ص: ۲۶۱

ساکنم، و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من برطرف نشده است، و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است، از او پرسیدند: روزی که مردی موهای تو چنین سفید بود؟ گفت: نه، اما چون الحال صدا شنیدم که بیرون بیا، خاکها و ریزه های بدنم جمع شد، و روح در آن داخل شد، ترسان با این سرعت بیرون آمدم از هول قیامت، موی سر و ریشم سفید شد (۱).

و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: هر که کفن او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند، و هر وقت که نظر به آن می کند او را ثواب می دهند (۲).

و از محمد باقر علیه السلام منقول است که: منادی هر روز فرزند آدم را ندا می کند که:

متولد شو برای مردن، و جمع کن برای فانی شدن، و بنا کن برای خراب شدن (۳).

و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است بنده مؤمن را وسعتی در او امر الهی هست تا چهل سال، و چون سن او به چهل رسید حق تعالی وحی می فرماید به آن دو ملک که بر او موكّل اند که، که من این بنده را از برای عبرت مدتی عمر دادم، اکنون کار را بر او سخت گیرید، و نیکو اعمالش را ضبط کنید، و اندک و بسیار و خرد و بزرگ اعمالش را بنویسید.

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: چون چهل سال بر بنده ای گذشت، به او می گویند: باخبر باش و تهیة خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است هر روز که داخل می شود فرزند آدم را ندا می کنند که: ای فرزند آدم من روز تازه ام و بر تو هم گواهم، پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت، و مرا بعد از این

ص: ۲۶۲

۱-۱) بحار الانوار ۱۷۱/۶ ح ۴۸.

۲-۲) فروع کافی ۲۵۶/۳ ح ۲۳.

۳-۳) فروع کافی ۲۵۵/۳ ح ۱۹.

و منقول است که قیس بن عاصم به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد، و گفت: یا رسول الله ما را موعظه بگو، که در بیابانها می باشم و احتیاج به موعظه بسیار داریم، فرمود که: یا قیس با هر عزتی در دنیا مذلتی هست، و با هر زندگانی مردنی هست، و با دنیا آخرت هست، و بر هر چیز حساب کننده ای و گواهی هست، و هر حسنه ای را ثوابی هست، و هر گناهی را عقابی هست، و هر اجلی را اندازه ای هست.

ای قیس بدان البته با تو قرینی نخواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد، و تو با او مدفون شوی و مرده باشی، و آن عمل تو است، پس آن قرین تو اگر کریم و نیکوست تو را گرامی خواهد داشت، و اگر لئیم و بد است تو را و او می گذارد، و بدان که آن قرین با تو محشور خواهد شد، و از تو نخواهند پرسید مگر از آن قرین، پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس به آن داشته باشی که اگر صالح باشد از غیر آن وحشت نخواهی داشت (۲).

و حضرت صادق علیه السلام به جابر جعفی گفت: سلام مرا به شیعیان من برسان، و به ایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست، و تقرب به خدا نمی توان جست مگر به طاعت خدا، ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعه ماست، و کسی که معصیت خدا کند محبت ما به او نفع نمی دهد.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که خواهد بدون عشیره و قوم عزیز باشد، و بی سلطنت و حکم صاحب مهابت باشد، و بی مال غنی و بی نیاز باشد، و

۱-۱) بحار الانوار ۳۷۹/۷۷-۳۸۰ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۱۰/۷۷-۱۱۱ ح ۱.

مردم اطاعتش کنند بدون آنکه مالی به ایشان دهد، باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید، و به عزت اطاعت و فرمان برداری خدا داخل شود، که آنها همه برای او حاصل است.

و به سندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: قدم های هیچ بنده ای در روز قیامت از جای خود حرکت نمی کند، تا سؤال نکنند از او چهار چیز:

از عمرش که در چه چیز فانی کرده است، و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده است، و از مالش که از کجا به هم رسانیده و در چه چیز صرف کرده است، و از محبت ما اهل بیت (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: در تورات نوشته است: ای فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز، تا دل تو را پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق، و تو را به سعی و طلب خودت وانگذارم، و بر من است که رفع احتیاج تو بکنم، و خوف خود را در دل تو جا دهم، و اگر خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل تو را پر کنم از شغل دنیا، و رفع احتیاج تو نکنم، و تو را به سعی خودت بگذارم.

و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منقول است که: فرمود به درستی که دنیا پشت کرده است و می رود، و آخرت رو کرده است و می آید، و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب هست، پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا، ای گروه از زاهدان در دنیا باشید و به سوی آخرت رغبت نمائید، به درستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود می دانند، و خاک را فرش خود قرار داده اند، و آب را بوی خوش خود می دانند، و به آن خود را می شویند و خوش بو می سازند، و خود را جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی، به درستی که

ص: ۲۶۴

کسی که مشتاق بهشت است شهوت‌های دنیا را فراموش می‌کند، و کسی که از آتش جهنم می‌ترسد البته مرتکب محرمات نمی‌شود، و کسی که ترک دنیا کرد مصیبت‌های دنیا بر او سهل می‌شود.

به درستی که خدا را بندگان هست که در مرتبه یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده‌اند که مخلدند، و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده‌اند که معذب‌اند، و مردم از شرّ ایشان ایمنند، و دل‌های ایشان پیوسته از غم آخرت محزون است، نفس‌های ایشان عقیف است از محرمات و شبّهات، و کارهای ایشان سبک است، و بر خود دشوار نکرده‌اند، چند روزی اندک صبر کردند، پس در آخرت راحتی دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کردند.

و چون شب می‌شود نزد خداوند خود برپا می‌ایستد، و آب دیده‌ی ایشان بر رویشان جاری می‌گردد، و تضرّع و زاری و استغاثه به درگاه پروردگار خود می‌کنند، و سعی می‌کنند که بدن‌های خود را از عذاب الهی آزاد کنند، و چون روز شد بردبارانند حکیمانند دانایانند، و نیکوکاران و پرهیزکارانند، از بابت تیر باریک شده‌اند از خوف الهی، و عبادت ایشان را چنین تراشیده و نحیف گردانید، چون اهل دنیا به ایشان نظر می‌کنند گمان می‌کنند که ایشان بیمارند، و ایشان را بیماری بدنی نیست، بلکه بیمار خوف و عشق و محبتند، و بعضی گمان می‌برند که عقل ایشان به دیوانگی مخلوط شده، نه چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده است (۱).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: حضرت عیسی بر قریه ای گذشت که اهلش و مرغان و حیواناتش همه مرده بودند، فرمود: اینها نمرده‌اند مگر

ص: ۲۶۵

به عذاب الهی، اگر متفرّق بودند یکدیگر را دفن می کردند، حواریان گفتند: یا روح الله خدا را بخوان که اینها را زنده گرداند، تا از اعمال خود ما را خبر دهند، که ما آن اعمال را ترک کنیم، و مستحقّ عذاب الهی نشویم، پس عیسی دعا کردند، ندا رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد.

چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد و گفت: ای اهل قریه، یکی از ایشان جواب گفت: لئیک یا روح الله حضرت فرمود: بگو چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید؟ گفت: طاغوت و باطل و گمراهان را اطاعت می کردیم، و دنیا را بسیار دوست می داشتیم، و از خدا کم می ترسیدیم، و املها و آرزوهای دراز داشتیم، و غافل بودیم، و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم، فرمود: چگونه بود محبت شما دنیا را؟ گفت: مانند محبت طفل مادر خود را، هرگاه که رو به ما می کرد خوشحال می شدیم، و اگر پشت می کرد می گریستیم و محزون می شدیم، فرمود:

اطاعت طاغوت چون می کردید؟ گفت: اطاعت گناه کاران می کردیم.

فرمود: چگونه بود عاقبت کار شما؟ گفت: شبی در عافیت و رفاہیت خوابیدیم، و صبح خود را در هاویه دیدیم، فرمود: هاویه چیست؟ گفت: سجین است، فرمود: سجین کدام است؟ گفت: کوهها است از آتش که بر ما می افروزند تا روز قیامت، فرمود: شما چه گفتید و ایشان به شما چه گفتند؟ گفت: ما گفتیم ما را برگردانید به دنیا تا ترک دنیا بکنیم و بندگی خدا را، به ما گفتند: دروغ می گوئید، فرمود: در میان اینها چرا همین تو با من سخن گفتی و غیر تو سخن نگفت؟ جواب داد: یا روح الله لجامهای آتش در سر ایشان است، و در دست ملائکه غلاظ و شداد است، و من در میان ایشان بودم، اما از ایشان نبودم، چون عذاب الهی نازل شد مرا با ایشان فراگرفت، من به یک مو آویخته ام در کنار نمی دانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت، حضرت عیسی علیه السلام رو به حواریین کرد و فرمود: ای

دوستان خدا نان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی مزبله ها خوابیدن خیر بسیار دارد، و موجب عافیت دنیا و آخرت است (۱).

و منقول است از حضرت صادق علیه السلام که: چون از حضرت داود ترک اولی صادر شد، چهل روز در سجده ماند که در شب و روز می گریست، و سر از سجده بر نمی داشت مگر وقت نماز، تا آنکه پیشانیش شکافته شد، و خون از چشمهایش جاری گردید، بعد از چهل روز ندا به او رسید که: ای داود چه می خواهی؟ آیا گرسنه ای تو را سیر گردانیم؟ یا تشنه ای تو را آب دهیم؟ یا عریانی تو را بپوشانیم، یا ترسانی تو را ایمن گردانیم؟ گفت: پروردگارا چگونه ترسان نباشم، و حال آنکه می دانم تو خداوند عادل، و ظلم ظالمان از تو نمی گذرد، خدا به او وحی فرمود که: ای داود توبه کن، پس روزی داود بیرون رفت به جانب صحرا، و زبور می خواند، و هر گاه آن حضرت زبور می خواند، هیچ سنگی و درختی و کوهی و مرغی و درنده ای نمی ماند مگر آنکه با او موافقت می کردند در فغان و گریه.

تا آنکه به کوهی رسید، و بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود او را حزقیل می گفتند، چون صدای کوهها و حیوانات را شنید، دانست حضرت داود است، داود گفت: ای حزقیل رخصت می دهی که بالا بیایم؟ گفت: نه تو گناه کاری، داود گریست، به حزقیل وحی آمد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی، و از من عافیت را طلب کن که هر کس را من به خود واگذارم البته به خطائی مبتلا می شود، پس حزقیل دست داود را گرفت و به نزد خود برد، داود گفت: ای حزقیل هرگز اراده گناهی به خاطر گذرانیده ای؟ گفت: نه: گفت: هرگز عجب به هم رسانیده ای از این حالی که داری از عبادت؟ گفت: نه.

ص: ۲۶۷

گفت: هرگز میل به دنیا و شهوات آن در خاطرت خطور کرده است؟ گفت: بلی گاهی این خیال در دل من درمی آید؛ پرسید که آن را چه علاج می کنی؟ گفت: به اندرون این شکاف کوه داخل می شوم، و از آنچه در آنجا هست عبرت می گیرم، داود با او داخل شعب شدند، دید که تختی از آهن گذاشته است؛ و روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است، و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته است، داود لوح را خواند نوشته بود: منم اروای بن شلم، هزار سال پادشاهی کردم، و هزار شهر بنا کردم، و هزار دختر را بکارت بردم، و آخر کار من این شد که خاک فرش من و سنگ بالش و تکیه گاه من و مار و کرم همسایگان و مصاحبان من شدند، پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد (۱).

مقصد دوم: در بیان دجال

بدان که یکی از فتنه های آخر الزمان خروج دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج خواهد کرد.

و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است: او در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد، و حضرت به نزد او رفتند و با حضرت سخن گفت، و حضرت به او تکلیف اسلام کرد، و قبول نکرد، و گفت: تو به پیغمبری از من سزاوارتر نیستی، و هرزه ها گفت، و دعوای بزرگ کرد، حضرت به او فرمود: دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد، و به آرزوی خود نخواهی رسید، و غیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت.

ص: ۲۶۸

پس حضرت به اصحابش فرمود: هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خود را از فتنهٔ دجال حذر فرموده است، و خدا او را تأخیر فرمود، و در این امت ظاهر گرانید، پس اگر دعوی خدائی کند، و در نظر شما امر او مشتبه شود، یقین بدانید که خداوند شما عور و یک چشم نیست، و بیرون خواهد آمد، بر خری سوار خواهد شد که ما بین دو گوش الاغ او یک میل باشد، یعنی ثلث فرسخ، و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود، و اکثر اتباع او یهودان و زنان و بادیه نشینان خواهند بود، و گرد عالم خواهد گشت، و داخل آفاق زمین خواهد شد به غیر از مکه و مدینه و دو سنگستان مدینه که داخل آنها نمی تواند شد (۱).

و ابن بابویه علیه الرحمه از نزال بن سبره روایت کرده است که: روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه فرمود سه مرتبه که: ای گروه مردم آنچه خواهید از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید، پس صعصعه بن صوحان برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین چه وقت دجال خروج می کند.

حضرت فرمود که: خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر می شود، و علامتش آن است که مردم نماز را ضایع کنند، و امانتها را خیانت کنند، و دروغ را حلال دانند، و ربا خورند، و رشوه گیرند، و بناهای عالی سازند، و دین را به دنیا فروشند، و کارها را به سفیهان فرمایند، و به مشورت زنان عمل نمایند، و قطع رحم کنند، و از پی خواهشهای نفس روند، و خون مردم را سهل شمارند، و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند، و ظلم کردن را فخر خود شمارند، و امیران ایشان فاجر و بدکردار باشند، و وزیران و امرا ظالم باشند.

ص: ۲۶۹

و رؤسای ایشان خائن باشند، و قاریان قرآن فاسقان باشند، و گواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد، و زنا و بهتان و گناه و طغیان را علانیه به جا آورند، و مصحفها را زیور کنند، و مسجدها را به طلا-زینت دهند، و منارهای بلند سازند، و بدن را گرمی دارند، و صفهای ایشان پر باشد اما رأیهایشان مختلف باشد، و پیمانها را بشکنند، و زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا، و صدای فاسقان بلند باشد، و سخن ایشان را شنوند، و بزرگ هر قومی پست ترین ایشان باشد، و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان.

و دروغگو را تصدیق نمایند، و خائنان را امیر گردانند، و کنیزان خواننده و سازها برای خود نگاه دارند، و گذشتهها را لعنت کنند، و زنان بر زین سوار شوند، و زنان به مردان شبیه باشند، و مردان در زنی زنان در آیند، و گواهان نادیده گواهی دهند، و گواهی به قرض دهند، و علوم غیر علم دین را یاد گیرند، و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، و پوست میش را بر دلهای مانند گرگ کشند، و دلهای ایشان از مردار گندیده تر و از صبر تلخ تر باشد، و در این هنگام قیامت بسیار نزدیک باشد.

پس برخاست اصبغ بن نباته، و گفت: یا امیر المؤمنین دجال کیست؟ فرمود که:

صائد بن الصّید است، و شقی آن کسی است که او را تصدیق نماید، و سعادت مند کسی است که تکذیب او کند، و از شهری خروج کند که آن را اصبهان گویند از دهی که مشهور به یهودیه باشد، چشم راستش کور، و چشم چپش در پیشانی او باشد، و مانند ستاره صبح درخشد، و میان چشمش مانند پاره خونی باشد، و در میان دو چشمش نوشته باشد کافر، به خطی که همه کس تواند خواند، بر روی دریاها رود، و در پیش رویش کوهی از دود باشد، و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند خورد نیست.

و در سالی خروج کند که قحط عظیم در میان مردم باشد، و بر خر سفیدی سوار

باشد که هر گامش یک میل باشد، و زمین از زیر پایش پیچیده شود، و به هر آبی که بگذرد آن آب فرورود، و به آواز بلند فریاد کند که همه بشنوند که دوستان به نزد من آید، منم آن خداوندی که شما را خلق کرده ام، و اعضاء شما را درست کرده ام، و تقدیر امور شما کرده ام، و شما را به آنها نموده ام، منم پروردگار بزرگوار شما، و دروغ می گوید او دشمن خدا، او یک چشم است، و طعام می خورد، و جسم است، و راه می رود، و خداوند شما از این صفات منزّه است، و اکثر متابعان او در آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود، خدا او را در شام خواهد کشت بر گردنه گاهی که آن را عقبه اُفیق می گویند، بعد از سه ساعت از روز جمعه، بر دست آن کسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد، بعد از آن بلیّه عظیم خواهد بود.

گفتند: چه می شود یا امیر المؤمنین؟ فرمود: بیرون خواهد آمد دابّه الارض از پیش کوه صفا، و با خود خواهد داشت انگشتر سلیمان و عصای موسی را، انگشتر را بر پیشانی مؤمن می گذارد نقش می گیرد هذا مؤمن حقّاً، و عصا را بر پیشانی کافر می نهد، نقش می گیرد هذا کافر حقّاً، حتّی آنکه مؤمن می گوید: وای بر تو ای کافر، و کافر می گوید: خوشا به حال تو ای مؤمن، کاش من امروز مثل تو بودم، و به سعادت عظیم فائز می شدم.

پس در آن هنگام دابّه سر خود را بلند می کند که همه کس او را می بیند به امر الهی، و این بعد از طلوع آفتاب است از مغرب، و در این هنگام توبه نفع نمی دهد، و هیچ عملی قبول نمی شود، و کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمی کند.

پس آن حضرت فرمود: از حال بعد از این می پرسید که، حضرت پیغمبر فرموده به غیر اهل بیت خود به دیگری نگویم.

نزال می گوید: من از صعصعه پرسیدم آنکه عیسی در عقب او نماز خواهد کرد کیست؟ گفت: نهم از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام است، و امام دوازدهم است، و او آفتابی است که از مغربش طالع می گردد، و از میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد، و زمین را از کافران پاک خواهد کرد، و ترازوی عدالت را برپا خواهد کرد که هیچ کس به دیگری ظلم نکند (۱).

و از احادیث معتبره ظاهر می شود که دابّه الأرض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است، و بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر خواهد شد، و متصل به قیام قیامت خواهد بود (۲).

مقصد سوّم: در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آن

که این حدیث اشاره بدان دارد

بدان که معاد عبارت است: از زنده گردانیدن حق تعالی خلاق را در روز قیامت برای مکافات، و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است، و از راه آیات صریحه قرآنی و اخبار متکثره نبوی و اجماع امت به نحوی به ظهور رسیده که قابل شک نیست، و شبهه ای در آن راه ندارد، و انکار کردن آن یا تأویل کردن که روح لذتها می دارد اما به این بدن بر نمی گردد موجب کفر و زندقه است.

و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و به یقین بداند که آخر تزلزل در بنای

ص: ۲۷۲

۱- (۱) بحار الانوار ۱۹۲/۵۲-۱۹۵ ح ۲۶.

۲- (۲) مراجعه شود به تفسیر برهان ۲۰۹/۳-۲۱۱.

آسمان و زمین راه خواهد یافت، و آسمانها به امر الهی در نور دیده خواهد شد، و کوهها از یکدیگر خواهند پاشید، حق تعالی بدنهای همه را از اجزای خودشان چنانچه بود خواهد ساخت، و اعضای پوسیده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد به قدرت کامله خود، و حیات خواهد بخشید، و ارواح خلائق را به آن بدنها آمیزش خواهد داد؛ زیرا که این امور ممکن است، و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر داده به نحوی که اصلاً قابل تأویل نیست.

و ایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن نامه های اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت، و بعد از آن حق تعالی به مقتضای وعده و وعید خود بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت، با حور و قصور و بساتین و غلمان و غیر اینها از آنچه آدمی به آن لذت می برد، و دوزخی را به عذاب الیم دوزخ که مشتمل است بر آتش و مار و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها از موزیات و مولمات گرفتار خواهد کرد، و جمیع اینها از آیات و احادیث متحقق و ثابت گردیده، و قابل تأویل نیست.

و دیگر باید دانست که به مقتضای آیات و احادیث خصوصیات بعد از موت، از عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و امثال اینها حق است، و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور روز قیامت که آن را برزخ گویند موجودند، و در ساعت اول به بدن خود تعلق می گیرند، و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سؤال می کنند، و ضغط و فشار قبر که اکثر مردگان را می باشد در همین بدن است.

و بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهای مثالی در میان هواطیران می کنند، و در بهشت دنیا می باشند، و از نعمتهای آن منتعم می شوند، و گاهی در وادی السیّلام که صحرای نجف اشرف است حاضر می شوند، و بر قبر خود و زیارت کنندگان خود اطلاع دارند، و روح کافران در بدنهای مثالی معذب می باشند در وادی برهوت یا

غیر آن، ایشان را عذاب می کنند تا هنگامی که محشور شوند.

و شبهه های ملاحظه را در این بابها گوش نباید کرد، بعد از آنکه مخبر صادق خبر داده، و راه تأویل را در هر باب می باید بست که به زودی این کس را به الحاد می رساند.

چنانچه منقول است از حبه عرنی به سند معتبر که: شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به صحرای نجف که آن را وادی السلام می گویند رفتم، حضرت در آنجا ایستادند، چنانکه گویا با اجتماعی سخن می گویند، من هم ایستادم آن قدر که مانده شدم، پس نشستم آن قدر که دلگیر شدم، پس برخاستم و ایستادم آن قدر که به تنگ شدم، پس برخاستم و ردای خود را جمع کردم، و گفتم: یا امیر المؤمنین می ترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندک استراحتی بفرما، فرمود که: با مؤمنان صحبت می دارم، و به ایشان انس می گیرم، گفتم: یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد؟ حضرت فرمود: بلی، و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند با یکدیگر سخن می گویند، گفتم: بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان؟ فرمود که:

روحهای ایشان، و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه ای از بقعه های زمین مگر اینکه به روحش می گویند: ملحق شود به وادی السلام، و این بقعه ای است از جنة عدن (۱).

و منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: برادر من در بغداد است، و می ترسم در آنجا بمیرد، حضرت فرمود: چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد، به درستی که هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمی میرد مگر

ص: ۲۷۴

اینکه خدا روح او را به وادی السّلام می رساند، راوی گفت: وادی السّلام کجاست؟ فرمود که: پشت کوفه، گویا می بینم ایشان را که در آن صحرا حلقه حلقه نشسته اند، و با یکدیگر صحبت می دارند (۱).

و به سند معتبر از ابی ولّاد منقول است که: به خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: چنین روایت می کنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که در دور عرش می باشند؟ فرمود که: نه مؤمن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند، و لیکن روح ایشان در بدنی است مثل همین که داشتند (۲).

و از ابو بصیر منقول است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ارواح مؤمنان به صفت بدنهای خود در درخت بهشتند، با یکدیگر سخن می گویند، و آشنائی می کنند، پس روحی که تازه بر ایشان وارد شد می گویند: ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم رهانیده شده است، پس از احوال یاران و آشنایان از او سؤال می کنند، هر که را می گوید زنده گذاشتم، امیدوار می شوند که شاید چون بمیرد به نزد ما آید، و هر که را می گوید مرد می دانند که حالش بد بوده به نزد ایشان نیامده، می گوید: هوی هوی یعنی به زیر رفت و به جهنّم واصل شد (۳).

و به سند معتبر از ابو بصیر منقول است که: از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم از ارواح مؤمنان، فرمود: در حجره های بهشتند، و از طعام و شراب بهشت می خورند، و می گویند: خداوند اقیامت را برای ما برپا کن، و آنچه وعده

ص: ۲۷۵

۱-۱) فروع کافی ۲۴۳/۳ ح ۲.

۲-۲) فروع کافی ۲۴۴/۳ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۲۴۴/۳ ح ۳.

فرموده ای به ما کرامت فرما، و مؤمنانی که بعد از ما مانده اند به ما ملحق ساز (۱).

و به سند معتبر از ضریس کناسی منقول است که: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم مردم می گویند که: فرات ما از بهشت بیرون می آید، این چگونه است؟ فرمود: خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده است، و آب فرات از آنجا بیرون می آید، و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود به آنجا می روند، و از میوه های آن می خورند، و تنعم می کنند، و در آنجا با یکدیگر ملاقات می کنند، و یکدیگر را می شناسند، و چون صبح می شود در میان زمین و آسمان پرواز می کنند، و می آیند و می روند، و از قبر خود خبر می گیرند، و خدا را آتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در آنجا معذب می گرداند، و از زقوم آن می خورند، و از حمیم آن می آشامند در شب، و چون صبح شود ایشان را به وادی برهوت که در یمن است می برند، و در آنجا حرارت بیش از آن آتش به ایشان می رسد، و باز شب ایشان را به آتش می برند، و در این حال هستند تا روز قیامت (۲).

و علی بن ابراهیم به سند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال کردند از کیفیت نفخ صور، فرمود: اما نفخة اولی پس خدا امر می فرماید اسرافیل را که به زمین می آید، و صور را با خود دارد، و صور او دو شعبه و دو طرف دارد، و دوری هر طرفی از طرف دیگر مثل ما بین آسمان و زمین است، پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل به زیر می آید با صور می گویند که: فرمان الهی رسیده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند.

پس فرود می آید اسرافیل در خطیره بیت المقدس، و رو به کعبه می کند، چون

ص: ۲۷۶

۱-۱) فروع کافی ۳/۲۴۴ ح ۴.

۲-۲) فروع کافی ۳/۲۴۶-۲۴۷ ح ۱.

اهل زمین او را می بینند می گویند:خدا او را رخصت فرموده است به هلاک اهل زمین، پس یک مرتبه می دمد صدا از طرفی که به جانب زمین است بیرون می آید، هیچ صاحب روحی در زمین نیست مگر اینکه می میرد، و صدا از طرفی که به جانب آسمان است بیرون می رود، پس هر صاحب حیاتی که در آسمان هاست می میرند، پس خداوند عالم به اسرافیل می فرماید که، بمیر، او نیز می میرد، و بر این حال می مانند آن قدر که خدا خواهد.

پس امر می فرماید آسمانها را که مضطرب شوند، و از یکدیگر بپاشند، و امر می فرماید کوهها را که روان شوند و ریزه ریزه شوند و بر هوا روند مانند غبار، و زمین را بدل می کنند به زمین دیگر که بر روی آن گناه نشده باشد، و گشاده باشد، و کوهی و عمارتی و حایلی و گیاهی بر روی آن نباشد، چنانچه در ازل در روز اول پهن کرده بود، و عرش را بر روی آب قرار می دهد چنانچه اول کرده بودند، و بی حاملی به قدرت خود آن را نگاه می دارد.

و در این هنگام ندا می فرماید خداوند جبار در اطراف آسمان و زمین که: از کیست امروز ملک و پادشاهی؟ پس هیچ کس نباشد که جواب بگوید، پس خود می فرماید: پادشاهی از خداوند یگانه قهار است، منم که همه خلایق را قهر کردم، و به عدم بردم و می راندم، منم خداوندی که به جز من خداوندی نیست، و شریک و وزیر ندارم، به دست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم، و به مشیت و اراده خود همه را می راندم، و به قدرت خود همه را زنده می کنم، پس خداوند عالمیان به قدرت خود چنان می کند که صدائی از صور بیرون می آید که اهل آسمانها زنده می شوند، و میکائیل می دمد و همه اهل زمین زنده می شوند، و حاملان عرش را برمی دارند، و ملائکه بهشت و دوزخ را حاضر می گردانند، و خلایق از برای

حساب محشور می شوند، این را فرمود و حضرت مشغول گریه شد (۱).

و در حدیث دیگر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْقُول است که: چون روز قیامت شود، خداوند عالمیان به ملک موت می فرماید: ای ملک موت به عزّت و جلال خود قسم که مژّه مرگ را به تو بچشانم چنانچه به همه بندگان چشاندی (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث گرداند خلق را، فرماید که آسمان چهل روز بر زمین ببارد، پس بندها را بیوند، و گوشت برویاند (۳).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است به سند معتبر که فرمود: در تفسیر این آیه هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصّٰدِقِيْنَ صِدْقُهُمْ (۴) که چون روز قیامت می شود مردم را برای حساب محشور می گردانند، می گذرند بر احوال قیامت تا به عرصه حساب می رسند، و در این مقام از کثرت ازدحام شدّت و مشقّت عظیم می کشند، پس اوّل ندا می کنند به ندائی که جمیع خلائق بشنوند، و می طلبند محمّد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیغمبر قرشی عربی را، و چون می آید او را به جانب راست عرش می دارند پس حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام را می طلبند، و در دست چپ حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می دارند.

پس امت آن حضرت را می طلبند، و در دست چپ ایشان می دارند، بعد از آن هر پیغمبری را با امتش می طلبند، و در جانب چپ عرش بازمی دارند، پس اوّل مرتبه قلم را در صورت شخصی می آورند در برابر عرش به مقام حساب می دارند،

ص: ۲۷۸

۱-۱) بحار الانوار ۶/۳۲۴-۳۲۵ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۶/۳۲۸ ح ۷.

۳-۳) بحار الانوار ۷/۳۳ ح ۱.

۴-۴) سورة مائده: ۱۱۹.

پس ندا می فرماید حق تعالی که: ای قلم آنچه ما گفتیم و تو را الهام کردیم و به سوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی؟ قلم گوید: بلی خداوندا تو می دانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتم، پس فرماید: کی برای تو گواهی می دهد؟ گوید: پروردگارا تو می دانی و گواهی، و بر راز مخفی جز تو دیگری مطلع نبود، فرماید که: حجت خود را تمام کردی.

پس لوح را طلبند، و بیاید به صورت آدمیان به نزد عرش، و از او پرسد حق تعالی که آیا قلم در تو ثبت کرد آنچه ما به او الهام کردیم و وحی نمودیم؟ گوید:

بلی پروردگارا، و آنچه او در من نقش کرد من به اسرافیل رسانیدم، پس اسرافیل آید و به صورت آدمیان با ایشان بایستد، و خدا از او سؤال نماید که لوح به تو رسانید آنچه قلم به او رسانیده بود از وحی؟ گوید: بلی خداوندا، و من به جبرئیل رسانیدم همه را.

پس جبرئیل را طلبند و بیاید در پهلو اسرافیل بایستد، و خداوند عالمیان از او پرسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا به تو رسانید؟ گوید: بلی ای پروردگار من، و آنچه به من رسید به جمیع پیغمبران رسانیدم، و آنچه از فرمان تو به من رسید به ایشان تبلیغ نمودم. و ادای رسالت تو به هر پیغمبری کردم، و تمام کتابها و وحیها و حکمتهای تو را به یک یک از ایشان خواندم، و آخر کسی که بر او وحی رسالت و حکمت و علم و کتاب و کلام تو را خواندم محمد بن عبد الله حبیب تو بود.

پس اول کسی که از فرزندان آدم را به سؤال طلبند محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد، و خدا او را در آن روز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد، و از او سؤال نماید که: یا محمد جبرئیل به تو رسانید آنچه من وحی به سوی تو کرده بودم، و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم خود؟ حضرت فرماید: بلی خداوندا جمیع را به من رسانید، فرماید: همه را به امت خود رسانیدی؟ حضرت فرماید

که: همه را به ایشان رسانیدم، و در راه دین تو جهاد کردم و زحمت کشیدم.

پس خطاب رسد: کی از برای تو گواهی می دهد؟ حضرت عرض می کند:

پروردگارا تو گواهی که من تبلیغ رسالت تو کردم، و ملائکه تو گواهند، و نیکوکاران امتم گواهند، و گواهی تو مرا کافی است، پس ملائکه را طلبید و گواهی بر تبلیغ رسالت آن حضرت بدهند، پس امت آن حضرت را طلبید و سؤال کند که: آیا محمد رسالتهای مرا به شما رسانید، و کتاب و حکمت و علم مرا بر شما خواند؟ همه گواهی دهند.

آن گاه ندا به حضرت رسول رسد که: چون از میان ایشان رفتی خلیفه ای در میان ایشان گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا بر ایشان بیان کند؟ و هرچه در آن اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد؟ و حجت من باشد بعد از تو؟ حضرت گوید:

بلی علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم که، برادر من، و وزیر من، و وصی و بهترین امت من بود، و در حیات خود او را برای ایشان نصب کردم، و مردم را به طاعت او خواندم، و خلیفه کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند.

پس علی بن ابی طالب را بطلبید، و ندا فرماید که: آیا محمد تو را وصی خود نمود؟ و خلیفه خود کرد؟ و در حیات خود تو را نصب کرد؟ و تو بعد از او در میان امت به امر امامت قائم شدی؟ علی گوید: خداوندا محمد مرا وصی و خلیفه خود گردانید، و در حیات خود مرا نصب کرد، پس چون آن حضرت را به جوار رحمت خود بردی امت او انکار امامت من کردند، و مرا ضعیف گردانیدند، و نزدیک شد مرا بکشند، و جمعی را که سزاوار تقدیم نبودند بر من مقدم داشتند، و سخن مرا نشنیدند، و اطاعت من نکردند، پس من شمشیر کشیدم در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم.

پس ندا فرماید که: یا علی خلیفه ای برای خود نصب کردی در میان امت محمد

که بندگان مرا به دین من بخوانند و به راه من هدایت نمایند؟ گوید: بلی خداوندا، حسن را که فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبرت بود نصب کردم، و همچنین هر امامی را طلبند، و اهل عالمش را و جمیع پیغمبران را تا حجت همه بر امت شان تمام شود، بعد از آن حق تعالی فرماید که: امروز نفع می کند راست گویان را راستی ایشان (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون حق سبحانه و تعالی خلایق را برای حساب جمع کند، نوح را طلبند و پرسند که: آیا تبلیغ رسالات ما کردی؟ گوید: بلی، گویند: برای تو که گواهی می دهد؟ گوید: محمد بن عبد الله گواه من است، پس نوح آید به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آن حضرت بر بلندی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده باشند، و گوید که: یا محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبیده، حضرت فرماید که: ای جعفر و ای حمزه بروید و از برای نوح گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد، پس در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود.

راوی عرض کرد که: فدای تو کردم علی در کجاست که ایشان گواهی می دهند؟ فرمود که: رتبه او از این عظیم تر است که تکلیف این شهادت به او بکنند (۲).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را حساب کنند، به درستی که در قیامت پنجاه موقف است، و در هر موقفی هزار سال جمعی را می دارند، چنانچه حق تعالی می فرماید:

در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است (۳).

ص: ۲۸۱

۱-۱) بحار الانوار ۲۸۰/۷-۲۸۲ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۲/۷-۲۸۳ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۱۲۶/۷ ح ۳.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون این آیه نازل شد که وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ (۱) از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تفسیر این آیه را پرسیدند، فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان خلق اولین و آخرین را در محشر جمع نماید، بفرماید که جهنم را به محشر آورند، و آن را به هزار مہار بکشند، و ہر مہاری را صد ہزار ملک داشته باشد از ملائکہ غلاظ و شداد، و جهنم فریاد کند از خشم و بر گناہکاران حملہ کند.

پس چون بہ آن صحرا درآید، زفیری کند کہ اگر خدا حفظ نکند ہمگی از شدت آن صدا ہلاک شوند، پس گردنی بکشد کہ جمیع محشر را فراگیرد، و در آن حال ہیچ بندہ ای از بندگان خدا نہ ملک مقرب و نہ پیغمبر مرسل نباشد مگر این کہ فریاد برآورد نفسی نفسی، یعنی خداوند بہ فریاد من برس، و جان مرا از عذاب آزاد کن، و تو یا محمد فریاد برآوری کہ امتی امتی، یعنی امت مرا نجات دہ، امت مرا از عذاب آزاد کن.

پس صراط را بر روی جهنم گذارند، از دم شمشیر نازک تر و برندہ تر، و در آن سہ قنطرہ باشد: یکی صلۃ رحم و امانت، و دوم نماز، و سوم عدالت خدا در مظالم بندگان، پس مردم را تکلیف کنند کہ از صراط بگذرند، و پارہ ای را رحم و امانت نگاہ دارد، و اگر قطع رحم کردہ باشند، یا امانتہای الہی و پیمانہای او را شکستہ باشند، در اینجا بمانند، و آنچه از اینجا نجات یابند نماز ایشان را نگاہ دارد، و ہر کہ در نماز تقصیر نکرده باشد از آنجا بگذرد، و بہ مقام مظالم عباد بدارند، چنانچہ می فرماید إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمُرْصَادٍ (۲) پروردگار تو در کمین گاہ صراط است، و ایشان

ص: ۲۸۲

۱- ۱) سورۃ فجر: ۲۳.

۲- ۲) سورۃ فجر: ۱۴.

را در آنجا بازمی دارد و سؤال می کند، و مردمان بر صراط می روند، بعضی چسبیده اند، و بعضی قدمهاشان می لغزد، و بعضی یک قدم می لغزد، و یکی بند می شود، و ملائکه اطراف ایشان فریاد می کنند که: ای خداوند حلیم بردبار پیامرز ایشان را، و از گناه ایشان درگذر، و به فضل خود با ایشان معامله کن، و ایشان را به سلامت بگذران، و مردم افتند از صراط به جهنم مانند پروانه، پس کسی که به رحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط گوید: الحمد لله که خدا مرا نجات داد به فضل و احسان خود، بعد از آنکه مأیوس شده بودم، به درستی که پروردگار ما آمرزنده و مزددهنده است (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: گذشتن مردم بر صراط مختلف است، و صراط از مو باریک تر، و از شمشیر تندتر است، پس بعضی هستند که مانند برق می گذرند، و بعضی مانند اسب تندرو، و بعضی مانند پیاده که راه رود، و بعضی به دست و پا مانند طفلی که خود را بر زمین کشد، و بعضی آویخته باشند که پاره ای از ایشان را آتش گیرد، و پاره ای را نگیرد (۲).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: چون بنده را به مقام حساب باز دارند، خداوند عالم فرماید: بسنجید نعمتهای مرا با عمل او، پس نعمتها عمل را فراگیرد، فرماید که: نعمتها را به او بخشیدم، نیک و بدش را باهم بسنجید، پس اگر مساوی باشد فرماید به بهشتش برند، و اگر خیرش زیاده باشد خدا تفضّلها و احسانها نسبت به او بفرماید، و اگر بدیش زیاده باشد، اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد، او محلّ رحمت و مغفرت الهی است، اگر خواهد تفضّل

ص: ۲۸۳

۱- ۱) بحار الانوار ۱۲۵/۷-۱۲۶ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۶۴/۸-۶۵ ح ۱.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه اش این است که: این گروه را خدا بدل می کند سیئات ایشان را به حسنات، و خدا آمرزنده و مهربان است، فرمود: در روز قیامت مؤمن گناه کار را به مقام حساب بیاورند، پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود، پس بنده به گناهان خود اقرار کند، حق تعالی به کاتبان اعمالش فرماید که: به عوض بدیهای او نیکی بنویسید، و بر مردم ظاهر گردانید، پس چون مردم نامه عمل او را ببینند گویند: این بنده هیچ گناه نداشته، پس خدا امر فرماید او را به بهشت برند، و همین است تأویل این آیه، و فرمود: این مخصوص گناه کاران شیعیان ما است (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون روز قیامت شود، دو بنده مؤمن را به نزد حساب بدارند، که هر دو از اهل بهشت باشند، یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر، پس فقیر گوید: خداوندا مرا برای چه بازمی داری؟ به عزت تو قسم می دانی که مرا ولایت و حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم، و مالی نداده بودی که حقی در آن واجب شده باشد، و عطا یا منع کرده باشم، و روزی مرا همیشه به قدر کفایت می دادی، حق تعالی فرماید: راست می گوید بنده من بگذارید به بهشت رود، و آن توانگر را آن قدر نگاه می دارند که از او آن قدر عرق بریزد که اگر چهل شتر بخورند سیراب شوند.

پس او را به بهشت برند، فقیر به او گوید چرا این قدر ماندی؟ گوید: درازی

ص: ۲۸۴

۱-۱) بحار الانوار ۲۶۲/۷ ح ۱۴.

۲-۲) بحار الانوار ۲۶۱/۷-۲۶۲ ح ۱۲.

حساب و بسیار آن مرا این قدر مکث فرمود، و در هر ساعت یک چیزی پیش می آمد که مستحق عذاب بودم و خدا می بخشید، باز چیز دیگر می پرسیدند، همچنین تا خدا مرا به رحمت خود فراگرفت، و به توبه کاران ملحق گردانید و آمرزید، پس پرسید که تو کیستی؟ گوید: منم آن فقیری که با تو همراه در مقام حساب ایستادم، گوید: نعیم بهشت تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون خداوند عالمیان خلاق را جمع کند در روز قیامت، نامه عمل هر کس را به دست او دهند، پس جمعی از اشقیان انکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم، پس ملائکه ای که کاتبان عملند گواهی دهند، ایشان گویند: خداوند اینها ملائکه تواند و برای تو گواهی می دهند و قسم خوردند که ما این کارها را نکرده ایم، چنانچه خدا می فرماید: **يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ (۲)** یعنی: روزی که خدا همه ایشان را مبعوث گرداند، پس قسم خوردند برای او چنانچه قسم دروغ برای شما می خوردند.

و حضرت فرمود: اینها جماعتی اند که حق حضرت امیر المؤمنین را غصب کرده اند، پس در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهاد، و اعضا و جوارح ایشان را گویا کند، پس گوش گواهی دهد به آنچه از چیزهای حرام شنیده است، و چشم گواهی دهد به آنچه از حرام دیده است، و دستها گواهی دهند به آنچه گرفته اند، و پاها گواهی دهند به آنچه به حرام سعی کرده اند، و فرج گواهی دهد به آنچه به حرام مرتکب شده است، پس خدا زبان ایشان را گویا کند به اعضای خود گویند: چرا بر ما گواهی دادید؟ گویند که: گویا کرد ما را خداوندی که همه چیزها را گویا کرده

ص: ۲۸۵

۱- ۱) بحار الانوار ۲۵۹/۷ ح ۴.

۲- ۲) سورة مجادله: ۱۸.

است، و شما را اوّل مرتبه خلق کرده است، و باز گشت همه به سوی اوست (۱).

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است که: چون قیامت برپا شود، خداوند عالم جمیع خلائق اوّلین و آخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پابرهنه، و در محشر ایشان را آن قدر بدارند که عرق از ایشان ریزد، و نفسهای ایشان تنگ شود، و مدّتی چنین بمانند، پس منادی از جانب ربّ العزّه از پیش عرش ندا کند که: کجاست پیغمبر امّی؟ پس بار دیگر ندا کند که: کجاست پیغمبر رحمت محمّد بن عبد الله؟ آنگاه آن حضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود، تا بیاید به حوض کوثر که طولش از میان ایله - موضعی است در حوالی شام - و صنعاء یمن باشد، و بر سر آن حوض بایستد.

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بیاید در پهلوئی آن حضرت بایستد، و مردم را بعضی آب دهند، و بعضی را ملائکه برانند و دور کنند، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ببیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را نیز دور می کنند به خطاهای ایشان، حضرت به گریه درآید، و گوید: خداوند! ایشان شیعیان علی اند، پس حق تعالی ملکی را بفرستد، و گوید: یا محمّد چرا گریه می کنی؟ فرماید: چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع می کنند، و به سوی جهنّم می برند.

پس ندا رسد: یا محمّد من ایشان را از برای تو بخشیدم، و از گناهان ایشان در گذشتم، و ایشان را به تو و به آن جمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت آنها را داشتند ملحق ساختم، و ایشان را در زمره شما داخل گردانیدم، و رخصت حوض کوثر دادم، و شفاعت تو را در حقّ ایشان قبول کردم، پس حضرت امام محمّد

ص: ۲۸۶

باقر علیه السّلام فرمود: در آن وقت چه بسیار مرد و زنی که گریان شوند، پس جمیع دوستان و شیعیان را به ما بیخشند (۱).

و از ابو ایوب انصاری منقول است که: از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند از حوض کوثر، فرمود: آن حوضی است که خدا به من اکرام فرموده، و مرا به آن زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته، و آن حوض از ما بین ایله و صنعاست، و در کنار آن ظرفها به عدد ستاره های آسمان مهیاست، و دو نهر عظیم از پای عرش در آن می ریزد، و آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین تر است، و سنگریزه اش از زمرد و یاقوت است، و زمینش از مشک خوشبو تر است، و گیاهش زعفران است، و خدا با من شرط کرده است که وارد آن حوض نشوند مگر آنان که دلهای ایشان از شرک و نفاق پاک، و نیتهای ایشان صحیح باشد، و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابی طالب کرده باشند، و دور خواهد کرد غیر شیعیانش را از حوض، همچنان چه شتر مبتلا به جرب را از میان شتران به در می کنند، و هر که از آن بخورد هرگز تشنه نمی شود (۲).

و در اخبار متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: هر که ایمان به حوض کوثر نداشته باشد، خدا او را به آن حوض نرساند، و هر که ایمان به شفاعت من نداشته باشد خدا او را به شفاعت من فائز نگرداند، و فرمود: شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من، و اما نیکوکاران پس بر ایشان اعتراضی نیست (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: مردم را در شدت قیامت

ص: ۲۸۷

۱-۱) بحار الانوار ۱۷/۸-۱۸ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱/۸-۲۲ ح ۱۴.

۳-۳) بحار الانوار ۳۴/۸ ح ۴.

چنان کار تنگ شود که عرق به دهان ایشان برسد، پس گویند: بیائید به نزد حضرت آدم رویم، شاید ما را شفاعت کند، چون بیایند گوید: من گناه کارم بروید به نزد حضرت نوح، و همچنین هر پیغمبری که آیند ایشان را به نزد دیگری فرستد، تا به نزد حضرت عیسی آیند، گوید: نزد پیغمبر آخر الزمان روید، چون به خدمت آن حضرت آیند فرماید: با من بیائید، و بیاورد ایشان را به در بهشت، و رو به درگاه رحمت به سجده درآید، پس ندا رسد: سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبول است، و این است تفسیر آن آیه که فرموده است عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً (۱).

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت باقر علیه السلام آمد، و گفت: شما حرف شفاعت بسیار می گوئید، و مردم را مغرور می کنید، فرمود: گمان تو این است که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته ای و به شفاعت محمّد احتیاج نداری، و الله اگر فزعهای روز قیامت را ببینی، محتاج به شفاعت خواهی شد، و شفاعت از برای جماعتی است که مستحقّ آتش شده باشند و هیچ کس از اولین و آخرین نیست مگر اینکه به شفاعت آن حضرت محتاج است در روز قیامت.

پس فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای امت خود شفاعت خواهد کرد، و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد، و شیعیان ما برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد، و گاه باشد که مؤمنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیمند، و مؤمن شفاعت می کند حتی از برای خدمتکارش، می گوید:

ص: ۲۸۸

خداوندا حقّ خدمت بر من دارد، و مرا از سرما و گرما نگاه می داشت (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد: اول پیغمبران، دیگر علما، دیگر شهیدان (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید از تفسیر این آیه یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً (۳) که ترجمه اش این است: روزی که محشور گردانیم پرهیزکاران را به سوی خداوند بسیار بخشنده ایشان، حال کونی که وارد شوندگان باشند بر خداوند خود یا سواران باشند، حضرت فرمود: یا علی این گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده اند، پس خدا ایشان را دوست داشته، و مخصوص خود گردانیده، و اعمال ایشان را پسندیده، و ایشان را متقیان نام کرده.

یا علی به حقّ آن خدائی که حبه را شکافته، و گیاه را از آن بیرون آورده، و خلایق را خلق کرده، که ایشان از قبرها بیرون خواهند آمد، و روهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود، و جامه ها پوشیده باشند از شیر سفیدتر، و نعلهای طلا در پا داشته باشند، و بند آن نعلها از مروارید درخشان باشد، و ملائکه به استقبال ایشان آورند ناقه های بهشتی را که جهاز آنها از طلا باشد، و به مروارید و یاقوت مرصع کرده باشند، و جلهای آن شتران از استبرق و سندس بهشت باشد، و مهارشان از زبرجد باشد، و این شتران ایشان را برگرفته در صحرای محشر پرواز کنند.

و با هریک از ایشان هزار ملک همراه باشد، از پیش رو و جانب راست و چپ، و

ص: ۲۸۹

۱-۱) بحار الانوار ۳۸/۸ ح ۱۶.

۲-۲) بحار الانوار ۳۴/۸ ح ۲.

۳-۳) سورة مریم: ۸۵.

ایشان را در نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت، و بر آن درگاه درختی باشد که هر برگی از آن صد هزار کس را سایه کند، و از جانب راست درخت چشمه ای باشد مطهر و پاکیزه از آن چشمه شربتی به ایشان دهند، که خدا دل‌های ایشان را از حسد و کینه پاک گرداند، و از بدن‌های ایشان موهای ناخوش بریزد، چنانچه خدا می فرماید **وَسَيَقَاهُم رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا** (۱) آن شراب پاک کننده را از این چشمه می آشامند که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفا می گرداند، پس می آیند بر سر چشمه دیگر از دست چپ آن درخت، و در آن چشمه غسل می کنند، و این چشمه زندگانی است، که چون در آن غسل کردند هرگز نمی میرند.

پس ایشان را به نزدیک عرش می آورند، و حال آنکه از جمیع دردها و بلاها و گرما و سرما ایمن شده اند، پس حق تعالی به ملائکه ندا می فرماید که: دوستان مرا به بهشت برید، و ایشان را با سایر خلائق باز مدارید، که من همیشه از ایشان خوشنود بودم، و رحمت برای ایشان لازم گردیده، پس ایشان را ملائکه به بهشت آورند، چون به در بهشت رسند ملائکه حلق به در زنند، آوازی از آن بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای ایشان خلق کرده است بشنوند، آنگاه حوریان شادی کنند، و یکدیگر را بشارت دهند که دوستان خدا آمدند.

پس چون در را بگشایند، و ایشان داخل بهشت شوند، زنان ایشان از حوریان و آدمیان از قصرها مشرف شوند، و گویند: مرحبا خوش آمده اید، و چه بسیار مشتاق شما بوده ایم، پس دوستان خدا نیز به مثل این سخن جواب گویند، پس حضرت امیر المؤمنین گفت: یا رسول الله ایشان چه جماعتند؟ فرمود: شیعیان خالص

ص: ۲۹۰

تواند، و تو امام و پیشوای ایشان (۱).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت منادی از جانب ربّ العزّه ندا کند، که جمیع اهل محشر بشنوند که:

کجایند اهل صبر؟ گروهی از مردم برخیزند، ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند:

چگونه بود صبر شما؟ جواب گویند که: نفس خود را بر مشقّت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم، پس منادی ندا کند: راست می گویند: بگذارید بی حساب به بهشت روند.

پس منادی دیگر ندا کند: کجایند اهل فضل؟ گروهی برخیزند، ملائکه استقبال کنند، و پرسند که چه فضل است که شما را به این کرامت رسانید؟ گویند که: بر ما سفاهت و بی خردی می کردند و ما حلم می کردیم، و بدی نسبت به ما می کردند برای خدا عفو می کردیم، ندا رسد: راست می گویند، بگذارید بی حساب به بهشت روند.

دیگر منادی ندا کند: کجایند همسایگان خدا؟ گروهی برخیزند، و ملائکه استقبال ایشان کنند، و گویند: چه بود عمل شما که امروز خدا شما را به جوار خود نسبت داده؟ گویند: ما برای خدا به برادران و مؤمنان دوستی می کردیم، و خالصا لوجه الله به ایشان عطاها می کردیم، و مدد و اعانت ایشان می کردیم، ندا رسد:

راست می گویند: بگذارید که به جوار رحمت و قرب من درآیند بی حساب، پس حضرت فرمود که: ایشان همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان خدایند، مردم می ترسند از احوال قیامت و ایشان نمی ترسند، و مردم را حساب می کنند و ایشان

ص: ۲۹۱

را حساب نمی کنند (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند، که شیطان هم طمع کند در آن رحمت (۲).

و به اسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: یا علی توئی اولین کسی که وارد بهشت می شود، و در دست تو خواهد بود علم و لواء حمد، و آن هفتاد شقه است که هر شقه ای از آفتاب و ماه بزرگ تر است (۳).

و در حدیث دیگر وارد شده است که: آن حضرت فرمود: یا علی اول تو را می طلبند در روز قیامت، و به تو می دهند علم مرا که آن لواء حمد است، و دو صف می ایستند اهل محشر، و تو از میان ایشان می روی، و آدم و جمیع خلائق در زیر علم من خواهند بود، و طولش هزار ساله راه است، و سرش از یاقوت سرخ است، و چوبش از نقره سفید است، و تهش از درّ سبز است، و سه ذوبه دارد، یکی در مشرق، و یکی در مغرب، و یکی در میان دنیا، و بر آن سه سطر نوشته است، سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم، سطر دوم الحمد لله رب العالمین، سطر سوم لا اله الا الله محمد رسول الله، و طول هر سطر هفتاد هزار سال است، و عرضش هزار سال.

پس تو یا علی علم را برمی داری و می روی، و حضرت امام حسن از دست راست تو، و حضرت امام حسین از دست چپ تو، می آئی نزد من و ابراهیم در سایه عرش الهی، پس حله سبزی از حله های بهشت در تو می پوشانند، و منادی از جانب رب العزه مرا ندا می کند که: نیکو پدری است برای تو ابراهیم، و نیکو

ص: ۲۹۲

۱-۱) بحار الانوار ۱۷۱/۷-۱۷۲ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۷/۷ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۴/۸ ح ۴.

برادری است برادر تو علی بن ابی طالب (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می فرمود: هرگاه از برای من چیزی از خدا طلب نمائید، وسیله را برای من از خدا بطلبید، پس از حضرت سؤال کردند که وسیله چه چیز است؟

فرمود: آن درجه من است در بهشت، و آن هزار پایه دارد، و از هر پایه ای تا پایه ای هزار سال راه به دویدن اسب تندرو، و پایها یکی از جواهر است، و یکی از زبرجد، و یکی از یاقوت و یکی از مروارید، و یکی از طلا، و یکی از نقره، پس بیاورند در روز قیامت، و با درجه پیغمبران نصب کنند، و آن در میان درجه سایر پیغمبران از بابت ماه باشد در میان ستارگان، پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند: خوشا حال بنده ای که این درجه او باشد، پس منادی از جانب رب العزه ندا کند که: این درجه محمد است.

پس بیایم من جامه ای از نور را ازار خود گردانیده، و تاج ملک و پادشاهی و کلید کرامت و بزرگواری بر سر داشته باشم، و علی بن ابی طالب در پیش من رود، و علم من لواء حمد در دست او باشد، و بر آن علم نوشته باشد: لا اله الا الله، محمد رسول الله، المفلحون هم فائزون بالله، پس بیایم تا بر آن درجه بالا رویم، و من بر پایه بالا بایستم، و علی یک پایه بعد از من، پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند: خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی اند نزد خدا، پس ندا رسد که: اینک حبیب من است محمد، و این ولی و دوست من است علی، خوشا حال کسی که او را دوست دارد، و او بر حال کسی که دشمن او باشد، و دروغ بر او ببندد.

ص: ۲۹۳

آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ مؤمنی نماند که تو را دوست دارد مگر این که از این ندا راحت یابد، و روی او سفید شود، و دل او شاد گردد، و نماند کسی که دشمن تو باشد، یا با تو حرب کرده باشد، یا انکار حقّ تو کرده باشد، مگر این که روی او سیاه شود، و پاهای او به لرزه درآید، پس در این حال دو ملک بیایند: یکی رضوان خازن بهشت، و دیگری مالک خازن جهنّم.

پس رضوان بیاید و بگوید: السّلام علیک یا أحمد، من گویم: السّلام علیک ای ملک، تو کیستی؟ چه بسیار خوش بوئی؟ گوید منم رضوان خازن بهشت، این است کلیدهای بهشت جناب ربّ العزّه برای تو فرستاده بگیر ای احمد، من گویم:

قبول کردم از پروردگار خود، او را است حمد بر این که مرا بر همه خلق زیادتی و فضیلت داد به این کرامت، کلیدها را بده به برادرم علی بن ابی طالب، پس رضوان بر گردد.

و مالک بیاید و بگوید: السّلام علیک ای احمد، من گویم: السّلام علیک ای ملک، تو کیستی؟ چه بسیار مهیب و عجیبی؟ گوید: منم مالک خازن جهنّم، و این است کلیدهای جهنّم، ربّ العزّه برای تو فرستاده بگیر، گویم قبول کردم: و او را حمد می کنم بر این کرامت، بده به برادرم علی بن ابی طالب.

پس مالک بر می گردد، و علی متوجه می شود با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنّم، و می آید بر کنار جهنّم می ایستد، در حالتی که شررهای آن در پرواز است، و فریاد می کند و می خروشد، و زبانه اش بلند می گردد، علی مهارش را به دست گیرد، جهنّم می گوید: بگذر یا علی که نور تو آتش مرا خاموش کرد، علی می گوید:

قرار بگیر ای جهنّم، و آنچه می گویم بشنو، این را بگیر که دشمن من است، و این را بگذار که دوست من است.

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: و الله که جهنّم در آن روز اطاعت علی زیاده

می کند از غلامان شما نسبت به شما، اگر خواهد جهنم را به جانب راست می فرستد، و اگر خواهد به جانب چپ می فرستد، و جهنم اطاعت و فرمان برداری او زیاده از جمیع خلق خواهد کرد در آنچه او فرماید (۱).

یا أباذر انّ شرّ الناس منزله عند الله يوم القيامة عالم لا يتنفع بعلمه

اشاره

یا أباذر انّ شرّ الناس منزله عند الله يوم القيامة عالم لا يتنفع بعلمه، و من طلب علما ليصرف به وجوه الناس اليه لم يجد ريح الجنّه.

یا أباذر من ابتغى العلم ليخدع به الناس، لم يجد ريح الجنّه.

یا أباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه، فقل لا أعلمه، تنج من تبعته، و لا تفت الناس بما لا علم لك به تنج من عذاب الله يوم القيامة.

یا أباذر يطلع قوم من أهل الجنّه الى قوم من أهل النار، فيقولون:

ما أدخلكم النار و قد دخلنا الجنّه بفضل تأديبكم و تعليمكم؟ فيقولون: انا كنا نأمر بالخير و لا نفعله.

ای ابوذر بدترین مردم و پست ترین مردم نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمی است که مردم از علم او منتفع نشوند، یا خود از علم خود منتفع نشود، و کسی که طلب علم کند برای اینکه روی مردم را به سوی خود بگرداند، و مرجع ایشان باشد، بوی بهشت را نشنود.

ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد، نیابد بوی بهشت را.

ص: ۲۹۵

ای ابوذر اگر از تو پرسند از علمی که ندانی بگو نمی دانم، تا نجات یابی از گناه آنکه برخلاف واقع چیزی را بیان کند، و فتوا مده مردم را به چیزی تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت.

ای ابوذر مشرف می شوند و نظر می کنند جماعتی از اهل بهشت به سوی گروهی از اهل جهنم، پس از ایشان می پرسند که: چه چیز باعث شد که شما را به جهنم آوردند؟ و حال آنکه ما به برکت تعلیم و تأدیب شما داخل بهشت شده ایم؟ گویند: ما مردم را به خوبی ها امر می کردیم و خود به جا نمی آوردیم.

توضیح این فصل مبتنی بر چند قاعده است:

قاعدهٔ اول: در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن آن و فضل علماست

بدان که علم از اشراف سعادات، و افضل کمالات است، و آیات و اخبار در فضیلت آن بسیار است، و قدری از آن در اصول و فروع دین واجب عینی است، و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات به علم است، و سرمایهٔ جمیع کمالات دیگر است.

چنانچه به اسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که: طلب علم واجب است بر هر مسلمانی، به درستی که خداوند عالمیان دوست می دارد طالبان علم را (۱).

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که: آیا جایز است مردم را که سؤال

ص: ۲۹۶

نکنند از چیزهایی که به آنها محتاجند؟ فرمود: نه (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است، و عمل کردن به آن، به درستی که طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال؛ زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است، و ضامن شده اند آن را از برای شما، و خداوند عادلی قسمت کرده و ضامن شده است، و البته وفا می کند به ضامن خود، و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید، پس طلب نمائید تا بیابید (۲).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کسی که علوم دین را یاد نگیرد، خدا در روز قیامت نظر رحمت به سوی او نفرماید، و اعمال او را قبول نکند (۳).

و فرمود که: چون خدا خیر بنده ای را خواهد او را دانا می گرداند در دین خود (۴).

و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خیری نیست در زندگانی مگر دو کس را:

عالمی را که اطاعت او کنند، یا شنونده ای که حفظ کند و عمل نماید (۵).

و حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: عالمی که مردم به علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد (۶).

و از معاویه بن عمار منقول است که به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:

شخصی هست که روایت کننده حدیث شماست، که میان مردم احادیث شما را

ص: ۲۹۷

۱- ۱) بحار الانوار ۱/۱۷۶ ح ۴۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۱/۱۷۵ ح ۴۱.

۳- ۳) اصول کافی ۱/۳۱ ح ۷.

۴- ۴) اصول کافی ۱/۳۲ ح ۳.

۵- ۵) اصول کافی ۱/۳۳ ح ۷.

۶- ۶) اصول کافی ۱/۳۳ ح ۸.

پهن می کند، و دل‌های شیعیان را به آن محکم می سازد، و عابدی هست که این روایت و علم را ندارد، کدام بهترند؟ فرمود که: روایت کننده حدیث ما که دل‌های شیعیان را به آن محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد (۱).

و فرمود: یا عالم باش، یا طلب کننده علم باش، یا دوست اهل علم باش، و قسم دیگر مباش که به دشمنی ایشان هلاک می شوی (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که در راهی رود به طلب علم، خدا راهی برای او به سوی بهشت بگشاید، و به درستی که ملائکه بال‌های خود را بر زمین می گذارند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی، و استغفار می کند برای طلب کننده علم هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است، حتی ماهیان دریا، و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه شب چهارده است بر ستارگان، و علماء وارثان پیغمبرانند، و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند، بلکه علم میراث ایشان است، پس هر که بهره ای از آن گیرد بهره ای تمام گیرد (۳).

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که: بدحال ترین یتیمان، شیعه ای است که از امام خود دور مانده باشد، و دستش به او نرسد، و در شرایع دین حیران باشد، پس کسی که از شیعیان ما عالم به علوم ما باشد، آن جاهل به شریعت ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی است در دامن او، اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلا، چنین خبر

ص: ۲۹۸

۱- ۱) اصول کافی ۳۳/۱ ح ۹.

۲- ۲) اصول کافی ۳۴/۱ ح ۳.

۳- ۳) اصول کافی ۳۴/۱ ح ۱.

داد مرا پدرم از پدرانم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس از شیعیان ما که عالم به شریعت ما باشد، و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل به نور علمی که از ما به او رسیده است برساند، بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد، که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را، و حله ای پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا، پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند: ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمّد، پس هر کس که این عالم در دنیا او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در این روز به نور او چنگ زند، تا او را از ظلمت و حیرت عرصات به نزهت گاه جنّات رساند، پس هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت درآید (۲).

حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود: هر

ص: ۲۹۹

۱-۱) بحار الانوار ۲/۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲/۲ ح ۲.

تاری از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می تابد هزار هزار مرتبه (۱).

و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: فضیلت کسی که تکفل جاهلان شیعیان کند، و امور مشتبه را بر ایشان واضح گرداند، بر کسی که یتیمان دیگر را آب و طعام دهد، مثل فضیلت ماه است بر ستاره سها که مخفی ترین ستاره هاست (۲).

و فرمود: هر که متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت امام، و از علومی که به او رسیده است او را هدایت کند، و در علوم ما با او مواسات کند، خداوند عالمیان او را ندا کند: ای بنده کریم که مواسات کردی، من اولایم به کرم از تو، ای ملائکه در بهشت به عدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر به او بدهید، و در آن قصرها آنچه مناسب آنهاست از نعمتها برای او مقرر سازید (۳).

و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: حق تعالی وحی نمود به حضرت موسی علیه السلام که: ای موسی مردمان را دوست من و مرا دوست ایشان کن، گفت:

خداوند! چه کنم که ایشان چنین شوند؟ فرمود: به یاد ایشان آور نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند، و اگر یک کس را که از درگاه من گریخته باشد، و از ساحت عزت من گمشده باشد، به سوی من برگردانی، بهتر است از برای تو از صد سال عبادت که روزها روزه باشی و شبها برپا ایستاده باشی، موسی گفت: آن بنده گریخته کدام است؟ فرمود: گناه کاران و آنها که فرمان من نمی برند، پرسید گمشده کیست؟ فرمود: آن جاهلی که شریعت را نمی داند، و طریق عبادت و بندگی و راه خوشنودی مرا نداند حضرت فرمود: بشارت دهید علمای شیعیان ما را به ثواب

ص: ۳۰۰

۱-۱) بحار الانوار ۳/۲ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳/۲ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۴/۲ ح ۵.

عظیم و جزای کامل (۱).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: عالم از باب کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد، و مردم از آن روشنی یابند، و هر که به روشنی شمع او بینا می شود برای او دعای خیر می کند، همچنین عالم با او شمعی هست که تاریکی و ظلمت حیرت را برطرف می کند، پس هر که از او نور می یابد از آزاد کرده های اوست از آتش جهنم، و خدا می دهد به او ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد (۲).

و حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: علمای شیعیان ما مرابطان و نگهبانانند در سر حدی که جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست، که منع می کنند از اینکه شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان ما مسلط شوند، و ایشان را گمراه کنند، به درستی که هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند، و متوجه این امر شود، او بهتر است از کسی که جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار مرتبه؛ زیرا که آن عالم دفع ضرر از دین محبتان و شیعیان ما می کند، و این جهاد کننده دفع ضرر از بدنهای ایشان می کند (۳).

و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود که: یک فقیه و عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد، بر شیطان گران تر است از هزار عابد؛ زیرا که عابد همتش آن است که خود را خلاص کند، و عالم همتش مصروف است بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان اتباع او، و در قیامت آن فقیه را ندا کنند، ای کسی که کفالت یتیمان آل محمد می کردی و ضعیفان شیعیان را هدایت

ص: ۳۰۱

۱-۱) بحار الانوار ۴/۲ ح ۶.

۲-۲) بحار الانوار ۴/۲ ح ۷.

۳-۳) بحار الانوار ۵/۲ ح ۸.

می نمودی، باش تا شفاعت کنی آنهایی را که از تو علم آموخته اند، پس بایستد و به شفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی تا ده فئام، که هر فئامی صد هزار کس باشد، که بعضی از خودش کسب علم کرده باشند، و بعضی از شاگردان او، و بعضی از شاگردان شاگردان او، و همچنین تا روز قیامت (۱).

و امام هادی علیه السلام فرمود: اگر بعد از غیبت قائم ما علما نمی بودند که مردم را بر امام دلالت کنند، و به سوی او خوانند، و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب هرآینه کسی از شیعیان نمی ماند مگر اینکه مرتد می شدند، و لیکن ایشان مهار دلهای ضعیفان شیعه را دارند، چنانچه کشتی بان لنگر کشتی را نگاه می دارد ایشان بهترین مرد مانند نزد خدا (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: کسی که از خانه خود به طلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند، و از برای او استغفار کنند (۳).

و حضرت امام رضا علیه السلام از آباء گرامش روایت نموده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

طلب علم واجب است بر هر مسلمانی، پس طلب نمائید علم را از محلش، و اقتباس نمائید آن را از اهلش، به درستی که از برای خدا یاد دادن علم حسنه است، و طلب نمودنش عبادت است، و مذاکره نمودن آن ثواب تسبیح دارد، و تعلیم نمودنش به نادان صدقه است، و به اهلش عطا نمودن موجب قرب به خداست؛ زیرا که به علم دانسته می شود حلال و حرام الهی، و موجب وضوح و روشنی راه بهشت است، و مونس است در وحشت، و مصاحب است در غربت، و وحدت و هم زبان است در تنهایی و خلوت، و راهنما است در شادی و غم، و حربه است

ص: ۳۰۲

۱-۱) بحار الانوار ۵/۲ ح ۹ و ۱۰.

۲-۲) بحار الانوار ۶/۲ ح ۱۲.

۳-۳) بحار الانوار ۱۷۰/۱ ح ۲۱.

برای دفع دشمنان، و زینت است نزد دوستان خدا.

و به علم جماعتی را بلند خواهد کرد که پیشوایان بوده باشند در خیر، و مردم پیروی ایشان نمایند، و به افعال ایشان هدایت یابند، و به قول ایشان عمل کنند، و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان، و بال خود را بر ایشان مالند، و در هنگام نماز بر ایشان برکت فرستند، و برای ایشان استغفار نمایند هر تر و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان، و علم باعث زندگانی دلهاست از جهالت، و نور چشم ها است از ظلمت، و قوت بدن هاست از ضعف، بنده را می رساند به منازل برگزیدگان، و داخل می کند در مجلس نیکوکاران و درجات عالیه در دنیا و آخرت، و تذکر و تفکر در آن برابر است با روزه داشتن، و مباحثه اش ثواب نماز گذاردن دارد، به علم اطاعت و بندگی خدا می توان کرد، و به آن صله رحم کرده می شود، و حلال و حرام دانسته می شود، و علم پیشوای عمل است، و عمل تابع اوست، علم را الهام می نمایند به سعادت مندان، و محروم می گردانند از اشقیاء، خوشا حال کسی که از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد (۱).

و فرمود: عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردگان (۲).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: چون روز قیامت می شود، خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صحرا جمع می نماید، و ترازوی اعمال را برپا می کنند و می سنجند مدّ قلم های علما را با خونهای شهیدان، پس مدّ قلمهای علما بر خون شهیدان زیادتی می کند (۳).

ص: ۳۰۳

۱-۱) بحار الانوار ۱/۱۷۱ ح ۲۴.

۲-۲) بحار الانوار ۱/۱۷۲ ح ۲۵.

۳-۳) بحار الانوار ۲/۱۴ ح ۲۶.

بدان که طالب علم را بعد از اخلاص در نیت که بعد از این مذکور خواهد شد، ضرور است که علمی را برای تحصیل اختیار نماید که دارند رضای الهی در تحصیل آن باشد، و موجب سعادت ابدی گردد، چه ظاهر است که هر علمی موجب نجات نیست، چنانکه اگر کسی علم سحر یا کهنات را برای عمل یاد گیرد، موجب ضلالت او است، و اصل یاد گرفتنشان حرام است.

و از مقدمات سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد، علم نافع است که موجب نجات است علمی است که از اهل بیت رسالت به ما رسیده؛ زیرا محکّمات قرآنی همه در احادیث تفسیر شده است، و اکثر متشابهات نیز تفسیرش به ما رسیده، و بعضی که نرسیده تفکر در آنها خوب نیست، و از سایر علوم آنچه فهم کلام ایشان بر آنها موقوف است لازم است، و غیر آنها یا لغو و بی فایده است، و موجب تضییع عمر است، یا باعث احداث شبهات است در نفس، که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است، و احتمال نجات بسیار نادر است، و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه ای نمی اندازد، که نداند نجات خواهد یافت یا نه، قطع نظر از آنکه عمر را ضایع می کند، و در هر لحظه سعادت‌های ابدی می توان تحصیل نمود.

چنانچه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله روزی داخل مسجد شد جماعتی را دید بر گرد شخصی برآمده اند، فرمود: این شخص کیست؟ گفتند: علامه است یعنی بسیار دانا است، فرمود: چه علم را می داند؟ گفتند: داناترین مردم است به نسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده

است، و روزهایی که در جاهلیت مشهور بوده است، و اشعار و عریّت را خوب می داند، حضرت فرمود: این علمی است که ضرر نمی رساند کسی را که نداند، و نفع نمی بخشد کسی را که داند، بعد از آن فرمود که: علم همین سه علم است، یا آیه واضحه الدلالة محکمه را بدانند، یا فریضه و واجبی را که خدا به عتّ مقرر فرموده، یا سنتی را که باقی است تا روز قیامت، و آنچه غیر اینهاست زیادتی است و به کار نمی آید (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: لقمان به پسرش گفت: عالم را سه علامت است: (اول) این که خدای خود را شناسد، (دوم) بداند خدا چه چیز را می خواهد و دوست می دارد که به عمل آورد، (سوم) بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد و نمی خواهد تا ترک نماید (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است فرمود: علومی که به کار مردم می آید منحصر در چهار چیز یافتیم: (اول) این که خداوند خود را بشناسی، (دوم) بدانی که چه نعمتها به تو کرامت فرموده، (سوم) بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده، (چهارم) بدانی که چه چیز تو را از دین بیرون می برد (۳).

و به سند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید منقول است که: شخصی به حضرت صادق علیه السلام گفت: پسر من می خواهد سؤال کند از شما از حلال و حرام، و از چیزهایی که فایده برای او ندارد سؤال نکند، فرمود که: آیا مردم از چیزی سؤال می کنند که از حلال و حرام بهتر باشد (۴).

ص: ۳۰۵

۱-۱) بحار الانوار ۲۱۱/۱ ح ۵.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱۰/۱ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۲۱۲/۱ ح ۶.

۴-۴) بحار الانوار ۲۱۳/۱ ح ۹.

بدان که چون علم اشرف عبادات است، باید که شرایط عبادت را در آن بر وجه اکمل رعایت نمایند تا مثمر سعادات و کمالات گردد، و سابقا مذکور شد که عمده شرایط قبول عمل اخلاص نیت است، پس باید سعی کند که غرض او از تحصیل علم تحصیل رضای حق تعالی باشد، و نفس را از اغراض فاسده و نیتات دنییه خالی گرداند، و پیوسته به جناب اقدس الهی متوسل باشد، و از او طلب توفیق نماید، تا علوم حقه از جانب فیاض مطلق بر او فائز گردد، و خیالات شیطانی با آن ممزوج نباشد.

و چون هرچند عمل نفیس تر است شیطان را در تضییع آن سعی بیشتر است، لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال، و در اکثر اوقات مشوب به اغراض باطله می شود؛ زیرا که در سایر عبادات چندان اثری در این کس نمی ماند که به حسب دنیا موجب فخر باشد، و علم به حسب دنیا نیز کمالی است، و در بعضی امور موجب ترجیح می گردد، و ثمره آن ظاهر می باشد، و از این جهت شیطان را وسوس بسیار در این باب می باشد.

چنانچه به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که طلب حدیث از برای منفعت دنیا بکند او را در آخرت بهره ای و نصیبی نباشد، و کسی که غرضش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید (۱).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که طلب علم کند برای اینکه با

ص: ۳۰۶

علما مباحثات و مفاخرت نمایند، یا برای این که با سفیهان و بی خردان مباحثه و مجادله کند، یا برای اینکه روی مردم را به جانب خود بگرداند، جای خود را در جهنم مهیا بداند (۱).

دیگر از شرایط علم آن است که: نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه پاک گرداند، و ریشه حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل بر کند، تا نفس او قابل فیضان حقایق شود.

چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند به دانه ای که بر زمین پاشند، بعضی از آن بر روی سنگ می افتد و از آن هیچ حاصل بر نمی آید، و بعضی از آن بر خاک می افتد اما در زیرش سنگ هست زود ریشه اش به سنگ می رسد و خشک می شود، و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین ناقابل است حاصل نمی دهد، و بعضی در زمینی می افتد که خارها و گیاه های بی نفع در آن ریشه کرده، ریشه این دانه با ریشه آنها ضم می شود، و چنانچه باید حاصل نمی دهد.

و این است سبب که در مجلسی که هزار کس نشسته اند حرف حکمتی که مذکور می شود، در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت تر است هیچ تأثیر نمی کند، و در بعضی که اندکی دل ایشان به مواعظ و نصایح و عبادات نرم شده است اندک تأثیری می کند، و چون ریشه اش به سنگ رسید خشک می شود و برطرف می شود، و اثری از آنچه شنیدند در نفس ایشان نمی ماند، و در بعضی ثمره اش بیشتر می ماند، اما چون حقد و حسد و محبت دنیا در نفس ایشان ریشه دارد، مانع می شود از این که آن محکم شود، و آثار خوب از آن به ظهور آید، و جمعی که دل خود را از آن مواضع پاک و مصفا کرده اند، همین که کلمه حکمت و موعظه را شنیدند در دل

ص: ۳۰۷

ایشان ریشه می کند، و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر می شود.

چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: به درستی که دل‌های مؤمنان پیچیده شده است به ایمان پیچیدنی، پس چون خداوند عالمیان خواهد که آن دل را روشن گرداند، می گشاید آن را به وحیهای خود، پس می کارد در آن دل حکمت را و خود درو می کند.

و تشبیه دیگر کرده اند علم و حکمت را به غذاهای مقوی بدن، زیرا چنانچه بدن به غذاهای موافق قوت می یابد و حیاتش به این غذاهاست، همچنین روح به حکم و معارف قوت می یابد، و حیات روح به آنهاست، چنانچه حق تعالی در بسیار جائی از قرآن کافران و نادانان را به مرده وصف کرده، و چنانچه فرماید **أَمْ يَوَاتُّ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ** (۱) ترجمه اش این است که: کافران مردگانند نه زندگان و لیکن نمی دانند.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: راحت دهید نفسهای خود را به حکمتهای تازه، به درستی که آنها را کلال و واماندگی حاصل می شود چنانچه بدنها را سستی و کلال به هم می رسد (۲).

و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیات و زندگانی دلهاست، و در بدن وقتی که ماده فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوت آن ماده فاسد می شود، چنانچه بیمار را تا ماده مرض باقی است از گوشت و چربیها و شیرینها که باعث قوت صحیح است منع می کنند، و اول علاج آن ماده فاسد می کنند بعد از آن غذاهای مقوی می دهند.

ص: ۳۰۸

۱-۱) سورة نحل: ۲۱.

۲-۲) نهج البلاغه ص ۴۸۳ ح ۹۱.

همچنین طیبیان نفوس و ارواح اول امراض نفسانیّه را از نفس زایل می کنند، بعد آن را تقویت به علم و حکمت می کنند، چنانچه می بینی جمعی که به این امراض مبتلایند، علم باعث زیادتی فساد ایشان می شود، و شیطان با آن علم مرتبه شقاوت را به کمال رسانیده.

و تشبیه دیگر کرده اند علم را به نور چراغ و آفتاب، که در دیده اعمی هیچ اثر از آن ظاهر نمی شود، و دیده های دیگر درخور نور دیده از آن منتفع می شوند، پس اول علاج چشم دل می باید کرد تا علم نفع دهد، چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی از اشقیاء فرموده، که دیده های سر ایشان کور نیست و لیکن دیده های دلّهائی که در سینه های ایشان است کور است.

چون سخن به اینجا کشید، اگر مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن و معنی نور و ظلمت آن و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسب است.

بدان که قلب را بر دو معنی اطلاق می کنند: یکی بر این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است، و دیگری بر نفس ناطقه انسانی، و بدان که حیات بدن آدمی به روح حیوانی است، و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است، و منبعش قلب است، و از قلب به دماغ متصاعد می شود، و از آنجا به واسطه عروق به جمیع اعضا و جوارح سرایت می کند، و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیّات آن موقوف به بدن است، و این بدن آلت آن است به این بدن تعلق دارد، و چون حیات بدن به کار او می آید، پس به روح حیوانی اول تعلق می گیرد، و چون منبع آن قلب است به قلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد، لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار به قلب شده است، و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب به این معنی است.

و هر صفتی که در نفس حاصل می شود از علوم و سایر کمالات به این بدن و

جميع اعضاء و جوارح سرایت می کند، و هر چند آن صفت در نفس کامل تر می شود اثرش در بدن بیشتر ظاهر می شود، چنانچه روح ظاهری و روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر به هم می رسد، قوت آن در اعضاء و جوارح بیشتر ظاهر می شود، مانند سرچشمه ای که نهرها از آن جدا شود، هر چند آب در سرچشمه بیشتر به هم می رسد نهرها معمورتر می باشد، چندین نهر از دل صنوبری می آید به جميع بدن، و چندین نهر از دل روحانی می رسد که از آن نهرها حیاتیهای معنوی از ایمان و یقین و معارف بر اعضا به یک نسبت قسمت می شود، و این هر دو سرچشمه از دریاهاى فیض نامتناهی حق تعالی جاری می گردد، اما توفیق الهی بنده را در کار است که حفر این نهرها بکند و رفع خس و خاشاک و شبهه ها و گناهان و مواد فاسده بدنی بکند، تا پاک و صاف و بی کدورت جاری گردد.

چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که: در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد، سایر بدن صحیح است، و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است، و آن دل آدمی است (۱).

و به سند معتبر منقول است که فرمود: هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است، و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود که: از جمله بلاها فاقه و فقر است، و از آن بدتر بیماری بدن است، و از آن بدتر بیماری دل است، و از جمله نعمتها وسعت در مال است، و از آن بهتر صحت بدن است، و از آن بهتر پرهیزکاری دل است (۳).

ص: ۳۱۰

۱-۱) بحار الانوار ۵۰/۷۰ ح ۴.

۲-۲) بحار الانوار ۵۰/۷۰-۵۱ ح ۶.

۳-۳) بحار الانوار ۵۱/۷۰ ح ۸.

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: دلها بر سه قسمند: یک دل سرنگون است که هیچ خیری در آنجا نمی گیرد، و آن دل کافر است، یک دل آن است که خیر و شر هر دو در آن هست، و هر یک که قوی تر است بر دیگری غالب می شود، و یک دل هست که گشاده است، و در آن چراغی از انوار الهی است که پیوسته نور می دهد و تا قیامت نورش بر طرف نمی شود، و آن دل مؤمن است (۱).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: منزله قلب از بدن آدمی به منزله امام است نسبت به سایر خلق، نمی بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند، و همه از جانب او متحرکند، و مردم را خبر می دهند از احوال آن، و هر چه دل اراده می کند فرمان آن را قبول می کنند، و همچنین امام را در عالم چنین می باید اطاعت کنند و تابع او باشند (۲).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: دل مؤمن در میان دو انگشت قدرت خداست، به هر طرف که می خواهد می گرداند (۳).

و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که: بنده را چهار چشم می باشد، دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را به آنها می بیند، و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را به آنها می بیند، پس بنده ای را که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا می گرداند، پس امور غیب را به آنها می بیند، و عیبهای خود را به آنها می داند، و اگر کسی شقی باشد آن دو چشم دلش کور می ماند (۴).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: دل را دو گوش است، روح ایمان در یک گوشش

ص: ۳۱۱

۱-۱) بحار الانوار ۵۱/۷۰ ح ۹.

۲-۲) بحار الانوار ۵۳/۷۰ ح ۱۴.

۳-۳) بحار الانوار ۴۸/۷۵ ح ۹.

۴-۴) بحار الانوار ۵۳/۷۰ ح ۱۶.

خیرات و طاعات را می گوید، و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شرور را تلقین می نماید، پس هریک بر دیگری غالب شد میل به آن می کند (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود که: هیچ چیز دل را فاسد نمی گرداند مانند گناه، به درستی که دل مرتکب گناه می شود تا وقتی که گناه بر او غالب می شود، و آن را سرنگون می کند که خیری در آنجا نکند (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که: ذکر مرا در هیچ حالی فراموش مکن، که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است (۳).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: آب دیده خشک نمی شود مگر به سبب سنگینی و قساوت قلب، و قساوت قلب نمی باشد مگر به بسیاری گناهان (۴).

ای عزیز چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال آن به هم رسانیدی، بدان که از آیات و احادیث بسیار ظاهر می شود که ایمان قابل زیادت و نقصان می باشد، و از بسیاری از احادیث ظاهر می شود که اعمال جزء ایمان است، و هر عضوی از اعضا را حصّه ای و بهره ای از ایمان هست، و اعتقادات ایمان دل است، و هر عضوی از اعضا ایمانش آن است که فرمان برداری الهی بکند در آنچه متعلق به آن است از تکالیف الهی، و احادیث بسیار هست که مؤمنی که مرتکب کبیره ای می شود روح ایمان از او مفارقت می نماید.

و تصحیح این آیات و اخبار به یکی از دو وجه می توان نمود:

ص: ۳۱۲

۱-۱) بحار الانوار ۵۳/۷۰ ح ۱۷.

۲-۲) بحار الانوار ۵۴/۷۰ ح ۲۲.

۳-۳) بحار الانوار ۵۵/۷۰ ح ۲۳.

۴-۴) بحار الانوار ۵۵/۷۰ ح ۲۴.

اول: آنکه قائل شویم به این که ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفی دارد، و آنچه از اکثر اخبار ظاهر می شود آن است که ایمان را اطلاق می کنند بر اعتقادات حق با ترک کبایر و فعل فریضی که ترک آنها کبیره است، مثل نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امثال اینها، و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات، چنانچه از بعضی اخبار ظاهر می شود، و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات کامله باقیه است با فعل واجبات و سنتیها و ترک محرمات و مکروهات.

و یک معنی ایمان مرادف اسلام است، که همین محض عقاید ضروریه باشد با عدم انکار آنها، یا اقرار به آنها ظاهراً، و اسلام را بر اعم از این هم اطلاق می کنند، که همین تکلم به شهادتین نماید و لو منافق باشد، و بدل اعتقاد نداشته باشد، و از اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر می شود.

چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود: اصحاب کبایر نه مؤمنند و نه کافر، بلکه محلّ شفاعتند و مسلمانانند.

و به اسانید مستفیضه از حضرت امام رضا علیه السلام و ائمه دیگر علیهم السلام منقول است که ایمان اقرار به زبان است و معرفت به دل است و عمل کردن به اعضاء و جوارح (۱).

و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان ثمره ای مترتب می شود، اسلام به معنی گفتن شهادتین که اعتقاد نداشته باشد، در آخرت فایده نمی دهد، و در دنیا فایده می دهد که خون ایشان محفوظ می باشد، و نکاح ایشان جایز است، و میراث از مسلمانان می برند و پاکند، اما عذاب ایشان در آخرت ابدی است، مثل کفار و سنّیان و سایر فرقه های اسلام داخل این فرقه اند جز شیعه دوازده امامی، و ایمان به معنی مجموع

ص: ۳۱۳

اعتقادات حق داشتن و اظهار آنها کردن، در آخرت این فایده می کند که همیشه در جهنم نباشد، و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد، و اعمالش صحیح باشد، و عباداتش باطل نباشد.

و آنچه در اخبار و آیات دلالت بر این می کند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره می شود، و مؤمن در جهنم معذب می باشد به این معنی است، و بعضی احادیث واقع شده است که به ارتکاب کبیره از ایمان به در می رود محمول بر معنی اول است، و بعضی که دلالت بر این می کند که به ارتکاب جمیع گناهان از ایمان بدر می رود محمول بر معنی دوم است، و آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن که در غیر انبیاء و اوصیاء جمع نمی شود آنها محمول بر معنی سوم است.

و تحقیقش آن است که: فعل جمیع عبادات، و تحصیل جمیع کمالات، و ترک جمیع منہیات، و ازاله جمیع صفات ذمیمه و نقایص اجزاء ایمانند، امّا اجزای شیئی مختلف می باشند، بعضی اجزاء به انتقای آنها کل منتفی می شود، و بعضی نه چنین است، مثل اعضای آدمی که سر از جمله اعضائی است که به زوال آن شخص زایل می شود.

و همچنین قلب و بعضی از اعضای رئیسه.

و بعضی چنین است که به زوال آن عمده انتفاعات آن بر طرف می شود، و بعضی هست که موجب حسن و کمال شخص است، و از فوت آن انتفاع بسیاری فوت نمی شود، و همچنین اجزای ایمان مثلاً اعتقادات حق نسبت به ایمان از بابت آن اعضائی است که به زوال آنها شخص فانی می شود، همچنین ایمان به زوال اعتقادات مطلقاً بر طرف می شود.

و ترک فرائض و به جا آوردن معاصی کبیره مثل آن است که شخص دستش را ببرند باز زنده است و انسان است، امّا انسان ناقصی است، و حیاتش به سبب این

در معرض زوال است، اما به محض این زایل نمی شود، و همچنین اگر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند، پس کسی که جمیع فرایض را ترک کند، و جمیع کبایر و مناهی را به جا آورد از بابت شخصی است که دست و زبان و گوش و چشم و پایش را بریده باشند و زنده باشد، چنین زنده ای در حکم مرده است، و ایمان او از بابت حیات آن شخص است، همچنان که حیات او چندان به کارش نمی آید، این ایمان هم چندان ثمره ای ندارد، و چنانچه حیات چنین کسی زود برطرف می شود، اصل این شخص هم به اندک چیزی زایل می گردد؛ زیرا هر یک از این اعمال حصاری اند برای دفع شیاطین و بلاهائی که مورث زوال ایمان است.

چنانچه در حدیث وارد است که: شیطان از آدمی خایف و ترسان است مادام که مواظبت بر نمازهای پنج گانه می نماید، پس هر گاه که ترک آنها کرد، یا سبک شمرد، شیطان بر او مسلط می شود، و او را در بلاها و گناهان دیگر می اندازد (۱). زیرا کسی که این لشکرها و اعوان را از عبادات و توفیقات الهی که لازم عبادات است از خود دور کرد، شیطان زود او را به مهالک می اندازد.

و این به عینه از بابت آن است که کسی در بر روی دزدی بگشاید و به خانه آورد، و بگوید چیزهای سهل را ببر، و چیزهای نفیس از برای ما بگذار، و خود غافل بخوابد، دزد اول آنچه نفیس تر است می برد، این است که ارباب معاصی زود فریب گمراه کنندگان را می خورند، و به نادانی کافر می شوند و به جهنم می روند، و مستحبات و صفات حسنه از بابت زینتهای صورت آدمی، و غذاهای مقوی است که باعث قوت روح ایمان می شود، و چنانچه روح بدنی از گوشت قوت می یابد روح ایمانی از نماز شب مثلاً قوت می یابد، و حفظ ایمان بیشتر می تواند کرد.

ص: ۳۱۵

وجه دوّم: آنکه گوئیم: ایمان همان اصل اعتقاد است، و اعتقاد و ایمان در تزیاید می باشد، و به اعمال و طاعات کامل می شود تا به مرتبه یقین می رسد، و یقین را نیز مراتب بسیار است، و هر مرتبه ای از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد.

مثل آنکه شخصی در خانه ای نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید: ماری متوجّه است و به این خانه می آید، یک خوفی در نفس او حاصل می شود، امّا چندان اعتناء نمی کند، پس اگر بعد از او دیگری بیاید، و همین حرف را بگوید، اعتقادش بیشتر می شود، و حذر بیشتر می کند، تا به حدّی که می گریزد از ترس مار، و همچنین در مراتب ایمان به ثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل تر می شود شوقش به اموری که موجب ثواب است، و حذرش از اموری که موجب عقاب است زیاد می گردد، پس اعمال آثار و شواهد ایمانند.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان به آراستن خود به آرزوها درست نمی شود، و ایمان آن است که خالص و صاف شود در دل، و اعمال تصدیق آن کنند، و گواهی بر حصول آن در دل بدهند (۱).

پس به همان تحقیق که در باب قلب مذکور شد، هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل می شود، منبعش در قلب است، و به اعضاء و جوارح جاری می شود، و آثارش از آنها ظاهر می گردد، پس چندان که علم و ایمان او به خدا، و عظمت و جلال او، و بهشت و دوزخ، و نماز و روزه و عبادات و حسن آنها، و بدی گناهان و قبح آنها، و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه، بیشتر می شود یقینش کامل تر می شود، و شعبه هائی که از آن چشمه به

ص: ۳۱۶

اعضاء و جوارح می رسد بیشتر می شود، و چندان که در اعضاء و جوارح آنها بیشتر صرف می شود، چشمه زاینده تر می شود، و آبش صاف تر و گوارا تر می شود، پس عمل باعث کمال علم، و ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال می شود.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گذاردند، پس نظر کردند به سوی جوانی که او را حارثه بن مالک می گفتند، دیدند که سرش از بسیاری بی خوابی به زیر می آید، و رنگ رویش زرد، و بدنش نحیف گشته، و چشمهایش در سرش فرورفته، حضرت از او پرسیدند: بر چه حال صبح کرده ای؟ و چه حال داری؟

حارثه گفت: صبح کرده ام یا رسول الله با یقین، حضرت فرمود: بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و گواهی هست، حقیقت یقین تو چیست؟ گفت: حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد، و شبها مرا بیدار و روزهای گرم مرا به روزه می دارد، و دل من از دنیا روگردانیده، و آنچه در دنیاست مکروه دل من شده، و یقین به مرتبه ای رسیده که گویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب در محشر نصب کرده اند، و خلائق همه محشور شده اند، و گویا من در میان ایشانم، و می بینم اهل بهشت را که تنعم می نمایند در بهشت، و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنائی می کنند، و صحبت می دارند، و تکیه کرده اند، و گویا می بینم اهل جهنم را که در جهنم معدنند، و استغاثه و فریاد می کنند، و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش من است.

پس حضرت به اصحاب فرمود: این بنده ای است که خدا دل او را به نور ایمان منور نموده است، پس فرمود: بر این حال که داری ثابت باش، آن جوان گفت: یا رسول الله دعا کن خدا شهادت را روزی من گرداند، حضرت دعا فرمود، پس چند روزی که گذشت حضرت او را با جعفر به جهاد فرستاد، و بعد از نه نفر او شهید

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: علم مقرون است به عمل، پس هر که دانست عمل می کند، و هر که عمل می کند عالم است، و علم آوازی می کند عمل را اگر اجابت او کرد و به جانب آن آمد علم می ماند، و اگر عمل نیامد علم می رود (۲).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است فرمود که: ای طلب کننده علم به درستی که علم را فضایل بسیار هست، پس سر علم تواضع و فروتنی است، و چشم او بی زاری از حسد است، و گوش آن فهمیدن است، و زبانش راستگوئی است، و حافظه اش تفحص کردن است، و دلش نیکی نیت است، و عقلش دانستن اشیا است، و دستش رحمت بر خلاق، و پایش زیارت کردن علماست، و همتش سلامتی مردم است از ضرر او، و حکمتش ورع و پرهیزکاری است، و قرارگاهش نجات است، و قائم و کشاننده اش عافیت از بدی هاست، و مرکبش وفای به عهد خدا و خلق است، و حربه اش نرمی سخن است، و شمشیرش راضی بودن از خلق است، و کمانش مدارا کردن با دشمنان است، و لشکرش صحبت داشتن با علما، و مالش ادب است، و ذخیره اش اجتناب از گناهان، و توشه اش نیکی است و مأوی و محل آرامش او مصالحه با خلق است، و راهنمایش هدایت است، و رفیقش دوستی نیکان است (۳).

۱- ۱) بحار الانوار ۱۷۴/۷۰-۱۷۵.

۲- ۲) اصول کافی ۴۴/۱ ح ۲.

۳- ۳) اصول کافی ۴۸/۱ ح ۲.

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هرگاه دیدید عالمی را که دنیا را دوست می دارد، او را متهم دانید بر دین خود، و دین خود را به او وامگذارید، به درستی که هر که چیزی را دوست می دارد آن چیز را جمع می کند و طلب می نماید که محبوب اوست، گاه باشد که دین شما را به دنیای خود ضایع کند، به درستی که خداوند عالمیان وحی فرمود به حضرت داود که: میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریب دنیا خورده باشد، که تو را از راه محبت من برمی گرداند، به درستی که ایشان راه زنان بندگان منند که رو به من دارند، کمتر چیزی که نسبت به ایشان می کنم آن است که شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان برمی دارم (۱).

و حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که: دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالحند جمیع امت صالحند، و اگر ایشان فاسدند جمیع امت فاسدند، پرسیدند یا رسول الله کیستند؟ فرمود: فقیهان و پادشاهان (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: می خواهم خبر دهم شما را به کسی که سزاوار فقیه بودن است، گفتند: بلی یا امیر المؤمنین فرمود: آن کسی است که مردم را از رحمت الهی ناامید نکند، و از عذاب الهی ایمن نگرداند، و به معصیت خدا رخصت ندهد، و قرآن را ترک نکند برای رغبت به چیزهای دیگر (۳).

ص: ۳۱۹

۱- ۱) اصول کافی ۴۶/۱ ح ۴.

۲- ۲) خصال شیخ صدوق ص ۳۷ ح ۱۲.

۳- ۳) اصول کافی ۳۶/۱ ح ۳.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: طالبان علم بر سه قسمند، پس بشناس ایشان را به صفات و علامات ایشان: یک صنف آن است که علم را طلب می کند از برای بی خردی و جدل کردن، و یک صنف طلب علم می نمایند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم، و یک صنف طلب علم می کند برای دانستن و عمل کردن، پس صنف اول موذی مردم است، و مجادله می کند، و متعرض گفتگو می شود در مجالس، و دانش و حلم خود را بسیار یاد می کند، و خشوع را بر خود می بندد، و خالی است از ورع و پرهیزکاری، پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد، و پشتش بشکند.

و آنکه برای تکبر و مکر طلب علم می کند، صاحب مکر و فریب و حيله است، و چون به امثال خود از علما می رسد گردن کشی و زیادتی می کند، و چون به اغنیا می رسد شکستگی و فروتنی می کند، و چرب و شیرین ایشان را می خورد، و دین خود را برای ایشان ضایع می کند، پس خدا بینائی او را کور گرداند، و اثر او را از میان علما برطرف کند.

و صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن است، و شبها به عبادت بیدار است، و تحت الحنک می بندد بر کلاهی که بر سر دارد، و در تاریکی شب به عبادت می ایستد، و عبادت بسیار می کند، و پیوسته ترسان است که مبادا عبادتش مقبول نباشد، و از عقوبت الهی خایف است، و پیوسته مشغول دعا و تضرع است، و متوجه اصلاح اعمال خود است، و اهل زمانه خود را می شناسد، و از معتمدترین برادران و دوستانش در حذر است که مبادا دینش را ضایع کنند، پس خدا ارکان او را محکم کند، و از خوفهای قیامت او را امان دهد (۱).

ص: ۳۲۰

از حضرت صادق علیه السلام منقول است: کسی که بی بصیرت و علم عمل می کند مانند کسی است که بی راهه می رود، هر چند بیشتر می رود از راه دورتر می شود (۱).

و ایضا از آن حضرت منقول است که: حق تعالی قبول نمی فرماید عملی را مگر با معرفت، و قبول نمی فرماید معرفتی را مگر با عمل، پس کسی که عارف شد، معرفت او را راهنمایی می کند به عمل، و کسی که عمل نکند، او را معرفت نخواهد بود، یا علم از او مسلوب می شود، به درستی که اجزاء ایمان بعضی از بعضی حاصل می شود و به یکدیگر مربوطند (۲).

و ایضا از آن حضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که عمل نماید به غیر علم، افساد او پیش از اصلاح او خواهد بود (۳).

و این معنی ظاهر است که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عباداتی که موجب نجات است، و اگر نه ارسال پیغمبران بی فایده خواهد بود، و هر عبادتی را شرایط بسیار هست که به فوت هر یک از آنها آن عبادت باطل می شود، پس بدون علم خدا را به نحوی که فرموده است عبادت نمی توان نمود، و هر گاه راههای دنیا را بدون قانندی و راهنمایی نتوان طی کرد، راه بندگی خدا را که خطرترین راههاست، و در هر گامی چندین چاه و چندین کمین گاه است، و در هر کمین گاهی چندین هزار از شیاطین جن و انس در کمینند، بدون دلیلی و راهنمایی

ص: ۳۲۱

۱-۱) اصول کافی ۴۳/۱ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۴۴/۱ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۴۴/۱ ح ۳.

نتوان رفت، و دلیل و راهنمای این راه شرع و اهالی آن است از انبیا و ائمه علیهم السّلام و علمائی که از علوم ایشان به خیر و شر بینا شده باشند، و طرق نجات و هلاک را دانند.

قاعده ششم: در مذمت فتوا دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد

بدان که چنانچه از آیات و اخبار ظاهر می شود بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و رسول بستن است، به آنکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات و اخبار نداشته باشد بیان کند، بدون آنکه نسبت دهد به کسی که او اهلیت این امر داشته باشد.

پس اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد اما از عالمی که او را در این مرتبه باشد و روایت کند که از او چنین شنیده ام جایز است، و به غیر این دو صورت هر چند موافق واقع گفته باشد خطا گفته است و گناه کار است، و حق سبحانه و تعالی فرماید: کیست ظالم تر از کسی که افترا بر خدا بنهد به دروغ، و می فرماید: آن جماعتی که افترا بر خدا می بندند روهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت، و آن جماعتی را که حکم به غیر ما انزل الله می کنند در یک آیه کافر فرموده، و در یک آیه ظالم فرموده، و در یک آیه فاسق فرموده.

و به سند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقول است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تو را حذر می نمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شده است هر که هلاک شده است، زینهار که فتوا ندهی مردم را به رأی خود، و زینهار که عبادت نکنی خدا را به چیزی که ندانی رضای خدا در آن، یا به دینی که حقیقت آن

را ندانی (۱).

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که فتوا دهد مردم را به غیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد، لعنت کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب، و به او ملحق شود گناه آن کسی که به فتوای او عمل نماید (۲).

و فرمود: حق الهی بر مردم آن است که آنچه را دانند بگویند، و آنچه را ندانند توقّف نمایند و ساکت شوند (۳).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که عمل به قیاس نماید خود را و دیگران را هلاک می کند، و هر که فتوا دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک شده است، و دیگران را هلاک کرده است (۴).

یا أباذر انّ حقوق الله جلّ ثناؤه أعظم من أن يقوم بها العباد،...

اشاره

یا أباذر انّ حقوق الله جلّ ثناؤه أعظم من أن يقوم بها العباد، و أنّ نعمه أكثر من أن تحصيها العباد، و لكن أمسوا تائبين، و أصبحوا تائبين.

ای ابوذر حقوق الهی بر بندگان و آنچه از بندگی او بر ایشان لازم است از آن عظیم تر است که بندگان قیام به آن توانند نمود، و بندگی او را چنانچه سزاوار آن است به جا توانند آورد، به درستی که نعمت های خدا از آن بیشتر است که بندگان احصای آنها توانند نمود، پس چون در بندگی و احصای نعمت و شکر آن آدمی

ص: ۳۲۳

۱-۱) اصول کافی ۴۲/۱ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۴۲/۱ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۴۳/۱ ح ۷.

۴-۴) اصول کافی ۴۳/۱ ح ۹.

عاجز است، پس هر صبح و شام توبه کنید، تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما بگذرد، و این فقرات شریفه مشتمل است بر چند خصلت از مکارم خصال.

خصلت اول: در عدم اغترار به عبادت و اعتراف به عجز است

بدان که بدترین صفات ذمیه عجب است، و عمل خود را خوب دانستن، و خود را مقصّر ندانستن، و این از جهل ناشی می شود؛ زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت، چنانچه اشارهٔ مجملی در اول کتاب به بعضی از آنها شد، تفکر بکند، و در عیوب خود و پستیها و عجز و نقص خود به دیدهٔ بصیرت نظر نماید، و عظمت معبود خود را شناخته باشد، می داند که هیچ عبادت نکرده، و اعتماد بر غیر لطف معبود خود که اکرم الاکرمین است نمی توان کرد.

چنانچه منقول است که حضرت امام موسی علیه السلام به یکی از فرزندان خود فرمود:

ای فرزند بر تو باد به جدّ و اهتمام در عبادت، و بیرون مبر هرگز نفس خود را از حدّ تقصیر در عبادت و طاعت الهی، و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان، به درستی که خدا را عبادت نمی توان کرد به نحوی که او سزاوار عبادت است (۱).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام به جابر فرمود: ای جابر خدا هرگز تو را از نقص و تقصیر بیرون نبرد، یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصّر و ناقصی (۲).

ص: ۳۲۴

۱- ۱) بحار الانوار ۲۲۸/۷۱-۲۲۹ ح ۳ و اصول کافی ۷۲/۲ ح ۱.

۲- ۲) اصول کافی ۷۳/۲ ح ۲.

و از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد، و بعد از آن قربانی کرد و قربانی او مقبول نشد، و علامت قربانی ایشان آن بود که آتشی می آمد و آن را می سوخت، چون دید که قربانیش مقبول نشد، به نفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از توست، و ناقص بودن عمل از تقصیر و گناه تو است، پس خدا وحی به سوی او فرستاد که مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو (۱).

و حضرت امام موسی علیه السّلام فرمود: هر عبادتی که از برای خدا کنی در آن عبادت پیش نفس خود صاحب تقصیر باش، به درستی که بندگان همه در عملهایی که می کنند میان خود و خدا مقصّرند، مگر کسی که خدا او را معصوم گردانیده باشد (۲).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: خدا می دانست گناه از برای مؤمن از عجب بهتر است، و اگر نه این بود نمی گذاشت که هیچ مؤمنی به گناه مبتلا شود (۳).

و از آن حضرت منقول است که: گاه هست آدمی گناهی می کند، و از آن نادم و پشیمان می شود، و بعد از آن عمل خیری می کند مسرور و خوشحال می شود، و از آن ندامت و پشیمانی بازمی ماند، پس اگر بر حال اوّل می ماند برای او بهتر بود از حالی که آخر به هم رسانید (۴).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: عالمی به نزد عابدی آمد، و پرسید که نماز تو چون است؟ گفت: کی از نماز من پرسیده است و حال آنکه من سالهاست عبادت

ص: ۳۲۵

۱-۱) اصول کافی ۷۳/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۷۳/۱ ح ۴.

۳-۳) اصول کافی ۳۱۳/۲ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۳۱۳/۲ ح ۴.

می‌کنم، پرسید گریه تو چون است؟ گفت: آن قدر می‌گیرم که از روی من جاری می‌شود، آن عالم به عابد گفت: اگر خنده کرده بودی و الحال ترسان بودی بهتر بود از گریه ای که باعث اعتماد و اعتقاد تو به عبادت شده است؛ زیرا عبادت کسی که بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمی‌رود (۱).

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: دو کس داخل مسجد شدند، یکی عابد و دیگری فاسق، چون بیرون آمدند عابد فاسق و نیکوکار شده بود؛ زیرا عابد بر عبادت خود اعتماد کرده بود، و خود را از نیکان می‌دانست، و این عجب در خاطر او بود، و فاسق در فکر گناه خود بود، و نادم و پشیمان بود، و استغفار می‌کرد از گناهان خود (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان روزی به نزد حضرت موسی آمد، و کلاهی به رنگهای مختلف در سر داشت، چون نزدیک رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد، موسی گفت:

کیستی؟ گفت: منم ابلیس، فرمود: خدا خانه تو را از همه کس دور گرداند، گفت:

آمده ام تو را سلام کنم برای قرب و منزلتی که داری، موسی پرسید: این کلاه چیست که بر سر داری؟ گفت: به این می‌ربایم دل‌های بنی آدم را، فرمود: بگو کدام گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن می‌شود تو بر او مسلط می‌شوی؟ گفت:

وقتی که از خود راضی باشد، و عمل‌های خیر خود را بسیار دارند، و گناهانش در چشم او اندک نماید.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خداوند عالمیان به داود خطاب نمود ای

ص: ۳۲۶

۱-۱) اصول کافی ۳۱۳/۲ ح ۵.

۲-۲) اصول کافی ۳۱۴/۲ ح ۶.

داود بشارت ده گناه کاران را که توبه ایشان را قبول می کنم، و گناه ایشان را عفو می فرمایم، و بترسان صدیقان را که عجب نوزند به عملهای خود، که هر بنده ای را که من او را به مقام حساب در آورم و به عدالت حساب او کنم هلاک می شود (۱).

خصلت دوم: در بیان شکر نعمت است

و شکر از امتهات صفات حمیده است، و ضدش کفران از اصول صفات ذمیمه است، و شکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمت است، و کفرانش مورث حرمان است، چنانچه حق تعالی می فرماید: اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاد می کنم، و اگر کفران نمائید عذاب من شدید و عظیم است (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نکردند: کسی را که راه دعا را دادند از اجابت محروم نکردند، و کسی را که راه استغفار دادند توبه او را قبول کردند، و کسی را که شکر دادند از زیادتای نعمت محروم نمودند، و کسی را که صبر کرامت کردند از اجر و ثواب محروم نمی نمایند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: سه چیز است که به آنها هیچ ضرر نمی رساند:

دعا کردن در هنگام سختیها، و استغفار نزد گناه، و شکر در وقت نعمت (۴).

ص: ۳۲۷

۱-۱) اصول کافی ۳۱۴/۲ ح ۸.

۲-۲) سوره ابراهیم: ۷.

۳-۳) خصال شیخ صدوق ص ۲۰۲ ح ۱۶.

۴-۴) اصول کافی ۹۵/۲ ح ۷.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: طعام خورنده شکر کننده، ثوابش مثل ثواب روزه داری است که از برای خدا روزه داشته باشد و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند، ثوابش مثل کسی است که به بلا مبتلا باشد و صبر کند، و مال داری که شکر کند در ثواب محرومی است که قانع باشد (۱).

و بدان که شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است:

(اول): آنکه منعم خود را بشناسد، و چیزی که لایق او نباشد در ذات و صفات نسبت به او ندهد، و انکار وجود او ننماید، و هرچه مقابل این معنی است کفران است، چنانچه حق تعالی در بسیاری از آیات کافران را به کفران نعمت مذمت فرموده است، که انکار وجود منعم خود کرده اند، و شریک از برای او قرار داده اند.

(دوم): آنکه بداند این نعمت از جانب کیست، و نعمتهای خدا را از جانب دیگران نداند، چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که خدا نعمتی به او کرامت فرماید، و آن نعمت را به دل خود بشناسد، و بداند از خدا بدو رسیده، پس شکر آن نعمت را ادا کرده است (۲).

(سوم): آنکه اظهار آن نعمت بکند، و ثنای منعم به زبان بجا آورد، چنانچه به اسانید معتبره منقول است از حضرت صادق علیه السلام: هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه کوچک باشد و خواه بزرگ، و بنده بگوید الحمد لله، شکر آن نعمت را ادا کرده است (۳).

(چهارم): آنکه نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در آن است، و حقی که خدا در آن نعمت بر او واجب نموده ادا کند، مثل آنکه نعمت زبان شکرش

ص: ۳۲۸

۱-۱) اصول کافی ۹۴/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۹۶/۲ ح ۱۵.

۳-۳) اصول کافی ۹۵/۲-۹۷.

آن است که چیزهایی را که خدا گفتن آن را واجب یا مستحب گردانیده بگوید، و آن را از چیزهایی که خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته بازدارد، و همچنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضاء و جوارح و قوا، و شکر مال آن است که آن را در مصرفی صرف کند که منعم به آن راضی باشد، و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند، و شکر علم آن است که بذل کند به طالبانش، و عمل به آن بکند، و وسیله باطل نکند، و در هریک از اینها هرچند که صرف می کند حق تعالی بر وفق وعده خود عوض کرامت می فرماید.

و بدان که در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی به عمل می آید، خواه در اصول دین و خواه در فروع دین، مثلاً- وجود پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و بعثت آن حضرت اعظم نعمتهای الهی است بر بندگان، که آن حضرت را وسیله سعادت ابدی، و واسطه نعمتهای دنیوی و اخروی گردانیده، و همچنین اوصیای آن حضرت، و شکر این نعمت آن است که اقرار به بزرگواری ایشان بکنند، و اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکنند، پس انکار ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشان است.

و بعد از اقرار در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است، و آن گناه البتّه به عضوی از اعضا می شود، پس کفران نعمت آن عضو کرده است، و عقل و نفس و مشاعر و قوا و عضلات و رباطات و سایر ادواتی که در تحریک آن عضو دخل دارند، هریک نعمتی از نعمتهای الهی اند که در غیر مصرف ایشان را صرف کرده، و کفران هریک از این نعمتها کرده، و آن غذائی که خورده که باعث این قوت شده که به سبب آن فعل بد از او صادر شده، با آن امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سماوات و ارض و ملائکه، و چندین هزار بنی آدم که مدخلیت در تحصیل آن غذا داشته اند همه نعمتهای الهی است، و کفران همه کرده است، و آن علمی که خدا به

او کرامت فرموده به قبح این عمل، آن را نیز کفران کرده است، پس در هر معصیتی اگر تفکر نمائی کفران نعمتهای غیر متناهی به عمل آید.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناهان است، و تمام شکر آن است که گوید الحمد لله رب العالمین (۱).

بدان که از جمله شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است، و اقرار به اینکه احصای آنها نمی توان نمود، و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمتها بر او هست، از اموری که سبب ساخته از برای حصول این لقمه تا به این حد رسیده است که می توان خورد، و بعد از خوردن چه نعمتها دارد بر او از اسبابی که در بدن برانگیخته تا جزو بدن بشود، از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه، و تدبیراتی که در هر حالتی از حالات غذا می فرماید، و قسمت‌هایی که به اخلاط اربعه منقسم می گرداند، و هریک از راه عروق و شرائین به محل خود می فرستد، و جزو آن عضو می گرداند، اعتراف می کند که شمردن نعمتهای الهی محال است، بلکه اگر نیکو تفکر نمائی می دانی که هر نعمتی که خدا بر هر فردی از افراد خلق دارد بر تو نیز اینها نعمت است؛ زیرا که آدمی مدنی بالطبع است، و همه را به یکدیگر احتیاج است.

پس هر نعمتی که خدا بر آن جولای هندی دارد از اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم همه بر تو نعمت است؛ زیرا که اگر این نعمتها نسبت به او نمی شد و آن پارچه را نمی بافت، که تو با جماعتی که تو به ایشان محتاجی منتفع شوی، و هر نعمتی که بر پدر آن جولاه کرده اند، همه در وجود آن جولاه دخیل است، پس آنها نیز بر تو نعمت است، پس ملاحظه هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان آدم تا

ص: ۳۳۰

زمان تو بوده اند، همه در وجود و بقا و کمالات تو مدخلیت دارند.

و کسی که در گلستان منعمیت و رحمانیت الهی تفکر نماید، الوان گلهای حقایق به فضل الهی بر روی عقل او شکفته می شود، و از این دریای بی پایان بهر می برد، و این تفکر است که ممدوح است، و امر کرده اند ائمه که تفکر در نعمتهای الهی بکنید، و این تفکر فوائد بی نهایت دارد؛ زیرا که موجب مزید معرفت به منعم و معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود می گردد، و محرک بر عبادات و مانع از محرمات می شود، و موجب رضا به قضای الهی و عدم کفران نعمتهای او می شود.

چنانچه از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقول است که: سلمان روزی ابوذر را به خانه خود طلبید، و دو گرده نان نزد او حاضر نمود، ابوذر نانها را به دست گرفت و می گردانید و نظر می کرد، سلمان گفت: ای ابوذر برای چه ملاحظه آن نانها می کنی؟ گفت: می خواستم ملاحظه کنم که خوب پخته است یا نه، سلمان بسیار در غضب شد و گفت: بسیار جرأت می نمایی که نعمت الهی را سبک می شماری، و الله که در این نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است، ملائکه عمل کرده اند تا آن آب را به باد داده اند، و باد آن را در ابر ریخته، و ابر در آن کار کرده تا آن را بر زمین باریده، و رعد و ملائکه در آن عمل کرده اند تا به جاهای خود قطره های باران را گذاشته اند، و در این نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک به کار رفته و در آن عمل کرده، و آنچه در آن دخل دارد احصاء نمی توان نمود، پس چگونه تو این شکر را می توانی کرد؟

ابوذر گفت: از سخن خود توبه کردم، و استغفار می نمایم، و عذر تو را نیز می خواهم، و فرمود که: مرتبه دیگر سلمان ابوذر را به ضیافت طلبید، و پاره نان خشکی چند از انبان خود به در آورد، و در آب فروبرد و نزد ابوذر گذاشت، ابوذر گفت: چه نیکو نانی است کاشکی نمکی هم می بود، سلمان رفت و کاسه خود را

گرو کرد و نمکی گرفت و حاضر ساخت، ابوذر نمک بر آن نان می پاشید و می خورد، و می گفت: حمد و سپاس خداوندی را که ما را این قناعت روزی کرده است، سلمان گفت: اگر قناعت می داشتی کاسه من به گرو نمی رفت (۱).

و بدان که چون کمال هر صفت کمالی در ممکن به آن می شود که اقرار به عجز از ادراک آن کمال بکند، همچنین در مراتب شکر هر چند آدمی بیشتر شکر می کند، چون تفکر می نماید در نعمتهائی که خدا در وقت شکر بر او دارد، و در اینکه ادوات و آنچه موقوف علیه این شکر است همه از خداست، و توفیق شکر هم از اوست، می داند که در هر شکری چندین هزار شکر دیگر بر او لازم می شود، و اقرار می کند که از عهده شکر او بیرون نمی توان آمد.

چنانچه منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: حق تعالی وحی نمود به حضرت موسی که: ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است، موسی گفت: خداوند! چگونه تو را شکر کنم چنانچه حق شکر توست، و حال آنکه هر شکری که تو را کنم آن شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو، خطاب رسید: ای موسی الحال شکر مرا کردی، که دانستی شکر هم از من است، و از شکر عاجزی (۲).

ص: ۳۳۲

۱- ۱) بحار الانوار ۴۵/۷۱-۴۶ ح ۵۱.

۲- ۲) اصول کافی ۹۸/۲ ح ۲۷.

بدان که توبه از جمله نعمتهای عظمی است که حق تعالی به این امت کرامت فرموده است، به برکت پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت او صلوات الله علیهم بر این امت آسان کرده است؛ زیرا توبه های امم سابقه دشوار بود، چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود، و بر این امت بر پوشانیدن گناهان و توسعه در توبه ایشان نعمتهای عظیم فرموده است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چون بنده اراده حسنه می کند، اگر آن حسنه را نکرد به محض آن نیت خیر خدا یک حسنه در نامه عمل او می نویسد، و اگر به جا آورد ده حسنه در نامه عملش می نویسد، و چون اراده گناهی می کند اگر بجا نیاورد بر او چیزی نمی نویسند، و اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت می دهند، و ملک دست راست که کاتب حسنات است به ملک دست چپ که کاتب سیئات است می گوید: تعجیل مکن و زود منویس، شاید حسنه ای بکند که این گناه را محو کند؛ زیرا خدا می فرماید: به درستی که حسنات سیئات را برطرف می کند، یا شاید استغفاری بکند که گناهی آمرزیده شود، پس اگر گفت: أستغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهاده العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و أتوب الیه، بر او چیزی نمی نویسد، و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفار هیچ یک نکرد، ملک

دست راست به دیگری می گوید: بنویس بر این شقیّ محروم (۱).

و از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که: چون بنده ای توبه نصوح می کند که عزم داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند، و تدارک ما فات بکند، خدا او را دوست می دارد، و در دنیا و آخرت بر او ستر می نماید، راوی گفت: چگونه بر او ستر می نماید؟ فرمود: از خاطر ملکین می برد آنچه را بر او نوشته اند از گناه، و وحی می فرماید به اعضا و جوارح که گناهان او را کتمان نمایند، و وحی می فرماید به بقعه های زمین که گناهانی که بر روی شماها کرده است کتمان نمائید، پس چون به مقام حساب می آید هیچ چیز بر او به گناه گواهی نمی دهند (۲).

و حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود که: شادی و فرح و خوشنودی خدا از توبه بنده اش زیاد است از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه گمشده خود را بیابد (۳).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خدا دوست می دارد بنده ای را که فریب خورد و گناه کرد، و هرچند که گناه کند توبه کند، و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است، و لیکن خدا آن گناه کننده توبه کننده را نیز دوست می دارد (۴).

و حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود که: خدا وحی نمود به حضرت داود که:

برو به نزد بنده ام دانیال، و بگو به او مرا معصیت کردی تو را آمرزیدم، باز معصیت کردی تو را آمرزیدم، و دیگر معصیت کردی تو را آمرزیدم، اگر مرتبه چهارم معصیت کنی تو را نمی آمرزم، چون داود آمد و تبلیغ رسالت نمود، گفت: ای

ص: ۳۳۴

۱-۱) اصول کافی ۴۲۹/۲-۴۳۰ ح ۴.

۲-۲) اصول کافی ۴۳۰/۲-۴۳۱ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۴۳۵/۲ ح ۸.

۴-۴) اصول کافی ۴۳۵/۲ ح ۹.

پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی، پس چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که: ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالتی به سوی من آورد، به عزّت و جلالمت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی معصیت خواهم کرد، و دیگر معصیت خواهم کرد (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اسانید معتبره منقول است که فرمود: هر که توبه کند پیش از مرگش به یک سال توبه او مقبول است، پس فرمود: یک سال بسیار است، هر که توبه کند قبل از مردنش به یک ماه توبه او مقبول است، پس فرمود: یک ماه بسیار است، هر که توبه کند پیش از مردنش به یک هفته خدا توبه اش را قبول می فرماید، پس فرمود: یک هفته بسیار است، هر که توبه کند پیش از مردنش به یک روز توبه اش را قبول می فرماید، پس فرمود: یک روز بسیار است، هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند، توبه اش مقبول است (۲).

و منقول است که: هر دردی را دوائی است، و دوائی درد گناهان استغفار و توبه است (۳).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بسا هست که مؤمنی گناهی می کند، و بعد از بیست سال به خاطر می آورد، و توبه می کند، و آمرزیده می شود، و کافر گناهی می کند که همان ساعت فراموش می کند (۴).

و فرمود: هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید، خدا هفتصد گناه او را

ص: ۳۳۵

۱-۱) اصول کافی ۴۳۵/۲-۴۳۶ ح ۱۱.

۲-۲) اصول کافی ۴۴۰/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۴۳۹/۲ ح ۸.

۴-۴) اصول کافی ۴۳۸/۲ ح ۶.

می آمرزد، و خیری نیست در بنده ای که هر روز هفتصد گناه کند (۱).

و فرمود حضرت عیسی بر جماعتی گذشت که می گریستند، پرسید این جماعت بر چه می گریند؟ گفتند بر گناهان خود، فرمود که: ترک نکنند تا خدا ایشان را بیامرزد (۲).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ کس نزد خدا محبوب تر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشند (۳).

و حضرت امیر المؤمنین فرمود: عجب دارم از کسی که ناامید می شود از رحمت خدا، و محوکننده گناهان با اوست، پرسیدند کدام است محوکننده گناهان؟ فرمود: استغفار، و فرمود: خود را معطر و خوش بو کنید به استغفار تا بوهای بد گناهان شما را رسوا نکند (۴).

و منقول است که: روزی معاذ بن جبل گریان به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد، حضرت جواب فرمود، و گفت: یا معاذ سبب گریه تو چیست؟ گفت:

یا رسول الله در این در جوانی پاکیزه خوش صورتی ایستاده، و گریه می کند مانند زنی که فرزندش مرده باشد، و می خواهد به خدمت تو بیاید، حضرت فرمود: بیاورش.

چون بیامد سلام کرد، حضرت جواب فرمود، و پرسید ای جوان چرا گریه می کنی؟ گفت: چگونه نگریم گناهانی کرده ام که اگر خدا به بعضی از آنها مرا مؤاخذه نماید به جهنم خواهد برد، و گمان من این است که مرا مؤاخذه خواهد کرد، و نخواهد آمرزید، حضرت فرمود: به خدا شرک آورده ای، گفت: پناه می برم

ص: ۳۳۶

۱-۱ (۱) اصول کافی ۴۳۹/۲ ح ۱۰.

۲-۲ (۲) بحار الانوار ۲۰/۶ ح ۷.

۳-۳ (۳) بحار الانوار ۲۱/۶ ح ۱۵.

۴-۴ (۴) بحار الانوار ۲۲/۶ ح ۱۸.

به خدا از اینکه به او مشرک شده باشم، فرمود: کسی را به ناحق کشته ای، گفت: نه حضرت فرمود: خدا گناهانت را می بخشد اگر چه مانند کوهها باشد در عظمت.

گفت: گناهان من از کوهها عظیم تر است، فرمود: خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل زمین های هفت گانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد، گفت: از آنها نیز بزرگتر است، فرمود: خدا گناهانت را می آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد، گفت: از اینها نیز بزرگتر است، حضرت غضبناک به سوی او نظر فرمود و گفت: ای جوان گناهان تو عظیم تر است یا پروردگار تو، آن جوان بر رو در افتاد، و گفت: منزه است پروردگار من، و هیچ چیز از پروردگار من اعظم نیست، و او از همه چیز بزرگوارتر است، حضرت فرمود: مگر می آمرزد گناهان عظیم را به غیر از پروردگار عظیم، جوان گفت: نه و الله یا رسول الله، و ساکت شد.

حضرت فرمود: ای جوان یکی از گناهان خود را نمی گوئی؟ گفت: هفت سال بود قبرها را می شکافتم، و کفن مرده ها را می دزدیدم، پس دختری از انصار مرد او را دفن کردند، چون شب درآمد رفتم و قبر او را شکافتم، و او را بیرون آوردم، و کفنش را برداشتم، و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم، در این حال شیطان مرا وسوسه کرد، و او را در نظر من زینت می داد و می گفت: آیا سفیدی بدنش را ندیدی، و فربهی رانش را ندیدی، و مرا چنین وسوسه می کرد، تا برگشتم و با او وطی کردم، و او را با حال جنابت گذاشتم، و برگشتم، ناگاه صدائی از پی سر خود شنیدم که می گفت: ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت نترسیدی روزی که من و تو به محاصمه نزد او بایستیم، مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی، و از قبرم بدر آوردی، و کفنم را دزدیدی، و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم، پس وای بر تو از آتش جهنم، پس جوان گفت: من با این اعمال گمان ندارم بوی بهشت را بشنوم هرگز.

حضرت فرمود: دور شو ای فاسق، که می ترسم به آتش تو بسوزم، چه بسیار نزدیکی تو به جهنم، حضرت مکرر این را می فرمودند، تا آن جوان بیرون رفت، پس به بازار مدینه آمد، و توشه گرفت و به یکی از کوههای مدینه رفت، و پلاسی پوشید، و مشغول عبادت شد، و دستهایش را در گردن غل کرد، و فریاد می کرد:

پروردگارا اینک بنده تو است بهلول در خدمت تو ایستاده دستش را در گردن خود غل کرده، پروردگارا تو مرا می شناسی، و گناه مرا می دانی، خداوندا پشیمان شده ام به نزد پیغمبرت رفتم، و اظهار توبه کردم مرا دور کرد، و خوف مرا زیاده کرد، پس سؤال می کنم از تو به حق نامهای بزرگوارت، و به جلال و عظمت پادشاهیت که مرا ناامید نگردانی ای خداوند من، و دعای مرا رد نفرمائی، و مرا از رحمت خود مأیوس نکنی، تا چهل شبانه روز می گفت و می گریست و درندگان و حیوانات بر او می گریستند.

چون چهل روز تمام شد، دست به آسمان بلند کرد، و گفت: خداوندا حاجت مرا چه کردی؟ اگر دعای مرا مستجاب و گناه مرا آمرزیده ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم، و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و می خواهی مرا عقاب کنی، پس آتشی بفرست مرا بسوزد، یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن، و از فضیحت روز قیامت خلاصم کن، پس خداوند عالمیان این آیه را فرستاد: آن جماعتی که فاحشه می کنند، یعنی زنا و ظلم بر خود می کنند به مرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن، و خدا را به یاد می آورند پس استغفار می کنند از گناهان خود، یعنی از خدا می ترسند، و به زودی توبه می کنند، و کی می آمرزد گناهان را به غیر از خداوند عالمیان.

می فرماید که: یا محمد بنده من نزد تو آمد تائب و پشیمان او را راندی و دور کردی، پس به کجا رود، و رو به که آورد، و از که سؤال کند، غیر از من که گناهش را

بیامرزد، و بعد از آن در آیه فرمود که: بعد از گناهان مصر نیستند بر کرده های خود، و می دانند بدی اعمال خود را، جزای ایشان آمرزش پروردگار ایشان است، و بهشت ها که جاری می شود از زیر آنها نهرها، و همیشه در آن بهشت ها هستند، و بسیار نیکوست مزد عمل کنندگان از برای خدا.

چون این آیه نازل شد، حضرت بیرون آمدند، و می خواندند و تبسم می فرمودند، و احوال بهلول را می پرسیدند، معاذ گفت: یا رسول الله شنیدم که در فلان موضع است، حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند، و بر آن کوه بالا رفتند، دیدند آن جوان در میان دو سنگ ایستاده، و دستها را در گردن بسته، و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده، و مژه های چشمش از بسیاری گریه ریخته، و می گوید:

ای خداوند من مرا به صورت نیکو خلق کردی، کاش می دانستم که نسبت به من چه اراده داری؟ آیا مرا در آتش خواهی سوخت؟ یا در جوار خود در بهشت ساکن خواهی کرد؟ الهی احسان نسبت به من بسیار کرده ای، و نعمت بسیار بر من داری، کاش می دانستم که آخر امر من چه خواهد بود؟ آیا مرا به عزت به بهشت می بری، یا به مذلت به جهنم می فرستی، الهی گناه من از آسمانها و زمین و کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است، چه بودی اگر می دانستم که گناه مرا خواهی آمرزید، یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد، از این باب سخنان می گفت و می گریست، و خاک بر سر می ریخت.

پس حضرت به نزدیک او رفتند، و دستش را از گردنش گشودند، و به دست مبارک خاک از سرش پاک کردند، و فرمودند: ای بهلول بشارت باد که تو آزاد کرده خدائی از آتش جهنم، پس به صحابه فرمود: تدارک گناهان خود بکنید چنانچه

بهلول کرد، و آیه را بر او خواندند، و او را به بهشت بشارت دادند (۱).

و باید دانست که توبه را شرایط و بواعث هست.

اول: باعث توبه که آدمی را بر توبه می دارد آن است که تفکر کند در عظمت خداوند که معصیت او کرده است، و در عظمت گناهانی که مرتکب شده است، و در عقوبات گناهان، و نتیجه های دنیا و آخرت، و آنها که در آیات و اخبار وارد شده است، و شمه ای از آنها بعد از این بیان خواهد شد، و تفکر نماید که چه منفتها و فوائد عظیمه به سبب گناهان از او فوت شده است، تا این تفکرات باعث این شود که او را تألم و تأسّف حاصل شود از فوت آن محبوبات و تحصیل آن عقوبات، و این ندامت او را باعث می شود بر سه چیز که توبه مرگب از اینهاست.

(اول): از آنها تعلق به حال دارد، که الحال ترک آن گناهان که مرتکب آنها بوده است بکند.

(دوم): متعلق است به آینده، که عزم جزم بکند بعد از این عود به این گناهان نکند تا آخر عمر.

(سوم): متعلق است به گذشته، که پشیمان باشد از گذشته ها، و تدارک گذشته ها بکند اگر تدارک داشته باشد.

و بدان که گناهانی که از آن توبه واقع می شود بر چند قسم است.

(اول) آن گناه مستلزم حکمی دیگر به غیر از عقوبت آخرت نباشد، مانند پوشیدن حریر برای مردان، و در توبه این گناه همین ندامت و عزم بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اخروی.

ص: ۳۴۰

(دوم) آن است که مستلزم حکم دیگر هست، و آن بر چند قسم است: یا حقّ خداست، یا حقّ خلق، اگر حقّ خداست یا حقّ مالی است، مثل آنکه گناهی کرده است می باید بنده ای آزاد کند، پس اگر قادر بر آن باشد، تا به عمل نیآورد به محض ندامت رفع عقاب از او نمی شود، و واجب است که آن کفّاره را ادا کند، یا حق غیر مالی است، مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است، باید قضای آنها را به جا آورد.

و اگر کاری کرده است که حدّی خدا بر آن مقرّر ساخته است، مثل آنکه شراب خورده است، پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد می خواهد توبه می کند میان خود و خدا، و اظهار آن نمی کند، و می خواهد نزد حاکم اقرار کند که او را حد بزند، و اظهار نکردن بهتر است.

و اگر حقّ الناس باشد، اگر حقّ مالی است واجب است که به صاحب مال یا وارث او برساند، و اگر حقّ غیر مالی باشد، اگر کسی را گمراه کرده است، می باید او را ارشاد نماید، و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آن است که باید به مستحقّ قصاص اعلام کند من چنین کاری کرده ام که از تو مستحقّ کشتن یا قصاص شده ام، و تمکین خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص کند، و اگر حدّی باشد مثل اینکه فحش گفته است، پس اگر طرف بداند این اهانت نسبت به او واقع شده است، می باید تمکین خود بکند از برای حد، و اگر نداند خلاف است میان علما، و اکثر را اعتقاد این است که گفتن به طرف باعث آزار و اهانت اوست لازم نیست، و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد، و در باب غیبت مذکور خواهد شد.

و اکثر علما را اعتقاد این است که اینها واجبی چندند بر سر خود، و شرط توبه

نیستند، و اصل توبه بدون اینها متحقق می شود، و به ترک اینها عقاب خواهد داشت، و ظاهر بعضی احادیث این است که اینها شرط قبول توبه اند.

و توبه کامل آن است که تدارک ما فات به قدر امکان بکنند، و آنچه از ثمرات گناهان در نفس او حاصل شده آنها را ازاله نماید، چنانچه حضرت در حدیث گذشته اشاره به آن فرمود، که اول به یک سال تحدید فرمود، که در توبه کامل شرط است یک سال بعد از آن به ریاضات و مجاهدات تدارک ما فات بکنند، و بعد از آن توبه ناقص تر یک ماه است، و همچنین تا یک روز، و اقل مرتبه اجزاء توبه آن است که معاینه امور آخرت نشده باشد، که بعد از آنکه معاینه امور آخرت شد دیگر توبه مقبول نیست.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: شخصی در حضور آن حضرت گفت: استغفر الله، حضرت فرمود: می دانی استغفار چیست؟ استغفار درجه علیین است، و آن اسمی است که بر شش چیز اطلاق می کنند، و شش جزو دارد:

(اول): پشیمانی بر گذشته. (دوم): عزم بر اینکه دیگر عود نکنی هرگز (سوم):

آنکه حق مخلوقین را به ایشان برسانی، که چون خدا را ملاقات نمائی پاک باشی، و هیچ حقی از مردم در ذمیه تو نباشد، (چهارم): آنکه هر واجب که از تو فوت شده باشد بجا آوری، (پنجم): آن گوشتی که به حرام در بدن تو روئیده آن را به اندوه و حزن و مشقت بگدازی تا پوست به استخوان بچسبد، و گوشت تازه ای در میان پوست و استخوان برآید.

(ششم): آنکه به بدن خود الم طاعت بچشانی آن قدر که لذت معصیت را به آن چشانیده ای (۱).

ص: ۳۴۲

اشاره

یا اباذر آنک فی ممّر اللیل و النهار فی آجال منقوصه، و أعمال محفوظه، و الموت یأتی بغته، و من یزرع خیرا یوشک أن یحصد خیرا، و من یزرع شرّا یوشک أن یحصد ندامه، و لكلّ زارع ما زرع.

ای ابوذر تو در گذرگاه شب و روزی که بر تو می گذرند، و از جل و عمر تو کم می کنند، و خدا و ملائکه عملهای تو را حفظ و ثبت می کنند، و مرگ ناگه و بی خبر می رسد، و هر که تخم خیر و نیکی در دنیا می کارد به زودی در آخرت حاصل نیکی و سعادت درو می کند، و هر که تخم بدی در این دنیا می پاشد عن قریب حاصل ندامت و پشیمانی درو می کند، و هر زراعت کننده ای مثل آنچه زراعت می کند می یابد.

طلب روزی حلال

یا اباذر لا یسبق بطیء بحظّه، و لا یدرک حریص ما لم یقدّر له، رمن اعطی خیرا فالله أعطاه، و من وقی شرّا فالله وقاه.

ای ابوذر کسی که سستی کند در طلب روزی، دیگری بهره او را نمی برد، و کسی که حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق، و زیاده از آنچه خدا مقرر کرده است به او نمی رسد، و هر که خیری به او می رسد خدا به او عطا فرموده است و باید از جانب خدا داند، و کسی که شری و بدی از او دور می شود خدا از او دور گردانیده، و او را حفظ کرده و باید که خدا را شکر کند.

بدان که به مقتضای آیات و احادیث بسیار روزی عبارت از چیزی چند است که صاحب حیات به آن منتفع شود، خواه خوردنی باشد، و خواه پوشیدنی، و خواه

غیر آنها، مقدر است از جانب حق سبحانه و تعالی از برای هر کس یک قدری بر وفق حکمت و مصلحت، و خلاف است که آیا حرام روزی مقدر است یا نه، و حق این است که خدا از برای هر کس از مصارف حلال روزی مقدر ساخته که اگر متوجه حرام نشوند به ایشان برسد، و به قدر آنچه از حرام متصرف می شوند از روزی حلال ایشان بازمی گیرد.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجه الوداع فرمود: به درستی که روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمی میرد تا روزی مقدر خود را تمام صرف نکند، پس از خدا بترسید و تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود کنید، و اجمال کنید در طلب روزی، و بسیار سعی نکنید، و اگر چیزی از روزی دیر به شما برسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید، و معصیت خدا را وسیله تحصیل روزی ننمائید به درستی که خدا روزی را حلال قسمت کرده است، و حرام قسمت نکرده است، پس کسی که تقوا ورزد و گناهان را ترک نماید، و بر تنگی روزی صبر کند، روزی او از حلال به او می رسد، و کسی که پرده ستر الهی را بدرد، و از غیر حلال معاش خود را اخذ کند، کسر می کند خدا از روزی حلال او، و در قیامت حساب از او می طلبد (۱).

و بدان که احادیث در طلب رزق بسیار است، و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است، و کسی گمان نکند که چون روزی مقدر است سعی و دعا بی فایده است؛ زیرا که بعضی از روزی چنان مقدر شده است که بی سعی حاصل شود، و بعضی مقدر شده است که با سعی حاصل شود، و بعضی مقدر شده است که با دعا به دست آید، پس آدمی می باید موافق فرموده خدا سعی بکنند، و مبالغه

ص: ۳۴۴

بسیار در سعی نکند، و سعی را مانع عبادت و بندگی خدا نکند، و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد.

و بداند از سعی بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمی شود، و به زیادتی حرص و سعی کردن و ترک عبادت الهی نمودن چیزی بر مقدر نمی افزاید، و دعا نیز بکند و بداند که دعا دخیل است، و از جمله اسباب تقدیر روزی است، و اگر نه ترک کردن تجارت و سعی مذموم است، و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است.

و ایضا باید که روزی را از جانب خدا داند، و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را از او داند، و اگر خدا کسی را واسطه کند و احسانی به او بکند شکر احسان او بکند، بلکه می باید هر که از خلق به او نیکی و احسان کند، حق نعمت او را بشناسد، و شکر او را بکند، اما اعتماد بر او نکند، و او را رازق خود نداند، و برای خوشنودی او مخالفت پروردگار خود نکند، و بداند که خدا او را واسطه کرده است که این روزی به او رسیده است، و اگر خدا نمی خواست او قادر بر ایصال این نعمت نبود.

چنانچه از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منقول است که: حق تعالی روز قیامت به بنده ای از بندگانش فرماید: آیا شکر کردی فلان شخص را؟ گوید: نه بلکه تو را شکر کردم، فرماید: چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی، پس حضرت فرمود: شکرکننده ترین شما کسی است که شکر مردم را بیشتر کند (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: از درستی یقین مرد مسلمان آن است که راضی نگرداند مردم را به غضب الهی، و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا به او نداده؛ زیرا روزی را حرص حریص نمی کشاند، و نخواستن و کراهیت کسی

ص: ۳۴۵

دور نمی‌کند، و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ می‌گریزد البته روزی او را دریابد، چنانچه مرگ او را درمی‌یابد (۱).

و به سند معتبر از حسین بن علوان منقول است که گفت: در مجلسی بودیم که طالبان علم در آنجا حاضر بودند در بعضی از سفرها، و نفقه ام منتهی شده بود، بعضی از اصحاب به من گفت: از برای رفع این پریشانی کی را گمان داری؟ و امید به کی داری؟ گفتم: به فلان شخص، گفت: و الله حاجتت برآورده نمی‌شود، و به امید خود نمی‌رسی، گفتم: چه می‌دانی که چنین خواهد بود؟

گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در بعضی از کتب سماوی خواندم که خداوند عالمیان می‌فرماید: به عزت و جلال و مجد و بزرگواری و رفعت خودم قسم می‌خورم، که قطع می‌کنم امید هر کس را که از غیر من امیدی داشته باشد به یأس و ناامیدی، و بر او می‌پوشانم جامه مذلت و خواری را به نزد مردم، و از ساحت قرب خود او را دور می‌کنم، و از فضل خود او را محروم می‌نمایم، آیا در سختیها و شدتها امید از غیر من می‌دارد، و حال آنکه شداید و بلاها به دست من است، و به فکر خود در دیگران را می‌کوبد، و حال آنکه کلید همه درها به دست من است، و درها همه بسته است، و درگاه من برای دعاکنندگان باز است، کی امید به من آورد در بلاها و رو به من نمود که او را محروم کردم، و کی از برای مطلب عظیمی به درگاه من آمد که امید او را قطع کردم و آرزوها و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کرده ام، که در روز احتیاج به ایشان برسانم، به حفظ من راضی نیستند.

و پر کرده ام آسمانها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال و سستی به هم

ص: ۳۴۶

نمی رسانند، و امر کرده ام ایشان را که درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نبندند، پس اعتماد به قول من نمی کنند، آیا نمی داند کسی که بلائی از بلاها بر او نازل شود که کسی غیر از من رفع آن نمی تواند کرد مگر به اذن من، چرا این بنده از من چنین غافل است؟ به او عطا کردم از جود و رحمت خود چیزی چند را که از من نطلبیده بود، چون از او باز گرفتم از من نمی طلبد که به او رد کنم، و از دیگران سؤال می کند.

آیا گمانش این است که من نطلبیده می دهم، بعد از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم داد؟ آیا من بخیلیم که بنده مرا بخیل می داند؟ آیا جود و کرم از من نیست؟ آیا عفو و رحمت به دست من نیست؟ مگر من نیستم محلّ آرزوهای خلائق و امید بندگان، پس کی امید ایشان را از من رد می تواند کرد؟ آیا از من نمی ترسند آنهایی که از غیر من امید دارند و طلب می نمایند؟ اگر اهل آسمانها و زمین همه از من آرزو بخواهند و حاجت بطلبند، و به هر یک از ایشان آنچه همه طلبیده اند بدهم، از ملک و پادشاهی من مثل یک عضو مورچه کم نمی شود، و چگونه کم شود ملکی که من پادشاه آن ملک باشم، پس بدا حال کسی که از رحمت من ناامید شود، و بدا حال کسی که معصیت چون خداوندی کند و از من ترسد (۱).

یا أباذر المتّقون ساده، و الفقهاء قاده، و مجالستهم زیاده،....

اشاره

یا أباذر المتّقون ساده، و الفقهاء قاده، و مجالستهم زیاده، أنّ المؤمن لیری ذنبه كأنّه تحت صخره یخاف أن تقع علیه، و أنّ الکافر لیری ذنبه كأنّه ذباب مرّ علی أنفه.

یا أباذر أنّ الله تبارک و تعالی اذا أراد بعد خیرا جعل الذنوب بین

ص: ۳۴۷

عینیه ممثله، و الاثم علیه ثقیلا و بیلا، و اذا اراد بعید شرا انساه ذنوبه.

یا أباذر لا تنظر الی صغر الخطیئه، و لکن انظر الی من عصیت.

یا أباذر انّ نفس المؤمن أشدّ ارتکاضا من الخطیئه من العصفور حین یقذف به فی شرکه.

یا أباذر من وافق قوله فعله، فذلک الذی أصاب حظّه، و من خالف قوله فعله فأنما یوبّخ نفسه.

یا أباذر الرجل لیحرم رزقه بالذنب یصیبه.

ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگوارانند، و فقها و علما قائد و رهنمای مردمانند، و هم نشینی علما کردن موجب زیادتیی علم و کمالات است، و مؤمن گناه خود را چنان عظیم می بیند و از آن در حذر است که گویا در زیر سنگی است می ترسد بر سرش فرود آید، و کافر گناه خود را سهل می داند که گویا مگسی بر بینی او نشست و گذشت.

ای ابوذر هرگاه حق تعالی خیر و سعادت بنده ای را خواهد، گناهان او را پیوسته در میان دو چشم او ممثّل می کند که منظور نظر او باشد، و گناهان را بر او گران و دشوار می نماید، و اگر سعادت بنده ای را نخواهد و او شقی باشد گناه را از خاطر او فراموش می سازد.

ای ابوذر نظر مکن به کوچکی گناه، و لیکن نظر کن به بزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کرده ای.

ای ابوذر نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بیشتر است از اضطراب گنجشکی که در دام افتاده باشد.

ای ابوذر هر که گفتارش با کردارش موافق باشد، پس او بهره خود را از سعادت یافته است، و اگر قولش نیکو و کردارش بد باشد، در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد.

ای ابوذر بسیار کس از روزی خود محروم می گردد به سبب گناهی که از او صادر می شود.

صحبت با علما

بدان که تقوا درجه رفیعی است از درجات مقربان، و بعد از این مجملی از احوال متقیان انشاء الله مذکور خواهد شد، و مجالست و هم نشینی علمای ربّانی که به شرایط علم عمل کرده باشند، و به آثار آنچه دانسته اند متّصف شده باشند، موجب سعادت دنیا و آخرت است.

چنانچه از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که با عالم صحبت داشتن بر روی مزبله ها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا (۱).

و به سند معتبر منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: حواریان به حضرت عیسی گفتند: با چه جماعت هم نشینی کنیم؟ فرمود: با کسی بنشینید که خدا را به یاد شما آورد دیدن او، و علم شما را بیفزاید، و سخن گفتن او و دیدن عمل او شما را به آخرت راغب گرداند (۲).

و منقول است که: لقمان به فرزند خود گفت: به دیده بصیرت نظر کن، و از روی بینائی مجالس را برای خود اختیار کن، پس اگر بینی جماعتی را که خدا را یاد می کنند با ایشان بنشین، اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این

ص: ۳۴۹

۱- ۱) اصول کافی ۳۹/۱ ح ۲.

۲- ۲) اصول کافی ۳۹/۱ ح ۳.

مجلس، و اگر جاهل باشی آن جماعت تو را تعلیم خواهند کرد، و گاه باشد رحمتی که از خدا نازل گردد بر ایشان تو را با ایشان فراگیرد، و اگر جماعتی را بینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین، که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو به تو نفع نمی دهند، و اگر جاهل باشی جهل تو را زیاده می کنند، و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل شود و تو را فراگیرد (۱).

و بدان که مفسد گناهان هر چند صغیره باشند عظیم است، و موجب جرأت شیطان و سلب توفیق خداوند عالمیان می شود، و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری از رحمت الهی است، بلکه مکروهات را سهل نمی باید شمرد، که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات و گناهان صغیره می شود، و بر گناهان صغیره که مصر شدند و توبه نکردند خود کبیره می شوند؛ زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است، و باعث جرأت بر گناهان کبیره نیز می شود، و ارتکاب کبایر آدمی را به کفر و شرک می رساند نعوذ بالله منه، پس باید گناهان را خرد نشمارند، و نظر به عظمت پروردگار کنند که معصیت او سهل نمی باشد.

چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که صغیره نمی باشد عمل خیری که در روز قیامت نفع دهد، و صغیره نمی باشد چیزی که در روز قیامت ضرر برساند.

از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: گناهان صغیره راهبایند به گناهان کبیره، و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمی ترسد، و اگر خدا مردم را به بهشت و دوزخ نمی ترسانید، واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند، برای تفضلهایی که به ایشان فرموده، و احسانها که نسبت به ایشان کرده،

ص: ۳۵۰

و نعمتهائی که بدون استحقاق بر ایشان فرستاده (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حقیر شمارید چیزی از بدی را هرچند خرد نماید در نظر شما، و اعمال خیر خود را بسیار بدانید هرچند بسیار باشد در نظر شما، که کبیره باقی نماند با استغفار، و صغیره صغیر نیست با اصرار (۲).

و امام محمد باقر علیه السلام فرمود: از جمله گناهانی که آمرزیده نمی شود، آن است که کسی بگوید کاشکی مرا مؤاخذه نمی کردند مگر به همین گناه (۳).

و حضرت امیر المؤمنین فرمود: هیچ بنده ای نیست مگر اینکه بر او چهل پرده پوشیده است، تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند، پس تمام آن پرده ها از او دریده می شود، پس ملائکه حافظان اعمال می گویند: خداوندا این بنده تو پرده های ستر تو همه از او گشوده شد، خدا به ایشان وحی می فرماید: او را به بالهای خود پوشانید، پس هیچ قبیحی را نمی گذارد مگر اینکه مرتکب می شود، و خود را به افعال قبیحه خود در میان مردم می ستاید، پس ملائکه می گویند: خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمی کند، و ما را شرم می آید از کارهای او، پس خدا وحی می فرماید که: بالهای خود را از او بردارید، بعد از آن اظهار عداوت ما اهل بیت می نماید، و در این هنگام خدا را در آسمان و زمین رسوا می کند، پس ملائکه می گویند: خداوندا این بنده تو چنین پرده دریده و رسوا ماند، می فرماید: اگر من خیری در او می دانستم نمی گفتم شما بال خود را از او بردارید (۴).

و ایضا منقول است که آن حضرت فرمود: ترک گناه کردن آسان تر است از طلب

ص: ۳۵۱

۱-۱) بحار الانوار ۳۵۳/۷۳ ح ۵۵.

۲-۲) بحار الانوار ۳۵۵/۷۳ ح ۶۲.

۳-۳) بحار الانوار ۳۵۵/۷۳ ح ۶۳.

۴-۴) بحار الانوار ۳۵۵/۷۳ ح ۶۱.

توبه کردن، و چه بسیار شهوت یک ساعت که باعث اندوه دور و دراز می شود، و مرگ دنیا را رسوا کرده است، و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر خدا خیر بنده ای را می خواهد و او گناهی می کند، او را به بلائی مبتلا می کند که استغفار را یاد آورد و توبه کند، و کسی را که خیر در او نمی بیند، چون گناهی کرد استغفار را از خاطر او محو می نماید، و او را در نعمت می دارد، چنانچه می فرماید: ما استدراج و آزمایش می کنیم ایشان را از جهتی که نمی دانند، یعنی در هنگام معاصی به ایشان نعمت می دهیم (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا دوست می دارد بنده ای را که در گناهان عظیم رو به درگاه او آورد، و از او طلب آمرزش نماید، و دشمن می دارد بنده ای را که اندک گناهی کرده باشد، و آن را حقیر و خفیف شمارد (۳).

و ایضا فرمود: پرهیزید از گناهان حقیر شمرده شده که آنها آمرزیده نمی شود، پرسیدند کدام گناهان است؟ فرمود: کسی گناهی کند و گوید: خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم.

و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به صحرای خشک ساده ای رسیدند به صحابه فرمودند: هیزم جمع کنید، صحابه گفتند: یا رسول الله در این زمین هیزم نیست، فرمود: هرچه به دست آید بیاورید، پس آوردند تا بسیار جمع شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: گناهان به این نحو جمع می شود، پس فرمود: زینهار سهل مشمارید گناهان را که هر گناهی را طلب کننده ای هست، و جمیع گناهان را نوشته

ص: ۳۵۲

۱-۱) اصول کافی ۴۵۱/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۴۵۲/۲ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۲۸۷/۲ ح ۱.

است و در نامه عمل ثبت کرده است (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: آدمی که گناهی می کند، در دل او نشان سیاهی پیدا می شود، اگر توبه کرد برطرف می شود، و اگر دیگر گناه کرد زیاده می شود تا دلش را تمام فرامی گیرد، بعد از آن هرگز رستگار نمی شود (۲).

و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: گاه هست که بنده ای از خدا سؤالی می نماید، و نزدیک می شود حاجتش برآورده شود، پس گناهی می کند خدا وحی می فرماید به ملک که: حاجت او را برنیاورید که او متعرض غضب من شد، و مستوجب حرمان گردید (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: هیچ سالی باران از سال دیگر کمتر نمی آید، و لیکن خدا هر جا که خواهد می فرستد، به درستی که هر گاه جماعتی معصیتها کردند، آن قدری از باران که بر ایشان مقدر شده است حق تعالی از ایشان بازمی گیرد، و در بیابانها و دریاها و کوهها می بارد، و گاه هست که جعل را خدا عذاب می فرماید در سوراخش به سبب نیامدن باران، برای گناهان آن جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است، و خدا آن را راه داده است که به محل دیگر جا بگیرد، بعد از آن حضرت فرمود: عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرتها (۴).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بسا می شود شخصی گناهی می کند، و به سبب آن از نماز شب محروم می گردد، و عمل بد تأثیرش در صاحبش تندتر است از فرورفتن

ص: ۳۵۳

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۸۸ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۲/۲۷۱ ح ۱۳.

۳-۳) اصول کافی ۲/۲۷۱ ح ۱۴.

۴-۴) اصول کافی ۲/۲۷۲ ح ۱۵.

و فرمود: کسی که گناهی را اراده کند به عمل نیورد، و بسیار هست کسی که گناهی می کند خدا می فرماید: به عزّت و جلال خود قسم که تو را نیامرزم هرگز (۲).

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: گناه باشد که بنده ای را بر یکی از گناهانش صد سال در محشر محبوس بدارند، و او نظر کند به زنانش که در بهشت متعمند (۳).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: حق تعالی حتم فرمود که نعمتی که بنده ای را کرامت فرماید از او سلب ننماید، تا گناهی از او صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد (۴).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ دردی برای دلها خطرناک تر از گناهان نیست، و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست، و از برای تفکر احوال گذشتگان کافی است، و مرگ از برای موعظه بس است (۵).

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: گناهی که تغییر نعمت می دهد بغی و تکبر و فساد است، و گناهی که مورث ندامت می شود قتل نفس است، و گناهی که موجب نزول غضب الهی است ظلم است، و گناهی که موجب رسوائی و دریدن پرده ها است شراب خوردن است، و گناهی که باعث منع روزی است زناست، و گناهی که باعث زود فنا شدن است قطع رحم است، و گناهی که دعا را مردود می گرداند و هوا را تاریک می کند عقوق پدر و مادر است (۶).

- ۱-۱) اصول کافی ۲/۲۷۲ ح ۱۶.
- ۲-۲) اصول کافی ۲/۲۷۲ ح ۱۷.
- ۳-۳) اصول کافی ۲/۲۷۲ ح ۱۹.
- ۴-۴) اصول کافی ۲/۲۷۳ ح ۲۲.
- ۵-۵) اصول کافی ۲/۲۷۵ ح ۲۸.
- ۶-۶) اصول کافی ۲/۴۴۷-۴۴۸ ح ۱.

اشاره

یا اباذر دع ما لست منه فی شیء، و لا تنطق فیما لا یعنیک، و اخزن لسانک کما تخزن ورقک.

یا اباذر انّ الله جلّ ثناؤه لیدخل قوما الجّنه، فیعطیهم حتّی یملّوا، و فوقهم قوم فی الدرجات العلی، فاذا نظروا الیهم عرفوهم، فیقولون: ربّنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا، فلم فضّلتهم علینا؟ فیقال: هیهات هیهات انّهم کانوا یجوعون حین تشبعون، و یظمّون حین تروون، و یقومون حین تنامون، و یشخصون حین تحفظون.

ای ابوذر ترک کن کاری را که از آن فایده به تو نمی رسد، و سخن مگو در امری که از آن منتفع نمی شوی، و زبان خود را حفظ کن، چنانچه زر خود را ضبط می نمائی.

ای ابوذر حق سبحانه و تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد، و آن قدر نعمت به ایشان کرامت می کند که نزدیک شود ایشان را از بسیار نعمت ملال حاصل شود، و بالاتر از ایشان جماعتی باشند در درجات عالیّه بهشت، پس چون ایشان نظر به آن جماعت کنند بشناسند ایشان را، و چون حال ایشان را در حال خود بهتر یابند گویند: پروردگارا ایشان برادران ما بودند، و ما در دنیا با ایشان بودیم به چه سبب ایشان را بر ما زیادتی داده ای؟ جواب رسد: هیهات هیهات مرتبه شما کجا و مرتبه ایشان کجا، ایشان گرسنه می بودند در هنگامی که شما سیر بودید، و تشنه می بودند وقتی که شما سیراب بودید، و به عبادت ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید، و از خانه ها بیرون می رفتند از برای خدا در راه های خیر در هنگامی که شما در رفاهیت و عیش ساکن بودید.

بدان که از زبان به سخن گفتن سعادت‌ها می‌توان تحصیل نمود، و ممکن است به یک کلمه شقاوت ابدی برای گوینده حاصل شود، یا به حسب دنیا مفسد مترتب شود که اصلاح پذیر نباشد، چنانچه اگر رده ای بگوید کافر می‌شود، و بر او خلود در جهنم واجب می‌شود، و ممکن است کلمه شری بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس بشود، و ممکن است کلمه خیری بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن بشود.

پس چون مفسد سخن گفتن بسیار است، و غالب اوقات آدمی بی تفکر سخن می‌گوید، و مفسد دنیا و آخرت بسیار بر سخن گفتن مترتب می‌شود، لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است، امّا مراد خاموشی از سخنی است که خیریت آن را نداند، پس اگر زبانش به اذکار و ادعیه و تلاوت قرآن جاری باشد یقین بهتر از خاموشی است، و مورث سعادت ابدی است، و اگر سخنان دیگر گوید، باید اول تفکر نماید، و رعایت مفسد آن نکند، و بعد از آنکه بداند که فایده اخروی یا صلاح دنیوی در آن هست بگوید، و الا ساکت باشد که سلامتی و نجات در این است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت لقمان به فرزند خود وصیت فرمود: ای فرزند اگر گمان کنی که سخن از نقره است، پس بدان ساکت بودن از طلاست (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نجات مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است (۲).

ص: ۳۵۶

۱-۱) اصول کافی ۱۱۴/۲ ح ۶.

۲-۲) اصول کافی ۱۱۴/۲ ح ۹.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ابوذر می گفت: ای طلب کننده علم، این زبان هم کلید خیر است و هم کلید شر، پس بر زبان خود مهر بزن، چنانچه بر طلا و نقره مهر می زنی (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت عیسی می فرمود: بسیار سخن مگوئید در غیر یاد خدا، به درستی که آن جماعتی که بسیار سخن می گویند، دل‌های ایشان قساوت دارد و نمی دانند (۲).

و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: زبان فرزند آدم هر صبح مشرف می شود بر سایر اعضا و جوارح او، و می پرسد بر چه حال صبح کرده اید؟ می گویند: حال ما خیر است اگر تو ما را به حال خود بگذاری و به بلائی مبتلا نگردانی، و او را قسم به خدا می دهند و مبالغه می کنند که ما را به بلائی مبتلا مکن، و می گویند: ما به سبب تو ثواب می بریم، و به سبب تو معاقب می شویم (۳).

و روایت کرده اند که: شخصی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله مرا وصیتی بفرما، فرمود: زبان خود را حفظ کن، باز گفت: مرا وصیتی بفرما، فرمود: زبان خود را نگاه دار، باز گفت: مرا وصیتی بفرما، حضرت فرمود:

زبان خود را حفظ کن، و فرمود: مگر مردمان را بر رو در آتش می افکنند به غیر از درو کرده های زبان ایشان (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند، گناهان

ص: ۳۵۷

۱-۱) اصول کافی ۱۱۴/۲ ح ۱۰.

۲-۲) اصول کافی ۱۱۴/۲ ح ۱۱.

۳-۳) اصول کافی ۱۱۵/۲ ح ۱۳.

۴-۴) اصول کافی ۱۱۵/۲ ح ۱۴.

و حضرت جعفر بن محمد علیهما السّلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که: خدا زبان را در جهنّم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را آن چنان عذاب نکند، پس زبان خواهد گفت: خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی؟ خطاب می رسد: کلمه ای از تو صادر شد به مشرق و مغرب عالم رسید، و خونهای حرام به سبب آن ریخته شد، و مالها به سبب آن به حرام غارت شد، به عزّت و جلال خودم قسم تو را عذابی بکنم که هیچ یک از جوارح را آن عذاب نکنم (۲).

و حضرت امیر المؤمنین فرمود: هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار حبس کردن از زبان (۳).

و فرمود: خوشا حال کسی که زیادهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید، و زیادتی سخن را امساک کند و نگاه دارد (۴).

و از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهترند؟ حضرت فرمودند: هر یک را آفتها هست، پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی است؛ زیرا خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان را به خاموشی نفرستاد، بلکه به سخن امر فرمود، و مستحقّ بهشت نمی توان شد به خاموشی، و مستوجب محبّت الهی نمی توان شد به سکوت، و از آتش جهنّم خلاصی نمی توان یافت به سکوت، جمیع اینها به سخن گفتن می شود، هرگز من ماه را با آفتاب برابر نمی کنم، تو فضل خاموشی را به سخن بیان می کنی، و

ص: ۳۵۸

۱-۱) اصول کافی ۱۱۵/۲ ح ۱۵.

۲-۲) اصول کافی ۱۱۵/۲ ح ۱۶.

۳-۳) بحار الانوار ۲۷۵/۷۱ ح ۳ و ح ۱۱.

۴-۴) بحار الانوار ۲۸۳/۷۱ ح ۳۴.

فضل سخن را به خاموشی بیان نمی توانی کرد (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: جمیع خوبی ها در سه چیز جمع شده اند:

در نظر کردن، و ساکت بودن، و سخن گفتن، پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد به کار نمی آید، و هر خاموشی که در آن تفکری نباشد آن غفلت است، و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد لغو است، پس خوشا حال کسی که نظرهای او عبرت باشد، و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که به کار او آید، و سخن او همه یاد خدا باشد، و بر گناهان خود بگریزد، و مردم از شر او ایمن باشند (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خواب راحت بدن است، و سخن گفتن راحت روح است، و خاموشی راحت عقل است (۳).

یا أباذر جعل الله جل ثناؤه قره عینی فی الصلاة،....

اشاره

یا أباذر جعل الله جل ثناؤه قره عینی فی الصلاة، و حبب الی الصلاة كما حبب الی الجائع الطعام، و الی الظمان الماء، و انّ الجائع اذا أكل شبع، و انّ الظمان اذا شرب روّی، و أنا لا أشبع من الصلاة.

یا أباذر انّ الله عزّ و جلّ بعث عیسی بن مریم بالرهبانیة، و بعث بالحنیفیة السمحة، و حبب الی النساء و الطیب، و جعل فی الصلاة قره عینی.

یا أباذر أیما رجل تطوّع فی کلّ یوم و لیله اثنتی عشره رکعه سوی المكتوبه، کان له حقًا واجبا بیت فی الجنّة.

ص: ۳۵۹

۱-۱) بحار الانوار ۲۷۴/۷۱ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۷۵/۷۱ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۲۷۶/۷۱ ح ۶.

يا اباذر انك ما دمت في الصلاة فانك تفرع باب الملك الجبار، و من يكثر قرع باب الملك يفتح له.

يا اباذر ما من مؤمن يقوم مصليا الا تنثر عليه البر ما بينه و بين العرش، و و كحل به ملك ينادى يا ابن آدم لو تعلم مالک في الصلاة و من تناجى ما انفتلت.

ای ابوذر حق تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده، و نماز را محبوب من قرار داده، چنانچه گرسنه را دوست دار طعام، و تشنه را خواهان آب گردانیده است، و به درستی که گرسنه چون طعام می خورد سیر می شود، و تشنه چون آب می خورد سیراب می شود، و من هرگز از نماز سیر نمی شوم، و همیشه خواهان آنم.

ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را به رهبانیت مبعوث گردانیده بود، و در شریعت او بود ترک معاشرت خلق، و دوری از زنان، و ترک لذتها، و مرا مبعوث فرموده با دینی پاکیزه، و مائل از اعوجاج و انحراف به جانب استقامت، و در نهایت آسانی که تکلیف های شاق در آن نیست، و مرا محبت زنان و بوی خوش داده اند، و لیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در نماز است.

ای ابوذر هر که در شبانه روزی دوازده رکعت نماز به غیر از نمازهای واجب بگذارد، بر خدا لازم است که خانه ای در بهشت او را کرامت فرماید.

ای ابوذر مادام که در نمازی، درگاه فیض و فضل و رحمت خداوند جبار را می کوبی، و هر که بسیار درگاه پادشاه را می کوبد البته برای او می گشایند.

ای ابوذر هیچ مؤمنی به نماز نمی ایستد مگر آنکه بر او فرومی ریزد رحمت از میانه او تا عرش، و ملکی را بر او موکّل می گردانند که او را ندا می کند: ای فرزند آدم اگر بدانی تو را در نماز چه ثوابها و رحمتها هست، و با چه خداوندی مناجات

می کنی، هرگز از نماز فارغ نشوی، و ترک نماز نمائی.

و توضیح این مضامین قدسیّه در ضمن چند لمعه به ظهور می آید:

لمعه اول: در بیان فضیلت صلات است

بدان که چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می شود بعد از عقاید ایمانی از افعال بدنی، هیچ فعلی به فضیلت نماز نیست، و نماز از جمیع افعال افضل است، چنانچه حئی علی خیر العمل که در اذان متواتر است بر این معنی دلالت دارد، و کسی استبعاد نکند که نماز از عملهای بسیار دشوار افضل باشد، چنانچه عمر علیه ما علیه به عقل شوم خود انکار این معنی کرد، و نهی کرد مردم را از گفتن حئی علی خیر العمل در اذان؛ زیرا که کمال و نقص عبادات را ما به عقول ناقصه خود نمی توانیم دانست، و حکیم علی الاطلاق می داند که کدام عمل برای صلاح حال ما و قرب ما به جانب اقدس او بیشتر دخیل است، و بسیاری و کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست.

چه ظاهر است که اگر کسی به کوه بسیار صعوبی بالا رود، یا پاهای خود را ببندد و خود را یک روز بیاویزد، از نماز دشوارتر است، ولی هیچ فضیلت ندارد، و اگر به قصد ثواب کند معاقب خواهد بود، مثل آنکه طیبی به دوائی که به فلسی تحصیل توان نمود، بیماری را معالجه نماید که به دوائی که به صد تومان در مدّت ده سال به عمل آورده باشند معالجه نتوان نمود، و تغذیه و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل می شود، از هیچ معجونی حاصل نمی شود هر چند مبلغها جواهر در آن به کاررفته باشد.

همچنین حکیم علی الاطلاق، و طیب نفوس و ارواح و عقول خلاق، هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین تأثیری داده، و از برای هر یک مرتبه ای از فضل بیان فرموده، که هیچ یک از دیگری مغنی نیستند، و هر یک را تأثیری خاص هست که از دیگری متصوّر نیست، پس کسی گمان نکند چون نماز بهترین اعمال است، پس کار دیگر نباید کرد، از بابت این است که کسی گوید:

چون گوشت تقویتش بیشتر است، پس آب نباید خورد، بلکه هر یک مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست، و همه در کارند، اما نماز فایده اش زیاده از سایر اعمال است، و بیشتر موجب قرب است، و معراج مؤمن است.

و آن حدیث مشهور که بهترین اعمال آن است که دشوارتر باشد، ممکن است مراد این باشد که در هر نوعی از عمل دشوارترین بهتر است، مثلاً - نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسان تر میسر شود، و روزه در تابستان گرم چون دشوارتر است افضل باشد از روزه زمستان که آسان تر است، نه از اعمال دیگر.

و به سند صحیح از معاویه بن وهب منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم: کدام عمل است که بیشتر باعث قرب بنده به خدا می شود؛ و نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود: عملی را بعد معرفت اصول دین بهتر از نماز نمی دانم، نمی بینی که بنده صالح عیسی بن مریم گفت: خدا مرا وصیت کرده است به نماز و زکات مادام که زنده باشم (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: محبوب ترین عملها نزد حق تعالی نماز است، و نماز آخر وصیتهای پیغمبران است، پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل کند یا وضو

ص: ۳۶۲

را کامل به جا آورد، و به کناری رود که کسی او را نبیند، پس خدا او را ببیند که گاه در رکوع است، و گاه در سجود است به درستی که بنده هر گاه که سجده را طول می دهد شیطان فریاد می کند که وایلاه فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم، ایشان سجده کردند و من ابا کردم (۱).

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: نماز باعث قرب هر پرهیزکار است (۲).

و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرموده که: مثل نماز نسبت به ایمان از بابت عمود خیمه است، اگر عمود بریاست نفع می کند طنابها و میخها و پرده خیمه، و چون عمود شکست آنها هیچ نفع نمی دهد، و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد (۳).

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: مرد پیری را روز قیامت بیاورند، و نامه اعمالش را به دست او دهند، چون نظر کند به غیر از بدی چیزی دیگر در آن نامه نبیند، بر او بسیار دشوار آید، گوید: خداوندا مرا امر خواهی کرد به جهنم ببرد، خطاب رسد: ای شیخ من شرم می کنم تو را عذاب کنم و حال آنکه تو در دار دنیا نماز می کردی، ببرید بنده مرا به بهشت (۴).

و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که از شیعیان ما به نماز می ایستد احاطه می کنند او را از ملائکه به عدد آن جماعتی که در مذهب مخالف اویند، و در عقب او نماز می گذارند، و برای او دعا می کنند تا از نماز فارغ شود (۵).

ص: ۳۶۳

۱-۱) فروع کافی ۲۶۴/۳ ح ۲.

۲-۲) فروع کافی ۲۶۵/۳ ح ۶.

۳-۳) فروع کافی ۲۶۶/۳ ح ۹.

۴-۴) بحار الانوار ۲۰۴/۸۲ ح ۴.

۵-۵) بحار الانوار ۲۰۵/۸۲ ح ۷.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت که بنده را به مقام حساب می دارند، اول چیزی که از او سؤال می نمایند نماز است، پس اگر تمام بجا آورده است نجات می یابد، و الا او را در آتش فرومی برند (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر نمازگذار بداند که از جلال و عظمت الهی چه مقدار به او احاطه نموده، نخواهد که هرگز سر از سجود بردارد (۲).

لمعه دوم: در بیان اختلاف شرایع و مذمت بدعت در دین است

بدان که حق سبحانه و تعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولو العزم را که مبعوث فرمود شریعتی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت آن زمان، و چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولو العزم بعد از او مبعوث می شد، و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود مخالف حکم امت پیغمبر سابق، این پیغمبر آن احکام را مبدل می ساخت، و حکمی چند مخالف آنها برای ایشان مقرر می شد.

و این العیاذ بالله نه از باب جهل و نادانی است، که یک چیزی را به نوعی داند و بعد از آن رأیش متغیر شود و برخلاف آن علم به هم رساند، چنانچه ملائعین یهود به این سبب منکر نسخ شده اند، بلکه به اعتبار اختلاف احوال امت و تبدل حکمت ایشان است، چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را در دوائی و غذائی می داند، و در وسط بیماری غذای دیگر و دوی دیگر صلاح می داند، و در آخر

ص: ۳۶۴

۱- ۱) بحار الانوار ۲۰۷/۸۲-۲۰۸ ح ۱۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۰۷/۸۲ ح ۱۲.

بیماری غذا و دوی دیگر، و گاه باشد که در اول بیماری تبرید کند، و در آخر تسخین کند.

مثلاً قوم حضرت موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند، برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود، مثل آنکه اگر بول به جانی از بدن ایشان می ریخت می بایست آن موضع را مقراض کنند تا پاک شود، و در قصاص بر ایشان مقرر فرموده بود که اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص کند و عفو جایز نبود، و امت عیسی چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند، جهاد را از ایشان ساقط فرمود، و فرموده که ایشان را به موعظه و نصیحت به راه حق هدایت کنند، و ایشان را امر به رهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود، و در کشتن نفس دیه و عفو برای ایشان مقرر فرمود، و امت پیغمبر آخر الزمان چون وسط بودند، احکام ایشان را وسط مقرر فرمود، چنانچه در قتل نفس ایشان را مخیر فرمود در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و عفو کردن، و همچنین در سایر احکام.

و سابقاً در ابواب نبوت بیان کردیم، که عقول خلاق عاجز است از احاطه کردن به حسن و قبح خصوصیات شریعت، پس در هر شرعی آنچه صاحب آن شرع خبر داده بجا می باید آورد، و به عقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتها نمی باید کرد، که موجب ضلالت و گمراهی است، و گول شیطان را نمی باید خورد، که این عبادت مرا خوش تر می آید، و این روش عمل کردن مرا بیشتر به خدا نزدیک می کند؛ زیرا که معنی قرب و بعد به خدا را امثال ما مردم که عقلهای معیوب به هزار نقص و مخلوط با صد هزار شهوت داریم نتوانیم فهمید، بلکه عقول انبیا و اوصیا به اینها می تواند رسید، چنانچه کشیش نصرانی را گمان این است که به آن عبادت و ریاضتی که می کشد او را قرب حاصل می شود، و حال آنکه هر چند عبادت به آن طریقه می کند کفر و عنادش بیشتر می شود، و از خدا دورتر می گردد.

و بدان که بدعت عبارت از آن است که یک امری که خدا حرام کرده باشد حلال کنند، یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد، یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده، یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد، اگر چه به اعتبار یک خصوصیتی باشد.

مثل آنکه خدا فرموده است نماز در همه وقت مستحب است، اگر کسی به این عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است و این یک وقتی است از آن وقتها، پس من در این وقت نماز می کنم ثواب دارد، و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب بجا آورد به عنوان اینکه در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است، بدعت می شود و حرام است، چنانچه عمر علیه ما علیه در خصوص چاشت شش رکعت مقرر ساخت، که در این وقت می باید کرد به عنوان سنت، و به این جهت بدعت و حرام شد، و ائمه ما علیهم السلام از آن نهی فرمودند، و همچنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت به یک سلام بکند، چون این هیئت در نماز سنت از پیغمبر به ما نرسیده بدعت و حرام است، یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است.

همچنین کلمه طیبه لا اله الا الله را همه وقت گفتن سنت است، و بهترین اذکار است، اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار و پانصد مرتبه سنت است، و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شارع مقرر داند، یا خود قرار دهد، و این خصوصیت را عبادت داند بدعت است.

و بدعت در دین بدترین معاصی است، و امتیاز شیعه از سنی همیشه به این بوده است که شیعه به فرموده ائمه خود عمل می نموده اند، و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند به عقلهای سخیف خود بدعتها در دین می کردند، و به آن عمل می نمودند، و ائمه ما ایشان را به این مذمت می فرمودند.

چنانچه کلینی و غیر او به سندهای متواتر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السّلام روایت کرده اند که: هر بدعتی ضلالت و گمراهی است، و هر ضلالتی راهش به سوی آتش است (۱).

و کلینی به سند معتبر از یونس روایت کرده است که: از حضرت امام موسی علیه السّلام پرسید به چه چیز خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود: ای یونس بدعت در دین مکن، و صاحب بدعت مباش، هر که به رأی خود در دین نظر کند هلاک می شود، و هر که اهل بیت پیغمبر را و فرموده ایشان را ترک کند گمراه می شود، و هر که کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که: هر که فتوا دهد مردم را به رأی خود، پس خدا را عبادت کرده است به چیزی که نمی داند، و دین خدا را مقرّر ساخته است به رأی خود و به نادانی، و هر که چنین کند با خدای خود مضاده کرده است، و ضدّ و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است (۳).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که: هر کس بدعتی می کند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است (۴).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: هر گاه بدعتها در امت من ظاهر شود، باید عالم علم خود را ظاهر کند، و بیان کند که آن بدعت

ص: ۳۶۷

۱-۱) اصول کافی ۵۶/۱ ح ۸.

۲-۲) اصول کافی ۵۶/۱ ح ۱۰.

۳-۳) اصول کافی ۵۸/۱ ح ۱۷.

۴-۴) اصول کافی ۵۸/۱ ح ۱۹.

است، و اگر نه ملعون است به لعنت الهی (۱).

و فرمود: هر که برود به نزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید، سعی کرده است در خرابی اسلام (۲).

و فرمود: خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمی کند، گفتند: یا رسول الله چرا توبه او مقبول نیست؟ فرمود: زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است، و از دلش بدر نمی رود (۳).

و ابن بابویه علیه الرحمه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد به دستش نیامد، و از حرام نیز طلب کرد او را میسر نشد، پس شیطان به نزد او آمد، و او را وسوسه کرد که می خواهی تو را به چیزی دلالت کنم که اگر آن را بکنی دنیای تو بسیار شود، و جمعی کثیر تابع تو شوند، گفت: آری، شیطان گفت: دینی اختراع کن، و مردم را به سوی آن دین بخوان.

پس او چنین کرد، خلق بسیار او را متابعت کردند، و مال بسیار بهم رسانید، بعد از مدتی به فکر خود افتاد که چه خطائی کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم، و توبه من مقبول نخواهد شد تا آنها را که گمراه کرده ام برنگردانم، به نزد هر یک می آمد و می گفت: دین من بدعت بوده و باطل بود برگردید، در جواب می گفتند: دروغ می گوئی دین تو حق بود و الحال شک به هم رسانیده ای در دین، و هیچ یک برنگشتند.

چون دید که ایشان بر نمی گردند، رفت و زنجیری در گردن خود بست، و سرش

ص: ۳۶۸

۱-۱) اصول کافی ۵۴/۱ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۵۴/۱ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۵۴/۱ ح ۴.

را بر میخی بست، و با خود قرار داد که این را نگشاید تا خدا توبه اش را قبول کند، پس وحی فرمود به پیغمبری که در آن زمان بود: بگو به آن صاحب بدعت به عزت و جلال خودم قسم اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد دعای تو را مستجاب نکنم، و توبه تو را قبول نکنم، تا زنده کنی آنهایی را که بر دین تو مرده اند، و از آن دین برگردانی (۱).

و به سند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم:

چه چیز است کمتر چیزی که آدمی به آن کافر می شود؟ فرمود: این که بدعتی در دین پیدا کند، و هر که با او در آن همراهی کند دوست دارد، و هر که مخالفت او کند از او بیزاری جوید (۲).

و به سند معتبر دیگر از ابو الریبع شامی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: کمتر چیزی که بنده را از ایمان به در می برد کدام است؟ فرمود: آنکه به عقیده ای برخلاف حق قایل شود، و بر آن بماند (۳).

و به سند صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده است که: از آن حضرت پرسیدم چه چیز است کمتر چیزی که آدمی به آن کافر می شود؟ حضرت سنگ ریزه ای از زمین برداشتند، و فرمودند: آن است که سنگ ریزه را بگوید هسته خرماست، یعنی هر امر خلاف حقی را که اقرار کند حتی امر سهل، و بی زاری جوید از کسی که مخالفت او نماید در این امر، و دشمنی با مخالفان خود در این امر باطل کند، پس او ناصبی است، و با ما دشمنی کرده، و به خدا مشرک و کافر شده

ص: ۳۶۹

۱-۱) بحار الانوار ۲/۲۹۷ ح ۱۶.

۲-۲) بحار الانوار ۳۰/۱/۲ ح ۳۳.

۳-۳) بحار الانوار ۳۰/۱/۲ ح ۳۲.

است به نادانی (۱).

و به سند دیگر روایت کرده است که: از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند از معنی سنّت و بدعت و جماعت و فرقت، فرمود: سنّت آن چیزی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله جاری فرموده و بیان کرده است، و بدعت آن چیزی است که بعد از آن حضرت پیدا کرده اند، و جماعت که پیغمبر فرموده است با ایشان می باید بود اهل حقّند اگر چه اندکی باشند، و فرقت که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل باطلند اگر چه بسیار باشد (۲).

و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است که: خدا هیچ امری را که امت به آن محتاج باشند نگذاشته است مگر اینکه در قرآن فرستاده، و از برای پیغمبرش بیان فرموده، و از برای هر چیز اندازه و دلیلی مقرر فرموده، و از برای هر کسی که از آن اندازه به دررود حدّی مقرر ساخته است (۳).

و به سند صحیح از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام روایت کرده است که: بهترین اعمال نزد حق تعالی آن است که در آن عمل به سنّت پیغمبر عمل کنند اگر چه اندکی باشد (۴).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که: حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود: گفتار به کار نمی آید مگر اینکه با کردار نیک باشد، و گفتن و کردن هر دو بی فایده است اگر موافق سنّت و طریقه پیغمبر نباشد (۵).

ص: ۳۷۰

۱-۱) بحار الانوار ۳۰۱/۲-۳۰۲ ح ۳۴.

۲-۲) بحار الانوار ۲۶۶/۲ ح ۲۳.

۳-۳) اصول کافی ۵۹/۱ ح ۲.

۴-۴) اصول کافی ۷۰/۱ ح ۷.

۵-۵) اصول کافی ۷۰/۱ ح ۹.

و منقول است که چون شیطان از سجدهٔ آدم ابا نمود، و مستحقّ عذاب شد، گفت: خداوندا مرا از سجدهٔ آدم معاف دار من تو را عبادتی بکنم که هیچ ملک مقربّی و پیغمبر مرسلّی نکرده باشد، حق تعالی فرمود: مرا احتیاج به عبادت تو نیست، از آن راهی که من می خواهم و می فرمایم مرا عبادت می باید کرد.

و شیخ طوسی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به متابعت سنّت من، که عمل قلیل موافق سنّت من بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که: اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بر ما عرض نمائید تا برای شما شرح و بیان کنیم (۲).

و در این باب احادیث بسیار است، و در این کتاب همه را احصا نمی توان نمود، و بعضی احادیث که در این مطلب دخیل است در باب عمل بی علم ذکر کردیم، و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظهٔ آنها پوشیده نمی ماند که هر عملی هرچند دشوار و مشکل باشد، چنین نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنّت نباشد، و عمل بدعت موجب ضلالت است، و کسی که رجوع به اخبار اهل بیت علیهم السّلام تواند نمود، و معانی کلام ایشان را تواند فهمید باید تبت خود را خالص گرداند، و رجوع به کلام ایشان کند، البتّه به مقتضای آیه کریمهٔ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا خدا او را به راه حق هدایت می فرماید، و جمعی که این رتبه را ندارند، خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند به راویان اخبار ائمهٔ معصومین علیهم السّلام که علوم ایشان

ص: ۳۷۱

۱- ۱) امالی شیخ طوسی ۱۳۵/۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۵۸/۲ ح ۵.

را می دانند، و تابع دنیا و باطل نیستند.

چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحاق بن یعقوب عریضه ای به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السّلام نوشت که: اموری که بر ما مشتبّه شود چه کنیم؟ حضرت فرمان همایون نوشتند: در حادثه هائی که بر شما وارد شود، و چیزهائی که بر ما مشتبّه شود، رجوع کنید به روایت کنندگان حدیث ما، که ایشان حجّت منند بر شما، و من حجّت خدایم بر همه (۱).

و در احادیث معتبره وارد شده است که: در امری که در میان شما منازعه بشود، نظر کنید به سوی کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد، و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد، و احکام ما را دانسته باشد، راضی شوید و او را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حکم کرده ایم، پس اگر او حکمی بکند، و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید، و حکم ما را بر ما رد کرده اید، و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است، و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک به خداست (۲).

و باید دانست که خدا در روز قیامت تو را در متابعت همه کس معذور نمی دارد تا بدانی که او عالم است به علوم اهل بیت، و از گفته ایشان خبر می دهد، و بدانی که درد دینی دارد و کلام ایشان را برای دنیا تأویل نمی کند.

چنانچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام منقول است که، حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: هرگاه مردی را ببینید که نیکو می نماید علامات و طریقه او، و هیئات او به هیئات اهل خیر می نماید، و در سخن گفتن ملاحظه بسیار می کند، و با

ص: ۳۷۲

۱- ۱) اکمال الدین شیخ صدوق ص ۴۸۴ ح ۴.

۲- ۲) اصول کافی ۶۷/۱ ح ۱۰.

احتیاط سخن می گوید، و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار می نماید، پس زود فریب او را مخورید، که بسیار است که کسی عاجز می شود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات، برای سستی و پستی نفس و ترسی که در دل او هست، پس دین را دام و تلمه تحصیل دنیا و حرام می گردانند، و مردم را پیوسته به ظاهر نیک خود می فریبند، پس چون مال حرامی او را میسر شد، خود را در آن می افکند.

و اگر ببینید که به مال حرام هم که می رسد عفت می ورزد و ضبط خود می کند، باز فریب او را مخورید؛ زیرا که شهوات و خواهشهای خلق مختلف است، و چه بسیار است کسی که از مال حرام هرچند بسیار باشد می گذرد، و اما اگر به حرام دیگر از مشتبهات نفس می رسد مرتکب می شود، و اگر ببیند که از آنها عفت می ورزد باز فریب او را مخورید، تا ملاحظه عقل و عملش را بکنید؛ زیرا بسیار است که ترک اینها همه می کند اما عقل متینی ندارد، و آنچه را به نادانی فاسد می کند زیاده از آن چیزهایی است که به عقل خود اصلاح می نماید.

و اگر عقلش را هم متین یابید، باز زود فریبش را مخورید، تا ملاحظه کنید در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب می شود تابع آنها می باشد یا تابع عقل، و ببینید که چگونه است محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل، و مطاع مردم بودن، و زهد او در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است؛ زیرا در میان مردم جمعی هستند که زیان کار دنیا و آخرتند، و دنیا را از برای دنیا ترک می کنند، و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال، پس جمیع لذتهای حلال را ترک می کند برای ریاست و بزرگی و اعتبار، بعد از آن حضرت آیه خوانند که مضمونش این است: چون به او می گویند که بترس از خدا، بگیرد او را غیرت و حمیت جاهلیت به این که مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده اند، و به جهت لجاج و عناد بیشتر به آن مشغول شود، پس بس است او را

جهنم برای مکافات او و بد فراشی است آتش جهنم برای او.

پس او از روی جهل و فساد و تعصب و عناد خبطها می کند، و خطاها از او صادر می گردد، مانند خبط شتر کوری که به راهی رود، و اول باطلی که مرتکب می شود او را به نهایت زیان کاری و خسارت می رساند، پس پروردگار او به سبب بدی کردار او منع لطف خود از او می نماید، و او را در طغیان او می گذارد، پس او حلال می کند چیزی چند را که خدا حرام کرده است، و حرام می نماید چیزهایی را که خدا حلال گردانیده است، و پروا نمی کند هرچه قدر از دین او که فوت شود هرگاه سالم باشد برای او ریاست دنیائی که تقوا و ترس الهی را برای تحصیل آن به مردم ظاهر می کرد، پس این گروهند که خدا بر ایشان غضب کرده، و ایشان را لعنت کرده است، و برای ایشان عذاب خوارکننده ای مهیا نموده، و لیکن مرد و تمام مرد و بهترین مردان کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا گرداند، و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید.

و بدان که با حق و راستی اگر خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی آخرت است، و عزتی که به سبب باطل به هم می رسد زود منقضی می شود، و بداند اندک مشقتی که در دنیا به او می رسد برای تابع حق بودن او را به نعیم ابدی عقبا می رساند در بهشتی که هرگز کهنه گی و زوال ندارد، و بداند خوشحالی و سرور بسیاری که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس به او می رسد زود او را می کشاند به عذابی که انقطاع و انتها ندارد، و این چنین کسی مرد است و تمام مرد، پس به او متمسک شوید و پیروی طریقه او بکنید، به برکت او به خدا توسل جوئید که دعای او از درگاه خدا رد نمی شود، و حاجات او برآورده است (۱).

ص: ۳۷۴

و به سند معتبر منقول است که، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو کس در دنیا پشت مرا شکستند: مرد دانای زبان آور فاسق، و مرد نادان کوردلی که عبادت بسیار می کند؛ آن اولی به زبانی که دارد مردم را به سبب فسق و فجور از راه حق برمی گرداند، و دومی به سبب جهل از راه عباداتی که می کند مردم را از حق باز می دارد، پس پرهیزید از علمای فاسق، و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت هر گمراهی اند، به درستی که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود:

هلاک امت من بر دست هر منافق زبان دانی ست (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است به ابو حمزه ثمالی فرمود:

زینهار پرهیز از ریاست و متبوع بودن، و سرکرده بودن، و زینهار که از پی مردم مرو، گفت: فدای تو کردم ریاست را می دانم اما دو ثلث آنچه می دانم آن است که از پی مردم رفته ام، و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام، فرمود: آن مراد نیست که تو فهمیدی، بلکه پیروی مردم آن است که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی، و هرچه گوید تصدیقش کنی (۲).

پس چون دانستی که به متابعت گفته هر کس نجات حاصل نمی شود، و به هر عملی آدمی مستحق ثواب نمی گردد، و به هر مشقّتی قرب خدا به دست نمی آید، و نیک و بد اشیا را به گفته خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم می توان دانست، و پیروی طریقه ایشان باعث نجات است، و در چند لمعه بعد از این بعضی از بدعتها که مخالف شرع است، و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام را بیان می کنم، و از احادیث ایشان برای تو واضح می سازم و حجّت خدا را بر تو تمام

ص: ۳۷۵

۱-۱) بحار الانوار ۱۰۶/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۲۹۸/۲ ح ۵.

می کنم، و خود را از لعنت الهی خلاص می کنم.

اگر عمل کنی شاید خدا به فضل خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خیر شده ام، و اگر عمل نکنی گناه تو را بر من نخواهند نوشت، چنانچه حق تعالی می فرماید: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱) بگو ای محمد ای گروه مردم به درستی که حق از جانب خدا به سوی شما آمد، و بر شما ظاهر شد، پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت آن نماید، پس مسلماً هدایت برای خود یافته است، و نفعش به او عاید می گردد، و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند گمراه شده است بر نفس خود، و ضرر آن به خودش می رسد، و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سؤال نمایند، یا شما را به جبر به راه حق بدارم.

لمعه سوم: در بیان آنکه رهبانیت در این امت نمی باشد و رهبانیت بدعت است

بدان که رهبانیت امری است مرکب از ترک زنان، و عزلت اختیار نمودن از مردمان، و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره، و در امت حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است، و خود را خصی می کرده اند، و در غارها و کوهها جا می گرفته اند، و لباسهای خشن و کنده می پوشیدند، و سنت پیغمبر ما برخلاف اینها جاری گردیده، و رهبانیت مذموم است، و نکاح کردن و زنان داشتن سنت مؤکد است.

ص: ۳۷۶

چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در امت من رهبانیت و خاموشی نیست (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: رهبانیت امت من جهاد در راه خداست، و خصی کردن امت من روزه داشتن است.

و کلینی به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است: که زن عثمان بن مظعون به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، و گفت: یا رسول الله عثمان شوهرم روزها روزه می دارد، و شبها همه شب عبادت می کند، حضرت نعلین خود را برداشتند، و غضبناک به خانه عثمان بن مظعون آمدند، دیدند او نماز می کند، چون فارغ شد حضرت فرمود: ای عثمان خدا مرا به رهبانیت نفرستاده است، و به دین مستقیم آسان فرستاده است، من روزه می دارم، و نماز می کنم، و با زنان نزدیکی می کنم، پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید به سنت من عمل نماید، و از سنتهای من نکاح زنان است (۲).

و به سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خانه ام سلمه در آمدند، بوی خوشی شنیدند، فرمودند: مگر زن احوال آمده است؟ ام سلمه گفت: بلی شکایت از شوهر خود دارد، پس آن زن بیرون آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم از من دوری می کند، حضرت فرمود: بوی خوش و زینت کردن را زیاده کن، شاید به تو رغبت کند، گفت: به هر بوی خوشی خود را خوشبو کردم فایده نکرد، حضرت فرمود: اگر می دانست که به نزدیکی تو چقدر ثواب دارد هرگز از تو دوری نمی کرد، پرسید چه ثواب در آن

ص: ۳۷۷

۱-۱) بحار الانوار ۱۱۵/۷۰ ح ۲.

۲-۲) فروع کافی ۴۹۴/۵ ح ۱.

هست؟ فرمود: چون رو به تو می کند دو ملک او را فرامی گیرند، و به منزله کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند، و چون مشغول جماع می شود گناهان از او می ریزد، چنانچه برگ از درختان می ریزد، و چون غسل می کند از جمیع گناهان بیرون می آید (۱).

و به سند معتبر دیگر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که: سه زن به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند، یکی از ایشان گفت: شوهر من گوشت نمی خورد، و دیگری گفت: شوهر من بوی خوش نمی کند، و دیگری گفت:

شوهرم با زنان نزدیکی نمی کند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد، و ردای مبارک را از غضب بر زمین می کشید، تا آنکه بر منبر رفتند، و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمی خورند، و بوی خوش نمی بویند، و به نزد زنان خود نمی روند، من گوشت می خورم و بوی خوش می بویم، و به نزد زنان می روم، پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند از من نیست (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: از اخلاق پیغمبران است محبت زنان (۳).

و فرمود: گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده گردد، مگر آنکه محبت او به زنان بیشتر می شود (۴).

و به سند صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقول است که: سکین بن اسحاق نخعی متوجه ریاضت شد، و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد، و در

ص: ۳۷۸

۱-۱) فروع کافی ۴۹۶/۵ ح ۴.

۲-۲) فروع کافی ۴۹۶/۵ ح ۵.

۳-۳) فروع کافی ۳۲۰/۵ ح ۱.

۴-۴) فروع کافی ۳۲۰/۵ ح ۲.

این باب عریضه ای به خدمت حضرت صادق علیه السّلام نوشت، تا معلوم کند که این کار او خوب است یا نه؟ حضرت در جواب نوشتند: اما ترک زنان پس می دانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه عدد از زنان داشت، و با ایشان معاشرت می فرمود، و اما ترک طعام لذیذ پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوشت و عسل تناول می فرمود (۱).

و حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود: سه چیز از سنّت پیغمبران است: خود را خوش بو کردن، و موهای زیاد را از بدن ازاله کردن، و بسیار جماع کردن (۲).

و به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: دو رکعت نماز که کدخدا بکند، برابر است با هفتاد رکعت نماز که عزب بکند (۳).

و فرمود: هر که زن می گیرد نصف دین خود را حفظ می کند (۴).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: بدترین مردهای شما عزبانند (۵).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: شخصی به نزد پدرم آمد پدرم از او پرسید آیا زن داری؟ گفت: نه، پدرم فرمود: دوست نمی دارم که دنیا و ما فیها از من باشد و من یک شب بی زن بخوابم، پس فرمود: دو رکعت نماز که کدخدا می کند بهتر است از عبادت عزبی که شبها به عبادت ایستد و روزها روزه دارد، پس هفت درهم به او دادند و فرمودند: به این زر زنی بخواه، و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: زن بگیرد که باعث زیادتى روزى شماست (۶).

ص: ۳۷۹

۱-۱) فروع کافی ۳۲۰/۵ ح ۴.

۲-۲) فروع کافی ۳۲۰/۵ ح ۳.

۳-۳) فروع کافی ۳۲۸/۵ ح ۱.

۴-۴) فروع کافی ۳۲۹/۵ ح ۲.

۵-۵) فروع کافی ۳۲۹/۵ ح ۳.

۶-۶) فروع کافی ۳۲۹/۵ ح ۶.

و علی بن ابراهیم به سند صحیح روایت کرده است در تفسیر این آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ (۱) ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال کرده است، و این آیه در باب حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام قسم خورده بودند که شبها هرگز خواب نکنند، و بلال قسم خورده بود که همیشه روزها روزه باشد، و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند.

پس زن عثمان به نزد عایشه آمد، و در نهایت جمال و حسن بود، عایشه به او گفت: چرا زینت نکرده ای؟ گفت: از برای که زینت کنم؟ مدتهاست شوهرم نزدیک من نیامده است، و رهبانیت اختیار کرده، و پلاس پوشیده، و ترک دنیا کرده است، پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه شدند عایشه حال عثمان را عرض کرد، حضرت چون این را شنیدند به مسجد آمدند، و فرمودند: مردم را ندا کنند که جمع شوند، و بر منبر رفتند، و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: چرا جمعی از امت من چیزهای پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند، به درستی که من در شب خواب می کنم، و جماع می کنم، و در روز افطار می کنم، و همه روز روزه نمی باشم، پس هر که بعد از این ترک سنت من کند، و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست.

آن جماعت برخاستند، و گفتند: یا رسول الله ما قسم خود را چه کنیم؟ حضرت فرمود: مرا خدا وحی فرستاد که شما را مؤاخذه نمی کند در قسم های لغو که بی اختیار از شما صادر شود، و در آن کفاره نیست، و لیکن مؤاخذه می کند به آنچه به عمد و قصد قسم خورید که در آن کفاره ای هست، و بعد از آن کفاره قسم را بیان فرمود (۲).

ص: ۳۸۰

۱-۱) سورة مائده: ۸۷.

۲-۲) بحار الانوار ۱۱۶/۷۰ ح ۴.

و ابن بابویه روایت کرده است که: پسری از عثمان بن مظعون فوت شد، و بسیار محزون و غمگین شد، حتی آنکه در خانه مسجدی برای خود قرار داد تا در آنجا عبادت کند، چون این خبر به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، او را طلبید و فرمود: ای عثمان خدا بر ما رهبانیت ننوشته است، و رهبانیت این امت جهاد در راه خداست (۱).

لمعة چهارم: در بیان اعتزال از خلق است

بدان که چنانچه از احادیث متواتره ظاهر می شود اعتزال از عامه خلق در این امت ممدوح نیست، و احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن، و ملاقات ایشان، و عیادت بیماران ایشان، و اعانت محتاجان ایشان، و حاضر شدن به جنازه مرده های ایشان، و قضای حوائج ایشان وارد شده است، و هیچ یک از اینها با عزلت جمع نمی شود.

و ایضا به اجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسائل ضروریه واجب است، و بر عالم هدایت خلق و امر به معروف و نهی از منکر واجب است، و هیچ یک از اینها با عزلت جمع نمی شود.

چنانچه کلینی به سند معتبر روایت کرده که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته، و اعتقاد خود را درست کرده، و در خانه خود نشسته است و بیرون نمی آید، و با برادران خود

ص: ۳۸۱

آشنائی نمی کند، حضرت فرمود: این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد می گیرد (۱).

و به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که: بر شما باد به نماز در مساجد، و با مردم نیکو مجاورت کردن، و گواهی برای ایشان دادن، و به جنازه ایشان حاضر شدن، به درستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم، و تا آدمی زنده است از مردم مستغنی نیست، و مردم همگی به یکدیگر محتاجند (۲).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که صبح کند، و اهتمام به امور مسلمانان نداشته باشد، او مسلمان نیست، و کسی که بشنود کسی استغاثه می کند، و از مسلمانان اعانت می طلبد، و اجابت او نکند، او مسلمان نیست (۳).

و از آن حضرت پرسیدند که محبوب ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: کسی که نفعش به مسلمانان بیشتر رسد (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجب هست، که هر یک از آنها را که ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدر می رود، و خدا را در او نصیبی و بهره ای نیست، بعد از آن فرمود: کمتر حقی که او را بر تو هست آن است که از برای برادر مؤمن بخواهی آنچه از برای خود می خواهی، و از برای او نخواهی آنچه از برای خود نمی خواهی (و حق دوم): آن است که از آزردگی و خشم او احتراز نمائی، و پیروی خوشنودی او و اطاعت امر او بکنی، (حق سوم): آن است که او را اعانت کنی به نفس و مال و زبان و دست و

ص: ۳۸۲

۱-۱) اصول کافی ۳۱/۱ ح ۹.

۲-۲) اصول کافی ۶۳۵/۲ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۱۶۴/۲ ح ۵.

۴-۴) اصول کافی ۱۶۴/۲ ح ۷.

پای خود، (حقّ چهارم): آن است که چشم او و راهنمای او و آینه او باشی.

(حقّ پنجم): آن است که تو سیر نباشی و او گرسنه باشد، و تو سیراب نباشی و او تشنه باشد، و تو پوشیده نباشی و او عریان باشد، (حقّ ششم) آنکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته باشد، خادم خود را بفرستی جامه او را بشوید، و طعام او را مهیا کنی، و رختخواب از برای او بگسترانی، (حقّ هفتم): آن است که قسمش را قبول کنی، و دعوتش را اجابت کنی، و بیمارش را عیادت کنی، و به جنازه اش حاضر شوی، و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سؤال کند حاجتش را برآوری، پس اگر اینها همه را بکنی ولایت و دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد بود (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که زیارت برادر مؤمن خود از برای خدا بکند، خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند: خوشا حال تو، و گوارا باد بهشت برای تو (۲).

و به سند معتبر از خیمه روایت کرده است، که به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم که آن حضرت را وداع کنم، فرمود: ای خیمه هر کس از شیعیان و دوستان ما را که ببینی سلام من به ایشان برسان، و ایشان را از جانب من وصیت کن به پرهیزکاری خداوند عظیم، و این که نفع رسانند اغنیاء شیعیان به فقراء ایشان، و اعانت نمایند اقویاء ایشان ضعفا را، و حاضر شوند زندگان ایشان به جنازه مردگان، و در خانه ها یکدیگر را ملاقات کنند، به درستی که ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیاء امر تشیع می شود، خدا رحم کند بنده ای را که مذهب ما را زنده دارد (۳).

ص: ۳۸۳

۱-۱) اصول کافی ۱۶۹/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۱۷۵/۲ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۱۷۵/۲-۱۷۶ ح ۲.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود به اصحاب خود که: با یکدیگر برادر باشید، و از برای خدا دوستی و مهربانی کنید، و بر یکدیگر رحم کنید، و یکدیگر را ملاقات نمائید، و در امر دین مذاکره کنید، و احیاء مذهب حق بکنید (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: سعی کردن در حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از اینکه هزار بنده آزاد کنم، و هزار کس را بر اسبان زین و لجام کرده سوار کنم، و به جهاد فی سبیل الله فرستم (۲).

و بدان که در هر یک از این امور احادیث متواتره وارد شده است، انشاء الله بعضی از آنها در این رساله در موضعیشان مذکور می شود، و ظاهر است که عزلت موجب محرومی از این فضایل است، و بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلت از بدان خلق است که معاشرت ایشان موجب هدایت نشود، و ضرر دینی به این کس رسانند، و اگر نه معاشرت با نیکان و هدایت گمراهان شیوه پیغمبران است، و از افضل عبادات است، بلکه آن عزلتی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است، و آن معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز می باشد، زیرا که مفسده معاشرت خلق میل به دنیا و تخلقی به اخلاق ایشان، و تضييع عمر به معاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشان است.

و بسیار است کسی که معتزل از خلق است، و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا کرده است، و هر چند از ایشان دور است اما به حسب قلب با ایشان معاشرت دارد، و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت می کند، و چه بسیار کسی که در میان مجالس اهل دنیا باشد، و از اطوار ایشان مکدر

ص: ۳۸۴

۱- ۱) اصول کافی ۱۷۵/۲ ح ۱.

۲- ۲) اصول کافی ۱۹۳/۲ ح ۳.

باشد، و آن معاشرت باعث زیادی آگاهی و تته او و نفرت او از دنیا شود، و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خداست از هدایت ایشان یا غیر آن از اغراض صحیحه، ثوابهای عظیم حاصل کند.

چنانچه به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: خوشا حال بنده خاموش گمنامی که مردم زمانه خود را شناسد، و با ایشان به بدن مصاحبت کند و با ایشان در اعمال ایشان به دل مصاحبت نماید، پس او را به ظاهر شناسند، و او ایشان را در باطن شناسد (۱).

پس آنچه مطلوب است از عزلت آن است که دل معتزل باشد از اطوار ناشایسته خلق، و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد، و پیوسته توکل به خداوند خود داشته باشد، و از فواید ایشان منتفع گردد، و از مفاصد ایشان در حذر باشد، و اگر نه پنهانی از خلق چاره کار آدمی نمی کند، بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر می کند مانند عجب، زیرا که آن گوشه گیر چون به میان مردم نمی آید گمان او این است که اکثر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است، امّا اگر به میان مردم بیاید، و در مجلسی اندکی او را حرمت ندارند، همان ساعت اهل آن مجلس را به باطن می زند، و تهدید قتل می کند ایشان را، و تا قیامت راضی نمی شود، و شیطان این را برای مردم توجیه می کند که این عالم جلال درویشان است، و باعث نقص ایشان نیست، و آن بیچاره که در میان مردم است چون بسیار به این قسم مهالک افتاده است نفس خود را شناخته است، و آن عجب را ندارد، و از تکرار این خفت که به او رسیده نفسش ملایم شده، و تکبرش کمتر است، و از این قسم اهانت آن قدر از جا بدر نمی آید.

ص: ۳۸۵

و همچنین ریا در نفس آن گوشه گیر مخفی است، و چون کسی را نمی بیند که عبادت خود را به او بفروشد، گمانش این است که عبادتش خالص شده است، و از خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد، و از آن رمزها غافل است، که شیطان بر گوش دلش می خواند در شبهای تار که مردم می دانند تو به این گوشه آمده ای و ترک خلق کرده ای، البته عبادت می کنی، و خوش شهرتی در آفاق کردی، و تو را در همه عالم به نیکی یاد می کنند، و عن قریب خاک پایت را به تبرک برمی دارند، و آن بیچاره که در میان معرکه است، چون بسیار از نفس خود اینها را دیده است پاره ای نفس خود را شناخته است، و چون در میان مردم می باشد بسیار هم عمل او را مدح نمی کنند، بلکه مذمتش می کنند، و ریاکار و سالوشش می گویند، و از این جهت از ریا فارغ تر است.

و همچنین در باب توکل و عدم توکل، معاشرت مردم این فایده دارد که به معاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بی چارگی مردم بر او بیشتر ظاهر می گردد، و یأس از ایشان بیشتر حاصل می شود.

و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تأمل کند، و به چشم بصیرت نظر کند، می داند کسی که در مقام اصلاح نفس باشد و به خدا توسل نماید به فضل الهی، در ضمن معاشرت خلق نفس او به کمالات بیشتر متصف می شود، مگر نمی دانی معاشرت نیکان و دیدن اطوار ایشان، و شنیدن پندهای پسندیده ایشان، چه دوائی است برای دردهای نفس، قطع نظر از آنکه بنده را با اینها کار نیست، و مطیع خداوند خود می باید باشد، و آنچه فرموده اند باید عمل کند، و به تصرف خود کار نداشته باشد، و بعضی از تحقیق این مقام انشاء الله در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد.

لمعة پنجم: در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر اتفاق کردن است

بدان که چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می شود طلب مال از راه حلال کردن خوب است، بلکه واجب و لازم است، اما آن طلب را مانع عمل به سنتهای پیغمبر کردن، یا اعتماد بر طلب خود کردن خوب نیست، بلکه باید عمل به فرایض و سنن الهی بکند، و چنانچه فرموده اند قدری از سعی بکنند، و بدانند که با وجود سعی معطی خداست، و از او طلب نمایند، و به سبب این سعی از یاد او غافل نشود، چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشان را: مردانی که غافل نمی کنند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و از اقامه صلاه و دادن زکات.

و بعد از تحصیل به آنچه به هم رسد باید قناعت کرد، و اگر از حلال کم به هم رسد بر خود مشقت می باید گذاشت، و در این صورت ترک لذتها کردن و جامه های درشت و کهنه پوشیدن خوب است، که متوجه حرام نشود، و اگر خدا وسعت و فراخی در رزق دهد، بعد از ادای حقوق واجبه الهی توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد.

و در همه باب حدّ وسط را رعایت می باید کرد، آن قدر به فقرا ندهد که خود محتاج شود، و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد، و آنچه را نگاه دارد هم تعلق به آن نداشته باشد، و روزی خود را منحصر در آن نداند، و آنچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد، و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند به مؤمنان، و جامه های نفیس بپوشد و بپوشاند اما به قدری که به حد اسراف نرسد، اما اگر قدری از مال داشته باشد که به آن طعام لذیذ تواند خرید، و فقیری را محتاج داند و خود به قلیلی قناعت کند، و زیادتی را به او دهد ایثار کرده است، و ایثار درجه مقربان است.

و حاصل آن است که اصل ترک لذتها را فی نفسه کمال دانست خوب نیست، که در مجلسی وارد شوند، و به طعام لذیذی ایشان را دعوت نمایند نخورند، که ما ریاضت می کشیم، و اینها را نمی خوریم، این مذموم است، اما اگر برای فقر و بی چیزی یا اعانت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوب است، و همچنین در مرکب و خانه و غیر اینها از ما یحتاج خود.

چنانچه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که: سفیان ثوری به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد، دید که آن حضرت جامه ای در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده اند، مانند پرده ای که در زیر پوست تخم مرغ می باشد، سفیان گفت: این جامه جامه تو نیست که پوشیده ای، و جامه ای به این نفاست نباید بپوشی.

حضرت فرمودند: بشنو از من، و آنچه می گویم حفظ کن، که در دنیا و آخرت برای تو خوب است، اگر بر سنت پیغمبر بمیری و ترک بدعتها بکنی، بدان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود، به آن نحو که شنیده ای سلوک می کردند، اما وقتی که دینار و گندم و فراخی در روزی به هم رسد سزاوارترین مردم به صرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکارانند نه فجّار و بدان، و مؤمنانند نه منافقان، و مسلمانند نه کافران، پس چرا جامه مرا انکار و مذمت کردی ای ثوری، و الله با این لباس و این حال که از من می بینی از روزی که خود را شناخته ام هیچ صبح و شامی بر من نگذشته است که خدا را در مال من حقی مانده باشد و نداده باشم، یا به مصرفش صرف نکرده باشم.

چون سفیان رفت، جمعی دیگر از صوفیه آن زمان که اظهار زهد می کردند، و مردم را به ترک دنیا و درشت پوشی می خواندند، چون شنیدند که سفیان از جواب آن حضرت عاجز شده است به خدمت حضرت آمدند، و گفتند: سفیان جواب تو

را در خاطر نداشت تا بگوید و عاجز شد، حضرت فرمود: شما حجتهای خود را بیان کنید، ایشان گفتند: حجّت ما از کتاب خداست، حضرت فرمود: بگوئید کتاب خدا سزاوارتر است به عمل کردن.

گفتند: خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که: **وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** (۱) ترجمه اش این است که: اختیار می کنند و ترجیح می دهند دیگران را بر نفس خود، و از خود باز می گیرند و به ایشان می دهند هر چند ایشان را نهایت احتیاج هست به آن چیزی که اینار می کنند، و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید، پس ایشان رستگارانند پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را.

و در جای دیگر می فرماید **وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا** (۲) ترجمه اش این است که: می خورانند طعام را به دوستی خدا یا با دوستی طعام و احتیاج به آن به مسکین بی چیز و یتیم و بی پدر، و کسی که در جنگ اسیر کرده اند، و گفتند که: ما در حجّت بر تو به همین اکتفا می کنیم.

حضرت فرمود: ای گروه آیا شما علم دارید به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن؛ که هر که گمراه و هلاک شده است از این امت به سبب جهالت شده است، گفتند: بعضی را می دانیم اما همه را نمی دانیم، حضرت فرمود: به این سبب گمراه شده اید، و همچنین است احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد شما نمی دانید پس آنچه گفتید که خدا جمعی را به ایشار مدح کرده است، اول جایز و حلال بود، و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند، و به کرده خود

ص: ۳۸۹

۱- ۱) سوره حشر: ۹.

۲- ۲) سوره انسان: ۸.

مثاب شدند، و در آخر خدا ایشان را نهی از آن فرمود، برای ترحم بر ایشان، و رعایت مصلحت ایشان، تا ضرر به خود و عیال خود نرسانند، و در میان عیال بچه ها و مردان پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی صبر نتوانند کرد، پس اگر من یک گرده نان خود را ایثار کنم، و دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد، و از گرسنگی خواهند مرد.

لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: پنج خرما، یا پنج قرص نان، یا پنج درهم یا دینار، که آدمی داشته باشد بهترین آنها آن است که صرف پدر و مادر می شود، دوّم را صرف خود و عیال می باید بکند، و سوّم را صرف خویشان فقیر خود بکند، و چهارم را صرف همسایگان فقیر خود کند، پنجم را در راه خدا صرف کند، و این پنجم ثوابش از آنها کمتر است، و یکی از انصار فوت شد، و در وقت مردنش پنج یا شش غلام که داشته آزاد کرده بود، و به غیر ایشان چیزی را مالک نبود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مرا خبر می کردید نمی گذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنید، که اطفال صغیر خود را محتاج به گدائی کرده است.

و پدرم فرمود که حضرت رسول می فرمود که: در نفقه ابتدا به عیال خود کن، بعد از آن هر که نزدیک تر باشد، و آنچه خدا در قرآن بر خلاف آن آیات فرموده است و نسخ آنها کرده آن است که وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۱) ترجمه اش این است: آن جماعتی که چون نفقه می دهند، و مال را صرف می کنند اسراف نمی کنند که در زیادتی از حدّ اعتدال خارج شوند، و تنگ نمی گیرند و در میان این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی می دارند، نمی بینند خدا در این آیه به خلاف آنچه شما مردم را امر می کنید مدح فرموده است، و آنچه شما

ص: ۳۹۰

می گوئید اسراف شمرده است، و در بسیار جائی از قرآن فرموده است، خدا اسراف کنندگان را دوست نمی دارد، پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده است و به میانه روی امر کرده است.

پس نباید جمیع آنچه دارد بدهد و بعد دعا کند که خدا او را روزی دهد، خدا دعایش را مستجاب نکند، موافق حدیثی که از پیغمبر رسیده است: چند صنف از اَمّت من دعای ایشان مستجاب نمی شود، کسی که بر پدر و مادر خود نفرین کند، و کسی که به قرض بدهد، و بر او گواهی نگیرد، چون مقروض انکار کند بر او نفرین کند، و کسی که بر زن خود نفرین کند، و خدا طلاق را به دست او گذاشته، و کسی که در خانه خود بنشیند و دعا کند خداوند مرا روزی بده و به طلب روزی بیرون نرود، خداوند عالمیان می فرماید: ای بنده من تو را راه داده ام به طلب روزی، و حرکت کردن در زمین، و اعضا و جوارح صحیح به تو داده ام، بایست که برای متابعت فرموده من طلب می کردی، اگر مصلحت می دانستم در روزی تو وسعت می دادم، و اگر صلاح می دانستم روزی بر تو تنگ می کردم، و تو نزد من معذور بودی.

و کسی که خدا او را مال بسیاری روزی کند، و او همه را صرف نماید، و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده، حق تعالی در جواب او می فرماید: من روزی فراخ به تو دادم، چرا میانه روی نکردی و اسراف نمودی؟ و حال آنکه تو را از اسراف نهی کرده بودم، و کسی که نفرین بر خویشان کند.

پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید، به این سبب که روزی نزد آن حضرت یک اوقیه طلا که چهل مثقال باشد به هم رسید، و پیش از شب همه را تصدّق فرمودند، و چون صبح شد هیچ چیز نزد آن حضرت حاضر نبود، سائلی آمد و سؤال کرد، چون حضرت چیزی نداشتند که به او بدهند،

ملامت کرد حضرت را، و حضرت از این حال آزرده و مغموم شدند که چیزی به آن سائل نتوانستند داد، چون بسیار رحیم و مهربان بودند، پس حق تعالی آن حضرت را تعلیم و تأدیب فرمود که **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا** (۱) ترجمه ظاهرش این است که: دست خود را در گردن خود میند که هیچ صرف نمائی، و مگشای دست خود را تمام گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمائی، پس بنشین ملامت کرده شده در مانده و محتاج، یعنی مردمان از تو سؤال می نمایند و تو را معذور نمی دارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق نمی توانی کرد.

پس آن احادیث حضرت پیغمبر را که شنیدی قرآن تصدیق آنها می کند و اهل قرآن که عالم به علوم قرآنند تصدیق قرآن می نمایند، و ابو بکر که شما به او اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که: به خمس مال وصیت می کنم، و خمس هم بسیار است، و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد ایشان را می دانید.

امّیا سلمان، پس چون وظیفه مقرر به او می رسید قوت سال خود را برمی داشت، و زیادت را در راه خدا می داد، به او می گفتند: تو با این زهد چنین می کنی؟ گاه باشد که امروز یا فردا بمیری، جواب می گفت: چنانچه احتمال مردن هست احتمال زیستن هم هست، ای جاهلان نمی دانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس با او معارضه می کند و اضطراب می کند، و چون قوت را ضبط کرد اطمینان به هم می رساند.

و امّیا ابوذر، پس چون او شتران و گوسفندان داشت، و شیر ایشان را می دوشید و معاش می کرد، و در هنگامی که مردمش گوشت می خواستند، یا میهمانی بر او

ص: ۳۹۲

وارد می شد، یکی از آنها را می کشت، و اگر می دید که جماعتی که با او بر سر یک آب می بودند فقیرند، از شتران و گوسفندان آن قدر می کشت که آن جماعت را کافی باشد، و از برای خود مثل حصّه یکی از ایشان برمی داشت، و از این دو بزرگ کی زاهدتر است، و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شأن ایشان فرمود آنچه فرمود، و با آن زهد چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند.

و بدانید ای گروه که من از پدرم شنیدم از پدران خود روایت می کرد که، حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روزی فرمود: از هیچ چیز آن قدر تعجب نمی کنم که از حال مؤمن تعجب دارم، اگر در دنیا بدنش را به مقراضها ببرند از برای او خیر است، و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود برای او خیر است، و هر چه خدا نسبت به او می کند از برای او خیر است.

پس حضرت صادق علیه السلام بعد از چند حجّت دیگر فرمودند: بدانید که بدمذهبی اختیار کرده اید، و مردم را به آن می خوانید، به سبب جهل به کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آن حضرت که قرآن تصدیق آنها می کند، و آن احادیث را رد می کند به جهالت، و نظر در غرایب قرآن نمی توانید کرد، و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قرآن را نمی دانید.

ای گروه چرا در حال حضرت سلیمان نظر نمی کنید، که پادشاهی طلبید از خدا که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد، و خدا به او کرامت فرمود، و حق می گفت و عمل به حق می کرد، و خدا و هیچ یک از مؤمنان او را عیب بر این امر نکردند، و پیش از او داود پیغمبر آن پادشاهی و سلطنت داشت، و یوسف پادشاهی مصر را تا یمن داشت، و عمل به حق می کرد، و هیچ کس او را مذمت نکرد، و ذو القرنین بنده ای بود که خدا را دوست می داشت، و خدا او را دوست می داشت، و اسباب را برای او میسر گردانید، و پادشاهی مشرق و مغرب را به او داد، و حق می گفت و

به حق عمل می کرد، و هیچ کس او را بر این پادشاهی عیب نکرد.

پس ای گروه عمل نمائید به آداب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است، و اکتفا به امر و نهی خدا بکنید، و آنچه بر شما مشتبه است که علم به آن ندارید بگذارید، و علم را به اهلش رد کنید، و به نادانی اعتراف نمائید، تا آنکه مأجور گردید، و نزد خدا معذور باشید، و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را، و حلال و حرام الهی را یاد گیرید، که شما را این علم به خدا نزدیک تر می کند، و از جهل دور می نماید، و جهالت را به اهلش واگذارید، که اهلش بسیارند و اهل علم کمند، و خدا فرموده است: بالاتر از هر صاحب علمی دانائی هست (۱).

و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: چه نیکو یآوری است بر پرهیزکاری خدا توانگری و غنا (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خیری نیست در کسی که نخواهد مال از حلال جمع نماید، که روزی خود را از مذلت سؤال نگاه دارد، و قرض خود را ادا نماید، و رحم و خویشان را اعانت کند (۳).

و فرمود: چه نیکو یآوری است دنیا بر تحصیل آخرت (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: محمّد بن المنکدر روزی به پدرم برخورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی، و آن حضرت مرطوب و سنگین بودند، و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند، و در خاطر گذرانید که

ص: ۳۹۴

۱-۱) فروع کافی ۶۵/۵-۷۰ ح ۱.

۲-۲) فروع کافی ۷۱/۵ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۷۲/۵ ح ۵.

۴-۴) فروع کافی ۷۲/۵ ح ۹.

سبحان الله مرد پیری از پیران قریش در این ساعت طلب دنیا می کند، می روم او را موعظه کنم، پس نزدیک آمد و سلام کرد، جواب فرمود و عرق از آن حضرت می ریخت، گفت: تو پیری از پیران قریشی، و در چنین وقتی با چنین حالی به طلب دنیا بیرون آمده ای، اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد، حضرت فرمود:

اگر اجل در این حال برسد، در حالی رسیده که به طاعتی از طاعت‌های الهی مشغولم، و کاری می کنم که خود و عیال خود را از تو و از دیگران مستغنی می کنم، من وقتی باید از مرگ بترسم که در معصیت الهی باشم، گفت: راست می فرمائی، خواستم تو را موعظه کنم تو مرا موعظه کردی (۱).

و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بیل کار می کرد، و زمینها را آبادان می کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله هسته خرما را به دهان می برد و تر می کرد، و در زمین می کشت همان ساعت سبز می شد، و امیر المؤمنین علیه السلام هزار بنده از کدّید خود آزاد فرمود (۲).

و به سند معتبر از اسباط بن سالم منقول است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم، از احوال عمر بن مسلم سؤال فرمود، گفتم: صالح است و خوب است اما ترک تجارت کرده است، حضرت سه مرتبه فرمودند که: کار شیطان است مگر نمی دانید حضرت رسول صلی الله علیه و آله تجارت فرمود، قافله ای از شام آمده بود متاع ایشان را خرید، و آن قدر نفع به هم رسید که قرض خود را ادا فرمود، و بر خویشان قسمت نمود، و خدا می فرماید: مردانی را که غافل نمی کند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و اقامه صلاه و دادن زکات، علمای اهل سنت که قصه خوانانند می گویند:

ص: ۳۹۵

۱-۱) فروع کافی ۷۳/۵-۷۴ ح ۱.

۲-۲) فروع کافی ۷۴/۵ ح ۲.

اصحاب پیغمبر تجارت نمی کردند، و دروغ می گویند تجارت می کردند، اما نماز را ترک نمی کردند در وقت فضیلت، و چنین کسی افضل است از کسی که به نماز حاضر شود و تجارت نکند (۱).

و به سند معتبر منقول است که عمر بن یزید به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: شخصی هست می گوید در خانه خود می نشینم و نماز می کنم، و روزی به من می رسد، حضرت فرمود: این یکی از آن سه نفری است که دعای ایشان مستجاب نیست (۲).

و به سند معتبر از معلی بن خنیس مروی است که حضرت صادق علیه السلام از احوال شخصی سؤال فرمود، گفتند: پریشان است، فرمود: به چه کار مشغول است؟ گفتند: در خانه مشغول عبادت است، فرمود: قوتش از کجاست؟ گفتند: برادران مؤمنش به او می رسانند، فرمود: آنهایی که او را قوت می دهند عبادتشان بیشتر و بهتر از او است که در خانه عبادت می کند (۳).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر که طلب دنیا می کند برای این که محتاج به سؤال نباشد، و بر اهل خود توسعه دهد، و مهربانی همسایگان بکند، در قیامت که مبعوث شود روی او مانند شب چهارده باشد (۴).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: رزق هفتاد جزو است، و بهترین جزوهایش طلب حلال است (۵).

ص: ۳۹۶

- ۱-۱) فروع کافی ۷۵/۵ ح ۸.
- ۲-۲) فروع کافی ۷۷/۵ ح ۱.
- ۳-۳) فروع کافی ۷۸/۵ ح ۴.
- ۴-۴) فروع کافی ۷۸/۵ ح ۵.
- ۵-۵) فروع کافی ۷۸/۵ ح ۶.

و منقول است که سدير صرّاف از حضرت صادق عليه السّلام پرسيد بر آدمي در طلب روزي چه چيز لازم است؟ فرمود: چون در دكان را گشودي و متاع خود را پهن كردي، آنچه بر تو لازم است به جا آورده اي (۱).

لمعة ششم: در بيان تجمل و زينت و ملبوسات فاخره

و اسبان و خانه هاي نفيس و امثال اينهاست

كليني به سند معتبر از حضرت امير المؤمنين عليه السّلام روايت کرده است که: خداوند عالميان جميل و نيكوست و جمال و زينت را دوست مي دارد، و دوست مي دارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد (۲).

و از حضرت صادق عليه السّلام منقول است که: هرگاه خدا نعمتي کرامت فرمايد به بنده اي، پس آن نعمت را ظاهر نمايد، و خود را به آن بيارايد، ملائکه مي گویند:

دوست خداست، و بيان نعمت خدا کرده است، و اگر بر خود ظاهر نکند مي گویند دشمن خداست، تکذيب نعمت خدا کرده است (۳).

و حضرت امام رضا عليه السّلام فرمود: حضرت علي بن الحسين عليه السّلام دو جامه مي پوشيدند در تابستان که پانصد درهم قيمت آنها بود (۴).

و به سند معتبر از يوسف بن ابراهيم روايت کرده است که: به خدمت حضرت

ص: ۳۹۷

۱-۱) فروع کافی ۷۹/۵ ح ۱.

۲-۲) فروع کافی ۴۳۸/۶ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۴۳۸/۶ ح ۲.

۴-۴) فروع کافی ۴۴۱/۶ ح ۵.

صادق علیه السلام رفتم، و جبّه خزّی پوشیده بودم، و کلاه خزّی بر سر داشتم، گفتم:

فدای تو گردم جبّه و کلاه من خزّ است چه می فرمائید؟ فرمود: قصور ندارد، گفتم:

اگر تارش ابریشم باشد چون است؟ فرمود: قصور ندارد، و فرمود: چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد جبّه خزّی پوشیده بودند.

آنگاه فرمود: چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عبد الله بن عباس را به نزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجّت تمام کند، عبد الله بهترین جامه های خود را پوشید، و به بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرد، و بر بهترین اسبان سوار شد، و رفت در برابر ایشان ایستاد، خارجیان گفتند: یا ابن عباس تو بهترین ماها بودی، حالا رخت جباران را پوشیده ای، و بر اسب ایشان سوار شده ای، عبد الله بر ایشان این آیه را خواند قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (۱) بگو ای محمد کی حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده و خلق فرموده است، و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را، پس حضرت فرمود: پیوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکو است، و جمال و زینت را دوست می دارد، امّا باید از حلال باشد (۲).

و به سند معتبر روایت کرده است که: سفیان ثوری در مسجد الحرام می گذشت، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید جامه های نفیس با قیمت پوشیده اند، گفت:

می روم و او را بر پوشیدن این جامه ها سرزنش می کنم، پس به نزدیک حضرت آمد، و گفت: و الله یا ابن رسول الله پیغمبر مثل این جامه ها پوشید، و علی بن ابی طالب علیه السلام و هیچ یک از پدران و چنین لباس پوشیدند.

ص: ۳۹۸

۱- ۱) سورة اعراف: ۳۲.

۲- ۲) فروع کافی ۴۴۲/۶ ح ۷.

حضرت فرمود: حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود، لهذا بر خود تنگ می گرفتند، و بعد از آن وسعت به هم رسید، پس سزاوارترین اهل دنیا به صرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند، و این آیه را خواندند قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِِ پس ما سزاوارتریم از دیگران به اینها.

بعد از آن فرمود: ای ثوری این جامه ها که می بینی از برای لذت نفس پوشیده ام از برای مردم پوشیده ام، و دست سفیان را گرفتند به نزد خود کشیدند، و جامه ای که بر بالا پوشیده بودند دور کردند و به او نمودند جامه ای را که ملاصق بدن ایشان بود، جامه بسیار کنده بود، فرمود: این جامه کنده را از برای خود پوشیده ام، و آن جامه نفیس را برای زینت نزد مردم، پس دست انداخت و جامه کنده ای که سفیان بر بالای جامه ها پوشیده بود دور کردند، جامه ملاصق بدنش بسیار نرم بود، فرمود: این جامه بالا را تو برای ریای مردم پوشیده ای، و جامه نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیده ای (۱).

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: روزی من در طواف بودم، ناگاه دیدم کسی جامه مرا می کشد، چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود، گفت: ای جعفر تو مثل این جامه ها را می پوشی در چنین مکانی با آن نسبتی که به علی بن ابی طالب داری؟ گفتم: این جامه قرقبی است، یعنی جامه کتانی که از مصر می آورده اند به یک دینار خریده ام، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمانی بودند غیر این زمان، اگر در این زمان من مثل آن جامه ها بپوشم می گویند ریاکار است مثل عباد (۲).

ص: ۳۹۹

۱-۱) فروع کافی ۴۴۲/۶-۴۴۳ ح ۸.

۲-۲) فروع کافی ۴۴۳/۶ ح ۹.

و منقول است از عبد الله بن القداح که: حضرت صادق علیه السلام تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند، در آن حال عبّاد بن کثیر رسید، حضرت دو جامه نیکو از جامه های مرو پوشیده بودند، عبّاد گفت: تو از اهل بیت نبوتی، و پدران تو سلوکی داشتند، این جامه های بازینت چیست که پوشیده ای، اگر از این پست تر جامه ها پیوشی بهتر است، حضرت فرمود: وای بر تو ای عبّاد کی حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگانش خلق فرموده است، و روزیهای نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی به بنده کرامت می فرماید، دوست می دارد که آن نعمت را بر آن شخص ببیند، و هیچ قصوری ندارد این زینت، وای بر تو ای عبّاد من پاره تن پیغمبرم، مرا آزار و ایذا چرا می کنی، و عبّاد دو عبای کنده پوشیده بود (۱).

و منقول است از حمّاد بن عثمان که نزد حضرت صادق علیه السلام بودم، شخصی به آن حضرت گفت که: شما فرمودید علی بن ابی طالب جامه های درشت می پوشید، و پیراهنی به چهار درهم می خریدند، و می بینم شما جامه های نیکو می پوشید، حضرت فرمود: علی بن ابی طالب در زمانی بودند که آن جامه بد نمی نمود، اگر در چنین زمانی می پوشیدند به آن جامه مشهور می شد، پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است، اما چون حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه ظهور نماید جامه را به روش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد پوشید، و به سیرت آن حضرت عمل خواهد کرد (۲).

و حمیری در کتاب قرب الاسناد به سند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام از من پرسیدند چه می گوئی در پوشیدن رختهای خشن و درشت؟

ص: ۴۰۰

۱-۱) فروع کافی ۴۴۳/۶ ح ۱۳.

۲-۲) فروع کافی ۴۴۴/۶ ح ۱۵.

گفتم: چنین شنیده ام که بیشتر می پوشیده اند، و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جامه نو را در آب فرو می برده اند و می پوشیده اند، فرمود: بپوش و زینت کن، حضرت علی بن الحسین علیه السلام جبّه خزّی به پانصد درهم می خریدند و می پوشیدند، و ردای خز به پنجاه دینار می خریدند و زمستان را در اینها می گذرانیدند، و چون زمستان می گذشت می فروختند، و قیمتش را تصدّق می کردند، بعد از آن این آیه را خواندند قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ تَا آخِر آیه (۱).

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: سه چیز است خدا مؤمن را بر آنها حساب نمی کند، طعمی که می خورد، و جامه ای که می پوشد، و زن صالحه ای که او اعانت می نماید، و فرج او را از حرام نگاه می دارد (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: خدا زینت و اظهار زینت را دوست می دارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد، و دوست می دارد که اثر نعمت خود را بر بنده اش ببیند، کسی پرسید، چگونه نعمت را ظاهر گرداند؟ فرمود: جامه خود را پاکیزه دارد، و بوی خوش بر خود بریزد، و خانه خود را نیکو کند، و ساحت خانه را جاروب کند، حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب افروختن فقر را برطرف می کند، و روزی را زیاد می کند (۳).

و کلینی و غیر او به سندهای مختلف روایت کرده اند: در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حال برادرش عاصم بن زیاد را، که عبا پوشیده، و جامه های نرم و ملایم را ترک کرده، و ترک دنیا نموده، و اهل و

ص: ۴۰۱

۱- ۱) بحار الانوار ۲۹۸/۷۹ ح ۲ از قرب الاستاد ص ۳۵۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۹۹/۷۹ ح ۵.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۰۰/۷۹ ح ۸.

فرزندانش به سبب این بسیار مغموم و محزونند، حضرت او را طلبیدند.

چون بیامد رو ترش کردند، و فرمودند: ای دشمن نفس خود شیطان خبیث تو را حیران کرده است، آیا حیا از اهل خود نکردی؟ آیا رحم بر فرزندان خود نکردی؟ تو چنین گمان می کنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حرام کرده است، و کراهت دارد تو از آنها منتفع شوی، تو نزد خدا از آن پست تری که چنین تکلیفی نسبت به تو بکند، مگر خدا نفرموده است وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ* فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ترجمه اش این است که: زمین را خلق فرموده و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان، و در زمین انواع میوه هاست، و خرماها که شکوفه آنها در میان غلافها حاصل می شود، آیا نفرموده است مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ و فرموده است که يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ پس در اول به میوه ها و خلق آنها بر خلاق ممت نهاده، و در ثانی به دریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می آید ممت نهاده.

پس حضرت فرمود: به خدا قسم نعمت خدا را به فعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان کردن به قول، و حال آنکه امر فرموده است وَ أَمَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ حدیث کن به نعمتهای پروردگارت، و بیان کن آنها را، پس عاصم گفت: یا امیر المؤمنین تو چرا در خورشها اکتفا کرده ای بر طعامهای ناگوار و در پوشش در جامه های کنده؟ حضرت فرمودند: مثل تو نیستم، خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را بر ضعیفان و فقیران مردم بسنجند، و به روش ایشان سلوک نمایند، تا بر فقیران فقر زور نیاورد، و چون امام خود را به مثل حال خود ببینند به حال خود راضی شوند، عاصم عبا را انداخت و جامه های نرم پوشید (۱).

ص: ۴۰۲

و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس به حضرت صادق علیه السلام گفت: اگر خلافت با شما باشد به رفاهیت تعیش خواهیم کرد، حضرت فرمود: هیئات هیئات ای معلی، اگر با ما باشد مدار بر سیاست و تدبیر در شب یا عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز به جهاد خواهد بود، و پوشش ما جامه های درشت، و خورش ما طعامهای غیر لذیذ خواهد بود، پس خلافت ظاهری را از ما غصب کردند، و گمانشان این است که بر ما ستم کرده اند، و لیکن ما را به رفاهیت انداخته اند (۱).

ای عزیز بدان که احادیث در این ابواب بسیار است، و احادیث بسیار نیز در فضل سواری اسبان نفیس، و نگاه داشتن غلامان، و زینت ایشان واقع شده است، و احادیث نیز در مدح فقر و فقرا، و جامه های کهنه پوشیدن، و بر روی فرشها سهل نشستن وارد شده، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر الاغ سوار می شدند، و جامه های زبون می پوشیدند.

و اگر بصیرتی داری از اخباری که نقل شد، و از معارضات و گفتگوها که در میان ائمه علیهم السلام و صوفیة آن زمانها شده است، حق را می یابی، و می دانی که اصل اینها را کمال دانستن و مقید به اینها بودن خوب نیست، و همچنین مقید به زینتها بودن خوب نیست، بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مؤمنان خوب است، و اگر فقیر باشد باید به فقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد، و هر لباسی که میسر شود بپوشد، و آنچه حاضر باشد بخورد، و همه را از جانب خداوند خود داند.

و اگر خواهد تکبر را علاج کند، و گاهی برای آن رخت های زبون بپوشد خوب

ص: ۴۰۳

است، اما در صورتی که آن رخت زبون باعث زیادتی تکبر او نشود مثلاً در زمانی که اعتبار در شال پوشی باشد، علاج تکبر به ترک شال پوشی است، و در صدر اسلام که نخوت و عصیّت باب بود، و این چیزها را اعتبار نمی کردند، تواضع و فروتنی در شال و کهنه پوشی بود، چنانچه حضرت رسول در آخرین وصیّت به این معنی اشاره فرموده است که: ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند آمد که در زمستان و تابستان پشم پوشند، و به این سبب خود را افضل از دیگران دانند، و ایشان را لعنت می کنند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین، و عقل نیز حکم می کند که بنده می باید فرمان بردار باشد، اگر مولا خز و پرنیان برایش بفرستد بپوشد، و اگر شال فرستد بپوشد، در هر دو حال از مولا راضی باشد، و بیان خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن آن فقره شریفه ای که در آخر حدیث می آید خواهد شد انشاء الله تعالی.

لمعة هفتم: در بیان فضیلت پاکیزه بودن و بوی خوش کردن است

به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: شستن سر دفع کثافت و چرک می کند، و درد چشم را دور می گرداند، و شستن جامه غم و حزن را برطرف می کند، و پاکیزه گی است برای نماز.

و فرمود: خود را به آب پاکیزه کنید از بوهای بدی که مردم به آنها متأذی می شوند، و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید، و به احوال خود پردازید، به درستی که خدا دشمن می دارد از بندگان آن قاذوره کثیف بدبوئی

را که در پهلوی هر کس بنشیند از او متأذی شود (۱).

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: سزاوار این است که آدمی هر روز بوی خوش بکند، و اگر قادر نباشد یک روز بکند و یک روز ترک کند، و اگر قادر نباشد هر جمعه یک بار بکند، و البته ترک نکند (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا را حقّ لازمی هست بر هر بالغی که در هر جمعه شارب بگیرد، و به قدری از بوی خوش خود را خوشبو کند (۳).

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: بوی خوش از اخلاق پیغمبران است (۴).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بوی خوش باعث قوّت دل است (۵).

و فرمود: یک نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش (۶).

و فرمود هر چیز که در بوی خوش صرف می نمائی اسراف نیست (۷).

و فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف می کردند (۸).

و احادیث در فضیلت طیب و انواع آن و فضل روغن های خوشبو بر خود مالیدن بسیار است، و در این رساله به همین اکتفا می نمائیم.

ص: ۴۰۵

۱-۱) بحار الانوار ۸۴/۷۶ ح ۵.

۲-۲) فروع کافی ۵۱۰/۶ ح ۴.

۳-۳) فروع کافی ۵۱۱/۶ ح ۱۰.

۴-۴) فروع کافی ۵۱۰/۶ ح ۱.

۵-۵) فروع کافی ۵۱۰/۶ ح ۶.

۶-۶) فروع کافی ۵۱۱/۶ ح ۷.

۷-۷) فروع کافی ۵۱۲/۶ ح ۱۶.

۸-۸) فروع کافی ۵۱۲/۶ ح ۱۸.

لمعة هشتم: در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک گوشت و حیوانی نمودن است

بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافت. و کلینی و غیر او به سندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که: سید و بهتر طعام های دنیا و آخرت گوشت است (۱).

و به سند معتبر از عبد الاعلی منقول است که به حضرت صادق علیه السلام گفت:

روایت به ما رسیده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که دشمن می دارد خانه پر گوشت را، حضرت فرمود: دروغ می گوید: حضرت مذمت گوشت نفرمود، مذمت خانه ای کرد که در آن خانه گوشت مردم را به غیبت خورند، و پدرم گوشت را دوست می داشت، و بسیار تناول می فرمود، و روزی که فوت شد در آستین امّ ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن به او داده بود (۲).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: گوشت خوردن در بدن گوشت می رویاند، و کسی که چهل روز گوشت را ترک کند کج خلق می شود، و هر که کج خلق شود اذان در گوشش بگوئید (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: اذان در گوش راستش بگوئید (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ما گروه انبیا گوشت را

ص: ۴۰۶

۱-۱) فروع کافی ۳۰۸/۶ ح ۲.

۲-۲) فروع کافی ۳۰۸/۶ ح ۵.

۳-۳) فروع کافی ۳۰۹/۶ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۶۷/۶۶ ح ۴۴.

دوست می داریم، و بسیار می خوریم (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است، که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که چهل روز نتواند گوشت بخورد، قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا می نماید (۲).

و منقول است که: پیغمبری از پیغمبران به خدا از ضعف شکایت کرد، وحی آمد: گوشت با شیر بخور یا با ماست (۳).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ای که به اهل مصر نوشتند، در هنگامی که محمد بن ابی بکر را به سوی ایشان می فرستادند، بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران، و استدلال به آیات بسیار بر اینکه خدا به سبب تقوا در دنیا به ایشان نعمتها کرامت می فرماید، و در آخرت ایشان را حساب نمی کند بر آنها.

فرمودند: ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و آخرت را، شریکند با اهل دنیا در دنیاشان، و اهل دنیا با ایشان در آخرت شریک نیستند، خدا برای متقیان حلال کرده است آنچه ایشان را کافی باشد، و غنی گرداند ایشان را از دیگران چنانچه فرموده است: بگو ای محمد کیست که حرام گردانیده است زینت و آرایشی را که خدا بیرون آورده است برای بندگان خود، و کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را، بگو ای محمد زینت و روزیهای طیب برای آن جماعتی است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا، و کفار و فجار به تبعیت شریک ایشانند، و جمیع آنها برای مؤمنان است در روز قیامت، و مخصوص ایشان است، و در آن نشأه غیر ایشان با ایشان شریک نیستند، چنین تفصیل می کنیم و بیان می نمائیم

ص: ۴۰۷

۱-۱) بحار الانوار ۷۳/۶۶.

۲-۲) فروع کافی ۳۰۹/۶ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۶۸/۶۶ ح ۴۸.

آیات خود را برای کسانی که عالمند و می فهمند.

بعد از ذکر این آیه حضرت فرمود: متقیان ساکن شدند در دنیا به بهترین سکناء و خوردند بهترین خوردنیها را، و شریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان می خوردند، و آشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان می آشامیدند، و پوشیدند بهترین جامه ها را که ایشان می پوشیدند، و ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن می شدند، و تزویج کردند بهترین زنان را، و سوار شدند بهترین مرکوبات و اسبان را، و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند، و در قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود، و آنچه از خدا طلبند به ایشان کرامت خواهد فرمود، و هیچ مطلب ایشان را رد نخواهد نمود، و هیچ لذت ایشان را در آنجا کم نخواهد کرد، پس ای بندگان خدا به سوی چنین امری مشتاق باشید، و آن را طلب نمائید که آن تقوا و پرهیزکاری از منهیات خداست، و موجب این سعادتها است (۱).

و بدان که در مدح شیرینیها و انواع میوه ها و اصناف گوشت ها و سایر مأكولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است، اما کم خوردن بسیار ممدوح است، و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادت بازماند، و آنکه با سیری طعام خورد وارد شده است، و حریص در اینها بودن، و پیوسته طالب اینها بودن، و عمر شریف خود را همه صرف تحصیل اینها نمودن بد است، اما مقید به ترک اینها بودن هم خوب نیست، و ترک طعامهای مقوی کردن که بدن و عقل و قوا ضعیف شود خوب نیست؛ زیرا بدن آلت و مرکب نفس است در جمیع احوال، و در تحصیل هر کمال، و بدن که ضعیف شد نفس معطل می شود.

ص: ۴۰۸

بلکه در عبادات هم بر بدن بسیار زور نمی باید آورد، که بسیار ضعیف شود، مثل آنکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد، اگر روزی پنج فرسخ او را به راه برد، و در بعضی منازل هم توقّفی برای قوّت آن بکند چیزهای مقوی به آن بخوراند او را به منزل می رساند، و اگر در یک روز آن را سی فرسخ یا چهل فرسخ براند، در همان روز از کار می ماند و به منزل نمی رسد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت باقر علیه السّلام منقول است که، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: این دین متین و محکم است، پس سیر کنید و قطع مسافت آن نمائید به رفق و مدارا و همواری، و بسیار بار عبادت را بر مردم سنگین مکنید، که مکروه طبع بندگان خدا شود، پس از بابت کسی باشید که مرکوب خود را آن قدر می راند که بازماند، و نه سفر را قطع کرده باشد، و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: عبادت خدا را مکروه نفس خود مکنید (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: پدرم روزی بر من گذشت در اوایل سن، و من در طواف بودم، و بسیار جهد و مشقّت در عبادت می کشیدم، و عرق از من می ریخت، فرمود: ای فرزند خدا بنده ای را که دوست می دارد او را داخل بهشت می کند، و به اندک عملی از او راضی می شود (۳).

و در این باب احادیث بسیار است. و ایضا باید دانست که عقل را سخیف و ضعیف نکنند به ترک حیوانی و مثل آنها؛ زیرا مدار تمیز امور بر عقل است، و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را می خورد، چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار به این بود، و ظاهرا شیطان این عبادت ترک گوشت و حیوانی را که مخالف

ص: ۴۰۹

۱-۱) اصول کافی ۸۶/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۸۶/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۸۶/۲ ح ۴.

طریقه شرع است از برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرّر ساخته است، که چون چهل روز در سوراخی نشستند، و قوا را ضعیف کردند، اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی می شود، و از راه وهم چیزها در خیال ایشان به هم می رسد، از بابت کسی که به مرض سرسام (۱) مبتلا باشد، و به اعتبار ضعف عقل گمان می کند کمالی است، و آنچه پیر به ایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی را در نظر دارند به تدریج به ازدیاد قوت وهمی و ضعف عقل حالی ایشان می شود، و بیرون که آمدند اگر پیر می گوید دیشب پنج مرتبه به عرش رفتم تصدیقش می کنند بدون بینه و برهان، و اینها همه از ضعف عقل است.

و حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص گرداند، خدا چشمه های حکمت را از دلش بر زبانش جاری کند (۲).

و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص نماید، یا چنین فرمود: هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز، خدا او را زاهد گرداند در دنیا، و او را به درد و دواى دنیا بینا فرماید، و حکمت را در دل او جا دهد، و زبان او را به حکمت گویا گرداند، بعد از آن حضرت آیه ای خواندند که ترجمه اش این است: آنان که گوساله را خدای خود گرفتند عن قریب به ایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگانی دنیا، و چنین جزا می دهیم جماعتی را که افترا بر خدا می بندند، پس فرمود: هر صاحب بدعتی را که بینی البتّه دلیل و خوار است، و هر کس افترا بر خدا

ص: ۴۱۰

۱-۱) سرسام: حالت آشفتگی و بی خودی شبیه به دیوانگی.

۲-۲) بحار الانوار ۲۴۹/۷۰ ح ۲۵.

و رسول و اهل بیت می بندد، البتّه ذلیل و بی مقدار است (۱).

و صاحبان بدعت از روی جهالت این دو حدیث را حجّت خود کرده اند در برابر اهل حق، و نمی دانند که این هیچ دخلی به مطلب ایشان ندارد؛ زیرا چنانچه در اوّل کتاب دانستی اخلاص عمل آن است که از شوایب ریا عمل را پاک گرداند، و سعی کند آنچه از او صادر شود از اعمال و افعال و اقوال همه موافق رضای الهی باشد، و نیت او در این عملها مشوب به غرضهای فاسد نباشد، بلکه عمل های مباحش را همه به نیت عبادت کند.

مثل آنکه اگر به بیت الخلا رود، با خود نیت را خالص کند، و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد، و عبادت را با حضور قلب کند، و به این نیت آن عمل عبادت می شود اگر در نیت صادق باشد، و اگر به بازار رود برای این رود که خدا فرموده است به بازار روم، و طلب روزی بکنم برای فرموده خدا می روم، و همچنین در جمیع کارها، و اخلاص از برای خدا وقتی می شود که کار برای خدا و موافق رضای او بکند، و اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند، خدا از او و از کارش بی زار است.

پس اوّل باید دانست کدام کار را خدا می خواهد، همان کار را از برای خدا کند، و در فصلهای پیش این معنی را واضح ساختیم، پس لفظ چهل روز به چه کار آن صاحب بدعت می آید، چه ظاهر است که اگر کسی چهل روز ورزش کشتی بکند داخل این حدیث نخواهد بود، و حضرت در آخر حدیث دوّم که مذمت بدعت کرده اند اشعار به این معنی نموده اند.

و بعد از آن معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم می دانی چهل روز با آن حال

ص: ۴۱۱

بودن چه بسیار دشوار است، و ظاهر است که کسی به آن سعادت فایض می شود که از روی علم و دانائی عملش را برای خدا خالص گرداند، و بدعت در اعمالش نباشد، آنگاه چشمه های حکمت بر زبانش جاری می شود، و اگر بر وفق بدعت عمل کند چشمه های ضلالت بر زبانش جاری می شود از جانب شیطان که عالم را گمراه کند.

و اگر نه در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده اند، و ایشان را داخل صوفیه نمی شمرده اند، چون بر طریقه حق مستقیم بوده اند، و راه قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدا را دانسته اند، مانند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیاء و الکاملین شیخ صفی الدین، و سید الافاضل ابن طاووس، و زبده المتعبدین ابن فهد حلّی، و شهید سعادت مند شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین، و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت و بندگی به قانون شریعت مقدّس نبوی داشته اند، و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند، و علوم حق را درس می گفته اند، و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند.

لهذا ملاً جامی در نفحات هیچ یک از ایشان را ذکر نکرده است، و داخل صوفیه ندانسته اند، با اینکه از آفتاب مشهورتر بوده اند، و از آثار اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده، و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است، و در ترویج دین ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم سعیها کردند، و جان خود را در راه دین بذل کردند، و آن جماعت دیگر از صوفیه باطل برخلاف ایشان در خرابی دین سعیها کردند، و شنیدی که سفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه چه معارضات کردند، و بعد از عصر ائمه پیوسته با علمای مذهب اثنا عشر معارضه ها و مجادلات می کرده اند، و اکنون هم می کنند، خدا جمیع طالبان حق را به راه حق هدایت نماید به محمّد و آله الطاهرين.

بدان که در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست، و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمه الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش، و همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا، و در میان سنّیان خلاف است، بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام می دانند، و بعضی از صوفیّه ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته اند، و احادیث در باب حرمت آن بسیار است، و ظاهر بعضی احادیث آن است که از گناهان کبیره است.

چنانچه کلینی به سند صحیح و سند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است، در تفسیر این آیه که حق تعالی مدح می فرماید: جمعی را که حاضر نمی شوند نزد قول زور یعنی گفتار باطل، فرمود: مراد غناست (۱).

و به سند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: غنا از جمله گناهانی است که خدا بر آنها وعید آتش فرموده است، و بعد از آن این آیه را خواندند و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هزواً أولئک لهم عذاب مهین (۲) ترجمه اش این است: از مردمان کسی هست که می خرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا را تا گمراه سازد مردم را از راه خدا به نادانی، و استهزا می کند به راه خدا و دین حق، برای آن گروه مهیا شده است عذابی خوار کننده (۳).

ص: ۴۱۳

۱-۱) فروع کافی ۴۳۱/۶ ح ۶ و ۴۳۳ ح ۱۳.

۲-۲) سوره لقمان: ۶.

۳-۳) فروع کافی ۴۳۱/۶ ح ۴.

و در احادیث دیگر وارد شده است: گناه کبیره آن است که خدا وعید آتش بر آن کرده باشد (۱).

پس معلوم می شود غنا از گناهان کبیره است.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که حضرت فرمود: غنا داخل است در آنچه خدا فرموده است وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (۲).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: خانه ای که در آن غنا می کنند ایمن نیست از نزول بلاهای دردناک، و دعا در آنجا مستجاب نمی شود، و ملک داخل آن خانه نمی گردد (۳).

و به سند صحیح مروی است که ریّان بن الصلت به حضرت امام رضا علیه السّلام گفت:

هشام بن ابراهیم از شما نقل می کند که شما رخصت فرموده اید در شنیدن غنا، حضرت فرمود: دروغ می گوید آن زندیق، او از من پرسید، من به او گفتم که:

شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام سؤال نمود از غنا، حضرت فرمود: اگر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود؟ آن شخص گفت: در طرف باطل، فرمود: درست حکم کردی (۴).

و به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که فرمود: مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت به سوی اهل آن مجلس نمی کند، و غنا داخل

ص: ۴۱۴

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۷۶ ح ۱.

۲-۲) فروع کافی ۶/۴۳۱ ح ۵.

۳-۳) فروع کافی ۶/۴۳۳ ح ۱۵.

۴-۴) فروع کافی ۶/۴۳۵ ح ۲۵.

است در آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ (۱).

و به سند صحیح از مسعده بن زیاد منقول است که: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، شخصی عرض نمود: پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا می شوم، و همسایگان دارم ایشان کنیزان دارند که غنا می کنند، و عود می نوازند، و بسیار من طول می دهم نشستن را از برای استماع آواز ایشان، حضرت فرمود: چنین مکن، آن شخص گفت: من به پای خود برای این نمی روم، همین شنیدنی است که به گوش خود می شنوم، حضرت فرمود: توبه کن مگر نشنیده ای که خدا می فرماید: گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد، گفت: و الله گویا هرگز این آیه را نه از عربی شنیده بودم و نه از عجمی، و بعد از این دیگر به آن عمل عود نخواهم کرد، و الحال استغفار و توبه می کنم.

حضرت فرمود: برخیز و غسل بکن و نمازی بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی، چه بسیار بد بود حال تو اگر بر آن حال می مردی، و شکر کن و از خدا به طلب توبه ات را قبول کند، و توبه کن از جمیع بدیها، و از هر چه خدا آنها را نمی خواهد، که خدا هیچ قبیحی را نمی خواهد، و نهی فرموده است، و قبیح را به اهلش بگذار که هر فعلی را اهلی است که آن فعل مناسب ایشان است (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است در تفسیر این آیه فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳) اجتناب نمائید از رجز و پلیدی که آن بتان است، و اجتناب کنید از قول زور و گفته باطل، فرمود: مراد از قول زور غناست (۴).

ص: ۴۱۵

۱-۱) فروع کافی ۴۳۳/۶ ح ۱۶.

۲-۲) فروع کافی ۴۳۲/۶ ح ۱۰.

۳-۳) سورة حج: ۳۰.

۴-۴) فروع کافی ۴۳۱/۶ ح ۱.

و در حدیث دیگر فرمود: غنا آشیانه نفاق است (۱).

و در حدیث دیگر وارد است که: از آن حضرت پرسیدند از غنا، حضرت فرمود: داخل خانه هائی مشوید که خدا از اهل آنها اعراض فرموده، و روی رحمت از ایشان گردانیده است (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: شنیدن لهُو و غنا در دل می رویاند نفاق را، چنانچه آب گیاه را می رویاند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بخوانید قرآن را به لحن عرب و صوت ایشان، و احتراز نمائید از لحنهای اهل فسق و فجور و صاحبان گناهان کبیره، زیرا بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز خود را به قرآن، مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت، قرآن ایشان از گردن ایشان بالاتر نخواهد رفت، و دلهای ایشان برگشته و سرنگون است، و دلهای جماعتی که از کار ایشان خوششان می آید نیز سرنگون است (۴).

و علی بن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای سلمان بیان فرمود چیزهای بدی را که در آخر الزمان بهم خواهد رسید، و از علامات قیامت است، از آن جمله فرمود: تغنی به قرآن خواهند کرد، و به عنوان غنا خواهند خواند (۵).

و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از خریدن کنیزان غناکننده، فرمود: خریدن و

ص: ۴۱۶

۱-۱) فروع کافی ۴۳۱/۶ ح ۲.

۲-۲) فروع کافی ۴۳۴/۶ ح ۱۸.

۳-۳) فروع کافی ۴۳۴/۶ ح ۲۳.

۴-۴) اصول کافی ۶۱۴/۲ ح ۳.

۵-۵) تفسیر قمی ۳۰۶/۲.

فروختن ایشان حرام است، و تعلیم کردن ایشان کفر است، و گوش کردن خوانندگی ایشان نفاق است (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: زن غناکننده ملعون است، و هر که کسبش را می خورد ملعون است (۲).

و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از شنیدن غنا، حضرت فرمود: اهل حجاز جایز می دانند، و آن باطل است و لهُو است، نشنیده ای که خدا می فرماید در مدح جماعتی که: چون به لغو می گذرند کریمانه و بزرگانه و گوش نمی دهند (۳).

و از حضرت امام رضا علیه السلام به سند معتبر منقول است که: هر که نفس خود را منزّه گرداند از غنا و نشوند آن را، پس به درستی که در بهشت درختی هست که خدا بادهای آن درخت را حرکت دهند، پس از آن صدای خوشی خواهند شنید که هرگز نشنیده باشند، و کسی که غنا شنیده باشد آن را نخواهد شنید.

و علی بن ابراهیم به سند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که به حضرت صادق علیه السلام گفتم: می خواهم سؤالی بکنم حیا مانع می شود، آیا در بهشت غنا خواهد بود؟ فرمود: در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر می فرماید می وزد، و آن درخت را به نغمه ای چند مترنم می سازد، که خلایق به خوبی آن نغمه ها هرگز صدائی نشنیده باشند، بعد از آن فرمود: آن عوض ثواب کسی است که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد (۴).

ص: ۴۱۷

۱-۱) فروع کافی ۱۲۰/۵ ح ۵.

۲-۲) فروع کافی ۱۲۰/۵ ح ۶.

۳-۳) بحار الانوار ۲۴۴/۷۹ ح ۱۶.

۴-۴) بحار الانوار ۲۴۱/۷۹ ح ۶.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: غنا مورث نفاق است، و باعث فقر می شود (۱).

و به سند دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: بسیار گوش دادن به غنا باعث فقر و پریشانی است (۲).

و به سند معتبر روایت کرده است که: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده است، فرمود: از جمله قول زور است آنکه شخصی به غناکننده گوید احسنت خوب خواندی (۳).

و احادیث دیگر در حرمت غنا وارد است، و از برای ارباب انصاف و بصیرت کمتر از آنچه مذکور شد هم کافی است.

و بدان که اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده اند به ترجیع آوازی که شنونده را به طرب آورد، و ترجیع را تفسیر کرده اند به تکریر و حرکت دادن آواز در گلو، و طرب را گفته اند: حالتی است که آدمی را از خوشحالی و از اندوه حاصل می شود، و بعضی از لغویین و علما محض ترجیع اکتفا کرده اند، و به طرب آوردن را در آن اخذ نکرده اند، و غنا و جمیع خوانندگیها را در فارسی سرود می گویند، و در میان عرب الحال هم می شنویم کسی را که می خواهند بگویند خوانندگی کن می گویند تغنّ یعنی غنا بکن.

پس ظاهر شد از آنچه گذشت که هر خوانندگی که در آن تحریر آواز باشد، و شخص را به حزن یا فرح آورد حرام است، مگر آنچه استثنا خواهد شد، و اگر به طرب هم نیاورد به مذهب جمع کثیری حرام است، و چنین فردی ظاهراً

ص: ۴۱۸

۱-۱) بحار الانوار ۲۴۱/۷۹ ح ۷.

۲-۲) بحار الانوار ۲۴۳/۷۹ ح ۱۲.

۳-۳) بحار الانوار ۲۴۵/۷۹ ح ۲۱.

نمی باشد؛ زیرا مطربی که گفته اند آوازی است که به طرب آورد، و بسا کسی که از هیچ آوازی به طرب نیاید، چنانچه اگر عسل را تعریف کنند که چیز شیرینی است، و آدمی از آن محظوظ و ملتذ می شود، اگر به ندرت کسی را عسل بد آید، خلل در آن تعریف ندارد.

بلی یک قسم از آواز هست که اصل جوهر آواز خوشی دارد، پس اگر قرآن را راسته بخوانند، و تحزینی در صوت بکنند که در صدا حزنی به هم رسد، اما تکریر آواز و تحریر در آن نباشد، ظاهراً غنا نیست، و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قرآن را به حزن بخوانید، بر این معنی محمول است، و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السّلام به حزن تلاوت می فرموده اند، و در بعضی احادیث وارد شده است که ترجیع آواز بکن به قرآن، با آن احادیث معارض، و مقاومت نمی تواند کرد، و محمول بر تقیّه است، و کسی از علمای ما ندیده ایم که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشد.

و بدان که اکثر علما حدی خواندن را برای راندن شتر استثنا کرده اند، و چون در مستندش ضعفی هست بعضی از علمای ما آن را نیز حرام می دانند، و همچنین خلاف است در صدای زنی که غنا کند در عروسها فقط برای زنان، و جمعی از علما این را حلال دانسته، و ابن ادریس و علامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند، و لیکن حلیّتش حدیث معتبر دارد، و همچنین نوحه زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث دارد، و شیخ علی علیه الرحمه ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین علیه السّلام را جایز دانسته به تحریر خواندن، و احتیاط در دین آن است که از همه آنها اجتناب نماید به مقتضای عموم احادیث بسیاری که گذشت.

بدان که در لغت یاد کردن است، و یاد کردن خدا انواع دارد:

اول: یاد خداست در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب آن شود خدا را به یاد آورد، و برای خدا ترک آن نماید.

دوم: یاد خداست در وقت طاعت که خدا را به یاد آورد، و به سبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود و بجا آورد.

سوم: یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت، که وفور نعمت او را از یاد خدا غافل نکند، و شکر آن بجا آورد.

چهارم: یاد خداست در هنگام بلا و محنت، که در آن حالت به خدا تضرع نماید، و بر آن بلا صبر کند.

پنجم: ذکر الهی است بدل که تفکر در صفات کمالیه الهی و در آلاء و نعمای او بکند، و تفکر در دین حق و معانی قرآن و احادیث رسول و اهل بیت علیهم السلام، و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس، و سایر اموری که خدا فرموده است، اینها همه ذکر الهی است.

ششم: ذکر به زبان است، و آن انواع دارد، مثل مذاکره علوم حق و آیات و اخبار و درس گفتن، و ذکر آنچه سابقا مذکور شد، و فضایل اهل بیت را بیان کردن، و قرآن خواندن، و دعا خواندن، و اسمهای الهی که از شارع متلقى شده است مداومت نمودن، اما باید با آدابی باشد که پسندیده شارع است، و به عنوان بدعت نباشد، و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری می گردد، و بر این مضامین احادیث متواتره وارد شده است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که اطاعت خدا می کند یاد خدا بسیار کرده است، هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد، و هر که اطاعت خدا می کند یاد خدا بسیار کرده است، هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد، و هر که معصیت خدا می کند خدا را فراموش کرده است، هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد (۱).

و به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: دشوارترین اعمال سه چیز است: انصاف دادن برای مردم از نفس خود، که از برای مردم از نفس خود نپسندی مگر چیزی را که برای خود از مردم می پسندی، و با برادران مؤمن مواسات نمودن در مال، و برادرانه در میان خود و ایشان قسمت نمودن، و ذکر خدا بر همه حال نمودن، نه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و بس، بلکه وقتی چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد بجا آوری، و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده باشد ترک نمائی (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: در تورات نوشته است: ای فرزند آدم مرا در موقع غضب خود یاد کن تا تو را یاد کنم در هنگام غضب خود (۳).

و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمی کند مثل زیارت برادران مؤمن از برای خدا، و به درستی که دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات می کنند، و خدا را یاد می نمایند، و بعد از آن فضایل ما اهل بیت را یاد می کنند، گوشتهای روی شیطان تمام می ریزد، و از بسیاری غمی که به او می رسد به فریاد می آید، که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت حال او را می یابند، و

ص: ۴۲۱

۱- ۱) بحار الانوار ۱۵۶/۹۳ ح ۲۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۵۱/۹۳ ح ۴ و ۵.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۵۲/۹۳ ح ۸.

بر او لعنت می کنند، و هیچ ملک مقربیی نمی ماند مگر آنکه او را لعنت می کند، پس بر زمین می افتد و امانده و رانده شده (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت، و آن نیکو و جمیل است، و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهایی است که خدا حرام کرده است، و ذکر خدا دو ذکر است، یکی ذکر در هنگام مصیبت، و بهتر از آن یاد خداست در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از یاد خدا شود (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند، و خدا را یاد نکنند، و ما را یاد نکنند، آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود، پس فرمود: یاد ما از جمله ذکر خداست، و یاد دشمنان ما از جمله ذکر شیطان است (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: صاعقه نمی رسد به کسی که ذکر خدا کند، پرسیدند: ذاکر کیست؟ فرمود: کسی که صد آیه از قرآن بخواند (۴).

پس چون حقیقت ذکر معلوم شد، بدان که دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع شده، که هر دو بدعت است، و بهترین عبادات می دانند، و خلاصه اوقات عمر خود را در آنها ضایع می کنند، و مردم را گمراه می کنند.

اول: ذکر جلی، و آن مشتمل بر چند چیز است:

اول آنکه این نحو عبادت از شارع نرسیده، و در آیات و اخبار کیفیت ذکر جلی بر

ص: ۴۲۲

۱-۱) اصول کافی ۱۸۸/۲ ح ۷.

۲-۲) اصول کافی ۹۰/۲ ح ۱۱.

۳-۳) اصول کافی ۱۸۶/۲ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۵۰۰/۲ ح ۲.

خلاف این وارد شده است؛ زیرا حق سبحانه و تعالی فرموده است اذْعُوا رَبِّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱) یعنی: بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی، به درستی که حق تعالی دوست نمی دارد آنان را که از حد اعتدال بیرون می روند و جای دیگر می فرماید وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲) ترجمه اش این است:

یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز، و مباش از جمله غافلان.

و نقل کرده اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید که جمعی فریاد برآورده اند به تکبیر و تهلیل، ایشان را منع بلیغ نمود، و فرمود: ندا نمی کنید کسی را که نشنود یا دور باشد.

و به اسانید صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که: حضرت موسی از خداوند خود سؤال نمود: ای پروردگار من تو نزدیکی به من که به روش نزدیکان با تو راز گویم، یا دوری که چون تو را خوانم بلند بخوانم، خطاب رسید: من همنشین آن کسی ام که مرا یاد می کند، یعنی فریاد در کار نیست (۳).

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهانی خدا را بسیار یاد می کنند (۴).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: حق سبحانه و تعالی

ص: ۴۲۳

۱-۱) سورة اعراف: ۵۵.

۲-۲) سورة اعراف: ۲۰۵.

۳-۳) اصول کافی ۴۹۶/۲ ح ۴.

۴-۴) اصول کافی ۴۹۹/۲ ح ۲.

می فرماید: هر که مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه یاد می کنم (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: هر که خدا را در پنهانی یاد کند، پس خدا را بسیار یاد کرده است، به درستی که منافقان خدا را آشکارا ذکر می کردند، و در پنهان ذکر نمی کردند، خدا در وصف ایشان فرمود: به ریای مردم کار می کنند، و یاد خدا نمی کنند مگر اندکی (۲).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ذکر می که آدمی در خاطر خود بکند، ثواب آن را به غیر از خدا کسی نمی داند از بزرگواری آن ذکر (۳).

پس از این آیات و احادیث معلوم شد به این نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن، در شرع پسندیده نیست، و در تعریف بدعت دانستنی این قسم امور که از شارع وارد نشده است خوب دانستن و به عنوان عبادت کردن بدعت است.

دوم: آنکه تحریرها و غنا می کنند، و ذکر را به تصنیفها برمی گردانند، و در میان آن اشعار عاشقانه و ملحدانه به نغمه و ترانه می خوانند، و این به اجماع علمای ما حرام است، چنانچه دانستی در باب غنا، قطع نظر از اعمال شنیعه ای که در ضمن آن می کنند، از دست بر دست زدن به نغمه و اصول، و خدا کفار را در قرآن به آن مذمت فرموده است، و رقص کردن شرعا مذموم است، و عقل همه کس حکم به قباحت آن می کند.

سوم: آنکه این اعمال را در مساجد می کنند، و شعر خواندن در مسجد مذموم است، چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: اگر بشنوید کسی در مسجد شعر می خواند بگوئید به او خدا دهنش را بشکند، مسجد

ص: ۴۲۴

۱-۱) اصول کافی ۵۰۱/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۵۰۱/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۵۰۲/۲ ح ۴.

را برای قرآن خواندن ساخته اند (۱).

و ایضا نهی کرده اند از آواز بلند کردن در مسجد، و اکثر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه واقع می سازند، و شعر خواندن در شب جمعه مطلقاً مکروه است، و در روز جمعه نیز مکروه است، چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که در روز جمعه یک بیت شعر بخواند، نصیب و بهره او از ثواب آن روز همان بیت خواهد بود (۲).

و چون به ایشان می گوئی این اعمال بدعت و تشریح است، جواب می گویند:

ما را از این قرب دیگر حاصل می شود، و فریادها می کنند، و مانند حیوانات کف می زنند، و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود می نمایند، و در باب قرب پیشتر معلوم شد این چیزهایی است که ما خیال می کنیم، و راه قرب به خدا منحصر است در متابعت شرع، و آن حرکاتی که از ایشان صادر می شود و حالش نام می کنند بر چند قسم است: یک قسم آن است که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق و مجاز هست، این صداهای خوش را که شنیدند آن معنی طغیان می کند، و باعث اضطراب ایشان می شود، و آن خصوصیتی به ایشان ندارد، در مجلس شراب و ساز هم آن شور و وجد و رقص می باشد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که، از آبای طاهرین خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که: شیطان به نزد انبیا می آمد از زمان آدم تا هنگامی که حضرت عیسی مبعوث شدند، و با ایشان سخن می گفت، و سؤالها از ایشان می کرد، و به حضرت یحیی زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت، روزی

ص: ۴۲۵

۱-۱) فروع کافی ۳/۳۶۹ ح ۵.

۲-۲) خصال شیخ صدوق ص ۳۹۳ ح ۹۴.

حضرت یحییٰ به او فرمود: ای ابو مرّه مرا به تو حاجتی است؟ گفت: قدر تو از آن عظیم تر است که حاجت تو را رد توان نمود، آنچه خواهی سؤال نما، که مخالفت نخواهم کرد، حضرت فرمود: می خواهم دامها و تله های خود را که بنی آدم را به آن صید می کنی به من بنمائی، آن ملعون قبول کرد، و به روز دیگر وعده کرد.

چون صبح روز دیگر شد، حضرت یحییٰ در خانه نشست و منتظر او بود، ناگاه دید صورتی در برابرش ظاهر شد، رویش مانند روی میمون، و بدنش مثل بدن خوک، و طول چشمهایش در طول رویش، و دهانش در طول رویش، و زقن و ریش ندارد، و چهار دست دارد، دو دست در سینه، و دو دست در دوش او رسته، پی پایش در پیش، و انگشتان پایش در عقب، و قبائی پوشیده، و کمربندی بر روی آن بسته، و بر آن کمربند رشته ها به الوان مختلف آویخته، بعضی سرخ، و بعضی زرد، و بعضی سبز، و به هر رنگی رشته ای در آن میان هست، و زنگ بزرگی در دست دارد، و خودی بر سر نهاده، و بر آن خود قلابی آویخته.

چون حضرت او را با این هیئت مشاهده فرمود پرسید: این کمربند چیست که در میان داری؟ گفت: این گبری و مجوسیت است که من پیدا کرده ام، و برای مردم زینت داده ام، فرمود: این رشته های الوان چیست؟ گفت: این اصناف زنان است که مردم را به الوان مختلفه رنگ آمیزی های خود می ربایند، فرمود: این زنگ چیست که در دست داری؟ گفت: این مجموعه ای است که همه لذتها در اینهاست، از طنبور و بربط و طبل و نای و صرنا و غیر اینها، و چون جمعی به شراب خوردن مشغول شدند و لذتی نمی یابند، از آن من این جرس را به حرکت در می آورم مشغول خوانندگی و ساز می شوند پس چون صدای آن را شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می آیند، یکی رقص می کند، دیگری با انگشتان صدا می کند، و دیگری جامه بر تن می درد.

حضرت فرمود: چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو می شود؟ گفت: زنان که ایشان تله ها و دامهای منند، و چون نفرین ها و لعنتهای صالحان بر من جمع می شود به نزد زنان می روم، و از ایشان دل خوش می شوم، حضرت فرمود:

این خود چیست که بر سر توست؟ گفت: به این خود را از نفرین های صالحان حفظ می کنم، فرمود: این قلاب چیست که بر آن آویخته است؟ گفت: به این دلهای صالحان را می گردانم، و به سوی خود می کشم.

فرمود: هرگز به من یک ساعت ظفر یافته ای گفت: نه و لیکن در تو یک خصلت می بینم که مرا خوش می آید، فرمود کدام است؟ گفت: اندکی بیشتر چیزی می خوری در هنگام افطار، و این موجب سنگینی تو می شود، و دیرتر به عبادت برمی خیزی، حضرت یحیی فرمود: با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم، شیطان گفت: من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم، و بیرون رفت دیگر به خدمت حضرت نیامد (۱).

و یک قسم دیگر آن است که: از باب مکر و فریب و ساختگی است، چنانچه بسیار دیده ایم که اگر در آن حالت بر کنار بامی باشند در هنگام اضطراب و شور خود را به طرف دیگر می اندازند، و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است.

و یک قسم دیگر: مرضی است که به اعتبار ترک حیوانی و ضبط نفس در ذکر خفی و سایر بدعتهای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سوداویه است حاصل می شود، و با اندک صدای خوشی، یا صدای موحشی، یا زیادتی فرحی، یا زیادتی حزنی مدهوش می شوند، و بی تابانه حرکات از ایشان صادر

ص: ۴۲۷

می شود، و آن به علت مرضی است که در بدن ایشان حاصل می شود، و آن را به تنقیه جلاب (۱) و ترک آن بدعتها، و خوردن دواهای مقوی علاج می باید کرد، و در زنان جمعی که به اعتبار بیماریها مزاجشان ضعیف می شود این حالات می باشد، اما فرقی که هست آن است که آنها کمال نمی دانند، و معالجه می کنند، و اینها کمال می دانند و سعی در زیادتیش می کنند.

و یک قسم دیگر آن است که: مبدأش اختیاری ایشان است، و آخر بی اختیار می شوند؛ زیرا گریه را در آدمی برای این مقزّر کرده اند که اگر حزنی یا شوقی در آدمی زیادتی کند به آن دفع کند، چنانچه بندگان در مقام مناجات و راز گفتن با قاضی الحاجات این طریقه دارند و گاه است که شوری و شوقی دارند که از اول شب تا صبح زاری می کنند، و هیچ این حالات ایشان را رو نمی دهد؛ زیرا چون به راه بندگی درست رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد، و از ائمه ما صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده اند، و اما این جماعت می گویند: گریه کار پیره زنان است، و کمال نیست، و خود را از گریه منع می کنند، و خود را به دست شوق و خیالات می دهند تا بیهوش می شوند، و حرکات از ایشان صادر می شود، و آخر علاجش را به گریه می کنند، و اگر اول خود را به گریه دهند به آنجا منتهی نمی شود.

حضرت فرمود: سبحان الله این از شیطان است، خدا ایشان را به این امر نفرموده است، چیزی که به آن مأمور شده اند و به کار ایشان

ص: ۴۲۸

۱- ۱) جلاب معرب گلاب، عرقی که از گل می گیرند.

می آید نرمی و رقت و گریه و ترس است (۱).

ای عزیز شاهدهی برای بدعت بودن این اطوار از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی نقل نکرده است، که حضرت رسالت پناه، و ائمه معصومین علیهم السلام، و اصحاب گرام ایشان، و علمای ملت ایشان، هرگز مطربی داشته اند، و برای ایشان زمزمه می کرده است، یا حلقه ذکر می منعقد می ساخته اند، یا اصحاب خود را به آن امر می کرده اند، و اگر این عبادت چنین اهتمام در شأن آن می بود چرا ایشان به اصحاب خود نمی فرمودند، بلکه بدعتها شیرین می باشد، و عبادتها بر نفس گران است، نمی بینی که اگر پنجاه فاضل عادل بگویند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: هر که در شب جمعه نماز جعفر بگذارد گناهانش آمرزیده می شود، و فضایل نامتناهی دارد، از ده هزار کس یک کس به آن رغبت نمی کند، و اگر به بقعه ای بگذرند که چند جلف فریاد کنند یا ربّ من یا ربّ من، در حلقه ایشان داخل می شوند به رغبت تمام، و تا صبح برمی جهند، تو خود با نفس خود اندیشه نمی کنی که کدام روز نفس تو چنین راغب به خیرات بود، و چرا در یک امر خیر دیگر این اهتمام را ندارند.

از انصاف مگذر، هرگاه از اهل بیت رسالت قریب به هزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده باشد، چنانچه ابن طاوس علیه الرحمه کتابی در این خصوص نوشته است، و در آن دعاها و اعمال چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم تو کرده باشند، تو به هیچ یک نظر نکنی، و تمام آن شب و روز را در چیزی صرف کنی که تمام علمای عصر گویند حرام است، و خود اعتراف داشته باشی که خدا نفرموده است، در روز قیامت چه عذر خواهی گفت؟ و به چه حجّت

ص: ۴۲۹

امید ثواب خواهی داشت؟ و در تعقیب نماز که اصل تعقیب سنت است چند بدعت به آن ضم می کنی که مبادا از تو سنت خالصی به عمل آید، و نعوذ بالله مستحقّ ثواب شوی.

و یا آنکه به برکت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله قریب به صد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقول است، همه را ترک می کنی، و اوراد قبیحه که چند سنی جمع کرده اند می خوانی، که به حسب معنی رتبه ندارد، و به حسب عربیت اعراب اکثرش غلط است، آخر این چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را بهتر از پیشوایان دین و برگزیدگان ربّ العالمین و افصح فصحای روی زمین می دانند، پیغمبران آرزو می کردند که تابع ایشان باشند، و داخل شیعه ایشان باشند، تو را ننگ می آید پیروی ایشان کنی، و آن اوراد را به نغمه و آهنگ می خوانی که شاید غنا به عمل آید، و از گناه خالی نباشد.

منقول است که شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد، و گفت: دعائی اختراع کرده ام، حضرت فرمود: اختراع خود را بگذار آنچه می گوئیم بخوان.

دوم: ذکر خفی است، و ذکر خفی به آن معانی که سابقاً مذکور شد خوب است، و بهترین عبادات است که دل آدمی پیوسته به یاد خدا باشد، و تفصیلش گذشت، اما آن نحو خاصّی که ایشان اختراع کرده اند هیئات مخصوصی است، و چنین هیئاتی تا به سند معتبری از شارع نرسیده باشد به عنوان عبادت کردن بدعت است، چنانچه در تعریف بدعت دانستی، و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه آن هیئات وارد نشده است، و در کتب حدیث سنّیان نیز ندیده ایم، و ایشان نقل می کنند که این را معروف کرخی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است، و این به چندین وجه باطل است.

اول: آنکه معروف کرخی معلوم نیست که به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام

رسیده باشد، و این که می گویند دربان حضرت بوده است البتّه غلط است؛ زیرا جمیع خدمتکاران و ملازمان آن حضرت از سنی و شیعه در کتابهای رجال ما ضبط شده، و سنّیان متعصّبی که به خدمت آن حضرت تردّد داشته اند، و روایت حدیث می کرده اند، نامشان را ذکر کرده اند، اگر این مرد دربان آن حضرت می بود، البتّه نقل می کردند.

دوم: آنکه پیر طریقت او را در تذکره ها داود طابی نقل کرده اند، و احوال او معلوم است که از متعصّبین اهل سنّت بوده است، و هرگز توسّلی به خدمت ائمه نداشته است.

سوم: سندی که به اعتقاد ایشان به او منتهی می شود، در این باب جمعی در آن سند هستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست، مانند سید محمّد نوربخش، که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم، و گفت: اتفاق اهل دل بر این شده است، و غیر از جماعتی که همیشه به تعصّبات و بدعتها معروفند.

چهارم: آنکه از مشایخ ایشان شنیده ام ذکر خفی انواع مختلفه دارد، که هر طایفه ای به یک نحوی آن را از پیران خود اخذ کرده اند، و اگر منقول باشد یکی از آنها منقول خواهد بود.

پنجم: آنکه چنین عبادتی را که بهترین عبادات می دانند و می گویند پیش از نماز از آن قرب حاصل می شود، چرا ائمه فقط به معروف کرخی می گفتند، و به یک کس دیگر از اصحاب نمی گفتند، و اگر می گوئید که دیگران قابل نبوده اند، هرگاه در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام همین یک معروف قابل بود، و بزرگان اصحاب قابل نبودند، پس چرا به هر لری تعلیم می نمائید.

ششم: آنکه هرگاه چنین سّری را معروف قابل بود، و سلمان و ابوذر قابل

نبودند، پس از ایشان بهتر خواهد بود، پس بایست به ازای پانصد حدیث، بلکه هزار حدیث که در شأن سلمان وارد شده است، دو حدیث هم در شأن معروف وارد می شد، و یک کس او را از خواص آن حضرت می شمرد.

هفتم: آنکه بر فرض صحّت، یک حدیث مجهولی خواهد بود، و شرط دین داری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک کنند، و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند روایت کرده باشند، و ما در این باب به همین اکتفا می کنیم که تطویل سخن موجب ملال است.

و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی، و وسوسه های شیطانی، و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفا گرداند، و به دیده انصاف نظر نماید، آنچه در این ده لمعه بر وجه اختصار بیان شد، برای هدایت او کافی است. و اگر پای تعصب و عناد و لجاجت به میان آید، زیاده از این هم فایده نمی دهد، چه ظاهر است که این مطلب را واضح تر از حقیقت مذهب تشیع نمی توان کرد، و اکثر مسلمانان به سبب عناد و تعصب از دیدن حقیقت آن کورند، و از راه تسنن به جهنم می روند، و چندین برابر مسلمانان ارباب مذاهب باطله هستند که به جهنم می روند به کفر و عناد، اگر شیطان تو را فریب دهد که اکثر مردم به این راه می روند و رفته اند این دلیل بطلان است نه حقیقت.

چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: وحشت مگیرید از راه هدایت به سبب کمی اهلش که پیوسته اهل باطل بسیار بوده اند، و اهل حق اندک (۱).

و حق تعالی در اکثر قرآن قلیل را مدح، و کثیر را مذمت فرموده است.

و حق تعالی شاهد است وَ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا، که این ذره حقیر را با هیچ یک از

ص: ۴۳۲

سالکان آن طریق عداوت دنیوی نبوده و نیست، و از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما و ایشان نیست، و در نوشتن این امور و بیان این معانی به غیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست، و چگونه غرض دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عوام، از فضل کریم لا یزال چنین امید دارم که به این مواعظ وافیه، و نصایح شافیه، بسیاری از سالکان مسالک جهالت را هدایت فرماید، و ما و ایشان و جمیع مؤمنین را به درجات سعادات و کمالات فائز گرداند، **أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**.

یا اباذر طوبی لأصحاب الأولیة یوم القیامه، یحملونها فیسبقون الناس....

اشاره

یا اباذر طوبی لأصحاب الأولیة یوم القیامه، یحملونها فیسبقون الناس الی الجنّه، ألا و هم السابقون الی المساجد بالأسحار و غیر الأسحار.

یا اباذر الصلاه عماد الدین، و اللسان اکبر، و الصدقه تمحو الخطیئه و اللسان اکبر.

ای ابوذر خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت، که آن علمها را برخواهند داشت، و بر مردمان پیشی خواهند گرفت، به درستی که ایشان جماعتی اند که سبقت می گیرند در دنیا به رفتن مسجدها در سحرها و غیر سحرها.

ای ابوذر نماز ستون دین است، و زبان بزرگتر است، یعنی آنچه از زبان صادر می شود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر از نماز است، و این اشاره است به آنچه حق تعالی فرموده است که **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ (۱)** به تفسیر بعضی از مفسرین مراد این است که: نماز نهی و منع می نماید از

ص: ۴۳۳

گناهان و بدیها، و یاد خدا بزرگتر از نماز است، و تصدّق کردن محو می نماید گناهان را و زبان بزرگتر است، یعنی آنچه به زبان صادر می شود از امر به خیرات و مبرّات و بیان علوم و حقایق بزرگتر است، از تصدق، و فوایدش بیشتر است.

فضیلت مسجد

بدان که مساجد را حق تعالی خانه خود خوانده است، و چون خداوند عالمیان را مکان نمی باشد جاهائی را محلّ قرب رحمت و خانه خود مقرر فرموده است، چنانچه اگر کسی از مخلوقی توقّع احسانی دارد به خانه او می رود، پس در مساجد رحمت و فیض سبحانی زیاده از جاهای دیگر می باشد، و در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن آنها در مساجد بیشتر است، چنانچه در زکات واجب به علانیه دادن آن بهتر است؛ زیرا که حق واجب و دین لازم را ادا نمودن ریا نمی باشد، و در نماز سنّت و تصدّق سنّت ظاهر اکثر احادیث آن است که مخفی کردن بهتر باشد، چنانچه از بعضی احادیث ظاهر می شود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است.

و از این حدیث و بعضی احادیث دیگر ظاهر می شود که نافله شب، بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد، و ممکن است خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد، چون بسیار کسی مطلع بر آن نمی شود، و برای آن کس که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر است، و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر است.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسیدند کدام یک از بقعه های زمین محبوب تر است نزد خداوند عالمیان؟ گفت: مسجدها، و محبوب ترین اهل مسجدها آن کسی است که

پیش از دیگران داخل شود، و بعد از دیگران بیرون رود (۱).

و منقول است که در تورات نوشته است: حق تعالی می فرماید: خانه های من در زمین مسجدهاست، پس خوشا حال بنده ای که در خانه خود طهارت بگیرد، و مرا در خانه من زیارت کند، به درستی که بر مزور لازم است گرامی دارد زیارت کننده خود را، البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب به سوی مسجدها می آیند که در قیامت ایشان را نور ساطع خواهد بود (۲).

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به آمدن در مسجدها به درستی که آنها خانه های حق تعالی است در زمین، و کسی که با طهارت به مسجد در آید، خدا او را از گناهان پاک گرداند، و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد، پس بسیار در مساجد نماز و دعا کنید، که هر بقعه در قیامت برای نماز گذارنده شهادت می دهد (۳).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که قرآن سخن او، و مسجد خانه او باشد خدا در بهشت برای او خانه ای بنا کند (۴).

و فرمود: چون حق تعالی جماعتی را می بیند که گناهان بسیار می کنند، و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان هست، ایشان را ندا می کند: ای گروهی که معصیت من بسیار می کنید، اگر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که به مال حلال من با یکدیگر مهربانی می کنند، و زمین من و مسجدهای مرا به نماز خود معمور می گردانند، و در سحرها استغفار می کنند از ترس من، عذاب خود را به سوی شما

ص: ۴۳۵

۱-۱) فروع الکافی ۴۸۹/۳ ح ۱۴.

۲-۲) بحار الانوار ۱۴/۸۴ ح ۹۲.

۳-۳) بحار الانوار ۳۸۳/۸۳ ح ۵۹.

۴-۴) بحار الانوار ۳۸۵/۸۳ ح ۶۲.

می فرستادم و پروا نمی کردم (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: سه چیز در قیامت به خدا شکایت خواهند کرد:

مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند، و عالمی که در میان جاهلان باشد و حرمت او را ندارند، و مصحفی که غبار بر آن نشیند و آن را تلاوت نکنند (۲).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نشستن در مسجد عبادت است که غیبت مسلمانی نکنند (۳).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: همسایه مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود، در صورتی که شغلی نداشته باشد و صحیح باشد (۴).

و به سند معتبر منقول است از فضل بقباک که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای فضل نمی آید به مسجد از هر قبیله مگر پیشرو آن قبیله، و از هر اهل بیتی مگر بزرگ و نجیب ایشان، ای فضل هر که به مسجد می رود یکی از سه چیز به او می دهند: یا دعائی بکند و خدا به آن سبب او را داخل بهشت گرداند، یا دعائی بکند و به سبب آن بلائی از بلاهای دنیا از او دفع شود، یا برادری از برای خدا بگیرد (۵).

و فرمود: هر که برود به سوی مسجدی از مساجد، پای خود را بر هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح گویند تا زمین هفتم (۶).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر

ص: ۴۳۶

۱- ۱) بحار الانوار ۳۸۳/۸۳-۳۸۴ ح ۵۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۸۵/۸۳ ح ۶۳.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۸۳/۸۳ ح ۶۰.

۴- ۴) بحار الانوار ۳۵۴/۸۳ ح ۷.

۵- ۵) بحار الانوار ۳/۸۴ ح ۷۵.

۶- ۶) بحار الانوار ۱۳/۸۴ ح ۹۱.

است، و نماز در مسجد جامع و بزرگ شهر با صد نماز برابر است، و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است، و نماز در مسجد بازار با دوازده نماز برابر است، و نماز در خانه به یک نماز محسوب است (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است، و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است، و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است (۲).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر که مسجدی بنا کند، خدا خانه ای در بهشت برای او بنا کند (۳).

و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود: هر که مسجدی را جاروب کند، حق تعالی ثواب یک بنده آزاد کردن برای او بنویسد، و کسی که از مسجد خاکروبه به در برد، به قدر داروئی که به چشم می پاشند خدا دو بهره عظیم از رحمت به او کرامت فرماید (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که مسجدی را روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند، و به قدر داروی چشم خاکروبه بدر برد، حق تعالی گناهانش را بیاورد (۵).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: مسجدهای خود را اجتناب فرمائید از خرید و فروختن، و از داخل شدن دیوانگان و خردسالان، و فریاد زدن برای گمشده، و احکام جاری کردن (۶).

ص: ۴۳۷

۱-۱) بحار الانوار ۱۵/۸۴ ح ۹۵.

۲-۲) تهذیب شیخ طوسی ۳۱/۶.

۳-۳) بحار الانوار ۴/۸۴ ح ۷۶.

۴-۴) بحار الانوار ۳۸۳/۸۴ ح ۵۶.

۵-۵) بحار الانوار ۳۸۵/۸۳ ح ۶۱.

۶-۶) بحار الانوار ۳۶۲/۸۳ ح ۱۷.

و فرمود: هر که آب دماغ را برای حرمت مسجد فرورد و به مسجد نیندازد موجب رفع دردهای او شود (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد، پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند تا روشنی آن چراغ در آن مسجد باشد (۲).

در تصدق کردن

بدان که احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع آن وارد شده است، در این کتاب به چند حدیث اکتفا می‌نمائیم:

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: نیکی به پدر و مادر و خویشان، و تصدق نمودن بر فقیران، فقر را برطرف می‌کند، و عمر را زیاد می‌گرداند، و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع می‌کند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: اگر یک حج بکنم دوست تر می‌دارم از این که هفتاد بنده آزاد کنم، و اگر اهل یک خانه از مسلمانان را گرسنه ایشان را سیر کنم، و عریان ایشان را بپوشانم، و روی ایشان را از سؤال خلق نگاه دارم دوست تر می‌دارم از این که هفتاد حج بکنم (۴).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: دوا کنید بیماران خود را به تصدق، و دفع نمائید

ص: ۴۳۸

۱- ۱) بحار الانوار ۱۳/۸۴ ح ۹۰.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۵/۸۴ ح ۹۴.

۳- ۳) فروع کافی ۲/۴ ح ۲.

۴- ۴) فروع کافی ۲/۴ ح ۳.

بلاها را از خود به دعا، و روزی را به جانب خود فرود آورید به تصدق، و به درستی که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می آید، که هریک مانع آن می شوند، و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مؤمن، و اول به دست خدا می رسد، یعنی قبول می فرماید پیش از آنکه به دست سائل درآید (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: زمین قیامت همه آتش است به غیر از سر سایه مؤمن، که تصدق بر او سایه می افکند (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: مستحب است که بیمار به دست خود به سائل چیزی بدهد، و از او دعا طلب نماید (۳).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بامداد تصدق نمائید که بلا را رفع می کند (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: یهودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت، و گفت: السام علیک، یعنی مرگ بر تو، حضرت در جواب فرمود که: بر تو باد، صحابه گفتند که: بر تو سلام به مرگ کرد، و مرگ از برای تو طلبید، فرمود که: من نیز همان را بر او رد کردم، و امروز ماری پشت سرش را خواهد گزید و خواهد مرد، و آن یهودی هیزم کش بود، پس رفت به صحرا و پشته هیزم را جمع کرد، و بر پشت بست و برگشت، چون پیامد حضرت فرمود: این پشته هیزم را بر زمین گذار، چون بگذاشت ماری در آن میان ظاهر شد، چوبی را به دندان داشت، حضرت پرسید:

ای یهودی امروز چه کار کردی؟ گفت: دو گرده نان داشتم، یکی را به سائل دادم و یکی را خوردم، حضرت فرمود: به همان تصدق خدا بلا را از او دفع کرد، که چوب

ص: ۴۳۹

۱-۱) فروع کافی ۳/۴ ح ۵.

۲-۲) فروع کافی ۳/۴ ح ۶.

۳-۳) فروع کافی ۴/۴ ح ۹.

۴-۴) فروع کافی ۶/۴ ح ۵.

دهان آن مار را گرفت، پس فرمود: صدقه دفع می نماید مرگهای بد را از آدمی (۱).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خواهد خدا از او دفع نماید نحوست روزش را، باید در ابتدای آن روز افتتاح نماید به تصدّق، و هر که خواهد نحوست شب از او زایل گردد، باید در اوّل شب افتتاح نماید به تصدّقی (۲).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: تصدّق پنهان آتش غضب خداوند عالمیان را فرومی نشاند (۳).

و در حدیث دیگر به عمّار ساباطی فرمود: ای عمار تصدّق پنهان بهتر از تصدّق آشکار است، و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت آشکار است (۴).

و منقول است که حضرت صادق علیه السّلام چون نماز خفتن می گذاشتند، و پاره ای از شب می گذشت، انبانی پر از نان و گوشت و ذرت بر دوش خود می گرفتند، و به خانه های فقرای مدینه می گشتند، و بر ایشان قسمت می نمودند، و کسی آن حضرت را نمی شناخت، و چون حضرت از دنیا رحلت فرمود، و آن خیر از ایشان منقطع شد دانستند آن حضرت بوده است (۵).

و به سند معتبر منقول است از معلی بن خنیس که شب تاری بارشی شده بود، حضرت صادق علیه السّلام از خانه بیرون آمدند، و متوجه ظلّه بنی ساعده شدند، و من آهسته از عقب حضرت روان شدم، در اثنای راه چیزی از آن حضرت افتاد، فرمود:

بسم الله خداوندا بر ما برگردان، در این حال من نزدیک آمدم و سلام کردم، فرمود:

ص: ۴۴۰

۱-۱) فروع کافی ۵/۴ ح ۳.

۲-۲) فروع کافی ۷/۴ ح ۹.

۳-۳) فروع کافی ۷/۴ ح ۱.

۴-۴) فروع کافی ۸/۴ ح ۲.

۵-۵) فروع کافی ۸/۴ ح ۱.

توئی معلی؟ گفتم: بلی فدای تو شوم، فرمود: به دست تفحص نما و آنچه بیابی به من ده، چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است، آنچه می یافتم به حضرت می دادم، دیدم که انبان بزرگی پر از نان با آن حضرت هست که من نمی توانم برداشتم، گفتم: فدای تو کردم بده من بر سر گیرم، فرمود: من سزاوارترم به برداشتن از تو، و لیکن با من بیا، چون به ظلمه بنی ساعده رسیدیم، دیدم جماعتی خوابیده اند، و حضرت آهسته در زیر بالین هریک یک کرده و دو کرده نان می گذاشتند تا به همه رسانیدند و برگشتیم، عرض کردم: فدای تو شوم اینها حق را می شناسند و شیعه اند؟

فرمود اگر شیعه بودند با ایشان مواسات می کردم در مال، که مال خود را مساوی میان خود و ایشان قسمت می کردم حتی در نمک، و بدان که خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه خزینه داری و حافظی برای آن مقرر فرموده است، به غیر از تصدق که خدا خود آن را حفظ می فرماید، و پدرم هرگاه تصدق می فرمود، چیزی را در کف سائل می گذاشت، پس برمی داشت و می بوسید و می بوئید، و باز در دست او می گذاشت، به درستی که تصدق شب فرومی نشاند غضب پروردگار را، و محو می کند گناهان عظیم را، و آسان می کند حساب قیامت را، و تصدق روز مال و عمر را زیاد می کند به درستی که حضرت عیسی بر کنار دریا گذشت، و یک کرده نان از قوت خود را به آب انداخت، بعضی از حواریون گفتند: یا روح الله چرا چنین کردی؟ این قوت تو بود، فرمود: چنین کردم که جانوران دریا بخورند، و ثوابش نزد خدا عظیم است (۱).

ص: ۴۴۱

و در حدیث دیگر فرمود: تصدّق باعث ادای دین و زیادتى برکت مى شود (۱).

و فرمود: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمودند کدام تصدّق بهتر است؟ فرمود:

تصدّق بر خویشی که دشمنی کند (۲).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: تصدّق را ده برابر ثواب مى دهند، و قرض را هیجده برابر، و صلّه و احسان به برادر مؤمن را بیست برابر، و صلّه رحم و اعانت خویشان را بیست و چهار برابر (۳).

و به سندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام انبان نان بر دوش مى گرفتند در شب، و به خانه های فقرا مى رسانیدند، و در هنگام عطا فرمودن رو را مى پوشانیدند که آن حضرت را نشانند (۴).

و در بعضی روایات است که صد خانه در مدینه بود که در هر خانه جماعتی بسیار مى بودند که معاش ایشان به تصدّق شهبای حضرت علی بن الحسین علیه السلام مى گذشت، و نمى دانستند چون حضرت به دار بقا رحلت فرمود، مقرّری آنها قطع شد، دانستند آن حضرت مى آورده، و بسیار بود که بر در خانه ها مى ایستادند و انتظار مى بردند، و چون حضرت پیدا مى شد شادی مى کردند که صاحب انبان آمد (۵).

و در کتب سنّی و شیعه روایت کرده اند که: چون آن حضرت را غسل مى دادند، بر کتف مبارک آن حضرت پینه ها بود، مانند پینه که بر زانوی شتر مى باشد از

ص: ۴۴۲

-
- ۱-۱) فروع کافی ۹/۴ ح ۱.
 - ۲-۲) فروع کافی ۱۰/۴ ح ۲.
 - ۳-۳) فروع کافی ۱۰/۴ ح ۳.
 - ۴-۴) بحار الانوار ۶۶/۴۶ ح ۲۸.
 - ۵-۵) بحار الانوار ۸۹/۴۶.

بسیاری بارهای گران که بر دوش خود به خانه فقرا می بردند، و از برای فقراء همسایگان در شبها آب می کشیدند (۱).

و منقول است که: آن حضرت روزی که روزه می داشتند می فرمودند: گوسفندی را می کشتند، و پاره می کردند و می پختند، پس چون شام می شد صورت را بر آن دیگ می داشتند، و از بوی آن مرق قوت می یافتند، پس می فرمودند: کاسه ها بیاورید و آن را بر فقرا و همسایگان قسمت می نمودند، و خود بر نان و خرما افطار می فرمودند (۲).

یا أباذر الدرجه فی الجنّه فوق الدرجه كما بين السماء و الأرض،...

اشاره

یا أباذر الدرجه فی الجنّه فوق الدرجه كما بين السماء و الأرض، و أنّ العبد لیرفع بصره، فیلمع له نور یکاد یخطف بصره، فیفرق لذلك فیقول: ما هذا؟ فیقال: هذا نور أخیک، فیقول أخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا و قد فضّل علیّ هكذا؟ فیقال له: أنّه کان أفضل منك عملا، ثمّ یجعل قلبه الرضا حتّی یرضی.

ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمان است بر زمین، و به درستی که بنده نظر به جانب بالا می کند، نوری از برای او لامع می گردد، که از بسیاری روشنی نزدیک است که دیده او را بریاید و کور کند، پس ترسان می شود و می گوید: این چیست؟ می گویند: این نور فلان برادر مؤمن توست، می گوید: ما و او در دنیا با یکدیگر عبادت و طاعت می کردیم چرا در اینجا این قدر بر من زیادتی دارد؟ می گویند: او از تو عملش بهتر بود، پس در دل او خوشنودی می گذراند که به مرتبه خود راضی باشد.

ص: ۴۴۳

۱- ۱) بحار الانوار ۶۶/۴۶ ح ۲۹.

۲- ۲) بحار الانوار ۷۲/۴۶ ح ۵۳.

يا اباذر الدنيا سجن المؤمن و جنه الكافر، و ما أصبح فيها مؤمن الا حزينا، فكيف لا يحزن المؤمن و قد أوعده الله جل ثناؤه أنه وارد جهنم، و لم يعده أنه صادر عنها، و ليلقين أمراضا و مصيبات و امورا تغیظه، و لیظلمن فلا ینتصر یتغی ثوابا من الله تعالى مما یزال فیها حزینا حتی یفارقها، فاذا فارقها قضی الی الراحة و الكرامه.

يا اباذر ما عبد الله عزّ و جلّ علی مثل طول الحزن.

ای ابوذر دنیا زندان مؤمن است، و بهشت کافران است، و هیچ مؤمنی صبح نمی کند در دنیا مگر محزون و مغموم، و چگونه محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد، و وعده نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد، و نجات نخواهد یافت، و در دنیا ملاقات می نماید و به او می رسد مرضها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را به خشم می آورد، و ظلم بر او می کنند، و کسی نصرت و یاری او نمی کند، و در آن مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد، پس مؤمن به این جهت ها در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید پس چون از دنیا بیرون رفت می رسد به راحت و کرامت و نعمت.

ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه.

بدان که حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است، و درخور مراتب ایمان بلاها و احزان به ایشان می رسد، و برای دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و محتتهای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی است، و به حسب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمی کند، و همواره

ملایم نمی گرداند، مانند بلاها و مصائب، و موجب زهد در دنیا و توجه به جناب اقدس ایزیدی می گردد.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول فرمود: بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت می فرمایند، و چون خدا بنده ای را دوست دارد او را به بلای عظیم مبتلا می گرداند، پس اگر راضی باشد او را نزد خدا رضا و خوشنودی خواهد بود، و اگر به سخط آید برای او سخط الهی خواهد بود (۱).

و عبد الله بن بکیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید که: آیا مؤمن مبتلا می شود به خوره و پیسی و مثل این مرضها؟ فرمود: مقرر نکرده اند بلا را مگر از برای مؤمن (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: خدا پیمان مؤمن را گرفته است بر این که قولش را قبول نکنند، و سخنش را تصدیق نمایند، و از دشمنش انتقام نتوانند کشید، و خشم خود را فرو نتوانند نشانید، مگر به فضیحت خود؛ زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: مؤمن از چهار خصلت خالی نمی باشد: همسایه ای که او را آزار کند، و شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد، و منافقی که پیروی او نماید، و مؤمنی که حسد بر او برد، و این آخری از همه بر او دشوارتر است؛ زیرا که افترا بر او می بندد و مردم قبول می کنند (۴).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق تعالی می فرماید:

اگر نه این بود که شرم می دارم از بنده مؤمن خود، بر او کهنه ای نمی گذاشتم که

ص: ۴۴۵

۱- ۱) اصول کافی ۲/۲۵۳ ح ۸.

۲- ۲) اصول کافی ۲/۲۵۸ ح ۲۷.

۳- ۳) اصول کافی ۲/۲۴۹ ح ۱.

۴- ۴) اصول کافی ۲/۲۵۰.

عورت خود را به آن بپوشاند، و بنده ای که ایمانش کامل شد او را مبتلا می‌کنم به ضعف قوّت و کمی روزی پس اگر دلتنگ شد به او برمی‌گردانم، و اگر صبر نمود به او مباحثات می‌نمایم با ملائکه خود (۱).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نوشته است که: مبتلا-ترین مردم به بلاها پیغمبرانند، و بعد از ایشان اوصیای ایشان، و هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلا تر است، و مبتلا می‌شود مؤمن به قدر اعمال نیکوی خود، پس هر که ایمانش درست و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است؛ زیرا حق تعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است، و عقوبت کافر را در دنیا مقرّر نفرموده است، و هر که دینش سست و عملش ضعیف است بلایش کم است، و بلا نزدیک تر است به مؤمن پرهیزکار از باران به زمین های پست (۲).

و حضرت علیه السّلام فرمود: اگر مؤمن در قلّه کوهی باشد، البتّه حق تعالی کسی را به سوی او برمی‌انگیزاند که او را آزار کند تا ثواب حاصل کند (۳).

و به سند صحیح از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است که: حق تعالی دو ملک را به سوی زمین می‌فرستد، در هوا یکدیگر را ملاقات کردند، یکی به دیگری گفت: به چه مطلب می‌روی؟ گفت: حق تعالی مرا فرستاده است به دریای ایل که یک جباری از جباران ماهی آرزو کرده، آن ماهی را برانم و به دام صیّاد آن جبار در آورم تا برای او شکار کنند، و آن کافر در دنیا به منتهای آرزوهای خود برسد، پس او از دیگری پرسید: تو را به چه کار فرستاده است؟ گفت: مرا به کاری عجیب تر فرستاده است یک بنده مؤمنی که روزها روزه می‌دارد، و شبها عبادت

ص: ۴۴۶

۱-۱) بحار الانوار ۲۲۶/۶۷ ح ۳۵.

۲-۲) اصول کافی ۲۵۹/۲ ح ۲۹.

۳-۳) بحار الانوار ۲۲۸/۶۷ ح ۳۷.

می کند، و دعای او و صدای او در آسمانها معروف است دیگری برای افطار خود بر بار گذاشته است، می روم دیگک او را سرنگون کنم، تا آن مؤمن به سبب ایمانش به نهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: حق تعالی دوستش را در دنیا نشانه تیر بلای دشمنش گردانیده است (۲).

و از سماعه منقول است که، در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، شخصی آمد و از پریشانی به آن حضرت شکایت کرد، حضرت فرمود: صبر کن که عن قریب خدا فرج می دهد، پس بعد از ساعتی از آن شخص پرسیدند: زندان کوفه چگونه است؟ گفت: بسیار تنگ و بدبوست، و اهلش به بدترین حالی گرفتارند، فرمود:

تو در زندانی و می خواهی در راحت و نعمت باشی، مگر نمی دانی دنیا زندان مؤمن است (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: خدا را در زمین بندگان خالص است، که هیچ تحفه ای به زمین نمی فرستد مگر آنکه از ایشان باز می دارد، و هیچ بلایی نمی فرستد مگر آنکه به سوی ایشان می فرستد (۴).

و فرمود: خدا بنده ای را که دوست می دارد او را فرومی برد در بلا فروبردنی، و ما و شما شیعیان صبح و شام در بلائیم (۵).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هرگاه خدا بنده ای را دوست دارد، غوطه

ص: ۴۴۷

۱- ۱) بحار الانوار ۲۲۹/۶۷ ح ۴۰.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۴۰/۶۷ ح ۶۴ و اصول کافی ۲۵۰/۲ ح ۵.

۳- ۳) اصول کافی ۲۵۰/۲ ح ۶.

۴- ۴) اصول کافی ۲۵۳/۲ ح ۵.

۵- ۵) اصول کافی ۲۵۳/۲ ح ۶.

می دهد او را در بلا- غوطه دادنی، و بر او فرو می ریزد بلا- را ریختنی، پس چون دعا می کند، حق تعالی می فرماید: لَبَّيْكَ اَي بِنْدَةُ مَنْ، من قادرم که آنچه می طلبی زود به سوی تو فرستم، اما اگر از برای تو ذخیره کنم بهتر است برای تو (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر مؤمن چهل شب نمی گذرد مگر آنکه او را امری عارض می شود که باعث اندوه او شود، و به سبب آن متذکر خداوند شود (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: شخصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به طعامی دعوت نمود، چون به خانه او در آمدند، دیدند مرغی در بالای دیواری تخم کرد، و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و نشکست، پس حضرت از آن حال تعجب نمودند، آن شخص گفت: از این تخم تعجب نفرمائید، به حق آن خدائی که تو را به راستی فرستاده است هرگز نقصانی به من نرسیده است، حضرت چون این را شنیدند برخاستند، و از طعام او تناول نمودند، و گفتند: هر که نقصی به او نمی رسد خدا را در او حاجتی نیست، و در او خیری نیست (۳).

و بدان که قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد دنیا سجن اوست؛ زیرا نسبت به نعمتها و منازلی که حق تعالی در آخرت برای او مقرر فرموده اگر تمام دنیا را به او دهند برای او زندان است، و اگر کافر به جمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد، نسبت به آن عذابها که در آخرت برای او مهیا شده است بهشت او خواهد بود.

چنانچه منقول است که: حضرت امام حسن علیه السلام با جمعی از خویشان و اصحاب با جامه های فاخر بر اسبان سوار شده به راهی می رفتند، در عرض راه پیر

ص: ۴۴۸

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۵۳ ح ۷.

۲-۲) اصول کافی ۲/۲۵۴ ح ۱۱.

۳-۳) اصول کافی ۲/۲۵۶ ح ۲۰.

یهودی خارکشی بر خورد و گفت: ای فرزند رسول جَدّ شما گفته است: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، پس چرا تو به آن عزّت سواری و من به این محنت گرفتارم؟ حضرت فرمود: اگر جای مرا در آخرت مشاهده کنی می دانی این حال برای من زندان است، و اگر جای خود را ببینی می دانی که این حال که داری بهشت توست.

و اما آنچه جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند: که وعید نموده اند مؤمن را که وارد جهنّم خواهد شد، اشاره است به قول حق تعالی که می فرماید وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا (۱) ترجمه اش به قول اکثر مفسران آن است که: نیست از شما آدمیان مگر وارد جهنّم می شوید، و این ورود مردمان بر جهنّم بر پروردگار تو جزم و لازم است، و حکم الهی جاری شده است بر آن، یعنی وعده ای است که البتّه واقع خواهد شد، پس نجات می دهیم پرهیزکاران را، و می گذاریم ستم کاران را در آتش، در حالتی که به زانو درآمدگان باشند از شدّت و هول جهنّم.

و بدان که خلاف است که ورود در اینجا به معنی دخول است یا آنکه نزد جهنّم حاضر شوند، یا بر روی آن گذرند، بعضی را اعتقاد این است که ورود به معنی دخول است، و همه از مؤمن و کافر داخل جهنّم خواهند شد، و لیکن بر مؤمنان سرد و سلامت خواهد گردید، و ضرر نخواهد رسانید.

چنانچه مفسران از جابر بن عبد الله روایت کرده اند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: ورود به معنی دخول است، و هیچ نیکوکار و بدکردار نماند مگر آنکه در دوزخ درآید، و لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد، چنانچه بر ابراهیم علیه السلام بود، و

ص: ۴۴۹

بعد از آن مؤمنان را بیرون آورند، و کافران را در آن بگذارند.

و بعضی گفته اند: مراد از ورود آن است که بر کنار جهنم حاضر شوند، و این مضمون به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است، و حضرت فرمود:

نمی شنوی از عرب که می گوید: وارد آبی بنی فلان شدیم، یعنی بر کنار آن رسیدیم، نه که داخل آن شدیم. (۱)

و بعضی گفته اند: مراد از ورود گذشتن بر صراط است که روی جهنم است، و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که وعده بیرون رفتن آن را نکرده است، بنابراین است که در این آیه متقیان را وعده نجات فرموده است، و هر مؤمنی جزم نمی تواند کرد که از جمله متقیان است، و اکثر مفسران متقی را تفسیر کرده اند به متقی از شرک و کفر، و الله يعلم.

یا أباذر من أوتي من العلم ما لا يبكيه، لحقيق أن يكون أوتي علم ما لا يعمل به و ما لا ينفعه

اشاره

یا أباذر من أوتي من العلم ما لا يبكيه، لحقيق أن يكون أوتي علم ما لا يعمل به و ما لا ينفعه؛ لأن الله عزّ و جلّ نعت العلماء، فقال:

إنّ الذين أوتوا العلم من قبله اذا يتلى عليهم يخزون للأذقان سجداً و يقولون ربّنا ان كان وعد ربّنا لمفعولا و يخزون للأذقان يبكون و يزیدهم خشوعاً.

یا أباذر من استطاع أن يبكي فليبك، و من لم يستطع فليشعر قلبه الحزن و ليتباك، إنّ القلب القاسی بعيد من الله و لكن لا يشعرون.

ای ابوذر هر که را علمی بدهند که باعث خوف و گریه او نشود، او علمی یافته باشد که از آن منتفع نشود؛ زیرا که خدای عزّ و جلّ وصف نموده است علما را به این

ص: ۴۵۰

که فرموده است: آنان که علم به ایشان داده بودند، و متّصف به علم گردیده بودند پیش از نزول قرآن، یعنی ایمان داشتند به کتابهای پیغمبران سابق، و عالم بودند به آنها، مانند نجاشی و اصحاب او و غیر ایشان مثل سلمان و ابوذر، چون خوانده می شود قرآن بر ایشان می افتند به زنجهای خود به سجده برای تعظیم امر الهی، یا به جهت شکر بر انجام وعده الهی که در کتب خود خوانده بودند، از ارسال محمّد صلی الله علیه و آله و انزال قرآن، و سجده بر زنج یا سجده ایشان بوده پیش از نزول قرآن، یا مراد سجده بر روست، و به این عنوان تعبیر نمودن برای این است که ابتدای زنج از سایر اعضای رو به زمین نزدیک تر می گردد، و می گویند: منزّه است پروردگار ما از آنچه مشرکان به او نسبت می دهند، یا از خلف وعده ای که در کتب سابقه کرده است، یقیناً وعده پروردگار ما واقع است و تخلف نمی دارد، و می افتند به ذقن های خود در سجده و می گریند در حالت سجود، و زیاد می کند شنیدن قرآن خشوع و فروتنی و تضرّع ایشان را.

ای ابوذر کسی که قادر بر گریه باشد از خوف الهی بگریید، و کسی که قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل خود گرداند، و خود را به جهد به گریه بدارد؛ زیرا دل سخت، و با قساوت دور است از خدا، و لیکن سنگ دلان نمی دانند.

فضیلت رقت قلب و گریه از خوف الهی

بدان که از جمله صفات حمیده و خصال پسندیده رقت قلب و تضرّع و گریه است، و آن به کثرت یاد مرگ و عذابهای الهی و احوال قیامت و احتراز نمودن از اموری که موجب قساوت قلب است حاصل می شود، و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان، و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بدان است، چنانچه احادیث در این باب گذشت، و اقرب راههای قرب به سوی خداوند عالمیان راه تضرّع و استغاثه و مناجات است، و گریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوبات است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقول است که: حضرت موسی علیه السلام در هنگام مناجات از حق تعالی سؤال کرد: الهی چیست جزای کسی که چشمان او از ترس تو گریان شود؟ وحی رسید: ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه می دارم، و از خوف و فرع روز قیامت او را ایمن می گردانم (۱).

و به سند معتبر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که چشمان او پر اشک شود از خوف الهی، خدا به ازای هر قطره ای که از دیده او می ریزد قصری در بهشت به او کرامت فرماید، که مزین باشد به مروارید و جواهر، و در آن قصر از نعمتهای الهی باشد آنچه چشم ندیده و گوش نشنیده، و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بسیار است که میان آدمی و بهشت زیاده از ما بین تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری گناهان، پس گریه می کند از ترس الهی، و از روی پشیمانی از گناهان، تا آنکه نزدیک تر می شود به بهشت از پلک چشم به چشم (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: چه بسیار کسی که به لهو و لعب خنده او در دنیا بسیار است، و روز قیامت گریه او بسیار باشد، و چه بسیار کسی که در دنیا بر بسیاری گناهان خود گریه و ترسان باشد، و روز قیامت در بهشت شادی و خنده او بسیار باشد (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: هیچ چیزی نیست مگر آنکه آن را کیلی و وزنی

ص: ۴۵۲

۱-۱) بحار الانوار ۳۲۸/۹۳ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۲۸/۹۳-۳۲۹ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۳۲۹/۹۳ ح ۴.

۴-۴) بحار الانوار ۳۲۹/۹۳ ح ۵.

هست، مگر قطره اشک که قطره ای از آن دریاهاى آتش را فرومی نشانند، و چون چشم کسی پر از آب شود بر روی او هرگز غبار مذلت و خواری ننشیند، و چون بر رو جارى گردد، خدا آن رو را بر آتش جهنم حرام کند، و اگر بنده ای در میان امتی گریه کند، خدا آن امت را به برکت آن گرینده رحم نماید (۱).

و حضرت باقر علیه السلام فرمود: هیچ قطره ای محبوب تر نیست نزد حق تعالی از قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید، و غرض از آن غیر خدا نباشد (۲).

و به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: همه چشمها گریان است در روز قیامت مگر سه چشم: دیده ای که پوشیده شده باشد از آنچه خدا حرام کرده است، و دیده ای که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی، و دیده ای که گریسته باشد در دل شب از ترس حق تعالی (۳).

و به سند معتبر از اسحاق بن عمار منقول است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: می خواهم بگیرم و نمی آید، و گاهی بعضی از مردگان خود را یاد می کنم که مرا رقت حاصل شود و گریه بیاید، آیا جایز است این؟ فرمود: بلی ایشان را یاد کن، و چون به گریه درآمدی خدا را بخوان (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: اگر تو را گریه نیاید خود را به گریه بدار، پس اگر اشک

ص: ۴۵۳

۱-۱) بحار الانوار ۳۳۱/۹۳ ح ۱۴.

۲-۲) بحار الانوار ۳۲۹/۹۳ ح ۶.

۳-۳) بحار الانوار ۳۲۹/۹۳ ح ۸.

۴-۴) بحار الانوار ۳۳۴/۹۳.

بیرون آید مثل سر مگس چه بسیار خوب است (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: اگر از امری خوف داشته باشی، یا حاجتی به خدا داشته باشی، اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است بگو، و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست، و حاجت خود را بطلب، و خود را به گریه بدار، اگر چه به قدر سر مگسی باشد، به درستی که پدرم می گفت: اقرب احوال بنده به خدای عزّ و جلّ وقتی است که در سجده باشد و گریان باشد (۲).

و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: هیچ قطره ای نزد خدا محبوب تر نیست از دو قطره: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد (۳).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود روزی که سایه ای به غیر از او نباشد: امام عادل، و جوانی که در عبادت نشو و نما کند، و شخصی که به دست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد، و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند، و آب دیده اش از خوف الهی جاری گردد، و شخصی که به برادر مؤمن خود بگوید تو را از برای خدا دوست می دارم، و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز به سوی مسجد برگردد، و شخصی که زن صاحب جمالی او را به نزدیکی خود بخواند و او بگوید من از پروردگار عالمیان می ترسم (۴).

ص: ۴۵۴

۱- ۱) بحار الانوار ۳۳۴/۹۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۳۴/۹۳.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۲۹/۹۳ ح ۶.

۴- ۴) بحار الانوار ۳۳۰/۹۳ ح ۱۲.

اشاره

یا اباذر بقول الله تبارک و تعالی: لا أجمع علی عبد خوفین، و لا أجمع له أمنین، فاذا أمنین، فاذا أمنی فی الدنيا أخفته يوم القیامه، و اذا خافنی فی الدنيا آمنتہ يوم القیامه.

یا اباذر لو أنّ رجلا كان له كعمل سبعین نبیاً لا حتقره، و خشی أن لا ینجو من شرّ يوم القیامه.

یا اباذر أنّ العبد لیعرض علیه ذنوبه يوم القیامه، فیقول: أما أنّی كنت مشفقاً، فیغفر له.

یا اباذر أنّ الرجل لیعمل الحسنه، فیتکل علیها و یعمل المحقرات حتّی یأتی الله و هو علیه غضبان، و أنّ الرجل لیعمل السیئه، فیفزع منها، فیأتی الله عزّ و جلّ آمناً يوم القیامه.

یا اباذر أنّ العبد لیذنب، فیدخل به الجنّه، فقلت: و کیف ذلك بأبی أنت و امّی یا رسول الله؟ قال: یكون ذلك الذنب نصب عینیه تائباً منه فارّاً الی الله عزّ و جلّ حتّی یدخل الجنّه.

یا اباذر الکیس من أدب نفسه و عمل لما بعد الموت، و العاجز من اتّبع نفسه و هواها، و تمّنی علی الله عزّ و جلّ الأمانی.

ای ابوذر خداوند عالمیان می فرماید که: من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را، و جمع نمی کنم برای او دو ایمنی را، پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را می ترسانم، و اگر از من ترسان است در دنیا او را در روز قیامت ایمن می گردانم.

ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد، می باید آن را حقیر

شمارد، و ترسان باشد از اینکه مبدا نجات نیابد از شرّ روز قیامت.

ای ابوذر به درستی که بنده ای را عرض می کنند بر او گناهانش را در روز قیامت، پس او می گوید که: پیوسته ترسان بودم از این گناهان، پس به سبب این خدا او را می آمرزد.

ای ابوذر به درستی که بنده ای حسنه ای می کند، و اعتماد بر آن می کند، و گناهان می کند و حقیر و سهل می شمارد، تا آنکه چون قیامت به نزد خدا می آید بر او خشمناک است، و به درستی که شخصی گناهی می کند، و از آن می ترسد و در حذر است، پس در قیامت ایمن نزد خدا می آید و پاک ندارد.

ای ابوذر به درستی که گاه بنده ای گناهی می کند، و به سبب آن داخل بهشت می شود، ابوذر گفت که: چگونه چنین می شود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله؟ فرمود که: گناه پیوسته در برابر چشمان اوست، و از آن توبه می کند، و از عذاب آن به خدا می گریزد و پناه می برد، تا به سبب آن داخل بهشت می شود.

ای ابوذر زیرک آن کسی است که نفس خود را به تعب دارد، و کار کند از برای احوال بعد از مرگ، و عاجز آن کسی است که متابعت نفس و خواهشهای آن کند و بر خدا آرزوها کند، و با متابعت هوا آرزوهای بهشت و مراتب عالیّه داشته باشد.

از این کلمات قدسیّه که از شجره طیبیه رسالت صادر گردیده چند ثمره عارفان را حاصل می شود.

ثمره اول: در خوف و رجاست

بدان که مؤمن را از اتّصاف به این دو خصلت چاره ای نیست، و می باید که در دل مؤمن خوف و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشد، و هر یک مساوی دیگری باشد،

و ناامید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره است، و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خوف و مأیوس بودن.

بدان که رجا عبارت است از امید داشتن به رحمت الهی، و طالب آن بودن، و آثار صدق رجا در اعمال ظاهر می شود، پس کسی که دعوی رجا کند، و ترک اعمال خیر نماید، او کاذب است در آن دعوا، بلکه این غرّه است، و از بدترین صفات ذمیمه است، مثل آنکه اگر زارعی شخم نکند و تخم نپاشد، و گوید: من امید دارم که این زراعت برآید.

آنکو عمل نکرد و عنایت امید داشت ابله نکشت دانه و دخل انتظار کرد

این عین سفاهت است نه رجا و امید و اگر آنچه زراعت را ضرور است به عمل آورد، و تخم بپاشد و آب بدهد، و هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید: امید دارم که حق تعالی کرامت فرماید، امید او به جاست، و در دعوی خود صادق است.

و همچنین در زراعتهای معنوی، کسی که اعمال صالحه را با شرایط بجا آورد، و بر عمل خود اعتماد نکند، و به فضل الهی امیدوار باشد، او صاحب رجاست، و همچنین در خوف اگر خوف او را باعث یأس از خدا شود، و ترک عمل کند، این ناامید از رحمت الهی است، و در مرتبه شرک است، و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند، و در عبادات اهتمام نماید، این خوف صادق است؛ زیرا هر که از چیزی خائف و ترسان است، البته از آن گریزان است.

و آن شقّ اول به مثل از بابت آن است که شخصی نزد شیری ایستاده باشد، و دست در دهان آن کند، و گوید: من از او می ترسم، پس کسی که راست گوید که از عذاب الهی می ترسد چرا مرتکب امری چند می شود که موجب عذاب است، و آدمی باید طیب نفس خود باشد، و اگر رجا و امید را بر خود غالب داند و ترسد که

موجب سستی در عمل گردد. و به تفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و احادیث خوف خود را متذکر نماید، و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد، به این سبب ترک عمل نماید به آیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند.

و کسی توهم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد؛ زیرا که محلّ خوف و رجا یک چیز نیست که به زیادتی هریک دیگر کم شود، بلکه محلّ رجا جناب ایزدی است، و او محض فضل و رحمت است، و از او هیچ گونه خوف نمی باشد، و محلّ خوف نفس آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای اوست، پس آدمی از خود می ترسد، و از خداوند خود امید می دارد.

و چندان که در بدیها و عیوب خود تفکر می نماید خوفش زیاده می شود، و چندان که در فضل الهی و نعمتهای او تفکر می کند امیدش زیاده می گردد، و چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعاها در بسیار جایی اشاره به این معنی فرموده اند که: ای مولای من هرگاه گناهان خود را می بینم ترسان می شوم، و چون در عفو تو می نگرم امیدوار می شوم، و بر این مضامین احادیث و آیات بسیار وارد شده است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود: ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جنّ و انس داشته باشی تو را عذاب خواهد کرد، و از او چنان امید بدار که اگر با گناه جنّ و انس به درگاه او روی آوری تو را رحم خواهد کرد، بعد از آن حضرت فرمود پدرم می گفت: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگر نور رجاء، که هریک را با دیگری بسنجد بر آن زیادتی نمی کند (۱).

ص: ۴۵۸

و به سند معتبر از اسحاق بن عمار منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ای اسحاق چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند، و اگر گمان می کنی که او تو را نمی بیند کافر می شوی، و اگر می دانی در همه حال تو را می بیند و احوال تو را می داند و در حضور او معصیت می کنی، پس او را از جمیع نظرکنندگان سهل تر شمرده ای (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که از خدا ترسد، خدا همه چیز را از او می ترساند، و هر که از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز می ترساند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که خدا را شناخت از او خائف می باشد، و هر که از خدا می ترسد نفس او به دنیا رغبت نمی کند (۳).

و شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند گناهان می کنند، و می گویند: ما امید به رحمت خدا داریم، حضرت فرمود:

دروغ می گویند ایشان شیعه ما نیستند، به آرزوهای نفس خود مایل شده اند، و گمان می کنند امید دارند، هر که امید چیزی می دارد از برای تحصیل آن کار می کند، و هر که از چیزی می ترسد از آن می گریزد (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: مؤمن در میان دو خوف می باشد: ترس از گناهان گذشته که نمی داند خدا آنها را آمرزیده است یا نه، و ترس از آینده عمرش که نمی داند چه گناهان و مهالک کسب خواهد کرد، پس او هیچ روزی صبح نمی کند

ص: ۴۵۹

۱-۱) اصول کافی ۶۸/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۶۸/۲ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۶۸/۲ ح ۴.

۴-۴) اصول کافی ۶۸/۲ ح ۵.

مگر خائف و ترسان، و او را به اصلاح نمی آورد مگر خوف حق تعالی (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: مؤمن به ایمان فائز نمی گردد تا ترسان و امیدوار نمی باشد، تا کار نکند برای آنچه از آن می ترسد و امید می دارد (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

حق تعالی شأنه می فرماید: اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من می کنند؛ زیرا اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من، هنوز مقصّر خواهند بود، و به کنه عبادت من نرسیده اند، و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب می کنند از کرامتها و ثوابهای من، و مستحق بهشت و درجات عالیه آن نخواهند بود، و لیکن باید اعتماد ایشان بر رحمت من باشد، و امیدوار به فضل من باشند، و به گمان نیکی که به من دارند مطمئن شوند، در این حال رحمت من شامل حال ایشان می شود، و خوشنودی من به ایشان می رسد، و آمرزش من جامه عفو در ایشان می پوشاند، به درستی که منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: در کتاب علی علیه السلام نوشته است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منبر فرمود: به حق خداوندی که به جز او خداوندی نیست به مؤمنی خیر دنیا و آخرت نمی رسد مگر به حسن ظن و گمان نیک، و امید می که به خداوند خود دارد، و حسن خلق در معاشرت مردم، و ترک غیبت مؤمنان کردن، و به حق خداوندی که به جز او خداوندی نیست خدا عذاب نمی کند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار، مگر به سبب گمان بدی که به پروردگار خود داشته باشد، و در امید به خدا تقصیر

ص: ۴۶۰

۱-۱) اصول کافی ۷۱/۲ ح ۱۲.

۲-۲) اصول کافی ۷۱/۲ ح ۱۱.

۳-۳) اصول کافی ۷۱/۲ ح ۱.

نماید، و به بدخلقی با مردم و غیبت مؤمنان کردن، و به حقّ خداوندی که به جز او خداوندی نیست هیچ بنده ای گمانش به خدا نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق گمان او با او عمل می نماید؛ زیرا حق تعالی کریم است، و به دست قدرت اوست جمیع خیرات و بدیها، و شرم می دارد از اینکه بنده مؤمن به او گمان نیک داشته باشد، و به خلاف ظنّ او با او عمل نماید، و امید او را باطل گرداند، پس به خداوند خود گمان نیکو بدارید، و به ثواب های او به طاعات و عبادات رغبت نمائید (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حسن ظنّ به خدا آن است که امید از غیر خدا نداری، و نترسی مگر از گناه خود (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که را گناهی یا شهوتی رو دهد، و از آن اجتناب نماید از خوف الهی، خدا بر او آتش جهنّم را حرام فرماید، و از فرع اکبر روز قیامت او را ایمن نماید، و آنچه در قرآن وعده فرموده است به او کرامت می کند، چنانچه فرموده است *وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ* (۳) کسی که از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که حق تعالی به او کرامت خواهد فرمود (۴).

و حضرت جعفر بن محمّد علیهما السلام فرمود: در حکمت آل داود وارد شده است: ای فرزند آدم چگونه به کلام هدایت متکلم می شوی و حال آنکه هوشیار نشده ای از مستی گناهان و بدیها، ای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با قساوت و تو عظمت

ص: ۴۶۱

۱-۱) اصول کافی ۷۱/۲-۷۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۷۲/۲ ح ۴.

۳-۳) سوره رحمان: ۴۶.

۴-۴) بحار الانوار ۳۶۵/۷۰ ح ۱۳.

پروردگار خود را فراموش کرده ای، اگر به پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را می شناختی همیشه از او ترسان بودی، و وعده های او را امیدوار بودی، بیچاره فرزند آدم، چرا یاد نمی کنی لحد خود را و تنهائی خود را در قبر (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: از خدا امید بدار امیدی که تو را بر معاصی جرأت ندهد، و بترس از او ترسی که تو را از رحمت او ناامید نگرداند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: خائف کسی است که خوف الهی بر او زبانی نگذاشته باشد که سخن گوید (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آخر بنده ای را که حق تعالی امر فرماید به آتش جهنم برند نگاهی به عقب خود کند، حق تعالی فرماید: او را برگردانید، پس از او سؤال نماید چرا به قفا نظر می کردی؟ گوید:

خداوندا من این گمان به تو نداشتم که مرا به جهنم فرستی، فرماید: چه گمان به من داشتی؟ گوید: گمان من این بود که گناهان مرا بیامری، و در بهشت خود مرا ساکن گردانی، پس خداوند جبار تعالی شأنه فرماید: ای ملائکه من به عزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شأن خود قسم می خورم که این بنده یک ساعت از عمر خود را گمان نیک به من نداشته است، و اگر یک ساعت به من این گمان می داشت او را به آتش نمی رسانیدم، به این دروغی که می گوید او را به بهشت برید، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر بنده ای که ظن نیکو به پروردگار خود داشته باشد، خدا با او به گمان او عمل می کند، چنانچه حق تعالی می فرماید وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي

ص: ۴۶۲

۱-۱) بحار الانوار ۳۸۲/۷۰ ح ۳۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۸۴/۷۰ ح ۳۹.

۳-۳) بحار الانوار ۳۸۴/۷۰ ح ۴۱.

ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصِيبُكُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱) ترجمه اش این است: این گمان بدی است که به پروردگار خود دارید شما را هلاک کرد، پس صبح کردید از جمله زیان کاران (۲).

نمره دوّم: در بیان بعضی از قصص خائفان

که ذکر احوال ایشان موجب تنبه مؤمنان است

قصیه اوّل: کلینی به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است: مردی با زنش در کشتی سوار شدند، و کشتی ایشان شکست، و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند، مگر زن آن مرد که بر تخته ای بند شد، و به جزیره ای از جزایر بحر افتاد، و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمی گذشت، چون نظرش بر آن زن افتاد، گفت: تو از انسی یا از جن؟ گفت: از انسم، دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید، و به هیئت مجامعت درآمد، چون متوجه آن عمل قبیح شد، دید که آن زن اضطراب می کند و می لرزد، پرسید چرا اضطراب می کنی، اشاره به آسمان کرد که از خداوند خود می ترسم، پرسید هرگز مثل این کار کرده ای؟ گفت: نه به عزّت خدا قسم هرگز زنا نکرده ام، مرد گفت: تو هرگز چنین کاری نکرده ای چنین از خدا می ترسی، و حال آنکه من تو را به جبر بر این کار داشته ام، پس من اولایم به ترسیدن و سزاوارترم به خائف بودن.

ص: ۴۶۳

۱-۱) سورة فصلت: ۲۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۸۴/۷۰-۳۸۵ ح ۴۲.

پس برخاست و ترک آن عمل نمود، و هیچ با زن سخن نگفت، و به سوی خانه خود روان شد، و در خاطر داشت توبه کند، و پشیمان بود از کرده های خود، در اثنای راه به راهبی برخورد و با او رفیق شد، چون پاره ای راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد، راهب به آن جوان گفت: آفتاب بسیار گرم است، دعا کن خدا ابری فرستد که ما را سایه کند، جوان گفت: مرا نزد خدا حسنه ای نیست، و کار خیری نکرده ام که جرأت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم، راهب گفت: من دعا می کنم تو آمین بگو، چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد، و در سایه آن می رفتند.

چون بسیاری راه رفتند، راه ایشان جدا شد، و جوان به راهی و راهب به راه دیگر رفت، و آن ابر با جوان روان شد، راهب در آفتاب ماند، گفت: ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد، و دعای من مستجاب نشد، بگو به چه عمل مستحق این کرامت شده ای؟ جوان قصه خود را نقل کرد، راهب گفت: چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی، خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است، سعی کن بعد از این خوب باشی (۱).

قصیه دوم: کلینی به سند معتبر از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده است که: پادشاهی در میان بنی اسرائیل بود، و آن پادشاه قاضی داشت، و قاضی برادری داشت که به صدق و صلاح موسوم بود، و آن برادرزن صالحه ای داشت که از اولاد پیغمبران بود، و پادشاه شخصی را می خواست به کاری فرستد به قاضی گفت: مرد ثقة متعمدی را طلب کن، که به آن کار بفرستم، قاضی گفت: کسی معتمدتر از برادر خود گمان ندارم.

ص: ۴۶۴

پس برادر خود را طلبید، و تکلیف آن امر به او نمود، او ابا کرد و گفت: من زن خود را تنها نمی توانم گذاشت، قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود، چون مضطر شد گفت: ای برادر من به هیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود، و خاطر من به او بسیار متعلق است، پس تو خلیفه من باش در امر او، و به امور او برس، و کارهای او را بساز تا من برگردم، قاضی قبول کرد، و برادرش بیرون رفت، و آن زن از رفتن شوهر راضی نبود.

پس قاضی به مقتضای وصیت برادر مکرر به نزد آن زن می آمد، و از حوائج او سؤال می کرد، و به کارهای او اقدام می نمود، محبت آن زن بر او غالب شد، و او را تکلیف زنا کرد، آن زن امتناع نمود و ابا کرد، قاضی قسم خورد اگر قبول نکنی من به پادشاه می گویم زنا کرده است، گفت: آنچه می خواهی بکن من این کار را قبول نخواهم کرد.

قاضی به نزد پادشاه رفت، و گفت: زن برادرم زنا کرده است، و نزد من ثابت شده است، پادشاه گفت: او را سنگسار کن، پس آمد به نزد زن و گفت: پادشاه مرا امر کرده است تو را سنگسار کنم، اگر قبول می کنی می گذرم، و الاً تو را سنگسار می کنم، گفت: من اجابت تو نمی کنم آنچه خواهی بکن، قاضی مردم را خبر کرد، و آن زن را به صحرا برد و گودالی کند، و او را سنگسار کرد، تا وقتی که گمان کرد او مرده است باز گشت، و در آن زن رمقی باقی مانده بود.

چون شب شد حرکت کرد و از گودال بیرون آمد، و بر روی خود راه می رفت و خود را می کشید، تا به دیری رسید که در آنجا دیرانی می بود، در آن دیر خوابید تا صبح شد، چون دیرانی در را گشود آن زن را دید، و از قصه او سؤال نمود، زن قصه خود را باز گفت، دیرانی بر آن زن رحم کرد، و او را به دیر خود برد، و آن دیرانی پسر خردی داشت، و غیر آن فرزند نداشت، و مال و جمعیتی داشت، دیرانی آن

زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد، و فرزند خود را به او سپرد که تربیت کند، و آن دیرانی غلامی داشت، غلام عاشق آن زن شد، و با او درآویخت و گفت:

اگر به معاشرت من راضی نمی شوی جهد در کشتن تو می کنم، گفت: آنچه خواهی بکن، این امر ممکن نیست که از من صادر شود.

پس آن غلام فرزند دیرانی را بکشت و به نزد دیرانی آمد و گفت: این زن بدکار را آوردی، و فرزند خود را به او دادی، الحال فرزند تو را کشته است، دیرانی به نزد زن آمد و گفت: چرا چنین کردی؟ می دانی من به تو نیکی ها کردم، زن قصیه خود را بازگفت، دیرانی گفت: دیگر نفس من راضی نمی شود تو در این دیر باشی بیرون رو، و بیست درهم برای خرجی راه به او داد، و در شب او را از دیر بیرون کرد، و گفت: این را توشه کن خدا کارساز توست.

آن زن در آن شب راه رفت تا صبح به دهی رسید، دید مردی را بردار کشیده اند و هنوز زنده است، از سبب آن حال پرسید گفتند: بیست درهم قرض دارد، و نزد ما قاعده چنان است هر که بیست درهم قرض دارد او را بردار می کشند، و تا ادا نکند او را فرود نمی آورند، زن آن بیست درهم را داد و آن مرد را خلاص کرد، آن مرد گفت: ای زن هیچ کس بر من مثل تو حق نعمت ندارد، مرا از مردن نجات دادی، هر جا که می روی در خدمت تو می آیم.

پس همراه بیامدند تا به کنار دریا رسیدند، در کنار دریا کشتیها بود، و جمعی می خواستند بر آن کشتیها سوار شوند، مرد به آن زن گفت: تو در اینجا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها به مزد کار کنم و طعامی بگیرم و به نزد تو آورم، پس آن مرد به نزد اهل آن کشتیها آمد، و گفت: در این کشتی شما چه متاع هست؟ گفتند انواع متاعها و جواهر و عنبر و سایر چیزها هست، و این کشتی دیگر خالی است که ما خود سوار می شویم، گفت: قیمت این متاعهای شما چند می شود

گفتند: بسیار حسابش را نمی دانیم، گفت: من یک چیزی دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی شماست، گفتند: چه چیز است؟ گفت: کنیزی دارم که هرگز به آن حسن و جمال ندیده اید، گفتند: به ما بفروش، گفت: می فروشم به شرط آنکه یکی از شما برود و او را ببیند و برای شما خبر بیاورد، و شما آن را بخرید که آن کنیز نداند، و زر به من بدهید تا من بروم، آخر او را تصرف کنید، ایشان قبول کردند و کسی فرستادند خبر آورد که چنین کنیزی هرگز ندیده ام.

پس آن زن را به ده هزار درهم به ایشان فروخت، و زر گرفت و برفت، ایشان به نزد آن زن آمدند، و گفتند: برخیز بیا به کشتی، گفت: چرا؟ گفتند: ما تو را از آقای تو خریدیم، گفت: آن آقای من نبود، گفتند: اگر نیائی تو را به زور می بریم، به ناچار برخاست و با ایشان به کنار دریا رفت، چون به نزدیک کشتی ها رسیدند، هیچ یک از ایشان از دیگران ایمن نبودند، آن زن را بر روی کشتی متاع سوار کردند، و خود همه در کشتی دیگر آمدند، و کشتیها را روان کردند.

چون به میان دریا رسیدند، خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با آن جماعت همه غرق شدند، و کشتی زن با متاعها نجات یافت، و باد او را به جزیره ای برد، از کشتی فرود آمد و کشتی را بست، و در اطراف آن جزیره گردش کرد، دید مکان خوشی است، و آبها و درختان میوه دارد، با خود گفت: در این جزیره می مانم، و از این آب و میوه ها می خورم و عبادت الهی می کنم تا مرگ دررسد.

پس خدا وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که: برو به نزد آن پادشاه و بگو در فلان جزیره بنده ای از بندگان من هست، باید تو و اهل مملکت تو همه به نزد او بروید، و به گناهان خود اقرار کنید، و از او سؤال کنید که از گناه شما درگذرد، تا من گناهان شما را بیامرزم، چون پیغمبر پیغام خود را به آن پادشاه رسانید، پادشاه با اهل مملکتش همه به سوی آن جزیره رفتند، و در آنجا همان زن را دیدند.

پس پادشاه به نزد او رفت، و گفت: این قاضی به نزد من آمد و گفت: زن برادرش زنا کرده است، و من حکم کردم او را سنگسار کنند، و گواهی نزد من گواهی نداده بود، می ترسم به سبب آن جرمی که کرده باشم، می خواهم که برای من استغفار نما، زن گفت: خدا تو را بیامرزد بنشین، پس شوهرش آمد و او را نمی شناخت گفت: من زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح، او را گذاشتم و از شهر بیرون رفتم، و او راضی نبود به رفتن من، و سفارش او را به برادر خود کردم، چون برگشتم از احوال او سؤال کردم برادرم گفت: زنا کرد او را سنگسار کردیم، می ترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم، از خدا بطلب مرا بیامرزد، زن گفت: خدا تو را بیامرزد بنشین، و او را پهلوی پادشاه نشاند.

پس قاضی پیش آمد و گفت: برادرم زنی داشت عاشق او شدم، و او را تکلیف به زنا کردم قبول نکرد، نزد پادشاه او را متهم به زنا ساختم، و به دروغ او را سنگسار کردم، از برای من استغفار کن، زن گفت: خدا تو را بیامرزد پس رو به شوهرش کرد که بشنو پس دیرانی آمد، و قصه خود را نقل کرد و گفت: در شب آن زن را بیرون کردم و می ترسم درنده ای او را دزدیده باشد و کشته شده باشد از تقصیر من در گذر، گفت: خدا تو را بیامرزد بنشین، پس غلام آمد و قصه خود را نقل کرد، زن به دیرانی گفت بشنو، پس گفت: خدا تو را بیامرزد، پس آن مرد دار کشیده آمد، و قصه خود نقل کرد، زن گفت: خدا تو را بیامرزد، چون او بی سبب در برابر نیکی بدی کرده بود.

پس آن زن عابده به شوهر خود گفت: من زن توأم، و آنچه شنیدی همه قصیه من بود، مرا دیگر احتیاجی به شوهر نیست، می خواهم که این کشتی پر مال را متصرف شوی، و مرا در این جزیره بگذاری عبادت خدا کنم، می بینی از دست مردان چه کشیده ام، پس شوهر او را گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد، و پادشاه و اهل

قصة سوم: ابن بابویه علیه الرحمه به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که: در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر مردگان را می شکافت، و کفن مردگان را می دزدید، پس یکی از همسایگان او بیمار شد، و ترسید که چون بمیرد آن کفن دزد کفن او را برآید، او را طلبید، و گفت: من با تو چگونه بودم در همسایگی، گفت: همسایه نیکی بودی برای من، گفت: به تو حاجتی دارم، گفت: حاجت تو برآورده است، پس دو کفن به نزد او گذاشت، گفت: هریک را می خواهی و بهتر است برای خود بردار، و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند، و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر.

پس آن نَباش از گرفتن کفن ابا کرد، و بیمار مبالغه کرد تا او کفن بهتر را برداشت، چون آن شخص مرد او را کفن کردند و دفن کردند، نَباش با خود گفت: این مرد بعد از مردن چه می داند که من کفنش را برداشته ام یا گذاشته ام، پس آمد و قبرش را شکافت، ناگاه صدائی شنید کسی بانگ بر او زد که مکن، پس او ترسید و کفن را گذاشت، و برگشت، و به فرزندان خود گفت: من چگونه پدری بودم برای شما؟ گفتند: نیکو پدر بودی، گفت: حاجتی به شما دارم، گفتند: بگو آنچه فرمائی چنان خواهیم کرد، گفت: می خواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید، و سوخته استخوانهای مرا بکوبید، و در هنگامی که باد تنیدی آید نصف آن خاکستر را به جانب صحرا به باد دهید، و نصف دیگر را به جانب دریا، گفتند: چنین خواهیم کرد.

چون مرد آنچه وصیت کرده بود به جا آوردند، در آن حال حق تعالی به صحرا

فرمود آنچه در توست جمع کن، و به دریا فرمود آنچه در توست جمع کن، و آن شخص را زنده کرد و بازداشت، و فرمود: تو را چه باعث شد چنین وصیتی کردی؟ گفت: به عزت تو از ترس تو چنین کردم، حق تعالی فرمود: چون از خوف من چنین کردی خصمان تو را از تو راضی می‌کنم، و خوف تو را به ایمنی مبدل می‌سازم، و گناهان تو را می‌آمرزم (۱).

قصه چهارم: ابن بابویه نقل کرده است که: روزی بسیار گرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشسته بودند، ناگاه شخصی آمد و جامه های خود را کند، و در زمین گرم می‌غلطید و گاهی پشت خود، و گاهی شکم خود، و گاهی پیشانی خود را بر زمین می‌مالید، و می‌گفت: ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیم تر است.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به او نظر می‌فرمود، پس او جامه های خود را پوشید، حضرت او را طلبیدند و فرمودند: ای بنده خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده‌ام، چه چیز تو را باعث بر این شد؟ گفت: ترس الهی مرا باعث شد، و به نفس خود این گرمی را چشاندیم تا بدانند عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد، حضرت فرمود: از خدا ترسیده ای آنچه شرط ترسیدن است، و به درستی که پروردگار تو مباحثات کرد به تو با ملائکه سماوات، پس به اصحاب خود فرمود:

به نزد این مرد روید تا برای شما دعا کند، چون به نزدیک او آمدند گفت: خداوند جمع کن امر همه را بر هدایت، و تقوا را توشه ما گردان، و بازگشت ما را به سوی بهشت قرار ده (۲).

ص: ۴۷۰

۱- ۱) بحار الانوار ۳۷۷/۷۰-۳۷۸ ح ۲۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۷۸/۷۰ ح ۲۳.

قصیه پنجم: ابن بابویه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: در زمان پیش سه نفر به راهی می رفتند، در میان راه ایشان را بارانی گرفت به غاری پناه بردند، ناگاه سنگی از کوه فرود آمد و در غار را گرفت، و راه ایشان را مسدود کرد، یکی از ایشان گفت: و الله شما را از این مهلکه به غیر از راستی نجات نمی دهد، بیائید هر یک از ما عملی به درگاه خدا عرض کنیم که خدا داند راست می گوئیم.

یکی از ایشان گفت: خداوندا تو می دانی که من مزدوری داشتم که برای من کاری کرده بود، که قدری از برنج در عوض بگیرد، و مزد خود را نگرفته ناپیدا شد، پس من آن برنج را برای او زراعت کردم، و حاصل آن را برای او گاوها خریدم، و چون مدتی بر آن گذشت آن مرد بیامد و مزد خود را از من طلب کرد، گفتم: آن گاوها از آن توست ببر، گفت: من اندکی برنج طلب دارم، گفتم: این گاوها از حاصل آن برنج بهم رسیده است، و همه مال توست، همه را به تصرف او دادم، خداوندا اگر می دانی آن کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن، پس اندکی آن سنگ دور شد.

دیگری گفت: خداوندا می دانی که من پدر و مادر پیری داشتم، و هر شب شیر گوسفندان خود را برای ایشان و عیال خود می آوردم، شبی دیر آمدم پدر و مادرم به خواب رفته بودند، و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد می کردند، و هر شب تا پدر و مادرم نمی خوردند به ایشان نمی دادم، پس نخواستم ایشان را بیدار کنم، و نخواستم که پیشتر به فرزندان دهم، و نرفتم مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم، تا صبح با آن حال انتظار کشیدم، خداوندا اگر می دانی آن کار را از ترس تو کردم ما را فرجی کرامت فرما، پس سنگ اندکی دورتر شد.

سوم گفت: خداوندا می دانی که من دختر عمویی داشتم، و او را دوست می داشتم، و خواستم او را بفرییم، گفت: تا صد دینار نیاوری تن در نمی دهم،

صد دینار به هم رسانیدم و به او دادم، چون راضی شد و در میان پای او نشستم، گفتم: از خدا بترس و مهر خدا را به ناحق مشکن، من برخاستم و از صد دینار گذشتم، اگر می دانی که از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دور گردان، آن سنگ دور شد و بیرون آمدند (۱).

قصه ششم: کلینی به سند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که:

روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از صحابه نشسته بودند، شخصی به خدمت آن حضرت آمد و گفت: یا امیر المؤمنین با پسری عمل قبیحی کرده ام مرا پاک گردان و حد الهی را بر من جاری کن، حضرت فرمود: برو به خانه ات بلکه تو را جنونی طاری شده است که چنین سخنی می گوئی، تا آنکه چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد، در مرتبه چهارم که ثابت شد حضرت فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مثل تو سه حکم مقرر فرموده است، هر یک را می خواهی اختیار کن، گفت: آن سه حکم کدام است؟ فرمود: یا یک ضربت شمشیر بر گردنت بزنند، یا تو را از کوهی دست و پا بسته بیندازند، یا تو را به آتش بسوزانند، گفت: یا امیر المؤمنین کدام دشوارتر است؟ فرمود: به آتش سوزانیدن، گفت: من او را اختیار می کنم که دشوارتر است، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مهیا شو که حد را بر تو جاری کنیم.

پس برخاست و دو رکعت نماز گذارد، و چون فارغ شد گفت: خداوندا گناهی کردم که می دانی، و از عقاب تو ترسیدم، و به نزد وصی و پسر عم پیغمبرت آمدم، و از او سؤال نمودم مرا پاک کند، او مرا مخیر گردانید در میان سه صنف از عذاب، خداوندا من دشوارتر را اختیار کردم خداوندا از تو سؤال می نمایم که این را کفاره

ص: ۴۷۲

گناه من گردانی، و مرا به آتش آخرت نسوزانی، پس گریان برخاست و رفت در میان گودی که از برای او کنده بودند، و آتش بر دورش افروخته بودند نشست، پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب همگی گریان شدند، و حضرت فرمود: ای جوان ملائکه آسمانها و زمین را به گریه درآوردی، و خدا توبه تو را قبول فرمود:

برخیز و دیگر چنین کاری مکن (۱).

قصه هفتم: به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود، روزی بعضی از جوانان گفتند: اگر فلان عابد مشهور این زن را ببیند فریفته خواهد شد، آن زن چون این سخن را شنید گفت: و الله به خانه نروم تا او را از راه نبرم، پس در همان شب قصد خانه آن عابد کرد، و در را کوفت گفت: ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو شب را به روز آورم، عابد ابا نمود، زن گفت:

بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند، و از ایشان گریخته ام، اگر در نگشائی ایشان می رسند فصحیح به من می رسانند، عابد چون این سخن را شنید در را گشود.

پس چون زن به خانه درآمد، جامه های خود را افکند، و چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست به او رسانید در حال متذکر شد و دست از او برداشت، و دیگری در بار داشت که آتش در زیر آن می سوخت، رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت، زن گفت: چکار می کنی؟ گفت: دست خود را می سوزانم به جزای آن خطائی که صادر شد، زن بیرون رفت و شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را می سوزاند، چون پیامدند دستش

ص: ۴۷۳

تمام سوخته بود (۱).

قصیه هشتم: به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: عابدی در بنی اسرائیل بود، شبی زنی مهمان او شد، شیطان او را وسوسه کرد، و هرچند بر او زور می آورد یک انگشت از انگشتان خود را به آتش می داشت، تا آن خیال از نفسش بیرون می رفت، و پیوسته در این کار بود تا صبح، چون صبح شد به آن زن گفت: بیرون رو که بد میهمانی بودی تو از برای ما (۲).

قصیه نهم: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: زهد حضرت یحیی علیه السلام در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد، نظر کرد به عباد و رهبانان و احبار که پیراهنهای مو پوشیده اند، و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند، و زنجیرها بر گردن کرده، و بر ستونهای مسجد بسته اند، چون این جماعت را دید به نزد مادرش آمد و گفت: ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بیاف تا بروم بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان، مادرش گفت: صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم.

چون حضرت زکریا آمد، سخن یحیی را نقل نمود، زکریا گفت: ای فرزند چه چیز تو را باعث شده است که این اراده نمائی و تو هنوز طفلی؟ یحیی گفت: ای پدر مگر ندیده ای از من خردسال تر مرگ را چشیده است؟ گفت: بلی، زکریا به مادر یحیی گفت: آنچه می گوید چنان کن، پس مادر کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت، پوشید و رفت به بیت المقدس با عباد مشغول عبادت شد، تا آنکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد.

ص: ۴۷۴

۱-۱) بحار الانوار ۳۸۷/۷۰-۳۸۸ ح ۵۲.

۲-۲) بحار الانوار ۳۸۸/۷۰ ح ۵۳.

پس روزی نظر کرد به بدن خود، دید بدنش نحیف شده گریست، خطاب الهی به او رسید: ای یحیی آیا گریه می کنی از اینکه بدنت کاهیده شده، به عزت و جلال خودم قسم اگر یک نظر به جهنم بکنی پیراهن آهن خواهی پوشید به عوض پلاس، حضرت یحیی گریست، تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد به حدی که دندانهایش پیدا شد.

چون این خبر به مادرش رسید با زکریا به نزد او آمدند، و عبّاد بنی اسرائیل به گرد او برآمدند، و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است، گفت: من باخبر نشدم، زکریا گفت: ای فرزند چرا چنین می کنی، من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد، گفت: ای پدر تو مرا به این امر کردی، گفتمی که در میان بهشت و دوزخ عقبه ای هست که نمی گذرنند از این عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی، گفت: بلی من چنین گفتم، جهد و سعی کن در بندگی خدا که تو را به امر دیگر فرموده اند.

پس مادر به او گفت: ای فرزند رخصت می دهی دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری تا دندانهایت را پوشانند، و آب چشمت را جذب نماید، گفت: تو اختیار داری، پس آن دو پاره نمد را برای او ساخت، و بر رویش گذاشت، و آستینهایش را فشرد، از اشک چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد، چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو به سوی آسمان کرد گفت: خداوندا این فرزند من است، و این آب دیده اوست، و تو از همه رحم کنندگان رحیم تری.

پس هرگاه زکریا می خواست که بنی اسرائیل را موعظه بگوید به جانب چپ و راست نظر می فرمود، اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمی برد، پس روزی یحیی حاضر نبود شروع به موعظه کرد، یحیی سر خود را در عبائی پیچید آمد در

میان مردم نشست، و حضرت زکریا او را ندید، فرمود: حیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی می فرماید: در جهنم کوهی هست که آن را سکران می نامند، و در پائین کوه وادی هست که آن را غضبان می گویند؛ زیرا از غضب الهی فروخته شده است، و در آن وادی چاهی هست که صد سال راه عمق آن است، و در آن چاه تابوتها از آتش هست، و در آن تابوتها صندوقها و جامه ها و زنجیرها و غلها از آتش هست.

چون یحیی این را شنید، سر برداشت و فریاد برآورد که وا غفلتاه، چه بسیار غافلیم از سکران، برخاست و بی خبرانه متوجه بیابان شد، پس زکریا از مجلس برخاست و به نزد مادر یحیی رفت، و فرمود: یحیی را طلب نما که می ترسم او را نبینی مگر بعد از مرگ او، مادر به طلب حضرت یحیی بیرون رفت، تا به جمعی از بنی اسرائیل رسید، ایشان از او پرسیدند ای مادر یحیی به کجا می روی؟ گفت: به طلب فرزندم یحیی می روم که نام آتش جهنم را شنیده و رو به صحرا رفته است، پس رفت تا به چوپانی رسید، پرسید آیا جوانی را به این هیئت و صفت دیدی؟ گفت: یحیی را می خواهی؟ گفت: بلی، گفت: الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که مشغول گریه بود، و سر به سوی آسمان بلند کرده می گفت: به عزت تو ای مولای من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم.

پس چون مادر بیامد، و نظرش بر وی افتاد، به نزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت، و او را به خدا قسم داد که با او به خانه رود، پس به خانه رفت، و مادر التماس کرد که: ای فرزند خواهش دارم پیراهن مو را بکنی، و پیراهن پشم بپوشی که آن نرم تر است، یحیی قبول نمود، و پیراهن پشم پوشید، مادر از برای او عدسی پخت، آن حضرت تناول فرمود: و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد، پس در خواب به او ندا رسید: ای یحیی خانه ای به از خانه من

می خواهی، و همسایه ای به از من می طلبی.

چون این ندا به گوشش رسید از خواب برخاست، و گفت: خداوندا از لغزش من در گذر، به عزّت تو که دیگر سایه نطلبم به غیر از سایه بیت المقدس، و به مادرش گفت: ای مادر پیراهن مو را بیاور، مادر پیراهن را به او داد، و در او آویخت که مانع رفتن شود، حضرت زکریّا به او گفت: ای مادر یحیی بگذار که پرده دلش را گشوده اند، و به عیش دنیا منتفع نمی شود، پس برخاست یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید به بیت المقدس رفت با احبار و رهبانان عبادت می کرد تا شهید شد (۱).

قصیه دهم: ابن بابویه از عروه بن الزبیر روایت کرده است که گفت: روزی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه نشستیم، یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعه رضوان را، ابو الدرداء گفت: ای قوم می خواهید خبر دهم شما را به کسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاد بود؟ گفتند: کیست آن شخص؟ گفت: علی بن ابی طالب، پس چون این را گفت همگی رو از وی گردانیدند، پس شخصی از انصار به او گفت: سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافقت نکرد، او گفت: من آنچه دیده بودم گفتم، شما نیز هر چه دیده اید از دیگران بگوئید.

من شبی در نخلستان بنی النجار به خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود، و در پشت درختان خرما پنهان شده بود، و به آواز حزین و نغمه دردناک می فرمود: الهی چه بسیار گناهان که از دوش من برداشتی، و در برابر آنها نعمت فرستادی، و چه بسیار بديها که از من صادر شد کرم کردی و رسوا نکردی،

ص: ۴۷۷

الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت، و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد، پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم، و به غیر خشنودی تو آرزو ندارم، پس از پی آن صدا رفتم، دانستم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است.

پس در پشت درختان پنهان شدم، و آن حضرت رکعات نماز بسیار گذارد، و چون فارغ شد مشغول دعا و گریه و مناجات شد، و از جمله آنچه می فرمود این بود: الهی چون در عفو و بخشش تو فکر می کنم گناه من بر من آسان می شود، و چون عذاب عظیم تو را به یاد می آورم بلیه خطاها بر من عظیم می شود، آه اگر بخوانم در نامه های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام، و تو آنها را احصا فرموده ای، پس بگوئی به ملائکه بگیرند او را، پس وای بر چنین گرفته شده ای و اسیری که خویشانش او را نجات نمی توانند بخشید، و قبیله او به فریادش نمی توانند رسید، و جمیع اهل محشر بر او رحم می کنند، پس فرمود: آه از آتشی که جگرها را بریان می کند، آه از آتشی که جمیع احشا را فرومی ریزد، آه از دریاها و فروخته از آتشی که آتشی است.

پس بسیار گریستند تا آنچه دیگر صدا و حرکت از آن حضرت نشنیدم، با خود گفتم: البته خواب بر آن حضرت غالب شد از بسیاری بیداری، به نزدیک رفتم برای نماز صبح آن حضرت را بیدار کنم، چندان که حرکت دادم حرکت نمود، و به مثابه چوب خشک جسد مبارکش بی حس افتاده بود، گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، دویدم به جانب خانه آن حضرت، و خبر را به حضرت فاطمه علیها السلام رسانیدم، فرمود: قصه چگونه بود؟ عرض کردم، فرمود: و الله ای ابو دردا این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو می دهد.

پس آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند بهوش باز آمد، و نظر به سوی من فرمودند من می گریستم، فرمود: از چه می گریی ای ابو دردا؟ گفتم: از آنچه می بینم

که تو با خود می کنی، فرمود: اگر بینی مرا که به سوی حساب بخوانند در هنگامی که گناه کاران یقین به عذاب خود داشته باشند، و ملائکه غلاظ و زبانیۀ تند خود مرا احاطه کرده باشند، و نزد خداوند جبار مرا بدارند، جمیع دوستان در آن حال مرا واگذارند، و اهل دنیا همه بر من ترحم کنند، هرآینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم، که هیچ امری بر او پوشیده نیست، ابو دردا گفت: و الله چنین عبادتی از هیچ یک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ندیدم (۱).

ثمره سوّم: در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن

و مذمت متابعت هواهای نفسانی

بدان که نفس امّیّاره انسان ضررش زیاده از شیطان است، چنانچه حق تعالی می فرماید حضرت یوسف فرمود: به درستی که نفس امرکننده است به بدی مگر آنکه را خدا رحم فرماید، و در جای دیگر می فرماید: هر که از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد و نهی کند نفس را از خواهشهای او بهشت مأوای اوست، و در جای دیگر می فرماید در قیامت شیطان به گمراهان خواهد گفت: مرا بر شما سلطنتی نبود به غیر اینکه شما را خواندم و اجابت من کردید، پس مرا ملامت مکنید، نفسهای خود را ملامت کنید.

بدان که مجاهده با نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر، و دشوارتر است از آن، و یک ثمره از ثمرات مجاهده با نفس جهاد با کفار است، و

ص: ۴۷۹

مجاهدۀ نفس آن است که به عقل مستقیم با نفس و خواهشهای او که مخالف شرع باشد معارضه نماید، و به استعانت الهی و تذکر آیات و احادیث و مواعظ او را منقاد حق گرداند، و تابع شرع سازد، مانند اسب چموشی که آن را به تدبیر و تعلیم رهوار نمایند، و تحمّل بارهای گران بر آن آسان شود.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری به جهاد فرستادند، چون برگشتند فرمودند: مرحبا به جماعتی که جهاد کوچک را به جا آوردند، و جهاد بزرگتر بر ایشان باقی مانده است، پرسیدند: جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس، پس فرمود: بهترین جهاد جهاد با نفسی است که در میان دو پهلوی آدمی است (۱).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: فرمود حذر نمائید از هواها و خواهشهای نفس خود، چنانچه حذر می کنید از دشمنان خود، و هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان از متابعت هواهای خودشان و درو کرده های زبانشان (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حق تعالی می فرماید: به عزّت و جلال و بزرگواری و نور و علوّ شأن و رفعت مکان خود قسم می خورم، هیچ بنده ای اختیار نمی کند خواهش نفس خود را بر فرمودۀ من، مگر آنکه امور او را متفرّق می سازم، و دنیا را بر او مشتبه می کنم، و دل او را به دنیا مشغول می نمایم، و نمی رسانم به او مگر آنچه برای او مقدر کرده ام از دنیا، و به عزّت و جلال و بزرگواری خود قسم هیچ بنده ای اختیار نمی کند فرمودۀ مرا بر خواهش خود، مگر آنکه ملائکه را به حفظ او موکّل می گردانم، و آسمانها و

ص: ۴۸۰

۱- ۱) بحار الانوار ۶۵/۷۰ ح ۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۸۲/۷۰ ح ۱۷.

زمینها را متکفل روزی او می کنم، و تجارت هر تاجری را به سوی او می فرستم (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: نفس را با خواهشهای خود مگذار، به درستی که خواهش نفس در هلاکت آن است، و نفس را با هوا گذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است، و نفس را از خواهشهای خود بازداشتن درمان دردهای نفس است (۲).

یا اباذر انّ اول شیء یرفع من هذه الامه الامانه و الخشوع حتّی لا یکاد یری خاشعا

اشاره

ای ابوذر اول چیزی که از این امت برداشته می شود امانت و خشوع است، تا آنکه از هیچ یک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمی توان دید.

حفظ امانت و ادای آن

بدان که امانت عبارت از عفت و ورزیدن در اموال و عرض مردم است، و خیانت ضد آن است، و امانت اشرف صفات کمال است، و خیانت موجب نقص و وبال است.

چنانچه به سند معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده مگر آنکه مردم را امر فرمود به راستی در سخن، و ادا کردن امانت به نیکوکار و بدکار (۳).

و به اسانید معتبره از آن حضرت منقول است که: نظر نکنید به طول دادن رکوع و سجود مردم، این چیزی است که عادت به آن کرده اند، و اگر ترک کنند وحشت به هم می رسانند، و لیکن نظر کنید به راستگوئی و ادا کردن امانت مردم به اهلش (۴).

ص: ۴۸۱

۱- ۱) بحار الانوار ۷۸/۷۰ ح ۱۴، و ص ۸۵ ح ۱۸.

۲- ۲) بحار الانوار ۸۹/۷۰ ح ۲۰.

۳- ۳) اصول کافی ۱۰۴/۲ ح ۱.

۴- ۴) اصول کافی ۱۰۴/۲ ح ۲.

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: بر شما باد به ادا کردن امانت مردم، به درستی که اگر کشنده پدرم مرا امین کند بر شمشیری که پدرم را به آن کشته باشد، و آن شمشیر را به من بسپارد، البته به او رد می نمایم (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که را امین کنند بر امانتی و او به صاحبش رد نماید، هزار عقده از عقده های آتش از گردن خود گشوده است، پس مبادرت نمائید به ادای امانت؛ زیرا امانتی که به کسی می سپارند ابلیس صد شیطان را بر او می گمارد که او را گمراه کنند، و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند، مگر کسی که خدا او را نگاه دارد (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که حق مؤمنی را حبس نماید، خدا در قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد، تا آنکه نهرها از عرق او جاری شود، و منادی از جانب خدا ندا کند این ظالمی است که حق خدا را حبس کرده است، پس چهل روز او را سرزنش کنند، و او را به جهنم برند (۳).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که ظلم کند بر مزدوری و مزدش را ندهد، خدا ثواب او را حبط نماید، و بوی بهشت را بر او حرام کند، با اینکه بویش از پانصد سال راه شنیده می شود، و کسی که از همسایه اش یک شبر از زمین را خیانت کند و داخل خانه خود کند، خدا آن زمین را تا هفتم طبقه زمین طوقی کند به گردن او در قیامت، و به آن هیئت به مقام حساب آید (۴).

و فرمود: هر که خیانت کند امانتی را در دار دنیا و به صاحبش ندهد تا مرگ او را

ص: ۴۸۲

۱-۱) بحار الانوار ۱۱۴/۷۵ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۱۱۴/۷۵ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۱۷۵/۷۵ ح ۱۷.

۴-۴) من لا یحضره الفقیه ۱۲/۴.

دریابد، بر غیر ملت من مرده است، و چون خدا را ملاقات نماید بر او خشنناک باشد (۱).

و فرمود: هر که خیانتی را بخورد و داند که این مال خیانت است گناه او مثل گناه کسی است که آن خیانت را کرده است (۲).

و فرمود: هر که حق مسلمانی را حبس کند و به صاحبش ندهد، خدا برکت و روزی او را بر او حرام گرداند (۳).

و فرمود: هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش بطلبد و او را تأخیر کند و ندهد، هر روز بر او گناه گمرکچی نوشته می شود (۴).

و به سند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر که چیزی از مال برادر مؤمنش را به ظلم متصرف شود و به او پس ندهد، پاره ای از آتش قیامت برای خود کسب کرده است (۵).

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مال مؤمنی را به غصب متصرف شود، پیوسته حق تعالی از وی روی رحمت خودش را بگرداند، و اعمال او را دشمن دارد، و بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه کند، و مالی که گرفته است به صاحبش رد نماید (۶).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر که ظلم کند بر کسی البته خدا او را بگیرد یا در جانش یا در مالش، و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم

ص: ۴۸۳

۱- ۱) من لا یحضره الفقیه ۱۵/۴.

۲- ۲) من لا یحضره الفقیه ۱۵/۴.

۳- ۳) من لا یحضره الفقیه ۱۵/۴.

۴- ۴) من لا یحضره الفقیه ۱۶/۴-۱۷.

۵- ۵) بحار الانوار ۳۱۳/۷۵ ح ۲۴.

۶- ۶) عوالی اللآلی ۳۶۴/۱ ح ۵۶.

نباشد چون توبه کند خدا او را می آمرزد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: ظلم بر سه قسم است: ظلمی که خدا می آمرزد، و ظلمی که خدا نمی آمرزد، و ظلمی که خدا نمی گذرد، اما ظلمی که نمی آمرزد آن شریک از برای او قرار دادن است، و اما ظلمی که می آمرزد ظلمی است که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا، و اما ظلمی که نمی گذرد آن حقّ الناس است که مردمان از یکدیگر می طلبند (۲).

یا اباذر و الذی نفس محمّد بیده لو أنّ الدنیا کانت تعدل عند الله

اشاره

یا اباذر و الذی نفس محمّد بیده لو أنّ الدنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضه أو ذباب ما سقى الکافر منها شربه من ماء.

یا اباذر الدنیا ملعونه، و ملعون ما فیها، الا ما ابتغى به وجه الله، و ما من شیء أبغض الی الله تعالی من الدنیا، خلقها ثمّ أعرض عنها، فلم ينظر الیها و لا- ينظر الیها حتّى تقوم الساعة، و ما من شیء أحبّ الی الله عزّ و جلّ من الایمان به، و ترک ما أمر أن یترک.

یا اباذر انّ الله تبارک و تعالی أوحى الی أخى عیسی: یا عیسی لا تحبّ الدنیا فانّی لست احبّها، و أحبّ الآخرة فانّما هی دار المعاد.

یا اباذر انّ جبرئیل أتانى بخزائن الدنیا علی بغله شهباء فقال لی: یا محمّد هذه خزائن الدنیا و لا- ینقصک من حظّک عند ربّک، فقلت: یا حبیبی جبرئیل لا حاجه لی فیها، اذا شبعت شکرت ربّی، و اذا جعت سألته.

ص: ۴۸۴

۱- ۱) اصول کافی ۳۳۲/۲ ح ۱۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۱۱/۷۵ ح ۱۵.

یا أباذر اذا أراد الله عزّ وجلّ بعبد خيرا فقهه في الدين، و زهده في الدنيا، و بصّره بعيوب نفسه.

یا أباذر ما زهد عبد في الدنيا الاّ أثبت الله الحكمة في قلبه، و أنطق بها لسانه، و بصّره عيوب الدنيا داءها و دواءها، و أخرجه منها سالما الى دار السلام.

یا أباذر رأيت أخاك قد زهد في الدنيا فاستمع منه، فإنّه يلقي اليك الحكمة، فقلت: يا رسول الله من أزهّد الناس؟ قال: من لم ينس المقابر و البلى، و ترك فضل زينه الدنيا، و آثر ما يبقى على ما يفنى، و لم يعد غدا من أيامه، و عدّ نفسه في الموتى.

ای ابوذر به حقّ آن خداوندی که جان محمّد به يد قدرت اوست اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پر پشه ای یا پر مگسی، کافر را در دنیا یک شربت آب نمی داد.

ای ابوذر دنیا ملعون است، و آنچه در دنیاست ملعون است، مگر چیزی که مطابق رضای الهی باشد، و هیچ چیز را خدا دشمن نمی دارد مانند دنیا، حقّ تعالی دنیا را خلق فرمود، و از آن اعراض نمود، و نظر لطف به سوی آن نکرد و نخواهد کرد تا قیام قیامت، و هیچ چیزی نزد خدا محبوب تر نیست از ایمان به خدا، و ترک کردن آنچه خدا امر فرموده به ترک آنها.

ای ابوذر حقّ تعالی وحی فرمود به برادرم عیسی علیه السّلام که: ای عیسی دوست مدار دنیا را، به درستی که من آن را دوست نمی دارم، و دوست دار آخرت را که بازگشت همه به آنجاست.

ای ابوذر جبرئیل به نزد من آمد، و خزینه های دنیا را برای من آورد، و بر استر اشهبی سوار بود، پس گفت: ای محمّد اینها خزینه های دنیاست به تو می دهم، و

از بهره تو نزد حق تعالی و نعیم آخرت تو چیزی کم نمی شود به سبب متصرف شدن خزاین دنیا، من گفتم: ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی به این خزاین نیست، هرگاه سیر می شوم پروردگار خود را شکر می کنم، و چون گرسنه می شوم از او سؤال می نمایم.

ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده ای را خواهد، او را به مسائل دین خود عالم می گرداند، و رغبت او را از دنیا برطرف می گرداند، و او را زاهد می کند، و به عیبهای نفس خود بینا می کند.

ای ابوذر هیچ بنده ای به زهد و ترک دنیا متصف نمی شود، مگر آنکه حق تعالی علوم و حکمتها را در دل او ثابت می گرداند، و زبان او را به حکمت و معارف گویا می سازد، و بینا و گویا می گرداند او را به عیبهای درد و دواى دنیا، و او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون می برد، و به خانه سلامتی که بهشت پاکیزه سرشت است داخل می گرداند.

ای ابوذر چون برادر مؤمن خود را بینی که ترک دنیا کرده است و رغبت به آن ندارد، سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربّانی را به سوی تو القا می کند، من گفتم: یا رسول الله کیست که زهد او در دنیا بیشتر است؟ فرمود: کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را، و ترک کند زیادهای دنیای دنیا را، و اختیار کند نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای فانی دنیا، و فردا را از عمر خود حساب نکند، و خود را از مردگان شمارد.

در توضیح این فصل سه باب ایراد می نمایم.

بدان که هرچند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد، اما چون شیطان در نظر عالمیان او را مزین ساخته است، و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظه قبایح آن منصرف نموده است، ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از مقربان بارگاه ذوالجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری می شود.

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی جمیع خیرات را در خانه ای جمع کرده است، و کلید آن خانه را زهد در دنیا گردانیده است، و فرمود: حرام است بر دل‌های شما شناختن شیرینی و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ خلقی معین و یاور دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن (۲).

و فرمود: علامت رغبت به ثواب آخرت ترک زینتهای دنیاست، به درستی که زهد در دنیا کم نمی کند از آنچه خدا از برای زاهد قسمت فرموده است، و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمی کند آنچه را خدا برای ایشان قسمت فرموده است، پس کسی غبن دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید (۳).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله محزون از خانه بیرون آمد، ملکی بر آن حضرت نازل شد و کلیدهای خزائن و گنجهای زمین را از برای آن حضرت آورد و گفت: ای محمّد این کلید گنجهای دنیاست، پروردگارت

ص: ۴۸۷

۱-۱) اصول کافی ۱۲۸/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۱۲۸/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۱۲۹/۲ ح ۶.

می فرماید: بگشا خزینه های دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمی شود، حضرت فرمود: دنیا خانه کسی است که در آخرت خانه نداشته باشد، و از برای دنیا جمع می کند کسی که عقلی نداشته باشد، ملک گفت: به حق خداوندی که تو را به راستی فرستاده است همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم می گفت در وقتی که کلیدها را به من می دادند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشتند بر بزغاله مرده گوش بریده ای که در مزبلها افتاده بود، پس به اصحاب خود فرمود: این بزغاله به چند می ارزد؟ گفتند: اگر زنده بود به یک درهم نمی ارزید، حضرت فرمود: به حق آن پروردگاری که جان من در دست اوست دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگاه حق تعالی خیر بنده ای را خواهد، او را زاهد در دنیا می گرداند، و به مسائل دین خود او را عالم می گرداند، و عیبهای دنیا را به او می شناساند، و کسی را که خدا این کرامت ها به او بفرماید خیر دنیا و آخرت به او داده است.

و فرمود: هیچ کس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترک دنیا، و این ضد آن چیزی است که طلب می کنند دشمنان حق از رغبت در دنیا، پس فرمود:

کجاست صبرکننده صاحب کرمی که در این چند روز اندک از دنیا بگذرد، به درستی که مزه ایمان را نمی یابید شما، و حرام است لذت ایمان بر شما تا زهد در دنیا نورزید.

ص: ۴۸۸

۱-۱) اصول کافی ۱۲۹/۲ ح ۸.

۲-۲) اصول کافی ۱۲۹/۲ ح ۹.

و فرمود: مؤمنی که خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع درجه می شود، و لذت و چاشنی محبت الهی را می یابد، و او نزد اهل دنیا چنان است که گویا دیوانه شده است، و عقلش مخلوط شده است، و لیکن نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط شده است، و به این سبب به غیر خدا مشغول نمی شود.

و فرمود: دلی که از محبت و کدورتها صاف و خالص شد، زمین بر او تنگ می شود تا میل به آسمان می کند و به جانب رفعت پرواز می نماید (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: طلب دنیا به آخرت ضرر می رساند، و طلب آخرت به دنیا ضرر می رساند، پس به دنیا ضرر رسانیدن سزاوارتر است تا ضرر رسانیدن به آخرت (۲).

و به سند معتبر منقول است که: جابر جعفی به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمد، حضرت فرمود: ای جابر و الله که من محزونم و دل من مشغول است، جابر گفت:

فدای تو شوم مشغولی دل و اندوه تو از چیست؟ فرمود: ای جابر کسی که خالص و صافی دین خدا در دل او در آمد، مشغول می گرداند دل او را از غیر خدا، ای جابر چه چیز است دنیا، و چه چیز می تواند بود، مگر دنیا غیر از طعامی است که بخوری، یا جامه ای که بپوشی یا زنی که با او مقاربت نمائی.

ای جابر به درستی که مؤمنان مطمئن نمی باشند به دنیا، و دل نمی بندند به ماندن در دنیا، و در هیچ وقت از مرگ ایمن نیستند، ای جابر آخرت خانه دایمی است، و دنیا خانه فنا و نیستی است، و لیکن اهل دنیا در غفلتند، و مؤمنان پیش از

ص: ۴۸۹

۱-۱) اصول کافی ۱۳۰/۲ ح ۱۰.

۲-۲) اصول کافی ۱۳۱/۲ ح ۱۲.

این زمان دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند، ایشان را از یاد خدا کر نمی کرد چیزهایی که از امور دنیا می شنیدند، و کور نمی کرد ایشان را از یاد خدا چیزهایی که از زینتها می دیدند، پس چنانچه به این علم فائز شده بودند به ثواب آخرت فائز شدند.

و بدان ای جابر که اهل تقوا و پرهیزکاران مؤونت و خرج ایشان از اهل دنیا آسانتر است، و اعانت و یاری ایشان نسبت به تو بیشتر است، اگر تو در یاد خدائی تو را بر آن یاری می کنند، و اگر خدا را فراموش می کنی تو را آگاه می کنند و به یادت می آورند، بیان کنندگان امرهای خدا را، و عمل کنندگانند به آنها، به محبت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند، و از دنیا وحشت گرفته اند، و به سبب طاعت و بندگی آقای خود، و به دلهای خود نظر به خدا و دوستی او انداخته اند، و می دانند چیزی که سزاوار است به منظور داشتن و دل به او بستن خداوند عظیم الشأن است، پس دنیا را منزلی دان که فرود آئی و بار کنی، یا مالی که در خواب بیابی و چون بیدار شوی چیزی در دست تو نباشد، این مثل را برای تو به این سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از بابت سایه درختی است که لحظه ای در آن قرار گیری و برطرف شود.

ای جابر پس حفظ کن آنچه را خدا امر فرموده است تو را به رعایت آنها از دین و حکمت او، و سؤال مکن از آنچه تو نزد او داری از روزی، و بطلب توفیق انجام تکالیفی را که او از تو می طلبد (۱).

و منقول است که ابوذر گفت: ای طلب کننده علم تو را فرزندان و مال از حال خود مشغول نسازد به درستی که روزی که از ایشان مفارقت می کنی مانند میهمانی

ص: ۴۹۰

خواهی بود که شب در خانه بماند و روز به منزل دیگر رود، و دنیا و آخرت به منزله دو منزل است که از یکی بار کنی و به دیگری نزول نمائی (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود: ای موسی دل خود را به دنیا مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان، و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر خود بگیری، ای موسی اگر تو را به خود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن.

ای موسی پیشی بگیر در خیرات و طاعت بر اهل خیر، و ترک کن از دنیا آنچه را به آن احتیاج نداری، و نظر مکن به کسی که فریب دنیا خورده است، و او را به خود گذاشته ام، و بدان هر فتنه ای ابتدای آن محبت دنیا است، و آرزو مکن حال کسی را که مال بسیار دارد، که بسیاری مال بسیاری گناه می باشد به سبب حقوق واجبی که خدا بر مال دارد، و آرزو مکن حال کسی را که مردمان از او راضینند تا ندانی که خدا از او راضی است، و آرزو مکن حال کسی را که مردم اطاعت او نمی نمایند، به درستی که اطاعت کردن مردم او را و متابعت او نمودن برخلاف حق باعث هلاک او و متابعان اوست (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به بعضی از اصحاب خود نوشتند: که وصیت می کنم تو را و خود را به تقوا و پرهیزکاری کسی که معصیت او حلال نیست، و امید از غیر او نمی توان داشت، و بی نیازی حاصل نمی شود مگر به فضل او، به درستی کسی که از مناهی خدا پرهیزد عزیز و باقوت و سیر و سیراب

ص: ۴۹۱

۱- ۱) اصول کافی ۱۳۴/۲ ح ۱۷.

۲- ۲) اصول کافی ۱۳۵/۲ ح ۲۱.

می شود، و عقلش از عقول اهل دنیا برتر می شود، پس بدنش با اهل دنیا است، و دل و عقلش مشغول معاینه آخرت است، فرومی نشاند به نور دلش محبت آنچه را چشمهایش می بیند از زینت دنیا، پس حرام دنیا در نظر او نجس و قبیح شده است، و از شبهات دنیا اجتناب می کند، و از حلال خالص نیز خود را متضرر می یابد، مگر به قدر ضرورت از پاره نانی که پشتش به آن قوت یابد و عبادت تواند کرد، و جامه ای که عورت خود را به آن بپوشاند از هر قسم که بیاید اگر چه گنده و درشت باشد، و بر آن قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد، بلکه اعتماد و امید او بر خالق اشیاء است.

و چندان جدّ و سعی در عبادت می کند که دنه های او ظاهر شده است، و دیده های او در سرش فرورفته است، پس خدا به عوض آنچه از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است، قوتی از جانب خود به بدن او کرامت فرموده، و عقل او را شدید و محکم گردانیده است، و آنچه در آخرت برای او مقدر فرموده زیاده از آنهاست که در دنیا به او عوض داده است.

پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را از حق کور و کر و گنگ می کند، و گردن را ذلیل می گرداند، و تدارک کن در بقیه عمر خود، و تأخیر مکن عمل را به فردا و پس فردا، به درستی که هلاک شدند آنان که پیش از تو بودند به طول امل و آرزوها و تأخیر اعمال خیر تا آنکه مرگ ناگاه به ایشان رسید و ایشان غافل بودند، پس بر چوبها ایشان را برداشتند، و به قبرهای تاریک و تنگ نقلشان فرمودند، و فرزندان و اهالی خود را ترک نموده به حال خود پرداختند، پس به خدا از خلق منقطع شو با دلی ترک دنیا کرده و به پروردگار خود پیوسته، و با عزمی درست که در آن سستی و شکستگی نباشد، خدا ما را و تو را اعانت نماید بر طاعت خود، و توفیق دهد ما را

و تو را بر چیزی چند که موجب خوشنودی اوست (۱).

و از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: عیسی بن مریم علیه السّلام به حواریان گفت: ای بنی اسرائیل آزرده مباشید بر آنچه از دنیای شما فوت می شود، چنانچه اهل دنیا آزرده نمی باشند از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چه گویم در وصف خانه ای که اولش مشقّت و عناست، و آخرش نیستی و فناست، و در حلالش حساب است، و در حرامش عقاب است، هر که غنی می شود در آن مفتون است، و هر که محتاج می شود در او محزون است، و هر که از برای آن سعی می کند به دستش نمی آید، و هر که ترکش می کند رو به او می آورد، و هر که خواهد از احوال آن عبرت بگیرد و بینا شود او را به عیوب خود بینا می گردانند، و کسی که به رغبت به سوی آن نظر نماید کورش می کند (۳).

و در خطبه دیگر فرمود: نظر کنید به سوی دنیا به دیده زهد، و از آن اعراض نمائید، به خدا قسم بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که رحل اقامت در آن افکنده اند بیرون می کند، و آنان که به نعمتهای آن مغرور گردیده اند و ایمنند به فجایع و مصیبتها مبتلا می گردانند، آنچه از دنیا پشت کرد و رفت بر نمی گردد، و آنچه آینده است نمی توان دانست که چه مقدار است تا انتظار آن توان برد، شادی و سرورش آمیخته است به اندوه و حزن، و قوت شجاعانش آیل است به سستی و ضعف، پس فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را خوش می آید از زینتهائی که اندک زمانی با شما خواهد بود، خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر

ص: ۴۹۳

۱-۱) اصول کافی ۱۳۶/۲ ح ۲۳.

۲-۲) اصول کافی ۱۳۷/۲ ح ۲۵.

۳-۳) بحار الانوار ۱۲۰/۷۳.

نماید و عبرت گیرد، پس به عیبهای دنیا بینا شود آنچه از دنیا در پیش است، عن قریب از آن اثری نمانده است، و آنچه از آخرت در پیش است به زودی می رسد و زوال ندارد، و بر عمر اعتماد مکن که هرچه به عدد درآید به زودی به سر می آید، و آنچه آینده است به زودی حاضر می شود و نزدیک است (۱).

و در خطبه دیگر فرمود: شما را حذر می فرمایم از دنیا، به درستی که آن شیرین است و سبز و خوش آیند است، مردم را محب خود می گرداند به اندکی از لذت‌های عاجل که به ایشان می رساند، و به اندک زینتی خود را خوش می نماید، و امیدها و آرزوها را زیور خود ساخته است، و به حيله و فریب خود را زینت کرده است، و نعمت و زینت آن بقا ندارد، و از مصیبت‌های آن ایمن نمی توان بود، فریب دهنده و ضرر رساننده است، مانع از خیرات است، به زودی زایل می گردد و فانی است، ساکنانش را می خورد، راهروانش را می زند، هیچ کس از آن به زینتی آراسته نشد مگر آنکه بعد از آن او را عبرت دیگران نمود، و رو به کسی نیاورد به راحت مگر آنکه پشت کرد به سوی او به محنت.

چه بسیار کسی که بر آن اعتماد کرد و دل او را به درد آورد، چه بسیار کسی که به آن مطمئن شد و او را بر زمین زد، و بسی صاحب شوکت را به خواری انداخت، و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت، پادشاهیش مذلت است، و عیشش ناگوار است، و شیرینش تلخ است، و عذیش سم است، زنده اش در معرض موت، و صحیحش در عرضة بلاست، پادشاهیش به زودی بر طرف می شود، و عزتش مغلوب می گردد، و کسی که از آن بسیار جمع کرده منکوب می شود، و کسی که به آن پناه برده مخدول می شود.

ص: ۴۹۴

آیا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که پیش از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده، و آثار ایشان بیشتر باقی مانده، و روزهای ایشان درازتر بوده، و لکشر و تهیة ایشان فراوان تر بوده است، دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی، و آن را اختیار کردند چه اختیار کردنی، چون بدر رفتند توشه ای به ایشان نداد که به منزل رسند، و مرکوبی نداد که ایشان را به جائی رساند، هیچ شنیدید که دنیا جانی فدای ایشان کرده باشد یا ایشان را اعانتی کرده باشد، یا با ایشان مصاحبت نیکو کرده باشد، بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهای گران راه، و سست کرد بنیاد ایشان را به فتنه ها، و متزلزل ساخت اساس ایشان را به مصیبتها، و بینی ایشان را بر خاک مذلت مالید، و ایشان را پامال حوادث گردانید، و یاری نمود مرگ را بر ایشان، به درستی که دید جزای منکری را که داد جمعی را که منقاد او بودند، و آن را اختیار می کردند، و امید اقامت در آن داشتند، چون خواستند که از آن مفارقت ابدی کنند توشه ای نداد به ایشان به غیر از گرسنگی و تشنگی، و نفرستاد ایشان را مگر به تنگی و تاریکی، و برای ایشان حاصل نکرد مگر ندامت و پشیمانی.

آیا چنین بی وفائی را اختیار می کنید، و یار خود می پندارید، و دل به آن می بندید، و بر آن حرص می ورزید، بد خانه ای است این خانه برای کسی که آن را متهم نداند، و از آن در ترس و اندیشه نباشد، پس بدانید و خود می دانید که این دنیا را ترک خواهید کرد، و از آن به خانه دیگر نقل خواهید کرد، و پند بگیرید در این دنیا از احوال جمعی که می گفتند کی قوتش از ما بیشتر است، ایشان را به قبرها بردند، و در زیر خاک پنهان کردند، همسایه استخوانهای پوسیده شدند.

پس ایشان همسایه ای چندند که به فریاد یکدیگر نمی رسند، و دفع ضرری از یکدیگر نمی توانند نمود، و در یکجا مجتمع اند، و هریک تنها و فردند، و همسایه

یکدیگرند، و از یکدیگر دورند، و نزدیکانند که به زیارت یکدیگر نمی روند، و مجاورند که به نزدیک هم نمی آیند، حلیمان و بردبارانند که کینه هایشان برطرف شده است، و جاهلانند که حسدهایشان مرده است، از ضرر ایشان ترسی نیست، و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست، پشت زمین را بدل کرده اند به زیر زمین، و از وسعتها به تنگی رفته اند، و از روشنائی به ظلمت قرار گرفته اند، و باز برخواهند گشت به نحوی که مفارقت کرده اند پابرهنه و عریان، و با اعمال خود بازگشت خواهند کرد به سوی حیات دائمی و خانه باقی، چنانچه حق تعالی می فرماید:

چنانچه ابتدا کردیم در اوّل خلق ایشان را برمی گردانیم و عده ای است بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد (۱).

و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از سفری مراجعت می فرمودند اوّل به خانه حضرت فاطمه علیها السلام تشریف می بردند، و مدّتی می ماندند، بعد از آن به خانه زنان خود می رفتند، پس در بعضی از سفرهای آن حضرت، فاطمه علیها السلام دو دست رنج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند، و پرده در خانه آویختند، چون حضرت مراجعت فرمودند، به خانه فاطمه داخل شدند، و صحابه بر در خانه توقّف نمودند، چون آن حال را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند، و به مسجد در آمدند، و به نزد منبر نشستند، حضرت فاطمه دانست برای آن زینتها حضرت رسول چنین به غضب آمدند، گردنبد و دست رنجه و گوشوارها را کردند و پرده را گشودند، و همه را به نزد حضرت فرستادند، و به آن شخص که اینها را برد گفتند: بگو دخترت سلام می رساند و می گوید که: اینها را در راه خدا بده، چون به نزد آن حضرت آورد، سه مرتبه فرمود که: کرد آنچه

ص: ۴۹۶

می خواستم پدرش فدای او باد، دنیا از محمد و آل محمد نیست، و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه می بود خدا در دنیا کافری را شربتی از آب نمی داد، پس برخاستند به خانه حضرت فاطمه داخل شدند (۱).

و روایت کرده اند که: روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از باغها بیلی در دست داشتند، و اصلاح آن باغ می فرمودند، ناگاه زنی پیدا شد در نهایت حسن و جمال، گفت: ای فرزند ابو طالب اگر مرا تزویج نمائی تو را غنی می کنم از این مشقت، و تو را دلالت می کنم به گنجهای زمین، و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت، حضرت فرمود: نام تو چیست؟ گفت: نام من دنیاست، حضرت فرمود:

برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که تو را در من بهره ای نیست، و باز مشغول بیل زدن شدند (۲).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: غافل ترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد، و قدر کسی در دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد (۳).

و فرمود: حق تعالی وحی فرمود به دنیا: به تعب انداز کسی را که تو را خدمت کند، و خدمت کن کسی را که تو را ترک کند (۴).

و فرمود: رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است، و زهد در دنیا مورث راحت دل و بدن است (۵).

ص: ۴۹۷

۱-۱) بحار الانوار ۲۰/۴۳ ح ۷.

۲-۲) بحار الانوار ۸۴/۷۳ ح ۴۷.

۳-۳) بحار الانوار ۸۸/۷۳ ح ۵۵.

۴-۴) بحار الانوار ۸۷/۷۳ ح ۵۱.

۵-۵) بحار الانوار ۹۱/۷۳ ح ۶۵.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاهاست (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت او را واجب می شود: هر که سالم باشد از میل به دنیا، و متابعت خواهشها، و شهوت شکم، و شهوت فرج (۲).

باب دوم: در مذمت دنیا

اشاره

در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در مذمت دنیا برای تنبیه غفلت زدگان مسالک حسرت بیان فرموده اند

تمثیل اول: در بیان آنکه هر چند آدمی به دنیا مشغول می شود خلاصی از آن دشوارتر است.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: کسی که حریص است بر جمع دنیا از بابت مثل کرم ابریشم است، که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می تند راه فرارش بسته تر می شود، و خلاصش مشکل تر است، تا به حدی که در آن میان از غم می میرد.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: از جمله موعظه هائی که حضرت لقمان پسرش را فرمود این بود: ای فرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو، نه آنها که جمع کردند باقی ماندند، و نه کسانی که برای ایشان جمع می کردند، و بدان که تو بنده مزدوری که به کاری چند تو را امر کرده اند، و مزدی بر آنها برای تو وعده

ص: ۴۹۸

۱- ۱) بحار الانوار ۹۰/۷۳ ح ۶۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۹۳/۷۳ ح ۷۱.

کرده اند، پس عمل خود را تمام کن، و مزد خود را بگیر، و مباش در این دنیا از بابت گوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود و آن را بکشند و هلاکش در فربهی باشد، و لیکن دنیا را به منزلهٔ پلی دان که بر نهری بسته باشند که از آن پل بگذری، و هرگز به سوی آن برنگردی، دنیا را خراب بگذار و عمارت آن مکن که تو را امر به آبادانی آن نکرده اند.

و بدان که فردا چون نزد حق تعالی می ایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد: از جوانیت که در چه چیز آن را کهنه کردی، و از عمرت که در چه چیز فانی کردی، و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی، پس مهیا شو و تهیّهٔ جواب خود را بگیر، و محزون مباش از آنچه از تو فوت می شود از دنیا، که اندک آن بقا ندارد، و بسیاری بلاهای بسیار دارد، پس تهیّهٔ آخرت خود را بگیر، و سعی کن در بندگی، و پردهٔ غفلت را از او بگشا، و خود را در معرض عفو و لطف پروردگار خود در آور، و در قلب خود توبه را تازه کن، و تا فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از آنکه اجل رو به تو آورد، و قضاهای الهی بر تو جاری شود، و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد (۱).

تمثیل دوم: در بیان آنکه هر چند تحصیل دنیا بیشتر می نمائی حرص بر آن زیاده می شود.

به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: مثل دنیا مثل آب شور دریا است، هر چند آدمی بیشتر می خورد تشنه تر می شود، تا هنگامی که او را بکشد (۲).

ص: ۴۹۹

۱- ۱) اصول کافی ۱۳۴/۲-۱۳۵ ح ۲۰.

۲- ۲) اصول کافی ۱۳۶/۲ ح ۲۴.

تمثیل سوم: در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده و باطنش کشنده است.

به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است: مثل دنیا مثل مار کشنده است، که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت است، و شکمش پر از زهر کشنده، عاقل از زهرش حذر می نماید، و طفل نادان به نرمی و خط و خالش مایل و با آن بازی می کند (۱).

تمثیل چهارم: در فنا و سرعت انقضای دنیا.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مرا چه کار است با دنیا، مثل من و دنیا مثل سواره ای است که در روز بسیار گرمی به درختی برسد و در سایه آن درخت قیلوله کند، و برود و درخت را بگذارد (۲).

تمثیل پنجم: در بیان بی وفائی دنیا.

از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلام متمثل شد در صورت زن ازرقی، حضرت از آن پرسید:

چند شوهر گرفته ای؟ گفت: بسیار، پرسید: همه تو را طلاق گفتند؟ گفت: نه همه را کشتم، حضرت عیسی فرمود: وای بر حال شوهرهای باقی مانده ات، چرا عبرت نمی گیرند از حال شوهرهای کشته شده ات (۳).

ص: ۵۰۰

۱- ۱) اصول کافی ۱۳۶/۲ ح ۲۲.

۲- ۲) اصول کافی ۱۳۴/۲ ح ۱۹.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۲۶/۷۳ ح ۱۲۰.

تمثیل ششم: در بیان کیفیت نجات از دنیا.

از حضرت امام موسی علیه السّلام منقول است که:

حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود: ای فرزند دنیا دریائی است عمیق، و گروه بسیاری در این دریا غرق شده اند، پس باید کشتی تو در این دریا تقوا و پرهیزکاری باشد، و آنچه در این کشتی پر کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد، و بادبان آن کشتی توکل بر خدا، و ناخدای آن کشتی عقل، و معلم آن علم، و لنگرش صبر باشد (۱).

تمثیل هفتم: در بیان پستی دنیا،

و آنکه سربلندی در این خانه پست ضرر می رساند. از حضرت امام موسی علیه السّلام منقول است دنیا به مثابه خانه ای است که سقفش را پست پوشیده باشند، اگر سربلندی کنی و تکبر نمائی سر بر طاق می آید و می شکنند، و اگر سر به زیر افکنی و تواضع و شکستگی کنی به سلامت بدر می روی.

تمثیل هشتم: در بیان سوء عاقبت دنیا.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی می خورد، و در هنگام خوردن لذیذ است، و چون به معده رسید متعفن و بدبو می شود، و هرچند طعام لذیذتر و چرب تر و شیرین تر است مدفوعش بدبو تر و کثیف تر است، و آزار و مفسده خوردنش بیشتر و درد و الم

ص: ۵۰۱

بر آكلش مترتب می شود، و همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر متصرف می شوی در هنگام مردن که وقت دفع آن است بدی و ضررش بیشتر ظاهر می شود، یا مانند خانه ای که دزد بر آن زند، هر چند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تر است، حسرت صاحبش بیشتر است، و همچنین دزد اجل که بر خانه مال می زند هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است غم مفارقتش شدید و صعب تر است.

تمثیل نهم: در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمی شوند،

و محبت دنیا مانع خیرات و سعادات است. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در میان آب راه رود و هر که در آب راه می رود البته قدمش تر می شود، و همچنین هر که داخل دنیا می شود البته آلوده می شود، و دروغ می گوید کسی که دعوی می نماید من داخل دنیا می شوم و از آن احتراز می نمایم.

و منقول است که حضرت عیسی علیه السلام فرمود: به حق و راستی به شما می گویم:

اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی آن بر طرف نمی شود، همچنین تا دل را نرم نکنی به یاد مرگ و مشقت عبادت قساوتش بر طرف نمی شود، و منقاد حق نمی گیرد، به حق و راستی به شما می گویم چنانچه بیمار به سوی طعام نظر می کند از مرض و الم به آن میل نمی نماید همچنین بیمار محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمی یابد.

تمثیل دهم: در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا

اشاره

در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا

و در این مقام قصه بلوهر و یوزاسف که مشتمل بر حکم شریفه انبیا علیهم السلام و مواعظ لطیفه

حکماست ایراد می‌نمایم، و چون بر فواید بی‌نظیر محتوی و مشتمل است به سبب طول قصه ناظر این کتاب را از برکات محروم نمی‌کنم.

قصه بلوهر و یوداسف

ابن بابویه علیه‌الرحمه در کتاب اکمال‌الدین و اتمام‌النعمه به سند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که: پادشاهی بود در ممالک هندوستان با لشکر فراوان و مملکت وسیع، و مهابت عظیم از او در نفوس رعیت قرار گرفته بود، و پیوسته بر دشمنان ظفر می‌یافت، و با این حال حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب، و از متابعت هواهای نفسانی دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشت، و محبوب تر و خیرخواه‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر اعمال ناشایسته ستایش می‌نمود، و قبایح او را در نظر او زینت می‌داد، و دشمن‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را به ترک آنها امر می‌کرد.

و او در ابتدای جوانی به سلطنت رسیده بود، و صاحب رأی اصیل و زبان بلیغ بود، و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان به غایت عارف بود، چون مردم او را به این اوصاف شناخته بودند، لاجرم همگی منقاد او بودند، و هر سرکشی و رامی او را خاضع و مطیع بود، و برای او جمع بود مستی جوانی و مستی سلطنت، و جهان‌بانی، و بی‌هوشی شهوت، و خودبینی، و ظفر یافتن او بر دشمنان، و اطاعت و فرمان برداری اهل مملکتش موجب طغیان و زیادت‌ی آن مستیها گردیده بود، پس تکبر و تطاول می‌نمود، و مردمان را حقیر می‌شمرد، و به سبب وفور مدح و ستایش مردم اعتمادش بر تمامی عقل و رأی خود زیاده می‌شد، و او را همّتی و مقصودی به غیر از دنیا نبود، و به آسانی او را میسر می‌شد آنچه را می‌طلبید و می‌خواست از دنیا.

و لیکن فرزند پسر نداشت، و جمیع فرزندان او دختر بودند، و پیش از پادشاهی او امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت، و اهل دین بسیار بودند، پس شیطان

دشمنی دین و اهل دین را در نظر او زینت داد، و همت بر اضرار ایشان گماشت، و از ترس زوال ملک خود ایشان را از مملکت خود دور کرد، و بت پرستان را مقرّب خود نمود، و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت، و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد، و بتهای ایشان را سجده کرد، پس چون مردم این حال را از او مشاهده نمودند، مسارعت نمودند به عبادت بتان، و استخفاف به اهل دین.

پس روزی پادشاه پرسید از حال شخصی از اهل بلاد خود، که آن مرد را قرب عظیم و منزلت پسندیده نزد پادشاه بود، و غرض پادشاه آن بود که به او استعانت جوید بر بعضی از امور خود، و به او احسان نماید، جواب گفتند: ای پادشاه او لباس خواهش دنیا را از تن کنده، و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده، و به عبادت مشغول است، پس این سخن بر پادشاه بسیار گران آمد، و او را طلب نمود، چون حاضر شد و نظرش بر وی افتاد، و او را در زیّ عبّاد و زهّیاد دید او را منع کرد و دشنام داد، و گفت: تو از بندگان من و از اعیان و اشراف مملکت من بودی، خود را رسوا کردی، و اهل و مال خود را ضایع گذاشتی، و تابع اهل بطالت و زیان کاری شدی، و خود را در میان مردم مضحکه و مثل ساختی، و حال آنکه من تو را برای کارهای عظیم خود مهیا کرده بودم، می خواستم به تو استعانت جویم بر اموری که پیش آید.

عابد گفت: ای پادشاه اگر چه مرا بر تو حقی نیست، و لیکن عقل تو را بر تو حقی هست، پس بشنو سخن مرا بی آنکه به خشم آئی، بعد از آن امر کن به آنچه خواهی، بعد از فهمیدن آنچه می گویم و تفکر نمودن در آن، به درستی که ترک تأمل و تدبّر دشمنی با عقل است، و حایل می شود میان آدمی و فهمیدن اشیاء، پادشاه گفت:

آنچه می خواهی بگو، عابد گفت: می پرسم از تو ای پادشاه که عتاب تو با من برای گناهی است که بر نفس خود ضرر رسانیده ام، یا در خدمت تو تقصیری و جرمی

دارم؟ پادشاه گفت: جرم تو بر نفس خود نزد من بدترین گناهان است، و من چنین نیستم که هر کس از رعیت من بخواهد خود را هلاک کند او را به خود واگذارم، بلکه هلاک کردن خودش نزد من مثل آن است که دیگری از رعیت مرا هلاک کند، و چون من اهتمام در امر رعیت دارم حکم می‌کنم بر تو از برای تو، و مؤاخذه می‌نمایم تو را برای تو؛ زیرا که ضایع کرده‌ای خود را.

عابد گفت: ای پادشاه از حسن ظنی که به تو دارم گمان دارم مرا مؤاخذه نمائی، مگر به حجّتی که بر من تمام سازی، و حجّت جاری نمی‌شود مگر نزد قاضی و حاکمی، و کسی از مردم بر تو قاضی نیست، و لیکن نزد تو قاضیان هستند و تو حکم ایشان را جاری می‌سازی، و من به بعضی از آن قاضیان راضیم و از بعضی ترسانم، پادشاه گفت: کدامند آن قاضیان که می‌گوئی؟ عابد گفت: امّا آن قاضی که به حکم او راضیم عقل توست، و قاضی که از او ترسانم هوا و خواهشهای نفس توست، پادشاه گفت: آنچه خواهی بگو و راست بگو که در چه وقت این رأی تو را سانس شد و گمراه نمود تو را.

عابد گفت: امّا خبر من به درستی که در حوادث سن سخنی شنیدم و در دل من جا کرد، آن سخن مانند دانه‌ای که بکارند پیوسته نشو و نما کرد تا درختی شد چنانچه می‌بینی، و این قصّه چنان بود که از شخصی شنیدم می‌گفت: نادان امری را که اصل ندارد و به کار نمی‌آید چیزی می‌داند و به آن اعتقاد دارد، و امری را که اصل دارد و به کار می‌آید ناچیز و باطل می‌انگارد، و تا آدمی امر باطل ناچیز را ترک ننماید به آن امر ثابت و اصیل نمی‌رسد، و کسی که نیکو نبیند و ادراک ننماید حقیقت آن امر حق و ثابت را ترک آن ناچیز و باطل بر او گوارا نمی‌شود، و آن امر اصیل و باقی آخرت است، و امر باطل و ناچیز دنیا است.

پس چون این کلمه حق را شنیدم در نفس من مستقر شد؛ زیرا که چون تأمل

کردم حیات دنیا را مرگ یافتم، و توان گری دنیا را درویشی دیدم، و شادی دنیا را اندوه دانستم، و صحت دنیا را بیماری شناختم، و قوت دنیا را ضعف، و عزت دنیا را خواری دیدم، و چگونه حیات آن مرگ نباشد و حال آنکه زندگانی برای مردن است، و آدمی در زندگانی یقین به مردن دارد، و بی اعتماد است به زندگی، و پیوسته مترصد رحلت است، و چگونه توان گری دنیا فقر نباشد و حال آنکه آنچه در دنیا برای آدمی حاصل می شود برای اصلاح به چیز دیگر محتاج می شود، بلکه احتیاج به چیزهای بسیار پیدا می کند که برای آن چیز اول ناچار است از آنها، مثل آنکه آدمی برای سواری به چهارپائی محتاج می شود، پس چون تحصیل آن نمود محتاج می شود به علف و به مهتر و طویله و یراق ضروری آن چهارپا، و به سبب هریک از اینها به چندین چیز دیگر محتاج می شود.

پس کجا به نهایت می رسد حاجت کسی که بر این حال باشد، و چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آنکه چشم هر کس را به حصول مطلبی روشن گردانید، در کمین او است که چندین برابر آن خوشحالی اندوه و غم به او برساند، چنانچه اگر کسی به وجود فرزندی شاد شود، و آنچه اندیشه می برد از اندوه در مرگ آن فرزند و بیماری او و پراکنندگی احوال او، چندین برابر شادی است که به او رسیده است به سبب وجود او، و اگر به مالی خوشحال شود، از بیم تلف آن مال اندوه بر او راه می یابد زیاده از آن سروری که به آن مال به هم رسانیده است.

پس هرگاه حال دنیا چنین باشد، سزاوارترین مردم به ترک دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را بر این حال، و چگونه تندرستی در دنیا بیماری نباشد، و حال آنکه تندرستی در دنیا اخلاط اربعه است، و صحیح ترین اخلاط و دخیل ترین آنها در حیات خون است، و در هنگامی که آن قوی تر است، و اعتماد آدمی بر آن بیشتر است، سزاوارتر است آدمی را از آن به مرگ ناگهان و ورم گلو و طاعون و خوره و

ورمهای سینه، و چگونه قوت دنیا ضعیف نباشد و حال آنکه اسباب قوت همگی موجب مرگ و هلاک بدنند، و چگونه عزت دنیا خواری نباشد و حال آنکه هرگز کسی عزتی در دنیا ندیده است که بعد از آن خواری و مذلتی نباشد، و ایام عزت کوتاه است، و ایام خواری دراز.

پس سزاوارترین مردم به مذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او گشوده باشند، و مهیا کرده باشند، و حاجتهای خود را از دنیا یافته باشد؛ زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسان است از آنکه آفتی به مال او برسد، و آن را فانی کند، یا به ناگاه بلائی به خویشان و دوستان او برسد، و ایشان را برآید، و یا فتنه ای بر جمعیت او بر خورد و به غارت برد، یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از بیخ برکند، یا مرگ او برسد و او را از پا در آورد، و از مفارقت هر چیزی که به آن بخل می ورزید دردی بر دل او گذارد.

پس مذمت می کنم به سوی تو ای پادشاه دنیائی را که آنچه عطا کرد بازمی گیرد، و وبال او بر گردن آدمی می ماند، و بر هر که جامه ای پوشانید از او می کند، و او را عریان می گرداند، و هر که را بلند کرد پست می کند، و به جزع و بی تابی می افکند، و عاشقان و طالبان خود را ترک می کند، و به شقاوت و محنت می رساند، و گمراه کننده است کسی را که اطاعت آن کند و به آن مغرور شود، و غدار و بازی دهنده است هر کسی را که ایمن باشد از آن و اعتماد بر آن داشته باشد، حقا دنیا مرکبی است سرکش، و مصاحبی است خائن و بی وفا، و راهی است لغزنده، و منزلی است در غایت پستی، گرامی دارنده ای است که گرامی نداشته کسی را، مگر آنکه عاقبت خوار کرده است او را، محبوبه ای است که هرگز محبت به کسی نداشته است، ملازمت کرده شده ای است که لازم هیچ کس نگشته است، و به آن وفا می کنند و آن غدر و مکر می کند، و به او راست می گویند و او دروغ می گوید، وفا

می کنند با آن در وعده و آن خلف وعده می کند، کج است با آن کسی که با آن راست است، بازی کننده است با کسی که مطمئن خاطر است به آن.

در اثنای اینکه طعام و غذا می دهد کسی را ناگاه او را طعمه دیگری می کند، و در هنگامی که او را خدمت می کند ناگاه او را خادم دیگران می گرداند، و در اثنای اینکه می خنداند او را ناگاه بر او می خندد، و در زمانی که او را بر دیگران شماتت می فرماید ناگاه بر او شماتت می کند، و در اثنای آنکه او را بر دیگران می گریاند ناگاه دیگران را بر او می گریاند، گاه دستش را به عطا می گشاید، و گاهی به سؤال، و در عین عزت ذلیل می کند، و در هنگامی که او را مکرم دارد به اهانت و مذلت می رساند، و در اثنای بزرگی حقیر می شمارد، و در اثنای رفعت به پستی می اندازد، و بعد از اندک فرمان برداری نافرمانی می کند، و بعد از سرور به حزن می افکند، و بعد از سیری به گرسنگی مبتلا می کند، و در اثنای زندگی می میراند.

پس اف باد بر خانه ای که حالش این، و کردارش بدین منوال بوده باشد، صبحگاه تاج سروری بر سر شخصی می گذارد، شبان گاه روی او را بر خاک مذلت می مالد، صبح دستش را به دست رنج طلا-زینت می دهد، و شام دستش را در بند می کشد، صبح بر تخت پادشاهیش می نشاند، و عصر به زندانش می کشاند، شب فرشی مخمل برایش می گستراند، و روز بر خاک خواریش می نشاند، در اول روز آلات لهو و لعب برایش مهیا می کند، و در آخر روز نوحه گران را به نوحه اش می دارد، شب او را به حالی می دارد که اهلش به او تقرّب می جویند، و در روز او را به محنتی می افکند که اهلش از آن گریزان می شوند، بامداد او را خوشبو می دارد، و شبان گاه او را جیفه گندیده می گرداند.

پس آدمی در دنیا پیوسته در ترس از سطوتها و قهرهای آن است، و از بلاها و فتنه های آن نجات ندارد، و برخوردار می گرداند نفس از چیزهای تازه دنیا، و چشم

از امور خوش آینده دنیا، و دست از اسباب دنیا، پس به زودی مرگ درمی رسد، و دست خالی می ماند، و دیده خشک می شود و گذشتنی می گذرد، و باطل شدنی باطل می شود، و هلاک می شود آنچه هلاک می شود، و دنیا جمعی را هلاک کرد، دیگران را به عوض ایشان می گیرد، و به هر کس بدل هر کسی راضی می شود، و از رفتن کسی پروا ندارد، و گروهی را در خانه های گروهی جا می دهد، و وامانده جمعی را به جمعی می خوراند، و اراذل را به جای افاضل، و عاجزان را در مکان عقلا می نشاند، و گروهی را از تنگی عیش به فراخی نعمت می کشاند، و از پیاده روی بر مرکب می نشاند، و از شدت به نعمت، و از تعب به استراحت می رساند، پس چون ایشان را غرق این نعمتها و راحتها کرد منقلب می سازد احوال ایشان را، و لباس نعمت را از ایشان می کند، و قوت ایشان را به عجز مبدل می گرداند، و ایشان را به نهایت بدحالی و فقر و احتیاج مبتلا می کند.

و امّا آنچه گفتم ای پادشاه در ضایع کردن من اهل خود را و ترک کردن ایشان، خطا گفتم، من ضایع نکردم اهل خود را، و ترک ایشان نکرده ام، بلکه پیوند کرده ام با ایشان، و از هر چیز بریده ام برای ایشان، و لیکن مدتی بر دیده من پرده غفلت آویخته بود، و گویا دیده مرا به سحر و جادو بسته بودند، اهل و غریب را از یکدیگر نمی شناختم، و دوست و دشمن خود را نمی دانستم، پس چون پرده سحر از پیش چشم من برخاست، و دیده من صحیح و بینا شد، تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و بیگانه.

و دانستم آنهایی را که اهل و دوست و برادر و آشنا می شمردم، جانوران درنده ای بودند که همگی در مقام اضرار من بودند، و همّت ایشان بر دریدن و خوردن من مصروف بود، و لیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن به حسب اختلاف قوت و ضعف، بعضی مانند شیر بودند در تندی و شدت، و بعضی

مانند گرگ بودند در غارت کردن، و بعضی مانند سگ بودند در فریاد زدن، و بعضی مانند روباه بودند در حيله و دزدی، پس همگی مقصودشان اضرار من بود، لیکن از راههای مختلف.

ای پادشاه به درستی که تو با این عظمت که داری از ملک و پادشاهی و بسیاری فرمانبران از اهل و لشکر و حوالی و حواشی و اطاعت کنندگان، اگر نیک نظر کنی در حال خود می دانی که تنها و بی کسی، و یک دوست نداری از جمیع اهل روی زمین؛ زیرا که می دانی جمعی که فرمان بردار تو نیستند از جمیع طوایف دشمن تواند، و جمعی که رعیت و فرمان بردار تواند، حشوی چندند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان مر تو را زیادتر است از عداوت جانوران درنده، و خشم ایشان مر تو را از طوایف دیگر که مطیع تو نیستند بیشتر است.

پس اگر نیک تأمل کنی در حال جمعی که یاری دهندگان و خویشان تواند درمی یابی که ایشان جمعی اند که کار تو را می کنند برای مزد، و همگی مایلند که کار را کمتر کنند و مزد را بیشتر بگیرند، و چون نظر نمائی به مخصوصان و خویشان بسیار نزدیک خود، گروهی را می یابی که تو جمیع مشقت و زحمت و کار و کسب خود را برای ایشان بر خود گذاشته، و نسبت به ایشان به منزله غلامی شده ای که آنچه کسب کند قدری مقرّر به آقای خود دهد، و با این حال هیچ یک از ایشان از تو راضی نیستند، هر چند جمیع مال خود را بر ایشان قسمت کنی، و اگر مقرّری ایشان را از ایشان بازگیری، البته با تو دشمن خواهند شد، پس معلوم شد که بی کس و تنهائی، و بی مال و اسبابی.

ایمان من که صاحب اهل و مال و برادران و دوستانم مرا نمی خورند، و برای خوردن مرا نمی خواهند، و من دوست ایشانم و ایشان دوست منند، و هرگز دوستی میان من و ایشان برطرف نمی شود، و ایشان ناصح و خیرخواه منند، و من

ناصر و خیرخواه ایشانم، و نفاق در میان من و ایشان نیست، به من راست می‌گویند، و من به ایشان راست می‌گویم، و دروغ در میان ما نمی‌باشد، یاری یکدیگر می‌کنیم، و دشمنی در میان ما نیست، و در بلاها یکدیگر را فرو نمی‌گذاریم، طلب می‌نماید خیر و خوبی را اگر من با ایشان طلب نمایم.

خوف ندارند که من بر ایشان غلبه کنم، و خیر ایشان را از ایشان بازگیرم، و به تنهایی متصرف شوم، بلکه آن خیر به همه می‌رسد بی آنکه از دیگری کم شود، و آن خیر و سعادت اخروی است، و به این سبب در میان ما و ایشان فساد و نزاعی و حسدی نیست، ایشان برای من کار می‌کنند، و من برای ایشان کار می‌کنم، به سبب اخوت و برادری ایمانی که هرگز برطرف شدن ندارد، و این یاری از میان ما هرگز زایل نمی‌شود، و اگر من گمراه شوم هدایت می‌کنند، و اگر نابینا شوم دیده مرا نور می‌بخشند، و اگر دشمنی قصد من کند حصار منند، و اگر تیری به سوی من آید سپر من می‌شوند، و یاری دهندگان منند اگر از دشمنی ترسم، من و ایشان در فکر خانه و مسکن نیستیم، و خواهش آن را از دل بدر کرده ایم، و ذخیره‌ها و اسباب دنیا را ترک کرده ایم، و برای اهل دنیا گذاشته ایم، پس در کثرت مال با کسی نزاع نمی‌کنیم، و بر یکدیگر ظلم نمی‌کنیم، و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست از میان ما برخاسته است.

پس این جماعتند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من، که دوست می‌داریم ایشان را، و از دیگران قطع کرده ام و با ایشان پیوند کرده ام، و ترک کرده ام جماعتی را که به چشم جادو رسیده به ایشان نظر می‌کردم، و چون ایشان را شناختم سلامتی جستم در ترک ایشان، ای پادشاه این است حقیقت دنیائی که خبر دادم تو را، و این است حسب و نسب دنیا، و عاقبتش آن است که شنیدی، چون دنیا را به این اوصاف شناختم ترک آن کردم، و شناختم امر اصیل باقی را که

آخرت است، و آن را اختیار کردم، اگر بخواهی تعریف کنم برای تو آنچه را دانسته ام از اوصاف آخرت که امر باقی است پس مهیای شنیدن باش تا بشنوی غیر آنچه شنیده باشی.

پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید، و گفت: دروغ می گوئی و چیزی نیافته ای، و به غیر تعب و رنج و مشقت بهره ای نبرده ای، بیرون رو در مملکت من مباش که تو خود فاسدی، و دیگران را نیز فاسد می کنی، و متولد شد در این ایام از پادشاه، بعد از آنکه ناامید شده بود از فرزند نرینه، پسری که ندیده بودند اهل روزگار مثل و مانند او در حسن و جمال، و چندان از حصول آن فرزند شاد شد که نزدیک بود از غایت سرور هلاک شود، و گمان کرد بتهایی که به عبادت آنها مشغول بود آن فرزند را به او بخشیده اند، پس جمیع خزاین خود را بر بتخانه ها قسمت نمود، و امر کرد مردم را به عیش و شادی یک سال، و آن پسر را یوزاسف نام نهاد.

و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او، و بعد از تأمل و ملاحظه عرض کردند: از طالع این فرزند چنین ظاهر می شود که از شرف و منزلت به مرتبه ای رسد که هیچ کس به آن مرتبه نرسیده باشد در زمین هند، و همگی منجمان بر این سخن اتفاق کردند، الا یکی از منجمان که گفت: گمان من این است این شرف و بزرگی که در طالع اوست نیست مگر بزرگی و شرف آخرت، و گمان می برم که پیشوای اهل دین و عباد بوده باشد، و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه شود؛ زیرا این شرافتی که در طالع او می بینم به شرافتهای دنیا نمی ماند.

پس پادشاه از این سخن بسیار محزون شد که نزدیک بود که شادی او به حصول آن فرزند به اندوه مبدل گردد، و منجمی که این سخن از او صادر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان راستگوتر و داناتر بود، پس امر کرد شهری را برای آن پسر خالی کردند، و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران برای او مقرر

فرمود، و سفارش نمود به ایشان که در میان خود سخن مرگ و آخرت و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور نساازند، تا آنکه زبان ایشان به ترک این سخنان معتاد شود، و این معانی از خاطر ایشان محو گردد، و امر کرد ایشان را که چون آن پسر به حدّ تمیز رسد از این باب سخنان نزد او نگویند که مبدا در دل او تأثیر کند، و به امور دین و عبادت راغب گردد، و مبالغه تمام در اجتناب از این قسم سخنان به خدمتکاران نمود، تا به حدّی که هریک را به دیگری جاسوس و نگهبان کرد، و در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده گردید از ترس آنکه مبدا پسر او را به جانب خود راغب گردانند.

و آن پادشاه را وزیری بود که جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود، و با او خیانت نمی کرد، و بر خیرخواهی او هیچ چیز اختیار نمی نمود، و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمی ورزید، و هیچ کاری از کارهای او را ضایع و مهمل نمی گذاشت، و با این حال مرد لطیف الطبع خوش زبانی بود، و به خیر و خوبی معروف، و همگی رعیت از او خوشنود بودند، و او را دوست می داشتند، و لیکن مقربان پادشاه حسد او را می بردند، و بر او تفوق می طلبیدند، و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان گران بود.

روزی از روزها پادشاه به عزم شکار بیرون رفت، و آن وزیر در خدمت او بود، پس وزیر در میان درّه ای به مردی رسید که زمین گیر شده، و در پای درختی افتاده بود، و یارای حرکت نداشت، وزیر از حال او سؤال نمود، گفت: جانوران درنده مرا ضرر رسانیده اند، و به این حال افکنده اند، وزیر بر او رقت کرد، آن مرد گفت:

ای وزیر مرا با خود دار و محافظت نمای؛ زیرا از من نفع عظیم خواهی یافت، وزیر گفت که: من تو را محافظت می کنم هر چند امید نفعی از تو نباشد، و لیکن بگو چه منفعت از تو متصور است که مرا به آن وعده می کنی، آیا کاری می کنی یا عملی

داری؟ آن مرد گفت: من رخنه سخن را می بندم که از آن فسادى بر صاحبش مترتب نشود.

پس وزير به سخن او اعتنائى ننمود، و امر فرمود او را به خانه بردند، و معالجه نمودند، تا آنکه بعد از زمانى امراء پادشاه شروع در حيله کردند براى دفع وزير، و تدبيرها انديشيدند تا اينکه رأى همگى بر اين قرار گرفت که در پنهانى يکى از ايشان به پادشاه گفت: اين وزير طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود، و پيوسته احسان و نيکى به مردم مى کند، و تهيه اين مطلب را درست مى کند، و اگر خواهى که صدق اين مقال بر تو ظاهر گردد به وزير بگو که مرا اين اراده سانح شده است که ترک پادشاهى کنم و به اهل عبادت بپيوندم، پس هرگاه اين سخن را با وزير مى گوئى و از شادى و سرور به اين اراده راستى سخن من بر تو ظاهر مى شود، و اين تدبير را براى اين کردند که رقت قلب او را مى دانستند در هنگام ذکر فناى دنيا و مرگ، و مى دانستند که اهل دين و عبادت را تواضع بسيار مى کند، و محبت بسيار به ايشان دارد، پس چنين گمانى بردند که از اين راه به وزير ظفر مى يابند، پادشاه گفت: اگر من از وزير چنين حالى مشاهده کنم، ديگر با او سخن نگويم، و جزم کنم به راستى سخن تو.

پس وزير به خدمت پادشاه آمد، پادشاه گفت: تو مى دانستى که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنيا و طلب ملک و پادشاهى، در اين وقت ياد کردم ايام گذشته خود را، و هيچ نفعى از آن با خود نمى يابم، و مى دانم آينده نيز مثل گذشته خواهد بود، و عن قريب همگى زایل خواهد شد، و در دست من چيزى نخواهد ماند، و اکنون اراده دارم که از براى آخرت سعى تمام نمايم، مثل آن سعى که براى تحصيل دنيا مى کردم، و مى خواهم با اهل عبادت ملحق شوم، و پادشاهى را به اهلش واگذارم، اى وزير رأى تو در اين باب چيست؟ پس وزير از استماع اين

سخنان رقت عظیم کرد، و گفت: ای پادشاه آنچه باقی است و زوال ندارد اگر چه به دشواری به دست آید سزاوار است طلب کردن، و هرچه فانی است اگر چه آسان به آسانی به دست آید سزاوارتر است به ترک کردن، ای پادشاه نیکورایی دیده ای، و امیدوارم که حق تعالی برای تو شرف دنیا و آخرت را جمع کند.

پس این سخن بسیار گران آمد بر پادشاه، و کینه او را در دل گرفت اما اظهار نکرد، و لیکن وزیر آثار گرانی طبع و انحراف مزاج از چهره پادشاه استنباط نمود، و به خانه خود غمگین بازگشت، و ندانست که سبب این واقعه چه بود، و کی این مکر را برای او ساخته بود، و فکرش به چاره این کار نمی رسید، پس تمام شب از دل گیری و تفکر خوابش نبرد، پس به یادش آمد سخن آن مرد که می گفت: من شکاف سخن را می بندم، او را طلب نمود و گفت: تو می گفستی من رخنه سخن را سد می کنم، آن مرد گفت: مگر به این گونه چیزی محتاج شده ای؟ وزیر گفت: بلی خبر می دهم تو را که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمان روائی، و در این مدت دل گیری از من بهم نرسانید؛ زیرا می دانست که من خیرخواه و مشفق اویم، و در همه امور خیر او را بر خیر خود اختیار می کنم، و لیکن این روز او را از خود بسیار منحرف یافته ام، و گمان ندارم بعد از این با من بر سر شفقت آید، آن مرد گفت: برای این امر هیچ سببی و علتی گمان می بری؟ گفت:

بلی دیشب مرا طلبید، و آنچه گذشته بود نقل کرد.

آن مرد گفت: اکنون رخنه سخن را دانستم، و آن رخنه را سد می کنم که فساد از آن حاصل نشود انشاء الله، بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است که می خواهی پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو پادشاهی را بعد از او متصرف شوی، چاره اش آن است که چون صبح شود جامه ها و زینتهای خود را بیندازی، و کهنه ترین لباس عبادت کنندگان را بپوشی، و موی سر خود را بتراشی، و به این حال

به در خانه پادشاه روی، پادشاه تو را خواهد طلبید، و از علت این فعل از تو می پرسد، جواب بگو همان چیزی است که دیروز مرا به آن می خواندی، و سزاوار نیست کسی چیزی را برای دوست و مصاحب خود بپسندد، و خود با آن موافقت ننماید، و بر مشقت آن امر صبر نکند، گمان من آن است که آنچه دیروز به او دعوت نمودی محض خیر و صلاح است، و بهتر است از این حالی که داریم، ای پادشاه من مهیا شده ام هر وقت اراده می فرمائی برخیز که متوجه آن کار شویم.

پس وزیر به فرموده آن مرد عمل نمود، و به سبب آن از دل پادشاه بدر رفت آنچه به او گمان برده بود، پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند، و وعید کشتن نمود ایشان را، و همگی گریختند و مخفی شدند.

پس پادشاه روزی به عزم شکار بیرون رفت، چشمش بر دو شخص افتاد از دور، امر به احضار ایشان فرمود، چون بیاوردند ایشان را دو عابد بودند، به ایشان گفت:

چرا از بلاد من بیرون نرفته اید؟ گفتند: رسولان تو امر تو را به ما رسانیدند، و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم، پادشاه گفت: چرا پیاده می روید؟ ایشان گفتند: ما مردم ضعیفیم و چهارپا و توشه نداریم، و به این سبب دیر از ملک تو بیرون رفته ایم، پادشاه گفت: کسی که از مرگ می ترسد چنین شتاب می کند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب، ایشان گفتند: از مرگ نمی ترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما در مرگ است، پادشاه گفت: چگونه از مرگ نمی ترسید و حال آنکه خود می گوئید:

رسولان تو آمدند، و وعده کشتن به ما دادند، و ما اینک در عزم بیرون رفتیم، همین است گریختن از مرگ، ایشان گفتند: گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگ است، گمان مبر که ما از تو می ترسیم، و لیکن از آن می گریزیم که مبادا خود به دست خود خود را به کشتن دهیم، و نزد خدا معاقب گردیم.

پس پادشاه در غضب شد و فرمود: آن دو عابد را به آتش سوختند، و امر کرد به

گرفتن عابدان و اهل دین در مملکت خود، و فرمود: هر کجا ایشان را بیابند به آتش بسوزانند، پس رئیسان بت پرستان همگی همّت خود را مصروف کردند بر طلب عیّاد و زهّیاد، و جمعی کثیر از ایشان را به آتش سوختند، و به این سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را به آتش بسوزانند، و تا امروز باقی مانده است این سنّت در میان ایشان، و در جمیع ممالک هند قلیلی از عبّاد اهل دین ماندند که نخواستند از آن بلاد بیرون روند، و غایب و مخفی شدند که شاید قلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند.

پس بزرگ شد پسر پادشاه و نشو و نما کرد با نهایت قوّت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال، و لیکن هیچ چیز از آداب به او تعلیم ننموده بودند، مگر چیزی چند که پادشاهان به آن محتاج می باشند از آداب ملوک، و ذکر مرگ و زوال و فنا و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند، و حق تعالی به آن پسر از دانش و دریافت و حفظ مرتبه ای کرامت فرموده بود، که عقلها در آن حیران بود، و مردم از آن تعجّب می نمودند، و پدر او نمی دانست که از این حالت و مرتبه پسر خوشحال باشد یا آزرده؛ زیرا می ترسید که این فهم و قابلیت باعث حصول آن امری شود که منجم دانا در شأن او خبر داده بود.

پس چون پسر به فراست دریافت که او را در آن شهر محبوس کرده اند، و از بیرون رفتن او مضایقه می کنند، و از گفت و شنید مردم بی گانه او را منع می نمایند، و پاسبانان بحر است و حفظ او قیام نموده اند، شکّی در خاطر او بهم رسید، و در سبب آن حیران ماند و ساکت شد، و در خاطر خود گفت که: این جماعت صلاح مرا بهتر می دانند، و چون سنّ و تجربه اش زیاده شد، و عملش افزون تر شد، با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانائی نیست، و مرا در امور تقلید ایشان سزاوار نیست، پس اراده کرد که چون پدرش به نزد او آید امر را از

او بیرسد باز اندیشه کرد که البته این امر از جانب پدر من است، و او مرا بر این سر مطلع نخواهد کرد، پس باید از کسی معلوم کنم که امید استکشاف این امر از او داشته باشم، و در خدمت او مردی بود که از سایر خدمت کاران مهربانتر بود نسبت به او، و پسر پادشاه به او انس زیاده از دیگران داشت، و امید داشت که این خیر از او معلوم کند.

پس ملاحظت و مهربانی را نسبت به او زیاده کرد، و شبی از شبها با نهایت همواری و ملایمت با او آغاز سخن گفتن کرد، و گفت: تو مرا به منزله پدری، و مخصوص ترین مردمی به من، و بعد از آن سخن را گاه از روی تطمیع و گاه از تهدید می گفت، تا آنکه گفت: گمان من آن است که پادشاهی بعد از پدر به من تعلق خواهد داشت، و در آن حال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت، یا منزلت و قرب تو نزد من از همه کس بیشتر خواهد بود، یا بدحال ترین مردم خواهی بود نزد من، آن مرد گفت: بچه سبب من خوف این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو؟ گفت: اگر چیزی از تو بپرسم و حقیقت آن را به من نگوئی، و از دیگران معلوم من شود، به بدترین عقابها که بر آن قادر باشم از تو انتقام بکشم، آن مرد آثار صدق از فحای کلام پسر پادشاه استنباط نمود، و یافت که وفا به وعده خود خواهد نمود، پس حقیقت حال را تمام از گفته منجمان، و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن و از مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود، پسر پادشاه او را شکر فرمود و تحسین نمود، و این سر را اخفا کرد.

تا روزی که پدر نزد او آمد، گفت: ای پدر اگر چه من کودکم، اما به تحقیق می دانم و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را، و می دانم پیوسته در اینجا نخواهم ماند، و تو نیز بر این منوال پایدار نخواهی ماند، زود باشد که روزگار تو را از خود بگرداند، پس اگر مراد تو این است که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی

داری، این امر بر من پوشیده نیست، و اگر حبس کرده ای مرا از بیرون رفتن و مانع شده ای مرا از آمیزش مردم که تا مشتاق نشود نفس من به غیر این حالت که دارم، پس بدان که نفس من بی قرار است از شوق آن چیزی که میان من و او حایل شده ای به حدی که هیچ خیالی دیگر به غیر آن ندارم، و دل من به هیچ امر دیگر الفت نمی گیرد، ای پدر مرا از این زندان خلاصی ده، و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده ای دانسته ای تا از آن احتراز نمایم، و رضای تو را بر همه چیز اختیار نمایم.

چون پادشاه از پسر این سخنان را استماع نمود، دانست که او از حقیقت احوال آگاه شده است، و حبس و منع او موجب زیادتى حرص و خواهش او بر خلاصی می شود، پادشاه گفت: ای پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که آزاری به تو نرسد، و چیزی که مکروه طبع تو باشد به نظر تو در نیاید، و نبینی مگر چیزی را که موافق طبع تو باشد، و نشنوی مگر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو شود، و هرگاه خواهش تو در غیر این است من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمی کنم.

پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت، و دور کنند از راه او هر امر ناخوشی و قبیحی را، و در تمام راه برای او اسباب لعب و طرب را از دف و نی و غیر آنها مهیا کنند، پس چنین کردند و او سوار شد، و بعد از آن بسیار سوار می شد، روزی که موکلان از او غافل شدند، و بر راهی عبور نمود، دو کس را دید از گدایان که یکی از آنها بدنش ورم کرده، و رنگش زرد شده بود، و آب و رنگش رفته بود، و منظرش بسیار قبیح شده بود، و دیگری نابینا بود، و کسی دست او را گرفته به راه می برد.

چون پسر پادشاه ایشان را دید بر خود بلرزید، و از حال ایشان پرسید، گفتند که:

صاحب ورم دردی در اندرون دارد که این حالت در او ظاهر شده است، و آن دیگر آفتی به دیده های او رسیده است و نورش برطرف شده است، پرسید آیا این کوفتها

و علت در میان مردم بسیار می باشد؟ گفتند: بلی، گفت: آیا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد؟ گفتند: نه.

پس در آن روز غمگین و محزون و گریان به خانه باز آمد، و بزرگی خود و پادشاهی پدرش در نظر او بسیار سهل شده بود، و چند روز در این حال و اندیشه بود، بعد از چند روز دیگر که سوار شد در اثنای راه مرد پیری را دید که از پیری منحنی شده بود، و هیأتش متعیر گردیده، موهایش سفید شده بود، و رنگش سیاه شده بود، و پوستهای بدنش درهم کشیده شده بود، و گامها را کوتاه می گذاشت از ضعف پیری، از دیدن او بسیار متعجب شد، و از حال او پرسید، گفتند: این حالت پیری است، گفت: در چند وقت آدمی به این مرتبه می رسد؟ گفتند: در صد سال یا مثل آن، پرسید بعد از این دیگر چه حال می باشد؟ گفتند: مرگ است، گفت:

آدمی آنچه از عمر خواهد برای او میسر نیست؟ گفتند: نه بلکه در اندک وقتی به این حال می شود که می بینی.

پس پسر پادشاه گفت: ماه سی روز است، و سال دوازده ماه است، و انقضای عمر صد سال است، پس چه زود تمام می کند روز ماه را، و چه زود به آخر می رساند ماه سال را، و چه به سرعت فانی می گرداند سال عمر را، پس به خانه باز گردید، و این سخن را مکرر می گفت، و در تمام شب خواب نکرد، و او دل زنده و پاک و عقل مستقیمی داشت که به فکر امری که می افتاد غافل نمی شد و فراموش نمی کرد، پس به این سبب حزن و اندوه بر او غالب شد، و دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت، و با آن حال با پدر خود مدارا می کرد، و حال خود را از او مخفی می داشت، و لیکن هر که سخنی می گفت گوش می داد شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او گردد.

پس روزی خلوت کرد با آن شخصی که راز خود را از او پرسیده بود، از او پرسید

آیا کسی را می شناسی که حال او غیر حال ما باشد، و طریقهٔ دیگر غیر طریقهٔ ما داشته باشد، آن مرد گفت: بلی جماعتی بودند که ایشان را عیّاد می گفتند، و ترک دنیا کرده بودند، و طلب آخرت می کردند، و ایشان را سخنان و علمها بود که دیگران آشنای آنها نبودند، و لیکن با ایشان عناد ورزیدند و دشمنی کردند، و ایشان را به آتش سوختند، و پادشاه همگی ایشان را از ملک بیرون کرد، و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد؛ زیرا از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند، و انتظار فرج می کشند که تا چون به عنایت الهی امر دین رواج گیرد ظاهر شوند، و خلق را هدایت نمایند، و پیوسته دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین بوده اند، و سنت و طریقهٔ ایشان همین بوده است.

پس پسر پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای این خبر، و حزن و اندوه او به طول کشید، و مانند کسی بود که چیزی گم کرده باشد که بدون آن چیز چاره ای نداشته باشد، و در تفحص آن باشد، و آوازهٔ عقل و علم و کمال و تفکر و تدبّر و فهم و زهد و ترک دنیای آن پسر در اطراف عالم منتشر شد، و این خبر به مردی رسید از اهل دین و عبادت که او را بلوهر می گفتند در زمین سرانندیب، و آن مردی بود عابد و حکیم و دانا، پس به دریا نشست و به جانب سولابط آمد، و قصد در خانهٔ پسر پادشاه کرد، و لباس اهل عبادت را از خود انداخت، و در زئی تجّار برآمد، و آمد و شد می کرد به در خانهٔ پسر پادشاه، تا آنکه شناخت جماعتی را که دوست و یاران پسر پادشاه بودند، و نزد او تردّد داشتند.

پس چون بر حکیم ظاهر شد که آن مرد که صاحب سرّ پادشاه بود تقرّیش نزد او زیاده از دیگران است، سعی در آشنائی او نمود، و در خلوت به او گفت: من مردی ام از سوداگران سرانندیب، و چند روز است به این ولایت آمده ام، و متاعی دارم بسیار گران بها و بسیار نفیس، و صاحب قدر و محلّ اعتمادی می خواستم که

آن را به او اظهار کنم، و تو را برای اظهار این معنی پسندیدم، و متاع من بهتر است از گوگرد احمر که اکسیر است، و کور را بینا می کند، و کر را شنوا می گرداند، و دوای همه دردهاست، و از ضعف آدمی را به قوت می آورد، و از دیوانگی حفظ می کند، و بر دشمن یاری می دهد، و کسی را سزاوارتر ندیدم به این متاع از این جوان که پسر پادشاه است، اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن، اگر متاع من به کار او آید مرا به نزد او ببر تا به او بنمایم که اگر او متاع مرا بیند قدرش را خواهد دانست.

آن مرد به حکیم گفت: تو سخنی می گوئی که ما هرگز از کسی این نوع سخن نشنیده ایم، و نیکو و عاقل می نمائی، و لیکن مثل ما تا حقیقت چیزی را نداند نقل نمی کند، و تو متاع خود را به من بنما اگر قابل عرض دانم به خدمت پسر پادشاه عرض نمایم، حکیم گفت: من مردی هستم طیب و در دیده تو ضعفی مشاهده می کنم، می ترسم که اگر به متاع من نظر نمائی دیده تو تاب دیدن آن نیاورد و ضایع شود، و لیکن پسر پادشاه دیده اش صحیح است و جوان است، و بر دیده او این خوف ندارم نظری بکنند به متاع من، اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه نمی کنم، و اگر نخواهد نقصانی و تعبی برای او نخواهد بود، و این متاع عظیمی است حیف است پسر پادشاه را محروم گردانی، و این خبر را به او نرسانی.

پس آن مرد به نزد پسر پادشاه رفت، و خبر بلوهر را عرض کرد، پسر پادشاه در دلش افتاد همان مطلب را که دارد از بلوهر حاصل می شود، گفت: چون شب شود البته آن مرد تاجر را در پنهانی نزد من بیاور که این چنین امر عظیم را سهل نمی توان شمرد، پس آن مرد امر کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات پسر پادشاه، بلوهر با خود برداشت سبدی را که کتابهای خود را در آن گذاشته بود، و گفت: متاع های من در این سبد است، پس او را برد به خدمت پسر پادشاه، و چون داخل شد سلام

کرد، و پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت، و آن مرد بیرون رفت، و حکیم به خلوت در خدمت پسر پادشاه نشست، و گفت: ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلادت تحیت فرمودی، پسر پادشاه گفت:

تو را برای این تعظیم کردم که امیدواری عظیم از شما دارم.

حکیم گفت: اگر تو این گونه با من سلوک کردی، پس بدان پادشاهی بود در بعضی از آفاق زمین به خیر و خوبی معروف بودی، روزی با لشکر خود به راهی می رفت، در عرض راه دو کس را دید که جامه های کهنه پوشیده بودند، و اثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر بود، چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد، و ایشان را تحیت فرمود، و با ایشان مصافحه کرد، و چون وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند، و به نزد برادر پادشاه آمدند، چون بسیار جرأت داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن، و گفتند که: امروز پادشاه خود را خوار و خفیف کرد، و اهل مملکت خود را رسوا کرد خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بی قدر، سزاوار آن است که او را ملامت نمائی بر این عمل که دیگر چنین کاری نکند، برادر پادشاه به گفته وزرا عمل نمود پادشاه را ملامت کرد.

پادشاه در جواب سخنی گفت که او را معلوم نشد که به سمع رضا شنید یا از سخن او رنجید و برادر به خانه خود بازگشت، تا چند روز بر این گذشت، پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ می گفتند تا ندای مرگ در خانه برادر دهد، و طریقه آن پادشاه آن بود که هر که را اراده کشتن او داشتند چنین می کردند، پس از این ندا نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد، و او جامه مرگ پوشید به در خانه پادشاه آمد و می گریست، و موی ریش خود را می کند.

چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود، چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و او یلاه و وا مصیبتاه بر آورد، و دو دست خود را بلند کرد به تضرع و زاری، پادشاه او

را نزد خود خواند، و گفت ای بی خرد جزع می نمائی از منادی که ندا کرده است بر در خانه تو به امر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر توست، و می دانی گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی، با این حال مرا ملامت می کنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی پروردگار خود را دیدم، و من داناتر از شما به گناهی که نزد پروردگار خود دارم، برو که من دانستم که وزرای من تو را برانگیخته اند و فریب داده اند، زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر گردد.

پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند، و امر فرمود دو تابوت را به طلا-زینت کردند، و دو تا را به قیر اندودند، پس دو تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساختند، و دو تابوت طلا را از مردار و خون و فضله پر کرد، و سر هر دو را محکم بست، پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان می برد ایشان او را بر این عمل ملامت کرده اند، تابوتها را بر ایشان عرض نمود، و فرمود: اینها را قیمت کنید، ایشان گفتند: به حسب ظاهر حال و دریافت ما این دو تابوت طلا قیمت دارند از زیادتی شرافت و خوبی، و آن دو تابوت قیر قیمت ندارد به سبب پستی و زبونی، پادشاه گفت: این حکم شما برای آن مرتبه پستی است از عمل که شما دارید، و اشیا را به آن علم می دانید.

پس امر فرمود که تابوتهای قیر را گشودند، به سبب جواهر بسیاری که در آنها بود خانه روشن شد، پس گفت: مثل این دو تابوت مثل آن دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشان را، و ظاهر ایشان را سهل دانستید، و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکوئی، و سایر صفات کمال، که کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر.

پس امر فرمود تابوتهای طلا را گشودند، اهل مجلس از کثافت و رذالت آنچه در اندرون آنها بود بر خود بلرزیدند، و از گند و تعفن آنها متأذی شدند، پادشاه گفت:

این دو تابوت مثل قومی است که زینت یافته است ظاهر ایشان به جامه و لباس، و باطن ایشان مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسواتر و شنیع تر و بدنماتر است از این مردارها، پس همه وزرا و اشراف گفتند: منظور شما را یافتیم، و خطای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه.

بعد از آن بلوهر گفت: این بود مثل تو ای پسر پادشاه در آن تحیت و اکرامی که مرا فرمودی، پسر پادشاه تکیه زده بود، چون این سخنان را شنید راست نشست، و گفت: زیاده کن مثل را برای من ای حکیم.

بلوهر گفت: دهقان بیرون می آورد تخم نیکوئی را برای کاشتن، پس چون کفی از آن برگرفت و پاشید، بعضی از آن دانه ها بر کنار راه می افتد، و بعد از اندک زمانی مرغان آن را می ربایند، و بعضی دیگر بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر روی آن نشسته است، پس سبز می شود و به حرکت می آید، و چون ریشه اش به سنگ رسید خشک و باطل می گردد، و بعضی از آن بر زمین پرخاری می افتد که چون می روید، و خوشه می کند و نزدیک می رسد به بار دادن، خارها بر آن می پیچد و آن را ضایع و باطل می کند، و آنچه از آن تخم بر زمینی افتاد که پاک است هر چند اندکی باشد سالم می ماند و برومند می گردد.

ای پسر پادشاه دهقان حامل حکمت است، و تخم مثل انواع سخنان حکمت است، اما آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان آن را می ربایند مثل آن سخنی است که بر گوش خورد و در دل اثر نکند، و اما آنچه بر سنگ افتاد و سنگ ریشه اش را خشک کرد مثل آن سخنی است که کسی آن را بشنود و خوش آید او را، دل به او بدهد و دریابد و بفهمد آن را، اما ضبط آن ننماید و مالک آن نشود، و اما آنچه روئید و خار آن را باطل کرد، مثل سخنی است که شنونده آن را دریابد و ضبط ننماید، و چون

هنگام آن شود که به آن عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی او را مانع گردد از عمل نمودن به آن حکمت، آن حکمت را باطل نمایند، و اما آنچه سالم ماند به بار آمد، مثل سخنی است که عقل آن را دریابد و حافظه آن را ضبط نماید، و عزم نیکو آن را جاری ساخته به عمل آورد، و این در وقتی می شود که ریشه شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه را از دل برکنده باشد، و مصفاً کرده باشد نفس خود را از بدیها.

یوزاسف گفت: ای حکیم من امید دارم آن تخم حکمتی که در دل من کشتی از آن قسمی باشد که نمو کند، و سالم باشد، و نفع دهد، و آفت نداشته باشد، پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما.

بلوهر گفت: شنیده ام که مردی را فیل مستی در قبا بود، و از آن می گریخت، و فیل از پی او می شتافت تا آنکه نزدیک به او رسید، آن مرد مضطر شد و خود را در چاهی آویخت، و دو شاخ در کنار آن چاه روئیده بود در آنجا چنگ زد، و پاهای او بر سر ماری چند واقع شد که در میان آن چاه سر برآورده بودند، و چون به آن دو شاخ نظر کرد دید دو موش بزرگ مشغولند به کندن ریشه های آن دو شاخ یکی سفید و دیگری سیاه، و چون نظر به زیر پای خود کرد دید چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده اند، و چون نظر به قعر چاه انداخت دید اژدهائی دهان گشاده است که چون در چاه افتد او را فروبرد، چون سر بالا کرد دید سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است، پس مشغول شد به لیسیدن آن عسل، و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل کرد از آن مارها که نمی داند چه وقت او را خواهند گزید، و از فکر آن اژدها که نمی داند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او افتد.

اما آن چاه دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها، و آن دو شاخ عمر آدمی است، و آن دو موش شب و روزند که عمر آدمی را از بیخ می کنند و فانی می کنند،

و آن چهار افعی اخلاط چهارگونه اند که به منزله زهرهای کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون، که نمی داند آدمی در چه وقت به هیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند، و آن اژدها مرگ است که منتظر است، و پیوسته در طلب آدمی است، و آن عسل که او فریفته آن شده بود و از همه چیز او را غافل کرده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست، از لذت خوردن و آشامیدن و بوئیدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن.

یوزاسف گفت: این مثل بسیار عجب است، و بسی مطابق است با احوال دنیا، دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل آنکه فریب آن را خورده اند، و سهل و حقیر می شمارند در دنیا چیزی چند را که به ایشان نفع می بخشد.

بلوهر گفت: نقل کرده اند مردی را سه رفیق بود که آن مرد یکی از ایشان را برگزیده بود بر جمیع مردم، و برای خاطر او مرتکب سختیها و شدت‌های بسیار می شد، و برای او خود را به مهلکه‌ها می انداخت، و شب و روز در کار او مشغول بود، و رفیق دوم در منزلت نزد او از اول پست تر بود، امّا دوست می داشت او را، و ملاطفت می فرمود به او، و خدمت و اطاعت او می نمود، و هرگز از او غافل نبود، امّا رفیق سیم را جفا می کرد، و حقیر می شمرد، و بر خاطرش گران بود، و آن رفیق از ثروت و مال بهره ای نداشت مگر اندکی، ناگاه آن مرد را واقعه ای رود داد که محتاج به اعانت رفیقان شد، و میران غضب پادشاه در رسیدند که او را به حضور پادشاه برند.

آن مرد پناه برد به رفیق اول، و گفت: می دانی که من تو را چگونه برگزیده بودم، و همگی اوقات خود را صرف تو می نمودم، امروز روزی است که مرا احتیاج به تو افتاده است، چه ممد از تو به من می تواند رسید؟ رفیق گفت: من مصاحب تو نیستم، و مرا مصاحبان دیگر هستند که گرفتار ایشانم، و امروز ایشان سزاوارترند به

من از تو، لیکن از تو نزد من دو جامه هست که از آن منتفع نمی توان شد، شاید آن دو جامه را به تو دهم.

پس آن مر پناه برد به رفیق دوّم، و گفت: بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من نسبت به تو، و پیوسته مسرت و شادی تو را طلب می نمودم، و امروز روز احتیاج من است به تو نزد تو، چه نفع هست برای من؟ آن رفیق گفت: آن قدر به کار خود گرفتارم که به تو نمی توانم پرداخت، خود فکری از برای خود بکن، و بدان که آشنائی میان من و تو بریده شد، و الحال طریقه من غیر طریقه توست، شاید که من گامی چند با تو رفاقت کنم که نفعی از آن به تو عاید نگردد، و بعد از آن برگردم و مشغول امری چند شوم که به آنها اهتمام بیش از تو دارم.

پس پناه برد به رفیق سوّم که به او جفا می کرد، و او را حقیر می شمرد، و به او التفات نداشت در ایّام وسعت و راحت، به او گفت که: من بسی از تو شرمنده و منفعلم، و لیکن احتیاج و اضطرار مرا به سوی تو آورده است، آیا در این روز چه نفع به من می رسانی؟ گفت: همراهی و محافظت تو می نمایم، و از تو غافل نمی باشم، پس بشارت باد تو را و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که تو را فرو نمی گذارم، و دلگیر مباش از تقصیراتی که در باب احسان و ملاطفت من کرده ای، به درستی که آنچه از تو به من عاید شده است برای تو ضبط نموده ام، بلکه به همین راضی نشده تجارت از برای تو کرده ام، و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام، اکنون چندین برابر آنچه به من داده ای از برای تو نزد من موجود است، بشارت باد تو را که امید دارم که آنچه نزد من است از تو باعث رضای پادشاه گردد از تو در این روز، و باعث خلاصی تو شود از این بلیّۀ عظیم که تو را پیش آمده است، پس آن مرد چون احوال آن رفیقان را مشاهده نمود گفت: نمی دانم بر کدام یک از این دو امر حسرت بیشتر خورم، بر تقصیری که در باب رفیق نیک کرده ام، یا به رنج و مشقّتی که در کار رفیق بد برده ام،

پس بلوهر گفت: رفیق اوّل مال است، و رفیق دوّم اهل و فرزندان است، و رفیق سوّم عمل صالح است.

یوزاسف گفت: این سخنی است حق و ظاهر، پس مثلی دیگر بفرما برای دنیا که فریب آن را خورده اند، و دل بدان بسته اند.

بلوهر گفت: شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می کردند، و بر خود یک سال پادشاه و فرمان روا می کردند، و آن مرد چون بر احوال ایشان مّطّلع نبود گمان می برد همیشه پادشاه ایشان خواهد بود، چون یک سال می گذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و بی چیز بدر می کردند، و به بلا و مشقّتی مبتلا می شد که هرگز به خاطرش خطور نکرده بود، و پادشاهی در آن مدّت موجب وبال و اندوه و مصیبت او می گردد، پس اهل آن شهر در یک سال مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند.

آن مرد به فراستی که داشت دید که در میان ایشان بی گانه و غریب است، به این سبب به ایشان انس نمی گرفت، و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود، و از احوال اهل آن شهر باخبر بود، و در باب معامله خود با اهل آن شهر به او مصلحت کرد، آن مرد گفت: بعد از یک سال تو را از این شهر بیرون خواهند کرد، و به فلان مکان خواهند فرستاد، صلاح تو آن است که آنچه می توانی و استطاعت داری از اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی به آن مکان که تو را بعد از سال به آنجا خواهند فرستاد، که چون به آنجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد، و همیشه در راحت و نعمت باشی، پس پادشاه به فرموده آن شخص عمل نمود، و چون سال بگذشت، و او را از شهر بیرون کردند، از اموال خود منتفع شد، و به عیش و نعمت روزگار می گذرانید.

پس بلوهر گفت: ای پسر پادشاه من امیدوارم که تو آن مردی باشی که به غریبان

و بیگانگان انس نگیری، و به پادشاهی چند روزه فریب نخوری، و من آن کس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی، و من تو را راهنمایی می کنم، و احوال دنیا و اهل آن را به تو می شناسانم، و تو را مدد و اعانت می کنم.

یوزاسف گفت: راست گفتی ای حکیم، به درستی که من همان پادشاه غریبم، و تو آن کسی که من پیوسته در طلب او بودم، پس وصف کن از برای من احوال آخرت را که به جان خود سوگند می خورم آنچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقع است، و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده کرده ام که دانسته ام زوال و فنای او را، و ترک آن در خاطر قرار گرفته، و در نظرم بسیار حقیر و بی قدر شده است.

بلوهر گفت: ای پسر پادشاه ترک دنیا کلید درهای سعادت آخرت است، پس هر که طلب آخرت نماید، و درش را که ترک دنیاست بیابد، به زودی پادشاهی آن نشأه را می یابد، و چگونه زهد نورزی در دنیا و حال آنکه حق تعالی عقلی چنین به تو کرامت کرده است، و می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد، جمع کردن آن برای این بدنهای فانی است، و بدن نه ثبات دارد و نه قوام، و هیچ ضرری را از خود دفع نمی تواند کرد، و گرمی آن را می گدازد، و برودت آن را منجمد می سازد، و بادهای سموم آن را از هم می پاشد، و آب غرقش می کند، و آفتاب می سوزاندش، و هوا به تحلیلش می برد، و جانوران درنده او را می درند، و مرغان آن را به منقار سوراخ می کنند، و به آهن بریده می شود، و به صدمه ها درهم می شکنند، و قطع نظر از عوارض خارجی معجونی است مرکب از بیماریها و دردها و المها و مرض ها، و در گرو این بلاها و منتظر آنهاست، و پیوسته از آنها ترسان است، و سلامتی خود را به احتمال می داند، و ایضا به هفت آفت قرین است که از آنها خلاصی ندارد هیچ بدنی، یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ، و اما آنچه

پرسیدی از امر آخرت امید دارم که آنچه را اندک یابی در این دنیا بسیار یابی در آخرت.

یوذاسف گفت: گمان می برم آن جماعتی که پدرم ایشان را به آتش سوزاند، و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند، و طریقه تو را داشتند؟ گفت: بلی، یوذاسف گفت: شنیدم که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت و مذمت ایشان؟ بلوهر گفت: چنین بود، یوذاسف گفت: سبب چه بود ای حکیم؟

بلوهر گفت: امّا آنچه گفتمی در بد گوئی مردم نسبت به ایشان، چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ نگویند، و دانا باشند و جاهل نباشند، و آزار ایشان به مردم نرسد، و نماز بسیار کنند، و خواب کم کنند، و روزه گیرند و افطار کم کنند، و به انواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند، و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند، و دل به مال و اهل نبسته باشند، و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند.

یوذاسف گفت: چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند؟ و حال آنکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند.

بلوهر گفت: مثل ایشان در این باب مثل سگی چند است مختلف و رنگارنگ، که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن آن مردار، و بر روی یکدیگر فریاد می کنند، و بر یکدیگر زنند، و در این هنگام مردی به نزدیک ایشان رسد، سگها همگی دست از نزاع برمی دارند و متفق می شوند، و بر آن مرد حمله می آورند، و بر روی او می جهند و فریاد می کنند، با آنکه آن شخص را با مردار ایشان کاری نیست، و با ایشان منازعه ای در آن جیفه ندارد، و لیکن چون آن مرد را غریب و بی گانه دیدند از او وحشت می کنند، و با یکدیگر انس و الفت می گیرند، و با یکدیگر اتفاق می کنند هر چند بیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند.

پس بلوهر گفت: آن مردار مثل متاع دنیا است، و آن سگهای رنگارنگ مثل انواع اهل دنیا است، که برای دنیا با یکدیگر نزاع می کنند، و خون یکدیگر را می ریزند، و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات آن صرف می نمایند، و آن شخص که سگان بر او حمله می آورند، و او را به جیفه ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است، و از دنیا به کنار رفته است، و با ایشان در امر دنیا منازعه ندارد، و دنیا را به ایشان گذاشته است، و با این حال اهل دنیا با او دشمنی می کنند برای بیگانگی که از ایشان دارد.

ای پسر پادشاه اگر تعجب می کنی تعجب کن از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروف است بر جمع دنیا و بسیاری آن، و مفاخرت کردن به اعتبارات آن، و غلبه جستن در آن، و چون کسی را دیدند که دنیا را در دست ایشان گذاشته است و از دنیا دوری کرده است با او منازعه و خشم و غضب بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعه می کنند، پس چه حجت باشد از اهل دنیا را در منازعه آن جماعت؟

یوذاسف گفت: ای حکیم بر سر مطلب من آی، و از آن گونه سخن بگو.

بلوهر گفت: چون طیب مهربان بیند که بدن را اخلاط فاسده ضایع کرده است، و خواهد که تقویت بدن کند، و آن را فربه گرداند، اول مبادرت نمی کند به غذاهائی که مورث قوت و مولد گوشت و خون است؛ زیرا که می داند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن می شود، و نفعی برای قوت نمی بخشد، بلکه اول او را امساک و پرهیز می فرماید و برای دفع اخلاط فاسده، دواها برای او تدبیر می کند، و چون اخلاط فاسده را از بدن او زایل کرد به او تجویز طعامهای مقوی می کند، و در این هنگام مزه طعام را می یابد و فربه و قوی می شود، و محتمل بارهای گران می تواند شد به مشیت الهی.

یوذاسف گفت: ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی خوراک خود.

بلوهر گفت: حکما نقل کرده اند پادشاهی بود با ممالک وسیع و لشکر بسیار و مال بی شمار، و برای زیادتی ملک و مال متوجه جنگ و قتال شد با پادشاه دیگر، و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان به جانب ملک آن پادشاه روان شد، و بعد از انعقاد معرکه قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافت، و بسیاری از ایشان را کشتند، و پادشاه با بقیه لشکر منهزم شدند، و با زن و فرزندان می گریخت، تا چون شب در آمد در نیستانی که در کنار نهری بود با عیال خود پنهان شد، و اسبان خود را رها کرد مبادا به آواز اسبان دشمن بر مکان ایشان مطلع گردد، و شب با نهایت خوف در نیستان به سر بردند، و هر لحظه صدای سم اسبان دشمن به گوش ایشان می رسید، و موجب زیادتی خوف ایشان می شد.

و چون صبح شد در آنجا محصور ماند، و بیرون نمی توانست آمد؛ زیرا که عبور از آن نهر ممکن نبود، و از ترس دشمن به جانب صحرا بیرون نمی توانست آمد، پس او و عیالش در آنجای تنگ ماندند با نهایت مشقت از سرما و گرسنگی، و طعامی و توشه ای با خود نداشتند، و فرزندان خود او از سرما و گرسنگی می گریستند، و دو روز به این حال ماندند، تا آنکه یکی از فرزندان او از این شدت هلاک شد او را در آب انداختند، و یک روز دیگر بر آن حال گذشت پادشاه به زن خود گفت: ما همه مشرف بر هلاک شده ایم، اگر بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از اینکه همه بمیریم، مرا به خاطر رسیده که یکی از این طفلان را بکشیم، و او را قوت خود و باقی اطفال کنیم تا آنکه خدا ما را از این بلیه نجات بخشد، و اگر این امر را تأخیر اندازیم طفلان ما لاغر می شوند، که از گوشت ایشان سیر نتوان شد، و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رو دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم، پس آن زن رأی پادشاه را پسندید، و یکی از فرزندان خود را

کشتند، و گوشت او را خوردند.

بلوهر گفت: ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی این مرد مضطر آیا بسیار خواهد خورد از بابت گرسنه که به طعام فراوان رسد یا اندکی خواهد خورد مانند مضطری که به ضرورت لقمه ای را خورد؟

یوزاسف گفت: بلکه اندکی از آن را با نهایت دشواری خواهد خورد.

حکیم گفت: خوردن و آشامیدن من در دنیا به همین نحو است.

یوزاسف گفت: ای حکیم بگو این امری که مرا به آن می خوانی آیا چیزی است که مردم او را به عقل خود یافته اند، و بر همه چیز اختیار کرده اند از برای خود، یا حق سبحانه و تعالی مردم را به آن خوانده است و اجابت او کرده اند؟

بلوهر گفت: امری که تو را به آن دعوت کرده ام و می نمایم از آن بلندتر و لطیف تر است که از اهل زمین ناشی شود، یا ایشان به عقل خود تدبیر آن توانند کرد؛ زیرا کار اهل دنیا این است که مردم را به اعمال دنیا و زینت ها و عیش و رفاهیت و وسعت نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذت‌های آن بخوانند، بلکه آنچه من می گویم امری است بیگانه اطوار اهل دنیا، و دعوتی است آسمانی از جانب حق تعالی ظاهر و هویدا، و هدایتی است به راه راست که اعمال اهل دنیا را درهم می شکند، و مخالف طریقه ایشان است، و زشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر می کند، و ایشان را از هوا و هوس و خواهش های خود به عبادت پروردگار خود می کشاند، و کسی که ادراک این امر نمود خدا او را هدایت نموده است، این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است، و لیکن از غیر اهلش مخفی می دارد و پنهان می گرداند آن را تا آنکه حق تعالی او را ظاهر و هویدا نماید بعد از پنهانی و خفا، و دین حق را رفعت بخشد و بلند کند، و مذهب باطله اهل جهل و فساد را پست گرداند، و بر خاک مذلت نشانند.

یوذاسف گفت: راست گفتی ای حکیم.

بلوهر گفت: بعضی از مردم هستند که به فطرت مستقیم و فکر درست پیش از آمدن پیغمبران حق را می یابند، و به آن راغب می شوند، و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت می نمایند، و تو ای پسر پادشاه آن کسی هستی که به عقل و فراست خود رو به مقصد اصلی کرده ای.

یوذاسف گفت: آیا جمع دیگر هستند غیر از گروه شما که مردم را به ترک دنیا خوانند؟ بلوهر گفت: در این بلاد گمان ندارم، اما در غیر این بلاد جمعی هستند که به زبان اظهار حق می نمایند، و اعمال ایشان به اعمال اهل حق نمی ماند، و به این سبب راه ما و ایشان مختلف شده است.

یوذاسف گفت: به چه سبب حق تعالی شما را به حق سزاوارتر نموده است از ایشان؟ و حال آنکه آن امر غریب آسمانی از یک محل و منبع به شما رسیده است.

بلوهر گفت: جمیع راههای حق از جانب خدا است، و حق تعالی جمیع بندگان را به سوی خود خوانده است، پس جمعی قبول کرده اند، و به شرایط آن عمل نموده اند، و دیگران را به آن راه حق به فرموده الهی هدایت نموده اند، ظلم و خطا نمی کنند، و دقیقه ای از دقائق شرع و دین را فرو نمی گذارند، و جمعی دیگر قبول کرده اند اما آن را چنانچه باید برپا نمی دارند، و به شرایط آن عمل نمی نمایند، و به اهلش نمی رسانند، و ایشان را در اقامت حق و عمل نمودن به شرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست، پس آداب ملت و قوانین شریعت را ضایع می کنند، و بر طبعهای ایشان گران است، و فرق میان این دو گروه بسیار است؛ زیرا کسی که دین را ضایع می کند، مثل کسی نیست که آن را محافظت نماید، و کسی که امور ملت را فاسد می کند، مثل کسی نیست که آنها را به اصلاح آورد، و کسی که بر شدتها صبر نماید در راه حق، مثل کسی نیست که جزع کند، و به سبب آنها ترک حق نماید، و از این

ص: ۵۳۵

جهت است که ما به حق سزاوارتریم از آن جماعت.

باز بلوهر بر سر سخن آمد و گفت: بر زبان آن جماعت جاری نمی شود امری از امور دین، و ترک دنیا، و دعوت مردم به سوی خدا، مگر آنکه فراگرفته اند آنها را از اهل حق، چنانچه ما از ایشان اخذ کرده ایم، و لیکن فرق در میان ما و ایشان آن است که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند، و طالب دنیا شده اند، و دل بر اعتبارات آن بسته اند.

و تفصیل این حال و حقیقت این مقال آن است که سنت الهی چنین جاری بوده که پیغمبران به سوی خلق می فرستاده، و در هر قرنی از قرنهای گذشته به زبانهای مختلف که خلایق را به دین حق دعوت می نمودند، و چون دین ایشان رواج می گرفت، و اهل حق به ایشان می گرویدند، و همه بر یک امر مستقیم می شدند، راه حق واضح بود، و دین و شریعت آن پیغمبر در میان ایشان ظاهر بود، و هیچ گونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود، و چون آن پیغمبر رسالتهای پروردگار خود را تمام به خلق می رسانید، و حجت الهی را بر ایشان تمام می کرد، و معالم دین و احکام شریعت را برای ایشان برپا می داشت و ظاهر می کرد، و اجل آن پیغمبر منتهی می شد، حق تعالی او را به جوار رحمت خویش می برد.

و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر امت او بر طریقه او می ماندند، و دین او را تغییر نمی دادند، و بعد از مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی گردیده بدعتها در آن دین احداث می کردند، و اهل جهالت بر اهل علم غالب می شدند، و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان بود از خوف و بیم و ضرر اهل جهل خود را پنهان می کرد، و علم خود را ظاهر نمی کرد، و چنان بود که نامش را می دانستند و به منزل و مأواش پی نمی بردند، و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودن اهل جهل و باطل ایشان را سبک می شمردند، و به این سبب روز به روز علم پنهان، می شد، و جهل ظاهر

می گردید، و هر چند قرن‌ها بیشتر می گذشت بعد از عهد آن پیغمبر جهالت زیاده می شد تا به حدی که مردم به غیر جهل راهی نداشتند، و جهال غالب می شدند، و علما کمتر و مخفی می شدند.

پس معالم دین الهی و احکام شریعت آن رسول را تغییر می دادند، و از جادۀ شریعت منحرف می گردیدند، و با این حال دست از کتاب و دین بر نمی داشتند، و اقرار به کتاب الهی می نمودند، اما به تأویلات باطله موافق غرضهای خود معانی آن را تعریف می کردند، و اصل دین را دعوی و حقیقت آن را ترک می نمودند، و احکام شریعت را ضایع می کردند، به این سبب پیوسته اختلاف در میان اهل هر دین بهم رسیده است.

پس هر صفتی و عبادتی که پیغمبران آورده اند در اصل آن ما با آن جماعت موافقت داریم، و لیکن در کیفیت و احکام و سیرت آن با آنها مخالفیم، و در هر امری که مخالفت ما نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح هست، و بر بطلان طریقه ایشان گواهان عادل داریم از کتابهایی که خدا فرستاده است و دست ایشان است، پس هر یک از ایشان که به حکمتی متکلم می شود آن حجّت ماست بر ایشان، و آنچه از آثار دین و کلمات حکمت بیان می کنند گواه ماست بر بطلان ایشان؛ زیرا آن صفات همه موافق سیرت و صفت و طریقه ماست، و مخالف آداب و طریقه ایشان است؛ پس از کتاب الهی نمی دانند مگر لفظی را، و از یاد خدا نمی دانند مگر اسمی را، و حقیقت دین را نمی دانند که آن را برپا توانند داشت.

یوذا سف گفت: چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث می شوند، و در بعضی زمانها مبعوث نمی شوند؟ و چرا در هر عصری پیغمبر نمی باشد؟

بلوهر گفت: مثل این مثل پادشاهی است که زمین خرابی داشته باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد، و اراده تعمیر و آبادانی آن زمین نماید، و مرد کاردان ساعی

امین خیرخواهی را به آن زمین فرستد، و او را امر نماید که آن زمین را آبادان کند، و اصناف درختان بکارد، و انواع زراعتها به عمل آورد، و درخت مخصوصی چند و تخم معینی چند به او دهد و مبالغه نماید که به غیر آنچه پادشاه فرمود دیگر چیزی در آن زمین به عمل نیاورد، و بفرماید که در آن زمین نهرها جاری کند، و حصاری بر گرد آن زمین برآورد، و از فساد و خرابی مفسدان آن را محافظت نماید.

پس آن مرد بیاید زمین را آباد کند، و موافق فرموده پادشاه درختان و زراعات بکارد، و نهری عظیم جاری کند، و درختان و زراعتها بروید، و به یکدیگر متصل گردد، و بعد از اندک زمانی آن مرد را مرگ دررسد، و کسی را خلیفه و جانشین خود کند و بمیرد، پس جمعی بعد از آن بهم رسند و اطاعت آن جانشین نکنند، و در خرابی آن زمین بکوشند، و نهرش را پر کنند و بخشکانند، و درختان و زراعتهای آن زمین فاسد شود، پس چون پادشاه از نافرمانی آن جماعت و خرابی آن زمین خبر شود، رسول دیگر تعیین نماید که احیای آن زمین نماید و اصلاح آن کند، و به آبادانی اول برگرداند، و بر این منوال است فرستادن حق تعالی انبیا را، که چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد، باز دیگری را برای اصلاح ایشان می فرستد.

یوذاسف گفت: آیا آنچه انبیا و رسل از جانب حق تعالی می آورند مخصوص جمعی است یا شامل جمیع خلق است؟

بلوهر گفت: هرگاه انبیا و رسل از جانب خدا مبعوث گردیدند، جمیع مردم را دعوت می نمایند، پس هر که اطاعت ایشان کرد داخل زمره ایشان می شود، و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست، و هرگز زمین خالی نمی باشد از کسی که در جمیع امور اطاعات حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای ایشان.

و برای این امر مثلی است: مرغی بود در ساحل دریا، که آن را قدم می نامیدند، و تخم بسیار می گذاشت، و بسی حریص و راغب بود بر جوجه برآوردن و بسیاری

آن، و در بعضی از زمانها آن را میسر نبود تعیش نمودن در آن جزیره، پس چاره خود را در آن می دید که جلای وطن نموده به زمین دیگر سفر کند تا آن زمان منقضی شود، و از خوف آنکه مبادا نسلش منقطع گردد، تخمهای خود را متفرق کرد بر آشیان مرغان دیگر، پس آن مرغان تخم آن را با تخمهای خود زیر بال گرفتند، و جوجه های آن مرغ نیز با جوجه های مرغان دیگر برآمدند، و چون مدتی گذشت آن جوجه ها با جوجه های قدم الفت گرفتند، و در میان ایشان مؤانست بهم رسید.

و چون ایام فرار قدم از وطن خود منقضی شد به مأوای خود مراجعت نمود، و شب به سرزمین خود درآمد، و بر آشیانه های آن مرغان عبور می نمود، و آواز خود را به گوش جوجه های خود و جوجه های دیگر می رسانید، پس جوجه های قدم چون صدایش را شنیدند از پی آن رفتند، و جوجه های مرغان دیگر هم که الفت گرفته بودند به جوجه های قدم از پی ایشان رفتند، و آنچه از مرغان که جوجه آن نبودند و با جوجه آن الفت نداشتند از پی آواز قدم نرفتند، و چون قدم محبت فرزند بسیار داشت جوجه های خود و جوجه های دیگران را که از پی جوجه هایش آمده بودند رام خود نمود و با خود الفت داد.

همچنین پیغمبران دعوت الهی را بر همه مردم عرض می نمایند، و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان می کنند؛ زیرا که فضیلت و رتبه حکمت را می دانند، پس مثل آن مرغ که صدا زد مرغان دیگر را مثل پیغمبران است که همه مردم را به راه حق می خوانند، و مثل آن تخمها که متفرق کرد بر آشیانه ها مثل حکمت است، و آن جوجه ها که از تخمهای آن مرغ حاصل شدند مثل دانایانی است که بعد از غیبت پیغمبر به برکت او بهم می رسند، و مثل سایر جوجه های آن مرغ که الفت گرفتند مثل جماعتی است که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان می نمایند قبل از بعثت پیغمبران؛ زیرا حق تعالی پیغمبران را بر جمیع خلق تفضیل داده است، و از

برای ایشان از حجّتها و براهین و معجزات کرامتی چند مقرر فرموده است که به دیگران نداده است، تا آنکه رسالت ایشان در میان مردم ظاهر گردد، و حجّت های ایشان بر خلق تمام شود، لهذا بعد از بعثت پیغمبران جمعی می گرویدند به ایشان که پیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل دین نمی کردند، و این برای آن است که حق تعالی دعوت پیغمبران را روشنی و وضوح و تأثیری دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست.

یوذاسف گفت: ای حکیم تو گفستی آنچه پیغمبران می آورند کلام الهی است، آیا کلام خدا و ملائکه شبیه است به کلام مردم؟

بلوهر گفت: نمی بینی چون مردم می خواهند به بعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزدیک آیند یا دور شوند، و حیوانات و مرغان سخن ایشان را نمی فهمند، صدای چند برای فهمانیدن آنها از صفیر و اصوات وضع می کنند، که به آن وسیله مطلب خود را به آنها بفهمانند، و اگر به لغت خود سخن گویند آنها نخواهند فهمید.

و همچنین بندگان چون عاجز از فهمیدن کلام جناب مقدّس ایزدی و ملائکه، و دانستن حقیقت و کمال و لطف و مرتبه آن سخن هستند، لهذا شبیه به سخنان ایشان کلام خود را به ایشان فرستاده، و به آن سخنی که در میان ایشان شایع است حکمت را به ایشان فهمانیده است، مانند آوازهائی که مردم برای فهمانیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند، و به امثال این مصطلحات که در میان ایشان جاری است، دقائق حکمت را برای ایشان واضح و لایح گردانیده است، و حجّت خود را بر ایشان تمام کرده است، پس این کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدنی و مسکنی است، و حکم و حقایق برای کلمات و اصوات جانی و روحی است، و لیکن اکثر مردم به غور و کنه کلام حکمت نمی رسند، و عقل ایشان

به آن احاطه نمی تواند نمود، و به این سبب تفاوت و تفاضل میان علما در علم می باشد، و هر عالمی علم را از عالم دیگر گرفته است، تا آنکه منتهی می شود به علم الهی که از او به خلق رسیده است.

و بعضی از علما را آن قدر از علم و دانش کرامت می فرماید که او را از جهل نجات می بخشد، و تفاوت مراتب ایشان به قدر زیادتی علم ایشان است، و نسبت مردم به علوم و حقایق که از آنها منتفع می شوند و به کنه آنها نمی رسند از بابت نسبت ایشان است به آفتاب که از روشنائی و حرارت آن منتفع می شوند، و تقویت ابدان و تمشیت امور معاش خود می کنند، و دیده ایشان از دیدن قرص آفتاب عاجز است.

و مثل دیگر: این حکمتها و علوم مانند چشمه ای است که آبش جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد ولی مردم از آب آن چشمه منتفع می شوند، و حیات می یابند، و به اصل و منبع آن پی نمی برند.

مثل دیگر: مانند ستاره های روشن است که مردم از انوار آنها هدایت می یابند و نمی دانند که از کجا برمی آید و در کجا پنهان می شود، به درستی که حکمت و علم حق شریف تر و رفیع تر و بزرگ تر است از جمیع آنچه ما آن را به آن وصف کردیم و تشبیه نمودیم، کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست، و موجب نجات و رستگاری از جمیع شرور و بدیهاست، آب حیات است هر که از آن بیاشامد هرگز نمیرد، و شفای جمیع دردهاست هر که خود را به آن مداوا کند هرگز مریض نشود، راه راستی است که هر که بدان راه برود هرگز گمراه نشود، و ریسمان محکمی است از جانب خداوند آویخته که هرگز کهنه نمی شود، و هر که در دست دارد آن را هرگز به ضلالت نیفتد، و هر که چنگ در آن زند رستگار گردد و هدایت یابد، و پیوند او با حق تعالی هرگز نگسلد.

یوذاسف گفت: چرا این حکمت و علم که آن را به این درجه از فضل و شرف و

رفعت و کمال و وضوح و وصف کردی جمیع مردم از آن منتفع نمی گردیدند؟

حکیم گفت: مثل حکمت مثل آفتابی است که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع می گردد، پس هر که خواهد از آن منتفع شود نفع خود را از او منع نمی نماید، و از دور و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمی گرداند، پس اگر کسی نخواهد از آفتاب منتفع شود او را بر آفتاب حجتی نخواهد بود؛ زیرا که آفتاب منع فیض خود از کسی نکرده است، و همچنین است حکمت در میان مردم، که همه کس را احاطه کرده است، و منع فیض خود از کسی نکرده است، و لیکن انتفاع مردم از آن متفاوت است.

چنانچه مردم از انتفاع به نور آفتاب بر سه قسمند: بعضی دیده روشن دارند، و از ضوء آفتاب بر وجه کمال نفع می برند، و اشیا را به آن می بینند، و بعضی کورند و احساس نور نمی کنند، به حدی که اگر چندین آفتاب بتابد از آنها بهره ای نمی برند، و بعضی ضعیف البصرند که ایشان را نه کور می توان شمرد و نه بینا.

همچنین سخن حق و کلام حکمت آفتابی است که بر دلها می تابد، بعضی که صاحب بصیرتند و دیده دل ایشان روشن است آن را می یابند، و به آن عمل می نمایند، و از اهل علم و حکمت و معرفت می شوند، و بعضی که دیده دل ایشان کور است به سبب انکار حق سخن حق را قبول نمی کنند، و به آن عمل نمی نمایند، مانند آن کور به چشم ظاهر که از آفتاب بهره نمی برد، و بعضی که دلها ایشان به آفتابهای نفسانی بیمار گردیده و دیده دل ایشان ضعیف گردیده است از نور خورشید علم و حکمت بهره ضعیفی می برند و علم ایشان پست و عمل ایشان اندک است، و چندان تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمی کنند، و بدان که اکثر مردم در بینائی خورشید علوم و معارف کوراند که از آن هیچ بهره ای نمی برند.

یوذاسف گفت: آیا کسی می باشد که چون سخن حق را بشنود اجابت ننماید و

انکار کند، و بعد از مدتی اجابت و قبول نماید؟

بلوهر گفت: بلی حال اکثر مردم به حکمت چنین است.

یوزاسف گفت: آیا پدرم هرگز از این سخنان حکمت چیزی شنیده است؟

بلوهر گفت: گمان ندارم شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا کرده باشد، و خیرخواه و مهربانی در این باب به او سخن گفته باشد.

یوزاسف گفت: چرا حکما در این مدّت مدید پدرم را به این حال گذاشته اند، و امثال این سخنان حق را به او نگفته اند؟

بلوهر گفت: ایشان محلّ سخن خود را می دانند، و بسیار باشد که ترک کنند سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر شوند، و طبعش ملایم تر باشد، و بیشتر قبول کند برای آنکه او را قابل سخن حق ندانند، و بسیار است که دانائی با کسی در تمام عمر معاشرت نماید، و در میان ایشان نهایت انس و موّدت و مهربانی باشد، و میان ایشان در هیچ چیز جدائی نباشد الا در دین و حکمت، و آن حکیم دانا غم خورد، و بر او و برای حال او غمگین باشد، و به سبب اینکه او را قابل نداند اسرار حکمت را به او نگوید.

چنانچه نقل کرده اند: پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهربان بود بر رعیت، و پیوسته در اصلاح ایشان می کوشید، و به امور ایشان می رسید، و آن پادشاه وزیری داشت موصوف به صدق و راستی و صلاح، و در اصلاح امور رعیت اعانت او می نمود، و محلّ اعتماد و مشورت او بود، و وزیر در کمال عقل و دین داری و ورع و پرهیزکاری بود، و به ترک دنیا راغب بود، و به خدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود، و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود، و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود، و محبت ایشان را به دل و جان قبول کرده بود، و او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود، و پادشاه هیچ امری را از او مخفی

نمی داشت، و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال بود، و لیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی به او اظهار نمی کرد، و بر این حال سالها با یکدیگر گذرانیدند.

و وزیر هر گاه به خدمت پادشاه می آمد به ظاهر سجده بتان می کرد، و تعظیم آنها می نمود، و غیر آن از امور باطل و لوازم کفر را ارتکاب می نمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه، و از غایت اشفاق و مهربانی که به آن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود، تا روزی با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشورت نمود، ایشان گفتند:

در حذر باش مبدا تأثیری در او نکند، و ضرر به تو و اهل دین تو برساند، پس اگر بدانی که قابل هدایت هست و سخن تو در او تأثیر می کند در امر دین با او سخن بگو، و از کلمات حکمت او را آگاه ساز، و اگر نه با او سخن مگو که موجب ضرر او به تو و اهل دین تو می شود؛ زیرا به پادشاهان مغرور نمی باید شد، و از قهر ایشان ایمن نمی باید بود.

و بعد از آن پیوسته وزیر در این اندیشه بود، و به پادشاه اظهار خیرخواهی و اخلاص می نمود، و منتظر فرصت بود که در محلّ مناسبی او را نصیحت کند، و او را هدایت نماید، و پادشاه با آن کفر و ضلالت در نهایت همواری و ملایمت بود، و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور و تفقّد احوال ایشان بود.

و بعد از مدّتی که حال میان پادشاه و وزیر بر این منوال گذشت، شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی به خواب رفته بودند، پادشاه به وزیر گفت: بیبا سوار شویم و در این شهر بگردیم ببینیم احوال مردم چگونه است، و مشاهده نمائیم آثار بارانهائی که در این ایام بر ایشان باریده است، وزیر گفت: بسیار نیک است، و هر دو سوار شدند در نواحی شهر می گشتند، در اثنای سیر به مزبله ای رسیدند، نظر

پادشاه به روشنی افتاد که از طرف آن مزبله می تافت، به وزیر گفت: از پی این روشنائی می باید رفت تا خبر آن را معلوم کنیم، پس هر دو از مرکب پیاده شدند، و رفتند تا به نقبی رسیدند که از آنجا روشنی می تافت.

چون نظر کردند مرد درویش بدقیافه ای دیدند که جامه های بسیار کهنه پوشیده است از جامه هائی که در مزبله ها اندازند، و متکائی از فضله و سرگین برای خود ساخته، و بر آن تکیه زده است، و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته، و طنبوری در دست گرفته می نوازند، و زنی به زشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس شبیه به خودش در برابرش ایستاده است، و هرگاه شراب می طلبد آن زن ساقی او می شود، و هرگاه که طنبور می نوازند آن زن برایش می رقصد، و چون شراب می نوشد زن او را تحیت می کند و ثنا می گوید به نوعی که پادشاهان را ستایش کنند، و آن مرد نیز زن خود را تعریف می کند و سیده النساء می خواند او را و بر جمیع زنان تفضیلش می دهد، و هر دو یکدیگر را به حسن و جمال می ستایند، و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش می کنند.

وزیر و پادشاه مدتی برپا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر می کردند، و از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجب می کردند، بعد از آن برگشتند، و پادشاه به وزیر گفت: گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر این قدر لذت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از حال خود دارند در این شب، و گمان دارم هر شب در این کار باشند.

وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید، فرصت غنیمت شمرد، و گفت:

ای پادشاه می ترسم این دنیای ما و پادشاهی تو و بهجت و سروری که به این لذتهای دنیا داریم در نظر آن جماعتی که پادشاهی دایمی را می دانند مثل این مزبله و این دو شخص نماید، و خانه های ما که سعی در بنا و استحکامش می کنیم در نظر آن

جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما می نماید، و بدنهای ما نزد آن کسانی که پاکیزگی و نظارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان نماید که این دو بدقیافه زشت در نظر ما می نمایند، و تعجب آن سعادت‌مندان از لذت و شادی ما به عیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص به حال ناخوشی که دارند.

پادشاه گفت: آیا می شناسی جمعی را که به این صفات که بیان کردی موصوف باشند؟ وزیر گفت: بلی، پادشاه گفت: کیستند ایشان؟ وزیر گفت: ایشان جمعی اند که به دین الهی گرویده اند، و ملک و پادشاهی آخرت و لذات آن را دانسته اند، و پیوسته طالب سعادت های آخرتند، پادشاه گفت: ملک آخرت کدام است؟ وزیر گفت: آن نعیم و لذتی است که شدت و جفا بعد از آن نمی باشد، و توانگری است که بعد از آن فقر و احتیاج نیست، و شادی است که هرگز در عقب آن اندوهی نیست و صحتی است که بیماری از پی اش نیست، و خوشنودی است که هرگز به اندوه و خشم زایل نمی گردد، و ایمنی است که به ترس مبدل نمی شود، و زندگی است که مرگ بعد از آن محال است، و پادشاهی بی زوال است، آخرت خانه هستی و بقاست، و دار زندگی بی انتهاست، که تغییر احوال در آن نمی باشد، خدا از ساکنان دار آخرت برداشته است درد و پیری و جفا و بیماری و گرسنگی و تشنگی و مرگ را، ای پادشاه این است صفت ملک آخرت که بیان کردم.

پادشاه گفت: آیا برای داخل شدن آن خانه و فائز شدن به آن سعادت فرزانه راهی و وسیله ای و سببی می دانی؟ وزیر گفت: بلی آن خانه مهیاست برای هر که آن را از راهش طلب کند، و هر که از درگاهش بدر آید البتّه به آن ظفر می یابد، پادشاه گفت: چرا تو پیش از این مرا به چنین خانه راه نمی نمودی؟ و اوصاف آن را برای من بیان نکردی؟ وزیر گفت: از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر می کردم، پادشاه

گفت: اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست ما او را ضایع کنیم، و خود را از آن محروم نموده، و سعی در تحصیل آن ننمائیم، بلکه باید جهد کنیم که خبر آن مشخص نمائیم، و به آن ظفر بیابیم.

وزیر گفت: رخصت می فرمائی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده گردد؟ پادشاه گفت: بلکه تو را امر می کنم که شب و روز در این کار باشی، و نگذاری که من به امر دیگر مشغول گردم، و دست از این سخن برداری؛ زیرا این امر عجیب است که آن را سهل نمی توان شمرد، و از چنین امر عظیمی غافل نمی توان شد، بعد از این سخنان وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته، به سعادت ابدی رسیدند.

یوزاسف گفت: من از اندیشه این راه نجات به هیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا آن را بدست آورم، و با خود چنین اندیشه کرده ام که در میان شب با تو بگریزم هر وقت اراده رفتن نمائی.

بلوهر گفت: کجا تو را طاقت آن هست که با من بیائی، و کی صبر توانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من، و حال آنکه مرا خانه و مأوایی نیست، و چهارپائی و باربرداری ندارم، و مالک نقره و طلائی نیستم، و آذوقه چاشت و شامی با خود بر نمی دارم، و به غیر این کهنه که پوشیده ام جامه ای دیگر ندارم، و در شهرها قرار نمی گیرم مگر اندک زمانی، و از شهر به شهر می گردم، و هرگز از منزلی گرده نانی با خود به منزل دیگر نمی برم.

یوزاسف گفت: امیدوارم آن کس که به تو توانائی و صبر بر این حال داده است به من نیز کرامت فرماید.

بلوهر گفت: اگر البته مصاحبت مرا اختیار می کنی، و به غیر از این راضی نمی شوی، مانند آن توانگری خواهی بود که دامادی آن مرد فقیر را اختیار کرد.

یوذاسف گفت: آن قصه را بیان فرما که چگونه بوده است؟

بلوهر گفت: نقل کرده اند جوانی بود از فرزندان اغنیا، و دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال، و پدرش اراده نمود که آن دختر را به عقد او درآورد، و آن جوان از این معنی کراهت داشت، و عدم رضای خود را به پدر اظهار نکرد، و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد، و در عرض راه گذار آن جوان به خانه مرد فقیری افتاد، در آن خانه دختری را دید که ایستاده است و دو جامه کهنه دربردارد، آن دختر او را خوش آمد و از او پرسید تو کیستی؟ گفت: من دختر مرد فقیری ام که در این خانه می باشد، آن جوان مرد پیر را طلب نمود، و چون بیرون آمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود، آن مرد گفت: تو از فرزندان اغنیا و توانگری و دختر فقرا و مسکینان را نمی توانی خواستن، جوان گفت: دختر تو مرا بسیار خوش آمده است، و دختر صاحب حسب و مال و جمال را می خواستند به من تزویج نمایند من از آن گریخته ام برای آنکه او را نمی خواستم، و فقر تو را پسندیدم، دختر خود را به عقد من در آور، که انشاء الله از من خیر و خوبی مشاهده خواهی نمود، و مخالف رضای تو نخواهم بود.

مرد پیر گفت: چگونه دختر خود را به تو دهم؟ و حال آنکه راضی نمی شوم دختر ما را از پیش ما بیرون بری، و گمان ندارم اهل تو راضی باشند که این دختر را به نزد ایشان بری، جوان گفت: من نزد شما می مانم، و دختر شما را بیرون نمی برم، مرد پیر گفت: زیب و زیور خود را بیفکن و جامه درخور ما بپوش و به خانه ما درآی، آن جوان چنین کرد، و چند کهنه از جامه های ایشان گرفته پوشید و با ایشان نشست، آن مرد پیر از احوال او سؤال نمود، و با او صحبت می داشت تا عقل و دانش او را بیازماید، و بر او ظاهر شود که عقلش کامل است، و آن کار را از روی سفاهت و بی خردی نکرده است.

ص: ۵۴۸

پس به او گفت: چون تو ما را اختیار کردی، و به ما راضی شدی، و درویشی ما را پسندیدی، برخیز و با من بیا، او را به سردابه ای برد، چون آن جوان به سردابه درآمد دید در پشت خانه آن مرد خانه ها و مسکن هاست در نهایت وسعت و غایت زیبایی که در مدت عمر خود مثل آنها ندیده بود، و او را نزد خزانه ها برد که آنچه آدمی به آن محتاج می باشد در آنها مهیا بود، پس کلید تمام خزاین خود را به آن جوان داد، و گفت: جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب تعلق به تو دارد و اختیار همه با توست، آنچه خواهی بکن که نیکو جوانی هستی، آن جوان به سبب ترک خواهش به تمام خواهش ها رسید.

یوذاسف گفت: امیدوارم من نیز مثل آن جوان باشم، و طریقه او را اختیار نمایم، آن مرد پیر عقل آن جوان را آزمود تا بر او اعتماد کرد، و چنین می یابم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی، بفرما در باب عقل من چه بر تو ظاهر گشته است؟

بلوهر گفت: اگر این امر به دست من می بود از امتحان عقل تو به محض دیدن اکتفا می کردم، و لیکن بر من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقه ای که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند، که در استعلام توفیق هر یک به نهایت باید رسید، و رازهای مکنون سینه ها را به لطایف حیل و تجارب استعلام می باید نمود، من می ترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم، و من امشب از پیش تو می روم، و هر شب به در خانه تو می آیم، پس تو با خود تفکر نما، و از سخنانی که از من شنیدی پند بگیر و از راه فهم و عقل تفکر نما، و بسیار تدبیر کن هر چیز را زود تصدیق مکن، و به هر فکری زود راضی مشو، تا آنکه بعد از تأمل و تأنی و تفکر بسیار حقیقت آن بر تو ظاهر گردد، و در حذر باش که مبدا هوای نفسانی و شبهه های شیطانی تو را از حق به

باطل سوق دهد، و در مسائلی که تو را شبهه عارض شود بعد از تأمل بسیار در آن با من مذاکره کن، و هرگاه عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلان نما، و در این شب به همین اکتفا نموده، یوذاسف را و ادع نموده، و بیرون رفت، و شب دیگر نیز به نزد او آمد، و بر او سلام کرد، و او را دعا کرد و بنشست.

و از جمله دعاهای او این بود که سؤال می کنم از خداوندی که اوّل است، و قبل از همه اشیاء بوده است، و هیچ چیز پیش از او نبوده است، و آخر است و بعد از همه چیز خواهد بود، و هیچ چیز با او باقی نمی ماند، باقی است که هرگز فنا به او راه نمی یابد، و عظیم و بزرگواری است که عظمت او را نهایت نیست، و یکتا و یگانه ای است که احدی در خداوندی با او شریک نیست، و قاهری است که او را همتا نیست، و از نو پدیدآورنده ای است که در آفرینش کسی را شریک خود نساخته است، و قادر و توانائی است که ضدّ و معارضی هرگز نداشته است.

صمدی است که همه کس را به او احتیاج است، و مانندی و شبیهی ندارد، و پادشاهی است که در پادشاهی معاونی ندارد که تو را پادشاه عادل کند، و پیشوا و هادی اهل دین سازد، و بگرداند تو را قائد مردم به سوی تقوا و پرهیزکاری، و روشنی بخش مردم از کوری ضلالت و گمراهی، و ترک زهد دنیا تو را کرامت فرماید، و تو را دوستدار صاحبان عقل و خیرت، و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند، تا آنکه برساند ما و تو را به آنچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیّه بهشت، و منازل رفیعہ رضا و خوشنودی، به درستی که امید ما از خداوند خود ظاهر و هویداست، و خوف و ترس او در دل ما مکنون و مخفی است، و دیده های ما به سوی کرامت او باز است، و گردن های ما نزد اطاعت او خاضع و ذلیل است، و جمیع امور به توفیق و هدایت اوست.

پس یوذاسف را از استماع این سخنان رقت عظیم حاصل شد، و رغبت او به

سوی خیر و کمال بسی زیاد شد، و از کمال حکمت و دانائی آن حکیم متعجب گردیده، پرسید ای حکیم مرا خبر ده از عمر تو چند سال گذشته است؟ گفت:

دوازده سال، یوذاسف متعجب شد و گفت: فرزند دوازده ساله طفل است، و من تو را در سن کهولت و شصت سالگی می بینم.

حکیم گفت: از ولادت من نزدیک به شصت سال گذشته است، و لیکن تو از عمر من سؤال نمودی، و عمر زندگانی است، و زندگانی نمی باشد مگر در دین حق و عمل به خیرات و ترک دنیا، و از آن زمان که به این حالات موصوف شده ام تا حال دوازده سال است، و پیش از آن به سبب جهالت و قلت عمل از بابت مردگان بودم، و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمی کنم.

پسر پادشاه گفت: ای حکیم چگونه کسی را که می خورد و می آشامد و حرکت می کند مرده می نامی؟ حکیم گفت: برای آن مرده اش می خوانم که با مردگان شریک است در کوری و کری و گنگی و ضعیف بودن حیات و قلت بی نیازی، پس چون در صفات با مردگان شریک است، در نام هم باید موافق ایشان باشد.

یوذاسف گفت: هرگاه تو این حیات ظاهری را حیات نمی دانی، و به این قسم زندگانی چندان مسرور نیستی، می باید که برطرف شدن این حیات را هم مرگ ندانی، و از آن کراهت داشته باشی با وجود حیات معنوی که داری.

بلوهر گفت: اگر به این زندگانی اعتماد می نمودم، و از زوال این کراهت می داشتم، خود را به چنین مهلکه نمی افکندم که به نزد تو آیم، با وجود آنکه می دانم پدر تو چه مقدار بر اهل دین خشم دارد، و در مقام اضرار و قمع ماست، پس از اینجا بدان که این مرگ را مرگ نمی دانم، و این زندگانی را حیات نمی شماریم، و از مرگ کراهت نداریم، و چگونه رغبت در حیات داشته باشد کسی که ترک لذت‌های خود از آن زندگی کرده باشد، و چگونه از مرگ گریزد کسی که

نفس خود را به دست خود کشته باشد.

ای پسر پادشاه مگر نمی بینی آنان که در دین کامل شدند آنچه را مردم زندگی دنیا را برای آنها می خواهند از اهل دنیا و مال ترک کرده اند، و چندان مشقت عبادت متحمل شده اند که جز به مرگ از آن نمی آسایند، پس کسی که از لذت‌های زندگانی متمتع نگردد زندگانی به چه کار او می آید، و کسی که او را راحت نباشد مگر از مرگ چرا از مرگ گریزان باشد.

یوزاسف گفت: راست می گوئی ای حکیم آیا مسرور می شوی که فردا مرگ تو را دریابد؟

بلوهر گفت: اگر امشب مرگ را بیابم خوشحال تر می شوم از آنکه فردا به من رسد، به درستی که کسی که نیک و بد را فهمید، و جزای هر یک را نزد حق تعالی دانسته، البته ترک می کند عمل را از بیم عقاب، و به عمل می آورد نیک را به امید ثواب، و کسی که یقین به وجود خداوند یگانه دارد، و به وعده های او تصدیق کرده است، البته مرگ را دوست می دارد برای امیدواریها که بعد از مرگ از فضل پروردگار خود دارد، و دنیا را نمی خواهد و از آن کراهت دارد، از ترس آنکه مبادا به شهوت‌های دنیا فریفته شود، و مرتکب معصیت حق تعالی شود، پس مرگ را به زودی می خواهد که از شرفتنه دنیا ایمن گردد، و به سعادت عقبا فائز شود.

یوزاسف گفت: چنین کسی که تو می گوئی گنجایش دارد پیش از اجل خود را هلاک کند برای امید نجات و رسیدن به سعادت، ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار، و اهتمام ایشان در عبادت بت‌های خود.

بلوهر گفت: مردی باغی داشت که در آبادانی آن می کوشید، و سعی تمام در خدمت آن باغ می نمود، ناگاه روزی گنجشکی را دید که بر روی درختی از درختان بوستان او نشسته، و میوه آن را می خورد، از آن به خشم آمد، و تله ای نصب کرد، و

آن گنجشک را شکار کرد، و چون قصد کشتن آن نمود حق تعالی به قدرت کامله خود آن گنجشک را به سخن درآورد، و به صاحب باغ گفت: تو همت بر کشتن من گماشته ای، و در من آن قدر گوشت نیست که تو را از گرسنگی سیر کند، یا از ضعف قوت بخشد، بیا تو را هدایت نمایم به امری که از برای تو بهتر باشد از کشتن من؟ گفت: آن چه چیز است؟ گنجشک گفت: مرا رهان کن تا تو را سه کلمه تعلیم نمایم و سه نصیحت کنم، که اگر آنها را حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو، آن مرد وعده کرد که چنین خواهم کرد، مرا خبر ده از آن سخنان، گنجشک گفت:

آنچه به تو می گویم حفظ نما و عمل کن: اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شود، و باور مکن چیزی را که محال است، و طلب مکن چیزی را که به دست تو نیاید و تحصیل آن نتوانی کرد.

آن مرد چون این سخنان را شنید گنجشک را رها کرد، پس پرواز نمود و بر شاخ درختی نشست، و به آن مرد گفت: اگر بدانی از رها کردن من چه چیز از دست تو به در رفته است خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم گران مایه محروم شده ای، آن مرد گفت که: آن چه چیز است؟ گنجشک گفت: اگر مرا می کشتی از حوصله من مروارید بیرون می آوردی به قدر تخم غاز، و به سبب آن تمام عمر بی نیاز می شدی، و سرمایه عظیم بهم می رساندی، مرد چون این سخن را شنید از رها کردن آن ندامت بسیار برد، و غمگین شد و لیکن اظهار نمود، و گفت: از گذشته سخن مگو که گذشته گذشت، بیا تا من تو را به خانه برم و تو را گرمی دارم، و جای نیکو برای تو تعیین می نمایم.

گنجشک گفت: ای جاهل من می دانم که چون بر من ظفر یابی مرا خواهی کشت، و از آن سخنان که من به تو گفتم هیچ منتفع نشدی، من نگفتم بر گذشته تأسف مخور، و امری که شدنی نیست تصدیق مکن، و آنچه را به آن نتوانی رسید

طلب مکن، و الحال تو اندوه می خوری بر امری که گذشته است، و از دست بدر رفته است، و طلب می کنی بازگشتن مرا به سوی خود، و می دانی که تو را میسر نمی شود، و تصدیق می کنی در چینه دان من مرواریدی به قدر تخم غاز باشد، و حال آنکه جمیع بدن من به قدر تخم غاز نیست.

بلوهر گفت: این گروه گمراه بتها به دست خود ساخته اند، و می گویند: اینها ما را خلق کرده اند، و خود محافظت آن بتها می کنند، از ترس اینکه مبادا دزد آنها را ببرد، و گمان می کنند بتان حافظ و نگهدارنده ایشانند، و اموال و مکاسب خود را خرج اصنام نموده، و گمان می کنند که بتان رازق ایشانند، پس طلب می نمایند از بتان چیزی چند را که از ایشان حاصل نمی شود و به آنها نمی رسند، و به امر محالی که عقل حکم به بطلانش می کند تصدیق می نمایند، پس آنچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر ایشان نیز لازم می آید.

یوزاسف گفت: راست می گوئی ای حکیم به درستی که من همیشه حال این بتها را به عقل خود می دانستم، و هرگز میل به عبادتشان نکردم، و امید خیری از ایشان نداشتم، پس خبر ده مرا از آن چیزی که مرا به سوی آن می خوانی و برای خود پسندیده ای.

بلوهر گفت که: مدار آن دینی که تو را به آن می خوانم بر دو چیز است: یکی شناخت حق جل و علا، و دیگری عمل نمودن به اموری چند که موجب خوشنودی او است.

یوزاسف گفت: حق جل و علا را چگونه باید شناخت؟

حکیم گفت: باید بشناسی خداوند خود را به این که یکتاست، و شریک ندارد، و همیشه در یگانگی خود پروردگار بوده، و آنچه غیر اوست همگی کرده اویند، و آفریدگار است، و آنچه غیر اوست همه مخلوق و آفریده اویند، و آنکه او قدیم

است، و هرچه غیر اوست حادث است، و او صانع اشیاست و هرچه غیر اوست مصنوع و ساخته شده اوست، و آنکه او تدبیرکننده امور جمیع اشیاست، و او باقی است و آنچه غیر اوست فانی است، و او عزیز است و غیر او خوار و ذلیل است، و آنکه او خواب ندارد و غافل نمی شود، و نمی خورد و نمی آشامد، و ضعیف نمی شود و کسی بر او غالب نمی شود، و عاجز نمی گردد و آنچه خواهد می یابد، و آسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا تحت قدرت اویند، و آنکه اشیا را بی ماده و مدت خلق نموده است، و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود، و فنا و زوال بر او راه ندارد، و محلّ حوادث نمی باشد، و احوال مختلفه در او بهم نمی رسد، و به گذشتن زمانها تغییری در او حادث نمی شود، و از حالی به حالی نمی گردد، و هیچ مکانی از او خالی نیست، و در هیچ مکان نیست، و نسبتش به جمیع مکانها مساوی است، و به مکانی نزدیک تر از مکانی دیگر نیست، دانائی است که هیچ چیز بر او مخفی نیست، توانائی است که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست.

و باید بدانی که مهربان و رحیم و عادل است، و برای اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا کرده است، و برای عاصیان عقابها مقزّر فرموده است، و باید عمل کنی به آنچه موجب رضا و خوشنودی اوست، و اجتناب نمائی از آنچه باعث غضب و خشم او می شود.

یوذاسف گفت: کدام عمل است که موجب رضای خداوند یگانه آفریننده اشیا می گردد؟

بلوهر گفت: رضای الهی در آن است که اطاعت او کنی، و نافرمانی نکنی، و به مردم برسانی آنچه را توقع داری ایشان به تو رسانند، و از مردم بازداری آنچه را می خواهی ایشان از تو بازدارند، و عدالت نمودن با خلق موجب خوشنودی

اوست، و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقه ایشان بدر نرفتن موجب رضای اوست.

یوذاسف گفت: ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا بگو، و مرا از احوال آن باخبر گردان؟

بلوهر گفت: چون دیدم دنیا را که در او تغییر و زوال و تقلب احوال است، و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصایب و نوایب و بلاهایند، و همگی در گرو مرگ و فنایند، و دیدم صحت دنیا را که بعد از آن بیماری هست، و جوانیش به پیری و فنا، و توانگریش به فقر و درویشی مبدل می شود، و فرحش به اندوه، و عزتش به ذلت، و راحتش به شدت منقلب می گردد، و امتیزش به خوف، و حیاتش به موت، منتهی می شود، و دیدم که عمرها که بسی کوتاه است، و مرگ در کمین است، و قدر اندازان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا به سوی هر کس در کمان پیوسته اند، و بدنها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانیند، و از هیچ بلائی امتناع و ابا ندارند، و رفع هیچ بلئه از خود نمی توانند کرد، از مشاهده این احوال دانستم که دنیا منقطع و زایل است، و کهنه می گردد، و فانی می شود.

و آنچه از دنیا دیدم دانستم احوال آنچه را ندیدم، و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم، و آشکار و پنهانش را شناختم، و از گذشته اش حال آینده اش را مشخص کردم، پس چون دنیا را شناختم از آن حذر کردم، و چون به عیبهای آن بینا گشتم از آن گریختم.

ای یوذاسف می بینی کسی را در دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش و رفاهیتی که مردم بر حال او رشک می برند، و در شادی جوانی و طراوت بدن و شادمانی زیبایی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت، ناگاه دنیا از او برمی گردد، در هنگامی که در عین سرور و بهجت و

زینت و راحت است، و از همه احوال خوشوقت تر است، پس بدل می کند عزّتش را به مذلّت، و شادیش را به اندوه، و نعمتش را به بدحالی، و توانگریش را به درویشی، و فراخی نعمتش را به تنگی، و شدّت و جوانیش را به پیری، و رفعتش را به پستی، و حیانتش را به مرگ، پس او را می افکند در سوراخی تنگ پر وحشت تنها و بی کس و غریب، و از دوستان جدا می شود، و ایشان از او مفارقت می نمایند، و برادران و یاران او را وامی گذارند، و از ایشان حمایتی نمی یابد، و فریب خورده بود از دوستی دوستان، و در این حال دفع مضرتی از او نمی کنند، و عزّت و ملک و پادشاهی و اهل و مال او را به غارت می برد کسی که بعد از او بر سریر ملک می نشیند، و چنان از خاطرها فراموش می شود که گویا هرگز در دنیا نبوده، و نامش بر زبانها جاری نبوده، و هرگز او را جاهی و منزلتی در دنیا نبوده، و هرگز مالک بهره ای از زمین نگشته.

پس ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود بدان، و مسکن خود قرار مده، و مزارع و مسکن آن را ترک کن، اف بر او و تف بر روی او باد.

یوذاسف گفت: اف بر دنیا و بر کسی که فریب آن را بخورد، و با این رسوائی احوال آن، و رقت نمود و گفت: ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای سینه من است.

بلوهر گفت: به درستی که عمر بسی کوتاه است، و شب و روز آن را به زودی طی می کنند، و رحلت از دنیا به زودی و سرعت دست می دهد، و عمر هر چند دراز باشد آخر مرگ است، و هر که در دنیا رحل اقامت انداخته البتّه به سفر آخرت رحلت می نماید، پس آنچه برای دنیا جمع کرده است پراکنده می شود، و آنچه برای دنیا سعی کرده ضایع می شود، و بناها که محکم ساخته خراب می گردد، و نامش از زبانها و یادش از خاطرها برطرف می شود، و حسبش گم می شود، و بدنش

می پوسد، و شرفش به پستی مبدل می گردد، و تنعمهای دنیا و بال او می شود، و کسبهای دنیا باعث زیان کاری او می شود، و پادشاهی او به میراث به دیگران می رسد، و فرزندان او به خواری مبتلا می شوند، و زنان او را دیگران به تصرف در می آورند، و امانها و پیمانهایش شکسته می شود، و آثارش مندرس می گردد، و مالش را قسمت می کنند، و بساطش را برمی چینند، و دشمنانش شاد می شوند، و ملکش خراب می شود، و تاج سلطنتش را دیگری بر سر می نهد، و بر سریر دولتش دیگری می نشیند، و از خانه های خود بیرونش می برند، و برهنه و خوار و بی معاون و یار تا در گودال قبرش می افکنند، در تنهایی و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی و مذلت، از خویشان جدا گشته، و دوستان او را تنها گذاشته، و هرگز از آن وحشت بدر نیاید، و از آن غربت نیاساید.

ای پسر پادشاه مرد عاقل دانا را سزاوار آن است که در سیاست و تأدیب نفس خود مانند امام عادل دورانیش باشد، که تأدیب می کند عاقله خلق را، و به اصلاح می آورد امور رعیت را، و امر می فرماید ایشان را به اموری که صلاح ایشان در آنهاست، و نهی می فرماید ایشان را از چیزهایی که باعث فساد ایشان است، و عقاب می کند کسی را که مخالفت و عصیان او کند، و نوازش می کند کسی را که فرمان او برد.

و همچنین سزاوار آن است که عاقل نفس خود را تأدیب کند در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای او، و بدارد او را بر اموری که به او نفع می بخشد، هرچند از آنها کراهت داشته و بر او دشوار باشد، و جبر نماید او را بر اجتناب کردن از اموری که به او ضرر می رساند، و باید برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد، که چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد، و چون امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون شود، و نفس خود را ملامت نماید.

و از جمله چیزهایی که لازم است بر صاحب عقل، آن است که نظر نماید و تفکر کند در اموری که بر او وارد می شود، و بعد از تفکر آنچه را موافق حق و صواب داند عمل نماید، و آنچه را خطا داند ترک نماید، و خود را از آن منع نماید، و باید خود را و عمل و رأی و دانش خود را حقیر شمارد، تا بر او عجب و خودبینی مستولی نشود، به درستی که حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را، و مذمت فرموده است اهل جهل و خودبینی را، و به عقل هر چیز را ادراک می توان نمود به توفیق الهی، و به جهل هلاک می شوند مردم.

و معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول آن چیزی است که عقل ایشان ادراک آن نموده باشد و تجربه های ایشان به آن رسیده باشد، و بصیرتهای ایشان آن را دریافته باشد، در هنگامی که ترک هواها و خواهشهای نفسانی کرده باشند، و عقل با هوای نفس مخلوط نباشد، و صاحب عقل را سزاوار نیست که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و به عمل تواند آورد آن را حقیر شمارد و ترک کند، هرگاه قدرت نداشته باشد بر زیادتر از آن، بلکه آنچه از اعمال خیر میسر و مقدور گردد باید غنیمت شمارد، و این یکی از حربه های مخفی و سلاحهای پنهانی شیطانی است که نمی بیند و ادراک آن نمی نماید او را مگر کسی که نیکو در مکرهای شیطان تدبّر نماید، و از آن مکر به سلامت نمی رهد مگر کسی که حق تعالی او را نگاه دارد.

و از جمله سلاحها و حربه های کشنده شیطان دو حربه است، که کشنده تر از حربه های دیگر اوست: یکی انکار عقل است که در دل مرد عاقل و سوسه می نماید که تو عقل و بصیرتی نداری، و از دانائی نفعی به تو عاید نمی گردد، و غرضش از این و سوسه آن است که محبت علم و طلب علم را از خاطر او بیرون کند، و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید، و زینت دهد برای او مشغول شدن به غیر علم را از لهُو و لعب دنیا را، پس اگر آدمی از این راه فریب او را خورد و متابعت او نمود

مغلوب می شود، و دیگر از دست او رهائی مشکل است.

و اگر در این باب قبول و سوسه او نمود و فریب او را نخورد، و عقل خود را بر شیطان غالب گردانید به حربه دیگر قصد او می نماید به اینکه چون آدمی اراده عملی از اعمال خیر، و قصد تحصیل کمالی از کمالات کرد، که عقلش به آن احاطه نموده، و قادر بر تحصیلش هست، بر او عرض می نماید بسیاری از اعمال و کمالات و علوم که فوق طاقت و ادراک اوست، تا او را به سبب عدم ادراک آنها غمگین و دل تنگ کند، و به این سبب او را و سوسه می کند که عقل تو ضعیف است، و طاقت ادراک این امور ندارد، و بر دریافت تو اعتمادی نیست، پس عبث خود را رنج می فرمائی، و ثمره ای بر عمل تو مترتب نمی شود، و به این وسیله او را بازمی دارد از تحصیل کمالی چند که درخور حوصله و طاقت اوست، و به این حربه و سلاح بسیاری از مردان این میدان را بر زمین افکنده، و از فضایل و کمالات محروم کرده است.

پس ای یوزاسف بر حذر باش از شرّ شیطان، و ترک مکن علومی را که نمی دانی، و در آنچه دانسته ای فریب شیطان را مخور که به آنها عمل نمائی، به درستی که تو در خانه ای ساکنی که شیطان به الوان حيله های گوناگون بر اهل آن خانه مستولی شده، و به انواع مکرها ایشان را گمراه کرده، و بعضی را پرده ها بر گوشها و عقلها و دلهاى ایشان آویخته است که ادراک حق نمی کنند، و بر ضلالت خود مانده اند، و به هر چیز که جاهلند طلب علم آن نمی کنند مانند حیوانات.

و به درستی که عامه خلق را مذهبها و طریقه های مختلف هست، بعضی از ایشان سعی تمام در ضلالت خود می نمایند به حدی که خون و مال مردم را بر خود حلال کرده اند، و گمراهی و باطل خود را در لباسهای حق به مردم می نمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند، و زینت می دهند ضلالت خود را در نظر جمعی که

ضعیف العقلند، و از دین حق ایشان را برمی گردانند، پس شیطان و لشکرهای او اهتمام تمام می ورزند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشان، و عدد لشکر شیطان را به غیر از حق تعالی کسی نمی داند، و جز به توفیق و عون الهی و چنگ زدن در متابعت دین حق دفع مکرهای ایشان نمی توان کرد، پس از خدا سؤال می نمائیم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید، و بر دشمنان خود ما را نصرت دهد، به درستی که یاری بر ترک معاصی و فعل طاعات از جانب حق تعالی است، و بدون توفیق او امری میسر نمی شود.

یوزاسف گفت: خدای عزّ و جلّ دیدنی نیست، و به دیدن موصوف نمی گردد، و عقلها به کنه وصف او نمی رسند، و زبانها به آنچه سزاوار مدح و ستایش اوست قیام نمی توانند نمود، و بندگان احاطه به علمهای او نمی توانند کرد، مگر آنچه را که او تعلیم ایشان نماید به وسیله پیغمبرانش، از آنچه از صفات کمالیه خود بیان کرده است فهمهای خلاق ادراک عظمت پروردگاری او نمی توانند نمود، جناب مقدّس او از آن رفیع تر و بزرگوارتر و لطیف تر و پاکیزه تر است که عقلها و همها نزدیک بارگاه جلال و کبریاء معرفت و شناسائیش توانند گردید، پس به توسّط پیغمبران از علوم خود بر مردمان ظاهر گردانیده آنچه را خواسته است، و صلاح ایشان را در آن دانسته است، و از وصف ذات و صفات مقدّس خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده، و عقلهای خلاق طاقّت ادراک آن داشته است، و ایشان را بر شناخت خود و دریافت پروردگار خود راهنمایی فرموده است، به ایجاد اشیا از کتم عدم، و معوم گردانیدن آنچه ایجاد فرموده.

یوزاسف گفت: چه حجّت هست بر وجود پروردگار؟

بلوهر گفت: هرگاه ببینی امر مصنوع و ساخته شده ای را و نبینی آن کسی را که او را ساخته است البتّه عقل تو حکم می کند کسی آن را ساخته است، همچنین آسمان

و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت می کند بر صناعی که ایشان را ساخته و آفریده است، و چه حجت از این قوی تر و ظاهرتر می باشد.

یوذاسف گفت: بفرمای حکیم آیا به قضا و قدر الهی است آنچه به مردم می رسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات یا نه؟

بلوهر گفت: اینها همه به قضا و قدر حق تعالی است.

یوذاسف گفت: بفرما کارهای بد و گناهان مردم هم به قضا و قدر است یا نه؟

بلوهر گفت: خدا از اعمال سیئه ایشان مبرا است؛ زیرا برای مطیعان ثواب عظیم مقرر فرموده، و عذاب شدید در جزای عاصیان وعده نموده.

یوذاسف گفت: بفرما عادل ترین مردم کیست؟ و کیست ظالم ترین مردم؟ و کیست زیرک ترین مردم؟ و کیست احمق ترین مردم؟ و کیست شقی ترین مردم؟ و کیست سعیدترین مردم؟

بلوهر گفت: عادل ترین مردم کسی است که برای مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد، و ظالم ترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را عدل داند، و عدل اهل عدل را جور و ظلم شمارد، و زیرک ترین مردم کسی است که تهیه و استعداد آخرت خود را درست کند، و بی خردترین مردم کسی است که همگی همت خود را صرف دنیا نماید و گناهان کار او باشد، و سعادتمندترین مردم کسی است که عاقبت اعمال او به خیر باشد، و شقی ترین مردم کسی است که ختم اعمال او به چیزی باشد که موجب غضب و خشم پروردگار او شود.

پس حکیم گفت: کسی که با مردم به نحوی معامله نماید، و جزا دهد ایشان را که اگر با او آن نحو معامله نمایند و جزا دهند او را باعث هلاک و ضرر او گردد، او خداوند خود را به خشم آورده، و مخالف رضای او عمل کرده، و کسی که با مردم چنان معامله نماید که اگر به او آن معامله نمایند باعث صلاح او باشد، او مطیع

خداوند خود است، و تحصیل رضای الهی نموده، و از غضب او اجتناب نموده است، بعد از آن گفت: زینهار کار نیک را بد
مشار هر چند آن را در بدان بینی، و کار قبیح و بد را نیک بدان هر چند در نیکان مشاهده نمائی.

یوزاسف گفت: بفرما کدام یک از مردم سزاوارترند به سعادت، و کدام یک از ایشان سزاوارترند به شقاوت؟

بلوهر گفت: سزاوارترین مردم به سعادت کسی است که به طاعت‌های الهی عمل نماید، و از معاصی او اجتناب کند، و سزاوارترین
مردم به شقاوت کسی است که معصیت‌های الهی را بجا آورد، و طاعتها را ترک نماید، و شهوت‌های نفس خود را بر رضای
الهی اختیار کند.

یوزاسف گفت: کدام یک از مردم خدا را فرمان بردارترند؟

بلوهر گفت: آن کس که بیشتر متابعت فرموده الهی کند، و در دین حق راسخ تر باشد، و از گناهان و اعمال قبیحه از همه کس
دورتر باشد.

یوزاسف گفت: بیان فرما حسنات و سیئات را.

بلوهر گفت: حسنات صدق و راستی نیت و گفتار و کردار است، و سیئات بدی نیت و بدی گفتار و کردار است.

یوزاسف گفت: نیکی و صدق نیت کدام است؟

بلوهر گفت: اعتدال و میانه روی در قصد و همت است.

یوزاسف گفت: چیست بدی کردار؟

گفت: معصیت پروردگار نمودن.

یوزاسف گفت: بفرما چگونه حاصل می شود میانه روی در قصد و همت؟

گفت: به اینکه پیوسته متذکر فنا و زوال دنیا باشی، و همت گماری بر ترک اموری که موجب غضب الهی و وبال اخروی می
شود.

یوذاسف گفت: سخاوت کدام است؟ گفت: سخاوت و جوان مردی صرف کردن مال است در راه رضای الهی. یوذاسف گفت: چه چیز است موجب عزیز بودن؟ گفت: تقوا و پرهیزکاری از آنچه خدا به آن نهی فرموده است.

یوذاسف گفت: کدام است بخل؟ گفت: منع کردن حقوق از اهلش، و گرفتن اموال از غیر محلش. پرسید: حرص کدام است؟ گفت: میل کردن به سوی دنیا، و نظر انداختن به چیزهایی که باعث فساد این کس می شود، و عقاب الهی بر آنها مترتب می شود. پرسید: راستی کدام است؟ گفت: آن است که خود را فریب ندهی، و به خود دروغ نگوئی. پرسید: حماقت کدام است؟ گفت: آن است که دل به دنیای فانی دهی، و آخرت که دایم و باقی است ترک نمائی. پرسید: دروغ چیست؟ گفت: آنکه آدمی با خود دروغ گوید، و خود را به آن فریب دهد، و پیوسته به هواها و شهوات نفس خود مشعوف و خوشحال باشد، و امور دین خود را به تأخیر اندازد به طول امل.

پرسید: کدام یک از مردم کامل ترند در صلاح و شایستگی؟ گفت: آن کس که عقلش کامل تر است، و نظر در عواقب امور بیشتر می کند، و دشمنان خود را بهتر می شناسد، و خود را از شر ایشان بیشتر محافظت می نماید.

پرسید: آن عاقب که گفتی در آن نظر می باید کرد چیست؟ و آن دشمنان که گفتی از ایشان حذر باید کرد کیستند؟ گفت: عاقبت آخرت است، و آن دشمنان حرص و غضب و حسد و حمیت و شهوت و ریا و لجاجت در باطل است.

پرسید: کدام یک از این دشمنان که شمردی قوی تر است، و احتراز از آن دشوارتر است؟ گفت: در حرص خوشنودی نیست، و موجب شدت غضب می گردد، و در غضب جور غالب است، و شکر اندک و کم موجب عداوت و دشمنی بسیار می گردد، و حسد مورث فساد دین و بدگمانی به خداوند خود

است، و حمیت باعث لجاجت عظیم و گناهان شنیع می شود، و کینه سبب طول عداوت و قطع رحم و شفقت و شدت قهر و سطوت می باشد، و ریا از همه مکاری بدتر است و بسیار مخفی می باشد، و از همه دورغها بدتر است، و لجاجت زود آدمی را در خصومت عاجز می کند، و حجّت را قطع می نماید.

پرسد: کدام یک از مکرهای شیطان در هلاک کردن تمام تر و تأثیرش بیشتر است؟ گفت: آنکه به سبب شهوتهای نفسانی بر مردم مشته کند نیک و بد و ثواب و عقاب و عواقب امور ناشایست را.

پرسید: حق تعالی چه قوّت به آدمی کرامت فرموده است که به آن تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و خواهشهای هلاک کننده؟ گفت: آن قوّت عقل و علم است، و عمل کردن به هر دو، و صبر کردن نفس بر ترک خواهشهای خود، و امید داشتن بر ثوابهایی که در شرع وارد شده است، و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ، و پیوسته در حذر بودن که به سبب امور فانی دنیا امور باقی آخرت از این کس فوت نشود، و عبرت گرفتن از عاقبتهای بدی که بر امور گذشته دنیا مترتب شده، و خود را بر آداب و سنن اهل عقل داشتن، و نفس را از عاداتهای بد بازداشتن، و به عبادت‌های نیک و خلقهای حسن عادت فرمودن، و طول امل را از خود دور کردن، و صبر بر شداید نمودن، و به قدر کفاف از روزی قانع شدن، و به قضا‌های الهی راضی بودن، و تفکر در شدت عقوبات آخرت، و تسلّی دادن خود بر چیزهایی که در دنیا از آدمی فوت می شود، و ترک ارتکاب اموری که به اتمام نمی رسد، و بینا شدن به اموری که بازگشت او به آنهاست از امور آخرت، و راه سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن، و به یقین دانستن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب هست، و دانستن حقوق الهی و خلق، و نیک خواه مردم بودن، و نفس را از متابعت هوا و شهوتها نگاه داشتن، و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن، که اگر

فسادی بر آن مترتب شود چون تفکر و تدبیر نموده معذور باشد، اینهاست قوتها و لشکرهائی که به اینها بر آن دشمنان غالب می تواند شد.

یوذاسف گفت: کدام خصلت خلاق پسندیده تر و نایاب تر است؟ بلوهر گفت:

تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن. پرسید کدام عبادت بهتر است؟ گفت: دل به یاد خدا و محبت او داشتن. پرسید: کدام خصلت افضل است؟ گفت: محبت صالحان. پرسید: کدام سخن بهتر است؟ گفت: امر به معروف و نیکی ها، و نهی از منکر و بدیها. پرسید: کدام دشمن است که دفعش دشوارتر است؟ گفت: گناهان. پرسید کدام یک از فضیلتها افضل است؟ گفت: راضی شدن به آنچه کافی باشد از روزی.

پرسید: کدام یک از آداب بهتر است؟ گفت: آدابی که از دین و شرع ظاهر شود.

پرسید: کیست آن کسی که جفاکارتر است؟ گفت: پادشاه ظالم، و دلی که در آن رحم نباشد. پرسید: چه چیز است که به نهایت نمی رسد؟ گفت: چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمی شود. پرسید: کدام است چیزی که عاقبتش از همه چیز بدتر است؟ گفت: متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهی است.

پرسید: کدام چیز است که زودتر از حالی به حالی می گردد و ثبات نمی دارد؟

گفت: دل پادشاهانی که کارهای ایشان برای دنیا باشد. پرسید: کدام یک از گناهان رسواتر است؟ گفت: پیمان الهی را شکستن، و مکر با خدا. پرسید: چه چیز است زودتر منقطع می گردد؟ گفت: محبت عاشق. پرسید کدام چیز خائن تر است؟ گفت: زبان دروغ گو.

پرسید: چه چیز است که بیشتر پنهان می باشد؟ گفت: بدی ریاکننده ای که مردم را به ظاهر خود فریب دهد. پرسید: چه چیز شبیه تر است به احوال دنیا؟ گفت:

خوابهای پریشان. پرسید: کدام یک از مردم پسندیده تر است؟ گفت: آن کس که گمانش به پروردگار خود نیکوتر باشد، و ترک محرمات الهی بیشتر نماید، و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر کمتر باشد.

پرسید: چه چیز است که در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی می شود؟ گفت: فرزند صاحب ادب، و زن سازگار موافقی که یاور باشد بر تحصیل آخرت. پرسید: کدام درد علاجش مشکل تر است در دنیا؟ گفت: فرزند بد و زن بد که خلاصی از این دو بلا حاصل نمی شود. پرسید: در کدام آسایش راحت بیشتر است؟ گفت: راضی بودن آدمی به بهره خود در دنیا، و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن.

یوزاسف گفت: ای حکیم خاطر خود را با من دار که می خواهم از تو سؤال کنم از چیزی که اهتمام من به آن از همه چیز بیشتر است، بعد از آنکه حق تعالی مرا به کار خود بینا گردانید، و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمی دانستم، و روزی کرد مرا از امور دین آنچه را که از آنها ناامید بودم.

بلوهر گفت: پیرس از آنچه خواهی.

یوزاسف گفت: مرا خبر ده از حال کسی که در طفولیت به پادشاهی رسیده باشد، و دین او بت پرستی باشد، و به لذات دنیا پیوسته پرورش یافته و به آنها معتاد شده، و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری، و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد، و یک لحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشته باشد، بلکه پیوسته همت او مصروف باشد بر آنکه هر لذتی را به نهایت رساند، و اقصای مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید، و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد، و رشد و صلاح خود را در غیر آنها نداند، و چندان که عمرش زیاد شود حرصش به این امور زیاد گردد، و به دنیا فریفته تر شود، و آن دین باطل در

نفسش راسخ تر گردد، و اهل دین باطل خود را دوست تر دارد، و امر آخرت را نداند، و غافل باشد از آن، و فراموش کرده باشد آن را، به سبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد، و روز به روز عداوتش زیاده گردد به جماعتی که مخالف دین اویند و بر دین حق ثابتند، و از ترس او حق را اظهار نمی کنند، و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج می کشند.

آیا چنین کس با این اوصاف را امید هست که در آخر عمر آن مذهب باطل را ترک نماید، و از آن اعمال قبیحه نجات یابد، و میل کند به جانب امری که فضیلت آن ظاهر است و حجت حقیقت آن واضح است، و فوائد و بهره ها در آن بسیار است، یعنی اختیار نماید آنچه تو می دانی از دین حق، و برسد به مرتبه ای که گناهان گذشته اش آمرزیده شود، و امید ثوابهای اخروی داشته باشد؟

بلوهر گفت: دانستم صاحب این اوصاف را، و دانستم این سؤال را برای چه کردی.

یوذاسف گفت: این دریافت و فراست از تو بعید نیست، با آن درجه فهم که خدا به تو کرامت فرموده، و آن رتبه علم که تو به آن مخصوصی.

بلوهر گفت: صاحب آن اوصاف پدر تو است، و باعث تو بر این سؤال محبتی است که به او داری، و اهتمامی است که در امر او به عمل می آوری به سبب شفقت بر پدر، و رعایت حق او، از ترس آنکه مبدا معذب شود در آخرت به عذابهایی که حق تعالی مثل آن را وعده فرموده است، و می خواهی که مثاب شوی در این اهتمام، و ادا کنی حقی را که خدای تعالی برای پدر بر تو لازم کرده است از شفقت بر او، و گمان دارم در خاطر داری که نهایت سعی و اهتمام بجا آوری در هدایت پدر خود، و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی، و رسانیدن او به سلامت و راحت، و نعمت ابدی، که حق تعالی در ملکوت سماوات برای مطیعان مقّر فرموده است.

یوذاسف گفت: یک حرف را خطا نکردی، و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی، پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم بیان فرما که می ترسم او را مرگ در رسد، و به حسرت و ندامت گرفتار شود، در وقتی که پشیمانی او را هیچ ثمره ای نبخشد، و از من هیچ نفعی به او نتواند رسید، و مرا در این امر صاحب یقین گردان، و این عقده را از خاطر من بگشا که بسیار غمگینم در این امر، و چاره اش را نمی دانم.

بلوهر گفت: اعتقاد ما آن است که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور نمی دانیم، و هیچ کس را ناامید از لطف و احسان او نمی گردانیم، و امید هدایت به هر کس داریم تا زنده است، هر چند سرکش و طاغی و گمراه باشد؛ زیرا حق تعالی خود را برای ما وصف فرموده است به رحمت و مهربانی و شفقت، و ما به این نحو او را شناخته ایم، و به این اوصاف ایمان به او آورده ایم، و امر فرموده است جمیع عاصیان را به استغفار و توبه، به این سبب ما امیدواری عظیم در حصول مقصود به او داریم، اگر مشیت الهی به آن تعلق گرفته باشد.

و بدان ای یوذاسف نقل کرده اند: پادشاهی بود در زمانهای قبل که صیت علم و دانش او در آفاق منتشر، و بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود، و پیوسته در اصلاح ایشان می کوشید، و مدتی در میان ایشان با نهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهان بانی کرد، پس چون اجل او در رسید، و به دار بقا رحلت نمود، رعیت بر او بسیار جزع کردند، و او را فرزندی نبود، امّا یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است، ایشان کسی را بر خود پادشاه نکردند، و در انتظار ولادت آن پسر بسر می بردند، و وزیرای پادشاه سابق امور مملکت را جاری می ساختند.

پس موافق قول منجمان پسر متولد شد، و اهل آن مملکت به شادی و سروری

که از تولد آن پسر حاصل کردند تا یک سال به لهُو و لعب و سازها و انواع تنعمات تعیش کردند، و به فسوق و معاصی روزگار گذرانیدند، تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان و حق شناسان که در میان ایشان بودند به آن گروه گفتند: این فرزند عطیه ای بود که حق تعالی به شما کرامت فرموده بود، و سزاوار بود در برابر این نعمت شما حق تعالی را شکر کنید که معطی این نعمت است، شما به جای شکر او کفران نعمت کردید، و مخالفت او نمودید، و شکر شیطان کردید، و او را راضی نمودید، و خدا را به خشم آوردید، اگر اعتقاد شما این است که غیر خدا این نعمت را به شما عطا کرده است، پس شکر او بکنید.

آن گروه در جواب گفتند: ما این عطیه را از خدا می دانیم، و او بر ما این نعمت ممت گذاشته، علما گفتند: پس اگر می دانید خدا این نعمت را به شما کرامت فرموده چرا او را به خشم می آورید، و دشمن او را راضی می کنید؟ گفتند: ای دانایان الحال آنچه باید کرد ما را بفرمائید تا نصیحت شما را قبول و به فرموده شما عمل نمائیم؛ علما گفتند که: می باید ترک کنید متابعت شیطان را در خوردن مسکرات و مشغول شدن به سازها و لهُو و لعب، و به طاعات و عبادات طلب خوشنودی پروردگار خود بکنید، و چند برابر آنچه شکر شیطان و اطاعت او کردید شکر خداوند خود بجا آورید، تا حق تعالی گناهان شما را بیاورد، رعیت در جواب ایشان گفتند: بدنهای ما تاب تحمل جمیع آنچه شما فرمودید ندارد.

علما گفتند: ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید کسی را که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت می کنید کسی را که حق واجب لازم بر شما دارد، و چگونه بود که قوت داشتید بر فعل کارهایی که سزاوار نبود، و اظهار ضعف و ناتوانی می کنید در اعمالی که نیکو و پسندیده و سزاوار است.

ایشان گفتند: ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس ما عظیم و قوی

گردیده، و لذت‌های دنیا بر ما غالب شده، و چون این دواعی در نفس قوی است کارهای بد بر ما آسان شده است، و متحمل مشقت‌های آنها می‌توانیم شد، و نیّات خیر در نفس ما ضعیف شده است، و به این سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است، پس از ما راضی شوید که به تدریج روز به روز از یک یک اعمال ناشایست خود بر گردیم، و به طاعات رو آوریم، و بار را بر ما گران مکنید.

علما گفتند: ای بی‌خردان شما فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالتید، لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسان است، و سعادت و فیروزی بر شما گران.

رعیت گفتند: ای دانایان و پیشوایان و ای حکیمان رهنما از سرزنش شما به آموزش پروردگار خود پناه می‌بریم، و از شدت و عنف شما به پرده عفو الهی می‌گریزیم، پس شما سرزنش مکنید ما را به ضعف و سستی، و نسبت ندهید ما را به جهالت و پستی؛ زیرا که پروردگار ما کریم و مهربان و آمرزنده است، پس اگر اطاعت او نمائیم از گناه ما عفو می‌فرماید، و اگر اطاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف می‌گرداند، پس ما سعی می‌کنیم در عبادت و بندگی او به قدر آنچه از زمان مخالفت او کرده ایم و پیروی خواهشها نموده ایم، تا آنکه حق تعالی ما را به آرزوهای دنیا و عقبا برساند، و بر ما رحم کند، و خلعت مغفرت بر ما پوشاند، چنانچه بی‌طلب ما را لباس هستی پوشانید، و از ظلمت آباد عدم به ساحت وجود کشانید، پس چنین گفتند علما اقرار به صدق ایشان نمودند، و به گفته ایشان راضی شدند.

پس ایشان یک سال تمام روزه داشتند، و نماز و عبادت کردند، و مالها در راه خدا صرف نمودند، و چون یک سال منقضی شد کاهنان گفتند: آنچه این گروه برای این مولود کردند دلالت می‌کنند که این پادشاه مدّتی فاجر و بدکردار باشد، و مدّتی صالح و نیکوکردار، و در زمانی جبار و متکبر باشد، و بعد از آن تواضع و

شکستگی شیوه او گردد، و منجمان نیز با ایشان در این قول اتفاق نمودند، پرسیدند: این حال را از کجا دانستید؟ و چگونه بر شما ظاهر شد؟ کاهنان گفتند:

چون رعیت به سبب این مولود در اول مشغول لهو و باطل شدند، و در آخر به عبادت و بندگی رو آوردند، دانستیم که این مولود چنین خواهد بود.

و منجمان گفتند: چون در مولود او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند، و زهره تعلق به اهل طرب و بطالت دارد، و مشتری تعلق به اهل علم و عبادت، دانستیم که این دو حالت در او خواهد بود، پس آن طفل در نهایت قوت و تنومندی و قدرت نشو و نما کرد، و چون نشأه پادشاهی یافت آغاز بدمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و تطاول نمود، و محبوب ترین مردم نزر او کسی بود که در این امور با او موافقت کند، و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید، و مغرور شده بود به جوانی و صحت و توانائی، و ظفر و نصرت بر دشمنان، و نخوت و خودبینی، و سرور و شادی او به نهایت رسید، و آنچه می خواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید.

تا آنکه به سنّ سی و دو سالگی رسید، پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بی شمار که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند، و پردگیان حرم خود را از کنیزان با حسن و جمال، و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر، و کنیزان و خدمتکاران خاصّ خود را، همگی حاضر نمود و فرمود: خود را به انواع لباسها و الوان زینتها بیاریند، و امر فرمود عمارتی در مقابل مطلع آفتاب از برای او بنا کنند که زینتش از صحیفه های طلا باشد، و اصناف جواهر در آن به کار برند، و طول آن مجلس صد و بیست ذرع، و عرض آن شصت ذرع باشد، و فرمود که: سقف و دیوارهای آن را به طلا زینت دهند، و به الوان جواهر مرصع کنند و امر فرمود آنچه در خزاین او بود از نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون آورند در مجلس به ترتیب بچینند.

و فرمان داد جمیع لشکر او و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و دربانان و یساولان و اشراف و بزرگان و دانشمندان اهل مملکت او همگی با نهایت زیب و زیور حاضر شوند، و فرمود: شجاعان عسکر و دلیران لشکرش بر اسبان نفیس سوار شوند، و از برای هر صنف از صنوف وزرا و لشکری و رعایا و عامیۀ خلق مکانی مقرر فرمود که صفها برکشیده در جاهای خود قرار گیرند، و غرض او این بود که بر منظر رفیعی برآید، و عظمت پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت رعیت و وسعت مملکت و کثرت عساکر خود را به نظر درآورد تا عیش و طرب او زیاده گردد.

پس چون چنین مجلس را مرتب ساختند به مجلس درآمد و بر تخت خود بالا رفت، و بر تمام مملکت خود مشرف شد، همگی او را سجده کردند، و او را از مشاهده آن اسباب بی پایان و کثرت مطیعان و فرمان برداران سرور عظیم حاصل شد، پس به بعضی از غلامان خاص خود گفت که: مملکت و رعیت خود را بر احسن وجوه مشاهده نمودم و شاد گردیدم، اکنون می خواهم که منظر خویش را به نظر درآورم، و از مشاهده جمال خود مسرور گردم.

پس آینه ای طلب کرد، و در اثنای آنکه در او می نگریست، و مشاهده خود می نمود، نظرش بر موی سفیدی افتاد که در موهای ریش او ظاهر شده بود، مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد، از مشاهده این حال بسیار خائف و هراسان و غمگین و ترسان گردید، و اثر اندوه بر جبینش ظاهر شد، و شادیش به اندوه مبدل گردید، و با خود اندیشه کرد که این نشانه ای است که جوانی به آخر رسید، و ایام سلطنت و کامرانی به نهایت انجامیده، این موی سفید رسول ناامیدی است که خبر زوال پادشاهی را بر من می خواند، و پیش آهنگ مرگ است که خبر مردن و پوسیدن را به گوش جانم می رساند، هیچ دربانی مانع آن نتوانست شد، و

هیچ نگهبانی دفع آن نتوانست کرد، تا ناگاه به من رسید، و خبر مرگ و زوال پادشاهی را به من رسانید، و به زودی سرور مرا به اندوه بدل خواهد کرد، و شادی و عیش مرا زایل خواهد نمود، و بنای قوت و توانائی مرا درهم خواهد شکست، و حصارهای محکم و لشکر فراوان برای دفع این نفعی نخواهد بخشید.

این است رباینده جوانی و قوت، و زایل کننده توانگری و عزت، این است پراکنده کننده جمعیت عزیزان، و قسمت کننده میراث میان دوستان و دشمنان، این است باطل کننده عیشها، و مکدر سازنده لذتها، و خراب کننده عمارتها، و متفرق سازنده جمعیتها، این است پست کننده صاحبان رفعت، و خوار کننده اصحاب عزت و شوکت، اینک در رسیده، و بار خود را فرود آورده در خانه من، و دام خود را برای صید من گسترده در کاشانه من.

پس آن پادشاه که در محملها بر دوش گرفته بر روی تختش رسانیده بودند، با پای برهنه مضطرب از تخت خود فرود آمد، و لشکری خود را جمع و معتمدان خود را به نزدیک خود خواند، و گفت: ای گروه من چگونه پادشاهی بودم شما را؟ و با شما چه نوع سلوک کردم؟ و در ایام دولت من شما بر چه حال بودید؟ ایشان در جواب گفتند: ای پادشاه پسندیده اطوار نیکو کردار حق نعمت بر ما بسیار داری، و از شکر نعمتهای تو عاجزیم، و اینک جانهای خود را در راه فرمان برداری تو گذاشته ایم، آنچه می خواهی بفرما که به جان قبول می کنیم.

پادشاه گفت: دشمنی که از او نهایت بیم و خوف را دارم به سرای من درآمده، و هیچ یک از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی گردیده، با آنکه شما معتمدان من بودید، و به شما امیدها داشتم، ایشان گفتند: ای پادشاه آن دشمن در کجاست؟ او را می توان دید یا نه؟ پادشاه گفت: خودش دیده نمی شود اما آثار و علاماتش را می توان دید، ایشان گفتند: ما برای دفع دشمنان شما مهیا شده ایم، و حق نعمتهای

تو را فراموش نکرده ایم، و در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند، و دشمن خود را به ما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم.

پادشاه گفت: من فریب عظیم از شما خورده بودم، و به خطا بر شما اعتماد کرده بودم، و شما را به منزله سپری می دانستم برای دفع دشمنان خود، و مالهای گزاف به شما بخشیدم، و شما را بر همه کس برگزیدم، و به خود اختصاص دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمائید، و برای اعانت و یاری شما بر این امر شهرهای محکم بنا کردم، و قلعه ها استوار گردانیدم، و اسلحه ای که برای دفع اعدای در کار است به شما عطا کردم، و غم تحصیل مال و روزی را از شما برداشتم که شما را اندیشه ای به غیر از محافظت من نباشد، و گمان من این بود که با وجود شما آسیبی به من نخواهد رسید، و آنکه شما بر گرد من باشید رخنه ای بر بنیان وجود من راه نخواهد یافت، و اکنون با وجود جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است، اگر این از سستی و ضعف شماست که قدرت بر دفع آن ندارید، پس من در استحکام کار و فکر روزگار خود خطا کرده ام که شما را با این ضعف یاور خود کرده ام، و اگر شما قادر بر دفع آن بوده اید و غافل شده اید، پس شما خیرخواه و مشفق من نبوده اید.

ایشان گفتند: ای پادشاه چیزی که ما طاققت دفع آن نداشته باشیم به سلاح و حربه و اسبان و قوت و تهیه خود به مشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرر آن به تو برسد تا ما حیات داریم، و اما چیزی که به دیده درنیاید ما علم به آن نداریم، و قوت ما به دفع آن وفا نمی کند.

پادشاه گفت: آیا من شما را نگرفته ام برای اینکه دفع دشمنان از من بکنید؟ گفتند: بلی، گفت: پس از چه قسم دشمنان مرا محافظت می نمائید؟ از دشمنی که ضرر به من می رساند، یا دشمنی که ضرر به من نتواند رسانید؟ گفتند: از دشمنی که

ضرر رساند، پادشاه گفت: آیا از هر ضرر رساننده ای نگاه می دارید، یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده؟ گفتند: از هر دشمنی که ضرر رساند.

پادشاه گفت: اینک رسول مرگ در رسیده، و خبر خرابی و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی به من می دهد، و می گوید: من می خواهم آنچه تو آبادان کرده ای، ویران گردانم، و آنچه بنا کرده ای خراب کنم، و آنچه جمع کرده ای پراکنده نمایم، و آنچه به اصلاح آورده ای فاسد کنم، و آنچه اندوخته ای قسمت کنم، و کرده های تو را برهم زنم، و تدبیرهای تو را باطل گردانم، و این رسول خبر آورده از جانب مرگ که عن قریب دشمنان را بر تو شاد خواهم کرد، و از فنای تو دردها و کینه های سینه ایشان را دوا خواهم نمود، و زود باشد که لشکر تو را پراکنده کنم، و انس تو را به وحشت مبدل کنم، و تو را بعد از عزت خوار گردانم، و فرزندان تو را یتیم کنم، و متفرق سازم جمعیت تو را، و به مصیبت تو نشانم برادران و اهل بیت و خویشان تو را، و پیوندهای بدنت را از هم بپاشم، و دشمنان تو را در خانه های تو بنشانم.

آن گروه گفتند: ما تو را از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت می توانیم نمود، اما مرگ و کهنگی و زوال را چاره ای نمی توانیم کرد، و قوت دفع آن را نداریم، و از خود نیز آن را منع نمی توانیم نمود.

پادشاه گفت: آیا چاره ای بر دفع این دشمن هست؟ گفتند: نه، پادشاه گفت:

دشمنان دارم از این دشمن خردتر، آیا دفع آنها می توانید کرد؟ گفتند: کدامند آنها؟ گفت: دردها و بلاها و غمها و المها؟ گفتند: ای پادشاه اینها همه به تقدیر خداوند عظیم الشأن قادری نازل می شود و اسبابشان از بدن و نفس برانگیخته می شود، و هیچ کس بر دفع آنها قادر نیست، و به حاجب و دربان و حارس و نگهبان ممنوع نمی گردند.

پادشاه گفت: آیا قادر هستید بر دفع اموری که به قضا و قدر الهی بر من مقدر شده است؟ گفتند: ای پادشاه کیست که پنجه در پنجه قضا افکند و مغلوب آن نگردد، و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه نماید و مقهور نشود، پادشاه گفت:

هر گاه شما چاره قضا و قدر نمی توانید نمود، و جمیع امور به قضا و قدر است، پس چه نفع از شما به من می تواند رسید؟ گفتند: ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم، و تو توفیق یافته ای و به حقایق امور پی برده ای، و آنچه می گوئی حق است، اکنون بگو چه اراده داری؟

پادشاه گفت: اراده دارم به عوض شما اصحاب و یارانی بگیرم که مصاحبت ایشان با من دائمی باشد، و وفا در عهد و پیمان ایشان باشد، و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد، و مرگ پیوند من و ایشان را قطع نکند، و بعد از مندرس شدن بدن صحبت من و ایشان باقی باشد، و مرا بعد از مرگ تنها نگذارند، و در زندگی ترک یاری من ننمایند، و از من دفع نمایند ضرر مرگ را که شما از دفع آن عاجزید.

گفتند: ای پادشاه کیستند این جماعتی که اوصاف ایشان را بیان کردی؟ گفت:

ایشان گروهی چندند که ایشان را برای اصلاح شما فاسد کردم، گفتند: احسان خود را از ما باز مگیر، و با ما و ایشان هر دو نیکی و ملامت کن، که ما پیوسته اخلاق تو را پسندیده و کامل و مهربانیهای تو را عظیم و شامل یافته ایم، گفت: صحبت شما سم قاتل است، و اطاعت شما موجب کوری و کوری است، و موافقت شما زبان را لال می گرداند، گفتند: چرا چنین است ای پادشاه؟

گفت: زیرا مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال و اسباب دنیا است، و موافقت شما با من در جمیع خزاین و اسباب عیش و نعمتهاست، و اطاعت شما مرا در اموری است که موجب غفلت از امور آخرت است، و شما مرا از فکر آخرت دور افکندید، و دنیا را در نظرم زینت دادید، اگر خیرخواه من بودید مرگ را به یاد

من می آوردید، و اگر به من مشفق و مهربان بودید زوال و فنا و کهنگی را در خاطر من جا می دادید، و امر باقی را برای من تحصیل می نمودید، و مرا به امر فانی مشغول نمی ساختید، به درستی که آنچه شما نفع من می دانید برای من ضرر است، و آنچه گمان دوستی می کنید محض دشمنی است، و جمیع آنچه شما برای من تحصیل کرده اید همه را به شما گذاشتم، و مرا به آنها حاجتی نیست.

گفتند: ای پادشاه پسندیده افکار نیکو کردار، سخن تو را فهمیدم، و عزم داریم آنچه بفرمائی اجابت کنیم، و ما را اصلاً بر تو حجّتی نیست؛ زیرا که حجّت تو تمام و غالب است، و لیکن سکوت ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت ما و باطل شدن دنیای ما و شماتت دشمنان ما می گردد، و بر ما کار بسیار دشوار شده است، و در چاره کار تو حیران شده ایم به سبب فکری که تو را سانح گردیده، و امری که تازه بر آن عازم شده ای.

پادشاه گفت: آنچه شما را به خاطر می رسد بگوئید، و ایمن باشید از ضرر من، و هر حجّتی که دارید بیان فرمائید، و از من نترسید که من تا امروز مغلوب حمیت و تعصّب بودم، و امروز بر هر دو غالبم، و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند، و اکنون بر ایشان مسلط شده ام، و تا امروز پادشاه شما بودم، و لیکن بنده ای بودم امروز از بندگی آزاد شدم، و شما را نیز از فرمان برداری خود آزاد کردم.

گفتند: کیست آنکه تو در زمان فرمان روائی ما بنده ای بودی؟ گفت: من در آن زمان بنده خواهشهای نفسانی خود بودم، و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم، و بندگی شهوتهای خود می کردم، امروز این بندگیها و اطاعتها را از خود بریدم، و به پشت سر خود افکندم، و آزاد شدم.

گفتند: بگو ای پادشاه اکنون چه عزم داری؟ گفت: عزم دارم به قدر ضرورت قناعت نمایم، و در خلوتی مشغول تحصیل آخرت خود گردم، و دنیای فریبنده را

ترک نمایم، و این بارهای گران را از پشت خود بیندازم، و مهیای مرگ شوم، و تهیّه سفر آخرت بگیرم، که اینک پیک مرگ در رسیده و می گوید که فرموده اند از تو جدا نشوم با تو باشم تا مرگ تو برسد، گفتند: ای پادشاه آن پیک که از جانب مرگ آمد کدام است که ما او را نمی بینیم، و از مقدمه مرگ است؟

گفت: ای رسول مرگ این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر شده، و بانگ زوال و فنا در میان جمیع جوارح و اعضا در داده، و همه اجابت او نموده اند، و اما مقدمه مرگ ضعف و سستی است که این موی سفید نشانه آن است.

گفتند: ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل می کنی؟ و رعیت خود را مهمل و سرگردان می گذاری؟ و از وبال گناه این نمی ترسی که رعیت را معطل و ضایع بگذاری، مگر نمی دانی که تو بهترین ثوابها به اصلاح آوردن امور خلق است و سرنیکیها و بهترین عبادتها متابعت امت و جماعت است، و چگونه نمی ترسی گناهکار باشی؟ و حال آنکه در ضایع گردانیدن عاقبه خلق گناه زیاده از ثوابی است که در اصلاح نفس خود توقع داری، آیا نمی دانی که بهترین عبادتها عملی است که دشوارتر باشد، و دشوارترین عملها سیاست رعیت است، تو ای پادشاه به عدالت در میان رعیت سلوک کرده ای، و پیوسته به تدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نموده ای، و به قدر آنچه امور ایشان به صلاح پیوسته تو مستحق ثواب شده ای.

ای پادشاه صلاح این گروه در دست توست، و اکنون می خواهی ایشان را بگذاری که فاسد شوند، و از فساد ایشان گناه به تو عاید می شود زیاده از ثوابی که به سبب اصلاح خود به تنهایی تحصیل می نمائی، مگر نمی دانی دانشمندان و علما گفته اند: هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد خود گردیده، و هر که شخصی را به اصلاح آورد موجب صلاح نفس خود شده، و کدام فساد از این

شامل تر و بیشتر می باشد که تو ترک می نمائی جمیع این رعیت را که تو پیشوای ایشان، و می روی از میان گروهی که تو باعث انتظام امور ایشان؟ زینهار که از خود میفکن لباس سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت تو است.

پادشاه گفت: فهمیدم آنچه گفتید، و درک کردم آنچه بیان کردید، اگر من پادشاهی را میان شما اختیار کنم، برای اینکه عدالت در میان شما جاری سازم، و از خدا مزد طلب نمایم در اصلاح شما، و داشتن شما را به خیرات و خوبیها بی اعوان و یاران که با من مهربانی کنند، و بی وزرا که بعضی از امور مرا متکفل شوند، و ایشان نیز در آن مطلب خیرخواه و معاون من باشند، گمان ندارم به تنهایی چنین مهمی را در میان شما به راه توانم برد، و حال آنکه همگی شما مایلید به دنیا، و راغب شده اید به شهوتها و لذتهای آن.

و با این حال شما اگر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل گردم به دنیائی که اکنون قصد دارم ترک نمایم، و به اهلش واگذارم، و فریفته آن گردم تا هنگامی که مرگ برسد، و مرا از تخت پادشاهی به زیرزمین رساند، و بعد از جامه های حریر و دیبا و لباسهای مطرز به طلا-جامه خاک در من پوشاند، و به عوض جواهر گرانبها سنگ و کلوخ بر من افشاند، و بعد از منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن گرداند، و پوشاند به من از خلع لباس مکرمت جامه خواری و مذلت.

پس در آنجا بمانم بی کس و هیچ یک از شما با من نباشید، و مرا از آبادانی بدر برید، و به محل خرابی و ویرانی تنها بیندازید، و بدن مرا به جانوران زمین واگذارید، که گوشت و پوست مرا بخورند، و بدن من تمام کرم و مردار و گندیده شود، و عزت از من بیگانه و خواری یاری من گردد، و دوست ترین شما نسبت به من در آن حال کسی باشد که زودتر مرا دفن کند، و مرا با کرده های بد خود واگذارد و برود، و در آن حال به غیر حسرت و ندامت ثمره ای بر این دوستان و یاران مترتب نشود.

و شما پیوسته مرا وعده می کردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع نمائید، و اکنون اعتراف می کنید که نفعی از شما به من نمی رسد، و قادر بر دفع ضرری از من نیستید، و چاره ای برای من نمی دانید، پس ای گروه من امروز چاره کار خود می کنم، چون شما با من مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده بودید، خود را از مکر شما نجات می دهم.

ایشان گفتند: ای پادشاه نیکو کردار ما آن نیستیم که پیشتر بودیم، چنانچه تو آن نیستی که پیشتر بودی، آن کسی که تو را از حال بد به حال نیک آورده ما را نیز متبدل ساخته، و راغب بی خیر و خوبی گردانیده، پس توبه ما را قبول فرما، و خیرخواهی ما را ترک مفرما.

پادشاه گفت: تا شما بر سر قول خود هستید من در میان شما می باشم، و هرگاه برخلاف این وعده عمل نمائید از میان شما بیرون می روم، پس آن پادشاه در ملک خود ماند، و لشکر او همگی بر سیرت و بندگی حق سبحانه و تعالی مشغول شدند، پس حق تعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود، و دشمنان ایشان را مخذول کرد، و مملکت آن پادشاه زیاده شد، و سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد، و به رحمت ایزدی پیوست، و تمام عمر او شصت و چهار سال بود که نصف آن را به ظلم و فساد گذرانید، و نصف دیگر را به صلاح و سداد.

یوذاسف گفت: به شنیدن این مثل بسی مسرور شدم، از این باب مثلی دیگر بیان فرما که موجب زیادتی خوشحالی من گردد، و شکر الهی را زیاده بجا آورم.

بلوهر گفت: نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق، و در میان رعیت او شدت و تفرقه و پراکندگی بود، و دشمنان بر ایشان مستولی بودند به سبب فسق و فساد ایشان، و آن پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد، و حق شناسی و

خداترسی، و آن رعیت را به خوف الهی و پرهیزکاری از گناهان راغب می کرد، و امر می فرمود ایشان را به یاد کردن خدا در جمیع احوال، و پناه بردن به او در دفع دشمنان و رفع شداید، و چون پدرش از دنیا برفت و او بر سریر سلطنت مستقر گردید، حق تعالی دشمنان او را منکوب گردانید، و رعیتش به رفاهیت و امتیث مجتمع گردیدند، و ملکش آبادان و معمور گردید، و امور پادشاهیش منظم شد.

و وفور این نعمتهای بی پایان باعث طغیان و فساد او گردید، به حدی که بندگی خدا را ترک کرد، و نعمتهای خدا را کفران می نمود، و هر که به او عناد می ورزید مسارعت به قتلش می نمود، و بر این حال پادشاهی او به طول انجامید، و روزبه روز فساد او و رعیت او زیاده می شد، تا آنکه همگی فراموش کردند دین حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند، و آنچه او امر می فرمود از باطل و ظلم همگی اطاعت او می نمودند، و در ضلالت و گمراهی مسارعت می کردند، و بر این حال ماندند تا آنکه فرزندان ایشان بر این جهالت و بطالت نشو و نما کردند، و عبادت الهی از میان ایشان بالکلته برطرف شد، و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمی شد، و در خاطر ایشان خطور نمی کرد خداوندی و معبودی به غیر آن پادشاه دارند.

و آن پادشاه در حیات پدرش با خدا عهد کرده بود، که اگر او پادشاه شود اطاعت الهی به نحوی بکند که هیچ یک از پادشاهان گذشته نکرده باشند، و فرمان برداری خدا چندان بکند که فوق طاقت همه کس باشد، پس چون به پادشاهی رسید، غرور سلطنت آن تیت را از خاطرش محو نمود، و مستی فرمان روائی چندان او را بی هوش کرد که چشم نگشود، و به جانب حق اصلاً نظر نیفکند.

و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود، دلش بسیار بدرد آمد و دلتنگ شد از آن گمراهی و ضلالت و مستی و

بطالت که در آن پادشاه می دید، و می خواست که به یاد پادشاه بیاورد پیمانی را که او با خداوند خود کرده بود، او را پند دهد و نصیحت کند، و لیکن از شدت صولت و غفلت او حذر می نمود، و جرأت نمی کرد، و از اهل دین و صلاح در مملکت پادشاه کسی نمانده بود به غیر او و یک شخص دیگر که در اطراف مملکت آن پادشاه مخفی بود، و کسی نام و نشان را نمی دانست.

پس روزی آن مرد مقرب جرأت کرد و کله مرده پوسیده را برداشت و در جامه ای پیچید و به مجلس پادشاه درآمد، و چون بر جانب راست پادشاه نشست آن کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت، و پا بر آن می زد تا آنکه ریزه های استخوان تمام آن مجلس را کثیف کرد، پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد، و اهل مجلس همگی متحیر شدند، و جلادان شمشیرها کشیدند و منتظر فرمان پادشاه بودند، که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند، و پادشاه با آن شدت غضب و خشمی که داشت و او را از جا بدر آورده بود ضبط خود می نمود، و امر به قتل او فرمود، و پادشاهان آن زمان شیوه ایشان این بود که با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری می نمودند، و مبادرت به سیاستها و تأدیبها نمی کردند برای تألیف دل‌های رعیت و آبادی مملکت؛ زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت می گردد، و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاه می شود، و به این سبب پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخاست.

و آن مرد روز دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرده، و پادشاه با او هیچ در این باب سخن نگفت، چون آن مرد دید که پادشاه از سبب آن کار هیچ نمی پرسد روز چهارم همان کله را برگرفت با ترازویی و قدری از خاک، و چون به مجلس درآمد و با کله آن کرد که هر روز می کرد، ترازو را برگرفت و در یک کفه آن درمی گذاشت، و در کفه دیگر خاک ریخت آن قدر که برابر آن درم شد، پس آن خاک را در چشم آن کله

ریخت، و یک کف خاک برداشت، و در دهان آن کله ریخت.

در آن حال پادشاه را دیگر طاقت صبر نماند بی تاب شد، و گفت: می دانم که باعث تو بر این اعمال در مجلس من زیادتی قرب و منزلت است که نزد من داری، و می دانی که تو را عزیز و گرامی می دارم، و از تو می گذرم چیزی چند را که از دیگران نمی گذرم، و گمان دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی داری.

پس آن مرد پای پادشاه را بوسه داد، و گفت: ای پادشاه ساعتی رو به من دار، و عقل خود را همگی متوجه من گردان که با تو سخنی دارم، به درستی که مثل سخن حکمت مثل تیر است که اگر بر زمین نرمی اندازد می نشیند و جا می کند، و اگر به سوی سنگ سخت اندازند تأثیر نمی ند و جا نمی گیرد و برمی گردد، و همچنین کلمه حق مانند باران است، اگر بر زمین پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد از آن گیاه می روید، و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع می شود، و به درستی که در مردم هواها و خواهشهای مختلف می باشد، و پیوسته در دل آدمی عقل نورانی با خواهش های نفسانی معارضه و مجادله می نماید، پس اگر خواهش بر عقل غالب گردید حق را قبول نمی کند و از جا بدر می آید، و سفاهت و تندمی می کند، و اگر عقل بر شهوت نفس غالب شد آدمی حق را می یابد و او را لغزشی و خطائی حاصل نمی شود.

بدان که من از هنگام طفولیت تا حال دوستدار علم و دانش بودم، و به تحصیل علوم راغب بودم، و بر همه چیز آن را اختیار می نمودم، و هیچ علمی نماند مگر آنکه از آن بهره وافعی بردم، تا آنکه روزی در قبرستان می گردیدم، این کلمه پوسیده را دیدم بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان، و چون به پادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهده کله بر این حال و جدا شدن آن از بدن و افتادن آن بر خاک مذلت و خواری متأثر شدم، پس آن را برداشتم دربر گرفتم و به خانه خود بردم، و دیباچه حریر بر آن پوشانیدم، و گلاب بر آن پاشیدم، و بر روی فرش نیکو گذاشتم و با خود

گفتم اگر این کله از سر پادشاهان است این اکرام در او تأثیر می کند و به حسن و مال خود برمی گردد، و اگر از سرهای فقرا و درویشان است بر همین حال می ماند، و اکرام من نفعی به آن نمی رساند، پس چند روز با او چنین سلوک کردم، و در اکرام و احترام و زینت آن اهتمام کردم هیچ تغییری در آن نشد، و هیچ جمالی آن را حاصل نگردید، چون دیدم گرامی داشتن در آن تأثیری نمی کند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدرتر بود، فرمودم که خواری بیش از بیش به آن سر رسانیدم، دیدم این حالت نیز در آن هیچ تأثیری نکرد، دانستم اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت به حال آن سر یکسان است.

پس چون این حالت را در آن مشاهده کردم به نزد حکما و دانایان رفتم، و از احوال آن کله از ایشان سؤال نمودم، ایشان نیز علمی به احوال آن نداشتند، و چون می دانستم که پادشاه منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حلم است به نزد تو آمدم که از تو سؤال نمایم، و از جان خود می ترسیدم، و جرأت سؤال نمی نمودم، تا آنکه خود پرسیدی.

اکنون التماس دارم مرا خبر دهی که این کله سر پادشاهان است یا گدایان؟ و چون درمانده شدم در تفکر در حال این کله با خود اندیشه کردم که دیده پادشاهان را هیچ چیز پر نمی کند، و حرص ایشان به مرتبه ای است که اگر تمام زیر آسمان را به تصرف درآورند قانع نمی گردند، و همت بی تسخیر بالای آسمان می گمارند، و دیده این کله را که ملاحظه کردم از وزن یک درم خاک پر شد، و همچنین نظر کردم به دهان این کله که اگر دهان پادشاهان باشد به هیچ چیز پر نمی شود، و چون ملاحظه کردم از وزن یک درم خاک پر شد.

پس اگر می گوئی این سر مسکینی است حجت بر تو تمام می کنم که این را از قبرستان پادشاهان برداشتم، و اگر باور نمی کنی می روم و کله های پادشاهان و

مسکینان همه را بیرون می آورم و نزد تو حاضر می گردانم، اگر فضیلتی و شرفی در کله های پادشاهان بر من ظاهر می سازی من به گفته تو قائل می شوم، و اگر می گوئی این کلمه سر پادشاهی است، پس بدان ای پادشاه این کلمه اوست، از شوکت و پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل آنچه تو داری در حال حیات خود داشته است، و اکنون به این حال رسیده.

و نمی پسندم به تو ای پادشاه روزی را که تو نیز به این حال افتاده باشی، و پامال دوست و دشمن و با خاک یکسان شده باشی، و گرم بدنت را خورده و جمعیتت به تنهایی و عزتت به خواری بدل شده باشد، و تو را در خانه ای جا دهند کمتر از چهار ذرع، و پادشاهیت به میراث ببرند، و یاد تو از میان مردم برود، و هر که را گرامی داشته باشی خوار گردد، و هر که را خوار کرده باشی گرامی گردد، و دشمنان تو شاد شوند، و یاران تو گریزان شوند، و خاک بر رویت بریزند، و به حالی گرفتار شوی که اگر تو را آواز دهند نشنوی، و اگر تو را گرامی دارند نیابی، و اگر تو را خوار گردانند به خشم نیائی، و فرزندانیت یتیم گردند، و زنانیت بی کس شوند، و گاه باشد که شوهران دیگر گیرند.

پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد، و اشک از چشمش فروریخت، و فریاد و اوایله بر آورد، و بسیار بگریست، و چون آن مرد دید که سخنش در پادشاه تأثیر کرد، دیگر از امثال این سخنان بسیار گفت، پس پادشاه گفت که: خدا تو را جزای خیر دهد، و این جمعی که بر گرد من برآمده اند از بزرگان خدا ایشان را به بلای بد گرفتار گردانند، به جان خود سوگند می خورم مطلب تو را فهمیدم، و به خیر خود بینا شدم.

پس ترک شهوات و معاصی نمود، و به طاعات و خیرات راغب گردید، و آوازه نیکی و صلاح او در آفاق منتشر شد، و اهل فضل و علم از همه طرف رو به او

آوردند، و عاقبت او به خیر و صلاح انجامید، و بر این حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود.

یوزاسف گفت: دیگر از این گونه مثلی بفرما.

بلوهر گفت: نقل کرده اند در ازمنه گذشته پادشاهی بود فرزند نداشت، و بسیار میل داشت که از او فرزندی حاصل شود، به هرگونه علاجه‌ای که گمان می برد بر این مطلب خود را معالجه می نمود و فایده نمی بخشید، تا آنکه در آخر عمر او یکی از زنانش حامله گردید، و پسری از او متولد شد، پس چون نشو و نما کرد و به راه افتاد، روزی گامی برداشت، و گفت: به روز معاد و بازگشت خود جفا می کنید، پس گام دیگر برداشت و گفت: پیر خواهید شد، و گام سوم برداشت و گفت: بعد از آن خواهید مرد، پس به حال خود بازگشت، و به طور اطفال مشغول بازی و لهو شد.

پادشاه از مشاهده این حال بسی متعجب شد، و منجمان و علما را طلبید و حال آن فرزند را نقل کرد، و گفت: طالع فرزند مرا ملاحظه نمائید، و در این اطوار او تأمل کنید، و احوال او را برای من بیان کنید، آن گروه آن قدر در استعلام احوال او اندیشه کردند که مانده شدند، و از احوال او چیزی استنباط نتوانستند نمود، پس چون پادشاه دانست نیز در امر او حیرانند، او را به دایگان داد که تربیت کنند، یکی از منجمان گفت: این طفل پیشوائی از پیشوایان دین خواهد شد.

پس پادشاه نگهبانان بر آن فرزند گماشت که از او جدا نشوند، تا آنکه پسر به سنّ شباب رسید، روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و به بازار آمد، ناگاه نظرش بر جنازه ای افتاد، پرسید که: این چه چیز است؟ گفتند: این آدمی است که مرده است، پرسید: چه چیز باعث مرگ او شده است؟ گفتند: پیر شد و ایام عمرش به سر آمد و اجلش رسید و مرد، پرسید: بیشتر صحیح و زنده بود و

می خورد و می آشامید و راه می رفت؟ گفتند: بلی.

چون پاره ای دیگر راه رفت نظرش بر مرد پیری افتاد، از روی تعجب نظر بسیار بر او می کرد، و ملاحظه احوال او می نمود، پس پرسید: این چه چیز است؟ گفتند:

مردی است که سن بسیار دارد، و پیری او را دریافته، و اعضاء و قوایش ضعیف و باطل گردیده، پرسید که، این مرد اول طفل بوده به این حال رسیده است؟ گفتند:

بلی، پس از آن در گذشت، ناگاه به مرد بیماری رسید از حال او پرسید، گفتند:

مردی است بیمار شده است، گفت: صحیح بود و بعد از آن بیمار شد؟ گفتند بلی، گفت: و الله که اگر شما راست می گوئید آنچه می گوئید همه مردم عالم دیوانه اند.

ناگاه پرستاران و پاسبانان به فکر آن پسر افتادند، و تفحص کردند او را در خانه نیافتند، به بازار آمدند و او را گرفتند به خانه بردند، چون به خانه درآمد بر پشت خوابید، پس نظرش به چوبهای سقف خانه افتاد، پرسید اول این چوبها چگونه بوده است؟ گفتند: اول نهالی بوده از زمین روئیده، و بعد از آن بزرگ شده و درختی شده، بعد از آن آن را بریده اید، و دیوارهای این خانه را بلند کرده اند، و این چوبها را بر روی آنها انداخته اند.

و در این سخن بودند که پادشاه فرستاد به نزد موکلان که ملاحظه کنید پسر من به سخن آمده است؟ گفتند: بلی سخن می گوید، و سخنی چند می گوید مثل سخن سودائیان و وسواسیان، پس چون آن سخنان را به پادشاه نقل کردند، علما و منجمان را بار دیگر طلبید و از حال او سؤال نمود، ایشان حیران ماندند مگر همان منجم اول که باز گفت: او پیشوا و راهنمای اهل دین خواهد بود، پادشاه را از سخن او خوش نیامد.

پس بعضی از دانایان گفتند: ای پادشاه اگر زنی را به تزویج او درآوری این حالت سودا را از او زایل می گرداند، و عاقل می شود، و به کار خود بینا می شود، پادشاه

سخن ایشان را پسندید، و تفحص نمود در اطراف زمین، زنی با نهایت حسن و جمال که از آن بهتر نتواند بود برای او به هم رسانید، و به عقد او درآورد، و برای زفاف او مجلس آراست، و سازندگان و نوازندگان و بازیگران بسیار جمع کرد، و هریک به کار خود مشغول شدند.

چون نغمه ها و ترانه های ایشان بلند شد، پسر پرسید: این صداها چیست؟ گفتند: اینها ارباب نغمه و ترانه و لهُو و لعب و بازی و طربند که برای عروسی تو ایشان را جمع کرده اند که خاطر تو شاد گردد، پسر ساکت شد و جواب نگفت، و چون شب شد پادشاه عروس را طلب نمود، و گفت: فرزندی به غیر این پسر ندارم، و بسیار او را عزیز می دارم، می خواهم چون تو را به نزد او برند به شیوهٔ مهربانی و ملاحظت و به افسون شیرین زبانی و حسن مصاحبت دل او را به سوی خود مایل کنی، پس چون زن را به نزد او بردند و خلوت شد، زن به نزدیک او رفت، و شروع به مهربانی و ملاحظت نمود، و پردهٔ حیا را از پیش برداشت، و دست در گردنش درآورد.

پسر گفت: شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار است، خدا بر تو مبارک گرداند این مواصلت را، صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم، و به صحبت مشغول شویم، آن جوان مشغول طعام خوردن شد، و زن مشغول شراب خوردن گردید، آن جوان آن قدر صبر کرد که مستی آن زن را ربود و به خواب رفت، پس دربانان و پاسبانان را غافل کرد، و از خانه بیرون آمد و به شهر درآمد و در کوچه ها می گردید، تا آنکه به پسری هم سن خود از اهل آن شهر برخورد، و جامه های خود را انداخت، و بعضی از جامه های آن پسر را پوشید که کسی او را نشناسد، و آن پسر را برداشت با یکدیگر از آن شهر بیرون رفتند، و در تمام آن شب راه می رفتند، چون نزدیک صبح شد ترسیدند که از عقب ایشان بیایند، و ایشان را ببندند در گوشه ای پنهان شدند.

وقت صبح خدمتکاران پسر پادشاه به نزد عروس آمدند، او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند، از عروس احوال داماد را پرسیدند، گفت: شب نزد من بود، من به خواب رفتم نمی دانم به کجا رفته است، چندان که او را طلب کردند نیافتند، پس چون شب درآمد پسر پادشاه با رفیق خود از مسکن خویش بیرون آمده به راه افتادند، و پیوسته چنین می کردند که روزها مخفی می شدند و شبها طی مسافت می نمودند، تا آنکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند، و به ملک پادشاه دیگر داخل شدند، و آن پادشاه را دختری بود در نهایت حسن و جمال، و از بسیاری محبتی که به آن دختر داشت عهد کرده بود با او که او را به شوهر ندهد مگر به کسی که او بپسندد، و به این سبب غرفه بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بود که بر شارع عام مشرف بود.

آن دختر پیوسته در آنجا نشسته بود، و بر مردمی که از شارع عبور می نمودند نظر می کرد، تا اگر کسی را بپسندد پدر خود را اعلام نماید که او را به عقدش درآورد ناگاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با آن جامه های کهنه پوشیده با رفیق خود سیر می کند، چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین آن پسر ساطع بود، محبت او در دل آن دختر قرار گرفت، و نزد پدر فرستاد که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار کرده ام، اگر مرا به کسی تزویج خواهی کرد به این جوان بده، و الا به دیگری راضی نخواهم شد.

در آن حال مادر دختر به نزد او آمد به او گفتند: دختری شخصی را پسندیده است برای شوهری خود، و می گوید به دیگری راضی نخواهم شد، مادر از استماع این سخن مسرور شد، و او نیز نظر کرد آن پسر را مشاهده نمود، به سرعت تمام به خدمت پادشاه رفت، و حقیقت حال را عرض نمود، پادشاه نیز بسیار خوشحال شد و به قصر دختر آمد، و گفت: آن جوان را به من بنمائید، چون او را نشان دادند

و از دور مشاهده او نمود از قصر فرود آمد و تغییر لباس داد به نزد پسر آمد با او سخن گفت، و از احوال او پرسید که کیستی؟ و از کجا آمده ای؟ گفت: تو را با من چه کار است؟ و چه سؤال از من می کنی؟ من مردیم از فقرا و مساکین، پادشاه گفت که: تو غریب می نمائی رنگ تو به رنگ مردم این شهر نمی ماند، پسر گفت: من غریب نیستم، پادشاه هر چند سعی نمود که او را به راستی احوال خود را بیان فرماید ابا نمود، و بیان حال خود نکرد.

پس پادشاه جمعی را موکل او گردانید، که از احوال او باخبر باشند به نحوی که او نداند، و مطلع باشند به کجا می رود و در کجا قرار می گیرد، و به حرم سرای خود بازگشت، و گفت: جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست، و گویا پسر پادشاهی است، و چنان می یابم که او را میلی و خواهشی نباشد به ازدواج زنان، پس کس به طلب او فرستاد که او را حاضر گردانند، ملازمان پادشاه به نزد او آمدند، و گفتند:

پادشاه تو را می طلبد، پسر گفت: مرا با پادشاه چه کار است؟ و برای چه مرا می طلبد؟ مرا به او حاجتی نیست، و او مرا نمی شناسد، ملازمان سخن او را گوش نکردند، و به اکراه او را به مجلس پادشاه حاضر ساختند، پادشاه او را گرمی داشت، و فرمود: کرسی برای او گذاشتند، و او را بر کرسی نشانند، و پادشاه فرمود که دختر و زنش را به پس پرده آوردند، و به پسر گفت: ای جوان تو را برای کار خیری طلبیده ام، دختری دارم که تو را برای شوهری خود پسندیده، و می خواهم او را به عقد تو در آورم، و از فقر و بی چیزی پروا مکن که ما تو را غنی می گردانیم، و شرافت و بزرگی و رفعت به تو ارزانی می داریم، پسر گفت: مرا به آنچه می گوئی احتیاجی نیست، ای پادشاه می خواهی برای تو مثلی بیان کنم؟ پادشاه گفت: بگو.

آن جوان گفت: نقل کرده اند پادشاهی بود پسری داشت آن پسر مصاحبان و

دوستان داشت، روزی آن مصاحبان طعامی مهیا کردند، و پسر پادشاه را به ضیافت طلبیدند، چون به مجلس ایشان در آمد به شراب خوردن مشغول شدند، تا آنکه همگی مست شدند و افتادند، پسر پادشاه نصف شب از خواب بیدار شد، و هوای خانه خود بر سرش افتاد، و بیرون آمد که به خانه خود باز گردد، و هیچ یک از آن مصاحبان را بیدار نکرد، و مستانه به راه می آمد، در عرض راه گذارش بر قبری افتاد، و در عالم مستی و بیهوشی چنین به نظرش آمد که آن خانه اوست، پس به آن قبر داخل شد، و گند مرده به مشامش رسید، از غایت بی هوشی و بی خبری گمان کرد بوهای خوشی است که در خانه برای او مهیا کرده اند، و استخوانهای پوسیده ای که در آن قبر به نظرش آمد، گمان کرد که فرشهای بزرگانه است که در منزل برای او گسترده اند، و دید که مرده ای تازه در آن دفن کرده اند و متعفن گردیده، چنان به خیالش رسید که معشوقه اوست، دست به گردنش در آورد، و تمام شب او را می بوسید، و با او بازی می کرد.

چون صبح شد و به هوش باز آمد و نظر کرد، دست خود را در گردن مرده گنبدیده دید، و جامه های خود را به انواع کثافات و چرک و خون آلوده یافت، و از گند بی تاب شد، و از آن حال دهشت عظیم به هم رسانید، بیرون آمد با نهایت بدحالی متوجه خانه خود شد، و از شرمندگی و انفعال آن حال ناخوش خود را از مردم پنهان می کرد، تا به خانه خود رسید، و بسی شاد شد که کسی او را بر آن حال مشاهده نکرد، پس جامه های خود را افکند، و خود را پاکیزه گردانید، و جامه های نو پوشید، و به بوهای خوش خود را خوشبو کرد، خدا تو را عمر دهد ای پادشاه گمان داری کسی که چنین حالی بر او گذشته باشد، دیگر به اختیار خود به آن قبر به چنین حالی می رود، و چنین حالی را اختیار می نماید؟ پادشاه گفت: نه، گفت:

حال من نیز مثل حال آن پسر پادشاه است.

پس پادشاه به جانب زن التفات نمود و گفت: نگفتم این جوان به آنچه شما می خواهید رغبت نمی نماید، مادر دختر گفت: اوصاف و کمال دختر مرا چنانچه باید برای او بیان فرمودی، و به این سبب به او رغبت نمود، اگر رخصت می فرمائی من بیرون آیم و با او سخن بگویم، پادشاه به آن پسر گفت: زن من می خواهد نزد تو آید و با تو سخن بگوید، تا امروز او به حضور کسی نیامده و با کسی سخن نگفته است، پسر گفت: اگر خواهید بیاید، پس زن بیرون آمد و نشست، و گفت: از این معامله ابا مکن که حق تعالی خیر فراوان و نعمت بی پایان به سوی تو فرستاده، و ردّ چنین نعمتی سزاوار نیست، قبول کن که دختر خود را به عقد تو درآورم به درستی که اگر ببینی که پروردگار چه بهره ای از حسن و جمال و زیبایی و رعنائی و کمال به او کرامت فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست، و اگر او را اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد.

پسر رو به پادشاه کرد، و گفت: می خواهی برای این حال مثلی بیان کنم؟ پادشاه گفت: بلی، آن جوان گفت: جمعی از دزدان با یکدیگر اتفاق کردند که به خزانه پادشاه روند به دزدی، پس نقبی زدند و از زیر دیوار خزانه داخل شدند، متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند، و در میان آنها سبوی بزرگی بود از طلا، و مهری از طلا بر آن زده بودند، به یکدیگر گفتند: در متاعهای این خزانه از این سبو بهتر چیزی نیست، از طلا ساخته اند و مهر طلا بر آن زده اند، و آنچه در این سبو است البته از سایر امتعه این خزانه بهتر خواهد بود، پس آن سبوی طلا را برگرفتند و بردند به نیستانی، و همگی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند، پس چون در آن سبو را گشودند چند افعی کشنده در آن سبو بود بر آن جماعت حمله کردند و همگی را کشتند، خدا تو را عمر دهد ای پادشاه گمان داری کسی که احوال آن جماعت را شنیده باشد، و حال آن سبو را داند، دیگر بر سر آن سبو برود؟ پادشاه

گفت: نه، گفت: حال من همین حال است.

پس دختر به پدر خود گفت: مرا رخصت فرما که بیرون آیم با او سخن گویم؛ زیرا اگر ببیند که حق تعالی چه مرتبه ای از حسن و نیکوئی و زیبائی به من عطا فرموده است البتّه بی اختیار قبول خواستگاری من خواهد کرد، پادشاه به آن جوان گفت: دختر من می خواهد به حضور تو آید و بی حجاب با تو سخن گوید، و تا امروز در برابر کسی نیامده، و با بیگانه سخن نگفته، آن جوان گفت: اگر خواهد بیاید، پس دختر با نهایت حسن و جمال و غنچ و دلال از پرده بیرون خرامید، و به آن پسر گفت: آیا هرگز کسی مثل من دیده ای در نیکوئی و خوشروئی و بهجت و نضارت و حسن و طراوت، و من تو را پسندیده ام، و محبت تو را به جان خریده ام، با من جفا مکن، و چون منی را به فراق خود مبتلا مکن، جوان رو به پادشاه کرد، و گفت: می خواهی برای تو مثلی بیان کنم که شاهد حال من باشد؟ پادشاه گفت:

بلی.

جوان گفت: نقل کرده اند پادشاهی بود و دو پسر داشت، پس این پادشاه را با پادشاه دیگر محاربه ای رو داد، و در حرب گاه یکی از آن دو پسر اسیر پادشاه دیگر شد، پس فرمود که: آن پسر را در خانه ای حبس کردند، و حکم کرد که هر که بر او بگذرد سنگی بر او زند، و آن پسر بر این حال مدّتی در حبس ماند پس برادر آن پسر به پدر خود گفت: رخصت ده مرا که بروم به جانب برادر خود شاید به حيله ای او را خلاص کنم، پادشاه گفت: برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه و اسبان با خود بردار، و تهیّه سفر خود را درست کن، و اسبان و امتعه بسیار و زنان خواننده و نوازنده بی شمار با خود برداشت، و متوجه ملک آن پادشاه شد، و چون به نزدیک شهر آن پادشاه رسید، پادشاه از قدوم او باخبر شد، و مردم شهر را امر کرد که او را استقبال نمایند، و در بیرون شهر منزلی مناسب برای او تعیین فرمود.

ص: ۵۹۴

و چون پسر پادشاه در آن منزل قرار گرفت، متاعهای خود را گشود، و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند، و در سودا و معامله با ایشان مساهله نمایند، و متاعها را به قیمت ارزان به ایشان فروشند، و چون همگی مردم آن شهر به معامله مشغول شدند، پسر پادشاه ایشان را غافل کرد و به تنهایی به شهر درآمد، و زندان برادر خود را دانسته بود به نزد آن زندان آمد، و سنگ ریزه ای برداشت در آن زندان افکند که معلوم نماید برادرش حیات دارد یا نه، چون سنگ ریزه بر او خورد فریاد برآورد و گفت: مرا کشتی.

پس زندان بانان بر سر او جمع شدند، و پرسیدند چرا فریاد کردی، و تو را چه پیش آمد که چنین فزع نمودی، و در این مدت ما تو را عذابها و سیاستهای عظیم کردیم، و مردم بر تو سنگهای گران انداختند جزع نکردی، و به فریاد نیامدی، اکنون از سنگریزه این مرد چرا به فریاد آمدی؟ گفت: آنها بیگانه بودند مرا نمی شناختند این مرد آشنا می نماید، پس برادرش به منزل خود برگشت، و به مردم شهر گفت: فردا نیز بیائید متاعی برای شما بگشایم که هرگز مثل آن ندیده باشید، چون روز دیگر شد تمام مردم شهر به سوی آن شتافتند برای سودا، پس فرمود:

متاعهایش را برای ایشان گشودند، و سازنده ها و نوازنده ها و بازیگران و لعبت بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هر یک به شیوه ای مردم را مشغول خود کنند.

چون دید مردم همگی مشغول خرید و سودا و عیش و تماشا شدند، به مثل روز گذشته عمل نموده مخفی به شهر درآمد، و به زندان برادر داخل شد، و زنجیرهای او را برید، و گفت: غم مخور که تو را مداوا می کنم، و جراحتهای تو را مرهم می گذارم، و او را برگرفته از شهر بیرون آورد، و بر جراحتهای او مرهم گذاشت، و چون اندکی به اصلاح آمد و قدرت حرکت بهم رسانید، او را بر سر راه آورد و گفت:

برو از این راه که به دریا می رسی کشتی مهیا کرده ام برای تو بر آن کشتی بنشین، و به جانب وطن خود روانه شو.

و چون آن برادر محبوس قدری راه آمد، به طالع منحوس خود راه را گم کرد، و در چاهی درافتاد که در آن چاه ازدهای عظیمی بود، و در آن چاه درختی بود، چون نظر به آن درخت افکند دید بر سر درخت دوازده غول مأوا دارند، و بر ساق درخت دوازده شمشیر برهنه تعبیه کرده اند، و می بایست بر آن درخت بالا رود تا از چاه و ازدها خلاصی یابد، پس سعی بسیار کرد به انواع حيله ها از ساق آن درخت بالا رفت، و خود را به شاخی از شاخهای آن درخت رسانید، و به صد افسون از آن غولان خلاصی یافت، و چون به دریا رسید بر کشتی سوار شده، و به خانه خود رفت، خدا عمر تو را دراز کند ای پادشاه گمان داری که چنین کسی دیگر به اختیار خود به چنین جائی برگردد، و خود را به چنین مهلکه بیفکند؟ پادشاه گفت: نه، جوان گفت: حال من نیز مثل حال آن جوانی است که حالش را شنیدی، پس پادشاه و زن و دختر همگی از قبول آن جوان مأیوس شدند.

در این حال پسری که رفیق پسر پادشاه شده بود به نزد پسر پادشاه آمد، و سر در گوش او گذاشت و گفت: هرگاه تو آن دختر را قبول نمی فرمائی، التماس دارم که برای من خواستگاری نمائی، شاید به نکاح من درآورند، پسر پادشاه به پادشاه گفت: رفیق من می گوید اگر پادشاه مصلحت می داند این سایه مرحمت را بر سر من افکنده، و دختر خود را به عقد من درآورد.

ولی مثل این رفیق من به آن مثل می نماید که: مردی رفیق جمعی شده بود، پس همگی به کشتی نشستند، و کشتی را روانه کردند، چون پاره ای راه رفتند، کشتی ایشان شکست نزدیک جزیره ای که در آنجا غولان بسیار بودند، و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند، و دریا او را به آن جزیره افکند، و آن غولان بر دریا مشرف شده

بودند و نظر می کردند، پس غول ماده نزدیک آن مرد آمد، او را دید عاشق او شد، او را به نکاح خود درآورد و با او صحبت داشت تا صبح، و چون صبح شد آن مرد را کشت، و قسمت کرد اعضای او را میان یاران و مصاحبان خود.

و بعد از زمانی که مثل این واقعه رو داد شخص دیگر را گذار به آن جزیره افتاد، و دختر پادشاه غولان عاشق او شد، او را برد در آن شب تا صبح او را تکلیف مباشرت می نمود، آن مرد چون از واقعه آن مرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمی کرد، و چون صبح شد آن غول به تهیه قتل برخاست، آن مرد گریخت و خود را به ساحل رسانید، اتفاقاً کشتی در کنار آن جزیره حاضر شد، پس فریاد زد اهل کشتی را و به ایشان استغاثه نمود، ایشان بر او رحم کردند، و او را سوار کشتی کردند با خود بردند، و به اهلش رسانیدند، و چون صبح شد غولان به جانب آن غول آمدند پرسیدند چه شد آن مردی که با او شب به روز آوردی؟ گفت: از من گریخت، غولان تکذیب او نمودند، و گفتند: البته او را تنها خورده ای و به ما حصه نداده ای، ما تو را در عوض او می کشیم اگر او را حاضر نسازی نزد ما.

آن غول به ناچار بر روی آب سفر کرد تا به خانه آن مرد آمد و به نزد او نشست، و گفت: این سفر تو چگونه گذشت؟ گفت: در این سفر بلای عظیمی رو داد، و حق تعالی به فضل خود مرا از آن نجات بخشید و قصیه غولان را به او نقل کرد، آن غول گفت: اکنون به یقین از ایشان خلاص شده ای و خاطر جمع کرده ای؟ گفت:

بلی، گفت: من همان غولم که شب نزد من بودی، و آمده ام تو را ببرم، آن مرد شروع به تضرع و استغاثه کرد، و آن غول را سوگند داد که از کشتن من بگذرد، من به عوض خود تو را به کسی دلاimt می کنم که به از من باشد، آن غول بر او رحم کرد، و التماسش را قبول کرد، و با یکدیگر به خانه پادشاه رفتند.

غول گفت: ای پادشاه سخن مرا بشنو، و ماین من و این مرد حکم کن، من زن

این مردم، و او را بسیار دوست می دارم، و او از من کراهت دارد، و از صحبت من دوری می کند، ای پادشاه موافق حق میان من و این مرد حکم کن، و چون پادشاه آن زن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید او را، و فریفته او شد، آن مرد را به خلوت طلبید، و گفت: اگر تو این زن را نمی خواهی به من واگذار که من بسیار فریفته و عاشق او شده ام.

گفت: هرگاه پادشاه را میل صحبت او هست من دست از او برمی دارم، و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد، و چنین زنی مناسب پادشاهان است، و امثال ما مردم فقیر قابل او نیستیم، پادشاه او را به خانه برد، و شب با او عیش کرد، و چون پادشاه به خواب رفت غول او را پاره پاره کرد، و گوشت او را به جزیره برده میان یاران خود قسمت کرد، ای پادشاه گمان نداری کسی را که چنین حالی را داند بار دیگر به آن وضع برگردد، و خود را گرفتار آن غولان کند؟ پادشاه گفت: نه، چون آن پسر این سخن را از پسر پادشاه شنید گفت: من از تو جدا نمی شوم، و این دختر را نمی خواهم.

پس هر دو از نزد پادشاه مرخص شدند و بیرون آمدند، و پیوسته عبادت حق تعالی می کردند، و در اطراف زمین سیاحت می نمودند، و از احوال جهان عبرت می گرفتند، تا آنکه حق تعالی به وسیله ایشان گروه بسیار را به راه دین هدایت فرمود، و درجه آن پسر بسیار بلند شد، و آوازه علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در آفاق عالم منتشر شد.

پس به فکر پدر خود افتاد که او را از گمراهی نجات بخشد، رسولی به نزد پدر خود فرستاد، چون رسول به نزد پدرش آمد گفت: فرزندان سلامت می رساند که حق تعالی ما را به دین حق هدایت فرموده، و ما به توفیق الهی گروه بسیار را به راه حق درآورده ایم، و به بندگی الهی راهنمایی کرده ایم، سزاوار نیست که تو در این

جهالت و ضلالت بمانی، و از این سعادت محروم گردی، پس پدر قبول نمود، و با اهل بیت خود به خدمت او شتافت، و به دین او درآمد، و طریقه او را پیش گرفتند، و به سعادت اخروی فائز شد.

چون بلوهر سخن را به اینجا رسانید یوذاسف را وداع نمود، و به منزل خود مراجعت کرد، و چند روز دیگر به خدمت او تردد می نمود، تا آنکه دانست ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بر روی او گشاده شده، و به راه حق و دین مبین هدایت یافته، پس او را وداع نمود، و از آن دیار بیرون رفت، و یوذاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند، تا آنکه هنگام آن شد که به جانب اهل دین و عبادت رود، و عامه خلق را هدایت نماید.

پس حق تعالی ملکی از ملائکه را به سوی او فرستاد، و در خلوت بر او ظاهر شد، و بنزد او ایستاد و گفت: بر تو باد خیر و سلامتی از جانب حضرت ایزدی، به درستی که تو انسانی در میان بهائم و حیوانات گرفتار شده ای که همگی به فسق و ظلم و جهالت گرفتارند، آمده ام به سوی تو با تحیت و سلام از جانب حق تعالی، که پروردگار جمیع خلایق است، که تو را بشارت دهم به کرامتهای الهی، و به تو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو پنهان است از امور دنیا و آخرت، پس بشارت مرا قبول کن، و مشورت مرا اختیار نما، و از گفته من بیرون مرو، لباس دنیا را از خود بیفکن، و شهوتهای دنیا را رها کن، و ترک کن پادشاهی زایل و سلطنت فانی را که ثبات ندارد، و عاقبت آن به جز پشیمانی و حسرت نیست، و طلب کن پادشاهی را که زوال ندارد، و شادی را که هرگز منقضی نمی شود، و راحتی را که هرگز متغیر نمی گردد، و راستگو باش در اقوال و افعال، و عدالت را پیشه خود کن، به درستی که تو پیشوا و امام مردم خواهی بود، که ایشان را به سوی بهشت دعوت نمائی.

چون یوذاسف از ملک آن بشارتها شنید به سجده درافتاد، و حق تعالی را شکر

کرد، و گفت: من آنچه را پروردگار می فرماید اطاعت می کنم، و از فرموده او تجاوز نمی نمایم، پس آنچه صلاح من می دانی مرا به آن امر فرما که تو را حمد می کنم، و پروردگار خود را که تو را برای اصلاح من فرستاده شکر می کنم؛ زیرا که او به من رحم و مهربانی فرموده، و مرا از شر دشمنان دین نجات بخشیده، و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم که تو برای آن نازل شده ای.

ملک گفت که: من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد، و تو را بیرون خواهم برد، مهتیا باش از برای بیرون رفتن، پس یوزاسف عزم بیرون رفتن را با خود درست کرد، و همگی همتش بر آن مصروف بود، و هیچ کس را بر آن معنی مطلع نداشت پس چون وقت بیرون رفتن در آمد، آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم همه در خواب بودند، و گفت: برخیز که دیگر تأخیر جایز نیست، یوزاسف برخاست و افشای آن راز به احدی نفرمود به غیر از وزیر خود.

و چون خواست سوار شود جوان زیبارویی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود به نزد او آمد، و او را سجده کرد و گفت: کجا می روی ای پسر پادشاه که ما را در این ایام شدت و تنگی رو خواهد داد، و به درستی که تو مصلح احوال رعیت و دانا و کامل بودی، رعیت و ملک بلاد خود را می گذاری و ما را به محنت می اندازی، نزد ما باش که از آن روز که متولد شده ای تا حال ما به آسایش و فراوانی و نعمت گذرانیده ایم، و بلائی و آفتی و تنگی به ما نرسیده.

یوزاسف او را تسلی فرموده ساکت گردانید، و گفت: تو در بلاد خود باش، و با اهل مملکت خود نیکو سلوک نما، و با ایشان مدارا کن، و مرا به آنجا که فرستاده اند می باید رفت، و به امری که فرموده اند عمل می باید نمود، و اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمائی از عمل من بهره و نصیبی خواهی داشت، این را به او گفت و سوار شد، و آن قدر راه که مأمور بود سواره برود رفت، و بعد از آن از مرکب فرود

آمد و پیاده به راه افتاد، و زیر اسب او را می کشید و به آواز بلند می گریست و بی تابی می کرد، و می گفت به چه رو پدر و مادر تو را بینم، و چه جواب به ایشان بگویم، آیا به چه عذاب مرا سیاست کنند؟ و به چه خواری مرا بکشند، و تو چگونه طاقت سختی و مشقت و آزار خواهی داشت که هرگز به آن عادت نکرده ای، و چگونه بر وحشت و تنهائی صبر خواهی کرد که یک روز تنها نبوده ای و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن خواهد داشت.

پس یوزاسف او را ساکت کرد، و تسلی داد، و اسب و کمر بند خود را به او بخشید، وزیر بر پای یوزاسف افتاد، و پاهایش را می بوسید و می گفت: ای سید و آقای من مرا مگذار و با خود ببر به هر جا که می روی؛ زیرا مرا بعد از تو کرامتی و حرمتی در میان این قوم نخواهد بود، و اگر مرا بگذاری و با خود نبری به صحراها خواهم رفت، و هرگز به خانه نخواهم رفت که آدمی در آنجا باشد.

بار دیگر یوزاسف او را دلداری نمود، و تسلی فرمود و گفت: بدی به خاطر خود راه مده که انشاء الله ضرری به تو نخواهد رسید، و به غیر خیر و خوبی نخواهی دید، و من کسی به نزد پادشاه خواهم فرستاد، و سفارش تو را به او پیغام خواهم کرد که تو را گرامی دارد، و با تو نیکی و احسان نماید.

پس یوزاسف جامه های پادشاهی را از بر خود کند، و به وزیر بخشید، و گفت:

جامه های مرا بپوش، و به او داد یاقوت گران بهائی را که بسیار با ارزش بود، و به وزیر گفت: اسباب و مرکب و لباس مرا بردار و به نزد پادشاه رو، و چون برسی او را از روی تعظیم سجده کن، و این یاقوت را به او بده، و سلام مرا به او و همگی امرا و اشراف برسان، و بگو به پدرم که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی نظر کردم، و در میان آنها متردد شدم در باقی رغبت کردم، و فانی را ترک کردم، و چون

اصل و حسب خود را دانستم، و دوست و دشمن خود را شناختم، و تمیز میان یار و بیگانه کردم، دشمنان و بیگانگان را ترک کردم، و به اصل و حسب خود پیوستم، و بدان که پدرم چون این یاقوت را می بیند خاطرش جمع می گردد، و خوشحال می شود، و چون جامه های مرا در بر تو می بیند یاد می آورد مرا و محبت مرا نسبت به تو، و این معنی او را مانع می شود از اینکه آسیبی و مکروهی به تو برساند.

پس وزیر به سوی شهر برگشت، و یوزاسف رو به راه آورد، تا آنکه به صحرای گشاده ای رسید، و درخت عظیمی در آنجا دید که بر لب چشمه ای رسته، چون به نزدیک آمد چشمه ای دید در نهایت صفا و پاکیزگی، و درختی مشاهده نمود در غایت نیکوئی که هرگز به آن خوبی درخت ندیده بود، و آن درخت شاخه های بسیار داشت، و چون میوه آن درخت را چشید از جمیع میوه های عالم شیرین تر یافت، و دید که مرغان بی شمار بر آن درخت جمع آمده اند، و از مشاهده آن احوال بسی شاد شد، و در زیر آن درخت ایستاد، و با خود تعبیر این حال را می کرد، پس تشبیه نمود درخت را به بشارت نبوت که به او رسیده بود، و چشمه آب را به علم و حکمت، و آن مرغان را به مردمی که نزد او جمع شوند، و از او حکمت و دانش آموزند و به او هدایت یابند.

یوزاسف در این اندیشه بود، که ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیدا شدند و به راه افتادند، و او از عقب ایشان روان شد، پس او را بلند کردند به سوی آسمان، و حق تعالی از علوم و معارف آن قدر بر او افاضه نمود که احوال نشأه اولی که عالم ارواح است، و نشأه وسطی که عالم ابدان است، و نشأه اخری که قیامت است همگی بر او ظاهر گردید، و احوال امور آینده را دانست، پس او را بر زمین آوردند، و یکی از آن چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد، و مدتی در این بلاد ماند و مردم را به حق هدایت کرد.

بعد از آن برگشت به زمین سولابط که مملکت پدرش بود، چون پدرش خیر قدوم او را شنید، با اشراف امرا و اعیان مملکت به استقبال او بیرون آمد، و او را گرمی داشتند، و توقیر و تعظیم او نمودند، و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل بلد جمیع به خدمت او آمدند، و بر او سلام کردند، و نزد او نشستند.

پس سخنان بسیار به ایشان گفت، و مؤانست و مهربانی نسبت به همگی نمود، و گفت: گوشهای خود را با من دارید، و دلهای خود را از غرضهای فاسد فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت ربّانی که نوربخش جهان و جانهاست، و قوّت یابید به علمی که دلیل و راهنمای شماست به راه نجات، و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید، و بفهمید سخنی را که جداکننده حق و باطل و ضلالت و هدایت است، و بدانید که آنچه من شما را به آن دعوت می نمایم دین حقی است که حق تعالی بر انبیاء و رسل فرستاده است در قرنهای گذشته، و خدا ما را در این زمان به آن دین امتیاز داده، و مخصوص گردانیده است، به سبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد، و به متابعت این دین خلاصی از آتش جهنّم حاصل می شود.

و به درستی که کسی به آسمانها نمی رسد، و مستحق دخول بهشت جاوید نمی گردد، مگر به ایمان و عمل صالح، پس جهد کنید در این دو امر تا دریابید راحت دایمی و حیات ابدی را، و هر که از شما ایمان آورد باید که ایمان او برای طمع زندگانی دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب عطا و بخششهای دنیوی نباشد، بلکه باید ایمان شما برای تحصیل ملکوت سماوات و پادشاهی نشأه باقی آخرت و امید خلاص از عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن به راحت و آسایش آخرت باشد؛ زیرا که ملک زمین و پادشاهی آن زایل و فانی است، و لذّتهای آن به زودی منقطع می شود، و هر که فریب دنیا و لذّت آن را خورد به زودی

هلاک می شود، و رسوا می گردد در هنگامی که نزد جزادهنده روز جزا بایستد، به درستی که او جزا نمی دهد مگر به حق و عدالت.

و بدانید که مرگ قرین بدنهای شماست، و پیوسته در کمین شکار جانهای شماست، که از بدنها بر باید و بدنها را سرنگون در کوره ها دراندازد، و بدانید چنانچه مرغ قادر بر زندگانی و نجات از شر دشمنان نیست از امروز تا فردا مگر به قوه بینائی و دو بال و دو پا، همچنین آدمی قادر بر حیات ابدی و نجات دایمی نیست مگر به ایمان و اعمال صالحه و ثبات حسنه.

پس اندیشه کنید و تفکر نمائید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در آنچه شنیدید، و به عقل درست بفهمید، و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیاست و می توانید گذشتن، و راه را قطع کنید مادام که راهنما و توشه دارید، و در این ظلمت آباد تا چراغ دارید غنیمت شمارید، و منزل را طی کنید، و به معاونت اهل دین و عبادت گنجها برای خود ببندوزید، و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته، و نیکو متابعت ایشان نمائید، و مددکار ایشان باشید، و شاد گردانید ایشان را به کردارهای نیک خود تا شما را به عالم نور و سرای سرور برسانند، و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمائید، و با آداب و شرایط بجا آورید، و بر املها و آرزوهای دنیا اعتماد مکنید، و پرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن، و از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی از آنها نهی فرموده است، که آنها هلاک کننده جان و بدنند، و پرهیزید از حمیت و تعصب و غضب و عداوت، و آنچه راضی نباشید که نسبت به شما واقع شود نسبت به هیچ کس واقع مسازید، و دلهای خود از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید، و نیتهای خود را خالص و درست سازید، تا چون شما را اجل دریابد در راه راست باشید.

پس از آنجا سفر کرد، و به شهرهای بسیار رفت، و مردم را هدایت فرمود، تا آخر به شهر کشمیر رسید، پس زمین کشمیر را آبادان کرد، و تمام آن ولایت را

هدایت نمود در آنجا ماند، تا آنکه اجلش در رسید، و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نموده به عالم انوار پیوست.

و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را «یابد» می گفتند، و پیوسته در خدمت و ملازمت آن بزرگوار می بود، و در علم و عمل کامل گردیده بود، و وصیت کرد به او، و گفت: پرواز روح من به عالم قدس نزدیک شده است، باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمائید، و از حق به باطل میل مکنید، و چنگ زنید به عبادت و بندگی الهی، پس یابد را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد، و سر خود را به جانب مغرب گذاشت، و پاهای خود را به جانب مشرق دراز کرد، و به عالم بقا رحلت فرمود (۱).

ای عزیز این قصه شریفه که بر حکم طریفه و امثال وافیه مشتمل است، و گنجی است از گنج های حکمت ربّانی، اگر در مواعظ و حکمت های آن نیکو تأمل و تدبّر کنی، و به دیده بصیرت در آن نظر نمائی، برای قطع محبت دنیا، و رفع علایق آن، و دانستن معایب آن کافی است.

و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان می فرموده اند این قسم حکمتها و سخنان حق بوده است، که موجب نجات از عقوبات و فوز به ثوابت و زهد دنیا و رغبت به آخرت می شده است، نه دانستن مسئله هیولی و صورت و مانند آن، که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد، چنانچه حق تعالی لقمان را به حکمت و صف فرموده، و از حکمت های او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر می شود که چیست، و حکیم کیست، امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را عقل مبرا از شهوتها، و دیده بینا و گوش شنوا و زبان به حقایق و معارف گویا کرامت فرماید، تا از این معارف و حکمتها منتفع گردند.

ص: ۶۰۵

فهرست مطالب

مقدمه محقق ۳

مقدمه مؤلف ۹

فضائل و احوال ابوذر ۱۱

فضائل سلمان و ابوذر و مقدار ۱۲

کیفیت اسلام ابوذر ۱۶

کیفیت مسلمان شدن سلمان ۱۹

مظلومیت ابوذر و ظلم عثمان نسبت به او ۲۵

احوال ابوذر ۲۸

اخراج ابوذر از مدینه ۳۲

وفات ابوذر در ربنده ۳۵

وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابی ذر غفاری ۳۸

مباحث رؤیت ۴۱

غرض از خلقت آسمان و زمین ۴۳

شرائط اعمال ۴۴

حضور قلب ۶۶

اول عبادات معرفت است ۸۳

ایمان سرمایه ابدی است ۸۴

ص: ۶۰۷

مراتب معرفت و ایمان ۹۸

حدوث عالم ۱۰۵

تحقیق معنی فرد ۱۰۶

بقای حق تعالی ۱۱۲

خالقیت خداوند متعال ۱۱۳

خلقت آسمانها ۱۱۵

معنی لطیف و خبیر ۱۲۰

احاطه علم و قدرت الهی به جمیع اشیاء ۱۲۵

ضرورت وجود نبی و احتیاج خلائق به او ۱۲۶

معجزه ۱۲۹

تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان ۱۳۰

قداست ساحت انبیاء علیهم السلام ۱۴۷

بعضی از شمایل و اوصاف آن حضرت ۱۴۹

هیچ عصری خالی از امام نمی باشد ۱۵۸

بیان عصمت امام علیه السلام ۱۷۹

نازل شدن آیه تطهیر در شأن اهل بیت عصمت علیهم السلام ۱۸۱

بیان فضائل اهل بیت علیهم السلام ۱۸۵

صحت عبادت مشروط است به اعتقاد به ائمه اثنا عشر علیهم السلام ۱۹۳

بعضی از صفات و علامات امام و شرائط امامت ۱۹۴

اهل بیت علیهم السلام کشتی نجاتند ۲۳۵

احتراز از طول امل ۲۵۲

بیان دجال ۲۶۸

ص: ۶۰۸

بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آن ۲۷۲

فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن و فضل علما ۲۹۶

اصناف علم و آنچه از آن نافع است ۳۰۴

شرائط و آداب علم و عمل نمودن به آن ۳۰۶

اصناف علما، و صفات عالمی که متابعت او می توان نمود ۳۱۹

مذمت علم بی عمل ۳۲۱

مذمت فتوا دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد ۳۲۲

عدم اغترار به عبادت و اعتراف به عجز ۳۲۴

بیان شکر نعمت ۳۲۷

بیان توبه و شرائط آن ۳۳۳

طلب رزق حلال ۳۴۳

مصاحبت با علما و اخیار ۳۴۹

عظمت گناه ۳۵۱

فضیلت سکوت ۳۵۵

فضیلت نماز ۳۶۱

بیان اختلاف شرایع و مذمت بدعت در دین ۳۶۴

رهبانیت بدعت است ۳۷۶

بیان اعتزال از خلق ۳۸۱

طلب مال حلال و قدر انفاق کردن آن ۳۸۷

بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره و اسبان و خانه های نفیس ۳۹۷

فضیلت پاکیزه بودن و بوی خوش کردن ۴۰۴

مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک گوشت ۴۰۶

ص: ۶۰۹

حرمت غنا ۴۱۳

بیان ذکر خدا ۴۲۰

فضیلت مساجد ۴۳۳

فضیلت تصدق کردن ۴۳۸

فضائل مؤمن ۴۴۳

فضیلت رقت قلب و گریه از خوف الهی ۴۵۱

فضیلت خوف و رجا ۴۵۶

بعضی از قصص خائفان ۴۶۳

مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن ۴۷۹

حفظ امانت و ادای آن ۴۸۱

مذمت دنیا در کلام ائمه علیهم السلام ۴۸۴

تمثیلی چند که پیشوایان دین در مذمت دنیا بیان فرموده اند ۴۹۸

قصه بلوهر و یوزاسف ۵۰۲

فهرست کتاب ۶۰۷

ص: ۶۱۰

سرشناسه: مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، ق ۱۱۱۱ - ۱۰۳۷

عنوان قراردادی: [عین الحیاه]

عنوان و نام پدیدآور: عین الحیات / تالیف محمدباقر مجلسی؛ تحقیق مهدی رجائی

مشخصات نشر: قم: انوار الهدی، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ج ۲

شابک: ۹۶۴-۶۲۲۳-۷۷-۶۰۰۰Xریال (دوره)؛ ۹۶۴-۶۲۲۳-۷۹-۶ (ج. ۱)؛ ۹۶۴-۶۲۲۳-۸۱-۸ (ج. ۲)

یادداشت: کتابنامه

موضوع: احادیث اخلاقی

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ق ۱۲

شناسه افزوده: رجائی، مهدی، . - ۱۳۳۶

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/م ۳ ع ۹ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۳۷۰۴

ص: ۱

اشاره

عين الحيات

تأليف محمد باقر مجلسي

تحقيق مهدي رجائي

ص: ٢

در بیان معنی دنیاست

بدان که اکثر مردم عالم مذمت دنیا می کنند و خود گرفتار آن هستند، و بسیار است که امر حقی را دنیا نام می کنند، و آن را مذمت می نمایند، و امر باطلی را ترک دنیا نام می کنند و خود را به آن می ستایند، پس تحقیق معنی دنیائی که مذمت آن در شرع وارد شده است باید نمود تا حقّ و باطل از یکدیگر ممتاز شود.

بدان که مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند، و آنها خطاست.

اول: حیات دنیا و زنده بودن در این نشأه است، و نه چنین است که زندگانی در این نشأه بد باشد، یا آنکه این را دشمن باید داشت، بلکه آرزوی مرگ کردن و طلب آن نمودن مذموم است، و کفران نعمت الهی است، بلکه آنچه مذموم است این است که آدمی زندگانی را برای امور باطل خواهد، یا آنکه اعتماد بسیار بر این زندگی داشته باشد، و آرزوهای دور و دراز کند، و مرگ را فراموش نماید، و به سبب آن اعمال صالحه را به تأخیر اندازد، و مبادرت به اعمال بد کند به آرزوی این که آخر توبه خواهد کرد، و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید.

و به سبب اعتمادی که به تسویلات شیطان بر عمر ناقص خود دارد به این سبب از اموری که به کار آخرت می آید غافل شود، و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل

این امور نماید برای استماع و تمتع دنیا، و از مرگ کراهت داشته باشد به سبب تعلقی که به اولاد و اموال و اسباب خود دارد، و زندگانی دنیا را برای این خواهد که از اینها متمتع شود، یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندگانی ابا نماید، و ترک جهاد کند یا ترک طاعات و عبادات کند برای اینکه مبادا اعضا و جوارح و قوت‌های او ضعیف شود، این چنین زندگانی را برای این امور خواستن دنیاست و بد است، و موجب شقاوت است، اما اصل زندگانی این نشأه مایه تحصیل سعادت ابدی است، و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات در این زندگانی به هم می‌رسد، و زندگانی را برای تحصیل این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوب است.

لهذا حضرت سید الساجدین علیه السلام می‌فرماید خداوند مرا عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود، و هر گاه عمر من چراگاه شیطان شود و متابعت او نمایم به زودی قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق غضب و عقاب تو شوم (۱). و در دعاها طلب درازی عمر بسیار است.

و منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنید شخصی مذمت دنیا می‌کند فرمود: ای مذمت کننده دنیا که فریفته آن شده ای و بازی آن را خورده ای، آیا فریبت را می‌خوری و بعد از آن مذمتش می‌کنی؟ دنیا می‌تواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بر آن جرم اثبات نمی‌توانی کرد، کی تو را غافل نمود از احوال خود؟ و به چه چیز و چگونه تو را فریب داد؟ و حال آنکه به قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان و به خوابگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود، و چه بسیار بیماران را متوجه معالجه ایشان شدی و به دست خود بیمار داری ایشان

ص: ۴

۱- ۱) فقره ای از دعای ابو حمزه ثمالی است.

کردی، و برای ایشان شفا طلب می نمودی، و طبیبان بر سر ایشان حاضر می کردی، و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفعی به ایشان نبخشید.

و چندان که حيله کردی به مطلب خود نرسیدی، و چندان که سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رها نتوانستی کرد، پس دنیا کی تو را فریب داده است، و حال آنکه آن بیمار را مثلی برای تو گردانید که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی، و از نفع نکردن چاره و تدبیر در حال او بر حال خود پند گیری، و به مردن او مردن خود را به یاد آوری.

به درستی که دنیا نیکو خانه ای است برای کسی که پندهای او را باور کند، و خانه عافیت است برای کسی که در احوال آن تدبیر نماید و بفهمد، و خانه توانگری است برای کسی که توشه آخرت خود را از آن برگیرد، و محلّ تبه و آگاهی است برای کسی که از اوضاع آن پند گیرد، دنیا محلّ پیغمبران خداست، و وحیهای الهی در اینجا نازل شد، و ملائکه حق تعالی در این خانه عبادت کرده اند، و دوستان خدا در این نشأه خدا را پرستیده اند و به رتبه محبت فائز شده اند، و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگریها کرده اند، و به اعمال خود رحمت الهی را خریده اند، و بهشت را به سود سوداهای خود برده اند.

پس کی مذمت دنیا می تواند کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جدائی خود خبر می دهد، و به آواز بلند ندای نیستی و فنای خود را در میان مردم می زند، و بدیهای خود را و اهلش را برای مردم به زبان حال بیان می کند، و به بلاها و دردها و مشقتهای خود بلاهای آخرت را برای مردم مثل می زند، و به لذتها و شادیهای خود عیشها و راحتهای آخرت را به مردم می شناساند، و ایشان را مشتاق آنها می گرداند، پسین کسی را به عافیت می دارد و صبح به مصیبت و محنت می اندازد، گاه امیدوار می کند و گاه می ترساند، گاه تخویف می نماید و گاه حذر می فرماید،

پس جمعی که پندهای آن را نشنیده اند و از موعظه های آن آگاه نشده اند در روز ندامت و حسرت آن را مذمت خواهند کرد، و گروهی که از آن پندها گرفته اند و توشه ها برداشته اند در قیامت آن را مدح خواهند کرد؛ زیرا که آنچه دنیا به یاد ایشان آورد از آن متذکر و آگاه شدند، و از فنا و نیستی و بدیهای خود به ایشان گفت باور کردند و تصدیق نمودند، و از موعظه های آن پند گرفتند و فایده ها بردند (۱).

دوم: دینار و درهم و اسباب و اموال است، و اینها نیز چنین نیست که اینها همه قسمتی از آن دنیا باشد، چنانچه سابقاً مجملی از آن مذکور شد، بلکه آنچه از آن آدمی را از خدا غافل کند و به سبب تحصیل آن مرتکب محرمات گردد، یا محبت بسیار به آن داشته باشد که به آن سبب در راه خدا صرف نماید، و حقوق الهی را از آن ادا نکند، آن دنیا است و بد است، اما برای کسی که آن را وسیله تحصیل آخرت کند آن بهترین چیزهاست، چنانکه حق تعالی بسیار جماعتی را در قرآن ستایش فرمود که مالهای خود را در راه خدا صرف می نمایند، و بهشت از آن می خرنند، پس آنها مایه ای است برای تحصیل سعادت آخرت، و اصل آنها بد نیست، بلکه محبت اینها داشتن و به سبب آن ترک آخرت نمودن بد است.

چنانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: نیکو یآوری است توانگری بر تحصیل تقوا و پرهیزکاری (۲).

و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: نیکو یآوری است دنیا بر تحصیل آخرت (۳).

و به سند صحیح منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام گفت: ما طلب

ص: ۶

۱-۱) بحار الانوار ۱۲۹/۷۳ ح ۱۳۵.

۲-۲) فروع کافی ۷۱/۵ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۷۲/۵-۷۳ ح ۹ و ۱۴ و ۱۵.

دنیا می نمایم، و دوست می داریم که دنیا رو به ما آورد، حضرت فرمود: برای چه می خواهی آن را؟ گفت: می خواهم صرف خود و عیال خود نمایم، و به آن خویشان خود را نوازش کنم، و تصدق کنم در راه خدا، و به وسیله آن حج و عمره بجا آورم، فرمود: این طلب دنیا نیست طلب آخرت است (۱).

و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیا است: دنیائی هست که آدمی را به آخرت می رساند، و دنیائی هست که ملعون است (۲). و در این باب اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم.

سوم: متمتع شدن از مستلذات دنیا، و معاشرت کردن با مردم، و خانه ها و اسباب نفیس داشتن، و جامه های فاخر پوشیدن است، و تحقیق آنها نیز در لمعات گذشت، پس هرگاه دانستی که دنیا اینها نیست که عوام به عقل ناقص خود دنیا نام می کنند، و دنیا و آخرت به یکدیگر بسیار مشته می باشد؛ زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان به حسب ظاهر دنیا می نماید و عین آخرت است، و عبادت کافران و نماز تراویح سنّیان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت ریاکاران آخرت می نماید و عین دنیا است.

پس باید اول دنیا و آخرت را معلوم کنی، و حقیقت هر دو را بدانی، آنگاه از دنیا رو بگردانی و به آخرت رو کنی، و اگر به نادانی به راه روی، گاه باشد که از آخرت رو به دنیا نیآوری و ندانی.

پس بدان که چنانچه از آیات و اخبار معلوم می شود دنیا امری است مرگب از جمیع اموری که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل آخرت بازدارد، و دنیا و

ص: ۷

۱-۱) فروع کافی ۷۲/۵ ح ۱۰.

۲-۲) اصول کافی ۱۳۱/۲ ح ۱۱.

آخرت در برابر یکدیگرند، پس هر چیز که باعث قرب به خدا و موجب ثواب آخرت می گردد آخرت است، اگرچه به حسب ظاهر از کارهای دنیا باشد، و هر چیز که برخلاف این باشد دنیا است، پس بسا باشد تاجری تجارتی کند و غرض او تحصیل نفقه واجب، یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای آخرت باشد، و آن تجارت عین آخرت باشد، و به حسب ظاهر عوام او را طالب دنیا گویند، و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت کند و عبادت او بدعت باشد، یا غرض او از آن عبادت تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد، عبادت او عین دنیا است.

و گاه باشد عابدی به ظاهر ترک دنیا کرده باشد، و در کناری نشسته باشد، و جامه های پشمینه پوشیده باشد، و غرض او مکر و فریب باشد، و خدا منظورش نباشد، و هر تاری از تارهای خرقة او دام تزویری باشد برای تسخیر دل‌های مردم، و ریسمان وحدتش کمندی باشد برای جمعیت و کثرت مریدان، و پیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب وزر و وبال او شود، و به مردم نماید که من ترک دنیا کرده ام، و احوال او عین دنیا باشد.

و علم که اشرف کمالات است بسا باشد عالمی آن را وسیله دنیای خود کند، و از جمیع اشقیاء کمتر باشد، و بسا باشد فقیری که مال ندارد محبت مال را زیاده از آن کسی داشته باشد که مال بسیار دارد، و تعلق به آنها نداشته باشد.

پس معلوم شد دنیا و آخرت خصوصیت به وضعی و عملی و جماعتی ندارد، و قاعده کلیش همان است که بیان کردیم، و سابقا معلوم شد که خدا آن قانون را از شریعت مقدس خود می گرداند، و نبوی می توان دانست، پس آنچه از شرع ظاهر شود که خدا از خلق خواسته و موجب خوشنودی اوست اگر با شرایط و اخلاص بجا آورند آخرت است، خواه نماز باشد، و خواه تجارت، و خواه مجامعت، و خواه معاشرت مردم باشد.

و دنیا آن چیزی است که غیر اینها باشد، و آن بر چند قسم است:

دنیای حرامی که آدمی به سبب ارتکاب آن مستحق عقوبت الهی می گردد، و آن به این می شود که مرتکب یکی از محرّمات الهی گردد، خواه در عبادت، و خواه در معاشرت، و خواه در جمع اموال و ارتکاب معاصی و غیر آن.

و دنیای مکروهی می باشد که مرتکب امری چند شود که از آنها نهی کراهت فرموده، و حرام نکرده تحصیل زیادتیه‌های اموال و مساکن و اسباب از ممرّ حلال که آدمی را از کمالات محروم کند، و از تحصیل آخرت باز دارد.

و دنیای مباح مرتکب لذّتهای مباح شدن است، و غیر آن از چیزهایی که نه خدا به آن امر فرموده و نه نهی کرده بلکه حلال کرده، و اینها نیز غالب اوقات چون مانع تحصیل کمالات و سعادات اخروی است به تقسیم دوّم برمی گردد، و گاه باشد کسی اینها را به نیت های صحیح خود وسیله عبادتی و سعادت‌ی گرداند، و به قصد قربت واقع سازد و عبادت شود، و اکثر مباحات را به قصد قربت عبادت می توان کرد، و گاه باشد که ترک این مباحات را بلکه مستحبات را به نادانی خود عبادتی داند و آن را ترک دنیا نام کند، و به سبب آن معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که فرمود: زهد در دنیا آن نیست که مال خود را ضایع کنی، و نه اینکه حلال را بر خود حرام گردانی، بلکه زهد و ترک دنیا آن است که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که فرمود: زهد در دنیا آن است که

ص: ۹

طول امل را از خود دور نمائی، و به نعمتهای خدا شکر کنی، و از محرمات الهی بپرهیزی (۱).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی زهد، فرمود: آن است که محرمات الهی را ترک نمائی (۲).

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مردم بر سه قسمند: زاهد، و صابر، و راغب. اما زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دل او به در رفته، پس به چیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمی شود، و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود تأسف نمی خورد و محزون نمی شود. و اما صابر پس آرزوی دنیا در دل او هست، و چون میسر شد نفس خود را لجام می کند و منع می نماید از آن برای عاقبت بدی که از دنیا می داند، و به این سبب آن را دشمن می دارد. و اما راغب در دنیا پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا حرام، و پروا نمی کند که در تحصیل دنیا غرض فاسد و باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مرگش بر طرف شود، پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست و پا می زنند و اضطراب می کنند (۳).

پس کسی که خواهد ترک دنیا نماید باید اول تحصیل علم بکند، و معلوم کند خدا کدام عمل را طلبیده، و کدام طریقه را پسندیده، و آثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم را تتبع نماید، یا از اهلش معلوم کند، و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد، و واجبات و سنتها را به عمل آورد، و محرمات و مکروهات را ترک نماید، و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف نموده آن را به عمل آورد، و مباحات خود را به نیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم به عبادت برگرداند.

ص: ۱۰

۱-۱) بحار الانوار ۳۱۰/۷۰ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۱۱/۷۰ ح ۷.

۳-۳) اصول کافی ۴۵۶/۲ ح ۱۳.

و چون در ارتکاب این امور شهوات نفسانی و وساوس شیاطین جنّ و انس معارض آدمی می شوند باید به توّسل به جناب مقدّس ایزدی، و تفکّر در قوانین شریعت نبوی، و تحمیل مشقّت طاعات، نفس را رام و منقاد شرع کند، و خیالاتی که مخالف شرع است در هر باب به معارضه و مجادله از نفس بیرون کند، تا به راه حق هدایت یابد، و ترک دنیا کرده باشد، و اگر نه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیایند، و به سبب جهالت و نادانی خود را موقّق می دانند، و تفصیل این مطلب موقوف است بر بیان تفصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت علیهم السّلام، و آن در این کتاب میسر نمی شود، انشاء الله کتابی جداگانه نوشته می شود.

و غرض از ذکر این مجمل این بود که اکثر عوام از این راه فریب می خورند کسی را که بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می بینند بی آنکه ملاحظه کنند آن وضع موافق شرع است و پسندیده حق است متابعت می نمایند، و به سبب آن گمراه می شوند، شاید کسی را که خدا هدایت او را خواسته باشد به این کلمات هدایت یابد، اما اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته به اینها هدایت نمی یابند، و باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل می گردد، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

یا أباذر أنّ الله تبارک و تعالی لم یوح الیّ أن أجمع المال، و لكن أوحی الیّ أن سیح بحمد ربّک و کن من الساجدین، و اعبد ربّک حتّی یأتیک الیقین.

یا أباذر أنّی ألبس الغلیظ، و أجلس علی الأرض، و ألعق أصابعی، و أركب الحمار بغیر سرج، و أردف خلفی، فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی.

یا أباذر حبّ المال و الشرف أذهب لدين الرجل من ذئبين ضارين في زرب الغنم، فأغارا فيها حتى أصبحا فما ذا أبقيا منها.

ای ابوذر حق تعالی به سوی من وحی نفرستاده که من جمع مال نمایم، و لیکن به سوی من وحی فرستاد که تسبیح کن پروردگار خود را، و منزّه دان او را و به پاکی یاد کن از هر چیز که در ذات و صفات و افعال شایسته او نیست، و تسبیح را با حمد پروردگار خود بجا آور که او را بر جمیع نعمتها که به تو کرامت فرموده به زبان و دل و اعضاء و جوارح شکر نمائی، یا آنکه چون توفیق تسبیح بیابی آن را از جانب خدا بدان، و او را بر این نعمت شکر کن، و از جمله نماز گزاران باش، یا از جمله سجده کنندگان باش در نماز و غیر نماز، و عبادت پروردگار خود بکن بر هر حالی تا وقتی که در رسد تو را مرگ که متیقن است رسیدن آن به هر زنده ای از مخلوقات، یعنی تا زنده ای ترک بندگی مکن.

ای ابوذر من جامه های کنده می پوشم، و روی خاک می نشینم، و انگشتان خود را در هنگام طعام خوردن می لیسم، و بر الاغ بی زین و پالان سوار می شوم، و دیگری را با خود ردیف می کنم، پس هر که سنت مرا ترک نماید و از آن کراهت داشته باشد از من نیست.

ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین آدمی را بیشتر تلف و ضایع می کند از تلف کردن دو گرگ گرسنه درنده که در رمه گوسفندی شب در آیند و تا صبح غارت کنند، این دو گرگ از آن گوسفندان چه چیز باقی خواهند گذاشت، همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مال است و یکی محبت جاه در این شب تار غفلت و جهالت دین آدمی را چنین به غارت می برند، و چون پرده های غفلت را از دیده برمی گیرند بعد از مرگ و صبح آگاهی طلوع می کند به مقتضای

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا از خواب غفلت بیدار می شوند معلوم می شود که چه ضررها به دین رسانیده اند.

در بیان سه خصلت در حدیث شریف

اشاره

این کلمات شریفه مشتمل است بر بیان سه خصلت.

اول: مذمت محبت دنیا

محبت مال و جمع کردن درهم و دینار از روی حرص، و این بدترین صفات ذمیمه است، و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد می شود، و چون دل را یک محبوب بیش نمی باشد این محبت باعث می شود که محبت الهی را از دل بیرون کند، و پیوسته در جمیع کارها منظور او مال باشد، و همین است معنی مال پرستیدن، چنانچه در باب نیت بیان کردیم.

و علاج این خصلت آن است که بعد از توسل به جناب مقدس الهی در فنا و نیستی دنیا تفکر نماید، و ملاحظه کند که آنچه جمع می کند به کار او نمی آید، و آنچه در راه خدا صرف می کند ابد الآباد به کار او خواهد آمد، و در عظمت رتبه علم و عبادت و کمالات و آثاری که در دنیا و آخرت بر آنها مترتب می شود فکر کند، تا بر او معلوم شود این امر سهل باطل را که به زودی از آدمی جدا می شود مانع تحصیل آن قسم کمالات ابدی که همیشه با این کس خواهد بود نمی توان نمود، و تأمل نماید در عقوبتهائی که خدا برای کسب مال حرام مقرر فرموده، و در اینکه مال حلال را هم حساب می باید داد، و در ثواب صرف کردن در راه خدا یک را ده و هفتصد را هفتصد هزار عوض می دهند در روزی که دست آدمی از جمیع وسیله ها کوتاه شده است.

و بدان که حق تعالی ضامن رزق است، و اعتماد بر اوست نه بر مال، و عبرت گیر از احوال جمعی که مالهای بسیار جمع کردند هیچ به کار ایشان نیامد و وبالش از برای ایشان ماند، و جمعی متوجه عبادت و تحصیل آخرت شدند روزگار ایشان به احسن وجوه گذشت.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که یقین داند حساب قیامت حق است جمع مال چرا می کند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: در میان بنی اسرائیل در زمانی قحط عظیم به هم رسید به حدی که قبرهای مرده ها را می شکافتند و گوشتهای ایشان را خوردند، در یکی از آن قبرها لوحی یافتند که بر آن نوشته بود: من فلان پیغمبرم، و قبر مرا فلان حبشی نبش خواهد کرد، بدانید آنچه را پیش فرستاده بودیم یافتیم، و آنچه صرف کرده بودیم بر وجه طاعت سود بردیم، و آنچه از عقب خود گذاشتیم زیان کردیم به ما نفعی نداد (۲).

و از عبد الله بن عباس منقول است که: اول درهم و دیناری را که بر روی زمین سکه زدند شیطان را بر آنها نظر افتاد، پس برداشت و بر دیده گذاشت، و بر سینه خود گرفت، و از شادی فریاد زد و آنها را در بر گرفت و گفت: شماها باعث روشنی چشم من و میوه دل منید، و مردمی که شما را دوست دارند دیگر پروا ندارم از اینکه بت نپرستند، و مرا از ایشان همین کافی است که شما را دوست دارند (۳).

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: جمع نمی شود مال مگر به چند خصلت زشت: به بخل بسیار، و آرزوهای دراز، و حرصی که بر آدمی غالب باشد، و قطع رحم، و اختیار کردن دنیا بر آخرت (۴).

و منقول است به سند معتبر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که به صحابه فرمودند:

کدام یک از شما مال وارث را از مال خود دوست تر می دارید؟ گفتند: یا رسول الله

ص: ۱۴

۱-۱) بحار الانوار ۱۳۷/۷۳ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۷/۷۳ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۱۳۷/۷۳ ح ۳.

۴-۴) بحار الانوار ۱۳۸/۷۳ ح ۵.

هیچ یک از ما چنین نیستیم، فرمود: بلکه همه این حال دارید بعد از آن فرمود:

فرزند آدم می گوید مال من و مال من آیا از مال به غیر این از تو هست که طعامی را بخوری و فانی کنی، و جامه ای را بپوشی و کهنه کنی، یا مال را تصدق کنی و برای خود ذخیره کنی، و آنچه غیر اینهاست مال وارث است (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست از دادن حقوق اموال (۲).

و فرمود: دینار و درهم هلاک کرد جمعی را که پیش از شما بودند، و شما را نیز هلاک خواهد کرد (۳).

و فرمود: هر که محبت این دو سنگ را بر محبت خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد (۴).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم می شود: اول محبت زنان، و آن شمشیر شیطان است. دوم: شراب خوردن، و آن تلۀ شیطان است. سوم محبت دینار و درهم، و آن تیر شیطان است، پس کسی که زنان را دوست دارد به باطل از زندگانی خود منتفع نمی شود، و کسی که شراب را دوست دارد بهشت بر او حرام است، و کسی که دینار و درهم را دوست دارد بنده دنیا است (۵).

و فرمود: حضرت عیسی علیه السلام می فرمود: دینار مرض دین است، و عالم طیب

ص: ۱۵

۱-۱) بحار الانوار ۱۳۸/۷۳ ح ۶.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۹/۷۳ ح ۹.

۳-۳) بحار الانوار ۱۳۹/۷۳ ح ۱۰.

۴-۴) بحار الانوار ۱۳۹/۷۳ ح ۱۱.

۵-۵) بحار الانوار ۱۴۰/۷۳ ح ۱۲.

دردهای دین است، پس چون ببینید که طیب مرض را به سوی خود می کشد او را متهم دارید، و با عالمی که محبت دینار و درهم دارد اعتماد مکنید، و بدانید هر گاه او خیر خود را نخواهد خیرخواه دیگران نخواهد بود (۱).

دوم: مذمت محبت جاه و شهرت

محبت جاه و اعتبارات باطل دنیاست، و این ضررش نسبت به خواص زیاده از محبت دینار و درهم است، و در نفس مخفی می باشد، و بسیار کسی باشد که گمان کند این معنی را از نفس خود زائل کرده، و بعد از مجاهده بسیار بر او ظاهر شود که در نفس او این معنی هست، و از اّمهات صفات ذمیمه است، و اخلاص در اعمال را باطل می کند، و آدمی را مردم پرست می کند، و به مهالک عظیمه می اندازد، و مرتکب مناصب باطل می گرداند، و دین حق و خدا را در نظر او سهل می کند، و اعتبارات دنیا را در نفس قوی می کند، و به تدریج آدمی را به کفر می رساند.

و علاج این نیز بعد از توسّل به جناب مقدّس ایزدی، آن است که در بطالت مردم تفکر نماید، و به تفکر صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع او نیستند، و در دنیا و آخرت کار او با پروردگار اوست، و بداند که اعتبارات دنیا فانی است، و به زودی زائل می شود، و عبرت گیرند از احوال جمعی که دنیا چند روز ایشان را برمی دارد و به زودی بر خاک مذلت می اندازد، و بعد از مردن آن اعتبارات وبال ایشان خواهد بود، و اعتبارات واقعی که از علم و عمل به هم می رسد هرگز زوال ندارد، و همیشه باقی است، و در احادیث اهل بیت علیهم السّلام که در این باب وارد شده است تفکر نماید، و از پندهای ایشان مستفیض گردد.

چنانچه منقول است که از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام پرسیدند کدام عمل نزد

ص: ۱۶

حق تعالی افضل است؟ فرمود: هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام بهتر از دشمنی دنیا نیست، به درستی که دنیا را شعبه های بسیار هست و گناهان را نیز شعبه های بسیار هست، پس اوّل معصیتی که از مخلوق سرزد تکبر بود در هنگامی که شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد، و از جمله کافران شد.

دیگر حرص بود که آدم و حوّا را باعث شد به این که حق تعالی به ایشان فرمود از هر چه خواهید از میوه های بهشت بخورید و نزدیک شجره منهیّه مروید که از جمله ستمکاران بر خود خواهید بود اگر از آن تناول نمائید، پس با آنکه احتیاج به میوه آن درخت نداشتند خوردند، و این معنی در میان ایشان پیدا شد تا روز قیامت، چنانچه می بینی خطاهائی که فرزندان آدم مرتکب می شوند چیزی چند است که به آنها احتیاج ندارند.

دیگر حسد بود که از قابیل صادر شد، و برادر خود را کشت از روی حسد و رشک، پس از اینها شعبه ها به هم رسید از محبت زنان، و محبت دنیا، و محبت ریاست و بزرگی، و محبت راحت، و محبت سخن گفتن باطل، و محبت تفوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب، پس اینها هفت خصلت بدند که جمع شده اند در محبت دنیا، پس چون پیغمبران و علما این را دانستند گفتند: محبت دنیا سر همه بدیها و گناهان است، و دنیا دو قسم است یکی دنیائی که آدمی را کافی باشد، و زیاده بر آن ملعون است (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که طلب نماید ریاست و

ص: ۱۷

سرکرده بودن را هلاک می شود (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: زینهار پرهیزید از جماعتی که ریاست می طلبند و بزرگی را بر خود می بندند، و الله صدای کفش بر پشت کسی بلند نمی شود به باطل مگر اینکه خودش هلاک می شود، و دیگران را هلاک می کند (۲).

و به سند صحیح منقول است که: نزد امام موسی کاظم علیه السلام شخصی را نام بردند که او ریاست را دوست می دارد، فرمودند که: دو گرگ درنده در گله گوسفند بیفتند شبانشان حاضر نباشد ضرر به آن گله نمی رسانند آن قدر که طلب ریاست ضرر به دین مسلمانان می رساند (۳).

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که سرداری و ریاست مردم کند ملعون است، و هر که طلب آن نماید ملعون است، و هر که در خاطر خود آن را داشته باشد و محبتش در دلش باشد ملعون است (۴).

و به سند صحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

گمان مکنید من نیکان و بدان شما را نمی شناسم، و الله بدترین شما کسی است که دوست دارد مردم از پی او راه روند و سرکرده ایشان باشد، به درستی که چنین کسی یا دروغگوست یا بی عقل است (۵).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: اول چیزی که خدا را به آن معصیت کردند شش خصلت بود: محبت دنیا، و محبت ریاست، و محبت

ص: ۱۸

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۹۷ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۲/۲۹۷ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۲/۲۹۷ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۲/۲۹۸ ح ۴.

۵-۵) اصول کافی ۲/۲۹۹ ح ۸.

طعام، و محبت زنان، و محبت خواب، و محبت راحت (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به سفیان بن خالد فرمود: زینهار طلب ریاست مکن که هیچ کس آن را طلب نکرد مگر آنکه هلاک شد، او گفت: فدای تو گردم پس ما همه هلاک شده ایم، زیرا هیچ یک از ما نیست مگر آنکه می خواهد نامش مذکور شود، و مردم نزد او بیایند، و حدیث از او اخذ نمایند، حضرت فرمود: آن مراد نیست که فهمیدی، آنچه بد است آن است که شخصی را به غیر از امام به حق از برای خود پیشوا قرار دهی، و آنچه از پیش خود گوید تصدیقش نمائی، و مردم را به متابعت گفته او بخوانی (۲).

سوم: خصلت پسندیده تواضع و فروتنی

تواضع و فروتنی است نزد خدا و خلق، و رفع تکبر از خود نمودن، و این از بهترین صفات کمال است؛ زیرا که ممکن ناچیز و فانی و ذلیل است، و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص خداوند عالمیان است، و چنانکه آدمی شکستگی بیشتر می کند خداوند عالم او را بلند می کند، و قابل کمالات بیشتر می شود، چنانچه خاک به اعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صد هزار الوان معادن و نباتات و میوه ها و گلها و شقایق شده، و از خاک انسانها به ظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف و حقایق است، و مسجود ملائکه سماوات گردیده، و اشرف مخلوقات در میان ایشان بهم رسید، و آتش که کارش سرکشی و رفعت و نخوت بود از آن شیطان رجیم خلق شد.

پس آدمی باید در جمیع امور از پوشیدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن و با مردم معاشرت کردن، و بندگی پروردگار خود کردن، در مقام تواضع و

ص: ۱۹

۱-۱) بحار الانوار ۱۵۳/۷۳ ح ۹.

۲-۲) بحار الانوار ۱۵۳/۷۳ ح ۱۱.

شکستگی باشد، و در امری رفعت نطلبد، و تفوق در آن امور نجوید، و نظر به اصل و حسب خود بکند، و ملاحظه نماید که اصلش منی گندیده بود، و مدّتی غذایش خون حیض بوده، و بعد از آن تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات است از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط، و هر یک از آنها که از او جدا می شود خودش از آنها نفرت می کند، و آخر کارش آن است که جیفه گندیده ای می شود که هیچ چیز از آن متعفن تر نمی باشد، و تمام بدنش چرک و ریم و کرم می شود، اینها کثافت‌های بدن آدمی است، و کثافت روح به سبب اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی به صد هزار مرتبه از اینها بدتر است.

پس چنین کسی را سزاوار است که به نقص و عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد، و چندان که آدمی کامل تر می شود علم او بر زبونی و بیچاره گیش بیشتر می شود، و تواضع و فروتنی او بیشتر می شود، چنانچه از اطوار انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام معلوم است، و چون شکستگی کار بنده است، و رفعت و بلندی کار خداوند است، چندان که بنده در کار خود بیشتر می افزاید خداوند کار خود را افزون تر و او را بلندتر می کند، و اگر خود خواهد که خود را بلند کند چون کار او نیست چندان که سعی می کند پست تر می شود.

چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: حق تعالی دو ملک موکل گردانیده که هر کس از برای خدا تواضع و فروتنی کند او را بلند کنند، و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کنند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی به حضرت داود علیه السّلام وحی نمود: ای داود چنانچه نزدیک ترین مردم نزد من تواضع کنند گانند، دورترین مردم از من

ص: ۲۰

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی وحی نمود به حضرت موسی علیه السّلام: ای موسی می دانی چرا تو را از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم؟ موسی عرض کرد: به چه سبب؟ حق تعالی فرمود: در میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد، ای موسی وقتی نماز می کنی پهلوئی روی خود را نزد من بر خاک می گذاری (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: از جمله تواضع آن است که در مجلس به پست تر از مکان خود راضی شوی، و به هر که برخوردی بر او سلام کنی، و ترک جدل نمائی هر چند محق باشی، و نخواهی که مردم تو را ستایش کنند بر پرهیزکاری خدا (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: تواضع آن است که از حق مردم ادا کنی آن قدر که می خواهی از حق تو ادا کنند (۴).

و در حدیث دیگر منقول است که از آن حضرت پرسیدند کدام است اندازه تواضع که بنده هرگاه به آن متّصف شود او را متواضع گویند؟ فرمود: تواضع را درجات بسیار هست، از جمله آنها آن است که آدمی قدر خود را بلندتر از مرتبه خود قرار ندهد، و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد، و نخواهد به کسی برساند مگر چیزی را که خواهد مردم به او برسانند، و اگر بدی از مردم بیند تدارک آن به نیکی و احسان بکند، و مردم از غضب او ایمن باشند، و از بدیهای مردم عفو کند،

ص: ۲۱

۱-۱) اصول کافی ۱۲۳/۲-۱۲۴ ح ۱۱.

۲-۲) اصول کافی ۱۲۳/۲ ح ۷.

۳-۳) اصول کافی ۱۲۲/۲-۱۲۳ ح ۶.

۴-۴) اصول کافی ۱۲۴/۲ ح ۱۳.

و خدا نیکوکاران را دوست می دارد (۱).

و در حدیث معتبر دیگر منقول است که حضرت صادق علیه السلام نظر فرمود به شخصی از اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و خود برداشته به خانه می برد، چون آن شخص حضرت را دید شرم کرد، حضرت فرمود: برای عیال خود خریده ای، و از برای ایشان برداشته ای که به خانه برسانی، و الله اگر من از زبان اهل مدینه نمی ترسیدم دوست می داشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان ببرم (۲).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: روزی حضرت علی بن الحسین علیه السلام بر جماعتی گذشتند که مبتلا به خوره بودند، و حضرت بر الاغی سوار بودند، و ایشان مشغول چاشت خوردن بودند، حضرت را تکلیف کردند به طعام خود، حضرت فرمود: اگر من روزه نبودم اجابت شما می نمودم، چون به خانه تشریف آوردند فرمودند: طعام نیکوئی برای ایشان مهیا کردند، و ایشان را طلبیدند، و با ایشان طعام تناول فرمودند (۳).

و منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود به تواضع و فروتنی که از بهترین عبادات است (۴).

و به اسانید بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هیچ کس تواضع و شکستگی نکرد مگر اینکه خدا او را بلند مرتبه گردانید (۵).

و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: حسبی نیست هیچ قرشی و عربی را مگر

ص: ۲۲

۱-۱) اصول کافی ۱۲۴/۲ ذیل ح ۱۳.

۲-۲) اصول کافی ۱۲۳/۲ ح ۱۰.

۳-۳) اصول کافی ۱۲۳/۲ ح ۸.

۴-۴) بحار الانوار ۱۱۹/۷۵ ح ۵.

۵-۵) بحار الانوار ۱۲۰/۷۵ ح ۷ و ۸.

و به سند معتبر منقول است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که: چون حضرت نوح به کشتی نشست، و آنچه لازم بود به کشتی برد، کشتی مأمور شد به هر جا که خدا فرماید برو، پس به نزد خانه کعبه رفت، و هفت شوط طواف کرد، و آن طواف نساء بود، و دیگر روان شد، پس حق تعالی وحی فرمود به کوهها که من کشتی بنده خالص خود نوح را بر یکی از شماها قرار خواهم داد، پس همه سربلندی و گردن فرازی کردند، و هریک را گمان این بود که کشتی بر روی او خواهد نشست، و جودی که تل نجف اشرف و نزد شماست تواضع و شکستگی کرد، و گفت: من با این پستی کجا قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد، پس کشتی به امر الهی آمد و سینه خود را بر جودی گذاشت، پس در آن وقت حضرت نوح به خدا استغاثه نمود به زبان سریانی که یا ماری اَتقن، یعنی: ای پروردگار ما را به اصلاح آور (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هنگامی که جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود، چون به نزد او آمدند دیدند که بر روی خاک نشسته، و جامه های کهنه پوشیده است، جعفر فرمود: چون او را بر آن حال دیدم ترسیدم، پس چون دیدند که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت: شکر و سپاس می کنم خداوندی را که پیغمبر خود را بر دشمنان نصرت داده، و دیده او را روشن گردانیده، می خواهید شماها را بشارت دهم؟ گفتیم: بلی.

گفت: در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد، و خبر

۱-۱) بحار الانوار ۱۲۰/۷۵ ح ۱۰.

۲-۲) اصول کافی ۱۲۴/۲ ح ۱۲.

آورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنان یاری داد، و دشمنان او را هلاک کرد، و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر گشتند، و ملاقات ایشان در جائی واقع شده بوده است که آن را بدر می گویند، و درخت اراک بسیار در آنجا هست، و گویا آن موضع الحال در نظر من است که آقائی داشتم و گوسفندان او را در آن وادی می چرانیدم.

پس جعفر گفت: ای پادشاه چرا بر خاک نشسته ای؟ و این جامه های کهنه را پوشیده ای؟ گفت: ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی به حضرت عیسی فرستاده، و از جمله حقوق الهی بر بندگان آن است که چون خدا به ایشان نعمتی تازه کرامت فرماید، تواضع و شکستگی به درگاه او ببرند، پس چون حق تعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرموده، من این فروتنی و شکستگی را نزد خدا اظهار می نمایم.

پس چون این خبر به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید به اصحاب خود فرمود: به درستی که صدقه باعث زیادتی و کثرت مال می شود، پس بسیار تصدق کنید تا خدا شما را رحم فرماید، و تواضع موجب زیادتی رفعت می گردد، پس تواضع و شکستگی را پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت شما را بلند مرتبه گرداند، و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزت است، پس از جرمهای مردم عفو نمائید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند (۱).

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که: شأن و منزلت آن کس نزد خدا عظیم تر است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر شناسد، و حرمت ایشان را بیشتر دارد، و کسی که فروتنی و تواضع کند برای برادران خود، نزد حق تعالی از

ص: ۲۴

جمله صدیقان است، و از شیعه خاص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است، و به درستی که پدری و پسری از مؤمنان به خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند، پس برخاستند و ایشان را گرامی داشتند، و در صدر مجلس ایشان را جا دادند، و نزد ایشان نشستند، و فرمودند طعامی برای ایشان حاضر کردند.

چون ایشان تناول کردند قنبر طشت و ابریق چوبی آورد، و دستمالی که دست را خشک کنند، پس حضرت برخاستند و ابریق را گرفتند که آب بر دست پدر بریزند، او بر خاک افتاد و گفت: یا امیر المؤمنین چگونه من راضی شوم که خدا ببیند تو آب بر دست من بریزی، حضرت فرمود: بنشین و دست بشو که می خواهم خدا ببیند که برادر مؤمن تو خدمت می کند تو را تا حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان، پس آن مرد نشست حضرت فرمود:

قسم می دهم تو را به حق عظیمی که بر تو دارم با اطمینان خاطر دست بشویی، چنانچه اگر قنبر دست تو را می شست مطمئن می بودی.

پس چون حضرت فارغ شدند ابریق را به محمد بن حنفیه دادند، و فرمودند:

ای فرزند اگر این پسر با پدرش همراه نمی بود آب بر دست او می ریختم، و لیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را حرمت مساوی دانند چون با یکدیگر باشند، چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید پسر بر دست پسر بریزد، محمد بن حنفیه آب بر دست پسر ریخت، پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هر که متابعت امیر المؤمنین علیه السلام کند در این باب شیعه اوست حقا (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: جامه حضرت رسالت پناهی کهنه شده بود، شخصی دوازده درهم به خدمت آن حضرت آورد به

ص: ۲۵

هدیه، حضرت فرمود: یا علی این درهم را بگیر و برای من جامه ای بخر که بپوشم، حضرت به بازار رفتند، و با آن دوازده درهم پیراهنی خریدند، و به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند، حضرت فرمودند، یا علی جامه ای از این پست تر مرا خوش تر می آید، گمان داری که صاحبش پس بگیرد، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

ببینم شاید راضی شود به بازار رفتند، و گفتند: حضرت رسول این جامه را نپسندیده، و جامه ای از این کم قیمت تر می خواهند اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را بده، آن مرد راضی شد و زر را داد.

حضرت آن را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند، و جناب مقدس نبوی با آن حضرت به اتفاق متوجه بازار شدند، در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و گریه می کند، حضرت رسول از او پرسیدند سبب گریه تو چیست؟ گفت: یا رسول الله صاحب من چهار درهم به من داد که برای او چیزی بخرم گم کردم، و اکنون از ترس به خانه نمی توانم رفت، حضرت چهار درهم به او دادند، و فرمودند:

به خانه خود برگرد، و به بازار تشریف بردند، و پیراهنی به چهار درهم خریدند و پوشیدند، و حمد الهی فرمودند.

و چون از بازار بیرون آمدند مرد عریانی را دیدند که می گوید: هر که بر من جامه بپوشاند حق تعالی از جامه های بهشت بر او پوشاند، حضرت آن پیراهن را کردند و به سائل دادند، و به بازار برگشتند، و پیراهن دیگر به چهار درهم خریدند و پوشیدند، و حمد الهی فرمودند، و به جانب منزل روان شدند، در عرض راه دیدند همان کنیزک نشسته است از او پرسیدند چرا به خانه نرفته ای؟ گفت: یا رسول الله دیر کرده ام می ترسم مرا بزنند، حضرت فرمودند: پیش باش و راه خانه را به من بنما تا بیایم و تو را شفاعت کنم، حضرت رفتند تا بر در خانه ایشان ایستادند، و فرمودند: السلام علیکم ای اهل خانه، ایشان جواب نگفتند، بار دیگر فرمودند

جواب نگفتند، در مرتبه سوم گفتند: علیک السّلام یا رسول الله و رحمه الله و برکاته، حضرت فرمود: چرا در مرتبه اول و دوم جواب نگفتید؟ گفتند: چون سلام تو را شنیدیم از برای برکت خواستیم سلام تو بر ما زیاده گردد، حضرت فرمود: این کنیزک دیر به خانه آمده است او را آزار مکنید، ایشان گفتند: یا رسول الله برای قدم تو او را آزاد کردیم، حضرت فرمود: الحمد لله من هیچ دوازده دره می ندیدم که برکتش از این دوازده درهم بیشتر باشد، خدا به این زر دو مؤمن را پوشانید، و بنده ای را آزاد کرد (۱).

و به سند معتبر منقول است از محمّد بن مسلم که روزی به خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام رفتم، حضرت طعام تناول می فرمودند، مرا تکلیف نمودند، بعد از آن فرمودند: مگر گمان داری حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روزی که مبعوث شد تا روزی که از دنیا رفتند هرگز تکیه زده چیزی تناول فرموده اند، نه و الله هرگز چشمی ندید آن حضرت را که در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشد، بعد از آن فرمود: گمان داری که آن حضرت از نان گندم سه روز پی در پی تناول فرموده باشد، نه و الله که سه روز متوالی از نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث به رسالت شدند تا وقتی که به رحمت ایزدی پیوستند، من نمی گویم که جدم را این مقدور نبوده، بلکه گاه بود به یک کس صد شتر عطا می فرمودند، اگر می خواستند سیر بخورند و طعامهای لذیذ بخورند می توانستند.

و به درستی که جبرئیل کلید گنجهای زمین را برای آن حضرت آورد سه مرتبه، و مخیر کرد آن حضرت را در قبول و رد، و گفت: اگر قبول کنی خدا از درجه تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد، و در هر مرتبه آن حضرت تواضع و شکستگی را

ص: ۲۷

اختیار فرمود، و هرگز از آن حضرت چیزی سؤال نکردند که بفرماید نه، اگر بود عطا می فرمود، و اگر نبود می فرمود چون به هم رسد خواهیم داد، و هرگز چیزی را از جانب حق تعالی عطا نفرمود که عطای او را امضا نکنند، و گاه بود که بهشت را ضامن می شدند و عطا می فرمودند، و حق تعالی برای او تسلیم می نمود.

محمد بن مسلم گوید: بعد از آن حضرت دست مرا گرفتند، و فرمودند: امام شما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به روش بندگان می نشستند، و به روش بندگان طعام تناول می فرمودند، و به مردم نان گندم و گوشت اطعام می فرمودند، و به خانه می رفتند و خود نان و زیت تناول می فرمودند، و دو پیراهن کنده سنبلانی می خریدند، و بهترش را به غلام خود می پوشانیدند، و زبون تر را خود می پوشیدند، و اگر آستینها از انگشتان می گذشت می بریدند، و اگر پیراهن از کعب بلندتر بود کوتاه می کردند.

و هرگز دو امر بر آن حضرت وارد نشد مگر آنکه آنچه بر بدن دشوارتر بود اختیار می فرمود، و پنج سال پادشاهی مردم کرد از برای خود آجری روی آجری و خشتی روی خشتی نگذاشتند، و هرگز زمینی را به اقطاع خود نگرفتند، و سرخ و سفیدی از آن حضرت به میراث نماند مگر هفتصد درهم که از عطاهاى آن حضرت مانده بود که می خواستند برای خود کنیزکی بخرند، و هیچ کس طاقت عبادت آن حضرت را نیاورد، و حضرت علی بن الحسین علیه السلام مطالعه می فرمودند کتاب احوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و به زمین می گذاشتند و می فرمود: کی طاقت این عمل دارد (۱).

و به سند دیگر منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی به نزد بزّازی

ص: ۲۸

رفتند، و فرمودند: دو جامه به من بفروش، آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین آنچه شما می خواهید من دارم، چون دیدند که آن شخص حضرت را شناخت به دکان دیگر رفتند که پسری در آن دکان بود که حضرت را نمی شناخت، و دو جامه خریدند یکی را به سه درهم - که به حساب این زمان صد و هفتاد و چهار دینار می شود - و یکی را به دو درهم، پس به قنبر فرمود: آن را که به سه درهم خریده ام تو بردار، و این را که به دو درهم خریده ام من بیوشم، قنبر گفت: یا امیر المؤمنین آنکه بهتر است تو به آن سزاوارتری که بر منبر می روی، و در حضور مردم خطبه می خوانی، حضرت فرمود: تو جوانی و جوانان را خواهش این امور می باشد، و من از خدا شرم می دارم که در پوشش خود را بر تو زیادتی دهم، و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از آنچه می پوشید به غلامان خود بیوشانید، و آنچه می خورید به ایشان بخورانید، چون پیراهن را پوشیدند آستینش را کشیدند دراز بود بریدند، و فرمودند: کلاهی برای فقرا از آن بدوزند.

پس چون پدر آن پسر به دکان آمد یافت که آن حضرت آمده و جامه ای خریده اند، دو درهم را برداشت و به خدمت آن حضرت آمد، و عرض کرد پسر من شما را نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع گرفته است، حضرت فرمود: به قیمتی راضی شدیم و خریدیم دیگر چیزی را پس نمی گیریم (۱).

و منقول است که: روزی عمرو بن حریث در موقع چاشت به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد دید که فضّه انبانی آورده که مهر مبارک حضرت بر آن بود، چون گشود از آنجا نان خشک پرسبوسی بیرون آورد، عمرو گفت: ای فضّه چرا این آرد را نیخته ای و پاکیزه نکرده ای؟ گفت: پیشتر می کردم مرا منع نمود، و گاهی

ص: ۲۹

طعام لذیذی در این همیان داخل می کردم برای همین مهر بر آن می زنند، پس حضرت آن نان را گرفتند در کاسه ای ریزه کردند آب بر آن ریختند، و نمک بر آن پاشیدند و تناول فرمودند، بعد از آن فرمودند: این محاسن را برای خوردن به آتش جهنم آشنا نمی کنم، و این مرا کافی است (۱).

و در حدیث دیگر منقول است: سوید بن غفله در روز عیدی به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد، دید نان خشکی و آردی با شیر پخته نزد حضرت گذاشته است، گفت: یا امیر المؤمنین روز عید این است غذای تو؟ فرمود: این عیدی است برای کسی که از گناه آمرزیده باشد (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هیزم و آب به دوش خود به خانه می بردند، و خانه را جاروب می کردند، و حضرت فاطمه علیها السلام آسیاب می کردند و خمیر می کردند و می پختند (۳).

و به سند دیگر مروی است که: حضرت در کوفه خرمائی خریده بودند، و بر کنار ردا کرده و به خانه می بردند، اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از آن حضرت بگیرند و به خانه رسانند، حضرت فرمود: صاحب خانه سزاوارتر است به بار ایشان برداشتن از دیگران (۴).

و به روایت دیگر فرمود: از کمال کامل چیزی کم نمی شود که نفعی خود به عیال خود برساند (۵).

ص: ۳۰

۱-۱ بحار الانوار ۳۲۵/۴۰.

۲-۲ بحار الانوار ۳۲۶/۴۰.

۳-۳ بحار الانوار ۵۴/۴۱.

۴-۴ بحار الانوار ۵۴/۴۱.

۵-۵ بحار الانوار ۵۴/۴۱.

و در روایات دیگر وارد شده است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در پنج وقت پای برهنه می رفتند و نعلین را به دست چپ می گرفتند: در عید فطر واضحی که به مصلی می رفتند، و در روز جمعه که به نماز می رفتند، و در موقعی که به عیادت بیماری یا تشییع جنازه می رفتند، و می فرمودند: چون برای خدا می روم می خواهم پابرهنه باشم (۱).

و منقول است که: پیاده و تنها در بازارها راه می رفتند، و اگر کسی راهی را گم کرده بود بر سر راهش می رسانیدند، و اگر به ضعیفی برمی خورد اعانتش می فرمودند، و اگر از مردم کسی قرآن را غلط می خواند می ایستادند تا تعلیمش می فرمودند، و این آیه را می خواندند که مضمونش این است: ما خانه آخرت را برای جماعتی مقّر فرموده ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند، و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است (۲).

و منقول است که ابراهیم بن العباس گفت: ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا علیه السّلام باشد، و هرگز با کسی به خلاف آداب معاشرت نفرمود، و هرگز سخن کسی را قطع نفرمود که در میان سخن او گوید، و هرگز حاجت سائلی را رد نمی نمود، و هرگز در حضور کسی پا دراز نفرمود، و در مجلس تکیه نمی داد، و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمی داد، و هرگز در خنده آن حضرت صدا ظاهر نمی شد، و غلامان و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر خوان می نشانید، و خواب بسیار کم می فرمود، و اکثر شبها را تمام به عبادت احیا می فرمود، و روزه بسیار می داشت، و تصدّق بسیار می نمود، و اکثر تصدّقات

ص: ۳۱

۱- ۱) بحار الانوار ۵۴/۴۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۵۴/۴۱.

آن حضرت در شبهای تار بود (۱).

و از محمد بن عباد منقول است که: حضرت امام رضا علیه السلام در تابستانها بر روی حصیر می نشستند، و در زمستانها بر روی پلاس، و جامه های کهنه می پوشیدند، و چون به مجلس مردم می آمدند زینت می فرمودند (۲).

و روایت کرده اند که: روزی حضرت امام رضا علیه السلام داخل حمام شد، شخصی در حمام بود که آن حضرت را نمی شناخت، به حضرت خطاب کرد بیا کیسه بکش، حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند، بعد از زمانی مردم در آمدند و حضرت را شناخت، و مشغول معذرت شد، حضرت دلداری او فرمودند، و مشغول بودند تا کیسه او را تمام کشیدند (۳).

و اخبار در بیان توابع ایشان زیاده از آن است که در این کتاب احصا توان نمود.

قال: قلت: يا رسول الله الخائفون الخاضعون المتواضعون الذاكرون الله كثيرا هم يسبقون الناس الى الجنة؟ قال: لا، و لكن فقراء المسلمين، فانهم يتخطون رقاب الناس، فيقول لهم خزنة الجنة: كما انتم حتى تحاسبوا، فيقولون: بم نحاسب، فوالله ما ملكنا فنجور و نعدل، و لا افيض علينا فنفيض و نبسط، و لكننا عبدنا ربنا حتى دعانا فأجبنا.

ابوذر گفت: عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله: آیا جمعی که از خدا خائف و

ص: ۳۲

۱-۱) بحار الانوار ۹۰/۴۹-۹۱ ح ۴.

۲-۲) بحار الانوار ۸۹/۴۹ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۹۹/۴۹ ح ۱۶.

ترسانند، و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیادند نزد خداوند خود، و در مقام تواضع و شکستگی ثابتند با خدا و خلق، و یاد خدا بسیار می کنند، ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد؟ حضرت فرمود: نه، و لیکن فقرای مسلمان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد، به درستی که ایشان در محشر پیا بر گردن مردم خواهند گذاشت، و صف های مردم را خواهند شکافت، و رو به بهشت روانه خواهند شد، پس خازنان بهشت به ایشان خواهند گفت: باشید تا حساب شما را بکنند، ایشان در جواب خواهند گفت: به چه چیز حساب ما را می کنند ما حکومت و پادشاهی و منصبی نداشتیم که از ما بپرسند عدالت کرده ایم یا جور و ظلم کرده ایم، و مال زیادی به ما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه داشته ایم، و لیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را به سوی خود خواند، اجابت او کردیم و از دنیا بیرون آمدیم.

مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان

بدان که احادیث در مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان، و حرمت داشتن و مذمت اهانت و خواری ایشان بسیار است، و احادیث نیز در مذمت فقرا وارد شده است، و همچنین در باب اغنیا احادیث بر مدح و مذمت ایشان وارد شده است.

و اکثر محققین جمع میان این احادیث به این نحو کرده اند: فقری که ممدوح است فقر الی الله است، و فقری که مذموم است فقر الی الناس است، و غنائی که ممدوح است غنای نفس است، و غنائی که مذموم است غنای به کثرت مال است که با حرص و طمع باشد، و از بعضی احادیث ظاهر می شود فقری که مذموم است آن است که آدمی در دین تنگ مایه باشد.

و تحقیق این مقام آن است که: هر چیز که حق سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده، و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است، و چون عالم تکلیف و اختیار است، هر چیز را دو جهت هست، و حق تعالی آن چیز را برای

جهت خیر مقرر فرموده، و مردم وسیله جهت شر می گردانند.

مثل آنکه مال را حق تعالی در دنیا خلق فرموده که آن را وسیله قوت بر عبادت و تحصیل سعادات گردانند، و جمعی به سبب ترک آن به انواع کمالات فائز گردند، پس اگر مال نمی بود قوت بر عبادت به هم نمی رسید، و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب می شود حاصل نمی شد، و اگر مال نمی بود ثوابی که بر ترک مال حاصل می شود حاصل نمی شد، و لیکن این مال را فتنه هم ساخته است که به آن تحصیل انواع بدیها می توان نمود، و این جهت را در آن برای این مقرر فرموده است که بر ترکش مثاب شوند، اما جمعی آن را وسیله غیر آن کار می کنند که برای آن مخلوق شده است، و باعث شقاوت ایشان می شود، پی هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است به سبب آن جهت شری است که در آن هست، و مردم آن را جهت شر می کنند، و اگر نه اصل آن جهت را حق تعالی برای وسیله خیر مقرر فرموده است، و هر جا که مدح آن واقع شده است به سبب آن جهات خیری است که در آن هست.

و همچنین فقر و احتیاج وسیله ای است برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید، و به ثوابهای عظیم فائز گردد، و رو به خدا آورد، و از خدا طلب نماید، و به سبب آن او را قرب حاصل شود، و محتاج به محرمات نشود، و از برای خدا ترک نماید، و به اعلی درجه زهد و ورع برسد، و لیکن گاه است که بر آن صبر نمی کنند، و به سبب آن مرتکب سؤال از مخلوق می شوند، و آن از بدترین نقایص و عیبهاست، و گاهی به سبب آن مرتکب محرمات می شوند، و گاهی به سبب آن به خداوند خود بدگمان می شوند و نسبت جور و ظلم به خدا می دهند، و

کافر می شوند، چنانچه در حدیث وارد شده است که: فقر نزدیک است کفر باشد (۱).

پس معلوم شد اصل فقر نعمت و رحمت است، و لیکن گاه هست آدمی به اختیار خود آن را وسیله شقاوت می نماید، پس هر جا که مدح وارد شده است جهت خیرش را مدح فرموده اند، و هر جا که مذمت وارد شده است جهت شرش را مذمت فرموده اند، و چون نسبت به اکثر نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است، و توانگری مورث طغیان و فساد، لهذا مدح فقر بیشتر شده است، و مذمت غنا بیشتر فرموده اند، چنانچه حق تعالی می فرماید: به درستی که آدمی طغیان می کند چون خود را مستغنی و بی نیاز دید، یا گمان کرد که بی نیاز است (۲).

و در این آیه نکته ای به خاطر رسیده: چون محال است که آدمی بی نیاز شود، بلکه هر چند غنی تر می شود احتیاجش بیشتر می شود، لهذا نفرموده وقتی که مستغنی می شود، بلکه فرموده وقتی که خود را مستغنی دانست و گمان کرد مستغنی شده است.

و همچنین عبادات را حق تعالی برای این مقرر فرموده که وسیله سعادات گردانند، گاه باشد کسی عبادتی را وسیله شقاوتی گرداند، و معاصی را برای این مقرر فرمود که ترک آن را وسیله سعادات گردانند، یا اگر به غفلت از ایشان صادر شود به توبه و ندامت از آن به مرتبه عالیة کمالات فائز گردند، و اگر معصیت نمی بود کی مردم به ترک آن متاب می شدند، و آن شکستگی و انکسار و عجز توبه کاران از کجا به هم می رسید، و اگر ترک اولای حضرت آدم و حضرت داود و

ص: ۳۵

۱- ۱) اصول کافی ۳۰۷/۲ ح ۴.

۲- ۲) سوره علق: ۷-۸.

سایر انبیا نمی بود آن گریه و زاریها که موجب قرب و کمالات نامتناهی گردیده از کجا حاصل می شد.

چنانچه واقع شده است که اگر شما گناه نمی کردید، و قادر بر گناه نبودید، خدا خلق دیگر می فرمود که قادر بر گناه باشند، و گناه از ایشان صادر شود، و سخن در اینجا بسیار نازک می شود، و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است، مجملا اگر درست تفکر کنی می یابی که هر چیز که حق تعالی در این عالم مقزّر فرموده همه عین صلاح بندگان است، و همه لطف و رحمت است، و لیکن بندگان به غیر مصرفش صرف می کنند.

مثلا اگر بزرگی خانه ای برای کسی بفرماید، و دیوان خانه نفیس برای او مقزّر سازد، و آب ریزی در آنجا بفرماید که برای او بسازند، و انواع ما یحتاج او از مساکن بسازند، اگر دیوان خانه را آب ریز کند، و آب ریز را مسکن خود کند، و برود در میان آب ریز بنشیند، از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود، و در این مسائل که فروع مسائل قضا و قدر است تفکر نمودن بهتر است، و مجمل دانستن که حق تعالی علیم حکیم است و ظالم نیست، و آنچه می کند عین عدالت و حکمت است؛ زیرا تفکر در این باب موجب لغزشهاست، و عقل اکثر مردم به آن احاطه نمی تواند کرد، و ائمه از تفکر در این باب نهی فرموده اند، و چون جمع میان اخبار بر وجه اجمال بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم.

به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فقراء مؤمنان در باغهای بهشت خواهند بود، و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنیای ایشان به چهل سال، بعد از آن فرمود: برای تو مثلی بیان کنم مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که بر عشاری بگذرد، و نظر کند یکی را ببیند خالی است و هیچ چیز ندارد می گوید که برو و نظر کند به دیگری ببیند پر از متاع است می گوید این را نگاه

دارید تا عشورش را حساب کنیم (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: دو چیز است فرزند آدم از آنها کراهت دارد: مرگ را کراهت دارد و راحت مؤمن از بلاها و فتنه ها در مرگ است، و از کمی مال کراهت دارد، و هرچند مال کمتر است حساب سبک تر است (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هلاک کرد مردمان را دو چیز: خوف درویشی و فقر، و طلب بزرگی و فخر (۳).

و به سند متبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: خفیف و سبک مشمارید فقیران شیعیان علی بن ابی طالب و فرزندانش را، به درستی که یکی از ایشان در قیامت شفاعت می کند مثل ربیع و مضر را که دو قبیله عظیمند از قبایل عرب (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مصیبتهای دنیا عطاهاى حق تعالی است، و فقر را حق تعالی برای مؤمن در خزائن خود ضبط می فرماید (۵).

و در حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود: فقر امانتی است که حق تعالی به خلق می سپارد، کسی که آن را پنهان دارد خدا او را مثل ثواب کسی می دهد که روزها به روزه باشد، و شبها به عبادت ایستد، و کسی که آن را اظهار نماید به کسی که قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند، پس او را کشته است، و نمی گویم او را به شمشیر و نیزه کشته، و لیکن به سبب جراحتی که به دل او رسانیده

ص: ۳۷

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۶۰ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۹/۷۲ ح ۳۳.

۳-۳) بحار الانوار ۳۹/۷۲ ح ۳۴.

۴-۴) بحار الانوار ۳۵/۷۲ ح ۲۷.

۵-۵) اصول کافی ۲/۲۶۰ ح ۲.

او را کشته است (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر چند ایمان آدمی زیاده می شود تنگی معیشت او بیشتر می شود (۲).

و فرمود: اگر نه این بود که مؤمنان در طلب روزی بر خدا الحاح می کردند، هر آینه ایشان را از حالی که دارند به حالی تنگ تر نقل می فرمود، و حق تعالی دنیا را به کسی عطا نفرموده مگر برای عبرت، و از کسی دور نکرده مگر برای آزمایش (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی برای شیعیان ما در دولت های باطل مقرر نفرموده است مگر قوت ضروری ایشان را، اگر خواهند به مشرق روند، و اگر خواهند به مغرب روند زیاده از این به دستشان نمی آید (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی روز قیامت التفات می فرماید به سوی فقرای شیعیان، مانند کسی که معذرت از جمعی خواهد- و در حدیث دیگر: مانند برادری که از برادری عذر طلبد- و می فرماید: به عزّت و جلال خود قسم که شما را فقیر نکردم در دنیا برای اینکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید، و امروز خواهید دانست که با شما چه لطفها خواهم فرمود، هر کس که به شما در دنیا توشه ای داده است و نیکی به شما کرده است دستش را بگیرید داخل بهشت کنید.

پس یکی از فقرا گوید: پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند، و زنان خوب خواستگاری نمودند، و جامه های ملایم نفیس پوشیدند، و طعامهای لذیذ خوردند، و در خانه های نفیس نشستند، و بر اسبان قیمتی سوار شدند، امروز به ما

ص: ۳۸

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۶۰-۲۶۱ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۲/۲۶۱ ح ۴.

۳-۳) اصول کافی ۲/۲۶۱ ح ۵ و ۶.

۴-۴) اصول کافی ۲/۲۶۱ ح ۷.

عطا کن آنچه به ایشان عطا فرموده بودی، حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید:

برای تو و هریک از یاران و امثال تو از فقرا مقزّر ساخته ام هفتاد برابر آنچه به اهل دنیا عطا کرده بودم از روزی که دنیا را آفریده ام تا انقضای دنیا (۱).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: روزی شخص مال داری با جامه های پاکیزه دربر داشت به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و نشست، و بعد از او مرد پریشانی که جامه های چرکین پوشیده بود آمد و در پهلوی آن مرد غنی نشست، آن مرد جامه های خود را جمع کرد و از زیر دامن او کشید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ترسیدی که از فقر او چیزی به تو بچسبد؟ گفت: نه، فرمود:

ترسیدی از توانگری تو چیزی به او برسد؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی جامه ات کثیف و چرکین شود؟ گفت: نه، فرمود: پس چرا چنین کردی؟ گفت: یا رسول الله مرا قرین بدی هست که آن شیطان یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت می دهد، و هر حسن و نیکویی را در نظر من قبیح و زشت می نماید، و اینک به تدارک این عمل نصف مال خود را به این مرد فقیر عطا کردم، حضرت از آن مرد پریشان پرسیدند که: قبول می کنی؟ گفت: نه، آن غنی پرسید: چرا قبول نمی کنی؟ گفت: می ترسم به آن بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شده ای (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی به حضرت موسی وحی فرمود: ای موسی هرگاه دیدی که فقر رو به تو آورده است بگو مرحبا به شعار صالحان، و چون دیدی که توانگری رو به تو آورده است بگو گناهی کرده ام که خدا مرا در دنیا به عقوبت آن گرفتار کرده است (۳).

ص: ۳۹

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۶۱-۲۶۲ ح ۹ و ص ۲۶۴ ح ۱۸.

۲-۲) اصول کافی ۲/۲۶۲-۲۶۳ ح ۱۱.

۳-۳) اصول کافی ۲/۲۶۳ ح ۱۲.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: خوشا به حال مساکین که بر فقر خود صبر کنند، ایشانند جمعی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده می کنند (۱).

و فرمود: ای گروه مساکین به فقر خود راضی و خوشنود باشید، و چنان کنید که خدا از دل شما رضا را بیابد، تا حق تعالی شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما، و اگر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: چون روز قیمت شود منادی از جانب حق تعالی ندا کند: کجایند فقرا؟ پس گروه بسیاری از مردم برخیزند، پس حق تعالی ندا فرماید: ای بندگان من؟ گویند: لیبیک ای پروردگار ما، پس فرماید:

شما را در دنیا فقیر نکردم برای اینکه رتبه شما نزد من پست بود، و لیکن می خواستم درجه شما را امروز بلند کنم بروید و صورت‌های مردم را ملاحظه کنید، هر کس به شما نیکی و احسان کرده است آن احسان را به من کرده است، از جانب من شما بهشت را به مکافات عمل ایشان بدهید (۳).

و از محمد بن الحسین خزاز منقول است که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: آیا به بازار می روی میوه‌ها و غیر آنها از چیزها که می فروشند و قادر بر خریدن آنها نیستی آرزو می کنی؟ گفتم: بلی، فرمود: به عدد هر چیزی که می بینی و قدرت بر خرید آنها نداری یک حسنه در نامه عملت می نویسد (۴).

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: چون روز

ص: ۴۰

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۶۳ ح ۱۳.

۲-۲) اصول کافی ۲/۲۶۳ ح ۱۴.

۳-۳) اصول کافی ۲/۲۶۳ ح ۱۵.

۴-۴) اصول کافی ۲/۲۶۴ ح ۱۷.

قیامت می شود گروهی از صحرای محشر برمی خیزند، و می آیند تا در بهشت، و در بهشت را می گویند، پس خازنان بهشت به ایشان می گویند: شما کیستید؟ می گویند: مائیم فقرا، می گویند: آیا پیش از حساب می خواهید داخل بهشت شوید؟ می گویند: چیزی به ما نداده بودند که ما را بر آن حساب کنند، در این حال از جانب ربّ العزّه ندا رسد: راست می گویند ایشان را داخل بهشت کنید (۱).

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: حق سبحانه و تعالی می فرماید: من توانگران را غنی نکرده ام برای اینکه نزد من گرامی بودند، و فقیران را فقیر نکردم برای اینکه نزد من بی مقدار بودند، و لیکن فقیران را وسیله ابتلا و امتحان اغنیا گردانیدم، و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: مال داران شیعیان ما امینان مایند بر محتاجان ایشان، پس از برای ما فقیران را محافظت نمائید تا خدا شما را محافظت نماید (۳).

و به سند صحیح منقول است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: فقر و بی چیزی مؤمنان را بیشتر زینت می دهد از لجام نفیسی که عذار اسب را زینت دهد (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: فقر مرگ بزرگ است (۵).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: فقر مرگ سرخ است، راوی پرسید: فقر از دینار و درهم را می فرمائید؟ فرمود: نه و لیکن مراد فقر دین است (۶).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سبک شمارد و خفیف کند فقیر

ص: ۴۱

۱- ۱) اصول کافی ۲/۲۶۴ ح ۱۹.

۲- ۲) اصول کافی ۲/۲۶۵ ح ۲۰.

۳- ۳) اصول کافی ۲/۲۶۵ ح ۲۱.

۴- ۴) اصول کافی ۲/۲۶۵ ح ۲۲.

۵- ۵) بحار الانوار ۴۵/۷۲ ح ۵۴.

۶- ۶) اصول کافی ۲/۲۶۶ ح ۲.

مسلمانی را، البتّه حق تعالی را سبک شمرده است، و خدا او را در روز قیامت خفیف و سبک می دارد، مگر اینکه از این عمل توبه کند، و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد، چون خدا را روز قیامت ملاقات نماید از او راضی باشد (۱).

و حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود: هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند برخلاف سلامی که به اغنیا می کند، چون در قیامت خدا را ملاقات نماید یعنی به مقام حساب آید از او در خشم باشد (۲).

یا أباذر إنّ الدنیا مشغله للقلوب و الأبدان، و إنّ الله تبارک و تعالی سائلنا عمّا نَعْمنا فی حلاله، فکیف بما نَعْمنا فی حرامه.

یا أباذر أنّی قد دعوت الله جلّ جلاله أن يجعل رزق من یحبّنی الکفاف، و أن یعطی من یبغضنی کثره المال و الولد.

ای ابوذر دنیا مشغول کننده دلها و بدنهاست از یاد خدا و کار خدا، و به درستی که حق تعالی از ما سؤال خواهد کرد از آنچه تنعم کرده باشیم در حلال او، پس چگونه از ما سؤال ننماید از آنچه تنعم کرده باشیم در حرام او.

مدح کفاف

ای ابوذر من از خدا سؤال کردم که بگرداند روزی هر کس که مرا دوست دارد به قدر کفاف، و عطا فرماید به کسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند.

بدان که این حدیث دلالت می کند بر اینکه بر حلال نیز حساب می باشد، و سابقا احادیث گذشت که بر صرف کردن حلال مؤمنان را حساب نمی کنند، و ممکن است مراد از مؤمنان در آنجا مؤمنان خالص باشد، و در اینجا مراد از اینکه از

ص: ۴۲

۱- ۱) بحار الانوار ۳۷/۷۲-۳۸ ح ۳۰.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۸/۷۲ ح ۳۱.

ما سؤال می کنند این باشد که از بعضی از افراد مسلمانان سؤال می کنند، یا آنکه مراد از حساب نکردن آن باشد که تقاصّ از حسنات ایشان به ازای آن نمی کنند، و مراد از سؤال کردن این باشد که تفحص آنها می فرماید.

و بدان که احادیث در مدح کفاف بسیار واقع شده است.

چنانچه منقول است از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله گذشتند به شبانی که شتری چند داشت و می چرانید، از او شیر طلبیدند، در جواب گفت: آنچه در پستانهای شتران است چاشت مردم قبیله است، و آنچه در ظرفهاست پسین می خورند، حضرت فرمود: خداوندا مال و فرزندش را بسیار کن، پس گذشتند به شبان دیگر که گوسفندان خود را می چرانید، و از او شیر طلبیدند، او آنچه در پستانهای شتران بود دوشید با آنچه در ظرفها بود خدمت حضرت فرستاد، و یک گوسفند نیز به هدیه فرستاد و گفت: این نزد ما حاضر بود، و اگر زیاده احتیاج است دیگر بفرستم، حضرت فرمود: خداوندا به قدر کفاف او را روزی بده، بعضی از اصحاب عرض کردند: یا رسول الله برای کسی که سؤال تو را رد کرد دعائی کردی که ما همه آن را می خواهیم، و برای کسی که حاجت تو را برآورد دعائی فرمودی که همه ما از آن کراحت داریم، حضرت فرمود: آنچه از دنیا کم و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاده باشد و آدمی را از یاد خدا غافل کند، خداوندا محمّد و آل محمّد را به قدر کفاف روزی بده (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوندا روزی کن محمّد و آل محمّد را، و هر که ایشان را دوست دارد، عفت از محرّمات و شبهات، و کفاف در روزی، و قسمت کن کسی را که دشمن

ص: ۴۳

محمد و آل او باشد بسیاری مال و فرزند (۱).

و به سند دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: خداوند عزّ و جلّ می فرماید:

بنده مؤمن محزون می شود از اینکه من روزی را بر او تنگ می کنم، و حال آنکه باعث زیادتى قرب او می شود به سوى من، و خوشحال می شود بنده مؤمن که روزی را بر او فراخ گردانم، و حال آنکه باعث دورى او می شود از من (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: خداوند عالمیان می فرماید: خوشحال ترین مردم و مقرب ترین ایشان نزد من بنده مؤمنی است که بهره عظیم از صلاح داشته باشد، و نیکو عبادت پروردگار خود کند، و در پنهانی بندگی خدا کند، و در میان مردم گم نام باشد، و انگشت نما نباشد، و روزی او به قدر کفاف باشد، و صبر کند بر آن و به زودی مرگ او رسد و میراثش کم باشد، و گریه کنندگان کم باشند (۳).

یا أباذر طوبى للزاهدین فى الدنيا الراغبین فى الآخرة، الذین اتّخذوا أرض الله بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طيبا، و اتّخذوا كتاب الله شعارا، و دعاءه دثارا، یقرضون الدنيا قرضا.

یا أباذر حرث الآخرة العمل الصالح، و حرث الدنيا المال و البنون.

ای ابوذر خوشا حال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند، و ترک دنیا کرده اند، و به سوى آخرت و اعمالی که موجب سعادت آخرت است رغبت نموده اند، و ایشان گروهی اند که زمین خدا را بساط خود ساخته اند، و خاک زمین را

ص: ۴۴

۱-۱) اصول کافی ۱۴۰/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۱۴۱/۲ ح ۵.

۳-۳) اصول کافی ۱۴۰/۲ ح ۱.

فرش و بستر خود قرار داده اند، و از بوی خوش به آب قناعت کرده اند که خود را به آب از بوهای بد پاک می کنند، و کتاب خدا را پیراهن تن خود گردانیده اند، و پیوسته تلاوت می کنند و به آن عمل می نمایند، و دعا و تضرع به درگاه خدا را لباس خود ساخته اند، که هرگز از خود جدا نمی کنند، و دنیا را از خود بریده اند بریدنی، یا آنکه قرض می دهند قرض دادنی که در آخرت عوض بگیرند.

ارزش عمل صالح و خالص

ای ابوذر زراعت آخرت عمل صالح است، و زراعت دنیا مال و فرزندان است.

حضرت در اینجا اشاره فرموده به تفسیر آن آیه که مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۱)

ترجمه اش این است: هر که اراده نماید در دنیا کشت آخرت را، یعنی عمل چندی را که موجب ثواب آخرت باشد، در این نشأه تحصیل نماید، و تخم ایمان در بوستان دل بکارده، و به آب اعمال صالحه آن را پرورش دهد، تا در عرصه قیامت حاصل آن را بردارد، و زیاده کنیم برای او در کشت او، یعنی بدهیم او را به عوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بر آن، یا آنکه او را توفیق زیادتی خیرات کرامت کنیم، و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی در اعمال و افعال پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد می دهیم او را بهره و نصیبی از دنیا به قدر مقتضای حکمت و مصلحت، و او را در آخرت بهره ای نخواهد بود.

و حاصلش آن است، هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود موفق می شود، و میامین برکات آن به روزگار او عاید می گردد، و در آخرت حسنات او مضاعف می شود، و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقرّر به او می رسد اما نه

ص: ۴۵

بر وجهی که مدّعی او باشد، و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می یابد، و او را در آخرت هیچ بهره ای نخواهد بود.

و لهذا افعال ریاکاران و اصحاب بدعت در دنیا چند روزی به مدد شیطان به ایشان نفعی می رساند و در آخرت محرومند، و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص کرده اند غالب اوقات در دنیا بر اعمال ایشان ثمره ای مترتب نمی شود تا مزد خود را در آخرت کامل بیابند، و در دنیا عمل ایشان مشوب به اغراض فاسده دنیوی نباشد؛ زیرا هیچ عملی را حق تعالی بی مزد نکرده است، حتی کافران هند که زحمتهای ریاضت شاقّه برای امور فاسده دنیا می کشند چنانچه می شنویم به آن مطلب فاسد می رسند، مثل این که می خواهند ایشان را کشف سفلیات حاصل شود، و گاه هست به آن مطلب خود می رسند چون از سعادات آخرت محرومند.

و بسا باشد مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کند، و حق تعالی این معنی را به او ندهد؛ زیرا ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده، و مصلحت او را نمی داند که در دنیا به او بدهد؛ زیرا این معنی باعث انانیت و عجب او می شود، و از خدا باز می ماند.

حتی آنکه در حدیث وارد شده است: ایمان مؤمن که کامل باشد حق تعالی خواب دیدن را هم از او مسدود می گرداند.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: به درستی که مؤمن نیکی که می کند مردم شکر او نمی کنند، و احسان او در میان خلق مشهور نمی شود؛ زیرا که چون از برای خدا می کند نیکی و معروف او به آسمان بالا می رود، و در زمین پهن نمی شود، و نیکی و احسان کافر را شکر می کنند؛ زیرا که معروف و نیکی او از برای مردم است، و در میان مردم منتشر می شود، و به آسمان بالا نمی رود، و مقبول

و در حدیث دیگر از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کفران نعمت می کردند، و شکر احسان او نمی کردند، با اینکه حق نعمت و احسان بر قرشی و عربی و عجمی داشت، و چه کس معروف و نیکیش بر خلق زیاده از آن حضرت بود، و همچنین ما اهل بیت را کفران می کنند، و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمی دارند، و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که احسانها و نیکی های ایشان را کسی شکر نمی کند (۲).

و ایضا منقول است که مفضل بن عمر به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود: جمعی از علمای عامه که نزد مایند می گویند چون حق تعالی بنده ای را دوست داشت ملکی از آسمان برای رفعت شأن او ندا می کند که خدا فلان شخص را دوست می دارد شما او را دوست دارید، پس محبت او در دلهای مردم می افتد، و هر بنده ای را که دشمن داشت منادی از آسمان ندا می کند که حق تعالی فلان شخص را دشمن می دارد شما او را دشمن دارید، پس عداوت او در دلهای مردم افتد، چون این را گفتم حضرت راست نشستند، و سه مرتبه به دست اشاره نمودند، و گفتند: نه چنین نیست که ایشان می گویند، و لیکن چون حق تعالی بنده ای را دوست داشت مردم را در زمین وامی دارد که به عداوت و دشمنی او مشغول می شوند، و بد او را می گویند، پس آنها گناهکار می شوند و موجب ثواب و اجر او می شود، و چون بنده ای را دشمن دارد او را محبوب مردم می گرداند که به ناحق مدد او کنند، و او و مدح کنندگان او هر دو گناهکار باشند، بعد از آن فرمود:

ص: ۴۷

۱-۱) بحار الانوار ۲۵۹/۶۷ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۶۰/۶۷ ح ۲.

چه کس نزد خدا محبوب تر از حضرت یحیی بن زکریا بود مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند، و کدام بنده نزد خدا محبوب تر از حضرت علی بن ابی طالب بود، از مردم آن آزارها را کشید که می دانی، و چه کس نزد خدا محبوب تر از حضرت حسین بن علی علیه السلام بود، مردم آزار او کردند تا او را شهید نمودند (۱).

و بدان که در فقرات فرمایشات حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشعار فرموده اند به فضیلت قرآن بر دعا؛ زیرا فرموده اند: قرآن را شعاع خود کرده اند، و دعا را دثار خود نموده اند، و شعاع جامه ملاصق بدن را می گویند، و دثار را بر جامه دیگر که بر بالای آن پوشند اطلاق می کنند، و جامه ملاصق بدن اختصاصش به آدمی بیشتر می باشد، و احادیث در این باب اختلاف دارد، از بعضی احادیث فضیلت قرآن ظاهر می شود، و از بعضی افضلیت دعا، و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر معنی قرآن را یابد قرآن بهتر است، و اگر نه دعا، و بعضی برعکس گفته اند.

و آنچه این خاکسار را به خاطر می رسد آن است که: نسبت به احوال مختلف می باشد، و آدمی باید طیب نفس خود باشد، و در هر حالی آنچه مناسب آن داند خود را بر آن بدارد و گاه است که آدمی را حالتی بهم می رسد که قرآن آدمی را بیشتر مرغوب است، و گاه است که آدمی را دعا بیشتر به اصلاح می آورد، و گاه است که میان دعاها دعای خاصی آدمی را باعث قرب می شود، مثل آنکه گاه هست که آدمی در مقام خوف است، اگر خوف سهلی دارد، مناسب آن است که دعاهائی که مشتمل بر تخویف است بخواند، تا چون ماده اش مستعد شده است باعث کمال آن صفت گردد، و اگر خوف بسیار دارد دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار به یأس می انجامد، و همچنین در باب رجا و سایر صفات نفسانی، و همچنین در باب قرآن

ص: ۴۸

خواندن، و بسیار است که آدمی آیه یا دعائی را مکرر خوانده است و چندان در آن تأثیر نکرده است، و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان در او تأثیر می کند که فوق او متصوّر نیست، و چندان از آن معارف بر او فائض می شود که احصا نمی توان نمود، و در این باب سخن بسیار و عرصه سخن تنگ است، اگر خدا خواهد در محلّ مناسب بیان شود انشاء الله تعالی.

یا أباذر انّ ربّي أخبرني، فقال: و عزّتی و جلالی ما أدرك العابدون درك البكاء عندی، و انّی لأبني لهم فی الرفیق الأعلى قصرا لا یشرکهم فیہ أحد، قال: قلت: یا رسول الله أئی المؤمنین أکیس؟ قال: أكثرهم للموت ذاکرا و أحسنهم له استعدادا.

یا أباذر اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع، قلت: فما علامه ذلك بأبی أنت و أمّی یا رسول الله؟ قال: الانابه الی دار الخلود، و التجافی عن دار الغرور، و الاستعداد للموت قبل نزوله.

ای ابوذر به درستی که پروردگار من مرا خبر داد و فرمود: به عزّت و جلال خود قسم می خورم که نمی یابند عابدان از هیچ عملی آنچه از گریه می یابند نزد من از ثواب و قرب، و به درستی که من از برای ایشان بنا می کنم در اعلاّی مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصری را که هیچ کس در آن قصر و مرتبه با ایشان شریک نباشد، ابوذر گفت: یا رسول الله کدام یک از مؤمنان زیرک تر و عاقل ترند؟ فرمود: آنان که یاد مرگ بیشتر می کنند، و تهیّه آن را نیکوتر درست می کنند.

ای ابوذر چون نور در دل آدمی داخل شد آن دل گشاده و فراخ می شود، ابوذر گفت: علامت این حال چیست پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله؟ فرمود:

علامت منور بودن و گشادگی دل میل آدمی است به سوی آخرت که خانه جاوید است، و رجوع کردن به کاری که برای آن خانه به کار آید، و پهلو تهی کردن از دنیا که خانه فریب و مکر و غفلت است، و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از آنکه برسد.

بدان که احادیث در باب فضل گریستن برای خدا را سابقا ایراد کردیم، و از عقل و شرع معلوم است که تضرع به درگاه بی نیاز مورث سعادت دنیا و آخرت است، و گریه را مراتب بسیار است، و هر کس در خور مرتبه خود از آن بهره ای می برد، یکی می گیرد و نان از خدا می طلبد، و دیگری خلاصی از جهنم می طلبد، و دیگری بهشت می طلبد، و دیگری قرب می طلبد تا به مرتبه محبان که از هر قطره ای صد هزار لذت می برند، و هیچ لذتی را به این برابر نمی کنند، و چنانچه در آخرت کسی شریک قصر ایشان نیست، در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد.

و احادیث در باب یاد مرگ کردن، و به اعمال صالحه مهیای آمدن مرگ شدن که چون در رسد آدمی را حسرت نباشد نیز گذشت، و معنی دل را نیز بیان کردیم، و روشنی دل به علم و معرفت و محبت و نیات صادق و صفات حسنه می باشد؛ زیرا چنانچه روشنیهای ظاهری دیده ظاهری را بینا می کند که تمیز کند میان اشیاء و حقیقت الوان و اشخاص را بداند و راههای ظاهری را گم نکند، همچنین علم و معارف موجب این است که دیده دل بینا شود، و نفس ناطقه انسانی که از آن تعبیر به قلب می کنند تمیز میان نیک و بد بکند، و راه حق را بیابد و گم نکند.

و همچنین هر یک از صفات حسنه و نیات صحیح که او را با اعمال شایسته راهنمایی می نمایند به منزله چراغی و مشعلی بلکه خورشیدی اند برای نفس، و با این انوار در دلهای کاملان چراغانی است از علم و معرفت و انواع کمالات روحانی، و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول حق و معارف الهی است؛ زیرا که دلهای اشقیاء

مانند ظرفی است میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد، لهذا هیچ هدایتی در آن داخل نمی شود، و قبول هیچ حقی نمی کند.

و دل‌های مؤمنان در گنجایش معارف مختلف است به سبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان، بعضی از بابت پیاله ای است که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد، و اگر زیاده از قدر حوصله اش بر آن بریزند از سر بدر می رود، و از بسیاری عبادات و کمالات وسعت زیاده می شود، و استعداد قبول معارف بیشتر می شود، تا آنکه به منزله دریائی می شود که هرچند نهرهای حقایق بر آن بریزند مطلقاً او را از خانه بدر نمی برد، و آن انوار معنوی سبب گشادگی می شود، و این گشادگی سبب ادراک قبول می گردد که قبایح دنیا و بدیهای دنیا را بدانند، و ترک آنها نمایند، و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه آخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب آنها شود، و به تحصیل آنها خود را مستعد مرگ گرداند.

یا أباذر اتق الله و لا تری الناس أنک تخشى الله، فیکرموک و قلبک فاجر.

یا أباذر لیکن لک فی کل شیء یتیه حتی فی النوم و الأکل.

یا أباذر لیعظم جلال الله فی صدرک، فلا تذکره کما یدکره الجاهل عند الکلب اللهم اخزه، و عند الخزیر اللهم اخزه.

ای ابوذر از مناهی خدا بپرهیز و از خدا بترس، و به مردم چنین منما که از خدا می ترسی برای اینکه تو را گرامی دارند، و دلت مایل به فجور و بدیها باشد.

مذمت ریا

ای ابوذر باید تو را کاری که کنی یت قریبی باشد که همه کارها را از برای خدا کنی حتی خواب کردن و چیز خوردن را.

ای ابوذر باید در دل تو جلال بزرگواری خدا باشد، و او را سبک یاد نکنی چنانچه جاهلان وقتی سگ را دیدند می گویند خدایا آن را خوار کن، و چون به خوک برخوردند می گویند خداوندا آن را خوار کن.

و احادیث در مذمت ریا را در اول کتاب ایراد نمودیم.

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: حضرت عیسی علیه السلام به حواریان فرمود: به حق و راستی می گویم به کار شما نمی آید که ظاهر خود را نیک کنید تا خوش آینده باشد، و دلهای شما فاسد باشد، و پست بدن خود را پاکیزه کنید، و دلهای شما کثیف و پرچرک باشد، و مباحثید مثل غربال که آرد خوب را از خود بیرون می کند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه می دارد، همچنین شما کلام حکمت را از دهان خود بیرون می آورید برای مردم و کینه و بدیها را در سینه خود نگاه می دارید، ای بندگان دنیا مثل شما مثل چراغ است که مردم را روشنی می دهد و خود را می سوزاند، ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما بروید و لو اینکه به زانو راه روید خود را به آن مجالس برسانید، به درستی که حق تعالی زنده می کند دلهای مرده را به نور حکمت، چنانچه زنده می کند زمینهای مرده را به بارانهای درشت قطره.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: خوشا حال بنده گمنامی که مردم اعتنا به شأن او نکنند، او مردم را شناسد و مردم او را نشناسند، و حق تعالی او را شناسد و از او خوشنود باشد، این جماعت چراغهای راه هدایتند که حق تعالی به برکت ایشان دفع می کند هر فتنه و تاریک کننده ای که مرد را به شبهه اندازد، و برای ایشان می گشاید در هر رحمتی را، ایشان افشای اسرار ائمه خود را

نمی کنند، و جفاکار و ریاکننده نیستند (۱).

و بدان که کسی که عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده، و پستی دنیا و اهل دنیا بر او ظاهر شده، و قدر اوقات عمر عزیز خود را دانست، در هر امری تا رضای خدا را در آن نداند و نیابد که به کار آخرت او می آید متوجه آن کار نمی شود، و عمر خود را به بطالت ضایع نمی کند.

پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او در تحصیل آخرت است، برای این طعام می خورد که از عبادت الهی ضعیف نشود، و او را قوت بندگی بهم رسد، و اگر این معنی به حسب واقع منظور او باشد فقط گذرانیدن در خاطر نباشد طعام خوردن او به این نیت عبادت است، و این طعام همه نور می شود، و قوتی که از او حاصل می شود صرف بندگی خدا می شود، و همچنین خواب را برای این می کند که در موقع عبادت حضور قلب داشته باشد، و عمل به فرموده الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف نشود، و اگر به بیت الخلا می رود برای این می رود که خود را از کثافات و نجاسات پاکیزه کند، تا در وقت عبادت مطهر و مصفاً باشد، و با حضور قلب نماز تواند کرد.

و مجملی از تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت، و در این مقام جناب مقدس نبوی به این معنی اشاره فرموده اند که باید تو را در هر کاری نیتی باشد، و هیچ کار را بی نیت قربت بجا نیاوری، حتی در خواب کردن و طعام خوردن.

و آنچه حضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی، و خدا را در مقامهای سهل ذکر نکنی، مراد این است که از روی بی اعتنائی در هر مقام خدا را یاد نکنی بی آنکه غرض تو یاد خدا یا توسل به او باشد، و اگر نه گذشت که ذکر خدا در

ص: ۵۳

هر حالی خوب است، و در احادیث وارد است که در صغیر و کبیر امور باید به خدا متوسل باشند، و از او استعانت جویند، و جمیع حاجات خود را از خرد و بزرگ از او سؤال نمایند، و این معنی عین تعظیم الهی است، که خود و قدرت و توانائی خود را ناچیز دانند، و در جمیع امور خود را محتاج خداوند خود دانند، و بدانند که حوائج کوچک و بزرگ نزد قدرت او یک نسبت دارد، و تفصیل این معنی انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد.

توصیف جهنم و عذاب آن

یا أباذر انّ لله ملائکه قیاما من خیفته، ما رفعوا رؤسهم حتّی ینفخ فی الصور النفخه الآخره، فبقولون جمیعا: سبحانک و بحمدک ما عبدنا کما ینبغی لک أن تعبد. و لو کان لرجل عمل سبعین نبیا لاستقلّ عمله من شدّه ما یری یومئذ، و لو أنّ دلوا صبّت من غسلین فی مطلع الشمس لغلت منه جماجم من فی مغربها، و لو زفرت جهنّم زفره لم یبق ملک مقرب و لا نبی مرسل الاّ خرّ جاثیا علی رکبته، یقول: ربّی نفسی نفسی حتّی ینسی ابراهیم اسحاق علیهما السلام یقول: یا ربّ أنا خلیلک ابراهیم فلا تنسنی.

ای ابوذر به درستی که حق تعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی سر بالا نمی کنند، تا روزی که در صور بدمند دمیدن آخر که همگی خلق به آن زنده می شوند، پس جمیع ملائکه در آن حال می گویند: خداوندا تو را منزّه می دانیم از جمیع نقایص و عیبهات، و از اینکه عبادت ما قابل درگاه تو باشد، و تو را بر جمیع نعمتها شکر می کنیم، و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است تو را عبادت کنند، و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد عمل خود را سهل

شمارد از شدت احوالی که در آن روز مشاهده می نماید.

و اگر دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که قرنهای در دیگهای جهنم جوشیده است در مشرق آفتاب بریزند از حدت و حرارت آن مغز سر آن جماعتی که در مغرب آفتابند به جوش آید، و چون جهنم در صحرای محشر بخروشد و به صدا آید، نماند احدی نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر آنکه به زانو درافتند، و هر یک استغاثه کنند که پروردگارا مرا رحم کن و نجات بخش، و همه در اندیشه خود باشند، حتی ابراهیم خلیل خدا اسحاق فرزند خود را فراموش کند، و به حال خود مشغول باشد، و گوید: ای پروردگار من من خلیل توأم ابراهیم، مرا در این روز از رحمت خود فراموش مکن، و لطف خود را از من باز مگیر.

بدان که از جمله عقایدی که انکار آنها کفر است و اقرار به آنها واجب و از ضروریات مذهب است اقرار کردن به بهشت و دوزخ است، و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند.

چنانچه به سند معتبر منقول است که ابو الصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید که: بهشت و دوزخ اکنون موجود هستند؟ فرمود: بلی به درستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شدند، و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج، ابو الصلت گفت: جمعی می گویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ را و هنوز خلق نفرموده، حضرت فرمود: جمعی که این سخن را می گویند از ما نیستند، و ما از ایشان نیستیم، و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب جدّ ما و تکذیب ما کرده است، و هیچ بهره ای از ولایت ما ندارد، و همیشه در آتش جهنم خواهد بود، و بعد از آن حضرت استدلال به

آیات و احادیثی فرمود که دلالت بر خلق آنها می کند (۱).

و به سند معتبر از محمّد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: و اللّٰه که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا آن را خلق فرموده است (۲).

و آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است.

و باید اعتقاد داشت که کفّار مخلّدند در عذاب جهنّم، و عذاب از ایشان هرگز برطرف نمی شود، و سنیان و غیر ایشان از فرقه هائی که غیر شیعه اثناعشری اند هر یک در مذهب خود متعصب و راسخند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنّم مخلّد خواهند بود، و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت علیهم السّلام داشته باشند، مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند، و چندان تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد، حال ایشان موقوف است به امر الهی، ممکن است حق تعالی به فضل خود ایشان را از جهنّم نجات دهد، و فسّاق و صاحبان گناهان کبیره از شیعیان آل عصمت ایشان مستحقّ شفاعت و رحمت هستند، و ممکن است حق تعالی به فضل کامل خود ایشان را بیامرزد و به جهنّم نبرد، و اگر به جهنّم روند البتّه مخلّد نخواهند بود، و آخر نجات می یابند، و داخل بهشت می شوند.

و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد، مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکات و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی، و غیر اینها از اموری که ضروری دین شده است، و هر گاه صاحب آن دین است آن را شنیده است او کافر و مرتدّ است،

ص: ۵۶

۱-۱) بحار الانوار ۱۱۹/۸ ح ۶.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۴/۸ ح ۱۰.

و مخلد در آتش جهنم است، هرچند به حسب ظاهر اظهار اسلام کند، و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش ندارد.

و به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت به هم رسانیده است، فرمود: ای ابو محمد مستعد باش برای زندگانی طولانی که زندگانی آخرت است، و آن را نهایت نیست، و فکر آن زندگانی را بکن و تهیة آن را درست کن، به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود، و پیش از آن متبسم و خوشحال می آمد، پس حضرت فرمود:

ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده ای؟ جبرئیل گفت: امروز دمهایی را که بر آتش جهنم می دمیدند از دست گذاشتند، فرمود: دمه‌های آتش جهنم چیست ای جبرئیل؟

گفت یا رسول الله حق تعالی مرا امر فرمود هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است، و تاریک، و اگر قطره ای از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و به عوض آب به اهل جهنم می خورانند در آبهای اهل دنیا بریزد، هرآینه جمیع مردم دنیا از گندش بمیرند، و اگر یک حلقه ای از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم می گذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد، و اگر پیراهنی از پیراهن های اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاوزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند.

پس چون جبرئیل اینها را بیان نمود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل هر دو به گریه در آمدند، پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که پروردگار شما سلام می رساند شما را و می فرماید: من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید که

مستوجب عذاب شوید، پس بعد از آن هرگاه جبرئیل به خدمت آن حضرت می آمد متبسم و خندان بود.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را می دانند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را می دانند، و چون اهل جهنم داخل جهنم می شوند هفتاد سال سعی می کنند تا خود را به بالای جهنم می رسانند، پس چون به کنار جهنم می رسند ملائکه گرزهای آهن بر کلمه ایشان می کوبند تا به قعر جهنم برمی گردند، پس پوستهای ایشان را تغییر می دهند، و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند، پس حضرت به ابو بصیر گفت: آنچه گفتم تو را کافی است؟ گفت: بس است مرا و کافی است (۱).

و به سند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اهل جهنم در آتش فریاد می کنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه به ایشان می رسد از الم عذاب الهی، چه گمان داری ای عمرو به گروهی که ایشان را مرگ نمی باشد در جهنم، و عذاب ایشان هرگز سبک نمی شود، و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند، و کران و گنگان و کوران باشند، و روهای ایشان سیاه باشد، و محروم و نادم و پشیمان، و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند، و عذاب ایشان را تخفیف ندهند، و آتش بر ایشان افروزند، و از حمیم گرم جهنم به عوض آب آشامند، و از زقوم جهنم به عوض طعام خورند، و به قلابهای آتش بدنهای ایشان را درند، و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند، و ملائکه بسیار غلیظ شدید ایشان را در شکنجه دارند، و بر ایشان رحم نمی کنند، و بر رو ایشان را

ص: ۵۸

در آتش می کشند، و با شیاطین ایشان را در زنجیر و غلها و بندها مقید می سازند، اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی شود، و اگر حاجتی طلبند برآورده نمی شود، این است حال جمعی که به جهنم می روند (۱).

و منقول است در تفسیر این آیه که حق تعالی می فرماید: جبار معاند را بعد از زندگانی به جهنم می برند، و به خورد او می دهند از آبی که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم، از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد، و به تکلف و رنج تمام جرعه جرعه می خورند آن را، و به گلویش فرو نمی برد از غایت تلخی و گند، و از همه طرف مرگ به او می رسد و به حال مرگ می باشد، و آرزوی مرگ می کند و لیکن نمی میرد، و بعد از هر عذابی عذابی سخت تر برای او هست، فرمود: آن صدید جهنم را چون نزدیک او آورند رویش بریان می شود، و پوست و گوشت رویش می ریزد، پس چون می خورد جمیع امعا و احشایش پاره پاره می شود، و به زیرش می ریزد، و از هریک از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان می شود، و آن قدر می گریند که از آب دیده ایشان نهرها جاری می شود، و در روهای ایشان جویها بهم می رسد، بعد از آن اشک منقطع می شود، و خون به جای اشک می بارد به حدی که کشتیها در آب دیده ایشان جاری می توان کرد (۲).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: جهنم را هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل می شوند، و از یک در مشرکان و کافران داخل می شوند از آن جماعتی که هرگز به خدا ایمان نیاورده اند، و از یک در بنی امیه داخل می شوند که مخصوص ایشان

ص: ۵۹

۱- ۱) بحار الانوار ۲۸۲/۷۲ ح ۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۸۸/۸-۲۸۹ ح ۲۵.

است و کسی با ایشان شریک نیست، و یک در دیگر باب لظی است، و یک در دیگر باب سقر است، و یک در دیگر باب هاویه است هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو می رود، پس جهنم جوشی می زند و ایشان را به طبقه بالا می افکند، پس باز هفتاد سال دیگر فرو می روند، و همیشه در جهنم حال ایشان این است، و یک دری است که از آن دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم می شوند، و این در بزرگترین درهاست، و گرمی و شدت آن از همه بیشتر است (۱).

و منقول است از ابن عباس که: دو یهودی به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند پرسیدند که: بهشت و دوزخ در کجایند؟ حضرت فرمود: بهشت در آسمان است، و جهنم در زمین است (۲).

و به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی فلق، فرمود: درّه ای است در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است، و در هر خانه هفتاد هزار یورت است، و در هر یورتی هفتاد هزار مار سیاه است، و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است، و جمیع اهل جهنم را بر این درّه گذار می افتد (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را به آب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است، و اگر چنین نمی کردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت، و جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن به زانوی

ص: ۶۰

۱-۱) بحار الانوار ۲۸۵/۸ ح ۱۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۶/۸ ح ۱۳.

۳-۳) بحار الانوار ۲۸۷/۸ ح ۱۷.

و در حدیث دیگر منقول است که: غَسَاقِ وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است، و در هر قصری سیصد خانه است، و در هر خانه ای چهل زاویه است، و در هر زاویه ماری است، و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است، و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است، و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است (۲).

و در حدیث دیگر منقول است که: درکات جهنم هفت است: مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته می دارند که دماغ ایشان مانند دیگ به جوش می آید.

و مرتبه دوم لظی است، که حق تعالی در وصف آن می فرماید: بسیار کشنده است، و دست و پای مشرکان را با پوست سر ایشان را به جانب خود می کشد، و کسی را که پشت کرده بر حق و رو گردانیده از معبود مطلق، و جمع کرده است مالهای دنیا را و حقوق الهی را از آن ادا نکرده.

مرتبه سوم سقر است، که حق تعالی در وصف آن می فرماید: سقر آتشی است که باقی نمی گذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را، بلکه همه را می سوزاند، و باز حق تعالی آن اجزا را باز می گرداند، و آتش دست بر نمی دارد، و باز می سوزاند، و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظالمان را، و هویدا است برای ایشان، و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه.

و مرتبه چهارم حطمه است، که از آن شرارها جدا می شود، مانند کوشک عظیم

ص: ۶۱

۱-۱) بحار الانوار ۲۸۸/۸ ح ۲۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۱۴/۸ ح ۸۹.

که گویا شتران زردند که بر هوا می روند، و هر که را در آن افکند او را درهم می شکنند و می کوبند مانند سرمه، و روح از ایشان مفارقت نمی نماید، و چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشان را به حالت اول برمی گرداند.

و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند فریاد می کنند: ای مالک به فریاد ما برس، چون مالک به فریاد ایشان می رسد ظرفی از آتش برمی گیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مسی گداخته، و به ایشان می خوراند، پس چون به نزدیک روی ایشان می آورد پوست و گوشت رویشان در آن می ریزد از شدت حرارت آن، چنانچه حق تعالی می فرماید: برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند به ایشان سرا پرده های آن، و اگر استغاثه نمایند از تشنگی به فریاد ایشان می رسند به آبی که مانند مس گداخته باشد، چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را، بد شرابی است مهل از برای ایشان، و بد تکیه گاهی است آتش از برای ایشان، و هر که را در هاویه اندازند هفتاد هزار سال در آتش فرو رود، و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند.

و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سرا پرده از آتش هست، و در هر سرا پرده ای سیصد قصر است از آتش، و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست، و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است، و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست، و کنده ها و زنجیرها و غل ها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند، چنانچه حق سبحانه و تعالی می فرماید: ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غل های آتش افروخته.

و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست، و آن چاهی است در جهنم که چون در آن را می گشایند جهنم مشتعل می شود، و این طبقه بدترین طبقات دوزخ

است، و صعودا کوهی است از مس در میان جهنم، و ائاما رودخانه ای است از مس گداخته که بر دور آن کوه جاری است، و این موضع بدترین جاههای این طبقه است (۱).

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: در جهنم وادی هست که آن را سقر می نامند، از آن روزی که خدا آن را خلق کرده است نفس نکشیده است، و اگر خدا سقر را رخصت فرماید به قدر سوراخ سوزنی نفس بکشد، جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند، و اهل جهنم به خدا پناه می گیرند از حرارت و گند و بدی و کثافت آن وادی، و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود، و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه می گیرند به خدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه، و از عذابهایی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده، و در آن کوه درّه ای هست که اهل آن کوه به خدا استعاده می نمایند از گرمی و گند و کثافت آن درّه و عذابهای آن، و در آن وادی چاهی است که اهل آن درّه از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آن چاه به خدا پناه می برند، و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و زهری که خدا در نیشهای آن مقرر فرموده به خدا پناه می برند.

و در شکم آن مار هفت صندوق است که جای پنج کس از امتهای گذشته است، و دو کس از این امت، اما آن پنج کس قاییل است که برادر خود هابیل را کشت، و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت می میرانم و زنده می گردانم، و فرعون است که دعوی خدائی کرد، و یهودا است که یهود را گمراه کرد، و بولس است که نصارا را گمراه کرد، و از این امت دو اعرابی اند که ایمان به خدا نیاوردند یعنی

ص: ۶۳

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: شبی که به معراج می رفتم در عرض راه صدای مهیبی شنیدم که از آن خائف شدم، جبرئیل گفت: شنیدی یا محمد؟ گفتم: بلی، گفت: این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودند اکنون به قعرش رسیده است، فرمود:

بعد از آن دیگر آن حضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود.

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا رسیدم به ملکی از ملائکه که عظیم تر از او ملکی ندیم با هیئتی بسیار منکر، و غضب از جبینش ظاهر بود، آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت به من بجا آوردند او بجا آورد و لکن نخندید، و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت، از جبرئیل پرسیدم، این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟ گفت: جا دارد از او بترسی، و ما همه از او ترسانیم، این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است، و از وقتی که حق تعالی او را والی جهنم گردانیده تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می گردد، و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد، و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می کرد البته بر روی شما می خندید، و از دیدن تو اظهار فرح می نمود، من بر او سلام کردم و رد سلام به من نمود، و مرا بشارت بهشت داد.

پس من به جبرئیل گفتم: چون جمیع اهل سماوات او را اطاعت می کنند بگو آتش دوزخ را به من بنماید، جبرئیل گفت: ای مالک به محمد بنما آتش جهنم را،

ص: ۶۴

پس پرده را برگرفت و دری از درها جهنم را گشود، ناگاه از آن زبانه به آسمان بلند شد و به خروش آمد که در بیم شدم، گفتم: ای جبرئیل بگو پرده را بیاندازد، فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که به جای خود برگرد، پس فوراً برگشت (۱).

و در حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه که حق تعالی می فرماید:

بریده شده است برای کافران جامه ها از آتش، این آیه برای بنی امیه نازل شده است که آتش ایشان را فراگیرد، پس لب زیرین ایشان چنان بیابويزد که به ناف ایشان رسد، و لب بالای ایشان به میان سر ایشان رسد، و بعد از این آیه حق تعالی می فرماید: بریزند از بالای سر ایشان آبی جوشان که بگدازد از غایت حرارت آنچه در شکم ایشان است از احشا و امعا و پوستهای ایشان را، و برای ایشان گرزها از آهن آماده کرده اند، هرگاه بخوانند بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم برگردانند ایشان را به آن گرزها در آتش، و گویند به ایشان بچشید عذاب سوزان را (۲).

و در حدیثی وارد شده است که: اگر گریزی از آن گرزها را در زمین گذارند، و جمیع انس و جن جمع شوند و بخوانند آن را بردارند نتوانند برداشت (۳).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند، و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند، و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند، و بر بدنهای ایشان پیراهن ها از مس گداخته پوشانیده اند، و جبّه ها از آتش برای ایشان بسته اند، و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش به نهایت رسیده، و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند، پس هرگز آن درها را

ص: ۶۵

۱-۱) بحار الانوار ۲۹۱/۸ ح ۳۰.

۲-۲) بحار الانوار ۲۹۲/۸ ح ۳۲.

۳-۳) بحار الانوار ۲۵۲/۸.

نمی گشایند، و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی شود، و غمی از ایشان برطرف نمی شود، عذاب ایشان پیوسته شدید است، و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی می شود، و نه عمر ایشان به سر می آید، به مالک استغاثه می کنند از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند، در جواب می گوید: همیشه در این عذاب خواهید بود (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاذه می نمایند، و آنجای هر متکبر و جبار معاند است، و هر شیطان متمرد، و هر متکبری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد، و هر که عداوت آل محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد.

و فرمود: کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبک تر باشد کسی است که در دریائی از آتش باشد، و دو نعل از آتش در پای او باشد، و بند نعلینش آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد، و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است، و حال آنکه عذاب او از همه سهل تر باشد (۲).

و در حدیث دیگر وارد است: فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه می نمایند، و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد، چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید، و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از حرارت آن صندوق استعاذه می نمایند، و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند، اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت، و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت، و فرعون و سامری

ص: ۶۶

۱- ۱) بحار الانوار ۲۹۲/۸ ح ۳۴.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۹۵/۸ ح ۴۴.

که گوساله پرستی را دین خود کرد، و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد، و آن کسی که نصارا را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد، و آن شش کس آخر ابو بکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند، و یکی از اهل جهنم نفس کشد، و اثر آن به ایشان برسد، مسجد و هر که در آن است بسوزد.

و فرمود: در جهنم مارها هست به گندگی گردن شتران، یکی از ایشان که می گزد کسی را چهل قرن یا چهل سال در آن می ماند، و عقربها هست به درشتی قاطر که اثر گزیدن آنها نیز این قدر از مدت می ماند.

و از عبد الله بن عباس منقول است که: جهنم را هفت در است، و بر هر دری هفتاد کوه است، و در هر کوهی هفتاد هزار درّه است، و در هر درّه ای هفتاد هزار وادی است، و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است، و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است، و در هر خانه هزار مار است، که طول هر ماری سه روز راه است، و نیشهای آن مارها به مثابه نخلهای طولانی است، می آید به نزدیک فرزند آدم و می گیرد پلک چشمانش و لب های او را، و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش می کشد، چون می گریزد از آن مار در نهری از نهروای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو می رود.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او مقرر فرموده، پس چون اهل بهشت در بهشت قرار می گیرند، و اهل جهنم در جهنم

ص: ۶۷

ساکن می شوند، منادی ندا می کند اهل بهشت را که: نظر کنید به سوی جهنم، پس مشرف می شوند و نظر کنند به سوی جهنم، و منزلهای ایشان را در جهنم به ایشان می نمایند که این منازلی است که اگر معصیت خدا می کردید داخل این منازل می شدید، پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی از آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند.

پس منادی ندا کند اهل جهنم را که به جانب بالا نظر کنید، چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهائی که در آنجا مقرر شده به ایشان بنماید، و بگویند به ایشان که اگر طاعت الهی می کردید این منازل را متصرف می شدید، پس ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند، پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند، و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند، و این است تفسیر این آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت می فرماید: ایشانند وارثان که به میراث می برند بهشت را و در آن مخلد باشند (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون اهل بهشت داخل بهشت می شوند، و اهل جهنم به جهنم در آیند، منادی از جانب ربّ العزّه ندا کند:

ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ به صورتی از صورتها درآید خواهید شناخت آن را؟ گویند: نه پس بیارند مرگ را به صورت گوسفندی سیاه و سفید، و در میان بهشت و دوزخ بدارند، و به ایشان گویند: ببینید این مرگ است، پس حق تعالی امر فرماید آن را ذبح نمایند، و فرماید: ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود، و شما را مرگ نیست، و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود، و این روز است که خداوند عالمیان فرموده است: ای رسول من بترسان ایشان را از

ص: ۶۸

روز حسرت، روزی که کار هر کس منقضی شده باشد، و به پایان رسیده باشد، و ایشان از آن روز غافلند، حضرت فرمود: مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند، و ایشان را مرگ نباشد، و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد، و امید ایشان منقطع گردد (۱).

توصیف بهشت و نعیم آن

یا أباذر لو أنّ امرأة من نساء أهل الجنة أطلعت من سماء الدنيا في ليلة ظلماء لأضاءت لها الأرض أفضل ممّا يضيء بالقمر ليلة البدر، و لوجد ريح نشرها جميع أهل الارض، و لو أنّ ثوبا من ثياب أهل الجنة نشر اليوم في الدنيا، لصعق من ينظر اليه و ما حملته أبصارهم.

ای ابوذر اگر زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و به دنیا نظر کند در شب تاری، هرآینه زمین از نور جمال او روشن می شود بهتر از آنکه روشن می شود از ماه شب چهارده، و بوی خوش او برسد به مشام جمیع اهل زمین، و اگر جامه ای از جامه های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند، هرآینه هر کس که به سوی آن نظر نماید مدهوش شود، و دیده او تاب دیدن آن نیاورد.

به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

یا ابن رسول الله چیزی از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گردانی؟ فرمود: ای ابو محمد به درستی که بوی بهشت را از هزار سال راه می شنوند، و پست ترین اهل بهشت را آن قدر می دهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد، و از او چیزی کم نشود، و سهل ترین اهل

ص: ۶۹

بهشت چون داخل بهشت می شود سه باغ به نظر او می آید، چون داخل پست تر می شود در آن مشاهده می کند از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه ها آن قدر که خدا خواهد، پس چون حمد و شکر الهی بجا می آورد می گویند به او که جانب بالا نظر کن، چون نظر می کند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده می نماید که در باغ اول ندیده است، پس گوید پروردگارا این را نیز به من کرامت فرما، خطاب رسد: اگر این را بدهم شاید که باغ دیگری را بطلبی، او گوید نه همین مرا کافی است و از این بهتر نمی باشد.

پس چون به آن حدیقه در آید مسرت و شادی او عظیم شود، و شکر الهی بجا آورد، پس خطاب رسد در جنة الخلد را بر روی او بکشایند، اضعاف آنچه در بهشت دوّم دیده بود در آنجا مشاهده نماید، و فرح و سرورش مضاعف گردد، و بگوید پروردگارا تو را است حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من به بهشت ها، و نجات بخشیدی مرا از آتش.

ابو بصیر گفت: چون این بشارتها را شنیدم گریستم، و گفتم: فدای تو شوم دیگر بفرما، و شوق مرا زیاده کن، فرمود: ای ابو محمّد نهری هست که در طرفین آن نهر کنیزان از زمین روئیده است، چون مؤمن به یکی از آن کنیزان بگذرد، و او را خوش آید او را از زمین می کند، و حق تعالی به جای او دیگری می رویاند.

ابو بصیر گفت: فدای تو کردم دیگر بفرما، فرمود: مؤمن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت می فرماید. ابو بصیر گفت: فدای تو کردم هشتصد دختر باکره به او می دهند؟ فرمود: بلی با هر یک از آنها مقاربت می نماید باکره اند، گفت: حور العین را از چه چیز خلق کرده اند؟ فرمود: از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله نمایان است، و جگر مؤمن آینه حور العین است، و جگر حور العین آینه مؤمن

است که غایت لطافت و صفای چهره خود را در آن می بیند، گفت: فدای تو گردم آیا حور العین را سخنی هست که به آن تکلم نماید؟ فرمود: بلی سخنی می گوید که هرگز خلایق به آن خوبی سخن نشنیده اند.

گفت: سخن ایشان چیست؟ فرمود: می گویند مائیم خالدهات که پیوسته خواهیم بود و مردن ما را نمی باشد، و مائیم تنعم کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه نمی باشد، و مائیم که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن بدر نمی رویم، و مائیم که پیوسته راضی و خوشنودیم در هیچ حال به غضب و خشم نمی آئیم، خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است، و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ائیم، مائیم آنان که اگر یک تار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور ما آن دیده ها را خیره کند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: بهشت را هشت در است، از یک در پیغمبران و صدیقان داخل می شوند، و از در دیگر شهیدان و صالحان، و از پنج در شیعیان و دوستان ما داخل می شوند، و من می ایستم بر صراط و دعا می کنم، و می گویم: خداوندا به سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا، و هر که مرا یاری کرده و به امامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا، در آن حال ندا از منتهای عرش الهی رسد که: دعای تو را مستجاب کردیم، و تو را شفاعت دادیم در شیعیان تو، پس هر یک از شیعیان و دوستان من و آنان که یاری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند به کردار یا به گفتار، شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را، و از در هشتم سایر مسلمانان داخل می شوند، از آن جماعتی که اقرار به شهادتین داشته باشند، و در

ص: ۷۱

دل ایشان به قدر ذره ای از بغض ما اهل بیت نباشد (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: حق سبحانه و تعالی در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده، پس چون روز جمعه می شود حق تعالی ملکی را نزد بنده مؤمن می فرستد با دو حله، چون آن ملک به در بهشت آن مؤمن می رسد به دربانان می گوید که: از مؤمن رخصت بگیرید تا من به نزد او آییم، دربانان به نزد مؤمن می آیند و می گویند که:

فرستاده پروردگارت بر در ایستاده و رخصت می طلبد، پس او به زبان خود می گوید که: مرا چه باید کرد؟ ایشان می گویند: ای سید و بزرگ و سرور ما به حق آن خداوندی که بهشت را به تصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول به نزد تو فرستاده.

پس ملک در آید و آن دو حله را بیاورد، مؤمن یکی را بر کمر بندد، و یکی را بر دوش افکند با پیک حق تعالی روان شود، و بر هر چیز که بگذرد از نور او روشن شود، و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامت، پس آنجا مؤمنان همگی مجتمع گردند، حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید، پس ایشان به سجده در آیند، خطاب رسد: بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست، و مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشته ام، پس ایشان گویند:

ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر می باشد که به ما کرامت کرده ای بهشت را به ما عطا فرموده ای، جواب فرماید: به شما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها.

پس در هر جمعه مؤمن برمی گردد با هفتاد برابر آنچه داشته است پیش از آن

ص: ۷۲

جمعه، این است که حق تعالی می فرماید: نزد ما زیادتیه‌های رحمت و کرامت هست، و روز مزید روز جمعه است، و شبش بسیار سفید و پر نور است، و روزش بسیار نورانی است، پس خدا را در این شب و روز تنزیه کنید، مانند گفتن سبحان الله، و به بزرگی یاد کنید به مثل گفتن الله اکبر، و لا اله الا الله بسیار بگوئید، و حمد ثنای الهی بسیار بکنید به گفتن الحمد لله و غیر آن از ثناهای خدا، و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد.

پس چون بنده مؤمن از وعده گاه برمی گردد به هر چیز که می گذرد آن را از نور خود روشن می کند، تا آنکه به نزد زنان خود می آید، زنانش می گویند: به حق آن خداوندی که بهشت را بر ما مباح گردانیده ای سید ما هرگز تو را به حسن امروز ندیده ایم؟ او در جواب گوید که: از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بها و حسن یافته ام، بعد از آن حضرت فرمود: زنان بهشت رشک نمی دارند، و حائض نمی شوند، و بدخوئی ندارند.

راوی گفت: فدای تو گردم می خواهم از چیزی سؤال نمایم و شرم می کنم از آن، آیا در بهشت غنا می باشد؟ حضرت فرمود: در بهشت درختی هست که حق تعالی امر می فرماید بادها را بر آن درخت می وزند، و آن را به حرکت می آورند، و از آن نغمه ای چند صادر می شود که خلایق هرگز به خوبی آن نشنیده اند، پس حضرت فرمود: آن جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد.

راوی می گوید گفتم: فدای تو گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت، فرمود:

حق تعالی بهشتی به ید قدرت خود خلق کرده که هیچ چشمی آن را ندیده، و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده، پروردگار عالم هر صبح آن را می گشاید و می فرماید شمیم و بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده بفرست، این است که حق تعالی می فرماید: نمی داند هیچ نفس آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهایی که

موجب روشنی چشم و سرور ایشان است به جزای کارهای خیری که در دنیا می کردند (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است، و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست، که خواهش هر چیز که در خاطرش درآید آن شاخ برای او حاضر می سازد، و اگر سوار تندروی در سایه آن درخت صد سال بتازد نمی تواند رفت، و اگر کلاغی از ته آن درخت پرواز کند آن قدر که پیر شود و از پیری بیفتد به بالای آن درخت نرسد، پس سعی نمائید در تحصیل چنین کرامتی (۲).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: در بهشت درختی هست که از بالای آن حله ها می روید، و از پائینش اسبان ابلق زین و لجام کرده بیرون می آید، که بالها دارند و سرگین و بول ندارند، پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار می شوند، و آنها پرواز می کنند به هر جایی که ایشان خواهند، پس می گویند: جماعتی که در مرتبه ای از ایشان پست ترند: پروردگارا چه عمل این بندگان تو را به چنین کرامتی رسانیده است؟ خداوند جلیل فرماید که: ایشان شبها به عبادت برمی خاستند، و خواب بسیار نمی کردند، و روزه می داشتند و در روز چیزی نمی خوردند، و با دشمنان من جهاد می کردند و نمی ترسیدند، و تصدق می نمودند و بخل نمی ورزیدند (۳).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: طوبی درختی است در بهشت در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و در خانه هر شیعه شاخی از آن درخت

ص: ۷۴

۱- ۱) بحار الانوار ۱۲۶/۸-۱۲۷ ح ۲۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۱/۸ ح ۳۳.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۱۸/۸ ح ۴.

هست، و یک برگ آن یک اَمت را سایه می افکند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را بسیار می بوسیدند، و این امر بر طبع عایشه گران بود، روزی در این باب اعتراض کرد، حضرت فرمود: ای عایشه شبی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم، و جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد، و میوه ای از آن درخت به من داد، پس حق تعالی آن میوه را نطفه کرد در صلب من، و چون به زمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم، و او به فاطمه حامله شد، پس هر مرتبه فاطمه را می بوسم بوی درخت طوبی از او می شنوم (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: فاطمه حوری سیرت و انسی صورت است، و هر گاه که مشتاق بوی بهشت می شوم فاطمه را می بویم که از او بوی بهشت بشنوم (۳).

و از عبد الله بن عباس منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حلقه ای در بهشت از یاقوت سرخ است، و بر روی صحیفه طلا آویخته، پس هر گاه آن حلقه را بر صحیفه می کوبند صدا می کند یا علی (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم، در آنجا ملکی چند دیدم بناها می کردند، یک خشت از طلا و یک خشت از نقره، و گاه دست باز می گرفتند، گفتند به ایشان که: چرا گاهی مشغول می باشید و گاه دست باز می گیرید؟ گفتند: دست که باز می گیریم انتظار خرجی می کشیم، پرسیدم که: خرجی شما چیست؟ گفتند:

ص: ۷۵

۱-۱) بحار الانوار ۸/۱۲۰ ح ۹.

۲-۲) بحار الانوار ۸/۱۲۰ ح ۱۰.

۳-۳) بحار الانوار ۴۳/۴۳.

۴-۴) بحار الانوار ۸/۱۲۲ ح ۱۳.

گفتن مؤمن این کلمات را سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، هرگاه این کلمات را می گوید ما از برای او بنا می کنیم (۱).

و از جابر بن عبد الله انصاری منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بر در بهشت نوشته است: لا اله الا الله محمدا رسول الله علی أخو رسول الله، یعنی علی برادر رسول خداست، و این را بر در بهشت نوشته اند پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافرینند به دو هزار سال (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حق تعالی در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سر آن هفتاد هزار قصر است، و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است، او را از برای جمعی خلق کرده است که در دنیا برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و به زیارت یکدیگر روند (۳).

و به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال نمود از تفسیر این آیه کریمه که حق تعالی می فرماید لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعِدَ اللَّهُ لَا يُخْلَفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (۴) که ترجمه ظاهرش این است: لیکن آنان که پرهیزند از مناهی پروردگار خود، و از عذاب او حذر نمایند، برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفه ها که از بالای آن غرفه ها منزلهائی و غرفه هائی از آن رفیع تر هست که بر غایت استحکام بنا شده، جاری می شود از زیر آن غرفه ها نهرهای بهشت، حق تعالی این منازل و درجات را به متقیان وعده فرموده، و خلاف نمی کند خدا وعده خود را.

ص: ۷۶

۱- ۱) بحار الانوار ۱۲۳/۸ ح ۱۹.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۳۱/۸ ح ۳۴.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۳۲/۸ ح ۳۵.

۴- ۴) سورة زمر: ۲۰.

پرسید: برای که این غرفه ها را بنا کرده اند یا رسول الله؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی این غرفه ها را حق تعالی بنا کرده است برای دوستانش به مروارید و یاقوت و زبرجد، و سقفهای آنها از طلاست، و به نقره منقش و مزین ساخته اند، و هر غرفه ای هزار در دارد، و بر هر دری ملکی دربان است، و در آن غرفه ها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا و به رنگهای مختلف، و میان آن فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند.

پس چون مؤمن را در بهشت به این منازل درآوردند، تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند، و حله های مطرز از طلا و نقره بر او پوشانند، و در زیر تاج اکلیلی مکمل به یاقوت و مروارید بيفکنند، و هفتاد حله به رنگهای مختلف مطرز به طلا و نقره و مکمل به مروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند، پس چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی به حرکت آید و بر خود ببالد.

پس چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکل باغهای او است درآید، و او را تهنیت گوید به کرامتهای الهی، پس خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان به آن ملک گویند: زمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده، و زوجه حور العین او مهیای ملاقات او شده، صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود، پس حوریه ای که برای او در این منزلها مهیا کرده اند از خیمه خود بیرون آید، و رو به تخت مؤمن بخرامد، و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند، هفتاد حله پوشیده باشد بافته به یاقوت و مروارید و زبرجد، و حله هایش را به مشک و عنبر رنگین کرده باشند، و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکمل به یاقوت و مروارید در پا کشیده باشد، و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته.

پس چون به نزدیک دوست خدا رسد، و خواهد که از شوق برای او برخیزد، گوید: ای دوست خدا امروز روز تعب و مشقت تو نیست بر مخیز که من از برای توام

و تو از برای منی، چون به نزد او آید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچ یک را ملال حاصل نشود، پس نظر به گردن حوریّه افکند در گردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ، و در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته باشد: ای دوست خدا تو محبوب منی و من محبوب توام، شوق من برای تو به نهایت رسیده، و شوق تو برای من به نهایت رسیده.

پس حق تعالی هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بهشت بگویند، و حوریّه را به تزویج او در آورند، پس چون به در اول از درهای بهشت آن مؤمن رسند، گویند به ملکی که به آن در موکل است، برو و از دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارک باد بهشت بگوئیم، آن ملک گوید: باشید تا من به حاجب بگویم تا به مؤمن عرض کند که شما آمده اید، پس آن ملک بیاید به نزد حاجب، و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد، و بگوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که پروردگار عالمیان ایشان را برای تهنیت دوست خود فرستاده، و ایشان رخصت دخول می طلبند، حاجب گوید: بر من دشوار است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم، و او با زوجه حوریّه خود خلوت کرده است، و میان حاجب و مؤمن دو باغ فاصله است.

پس حاجب آید به نزد قیم و گوید: بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که جناب ربّ العزّه ایشان را برای تهنیت فرستاده که رخصت از برای ایشان از دوست خدا بطلب، پس قیم آید به نزد خدمتکاران خاص و گوید، رسولان خداوند جنّار بر در ایستاده اند، و ایشان هزار ملکند، حق تعالی ایشان را برای تهنیت فرستاده به ولیّ خدا عرض کنید، چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان بیایند به نزد غرفه، و آن غرفه را هزار در باشد، و بر هر دری ملکی موکل باشد.

پس چون آن ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد، هر ملکی آن دری را که به آن موکل است بگشاید، پس قَیْم هر ملکی را از دری از درها به غرفه درآورد، و هر یک از ایشان رسالت پروردگار خود را برسانند، و اشاره به این حالت است آنچه حق تعالی می فرماید وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

ترجمه اش این است: ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری از درهای منازل ایشان، و گویند: سلام الهی بر شما باد به سبب آنچه بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محتتها صبر کردید در دار دنیا، پس چه نیکوست عاقبت این سرای شما.

و اشاره به این کرامت است آنچه حق تعالی در سوره هل اُتی فرموده است وَ إِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا وَ چون نظر کنی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف ننگجد، و ملکی بزرگ و متسع با پادشاهی عظیم، حضرت فرمود: مراد این نعیم و پادشاهی است که حق تعالی به دوست خود کرامت می فرماید، که ملائکه از جانب حق تعالی شأنه به رسالت به نزد او می آیند، و بی رخصت بر او داخل می شوند.

پس فرمود: نهرها از زیر مساکن ایشان جاری است، چنانچه حق تعالی می فرماید تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ میوه ها به ایشان نزدیک است به حیثیتی که هر میوه را که مؤمن طبعش به آن مایل شود به دهان خود آن را می تواند گرفت، چنانچه تکیه کرده است بی آنکه حرکت کند، و به درستی که انواع میوه ها به سخن می آیند، و هر یک به دوست خدا می گویند: اوّل مرا تناول نما پیش از آنکه دیگری را تناول نمائی.

و فرمود: هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه او را باغهای بسیار هست

بعضی را داربست کرده، و بعضی درختانش بر زمین خوابیده، و نهرها به او کرامت کرده اند از شراب و نهرها از آب، و نهرها از شیر، و نهرها از عسل، و چون دوست خدا غذائی را میل نماید بی آنکه بگوید آنچه خواهش کرده نزد او می آورند، و گاهی با برادران مؤمن خود خلوت می کنند و صحبت می دارند، و گاهی به دیدن یکدیگر می روند، و در باغهای خود تنعم می کنند و سیر می نمایند، و هوای بهشت پیوسته مانند ما بین طلوع صبح است و طلوع آفتاب، و از آن بسیار نیکوتر و خوش آینده تر، و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران می دهند، و چهار زن از آدمیان، و ساعتی با حوریّه صحبت می دارد، و ساعتی با زن دنیا، و ساعتی هم خلوت می کنند با خود، و بر کرسی ها تکیه زده با یکدیگر صحبت می دارند.

و گاه هست که مؤمنی بر تخت خود تکیه زده، ناگاه شعاع نوری او را فرا می گیرد، و در آن حال به خدمتکاران خود می گوید: این شعاع تابان از کجا بود؟ ایشان می گویند: این نور حوریّه ای است که هنوز تو او را ملاقات نکرده ای، از خیمه خود سر بیرون کرد و به تو نظر کرد از شوق لقای تو و خواهان تو شده است، و محبت تو بر او غالب گردیده، و چون تو را دید که بر تخت تکیه داده ای از کثرت شوق و فرح متبسم شد، و آن شعاعی که مشاهده نمودی و نوری که تو را فراگرفت از سفیدی و صفا و پاکی و نزاکت دندانهای او بود، پس دوست خدا گوید: او را رخصت دهید فرود آید و به نزد من آید.

چون دوست خدا این را فرماید، هزار هزار غلام و کنیز مبادرت نمایند، و این بشارت را به حوریّه رسانند و او از خیمه خود فرود آید، و هفتاد حله مطرز به طلا و نقره و مزین به مروارید و یاقوت و زبرجد و ملون به مشک و عنبر به رنگهای مختلف دربر داشته، و از لطافت به حدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد حله نماید، و قامتش هفتاد ذراع باشد، و عرض کتف هایش ده ذراع باشد، و چون

نزدیک دوست خدا رسد خادمان ظرف های طلا و نقره پر از یاقوت و زبرجد و مروارید بیاورند و نثار او کنند، و دست در گردن یکدیگر در آورند مدتها و ایشان را ملال حاصل نشود.

بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بهشتها که حق تعالی در قرآن یاد فرمود: جَنَّةِ عَدْنِ است، و جَنَّةِ الْفَرْدَوْسِ، و جَنَّةِ نَعِيمٍ، و جَنَّةِ الْمَأْوَى، و جز این بهشتها خدا را بهشتهای دیگر هست، و به مؤمن از جَنَّتْهَا و باغستانها می دهند، آن قدر که خواهد، و در آنها تَنَعَم می کند به هر روش که خواهد، و هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است که بگوید سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ، این را که گفت خادمان مبادرت کنند، و آنچه خواهد بدون طلب نزد او حاضر سازند، چنانچه حق تعالی می فرماید دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهند چنانچه از این حدیث ظاهر می شود به این وجه باشد که سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ یعنی به پاکی یاد می کنیم تو را از هر چه لایق کبریای تو نیست، و درود ایشان در بهشت بر یکدیگر سلام است، حضرت فرمود: یعنی تحیت خدمتکاران بر ایشان سلام است وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و آخر کلام ایشان است که بگویند الحمد لله رب العالمین حضرت فرمود: مراد آن است که آنچه را طلب نمودند برای ایشان حاصل شد، و لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن، و بعد از آنکه فارغ شدند حمد الهی بجا می آورند (۱).

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: از حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فرمود: ایشان زنان مؤمن عارف

ص: ۸۱

شیعه اند که داخل بهشت می شوند، و ایشان را به مؤمنان تزویج می نمایند، و آنجا که فرموده است حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ مراد حوران بهشتند که در نهایت سفیدی اند، و کمرهای ایشان باریک است، و در میان خیمه های یاقوت و درّ و مرجان نشسته اند، و هر خیمه ای چهار در، و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده اند که دربان ایشانند، و هر روز از خدا کرامتی بر ایشان می رسد، و ایشان را برای این پیشتر خلق فرموده که مؤمنان را به ایشان بشارت فرماید (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود: گمان نیک به خداوند خود داشته باشید، به درستی که بهشت را هشت در است، و عرض هر دری چهل ساله راه است (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: درختی در بهشت نیست مگر آنکه ساق آن از طلاست. و فرمود: اهل بهشت را بول و غایط نمی باشد، بلکه به عرقی از ایشان دفع می شود از مشک خوشبو تر. و فرمود که: اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده می شود، چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت منظر زیاده می شود. و فرمود: پست ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم می دهند، و نود و دو مرتبه از مراتب عالی بهشت برای او مقرر می سازند.

و به سند معتبر منقول است که: ملحدی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد، و سؤال بسیاری کرد، و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد، و از جمله سؤالهای او این بود: چگونه است که اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت تناول می نمایند باز آن میوه به همان هیئت برمی گردد؟ فرمود: بلی از بابت چراغ است که هر چند از آن

ص: ۸۲

۱-۱) بحار الانوار ۱۶۱/۸-۱۶۲ ح ۱۰۰.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۱/۸ ح ۳۲.

چراغ برافروزند از نور آن چیزی کم نمی شود اگرچه عالم پر از چراغ شود، پرسید:

چگونه می شود که اهل بهشت می خورند و می آشامند و ایشان را فضله نمی باشد؟ فرمود: زیرا که غذای ایشان نازک و لطیف است و آن را ثقل نمی باشد، بلکه از بدن ایشان به عرق خوشبو دفع می شود.

پرسید: چگونه است که هرچند حوری را وطی می کنند باز باکره می یابند او را؟ فرمود که: از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده است، و به او آفتی و جراحی نمی رسد، و در سوراخ او چیزی داخل نمی شود، و حیض و کثافات از او دفع نمی شود، پس پیوسته رحم به یکدیگر چسبیده است، و به غیر هنگام مقاربت گشوده نمی شود لهذا چنین است. پرسید: چگونه می شود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد؟ فرمود: درهمی را در آب صافی بیندازی که یک نوزه عمق آن باشد به سبب لطافت می نماید (۱).

و به سند معتبر از عبد الله بن علی منقول است که به خدمت بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید: و از وصف بهشت از او پرسید، بلال گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که حصار بهشت یک خشت از طلاست، و یک خشت از نقره، و یک خشت از یاقوت، و به جای گل در میان آن مشک خوشبو کار کرده اند، و کنگره های آن حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است.

پرسید: درهای بهشت از چه چیز است؟ بلال گفت: درها مختلف است:

باب الرحمه از یاقوت سرخ است، و باب الصبر در کوچکی است یک لنگ از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد، و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگ دارد، و وسعت آن در پانصد سال راه است، و آن در را صدا و ناله هست و می گوید:

ص: ۸۳

خداوندا اهل مرا به من برسان، و باب البلا جمعی که در دنیا به بلاها مبتلا شده اند، مانند مصیبتها و دردها و مرضها و خوره و غیر آن از آن در داخل می شوند از یاقوت زرد است، و یک لنگ است، و بسیار کم است کسی که از این در داخل شود؛ زیرا که اجر بلاها را به جزع ضایع می کنند، گفت: دیگر بفرما، گفت: اما در بزرگ پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا کرده اند و از محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته به سوی خدا رغبت داشته، و خدا را انیس خود ساخته اند، از آن در داخل می شوند.

پرسید: چون داخل بهشت می شوند چکار می کنند؟ گفت: به کشتیها می نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر می کنند، و کشتی از یاقوت است، و آنچه کشتی را به آن می رانند از مروارید است، و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند، و جامه های بسیار سبز دربر دارند، پرسید که: اسم آن نهر چیست؟ گفت:

جَنَّة المَأْوَى. پرسید آیا در میان بهشت بهشت دیگری هست؟ گفت: جَنَّة عدن در وسط واقع است، و حصارش از یاقوت سرخ است، و سنگ ریزه اش از مروارید است. پرسید: آیا دیگر بهشتی هست؟ گفت: بلی جَنَّة الفردوس هست. پرسید:

حصارش از چه چیز است؟ گفت: دیوارش و غرفه هایش همه از نوری است که حق تعالی خلق فرموده (۱).

ای عزیز وسعت رحمت الهی این است، و شدت غضب الهی آنکه شنیدی، و این عیش های به صد هزار کدورت آلوده، و این دنیای فانی قابل این نیست که خود را از چنین رحمتی محروم سازی، و به چنان عذاب و شدتی مبتلا گردانی، و هیچ کس را راه نجاتی به غیر عمل صالح نداده اند، و از شریف و وضعیع و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند، اگر به رحمت الهی خاطر جمع می کنی گاه باشد که من

ص: ۸۴

و تو قابل رحمت نباشیم، و اگر به شفاعت اعتماد می کنی چه می دانی که قابل شفاعت هستی.

و اگر می گوئی شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند داری؟ شیعه به معنی پیرو است، در چه چیز متابعت پیشوایان خود چنانچه باید کرده ایم؟ به آرزوها و غفلتها عمر خود را فانی می کنیم، و چون مرگ در رسد پشیمانی چاره ای ندارد، آخر فکر نمی کنی این بدنی که تاب گرمی آفتاب ندارد چگونه طاقت آن عذاب خواهد داشت، و اگر خاری به دستت می رود یا زنبوری بر تو نیش می زند تاب ندارد، چگونه تاب تحمل زهر آن مارها و عقربها خواهی داشت، امید که خدای تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت بیدار، و به راه نجات و طریقه حق هدایت نماید، به محمد و آل الطاهرین.

یا أباذر اخفض صوتک عند الجنائز، و عند القتال، و عند القرآن.

یا أباذر اذا اتبعت جنازه فلیکن عملک فیها التفکر و الخشوع، و اعلم أنّک لاحق به.

ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازه ها، و نزد قتال با دشمنان، و نزد خواندن قرآن.

ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در آن وقت تفکر و خضوع و شکستگی باشد که تفکر نمائی در فنای دنیا، و از حال آن جنازه متنبه شوی، و بدانی که عن قریب به او ملحق خواهی شد.

بدان که ممکن است مراد از پستی صدا آهسته سخن گفتن باشد در این سه وقت، چون هنگام تنبّه و آگاهی است، و فریاد زدن دلالت بر غفلت و بی باکی

می کند، یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن به غیر ذکر خدا و دعا.

چنانچه منقول است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که: غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن: نزد خواندن قرآن، و نزد گفتن اذان، و نزد آمدن باران، و نزد ملاقات صف مسلمانان با صف کافران، و نزد دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ چیز مانع نمی شود تا به عرش می رسد (۱).

و احتمال دارد کنایه از ساکت شدن مطلق باشد، چون موقع تشییع جنازه و وقت قتال هنگام تفکر و اعتبار است، پس باید در دل تفکر کنند، و به یاد خدا باشند، و نزد خواندن قرآن باید ساکت باشند و گوش دهند؛ زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی احادیث آن است که وقتی دیگری قرآن خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن، و حرام است سخن گفتن، و اکثر علما را اعتقاد آن است که وجوبش مخصوص کسی است که اقتدا به پیش نماز کرده باشد و او قرائت بلند خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن، و اگر واجب نباشد البته سنت مؤکد است گوش دادن و خاموش شدن هر وقت که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بدون آنکه بخواند یک ثواب برای او ثبت نماید، و یک گناه از نامه عملش محو نماید، و یک درجه برای او در بهشت بلند گرداند (۲).

و در خصوص جنازه احتمال دارد مراد ترک جزع و فریاد و ناله کردن باشد که منافی صبر و رضاء به قضاء است، چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: دو صداست که خدا دشمن می دارد: یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت، و دیگری ساز

ص: ۸۶

۱-۱) اصول کافی ۴۷۷/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۶۱۲/۲ ح ۶.

نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید.

و منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشایعت جنازه ای می رفتند، شنیدند شخصی از آن جماعتی که مشایعت جنازه می کند می خندد، فرمود: گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند، و گویا حقّ الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است، و گویا این مرده ها که می بینیم مسافری چندند که در اندک زمانی به سوی ما برمی گردند، خود ایشان را در قبرها می نهیم، و میراث ایشان را می خوریم، و گمان می کنیم همیشه بعد از ایشان خواهیم بود، فراموش کرده ایم هر واعظی و پند دهنده ای را، با آنکه به هر بلیّه و مصیبتی گرفتار شده ایم، خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل شمارد، و کسبش حلال باشد، و باطنش شایسته باشد، و خلقش نیکو باشد، و زیادتی مالش را صرف نماید، و زیادتی سخنش را نگاه دارد، و شرّ خود را از مردم دور کند، و به سنّت عمل کند، و میل به بدعت ننماید (۱).

مذمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دو خصلت

اشاره

یا أباذر أنّ فیکم خلقین: الضحک من غیر عجب، و الکسل من غیر سهو.

ای ابوذر بدان که در میان شما دو خلق بد هست: خندیدن عبث در غیر هنگام تعجب، و کسل و سستی در عبادات دانسته بدون سهو و فراموشی.

در این فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده:

خصلت اول: بسیار خندیدن

و این از غفلت و غرور ناشی می شود، و گرنه کسی که بر احوال خود و گناهان

ص: ۸۷

خود مطلع باشد، و از احوالی که در پیش دارد در حذر باشد، البته خندیدن او کم و حزن او بسیار می باشد، چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده است که:

خوشحالی او در روی اوست، و اندوه او در دل اوست. و این صفت نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترش رو باشد، که مردم از او متفر باشند، بلکه مؤمن می باید گشاده رو و متبسم باشد، و خوش طبعی و مزاح قدری از آن مطلوب است، اما زیادتى در خنده و مزاح هر دو بد و مذموم است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: بسیار مزاح آبرو را می برد، و بسیاری خنده ایمان را محو می کند، و بسیاری دروغ بها و حسن را می برد (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مزاح مکن که نور تو را می برد (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: داود به سلیمان گفت: ای فرزند زنهار خنده بسیار مکن که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر می گرداند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: سه چیز است که باعث غضب خدا می گردد: خواب کردن بدون بیداری، و خندیدن از غیر تعجب، و با سیری چیزی خوردن (۴).

و فرمود: احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را می میراند (۵).

ص: ۸۸

۱-۱) بحار الانوار ۵۸/۷۶ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۵۸/۷۶ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۵۸/۷۶ ح ۳.

۴-۴) بحار الانوار ۵۸/۷۶ ح ۴.

۵-۵) بحار الانوار ۵۹/۷۶ ح ۶.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: چه بسیار کسی که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب و طرب، و در روز قیامت گریه او بسیار باشد، و چه بسیار کسی که گریه او بسیار باشد بر گناهانش از خوف عذاب الهی، و در بهشت سرور و خنده او فراوان باشد (۱).

و فرمود: خنده رسول تبسم بود که صدا از آن ظاهر نمی شد، و روزی به جماعتی از انصار گذشتند ایشان سخن می گفتند، و دهان را از خنده پر می کردند، فرمود: ای گروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد، و در اعمال خیر عملش کوتاه باشد، باید به قبرها نظر نماید، و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد، و مرگ را یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بسیاری خنده ایمان را می گدازد چنانچه آب نمک را می گدازد (۳).

و فرمود: از جهالت است خندیدن بی تعجب، و مکرر می فرمود که: دندان خود را به خنده مگشای، و حال آنکه کارهای رسواکننده کرده ای، و ایمن نیست از شیخون مرگ یا عذاب الهی کسی که گناهان کرده (۴).

و فرمود: کسی را که دوست داری با او مزاح مکن، و با او مجادله و منازعه مکن (۵).

و فرمود: قهقهه از شیطان است (۶).

ص: ۸۹

۱- ۱) بحار الانوار ۵۹/۷۶ ح ۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۵۹/۷۶ ح ۸.

۳- ۳) اصول کافی ۶۶۴/۲ ح ۶.

۴- ۴) اصول کافی ۶۶۴/۲ ح ۷.

۵- ۵) اصول کافی ۶۶۴/۲ ح ۹.

۶- ۶) اصول کافی ۶۶۴/۲ ح ۱۰.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که فرمود: زینهار مزاح بسیار مکنید که باعث حقد و کینه می شود، و مزاح دشنام کوچک است (۱).

و حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام بعضی از فرزندان خود را وصیت فرمودند که:

پرهیز از مزاح که نور ایمانت را می برد، و مرّوت و انسائیت را سبک می کند (۲).

و به سند صحیح از معمر بن خلّاد منقول است که: به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام عرض نمود: گاه هست که شخصی در میان جماعتی می باشد که مزاح می کنند و خنده می کنند، فرمود: باکی نیست تا به فحش نرسد، بعد از آن فرمود:

اعرابی بود و به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمد، و هدیه می آورد و می گفت:

یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده، یعنی تبسم فرما، حضرت می خندید، و وقتی که غمی روی می داد می فرمودند: اعرابی کجاست؟ کاش می آمد و ما را می خندانید (۳).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: هیچ مؤمن نیست مگر آنکه در آن دعابه هست، پرسیدند: دعابه چیست؟ فرمود: مزاح و خوش طبعی (۴).

و منقول است از یونس شیبانی که حضرت صادق علیه السّلام از من پرسید که: چگونه است مداعبه و مطایبه شما با یکدیگر؟ گفتم: کم است: فرمود که: چنین مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است، و تو به مداعبه سرور و خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل می کنی، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسیار بود که با کسی

ص: ۹۰

۱-۱) اصول کافی ۶۶۴/۲ ح ۱۲.

۲-۲) اصول کافی ۶۶۵/۲ ح ۱۹.

۳-۳) اصول کافی ۶۶۳/۲ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۶۶۳/۲ ح ۲.

خوش طبعی می فرمودند که او را مسرور سازند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: خنده مؤمن تبسم است (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: چون قهقهه کنی در خنده، بعد از فراغت بگو اللهم لا تمقتنی، یعنی خداوندا مرا دشمن مدار (۳).

و از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: حضرت یحیی بن زکریا بسیار می گریست و خنده نمی کرد، و حضرت عیسی گاه می گریست و گاه می خندید، و آنچه عیسی می کرد بهتر بود از آنچه یحیی می کرد (۴).

خصلت دوم: کسل و سستی در عبادت است

اشاره

کسل و سستی در عبادت است

و کسل از صفات منافقان است، و از ضعف ایمان و یقین ناشی است، و موجب محرومی از سعادت ابدی می گردد، بلکه مؤمن می باید در عبادت صاحب نشاط باشد، و مردانه متوجه عبادت شود، و کارهای خیر را با شوق و شغف بجا آورد و به تأخیر نیندازد که در تأخیر آفت است.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود که: هرگاه اراده خیری نمائی مبادرت کن به آن، زیرا نمی دانی بعد از این چه خواهد شد (۵).

ص: ۹۱

۱- ۱) اصول کافی ۶۶۳/۲ ح ۳.

۲- ۲) اصول کافی ۶۶۴/۲ ح ۵.

۳- ۳) اصول کافی ۶۶۴/۲ ح ۱۳.

۴- ۴) اصول کافی ۶۶۵/۲ ح ۲۰.

۵- ۵) اصول کافی ۱۴۲/۲ ح ۳.

و در حدیث دیگر فرمود: هرگاه قصد کار خیری کنی به تأخیر مینداز، به درستی که بسیار است که حق تعالی مطلع می شود بر بنده ای که او به طاعتی مشغول است می فرماید: به عزت و جلال خودم قسم بعد از این عمل تو را عذاب نکنم هرگز، و اگر گناهی را قصد کنی آن را ترک کن، زیرا بسیار است که حق تعالی مطلع می شود بر بنده ای و او را مشغول معصیتی می یابد، می فرماید: به عزت و جلال خودم قسم که بعد از این عمل تو را نیامرزم هرگز (۱).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: کسی که قصد عمل خیر نماید آن را زود بجا آورد که هر چیز که در آن تأخیر شد شیطان را در آن مهلتی و اندیشه ای هست (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است، چنانچه در میزان اعمال ایشان در قیامت سنگین است، و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است، چنانچه در میزان اعمالشان سبک است (۳).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: پیرهیز از دو خصلت: از ضجر و دلتنگی، و از کسل و تنبلی، به درستی که اگر ضجر می کنی بر هیچ حقی صبر نمی توانی کرد، و اگر کسل می ورزی هیچ حقی را ادا نمی توانی کرد (۴).

یا أباذر رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام ليله و القلب ساه.

ص: ۹۲

۱-۱) اصول کافی ۱۴۳/۲ ح ۷.

۲-۲) اصول کافی ۱۴۳/۲ ح ۹.

۳-۳) اصول کافی ۱۴۳/۲ ح ۱۰.

۴-۴) بحار الانوار ۱۹۵/۷۳ ح ۲.

یا أباذر الحقّ ثقیل مرّ، و الباطل خفیف حلو، و ربّ شهوه ساعه تورث حزنا طویلا.

یا أباذر لا یفقه الرجل کلّ الفقه حتّی یری الناس فی جنب اللّٰه تعالیٰ أمثال الأباعر، ثمّ یرجع الی نفسه، فیکون هو أحقر حاقر لها.

یا أباذر لا تصیب حقیقه الایمان حتّی تری الناس کلّهم حمقى فی دینهم، عقلاء فی دنیاہم.

ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار طول ندهی و بسیار سبک بجا نیاوری، و با حضور قلب و تفکر باشد، بهتر است از ایستادن یک شب به عبادت که با فراموشی دل باشد، و از آنچه کنی و گوئی دل خبر نداشته باشد.

ای ابوذر حق بر طبعها گران و تلخ است، و باطل سبک و آسان و شیرین است، و بسیار است که شهوت یک ساعت دنیا مورث حزن طولانی آخرت می گردد.

ای ابوذر فقیه نمی باشد آدمی تمام فقه، و چنانچه باید دانا نمی شود، تا آنکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی نزد او به مثابه شتران باشند، پس رجوع به نفس خود کند، و خود را از همه کس حقیرتر شمارد.

ای ابوذر به حقیقت ایمان نمی رسی تا همه مردم را بدانی که احمقند در دین خود، و عاقلند در دنیای خود.

و در اوّل کتاب تحقیق بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب گذشت، و بر همگی ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر دو بر آدمی گران و دشوار است، چنانچه اکثر مردم اگر کسی خیر ایشان را به ایشان می گوید، هر چند دانند که صلاح ایشان در آن است آزرده می شوند، و کردن باطل خواه در معاصی و شهوات و خواه در اعمال بدعت بر طبعها گوارا و در کامها شیرین است، و شنیدن سخن باطل اکثر

مردم را خوش می آید، چنانچه خوش آمد گفتن ارباب عزّت را خوش می آید هرچند دانند دروغ است، و کارهای بد ایشان را به نیکی یاد کردن و ایشان را به خیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشان است، هرچند می دانند که این گفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان نفعی نمی دهد، و دفع عذاب از ایشان نمی کند.

بی اعتنائی به شأن مردم

و بدان که بی اعتنا به شأن مردم بودن دو جهت دارد: یکی ممدوح است، و دیگری مذموم، آنچه ممدوح است و از ارفع کمالات است آن است که خدا را مالک نفع و ضرر خود داند، و مردم را بی دخل داند، و در عبادات ایشان را منظور ندارد، و در امر خیری که مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند، و در جائی که میان رضای الهی و رضای مخلوق متردّد شود رضای خدا را اختیار نماید، و این معنی از راه شناسائی عظمت حق تعالی حاصل می شود، و چندان که یقین او زیاده می شود این صفت کامل تر می گردد، و آنچه مذموم است آن است که از راه تکبر مردم را سهل و بی قدر و حقیر شمارد، و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن به خود ناشی می شود، و این از بدترین صفات ذمیمه است.

و حضرت در این کلام معجز نظام به هر دو معنی اشاره فرموده اند که مردم را در جنب خدا از باب شتران داند، که در هنگام طاعت الهی ایشان را ملحوظ ندارد، چنانچه اگر کسی در جائی نماز کند و شتری چند در آنجا باشند البته ایشان را منظور نمی دارد، پس باید در جنب عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند، و بعد از آن اشاره به معنی دوّم فرمودند که چون به خود رجوع کند خود را از همه کس حقیرتر شمارد، یعنی باعث او بر عدم اعتنا به شأن مردم عظیم دانستن خودش نباشد.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که صاحب سلطنتی را

راضی کند به چیزی که خدا را از آن به خشم آورد از دین خدا بدر می رود (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: دینی نیست کسی را که عمل کند به طاعت مخلوقی در معصیت خالق (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که طلب نماید خوشنودی مردم را به چیزی که موجب سخط الهی می شود، حق تعالی چنین کند که آن جمعی که توقع مدح ایشان دارد مذمت او کنند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: به خشم میاورید خدا را به سبب رضای احدی از خلق او، و تقرّب مجوئید به سوی احدی از خلق به چیزی که موجب دوری از خداست، به درستی که میان خدا و احدی از خلق وسیله ای نیست که به سبب آن خیری برساند، یا شری را برگرداند، مگر اطاعت او و طلب خوشنودی او، به درستی که طاعت الهی موجب فیروزی است به هر چیزی که طلب نمایند، و موجب نجات است از هر شری که از آن حذر کنند، و خدا نگاه می دارد از بدیها کسی را که مطیع او باشد، و کسی که معصیت او کند خود را از عذاب او حفظ نمی تواند نمود، و کسی که از خدا گریزد گریزگاهی نمی یابد، زیرا که امر الهی به خواری او نازل می شود هر چند جمیع خلائق کراهت داشته باشند (۴).

و حق تعالی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و خواصّ او را مدح فرموده که جهاد می کنند در راه خدا، و نمی ترسند از ملامت کنندگان.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که: از ملامت کنندگان پروا مکنید تا

ص: ۹۵

۱- ۱) اصول کافی ۳۷۳/۲ ح ۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۹۳/۷۳ ح ۶.

۳- ۳) اصول کافی ۳۷۲/۲ ح ۱.

۴- ۴) بحار الانوار ۳۹۴/۷۳ ح ۱۰.

خدا دفع شرّ دشمنان از شما بکند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که حقیر شمارد مؤمنی را، خواه مسکین و خواه غیر مسکین، پیوسته حق تعالی تحقیر او نماید و از او در خشم باشد تا از آن عمل برگردد (۱).

احادیث این مطلب بعضی سابقاً مذکور شد، و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد، و آنچه حضرت فرمود که مردم را باید احمق در دین و عاقل در دنیا دانست، مراد غالب مردم است، یا مراد از ناس اهل دنیا است، و الله يعلم.

محاسبه نفس

یا أباذر حاسب نفسك قبل أن تحاسب، فهو أهون لحسابك غدا، وزن نفسك قبل أن توزن، و تجهّز للعرض الأ-كبر يوم تعرض، لا تخفى على الله منك خافية.

ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن پیش از آنکه با تو محاسبه کنند، که حساب روز قیامت بر تو آسان شود، و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و کمال پیش از آنکه در روز حساب تو را بسنجند، و مهیا شو برای عرض اکبر قیامت در روزی که تو را و اعمال تو را بر خداوندی عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده نیست.

بدان که اگر کسی خواهد از عذاب الهی نجات یابد و به سعادت ابدی فائز گردد، باید از نفس خود ایمن نباشد، و فریب آن را نخورد، و پیوسته در مقام عیب جوئی نفس خود باشد، چنانچه عیوب دشمن خود را تفحص می نماید؛ زیرا که عیوب در نفس مخفی می باشد، و هر عیبی را که شکافت و در مقام ازاله آن برآمد چندین عیب دیگر بر او ظاهر می شود.

ص: ۹۶

چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: مؤمن عیبی را از خود نفی نمی کند مگر آنکه عیب دیگر بر او ظاهر می شود.

و باید پیوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد، و داند روزی خواهد بود که حساب اعمال او بکنند، پس در این روز حساب خود را با خود درست کند، و جواب پرسش را مهیا کند؛ زیرا که خود را غافل کردن برای رفع محاسبه آخرت فایده نمی دهد، از بابت مرگی که چون می روند آن را شکار کنند چشم خود را برهم می گذارد.

و بدان که این عمر سرمایه ای است که به آن سعادت ابدی تحصیل می توان نمود، پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقه را صرف چه کار کرده، اگر صرف طاعتی کرده سودمند ابد شده، و اگر صرف معصیتی کرده زیان کار ابد شده، و اگر صرف هیچ یک نکرده سرمایه را تلف و ضایع کرده و به دزد شیطان داده، پس در صورت اول او را تحسین نماید و ترغیب به زیادتی آن بکند، و در صورت دوم و سوم آن را ملامت و آزار کند، و هر قدر که مقدور باشد از آن تاوان بگیرد، و به توبه و انابه و تدارک آنچه فوت شده به مایه باقی مانده اگرچه تدارک گذشته نمی باشد، زیرا که هر زمانی را بهره ای است از اعمال خیر، پس عملی که در آن زمان کنی حق آن زمان داده ای، و گذشته از کیسه ات رفته است، و اگر قبول نکنند با او مجادله و مجاهده کنی، و به تفکرات صحیح و تذکر آیات و اخبار و وعید او را رهوار گردانی که آدمی به مثابه اسب کور چموش سرکشی است که در صحرائی رود که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد، اگر یک لحظه از آن غافل شدی وقتی خبر می شوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که فرمود: از ما نیست کسی که محاسبه خود نکند هر روز، پس اگر عمل خیری کرده باشد از خدا

زیادتی آن را بطلبد، و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به شخصی فرمود: تو را طیب نفس خود کرده اند، و درد را از برای تو بیان کرده اند، و علامت صحت را به تو شناسانیده اند، و تو را به او راهنمایی کرده اند، پس نظر کن چگونه به کار خود قیام می نمائی (۲).

و در حدیث دیگر فرمود که: دل خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان خود دان، و عمل خود را پدری دان که متابعت او کنی، و نفس خود را دشمن دان که با او مجاهده کنی، و مال خود را عاریه دان که باید به صاحبش رد نمائی (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: نفس خود را حبس کن و منع فرما از چیزی که به آن ضرر می رساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید، و سعی کن که نفس خود را از گرو بیرون آوری، چنانکه سعی می کنی در طلب معاش؛ زیرا نفس تو گرو کرده های تو است (۴).

و در حدیث دیگر فرمود که: از نفس خود از برای خود آنچه می توانی بگیر و غنیمت شمار، و توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش از بیماری، و در قوت پیش از ضعف، و در حیات پیش از ممات (۵).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: صغیر و خرد نیست چیزی که در قیامت

ص: ۹۸

۱-۱) اصول کافی ۴۵۳/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۴۵۴/۲ ح ۶.

۳-۳) اصول کافی ۴۵۴/۲-۴۵۵ ح ۷.

۴-۴) اصول کافی ۴۵۵/۲ ح ۸.

۵-۵) اصول کافی ۴۵۵/۲ ح ۱۱.

نفع می دهد، و صغیر و خرد نیست چیزی که در قیامت ضرر می رساند، پس در آنچه شما را خبر داده اند به منزله کسی باشید که به چشم خود معاینه دیده باشد (۱).

و در وصیّتی که حضرت امام حسن علیه السّلام را فرمود می فرماید: ای فرزند مؤمن را سه ساعت می باشد، در یک ساعت با پروردگار خود مناجات می کند، و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود می کند، و در ساعت سوّم مشغول لذّتی می شود که حلال باشد، و او را بر آن حمد کنند (۲).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: نفس خود را محاسبه کنید پیش از آنکه شما را حساب کنند، به درستی که در قیامت پناه موقوف است، و در هر موقفی هزار سال می دارند (۳).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که نقصهای نفس خود را پیدا نکند و تفحص ننماید، هواها و خواهشها بر او غالب می شود، و کسی که پیوسته در تفحص باشد مرگ از برای او بهتر است (۴).

و حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: ای فرزند آدم پیوسته احوال تو به خیر و نیکی مقرون است مادام که واعظی از نفس خود داشته باشی، و واعظ خود باشی، و همت تو در محاسبه نفس خود مصروف باشد، و خوف الهی را شعار و پیراهن تن خود کرده باشی، و اندوه را لباس خود ساخته باشی، ای فرزند آدم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد، و تو را نزد پروردگار خود به حساب باز خواهند داشت، و از

ص: ۹۹

۱-۱) اصول کافی ۴۵۶/۲ ح ۱۴.

۲-۲) بحار الانوار ۶۵/۷۰ ح ۶.

۳-۳) بحار الانوار ۶۴/۷۰ ح ۴.

۴-۴) بحار الانوار ۶۴/۷۰ ح ۳.

اعمال تو سؤال خواهند کرد، پس امروز جوابی برای آن روز مهیا کن (۱).

اشاره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به چندین خلق از اخلاق کریمه

اشاره

یا أباذر استحي من الله، فأتى و الذى نفسى بيده لأظل حين أذهب الى الغائط متقنعا بثوبى أستحيى من الملكين اللذين معى.

یا أباذر أ تحب أن تدخل الجنة؟ قلت: نعم فداك أبى و امى، قال:

فاقصر من الأمل، و اجعل الموت نصب عينيك، و استح من الله حق الحياء، قال: قلت: يا رسول الله كلنا نستحيى من الله، قال: ليس كذلك الحياء، و لكن الحياء أن لا تنسى المقابر و البلى، و الجوف و ما وعى، و الرأس و ما حوى، و من أراد كرامه الآخرة فليدع زينه الدنيا، فاذا كنت كذلك أصبت ولايه الله.

ای ابوذر از خدا حیا کن و شرم بدار، به درستی که من به حق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست چون به بیت الخلا می روم جامه خود را بر سر و روی خود می پوشانم از شرم دو ملکی که با منند.

ای ابوذر می خواهی داخل بهشت شوی؟ گفتم: بلی پدر و مادرم فدای تو باد، فرمود: امل و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن، و مرگ را در برابر چشم خود بدار که پیوسته در یاد مرگ باشی، و از خدا حیا بدار چنانکه سزاوار حیا داشتن است، گفتم، یا رسول الله ما همه از خدا حیا و شرم داریم، فرمود: حیا داشتن چنین نیست و لیکن حیای از خدا آن است که فراموش نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را، و فراموش نکنی جوف و آنچه در جوف است، یعنی شکم و فرج را از حرام و شبهه نگاه داری، و فراموش نکنی آنچه در سر است، یعنی چشم و گوش و زبان و

ص: ۱۰۰

اندیشه، و خیال خود را به معصیت بازداری، و به طاعت مصروف گردانی، و کسی که کرامت و بزرگی آخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید، پس هرگاه چنین باشی ای ابوذر به درجه ولایت الهی می رسی، و دوست خدا می گردی.

در این مقام حضرت سید الانام به چندین خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند.

خصلت اول: در حیاست

و حیا عبارت از تأثر نفس است از امری که قباحت آن امر بر او ظاهر شود، و باعث انزجار او گردد از آن عمل، و این بر دو قسم است، یکی از افضل صفات کمال است، و مورث فوز به سعادت است، و دیگری موجب حرمان از کمالات است، اما آنچه کمال است آن است که بعد از آنکه به علم تمیز میان نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق شرم کند در ترک کردن عبادات و محاسن آداب شریعت، و از مرتکب شدن معاصی و قبیح آداب که از شرع قباحت آنها معلوم شده باشد، و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب مذکور شد.

و ظاهر است کسی که متصف به صفت حیا باشد، البته هر قبیحی را که اراده می کند اگر تفکر نماید که حق تعالی حاضر است و بر فعل او مطلع است، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام مطلع می شوند، و هر روز اعمال امت را بر ایشان عرض می کنند، و دو ملک که پیوسته ملازم اویند البته بر عمل او مطلع می شوند، و اگر حق تعالی پرده از او برگیرد ملائکه سماوات بر فعل او مطلع می شوند، و در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و گروهی بی حد و احصا از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد شد، و این معنی از روی یقین و ایمان حالی او

گردد، البته متوجه آن عمل نخواهد شد، و همچنین در فعل طاعات.

و آنچه از حیا مذموم است آن است که امر حقی را به عقل ناقص خود قبیح شمارد و ترک آن کند، و این از جهل ناشی می شود، مثل آنکه مسئله ای بر او مشکل شده است نمی پرسد و حیا می کند و در جهالت می ماند، یا عبادتی را ترک می کند برای اینکه در نظر جمعی از اشقیاء بدنماست، و این حیا موجب محرومی از سعادات است، و حق تعالی می فرماید: **وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ (۱)** به درستی که حق تعالی حیا نمی کند از بیان حق.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حیا دو حیاست: حیای عقل، و حیای حماقت، حیای عقل از علم ناشی می شود، و باعث علم می شود، و حیای حماقت از جهل ناشی می شود و باعث جهالت می گردد (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: حیا از ایمان است، و ایمان موجب دخول بهشت است (۳).

و فرمود: حیا و ایمان هر دو به یک ریسمان بسته اند، هر یک که از آدمی جدا شود دیگری با او می رود (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: ایمان ندارد کسی که حیا ندارد (۵).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: چهار خصلت است در هر که باشد آنها اگر از سر تا پا گناه باشد خدا گناهان او را به حسنه بدل می کند: راستگوئی، و حیا، و حسن

ص: ۱۰۲

۱-۱) سورة احزاب: ۵۳.

۲-۲) اصول کافی ۱۰۶/۲ ح ۶.

۳-۳) اصول کافی ۱۰۶/۲ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۱۰۶/۲ ح ۴.

۵-۵) اصول کافی ۱۰۶/۲ ح ۵.

خلق، و شکر (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که روی او تنگ است علم او کم است، پس حیا در طلب علم خوب نیست (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: از امثال حکما و دانایان پیش نمانده مگر یک مثل که اگر حیا نداری آنچه خواهی بکن، یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح می شود (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: حیا بر دو وجه است، یکی از ضعف عقل است و سستی رأی است، و دیگر قوت است و اسلام و ایمان است (۴).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت عیسی می فرمود: کسی که در خانه خود به خلوت بنشیند، باید پرده خانه را بیاویزد، به درستی که حق تعالی حیا را در میان خلق قسمت فرموده چنانچه روزی را قسمت فرموده (۵).

و از این حدیث شریف ظاهر می شود که سنت است کسی که به بیت الخلا رود جامه ای بر سر بیندازد یا پیچد که سر و رو را فراگیرد، چون حالت ناخوشی است مناسب حیا این است که روی خود را بپوشد، یا آنکه چون در این حالت بر عیوب ظاهره خود از فضلات و کثافات مطلع می شود باید که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند، و از آنها شرم کند که از این کثافت‌های ظاهری بدتر است، و در دعا‌های آداب خلوت اشاره به این معنی هست.

ص: ۱۰۳

۱-۱) اصول کافی ۱۰۷/۲ ح ۷.

۲-۲) اصول کافی ۱۰۶/۲ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۳۳۳/۷۱ ح ۸.

۴-۴) بحار الانوار ۳۳۴/۷۱ ح ۱۰.

۵-۵) بحار الانوار ۳۳۴/۷۱ ح ۱۱.

و اکثر علما در آداب خلوت نقل کرده اند سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد، و بعضی هر دو معنی را از سنتها شمرده اند، و این معنی متضمن آن نیز هست؛ زیرا در تقنیع که در این حدیث وارد شده سر پوشیدن هم به عمل می آید، و فایده بدنی هم دارد که بوهای بد به دماغ سرایت نکند.

خصلت دوم: در عفت شکم از محرّمات و مکروهات

و عفت واجب آن است که از خوردن حرام اجتناب نماید، و عفت از چیزهایی که نهی کراهت از آن فرموده اند، و از شبهه ها که به ظاهر شرع حلال باشد، و احتمال بودن حرام در میان آن مال غالب باشد، مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرام است، مانند ارباب مناصب مستحب است، و این تکلیف از اعظم تکالیف الهی است، و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست، چنانچه وارد شده است که حلال قوت برگزیدگان است، و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای همین بر انبان غذای خود مهر می زدند که شبهه داخل آن نشود.

و بدان که غذاها را در اعمال و آثار و قرب و بعد به خدا مدخلیت عظیم هست؛ زیرا که قوتهای بدنی آدمی از روح حیوانی است، و روح حیوانی بخاری است که از خون به هم می رسد، و خون از غذا بهم می رسد، پس چون غذای حلال قوت آن به اعضا و جوارح رسید هر یکی را به کاری که پسندیده است می دارد، و همه آن قوت صرف عبادات می شود، و لقمه حرام که در بدن داخل شد، و قوت آن به اعضا و جوارح سرایت کرد، آن قوتها از حرام به هم رسیده حرام زاده اند، و از

حرام زاده کار خوب نمی آید، چون سر از دریچه چشم بدر می کند چشم را به معاصی می دارد و هزار فساد می کند، و اگر سر از دریچه گوش بدر می کند آن را به شنیدن انواع باطلها می دارد، و همچنین در جمیع اعضا و جوارح، و اگر نطفه می شود فرزندی که از آن حاصل می شود به یک معنی حرام زاده است، و مایل به بدیها می باشد.

و آن حدیث که واقع شده است کسی که راغب است به غیبت مسلمانان حلال زاده نیست، ممکن است که بر این معنی محمول باشد، و لقمه حلال همه نور و عبادت و معرفت می شود، و موجب قرب به خدا می شود، و دل را متور می کند، و این معنی به تجربه نیز معلوم شده است.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند (۱).

و به اسانید معتبره او حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: بهترین عبادتهای خدا عقیف داشتن شکم و فرج است (۲).

و منقول است که: شخصی به آن حضرت گفت: عمل من بسیار ضعیف است، و روزه کم می دارم، اما گمان من این است که نمی خورم مگر از حلال، حضرت فرمود: کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج (۳).

و حضرت رسول فرمود: بیشتر چیزی که امت من به سبب آن داخل جهنم می شود دو چیز میان تهی است: شکم، و فرج (۴).

ص: ۱۰۵

۱- ۱) بحار الانوار ۳۷۳/۹۳.

۲- ۲) اصول کافی ۷۹/۲ ح ۱ و ۲.

۳- ۳) اصول کافی ۷۹/۲ ح ۴.

۴- ۴) اصول کافی ۷۹/۲ ح ۵.

و به سند معتبر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است: هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت بر او واجب می شود؛ از داخل شدن در دنیا، و متابعت نمودن هواهای نفس، و شهوت شکم، و شهوت فرج (۱).

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام به نجم فرمود: ای نجم تمام شما شیعیان در بهشت با ما خواهید بود، اما چه بسیار قبیح است یکی از شما وقتی داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد، نجم گفت: فدای تو شوم شیعه شما چنین خواهد شد؟ فرمود: بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند (۲).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بیشتر چیزی که بر امت خود می ترسم بعد از خود از کسبهای حرام است، و شهوتهای مخفی، و ربا و سود در بیع و قرض (۳).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که مالی از غیر حلال کسب کند، و به آن مال به حج رود و تلبیه گوید، ندا می رسد به او لا لئیک و لا سعدیک، یعنی لئیک گفتن تو و اجابت کردن و خدمت کردن تو مقبول درگاه ما نیست، و اگر مال از حلال کسب کند و به حج رود و تلبیه بگوید، در جواب او لئیک و سعدیک می گویند (۴).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: دنیا به حلال بر جمعی مشرف شد، و حلال را بر ایشان جلوه داد و عرض کرد، آن حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند، پس بر جماعتی حلال و شبهه را باهم عرض کرد، گفتند، ما را به شبهه احتیاجی نیست و حلال را به وسعت صرف کردند و برای جمعی

ص: ۱۰۶

۱-۱) بحار الانوار ۲۷۱/۷۱ ح ۱۴.

۲-۲) بحار الانوار ۲۷۰/۷۱ ح ۹.

۳-۳) فروع کافی ۱۲۴/۵ ح ۱.

۴-۴) فروع کافی ۱۲۴/۵ ح ۳.

حرام و شبهه را جلوه داد، ایشان گفتند: ما را به حرام احتیاجی نیست و در شبهه به فراخی عیش کردند، و خود را به حرام صرف برای جماعتی جلوه داد دنبالش رفتند و به آنچه می خواستند نرسیدند، و مؤمن در دنیا می خورد به قدر حاجت، مثل کسی که به خوردن میته مضطر شده باشد (۱).

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: حرام نمو نمی کند و زیاد نمی شود، و اگر نمو کند برکت نمی دارد، و هرچه را در راه خدا انفاق می کند ثواب نمی یابد، و هرچه از عقب خود می گذرد، توشه اوست به سوی آتش جهنم (۲).

و به سند معتبر منقول است از سماعه که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

شخصی از مناصب و اعمال بنی امیه مالی بهم رسانیده است، و از آن مال تصدق می کند، و صله و احسان به خویشان می کند، و حج می کند که آن کارهایش را خدا بیامرزد، و می گوید: خدا فرموده است حسنات گناهان را برطرف می کند، حضرت فرمود: آنچه از مال مردم تصرف می نماید گناه است، و گناه گناه را برطرف نمی کند، و لیکن ثواب گناه را برطرف می کند (۳).

و منقول است در تفسیر این آیه که حق تعالی می فرماید وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (۴).

ترجمه ظاهرش این است که: قصد کردیم به سوی آنچه کرده بودند از اعمالی که به صورت عمل خیر بود، پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذره های پراکنده در هوا، یا غبار متفرق، یا خاکستر بر باد داده، حضرت صادق علیه السلام فرمود: و الله که اعمالشان

ص: ۱۰۷

۱-۱) فروع کافی ۱۲۵/۵ ح ۶.

۲-۲) فروع کافی ۱۲۵/۵ ح ۷.

۳-۳) فروع کافی ۱۲۶/۵ ح ۹.

۴-۴) سورة فرقان: ۲۳.

از جامه های سفید مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود، پس حق تعالی می فرماید: هباشو پس پراکنده و باطل می شود، برای اینکه چون به حرامی می رسیدند آن را می گرفتند (۱).

خصلت سوم: در عفت فرج است از محرمان و مکروهات و شبهات

و این نیز از تکالیف شاقّه الهی است، و تحقیقش همان است که گذشت که احتراز از زناى صرف واجب است، و زنا از گناهان کبیره است، و مکروهاتی که در شرع معلوم شده است عفت از آنها مستحب است، و شبهه ها بر دو قسم است:

یکی به اعتبار اشکال در مسئله است، و احتراز از آنها نیز بنا بر مشهور مستحب است، و بعضی این احتیاط را واجب می دانند، مگر آنکه طرف حرمت بسیار ضعیف باشد. و قسم دیگر به شبهه برمی گردد، مثل آنکه به زر شبهه کنیزی خریده باشد، یا زر شبهه را مهر کرده باشد، یا مهر زن را غصب کند، یا در دادن با قدرت مضایقه کند، و زنا بر اعضا و جوارح منقسم می شود، زناى فرج معلوم است، و زناى چشم نگاه کردن به پسران به شهوت و به زنان غیر محرم است، و زناى گوش شنیدن آوازی است که باعث شهوت می شود، و زناى دست بازی کردن است با نامحرم، و همچنین در سایر اعضا، و اینها نیز حرامی و شبهه ای می دارد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که فرمودند: هیچ کس نیست مگر آنکه بهره ای از زنا می یابد، و زناى چشمان

ص: ۱۰۸

نظر کردن است، و زناى دهان بوسیدن است، و زناى دستها لمس کردن است، خواه فرج تصدیق این اعضا بکنند، و خواه تکذیب کند، یعنی خواه زناى فرج متحقق شود و خواه نشود (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بدترین مردم در عذاب در روز قیامت مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد (۲).

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که فرمود: پرهیزید از زنا که روزی را برطرف می کند، و دین را باطل می کند (۳).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: در زنا کار شش خصلت می باشد: سه عقوبت در دنیا، و سه عقوبت در آخرت، اما آنچه در دنیاست: نور او را می برد، و فقیرش می کند، فنا و نیستی را نزدیک می کند، و آنچه در آخرت است: غضب پروردگار است، و دشواری حساب، و خلود در جهنم (۴).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چون زنا بعد از من در میان امت بسیار شود مرگ فجاء بسیار می شود (۵).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت یعقوب به فرزندش می گفت: ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پرهایش می ریزد (۶).

و در حدیث دیگر فرمود: حواریان در خدمت حضرت عیسی علیه السلام جمع شدند،

ص: ۱۰۹

۱-۱) فروع کافی ۵/۵۵۹ ح ۱۱.

۲-۲) فروع کافی ۵/۵۴۱ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۵/۵۴۱ ح ۲.

۴-۴) فروع کافی ۵/۵۴۱ ح ۳.

۵-۵) فروع کافی ۵/۵۴۱ ح ۴.

۶-۶) فروع کافی ۵/۵۴۲ ح ۸.

و گفتند: ای معلم خیرات ما را ارشاد کن، حضرت عیسی علیه السلام فرمود: حضرت موسی کلیم خدا شما را امر کرد که قسم دروغ به خدا مخورید، و من امر می کنم شما را که نه قسم راست بخورید، و نه قسم دروغ، و موسی پیغمبر خدا شما را امر می کرد زنا مکنید، و من شما را امر می کنم که در خاطر خود هم زنا مگذارانید چه جای آنکه بجا آورید؛ زیرا کسی که در خاطر خود خیال زنا می گذراند، مثل کسی است که در خانه مزین طلاکاری آتش روشن نماید، و دودش نقشها و زینتها را باطل کند هر چند خانه نسوزد (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به مفضل بن عمر فرمود: ای مفضل می دانی چرا گفته اند هر که زنا به حرمت مردم می کند، روزی زنا به حرمت او خواهند کرد؟ گفت: نه، فرمود: زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود، و مردی هم در میان ایشان بود که بسیار به قصد زنا به نزد آن زن می رفت، روز آخری که به نزد آن زن آمد خدا بر زبان آن زن جاری کرد که به خانه خود که می روی مردی را با زن خود خواهی دید، آن مرد با خاطر مشوشی از خانه آن زناکار بیرون آمد، و در غیر وقتی که همیشه به خانه می رفت داخل خانه شد بی رخصت، ناگهان مردی را در فراش زن خود دید، هر دو را به خدمت حضرت موسی آورد، و در آن حال جبرئیل نازل شد، و گفت: هر که زنا می کند روزی با حرمت او نیز زنا می کنند، پس حضرت موسی نظر به ایشان کرد و فرمود: عقّت بورزید از زنان مردم تا زنان شما با عقّت باشند (۲).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه

ص: ۱۱۰

۱-۱) فروع کافی ۵/۵۴۲ ح ۷.

۲-۲) فروع کافی ۵/۵۵۳ ح ۳.

شنیده می شود، و عاق پدر و مادر و قاطع رحم و مرد پیر زنا کار نمی شنوند (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: دروغ می گوید کسی که گمان می کند حلال زاده است و زنا را دوست می دارد (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان شما با شما نیکی کنند، و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما (۳).

و فرمود: ولد الزنا سه علامت دارد: مردم را در حضور ایشان آزار می کند، و مشتاق است به زنا، و بغض ما اهل بیت دارد (۴).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که داخل خانه نمی شود مگر آنکه آن خانه خراب می شود، و هرگز به برکت آباد نمی شود: خیانت در امانت کردن، و دزدی، و شراب خوردن، و زنا کردن (۵).

و در حدیث دیگر فرمود: در شب معراج گذشتم بر زنی چند که ایشان را به پستانها آویخته بودند، پرسیدم از جبرئیل که: ایشان کیستند؟ گفت: اینها زنی چندند که زنا کرده اند، و فرزندان زائیده اند و به شوهرهای خود ملحق ساخته اند، و مال شوهرها به میراث به ایشان رسیده (۶).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که به حرام در دبر زنی جماع کند، یا با مردی یا پسری اغلام کند، خدا او را در قیامت محشور گرداند و از مردار گندیده تر که مردم از بوی او متأذی باشند تا به جهنم داخل شود، و خدا از او قبول نکند هیچ

ص: ۱۱۱

۱-۱) بحار الانوار ۱۰۳/۷۳ ح ۹۰.

۲-۲) بحار الانوار ۱۸/۷۹ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۱۸/۷۹-۱۹ ح ۲.

۴-۴) بحار الانوار ۱۹/۷۹ ح ۳.

۵-۵) بحار الانوار ۱۹/۷۹ ح ۴.

۶-۶) بحار الانوار ۱۹/۷۹ ح ۶.

عملی را، و اعمالش را همه حبط نماید، و او را در تابوتی داخل کند و بفرماید که او را به میخهای آهن بر تابوت بدوزند، و در عذاب باشد که اگر رگی از رگهای او را بر چهارصد هزار کس بگذارند همه بمیرند، و از همه کس عذابش بیشتر باشد، و کسی که زنا کند با زن یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا بر قبر او سیصد هزار در جهنم بگشاید که از آن درها مارها و عقربها و شهابها از آتش در قبر او داخل شوند و بسوزد تا روز قیامت، و چون محشور شود اهل قیامت از گند فرج او متأذی باشند تا داخل جهنم شود.

و کسی که به خانه همسایه نظر کند، و نظرش بر عورت مردی یا گیسوی زنی یا بدن او افتد، خدا او را داخل جهنم کند با منافقانی که تتبع امور مسلمانان می کردند، و از دنیا بیرون نرود تا رسوا شود، و در آخرت عیوبش فاش شود، و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی که بر او حرام باشد بهم رساند، و از خوف الهی آن را ترک نماید، حق تعالی آتش جهنم را بر او حرام گرداند، و او را از خوف عظیم قیامت ایمن کند و داخل بهشت سازد.

و کسی که به حرام دست به دست زنی رساند چون به صحرای محشر در آید دستش بسته باشد، و کسی که با زنان نامحرمی خوش طبعی کند، حق تعالی به هر کلمه ای هزار سال او را در محشر حبس کند، و اگر زنی راضی شود که مردی به حرام او را در برگیرد یا ببوسد یا به حرام با او ملاقات نماید، یا با او خوش طبعی کند، بر آن زن نیز گناه آن مرد باشد، و اگر مرد او را مجبور سازد گناه هر دو بر مرد باشد.

و کسی که چشمهای خود را بر کند از دیدن زنی به حرام، خدا در قیامت بر چشمانش میخها بدوزد، و چشمش را پر از آتش کند تا از حساب خلائق فارغ شود، پس بفرماید او را به جهنم برند، و هر که با زن شوهرداری زنا کند از فرج آن مرد و زن رودخانه ای از چرک و ریم روان شود پانصد سال راه، و جمیع اهل جهنم از

گند ایشان متأذی باشند، و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر به غیر محرم خود بکند، و اگر چنین کند خدا ثواب اعمالش را حبط نماید، و اگر زنی مرد بیگانه را به فراش شوهر خود در آورد، بر خدا لازم است که او را به آتش بسوزاند بعد از آنکه در قبر او را عذاب کرده باشد (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: حرمت اغلام زیاده از زناست؛ زیرا حق تعالی با اغلام امتی را هلاک کرد (یعنی: قوم لوط را) و کسی را به زنا در دنیا هلاک نکرد (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هر که با پسری جماع کند در روز قیامت جنب محشور شود، و آبهای دنیا او را پاک نکنند، و خدا بر او غضب کند، و او را لعنت کند، و برای او جهنم را مهیا گرداند، و بد محل بازگشتی است جهنم برای او (۳).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی که بر پشت مردی می رود، عرش الهی به لرزه می آید، و مردی که بگذارد با او چنین عمل قبیحی بکنند، خدا او را بر روی جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ شود، پس بفرماید او را به جهنم افکنند، و او را در هر طبقه ای عذاب کند تا به طبقه زیرین جهنم برسد، و از آنجا بدر نیاید (۴).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: لواط آن است که در پائین تر از دبر با او

ص: ۱۱۳

۱-۱) عقاب الاعمال شیخ صدوق ص ۳۳۲.

۲-۲) فروع کافی ۵/۵۴۳ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۵/۵۴۴ ح ۲.

۴-۴) فروع کافی ۵/۵۴۴ ذیل ح ۲.

مباشرت کند، و مباشرت کردن در دبر کفر است به خدا (۱).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند عالمیان می فرماید: به عزّت و جلال خودم قسم می خورم که بر استبرق و حریر و بهشت نمی نشیند کسی که مردم در دبر او وطی کنند (۲).

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون قیامت قائم شود بیاورند زنانی را که با مثل خود مساحقه کرده اند، جامه ها از آتش در بر و مقنعه ها از آتش بر سر، و زیر جامه ها از آتش پوشیده، و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند، و ایشان را به جهنم اندازند (۳).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که پسری را به شهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند (۴).

خصلت چهارم: در نگاه داشتن چشم است از محرّمات و مکروهات

و از چشم مفاسد عظیم در نفس آدمی راه می یابد، بلکه دریچه اکثر معاصی چشم است، و از آنجا خیال بسیاری از معاصی در نفس حاصل می شود، و نظر کردن به زنان نامحرم و به فرج غیر زن و متعه و اطفال بسیار حرام است، و همچنین نظر کردن به پسران ساده و مزلف با لذت و شهوت حرام است، و موجب

ص: ۱۱۴

۱-۱) فروع کافی ۵/۵۴۴ ح ۳.

۲-۲) فروع کافی ۵/۵۵۰ ح ۸.

۳-۳) فروع کافی ۵/۵۵۲ ح ۲.

۴-۴) فروع کافی ۵/۵۴۸ ح ۱۰.

عشق مجاز که به حقیقت کفر است می گردد؛ زیرا بت پرست می شود و در جمیع احوال آن معشوق در نظرش می باشد و از خدا دور می شود، و به هر فسقی یا کفری که معشوقش مأمورش سازد اطاعت می کند.

چنانچه به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از عشق، حضرت فرمود: دلپهایی که از یاد الهی خالی است حق تعالی محبت غیر خود را به آن دلها می چسباند (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: زنهار حذر نمائید و بپرهیزید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان، که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده می باشند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: نظر کردن تیری است از تیرهای زهر آلوده شیطان، و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او حق تعالی ایمانی به او کرامت فرماید که طعم و لذت آن ایمان را بیابد.

و در حدیث دیگر فرمود: مکرر نظر کردن شهوت را در دل آدمی می کارد و از برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافی است.

و در حدیث دیگر فرمود: ایمن نباشند آن جماعت که نظر بر پشت زنان مردم می افکنند از اینکه مردم نیز نظر به عقب زنان ایشان کنند.

و از جمله نظرهائی که بد است و مورث مفاسد می شود از روی خواهش نظر کردن به زینتهای دنیا و اهل دنیا است که باعث میل به دنیا و مرتکب شدن محرمات می گردد، چنانچه حق تعالی می فرماید: **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا**

ص: ۱۱۵

مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْسَتِهِمْ فِيهِ وَ رِزْقٌ رَّبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۱).

خلاصه مضمونش این است که: باز مکن چشمان خود را و نظر مکن به سوی چیزهایی که متمتع و برخوردار ساخته ایم به آنها صنفی چند از اصناف مردم را از زینت و به جهت زندگانی دنیا، تا بیازمائیم ایشان را در آن چیزها و روزی پروردگار تو که روز به روز به تو می رساند، یا روزی غیر متناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته، یا روزیهای معنوی از معارف و کمالات برای تو بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار دنیا و باقی تر و پاینده تر است. و تکالیف زبان و گوش و سایر آنچه سر به آنها محیط است بعضی گذشت، و بعضی انشاء الله در محل مناسب بیان خواهد شد.

یا أباذر یکفی من الدعاء ما یکفی الطعام من الملح.

یا أباذر مثل الذی یدعو بغير عمل کمثل الذی یرمی بغير وتر.

ای ابوذر کافی است از دعاها نیکی و اعمال خیر آن قدر که طعام را کافی است از نمک.

ای ابوذر مثل آن کسی که دعا می کند بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مانند کسی است که تیر اندازد از کمان بی زه، و توضیح و تنویر این مطالب عالی به وسیله سه نجم به حصول می پیوندد.

در توضیح این مطلب که دعای بدون عمل صالح مانند پرتاب تیر از کمان بی زه است

نجم اول: در بیان فضیلت دعا و فواید آن است

بدان که افضل عبادات و نزدیک ترین راههای قرب بنده به جناب

ص: ۱۱۶

قاضی الحاجات طریقه دعا و تضرع و مناجات است، و به کثرت دعا و مناجات یقین به ذات و صفات کمالیه الهی زیاده می گردد، و توکل و تفویض به جناب مقدس او بیشتر می شود، و موجب قطع طمعها و علائق از خلق می شود، و همین طریقه از جمیع ائمه ما منقول است که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند، خصوصاً سید الساجدین علیه السلام.

چنانچه حق تعالی می فرماید وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِيْ سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ (۱) یعنی: گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم؛ زیرا آن جماعتی که تکبر می نمایند و سرکشی می کنند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری.

و در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که: مراد از عبادت در این آیه دعاست (۲).

پس حق تعالی اول امر به دعا فرموده، و دیگر وعده اجابت نموده، و بعد از آن دعا را عبادت شمرده، و ترک دعا را تکبر خوانده، و بر ترکش وعده دخول جهنم فرموده.

و در موضع دیگر می فرماید وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِيْ عَنِّيْ فَاِنِّيْ قَرِيْبٌ اُجِيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فَلَئْسَ تَجِيْبُوْا لِيْ وَا لِيُؤْمِنُوْا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ (۳).

ترجمه اش این است که: چون سؤال نمایند از تو بندگان من از صفت من، یا نزدیکی و دوری من، یا کیفیت دعا کردن من که آهسته دعا کنند یا بلند، پس بگو به

ص: ۱۱۷

۱-۱) سوره غافر: ۶۰.

۲-۲) اصول کافی ۴۶۶/۲-۴۶۷.

۳-۳) سوره بقره: ۱۸۶.

ایشان که من نزدیکم به ایشان به علم و احاطه و لطف و رحمت، مستجاب می‌کنم دعای دعاکننده را وقتی که مرا بخواند، پس باید که بنندگان اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان طلبیده‌ام، یا آنکه چون من اجابت می‌کنم در دعا باید که ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف من، و باید که ایمان آورند به وعده من در اجابت دعا، یا در ایمان خود ثابت باشند، شاید که راه راست یابند و به رشد و صلاح خود پی ببرند.

و به سند معتبر منقول است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند: کدام عبادت بهتر و افضل است؟ حضرت فرمود: هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حق تعالی که از او سؤال نمایند، و از رحمت‌های غیر متناهی که نزد اوست طلب نمایند، و هیچ کس بر خدا دشمن تر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعاست، و از عطاها و رحمت‌های الهی سؤال ننماید (۱).

و از میسر بن عبد العزیز منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای میسر دعا بکن، و مگو هرچه مقدر شده است خواهد شد، به درستی که نزد خدا منزلتی هست که نمی‌توان رسید مگر به دعا و مسئلت، و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند و سؤال ننماید، از خدا چیزی به او نمی‌دهند، پس بطلب تا عطا کند، ای میسر هر که دری را بسیار می‌کوبد، البته بر رویش می‌گشایند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که از فضل خدا سؤال ننماید فقیر می‌شود (۳).

و فرمود: بر شما باد به دعا، به درستی که شما را قرب به خدا حاصل نمی‌شود به عبادتی مثل دعا، و ترک مکنید طلب حاجت کوچکی را برای خردی آن

ص: ۱۱۸

۱-۱) اصول کافی ۴۶۶/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۴۶۶/۲-۴۶۷ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۴۶۷/۲ ح ۴.

حاجت، به درستی که حاجات کوچک و بزرگ به دست خداست (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی در زمین دعاست، و فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دعا بسیار می کردند (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: دعا حربۀ مؤمن است برای دفع دشمنان، و عمود دین است که به آن دین مؤمن برپاست، و نور آسمان و زمین است (۳).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که به صحابه فرمودند: می خواهید دلالت کنم شما را بر حربۀ و سلاحی که شما را نجات دهد از شرّ دشمنان شما و روزی شما را زیاد کند؟ گفتند: بلی، فرمود، دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز به درستی که حربۀ مؤمن دعا است (۴).

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: دعا از نیزه تیز کارگتر است (۵).

و فرمود: دعا رد می کند قضا را هرچند که از آسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد (۶).

و فرمود: بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست، و موجب فیروزی به همه حاجتهاست، و به کرامتهای الهی نمی توان رسید مگر به دعا، و هر دری را که

ص: ۱۱۹

۱-۱) اصول کافی ۴۶۷/۲ ح ۶.

۲-۲) اصول کافی ۴۶۷/۲-۴۶۸ ح ۸.

۳-۳) اصول کافی ۴۶۸/۲ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۴۶۸/۲ ح ۳.

۵-۵) اصول کافی ۴۶۹/۲ ح ۶.

۶-۶) اصول کافی ۴۶۹/۲ ح ۱.

بسیار می‌گویند البتّه بر روی او می‌گشایند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: بر تو باد به دعا که شفای جمیع دردهاست (۲).

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقول است که: هر بلائی که بر بنده نازل گردد، خدا او را دعا الهام نماید البتّه آن بلا زود زایل می‌شود، و هر بلائی که بر مؤمن نازل شود و توفیق دعا نیابد و ترک کند، البتّه آن بلا به طول می‌انجامد، پس بر شما باد به دعا و تضرّع به سوی خداوند عالمیان (۳).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: دوا کنید بیماران خود را به تصدّق، و دفع کنید انواع بلاها را به دعا، و حفظ کنید مالهای خود را به دادن زکات، به درستی که هیچ مرغی به دام نمی‌افتد مگر آنکه تسبیح خود را ترک نماید (۴).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دفع کنید موجهای بلا- را از خود به دعا پیش از آنکه بلا- نازل گردد، به حقّ آن خداوندی که دانه را شکافته، و انواع گیاه را از آن بیرون آورده، و خلائق را خلق فرموده، که بلا به سوی مؤمن تندتر می‌آید از سیلی که از بالای کوه به پائین آید، و از دویدن اسبان تندرو، و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمی‌شود مگر به گناهان ایشان، و اگر استقبال کنند بلا را به دعا و تضرّع و انابه و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد، و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زائل گردد به خدا پناه برند و تضرّع نمایند با یتّهای درست، و سستی نورزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند، البتّه خدا هر فاسدی را برای ایشان به اصلاح می‌آورد، و هر نعمتی را که از ایشان سلب نمود به ایشان

ص: ۱۲۰

۱-۱) اصول کافی ۴۷۰/۲ ح ۷.

۲-۲) اصول کافی ۴۷۰/۲ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۴۷۱/۲ ح ۲.

۴-۴) بحار الانوار ۲۸۸/۹۳ ح ۳.

برمی گرداند (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که به آنها هیچ ضرر نمی کنند:

دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها، و استغفار کردن بعد از گناه، و شکر کردن در وقت نعمت (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی روزیهای مؤمنان را از جائی چند مقرر فرموده که گمان نداشته باشند؛ زیرا بنده ای که نداند روزیش از کجا می رسد دعا بسیار می کند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که را چهار چیز عطا فرمایند او را از چهار چیز محروم نمی کنند: هر که را دعا دادند از اجابت محروم نمی سازند، و هر که را استغفار کرامت کردند توبه اش را قبول می فرمایند، و هر که را شکر عطا کردند نعمتش را زیاد می کنند، و هر که را صبر دادند از اجر و ثواب محروم نمی گردانند (۴).

نجم دوم: در توضیح مجملی از شرایط و آداب دعاست

بدان که چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است به حضرت قاضی الحاجات، باید که آدمی معنی دعا را بداند، و فهمیده با حضور قلب دعا کند، و لاقلاً آدابی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی مثل

ص: ۱۲۱

۱-۱) بحار الانوار ۲۸۹/۹۳ ح ۵.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۹/۹۳ ح ۶.

۳-۳) بحار الانوار ۲۹۰/۹۳ ح ۷.

۴-۴) خصال شیخ صدوق ص ۲۰۲ ح ۱۶.

اویند رعایت نمایند همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع امور اوست رعایت کند، و ظاهر است که اگر کسی حاجتی به مخلوقی عرض کند البته چند چیز رعایت می کند:

اول: آنکه بدانند چه می گویند، و اگر از روزی مستی و بی خبری حرفی گویند با بزرگی و دلش از آنچه می گویند خبر نداشته باشد، اگر سیاستش نکنند به سخنش نیز اعتنا نخواهند کرد، پس در هنگام مناجات با خداوند خود باید دلش خبر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری می شود، و از روی جدّ و جهد و اهتمام طلب نماید، و به حاجت خود بی اعتنا نباشد.

چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: حق تعالی قبول نمی فرماید دعائی را که از دل غافل صادر شود، و فرمود: چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا مکنید که دل شما از آن غافل باشد و خبر نداشته باشد، و لیکن باید که جدّ و سعی کنید از برای او در دعا (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا مستجاب نمی کند دعائی را که با دل سخت قساوت دعا کنند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: خدا مستجاب نمی کند دعائی را که با دل فراموش کار غافل کنند، پس هرگاه دعا کنید دل خود را با خدا دارید، و یقین کنید که دعای شما مستجاب است (۳).

دوم: آنکه کسی را که شخصی برای دفع شدائد به او پناه می برد، البته پیوسته ملازمت او می کند، و در غیر حال شدت به او پناه می برد تا هنگام شدت و بلائی که

ص: ۱۲۲

۱-۱) اصول کافی ۴۷۳/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۴۷۴/۲ ح ۴.

۳-۳) اصول کافی ۴۷۳/۲ ح ۲.

رو دهد روی آن داشته باشد که به او پناه برد، همچنین باید به درگاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کند، و خدا را به سبب وفور نعمت فراموش نکند، تا در شدت‌ها و سختی‌ها که پناه به او برد حاجت به زودی برآورده شود، با آنکه هیچ آنی نیست که بنده را صد هزار گونه احتیاج در امور دنیا و آخرت به جناب مقدس ایزدی نباشد.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: کسی که پیش از نزول بلا دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجاب است، و ملائکه می گویند: این صدای آشنائی است، و دعای او را از آسمان منع نمی کنند، و کسی که پیش از نزول بلا دعا نکند بعد از بلا دعایش مستجاب نمی شود، و ملائکه می گویند که: ما این صدا را نمی شناسیم (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: می گویند: پیش از امروز کجا بودی (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: کسی که از نزول بلائی ترسد، و پیش از نزول آن بلا دعا کند برای دفع آن بلا، خدا آن بلا را به او ننماید (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: کسی که خواهد دعای او در شدت‌ها مستجاب شود، باید در هنگام رخا و نعمت دعا بسیار بکند (۴).
و بر این مضمون احادیث بسیار است.

سوّم: آنکه کسی که به مخلوقی حاجت دارد، خدمات شایسته برای او می کند که مرضیّ طبع او باشد، و از چیزهائی که او کراهت دارد اجتناب می نماید، تا چون حاجتی از او بخواهد برآورده شود، همچنین به درگاه خدا هر که عبادت و بندگی و

ص: ۱۲۳

۱-۱) اصول کافی ۴۷۲/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۴۷۲/۲ ح ۵.

۳-۳) اصول کافی ۴۷۲/۲ ح ۲.

۴-۴) اصول کافی ۴۷۲/۲ ح ۴.

اطاعت الهی بیشتر کرده، دعایش به اجابت نزدیک تر است، چنانچه جناب مقدّس نبوی در این حدیث فرموده اند که: دعای بی عمل صالح از بابت تیر انداختن از کمان بی زه است.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: بهترین دعاها آن است که صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات ذمیمه و دل پرهیزکار، و در مناجات است سبب نجات، و به اخلاص در اعمال خلاصی از عقاب حاصل می شود، پس هر گاه که فزع و خوف شما بسیار شود پناه به خداوند خود برید (۱).

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض نمود که: حق تعالی می فرماید: دعا کنید تا دعای شما را مستجاب گردانم، و ما دعا می کنیم و مستجاب نمی شود، حضرت فرمود: دعای شما برای این مستجاب نمی شود که وفا نمی کنید به پیمانهای که حق تعالی از شما گرفته است در عمل نمودن به اوامر و ترک نمودن مناهی، و حق تعالی می فرماید که: وفا کنید به عهد و پیمان من تا وفا کنم به عهد و پیمان شما، و الله که اگر شما وفا کنید از برای خدا خدا نیز وفا می کند از برای شما (۲).

و از نوف بکالی منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: حق تعالی وحی نمود به حضرت عیسی که: بگو به گروه بنی اسرائیل که داخل خانه ای از خانه های من نشوند مگر با دلهای طاهر و پاک و دیده های خاشع، و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و شبهه و بگو به ایشان: بدانید که از هیچ یک از شما دعائی مستجاب نمی کنم هر گاه مظلّمه کسی به ظلم در ذمه او باشد (۳).

ص: ۱۲۴

۱-۱) اصول کافی ۴۶۸/۲ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۳۶۸/۹۳ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۳۵۶/۹۳ ح ۹.

و در ابواب سابقه گذشت حدیثی که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید کسبش را حلال کند، و این امر بسی ظاهر است که هر چند آدمی را قرب زیاده می شود دعایش به قبول نزدیک تر است، چنانچه نزد پادشاهان ظاهر هر که قربش بیشتر است حاجتش رواتر است. و ایضا چنانچه سابقا تحقیق کردیم هر چند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر می شود قابلیت استفاضه زیاده می شود، و مانعی که از فیض هست از طرف قابل است، هر چند قابل کامل تر می شود قابلیت رحمت زیاده می شود، و فیض بیشتر فائض می شود.

چهارم: از شرایط استجاب دعا کمال معرفت آن خداوندی است که از او حاجت می طلبد، و سابقا مجملی اشاره کردیم که هر کس خدا را به قدری از معرفت شناخته، درخور آن معرفت از او فیض می برد، و از خداوند شناخته خود سؤال می کند، پس هر قدر که در مراتب قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمام تر و کامل تر می شناسد تأثیرات آن صفات به او زیاده عاید می گردد، و به این معنی اشاره دارد آن حدیث که به اسانید بسیار منقول است که:

من نزد گمان نیکوی بنده خودم که به من دارد، و هر قدر که گمان او به من نیکوتر است من با او نیکوتر معامله می نمایم (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: جماعتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودند: چه علت دارد که ما دعا می کنیم و دعای ما مستجاب نمی شود؟ حضرت فرمود: زیرا که شما کسی را دعا می کنید که او را نمی شناسید (۲).

ص: ۱۲۵

۱- ۱) اصول کافی ۷۲/۲ ح ۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۶۸/۹۳ ح ۴.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون دعا کنی گمان کن حاجت تو در خانه تو است (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی بطلبد به او عطا کند، باید از همگی مردم مأیوس و ناامید باشد، و اگر امید از غیر خدا نداشته باشد، پس چون خدا این حالت را از دل او یابد هرچه سؤال کند به او عطا می فرماید (۲).

و این معنی در باب سؤال از مخلوقین هم ظاهر است، هر که عظمت پادشاهی را بیشتر می داند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر می داند توقع عطا از او زیاده دارد، و پادشاه نیز درخور توقع و شناسائی او به او عطا می کند، و در این باب سخن بسیار است، و این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد.

پنجم: از شرایط استجابت مبالغه و الحاح در دعاست، و الحاح نزد مخلوقین به اعتبار تنگی حوصله و قلت کرم ایشان بدنامست، اما حق تعالی دوست می دارد به سبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سؤال مبالغه و الحاح نمایند.

چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: و الله که الحاح نمی نماید بنده مؤمنی بر خدا در حاجت خود، مگر اینکه حق تعالی حاجت او را برمی آورد (۳).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: حق تعالی مکروه و دشمن می دارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سؤال و از برای خود این را پسندیده و دوست می دارد که از او

ص: ۱۲۶

۱-۱) اصول کافی ۴۷۳/۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۵۵/۹۳ ح ۴.

۳-۳) اصول کافی ۴۷۵/۲ ح ۳.

سؤال نمایند، و از آنچه نزد اوست طلب نمایند (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حق تعالی رحم کند بنده ای را که طلب نماید از حق تعالی حاجتی را، پس الحاج نماید در دعا خواه مستجاب بشود دعای او و خواه نشود (۲).

و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: بنده چون دعا می کند حق تعالی پیوسته در مقام برآوردن حاجت اوست مادام که استعجال نکند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی مراد بندگان خود را می داند در هنگامی که او را دعا می کنند، و لیکن دوست می دارد که حاجتهای خود را بیان کنند نزد او (۴).

ششم: از آداب دعا مخفی کردن دعاست؛ زیرا که کریمان مخفی حاجت طلبیدن را دوست تر می دارند، و دعای پنهان به اخلاص نزدیک تر و از ریا دورتر است.

چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که: یک دعا مخفی بجا آوری بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمائی و علانیه بجا آوری (۵).

و اگر حاجت عظیمی داشته باشد استعانت به دعای مؤمنان بجوید، و در مجامع ایشان دعا کنند نیز خوب است، و اگر منظور ناچیز دانستن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد در مجامع دعا کردن بهتر است، و برکات انفاس مؤمنان و اجتماعات ایشان بسیار است، و خود را در میان رحمتهای

ص: ۱۲۷

۱-۱) اصول کافی ۴۷۵/۲ ح ۴.

۲-۲) اصول کافی ۴۷۵/۲ ح ۶.

۳-۳) اصول کافی ۴۷۴/۲ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۴۷۶/۲ ح ۱.

۵-۵) اصول کافی ۴۷۶/۲ ح ۱.

عامی که بر ایشان نازل می شود داخل کردن فوز عظیم است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است: چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند، البته دعای ایشان مستجاب است، و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک ده مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند، البته حق تعالی دعای ایشان را مستجاب می کند، و اگر چهار نفر نباشند و یک نفر خدا را چهل مرتبه در حاجتی بخواند، البته خداوند عزیز جبار دعایش را مستجاب می گرداند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: چهار نفر جمع نمی شوند برای دعا مگر آنکه وقتی متفرق می شوند دعای ایشان مستجاب شده است (۲).

و فرمود: پدرم را که حاجتی رو می داد زنان و اطفال را جمع می نمود و دعا می کرد، و ایشان آمین می گفتند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: دعا خواننده و آمین گوینده در ثواب شریکند (۴).

هفتم: رعایت نمودن اوقاتی است که مظنه استجاب دعاست؛ زیرا حق تعالی بعضی از زمانها و مکانها را در استجابت دخیل کرده است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: طلب نمائید دعا را در چهار ساعت: نزد وزیدن بادهای و گردیدن سایه ها یعنی اول پیشین، و نزد آمدن باران، و نزد ریختن اول قطره ای از خون مؤمنی که شهید شود بر زمین، به درستی که درهای آسمان را در این اوقات می گشایند (۵).

ص: ۱۲۸

-
- ۱-۱) اصول کافی ۴۸۷/۲ ح ۱.
 - ۲-۲) اصول کافی ۴۸۷/۲ ح ۲.
 - ۳-۳) اصول کافی ۴۸۷/۲ ح ۳.
 - ۴-۴) اصول کافی ۴۸۷/۲ ح ۴.
 - ۵-۵) اصول کافی ۴۷۶-۴۷۷/۲ ح ۱.

و در حدیث دیگر فرمود: دعا در چهار محل مستجاب است: در نماز وتر، و بعد از نماز صبح، و بعد از نماز ظهر، و بعد از نماز شام (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت: نزد خواندن قرآن، و نزد اذان، و نزد آمدن باران، و نزد ملاقات کردن دو صف برای شهادت (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: بهترین وقتها که خدا را بخوانید سحرهاست (۳).

و منقول است که: چون حضرت صادق علیه السلام اراده طلب حاجت داشتند نزد شمس طلب می نمودند، و اول چیزی تصدق می کردند، و خود را به بوی خوشی خوش بو می کردند، و به مسجد می رفتند، و حاجت خود را می طلبیدند (۴).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: حق تعالی از بندگان خود دوست می دارد هر بنده ای را که بسیار دعا کند، پس بر شما باد به دعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب، و به درستی که این ساعتی است که درهای آسمان گشوده می شود، و روزیها قسمت می شود، و حاجتهای عظیم برآورده می شود (۵).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: در شب ساعتی هست هر که توفیق بیابد و در آن ساعت نماز کند و خدا را بخواند، البته دعایش مستجاب است در هر شبی که باشد، و آن بعد از نصف است تا به قدر سدس شب بگذرد (۶).

ص: ۱۲۹

۱-۱) اصول کافی ۴۷۷/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۴۷۷/۲ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۴۷۷/۲ ح ۶.

۴-۴) اصول کافی ۴۷۷/۲-۴۷۸ ح ۷.

۵-۵) اصول کافی ۴۷۸/۲ ح ۹.

۶-۶) اصول کافی ۴۷۸/۲ ح ۱۰.

و در حدیث دیگر فرمود: سه وقت است که حاجت بنده از خدا محجوب نمی شود: بعد از نماز واجب، و نزد آمدن باران، و نزد ظاهر شدن معجزه ای از حجت‌های خدا در زمین (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کسی را که به سوی پروردگار خود حاجتی باشد در سه ساعت طلب نماید: در ساعتی در روز جمعه، و ساعتی که زوال شمس می شود که در آن وقت بادهای رحمت می وزد، و درهای آسمان گشوده می شود، و رحمت الهی نازل می گردد، و خروس به آواز می آید، و یک ساعت در آخر شب نزدیک طلوع صبح، به درستی که در سحر دو ملک ندا می کنند از جانب حق تعالی: آیا کسی هست که در این وقت توبه کند تا توبه اش را قبول کنیم؟ آیا کسی هست سؤال کند و به او عطا کنیم؟ آیا کسی هست طلب آمرزش کند تا گناهانش را بیامرزم؟ آیا کسی هست حاجتی داشته باشد و عرض کند تا حاجتش را برآوریم؟ پس اجابت نمائید در آن وقت داعی خدا را، و طلب نمائید روزی را در ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب که آن دخیل تر است در روزی از سفرها کردن برای تجارت، و آن ساعتی است که خدا قسمت روزی در میان بندگان خود می فرماید.

و فرمود: درهای آسمان را برای شما می گشایند در پنج وقت: نزد آمدن باران، و نزد جهاد فی سبیل الله، و نزد اذان، و نزد خواندن قرآن، و نزد زوال آفتاب، و نزد طلوع صبح (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: ساعتی که در آن ساعت دعا مستجاب می شود در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ شود تا وقتی که مردم به نماز برخیزند،

ص: ۱۳۰

۱- ۱) بحار الانوار ۳۴۳/۹۳ ح ۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۴۳/۹۳-۳۴۴ ح ۴.

و ساعت دیگر آخر روز است تا فرو رفتن آفتاب (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: ساعت استجابت اول زوال است (۲).

و از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام منقول است که حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی در آن ساعت از خدا چیزی طلب نماید البته به او عطا می فرماید، گفتم:

یا رسول الله کدام ساعت است؟ فرمود: وقتی که نصف قرص آفتاب فرو رود، پس حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: حضرت فاطمه علیها السّلام به کنیز خود فرمود که:

برو بر بلندی چون ببینی قرص آفتاب غروب کرده مرا اعلام کن دعا کنم (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که فرمود: بر تو باد به دعا کردن در حال سجده که بنده در سجود از جمیع احوال به خدا نزدیکتر است (۴).

هشتم: از شرایط و آداب دعا تضرع و زیادتى مذلت و شکستگی است، چنانچه از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: هرگاه شما را رقت به هم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل نمی شود مگر وقتی که از برای خدا خالص گردد و متوجه خدا شود، و آن علامت استجابت است (۵).

و در حدیث دیگر فرمود: چون بدن به قشعیره آید و لرزد و چشمانت گریان شود، پس در دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو گردیده و هنگام اجابت است (۶).

ص: ۱۳۱

۱-۱) بحار الانوار ۳۴۸/۹۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۴۵/۹۳.

۳-۳) معانی الاخبار شیخ صدوق ص ۳۹۹ ح ۵۹.

۴-۴) بحار الانوار ۳۴۴/۹۳ ح ۷.

۵-۵) اصول کافی ۴۷۷/۲ ح ۵.

۶-۶) اصول کافی ۴۷۸/۲ ح ۸.

و در حدیث دیگر فرمود: اگر از امری خایف باشی یا حاجتی به خدا داشته باشی، پس اوّل خدا را به بزرگی و به عظمت یاد کن، چنانچه او سزاوار است، و صلوات بر محمّد و آل محمد بفرست، و حاجت خود را بطلب، و خود را به گریه بدار، و سعی کن که گریه کنی اگر چه به مقدار سر مگسی باشد، پدرم می فرمود:

نزدیک ترین حالات بنده به خدا در هنگامی است که در سجده باشد و گریان باشد (۱).

و تضرّعاتی که به دست می باشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره آن است که: اگر هنگام رغبت و رجا باشد کف دست را به سوی آسمان کنی، چنانچه دست پیش کسی می داری که چیزی به دست دهد، و اگر حالت خوف و بیم باشد پشت دستها را به آسمان می داری، یعنی من از اعمال خود ناامید شدم، و از کثرت بدی اعمال روی طلب از تو ندارم، و در حال تضرّع انگشت سبابه راست به جانب راست و چپ حرکت می دهی که نمی دانم از اصحاب یمنیم یا اصحاب شمال و از نیکوکارانم یا از بدکاران، و در هنگام تبّئ و انقطاع انگشت سبابه دست چپ را بلند می کنی و پست می کنی، مانند کسی که به ابرام چیزی از کسی طلبد، یا اشاره به آن است که نمی دانم مرا بلند خواهی کرد یا پست خواهی گذاشت، و در هنگامی که گریه بسیار شود و اسباب و علامت اجابت ظاهر گردد دستها را از جانب سر خود بلند می کنی، یا از پیش روی خود پیش می بری که گویا حاجتم را داده اند و دست فراز می کنم بگریم (۲).

ای عزیز بین حق تعالی با آن مرتبه و جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی با

ص: ۱۳۲

۱- ۱) اصول کافی ۴۸۳/۲ ح ۱۰.

۲- ۲) اصول کافی ۴۸۰/۲-۴۸۱.

گدایان خوان احسانش چه نحو سلوک کرده، و ایشان را رخصت چه گستاخیاها داده، و به آن رفعت شأن خود را چه نزدیک گردانیده، و به این وسایل بندگان را به آشنائی خود خوانده، و بندگان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیانه با پروردگار خود سلوک می نمایند، و از چنین خداوند کریمی که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکاران و بدکاران کشیده رو می گردانند، و رو به عاجزان و لئیمان ممکنات می برند، و از رحمتهای خدا خود را محروم می گردانند.

نهم: بدان که کسی را که حاجتی به درگاه بزرگی باشد اول یساولان و دربانان آن درگاه را خوشنود می گرداند که دخول به مجلس پادشاه او را به آسانی حاصل شود، و حاجتش زود برآورده شود، و دربانان درگاه مالک الملوک فقرا و مساکینند، باید پیش از طلب حاجت تصدقی بکنند تا حاجتش زودتر برآورده شود، چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: هرگاه احدی از شما بیمار می شود طیب را می طلبد و به او چیزی می دهد، و اگر حاجتی به پادشاهی دارد به دربانان رشوه می دهد، پس اگر حاجتی به خدا داشته باشد تصدقی بکند خواه کم و خواه بسیار.

دهم: آنکه اگر کسی حاجتی دارد، گاه هست که در نزد کریمان حاجت دیگران را وسیله حاجت خود می کند، به این که یا اول حاجت دیگران را مقدم می دارد که آن کریم را خوش آید که او اهتمام به شأن دیگران زیاده از خود دارد، و این معنی موجب زیادتی روائی حاجت اوست، یا آنکه حاجتی که خود دارد برای دیگران می طلبد تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود آن حاجت را برای دیگران می طلبد، پس آن حاجت را برای او نیز بر وجه اکمل روا کند، یا آنکه در هنگام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک می کند، و این معنی نیز خوش آینده طبع کریمان است که آدمی فقط در فکر خود نباشد، و دیگران را در وقتی که احسانی به او

می رسد فراموش نکند، چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه چنین تعلیم بندگان فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چون یکی از شما دعا کند دعا را عام بکند، و مخصوص خود نگرداند که دعا به استجاب نزدیکتر می شود (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که چهل مؤمن را مقدم دارد، و از برای ایشان دعا کند، دعایش مستجاب می گردد (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هیچ دعائی زودتر مستجاب نمی شود از دعای غایبی از برای غایبی (۳).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: نزدیک ترین دعاها به اجابت دعای مؤمنی است که از برای برادر مؤمن خود کند غایبانه، پس ملکی که موکل است به دعای او می گوید: آمین و از برای تو خدا دو برابر آنچه از برای برادر خود دعا کردی عطا می فرماید (۴).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث زیادتى روزى می شود، و بلاها را دفع می کند (۵).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند، خدا به عدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد از اول تا آخر دنیا به مثل آنچه برای ایشان دعا کرده است به او برمی گرداند، و به درستی که بنده ای را در

ص: ۱۳۴

۱- ۱) اصول کافی ۴۸۷/۲ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۱۳/۹۳ و اصول کافی ۵۰۹/۲ ح ۵.

۳- ۳) اصول کافی ۵۱۰/۲ ح ۷.

۴- ۴) اصول کافی ۵۰۷/۲ ح ۳.

۵- ۵) اصول کافی ۵۰۷/۲ ح ۱.

قیامت امر کند به جهنم برند، پس ملائکه او را کشند، در آن حال مؤمنان و مؤمنات گویند: پروردگارا این بنده در دنیا برای ما دعا می کرد، ما را شفاعت ده در حق او، پس خدا ایشان را شفیع او کند، و به شفاعت ایشان نجات یابد (۱).

و از ابراهیم بن هاشم منقول است که گفت: عبد الله بن جندب را در عرفات دیدم، و هیچ کس وقوف را از او بهتر بجا نیاورد، پیوسته دست به آسمان بلند کرده بود، و آب دیده بر دو طرف رویش جاری بود به حدی که بر زمین می ریخت، چون مردم از وقوف فارغ شدند و برگشتند به او گفتم: هرگز وقوفی به خوبی وقوف تو ندیده ام، گفت: و الله دعا نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود؛ زیرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم می فرمود: هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غیب او، از عرش او را ندا کنند که: از برای تو باد صد هزار برابر آنچه از برای او دعا کردی، و نخواستم که صد هزار برابر محقق ضامن شده را ترک کنم برای یکی که ندانم مستجاب می شود یا نه (۲).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که: هرگاه ملائکه می شنوند مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا می کند غایبانه، یا او را به نیکی یاد می کند، به او می گویند: نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود، دعای خیر از برای او می کنی و او از تو غایب است و او را به نیکی یاد می کنی، حق تعالی به تو عطا فرمود دو برابر آنچه از برای او دعا کردی، و بر تو ثنا گفت دو برابر آنچه تو بر برادر خود ثنا گفتی، و تو راست فضل و زیادتی بر او، و اگر بشنوند که برادر مؤمن خود را به بدی یاد می کند و بر او نفرین می کند، به او می گویند: بد برادری هستی برای برادر خود، باز

ص: ۱۳۵

۱- ۱) اصول کافی ۵۰۷/۲-۵۰۸ ح ۵.

۲- ۲) اصول کافی ۵۰۸/۲ ح ۶.

ایست از بدگوئی و نفرین او، ای کسی که خدا گناهان و عیبهای تو را پوشیده است و متوجه احوال خود شو، و به عیوب خود نظر کن، و خدا را شکر کن که عیبهای تو را پوشیده است، و بدان که خدا بنده خود را بهتر از تو می شناسد (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون ظلمی بر کسی واقع شود، و او نفرین کند بر کسی که بر او ظلم کرده است، حق سبحانه و تعالی می فرماید:

شخصی دیگر هست که گمان می کند تو بر او ظلم کرده ای و تو را نفرین می کند، اگر می خواهی نفرین تو را و او را هر دو مستجاب گردانم، و اگر می خواهی هر دو را تأخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فراگیرد (۲).

یازدهم: از جمله آداب دعا آن است که خدا را پیش از طلبیدن حاجت به بزرگواری و عظمت وجود و کرم ستایش کند، و نعمتهای او را بر خود و بر دیگران یاد کند، و او را بر آن نعمتها شکر کند، چنانچه اگر کسی نزد بزرگی می رود که مطلبی عرض کند ابتدا شروع به مطلب نمی کند، بلکه آداب آن است که پیش از مطلب او را ستایشی درخور بزرگواری او بکند، و حق تعالی در سوره کریمه حمد این آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده، و خود را به رحمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده، و بعد از آن عبادت را به وسیله امام الحاجه عرض کرده؛ زیرا که حاجت طلبان را ارمغانی درخور توانائی خود گذرانیدن مناسب است، و بعد از آن طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده.

و ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعده الهی موجب مزید بر

ص: ۱۳۶

۱-۱) اصول کافی ۵۰۸/۲ ح ۷.

۲-۲) اصول کافی ۵۱۱/۲.

نعمت است، و حسن طلبی است که تو خداوندی که پیوسته احسان کرده ای، اکنون نیز احسان نمائی بعید نیست، و نعمتهای خدا را بر دیگران یاد کردن نیز حسن طلبی است که چون به همه مخلوق احسان کرده سزاوار است که به من احسان نکنی، چنانچه شخصی نزد بزرگی می رود، و قصیده ای یا نثری را بر او می خواند، و کرمهای او را یاد می کند که بر او نیز کرم کند، و لهذا وارد شده که بهترین دعاها الحمد لله است.

و ایضا چون گناهان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است، پیش از دعا استغفار از گناهان باید کرد تا موجب رفع موانع شود، و به حمد و ثنا او را قربی به جناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش زودتر برآورده شود، و بر این مضامین احادیث بسیار است.

چنانچه منقول است که مفضل به حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که: دعای جامعی تعلیم من فرما، حضرت فرمود: حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز می کند برای تو دعا می کند می گوید سمع الله لمن حمده، یعنی خدا مستجاب کرد دعای حمد کنندگان خود را (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر گاه یکی از شما بخواهد از خداوند خود حاجتی سؤال نماید از حاجت های دنیا و آخرت، باید ابتدا کند به ثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد، بعد از آن حاجت خود را بطلبد (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: اول خدا را به صفات کمال مدح کن، پس ثنا بگو او را بر نعمتها و شکر کن، پس اقرار به گناه خود بکن، بعد از آن سؤال کن، و الله که هیچ

ص: ۱۳۷

۱-۱) اصول کافی ۵۰۳/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۴۸۴/۲ ح ۱.

بنده ای از گناه بدر نمی آید مگر به اقرار به گناهان (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هرگاه حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود را بگوئید؛ زیرا کسی که حاجتی از پادشاهی طلب می نماید از برای او مهیا می کند از ستایش بهترین سخنانی که بر آن قدرت دارد که او را به آن سخن بستاید (۲).

و فرمود: شخصی داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد، دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سؤال کرد، حضرت فرمود: این بنده تعجیل کرد بر خداوند خود، و دیگری آمد و دو رکعت نماز گذارد، و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد، حضرت فرمود: حاجت خود را بطلب که خدا عطا می فرماید (۳).

دوازدهم: از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است؛ زیرا اگر کسی حاجتی به درگاه پادشاهی دارد، مناسب این است که تحفه ای برای مقربان آن پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند، و اگر ایشان هم شفاعت نکنند، چون آن پادشاه مطلع می شود که به ایشان تحفه ای داده ای، و مقربان او را نوازش فرموده ای، او را خوش می آید و حاجتش را روا می کند.

و ایضا کسی که محبوب بزرگواری است، نزد آن بزرگوار مدح او کردن و از برای او رفعت طلبیدن هرچند آن محبوب محتاج نباشد، آن بزرگوار را خوش می آید که محبوب او را ستایش می کند، و به این اسباب صلوات موجب قبولی دعا می گردد.

و نکته لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت کبرا گذشت، و تفصیل این سخن را در شرح صحیفه کامله بیان کرده ایم.

ص: ۱۳۸

۱-۱) اصول کافی ۴۸۴/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۴۸۵/۲ ح ۶.

۳-۳) اصول کافی ۴۸۵/۲-۴۸۶ ح ۷.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: دعا محجوب است از آسمان، و مستجاب نمی شود تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند، دعا بر بالای سرش ایستاده بال می زند، و چون صلوات فرستاد بالا می رود (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که را به خدا حاجتی باشد اوّل صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، و بعد از آن حاجت خود را بطلبد، پس دعای خود را ختم کند به صلوات بر محمد و آل محمد، به درستی که خدا کریم تر است از اینکه دو طرف دعا را قبول فرماید و میان را رد کند؛ زیرا که صلوات بر محمد و آل محمد البتّه مقبول است و رد نمی شود (۳).

و فرمود: چون نام پیغمبر مذکور شود بسیار بر او صلوات فرستید؛ زیرا هر که یک صلوات بر آن حضرت بفرستد حق تعالی بر او هزار صلوات بفرستد در هزار صف از ملائکه، و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند به سبب صلوات خدا و ملائکه بر او، پس کسی به چنین رحمتی رغبت ننماید او جاهل و غافل است، و خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السّلام از او بیزارند (۴).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را برطرف می گرداند (۵).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که صد مرتبه بگوید یا

ص: ۱۳۹

۱-۱) اصول کافی ۴۹۱/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۴۹۱/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۴۹۴/۲ ح ۱۶.

۴-۴) اصول کافی ۴۹۲/۲ ح ۶.

۵-۵) اصول کافی ۴۹۲/۲ ح ۸.

رَبِّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَدِّ حَاجَتِ او بِرَأْوَدِهِ شُود، كِه سِي حَاجَتِ از حَاجَتِهَای دُنیا بِاشد (۱).

و به روایت دیگر فرمود: هیچ عملی در میزان اعمال سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و شخصی را در قیامت اعمالش را به میزان می گذرانند سبک می آید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله صلوات بر خود را در میزان او می گذارد سنگین می شود، و بر اعمال بدش زیادت می کند (۲).

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق به صباح بن سیابه فرمود:

می خواهی تو را چیزی تعلیم نمایم که خدا به سبب آن روی تو را از آتش جهنم نگاه دارد؟ گفت: بلی، فرمود: بعد از صبح صد مرتبه بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد، تا خدا روی تو را از گرمی آتش جهنم نگاه دارد (۳).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حق تعالی شصت حاجت او را بر آورد، سی حاجت دنیا و سی حاجت آخرت (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون شب جمعه می شود نازل می شوند از آسمان ملائکه به عدد ذرات هوا، یا به عدد مورچگان، و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند، و نمی نویسند تا روز شنبه عملی را به غیر از صلوات بر محمد و آل محمد، پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید (۵).

ص: ۱۴۰

۱-۱) اصول کافی ۴۹۳/۲ ح ۹.

۲-۲) اصول کافی ۴۹۴/۲ ح ۱۵.

۳-۳) من لا یحضره الفقیه ۳۱۴/۱ ح ۱۴۲۶.

۴-۴) بحار الانوار ۶۰/۹۴ ح ۴۳.

۵-۵) من لا یحضره الفقیه ۲۷۳/۱ ح ۱۲۵۰.

و فرمود: سنت مؤکد است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستید، و در روزهای دیگر صد مرتبه (۱).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد (۲).

و به سند دیگر منقول است: هر که بعد از عصر روز جمعه بگوید: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأوصیاء المرضیین بأفضل صلواتک، و بارک علیهم بأفضل برکاتک، و السّلام علیهم و علیهم و رحمہ اللّٰه و برکاتہ، حق تعالی صد هزار حسنه در نامه عملش ثبت نماید، و صد هزار گنااهش را محو فرماید، و صد هزار حاجتش را بر آورد، و صد هزار درجه برای او بلند کند (۳).

و روایت دیگر: آن است که اگر هفت مرتبه بخواند خدا به عدد هر بنده ای حسنه ای به او عطا فرماید، و عملش در آن روز مقبول گردد، و چون در قیامت مبعوث شود در میان دو چشمش نوری ساطع باشد (۴).

و در بعضی احادیث این زیادتى هست که و السّلام علیهم و علی ارواحهم و أجسادهم و رحمہ اللّٰه و برکاتہ، و هر یک را که بخوانند خوب است (۵).

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: هر که قادر نباشد بر چیزی که کفاره گناهان خود را بدهد صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهانش را درهم می شکند (۶).

ص: ۱۴۱

۱-۱) فروع کافی ۴۱۶/۳ ح ۱۳.

۲-۲) فروع کافی ۴۲۹/۳ ح ۳.

۳-۳) فروع کافی ۴۲۹/۳ ح ۴.

۴-۴) فروع کافی ۴۲۹/۳ ح ۵.

۵-۵) مستطرفات سرائر ص ۶۰ ح ۳۰.

۶-۶) بحار الانوار ۴۷/۹۴ ح ۲.

و حضرت امام علی النقی علیه السّلام فرمود که: حق تعالی ابراهیم را خلیل خود کرد برای آنکه صلوات بر محمّد و آل محمّد بسیار می فرستاد (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که به این نحو صلوات بر محمّد بفرستد که صلوات اللّٰه و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمّد و آل محمّد، و السّلام علیه و علیهم و رحمہ اللّٰه و برکاته، از گناهان پاک شود مانند روزی که از مادر متولد شده (۲).

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام به سندهای معتبر منقول است که: چون عطسه کنید بگوئید الحمد لله رب العالمین و صلّی اللّٰه علی محمّد و اهل بیته (۳).

و به سند دیگر منقول است: کسی که صدای عطسه را بشنود، و حمد الهی بکند، و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد، هرگز به درد دندان و درد چشم مبتلا نشود (۴).

و به سندهای بسیار از حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله منقول است که فرمود: هر که صلوات بر من بفرستد و بر آل من صلوات نفرستد بوی بهشت را نشنود با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده می شود (۵).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بشارت می دهم تو را که جبرئیل مرا خبر داد کسی که از امت من صلوات بر من بفرستد، و بعد از آن بر آل من بفرستد، درهای آسمان برای او گشوده می شود،

ص: ۱۴۲

۱- ۱) بحار الانوار ۵۴/۹۴ ح ۲۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۵۵/۹۴ ح ۲۷.

۳- ۳) اصول کافی ۶۵۵/۲ ح ۹.

۴- ۴) اصول کافی ۶۵۶/۲ ح ۱۷.

۵- ۵) بحار الانوار ۴۸/۹۴ ح ۴.

و ملائکه هفتاد صلوات بر او می فرستند، و اگر گناهکار باشد گناهانش می ریزد، چنانچه برگ از درختان می ریزد، و حق تعالی می فرماید: لَئِيكَ اِي بِنْدَةٍ مِّنْ وَ سَعْدِيكَ تُو رَا اِجَابَتِ كَرْدَم، و مَدَد و اِعَانَت تُو مِي نَمَائِم، و بَه مَلَائِكَه مِي فَرْمَائِد:

ای ملائکه من شما هفتاد صلوات بر او فرستادید، من هفتصد صلوات بر او می فرستم، و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت من صلوات نفرستد، میان صلوات او و آسمان هفتاد حجاب به هم رسد، و حق تعالی فرماید که لا لَئِيكَ و لا سَعْدِيكَ، اِجَابَت تُو نَمِي كَنَم و تُو رَا مَدَد و اِعَانَت نَمِي نَمَائِم، اِي مَلَائِكَه مِّنْ دَعَايِ اُو رَا بِالَا- مِيَاوَرِيد، مَگَر اَنَكَه بَه پِيغَمْبَر مِّنْ عَتْرَتِ اُو رَا مَلْحَق كَنَد، پَس دَعَايِ اُو پِيوَسْتَه دَر حِجَابِ اسْت تَا مَلْحَق كَنَد بَه مِّنْ اَهْلِ بَيْتِ مَرَا (۱).

و ظاهر احادیث معتبره آن است که هر وقت نام مبارک آن حضرت مذکور شود صلوات بر او و آل اطهار فرستادن واجب است (۲).

و در احادیث معتبره وارد است که فرمود: کسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد که گناهانش آمرزیده شود، پس او دور است از رحمت الهی (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: بخیل و بدترین بخیلان کسی است که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که صلوات مرا فراموش کند راه بهشت را کم کرده است (۵).

ص: ۱۴۳

۱-۱) بحار الانوار ۵۶/۹۴ ح ۳۰.

۲-۲) بحار الانوار ۴۷/۹۴ باب ۲۹.

۳-۳) بحار الانوار ۴۷/۹۴ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۵۵/۹۴ ح ۲۶.

۵-۵) بحار الانوار ۴۹/۹۴ ح ۸.

و به سند معتبر از مالک جهنی منقول است که گفت: من گلی به دست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دادم، حضرت گرفتند بو کردند، و بر دیده های خود گذاشتند، بعد از آن فرمودند: هر که گلی بگیرد و بو کند و بر چشمانش گذارد و بگوید: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته خدا او را بیامرزد.

نجم سوّم: در بیان علت مستجاب نشدن بعضی از دعاها

بدان که چون حق سبحانه و تعالی وعده فرموده دعای بندگان خود را مستجاب گرداند، البتّه خلف در وعده الهی نمی باشد، پس اینکه بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمی شود به چند وجه جواب می توان گفت:

اوّل: آنکه چون حق تعالی حکیم و علیم است، کارهای او البتّه منوط به حکمت و مصلحت است، پس وعده ای که فرموده مشروط به حکمت است، یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب می کنم، چنانچه اگر کریمی گوید هر که از من چیزی می طلبد عطا می کنم، و شخصی بیاید و گوید افعی کشنده ای به دست من بده، یا زهر قاتلی را بده که بخورم، و آن سائل ضرر آنها را نداند، و دادن به او موجب هلاک او گردد، البتّه عطا نکردن در چنین حالی به کرم انطباق است، بلکه عطا کردن جور است، و ظاهر است که اکثر آرزوهای خلاق موجب ضرر ایشان است و نمی دانند، و از روی جهالت سؤال می نمایند، و حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعای طلب حاجات صحیفه کامله به این معنی اشاره فرموده: ای خداوندی که متبدّل نمی سازد حکمت او را وسیله ها.

اگر کسی گوید: هر گاه چنین باشد دعا چه فایده دارد؟ زیرا هر چه صلاح بندگان در آن است البتّه حق تعالی به عمل می آورد.

جواب می گوئیم: ممکن است که یک امری بدون دعا مصلحت در عطای آن نباشد، و مصلحت مشروط به دعا باشد، پس امور بر سه قسم است: بعضی آن است که بدون دعا مصلحت در عطای آن هست، آن را بدون دعا کرامت می فرماید. و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در دادن آن نیست، آن را مطلقاً منع می فرماید. و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطای آن هست، و بی دعا مصلحت نیست، چنین امری عطایش موقوف به دعاست، و چون آدمی تمیز میان این امور به عقل خود نتواند داد باید دعا بکند، و اگر حاصل نشود از دعا مأیوس نشود، و بداند صلاح او در این چیز نبوده که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده، با آنکه اصل دعا کردن عبادتی است البتّه بهترین عبادت ها، و موجب قرب می شود.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا کن و مگو که آنچه مقدر شده است خواهد شد؛ زیرا دعا عبادت است (۱).

و تفصیل این کلام بعد از این مذکور خواهد شد.

وجه دوّم: آن است که هر چیز را شرطی چند می باشد، و مانعی چند می باشد.

که تا آن شرایط به عمل نیاید، و آن موانع بر طرف نشود، ثمره بر آن فعل مترتب نمی شود، مثل آنکه حق تعالی فرموده نماز کنید تا شما را بیمارزم، و نماز را شرایط هست که اگر بدون آن شرایط به عمل آورد مقبول نیست، پس اگر کسی نماز بی وضو بکند نماز نکرده است و مستحقّ آمرزش نیست، و همچنین مانعی چند را

ص: ۱۴۵

تأثیر می دارد چنانچه فرموده اند نماز موجب قرب است، اگر کسی نماز کند و جمیع قیایح را بجا آورد تأثیر آن قیایح که موجب بعد و حرمان است مانع است از تأثیر نماز در قرب.

و همچنین اگر طیبی بگوید ریوند (۱) مسهل است، یعنی با شرایطی که مقرر است بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد بجا نیاورند کار خود را می کند، پس اگر ریوند را بدون سحق که یکی از شرایط عمل است، یا با یک مثقال تریاک که منافی عمل اوست بخورد و عمل نکند، گفته طیب خطا نشده خواهد بود.

همچنین دعا را شرایط هست، چنانچه سابقا دانستی: از تضرع و زاری، و اهتمام، و خداشناسی، و عبادت، و ترک معاصی، و خوردن حلال، و تقدیم حمد و ثنا و صلوات، و غیر اینها از شرایط، و رفع موانعی که گذشت، پس به هر یک از اینها که اخلال کند و دعایش مستجاب نشود منافات با وعده الهی ندارد، و چون این معنی در ضمن احادیثی که سابقا در باب شرایط مذکور شد به وضوح پیوسته به همین اکتفا می نمائیم.

وجه سوم: آن است که گاه هست حق تعالی دعائی را مستجاب می فرماید، و مصلحت در تأخیر آن می داند، یا برای اینکه در این وقت به او ضرر می رساند، یا می خواهد که او دعا کند و درجات او را در مراتب قرب زیاده گرداند، و اگر به زودی حاجت او را بر آورد ترک دعا می کند، و به آن درجات عالیله فایز نمی گردد، و بسا باشد که حاجت مؤمنی را مستجاب کند، و بعد از چندین سال به او بدهند.

ص: ۱۴۶

۱- ۱) ریوند: بیخ ریواس، بیخ چکری، غده ای است به شکل شلغم که در زمین در اطراف ریشه ریواس تولید می شود، این غده ها را از زمین بیرون می آورند و ریزریز و خشک می کنند، و در طب به صورت پودر، کاشه، قرص، به عنوان ملین و مسهل، و محرک اعمال هضم به کار می رود، و رنگ آن سرخ یا زرد مایل به تیرگی و تندبو است.

چنانچه منقول است که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا می شود دعای کسی مستجاب شود و در رسانیدن به او تأخیر شود؟ فرمود بلی تا بیست سال (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: از وقتی که موسی و هارون بر فرعون و قومش نفرین کردند، و حق تعالی فرمود: دعای شما مستجاب شد، تا وقتی که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت (۲).

و به سند صحیح منقول است که ابن ابی نصر به حضرت امام رضا علیه السّلام عرض کرد، چندین سال است که از خدا حاجتی سؤال می کنم و روا نمی شود، و از دیر شدن این حاجت در دلم چیزی به هم رسیده، حضرت فرمود: ای احمد زینهار شیطان را بر خود راه مده که تو را از رحمت خدا ناامید کند به درستی که امام محمّد باقر علیه السّلام می فرمود: به درستی که مؤمن از حق تعالی حاجتی سؤال می نماید، و خدا تأخیر می کند استجاب آن را برای اینکه دوست می دارد شنیدن آواز دعا و ناله و زاری او را.

پس حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود: و الله آنچه خدا تأخیر می کند و از مؤمنان منع می فرماید در دنیا و در آخرت به ایشان می دهد بهتر است از برای ایشان از آنچه در دنیا به ایشان می دهد به درستی که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام می فرمود: سزاوار نیست که دعای مؤمن در هنگام نعمت و رخا مثل دعای او باشد در وقت شدت و بلا، و چنین نباشد که همین که به او عطا کنند سست شود و دعا را کم کند، پس باید مؤمن را هرگز از دعا ملال حاصل نشود، به درستی که دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست، و بر تو باد به صبر کردن بر بلاها و تنگیها، و طلب حلال نمودن، و صلّه رحم کردن.

ص: ۱۴۷

۱- ۱) اصول کافی ۴۸۹/۲ ح ۴.

۲- ۲) اصول کافی ۴۸۹/۲ ح ۵.

و زینهار پرهیز از عداوت نمودن و معارضه کردن با مردم، به درستی که ما اهل بیت صله می کنیم با کسی که از ما قطع می کند، و احسان می کنیم با کسی که با ما بدی می کند، و الله که در این امر عاقبت نیکو مشاهده می نمائیم، و بدان که صاحب نعمت در دنیا اگر سؤال کند و به او عطا کنند دیگر چیزی غیر او سؤال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد، و چون نعمت الهی بر مسلمانان بسیار شد، او را خطر عظیم هست به جهت حقوقی که از خدا بر او واجب می شود، و بیم آن هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید، و موجب طغیان او گردد.

بگو به من اگر سخنی به تو بگویم اعتماد بر گفته من خواهی کرد؟ گفتم: فدای تو گردم اگر به فرموده تو اعتماد نکنم به گفته کی اعتماد خواهم کرد، و حال آنکه تو حجت خدائی بر خلق، فرمود: پس اعتماد به فرموده خدا بیشتر داشته باش، به درستی که خدا به تو وعده کرده، آیا خدا نفرموده است در قرآن به رسولش چون بندگان از تو سؤال نمایند از حال من بگو که من به ایشان نزدیکم، مستجاب می کنم دعای دعاکننده ای را که مرا بخواند، و می فرماید که: ناامید مشوید از رحمت الهی، و می فرماید که: خدا وعده می کند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بسیار، پس باید که اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد بر دیگران، و در خاطر خود راه مدهید به غیر از گمان نیک به خداوند خود تا گناهان شما آمرزیده شود (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: بسیار است که حق تعالی دعای شخصی

ص: ۱۴۸

را مستجاب می فرماید و تاخیر می نماید تا مدّتی که او زیاده دعا کند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: گاه باشد که بنده دعا می کند، پس حق تعالی می فرماید به دو ملک که موکلند به او: من حاجت او را روا کردم، و لیکن الحال به او می دهد تا او دعا کند که من دوست می دارم آواز او را بشنوم، و گاه باشد که بنده ای دعا می کند، پس حق تعالی می فرماید: زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن می دارم (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: پیوسته مؤمن با خیر و حالت نیکوست، و امیدوار به رحمت حق تعالی است مادام که استعجال نکند، مبادا ناامید شود و ترک دعا کند، راوی گفت: چگونه استعجال کند؟ فرمود: استعجال آن است که گوید این قدر مدّت دعا کردم و اجابت را نمی بینم (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: روزی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس می گشت که چراگاهی برای گوسفندان خود پیدا کند، ناگاه صدای شخصی به گوشش رسید از پی صدا رفت، دید شخصی مشغول نماز است، و طولش دوازده شبر است، چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید:

ای بنده خدا از برای کی نماز می کنی؟ گفت: از برای خدای آسمان، حضرت ابراهیم علیه السلام پرسید: آیا به غیر تو کسی از قوم تو باقی مانده است؟ گفت: نه، پرسید: خوراک تو از کجا بدست می آید؟ گفت: در تابستان میوه این درخت را جمع می کنم، و در زمستان به آن معاش می کنم، فرمود: منزلت در کجاست؟ اشاره به کوهی کرد که در برابر بود، حضرت ابراهیم فرمود: مرا با خود نمی بری که امشب

ص: ۱۴۹

۱-۱) اصول کافی ۴۸۹/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۴۸۹/۲ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۴۹۰/۲ ح ۸.

با تو بسر بریم؟ گفت: در میان راه آب عظیمی هست که نمی توان گذشت، حضرت فرمود: تو چگونه عبور می نمائی؟ گفت: بر روی آب راه می روم، حضرت فرمود:

مرا با خود ببر شاید خدا به من هم این کرامت بفرماید که بر روی آب راه روم چنانکه به تو کرامت فرموده.

پس عابد دست حضرت را گرفت و باهم رفتند، چون به آب رسیدند هر دو بر روی آب روان شدند و گذشتند، چون به خانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم فرمود: کدام روز عظیم تر است؟ عابد گفت: روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر می گیرند، حضرت فرمود: دست برداریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز ایمن گرداند، عابد گفت: دعای مرا چه می کنی و الله سه سال است که برای مطلبی دعا می کنم و هنوز مستجاب نشده است، حضرت ابراهیم فرمود: می خواهی تو را خبر دهم که برای چه دعای تو را حبس کرده اند؟ گفت: بلی: فرمود: حق تعالی چون بنده ای را دوست می دارد دعای او را حبس می نماید، و زود بر نمی آورد تا او بسیار مناجات کند، و از جناب مقدس او سؤال نماید و تضرع کند، و چون بنده ای را دشمن می دارد دعایش را زود مستجاب می کند یا ناامیدی در دل او می افکند که دیگر دعا نکند.

بعد از آن فرمود: بگو حاجت تو چه بود؟ گفت: روزی گله گوسفندی بر من گذشت، و پسری نیکو روی با آن گله بود، آن پسر گیسوی مشک بوئی داشت، پرسیدم: این گوسفندان از کیست؟ گفت: از ابراهیم خلیل الرحمن، پس دعا کردم که خداوندا اگر تو را در زمین خلیلی و دوستی هست به من بنما، ابراهیم فرمود: خدا دعای تو را مستجاب کرد، منم ابراهیم دوست خداوند رحمن، پس حضرت با او

معانقه فرمودند، و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شدند مصافحه مقرر شد (۱).

وجه چهارم: آن است که حق سبحانه و تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نباشد، اضعاف مضاعفه آن حاجت را در دنیا و آخرت به ایشان کرامت می فرماید، پس دعای ایشان را رد نفرموده، و حاجت ایشان را بر وجه اکمل روا کرده، چنانچه اگر کسی از پادشاه فلسی طلب نماید، و آن پادشاه در عوض جواهری به او عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد، هیچ عاقل نمی گوید حاجت او را رد کرده است، بلکه او را مدح می کند که اضعاف آنچه آن سائل طلبیده به او عطا فرموده.

پس در پیشگاه پادشاه پادشاهان این گدایان جاهل و سائلان نادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود می گردانند، و از حق تعالی سؤال می نمایند، و آن کریم علی الاطلاق نعمتهای بی انتها و رحمتهای بی حدّ و احصا در برابر عطا می فرماید، و قدر آنها را نمی دانند، و از عدم حصول آن مطلب خسیس شکایت نمی نمایند، امّا آنچه در آخرت به ایشان کرامت می فرماید درجات رفیعه و مراتب عالیّه بهشت است، که نامزد محرومان حاجت دنیا و ناکامان عرصه نیستی و فنا نموده.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: گاه هست بنده ای در حاجتی خدا را می خواند، و حق تعالی می فرماید: اجابت دعای او را تأخیر کنید که من مشتاق آواز و دعای اویم، پس چون روز قیامت می شود حق تعالی می فرماید: ای بنده من مرا خواندی در دنیا و اجابت تو را تأخیر کردم، و فلان ثواب را به عوض برای تو مقرر ساخته ام، و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت تو را تأخیر کردم، و فلان ثواب عظیم را به تو دادم، پس آن مؤمن از بسیاری عطاها

ص: ۱۵۱

و ثوابها که مشاهده نماید آرزو می کند که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمی شد (۱).

و اما آنچه در دنیا عطا می فرماید مراتب قرب و کمالات نامتناهی است که لازم دعا است.

ای عزیز بدان که حق سبحانه و تعالی بندگان را به نوعی از روی غایت لطف و مهربانی با طبع جهول ایشان مدارا می نماید، و به دام و دانه خواهشهای طبع سرکش ایشان از روی حکمت ایشان را به ساحت کبریای خود می کشاند، چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاهی خواهد شکار کند، اگر اول به او گوید که بیا من تو را بر سر دست خود می گیرم و شهباز اوج عزت می گردانم، هیچ فایده ای در تسخیر آن نمی کند، بلکه اول آن را به طعمه و دانه آشنای دام خود می گرداند، و چون قابل شد بر روی دست خویشش جا می دهد، و به هر جایش که می فرستد به زودی برمی گردد.

و اگر پدر مهربان طفلی را خواهد که به مکتب علوم و حقایق فرستد، اگر صد هزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده نمی کند، بلکه اول او را به جوز و مویز و وعده لباسهای رنگین و عبای زرین به مکتب آشنا می کند، و چون لذت فهم حقایق و حکمتها را یافت به سیاستهای عظیم او را از آن شغل باز نمی توان داشت.

همچنین این حیوانات عدیم الشعور و طفل طبعان مغرور، چون فضیلتی و کمالی و لذتی و بهره ای به غیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم و خیل و حشم و سایر لذات جسمانی نیافته اند، حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت رتبه عظمت و استغنا و جلال ایشان را به درگاه خود خوانده، که هر چه خواهید از من

ص: ۱۵۲

بطلبید، و نمک آش خود را از من بخواهید، و سبزی طعام را از من بطلبید، تا آنکه از این راه رو به درگاه او آورند، و از بسیاری دعا و توسل و مناجات با نهایت بیگانگی به مرتبه آشنائی و قرب فائز گردند، و لذت مناجات او را بیابند، و از خلق رو بر تافته در جمیع امور روی به او داشته باشند.

زهی کرم بی انتها که به دام و دانه نمک و سبزی به ساحت قرب خود می رساند، و به وسیله خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی می گرداند و آن جاهل نادان شبهه می کند یا دلگیر است که حاجتم بر نیامد آن انسان لربه لکفور، مگر نمی دانی که اصل دعا عبادت است، و در این ضمن بندگی خدا کرده ای، و با ملک الموت مناجات کرده ای، و ثوابهای آخرت تحصیل نموده ای، و پا بر بساط قرب خداوند جبار گذاشته، و خداوند عالم را انیس و همراز خود گردانیده ای، و به سمع یقین و ایمان لبیک ها از عرش رفعت شنیده ای.

و اگر معنی مناجات و لذت آن را به فهمی و راز نهانی را به گوش دل بشنوی، و لداری و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام تضرع و دعا ادراک نمائی، حاجتها و آرزوهای خود را بلکه خود را گم خواهی کرد، اگر رخصت دخول مجلس پادشاهان عاجز دنیا بیابی، و گوشه چشم الفتاتی از ایشان ببینی، تمام حاجتهای خود را فراموش می کنی، هیئات هیئات جسم خاکی را همین بس نیست که او را با جناب رب الارباب به مشافهه رخصت مکالمه و عرض حاجت داده اند، و کلیدهای خزائن رحمت را به زبانش سپرده اند، و متکفل امور و مصالح او گردیده اند و حضرت رب العزه می فرماید: تو دعا بکن و خیر خود را به من بگذار، و او سرکشی می کند و از روی علم ناقص و جهل کامل خود بر آن جناب گستاخی می کند و تحکم می نماید، اگر غفلت عقلها را پریشان نکرده بود بایست کسی که این احادیث متواتره را بشنود که حضرت عزت می فرماید: حاجت او را بر میاورید که من آواز او

را دوست می دارم، و مشتاق ناله اویم، در ناکامی بر نیامدن حاجت از شوق به کام دل بمیرد، و دیگر دست جانش دامان خواهشی نگیرد، چون سخن نازک شد و عبارت نارسا و مطلب وسیع است، سخن مختصر کرده ختم می کنم این مبحث را به ذکر جماعتی که دعای ایشان مستجاب است، و جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست.

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: سه کسند که دعای ایشان مستجاب است: کسی که به حج بیت الله الحرام رود دعایش مستجاب است، پس نیک به احوال بازماندگانش برسد تا در حق شما دعا کند، و کسی که به جهاد فی سبیل الله رود، پس نیکو خلافت کنید در اهل ایشان، و کسی که بیمار شد دعایش مستجاب است، پس او را به خشم میاورید و دلتنگ مگردانید (۱).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: پنج دعا است که از پروردگار عالم محبوب نمی گردد: دعای امام عادل، و دعای مظلوم حق تعالی به او می فرماید که البته از برای تو انتقام می کشم اگرچه بعد از مدتی باشد، و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش، و دعای پدر صالح از برای فرزندش، و دعای مؤمن از برای برادر مؤمن خود غایبانه، حق تعالی می فرماید که تو را دو برابر او کرامت کردم (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: پرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها می گذرانند تا آنکه حق تعالی به سوی آن نظر می فرماید، و می گویند:

بلند کنید دعای او را که من مستجاب می کنم، و پرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر

ص: ۱۵۴

۱-۱) اصول کافی ۵۰۹/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۵۰۹/۲ ح ۲.

و در حدیث دیگر فرمود: چهار کس اند که دعای ایشان رد نمی شود، تا آنکه درهای آسمان برای ایشان گشوده می شود، و دعای ایشان به عرش می رسد:

دعای پدر از برای فرزند، و نفرین مظلوم بر ظالم، و دعای کسی که به عمره رفته باشد تا برگردد، و دعای روزه دار تا افطار نماید (۲).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: سه دعاست که از حق تعالی محبوب نمی گردد: دعای پدر برای فرزند اگر به او نیکی کند، و نفرین پدر بر فرزند اگر عاق او گردد، و نفرین مظلوم بر ظالم، و دعای مظلوم بر کسی که او را یاری کند، و حق او را از ظالم بگیرد، و دعای مؤمنی که در حق برادر مؤمنی دعا کند که با او مواسات و احسان کرده باشد برای خوشنودی اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله، و نفرینی که مؤمنی بر کسی کند محتاج به او شده باشد و مضطر باشد، و او قدرت بر مواسات و احسان به او داشته باشد و نکند (۳).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: پنج کسند دعای ایشان مستجاب نیست: مردی که حق تعالی طلاق زنش را بدست او گذاشته، و آن زن او را آزار می کند، و دارد مالی که مهر او را بدهد و او را رها کند، نمی کند و بر او نفرین می کند، و شخصی که غلامش سه مرتبه بگیرد، و او را نفروشد و بر او نفرین کند، یا چون بار دیگر بگیرد دعا کند که خدا به او برگرداند، و شخصی که در زیر دیوار خم شده شکسته گذرد و دعا کند که بر سرش نیاید، و شخصی که مال به کسی قرض بدهد و گواه نگیرد، و دعا کند که خدا مالش را به او برساند، و شخصی که

ص: ۱۵۵

۱-۱) اصول کافی ۵۰۹/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۵۱۰/۲ ح ۶.

۳-۳) بحار الانوار ۳۵۶/۹۳ ح ۶.

قدرت بر طلب روزی داشته باشد، و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید خدایا مرا روزی بده (۱).

یا ابا ذر انّ الله یصلح بصلاح العبد ولده و ولد ولده، و یحفظه فی دویره و الدور حوله مادام فیهم.

ای ابوذر به درستی که حق تعالی اصلاح می کند به سبب صلاح و نیکی بنده فرزندان او و فرزندان فرزندان او، و حرمت او را رعایت می فرماید که در اهل خانه های او و در خانه های همسایگان او مادام که در میان ایشان است بلاها را از ایشان رفع می نماید، و عذاب خود را بر ایشان نازل نمی گرداند.

مفاد این کلمات شریفه ترغیب در صلاح و نیکی و بندگی است، کسی که بنده شایسته خداست خدا به برکت او فرزندان او را هم به صلاح و نیکی می دارد که نام خیرش در دنیا و آخرت باقی بماند، و ثمره نیکی ایشان به او عاید گردد، و به برکت او دفع بلاها از خویشان و دوستان و همسایگان او می فرماید، بلکه به برکت نیکان دفع بلاها از دیار ایشان می فرماید.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: چون حق تعالی می بیند اهل شهری را که از حد تجاوز می کنند در نافرمانی و معصیت، و در آن شهر سه کس از مؤمنان صالح هستند، حق تعالی ایشان را ندا می فرماید که: ای اهل معصیت من اگر در میان شما نمی بودند این مؤمنان که با یکدیگر به مال حلال من دوستی می نمایند، و به صلاح و نیکی و عبادات خود زمین و مسجدهای مرا معمور می دارند، و در سحرها از ترس من استغفار می کنند، هرآینه عذاب خود را

ص: ۱۵۶

بر شما نازل می‌کردم و پروا نمی‌کردم (۱).

يا اباذر ان ربك عز وجل يباهي الملائكة بثلاثة نفر: رجل في أرض قفر، فيؤذن، ثم يقيم، ثم يصلي، فيقول ربك للملائكة:

انظروا الى عبدی يصلي ولا يراه أحد غيري، فينزل سبعين ألف ملك يصلون وراءه، ويستغفرون له الى الغد من ذلك اليوم، و رجل قام من الليل فصلي وحده، فسجد و نام و هو ساجد، فيقول تعالى: انظروا الى عبدی روحه عندي و جسده ساجد، و رجل في زحف يفر أصحابه و يثبت هو يقاتل حتى يقتل.

ای ابوذر به درستی که پروردگار عزیز و بزرگوار تو مباحات می‌نماید با ملائکه به سه نفر: اول شخصی که در بیابانی تنها اذان و اقامه بگوید و نماز گذارد، پروردگار تو به ملائکه می‌فرماید: نظر کنید به سوی بنده من که نماز می‌گذارد، و هیچ کس غیر از من او را نمی‌بیند، و بر نماز او اطلاع ندارد، پس حق تعالی هفتاد هزار ملک را می‌فرستد که در عقب او نماز گذارند، و از برای او استغفار نمایند تا فردای آن روز.

دوم: شخصی که در شب برخیزد و نماز شب بگذارد تنها، و به سجده رود و در سجده خوابش ببرد، در آن حال حق تعالی به ملائکه می‌فرماید: نظر کنید به سوی بنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده. سوم: شخصی است که در جنگی باشد و در راه خدا جهاد کند، رقیقتش بگریزند و او ثابت قدم بماند، و قتال کند تا شهید شود.

بدان که احادیث در مدح اخفا و پنهان کردن عبادت وارد شده است.

ص: ۱۵۷

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: عبادت هر چند مخفی تر است اجرش بیشتر است (۱).

و در حدیث دیگر وارد شده است که: عمل صالح را چون بنده ای از خلق پنهان می کند و مخفی می دارد، خدا البتّه آن را برای مردم ظاهر گرداند که او را در دنیا زینت بخشد به آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: محبوب ترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی نماز است، و نماز آخر وصیت پیغمبران است، پس چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضوی کامل بسازد، و به کناری رود که هیچ انسی او را نبیند، پس حق تعالی بر او مطلع می گردد، که گاهی در رکوع است، و گاهی در سجود، به درستی که بنده هرگاه سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد می کند که او یلاه فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند و من عصیان کردم، ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم (۳).

و احادیث بسیار دلالت می کند بر اینکه عبادات واجبه را مانند نماز واجب و زکات واجب و غیر آن علانیه کردن بهتر است که آدمی متهم ترک واجبات نشود، و موجب رغبت دیگران شود، و ایضا ریا در آن نمی باشد، چون حق لازم و واجب است، و در اداء حقوق لازمه چندان فخری و ریائی نمی باشد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هرچه را خدا فرض و واجب کرد علانیه کردنش بهتر است از پنهان کردن، و هرچه سنت باشد پنهان کردنش بهتر است از علانیه کردن، و اگر کسی زکات مالش را بر دوش بگیرد و علانیه

ص: ۱۵۸

۱-۱) بحار الانوار ۲۵۱/۷۰ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۴۴۵/۷۸ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۲۶۴/۳ ح ۲.

قسمت نماید، هر آینه نیکو و جمیل خواهد بود (۱).

و بر این مضمون احادیث بسیار است، خصوصاً نماز واجب که به جماعت واقع ساختن و در مساجد و مجامع بجا آوردن فضیلت نامتناهی دارد، و احادیثی که در باب اخفای عبادت واقع شده است، مراد از آنها عبادت‌های سنت است، یا مراد آن است که از باب سمعه خود به مردم نشنوند و افتخار به آنها نکنند، و آنچه در این حدیث وارد شده چون مشتمل بر اذان و اقامه است بر نماز سنت حمل نمی‌توان کرد؛ زیرا که در نماز سنت اذان و اقامه بدعت است.

پس حمل می‌کنیم بر اینکه در چنین صحرائی تنها مانده باشد، و با وجود تنهایی خدا را فراموش نکند، و به آداب و شرایط متوجه عبادت شود، حق تعالی به سبب این که اذان و اقامه گفته تدارک او می‌فرماید، و ملائکه برای او می‌فرستد که به او اقتدا کنند، تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد، نه اینکه آدمی خود دانسته ترک جماعت کند، و به صحرائی رود که کسی نباشد، و خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند.

و بدان که نماز شب سنت است، و طریقه پیغمبران و دوستان خداست، و مشتمل بر فضائل بی انتهاست، و هنگام راز گفتن با قاضی الحاجات است، و چون آدمی را در روز به سبب توجه به مشاغل دنیوی تشویش بسیار در خاطر بهم می‌رسد، در اعمال روز حضور قلب کمتر می‌باشد، و چون مردم نیز بر احوال آن کس مطلع می‌گردند اخلاص در آن دشوار است، و چون آدمی در اول شب خوابیده، چون برمی‌خیزد در آخر شب نفس از خیالات و وساوس خالی است، و حضور قلب آسانتر است، و چون کسی مطلع نیست عمل به اخلاص نزدیک تر است.

ص: ۱۵۹

چنانچه حق تعالی می فرماید إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً (۱).

ترجمه اش آن است: به درستی که نفسی که در شب به عبادت الهی قیام می نماید، یا عبادتی که در شب حادث می شود، یا ساعتها که در شب ناشی می شود، ثبات قدم و رزیدن در آن دشوارتر است، چون ترک خواب نمودن و به عبادت برخاستن دشوار است، یا آنکه موافقت دل با زبان در آن بیشتر است، و دل خبر دارد از آنچه بر زبان جاری می گردد، و سخنش درست است، یعنی دعوی اخلاص که در بندگی خدا می نماید صادق تر است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه وارد شده است: مراد آن است که آدمی برخیزد از رختخواب خود، و غرضش رضای خدا باشد، و غیر او منظورش نباشد، با آنکه حق تعالی را در آن تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که لذت آنها را متعبدان می یابند (۲).

و به اسانید بسیار از نبی و ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که: شرف مؤمن برخاستن اوست به نماز شب، و عزت مؤمن بازداشتن شرّ خود است از مردم (۳).

و فرمود: نماز شب رو را سفید، و آدمی را خوش خو و خوش رو می گرداند، و سبب مزید روزی می شود (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: مال و فرزندان زینت زندگانی دنیا است، و هشت

ص: ۱۶۰

۱- ۱) سورة مزمل: ۶.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۴۸/۸۷ ح ۲۲.

۳- ۳) فروع کافی ۴۸۸/۳ ح ۹.

۴- ۴) بحار الانوار ۱۴۹/۸۷ ح ۲۵.

رکعت نماز که بنده در آخر شب می گذارد زینت آخرت است (۱).

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد، و شکایت از احتیاج و بی چیزی کرد، و افراط کرد در شکایت تا آنکه نزدیک بود از گرسنگی شکایت کند، حضرت فرمود: نماز شب می گذاری؟ گفت: بلی، حضرت به اصحاب التفات نمود و فرمودند: دروغ می گوید کسی که دعوی می کند نماز شب می کنم و در روز گرسنه است، حق تعالی نماز شب را ضامن قوت روز گردانیده است (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نماز شب موجب صحّت بدن است، و سبب خوشنودی خدا می شود، و تمسک به اخلاق پیغمبران است، و متعرض شدن رحمت الهی است (۳).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: گاه هست که بنده برمی خیزد در شب و خواب بر او غالب می شود، و او را به جانب راست و چپ میل می دهد، و ذقنش به سینه می چسبد، پس حق تعالی امر می فرماید که درهای آسمان را می گشایند، و به ملائکه می فرماید نظر کنید به سوی بنده من که زحمت به خود می رساند در تقرّب جستن به من در چیزی که به او واجب نکرده ام، و از من امید یکی از سه چیز دارد: یا گناهانش را بیامرزم، یا توبه اش را تازه گردانم، یا روزیش را زیاد کنم، ای ملائکه شما را گواه می گیرم که هر سه را به او کرامت کردم (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: نماز شب رو را نیکو می کند، و خلق را نیکو می کند، و

ص: ۱۶۱

۱-۱) بحار الانوار ۱۵۰/۸۷ ح ۲۶.

۲-۲) بحار الانوار ۱۵۳/۸۷ ح ۳۱.

۳-۳) بحار الانوار ۱۴۴/۸۷ ذیل ح ۱۷.

۴-۴) بحار الانوار ۱۴۸/۸۷ ذیل ح ۲۲.

آدمی را خوش بو می کند، و روزی را زیاد می کند، و باعث ادای قرض می شود، و غمها را زایل می گرداند، و چشم را جلا می دهد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: خانه هائی که در آن خانه ها نماز شب و تلاوت قرآن در نماز شب می کنند، اهل آسمان را روشنی می دهد، چنانچه ستاره های آسمان اهل زمین را روشنی می دهد (۲).

و به روایت دیگر فرمود: در تفسیر آن آیه که حق تعالی می فرماید: حسنات و نیکبها بدیها و گناهان را برطرف می کند، مراد این است نماز شب که مؤمن می کند گناهان روزش را برطرف می کند (۳).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که خدا او را نماز شب روزی فرماید از مردان یا زنان، و برخیزد خالص از برای خدا و وضوی کامل بسازد، و از برای خدا نماز کند با نیت صادق و دل سالم از بدیها، و بدن با خشوع و چشم گریان، حق تعالی در عقب او نه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد آنچه در هر صفی از ملائکه باشند به غیر خدا احصا نتوانند نمود، و یک طرف صف در مشرق باشد و طرف دیگر در مغرب، پس چون فارغ شود ملائکه از برای او درجات بنویسند (۴).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است که: چون بنده در میان شب تاریک بایستد، و با خداوند خود خلوت کند، و با او مناجات و راز بگوید، حق تعالی نوری در دل او ثابت گرداند، و هر گاه گوید یا رب یا رب خداوند جلیل او را ندا فرماید، لئیک ای بنده من از من سؤال کن تا عطا کنم، و بر من توکل کن تا امور تو را

ص: ۱۶۲

۱-۱) بحار الانوار ۱۵۳/۸۷ ذیل ح ۳۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۵۴/۸۷ ح ۳۲.

۳-۳) بحار الانوار ۱۵۴/۸۷ ح ۳۶.

۴-۴) بحار الانوار ۱۳۶/۸۷-۱۳۷ ح ۳.

کفایت کنم، و به ملائکه فرماید نظر کنید به سوی بنده من که به خلوت و تنها به درگاه من آمده در شب تاریک هنگامی که بطالون از من غافلند و غافلان در خوابند، گواه باشید که گناه او را آمرزیدم (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: جبرئیل علیه السلام پیوسته مرا به نماز شب وصیت می کرد، تا آنکه گمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد، مبادا نماز شب از ایشان فوت شود (۲).

و فرمود: یا علی سه چیز است موجب فرح و شادی مؤمنان است در دنیا:

ملاقات کردن برادران مؤمن، و افطار نمودن از روزه، و تهجد کردن در آخر شب (۳).

و فرمود: حق تعالی ابراهیم را خلیل خود گردانید برای اینکه طعام بسیار به مردم می خورانید، و در شب نماز می کرد در وقتی که مردم خواب بودند (۴).

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید شب او به سر نیاید مگر با نماز و تر (۵).

و منقول است: شخصی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض نمود: یا علی من محروم شده ام از نماز شب، فرمود: تو مردی که گناهان تو را در بند کرده (۶).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوب تر است نزد من از دنیا و آنچه در اوست (۷).

ص: ۱۶۳

۱-۱) بحار الانوار ۱۳۷/۸۷-۱۳۸ ح ۴.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۹/۸۷ ح ۷.

۳-۳) بحار الانوار ۱۴۲/۸۷ ح ۱۳.

۴-۴) بحار الانوار ۱۴۴/۸۷ ح ۱۸.

۵-۵) بحار الانوار ۱۴۴/۸۷ ذیل ح ۱۸ و ح ۱۹.

۶-۶) بحار الانوار ۱۴۶/۸۷ ذیل ح ۱۹.

۷-۷) بحار الانوار ۱۴۸/۸۷ ح ۲۳.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: مادر سلیمان به سلیمان گفت: زینهار در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب در شب آدمی را در قیامت فقیر می کند (۱).

و به سند معتبر منقول است که: شخصی خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن خواندن در آن سؤال نمود، حضرت فرمود:

بشارت باد تو را هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص، و غرضش محض رضای الهی باشد، حق تعالی به ملائکه فرماید: برای این بنده بنویسید به عدد آنچه از آب رود نیل می رود و می روید از دانه و برگ، و به عدد هر درختی و بنی و شاخی و مرغی که بر روی زمین می پرند.

و کسی که نه یک شب را نماز کند، حق تعالی ده دعای او را مستجاب گرداند، و در قیامت نامه اش را به دست راستش دهند. و کسی که هشت یک شب را نماز کند، خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنگ ثابت مانده باشد، و با نیت راست و درست جهاد کرده تا شهید شده باشد به او کرامت فرماید. و هر که هفت یک شب را نماز کند، چون از قبر مبعوث شود رویش مانند ماه شب چهارده باشد، و از صراط بگذرد با ایمان. و هر که شش یک شب را نماز کند، حق تعالی او را از توبه کاران بنویسد، و گناهان گذشته او را بیامزد. و هر که پنج یک شبی را نماز کند، حق تعالی او را در قتیة ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن گرداند. و هر که چهار یک شب را نماز کند، در قیامت داخل اول فائزان و رستگاران باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند، و داخل بهشت شود بی حساب، و به او گویند: به هر در که می خواهی داخل شو.

ص: ۱۶۴

و هر که در نصف یک شب را نماز کند، اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا کنند و به او دهند با آن برابری نکنند، و این عمل نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسماعیل. و هر که دو ثلث یک شب را نماز کند، حق تعالی به او کرامت فرماید از ثواب و حسنه به عدد ریگ بیابان عالج که حسنه کمترش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد.

و هر که یک شب تمام را نماز کند، گاه تلاوت قرآن نماید، و گاهی در رکوع، و گاهی در سجود، و گاهی در ذکر خدا باشد، آن قدر از ثواب به او عطا فرمایند که کمترش آن باشد که به سبب آن از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده، و به عدد خلق خدا حسنات در نامه عملش بنویسند، و مثل آن درجات از برای او بلند کنند، و حق تعالی دل او را منور گرداند، و گناه و حسد را از دل او بردارد، و او را از عذاب قبر پناه دهد، و برات بیزاری از آتش جهنم برای او بنویسد، و در قیامت با ایمنی از احوال قیامت محشور شود، و حق تعالی به ملائکه فرماید: ای ملائکه من نظر نمائید به بنده من که یک شب را به عبادت احیا کرد برای طلب خوشنودی من، او را در جنة الفردوس ساکن کنید، و در آن بهشت به او بدهید صد هزار شهر، و در هر شهری جمیع آنچه نفوس خواهش او داشته باشد و دیده ها از آن لذت یابد و به خاطر کسی خطور نکرده باشد برای او مقرّر گردانید، سوای آنچه من از برای او مهیا کرده ام از کرامتها، و مزید الطاف، و قرب جناب مقدّس (۱).

و در این باب اخبار بسیار است، و کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتابهای دعا و حدیث مذکور است، باید که به آنها رجوع نمایند، و والد فقیر علیه الرحمه و الرضوان رساله های کبیر و صغیر در این باب تألیف نموده اند، باید آنها را تحصیل

ص: ۱۶۵

نمایند، و اگر در این کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار به طول می انجامد.

یا أبادر ما من رجل يجعل جبهته في بقعه من بقاع الأرض الآ شهدت له بها يوم القيامة، و ما منزل ينزله قوم الآ و أصبح ذلك المنزل يصلّي عليهم أو يلعنهم.

یا أبادر ما من صباح و لا رواح الآ و بقاع الأرض ینادی بعضها بعضا: یا جارتی هل مَرَّ بك ذاكر لله، أو عبد وضع جبهته عليك ساجدا لله، فمن قائله نعم، فاذا قالت: نعم اهتزت و ابتهجت، و ترى أنّ لها الفضل على جارتها.

ای ابوذر هیچ کس پیشانی خود را بر بقعه ای از بقعه های زمین به سجده نمی گذارد، مگر اینکه شهادت می دهد آن بقعه زمین بر سجده او در روز قیامت، و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا فرود آیند مگر اینکه چون صبح می شود آن منزل یا بر ایشان صلوات می فرستد اگر عبادت الهی در آن کرده باشند، یا بر ایشان لعنت می کند اگر معصیت خدا بر روی آن کرده باشند.

ای ابوذر هیچ صبح و شبی نیست مگر اینکه بقعه ها و قطعه های زمین بعضی از آنها دیگران را ندا می کند که: ای همسایگان من آیا کسی بر شما گذشت که یاد حق تعالی کند، یا بنده ای پیشانی خود را بر روی شما گذاشت که از برای خدا سجده کند؟ بعضی می گویند: بلی، آن قطعه زمینی که می گوید بلی بر خود می بالد، و شادی می کند، و افتخار می نماید، و خود را بر همسایه های خود تفضیل می دهد به سبب اینکه عبادت الهی بر او شده.

بدان که غفلت آدمی را به نحوی مغرور گردانیده که جمادات از او هشیارترند، و قدر عبادت و بندگی خدا را از او بیشتر می دانند، و توجیه این اخبار به چند وجه می توان نمود.

اول: آنکه محمول بر حقیقتش باشد، و جمادات را یک نحو شعور ضعیفی بوده باشد، چنانچه حق تعالی می فرماید که هیچ چیز نیست مگر آنکه حق را تنزیه و تسبیح می کند و متلبس به حمد اوست و لیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

دوم: آنکه این سخن بر وجه تقدیر باشد، یعنی اگر شعور می داشتند چنین می گفتند.

سوم: آنکه مراد از قطعه های زمین اهل آن قطعه ها باشد از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکنند و عبادت می کنند.

و به سند معتبر منقول است: شخصی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که آدمی نمازهای نافله را در یک موضع بجا آورد بهتر است یا تفریق کند و در مکانهای مختلف واقع سازد؟ حضرت فرمود: بلکه بهتر آن است که در جاهای مختلف بجا آورد؛ زیرا که این مکانها برای او شهادت می دهند در روز قیامت (۱).

و به اسانید معتبره منقول است: هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند، و خدا را در آن مجلس یاد نکنند، و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین نفرستند، آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد گردید (۲).

ص: ۱۶۷

۱-۱) فروع کافی ۴۵۵/۳ ح ۱۸.

۲-۲) اصول کافی ۴۹۶/۲ ح ۲ و ح ۵.

يا أباذر انّ الله جلّ ثناؤه لمّا خلق الأرض و خلق ما فيها من الشجر، لم تكن في الأرض شجرة يأتيها بنو آدم إلا أصابوا منها منفعه، فلم تزل الأرض و الشجر كذلك، حتّى تتكلم فجره بنى آدم بالكلمه العظيمة قولهم اتّخذ الله ولدا، فلمّا قالوا اقشعرت الأرض، و ذهبت منفعه الأشجار.

ای ابوذر چون حق تعالی زمین را خلق فرمود و آنچه در زمین است از درختان، هیچ درختی در زمین نبود که بنی آدم به نزد آن درخت آیند مگر آنکه از آن منفعتی می یافتند، و پیوسته زمین و درخت چنین پرمفعت بود تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند به آن کلمه عظیم و ناسزای بزرگ که گفتند خدا فرزند دارد پس چون این را گفتند، زمین بر خود بلرزید، و نفع درختان برطرف شد.

حقّ جل و علا- می فرماید تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَعَدًّا (۱) ترجمه اش این است: نزدیک است آسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شناعت این سخن، و زمین شکافته شود و درافتند کوهها و ریزه ریزه شوند، به جهت آنکه خواندند برای خداوند رحمان فرزندی، و سزاوار نیست خدای را که فرزند بگیرد، بلکه هرچه در آسمان و زمین است همه مملوک و بنده اویند، و این کلمه شنیعه را کفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدایند، و یهود گفتند عزیز پسر خداست، و نصارا گفتند عیسی پسر خداست تعالی الله عمّا يقول الظالمون علوا کبیرا.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی هیچ درختی را

ص: ۱۶۸

خلق نفرموده مگر آنکه میوه داشت، پس چون مردم گفتند خدا فرزند گرفته است برای خود، نصف درختان میوه ایشان برطرف شد، و چون شریک از برای خدا قرار دادند درختان خار برآوردند (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: بعضی از پیغمبران را به سوی قومش فرستاد، و چهل سال در میان ایشان ماند، و ایشان را دعوت نمود، و هیچ یک از ایشان به او ایمان نیاوردند، و ایشان عیدی داشتند که در آن عید در کنیسه خود جمع می شدند، پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان به کنیسه ایشان رفت، و به ایشان گفت که: ایمان به خدا بیاورید، ایشان گفتند: تو اگر پیغمبر خدائی دعا بکن خدا میوه به ما بدهد به رنگ جامه های ما، و در آن روز جامه های زرد پوشیده بودند، آن پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر کرد، و دعا کرد که آن چوب سبز شد میوه زردآلو داد، ایشان همگی خوردند، هر که خورد و نیت داشت که مسلمان شود بر دست آن پیغمبر هسته زردآلو از دهانش شیرین بیرون افتاد، و هر که نیت داشت مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش بیرون می آمد (۲).

حاصل این سخنان این است که آدمی به بدیهای گفتار و کردار، خود را از رحمتهای صوری و معنوی محروم می کند، و چنانچه به بدیهای بنی آدم نفع درختان ظاهری برطرف شده پر خار و خاشاک گردیده، همچنین درختهای معنوی از علم و کمالاتی که از مزارع دلها و بساتین سینه ها می روید بی ثمره و کم فایده گردیده، چنانچه از آن روز که شیطان تصوف باطل را در میان مردم آورد، و جناب مقدس ایزدی را با هر حس و خاشاک متحد دانستند، زمین دلهای دانایان بر خود

ص: ۱۶۹

۱- ۱) علل الشرائع ص ۵۷۳ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۴۵۶/۱۴ ح ۸.

بلرزید، و از ثمرات شجرات علم و دانائی ایشان بهره نبردند، و جهالت در میان مردم کمال شد.

چنانچه حق تعالی مثل زده است سخن نیکو را به درخت، می فرماید: **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا - كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۱)** ترجمه ظاهر لفظش آن است که: آیا نمی بینی چگونه پروردگار تو مثلی زده است کلمه پاکیزه را که ایمان و معارف حق باشد به درخت طیب و نیکویی که بیخش محکم باشد، و شاخش در آسمان کشیده شده باشد، و می دهد میوه خود را در هنگامی به اذن و مشیت و اراده پروردگارش، و می زند خدا مثلها برای مردمان شاید متذکر شوند و بیابند حق را، و بعد از این می فرماید: مثل سخن ناپاک و خبیث که کلمه کفر و عقاید فاسده است، مانند درخت ناپاک تلخی است که از روی زمین بلند شده، و آن را ریشه و شاخی و ثباتی نیست.

و وجه انطباق این تمثیل بر عقلا- ظاهر است، که ایمان و عقاید حق ریشه اش محکم و به تشکیکات و تسویلات متزلزل و برطرف نمی شود، چنانچه ظاهر است که مذهب حق شیعه با آن دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که آن را زایل کنند، و آن مذهبهای باطل شعله های خس و خاشاک بود که نمایشی کرد و در اندک روزی مضمحل شد، و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است، و سر بر آسمان رفعت کشیده، و به توفیق پروردگارش چه میوه های رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه ای و ساعتی برای اهلش می دهد، و اشقیا از آنها محرومند.

ص: ۱۷۰

یا أبأذرن الأرض لتبکی علی المؤمن اذا مات أربعین صباحا.

ای ابوذر به درستی که زمین می‌گرید بر مؤمن بعد از فوت او چهل روز.

همان احتمالات فقره سابقه در اینجا جاری است، با آنکه در اینجا مجاز شایع است که می‌تی را که به عظمت یاد می‌کنند می‌گویند آسمان و زمین بر او می‌گرید، و این قسم اخبار را متوجه تأویلشان نشدن و بر ظاهر گذاشتن به احتیاط اقرب است.

و به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که: چون مؤمنی می‌میرد، گریه می‌کنند بر او ملائکه و بقعه‌های زمین که در آنها عبادت پروردگار می‌کرده، و درهای آسمان که اعمالش را از آن درها بالا می‌برده‌اند، و از فوت او رخنه در اسلام می‌شود که هیچ چیز آن رخنه را نمی‌بندد؛ زیرا مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از ضرر منافقان و کافران و شیاطین حفظ می‌کنند، چنانچه حصار شهر را حفظ می‌کنند (۱).

بدان که فضیلت مؤمن زیاده از آن است که حد و احصا توان نمود.

چنانچه به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: خداوند عالمیان را وصف نمی‌توان نمود، و چگونه وصف توان کرد؟ و حال آنکه در قرآن می‌فرماید: **وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدَرِهِ (۲) تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را ندانستند آنچه سزاوار عظمت اوست، پس خدا را وصف نمی‌کنند به قدرتی مگر آنکه او اعظم است از آنچه ایشان وصف کرده‌اند، و پیغمبر را وصف نمی‌توان کرد، و چگونه وصف توان نمود بنده ای را که خدا از هفت حجاب او را گذرانید، و با او راز گفت،**

ص: ۱۷۱

۱- ۱) اصول کافی ۳۸/۲ ح ۳.

۲- ۲) سوره انعام: ۹۱.

و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود گردانید، و فرمود: آنچه رسول بفرماید و برای شما بیاورد اخذ کنید و عمل نمائید، و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید، و فرمود: هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است، و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است، و امور دین را به او مفوض گردانید.

و ما اهل بیت را وصف نمی توان نمود، و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حق تعالی هر شک و شبهه و گناهی از ایشان برداشته، و ایشان را از جمیع عیبه و بدیها مطهر گردانیده. و مؤمن را وصف نمی توان نمود، به درستی که چون مؤمنی برادر خود را ملاقات می نماید، و با او مصافحه می کند، پیوسته حق تعالی به سوی ایشان نظر رحمت می فرماید، و گناهان از روی ایشان می ریزد، چنانچه برگ از درخت می ریزد (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون دو مؤمن دست در گردن یکدیگر می کنند، رحمت الهی ایشان را فرو می گیرد، و چون یکدیگر را زیارت می کنند محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشد، به ایشان می گویند گناهان شما آمرزیده شد عمل را از سر گیرید، و چون با یکدیگر شروع به صحبت می کنند ملائکه کاتبان اعمال به یکدیگر می گویند: دور شوید از ایشان شاید سرّی داشته باشند و خدا سرّ ایشان را پوشیده است.

راوی گفت: عرض کردم سخن ایشان را نمی نویسند، و حال آنکه حق تعالی می فرماید: هیچ سخنی نمی گوید مگر آنکه نگهبانی و حافظ مهبثی هست، حضرت آهی کشیدند و بسیار گریستند، و فرمودند: حق تعالی امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند، چون با یکدیگر ملاقات نمایند برای جلال و

ص: ۱۷۲

حرمت ایشان، اگر چه ایشان نمی یابند و نمی نویسند، اما عالم السرّ و الخفیّات می داند و اعمال گفته های ایشان را حفظ می نماید (۱).

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است که: حق تعالی مؤمن را سه خصلت کرامت فرموده است: عزّت در دنیا، و غلبه و رستگاری در آخرت، و مهابت در سینه های ظالمان (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مؤمن در پنج نور می گردد: داخل شدنش در امور و مجالس نور است، و بیرون آمدنش نور است، و عملش نور است، و سخنش نور است، و نظرش در قیامت به سوی نور است (۳).

و به سند معتبر منقول است که: جمعی از خواصّ حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در شب ماهتابی در خدمت آن حضرت نشسته بودند، و گفتند: چه بسیار نیکوست این آسمان، و چه بسیار روشن و نورانیند این ستارگان، حضرت فرمود: شما این را می گوئید و چهار ملک عظیم الشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون به زمین نظر می کنند و شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده می کنند، نور شما را در آسمان زیاده از این کواکب می یابند، و ایشان می گویند: چه بسیار نورانیند مؤمنان (۴).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که مؤمن در آسمان معروف است، و اهل آسمان او را می شناسند، چنانچه آدمی اهل و فرزندان خود را می شناسد، و

ص: ۱۷۳

۱-۱) اصول کافی ۱۸۴/۲ ح ۲.

۲-۲) خصال شیخ صدوق ص ۱۵۲ ح ۱۸۷.

۳-۳) خصال ص ۲۷۷ ح ۲۰ و بحار الانوار ۱۷/۶۸ ح ۲۴.

۴-۴) بحار الانوار ۱۸/۶۷ ح ۲۵.

مؤمن گرامی تر است نزد خدا از ملک مقرب (۱).

و به روایت دیگر فرمود مؤمن به نور الهی نظر در چیزها می کند (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مؤمن را برای این مؤمن می نامند که امان می دهد از جانب خدا از آتش عذاب الهی خود و دیگران را، و خدا امان او را اجازه می فرماید (۳).

و چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می شود اعمال در ایمان دخیل است، و به ارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر می رود، چنانچه سابقا بر وجه اجمال به این معنی اشاره کردیم، و بنده خالص را گاهی تعبیر از آن به مؤمن می کنند، و گاهی شیعه می گویند، و گاهی ولی خدا می گویند، و گاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق می کنند که اعتقاداتش درست باشد، پس مغرور نمی توان شد به احادیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع شده است، و اگر کسی رجوع نماید به احادیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده است می داند که مؤمن چه بسیار کم است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مؤمن نایاب تر است از گوگرد احمر (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مؤمن سزاوار آن است که هشت خصلت در او باشد: صاحب وقار باشد نزد فتنه ها که حادث می شود و زود گمراه نشود، و نزد بلاها صابر باشد، و در هنگام نعمت ها شاکر باشد، و به آنچه

ص: ۱۷۴

۱-۱) بحار الانوار ۱۸/۶۷-۱۹ ح ۲۶.

۲-۲) بحار الانوار ۷۵/۶۷ ح ۹.

۳-۳) بحار الانوار ۶۰/۶۷ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۱۵۹/۶۷ ح ۳.

خدا به او روزی فرموده قانع باشد، و بر دشمنان خود ظلم نکند، و برای دوستان متحمل گناه و وزر نشود، بدن خود را پیوسته در تعب دارد در عبادت، و مردم از او در راحت باشند، و به درستی که علم خلیل و دوست مؤمن است، و حلم و بردباری وزیر اوست، و صبر سپهسالار لشکر اوست، و رفق و همواری برادر اوست، و نرمی خلق و مدارا پدر اوست (۱).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که: خاموشی مؤمن برای آن است که از گناه سالم باشد، و سخن گفتن او برای آن است که به غنیمت های ثواب الهی فائز گردد، و سخنی که به او به امانت سپارند به دوستان خود نمی گوید، و شهادت خود را از دشمنان مخفی نمی دارد، و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمی کند، و هیچ طاعتی را برای حیا نمی کند، و اگر نیکی او را گویند از گفته ایشان می ترسد، و استغفار می کند از گناهایی که مدح کنندگان او نمی دانند، او را فریب نمی دهد گفته کسی که بر احوال او مطلع نیست اگر او را مدح نماید، و می ترسد از احصای آن کسی که اعمال او را ضبط و احصاء نموده (۲).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: مؤمن در امر دین خود قوی است، و به عاقبت امور خود نظر می نماید، و با خلق مدارا می کند، و در ایمان به مرتبه یقین رسیده، و در علم و یاد گرفتن حقایق صاحب حرص است، و در امری که موجب هدایت اوست صاحب نشاط است، و اعمال خیر را با استقامت بجا می آورد، و با وفور علم صاحب حلم و بردباری است، و با زیرکی صاحب رفق و همواری است، و در امور حق صاحب سخاوت و جوانمردی است، و با توانگری میانه رو است.

ص: ۱۷۵

۱-۱) بحار الانوار ۶۷/۲۶۸ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۶۷/۲۷۰-۲۷۱ ح ۲.

و اگر فقیر است فقر را زینت خود می داند، و به مذلت طمع خود را ضایع نمی گرداند، و با قدر بر انتقام عفو می فرماید، و طاعت خدا می کند، و خیرخواه مسلمانان است، و مردانه از شهوت ها می گذرد، و با وجود رغبت به معاصی ورع و پرهیزکاری می نماید، و در جهاد کردن حریص است، و چون به نماز می ایستد دلش مشغول خداست، و در سختیها صبر می کند، و از فتنه ها زود از جا بدر نمی آید، و در مکروهات شکیبائی دارد، و در نعمتها شکر می نماید، و غیبت نمی کند، و تکبر نمی نماید، و با خویشان بدی نمی کند.

و در نیکیها سستی نمی ورزد، و کج خلق و درشت خو نیست چشمش بر او پیشی نمی گیرد، و تا رضای خدا را در نظر کردن نداند نظر نمی کند، و شکمش او را به فضیحت نمی اندازد که برای شکم مرتکب حرام شود، و در دنیا و آخرت رسوا شود، و فرجش بر او غالب نمی شود که او را به حرام اندازد، و حسد مردم را نمی برد، و او را تعبیر و سرزنش می کند، و او کسی را بر بلائی یا گناهی سرزنش نمی کند، و اسراف نمی کند، و مظلومان را یاری می نماید، و بر مسکینان رحم می کند، خود را به تعب و مردم را به راحت می دارد، و به عزتهای دنیا رغبت نمی نماید، و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمی کند، و مردم همه در کاری چندند و او پیوسته در غم خود و کار خود است، در عملش نقصی مشاهده نمی شود، و در رأیش سستی نمی باشد، دینش را ضایع نمی کند، هر که از او مشورت می کند او را به خیر راهنمایی می کند، و مساعدت و همراهی می کند با هر که از او یاری طلبد، و از فحش و بی خردی کناره می کند (۱).

و به سند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ص: ۱۷۶

سؤال نمود از صفت مؤمن، حضرت فرمودند: بیست خصلت است در مؤمن که اگر این خصلت ها در او نباشد ایمانش کامل نیست، یا علی از اخلاق مؤمنان این است که به نمازها حاضر شوند، و به دادن زکات مسارعت نمایند، و مساکین را اطعام نمایند، و بر سر یتیمان به شفقت دست بمانند، و جامه های کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند، و در عبادت دامن بر میان زنند یعنی مردانه عبادت کنند.

مؤمنان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمی گویند، و چون وعده کنند خلف نمی کنند، و چون ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت نمی کنند، و در سخن گفتن راست گویند، و در شبها بیدار و متعبدند، و در روزها مانند شیر در اقامه حق مردانه می کوشند، و جهاد می کنند، در روزها روزه اند، و شبها به عبادت برپا ایستاده اند، آزار ایشان به همسایگان نمی رسد، کسی که با ایشان همنشینی کند از ایشان متأذی نمی شود، بر روی زمین به همواری راه می روند، و گام برداشتن ایشان به خانه بیوه زنان است، و در پی جنازه هاست، خدا ما و شما را از جمله پرهیزکاران بدارد (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: شیعه علی جمعی بودند که شکمهای ایشان از گرسنگی بر پشت چسبیده بود، و لبهای ایشان از تشنگی روزه خشک بود، صاحب مهربانی و دانائی و بردباری بودند، و به ترک دنیا و عبادت معروف بودند، پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت و پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعت (۲).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مسلمان آن است که مردم از دست و زبان او سالم باشند، و مؤمن آن است که مردم از او ایمن باشند در مال و جان خود (۳).

ص: ۱۷۷

۱-۱) بحار الانوار ۲۷۶/۶۷ ح ۴.

۲-۲) بحار الانوار ۱۸۸/۶۸ ح ۴۳.

۳-۳) اصول کافی ۲۳۴/۲ ح ۱۲.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: مؤمنان ملایم طبعان و نرم خویان هموارند، مانند شتر رامی که اگر مهارش را کشند منقاد باشد، و اگر بر روی سنگ سختش بخوابانند بخوابد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: سه چیز است که از علامات مؤمن است: علم به خدا، و علم به آنچه خدا دوست می دارد، و علم به آنچه خدا دشمن می دارد (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عراق نماز صبح را خواندند، و بعد از نماز مردم را موعظه فرمودند، و خود گریستند و ایشان را گریانیدند از خوف الهی، بعد از آن فرمودند:

و الله که جمعی را مشاهده نمودم در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که صبح و شام می کردند ژولیده مو و گردآلود، و در نهایت لاغری، و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده، و در پیشانی ایشان جای سجود پینه کرده مانند زانوی بز، و شبها را برای خدا به روز می آورند به سجده و نماز، و گاه برپا ایستاده بودند و گاه در سجده، و تضرع می نمودند در خلاصی خود از جهنم، و گویا صدای آتش در گوش ایشان بود، و چون نام خدا نزد ایشان مذکور می شد می لرزیدند، مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن بادهای، با این حال پیوسته خائف و ترسان بودند، و این گروه که می بینم همگی در غفلتند، پس به خانه رفتند، و دیگر آن حضرت را کسی خندان ندید تا به شهادت رسیدند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: شیعه جماعتی اند، که مالهای خود را در ولایت ما به دوستان ما بذل نمایند، و به سبب محبت ما با یکدیگر محبت کنند، و برای احیای

ص: ۱۷۸

۱-۱) اصول کافی ۲/۲۳۴ ح ۱۴.

۲-۲) اصول کافی ۲/۲۳۵ ح ۱۵.

۳-۳) اصول کافی ۲/۲۳۶ ح ۲۲.

امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند، و چون به غضب آیند ظلم نکنند، و چون کسی را دوست دارند در دوستی از حد بدر نروند، و با برکت باشند بر همسایگان خود، و هر که با ایشان خلطه نماید از شرّ ایشان سالم باشد (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که خدا را شناخت، و عظمت او را دانست، منع می کند دهانش را از سخن لغو، و شکمش را از زیادتی طعام، و خود را به مشقت می اندازد، به روزه و طعام کم خوردن و عبادت، صحابه گفتند: پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان خدایند؟ حضرت فرمود: به درستی که اولیاء الله ساکت شدند، پس سکوت ایشان یاد خدا بود، و نظر کردند پس نظر کردن ایشان عبرت گرفتن بود، و سخن گفتند پس سخن ایشان حکمت بود، و چون در مردم راه می روند رفتار ایشان برکت است از برای مردم، اگر اجلهای ایشان که برایشان نوشته شده است و مقدر گردیده نمی بود، روحهای ایشان در بدن های ایشان قرار نمی گرفت از ترس عذاب و از شوق ثواب نامتناهی (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمودند: چه جماعتند نیکان بندگان خدا؟ فرمود: آن جماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند، و چون بدی کنند استغفار نمایند، و چون به ایشان حق تعالی چیزی عطا نماید شکر کنند، و چون به بلائی مبتلا شوند صبر کنند، و چون از کسی به خشم آیند عفو کنند (۳).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که به جابر جعفی فرمود: ای جابر

ص: ۱۷۹

۱- ۱) اصول کافی ۲/۲۳۶-۲۳۷ ح ۲۴.

۲- ۲) اصول کافی ۲/۲۳۷ ح ۲۵.

۳- ۳) اصول کافی ۲/۲۴۰ ح ۳۱.

آیا همین بس است کسی را که تشیع را بر خود می بندد که دعوی محبت ما اهل بیت را کند، و الله که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا نماید، و تقوا و پرهیزکاری داشته باشد، ای جابر بیشتر شیعیان را نمی شناختند مگر به تواضع و شکستگی، و بسیاری ذکر خدا، و بسیار نماز و روزه، و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان، و راستی در سخن، و تلاوت قرآن، و زبان بستن از غیر نیکی مردم، و امینان خویشان بودند در جمیع امور.

جابر گفت: یا ابن رسول الله من کسی را در این زمان به این صفات نمی شناسم، حضرت فرمود: ای جابر با این خیالها از راه مرو، مگر همین بس است آدمی را که گوید من علی را دوست می دارم و ولایت او دارم، اگر گوید رسول خدا را دوست می دارم، و حال آنکه آن حضرت بهتر از امیر المؤمنین است، و به اعمال آن حضرت عمل ننماید، و پیروی سنت او نکند، آن محبت هیچ به کار او نمی آید، پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید.

به درستی که میان خدا و احدی از خلق خویشی نیست، و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که پرهیزکاری از محارم الهی زیاده کند، و عمل به طاعت الهی بیشتر نماید، و الله که تقرب به خدا نمی توان جست مگر به طاعت او، و ما براتی از آتش جهنم از برای شما نداریم، و هیچ کس را بر خدا حجتی نیست، هر که مطیع خداست ولی و دوست ماست، و هر که معصیت الهی می کند دشمن ماست، و به ولایت ما نمی توان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل صالح (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: نیستند شیعه علی علیه السلام مگر نحیفان رنگ، شکستگان لاغر جسمان، خشکیده لبان، تهی شکمان،

ص: ۱۸۰

که رنگشان متغیر و روهایشان زرد گردیده، چون ظلمت شب ایشان را فرا می گیرد زمین را فراش خود می گردانند و زمین را به پیشانی خود استقبال می کنند، سجده ایشان بسیار، و آب دیده ایشان ریزان است، و دعا و گریه ایشان فراوان است، و در هنگامی که مردم شادند ایشان محزون و اندوهناک اند (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: نیست شیعه جعفر علیه السلام مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام به عفت بدارد، و سعی او در عبادت شدید باشد، و برای آفریدگار خود کار کند، و امید ثواب و ترس عقاب از او داشته باشد، پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعه منند.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: یا علی خوشا حال کسی که تو را دوست دارد، و او بر کسی که تو را دشمن دارد و تکذیب تو کند، و دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و زمین هفتم و در ما بین این هر دو، و دوستان تو اهل دین و ورع و هیئت نیکویند، و تواضع و شکستگی و فروتنی برای خدا می کنند، دیده های ایشان خاشع و دلهای ایشان ترسان است برای یاد خدا، و حق ولایت را می شناسند، و زبان ایشان پیوسته به فضل تو گویاست، و آب از دیده های ایشان ریزان است به سبب محبت و مهربانی که نسبت به تو و امامان فرزندان تو دارند.

و خدا را عبادت می نمایند به نحوی که در قرآن ایشان را خدا به آن امر فرموده است، و بر هر نهجی که از طریقه پیغمبر بر ایشان ظاهر گردیده، و عمل می نمایند به آنچه اولوالامر و امامان ایشان امر می فرمایند، و با یکدیگر صلح و احسان می نمایند، و از یکدیگر دوری نمی کنند، و باهم دوستند و دشمنی نمی کنند، و

ص: ۱۸۱

ملائکه بر ایشان صلوات می فرستند، و دعای ایشان را آمین می گویند، و از برای گناه کاران ایشان استغفار می نمایند، و در مجامع ایشان حاضر می شوند، و بر مرگ ایشان گریه می کنند تا روز قیامت (۱).

و در روایتی آمده که: شبی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مسجد بیرون آمدند، و به جانب صحرای نجف روان شدند، و شب ماهتابی بود، در اثنای راه دیدند جمعی از عقب آن حضرت می روند، ایستادند و پرسیدند کیستید شما؟ گفتند:

شیعه توایم یا امیر المؤمنین، حضرت در روهای ایشان نظر فرمود، و گفت: چرا بر شما سیمای شیعیان مشاهده نمی کنم؟ گفتند: سیمای شیعیان چیست یا امیر المؤمنین؟ فرمود: روهای ایشان زرد است، و از بیداری شب چشمهای ایشان کوروش است از بسیاری گریه، و پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز، و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده از بسیاری روزه، و لبهای ایشان خشک است از بسیار دعا، پیوسته آثار خاشعان از ایشان هویدا است (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: مؤمن به ایمان متّصف نمی شود تا عقلش کامل نباشد، و عقلش کامل نیست تا در او ده خصلت نباشد: مردم امید خیر از او داشته باشند، و از شرّش ایمن باشند، و خیر بسیار را از خود اندک شمارد، و اندک خیری از دیگران را بسیار شمارد، و اندکی از عمل شرّ خود را بسیار داند، و شرّ بسیار دیگران را اندک داند، و از حاجتهای بسیار که از او طلب نمایند دلتنگ نشود، و ملال بهم نرساند از طلب علم در تمام عمرش، و مذلت را دوست تر دارد از عزّت، و فقر نزد او محبوب تر باشد از توانگری، و از دنیا به قوت ضروری اکتفا نماید، و

ص: ۱۸۲

۱-۱) بحار الانوار ۱۵۰/۶۸ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۵۰/۶۸-۱۵۱ ح ۴.

دهم از همه دشوارتر است که هر که را ببیند گوید که از من بهتر و پرهیزکارتر است.

و به درستی که مردم بر دو قسمند: شخصی هست که از او بهتر و پرهیزکارتر است، و شخصی که از او بدتر و پست تر است، پس چون می بیند آن شخص را که از او بهتر است، نزد او تواضع و فروتنی می کند، و سعی می کند که در خوبی به او ملحق گردد، و چون می بیند آن شخص را که از او پست تر است، می گوید شاید بدی این مرد ظاهر باشد و نیکیش پنهان باشد، پس چون چنین کند بلند مرتبه می شود، و بزرگ اهل زمانش می شود (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی ملاقات نمودند حارثه بن نعمان انصاری را، و فرمودند: بر چه حال صبح کرده ای؟ حارثه گفت: صبح کردم یا رسول الله با ایمان محقق و ثابت، حضرت فرمود: هر چیزی را حقیقتی و دلیلی است، حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت: دلم از دنیا افسرده شده است، و به دنیا رغبت ندارم، ایمانم باعث بیداری شبهای من به عبادت و روزهای من به روزه و تشنگی شده، و گویا عرش پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند، و گویا اهل بهشت را می بینم که به زیارت یکدیگر می روند، و گویا اهل جهنم را می بینم که در جهنم معذبند، فرمود: توئی مؤمنی که خدا دلت را به ایمان منور ساخته است، بر این حال ثابت باش خدا تو را ثابت بدارد، حارثه گفت:

بر نفس خود از هیچ چیز آن قدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد مگر از چشم خود، حضرت از برای او دعا فرمود بینائی چشمش برطرف شد (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بعضی

ص: ۱۸۳

۱-۱) بحار الانوار ۲۹۶/۶۷-۲۹۷ ح ۲۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۹۹/۶۷-۳۰۰ ح ۲۵.

از سفرها بودند، در عرض راه جمعی از سواران به ملازمت آن حضرت رسیدند و سلام کردند، حضرت پرسیدند: کیستید شما؟ گفتند: ما مؤمنانیم، فرمود:

حقیقت و دلیل ایمان شما چیست؟ گفتند: به قضاهای الهی راضی شده ایم، و اوامر الهی را منقاد گردیده ایم، و امور خود را به خدا تفویض نموده بر او توکل کرده ایم، حضرت فرمود: دانایانند حکیمانند، نزدیک است که از حکمت و دانائی به درجه پیغمبران برسند، اگر راست می گوئید بنا مکنید خانه ای چند را که همیشه در آنها سکنی نخواهید داشت، و جمع مکنید مالی را که نخواهید خورد، و بپرهیزید از مخالفت خداوندی که بازگشت شما به سوی اوست (۱).

و اخبار در این باب زیاده از حدّ و احصاست، و بهترین اخبار در این باب حدیث همام است، که والد فقیر رحمه الله الملك المنان، شرح وافی بر آن نوشته اند، امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را توفیق اکتساب این کمالات و فوز به این سعادات روزی گرداند.

یا أبادر اذا كان العبد في أرض قى، فتوضأ أو تيمم، ثم أذن و أقام و صلّى، أمر الله عزّ و جلّ الملائكة فصفوا خلفه صفًا لا يرى طرفاه، يركعون بركوعه، و يسجدون بسجوده، و يؤمنون على دعاه.

یا أبادر من أقام و لم يؤذّن، لم يصلّ معه الا ملكاه اللذان معه.

ای ابوذر چون بنده ای در بیابانی تنها بوده باشد وضو بسازد یا تيمم کند اگر آب نداشته باشد، پس اذان و اقامه بگوید و نماز گذارد، حق تعالی ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بکشند، صفی که در دو طرف آن صف را نتوان دید، رکوع کنند

ص: ۱۸۴

آن ملائکه با رکوع او، و سجود کنند با سجود او، و آمین گویند نزد دعای او.

ای ابوذر هر که اقامه گوید و اذان نگوید با او نماز نکنند از ملائکه مگر دو ملکی که با او می باشند.

بدان که اذان و اقامه از سنت های مؤکد حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و احادیث در فضیلت هر دو بی حد و احصاست، و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را، و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان را در نماز صبح و شام واجب می دانند، و احتیاط در آن است که اقامه را مطلقاً ترک ننمایند، و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد ترک ننمایند، و احتیاط آن است شرایطی که در نماز رعایت می باید کرد از ایستادن و رو به قبله بودن و با طهارت بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن، همه را در اقامه رعایت بکنند، و اذان و اقامه مخصوص نمازهای واجب پنج گانه است، و در غیر آنها از نمازهای واجب و سنت بدعت است.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که خالص از برای خدا اذان بگوید، حق تعالی ثواب چهل هزار شهید، و چهل هزار صدیق به او کرامت فرماید، و به شفاعت او چهل هزار گناهکار را داخل بهشت کند، به درستی که چون مؤذن می گوید *أشهد أن لا اله الا الله*، نود هزار ملک بر او صلوات می فرستند، و از برای او استغفار می کنند، و در قیامت در سایه عرش الهی خواهد بود، تا حق تعالی از حساب خلائق فارغ شود، و ثواب گفتن *أشهد أن محمدا رسول الله* را چهل هزار ملک بنویسند، و هر که به نماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول و تکبیر اول امام را دریابد و آزار مسلمانی نکند، خدا ثواب مؤذنان را در دنیا و آخرت به او کرامت فرماید (۱).

ص: ۱۸۵

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است: هر که ده سال از برای خدا اذان بگوید، حق تعالی بیامرزد گناهان او را به قدر آنچه دیده اش می بیند، و صدایش در آسمان بلند می شود، و هر تر و خشکی که صدای او را بشنود تصدیق او نمایند در آنچه می گوید، و از ثواب هر کس که در آن مسجد با او به جماعت نماز می کند بهره ای به او بدهند، و به عدد هر که به صدای اذان او نماز می کند حسنه بیاید (۱).

و در حدیث بلال از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: مؤذنان امینان مسلمانانند بر نماز و روزه ایشان و بر گوشت و خون ایشان، از حق تعالی چیزی سؤال نمی نمایند مگر آنکه به ایشان عطا می فرماید، و در هیچ امری شفاعت نمی کنند مگر آنکه شفاعت ایشان را قبول می کند.

و فرمود: هر که چهل سال از برای خدا اذان بگوید، خدا او را روز قیامت با عمل چهل صدیق محشور گرداند، و هر که بیست سال اذان بگوید، در قیامت به قدر آسمان اول او را نور کرامت فرماید، و هر که ده سال اذان بگوید، خدا او را در قبه ابراهیم خلیل علیه السلام ساکن گرداند، و هر که یک سال اذان بگوید، حق تعالی در قیامت گناهانش را بیامرزد اگر چه به سنگینی کوه احد باشد، و هر که خالص از برای رضای خدا برای یک نماز اذان بگوید، حق تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد و در بقیه عمر او را از گناه حفظ نماید، و در بهشت او را در درجه شهیدان جا دهد (۲).

و به روایت دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود: مؤذّن را در ما بین اذان و اقامه حق تعالی ثواب شهیدی کرامت فرماید که در خون خود دست و پا زند (۳).

ص: ۱۸۶

-
- ۱-۱) بحار الانوار ۱۰۴/۸۴ ح ۱.
 - ۲-۲) بحار الانوار ۱۲۴/۸۴-۱۲۵.
 - ۳-۳) بحار الانوار ۱۴۹/۸۴ ذیل ح ۴۳.

و در حدیث دیگر فرمود: هر که یک سال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را واجب شود (۱).

و به سند معتبر منقول است که: هشام بن ابراهیم به حضرت امام رضا علیه السلام شکایت نمود از بیماری، و از این که او را فرزند نمی شد، حضرت فرمود: صدای خود را در خانه به اذان بلند کن، راوی گفت: چنین کردم خدا بیماریم را به صحت مبدل گردانید، و فرزندانم بسیار شدند (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون غول متعرض شما شود اذان بگوئید (۳).

و در احادیث صحیحه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که با اذان و اقامه نماز گذارد، در عقب او دو صف از ملائکه نماز کنند، و اگر با اقامه تنها نماز کند یک صف از ملائکه در عقب او نماز کنند (۴).

و در بعضی احادیث آن است که: طول هر صفی از ما بین مشرق و مغرب باشد.

و در بعضی اخبار وارد شده است که صف کمترش ما بین مشرق و مغرب باشد، و بیشترش ما بین زمین و آسمان است (۵).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است: هر که اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند، و هر که اقامه تنها بگوید یک ملک از جانب راست و یک ملک از جانب چپ او نماز کنند (۶).

ص: ۱۸۷

۱- ۱) بحار الانوار ۱۴۷/۸۴ ذیل ح ۴۰.

۲- ۲) فروع کافی ۱۰/۶ ح ۹.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۴۹/۸۴ ذیل ح ۴۳.

۴- ۴) بحار الانوار ۱۱۶/۸۴ ح ۱۲.

۵- ۵) بحار الانوار ۱۴۸/۸۴ ذیل ح ۴۱.

۶- ۶) من لا یحضره الفقیه ۲۸۷/۱ ح ۸۸۸.

و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: اگر به اقامه تنها نماز کند یک ملک در عقب او نماز کند (۱).

و جمع میان اخبار به این نحو ممکن است که: دو صف در اذان کامل باشد، و یک صف در غیر کامل، و اختلاف اقامه محمول باشد بر اختلاف عذرها که اگر ترک اذان به سبب عذر قوی باشد یک صف با او نماز کنند، و اگر به عذر سهلی ترک کرده باشد دو ملک با او نماز کنند، و اگر به غیر عذر ترک کرده یک ملک با او نماز کند، و الله تعالی يعلم.

یا أباذر ما من شابّ يدع لله الدنيا و لهوها، و أهرم شبابه في طاعة الله، إلا أعطاه الله أجر اثنين و سبعين صدّيقاً.

یا أباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارّین.

ای ابوذر هر جوانی که ترک کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا را، و جوانی خود را به پیری رساند در طاعت الهی، البتّه حق تعالی به او عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدّیق را.

ای ابوذر کسی که خدا را یاد کند در میان غافلان مثل کسی است که جهاد کند در میان گریختگان. صدّیق کسی را می گویند که تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و افعال بیشتر و بیشتر از دیگران بکند، و این قسم احادیث که در باب ثواب اعمال وارد شده است به دو وجه توجیه می توان نمود:

اول: آنکه مراد صدّیق از امتهای دیگر باشد، یعنی ثواب یک جوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدّیق از امتهای دیگر.

ص: ۱۸۸

دوم: آنکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب می گردد، و حق تعالی به فضل خود اضعاف آن را کرامت می فرماید، پس مراد آن است که آنچه حق تعالی به آن جوان تفضل می فرماید برابر است با ثواب استحقاق هفتاد و دو صدیق، و وجوه دیگر نیز می توان گفت، و چون این دو وجه ظاهرتر بود به همین اکتفا کردیم.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: سه کسند که حق تعالی ایشان را بی حساب داخل بهشت می کند: امام عادل، و تاجر راست گو، و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود روزی که به غیر آن سایه ای نیست: امام عادل، و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد، و شخصی که دلش به مسجد متعلق باشد وقتی که بیرون آید از مسجد تا بازگردد، و دو نفر که در طاعت الهی با یکدیگر باشند تا مفارقت نمایند، و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و آب از چشمانش جاری شود از خوف الهی، و شخصی که زن صاحب جمالی او را به حرام به سوی خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب او نشود، و شخصی که تصدقی بدهد مخفی که دست چپش نداند که از دست راست چه چیز داده است (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که قرآن بخواند، و او جوان و با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد، و حق تعالی او را با رسولان و نیکوکاران ملائکه محشور گرداند، و قرآن در قیامت از جانب او حجّت تمام کند، و گوید: خداوند هر عمل کننده ای مزد عمل خود را یافت، من مزد عمل کننده خود

ص: ۱۸۹

۱-۱) خصال شیخ صدوق ص ۸۰ ح ۱۰.

۲-۲) خصال شیخ صدوق ص ۳۴۳ ح ۷.

را می خواهم، پس حق تعالی دو حله از حله های بهشت در او پوشانند، و تاج کرامت بر سر او گذارد، پس به قرآن خطاب فرماید که: آیا راضی شدی؟ قرآن گوید که:

زیاده از این از برای او امید داشتم، پس حق تعالی برات ایمنی را به دست راستش دهد، و برات مخمّد بودن در بهشت را به دست چپش دهد، و او را داخل بهشت کنند، پس به او گویند که: یک آیه بخوان و یک درجه بالا- رو، پس به قرآن فرماید که: راضی شدی؟ گوید: بلی، و کسی که بر او حفظ قرآن دشوار باشد مکرّر خواند تا حفظ کند، حق تعالی این ثواب را مضاعف به او کرامت فرماید (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: کسی که در میان غافلان به یاد خدا باشد مانند کسی است که به عوض گریختگان جهاد کند، و کسی که بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت از برای او واجب است (۲). و احادیث بر این مضامین بسیار است.

یا أباذر الجلیس الصالح خیر من الوحده، و الوحده خیر من السکوت، و السکوت خیر من املاء الشر.

یا أباذر لا تصاحب الا مؤمنا، و لا يأکل طعامک، الا تقی، و لا تأکل طعام الفاسقین.

یا أباذر أطمع طعامک من تحبه فی الله، و کل طعام من یحبک فی الله عزّ و جلّ.

ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح و نیکو بهتر است از تنهایی، و تنهایی بهتر

ص: ۱۹۰

۱-۱) اصول کافی ۶۰۳/۲-۶۰۴ ح ۴.

۲-۲) اصول کافی ۵۰۲/۲ ح ۲.

از خاموشی، و خاموشی بهتر است از سخن بد گفتن.

بدان که املا در لغت به معنی آن است که شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد، و حضرت در اینجا گفتن شر را به این عبارت تعبیر فرمودند، برای اشعار به آنکه آنچه از سخنان لغو و باطل می گوئی بر کاتبان اعمال خود املا می کنی که ایشان بنویسند، چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود به شخصی که سخنان لغو می گفت که: ای مرد بر کاتبان خود نامه املا می کنی.

ای ابوذر مصاحبت مکن مگر با مؤمن، و نباید طعام خود را بخورانی مگر به پرهیزکاری، و مخور طعام فاسقان را.

ای ابوذر بخوران طعام خود را به کسی که از برای خدا تو را دوست دارد، و بخور طعام کسی را که تو را از برای خدا دوست دارد.

بدان که به حسب تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم هست، پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید، که شاید اطوار مرضیه ایشان در او تأثیر نماید، و به اخلاق پسندیده ایشان متصف گردد، و از مصاحبت بدان احتراز نماید، که مبادا بدیهای ایشان در او تأثیر کند، و مصاحبین بد که از شیاطین انسند ضرر بیشتر می رسانند از شیاطین جن؛ زیرا آدمی از مشاکل و مجانس خود بیشتر قبول می کند تا از غیر مجانس خود، بلکه اکثر اغوای شیاطین انس می شود.

چنانچه از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که: حضرت عیسی گفت:

مصاحب بد همنشین خود را به درد خود مبتلا می گرداند، و قرین بد آدمی را هلاک می کند، پس ببینید با کی همنشینی می کنید (۱).

ص: ۱۹۱

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای فرزند با پنج کس مصاحبت و هم‌زبانی و رفاقت مکن، گفتم:

ای پدر ایشان را به من بشناسان، فرمود: زینهار با دروغ‌گو مصاحبت مکن که مانند سراب تو را فریب می‌دهد، و نزدیک را برای تو دور می‌گرداند، و دور را برای تو نزدیک می‌کند، و با فاسق مصاحبت مکن که تو را به یک لقمه یا کمتر می‌فروشد و دیگری را اختیار می‌کند، و زینهار با بخیل مصاحبت مکن که تو را در مال خود فرو می‌گذارد و یاری نمی‌کند در هنگامی که نهایت احتیاج داری، و زینهار با احمق مصاحب مباش که اگر خواهد به تو نفع رساند ضرر می‌زند، و زینهار که با قطع‌کننده رحم مصاحبت مکن که حق تعالی در سه جای قرآن او را لعنت فرموده (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مصاحبت مکنید با صاحبان بدعتها، و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: آدمی بر دین یار و همنشین خود است (۲).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که مکرر در خطبه‌ها می‌فرمودند: مسلمان را سزاوار آن است که اجتناب نماید از برادری سه طایفه:

فاجران بی‌باک، و احمقان، و دروغ‌گویان.

اما بدکار بی‌پروا، پس زینت می‌دهد برای تو کارهای بد خود را، و می‌خواهد که مثل او باشی، و تو را اعانت نمی‌کند بر امر دین تو و بر کاری که در قیامت به کار تو آید، و نزدیکی او موجب جفا و خلاف آداب است، و صحبت او سبب قساوت دل

ص: ۱۹۲

۱- ۱) اصول کافی ۶۴۱/۲ ح ۷.

۲- ۲) اصول کافی ۶۴۲/۲ ح ۱۰.

می شود، و آمدوشد او نزد تو موجب عار و بدنامی توست.

و اما احمق، پس او هرگز تو را به چیزی دلالت نمی کند، و امید دفع شرّی از او نمی توان داشت، و هرچند سعی کند هم از او خیری نمی آید، و گاه باشد که خواهد به تو نفع رساند و ضرر برساند، پس مردن او بهتر است از زندگی او، و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او، و دوری او بهتر است از نزدیکی او.

و امّا دروغگو، پس در مصاحبت او هیچ عیشی برای تو گوارا نیست، سخن تو را به دروغ به مردم نقل می کند، و از مردم به دروغ سخن به تو نقل می کند، و هر دروغی را که تمام کرد از پی دروغ دیگر ابتدا می کند، تا به حدّی که اگر راستی گوید باور نمی توان کرد، و در میان مردم به نقل کذب دشمنی می افکنند، و کینه ها در سینه ها می رویانند، پس از خدا پرهیزید و ملاحظه نمائید که با کی مصاحبت می کنید (۱).

و حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود که: متابعت کن کسی را که تو را می گریانند، و خیرخواه توست، و متابعت مکن کسی را که تو را می خندانند، و فریب می دهد، و عن قریب بازگشت همه به سوی خداست (۲).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که: محبوب ترین برادران به سوی من کسی است که عیبهای مرا به من بگوید (۳).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: صداقت و دوستی حدّی چند دارند که در هر که آنها نیست او بهره ای از صداقت ندارد: اوّل: آنکه آشکار و پنهان او با تو موافق باشد. دوّم: آنکه زینت تو را زینت خود داند، و عیب تو را عیب خود داند. سوّم:

ص: ۱۹۳

۱-۱) اصول کافی ۶۳۹/۲-۶۴۰ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۶۳۸/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۶۳۹/۲ ح ۵.

آنکه اگر حکومتی یا مالی به هم رساند با تو تغییر سلوک نکند. چهارم: آنکه از تو منع نماید هرچه را بر آن قدرت داشته باشد. پنجم: خصلتی است که جمیع خصلتهای گذشته در آن جمع است، آن است که تو را در حوادث روزگار که رو دهد وانگذارد (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: سعادتمندترین مردم کسی است که با نیکان مردم خلطه نماید (۲).

و منقول است که: حواریان از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: با که همنشینی کنیم؟ فرمود: با کسی که خدا را به یاد شما آورد دیدن او، و در علم شما بیفزاید، سخن گفتن او، و شما را راغب به آخرت کند کردار او (۳).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که خود را به محلّ تهمت می دارد، ملامت نکند کسی را که گمان بد به او می برد، و هر که سرّ خود را پنهان دارد اختیارش به دست خود اوست، و هر سرّی که از دو لب در گذشت فاش می شود، و کارهای برادر مؤمن خود را حمل بر محمل نیک کن تا محمل یابی، و سخنی که از او صادر شود بر معنی بدی حمل مکن تا محمل خیر از برای او یابی، و بر تو باد به برادران نیک، و بسیار از ایشان تحصیل کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت، و سپرند در هنگام بلا، و در امری که خواهی مشورت کنی با جمعی مشورت کن که از خدا ترسند، و برادران خود را به قدر پرهیزکاری ایشان دوست دار، و از زنان بد پرهیز، و از نیکان ایشان برحذر باشید، و اگر شما را به نیکی امر کنند مخالفت

ص: ۱۹۴

۱-۱) اصول کافی ۶۳۹/۲ ح ۶.

۲-۲) بحار الانوار ۱۸۵/۷۴-۱۸۶ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۱۸۶/۷۴ ح ۳.

ایشان نمائید که به طمع نیفتند در بدیها (۱).

و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند که: بدترین مصاحبان کیست؟ فرمود: کسی که معصیت خدا را نزد تو زینت دهد (۲).

و در حدیث دیگر فرمود که: همنشینی بدان مورث بدگمانی به نیکان است (۳).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: نظر کن هر که را بینی که نفعی در دین به تو نمی رساند اعتنا به آشنائی او مکن، و به صحبت او رغبت منما، به درستی که آنچه غیر خداست همه باطل است، و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نیکو نیست (۴).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: سه کسند که مجالست ایشان دل را می میراند: مجالست مردم پست دنی، و سخن گفتن با زنان، و همنشینی اغنیا و مال داران (۵).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: چهار چیز است که ضایع می شود به بطالت:

دوستی که صرف بی وفائی کنی، و نیکی و احسان به کسی کنی که شکر تو نکند، و علمی که به کسی گوئی که گوش ندهد، و سرّی که به کسی بسپاری و حفظ نکند (۶).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: با اغنیا همنشینی مکن؛ زیرا کسی که با آنها همنشینی می کند اول که با ایشان نشیند چنان می داند خدا را بر او نعمتها هست، و چون پاره ای نشست گمان می کند که خدا هیچ نعمت بر او ندارد (۷).

ص: ۱۹۵

۱-۱ بحار الانوار ۱۸۷/۷۴ ح ۷.

۲-۲ بحار الانوار ۱۹۰/۷۴-۱۹۱ ح ۳.

۳-۳ بحار الانوار ۱۹۱/۷۴ ح ۴.

۴-۴ بحار الانوار ۱۹۱/۷۴ ح ۵.

۵-۵ بحار الانوار ۱۹۱/۷۴ ح ۶.

۶-۶ بحار الانوار ۱۹۴/۷۴ ح ۲۰.

۷-۷ بحار الانوار ۱۹۴/۷۴ ح ۲۱.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که دل را می میراند: گناه بعد از گناه، و با زنان بسیار سخن گفتن، و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو گوئی و به خیر برنگردد، و مجالست نمودن با مردگان، پرسیدند: کیستند مردگان؟ فرمود: هر مال داری که نعمت او را طاغی کرده باشد (۱).

و بدان که اطعام مؤمنان فضیلت بسیار دارد، و اطعام بسیار می باید کرد، شاید که در آن میان مؤمنی باشد و فضیلت اطعام مؤمن را دریابند.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هر که مؤمن گرسنه ای را اطعام نماید، حق تعالی او را از میوه های بهشت اطعام نماید، و هر که مؤمن عریانی را پوشاند، حق تعالی از استبرق و حریر بهشت بر او پوشاند، و ملائکه بر او صلوات فرستند مادام که از آن جامه رشته ای باقی باشد، و هر که مؤمن تشنه ای را شربت آبی بخوراند، خدا از شراب سر به مهر بهشت به او بخوراند، و کسی که اعانت مؤمنی کند یا غمی از او زایل گرداند، خدا او را در سایه عرش خود جا دهد در روزی که به غیر سایه عرش سایه ای نباشد (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقول است که: حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام از خداوند خود سؤال کرد: الهی چه چیز است جزای کسی که مسکینی را اطعام نماید خالص از برای تو؟ خطاب رسید: یا موسی روز قیامت امر می کنم منادی را که در میان خلایق ندا کند که او از آزاد کرده های خداست از آتش جهنم (۳).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: سه چیز است که موجب رفع

ص: ۱۹۶

۱-۱) بحار الانوار ۱۹۴/۷۴-۱۹۵ ح ۲۲.

۲-۲) بحار الانوار ۳۸۲/۷۴ ح ۸۸.

۳-۳) بحار الانوار ۳۸۲/۷۴ ح ۸۹.

درجات مؤمن می گردد به همه کس: سلام کردن، و طعام به مردم خورانییدن، و در شب موقعی که مردم در خوابند نماز کردن (۱).

و فرمود: اگر من شخصی را از مؤمنان اطعام کنم نزد من بهتر است از این که صد هزار کس یا زیاده از غیر مؤمن را اطعام کنم (۲).

و به سند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید، حق تعالی او را از سه بهشت اطعام نماید در ملکوت آسمان: از جنة الفردوس، و جنة عدن، و طوبی که درختی است در بهشت که حق تعالی در جنة عدن به ید قدرت خود غرس نموده (۳).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که مؤمنی را اطعام نماید تا او را سیر کند، هیچ یک از خلق خدا احصای ثواب آن نتوانند نمود، نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر خداوند عالمیان، بعد از آن فرمود: از جمله چیزهایی که مغفرت را واجب و لازم می گرداند اطعام مسلمانان گرسنه است (۴).

و به سند معتبر منقول است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمنی را شربتی از آب بدهد از جائی که قدرت بر آب داشته باشد، حق تعالی به هر شربتی هفتاد هزار حسنه به او کرامت فرماید، و اگر در جائی باشد که آب کم باشد چنان باشد که دو بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد (۵).

ص: ۱۹۷

۱-۱) بحار الانوار ۳۸۳/۷۴ ح ۹۱.

۲-۳) اصول کافی ۲۰۰/۲ ح ۲.

۳-۴) اصول کافی ۲۰۰/۲-۲۰۱ ح ۳.

۴-۵) اصول کافی ۲۰۱/۲ ح ۶.

۵-۶) اصول کافی ۲۰۱/۲ ح ۷.

و به سند معتبر از حسین بن نعیم منقول است: حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که آیا برادران مؤمن خود را دوست می داری؟ گفتم: بلی، فرمود: به فقیران ایشان نفع می رسانی؟ گفتم: بلی، فرمود: بر تو لازم است که دوست داری کسی را که خدا او را دوست می دارد، و الله که تا ایشان را دوست نداری نفع به ایشان نمی توانی رسانیدن، آیا ایشان را به منزل خود دعوت می نمائی؟ گفتم: بلی، هر وقت که چیزی می خورم البته دو کس یا سه کس یا کمتر یا بیشتر از ایشان با من می باشند، فرمود: فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان، گفتم: فدای تو گردم طعام خود را به ایشان می خورانم و بر بساط خود ایشان را می نشانم، و فضل ایشان بر من عظیم تر است، فرمود: بلی چون ایشان داخل خانه تو می شوند داخل می شوند به آمرزش گناهان تو و عیال تو، و چون بیرون می روند می برند گناهان تو و عیال تو را (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: داخل می شوند با روزی فراوان، و بیرون می روند با مغفرت گناهان تو (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که مؤمن مال داری را طعام بخوراند برابر است با اینکه یکی از فرزندان اسماعیل را از کشتن خلاص کند، و هر که مؤمن محتاجی را اطعام نماید چنان است که صد کس از فرزندان اسماعیل را از کشتن خلاص کرده باشد (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: اطعام یک مؤمن نزد من بهتر است از آزاد کردن ده

ص: ۱۹۸

۱- ۱) اصول کافی ۲۰۱/۲-۲۰۲ ح ۸.

۲- ۲) اصول کافی ۲۰۲/۲ ح ۹.

۳- ۳) اصول کافی ۲۰۳/۲ ح ۱۹.

یا أباذر انّ الله عزّ و جلّ عند لسان كلّ قائل، فليتق الله أمره، و ليعلم ما يقول.

یا أباذر اترك فضول الكلام، و حسبك من الكلام ما تبلغ به حاجتك.

یا أباذر كفى بالمرء كذبا أن يحدث بكلّ ما يسمع.

یا أباذر ما من شيء أحقّ بطول السجن من اللسان.

ای ابوذر حق تعالی نزد هر گوینده ای است، یعنی بر گفتار هر کس مطلع است، پس باید آدمی از خدا بترسد، و بداند که چه می گوید، مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد.

ای ابوذر ترک کن سخنهای زیادتی و لغو را، و کافی است تو را از سخن آن قدر که به سبب آن به حاجت خود برسی.

ای ابوذر از برای دروغ گفتن گوینده همین بس است که هرچه بشنود نقل کند.

ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار محبوس داشتن و زندان کردن از زبان.

و سخن در فضل سکوت و ترک سخن باطل سابقا مذکور شد، و آنچه حضرت فرمودند که هر شنیده ای را نقل کردن دروغ است، ممکن است مراد آن باشد که اگر به جزم نقل کند دروغ است، بلکه اگر نقل کند باید به قائلش نسبت دهند.

چنانچه به سند معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: چون حدیثی یا

سخنی نقل کنید، آن را نسبت دهید به آن کس که به شما حدیث کرده است، اگر حق باشد ثوابش از شما باشد، و اگر باطل و دروغ باشد گناهش بر او باشد (۱).

و محتمل است مراد آن باشد که نزد مردم دروغ گو می شوید، و به کذب مشهور می شوید هرچند که به قائلش نسبت دهید دروغ نیست، اما کسی که بسیار سخن نقل کرد و دروغ برآمد، اعماد بر قولش نمی کنند و ممکن است که مراد آن باشد که می باید سخنی که نقل کنید مأخذش را معلوم کنید، و از مردمی که بر قولشان اعتمادی نیست سخن نقل نکنید که حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن به منزله دروغ است در قباحت و شناعة، و الله تعالی يعلم.

یا أباذر انّ من اجلال الله تعالی اکرام ذی الشیبه المسلم، و اکرام حمله القرآن العالمین به، و اکرام السلطان المقسط.

ای ابوذر از جمله اجلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی است گرامی داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد، و گرامی داشتن حاملان قرآن که به احکام قرآن عمل نمایند، و گرامی داشتن پادشاه عادل.

مضامین این کلمات شریفه در ضمن سه ینوع روشن می گردد.

در توضیح مضامین حدیث احترام به مسلمان ریش سفید و حاملان عامل به احکام قرآن و پادشاه عادل از جمله تعظیم حق تعالی است

ینوع اول: در بیان اکرام پیران مسلمانان است

بدان که گرامی داشتن مسلمانان همگی لازم است خصوصاً پیران ایشان، چون موی سفید در سر اثر رحمت الهی است، و حق تعالی آن را حرمت می دارد، پس

ص: ۲۰۰

حرمت داشتن آن تعظیم الهی نمودن است، چنانچه در خطب و احادیث بسیار وارد شده است که رحم کنید خردان خود را، و توقیر نمائید پیران خود را.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: تبجیل و تعظیم نمائید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خداست تعظیم ایشان (۱).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است: هر که فضل و حرمت مرد پیری را بداند، و او را توقیر و تعظیم نماید، حق تعالی او را از فزع اکبر روز قیامت ایمن گرداند (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام به سند معتبر منقول است: سه کسند که به حق و حرمت ایشان جاهل نمی باشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد: کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد، و حامل قرآن، و امام عادل (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که مؤمنی را گرامی دارد، اول خدا را گرامی داشته بعد از آن مؤمن را، و هر که استخفاف کند به مؤمن ریش سفیدی، حق تعالی کسی را بر او بگمارد که پیش از مردن به او استخفاف نماید (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی گرامی می دارد مرد هفتاد ساله را، و شرم می کند از پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن می گرداند، و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا حسابش را در قیامت سبک و آسان می کند، و چون به شصت سال رسید خدا

ص: ۲۰۱

۱-۱) اصول کافی ۱۶۵/۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۷/۷۵ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۱۳۷/۷۵ ح ۵.

۴-۴) اصول کافی ۶۵۸/۲ ح ۵.

او را توبه روزی می کند، و چون به هفتاد رسید اهل آسمان او را دوست می دارند، و چون به هشتاد سال رسید حق تعالی می فرماید که حسناتش را بنویسند، و چون به نود سال رسید گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد، و می نویسند که او اسیر خدا است در زمین، و او را شفیع می گردانند در اهل بیتش.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: اول کسی که موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم بود، چون دید گفت: خداوندا این چیست؟ وحی آمد که این نور است و موجب توقیر است، گفت: خداوندا زیاده گردان (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد، در اسلام آن موی سفید نوری خواهد بود برای او در قیامت.

نبوع دوم: در بیان فضیلت قرآن و حامل آن

اشاره

در بیان فضیلت قرآن و حامل آن

و بعضی از فضائل آیات و سوره است

و این مشتمل است بر چند ساقیه:

ساقیه اول: در فضیلت قرآن است

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هرگاه ملتبس و مشتبه شود بر شما فتنه ها مانند پاره های شب تار، پس بر شما باد به قرآن، به درستی که قرآن

ص: ۲۰۲

شفاعت کننده ای است که شفاعتش را قبول می کنند، و با هر که مجادله نماید و حجّت بر او تمام کند تصدیقش می نمایند، و هر که او را پیشوای خود گرداند او را به بهشت می رساند، و هر که او را به پشت سر اندازد و به آن عمل ننماید او را به سوی جهنّم می راند، راهنمایی است که به بهترین راهها دلالت می کند.

و کتابی است که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام است، آن را ظاهری است و باطنی است، ظاهرش احکام الهی است، و باطنش علوم نامتناهی است، ظاهرش خوش آینده است و باطنش عمیق است، آن را نجوم و کواکب هست که بر احکام الهی دلیلند، و بر آن نجوم دیگر هستند که مردم را به آن احکام می رسانند - یعنی: ائمه معصومین علیهم السّلام که علم قرآن نزد ایشان است - عجایب قرآن را احصا نمی توان کرد، و غرائب آن هرگز کهنه نمی شود.

و در آن چراغهای هدایت افروخته است، و انوار حکمت از آن ظاهر است، راهنماست به سوی آموزش گناهان کسی را که از آن بیابد اوصاف آموزش را، پس باید هر کس دیده خود را در قرآن به جولان در آورده، و دیده دل خود را برای مطالعه انوار آن بگشاید تا از هلاک نجات یابد، و از ورطه های ضلالت خلاص شود، به درستی که تفکر نمودن موجب زندگانی دل‌های بیناست، و در تاریکیهای جهالت نور تفکر راهنماست، پس نیکو خود را خلاص کنید، و در فتنه ها خود را مگذارید (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: قرآن هادی است در ضلالت، و بیان کننده است در کوری جهالت، و دست گیرنده است در لغزشها، و نور است در ظلمتها، و ظاهر کننده بدعتهاست، و نگاه دارنده از مهالک است، و در گمراهی ها راهنماست،

ص: ۲۰۳

و بیان کننده فتنه هاست، و رساننده است از دنیا به آخرت، و کمال دین شما در قرآن است، و هیچ کس از آن عدول ننمود مگر به سوی آتش (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزیز جبار کتاب خود را به سوی شما فرستاده است، راست گوئی است که به وعده های خود وفا می نماید، و مشتمل است بر احوال و اخبار شما، و اخبار گذشته ها، و اخبار آینده ها، و اخبار آسمان و زمین، اگر آن کسی که عملش را می داند شما را خبر دهد به آنچه در قرآن است از اخبار غیب و علومی بی انتها تعجب خواهید کرد (۲).

و به اسانید متواتره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: از میان شما می روم و دو چیز عظیم در میان شما می گذارم: یکی کتاب خدا که ریسمانی است آویخته از آسمان به زمین، و دیگری عترت و اهل بیت من، پس ببینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد، و حرمت ایشان را چگونه خواهید داشت (۳).

ساقیه دوم: در بیان فضیلت حاملان قرآن است

به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: دیوانها که در قیامت حساب می کنند سه دیوان است: دیوان نعمتها، و دیوان حسنات، و دیوان گناهان، پس چون دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها تمام حسنات

ص: ۲۰۴

۱- ۱) اصول کافی ۲/۶۰۰-۶۰۱ ح ۸.

۲- ۲) اصول کافی ۲/۵۹۹ ح ۳.

۳- ۳) برای دستیابی به مصادر این حدیث مراجعه شود به کتاب احقاق الحق ۹/۳۰۹-۳۷۵ و بحار الانوار ۲۳/۱۰۴-۱۶۶.

را فراگیرد، و دیوان گناهان باقی ماند، پس فرزند آدم را طلبند و گناهانش را حساب کنند، در این حال قرآن به بهترین صورتها بیاید، و در پیش آن مرد روان شود، و گوید: خداوند منم قرآن، و این بنده مؤمن توست که خود را به تعب می انداخت به تلاوت من، و در طول شب مرا به ترتیل می خواند، و چون مرا در تهجد می خواند آب از دیده اش جاری می شد، خداوند او را راضی کن چنانچه مرا راضی کرده، پس خداوند عزیز جبار فرماید که: ای بنده من دست راست را بگشا، پس پر کند حق تعالی آن را از رضا و خوشنودی خود، و دست چپش را پر کند از رحمت خود، پس به او گوید: اینک بهشت از برای تو مباح است قرآن بخوان و بالا رو، پس هر یک آیه را که بخواند یک درجه بالا رود (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی به قرآن خطاب فرماید: به عزت و جلال خودم قسم که امروز گرامی دارم هر که تو را گرامی داشته، و خوار کنم هر که تو را خوار کرده (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: قرآن را یاد گیرید به درستی که قرآن در قیامت می آید به نزد حامل خود به صورت جوان بسیار خوش رو، و می گوید منم آن قرآنی که به سبب من شبها بیدار می بودی، و روزها به سبب روزه خود را تشنه می داشتی، و به سبب کثرت تلاوت من آب دهانت خشک و آب دیده ات جاری می شد، امروز با تو آم، هر جا که می روی، و هر که تجارتی کرده امروز پی تجارت خود می رود، و من به عوض تجارت جمیع تاجرانم، برای تو بشارت باد تو را که به زودی کرامت الهی به تو می رسد، پس تاجی می آورند و بر

ص: ۲۰۵

۱-۱) اصول کافی ۶۰۲/۲ ح ۱۲.

۲-۲) اصول کافی ۶۰۲/۲ ح ۱۴.

سرش می گذارند، و نامه امان از عذاب را به دست راستش می دهند، و نامه مخلمد بودن در بهشت را به دست چپش می دهند، و دو حله بر او می پوشانند، و به او می گویند که قرآن بخوان و بالا رو، و به عدد هر آیه به درجه ای بالا می رود، و پدر و مادرش را دو حله می پوشانند اگر مؤمن باشند، و می گویند به ایشان: این برای آن است که به فرزند خود تعلیم قرآن کردید [\(۱\)](#).

و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: بر شما باد به قرآن، به درستی که حق تعالی بهشت را یک خشت از طلا و یک خشت از نقره خلق فرموده، و به جای گل مشک خوشبو، و به عوض خاک زعفران، و به جای سنگ ریزه مروارید، در آن مقزّر گردانیده، و درجاتش را به عدد آیات قرآن گردانیده، پس کسی که قرآن خوانده باشد به او می گویند: بخوان و بالا رو، و هیچ کس را در بهشت درجه ای از آن بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآنند، و جمعی که در شب عبادت می کنند [\(۲\)](#).

و در حدیث دیگر فرمود: حاملان قرآن بزرگان اهل بهشت اند [\(۳\)](#).

و فرمود: خدا عذاب نمی فرماید دلی را که قرآن را حفظ نماید [\(۴\)](#).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: اهل قرآن در اعلاّی درجات بهشتند بعد از پیغمبران، پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرآن را، و حق ایشان را

ص: ۲۰۶

۱-۱) اصول کافی ۶۰۳/۲ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۷۷/۹۲ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۱۷۷/۹۲ ح ۳.

۴-۴) بحار الانوار ۱۷۸/۹۲ ح ۶.

سهل بدانید که ایشان را نزد حق تعالی منزلت رفیع هست (۱).

ساقیه سوم: در بیان صفات قراء قرآن و اصناف ایشان است

بدان که حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق می کنند، و چند قسم می باشند:

اول: آن است که لفظ قرآن را درست یاد گیرد، و این اول مراتب حاملان قرآن است، و در این مرتبه تفاضل به زیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرائت می باشد، و به زیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و آیات قرآن.

دوم: دانستن معانی قرآن است، و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلیم معانی او نیز می نموده اند، و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است، و تفاضل در این مرتبه به زیادتی و نقصان فهم معانی قرآن از ظهور و بطون می باشد.

سوم: عمل نمودن به احکام قرآن، و متخلق شدن به اخلاقی است که قرآن بر مدح آنها دلالت دارد، و خالی شدن از صفاتی است که بر مذمت آنها دلالت دارد، پس حامل حقیقی قرآن کسی است که حامل الفاظ و معانی آن باشد، و به صفات حسنه آن خود را آراسته باشد.

و بدان که قرآن احسان معنوی خداوند رحمان است، چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: القرآن مأدبه الله. یعنی: قرآن خوان نعمت خدا است، و خوان کریمان جامع می باشد، و درخور هر کس نعمت در آن می باشد، سبزی و تره و الوان حلوا و نفایس در او هست، و هیچ کس نیست که از قرآن بهره ای نداشته

ص: ۲۰۷

باشد، جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهره های دنیوی و اخروی می برند، حتی آن کس که مرکبش را به عمل می آورد، و آن کسی که کاغذش را می سازد، و آن کاتبی که می نویسد، و کارفرمائی که مزد می دهد، و غیر ایشان از جماعتی که در کتاب قرآن دخیل می باشند، و اگر از برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت می برند، و اگر از برای دنیا کنند بهره دنیوی می برند، و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهره های دنیوی و اخروی می برند.

و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهره ای از قرآن هست، چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط می نماید، و نحوی از انحای تراکیش استشهاد می نماید، و معانی بیانی از نکات غریبه اش فایده مند می شود، و اصحاب بلاها از برکات آیات کریمه اش به تلاوت کردن و نوشتن نفع می یابند، و ارباب مطالب دنیوی و اخروی به آیات و سورش پناه می برند و مطلب خود را می یابند، و یک راه اعجاز قرآن تأثیرات غریبه و آیات و سور آن است، و ارباب تکسیر و اصحاب عدد و غیر ایشان همه پناه به قرآن می برند.

و از راه معانی غریبه اش جمیع صاحبان علوم مختلفه منتفع می شوند از متکلم، و حکیم، و فقیه، و اصحاب ریاضی، و صاحبان علوم اخلاق، و طبیبان، و اصحاب اکسیر، و منشیان، و شعرا، و ادبا، و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره دارند، و از هر بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل آن هستند از اصحاب عرفان و ارباب ایقان فواید و حکم و معارف نامتناهی می یابند.

پس حامل کامل قرآن مجید جمعی اند که جمیع بهره های قرآن را بر وجه کمال داشته باشند، و ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت کرام اند؛ زیرا که معلوم است به احادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشان است، و قرآن تمام کامل نزد ایشان است، و علوم قرآنی که در میان است هم به اتفاق به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب است.

و ایضا احادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را کسی به غیر ایشان نمی داند، و علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت، و جمیع شرایط و احکام در قرآن هست، و عملش نزد ایشان مخزون است، و قرآن را هفت بطن یا هفتاد بطن است، و علم جمیع آن بطون نزد ایشان است، و همچنین عمل نمودن به جمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشان است، چون از جمیع خطاها معصومند، و به جمیع کمالات بشری متصفند.

و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشان است، چنانچه وارد شده است که ثلث قرآن در شأن ماست، و ثلث آن در مذمت دشمنان ماست، و ثلث دیگر فرایض و احکام است (۱).

و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که در قرآن واقع است به مدح صاحب آن صفت برمی گردد، و صاحب آن صفت بر وجه کمال ایشانند، و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است به مذمت صاحبان آن صفات برمی گردد که دشمنان ایشانند، و چون قرآن شخصی نیست قائم به ذات، بلکه عرضی است که در محال مختلفه ظهورات مختلف می دارد، چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود بوده، و از آنجا به لوح ظاهر گردیده، و از آنجا به روح و حضرت جبرئیل منتقل گردیده، و از جانب خدا بلاواسطه و به واسطه جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده، و از آنجا به قلوب اوصیاء و مؤمنان درآمده، و در صورت کتابتی ظهور نمود.

پس اصل قرآن را حرمتی است، و به سبب آن در هر جا که ظهور کرده آن محل را حرمتی بخشیده، و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آن چیز بیشتر

ص: ۲۰۹

شده، پس هرگاه آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذی که بر آن نقش بسته، و جلدی که مجاور آنها گردیده، با اینکه پست ترین ظهورات اوست، آن قدر حرمت به او بخشیده باشد، اگر کسی خلاف آدابی نسبت به آنها به عمل آورد کافر می شود.

پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش زیاده از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود، چنانچه وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است، و از مضامین و اخلاق حسنه قرآن هر چند در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده، و هر چند خلاف آن اوصاف از نقایص و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهورات قرآن و نقص حرمت مؤمن شده، پس این مراتب ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده می گردد، تا چون به مرتبه جناب با رفعت نبوی و اهل بیت گرام او می رسد مرتبه ظهورش به نهایت می رسد، چنانچه در وصف حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده است که: کان خلقه القرآن، یعنی خلق آن حضرت قرآن بود.

بلکه اگر به حقیقت نظر کنی قرآن حقیقی ایشانند که محلّ لفظ قرآن و معنی قرآن و اخلاق قرآنند، چنانچه دانستی که قرآن چیزی را می گویند که نقش قرآن در آن باشد، و نقش کامل قرآن به حسب معنی و لفظ در قلوب مطهّره ایشان حاصل است.

چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار می فرمودند که: منم کلام الله ناطق.

و این است معنی آن حدیث که حضرت صادق علیه السلام بسیار فرمود در حدیث طولانی که: قرآن به صورت نیکوئی به صحرای محشر خواهد آمد، و شفاعت حاملان خود خواهد کرد، راوی پرسید که: آیا قرآن سخن می تواند گفت؟ حضرت تبسم نمود و فرمود: خدا رحم کند ضعیفان شیعه ما را که هر چه از ما می شنوند تسلیم می کنند و اذعان می نمایند، بعد از آن فرمود که: نماز شخصی است و

صورتی دارد و خلقتی دارد و امر و نهی می کند، راوی می گوید که: صورت من متغیر شد و گفتم: این سخن را در میان مردم نقل نمی توانم کرد، حضرت فرمود:

هر که ما را به نماز نشناسد، حق ما را نشناخته، و انکار حق ما کرده، بعد از آن فرمود که: می خواهی سخن قرآن را به تو بشنوانم؟ گفت: بلی، فرمود که: در قرآن است که نماز نهی می کند از فحشاء و منکر و ذکر خدا بزرگ تر است، حضرت فرمود:

چون نماز نهی می کند پس نماز سخن می گوید و فحشا و منکر مردی چندند، و مائیم ذکر خدا و بزرگتریم (۱).

چون این مطلب در حلّ اخبار اهل بیت علیه السلام بسیار دخیل است، اگر زیاده از این توضیح نمائیم اصوب است. بدان که هر چیزی را صورتی و معنی و جسدی و روحی هست، خواه اخلاق و خواه غیر آنها، و جمعی که حشوّه اند به ظاهرها دست زده اند، و پا از آن بدر نمی گذارند، و خود را از بسیاری از حقایق محروم کرده اند، و جمعی به بواطن و معانی چسبیده اند و از ظواهر دست برداشته اند، و به سبب این ملحد شده اند، و صاحب دین آن است که هر دو به سمع یقین بشنود، و هر دو را اذعان نماید.

مثل آنکه بهشت را صورتی است که عبارت از در و دیوار و درخت و انهار و حور و قصور است، و معنی بهشت کمالات و معارف و قرب و لذّات معنوی است که در بهشت صوری می باشد، حشوی می گوید که: در بهشت به غیر لذّت خوردن و آشامیدن و جماع کردن معنی ندارد، ملحد می گوید که: بهشت در و دیوار و درختی نمی دارد، همان لذّتهای معنوی را به این عبارت تعبیر کرده اند، و به این سبب منکر ضروری دین گردیده و کافر شده است، اما صاحب یقین می داند که هر دو حقّ

ص: ۲۱۱

است، و در ضمن آن لذت‌های صوری لذت‌های معنوی حاصل می‌شود، چنانچه در اوّل کتاب اشاره به این معنی کردیم.

و همچنین در باب صراط واقع شده است که صراط دین حق است، و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیم اند، و وارد شده است که صراط محبت علی بن ابی طالب علیه السّلام است، و واقع شده است که صراط جسری است بر روی جهنّم، همه حقّ است زیرا که صراط آخرت نمونه صراط دنیاست، و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم می‌باید بود، و از چپ و راست شعبه‌های بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجّه آنها می‌شود از این صراط بدر می‌رود.

و این صراط راهی است در نهایت باریکی و دقّت و نازکی، و کمین‌گاهها دارد که شیاطین بر آن رخنه‌ها در کمین نشسته‌اند، و عقبه‌ها از عبادات شاقّه و ترک معاصی دارد که بسیار کسی از آن عقبه‌ها راه را گم کرده‌اند، و نمونه این صراط به عینه صراط آخرت است که در نهایت باریکی و دشواری است بر روی جهنّم می‌گذارند، پس کسی که پیوسته در این صراط مستقیم بوده در آن صراط راست به بهشت می‌رود، و هر که به سبب اعتقاد فاسدی یا کبیره‌ای هلاک کننده‌ای از این صراط بدر رفته به همان عقبه و کمین‌گاه که می‌رسد پایش از آن صراط می‌لغزد و به جهنّم می‌افتد.

و همچنین مارها و عقرب‌های دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است، و درختها و حور و قصور صورت و ثمره افعال حسنه است.

و همچنین نماز را در دنیا روحی و بدنی هست، بدن نماز آن افعال مخصوصه است، و روح نماز ولایت علی بن ابی طالب و اولاد اوست، و کار روح آن است که جسد را باقی می‌دارد، و منشأ حرکات و آثار بدن می‌گردد، پس نماز بی ولایت موجب کمالی نمی‌گردد، و باعث قرب نمی‌شود، و از عذاب نجات نمی‌بخشد،

مانند بدن مرده است، پس ولایت روح آن است، و چون نماز کامل از ایشان صادر می شود، و اگر از دیگری صادر شود به برکت ایشان می شود، پس بقای نماز به ایشان است، و به این سبب خود روح نمازند، و چون وصف نماز در ایشان کامل گردیده و خلق ایشان شده گویا با نماز متحدند.

پس همچنان که لفظ انسان را بر بدن و بر روح آدمی یا به روح یا بدن هر سه اطلاق می نمایند، همچنین نماز را بر این افعال و بر آن ذوات مقدسه و بر آن ذوات با ائتصاف به این صفت اطلاق می نمایند، پس نماز که در قرآن واقع شده ظاهرش این افعال مراد است، و باطنش که ولایت است مراد است، و منافات با یکدیگر ندارند.

و جمعی از ملاحده اسماعیلیه به سبب اینکه این احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده و کافر شده اند، و می گویند: نماز کنایه از شخصی است، و روزه کنایه از شخصی است، و این اعمال در کار نیست. و جمعی از حشویه به جانب تفریط افتاده، و انکار این احادیث کرده و رد کرده اند.

و همچنین ایمان چون به حضرت امیر المؤمنین کامل گردیده، و آن حضرت بر وجه کمال به آن متصف است، و بقای ایمان به برکت آن حضرت است، و ولایتش رکن اعظم ایمان است، و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده، و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده می شود، و اگر ایمان را بر آن حضرت اطلاق کنند در بطن قرآن بعید نیست. و همچنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنینند.

پس روح و معنی و محلّ حقیقی صلاه و ایمان و زکات و غیر آنها از عبادات علی بن ابی طالب و فرزندان اویند، و محلّ حقیقی فحشا و منکر و کفر و فسوق و عصیان ابو بکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانند، که به سبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بوده.

و همچنین کعبه را فضیلت ایشان داده اند برای اینکه محلّ فیوض الهی، و معبد دوستان خداست، و دل‌های ائمه معصومین و دوستان ایشان که محلّ معرفت و محبت و یاد خداست از کعبه اشرف است، و کعبه حقیقی ایشانند، اما نباید کسی انکار حرمت این کعبه ظاهر کند، یا انکار حج کند تا کافر شود، بلکه می باید اول به کعبه ظاهر رود، و بعد از آن به کعبه باطن رود، و از انوار هر دو بهره مند شود.

چنانچه به اسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام منقول است که فرمودند: این سنگها را برای این بنا کرده اند که مردم بیابند به طواف و به وسیله این طواف خدمت ما برسند، و معالم دین خود را از ما یاد گیرند، و ولایت خود را بر ما عرض نمایند (۱).

زیاده از این معنی را در این مقام بسط نمی توان داد، اما اگر ادراک این معنی درست نمودی، بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر می گردد، و معنی نهی کردن نماز را می فهمی که هم نماز خودش در کسی که کامل شد موجب قرب می شود، و از معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی می فرماید و منع می کند، و هم ائمه معصومین که روح نمازند نهی می کنند، بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل گردیده، و موجب اعلاّی مراتب قرب ایشان گردیده، به زبان ایشان متکلم است، و تو را منع می نماید. زیاده از این سخن در این مقامات گفتن موهّم معانی کفرآمیز می شود، رجوع می کنیم به نقل اخباری که در وصف حاملان قرآن وارد شده است.

به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: قاریان قرآن بر سه قسمند: یکی شخصی است که قرآن خوانده است، و آن را سرمایه دنیای خود کرده است، و وسیله جلب فواید و اموال از پادشاهان گردانیده، و به قرآن بر مردم

ص: ۲۱۴

استطاله و زیادتی و فخر می کند. و شخصی دیگر آن است که قرآن خوانده است، و حروف آن را حفظ و ضبط نموده، و حدود و احکامش را ضایع گذاشته، و همین در راست کردن لفظش سعی می نماید، خدا این جماعت را در میان حاملان قرآن بسیار نکند.

و شخصی دیگر آن است که قرآن خوانده، و دوی قرآن را بر دردهای دل خود گذاشته، و شبهایش را به قرآن بیدار داشته، و به سبب قرآن روزها تشنه مانده به روزه داشتن، و به قرآن برپا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز، و در شبها پهلو از رختخواب تهی کرده است به سبب قرآن، پس به برکت این جماعت خداوند عزیز جبار رفع می نماید بلاها را، و به این جماعت غلبه می دهد مسلمانان را بر دشمنان، و به این جماعت حق تعالی باران از آسمان می فرستد، و الله که این جماعت در میان قاریان کمترند از گوگرد احمر (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: سزاوارترین مردم به تخشع و تضرع در آشکار و پنهان حامل قرآن است، و سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار به نماز و روزه حامل قرآن است، بعد از آن به آواز بلند ندا فرمودند که: ای حامل قرآن تواضع و فروتنی کن تا خدا تو را بلند مرتبه گرداند، و به قرآن طلب عزت از مردم مکن که خدا تو را ذلیل می گرداند، و متزین شو به قرآن از برای خدا تا تو را زینت بخشد، و آن را برای مردم زینت خود مکن که خدا تو را معیوب و بدنما گرداند.

به درستی که هر که قرآن را ختم نماید چنان است که گویا پیغمبری را میان دو پهلوئی او جا داده اند بدون آنکه وحی به او بیاید، و کسی که تمام قرآن را خوانده

ص: ۲۱۵

باشد، سزاوار از برای او آن است که با جاهلان جهالت نکند، و در میان جمعی که به غضب می آیند او به غضب نیاید و از جا بدر نرود، بلکه باید عفو کند و بیوشاند و در گذرد و حلم کند از برای تعظیم قرآن، و کسی را که قرآن به او عطا کرده باشند، و گمان کند که خدا به کسی از خلق چیزی بهتر از آنچه به او کرامت فرموده داده است از اموال و اسباب دنیا، پس به تحقیق که عظیم شمرده است چیزی را که خدا حقیر شمرده است، و حقیر دانسته است چیزی را که خدا عظیم گردانیده است (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هر که قرآن را بخواند، و با خواندن قرآن حرامی بیاشامد، یا محبت دنیا و زینتهای آن را بر قرآن اختیار کند، مستوجب غضب الهی گردد، مگر اینکه توبه کند، و اگر بی توبه بمیرد در قیامت بر او حجت خود را تمام کند که او را عذری نماند (۲).

ساقیه چهارم: در بیان آداب خواندن قرآن است

و آن مشتمل است بر شرایط بسیار:

اول: ترتیل در قرآن، چنانچه حق تعالی در قرآن می فرماید وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً (۳). ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی. و ترتیل قدری از آن واجب است، و قدری مستحب است. ترتیل واجب به حسب مشهور آن است که حروف را از مخارج ادا نماید، و حفظ احکام و وقف و وصل بکند، که اگر دو کلمه را به

ص: ۲۱۶

۱- ۱) اصول کافی ۶۰۴/۲ ح ۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۸۰/۹۲ ح ۱۳.

۳- ۳) سوره مزمل: ۴.

یکدیگر خوانده و فاصله در میان به قطع نفس یا سکوت طویل نکند کلمه اول را ساکن بخواند، بلکه آخرش را به اول کلمه لاحق وصل کند، و اگر وقف کند بر کلمه وقف به حرکت نکند.

چنانچه منقول است که: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودند از معنی ترتیل، فرمود که: ترتیل حفظ وقفهاست، و ادا نمودن حرفها از مخارج (۱).

و ترتیل مستحب شمرده خواندن، و به تائی خواندن قرآن است، به حیثیتی که حروف در یکدیگر داخل نشود که خوب ممتاز نشود، و بسیار هم پاشان نخواند که حروف از هم بیاشد، و اتصال کلام بر طرف شود، با رعایت صفات حروف و مدها و اقسام وقفها که از کتب قرائت تفصیل آنها معلوم می شود، و این معانی را نیز داخل در آنچه حضرت فرموده اند می توان کرد.

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمودند که حروف را خوب ظاهر کن، و تند مخوان به نحوی که عربان شعر را می خوانند، و از هم میپاش حرفها را مانند ریگی که پاشند، و لیکن به فرع و خوف آورید یا بگریید یا بگریانید به خواندن قرآن دلهای سخت را، و چنان نباشد که همت بر آخر سوره گمارید و تند بخوانید که زود تمام شود (۲).

شرط دوم: به تدبّر و تفکر خواندن، و متوجه معانی آن گردیدن، و به رقت و خشوع خواندن است، و باید که از مواعظ قرآن متذکر شود، و از احوال گذشتگان عبرت گیرد، و چون به آیه رحمتی رسد از خدا بطلبد، و چون به آیه عذابی رسد استعاده نماید.

ص: ۲۱۷

۱-۱) اصول کافی ۶۱۴/۲ ذیل صفحه.

۲-۲) اصول کافی ۶۱۴/۲ ح ۱.

چنانچه به اسانید بسیار از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و سایر ائمّه صلوات اللّٰه علیهم منقول است که: خیری نیست در قرآنی که در آن تدبّر نباشد.

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: قرآن به حزن نازل شده است، پس آن را به حزن بخوانید (۱).

و از حفص منقول است که: حضرت امام موسی علیه السّلام از شخصی پرسیدند که: بقا در دنیا را می خواهی؟ گفت: بلی، فرمود: چرا؟ گفت: از برای خواندن قل هو الله احد، پس حضرت بعد از زمانی فرمودند: ای حفص هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند، در قبر حق تعالی او را تعلیم می فرماید تا درجات او را بلند گرداند؛ زیرا که درجات بهشت به قدر آیات قرآن است، به قاری می گویند بخوان و بالا رو، پس هر آینه که می خواند یک درجه بالا می رود، حفص گفت: کسی را ندیدم که خوفش با امیدش زیاده از آن حضرت باشد، و چون قرآن می خواند به حزن و اندوه می خواند، و به نحوی می خواند که گویا به مشافهه با کسی خطاب می کنند (۲).

و از رجاء بن ضحاک منقول است که: حضرت امام رضا علیه السّلام در راه خراسان چون به میان رختخواب می رفتند، تلاوت بسیار می فرمودند، و چون به آیه ای می رسیدند که در آن ذکر بهشت یا دوزخ بود می گریستند، و از خدا سؤال بهشت و استعاده از جهنّم می نمودند، و چون در نماز سوره قل هو الله احد می خواندند بعد از احد آهسته می گفتند الله احد، و چون سوره را تمام می کردند سه مرتبه می گفتند کذلک الله ربنا، و چون سوره قل یا ایها الکافرون می خواندند بعد از لفظ کافرون

ص: ۲۱۸

۱- ۱) اصول کافی ۶۱۴/۲ ح ۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۸۸/۹۲ ح ۱۰.

آهسته می گفتند یا ایها الکافرون، و چون از سوره فارغ می شدند، سه مرتبه می فرمودند: رَبِّي اللهُ دینی الاسلام.

و چون از سوره و التین و الزيتون فارغ می شدند، می خواندند، بعد از فارغ شدن می خواندند که: بلی و أنا علی ذلک من الشاهدین، و چون سوره لا اقسام بیوم القیامه می خواندند، بعد از فارغ شدن می فرمودند: سبحانک اللهم بلی، و چون از سوره فاتحه فارغ می شدند، می فرمودند: الحمد لله رب العالمین، و چون سبح اسم ربک الاعلی می خواندند، بعد از اعلی آهسته می فرمودند: لئیک اللهم لئیک (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: هرگاه یکی از مسبحات را بخوانید، بگوئید سبحان الله الاعلی، و مسبحات سوره ای چندند که اولشان یسبح یا بسبح است، و چون بخوانید، ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بفرستید خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز، و چون سوره و التین بخوانید، در آخرش بگوئید: و نحن علی ذلک من الشاهدین، و چون قولوا آمنا بخوانید، بگوئید آمنا بالله، و تتمه آیه را بخوانید تا مسلمین (۲).

و به سند معتبر دیگر منقول است که: حضرت امام رضا علیه السلام در هر سه روز یک ختم قرآن می فرمودند، و می گفتند: اگر خواهم در کمتر از سه روز ختم می توانم کرد، و لیکن به هیچ آیه نمی گذرم هرگز مگر آنکه در معنی آن آیه تفکر می نمایم، و در سبب نزولش تأمل می کنم، و به یاد می آورم که در چه وقت نازل گردیده، لهذا در هر سه روز یک ختم می کنم (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون سوره قل یا ایها

ص: ۲۱۹

۱-۱) بحار الانوار ۲۱۸/۹۲-۲۱۹ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱۷/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۲۰۴/۹۲ ح ۱.

الکافرون می خوانند بعد از لا اعبد و ما تعبدون می گفتند اُعبد ربّی، و بعد از اتمام سوره می فرمودند: دینی الاسلام علیه احیا و علیه اُموت انشاء الله (۱).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که: آیات قرآنی خزینه های حکمت ربّانی است، پس در هر خزانه را که می گشائی باید که در آن نظر نمائی، و به تفکر جواهر معانی و حکمتها را بیرون آوری (۲).

و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود: اگر هر که در ما بین مشرق و مغرب است بمیرد بعد از آنکه قرآن با من باشد وحشت ندارم، و چون آن حضرت مالک یوم الدین را می خواند تکرار می فرمود به حدّی که نزدیک بود هلاک شوند (۳).

و الحق چگونه وحشت به هم رساند کسی که انیس او خداوند عالمیان باشد، و چون خواهد سخن بگوید با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و راز بگوید، و اگر خواهد کسی با او سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا به او خطاب فرماید، و خود را مخاطب به آن خطابها دانسته لبتیک در جواب گوید، و گاهی پیغمبران با او سخن گویند، و خطابهای ایشان را چنان داند که از ایشان می شنود، بلکه آن جماعت که پیغمبران با ایشان سخن می گفته اند کور و کوری چند بوده اند، و کسی که آگاه است مخاطب به خطاب ایشان بیشتر است؛ زیرا که خطابهای ایشان بر جمیع عالمیان عام است.

و گاهی حق تعالی برای او قصّه می خواند و احوال گذشتگان را برای او نقل می کند، و از شادی این کرامت نزدیک است قالب تهی کند. و گاهی خوان نعمتهای الوان بهشت از برایش می گسترند، و آنکه عارف است چون از نعمتهای بهشت

ص: ۲۲۰

۱-۱) بحار الانوار ۳۳۹/۹۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۶۰۹/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۶۰۲/۲ ح ۱۳.

برای این لذت می برد که از دوست به او می رسد، از وعده اش نیز همین لذت می برد، بلکه بیشتر، و محبتان نشاء شراب طهور بهشت را در این نشاء بیشتر می یابند.

و گاهی اوصاف خود را برای او بیان می فرماید، و او را در گلستانهای صفات کمائیة خود به سیر می دارد، گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر می کند که چه خوانها مملو از الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیده، و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناه کاران دارد، و گاهی به سیر گلستان رحیمیت می فرستد که چه لطفهای خاص و شفقتهای بی اندازه نسبت به دوستان خود فرموده، و گاهی به سیر بوستان رازقیت می برد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست که بهره خاصی از خوان رازقیت او نداشته باشد، حتی آن برگ ضعیفی که در منتهای درخت است قدری از روزی بر آن مقدر کرده است که از ریشه ای که ده گز در زمین فرورفته و دهان گشاده از آب و خاک به دهان خود می کشد، چقدر به آن برسد و زیاده و کم نرسد.

و گاهی به سیر گلستان قدرتهای نامتناهی می برد، و گاهی درهای گنجهای علوم و معارف نامتناهی را بر رویش می گشاید، و از انواع جواهر حقایق آنچه دیده اش تاب آورد بر او عرض می نماید، و همچنین در صفات جلال و جمال و رفعت و کمال، و گاهی احوال دوستان خود و کمالات ایشان را برای او نقل می کند، و از بنده نوازیهای خود امیدوار می کند، که دوستان چندین هزار سال گذشته را احوال ایشان را به چه مهربانی نقل می فرماید، و نعمتها که خود به ایشان عطا فرموده ایشان را به آنها می ستاید، و بیان شکیبائی ایشان و مشقتها که در راه او کشیده اند می فرماید، و بعد از آن بیان تدارک فرمودن خود می نماید، و از بیان فرمودن وسعت حلم و مزید کرامتهای خود نسبت به گذشته ها دستگاه امید را وسیع می گرداند.

زهی پروردگار کریم که با غایت لطف و مدارا، مانند پدر مشفق و ادیب و مهربان

برای تکمیل بندگان، گاهی به وعده حور و قصور طعام و شراب تطمیع می نماید، و گاهی به وعید انواع زجر و عذاب تهدید می فرماید، پس کسی که از روی تبتّه و آگاهی و تفکر قرآن بخواند، و درهای گلستانهای فیض نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد، و دیده دلش را نور ادراک معارف داده باشند، در هر صفحه ای از صفحات قرآن که نظر می فرماید گلستانی از شقایق حقایق برایش مرتّب ساخته اند، و چراغانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده اند، و محفلی مملوّ از دوستان و برگزیدگان خدا برای انس و الفت او نشانیده اند، و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی برایش حاضر ساخته، و قدحهای مردآزما از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده اند، میزبانش خداوند مهربان است، و مصاحبش پیغمبران و اوصیا و صدیقان، در چنین بزمی اگر کسی از شادی و سرور نمیرد وحشت چرا نگیرد.

سوّم: با طهارت بودن است در هنگام تلاوت.

چنانچه از محمّد بن الفضیل منقول است که به حضرت امام رضا علیه السّلام گفت: من قرآن می خوانم و مرا بول می گیرد، برمی خیزم و بول و استنجا می کنم و برمی گردم و شروع به تلاوت می کنم، حضرت فرمود: نخوان تا وضو نسازی (۱).

و این شرط بر سبیل استجاب است، بلکه ظاهر احادیث معتبره آن است که جنب و حیض را نیز تلاوت غیر سوره های سجده مستحب است، و بعضی زیاده از هفت آیه را مکروه دانسته اند، و زیاده از هفتاد گفته اند کراهیتش بیشتر است، و لیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بر اینکه هر چقدر قرآن که خواهند می توانند خوانند به غیر از سوره های سجده، و تلاوت سوره های سجده واجب بر ایشان حرام است.

ص: ۲۲۲

و خلافتی نیست در اینکه هر وقت که شروع به قرائت کنند استعاذه مستحب است، و در کیفیت آن میان قراء خلافتی هست، و مشهور میان علماء شیعه یکی از دو صورت است: **أول: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم**، و این میان شیعه و سنی مشهورتر است. **دوم: أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم**، و در بعضی از روایات شیعه بعد از این و **أعوذ بالله أن يحضرون** وارد شده است و در بعضی از روایات: **أستعید بالله من الشيطان الرجيم** تنها وارد شده است و در بعضی: **إن الله هو السميع العليم** وارد شده است.

و در بعضی به جای **أستعید** **أعوذ** وارد شده است.

و در بعضی روایات **أعوذ بالله من الشيطان الرجيم إن الله هو الفتاح العليم** وارد شده است (۱). و آن در دو وجه اول اشهر و اولی است.

ساقیه ششم: رو به جانب قبله بودن است

در وقت قرآن در مجالس و غیر مجالس، چنانکه منقول است که: بهترین مجالس آن است که آدمی رو به قبله باشد. و بعضی دیگر از آداب در کتب تفسیر و قرائت مذکور است، و ذکر آنها در این مقام موجب تطویل می گردد.

ص: ۲۲۳

به سند معتبر منقول است که: شخصی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که: من در یک شب قرآن را ختم می‌کنم، حضرت فرمود: مرا خوش نمی‌آید که در کمتر از یک ماه ختم کنی (۱).

و به سند معتبر منقول است که ابو بصیر به حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که:

من قرآن را در یک شب ختم می‌کنم؟ فرمود: نه، گفت، در دو شب؟ فرمود: نه، تا به شش شب رسانید، حضرت اشاره فرمودند: بلی بعد از آن فرمودند: جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یک ماه و کمتر ختم می‌کردند، و به درستی که قرآن را نمی‌باید خواند به نحوی که حروفش گم شوند در یکدیگر، و لیکن به ترتیل می‌باید خواند، و چون به آیه ای گذری که در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را طلب کن، و چون به آیه ای گذری که در آن ذکر آتش جهنم باشد توقف کن و به خدا از آتش جهنم پناه ببر، پس ابو بصیر پرسید: در ماه رمضان در یک شب ختم بکنم؟ فرمود: نه، پرسید: در دو شب ختم بکنم؟ فرمود: نه، پرسید: در سه شب ختم بکنم؟ اشاره فرمود بلی ماه رمضان را حق و حرمت دیگر هست که ماههای دیگر به آن شباهت ندارند، و در آن ماه نماز بسیار بکن (۲).

و به سند معتبر دیگر منقول است که: از آن حضرت سؤال نمودند در چند روز قرآن را ختم کنیم؟ فرمود: پنج قسمت کنید، یا هفت قسمت، و نزد من قرآنی

ص: ۲۲۴

۱-۱) اصول کافی ۶۱۷/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۶۱۸/۲-۶۱۹ ح ۵.

هست که دوازده قسمت کرده اند (۱).

و علی بن مغیره به حضرت صادق علیه السلام عرض نمود: پدرم از جدّت سؤال نموده بود از ختم کردن قرآن در هر شب، حضرت فرموده بودند: بلی، و پدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم می کرد، و من گاهی چهل ختم می کنم، و گاهی زیاده، و گاهی کمتر به قدر آنچه فراغ و مجال داشته باشم، پس چون روز فطر می شود یک ختم را از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار می دهم، و یکی را از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و یکی از برای حضرت فاطمه، و دیگر از برای هر یک از ائمه یکی، و یکی از برای شما، و تا حال پیوسته چنین کرده ام، چه ثواب از برای من خواهد بود به سبب این عمل؟ حضرت فرمود: خدا به سبب این عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی، راوی گفت: الله اکبر چنین ثوابی برای من خواهد بود؟ حضرت سه مرتبه فرمود: بلی (۲).

ساقیه هشتم: در تعلیم و تعلم و حفظ قرآن است

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که حافظه اش کم باشد، و قرآن را به مشقّت حفظ نماید، حق تعالی دو اجر به او کرامت می فرماید (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: سزاوار این است که مؤمن نمیرد مگر آنکه قرآن را

ص: ۲۲۵

۱-۱) اصول کافی ۶۱۸/۲ ح ۳، و در کافی در آخرش دارد: چهارده قسمت کرده اند.

۲-۲) اصول کافی ۶۱۸/۲ ح ۴.

۳-۳) اصول کافی ۶۰۶/۲ ح ۱.

یاد گرفته باشد، یا مشغول یاد گرفتن باشد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که یاد گرفتن قرآن بر او دشوار باشد و به مشقت یاد گیرد او را دو اجر است (۲).

و به سند معتبر از یعقوب احمر منقول است که به حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم: مرا غمها رو داده که آنچه در خاطر داشتم فراموش کرده ام، حتی بسیاری از قرآن را نیز فراموش کرده ام، چون نام قرآن را بر دم حضرت را فرعی و خوفی حاصل شد، و فرمود: به درستی که شخصی که فراموش کرده است سوره قرآن را، آن سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات بهشت بر او مشرف می شود، و می گوید: السلام علیک، او در جواب می گوید: و علیک السلام تو کیستی؟ می گوید: من فلان سوره ام که مر ضایع کردی و ترک نمودی، اگر به من متمسک می شدی، و مرا از دست نمی دادی امروز تو را به این درجه می رسانیدم.

بعد از آن فرمود: بر شما باد به یاد گرفتن قرآن، به درستی که جمعی قرآن را یاد می گیرند که ایشان را قاری بگویند، و جمعی قرآن را یاد می گیرند که به آواز خوش بخوانند، تا مردم بگویند خوش آوازند، و در این دو طایفه خیری نیست، و جمعی قرآن را یاد می گیرند که شب و روز در نمازها بخوانند، و پروا ندارند کسی بداند یا نداند (۳).

و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قرآن وارد شده است، که ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ است، و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن به معانی آن، و معنی دوم ظاهر است که بد است، و اول اگر از روی بی اعتنائی

ص: ۲۲۶

۱-۱) اصول کافی ۶۰۷/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۶۰۷/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۶۰۷/۲ ح ۱.

باشد بد است، و اگر بی اختیار به سبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصور ندارد، و بعضی احادیث که وارد شده است قصور ندارد بر این معنی محمول است.

چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است: هر که قرآن را یاد گیرد و عمدا فراموش کند، چون به محشر درآید دستش در گردنش بسته باشد، و خدا به عدد هر آیه ماری بر او مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشد، مگر آنکه خدا او را بیامزد (۱).

و فرمود: نیکان شما گروهی اند که قرآن را یاد گیرند و یاد دهند (۲).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: حق تعالی گاه هست قصد می فرماید عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان را استثنا نفرماید به سبب بسیاری گناهان ایشان پس چون نظر می فرماید به پیران که قدم برمی دارند به سوی نماز و اطفال که قرآن را یاد می گیرند، ایشان را رحم می فرماید، و عذاب را از ایشان تأخیر می نماید (۳).

ساقیه نهم: در ثواب قرائت قرآن است

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: قرآن عهدنامه الهی است به سوی بندگان، پس سزاوار این است که هر مسلمانی در فرمان الهی نظر نماید، و هر

ص: ۲۲۷

۱-۱) بحار الانوار ۱۸۷/۹۲ ح ۵.

۲-۲) بحار الانوار ۱۸۶/۹۲ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۱۸۵/۹۲ ح ۱.

روز پنجاه آیه بخواند (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: خانه ای که در آن قرآن خوانده می شود، و یاد خدا در آن می شود، برکت در آن خانه بسیار می شود، و ملائکه در آنجا بسیار می شوند، و شیاطین از آن خانه دور می شوند، و روشنی می دهد آن خانه اهل آسمان را چنانکه کواکب روشنی می دهند اهل زمین را، و خانه ای که در آن قرآن خوانده نمی شود و یاد خدا در آن نمی کنند، برکت آن خانه کم است، و ملائکه از آن خانه دوری می کنند، و شیاطین در آن خانه حاضر می شوند (۲).

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خانه ای که در آن مسلمانی قرآن بخواند، اهل آسمان آن خانه را به یکدیگر می نمایند، چنانچه اهل دنیا ستاره های روشن را به یکدیگر می نمایند (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است: هر که قرآن را ایستاه بخواند، حق تعالی به عدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد، و اگر نشسته در نماز بخواند به هر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسد، و اگر در غیر نماز بخواند به هر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد (۴).

و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که فرمود: چه چیز مانع می شود تاجران را که مشغولند در بازار از اینکه چون به خانه برگردند نخوانند تا سوره ای از قرآن بخوانند، تا حق تعالی به جای هر آیه ده حسنه از برای ایشان بنویسد، و ده

ص: ۲۲۸

-
- ۱-۱) اصول کافی ۶۰۹/۲ ح ۱.
 - ۲-۲) اصول کافی ۶۱۰/۲ ح ۳.
 - ۳-۳) اصول کافی ۶۱۰/۲ ح ۲.
 - ۴-۴) اصول کافی ۶۱۱/۲ ح ۱.

و از بشر بن غالب منقول است که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: هر که آیه ای از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی به هر حرفی حسنه ای از برای او بنویسد، و اگر در غیر نماز بخواند به هر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد، و اگر گوش دهد آن را به هر حرفی حسنه از برایش بنویسد، و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند، و اگر در روز ختم کند ملائکه کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات فرستند، و البته بعد از ختم قرآن یک دعای مستجاب از برای او هست، و ختم قرآن از برای او بهتر است از ما بین آسمان و زمین که پر از ثواب باشد. راوی عرض نمود: اگر قرآن نخوانده باشد چه کند؟ فرمود: حق تعالی بخشنده و کریم است، اگر هر چه می داند بخواند خدا او را ثواب می دهد (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که ختم کند قرآن را از جمعه ای تا جمعه یا بیشتر یا کمتر و ختمش در روز جمعه باشد، حق تعالی اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعه که در دنیا بوده است تا آخر جمعه ای که خواهد بود، و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید (۳).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان نویسند، و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند، و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند، و اگر دو صد آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند، و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران و فائزان بنویسند، و اگر پانصد آیه بخواند او را از جماعتی بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشند، و اگر

۱-۱) اصول کافی ۶۱۱/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۶۱۱/۲ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۶۱۲/۲ ح ۴.

هزار آیه بخواند برای او قنطاری از نیکی بنویسند، که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد، و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد، و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد، و قیراط بزرگش مثل ما بین آسمان و زمین باشد (۱).

و از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام منقول است، هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بی آنکه بخواند، حق تعالی برای او حسنه ای بنویسد، و گناهی از او محو نماید، و درجه ای برای او بلند گرداند، و کسی که حرفی از قرآن را یاد گیرد حق تعالی ده حسنه برای او بنویسد، و ده سیئه از او محو نماید، و ده درجه برای او بلند گرداند.

و فرمود: نمی گویم به هر آیه به او این ثواب می دهند، بلکه به هر حرفی از مانند «با» و «تا» هر که حرفی از قرآن را در نماز نشسته بخواند، خداوند عالمیان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید، و پنجاه گناه از او محو فرماید، و پنجاه درجه از برای او بلند گرداند، و هر که حرفی را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی صد حسنه برای او ثبت نماید، و صد سیئه از او محو فرماید، و صد درجه برای او بلند گرداند، و کسی که قرآن را ختم نماید حق تعالی به او یک دعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت (۲).

و حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام فرموده: اگر کسی به آیه ای از قرآن پناه برد از شرّ دشمنان، اگر از مشرق تا مغرب دشمن او باشند از شرّ همه ایمن گردد، اگر با یقین و اعتقاد بخواند (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: شخصی به حضرت

ص: ۲۳۰

۱-۱) اصول کافی ۶۱۲/۲ ح ۵.

۲-۲) اصول کافی ۶۱۲/۲-۶۱۳ ح ۶.

۳-۳) اصول کافی ۶۲۳/۲ ح ۱۸.

رسول صلی الله علیه و آله شکایت نمود درد سینه خود را، حضرت فرمود که: به خواندن قرآن طلب شفا کن؛ زیرا که حق تعالی می فرماید: قرآن شفای دردهائی است که در سینه هاست (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: هر که صد آیه بخواند از هر جای قرآن که باشد، و بعد از آن هفت مرتبه یا الله بگوید، اگر بر سنگی دعا کند خدا آن را بشکافد (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است: هر که از بلتیه ای ترسد، و صد آیه بخواند از هر جای قرآن که خواهد، بعد از آن بگوید اللهم اکشف عني البلاء سه مرتبه، خدا آن بلا را دفع نماید (۳).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر چیزی را بهاری است، و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است (۴).

ساقیه دهم: در بیان فضیلت تلاوت از قرآن و نگاه داشتن قرآن است

از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام منقول است: هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش برخوردار شود، و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر باشند (۵).

ص: ۲۳۱

۱-۱) اصول کافی ۶۰۰/۲ ح ۷.

۲-۲) بحار الانوار ۱۷۶/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۱۷۶/۹۲ ذیل ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۶۳۰/۲ ح ۱۰.

۵-۵) اصول کافی ۶۱۳/۲ ح ۱.

و به روایت دیگر فرمود: دوست می دارم در خانه مصحفی باشد که حق تعالی به برکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: سه چیز است که به خدا شکایت خواهند کرد: مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نکنند، و عالمی که در میان جهال باشد و حرمتش را نگاه ندارند، و مصحفی که آویخته باشند و غبار بر آن نشسته باشد، و از آن تلاوت نمایند (۲).

و از اسحاق منقول است که به آن حضرت عرض نمود: من قرآن را حفظ دارم از حفظ بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم؟ فرمود: از مصحف بخوان بهتر است، مگر نمی دانی که نظر کردن در قرآن عبادت است (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: شش چیز است که مؤمن به آنها منتفع می شود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید، و مصحفی که از او بماند که دیگران تلاوت نمایند، و چاهی که از برای خدا بکند، و درختی که از برای خدا بنشانند، و صدقه آبی که جاری گرداند، و سنت نیکویی که بگذارد بعد از او مردم به آن سنت عمل نمایند (۴).

و در حدیث مناهی نبی صلی الله علیه و آله وارد است که: نهی فرمود از این که قرآن را به آب دهن محو نمایند، یا به آب دهان بنویسند (۵).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: نظر کردن بر روی علی بن ابی طالب علیه السلام

ص: ۲۳۲

۱-۱) اصول کافی ۶۱۳/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۶۱۳/۲ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۶۱۴/۲ ح ۵.

۴-۴) خصال شیخ صدوق ص ۳۲۳ ح ۹.

۵-۵) من لا یحضره الفقیه ۵/۴.

عبادت است، و نظر بر روی پدر و مادر به مهربانی و شفقت کردن عبادت است، و نظر به مصحف کردن عبادت است، و نظر به کعبه کردن عبادت است (۱).

ساقیه یازدهم: در بیان فضائل و فوائد بعضی از آیات و سوره کریمه قرآنی است

سوره الفاتحه: به سند معتبر منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم نزدیکتر است به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی چشم (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که را علتی عارض شود، در همان وقت هفت مرتبه سوره حمد را بخواند، اگر علتش برطرف شد اکتفا نماید، و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند، و من ضامنم از برای او عافیت را (۳).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که سوره حمد را بخواند، حق تعالی به عدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب به او کرامت فرماید (۴).

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند عالمیان می فرماید: من قسمت کرده ام از سوره فاتحه الكتاب را میان خود و بنده خود، پس نصف آن سوره از من است، و نصف آن از بنده من است، و آنچه بنده در آن سوره سؤال می نماید به او عطا می فرمایم، چون می گوید بسم الله

ص: ۲۳۳

۱- ۱) بحار الانوار ۱۹۹/۹۲ ح ۱۴.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۳۳/۹۲ ح ۱۵.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۳۴/۹۲ ح ۱۷ و ص ۲۳۱ ح ۱۳.

۴- ۴) بحار الانوار ۲۲۸/۹۲ ذیل ح ۷.

الرحمن الرحيم، خدا می فرماید که: ابتدا کرده بنده من به نام من، و بر من لازم است که کارهای او را به اتمام رسانم، و در جمیع احوال بر او برکت فرستم.

پس چون بگویند الحمد لله رب العالمين، حق تعالی فرماید: بنده من حمد من کرد، و دانست که نعمتها که نزد اوست همه از جانب من است، و بلاها که از او دور شده است همه به تطول و احسان من است، ای ملائکه شما را گواه می گیرم که از برای او اضافه کردم به نعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را، و دلخ کردم از او بلاهای آخرت را، چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کرده ام. و چون الرحمن الرحيم می گویند، حق تعالی می فرماید: بنده من برای من شهادت داد که من رحمان و رحيمم، ای ملائکه شما را گواه می گیرم که بهره او را بسیار کردم، و نصیب او را از عطاهاى خود عظيم گردانیدم.

و چون گویند مالک يوم الدين، خداوند عالم می فرماید: ای ملائکه گواه می گیرم شما را چنانچه اعتراف کرد که من مالک روز جزایم، من در روز حساب حساب او را آسان کنم، و از گناهانش درگذرم، و چون اياك نعبد گویند، حق جل و علا فرماید: راست گفت بنده من مرا عبادت کرد، پس گواه می گیرم شما را که او را برای این عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او آرزوی منزل او نمایند.

و چون و اياك نستعين گویند، حق تعالی فرماید: بنده من به من استعانت جست، و التجا به من آورد، گواه می گیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمایم، و در جمیع شدايد به فریاد او رسم، و در روز بلاها و سختیها دست او را بگیرم، پس چون اهدنا الصراط المستقيم بگویند تا آخر سوره، حق تعالی فرماید:

آنچه از من طلبید به او کرامت کردم، و آنچه آرزو کرد به او عطا نمودم، و از آنچه

ترسید او را ایمن گردانیدم (۱).

و به سند دیگر منقول است که: سوره حمد را بر دردی هفتاد مرتبه نمی خوانند مگر آنکه آن درد ساکن می شود (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر سوره حمد را بر میّتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح به او برگردد عجب نخواهد بود (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که را سوره حمد عافیت ندهد او را هیچ چیز عافیت نمی دهد (۴).

و ایضا منقول است که حضرت صادق علیه السلام به بعضی از اصحاب خود که شکایت کرد از تب فرمود: بندهای پیراهنت را بگشای، و سر در گریبان کن اذان و اقامه بگو، و هفت مرتبه سوره حمد را بخوان، آن شخص چنان کرد شفا یافت (۵).

و در حدیث دیگر منقول است که: شخصی از صداع شکایت کرد، حضرت فرمود: دست خود را بگذار بر موضعی که درد می کند، سوره حمد و آیه الکرسی را بخوان، و بگو الله أكبر الله أكبر، لا اله الا الله و الله أكبر، أجل و أكبر ممّا أخاف و أحذر، أعوذ بالله من عرق نعار، و أعوذ بالله من حرّ النار.

سوره البقره و آل عمران: به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره البقره و آل عمران را بخواند، این دو سوره در قیامت بر او سایه افکنند مانند دو ابر یا دو عبا (۶).

ص: ۲۳۵

۱- ۱) بحار الانوار ۲۲۶/۹۲-۲۲۷ ح ۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۳۵/۹۲ ح ۲۱.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۵۷/۹۲ ح ۵۰.

۴- ۴) اصول کافی ۶۲۶/۲ ح ۲۲.

۵- ۵) بحار الانوار ۲۳۵/۹۲ ح ۲۰.

۶- ۶) بحار الانوار ۲۶۵/۹۲ ح ۸.

و به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الکرسی تا العلی العظیم، با دو آیه بعد از آن، و سه آیه آخر سوره بقره را بخواند، بدی در خود و در مالش نبیند، و شیطان به نزدیک او نیاید، و قرآن را فراموش نکند (۱).

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است: هر که آیه الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد، و هر که بعد از نماز بخواند هیچ صاحب نیشی به او ضرر نرساند (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که یک مرتبه آیه الکرسی بخواند، حق تعالی از او برگرداند هزار بلا، از بلاهای دنیا، و هزار بلا، از بلاهای آخرت را که سهل ترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد، و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد (۳).

و منقول است که ابوذر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید: کدام آیه عظیم ترین آیاتی است که بر تو نازل گردیده است؟ فرمود: آیه الکرسی (۴).

و به سند دیگر منقول است که: شخصی به حضرت صادق علیه السلام از تب شکایت کرد، حضرت فرمود: آیه الکرسی را در ظرفی بنویس، و به آب حل کن و بخور (۵).

و از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که: یکی از پدرانم شنید کسی سوره فاتحه می خواند، فرمود: شکر خدا کرد و مزد یافت، بعد از آن شنید که قل هو الله

ص: ۲۳۶

۱-۱) بحار الانوار ۲۶۵/۹۲ ح ۹.

۲-۲) بحار الانوار ۲۶۶/۹۲ ح ۱۰.

۳-۳) بحار الانوار ۲۶۲/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۲۶۲/۹۲ ح ۳.

۵-۵) بحار الانوار ۲۴/۹۵.

أحد می خواند، فرمود: ایمان آورد و ایمن شد، بعد از آن شنید سوره انا انزلناه می خواند، فرمود: تصدیق پیغمبر کرد آمرزیده شد، بعد از آن شنید آیه الکرسی می خواند، فرمود به به نازل شد برات بیزاری این مرد از جهنم (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: کسی که چشمش آزاری داشته باشد آیه الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد برطرف می شود به توفیق الهی عافیت می یابد انشاء الله، و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و یازده مرتبه سوره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ و یازده مرتبه آیه الکرسی بخواند خدا مالش را از تلف حفظ نماید، و چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند آیه آل عمران را یعنی اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَا آخِر سوره با آیه الکرسی و سوره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ و سوره حمد بخواند که موجب قضای حاجتهای دنیا و آخرت می گردد (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که صد مرتبه آیه الکرسی بخواند، چنان باشد که مدّت حیات خود عبادت کرده باشد (۳).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق تعالی فرمود: به تو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را کرامت کرده ام، فاتحه الکتب و خاتمه سوره بقره یعنی آمن الرسول تا آخر سوره (۴).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است فرمود: گمان ندارم کسی در اسلام

ص: ۲۳۷

۱- ۱) بحار الانوار ۲۶۲/۹۲ ح ۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۶۲/۹۲-۲۶۳ ح ۴.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۶۳/۹۲ ح ۵.

۴- ۴) نور الثقلین ۳۰۸/۱.

عقلش کامل شده باشد و شبی بدون خواند آیه الکرسی بسر آورد، بعد از آن فرمود: اگر بدانید چه فضیلت دارد هیچ وقت آن را ترک نمی کنید، به درستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که آیه الکرسی را از گنج زیر عرش به من کرامت کرده اند، و به پیغمبر دیگر چنین کرامتی نداده بودند، بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از آن روز که این را از حضرت شنیده ام تا حال یک شب ترک آن نکرده ام، سه مرتبه می خوانم در هر شبی یک مرتبه بعد از نماز خفتن پیش از نافله (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که بعد از نماز واجب آیه الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد (۲).

و در حدیث دیگر منقول است که فرمود: یا علی بر تو باشد به تلاوت آیه الکرسی بعد از نماز فریضه، به درستی که محافظت و مداومت نمی نماید بر خواندن آن مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: چون حق تعالی امر فرمود که سوره فاتحه و آیه شهد الله و آیه الکرسی و قل اللهم مالک الملک را به زمین آورند، ایشان در عرش الهی در آویختند، و گفتند: پروردگارا ما را به کجا می فرستی، به نزد اهل خطاها و گناهان می فرستی، حق تعالی وحی فرمود به ایشان که: بروید به زمین به عزت و جلال خود قسم می خورم هر که از آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان ایشان شماها را تلاوت نمایند بعد از نمازهای واجب، البته به سوی او نظر نمایم به نظر مخفی خود، یعنی الطاف خاصه خود را شامل حال او گردانم هر روز

ص: ۲۳۸

۱- ۱) بحار الانوار ۲۶۴/۹۲ ح ۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۴/۸۶ ح ۳۹.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۴/۸۶ ح ۲۴.

هفتاد نظر، و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را بر آورم، و توبه او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السّلام منقول است که اشجع سلمی به حضرت صادق علیه السلام گفت: بسیار سفر می کنم، و در بیابانهای مخوف واقع می شوم، می خواهم چیزی تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی من گردد، حضرت فرمود:

هر گاه خوف بر تو غالب گردد دست راست خود را بر بالای سر خود بگذار و به آواز بلند این آیه را بخوان **أَفَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ** (۲) اشجع گفت: چون به سفر رفتم به وادی رسیدم که می گفتند: جن در آنجا بسیار است، ناگاه شنیدم شخصی می گوید: بگیریدش: من آیه را خواندم، دیگری گفت: چگونه بگیریمش و حال آنکه پناه به آیه طیبه برد (۳).

سوره النساء: از امیر المؤمنین منقول است: هر که سوره نساء را در هر جمعه بخواند، از ضغظه یعنی فشار قبر ایمن گردد (۴).

سوره المائده: به سند معتبر از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است: هر که سوره مائده را در هر روز پنجشنبه بخواند، ایمانش به ظلم و گناه آلوده نشود، و هرگز به خدا مشرک نشود (۵).

سوره انعام: به سند معتبر از امام صادق علیه السّلام منقول است: سوره انعام یک دفعه نازل شد، و هفتاد هزار ملک آن را مشایعت کردند تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ص: ۲۳۹

۱- ۱) بحار الانوار ۲۶۹/۹۲ ح ۱۸.

۲- ۲) سوره آل عمران: ۸۳.

۳- ۳) نور الثقلین ۳۶۰/۱ ح ۲۲۳.

۴- ۴) بحار الانوار ۲۷۳/۹۲ ح ۱.

۵- ۵) بحار الانوار ۲۷۳/۹۲ ح ۱.

آوردند، پس این سوره را تعظیم نمائید و بزرگ دارید، که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست، و اگر مردم بدانند در قرائتش چه فضیلت و ثواب هست هرگز ترک نمایند قرائتش را (۱).

و از عبد الله بن عباس منقول است: کسی که سوره انعام را هر شب بخواند، در روز قیامت از جمله ایمنان باشد، و به دیده خود هرگز جهنم را نبیند (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: سوره انعام را یک دفعه نازل ساختند، و هفتاد هزار ملک مشایعت آن کردند، و آواز بلند کرده بودند به تسبیح و تکبیر و تهلیل تا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پس هر که این سوره را بخواند آن هفتاد هزار ملک تسبیح بگویند از برای او تا روز قیامت (۳).

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: اگر علتی داشته باشی که خوف هلاک از آن داشته باشی، سوره انعام را بخوان که مکروهی به تو نمی رسد از آن علت (۴).

سوره الاعراف: به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره اعراف را در هر ماه بخواند، در روز قیامت از جمله جماعتی باشد از دوستان خدا که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمی شوند، و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند، و به درستی که آیات محکمت در آن بسیار است، پس قرائت این سوره را ترک نمائید که گواهی می دهد در قیامت برای کسی که آن را خوانده باشد (۵).

ص: ۲۴۰

۱-۱) بحار الانوار ۲۷۵/۹۲ ح ۶.

۲-۲) بحار الانوار ۲۷۴/۹۲ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۲۷۴/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۲۷۵/۹۲ ح ۴.

۵-۵) بحار الانوار ۲۷۶/۹۲ ح ۱.

و به سند معتبر از اصیغ بن نباته منقول است که: روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به حق خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است، و اهل بیتش را گرامی داشته است، آنچه مردم طلب نمایند از حرزها برای حفظ از سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا یا کنیز و غلام البته در قرآن هست، پس هر که خواهد از من سؤال نماید.

پس شخصی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین چیزی را از قرآن به من تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن، فرمود: این دو آیه را بخوان **إِنَّ وَلِيَّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّيِّئِينَ (۱)** وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲) هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن شود، پس شخصی خواند و آتش در خانه های همسایگان او افتاد او سالم ماند و به خانه او آتش نیفتاد.

شخصی دیگر برخاست، و گفت: یا امیر المؤمنین چهارپائی دارم چموشی می کند و من از او می ترسم، حضرت فرمود: در گوش راستش این آیه را بخوان **وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳)** آن شخص چنین کرد چهارپایش نرم و هموار شد.

شخصی دیگر برخاست، و گفت: یا امیر المؤمنین در آن زمین که من می باشم حیوانات درنده بسیارند، و به خانه من داخل می شوند، و تا حیوان را ضایع نکنند بدر نمی روند، حضرت فرمود که: این دو آیه را بخوان **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ**

ص: ۲۴۱

۱-۱) سورة اعراف: ۱۹۶.

۲-۲) سورة زمر: ۶۷.

۳-۳) سورة آل عمران: ۸۳.

أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱) آن مرد این دو آیه را خواند، دیگر درنده ها به خانه اش نیامدند.

شخصی دیگر برخاست، و گفت: یا امیر المؤمنین در شکم من صفرائی بهم رسیده است، آیتی هست که موجب شفا گردد، حضرت فرمود: بلی بی آنکه دینار و درهمی خرج کنی، بر شکم خود آیه الکرسی بنویس و بشور آن آب را بخور، که این ذخیره باشد در شکم تو، و باعث شفا می گردد به قدرت الهی.

شخصی دیگر برخاست، و گفت: یا امیر المؤمنین برای گمشده چیزی بفرما، حضرت فرمود: دو رکعت نماز بگذار، و در هر رکعت سوره یاسین بخوان، و بعد از آن بگو یا هادی الضالّه ردّ علی ضالّتی، آن مرد چنین کرد، حق تعالی گم شده اش را به او برگردانید.

پس شخص دیگر برخاست، و گفت: یا امیر المؤمنین بنده ای از من گریخته است، فرمود: این آیه را بخوان أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۲) چون این آیه را خواند غلامش برگشت.

پس شخص دیگر برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین حرزی برای دزدی بفرما که دزد مال مرا بسیار می برد در شب، حضرت فرمود: چون به میان رختخواب می روی این دو آیه را بخوان قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ تا آخر سوره بنی اسرائیل، بعد از آن حضرت فرمود: کسی که شب تنها در بیابانی باشد، و آیه

ص: ۲۴۲

۱-۱) سوره آل عمران: ۱۲۸-۱۲۹.

۲-۲) سوره نور: ۴۰.

سخره إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ -تأ- تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بخواند ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند.

شخصی این را شنید، و شبی به ده خرابی افتاد، شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند، چون خوابید دو شیطان آمدند و یکی دهانش را گرفت رقیقش به او گفت که: دست از او بردار و او را مهلت ده، چون دست برداشت آن مرد بیدار شد و آیه سخره را خواند، آن شیطان که دهانش را گرفته بود به دیگری گفت: من دست برداشتم و آیه را خواند خدا بینی تو را به خاک مالده، الحال حراست و نگهبانیش بکن تا صبح، و چون صبح شد به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: در سخن تو شفا و راستی دیدم، و حال شب خود را نقل کرد بعد از طلوع آفتاب به آن محلی که شب خوابیده بود برگشت اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک کشیده و رفته بود (۱).

سوره الأنفال و سوره البرائه: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره انفال و سوره توبه را در هر ماه بخواند، هرگز نفاق بر او راه نیابد، و از شیعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد (۲).

سوره یونس: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره یونس را هر دو ماه یا سه ماه یک بار بخواند، بیم آن نیست که از جمله جاهلان گردد، و در قیامت از جمله مقربان باشد (۳).

سوره هود: از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که سوره هود را در هر جمعه بخواند، حق تعالی او را در قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند، و در قیامت

ص: ۲۴۳

۱-۱) اصول کافی ۲/۶۲۴-۶۲۶ ح ۲۱.

۲-۲) بحار الانوار ۹۲/۲۷۷ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۹۲/۲۷۸ ح ۱.

گناهی از او ظاهر نشود (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: هر که از غرق ترسد این آیات را بخواند بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۲) بِسْمِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ الْمُبِينِ وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳) (۴).

سوره یوسف: از امام صادق علیه السّلام منقول است: هر که سوره یوسف را بخواند در هر روز یا در هر شب، چون در قیامت مبعوث شود جمال او مانند جمال حضرت یوسف باشد، و در آن روز به او فرعی و خوفی نرسد، و از همسایگان بندگان صالح خدا باشد (۵).

سوره الرعد: از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که بسیار سوره رعد را بخواند، هرگز صاعقه ای به او نرسد اگر چه ناصبی باشد، و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بی حساب، و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مؤمنش (۶).

سوره ابراهیم و سوره حجر: از امام صادق علیه السّلام منقول است: هر که سوره ابراهیم و سوره حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند، هرگز به او فقر و دیوانگی و بلایه عظیمی نرسد (۷).

ص: ۲۴۴

۱-۱) بحار الانوار ۲۷۸/۹۲-۲۷۹ ح ۱.

۲-۲) سوره هود: ۴۱.

۳-۳) سوره زمر: ۶۷.

۴-۴) نور الثقلین ۳۶۰/۲ ح ۱۰۳.

۵-۵) بحار الانوار ۲۷۹/۹۲ ح ۲.

۶-۶) بحار الانوار ۲۸۰/۹۲ ح ۱.

۷-۷) بحار الانوار ۲۸۰/۹۲ ح ۱.

و در روایت دیگر وارد شده است که: کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ را تا آخر سوره بخواند در وقت خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان او پر باشد از ملائکه، و استغفار از برای او کنند تا صبح (۲).

و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است: هر که این آیه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود (۳).

سوره مریم: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که مداومت نماید بر سوره مریم، نمیرد تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند ببیند، و در آخرت به او بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان علیه السلام در دنیا داشته است (۴).

سوره طه: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: ترک مکنید سوره طه را که خدا این سوره را دوست می دارد، و هر که این سوره را می خواند دوست می دارد، و کسی که بر قرائتش مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه اش را به دست راستش دهد، و او را بر گناهای که در اسلام کرده حساب کنند، و در آخرت آن قدر مزد به او عطا فرماید که او راضی شود (۵).

سوره الأنبیاء: از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سوره انبیا را بخواند از روی محبت و خواهش، در باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند، و در

ص: ۲۴۶

-
- ۱-۱) فروع کافی ۴۲۹/۳ ح ۷.
 - ۲-۲) بحار الانوار ۲۸۲/۹۲ ح ۲.
 - ۳-۳) اصول کافی ۶۳۲/۲ ح ۲۱.
 - ۴-۴) بحار الانوار ۲۸۴/۹۲ ح ۱.
 - ۵-۵) بحار الانوار ۲۸۴/۹۲-۲۸۵ ح ۱.

دنیا در نظر مردم با هیبت باشد (۱).

سوره الحج: از حضرت صادق علیه السلام مروی است: هر که سوره حج را در هر سه روز یک مرتبه بخواند، در آن سال توفیق حج بیابد، و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود، راوی پرسید که: اگر سنی باشد چون است؟ فرمود که: عذابش تخفیف می یابد (۲).

سوره المؤمنون: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که در هر جمعه سوره مؤمنین را بخواند، حق تعالی خاتمه او را به خیر گرداند، و در فردوس اعلا منزلش با منزل پیغمبران باشد (۳).

سوره النور: از حضرت صادق علیه السلام منقول است فرمود: حفظ نمائید اموال و فروج خود را از حرام به تلاوت کردن سوره نور، و به این سوره زنان خود را نیز از حرام حفظ نمائید، به درستی که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت نماید، هیچ یک از اهل خانه او زنا نکند تا او بمیرد، و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند، و از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا به قبرش گذارند (۴).

و به سند معتبر منقول است که: شخصی از وجع و ضعف چشم به حضرت امام موسی علیه السلام شکایت نمود، حضرت فرمود: آیه نور را سه مرتبه در جامی بنویس، پس آن را بشور در شیشه ای ضبط کن و مکرر به دیده بکش، راوی گفت که: صد

ص: ۲۴۷

۱-۱) بحار الانوار ۲۸۵/۹۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۵/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۲۸۵/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۲۸۶/۹۲ ح ۱.

میل کمتر کشیدم که دیده ام صحیح تر از اوّل شد (۱).

سوره الفرقان: از امام موسی علیه السّلام منقول است که: ترک مکن تلاوت سوره فرقان را، به درستی که هر که در هر شب این سوره را بخواند حق تعالی او را حساب و عذاب نکند، و منزلش در فردوس اعلا باشد (۲).

سوره الطّوآسین: از امام صادق علیه السّلام منقول است: هر که سه طس را در هر شب جمعه بخواند، از اولیا و دوستان خدا باشد، و در حفظ و حراست الهی باشد، و در دنیا فقر و بدحالی به او نرسد، و در آخرت از بهشت به او آن قدر بدهند که راضی شود، و زیاده از رضای او به او عطا فرمایند، و حق تعالی صد زن از حور العین به او کرامت فرماید (۳).

سوره العنکبوت و الروم: به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است:

هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان بخواند، و الله که اهل بهشت است، و در این حکم استثنا نمی کنم، و نمی ترسم که خدا در این قسم بر من گناهی بنویسد، و این دو سوره را نزد حق تعالی منزلت عظیم هست (۴).

سوره لقمان: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است: هر که سوره لقمان را در شب بخواند، حق تعالی در آن شب ملکی چند موکل گرداند که بر او که او را از شیطان و لشکرهاش حفظ کنند تا صبح، و اگر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرهاش حفظ نماید تا شب (۵).

ص: ۲۴۸

۱-۱) بحار الانوار ۸۹/۹۵.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۶/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۲۸۶/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۲۸۷/۹۲ ح ۱.

۵-۵) بحار الانوار ۲۸۷/۹۲ ح ۱.

سوره السجده: از حضرت صادق علیه السلام منقول است هر که سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند، حق تعالی نامه اش را به دست راست او دهد، و او را حساب نفرماید هر چند گناه کار شد، و در بهشت از رفقای محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او صلوات الله عليهم بوده باشد (۱).

سوره الأحزاب: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره احزاب را بسیار تلاوت نماید، در قیامت در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد، بعد از آن فرمود: در سوره احزاب فضایح بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود، و درازتر از سوره بقره بود، و لیکن کم کردند و تحریف دادند (۲).

سوره سبأ و فاطر: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره سبأ و سوره فاطر را در شب بخواند، در آن شب در حفظ الهی باشد، و اگر در روز بخواند در آن روز مکروهی به او نرسد، و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آن قدر به او کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد، و آرزویش به آن نرسیده باشد (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است: هر که در وقت خواب این آیه را بخواند إِنَّ اللَّهَ يُمِيتُكُمْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴) خانه بر سرش خراب نشود (۵).

و به سند دیگر منقول است که: شخصی از اهل مرو به حضرت صادق علیه السلام شکایت نمود از درد سر، حضرت فرمود: نزدیک بیا، پس دست بر سر او

ص: ۲۴۹

۱-۱) بحار الانوار ۲۸۷/۹۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۸/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۲۸۸/۹۲ ح ۱.

۴-۴) سوره فاطر: ۴۱.

۵-۵) نور الثقلین ۳۸۶/۴ ح ۱۱۱.

گذاشتند، و آیه بالا را خواندند «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ» تا آخر (۱).

سوره یس: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر چیز را قلبی است، و قلب قرآن سوره یس است، هر که این سوره را در روز پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد، و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام، و کسی که در شب پیش از خواب بخواند، حق تعالی هزار ملک را به او موکل گرداند که او را از شرّ هر شیطان مردودی و هر آفتی حفظ نمایند، و اگر در آن روز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت گرداند، و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند، و مشایعت او نمایند تا قبرش با استغفار، و چون در لحدش گذارند آن ملائکه را در میان قبرش ساکن گردانند، و عبادت الهی کنند، و ثواب عبادت ایشان از او باشد، و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند، و او را ایمن گردانند از فشار قبر، و پیوسته از قبر او نور ساطع باشد تا اطراف آسمان؛ تا وقتی که از قبر بیرون آید.

پس چون حق تعالی او را از قبر بیرون آورد، آن سی هزار ملک با او باشند، و مشایعت او نمایند، و با او سخن گویند، و بر رویش خنده کنند، و به هر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند، و او را در مقام قرب به محلی بدارند که هیچ خلقی قریب از او بیشتر نباشد، مگر ملائکه مقرب و پیغمبران مرسل، و او با پیغمبران بایستد نزد حق تعالی.

و هنگامی که مردم اندوه داشته باشند او اندوه نداشته باشد، و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند، پس پروردگار عالم به او خطاب فرماید: ای بنده من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت تو را قبول می‌نمایم، و هر سؤالی که خواهی از من بکن که سؤالت را رد نمی‌کنم، پس او شفاعت کند و خدا قبول

ص: ۲۵۰

نماید، و او سؤال کند و خدا عطا فرماید، و دیگران را حساب کنند و او را حساب نکنند، و با دیگران در مقام حسابش باز ندارند، و مذلت و خواری در آن صحرا به او نرسد، و به هیچ گناهی از گناهان او را نگیرند، پس نامه خود را بگیرد و به جانب بهشت روان شود، پس مردم تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناهی نبوده، و از رفیقان پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله باشد (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که در عمر خود یک مرتبه سوره یس بخواند، حق تعالی به عدد هر خلقی که در دنیا است، و هر خلقی که در آخرت است، و هر خلقی که در آسمان است، به عدد هر یک از ایشان دو هزار حسنه از برای او بنویسد، و دو هزار گناه از او محو فرماید: و به فقر و قرض و خانه فرود آمدن و به تعب و مشقت و دیوانگی و خوره و وسواس و دردهای ضرر رساننده مبتلا نشود، و حق تعالی سكرات و احوال مرگ را از او تخفیف دهد، و خود قبض روح او نماید، و ضامن شود از برای او فراخی روزی را، و در قیامت او را شاد گرداند، و چندان ثواب به او کرامت فرماید که او راضی شود، و حق تعالی فرماید به ملائکه آسمانها و زمین که: من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نمائید (۲).

و به سند دیگر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام از بواسیر شکایت نمود، حضرت فرمود: یس را با غسل بنویس و حل کن و بخور (۳).

و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: از برای دفع لکهای

ص: ۲۵۱

۱- ۱) بحار الانوار ۲۸۸/۹۲-۲۸۹ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۸۹/۹۲-۲۹۰ ح ۲.

۳- ۳) بحار الانوار ۸۲/۹۵ ح ۲.

سفید و برص که در بدن به هم رسد سوره یس را به غسل بنویسند و بیاشامند (۱).

سوره الصافات: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره صافات را در هر روز جمعه بخواند، پیوسته از جمیع آفتها و بلاها محفوظ باشد، و در دنیا روزیش فراخ باشد، و به بدن و مال و فرزندانش مکره‌هی نرسد، نه از شیطان مردودی و نه از جبار معاندی، و اگر در آن روز و در آن شب بمیرد حق تعالی او را شهید بمیراند، و شهید مبعوث کند، و با شهیدان او را داخل بهشت گرداند، و در درجه شهیدان او را جا دهد (۲).

و به سند معتبر از سلیمان جعفری منقول است که: حضرت امام موسی علیه السلام به فرزند خود قاسم فرمود: برخیز ای فرزند و بر بالای سر برادرت سوره «و الصافات صفا» را بخوان تا تمام کنی، او شروع به خواندن کرد چون به آیه «أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا» رسید قبض روحش شد، چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند، یعقوب بن جعفر به حضرت عرض کرد: ما چنین می دانستیم که برای آسانی جان کندن سوره یس می باید خواند، شما فرمودید و الصافات بخوان، حضرت فرمود: و الصافات را بر سر هر کس که به شدت جان کندن گرفتار باشد بخوانند حق تعالی راحتش را نزدیک می گرداند (۳).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است: هر که از گزیدن عقرب ترسد این آیه را بخواند سِلامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ * إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۴).

ص: ۲۵۲

۱-۱) بحار الانوار ۸۰/۹۵ ح ۵.

۲-۲) بحار الانوار ۲۹۶/۹۲ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۱۲۶/۳ ح ۵.

۴-۴) تفسیر نور الثقلین ۴۰۵/۴ ح ۳۸.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: کسی که خواهد او را در قیامت اجر وافی و ثوابی کامل بدهند، بعد از هر نماز این آیه را بخواند سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ* وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ* وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱).

و در حدیث دیگر وارد شده است: از هر مجلسی که برخیزند این آیه را بخوانند کفاره گناهان اهل آن مجلس می گردد (۲).

سوره ص: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که سوره ص را در شب جمعه بخواند، حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آن قدر به او عطا فرماید که به احدی از خلق عطا نفرموده باشد، مگر به پیغمبر مرسل یا ملک مقرب، و او را داخل بهشت گرداند، و هر که را او خواهد از اهل خانه اش حتی خادم که او را خدمت می کرده است (۳).

سوره الزمر: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره زمر را بخواند، حق تعالی شرف دنیا و آخرت به او کرامت فرماید، و او را عزیز گرداند بی مال و خویشان، به حدی که هر که او را بیند از او مهابتی در دلش به هم رسد، و بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند، و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کند که در هر شهری هزار قصر باشد، و در هر قصری صد حوریّه، و از چشمه ها و حوران و درختان و میوه ها آنچه در قرآن وصف فرموده به او کرامت فرماید (۴).

سوره المؤمن: از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که سوره حم مؤمن را در هر شب بخواند، خدا گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد، و ایمان را از او سلب

ص: ۲۵۳

۱-۱) نور الثقلین ۴/۴۴۱ ح ۱۳۴.

۲-۲) اصول کافی ۲/۴۹۶ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۲۹۷/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۲۹۷/۹۲ ح ۱.

نمایند، و آخرت او را بهتر از دنیا گرداند برای او (۱).

سوره السجده: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره حم سجده را بخواند، حق تعالی در قیامت او را نوری عطا فرماید آن قدر که چشم کار کند، و او را سرور و شادی در آن روز کرامت فرماید، و در دنیا به حالی باشد که دیگران آرزوی حال او کنند (۲).

سوره الشوری: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که مداومت نماید بر تلاوت سوره حم عسق، چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد، و مانند آفتاب نورانی باشد، و چون به نزد عرش آید حق تعالی فرماید: ای بنده مؤمن مداومت نمودی بر قرائت حم عسق و نمی دانستی چه ثواب دارد، اگر منزلت آن سوره و ثوابش را می دانستی هرگز از خواندن آن ملول نمی شدی، و اکنون جزای خود را خواهی دانست، ای ملائکه او را داخل بهشت گردانید، و از برای او قصری مقرر ساخته ام از یاقوت سرخ، و درها و کنگره ها و درجه هایش از یاقوت سرخ است، و از لطافت از اندرون بیرون را می توان دید، و از بیرون اندرون را می توان دید، و در آن قصر دختران باکره جوان از حورالعین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران گوشواره در گوش پیوسته در حسن پاینده به او عطا کرده ام (۳).

سوره الزخرف: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که مداومت نماید بر قرائت سوره حم زخرف، خدا او را در قبر از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند، و چون او را به مقام حساب بیاورند آن سوره بیاید و به امر الهی او را

ص: ۲۵۴

۱- ۱) بحار الانوار ۲۹۸/۹۲ ح ۲۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۹۸/۹۲ ح ۱.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۹۸/۹۲ ح ۱.

داخل بهشت گرداند (۱).

سوره الدخان: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند، حق تعالی او را در زمرة ایمنان مبعوث گرداند، و او را در سایه عرش خود جا دهد، و حساب او را آسان کند، و نامه او را به دست راست او دهد (۲).

و به سند معتبر منقول است: شخصی به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمود چگونه شب قدر را بشناسم؟ فرمود: چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخوان، و چون شب بیست و سوم شود تصدیق خواهی کرد به آنچه سؤال نمودی (۳).

سوره الجاثیه: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره جاثیه را بخواند، ثوابش آن است که جهنم را نبیند، و آواز و خروشش را نشنود، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد (۴).

سوره أحقاف: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که در هر شب یا هر جمعه سوره أحقاف را بخواند، در دنیا خوفی به او نرسد، و از فزع روز قیامت ایمن گردد (۵).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: سوره های حم ریاحین بهشتند، پس چون توفیق خواندن آنها بیاید خدا را حمد و شکر و سپاس بسیار کنید که توفیق

ص: ۲۵۵

- ۱-۱) بحار الانوار ۲۹۹/۹۲ ح ۱.
- ۲-۲) بحار الانوار ۲۹۹/۹۲ ح ۱.
- ۳-۳) نور الثقلین ۴/۶۲۰ ح ۶.
- ۴-۴) بحار الانوار ۳۰۱/۹۲ ح ۱.
- ۵-۵) بحار الانوار ۳۰۱/۹۲ ح ۱.

تلاوت آنها به شما کرامت فرموده است، به درستی که بنده ای که از خواب برخیزد و در نماز حم بخواند، از دهانش نسیمی خوشبوتر از مشک خوش بو و عنبر بیرون آید، و حق تعالی رحم می کند تلاوت کننده و خواننده این سوره ها را، و رحم می کند همسایگان و آشنایان و مصاحبان و خویشان او را در قیامت و عرش و کرسی، و ملائکه مقرب از برای او استغفار می نمایند (۱).

سوره محمد صلی الله علیه و آله: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره الذین کفروا را بخواند گناه نکند، و در دین خود هرگز شک بهم نرساند، و به فقر هرگز مبتلا نشود، و هرگز از پادشاهی خوفی به او نرسد، و همیشه از شک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد، و چون بمیرد حق تعالی هزار ملک به قبر او فرستد که نماز کنند، و ثواب نماز ایشان از او باشد، و چون از قبر بیرون آید آن هزار ملک او را مشایعت نمایند تا او را به محل ایمنان از خوفهای قیامت بدارند، و در امان خدا و رسول باشد (۲).

سوره الفتح: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حفظ نمائید اموال و زنان و بنده های خود را به خواندن سوره انا فتحنا، البتة کسی که بر خواندن این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب رب العزه او را ندائی کند که همه خلایق بشنوند که: تو از بندگان مخلص مائی، ای ملائکه او را ملحق گردانید به بندگان شایسته من، و او را داخل بهشت کنید، و از شراب سر به مهر بهشت که به کافور ممزوج است به او بخوراند (۳).

سوره الحجرات: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی، در بهشت از جماعتی باشد که به زیارت رسول صلی الله علیه و آله

ص: ۲۵۶

۱-۱) بحار الانوار ۳۰۱/۹۲-۳۰۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۰۳/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۰۳/۹۲ ح ۱.

سوره ق: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که مداومت نماید سوره ق را در نمازهای واجب و سنت، خدا روزی او را فراخ گرداند، و نامه اش را به دست راست او دهد، و او را حساب آسان بکند (۲).

سوره الذاریات: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره ذاریات را در روز یا در شب بخواند، خدا امر معیشت او را به اصلاح آورد، و وسعت دهد روزی او را، و منور گرداند قبر او را به چراغی که نور بخشد تا روز قیامت (۳).

سوره الطور: از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره طور را بخواند، حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید (۴).

سوره النجم: از حضرت از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره نجم را در هر شب یا در هر روز بخواند، در میان مردم به خیر و نام نیک تعیش نماید، و گناهانش آمرزیده شود، و محبوب دل‌های مردم گردد (۵).

سوره اقتربت: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره اقتربت الساعه را بخواند، چون از قبر بیرون آید بر ناقه ای از ناقه های بهشت سوار شود (۶).

سوره الرحمن: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ترک مکنید قرائت سوره رحمان را و خواندن آن را در نماز، به درستی که این سوره در دل منافقان قرار نمی گیرد، و حق تعالی این سوره را در روز قیامت به بهترین صورتهای در نهایت

۱-۱) بحار الانوار ۳۰۳/۹۲ ح ۱.

۱-۲) بحار الانوار ۳۰۴/۹۲ ح ۱.

۱-۳) بحار الانوار ۳۰۴/۹۲ ح ۱.

۱-۴) بحار الانوار ۳۰۴/۹۲ ح ۱.

۱-۵) بحار الانوار ۳۰۵/۹۲ ح ۱.

۱-۶) بحار الانوار ۳۰۵/۹۲ ح ۱.

خوشبوئی به صحرای محشر حاضر می گرداند، و می آید در محلّ قرب و کرامت می ایستد، حق تعالی به او خطاب می فرماید که: کی در زندگانی دنیا تو را در نماز می خواند، و مداومت می نمود خواندن تو را؟ می گوید: خداوند فلان و فلان، پس حق تعالی روهای ایشان را سفید می گرداند، و می فرماید: هر که را خواهید شفاعت نمائید، ایشان آن قدر که خواهند شفاعت می نمایند، پس به ایشان می گویند: داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید (۱).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: مستحبّ است بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخوانی، و هر مرتبه که بگوئی فبأی آلاء ربّکما تکذّبان، بگوئی لا بشیء من آلائک ربّ اکذب (۲).

و در حدیث معتبر دیگر فرمود: هر که سوره الرحمن را بخواند، در هر مرتبه که بگوید فبأی آلاء ربّکما تکذّبان، بگوید لا بشیء من آلائک ربّ اکذب، اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد، و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد (۳).

سوره الواقعة: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که در هر شب جمعه سوره واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد، و مردم را دوست او گرداند، و در دنیا بدحالی و فقر و احتیاج نبیند، و به هیچ آفتی و بلائی مبتلا نشود، و از رفقای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد، و این سوره مخصوص آن حضرت است (۴).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر که مشتاق بهشت و وصف

ص: ۲۵۸

۱-۱) بحار الانوار ۳۰۶/۹۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۰۶/۹۲ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۳۰۶/۹۲ ح ۲.

۴-۴) بحار الانوار ۳۰۷/۹۲ ح ۱.

آن باشد سوره اذا وقعت را بخواند، و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سوره الم سجده را بخواند (۱).

و به سند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که سوره واقعه را هر شب پیش از آنکه بخوابد بخواند، در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد (۲).

و به سند معتبر از اسماعیل بن عبد الخالق منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز نشسته می کردند، و در آن صد آیه می خواندند، و می فرمودند: هر که این دو رکعت را بکند، و صد آیه در این دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان نویسند، اسماعیل گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این دو رکعت و تیره سوره اذا وقعت و قل هو الله احد می خواندند (۳).

سوره الحديد و المجادله: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره حديد و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید، خدا او را عذاب نکند، و در خودش و اهلش بدحالی و احتیاج نبیند (۴).

سوره الحشر: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که سوره حشر را بخواند، جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و آسمانهای هفت گانه و زمین های هفت گانه و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه همه بر او صلوات فرستند، و از برای او استغفار کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب

ص: ۲۵۹

۱-۱) بحار الانوار ۳۰۷/۹۲ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۳۰۷/۹۲ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۱۰۸/۸۷ ح ۵.

۴-۴) بحار الانوار ۳۰۷/۹۲ ح ۱.

بمیرد با شهادت مرده باشد (۱).

سوره الممتحنه: از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام منقول است: هر که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و سنّت بخواند، خدا دل او را به ایمان امتحان نماید، و دیده اش را نور بدهد، و خود و فرزندانش به دیوانگی و فقر مبتلا نشوند (۲).

سوره الصف: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است: هر که مداومت نماید بر خواندن سوره صف در نمازهای واجب و سنّت، خدا او را در صف ملائکه و انبیاء جا دهد (۳).

سوره الجمعه و المنافقین: از امام صادق علیه السّلام منقول است: واجب و لازم است بر هر که از شیعه ما باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه سبّح اسم ربّک الأعلى بخواند، و در نماز ظهر سوره جمعه و منافقین بخواند، و چون چنین کند چنان باشد که به عمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل نموده باشد، و ثواب او نزد خدا بهشت باشد (۴).

سوره التغابن: از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که سوره تغابن را در نماز واجبی بخواند، آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد، و گواه عادل باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت او را قبول فرماید، و از او جدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند (۵).

ص: ۲۶۰

۱-۱) بحار الانوار ۳۰۸/۹۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۱۰/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۱۰/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۳۱۱/۹۲ ح ۱.

۵-۵) بحار الانوار ۳۱۲/۹۲ ح ۱.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که سوره های مسبّحات را همه شب پیش از خواب بخواند، نمیرد تا قائم علیه السلام را ادراک نماید، و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهند (۱).

سوره الطلاق و التحريم: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره طلاق و تحريم را در نماز واجبی بخواند، خدا او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه، و از آتش جهنّم عافیت یابد، و او را داخل بهشت گردانند به سبب تلاوت کردن و محافظت نمودن حرمت این دو سوره؛ زیرا که این دو سوره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند (۲).

سوره الملک: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره تبارک الذی بیده الملک را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند، پیوسته در امان الهی باشد تا صبح شود، و روز قیامت در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: سوره ملک مانع است که عذاب قبر را منع می کند، و نامش در تورات سوره الملک است، و هر که در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است، و در آن شب او را از غافلان نویسند، و به درستی که من در نماز و تیره بعد از نماز خفتن نشسته می خوانم، و پدرم در روز و شب هر دو می خواند، و هر که این سوره را بخواند چون نکیر و منکر به قبر او در آیند چون از جانب پاهایش بیایند پاهایش به ایشان بگویند شما را از جانب ما راهی نیست؛ زیرا که این بنده هر شب و روز بر ما می ایستاد و سوره ملک را می خواند، و چون از جانب شکمش بیایند شکمش به ایشان خطاب

ص: ۲۶۱

۱-۱) بحار الانوار ۳۱۲/۹۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۱۲/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۱۳/۹۲ ح ۱.

نماید که شما را از جانب من راهی نیست؛ زیرا که این بنده هر شب و روز سوره ملک را تلاوت می نمود و بر من جاری می ساخت (۱).

سوره ن و القلم: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره ن و القلم را در فریضه یا نافله بخواند، خدا او را ایمن گرداند، و هرگز به فقر مبتلا نشود، و چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد (۲).

سوره الحاقه: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بسیار بخوانید سوره حاقه را، به درستی که خواندنش در فرایض و نوافل از ایمان به خدا و رسول است؛ زیرا که این سوره در واقعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه علیه اللعنه نازل شده است، و هر که این سوره را بخواند ایمان از او برطرف نشود تا هنگام مردن (۳).

سوره المعارج: از امام صادق علیه السلام منقول است که: بسیار بخوانید سوره سئل سائل را، هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناه او سؤال ننماید، و او را در بهشت با رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکن گرداند (۴).

سوره نوح: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که ایمان به خدا و به خواندن قرآن دارد، باید سوره نوح را ترک ننماید، زیرا هر بنده ای که این سوره را از برای خدا در نماز واجبی و سنتی بخواند، خدا او را در مساکن نیکوکاران ساکن گرداند، و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید، و دویست حوریّه و چهار هزار زن به او تزویج فرماید (۵).

ص: ۲۶۲

۱-۱) اصول کافی ۲/۶۳۳ ح ۲۶.

۲-۲) بحار الانوار ۳۱۶/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۱۷/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۳۱۷/۹۲ ح ۱.

۵-۵) بحار الانوار ۳۱۷/۹۲ ح ۱.

سوره العنق: از امام صادق علیه السّلام منقول است: هر که سوره جن را بسیار بخواند، در دنیا از چشم جنیان و دمیذنها و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد، و در بهشت از رفقای حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد (۱).

سوره المزمّل: از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که سوره مزمل را در نماز خفتن بخواند یا در نماز شب بخواند، شب و روز و آن سوره هر سه شاهد و گواه او باشند در قیامت، و خدا او را به زندگانی نیکو زنده دارد، و به مردن نیکو بمیراند (۲).

سوره المدثر: از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است: هر که در نماز واجب سوره مدثر را بخواند، بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد، و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد (۳).

سوره لا اقسام: از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که مداومت نماید بر سوره لا اقسام و به آن عمل نماید، خدا او را با رسولش صلی الله علیه و آله محشور گرداند به بهترین صورتهای، و آن حضرت او را بشارت فرماید و بر رویش خندند تا از صراط و میزان بگذرد (۴).

سوره الدهر: از امام محمد باقر علیه السّلام منقول است: هر که سوره هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه بخواند، خدا به او هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن و حور العین کرامت فرماید، و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد (۵).

ص: ۲۶۳

۱-۱) بحار الانوار ۳۱۸/۹۲ ح ۱.

۱-۲) بحار الانوار ۳۱۸/۹۲ ح ۱.

۱-۳) بحار الانوار ۳۱۸/۹۲ ح ۱.

۱-۴) بحار الانوار ۳۱۹/۹۲ ح ۱.

۱-۵) بحار الانوار ۳۱۹/۹۲ ح ۱.

و به سند معتبر از علی بن عمر منقول است که: به خدمت حضرت امام علی النقی علیه السّلام رفتم در روز سه شنبه، حضرت فرمود: دیروز تو را ندیدم، گفتم:

نخواستم که روز دوشنبه حرکت کنم، فرمود: هر که خواهد که خدا او را از شرّ روز دوشنبه نگاه دارد، باید در رکعت اوّل نماز صبح آن روز سوره هل اتی علی الانسان بخواند، چنانکه حق تعالی در آن سوره می فرماید که خدا ایشان را نگاه داشت از شرّ آن روز، و به استقبال ایشان فرستاد نصرت و خوشحالی و سرور و شادی را (۱).

و در حدیث رجا بن ضحاک وارد شده است که: حضرت امام رضا علیه السّلام در صبح روز دوشنبه در رکعت اوّل سوره هل اتی علی الانسان می خواندند، و در رکعت دوّم سوره هل اتیک حدیث الغاشیه (۲).

سوره و المرسلات و عمّ و النازعات: از امام صادق علیه السّلام منقول است: هر که سوره و المرسلات را بخواند، حق تعالی میان او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آشنائی بیندازد، و هر که هر روز سوره عمّ یتسائلون را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه را بیابد، و هر که سوره نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب، و مبعوث نشود مگر سیراب، و داخل بهشت نشود مگر سیراب (۳).

سوره عبس و کوّرت: از امام صادق علیه السّلام منقول است: هر که سوره عبس و تولّی و سوره اذا الشمس کوّرت را بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت، و در سایه کرامت و مرحمت الهی باشد تا زنده باشد (۴).

سوره الانفطار و المطفّین و الانشقاق: از امام صادق علیه السّلام منقول است: هر که

ص: ۲۶۴

۱-۱) نور الثقلین ۴۶۷/۵ ح ۴.

۲-۲) عیون اخبار الرضا ۱۸۲/۲.

۳-۳) بحار الانوار ۳۱۹/۹۲-۳۲۰ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۳۲۰/۹۲ ح ۱.

سوره اذا السماء انفطرت و سوره اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند، و خدا هیچ حاجت او را رد ننماید، و او را هیچ مانعی از خدا دور نگرداند در آخرت، و پیوسته او نظر به کرامتهای الهی نماید، و خدا نظر رحمت به او بدارد تا از حساب خلاق فارغ شود (۱).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است: هر که در نماز واجب سوره ویل للمطففین بسیار بخواند، خدا در قیامت برات ایمنی از آتش جهنم به او کرامت فرماید، و او را بی حساب به بهشت برد (۲).

سوره البروج: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره و السماء ذات البروج را در فرایض بخواند، چون سوره پیغمبران است حق تعالی او را در قیامت با پیغمبران و مرسلان و صالحان محشور گرداند، و با ایشان او را باز دارد (۳).

سوره الطارق: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره و السماء و الطارق را در فرایض بخواند، او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم بوده باشد، و از رفقای پیغمبران باشد در بهشت (۴).

سوره الأعلى: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره سبح اسم ربك الأعلى را در فریضه یا نافله بخواند، در روز قیامت به او گویند که از هر در از درهای بهشت که می خواهی داخل شو (۵).

سوره الغاشیه: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که مداومت نماید بر

ص: ۲۶۵

۱-۱) بحار الانوار ۳۲۰/۹۲-۳۲۱ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۲۱/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۲۱/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۳۲۲/۹۲ ح ۱.

۵-۵) بحار الانوار ۳۲۲/۹۲ ح ۱.

خواندن سوره هل أتيك حديث الغاشيه در نماز واجب يا سنت، خدا او را فرو گیرد به رحمت دنيا و آخرت و روز قيامت يرات ايمنى از عذاب به او كرامت فرمايد (۱).

سوره الفجر: از امام صادق عليه السلام منقول است كه: بخوانيد سوره فجر را در نمازهاى فريضة و نافله كه آن سوره امام حسين عليه السلام است، و هر كه اين سوره را بخواند در بهشت در جوار آن حضرت باشد (۲).

سوره البلد: از امام صادق عليه السلام منقول است: هر كه سوره لا اقسام بهذا البلد را در نماز واجب بخواند، در دنيا از جمله صالحان معروف شود، و در آخرت معروف گردد كه او را منزلت عظيم نزد حق تعالى هست، و در قيامت از رفقاى پيغمبران و شهيدان و صالحان باشد (۳).

سوره الشمس و الليل و الضحى و ألم نشرح: از امام صادق عليه السلام منقول است: هر كه بسيار بخواند در روزى يا در شبى سوره الشمس و سوره و اللّيل إذا يغشى و سوره و الضحى و ألم نشرح را، هر چيز كه نزد او حاضر باشند در قيامت براى او شهادت بدهند، حتى مو و پوست و گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جميع اعضاى او، و حق تعالى بفرمايد من شهادت شما را قبول كردم از براى بنده خود، اى ملائكه بريد او را به بهشت، و هر جا كه او اختيار نمايد به او عطا كنيد، گوارا باد فضل و رحمت من از براى بنده من (۴).

سوره و التين: از امام صادق عليه السلام منقول است: هر كه سوره و التين را در فرايض و

ص: ۲۶۶

۱-۱) بحار الانوار ۳۲۳/۹۲ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۲۳-۳۲۴/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۲۴/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۳۲۴/۹۲ ح ۱.

نوافل خود بخواند، عطا فرمایند از بهشت به او هر جا که بیسندد (۱).

سوره العلق: از امام صادق علیه السّلام مروی است: هر که در روز یا شب سوره اقرأ باسم ربّک بخواند، و در آن روز یا در آن شب بمیرد، چنان باشد که شهید مرده باشد، و خدا او را با شهیدان محشور گرداند، و چنان باشد که در راه خدا در لشکر رسول صلی الله علیه و آله جهاد کرده باشد (۲).

سوره القدر: به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که سوره انا أنزلناه فی لیلہ القدر را بلند بخواند، چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد، و در خون خود دست و پا می زند و هر که ده بار بخواند خدا هزار گناه از گناهان او را محو نماید (۳).

و به روایت دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که سوره انا أنزلناه را در نماز فریضه بخواند، منادی از جانب حق تعالی او را ندا فرماید: خدا گناهان گذشته تو را آمرزید عمل را از سر بگیر (۴).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است: هر که پیش از طلوع آفتاب قل هو الله أحد و انا أنزلناه را بخواند، در آن روز به گناهی مبتلا نشود هر چند شیطان سعی نماید (۵).

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقول است: به درستی که حق تعالی را در روز جمعه هزار نفعه و نسیم از رحمت خود هست، هر بنده را آنچه

ص: ۲۶۷

- ۱-۱) بحار الانوار ۳۲۶/۹۲ ح ۱.
- ۲-۲) بحار الانوار ۳۲۶/۹۲ ح ۱.
- ۳-۳) بحار الانوار ۳۲۷/۹۲ ح ۲.
- ۴-۴) بحار الانوار ۳۲۷/۹۲ ح ۳.
- ۵-۵) نور الثقلین ۶۱۵/۵ ح ۱۷.

خواهد از آن عطا می فرماید، پس هر که سوره انا انزلناه فی ليله القدر را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه بخواند حق تعالی آن نفعه رحمت را و مثل آن را به او عطا فرماید (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون ماه مبارک رمضان در آید هر شب هزار مرتبه سوره انا انزلناه را بخوان، و چون بیست و سوم شود دل خود را محکم بدار و گوشه‌های خود را بگشا از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: اگر کسی در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان سوره انا انزلناه را هزار مرتبه بخواند، چون صبح کند یقین او محکم و شدید شده باشد به اعتراف نمودن به چیزی که مخصوص ماست از غریب و فضایل، و نیست این مگر به سبب چیزی که در خواب مشاهده نماید (۲).

و به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که جامه نوبی ببرد، و سوره انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند در هر مرتبه چون برسد به تنزل الملائکه اندکی آب بردارد و بر جامه پاشد پاشیدن سهلی، پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند، در دعا بگوید: الحمد لله الذی رزقنی ما أتجمل به فی الناس و اوارى به عورتی و اصلی فیہ لربّه و حمد الهی بکند، پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود (۳).

و به سند معتبر منقول است که چون حضرت امام رضا علیه السلام جامه نوبی می پوشیدند قدحی از آب می طلبیدند، و ده مرتبه سوره انا انزلناه، و ده مرتبه سوره قل هو الله أحد، و ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف می خواندند، و

ص: ۲۶۸

۱-۱) بحار الانوار ۳۲۷/۹۲ ح ۱.

۲-۲) مصباح شیخ طوسی ص ۵۷۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۸۳/۹۱ ح ۱۱.

بعد از آن آب را بر جامه می پاشیدند، و می فرمودند: هر که پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته در فراخی عیش باشد مادام که تاری از آن جامه باقی باشد (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: چون حق تعالی جامه نوبی به کسی عطا فرماید، باید که وضو بسازد، و دو رکعت نماز بگذارد، و در هر رکعتی سوره حمد و آیه الکرسی و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بَخْوَانِد، بعد از آن حمد کند خداوندی را که عورت او را به جامه پوشیده، و او را در میان مردم زینت بخشیده، و بسیار بگوید لا حول و لا قوه الا بالله، و کسی که چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند، و از برای او استغفار نماید، و بر او دعا و ترحم کند (۲).

و در روایت دیگر وارد شده است: هر که قدحی برگیرد، و آبی در آن قدح بریزد، و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن قدح بخواند، و آب را بر جامه خود بپاشد، پیوسته در وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: از برای عوده از بلاها سبوی تازه می گیری و از آب پر می کنی، و سی مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن سبوه می خوانی، پس آن سبو را می آویزی و از آن آب می خوری و وضو می سازی، و پیش از آنکه آبش تمام شود دیگر آب بر رویش می ریزی (۴).

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که:

هشت دختر مرا بهم رسید، و روی پسر تا حال ندیده ام، دعا فرما که خدا مرا پسری کرامت فرماید، حضرت فرمود که: چون می نشینی که مشغول جماع شوی دست

ص: ۲۶۹

۱-۱) عیون اخبار الرضا ۱/۲۴۵ ح ۹۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۸۷/۹۱ ح ۲۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۲۹/۹۲ ح ۱۰.

۴-۴) اصول کافی ۲/۶۲۴ ح ۱۹.

راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار، و هفت مرتبه سوره انا انزلناه را بخوان، و بعد از آن مشغول شو، و چون حمل ظاهر شود در هر شب هر وقت که از پهلو به پهلو گردی باز دست بر جانب راست نافش بگذار، و هفت مرتبه آن سوره را بخوان، آن شخص گفت چنین کردم هفت پسر از پی یکدیگر خدا مرا روزی کرد (۱).

و به سند معتبر منقول است از ابی عمرو که گفت: بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج، به خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشتم حال خود را، حضرت فرمود که: مداومت کن بر قرائت سوره انا ارسلنا نوحا الی قومه، من یک سال خواندم و اثری ندیدم، بار دیگر به خدمت حضرت نوشتم حال خود را، و عرض کردم که از خواندن آن سوره نفعی به من نرسید، حضرت به من نوشتند: آن را که یک سال خوانده ای کافی است، الحال سوره انا انزلناه بخوان، من چنین کردم بعد از اندک زمانی ابن ابی داود قرضم را ادا کرد، و وظیفه برای من و عیالم مقرّر کرد، و مرا وکیل کرد، و به بصره فرستاد، و پانصد درهم برای من مقرّری قرار داد.

و من از بصره نامه نوشتم به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام و به علی بن مهزیار دادم و فرستادم، و در آن نامه نوشتم که به پدرت حال خود را عرض کردم، و به من چنین نوشتند و عمل کردم، و حالم خوب شده است، می خواهم بفرمائید آیا اکتفا کنم در خواندن سوره انا انزلناه در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نماز هم می باید خواند، اندازه و قدرش را بفرمائی که چه مقدار می باید خواند؟ حضرت نوشتند که: هیچ سوره از قرآن را ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ، و از خواندن انا انزلناه در شبانه روزی صد مرتبه کافی است (۲).

ص: ۲۷۰

۱- ۱) بحار الانوار ۸۶/۱۰۴ ح ۵۰.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۲۸/۹۲ ح ۷ و ۸۰/۸۶ ح ۷.

و به سند متبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است: هر که ده مرتبه بعد از نماز عصر سوره انا انزلناه بخواند، مثل اعمال جمیع خلائق از ثواب به او کرامت می فرماید (۱).

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امام محمد تقی علیه السلام چون در ماه تازه داخل می شدند، در روز اول ماه دو رکعت نماز می کردند، در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد، و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه فی ليله القدر می خواندند، و بعد از نماز به آنچه میسر بود تصدق می نمودند، و سلامتی آن ماه را به این عمل می خریدند (۲).

و به سند معتبر منقول است که ابو علی بن راشد به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام عرض نمود که: شما به محمد بن الفرج نوشته بودید، بهترین سوره ها که در نماز واجب خوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است، و بر من دشوار است این دو سوره در نماز صبح بخوانم، حضرت فرمود: بر تو گران نباشد و الله که فضیلت در این دو سوره است (۳).

و به سند صحیح منقول است که: حمیری به خدمت حضرت صاحب الامر نوشت که: از آباء شما به ما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در نمازش نمی خواند چگونه نمازش مقبول می شود، و روایت دیگر رسیده است که: نمازی که در آن قل هو الله احد نخوانند مزگی و مقبول نیست، و روایت دیگر رسیده است: هر که در نمازهای واجبی سوره همزه را بخواند خیر دنیا به او می دهند، پس آیا جایز است که همزه را بخواند و آن دو سوره را ترک نماید؟

ص: ۲۷۱

۱-۱) بحار الانوار ۹۵/۹۰ ح ۱۱.

۲-۲) بحار الانوار ۳۸۱/۹۱ ح ۱.

۳-۳) فروع کافی ۳۱۵/۳ ح ۱۹.

حضرت در جواب نوشتند که: ثواب این سوره ها که به شما رسیده است حق است، و اگر سوره ای را که ثوابی در آن به شما رسیده باشد ترک کنید و قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این دو سوره، ثواب این دو سوره را می یابید با ثواب آن سوره ای که ترک کرده اید، و اگر غیر این دو سوره را بخوانید هم جایز است و نماز شما تمام و کامل است، و لیکن ترک افضل کرده خواهید بود (۱).

سوره البینه: از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که سوره لم یکن را بخواند از شرک بیزار شود، و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله برای او کامل شود، و در قیامت داخل مؤمنان کامل مبعوث شود، و خدا او را حساب آسان نماید (۲).

سوره الزلزله: به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ملائکه بهم مرسانید از خواندن اذا زلزلت الارض زلزلهها، به درستی که هر که در نمازهای نافله این سوره را بخواند هرگز خدا او را به زلزله و به صاعقه و به آفتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند، و او را به این آفتها نماند، و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از جانب پروردگارش به نزد او بیاید و بالای سرش بنشیند، و به ملک موت از جانب حق تعالی بگوید به رفق و مدارا سر کن با دوست خدا که خدا را به خواندن سوره اذا زلزلت بسیار یاد می کرد، و آن سوره نیز سفارش به ملک موت کند.

پس ملک موت گوید: حق تعالی مرا امر کرده است که سخن او را بشنوم، و اطاعت او بکنم، و تا مرا امر نکند قبض روحش ننمایم، پس ملک موت نزد او باشد تا پرده ای از پیش دیده آن مؤمن برگیرند و جای خود را در بهشت ببینند، و بعد از دیدن او را امر نماید که قبض روحم بکن، پس ملک موت در نهایت ملایمت و

ص: ۲۷۲

۱- ۱) بحار الانوار ۳۱/۸۵ ح ۲۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۳۲/۹۲ ح ۱.

آسانی قبض روح او بکند، و هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند، و به زودی به بهشت رسانند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که چهار مرتبه سوره اذ زلزلت بخواند، چنان است که تمام قرآن را خوانده است (۲).

سوره العادیات: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که مداومت نماید بر خواند سوره و العادیات، با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محشور شود، و در بهشت از رفقای آن حضرت باشد (۳).

سوره القارعه: از امام محمد باقر علیه السلام مروی است: هر که سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید، خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد (۴).

سوره التکاثر: از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره تکاثر را در نماز واجب بخواند، حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد، و هر که در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد، و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند (۵).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سوره الهیکم التکاثر را در وقت خواب بخواند، خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد (۶).

ص: ۲۷۳

۱-۱) اصول کافی ۶۲۶/۲ ح ۲۴.

۲-۲) بحار الانوار ۳۳۳/۹۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۳۵/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۳۳۵/۹۲ ح ۱.

۵-۵) بحار الانوار ۳۳۶/۹۲ ح ۱.

۶-۶) بحار الانوار ۳۳۶/۹۲ ح ۲.

سوره العصر: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که سوره و العصر را در نمازهای نافله بخواند، خدا در روز قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت کند (۱).

سوره الهمزة: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره ویل لکل همزه را در نمازهای فریضه بخواند، خدا فقر را از او دور کند، و روزی او را فراخ گرداند، و او را به مرگ بد نمراند (۲).

سوره الفیل و قریش: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که در نمازهای واجب سوره ألم تر کیف را بخواند، برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوهی و کلوخی که او از جمله نماز گزارندگان بوده است، و حق تعالی ندا فرماید:

راست گفتید شهادت شما را قبول کردم، ای ملائکه او را بی حساب به بهشت برید که من او را و عمل او را دوست می دارم (۳).

و ایضا از آن حضرت منقول است: هر که سوره لایلاف را بسیار تلاوت نماید، چون مبعوث شود بر اسبی از اسبان بهشت سوار شود تا بر مائده نور بنشیند (۴).

بدان که مشهور میان علما آن است که یکی از این دو سوره را به تنهایی در نماز واجب نمی توان خواند، بلکه اگر خوانند باهم می باید خواند، و همچنین است حکم و الضحی و ألم نشرح.

سوره الماعون: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که سوره أ رأیت الذی یکذب بالذین را در نمازهای فریضه و نافله بخواند، از جماعتی باشد

ص: ۲۷۴

۱-۱) بحار الانوار ۳۳۶/۹۲ ح ۱.

۱-۲) بحار الانوار ۳۳۷/۹۲ ح ۱.

۱-۳) بحار الانوار ۳۳۷/۹۲ ح ۱.

۲-۴) بحار الانوار ۳۳۷/۹۲ ح ۲.

که خدا نماز و روزه ایشان را قبول فرموده است، و او را در قیامت به اعمال دنیا حساب نکند (۱).

سوره الکوثر: از حضرت جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای فریضه و نافله بسیار بخواند، خدا در قیامت او را از حوض کوثر آب دهد، و او را زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد (۲).

سوره الجحد: از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله أحد را در نماز فریضه بخواند، خدا او را و پدر و مادرش را بیمارزد، و اگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیاء محو و در دیوان سعدا بنویسد، و او را در دنیا سعادت مند بدارد، و شهید بمیراند، و شهید مبعوث کند (۳).

و به سند صحیح از امام صادق علیه السلام منقول است: پدرم می فرمود: قل هو الله أحد ثلث قرآن است، و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است (۴).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است: هر که وقتی که به رخت خواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله أحد بخواند، خدا برات بیزاری از شرک از برای او بنویسد (۵).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: حضرت رسول علیه السلام در سفری نماز کردند، و ما به آن حضرت اقتدا کردیم، در رکعت اول قل یا ایها

ص: ۲۷۵

- ۱- ۱) بحار الانوار ۳۳۸/۹۲ ح ۱.
- ۲- ۲) بحار الانوار ۳۳۸/۹۲ ح ۱.
- ۳- ۳) بحار الانوار ۳۴۰/۹۲ ح ۵.
- ۴- ۴) اصول کافی ۶۲۱/۲ ح ۷.
- ۵- ۵) اصول کافی ۶۲۶/۲ ح ۲۳.

الکافرون خواندند، و در رکعت دوم قل هو الله أحد، و چون فارغ شدند فرمودند:

از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ترک مکن خواندن قل هو الله أحد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز: در نافله صبح، و دو رکعت اول نافله ظهر، و دو رکعت اول نافله شب، و نماز احرام، و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن شده باشد و سوره طولانی نتوانی خواند، و نماز طواف (۲).

و در روایت دیگر وارد شده است که: در این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله أحد می خواند مگر نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون می خواند (۳).

سوره النصر: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره اذا جاء نصر الله را در نماز فریضه یا نافله بخواند، خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد، و چون از قبر بیرون آید با او نامه ای باشد گویا، و در آن نامه امان از صراط و از آتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد، و بر هر چیز که بگذرد او را بشارت به نیکی دهند تا داخل بهشت شود، و از برای او در دنیا از اسباب خیر آن قدر حق تعالی بگشاید که به خاطرش خطور نکرده و آرزوی آن نداشته باشد (۴).

سوره تبت: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون سوره تبت یدای لیب را بخوانید، لعن و نفرین کنید بر ابو لهب که او از جمله تکذیب کنندگان بود، و

ص: ۲۷۶

۱-۱) بحار الانوار ۳۳۹/۹۲ ح ۲.

۲-۲) فروع کافی ۳۱۶/۳ ح ۲۲.

۳-۳) فروع کافی ۳۱۶/۳ ذیل ح ۲۲.

۴-۴) بحار الانوار ۳۴۳/۹۲ ح ۱.

تکذیب پیغمبر و آنچه آورده است می نمود (۱).

سوره الاخلاص: از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سوره قل هو الله احد را یک مرتبه بخواند، حق تعالی بر او برکت فرستد، و هر که دو مرتبه بخواند حق تعالی به او و بر اهلش برکت فرستد، و هر که سه مرتبه بخواند حق تعالی به او و به اهلش و به همسایگانش برکت دهد، و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند، و کاتبان اعمال به یکدیگر گویند بیائید برویم و به قصرهای برادر خود نظر کنیم، و هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناهان بیست و پنج سال او را بیامزد به غیر خون ناحق و مال مردم، و کسی که چهارصد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهارصد شهید کرامت فرماید، از شهیدانی که اسبانشان را پی کرده باشند و خونشان را ریخته باشند، و کسی که هزار مرتبه بخواند در یک شبانه روز، نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند، یا دیگری برای او ببیند (۲).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر سعد بن معاذ نماز خواند، فرمودند: هفتاد هزار ملک بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود، از جبرئیل پرسیدم: به چه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید؟ گفت: به سبب اینکه قل هو الله احد می خواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و در برگشتن (۳).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که صد مرتبه قل هو الله

ص: ۲۷۷

۱-۱) بحار الانوار ۳۴۳/۹۲-۳۴۴ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۶۱۹/۲-۶۲۰ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۴۶/۹۲-۳۴۷ ح ۶.

احد را در وقت خواب بخواند، خدا گناه پنجاه ساله او را بپامزد (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: خود را حفظ نمائید از شرّ مردم به خواندن سوره قل هو الله احد، رو به جانب راست خود کن و بخوان، و به جانب چپ رو کن و بخوان، و به جانب راه خود رو کن و بخوان، و رو به پشت سر کن و بخوان، و به جانب بالایی سر کن و بخوان، و به جانب پائین نظر کن و بخوان، و اگر خواهی که نزد حاکمی بروی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان، و هریک مرتبه که بخوانی یک انگشت را عقد کن از دست چپ، و انگشتان را چنین نگاه دار تا از نزد او بیرون آئی (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که یک روز بر او بگذرد و پنج نماز بکند، و در آن پنج نماز قل هو الله احد نخواند، به او خطاب کنند که: ای بنده خدا تو از نماز گزاران نیستی (۳).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است: هر که بر او یک هفته بگذرد، و قل هو الله احد در آن هفته نخواند و بمیرد، بر دین ابو لهب مرده باشد (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که او را مرضی پیش آید یا شدتی رو دهد، و قل هو الله احد را از برای دفع آن نخواند، او از اهل آتش است (۵).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد را ترک نکند، به درستی که هر که بعد از

ص: ۲۷۸

۱-۱) اصول کافی ۵۳۹/۲ ح ۱۵ و بحار الانوار ۳۴۸/۹۲ ح ۱۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۵۱/۹۲ ح ۲۲.

۳-۳) بحار الانوار ۳۴۴/۹۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۳۴۴/۹۲ ح ۲.

۵-۵) بحار الانوار ۳۴۵/۹۲ ح ۳.

نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدا به او خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید، و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامزد (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند، در آن روز گناهی بر او لازم نشود هر چند بینی شیطان بر خاک مالیده شود (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: کسی که به رختخواب رود و یازده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند، خدا خانه او و خانه همسایگانش را حفظ نماید (۳).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: هر که در وقت خواب قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، حق تعالی پنجاه هزار ملک موکل گرداند که او را حراست نمایند در آن شب (۴).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که در وقت خواب سوره قل هو الله احد را بخواند، گناه پنجاه ساله اش آمرزیده شود (۵).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که یک مرتبه قل هو الله احد را بخواند، چنان باشد که ثلث قرآن و ثلث تورات و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد (۶).

ص: ۲۷۹

۱-۱) بحار الانوار ۳۴۵/۹۲ ح ۴.

۲-۲) بحار الانوار ۳۴۹/۹۲ ح ۱۵.

۳-۳) بحار الانوار ۳۴۹/۹۲ ح ۱۴.

۴-۴) بحار الانوار ۳۵۱/۹۲ ذیل ح ۲۲.

۵-۵) بحار الانوار ۳۴۸/۹۲ ح ۱۳.

۶-۶) بحار الانوار ۳۴۸/۹۲ ح ۱۱.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی به عوض فدک به حضرت فاطمه علیه السلام اطاعت تب را کرامت فرمود که تب مطیع آن حضرت باشد، پس هر که حضرت فاطمه علیه السلام و فرزندان او را دوست دارد و تبی بهم رساند، و هزار مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند، و به حق فاطمه علیه السلام سؤال نماید زوال تب را، به امر الهی زایل می گردد (۱).

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: هر که را صداعی یا غیر آن عارض شود دستهای خود را بگشاید و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست بر روی خود بکشد آن آزار برطرف شود (۲).

سوره المعوذتین: به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است که: سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تب به هم رسانیدند، جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آن حضرت کرد (۳).

و به سند معتبر از صابر منقول است که: حضرت صادق علیه السلام امامت کردند در نماز شام و معوذتین خواندند، و بعد از فارغ شدن فرمودند که: این دو سوره از قرآن است (۴).

و از حضرت امام رضا علیه السلام به سند معتبر منقول است: هر که در حد صباوت و طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه، و قل هو الله را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه، حق تعالی از او دور گرداند دیوانگی و مرضهائی را که عارض اطفال می شود، و استسقا و فساد

ص: ۲۸۰

۱-۱) مکارم الاخلاق ص ۳۹۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۲۹/۹۵ و ۳۶۴/۹۲ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۳۶۳/۹۲ ح ۱ و ص ۳۶۴ ح ۵.

۴-۴) فروع کافی ۳/۳۱۷ ح ۲۶.

معدۀ و غلبۀ خون را تا سنّ پیری، مادام که تعهد و مداومت بر این نماید (۱).

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است: هر که در سه رکعت وتر معوذتین و قل هو الله أحد بخواند، به او خطاب کنند که: ای بنده خدا بشارت باد تو را که خدا وتر تو را قبول کرد (۲).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که بعد از نماز جمعه سوره حمد را یک مرتبه، و هر یک از معوذتین و قل هو الله أحد را هفت مرتبه، و آیه الکرسی، و آیه سخره، و آخر سوره براءة لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تا آخر سوره هر یک را یک مرتبه بخواند، کفّاره گناهان او باشد از جمعه تا جمعه (۳).

و از معمر بن خلّاد منقول است که: در خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام بودم در راه خراسان، و وکیل خرج آن حضرت بودم، مرا امر فرمود که غالیه ای درست کن، چون درست کردم و در شیشه کردم، حضرت را بسیار خوش آمد، فرمود: ای معمر چشم حقّ است از برای رفع تأثیر چشم در کاغذی سوره حمد و قل هو الله أحد و معوذتین را بنویس، و در غلاف شیشه غالیه بگذار (۴).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که فرمود: تأثیر چشم زدن حقّ است، و ایمن نیستی که چشم تو در خودت یا در دیگری تأثیر کند، پس اگر از تأثیر چشم ترسی، سه مرتبه بگو ما شاء الله لا قوه الا بالله العلیّ العظیم، و اگر یکی از شما زینتی کند خوش آینده باشد، چون از منزل خود بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و

ص: ۲۸۱

۱-۱) اصول کافی ۲/۶۲۳ ح ۱۷.

۲-۲) بحار الانوار ۹۲/۳۶۴ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۹۰/۶۲ ح ۵.

۴-۴) بحار الانوار ۶۳/۲۵-۲۶ ح ۲۲.

قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم به او ضرر نرسد (۱).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: کسی که در خواب ترسد، در وقت خواب معوذتین و آیه الکرسی بخواند (۲).

ینبوع سوّم: در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا

اشاره

در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا

و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور ایشان است

و ذکر آن در چندین جدول جاری می گردد:

جدول اوّل: در بیان عدل و جور ایشان است

بدان که عدل ملوک و امرا از اعظم مصالح ناس است، و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری بلاد است، و فسق و فجور ایشان مورت اختلال نظام امور اکثر عالمیان، و میل اکثر ناس به طور ایشان می گردد.

چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سند معتبر منقول است که: دو صنفند از امت من اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالحند، و اگر ایشان فاسدند امت من نیز فاسدند، صحابه پرسیدند: کیستند ایشان یا رسول الله؟ فرمود: فقها، و امرا

(۳).

و به سند دیگر منقول است از آن حضرت که فرمود: دو کسند که به شفاعت

ص: ۲۸۲

۱-۱) بحار الانوار ۲۶/۶۳ ح ۲۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۷۴/۸۷ و ۱۷۶.

۳-۳) بحار الانوار ۳۳۶/۷۵ ح ۱.

نمی‌رسند: صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند، و کسی که در دین غلو کند و از دین خارج شود (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: امید نجات دارم از برای جمعی از این امت که حق ما را شناسند، مگر یکی از سه طایفه: صاحب سلطنتی که جور کند، و کسی که به خواهش خود بدعتها در دین کند، و فاسقی که علانیه گناهان کند و پروا نکند (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: در قیامت آتش جهنم با سه کس سخن خواهد گفت: با امیر، و قاری، و صاحب مال، به امیر خواهد گفت:

ای آن کسی که خدا تو را سلطنت و استیلا داد و بر زیر دستان خود عدالت نکردی، پس او را می‌رباید مانند مرغی که دانه کنجد را برباید. و به قاری می‌گوید: ای آن کسی که خود را در نظر مردم زینت به خوبی می‌دادی، و در حضور الهی معصیت او می‌نمودی، پس او را می‌رباید. و به مال‌دار می‌گوید: ای آن کسی که خدا به تو دنیای واسع و مال بسیار داده بود، و اندکی از آن را از تو قرض طلبید ندادی و بخل ورزیدی، پس او را می‌رباید (۳).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: بر دین خود حذر نمائید از صاحب سلطنتی که گمان کند طاعت او طاعت خداست، و معصیت او معصیت خداست، و دروغ می‌گوید؛ زیرا که طاعت مخلوق جایز در معصیت خالق، و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند، و وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اولوالامر است که ائمة معصومین علیهم السلام اند، و حق تعالی برای

ص: ۲۸۳

۱-۱) بحار الانوار ۳۳۶/۷۵ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۳۷/۷۵ ح ۶.

۳-۳) بحار الانوار ۳۳۷/۷۵ ح ۷.

این امر فرموده است به اطاعت رسول صلی الله علیه و آله؛ زیرا که او معصوم و مطهر است از گناه، و امر به معصیت نمی کند، و امر به اطاعت اولوالامر نموده است برای آنکه ایشان معصوم و مطهرند از بدیها و گناهان، و مردم را امر به معصیت نمی کنند (۱).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود: در جهنم آسیائی هست که در گردش است، پرسیدند: چه چیز را خرد می کند یا امیر المؤمنین؟ فرمود:

علمای فاجر، و قاریان فاسق، و جباران ظالم، و وزیران خائن، و رؤساء و سرکرده های کذاب را (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی شش کس را به شش خصلت عذاب می کند: عربان را به تعصب، و اربابان و اصحاب مزارع را به تکبر، و امرا و سلاطین را به جور و ستم، و فقها و علما را به حسد، و تاجران را به خیانت، و اهل روستا را به نادانی و جهالت (۳).

و به اسانید معتبره منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هفت کس را من لعن کرده ام، و هر پیغمبر اجابت کرده شده ای که پیش از من بوده است بر ایشان لعنت کرده اند: کسی که در کتاب خدا چیزی زیاده کند، و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب نماید، و کسی که مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند، و کسی که چیزی را حلال گرداند از ظلم بر عترت من و غضب حق ایشان کند که خدا حرام گردانیده است، و کسی که به جبر تسلط بر مردم به هم رساند، برای آنکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشان را ذلیل گردانیده، و ذلیل کند جمعی را که خدا عزیز گردانیده، و کسی که اموال مشترک مسلمانان را به تنهایی متصرف شود و این را

ص: ۲۸۴

۱-۱) بحار الانوار ۳۳۷/۷۵-۳۳۸ ح ۸.

۲-۲) بحار الانوار ۳۳۸/۷۵-۳۳۹ ح ۱۴.

۳-۳) بحار الانوار ۳۳۹/۷۵ ح ۱۵.

حلال داند، و کسی که حرام گرداند امری را که خدا حلال گردانیده است (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: اوّل کسی که داخل جهنّم می شود امیر صاحب تسلطی است که عدل نکند، و مال داری است که حق خدا را ندهد، و فقیری است که فخر و تکبر کند (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: چون والیان دروغ می گویند و حکم ناحق می کنند، باران از آسمان محبوس می شود، و چون پادشاهان جور و ظلم می کنند دولتشان پست می شود، و چون مردم منع زکات می نمایند چهارپایان هلاک می شوند (۳).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: امیر نمی شود کسی بر ده کس یا زیاده مگر آنکه چون او را به قیامت بیاورند دستش در گردنش غل باشد، پس اگر نیکوکار باشد دستش را می گشایند، و اگر بدکار و ظالم باشد غل دیگر بر او می افزایند (۴).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است: هر کس سر کرده جماعتی شود، و در میان ایشان نیکو سلوک نکند، خدا او را در کنار جهنّم به هر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید (۵).

و به سند معتبر منقول است که زیاد قندی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد، حضرت از او پرسیدند: ای زیاد از جانب خلفای جور والی شده ای؟ گفت: بلی یا این رسول الله مرا مروّتی هست و مالی جمع نمی کنم، و آنچه به هم می رسانم با

ص: ۲۸۵

۱- ۱) بحار الانوار ۳۳۹/۷۵ ح ۱۶ و ۱۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۴۱/۷۵ ح ۲۲.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۴۱/۷۵ ح ۲۳.

۴- ۴) بحار الانوار ۳۴۱/۷۵ ح ۲۴.

۵- ۵) بحار الانوار ۳۴۳/۷۵ ح ۳۴.

برادران مؤمن خود مواساه می کنم، و برادرانه با ایشان صرف می کنم، حضرت فرمود: اگر چنین می کنی در هنگامی که نفس تو را به ظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی یاد آور قدرت خدا را بر عقوبت تو در روزی که آنچه به مردم کرده ای از ظلم از ایشان گذشته است، و گنااهش برای تو باقی مانده است (۱).

و به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است: خدا برای کسی که سلطنتی به او داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است، پس اگر در میان مردم عدالت می کند حق تعالی امر می فرماید ملکی را که به فلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشان را دیر بگرداند، و به این سبب دراز می شود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان، و آنها که جور و ظلم می کنند و عدالت نمی کنند، امر می فرماید زود بگرداند، پس به زودی روزها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی می شود (۲).

و به سند معتبر منقول است که امیر المؤمنین علیه السلام به نوف بکالی فرمود: وصیت مرا قبول کن، هرگز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار و طمغاچی مشو (۳).

و به سند معتبر منقول است حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمت است (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: سه کسند که ایشان مقرب ترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در روز قیامت تا خدا از حساب خلائق فارغ گردد: شخصی که قدرتش در حالت غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست، و شخصی که در میان دو کس حکم کند یا راه رود و یک جو به

ص: ۲۸۶

۱-۱) بحار الانوار ۳۴۱/۷۵ ح ۲۶.

۲-۲) بحار الانوار ۳۴۲/۷۵ ح ۲۹.

۳-۳) بحار الانوار ۳۴۳/۷۵ ح ۳۳. و طمغاچی به معنی نامه رسان و پستی.

۴-۴) بحار الانوار ۲۶/۷۵ ح ۹.

طرف هیچ یک مایل نکند، و شخصی که حق را بگوید خواه بر ضرر خواه بر نفع خود (۱).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: عدل شیرین تر و گواراتر است از آبی که تشنه بیابد، و چه بسیار فراخ است و موجب وسعت و رفاهیت می گردد عدل اگرچه اندکی باشد (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: عدالت از غسل شیرین تر، و از کره نرم تر، و از مشک خوشبو تر است (۳).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود: ای فرزند زنهار پرهیز از ظلم کسی که یاوری بر تو به غیر از خدا نیابد (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته باشد، خدا گناهان او را در آن روز بیامرزد، مگر آنکه خونی را به ناحق بریزد، یا مال یتیمی را به حرام بخورد (۵).

و به اسانید صحیحه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: پرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت است، یعنی موجب تاریکی آن روز می گردد (۶).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هیچ احدی ظلم نمی کند مگر آنکه خدا او را به سبب آن ظلم مبتلا می گرداند در خودش یا در مالش یا فرزندانش (۷).

ص: ۲۸۷

۱-۱) بحار الانوار ۳۳/۷۵ ح ۲۶.

۲-۲) بحار الانوار ۳۶/۷۵ ح ۳۲.

۳-۳) بحار الانوار ۳۹/۷۵ ح ۳۷.

۴-۴) بحار الانوار ۳۰۸/۷۵ ح ۱.

۵-۵) بحار الانوار ۳۲۴/۷۵ ح ۵۵.

۶-۶) بحار الانوار ۳۳۰/۷۵ ح ۶۳.

۷-۷) بحار الانوار ۳۳۱/۷۵ ح ۶۴.

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد این جبار و بگو من تو را عامل نکرده ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم، بلکه تو را برای این قدرت داده ام که بازداری از من صدای نالهٔ مظلومان را، به درستی که من ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان را در ظلمی که بر ایشان شده است اگرچه کافر باشند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: که مظلوم از دین ظالم بیشتر می گیرد از آنچه ظالم از مال مظلوم می گیرد، بعد از آن فرمود: کسی که بدی به مردم می کند بداند که بدی نسبت به او هم واقع شده، به درستی که نمی درود فرزند آدم مگر چیزی را که می کارد، هیچ کس از تلخ شیرین ندرویده و از شیرین تلخ ندرویده است (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: بد توشه ای است برای روز قیامت تعدی نمودن، و ظلم کردن بر مردم (۳).

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت:

از زمان حجّاج تا حال من والی مردم شده ام، آیا توبهٔ من قبول هست؟ حضرت جواب فرمودند، بار دیگر اعادهٔ سؤال کرد، حضرت فرمودند: توبه ات مقبول نیست تا به هر صاحب حقی حقّش را ادا نمائی (۴).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که ظالمی بر کسی کرده باشد و او را نیابد که تدارک آن بکند، از برای او استغفار نماید تا کفارهٔ آن ظالم شود (۵).

ص: ۲۸۸

۱- ۱) بحار الانوار ۳۳۱/۷۵ ح ۶۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۲۸/۷۵ ح ۵۸.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۰۹/۷۵ ح ۴.

۴- ۴) بحار الانوار ۳۲۹/۷۵ ح ۵۹.

۵- ۵) بحار الانوار ۳۱۳/۷۵ ح ۲۷.

جدول دوم: در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکم است با رعایا،

و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان دارند

به سند معتبر از امام علی بن الحسین علیهما السّلام منقول است که: حقّ رعیت بر پادشاه آن است که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت شده اند که ایشان را خدا ضعیف گردانیده و او را قوّت داده است، پس واجب است بر او که در میان ایشان به عدالت سلوک کند، و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد، و اگر از ایشان به جهالت چیزی صادر شود ببخشد، و مبادرت به عقوبت ایشان ننماید، و شکر کند خدا را بر آن قوّتی که او را بر ایشان داده است (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است هر که متولّی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید، و در خانه خود را بگشاید، و پرده حجاب از میان خود و مردم رفع کند، و در امور مردم نظر نماید، و به کارهای ایشان برسد، بر خدا لازم است که خوف او را در قیامت به ایمنی مبدّل گرداند، و او را داخل بهشت کند (۲).

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام نزد عمر بن عبد العزیز رفتند، او گفت مرا موعظه کن، حضرت فرمود: ای عمر درهای خانه خود را بگشا، و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده، و مظلومان را یاری کن، و مظالم مردم را به ایشان رد کن (۳).

ص: ۲۸۹

۱-۱ بحار الانوار ۵/۷۴.

۲-۲ بحار الانوار ۳۴۰/۷۵ ح ۱۸.

۳-۳ بحار الانوار ۳۴۴/۷۵ ح ۳۶.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: هر والی که محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند، حق تعالی در قیامت حوائج او را بر نیاورد، و اگر هدیه ای از مردم بگیرد دزدی کرده است، و اگر رشوه بگیرد مشرک است (۱).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که متولی امری از امور مسلمانان بشود، و ایشان را ضایع بگذارد، خدا او را ضایع بگذارد (۲).

و در این باب احادیث بسیار است، و چون به عامه خلق فایده ندارد، در این باب به همین اکتفا می نمائیم، و کسی که آداب امرای و حکام خواهد رجوع نماید به نامه های شافیه که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به عمال و امرای اطراف نوشته اند، خصوصاً نامه طولانی که برای مالک اشتر نوشته اند، و نامه ای که به سهل بن حنیف، و به محمد بن ابی بکر نوشته اند.

و بدان که حق تعالی هر کس را در این دنیا سلطنتی داده، چنانچه منقول است که: کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت، در قیامت از سلوک او با رعیتش سؤال خواهد فرمود، چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا- داده، و امیران و وزیران را بر بعضی از رعایا استیلا- داده، و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از بزرگان، و اصحاب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده، و او را واسطه رزق ایشان گردانیده، و علما را راعی طالبان علم ساخته، و ایشان را رعیت علما گردانیده، و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط کرده، و هر شخصی را بر قوی و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را به امری بدارد که موجب عقوبت ایشان در آخرت نشود، و

ص: ۲۹۰

۱- ۱) بحار الانوار ۳۴۵/۷۵ ح ۴۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۴۵/۷۵ ح ۴۱.

اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر به رعایت آنها نموده.

پس هیچ کس در دنیا نیست که بهره ای از ولایت و حکومت نداشته باشد، و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشد، و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری می باشد، و هر کس درخور آنچه او را استیلا داده اند نعمتی به او کرامت نموده اند، و درخور آن نعمت شکر از او طلبیده اند، و شکر هر نعمتی موجب مزید و فور آن نعمت می گردد، و شکر هر یک از اینها آن است به نحوی که خدا فرموده با آنها معاشرت نماید، و حقوقی که حق تعالی برای ایشان مقرر فرموده رعایت نماید، و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده می گرداند، و اگر کفران کند سلب می نماید.

چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلا خود شکر کنند، و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده می ماند، و الاّ به زودی زایل می گردد، چنانچه گفته اند که ملک با کفر باقی می ماند، و با ظلم باقی نمی ماند. و همچنین در باب کسی که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد، اگر با ایشان ظلم کند و حقّ ایشان را مرعی ندارد به زودی استیلا او بر ایشان برطرف می شود، و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید به زودی علم را از او سلب می نمایند، و الاّ علمش را می افزایشند، و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را به معاصی الهی بدارد به زودی آن اعضا به بلاها مبتلا می شود و از او زایل می شود انتفاع از آنها، و عقاب و ثواب آخرت از برای هر یک از رعایت و عدم رعایت این حقوق است.

و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید به حدیث طویلی که از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در باب حقوق وارد شده است، و ترجمه ای که والد فقیر علیه الرحمه و الغفران در شرح من لا یحضر آن حدیث را نموده اند که بر جمیع حقوق مشتمل است، و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد.

جدول سوّم: در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان

و دفع ظلم از ایشان نمودن است و مذمت کسی که قادر بر

نفع ایشان باشد و به ایشان نفع نرساند

به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: تبسم بر روی مؤمن کردن حسنه است، و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است، و هیچ عبادتی نزد خدا محبوب تر نیست از داخل کردن سرور و خوشحالی بر مؤمن (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی به حضرت موسی وحی فرمود: ای موسی مرا بندگان هستند که بهشت را برای ایشان مباح می کنم، و ایشان را در بهشت حاکم و مختار می کنم، موسی گفت: پروردگار ایشان چه جماعتند؟ فرمود:

کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال کند، بعد از آن حضرت فرمود: مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری، و او در مقام ایذاء آن مؤمن برآمد، آن مؤمن گریخت و به بلاد شرک رفت، و به یکی از مشرکان پناه برد، آن مشرک او را به خانه درآورد، و با او مهربانی کرد، و او را ضیافت نمود، چون آن مشرک مرد حق تعالی به او وحی نمود که: به عزّت و جلال خودم سوگند اگر تو را در بهشت جائی بود تو را در بهشت ساکن می گردانیدم، و لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک مرده باشد، و لیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان و آزارش مکن، و در دو طرف روز روزی او را خدا می فرستد، سائل پرسید که از بهشت می فرستد؟ فرمود: از هر جا

ص: ۲۹۲

که خدا خواهد می فرستد (۱).

و به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی وحی نمود به حضرت داود که: بنده ای از بندگان حسنه ای می کند، و به سبب آن بهشت را برای او مباح می گردانم، داود گفت: خداوند آن حسنه کدام است؟ فرمود: بر بنده مؤمن من خوشحالی و سروری داخل گرداند اگرچه به یک دانه خرما باشد، داود گفت: خداوند سزاوار است کسی را که تو را شناسد که امید خود را از تو قطع نکند (۲).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خوشحال کرده، و هر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خوشحال و مسرور کند خدا را مسرور و خوشنود کرده است، و همچنین اگر مؤمنی را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را به خشم آورده است (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی ادخال سرور است بر مؤمن، به اینکه در گرسنگی او را سیر گرداند، یا کربی و غمی را از خاطر او رفع نماید، یا قرضش را ادا کند (۴).

و از سدید صرّاف منقول است که: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، حقّ مؤمن نزد آن حضرت مذکور شد، حضرت رو به من کردند و فرمودند: می خواهی برای تو بیان کنم مرتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا؟ گفتم: بلی، فرمود: چون حق تعالی قبض روح بنده مؤمن می فرماید دو ملک که بر او موکّل بوده اند به آسمان

ص: ۲۹۳

۱-۱) اصول کافی ۱۸۸/۲-۱۸۹ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۱۸۹/۲ ح ۵.

۳-۳) اصول کافی ۱۹۲/۲ ح ۱۴.

۴-۴) اصول کافی ۱۹۲/۲ ح ۱۶.

می روند و می گویند: پروردگارا این بنده تو نیکو بنده ای بود، به طاعت تو مسارعت می نمود، و از معصیت تو احتراز می کرد، و تو قبض روح او نمودی، ما را بعد از او به چه چیز امر می فرمائی؟ خداوند عظیم الشان فرماید که: بروید به دنیا و نزد قبر بنده من باشید، و تمجید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من کنید، و ثواب آنها را برای بنده من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم.

پس فرمود: می خواهی دیگر بگویم از فضیلت مؤمن؟ گفتم: بلی، فرمود: چون حق تعالی مؤمن را از قبرش مبعوث می گرداند، با او از قبرش مثالی و صورتی بیرون می آید، و پیش او روان می شود، پس مؤمن هر هولی از احوال قیامت را که می بیند آن مثال به او می گوید جزع مکن و مترس و اندوهناک مشو، بشارت باد تو را به سرور و کرامت از جانب حق تعالی، و با او می آید تا به مقام حساب، و حق تعالی او را حساب آسان می فرماید، و امر می فرماید او را به بهشت برید، و باز آن مثال در پیش او می رود، پس مؤمن به او می گوید: خدا تو را رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی پیوسته مرا بشارت می دادی به سرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا به بهشت رسانیدی تو کیستی؟ آن مثال گوید: من آن سرورم که بر برادر مؤمن داخل کردی در دنیا، خدا مرا از آن سرور خلق نموده که تو را بشارت دهم (۱).

و به سند معتبر از مشمعل منقول است که: سالی به حج رفتم، و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، فرمود: از کجا می آئی؟ گفتم: به حج آمده بودم، فرمود: می دانی که حج چه ثواب دارد؟ گفتم: نه مگر آنکه بفرمائی، فرمود: بنده چون هفت شوط طواف این خانه می کند و دو رکعت نماز طواف می گذارد، و سعی

ص: ۲۹۴

میان صفا و مروه می کند، حق تعالی از برای او شش هزار حسنه می نویسد، و شش هزار گناه از او محو نماید، و شش هزار درجه از برای او بلند می کند، و شش هزار حاجت از حاجت های دنیا و آخرت او را برمی آورد، گفتم: فدای تو کردم چه بسیار است این ثواب؟ فرمود: می خواهی تو را خیر دهم به چیزی که ثوابش از این بیشتر است؟ گفتم: بلی، فرمود: قضای حاجت مؤمن بهتر است از ده حج (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که حاجت مؤمنی را برآورد حق تعالی او را ندا فرماید که: بر من است ثواب تو، و راضی نمی شوم از برای تو به غیر بهشت (۲).

و به سند معتبر از مفضل منقول است که امام صادق علیه السلام فرمود که: بشنو آنچه می گویم و عمل نما به آن، و خبر ده به آن بلند مرتبگان برادران مؤمن را، گفتم:

فدای تو کردم کیستند ایشان؟ فرمود: آنها که رغبت می نمایند در قضای حوائج برادران مؤمن خود، بعد از این فرمود: هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت باشد، و یکی دیگر آن باشد که خویشان و آشنایان و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت کند (۳).

و در حدیث دیگر منقول است که به مفضل فرمود: حق تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای حوائج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید، اگر می توانی خود را از آن جماعت کن (۴).

و به روایت دیگر فرمود: قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج

ص: ۲۹۵

۱- ۱) بحار الانوار ۲۸۴/۷۴-۲۸۵ ح ۴.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۸۵/۷۴ ح ۸.

۳- ۳) اصول کافی ۱۹۲/۲-۱۹۳ ح ۱.

۴- ۴) اصول کافی ۱۹۳/۲ ح ۲.

که در هر حجّی صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقول است: کسی که برادر مؤمنش در حاجتی به نزد او بیاید رحمتی است از خدا به جانب او فرستاده است، پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما می گردد، و ولایت ما به ولایت خدا موصول است، و اگر او را رد کند و حاجتش را برنیاورد، و قدرت بر آن داشته باشد، حق تعالی در قبرش بر او ماری از آتش مسلّط کند که ابهامش را گزد تا روز قیامت، خواه در قیامت خدا او را عذاب کند خواه بیامرزد، و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بدتر خواهد بود (۲).

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است: مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بر او وارد شود، و قدرت بر روا کردن حاجت او نداشته باشد، و دلش غمگین شود بر اینکه قدرت بر قضای حاجت برادر مؤمن خود ندارد، حق تعالی به سبب آن غم و اهتمام او را داخل بهشت کند (۳).

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقول است: خدا را بندگان در زمین هست که سعی می کنند در قضای حاجتهای مردم، ایشان ایمانند در روز قیامت، و هر که برادر مؤمن خود را خوشحال و شاد کند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید (۴).

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است: هر که راه رود در حاجت برادر مؤمنش هفتاد و پنج هزار ملک بال مرحمت بر او بگسترانند، و هر قدمی که بردارد

ص: ۲۹۶

۱-۱) اصول کافی ۱۹۳/۲ ح ۴.

۲-۲) اصول کافی ۱۹۶/۲ ح ۱۳.

۳-۳) اصول کافی ۱۹۶/۲ ح ۱۴.

۴-۴) اصول کافی ۱۹۷/۲ ح ۲.

حق تعالی حسنه ای در نامه عملش بنویسد، و گناهی از او کم کند، و درجه ای از برای او بلند کند، و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حجّی و عمره ای به او کرامت فرماید (۱).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر که اعانت نماید و به فریاد رسد برادر مؤمن غمگین مضطر خود را در هنگامی که بسیار به مشقت و سختی افتاده باشد، و غم او را زایل کند، و اعانت او نماید بر آوردن حاجتش، حق تعالی برای او واجب کند هفتاد و دو رحمت را که به یک رحمت امور معیشت دنیای او را به اصلاح آورد، و هفتاد و یک رحمت دیگر را از برای او ذخیره نماید که به آنها دفع نماید از او فزعهها و احوال روز قیامت را (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که اعانت نماید مؤمنی را، حق تعالی از او دفع نماید هفتاد و سه کرب و مشقت را، یکی را در دنیا، و هفتاد و دو کرب از کربهای عظیم قیامت در هنگامی که همه کس مشغول حال خود باشند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: کسی که غمی و مشقتی از خاطر برادران مؤمن پریشان خود بردارد، خدا حاجتهای دنیا و آخرتش را بر آورد، و کسی که عیب مؤمنی را بپوشاند، حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند، و خدا در اعانت مؤمن است مادامی که مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است، پس منتفع شوید به موعظه ها، و رغبت نمائید در خیرات (۴).

و به سند معتبر دیگر فرمود: هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند، و قدرت بر

ص: ۲۹۷

۱-۱) اصول کافی ۱۹۷/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۱۹۹/۲ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۱۹۹/۲ ح ۲.

۴-۴) اصول کافی ۲۰۰/۲ ح ۵.

آن داشته باشد، البتّه خدا او را در دنیا و آخرت خوار کند (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را بردارد، حق تعالی هفتاد و دو شدت و الم از المهای دنیا را از او دور گرداند (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: چهارکس اند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت به سوی ایشان می فرماید: کسی که شخصی از او چیزی خریده باشد و پشیمان شده رد کند و او قبول نماید، و کسی که مضطری را فریاد رسد، و کسی که بنده ای را آزاد کند، و کسی که عزبی را کدخدا کند (۳).

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که رد نماید از مسلمانان ضرر آبی را یا ضرر آتشی را یا ضرر دشمنی را، خدا گناهان او را بیامزد (۴).

و از امام صادق علیه السلام منقول است: شخصی را ملائکه در قبرش زنده کردند و نشانیدند و گفتند که: ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو می زنیم، گفت: طاقت ندارم، ایشان یکی کم کردند گفت: طاقت ندارم، و همچنین کم می کردند تا به یک تازیانه رسید، و گفتند: از این یک تازیانه چاره ای نیست، پرسید: به چه سبب این تازیانه را بر من می زنید؟ گفتند: برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی، و بر ضعیفی گذشتی او را یاری نکردی، پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد (۵).

ص: ۲۹۸

۱-۱) بحار الانوار ۱۷/۷۵ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۸/۷۵ ح ۸.

۳-۳) بحار الانوار ۱۹/۷۵ ح ۱۳.

۴-۴) بحار الانوار ۲۰/۷۵ ح ۱۴.

۵-۵) بحار الانوار ۱۸/۷۵ ح ۴.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید در حاجتی، و او قادر بر قضای حاجت باشد و نکند، حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تعبیر شدید بکند، و به او بگوید که: برادر مؤمن من آمد به نزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت را به دست تو گذاشته بودم، و قادر بر آن بودی و نکردی، به سبب کمی رغبت و خواهش ثواب آن، به عزت خود که به سوی تو نظر نمی کنم در هیچ حاجتی، خواه تو را عذاب کنم و خواه بیامرزم (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی قسم به ذات مقدّس خود خورده است که خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد، سائل پرسید خائن کیست؟ فرمود: کسی که از مؤمنی ذخیره نماید در همی را یا منع نماید از او چیزی از امور دنیا را، راوی گفت: پناه می برم به خدا از غضب او، حضرت فرمود: خدا قسم خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند، کسی که بر خدا رد کند و سخن او را قبول ننماید، یا کسی که سخن امام حقی را رد نماید، یا کسی که حق مؤمنی را حبس نماید، راوی گفت که: زیادتی مال خود را به او بدهد؟ فرمود که: از جان خود و روح خود به او بدهد، و اگر جان خود را بخل کند بر برادر مؤمن خود، یعنی ملاحظه عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر نیورد، شیطان در نطفه او شریک شده بوده است (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که به آن محتاج باشد آن مؤمن، و او قادر باشد که آن چیز را از جانب خود یا از جانب غیر به او برساند، حق تعالی او را در صحرای محشر بدارد با روی سیاه و چشمان ازرق و

ص: ۲۹۹

۱- ۱) بحار الانوار ۱۷۳/۷۵ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۷۳/۷۵-۱۷۴ ح ۳.

دستهای در گردن بسته، پس گویند که: این خائنی است که با خدا و رسول خیانت کرده است، بعد از آن فرماید او را به جهنم برند (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که منع کند صاحب حاجتی را، و قادر بر قضای حاجت او باشد، مثل گناه گمرکچیان بر آن لازم شود، پرسیدند: گناه گمرکچی چیست؟ فرمود که: در هر شب و روزی خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت می کنند، و کسی که خدا او را لعنت کند او را یآوری نیست (۲).

جدول چهارم: در بیان مذمت تحقیر و ایدای مؤمنان و راندن ایشان

از درگاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن

و زدن و سایر انواع ظلم است

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که میان او و مؤمنی حاجبی باشد که مانع از دخول او گردد، خدا میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند، سه نفر از ایشان در خانه ای بودند و با یکدیگر سخنی داشتند، آن مؤمن دیگر به در خانه آمد در را کوفت، غلامی بیرون آمد پرسید که:

مولای تو کجاست؟ گفت: در خانه نیست، آن مؤمن رفت و غلام برگشت و مولا از

ص: ۳۰۰

۱-۱) بحار الانوار ۱۷۴/۷۵ ح ۴.

۲-۲) بحار الانوار ۱۷۸/۷۵.

۳-۳) بحار الانوار ۱۸۹/۷۵ ح ۱.

او پرسید بر در چه کس بود؟ گفت: آن مؤمن بود گفتم مولایم در خانه نیست، آن مولا ساکت شد و پروائی نکرد از برگشتن آن مؤمن، و غلام خود را ملامتی نکرد بر آن کار، و هیچ یک از آن سه نفر آزرده نشدند از برگشتن آن مؤمن، و مشغول سخن خود شدند.

چون روز دیگر شد بامداد آن مؤمن باز به در خانه آمد، دید که ایشان از خانه بیرون آمده اند، و به جانب مزرعه خود می روند، بر ایشان سلام کرد و گفت: من با شما بیایم؟ گفتند: بلی و عذری از او نخواستند از برگشتن روز گذشته، و آن مؤمن مرد پریشان محتاج فقیری بود، در اثنای راه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد، گمان کردند باران خواهد آمد به سرعت روان شدند، ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد: ای آتش ایشان را بگیر، و من جبرئیلم رسول پروردگار عالمیان، ناگاه آتشی از میان ابر نازل شد آن سه نفر را ربود و سوخت، آن مرد فقیر ترسان و حیران و متعجب ماند، و سبب آن واقعه را ندانست.

پس برگشت و به خدمت حضرت یوشع آمد، و قصه را نقل کرد، یوشع گفت:

خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود به سبب کاری که نسبت به تو کردند، و واقعه ایشان را نقل فرمود، آن مرد گفت: من ایشان را حلال کردم، و از ایشان عفو نمودم، یوشع فرمود: اگر این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع می کرد، اما در این ساعت نفعی نمی کند، شاید بعد از آن نفعی به ایشان برساند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر مسلمانی که به نزد مسلمانی بیاید به زیارت او، یا حاجتی به او داشته باشد و او در خانه باشد، و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید، پیوسته در لعنت خدا

ص: ۳۰۱

باشد تا آن مؤمن را ملاقات نماید (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که نظر کند به سوی مؤمنی که او را بترساند، خدا او را بترساند در روزی که پناهی و سایه ای غیر از سایهٔ مرحمت او نباشد (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که بترساند مؤمنی را به سلطنت و استیلائی خود برای اینکه مکروهی به او برساند، جای او در آتش جهنم است، و اگر بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که اطاعت نماید بر ضرر مؤمنی به نصف کلمه در قیامت چون در آید حق تعالی در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است از رحمت من (۴).

و به اسانید معتبره منقول است که حق تعالی می فرماید: هر که بندهٔ مؤمن مرا ذلیل کند چنان است که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است (۵).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: در جهنم کوهی هست که آن را صعدا می گویند، و در صعدا وادی هست که آن را سقر می نامند، و در سقر چاهی هست که آن را ههب می گویند، و هر وقت که پرده از آن چاه برمی گیرند اهل جهنم از گرمی آن به فریاد می آیند، و در آن چاه است منازل جباران (۶).

ص: ۳۰۲

۱-۱) اصول کافی ۳۶۵/۲ ح ۴.

۱-۲) اصول کافی ۳۶۸/۲ ح ۱.

۲-۳) اصول کافی ۳۶۸/۲ ح ۲.

۳-۴) اصول کافی ۳۶۸/۲ ح ۳.

۴-۵) بحار الانوار ۱۴۲/۷۵ ح ۳.

۵-۶) بحار الانوار ۲۹۷/۸ ح ۴۹.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که دستی بر مؤمنی زند که او را ذلیل گرداند، یا طپانچه بر روی او زند، یا چیزی نسبت به او واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد، ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه و استغفار کند، پس زینهار تعجیل مکنید در ایدای احدی از خلق شاید که او مؤمن باشد و شما ندانید، و بر شما باد به تائی و نرمی که تندی کردن از حربه های شیطان است، و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست از حلم و نرمی و تائی (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که بر روی مسلمانی طپانچه بزند، حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم پاشد، و آتش را بر او مسلط کند، و او را غل کرده به آتش جهنم برند، و هر که تازیانه ای در پیش پادشاه جابری یا حاکم ظالمی به دست گیرد، خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد هزار ذرع باشد، و در جهنم بر او مسلط گرداند، و کسی که سعی نماید در ضرر مؤمنی به سوی ظالمی، و بد او را بگوید، و به او مکروهی نرسد، حق تعالی اعمالش را حبط نماید، و اگر مکروهی یا آزاری به او برسد، خدا او را در طبقه هامن در جهنم جا دهد (۳).

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید: چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح ایشان ننماید؟ فرمود: چهارم شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود.

ص: ۳۰۳

۱-۱) بحار الانوار ۱۴۷/۷۵ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۴۸/۷۵ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۳۶۹/۷۵ ح ۳.

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: شخصی که مؤمنی را بکشد به ناحق، وقت مردن به او می گویند: اگر خواهی یهودی بمیر، و اگر خواهی نصرانی بمیر، و اگر خواهی مجوسی بمیر (۱).

و به سندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: گناهکارترین مردم نزد خدا کسی است که کسی را به ناحق بزند یا بکشد (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: شما را فریب ندهد حال کسی که دست به خون مسلمان گشوده، به درستی که او را کشته ای هست که هرگز نمی میرد که آن آتش جهنّم است (۳).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: آدمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود، و کسی که عمدا مؤمنی را بکشد توفیق توبه نمی یابد (۴).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که: شخصی را در قیامت خواهند آورد با قدر محجمه ای از خون، پس او گوید: من و الله کسی را نکشته ام، و شریک در خون کسی نگشته ام، حق تعالی به او فرماید که: فلان بنده مرا به بد یاد کردی و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد (۵).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: سه کسند که داخل بهشت نمی شوند:

کسی که خونی بریزد، یا شراب بخورد، یا سخن چینی بکند (۶).

ص: ۳۰۴

۱-۱) بحار الانوار ۳۷۷/۱۰۴ ح ۳۸.

۲-۲) بحار الانوار ۳۶۹/۱۰۴ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۳۷۳/۱۰۴ ح ۲۰.

۴-۴) بحار الانوار ۳۷۸/۱۰۴ ح ۴۶.

۵-۵) بحار الانوار ۳۸۳/۱۰۴ ح ۴.

۶-۶) بحار الانوار ۳۷۲/۱۰۴ ح ۱۲.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: اول چیزی که حق تعالی در آن حکم می فرماید در قیامت خون مسلمانان است، پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر می کنند در میان ایشان حکم می کنند، دیگر هر که خونی کرده باشد بعد از آن در میان مردم حکم می کنند، و هر که کشته شده قاتل خود را می آورد، و خونش را بر روی او می ریزد، و می گوید که: این مرا کشته، پس او انکار نمی تواند کرد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه السلام که: بگو به گروه بنی اسرائیل زینهار اجتناب نمائید از کشتن کسی به غیر حق، هر که یک کسی را در دنیا می کشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه می کشم مثل آن کشتن (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که مؤمنی را عمدا بکشد، خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشته اش بنویسد، و کشته شده از گناهان بدر آید (۳).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است فرمود: به حق خداوندی که مرا به حق فرستاده است، اگر جمیع اهل آسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی باشند به آن، خدا همه را بر رو در آتش جهنم افکند (۴).

و از امام صادق علیه السلام منقول است که: شخصی در قیامت به نزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند و او را به خون آلوده کند، او گوید: ای بنده خدا مرا با تو چکار بود؟ گوید: در فلان روز یک کلمه گفتم و اعانت بر کشتن من کردی (۵).

ص: ۳۰۵

۱-۱) بحار الانوار ۱۰۴/۳۷۶ ح ۳۵.

۲-۲) بحار الانوار ۱۰۴/۳۷۷ ح ۴۰.

۳-۳) بحار الانوار ۱۰۴/۳۷۷ ح ۴۲.

۴-۴) بحار الانوار ۱۰۴/۳۸۲ ح ۷۰.

۵-۵) بحار الانوار ۱۰۴/۳۸۳ ح ۲.

جدول پنجم: در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن

برای صلاح ایشان و متعزّض سطوات ایشان نشدن است

بدان که پادشاهانی که بر دین حق باشند ایشان را بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست ایشان می نمایند، و دفع دشمنان دین از ایشان می کنند، و دین و جان و مال و عرض ایشان به حمایت پادشاهان محفوظ می باشد، پس ایشان را دعا باید کرد، و حقّ ایشان را باید شناخت، خصوصاً در هنگامی که به عدالت سلوک نمایند، چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که: از اجلال و تعظیم خداست پادشاه عادل، اگرچه ظاهرش این است که مراد امام و منسوبان آن حضرت باشد، چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و به جای سلطان عادل امام عادل واقع شده است، اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد.

و اگر پادشاهان برخلاف نهج صلاح و عدالت باشند، دعا برای اصلاح ایشان می باید کرد، یا خود را اصلاح می باید نمود که خدا ایشان را به اصلاح آورد؛ زیرا که دل‌های پادشاهان و جمیع خلائق به دست خداست، و مطلق پادشاهان جابر و ظالمان را نیز رعایت می باید کرد، و تقیّه از ایشان واجب است، و خود را از ضرر ایشان حفظ کنند، و مورد قهر ایشان نسازند.

چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در حدیث حقوق می فرماید: حقّ پادشاه بر تو آن است که بدانی خدا تو را فتنه او ساخته است، و او را امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است، و بدانی بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او در نیآوری که خود را به هلاک اندازی، و شریک گناه او باشی در آنچه

نسبت به تو واقع می سازد از اضرار و عقوبت (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: چون نمرود حضرت ابراهیم علیه السّلام را بعد از انداختن به آتش از ملک خود بیرون کرد، داخل ملک پادشاهی از پادشاهان قبط شد، و صندوقی ساخته بود، و حضرت ساره را در صندوق کرده بود که کسی را بر او نظر نیفتد، در ملک آن پادشاه به عشاری رسید، چون آمد که عشاء مال حضرت ابراهیم را بگیرد، گفت: در صندوق را بگشا ببینم در صندوق چه چیز هست؟ حضرت ابراهیم علیه السّلام فرمود: هرچه خواهی حساب کن و عشاءش را بگیر، او گفت: راضی نمی شوم تا در صندوق را نگشائی، چون صندوق را گشود پرسید: این کیست؟ فرمود که: زن من و دختر خاله من است، عشاء چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را به پادشاه عرض نمود، پادشاه گفت: همه را به حضور آور.

چون حضرت ابراهیم علیه السّلام به مجلس پادشاه داخل شد، پادشاه گفت: در صندوق را بگشا، فرمود: حرمت و دختر خاله من در این صندوق است، و هرچه با خود دارم فدا می دهم که در صندوق را باز نکنم، پادشاه مغالبه نمود و در صندوق را گشود، چون حسن و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد، حضرت ابراهیم عرض کرد: خداوندا دست او را از حرمت من حبس کن، در حال دست پادشاه خشک شد نتوانست که به ساره رساند، و نتوانست که به سوی خود برگرداند، پادشاه گفت: خدای تو با دست من چنین کرده؟ ابراهیم علیه السّلام گفت: بلی خداوند من صاحب غیرت است، و حرام را دشمن می دارد، و او حائل شد میان تو و حرمت من، گفت: دعا کن خدا دست مرا برگرداند اگر اجابت تو بکند من

ص: ۳۰۷

متعرض زن تو نشوم، حضرت دعا فرمود دستش صحیح شد.

باز نظر کرد به ساره دست دراز کرد، باز حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد، دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد، در مرتبه سوم که دستش برگشت، حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود، و گفت به هرجا که خواهی برو، امّا از تو حاجتی دارم، ابراهیم علیه السلام فرمود: چه حاجت است؟ گفت کنیزک قبٹیۀ خوش روی عاقلی دارم می خواهم رخصت فرمائی که او را به ساره دهم خدمت او کند، پس هاجر مادر اسماعیل را به ساره بخشید، و حضرت ابراهیم روانه شد، پادشاه به مشایعت ابراهیم علیه السلام بیرون آمد، و ابراهیم پیش می رفت و پادشاه از عقب می رفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم علیه السلام، در اثنای راه وحی رسید به حضرت ابراهیم که:

بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو، حضرت ایستاد و به پادشاه گفت:

خداوندم در این ساعت به من وحی فرستاد که تو را تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم، پادشاه گفت: شهادت می دهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین وصیت نمود که: هشت کسند اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را: کسی که به سفره ای حاضر شود که او را نخوانده باشند، و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند، و کسی که طلب خیر از دشمنان خود نماید، و کسی که از ایشان طلب فضل و احسان نماید، و کسی که خود را در میان دو کس داخل کند در سری که در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند، و کسی که استخفاف نماید به پادشاه و صاحب سلطنتی، و کسی که در جایی نشیند که اهل بیت نشستن در آنجا نداشته باشد، و کسی که با

ص: ۳۰۸

کسی سخن گوید که او گوش ندهد و از او سخن نشنود (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: سه کس اند که هر که با ایشان مبالغه و منازعه می کند ذلیل می شود: پدر، و پادشاه، و قرض خواه (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق سبحانه و تعالی می فرماید: منم خداوندی که به جز من خداوندی نیست، و من خلق کرده ام پادشاهان را، و دل‌های ایشان در دست من است، هر قومی که اطاعت من می کنند دل‌های پادشاهان را بر ایشان مهربان می کنم، و هر قومی که معصیت من می کنند، دل‌های پادشاهان را بر ایشان به خشم می آورم، پس مشغول مشوید به نفرین و دشنام ایشان، و توبه کنید به درگاه من از گناهان خود تا دل‌های ایشان را به سوی شما میل دهم و مهربان گردانم (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون خدا خیر رعیتی را می خواهد بر ایشان پادشاه مهربانی می گمارد، و از برای او وزیر عادل می‌پسندد و میسر می گرداند (۴).

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که به شیعیان خود فرمود: ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید به ترک اطاعت پادشاه خود، پس اگر عادل باشد دعا کنید خدا او را باقی بدارد، و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمائید که او را اصلاح نماید، به درستی که صلاح شما در صلاح شما است، و به درستی که پادشاه عادل به منزله پدر مهربان است، پس نخواهید از برای او آنچه از

ص: ۳۰۹

۱-۱) خصال شیخ صدوق ص ۴۱۰ ح ۱۲.

۲-۲) بحار الانوار ۳۳۸/۷۵ ح ۱۰.

۳-۳) بحار الانوار ۳۴۰/۷۵-۳۴۱ ح ۲۱.

۴-۴) بحار الانوار ۳۴۰/۷۵ ح ۱۹.

برای خود می خواهید، و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن می دارید (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که اطاعت پادشاه نمی کند اطاعت خدا نکرده است؛ زیرا که حق تعالی می فرماید: خود را به مهلکه میندازید (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که متعرض پادشاه جابری شود، و به سبب آن به بلیه مبتلا شود، خدا او را در آن بلا اجر ندهد، و بر آن شدت او را صبر عطا نفرماید (۳).

جدول ششم: در بیان مفسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان،

و نهی از اعانت ظالمان، و راضی بودن به ظلم ایشان،

و خوردن طعام های ایشان، و مدح کردن ایشان است

بدان که تقرب ملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقبا است، و در دنیا چند روزی اعتباری آلوده به صد هزار مذلت و محنت هست و به زودی برطرف می شود، و در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب می ماند، و از برای دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای دولتهای ایشان کافی است، و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی داشته باشد می داند که در عین اعتبار یک لحظه رفاهیت ندارند، و حسرت بر حال فقرا و بیچاره ها می برند، و مفسد قرب ایشان بسیار است.

ص: ۳۱۰

۱- ۱) بحار الانوار ۳۶۹/۷۵ ح ۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۶۸/۷۵ ح ۱.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۷۲/۷۵ ح ۱۶.

اول: اعانت ایشان در ظلم نمودن، چه بسیار ظاهر است که بسیاری خلطه با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمی شود.

دوم: میل قلبی و محبت ایشان چه به کثرت معاشرت دوستی و محبت بهم می رسد، و حق تعالی می فرماید که: رکون و میل مکنید به سوی ظالمان که آتش شما را مس می کند، و اخبار در نهی از مراوده ایشان بسیار است.

سوم: راضی بودن به افعال قبیحه ایشان، و این نیز به کثرت معاشرت حاصل می شود، و کسی که به ظلمی راضی می شود در آن ظلم شریک است.

چهارم: آنکه به کثرت مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح احوالشان از نظرشان محو می شود، بلکه مستحسن می نماید، و موجب میل و رغبت این کس به آن اعمال و افعال می شود، و به زودی این کس به آنها مبتلا می شود.

پنجم: آنکه در مجالس ایشان نامتعارف بودن خوش نما نیست به حسب عرف، و تعارف مجلس ایشان آن است که هر باطلی که بگویند، و هر قبیحی که اراده نمایند، ایشان را مدح و تحسین کنند، و این عین نفاق و افتراء بر خدا و رسول است.

ششم: آنکه اگر ظلمی در مجلس ایشان شود منع نمی توان نمود عرفاً، و کسی که خواهد مصاحب هم شرب باشد مؤید قول ایشان نیز می باید بگوید، و در این ضمن ترک نهی از منکر به عمل می آید که از جمله گناهان کبیره است.

هفتم: آنکه بقای ایشان را بر ظلم می خواهد تا خود نزد ایشان معزز باشد، یا به سبب محبت ایشان عزت می خواهد و این نیز جایز نیست.

هشتم: آنکه در خانه های شبهه ایشان داخل می باید شد، و بر بساطهای شبهه ایشان می باید رفت، و از لقمه های شبهه ایشان می باید خورد، و اینها همه موجب قساوت قلب است، بلکه به کثرت خلطه و مصاحبت علم به حرمت آنها بهم

می رسد و بی شبهه حرام می شود، و باز می باید تصرف کرده اغماص نمود، و مفسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد، و بر این مضامین احادیث بسیار است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: بخیل را راحت نمی باشد، و حسود را لذت نمی باشد، و پادشاهان را وفا نمی باشد، و دروغگو را مروّت نمی باشد، و سفیه و بی خرد را بزرگی نمی باشد (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: پادشاهان از جمیع مردمان بی وفاترند، و دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: اگر دوستی داشته باشی و به ولایت و حکومتی برسد، و او را برده یک آنچه بیشتر با تو سلوک می کرد بیابی، پس او دوست بد نیست برای تو (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقول است که: چهار چیز است که دل را فاسد می کند، و موجب قساوت قلب می شود، و نفاق را بر دل می رویاند، چنانچه آب درخت را می رویاند: لهُو و ساز و غنا شنیدن، و فحش گفتن، و در خانه پادشاهان رفتن، و طلب صید کردن (۴).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که ملازم پادشاهان شود مفتن می گردد، و هر قدر به پادشاهان نزدیک تر می شود از خدا دورتر می گردد (۵).

ص: ۳۱۲

۱-۱) بحار الانوار ۳۳۸/۷۵ ح ۱۳.

۲-۲) بحار الانوار ۳۴۰/۷۵ ح ۱۷.

۳-۳) بحار الانوار ۳۴۱/۷۵ ح ۲۵.

۴-۴) بحار الانوار ۳۷۰/۷۵-۳۷۱ ح ۱۰.

۵-۵) بحار الانوار ۳۷۱/۷۵ ح ۱۳.

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: صاحب ورع و پرهیزکار آن است که از محارم الهی بپرهیزد، و از شبهه ها اجتناب نماید، و اگر از شبهه ها اجتناب ننماید به حرام می افتد به نادانی، و کسی که منکری را ببیند و انکار آن نکند با آنکه قادر بر آن باشد، پس دوست داشته است که خدا را معصیت کنند، و هر که دوست دارد خدا را معصیت کنند با خدا علانیه دشمنی کرده است، و کسی که بقای ظالمان را خواهد، پس دوست می دارد که خدا را معصیت کنند، و حال آنکه حق تعالی حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: ظلم کننده و کسی که در ظلم اعانت او می نماید و کسی که به ظلم او راضی است هر سه شریکند در ظلم (۲).

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که حضرت عیسی فرمود به گروه بنی اسرائیل: اعانت می کنید ظالم را بر ظلم که فضل شما باطل می شود (۳).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که مدح کند پادشاه جابری را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا، قرین آن ظالم باشد در جهنّم، و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلمی قرین همامان باشد در جهنّم، و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید، چون ملک موت به نزد او بیاید بگوید بشارت باد تو را به لعنت خدا و آتش جهنّم (۴).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که: حاضر مباشید در

ص: ۳۱۳

۱-۱) بحار الانوار ۳۷۰/۷۵ ح ۵.

۲-۲) بحار الانوار ۳۱۲/۷۵ ح ۱۶.

۳-۳) بحار الانوار ۳۷۰/۷۵ ح ۶.

۴-۴) بحار الانوار ۳۶۹/۷۵ ح ۳.

مجلسی که پادشاه جابری به ظلم و عدوان کسی را زند یا کشد، یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکید؛ زیرا که یاری و نصرت مؤمن بر مؤمن واجب است در هنگامی که حاضر باشید، و اگر حاضر نباشید و مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد بود (۱).

و به سند معتبر از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی گذشتند دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام، روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، فرمود: آن چه مجلس بود که دیروز نشسته بودی؟ گفتم:

فدای تو کردم آن قاضی مرا اکرام می نماید، و گاهی نزد او می نشینم، حضرت فرمود: چه چیز تو را ایمن کرده است از اینکه لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل آن مجلس را فرا گیرد.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقت وفات امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود که:

صالح را دوست دار برای صلاحش، و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمائی و در دل او را دشمن دار (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط کند بر او کسی را که بر او ظلم کند، و اگر دعا کند برای دفع آن ظلم دعایش را مستجاب نکند، و او را بر آن مظلوم بدون اجر ندهد (۳).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: اعوان ظالمان در قیامت در سراپرده های آتش خواهند بود تا حق تعالی از حساب خلائق فارغ شود (۴).

ص: ۳۱۴

۱-۱) بحار الانوار ۱۷/۷۵ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۳۶۹/۷۵ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۳۷۲/۷۵-۳۷۳ ح ۲۱.

۴-۴) فروع کافی ۱۰۷/۵ ح ۷.

و در حدیث دیگر فرمود: از جمله رکون به ظلمه است که به نزد پادشاه جابری برود، و آن قدر حیات او را خواهد که دست به کیسه کند و به او عطا کند (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: چون روز قیامت می شود منادی از جانب حق تعالی ندا می کند که: کجایند ظالمان و اعوان ایشان؟ و هر که لایق ای در دوات ایشان گذاشته، یا سر کیسه ای برای ایشان بسته، یا مدی به ایشان داده، ایشان را با ظالمان محشور کنند (۲).

و فرمود: هیچ بنده ای نزد پادشاه مقرب نمی شود مگر آنکه از خدا دور می شود، و هیچ بنده ای مالش زیاد نمی شود مگر آنکه شیاطین او بیشتر می شوند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: زینهار احتراز نمائید از درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان که هر که به درگاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیک تر است از خدا دورتر است، و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را از او بردارد، و او را حیران گرداند (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام به سند معتبر منقول است که: فرمود حفظ نمائید دین خود را به ورع و پرهیزکاری، و تقویت کنید دین خود را به تقیه، و مستغنی شوید به خدا از طلب نمودن حاجت ها از پادشاهان، و بدانید که هر مؤمنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی، یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا، خدا او را گم نام گرداند، و او را دشمن دارد

ص: ۳۱۵

۱-۱) بحار الانوار ۳۷۶/۷۵ ح ۳۴.

۲-۲) بحار الانوار ۳۷۲/۷۵ ح ۱۷.

۳-۳) بحار الانوار ۳۷۲/۷۵ ح ۱۸.

۴-۴) بحار الانوار ۳۷۲/۷۵ ح ۱۹.

و به خود واگذارد، و اگر چیزی از دنیای او به دستش آید حق تعالی برکت را از آن چیز بردارد، و هرچه را از آن مال در حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی، پیوسته حق تعالی از او در غضب و خشم باشد تا دست از آن بردارد (۲).

جدول هفتم: در بیان جهتی چند است که به آن جهات

به خانه حکام و امرا می توان رفتن

بدان که گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد کردن به خانه های ایشان واجب می شود به سببی چند:

اول: تقیّه چنانچه سابقاً مذکور شد، پس اگر کسی از ندیدن ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد، برای دفع آن ضرر دیدن ایشان لازم است، و حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم به خانه خلفای بنی امیه و بنی عباس عليهم اللعنه و منسوبان ایشان به تقیّه تردد می نموده اند، و ملائمت و مدارا با ایشان می فرموده اند.

دوم: آنکه به قصد این رود که دفع ضرری از مظلومی بکند، یا نفعی به مؤمنی برساند، و به این سبب نیز گاهی واجب و لازم می شود، چنانچه احادیث گذشت

ص: ۳۱۶

۱- ۱) بحار الانوار ۳۷۱/۷۵-۳۷۲ ح ۱۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۷۳/۷۵ ح ۲۲.

در باب فریادرسی مظلومان و قضای حوائج مؤمنان، بلکه اگر کسی قادر بر رفع ظلمی از مؤمنی باشد، و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود، شریک آن ظلم خواهد بود، و معاقب خواهد گردید، و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد، چنانچه در احادیث وارد شده است که هر چیز را زکاتی است و زکات جاه و اعتبار آن است که آن را صرف قضای حوائج برادران مؤمن کند، چنانچه به دادن زکات مال زیاد می شود به صرف کردن جاه و عزت خود در راه خدا آن نیز زیاده می شود، و چنانچه به ترک زکات مال تلف می شود همچنین به ترک صرف کردن اعتبار اعتبار برطرف می شود، و خدا او را ذلیل می گرداند.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: به من برسائید حاجت کسی را که نمی تواند حاجت خود را به من رسانیدن، به درستی که کسی که به صاحب سلطنتی برسائید حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن آن حاجت نباشد، حق تعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد (۱).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود: اگر از کوهی به زیر افتم و پاره پاره شوم، دوست تر می دارم از آنکه متولّی عملی از اعمال ظالمان شوم، یا بر بساط یکی از ایشان راه روم، مگر از برای آنکه غمی از مؤمنی بردارم، یا اسیر و محبوس را خلاص کنم، یا قرض مؤمنی را ادا نمایم، به درستی که کمتر چیزی که به اعوان ظالمان می کنند آن است که بر سر ایشان سراپرده ای از آتش می زنند تا حق تعالی از حساب خلائق فارغ شود، ای زیاد اگر متولّی عملی از اعمال ایشان بشوی با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود (۲).

ص: ۳۱۷

۱- ۱) بحار الانوار ۳۸۴/۷۵ ح ۳.

۲- ۲) فروع کافی ۱۰۹/۵-۱۱۰ ح ۱.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: هیچ جباری نیست مگر آنکه با او مؤمنی می باشد که خدا به سبب آن مؤمن دفع ضرر آن جبار از شیعیان می نماید، و بهره آن مؤمن در آخرت کمتر از جمیع مؤمنان خواهد بود به سبب مصاحبت آن جبار (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقول است که: خدا را با پادشاهان دوستان می باشد که به سبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود می نماید (۲).

سوّم: آنکه به قصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند به نزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید، یا عبرت از احوال ایشان بگیرد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: حضرت لقمان به خانه قضاة و پادشاهان و امرا و سلاطین می رفتند، و ایشان را موعظه می کردند، و بر ایشان ترخّم می کردند به سبب بلائی که ایشان به آن مبتلا گردیده اند، و دل به اعتبارات فانی دنیا بسته اند، و عبرت از احوال ایشان می گرفتند، و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ می نمودند که به آن غالب می شدند بر نفس و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس می کند.

ای عزیز بدان که جوهری که مذکور شد با جوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است، گاه باشد که غرض واقعی آدمی است، و اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود را از محبت جاه و عزّت و اعتبار و مال و منصب را به این صورتها در نظر آدمی درمی آورد، و آدمی را فریب می دهد، و گمان می کند که

ص: ۳۱۸

۱-۱) فروع کافی ۱۱۱/۵ ح ۵.

۲-۲) فروع کافی ۱۱۲/۵ ح ۷.

از برای خداست، آری چون بشکافد معلومش می شود که غرضش محض دنیا بوده است، و در این قسم امور هواهای نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار مشتبه می شود، پس فریب نفس و شیطان را نباید خورد، و خود را در معرض چنین مهالک بدر نباید آورد هدانا الله و جمیع المؤمنین الی مسالک الیقین.

یا أباذر لا یزال العبد یزداد من الله بعدا ما سیئ خلقه.

ای ابوذر پیوسته آدمی از خدا دور می شود مادام که خلقش بد است.

بدان که خلق صفتی را می گویند که ملکه نفس و عادت او شده باشد، و اخلاق حسنه نزد حق تعالی بهتر است از اعمال حسنه، و همچنین خلقهای بد بدتر است از عملهای بد، و بسا باشد که صاحب خلق بدی عبادت بسیار کند، و صاحب خلق نیکی آن عبادت را نکند، و درجه او نزد خدا رفیع تر باشد، و بر اخلاق اعتماد می باشد، چون خلق بد عادت نفس شده و به زودی از او منفک نمی شود، و بر اعمالی که بواعث آنها ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل می شود، و خلق فطری می باشد که حق تعالی در اصل فطرت نفس را چنین خلق فرموده باشد، و کسبی نیز می باشد و آن به کثرت ممارست بر اعمال خیر حاصل می شود.

مثل آنکه سخاوت در بعضی مردم فطری است که چنین خلق شده اند، و بعضی هستند که در طبعشان بخلی هست، اگر در مقام ازاله آن برآید ازاله اش به این می شود که مکرر خود را بدارد بر احسان کردن، و بر نفس خود زور آورد به ملاحظه ثواب و عقاب، و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل ورزیدن، و هرچند بیشتر از او صادر می شود بر نفس آسان تر می شود، تا آنکه عادت نفس می شود که

بالطبع مایل می شود به سخاوت، و گریزان می شود از بخل، و به این مرتبه که رسید خلق می شود، و همچنین گناه هست که جمعی طبعشان به حسب اصل خلقت به سخاوت مایل است، و خود را به اغواء شیطان بر بخل می دارند تا عادت ایشان می شود.

و همچنین در سایر اخلاق حسنه، و آن کسی که صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است، اما آن کسی که به مشقت بر خود می گذارد امری را چون بر او دشوارتر است از این جهت ثوابش ممکن است که زیاده باشد.

و خلق حسن که در احادیث وارد شده است گاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکه نفس شده باشد اطلاق می کنند، و گاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق می کنند، و همچنین خلق سیئی.

و بدان که بدخلقی بدترین صفات ذمیمه است، و پیوسته خود و اکثر خلق از او در آزارند، و خوش خلقی بهترین صفات حسنه است، و جمیع معایب را می پوشاند، و از اعظم ارکان ایمان است.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: از مؤمنان کسی ایمانش کامل تر است که خلقش نیکوتر است (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از خلق حسن نیست (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هیچ عملی نزد حق تعالی محبوب تر نیست از اینکه مردم را فراگیرد به خلق نیکوی خود (۳).

ص: ۳۲۰

۱-۱) اصول کافی ۹۹/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۹۹/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۱۰۰/۲ ح ۴.

و در حدیث دیگر فرمود که: خلق نیکو آدمی را می‌رساند به درجه کسی که روزها روزه دارد و شبها به عبادت خدا ایستد (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: بیشتر چیزی که امیت من به سبب آن داخل بهشت می‌شوند پرهیزکاری از محرّمات الهی است و خلق نیکو (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: خلق نیکو گناهان را می‌گدازد چنانچه آفتاب یخ را می‌گدازد (۳).

و فرمود که: نیکی کردن و به خلق نیک با مردم معاشرت نمودن خانه‌ها را معمور و آبادان می‌کند و عمرها را دراز می‌کند (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: به درستی که خلق عطیه‌ای است از جانب حق تعالی که به خلق خود عطا می‌فرماید، و بعضی از آن سنجیه و طبیعت آدمی است، و بعضی آن است که آدمی نیت و عزم خود را بر آن می‌دارد، راوی پرسید: کدام یک بهتر است؟ حضرت فرمود که: صاحب سنجیه را چنین خلق کرده‌اند و غیر آن نمی‌تواند کرد، و صاحب نیت و عزم صبر می‌کند به سبب اطاعت خدا، و خود را به جبر بر نیکی خلق می‌دارد، این بهتر است و ثوابش بیشتر است (۵).

و به روایت دیگر فرمود: حق تعالی بنده‌ای را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت می‌فرماید (۶).

و به سند معتبر از علاء بن کامل منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون

ص: ۳۲۱

۱-۱) اصول کافی ۱۰۰/۲ ح ۵.

۲-۲) اصول کافی ۱۰۰/۲ ح ۶.

۳-۳) اصول کافی ۱۰۰/۲ ح ۷.

۴-۴) اصول کافی ۱۰۰/۲ ح ۸.

۵-۵) اصول کافی ۱۰۱/۲ ح ۱۱.

۶-۶) اصول کافی ۱۰۱/۲ ح ۱۲.

با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد، و احسان تو به او زیاده باشد از احسان او، به درستی که گاه هست بنده ای در عبادت تقصیر دارد و خلق نیکوئی دارد، خدا او را به آن خلق نیکو به مرتبه و درجه جماعتی می رساند که روزها روزه دارند و شبها عبادت می کنند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند، کنیزکی از انصار آمد و کنار جامه حضرت را گرفت، حضرت برخاستند که شاید سخنی یا کاری داشته باشد، چون برخاستند او ساکت شد و هیچ نگفت، حضرت نشستند باز دست به کنار جامه حضرت دراز کرد، باز حضرت برخاستند تا سه مرتبه چنین کردند، و در مرتبه چهارم که حضرت برخاستند، اندکی از کنار جامه حضرت را جدا کرد و روانه شد، صحابه آن کنیزک را ملامت کردند، که چرا این قدر آزار آن حضرت کردی؟ و چه کار داشتی؟ گفت: در خانه ما بیماری بود، و مردم آن خانه مرا فرستاده بودند که پاره ای از جامه آن حضرت را برای شفا بگیرم، چون دست گذاشتم حضرت برخاستند، حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم یا رخصت بگیرم، در آخر خود جدا کردم و رفتم (۲).

و به اسانید بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بدی خلق فاسد می کند ایمان و اعمال خیر را، چنانکه سرکه غسل را ضایع می کند (۳).

و فرمود: کسی که خلقش بد است خود را پیوسته در عذاب دارد (۴).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: توبه صاحب خلق بد

ص: ۳۲۲

۱-۱) اصول کافی ۱۰۲/۲ ح ۱۴.

۲-۲) اصول کافی ۱۰۲/۲ ح ۱۵.

۳-۳) اصول کافی ۳۲۱/۲ ح ۱ و ۲ و ۵.

۴-۴) اصول کافی ۳۲۱/۲ ح ۴.

مقبول نمی شود؛ زیرا که اگر از یک گناه توبه می کند به گناهی از آن بدتر گرفتار می شود (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: مؤمن هموار و نرم و ملایم و با سماحت و صاحب خلق نیکو است، و کافر درشت و غلیظ و بدخلق و متجبر است (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: حق تعالی دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است، پس نیکو مصاحبت نمائید با آن به سخاوت و حسن خلق (۳).

و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند که: چقدر است اندازه خلق نیکو؟ فرمود: آن است که پهلوی خود را نرم کنی که از پهلوی تو کسی آزار نبیند، و سخت را ملایم و نیکو کنی، و چون به برادران مؤمن خود بررسی به خوش روئی و خوشحالی با ایشان ملاقات نمائی (۴).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان به نزد من آمد، و گفت: یا محمد بر تو باد به حسن خلق که خیر و دنیا و آخرت با حسن خلق است (۵).

و فرمود که: شبیه ترین شما به من کسی است که خلقش نیکوتر باشد (۶).

و در حدیث دیگر فرمود: نزدیک ترین شما در قیامت کسی است که خلقش

ص: ۳۲۳

-
- ۱-۱) اصول کافی ۲/۳۲۱ ح ۲.
 - ۲-۲) بحار الانوار ۷۱/۳۹۱ ح ۵۳.
 - ۳-۳) بحار الانوار ۷۱/۳۹۱ ح ۵۰.
 - ۴-۴) بحار الانوار ۷۱/۳۸۹ ح ۴۲.
 - ۵-۵) بحار الانوار ۷۱/۳۸۷ ح ۳۵.
 - ۶-۶) بحار الانوار ۷۱/۳۸۷ ذیل ح ۳۴.

نیکوتر باشد، و با اهلش بهتر سلوک نماید (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: نمی توانید همه مردم را به مال خود فراگیرید، پس همه را فراگیرید به خوش روئی و نیکو ملاقات نمودن (۲).

و در حدیث دیگر به نوف بکالی فرمود که: خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدند، حضرت با صحابه به جنازه او حاضر شدند، و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند، و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا به طریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او روان شدند، و گاهی جانب راست تابوت را می گرفتند، و گاهی جانب چپ را، و چون به نزد قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند، و به دست مبارک خود او را در لحد گذاشتند، و خشت را بر او چیدند، و به گل رخنه های خشتها را مسدود کردند.

و چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش می ریختند فرمودند: می دانم که بدن سعد خواهد پوسید، اما حق تعالی دوست می دارد که بنده هر کاری کند محکم بکند، و موقعی که حضرت قبرش را هموار می کردند، مادر سعد گفت: ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو، حضرت فرمود: ای مادر سعد خاموش باش و جزم مکن بر پروردگار خود، به درستی که به سعد در قبرش فشاری رسید.

چون حضرت برگشتند صحابه گفتند: یا رسول الله در جنازه سعد کاری چند

ص: ۳۲۴

۱- ۱) بحار الانوار ۳۸۷/۷۱ ذیل ح ۳۴.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۸۴/۷۱ ح ۲۲.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۸۳/۷۱ ح ۲۰.

کردی که در جنازه هیچ کس ندیدیم چنین کنی، در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی؟ فرمود: ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اند و بی ردا و کفش آمده اند، من نیز تأسی به ملائکه کردم، گفتند: گاهی جانب راست جنازه را می گرفتی و گاهی جانب چپ را، فرمود: دستم با دست جبرئیل بود، هر جا را که او می گرفت من می گرفتم، گفتند که: خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی، و به دست خود در لحدش گذاشتی، و بعد از آن فرمود که به او فشار قبر رسید، فرمود:

برای این فشار قبر به او رسید که با اهل و یارانش کج خلقی می کرد (۱).

و حضرت رسول فرمود: دو خصلت است که در مسلمان جمع نمی شود: بخیل بودن، و کج خلق بودن (۲).

یا أباذر الکلمه الطیبه صدقه، و کلّ خطوه تخطوها الی الصلاه صدقه.

یا أباذر من أجاب داعی الله و أحسن عماره مساجد الله، کان ثوابه من الله الجنّه، فقلت: بأبی أنت و امی یا رسول الله کیف نعمر مساجد الله؟ قال: لا- ترفع فیها الأصوات، و لا- یخاض فیها بالباطل، و لا یشتری فیها و لا یبایع، و اترك اللغو ما دمت فیها، فان لم تفعل فلا تلومنّ یوم القیامه الاّ نفسک.

یا أباذر انّ الله تعالی یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد بکلّ نفس تنفس فیہ درجه فی الجنّه، و تصلی علیک الملائکه و تکتب لک بکلّ

ص: ۳۲۵

۱- ۱) بحار الانوار ۲۹۸/۷۳-۲۹۹ ح ۱۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۹۷/۷۳ ح ۵.

نفس تنفست فيه عشر حسنات، و تمحى عنك عشر سيئات.

يا أباذر أتعلم فى أى شىء أنزلت هذه الآيه «اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» قلت: لا فداك أبى و امى، قال:

فى انتظار الصلاه خلف الصلاه.

يا أباذر اسباغ الوضوء فى المكاره من الكفارات، و كثره الاختلاف الى المسجد، فذلکم الرباط.

يا أباذر يقول الله تبارك و تعالى: انّ أحبّ العباد الى المتحابّون من أجلى المتعلّقه قلوبهم بالمساجد، و المستغفرون بالأسحار، اولئك اذا أردت بأهل الأرض عقوبه ذكرتهم، فصرفت العقوبه عنهم.

يا أباذر كلّ جلوس فى المسجد لغو الا ثلاثه: قرائه مصلّ، أو ذكر الله، أو سائل عن علم.

ای ابوذر کلمه پاکیزه و نیکو صدقه است، یعنی سخنی که بگوئی و به سبب آن نفعی به مؤمنی برسد ثواب تصدق دارد، یا سخن خوب هرچه باشد از قرآن و ادعیه و اذکار و حکم و معارف همه صدقه است، زیرا چنانچه سابقاً دانستی صدقه هر نعمتی آن است که آن را در راه رضای حق تعالی صرف نمائید، پس صدقه زبان آن است که آن را به طالبانش بذل کنند، و صدقه پا آن است که در راه قرب خدا سعی نمایند، چنانچه بعد از این فرمود: هر گامی که به سوی نماز جماعت در مساجد یا مطلق نماز برمی داری صدقه است.

ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا را یعنی مؤذن را که از جانب خدا مردم را به نماز می خوانند، و نیکو آبادان کند و معمور گرداند مساجد الهی را، ثوابش از جانب خدا بهشت است. ابوذر گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چگونه

آبادان کنیم مساجد الهی را؟ فرمود: صدای مسجدها بلند نکنند، و مشغول سخن لغو و باطل نشوند، و چیزی نخرند و نفروشند، و ترک نمایند سخن لغو و بی فایده را مادام که در مسجدی، و اگر آنچه نهی شده بکنی در قیامت ملامت نخواهی کرد مگر خود را.

ای ابوذر به درستی که مادام که در مسجد نشسته ای حق تعالی به هر نفسی که می کشی درجه ای در بهشت به تو عطا می فرماید، و بر تو صلوات می فرستند ملائکه، و طلب رحمت از برای تو می نمایند، و به هر نفسی که در مسجد می کشی ده حسنه در نامه عملت ثبت می کنند، و دو گناه محو می نمایند.

ای ابوذر می دانی که این آیه در چه چیز نازل شده است *إِصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ* ترجمه اش به قول اکثر مفسرین آن است که: ای گروه مؤمنان صبر کنید بر مشقت طاعات، و بر آنچه به شما می رسد از سختیهای دنیا، و شکیبائی ورزید بر شداید حرب با دشمنان دین، یا با نفس و شیطان قدم استوار دارید در میدان محاربه، و ساخته و مهیا و آماده باشید در سرحدات برای دفع دشمنان دین از مسلمانان، و بترسید از خدا و پرهیزید از معاصی شاید که رستگار شوید. ابوذر گفت: نمی دانم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله.

فرمود: این آیه در باب انتظار کشیدن نماز نازل شده است، یعنی کسی که از نماز ظهر مثلا فارغ شود در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و آن را به جماعت بجا آورد، و میان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود، و صبر کرده است بر مشقت طاعات و قدم استوار کرده است در معارضه نفس و شیطان، و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادات، و انتظار برده که در نماز دیگر با نفس و شیطان بار دیگر مجادله نماید، و مهیای محاربه ایشان بوده است، و در کمین شیطان بوده که در حصار ایمانش رخنه نکند،

و همچنین در ما بین نماز عصر و شام، و ما بین نماز شام و خفتن و سایر نمازها، اگر کسی را شغل ضروری نبوده باشد.

و ممکن است که مراد حضرت این باشد که هر که شامل این عمل نیز هست، گویا شامل جهاد با دشمنان ظاهری نیز بوده باشد، و ممکن است که آیه در خصوص این امر نازل شده باشد.

ای ابوذر وضو را کامل و تمام با شرایط و آداب و سنتها بجا آوردن در سختیها و هوای سرد از کفّارات است که موجب کفّاره گناهان می گردد، و بسیار به مسجدها رفتن و ملازم مساجد بودن رباط است که حق تعالی در این آیه به آن امر فرموده است.

ای ابوذر حق تعالی می فرماید: به درستی که محبوب ترین بندگان به سوی من گروهی اند که با یکدیگر دوستی می کنند به مال حلالی که من به ایشان داده ام، و دلهای ایشان بسته است به مساجد، و از گناهان خود استغفار می نمایند در سحرها، این جماعتند که هر گاه اراده می نمایم که به اهل زمین عذابی بفرستم به برکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز می دارم.

ای ابوذر هر نشستی و بودنی در مسجد لغو و بی فایده است مگر برای سه چیز:

نماز گذارنده ای که در نماز خود قرائت قرآن کند، یا کسی که به یاد خدا مشغول باشد، یا کسی که علم و مسائل دین خود را از علما سؤال نماید.

بدان که هر یک از مفاد مضامین مذکوره در احادیث بسیار منقول است، و بعضی سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیر آن. و باید دانست که ممکنات محتاج به مکان را یک خانه و یک بارگاه و یک درگاه و یک تخت و یک کرسی می باشد، امّا خداوند بی نیاز چون در مکان نیست، و نسبت همه مکانها به او مساوی است، برای طالبان عبادت و معرفت و قرب خویش بارگاهها و منظره ها و

جلوه گاه ها مقرر فرموده، چنانچه بلا تشبیه پادشاهان را عرشی می باشد که جلوه بزرگی و کمال خود را برای مردم بر آن عرش می کنند.

خداوند ذو الجلال را عرشها است، و در هیچ یک محتاج نیست، یک عرش او جمیع ممکنات است که مستقر قدرت و عظمت اویند، و در هر ذره از ذرات ممکنات که نظر می کنی صفات کمالش بر تو جلوه ها می کند، و اثر قدرتش در آن ظاهر، و اثر علم و حکمتش باهر، و اثر لطف و مرحمتش در آن هویدا است، نه به آن معنی باطلی که آن ملحد می گوید که با همه چیز یکی است و همه چیز اوست تعالی شأنه عمّا یقولون، بلکه آثار صفات کمالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده، و در هر چیز که نظر می کنی چندین هزار آثار قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده می نمائی.

و از این عرشها یک عرش که از همه بزرگ تر است، و آثار قدرت او در آن بیشتر است، آن را عظیم و اعظم فرموده، و دوستان خاص خود را به مشاهده آن عرش برده، و اگر نه نسبت او به آن عرش و زمین و آسمان و دریا و صحرا یکی است، و یک عرش دیگر محبت و معرفت اوست، یعنی دلهای دوستان و مقربانش که آن دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال محبت و معرفت صفات کمال و جلال و جمال خود گردانیده، چنانچه منقول است که دل مؤمن عرش خداوند رحمان است.

و دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده، و آن بارگاهها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای بی اندازه خود گردانیده، بارگاه اعظمش عرش اعلا است که خاص الخاص خود را به آن بارگاه راه داد. و در زمین بارگاهها مقرر فرمود، و بسان بارگاه ناقصان و عاجزان به طلا و نقره و یاقوت و مروارید نیاراسته؛ زیرا که حسن ذاتی را آرایشی نمی باید، اینان زشت های معیوب خود را

به زیورهای دنی می آریند، و چندان که بیشتر می آریند وقاحتشان بیشتر ظاهر می شود.

و لیکن قادر ذو الجلال سنگ سیاهی چندی را بر روی یکدیگر می گذارد، و صد هزار نور معنوی در آن سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه می فرماید، و عالمیان را از اطراف و جوانب به درگاه خود می خواند، می روند و رو بر آن سنگ و خاک می مالند، و از آن نورهای معنوی بهره‌های نامتناهی می برند، و اگر خانه کعبه را از یک دانه یاقوت می ساخت مردم به سیر یاقوت می رفتند نه به فرمان حی لا یموت، و بزرگواری و نفاذ حکمش ظاهر نمی شد.

بعد از آن بارگاهها بسان بارگاه خود بی پیرایه و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرمود، و از نور جلال خود چندان در آنجا جلوه داده که پادشاهان با شوکت و نخوت چون به آن آستانها می رسند بی اختیار بر خاک می افتند، و جبین را فرش آن زمین می کنند، و کسی را که اندک بصیرتی داشته باشد می داند که به عوض طلا و مروارید و یاقوت بر آن در و دیوارها چه نورها و فیضهای روحانی به کار رفته که دیده عقلها را خیره می کند.

دیگر از بارگاههای قربش مساجد است، که آنها را محلّ قرب و فیض خود گردانیده، و انّ بیوتی فی الأرض المساجد در شأن آنها فرموده، و بر روی بوریاهای کهنه برای دوستان خود که دیده بصیرتشان را جلا داده فرشهای زراندود عزّت و مکرمت بر روی خزّ و پرنیان لطف و مرحمت گسترده، و در شبهای تار مشعلهای نور و هدایت و محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است، و دلهای ایشان را چنان مایل به آن مکان عالیشان گردانیده است که یک تار بوریای کهنه آن را به ملک قیصر و خاقان نمی فروشند، و اگر به ضرورت زمانی دور می شوند مانند ماهی که از آب جدا شود قرار نمی گیرند تا باز خود را به آن محل انس و راحت رسانند.

و از جمله فواید عظیمه مساجد اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است که با یکدیگر ملاقات می کنند، و از فواید یکدیگر بهره مند می شوند، و در سلوک راه بندگی معین یکدیگر می گردند، و در نماز به برکت یکدیگر به فضیلت جماعت فائز می شوند.

و نمازها را به جماعت ادا نمودن از سنن مؤکد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است، و بر آن فواید بی غایت مترتب می شود، و به قبول اقرب است، زیرا ظاهر است که اگر شخصی تنها به درگاه پادشاهی رود حاجتش به حصول آن قدر نزدیک نیست که با جمعی کثیر برود، و این نیز معلوم است که دأب بزرگان نیست که چون جمعی به درگاه ایشان روند و عمل یکی شایسته باشد عمل او را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند.

و ایضا چنانچه آدمی در نمازی یا کاری که به تنهایی کند، به گوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد، و از هر یک کاری می آید که از عضو دیگر نمی آید، و از مجموع اینها مطلوب به عمل می آید، همچنین در میان افراد انسان کامل من جمیع الوجوه نایاب است، پس جمعی که در یکجا مجتمع می شوند یکی علم دارد، و یکی پرهیزکاری دارد، و یکی رقت دارد، و یکی حضور قلب دارد، و همچنین سایر صفات، چون همه باهم در عبادت شریک شدند، و عمل خود را یکی کردند، معجون تام الاجزائی به هم می رسد که خاصیت آن قبول و استجاب دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است.

و ایضا به تجربه و اخبار معلوم است که این شرکت موجب کسب کمالات از یکدیگر می شود، و دلها را به یکدیگر راهی بهم می رسد، چنانچه به تجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند باشد همه را به رقت می آورد. و یک فایده دیگر آن است که این جمعیت لشکر صف

بسته آراسته اند در برابر شیطان و لشکر او که جرأت نمی کنند که بر ایشان مسلط شوند، چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مگذارید که شیطان جا می کند، و ایضا مروی است که جدا از صف تنها مایستید که گرگ گوسفند از گله جدا مانده را می خورد. و فواید نماز جماعت بی نهایت است، و به ذکر همه آنها سخن به طول می کشد، در این باب به ذکر چند حدیث در فضیلت نماز جماعت و تعقیب اکتفا می نمائیم.

به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: صفوف امت من در زمین مانند صفهای ملائکه است در آسمان، و یک رکعت نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که در هر رکعتی نزد حق تعالی محبوب تر باشد از عبادت چهل سال، و در روزی که حق تعالی اولین و آخرین را برای حساب جمع نماید، هر که قدم به سوی جماعت برداشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او آسان کند، و او را به بهشت رساند (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که نماز صبح را به جماعت بگذارد، و بنشیند به تعقیب و مشغول ذکر الهی باشد تا آفتاب طالع شود، حق تعالی در جنت الفردوس هفتاد درجه به او کرامت فرماید که از هر درجه تا درجه دیگر هفتاد سال راه باشد به دویدن اسب فربه تندرو، و هر که نماز ظهر را با جماعت بجا آورد حق تعالی در جنت عدن پنجاه درجه به او کرامت و عطا فرماید که از هر درجه تا درجه پنجاه سال راه باشد به دویدن اسب تندرو، و هر که نماز عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزند اسماعیل را از بندگی آزاد کرده باشد، و کسی که نماز خفتن را به جماعت بکند ثواب یک حج مبرور و یک عمره مقبول برای او نوشته

ص: ۳۳۲

شود، و هر که نماز خفتن را به جماعت بکند ثواب عبادت شب قدر به او عطا فرمایند (۱).

و در حدیث دیگر منقول است که به صحابه فرمود: می خواهید شما را دلالت کنم بر عملی که کفاره گناهان شما باشد، و به سبب آن حق تعالی حسنات شما را زیاده گرداند؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: وضو را کامل ساختن با دشواری و شدت، و بسیار گام برداشتن به سوی مسجدها، و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز، و هر که از شما از خانه خود با وضو بیرون آید، و نماز را در مسجد با مسلمانان به جماعت ادا نماید، و انتظار نماز دیگر برد، ملائکه از برای او دعا کنند که خدایا او را بیامرز، خدایا او را رحم کن و بر او رحمت فرست (۲).

و در حدیث معتبر دیگر فرمود: هر که پیش نمازی جماعتی بکند به رخصت ایشان، و راضی به امامت او باشند، و در حاضر شدن به نماز رعایت اعتدال نماید، و نماز نیکو موافق حال ایشان بجا آورد، حق تعالی مثل ثواب آن جماعت به او عطا فرماید بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود، و هر که به پای خود به سوی مسجد برود برای نماز جماعت، به هر گامی که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنویسند، و هفتاد هزار درجه برایش بلند کنند، و اگر بر این عمل باشد تا بمیرد حق تعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید که در قبر او را عیادت کنند، و در تنهائی قبر مونس او باشند، و از برای او استغفار نمایند تا از قبرش مبعوث شود (۳).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت فرمود که: سه چیز است باعث رفع درجات می شود: کامل ساختن وضو در هوای سرد، و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز، و در

ص: ۳۳۳

۱-۱) بحار الانوار ۶/۸۸ ح ۷.

۲-۲) بحار الانوار ۷/۸۸ ح ۹.

۳-۳) بحار الانوار ۸/۸۸ ح ۱۱.

شب و روز قدم برداشتن به جهت نمازهای جماعت (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرط نمود با همسایگان مسجد که به نماز جماعت حاضر شوند، و فرمود: جمعی که به نماز جماعت حاضر نمی شوند یا این عمل را ترک کنند، امر می کنم مؤذن را که اذان و اقامه بگوید، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را می فرستم که هر که به نماز حاضر نشده باشد خانه های ایشان را بسوزاند با ایشان (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که اذان جماعت را بشنود در مسجد، و بی عذری از مسجد بیرون رود منافق است، مگر آنکه اراده بر گشتن داشته باشد (۳).

و به سند معتبر از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام منقول است: هر که نمازهای پنج گانه را با جماعت ادا نماید، شما گمان نیک به او ببرید، و شهادت او را قبول نمائید (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که نماز خفتن را با جماعت بکند در امان خدا است، و هر که بر او ظلم کند چنان است که بر خدا ظلم کرده است، و هر که پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است (۵).

و به سندهای معتبر منقول است که: نماز جماعت برابر بیست و پنج نماز تنهاست (۶).

ص: ۳۳۴

۱-۱) بحار الانوار ۱۰/۸۸ ح ۱۶.

۲-۲) بحار الانوار ۸/۸۸ ذیل ح ۱۱.

۳-۳) بحار الانوار ۹/۸۸ ح ۱۳.

۴-۴) بحار الانوار ۸/۸۸ ح ۱۱.

۵-۵) بحار الانوار ۱۲/۸۸-۱۳ ح ۲۲.

۶-۶) بحار الانوار ۱۲/۸۸ ح ۲۱.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: کسی که انتظار نماز کشد بعد از نماز، او از جمله زایران خدا است، و بر خدا لازم است که زایر خود را گرمی دارد، و آنچه او بطلبد عطا فرماید. و فرمود: طلب روزی نمائید در ما بین طلوع صبح و طلوع آفتاب که آن تأثیرش در روزی زیاده از سفرها کردن است برای تجارت (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق سبحانه و تعالی می فرماید: ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت، و بعد از نماز عصر یک ساعت، تا من مهمّات تو را کفایت کنم، و حاجات تو را بر آورم (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که بعد از نماز صبح در جای نماز خود بنشیند و به یاد خدا مشغول باشد تا آفتاب بر آید، حق تعالی او را از آتش جهنّم مستور کند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: ثواب حجّ بیت الله الحرام به او کرامت فرماید، و گناهانش را بیامزد (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: حق تعالی نمازهای پنج گانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است، پس بر شما باد به دعا کردن بعد از نمازها (۵).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتی روزی است (۶).

ص: ۳۳۵

- ۱-۱) بحار الانوار ۳۱۸/۸۸ ح ۲.
- ۲-۲) بحار الانوار ۳۱۹/۸۵ ذیل ح ۳.
- ۳-۳) بحار الانوار ۳۲۰/۸۵ ح ۴.
- ۴-۴) بحار الانوار ۳۲۰/۸۵ ح ۵.
- ۵-۵) بحار الانوار ۳۲۰/۸۵ ح ۶.
- ۶-۶) بحار الانوار ۳۲۱/۸۵ ذیل ح ۶.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که: آدمی را بعد از هر نماز البتّه یک دعای مستجاب هست (۱).

بدان که احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است، و تعقیبات مخصوص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السّلام وارد شده است، باید که آنها را تحصیل نمایند، و بر آنها مداومت کنند، و کسی که آنها را نیابد قرآن خواندن و هر ذکری که داند خواندن ثواب تعقیب دارد، و به هر زبانی که داند حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها.

یا أباذر کن بالعمل بالتقوی أشدّ اهتماما منك بالعمل، فأنه لا یقلّ عمل بالتقوی، و کیف یقلّ عمل یتقبّل، یقول الله عزّ و جلّ «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» .

یا أباذر لا- یكون الرجل من المتّقین حتی یحاسب نفسه أشدّ من محاسبه الشریک شریکه، فیعلم من این مطعمه، و من این مشربه، و من این ملبسه، أم من حلّ ذلك أم من حرام.

یا أباذر من لم یبال من این اکتسب المال، لم یبال الله عزّ و جلّ من این ادخله النار.

یا أباذر من سرّه أن یكون أکرم الناس، فلیتق الله عزّ و جلّ.

یا أباذر انّ أحبکم الی الله جلّ ثناؤه أكثرکم ذکرا له، و أکرمکم عند الله عزّ و جلّ أنقاکم له، و أنجاکم من عذاب الله أشدّکم له خوفا.

ص: ۳۳۶

يا اباذر انّ المتّقين الذين يتّقون الله عزّ و جلّ من الشّيء الذي لا يتّقى منه خوفا من الدخول في الشبهه.

يا اباذر من اطاع الله عزّ و جلّ، فقد ذكر الله و ان قلت صلّاته و صيامه و تلاوته للقرآن.

يا اباذر أصل الدين الورع، و رأسه الطاعه.

يا اباذر كن ورعا تكن أعبد الناس، و خير دينكم الورع.

يا اباذر فضل العلم خير من فضل العباده، و اعلم أنّكم لو صلّيتم حتّى تكونوا كالحنايا، و صمتتم حتّى تكونوا كالأوتار، ما ينفعكم الا بورع.

يا اباذر انّ أهل الورع و الزهد في الدنيا هم أولياء الله حقّا.

ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو به عمل با تقوا زیاده باشد از اهتمام تو به اصل عمل و بسیاری آن، به درستی که اندک نیست عملی که با تقوا و پرهیزکاری باشد، و چگونه اندک باشد عملی که مقبول در گاه الهی باشد، و عمل با تقوا مقبول است، چنانچه حق تعالی می فرماید که: خدا قبول نمی فرماید عملها را مگر از متّقیان و پرهیزکاران.

ای ابوذر آدمی از متّقیان نمی شود تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و به دقّت تراز محاسبه شریکی که در مال شریک خود می کند، تا آنکه به سبب محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود، و بداند که خوراکش از کجا به هم می رسد، و آشامیدنش از کجاست، و پوششش از کجا به او می رسد، آیا از حلال بهم می رسد یا از حرام، پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد.

ای ابوذر کسی که پروا نکند که مالش را از کجا کسب می کند، و از حرام پروا

نداشته باشد، حق تعالی پروا نکند که از کجا او را داخل جهنم کند.

ای ابوذر کسی که خواهد گرامی ترین مردم باشد پس تقوا را پیشه خود کند، و از خدا پرهیزد.

ای ابوذر محبوب ترین شما نزد حق تعالی کسی است که خدا را بیشتر یاد کند، پس تقوا را پیشه خود کنید، و از خدا پرهیزید، و گرامی ترین شما نزد حق سبحانه و تعالی کسی است که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند، و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس از خدا بیشتر داشته باشد.

ای ابوذر متقیان جماعتی اند که از خدا می ترسند، و احتراز می نمایند از مرتکب شدن چیزهایی که از آنها اجتناب لازم نیست و حلال است از ترس آنکه مبادا در شبهه داخل شوند.

ای ابوذر هر که اطاعت خدا می کند در فعل طاعات و ترک محرمات، پس به تحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است، هرچند نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد.

ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات است، و سر دین طاعت خداست.

ای ابوذر صاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی، و بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات خداست.

ای ابوذر فضیلت عمل زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت، و بدان که اگر آن قدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید، و آن قدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید، به شما نفع نخواهد کرد مگر با ورع.

ای ابوذر آنان که ورع از محرمات ورزیده اند و زهد و ترک دنیا اختیار کرده اند ایشان به حق و راستی اولیا و دوستان خدایند.

بدان که تقوا سرمایه جمیع سعادات است، و یک شرط عظیم از شرایط قبول

طاعات است، چنانچه نصّ قرآن بر آن دلالت کرده است، و تقوا در اصطلاح خود را محافظت نمودن و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت ضرر به آدمی رساند.

و مراتب آن بسیار است: مرتبه اول تقوا از شرک و کفر است که موجب همیشه بودن در جهنّم می شود، و بدون این تقوا هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست.

مرتبه دوم: تقوا از جمیع محرّمات و بجا آوردن جمیع واجبات است. مرتبه سوم:

تقوا از فعل مکروهات و بجای آوردن مستحبات است، و این مرتبه به تدریج کامل می گردد تا به مرتبه ای که متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است.

و این دو مرتبه که هر یک بر مراتب بسیار مشتملند در کمال و قبول عمل دخیلند، و هر چند آدمی در این مراتب کامل تر می شود عملش به قبول نزدیک تر می گردد، و فواید و آثار از قرب و محبت و معرفت و انصاف به اخلاق حسنه بیشتر بر اعمالش مترتب می شود، و به این مرتبه آخر اشاره است آنچه حق تعالی فرموده است که **إِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ** (۱) از خدا پرهیزید آنچه سزاوار تقوا و پرهیزکاری است.

و ورع به حسنات معنا نزدیک است به تقوا، و گاهی ورع را بر ترک محرّمات اطلاق می کنند، و گاهی بر ترک محرّمات و شبهات، و گاهی بر معانی تقوا نیز اطلاق می کنند.

و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه که **إِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ** حضرت فرمود که: تقوا و پرهیزکاری آن است که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او نکنند، و پیوسته در یاد خدا باشند، و خدا را در هیچ حالی فراموش نکنند، و

ص: ۳۳۹

شکر نعمت او نمایند و کفران نکنند (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که: کدام عمل بهترین اعمال است؟ فرمود: تقوا و پرهیزکاری (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: اندک عملی که با تقوا باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوا باشد، راوی پرسید که: چگونه می شود عمل بسیاری که بی تقوا باشد؟ فرمود: مثل شخصی که طعام بسیار اطعام می کند، و به همسایگانش نیکی و احسان می کند، و پیوسته میهمانان به خانه اش می آیند، اما اگر حرامی او را میسر شود مرتکب می شود، این است عمل صالح بدون تقوا، و عمل اندک با تقوا آن است که آن قدر که او می کند از طعام و احسان و خیران نمی کند، اما چون دری از درهای حرام بر او گشوده شد داخل آن نمی شود (۳).

و به سند معتبر منقول است که عمرو بن سعید به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود: من بعد از سالها شما را ملازمت می کنم می خواهم مرا وصیتی بفرمائید که به آن عمل نمایم، حضرت فرمود: تو را وصیت می کنم به تقوا و پرهیزکاری، و ورع نمودن از منهیات خدا، و سعی و اهتمام نمودن در عبادات، و بدان که اهتمام در عبادت نفع نمی کند مگر با ورع و پرهیزکاری (۴).

و در حدیث دیگر فرمود که: از خدا پرهیزید و حفظ کنید دین خود را به ورع (۵).

ص: ۳۴۰

۱-۱) بحار الانوار ۲۹۱/۷۰-۲۹۲ ح ۳۱.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۸/۷۰ ح ۱۶.

۳-۳) اصول کافی ۷۶/۲ ح ۷.

۴-۴) اصول کافی ۷۶/۲ ح ۱.

۵-۵) اصول کافی ۷۶/۲ ح ۲.

و در حدیث دیگر فرمود: بر شما باد به ورع که نمی توان رسید به آنچه نزد خدا است از ثوابها و درجات رفیعه مگر به ورع (۱).

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: دشوارترین عبادتها ورع است (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به ابی الصباح فرمود که: چه بسیار کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر نماید، از اصحاب من نیست مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد، و از برای خالق و آفریدگارش عبادت کند، و امید ثواب از او داشته باشد، این جماعت اصحاب منند (۳).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حق تعالی می فرماید: ای فرزند آدم اجتناب کن از آنچه بر تو حرام کرده ام تا پرهیزکارترین مردم باشی (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که: صاحب ورع از مردمان کیست؟ فرمود:

کسی که پرهیزد از چیزهایی که خدا حرام کرده است (۵).

و در حدیث دیگر فرمود که: ما آدمی را مؤمن نمی شماریم مگر آنکه جمیع اوامر ما را متابعت نماید، و اراده و خواهش فرموده های ما داشته باشد، و از جمله متابعت و اراده امر ما ورع و پرهیزکاری است، پس ورع را زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید، و به ورع دفع کید و مکر دشمنان ما از خود نمائید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند (۶).

و در حدیث دیگر فرمود: صاحب ورع ترین مردم کسی است که نزد شبهه ها

ص: ۳۴۱

۱-۱) اصول کافی ۷۶/۲ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۷۷/۲ ح ۵.

۳-۳) اصول کافی ۷۷/۲ ح ۶.

۴-۴) اصول کافی ۷۷/۲ ح ۷.

۵-۵) اصول کافی ۷۷/۲ ح ۸.

۶-۶) اصول کافی ۷۸/۲ ح ۱۳.

توقف نماید، و از شبهه احتراز کند، و عابدترین مردم کسی است که فرایض و واجبات الهی را برپا دارد، و نیکو به عمل آورد، و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید، و عابدترین مردم کسی است که گناهان را ترک نماید (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: هر که ما را دوست دارد باید که به اعمال ما عمل نماید، و استعانت جوید به ورع، به درستی که بهتر چیزی که در امر دنیا و آخرت به او استعانت توان جست ورع است (۲).

و فرمود که: شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است (۳).

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: بر شما باد به ورع و ترک محرمات و شبهات، به درستی که ورع دینی است که ما پیوسته ملازم آن می باشیم، و خدا را به آن عبادت می کنیم، و آن را اراده می نمائیم از موالیان و شیعیان خود، پس ما را به تعب می اندازد در شفاعت خود به اینکه مرتکب محرمات شوید، و بر ما دشوار باشد شفاعت شما (۴).

یا أباذر من لم یأت یوم القیامه بثلاث فقد خسر، قلت: و ما الثلاث فداک اَبی و اُمی؟ قال: ورع یحجزه عما حرّم الله عزّ و جلّ علیه، و حلم یرد به جهل السفیه، و خلق یداری به الناس.

ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با سه خصلت، پس به تحقیق که او خاسر و زیان کار است، ابوذر گفت که: آن سه خصلت کدام است پدر و مادرم فدای تو باد؟

ص: ۳۴۲

۱- ۱) بحار الانوار ۳۰۵/۷۰-۳۰۶ ح ۲۵.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۰۶/۷۰-۳۰۷ ح ۳۰.

۳- ۳) بحار الانوار ۳۰۷/۷۰ ح ۳۱.

۴- ۴) بحار الانوار ۳۰۶/۷۰ ح ۲۹.

فرمود: و رعی او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهایی که حق تعالی بر او حرام گردانیده است، و حلمی که به آن رد کند و دفع نماید جهالت و سفاهت بی خردان را، و خلقی که به آن مدارا نماید با مردم.

بدان که حلم و بردباری نمودن و خشم خود را فرو خوردن، و از تندبها و بدبهای مردم عفو نمودن، از صفات پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و دوستان خداست، و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات جمیله شهادت داده است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در خطبه ای فرمودند: می خواهید خبر دهم شما را به بهترین خلقهای دنیا و آخرت، عفو نمائید از کسی که بر شما ظلم کند، و صله و نیکی کنید با کسی که شما را محروم گرداند (۱).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که: چون روز قیامت حق تعالی اولین و آخرین را در یک زمین جمع نماید، منادی ندا کند که: کجایند اهل فضل؟ پس عده ای از مردم برخیزند، ملائکه به ایشان گویند که: چه چیز بود فضل شما؟ گویند که: ما صله می کردیم با کسی که با ما قطع می کرد، و عطا می کردیم به کسی که ما را محروم می کرد، و عفو می نمودیم از کسی که با ما ظلم می کرد، پس به ایشان گویند که: راست گفتید داخل بهشت شوید (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: پشیمانی بر عفو خوردن بهتر و آسان تر است از پشیمانی بر عقوبت (۳).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که: هیچ جرعه ای نزد من

ص: ۳۴۳

۱-۱) اصول کافی ۱۰۷/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۱۰۷/۲-۱۰۸ ح ۴.

۳-۳) اصول کافی ۱۰۸/۲ ح ۶.

محبوب تر نیست از جرعه خشمی که فروبرم، و صاحبش را به آن مکافات نکنم (۱).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که پدرم می فرمود که: هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمی شود مانند جرعه خشمی که عاقبتش صبر است (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هیچ بنده ای خشم خود را فرو نمی خورد مگر آنکه حق تعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده می گرداند، و حق تعالی فرموده است در مقام مدح جماعتی که آن جماعت خشم خود را فرو می خورند: و عفو می کند از مردم و خدا دوست می دارد نیکوکاران را، و حق تعالی او را زیاده بر آن عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت می فرماید (۳).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که خشمی را فرو خورد، و قدرت بر انتقام داشته باشد، حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خوشنودی (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود، به درستی که مکافات از برای کسی که در حق تو معصیت خدا می کند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی (۵).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که فرمود: خوش می آید مرا کسی که حلمش در هنگام غضب او را دریابد (۶).

ص: ۳۴۴

۱-۱) اصول کافی ۱۰۹/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۱۱۰/۲ ح ۱۰.

۳-۳) اصول کافی ۱۱۰/۲ ح ۵.

۴-۴) اصول کافی ۱۱۰/۲ ح ۷.

۵-۵) اصول کافی ۱۱۰/۲ ح ۸.

۶-۶) اصول کافی ۱۱۲/۲ ح ۳.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حق تعالی دوست می دارد صاحب حیای صاحب حلم بردبار را (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق تعالی هرگز کسی را به جهالت و تندخویی عزیز نکرده است، و هرگز کسی را به حلم و بردباری ذلیل نکرده است (۲).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حلم بس است معین و یاور آدمی، و اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار (۳).

و در حدیث دیگر فرمود که: چون در میان دو کس منازعه می شود دو ملک نازل می شوند، و به آن یکی که سفاهت و تندی و هرزه گوئی کرده می گویند که: گفتی و گفتی و خود سزاواری آنچه را گفتی، و عن قریب جزای گفته های خود را خواهی یافت، و به آن دیگری که حلم کرده می گویند: حلم کردی و صبر کردی، و به زودی خدا تو را خواهد آمرزید اگر حلم خود را به اتمام رسانی، و اگر آن دیگری هم ترک حلم کرد و هرزه های او را جواب گفت: آن دو ملک به بالا می روند، و ایشان را به کاتبان اعمال می گذارند (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: ما اهل بیتیم که مروّت ما آن است که عفو می کنیم از کسی که بر ما ظلم کند (۵).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حضرت عیسی به حضرت یحیی

ص: ۳۴۵

۱-۱) اصول کافی ۱۱۲/۲ ح ۴.

۲-۲) اصول کافی ۱۱۲/۲ ح ۵.

۳-۳) اصول کافی ۱۱۲/۲ ح ۶.

۴-۴) اصول کافی ۱۱۲/۲-۱۱۳ ح ۹.

۵-۵) بحار الانوار ۴۱۴/۷۱ ح ۳۱.

نصیحت فرمود که: هر گاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو باشد، بدان که گناهی را به یاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن، و اگر بدی گویند که در تو نباشد بدان که بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سه کس اند که می باید از سه کس انتقام نکشند: شریف و بلند مرتبه از وضع و دون مرتبه، و حلیم و بردبار از سفیه و بی خرد، و صالح و نیکوکار از فاجر و بد کردار (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: سه خصلت است که در هر که باشد حق تعالی او را از حورالعین تزویج نماید به هر نحوی که خواهد: فرو خوردن خشم، و صبر کردن بر دم شمشیر در راه خدا، و شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: سه خصلت است که در هر که باشد آن خصلتها ایمان را در خود کامل گردانیده است: کسی که صبر کند بر ظلم، و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا، و عفو کند از تقصیر مردم، حق تعالی او را داخل بهشت کند بی حساب، و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیله عظیمند (۴).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و غضب، حق تعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند (۵).

ص: ۳۴۶

۱-۱) بحار الانوار ۴۱۵/۷۱ ح ۳۷.

۲-۲) بحار الانوار ۴۱۷/۷۱ ح ۴۲.

۳-۳) بحار الانوار ۴۱۷/۷۱ ح ۴۳.

۴-۴) بحار الانوار ۴۱۷/۷۱ ح ۴۴.

۵-۵) بحار الانوار ۴۱۷/۷۱ ح ۴۵.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: سه خصلت است هر که این سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا نیست، یعنی از ائمت پسندیده من و بنده خالص خدا نیست، پرسیدند که آن خصلتها چیست؟ فرمود: حلمی که به آن رد کند جهالت و بی خردی جاهلان را، و خلق نیکی که به آن در میان مردم تعیش نماید، و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است، پس عفو کنید تا حق تعالی شما را عزیز گرداند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که خشمی را فرو برد حق تعالی دلش را پر از ایمان کند، و هر که از ظلمی که بر او واقع شده عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند (۳).

و به سند معتبر منقول است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: کدام یک از خلق قوی تر و تواناترند؟ فرمود: هر که حلیم تر و بردبارتر است، پرسیدند که:

بردبارترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هرگز به غضب نیاید (۴).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: سزاوارترین مردم به عفو کردن کسی است که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد، و دورانیش ترین مردم کسی است که خشم خود را فرو خورد (۵).

و به سندهای معتبره منقول است در تفسیر صفتح جمیل که حق تعالی به آن امر

ص: ۳۴۷

۱-۱) بحار الانوار ۴۱۸/۷۱ ح ۴۶.

۲-۲) بحار الانوار ۴۱۹/۷۱ ح ۴۹.

۳-۳) بحار الانوار ۴۱۹/۷۱-۴۲۰ ح ۵۱.

۴-۴) بحار الانوار ۴۲۰/۷۱ ح ۵۲.

۵-۵) بحار الانوار ۴۲۱/۷۱ ح ۵۵.

فرموده است، مراد آن است که عفو کنی بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را (۱).

و به سند معتبر از امام علی النقی علیه السّلام منقول است که: حضرت موسی از حق تعالی سؤال نمود که: الهی چه چیز است جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو؟ فرمود: او را اعانت می نمایم در هولهای روز قیامت (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: حق تعالی به پیغمبری از پیغمبرانش وحی فرمود که: چون صبح بیرون می روی اوّل چیزی که به نظرت می آید آن را بخور، و دوّم را که می بینی آن را بپوشان، و سوّم را قبول کن، و چهارم را مأیوس از خود مکن، و از پنجم بگریز.

چون صبح شد و بیرون آمد، کوه عظیمی را دید که در برابرش می نماید ایستاد و متفکّر شد که حق تعالی فرموده است که این را بخورم و حیران ماند، بعد از آن با خود اندیشه کرد که البتّه حق تعالی مرا امر نمی کند به چیزی که من طاقت آن نداشته باشم، پس به جانب آن کوه روانه شد که آن را بخورد، هر چند نزدیکتر می رفت آن کوه کوچکتر می شد، تا چون به نزد آن رسید آن را به قدر لقمه ای یافت آن را خورد، چون خود آن قدر لذّت از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود.

دیگر پاره ای راه رفت طشت طلائی دید، چون مأمور شده بود آن را بپوشاند، گودی کند و آن را در خاک پنهان کرد و روانه شد، چون به عقب نظر کرد دید آن طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده، گفت: آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست.

ص: ۳۴۸

۱-۱) بحار الانوار ۴۲۱/۷۱ ح ۵۶.

۲-۲) بحار الانوار ۴۲۱/۷۱ ح ۵۷.

چون پاره ای راه رفت، مرغی را دید که از عقبش بازی می آید، و قصد شکار آن مرغ نموده، مرغ به او پناه آورد، چون حق تعالی امر فرمود بود که آن را قبول کند، آستین خود را گشود تا مرغ داخل آستین او شد، پس باز از عقب رسید، و گفت:

شکار مرا از دست من گرفتی، و من چند روز است که از پی این شکار می دوم، چون حق تعالی امر فرموده بود که آن را مأیوس نگرداند پاره ای از گوشت ران خود را برید و نزد آن افکند.

چون پاره ای دیگر راه رفت گوشت مردار گندیده کرم افتاده ای دید، چون مأمور بود که از آن بگریزد گریخت و برگشت، شب در خواب به او گفتند که: آنچه مأمور شده بودی کردی، دانستی که آنها چه بود؟ گفت: نه: گفتند: آن کوه صورت غضب بود، به درستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمی بیند، و از بسیاری غضب خود را نمی شناسد، و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد، عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذی است که خوردی.

و اما آن طشت، پس آن عمل صالح است که چون بنده آن را می پوشاند و مخفی می گرداند حق تعالی البته آن را ظاهر می گرداند، برای آنکه در دنیا او را زینت دهد به آنچه از برای او ذخیره می نماید از ثواب آخرت. و اما مرغ، پس آن مثل شخصی است که تو را نصیحت می کند باید نصیحت او را قبول نمائی. و اما باز مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب می نماید او را مأیوس مکن. و اما گوشت مردار گندیده آن غیبت است از آن بگریز (۱).

ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم غیظ را بدانی نظر به احوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتهای کشیدند، و از درشتیهای خوی گمراهان چه

ص: ۳۴۹

آزارها متحمل شدند و حلم فرمودند، خصوصاً حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که از کفّار قریش و غیر ایشان چه خشونت‌ها دیدند، و چه محنت‌ها کشیدند، و یک مرتبه بر ایشان نفرین نکردند، و آن معدن آداب و مفخر اولوالالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمود، و از آن جماعت چه بی‌آدابیها و گستاخیها نسبت به آن جناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند.

چنانچه نقل کرده اند که روزی آن حضرت به راهی می‌رفتند، اعرابی آمد از پشت سر ردای آن حضرت را گرفت و کشید چندان که اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند، و گفت: ای محمد عطائی به من بده، حضرت رو به سوی او کردند و تبسم فرمودند و به او عطای جزیل نمودند، مقارن این حال حق تعالی در نعمت آن جناب فرستاد إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ (۱) به درستی که تو بر خلق عظیمی (۲).

و با آن بدیها که قریش به آن حضرت کرده بودند، چون در فتح مکه اسیر آن حضرت شدند، و همه در مسجد الحرام بی‌حربه و سلاح حاضر شدند، حضرت بر در کعبه ایستادند، و هر یک از ایشان منتظر عقوبت‌ها بودند، پرسیدند که: با ما چه خواهی کرد؟ فرمود: آن می‌کنم که یوسف با برادرانش کرد بر شما ملامتی نیست، و اگر مسلمان شوید خدا شما را می‌آمرزد.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: آن زن یهودیه را که گوسفند از برای حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به زهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند به خدمت حضرت آوردند، حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: با خود اندیشه کردم که اگر پیغمبر است ضرر نخواهد رسانید، و اگر پادشاه است مردم را از

ص: ۳۵۰

۱-۱) سورة قلم: ۴.

۲-۲) تفسیر برهان ۴/۳۶۹ ح ۵.

او راحت می دهم، و با آن عمل حضرت از او عفو فرمودند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که یهودی چند دینار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می طلبید روزی آمد و طلب نمود، حضرت فرمود: ای یهودی حاضر ندارم که بدهم، گفت: ای محمّد از تو جدا نمی شوم تا از تو بگیرم، حضرت فرمود: من نزد تو می نشینم تا بهم رسد، پس حضرت در همان موضع با او نشستند تا ظهر شد، و نگذاشت که حضرت به نماز روند، نماز ظهر را همانجا کردند، و با او نشستند تا وقت نماز عصر و نماز عصر را نیز در آنجا ادا فرمودند، و با او نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در همان موضع کردند، و شب در آنجا ماندند تا صبح و نماز شب را نیز در آنجا کردند، و یهودی ملازم آن حضرت بود و جدا نمی شد.

صحابه او را تهدید و وعید می نمودند، حضرت خطاب به صحابه فرمود و گفت: چه می خواهید از او؟ گفتند: یا رسول الله یهودی تو را این قدر زمان حبس کرده است، فرمود، خدا مرا مبعوث نکرده که ظلم کنم نه بر کسی که در امان باشد و نه بر کسی که در امان نباشد، چون روز بلند شد یهودی شهادت گفت و مسلمان شد، و گفت: نصف مال خود را می دهم که در راه خدا صرف نمائی، و الله که من این کار را کردم تا پیغمبری تو بر من ظاهر شود؛ زیرا که نعت تو را در تورات خوانده ام، که محمّد بن عبد الله مولد او مکه است، و محلّ هجرت او مدینه است، و درشت خو نیست، و غلیظ نیست، و صدا بر روی مردم بلند نمی کند، و فحش و دشنام نمی گوید، اینک من شهادت می دهم که خدا یکی است، و تو فرستاده اوئی، و اینک مال من برای تو است هرچه خواهی در مال من بکن، آن یهودی مال بسیار داشت.

ص: ۳۵۱

بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که: فراش حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبائی بود، و بالش تکیه حضرت پوستی بود که در میانش لیف خرما پر کرده بودند، شبی آن عبا را دوته کردند برای آن حضرت که راحت بیشتر باشد، چون صبح شد فرمود: دیشب به سبب نرمی فراش دیر به نماز برخاستم، دیگر یکنه بیندازید (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام چه محنتها از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و از صحابه خود کشیدند، و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند، چنانچه در جنگ جمل همه شمشیر به رویش کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح کردند، و همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود، و عایشه را با نهایت حرمت به مدینه فرستاد، و هفتاد زن با عایشه همراه کرد، و مروان بن الحکم را با آن آزارها که به آن حضرت رسانیده بود رها کرد، و عبد الله بن زبیر را با آن شدت عداوت و آزارها که به آن جناب رساند و هرزه ها که گفت بعد از اسیر شدن رها کرد.

و همچنین در باب اصحاب نهروان و غیر ایشان بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را به کشتن امر فرمودند، و حضرت امام حسن علیه السّلام را وصیت فرمود که او را یک ضربت بیش مزیند، و گوش و بینی او را مبرید، و از طعام و آبی که من می خورم به او بدهید، و چندین هزار خارجی در میان اصحابش بودند، و آن مفخر اهل ایمان را به کفر علانیه نسبت می دادند، و کنایه ها می گفتند، و عفو می فرمود و متعرض ایشان نمی شد.

و نقل کرده اند که: روزی آن حضرت در بازار خرما فروشان می گذشتند، کنیزکی را دیدند گریه می کند، پرسیدند: چرا گریه می کنی؟ گفت: مولای من مرا فرستاده بود یک درهم خرما بخرم و از این مرد خریدم، و چون بردم ایشان نپسندیدند،

ص: ۳۵۲

الحال پس آوردم و این مرد قبول نمی کند، حضرت فرمودند: ای بنده خدا این کنیز کی است و اختیاری ندارد درهمش را رد کن و خرما را بگیر، آن مرد حضرت را نشناخت برخاست و دستی بر سینه آن حضرت زد، مردم به او گفتند که:

امیر المؤمنین است، آن مرد به لرزه آمد و رنگش زرد شد، و خرما را گرفت، و درهم را پس داد، و گفت: یا امیر المؤمنین از من راضی شو، فرمود: چون حق مردم را به مردم رسانیدی پس از تو راضیم (۱).

و به روایت دیگر منقول است که: آن حضرت غلامی داشتند، و مکرر او را طلبیدند و او جواب نگفت، چون بیرون آمدند دیدند که در بیرون ایستاده است، فرمودند: چرا جواب نگفتی؟ گفت: تنبلی مرا مانع شد از جواب گفتن، و از عقوبت شما ایمن بودم، حضرت فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که خلقش از عقوبت من ایمنند، و در همان ساعت غلام را آزاد کردند (۲).

و به روایت دیگر منقول است که: چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به جنگ عمرو بن عبد ود رفتند، دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند، صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: سبب توقف و تأخیر را بیان خواهد کرد از برای شما، چون بار دیگر آن حضرت بر او ظفر یافتند او را کشتند و برگشتند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله از علت توقف و تأخیر سؤال فرمودند، حضرت جواب داد که: او در اول فحش گفت، و آب دهان بر روی من انداخت، ترسیدم مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مراد نفس باشد نه از برای خدا، صبر کردم تا غضب فرو نشست، و خالص از برای رضای خدا او را کشتم (۳).

ص: ۳۵۳

۱-۱) بحار الانوار ۴۸/۴۱ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۴۸/۴۱ ذیل ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۴۱/۵۰-۵۱.

و به روایت دیگر منقول است که: روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زنی را دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و می برد، مشک را از او گرفتند و با او رفتند به آنجائی که او می خواست برساند، و در راه احوال او را سؤال نمودند، گفت: علی بن ابی طالب شوهر مرا به بعضی از سرردها فرستاد و او کشته شد، و یتیمی چند نزد من گذاشته، و من چیزی ندارم و مضطر شده ام، و خدمت مردم می کنم، حضرت برگشتند، و در آن شب اضطراب داشتند تا صبح، و چون صبح شد زنی بزرگی پر از آرد و گوشت و خرما و انواع طعامها کردند و رو به خانه آن زن روان شدند، بعضی از اصحاب التماس کردند که به ما دهید همراه شما بیاوریم، فرمود: کسی حامل وزر من در آخرت نخواهد بود.

چون به خانه آن زن رسیدند در را کوفتند، زن گفت، کیست؟ فرمود که، من آن بنده ام که دیروز مشک را برای تو برداشتم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده ام، آن زن گفت: خدا از تو راضی شود و میان من و علی بن ابی طالب حکم کند، چون در را گشود حضرت فرمودند: می خواهم من کسب ثواب بکنم، یا بگذارم من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظت نما، یا من اطفال را محافظت نمایم و تسلی کنم تو نان بپز، گفت: من در نان پختن صاحب وقوف ترم شما اطفال را نگهداری کنید.

پس آن زن آرد را خمیر کرد، و حضرت گوشت را پختند، و گوشت و خرما و غیر آن لقمه می کردند و به دهان اطفال می گذاشتند، و هر لقمه ای که به ایشان می دادند می فرمودند که: ای فرزند علی بن ابی طالب را حلال کن، و چون خمیر برآمد زن گفت که: ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز، حضرت متوجه برافروختن تنور شدند،

در آن حال زنی به آن خانه آمد و حضرت را شناخت، به آن زن گفت: این (۱) امیر المؤمنین و پادشاه مسلمانان است که تو را خدمت می کند، پس آن زن دوید به خدمت آن حضرت و فریاد برآورد که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم، حضرت فرمود که: من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیری کرده ام (۲).

و به روایت دیگر منقول است که ضرار بن ضمیره به نزد معاویه علیه اللعنه آمد، معاویه به او گفت که: علی را برای من وصف کن، گفت: مرا معاف دار از این امر، معاویه گفت: نمی دارم، ضرار گفت: و الله که صاحب اندیشه های دور و دراز بود، و در راه خدا قوی و تنومند بود، آنچه می فرمود همه حق بود، و آنچه حکم می کرد همه عدل بود، پیوسته نهرهای علوم الهی از جوانبش جاری بود، و سخنان حکمت از اطراف و نواحیش می جوشید، از دنیا و زینتهای او وحشت می نمود، و به شبها و تاریکیهای شب انس می گرفت، و الله که پیوسته آب دیده اش روان بود، و فکرهایش دور و دراز بود، و پیوسته در تفکر بود، و دست راست را حرکت می داد و با خود مخاطبه ها می فرمود، و با پروردگار خود مناجات می کرد، از جامه ها هرچه درشت تر بود او را خوش تر می آمد، و از خوردنیها هرچه لذتش کمتر بود بر او گواراتر بود.

و الله که در میان ما مثل یکی از ما بود، و خود را بر ما زیادتی نمی داد، و چون به نزد او می رفتیم ما را نزدیک خود می نشانید، و هرگاه که سؤال می کردیم جواب می فرمود، و با آنکه با ما این روش سلوک می فرمود از مهابت و جلالت او با او

ص: ۳۵۵

۱- ۱) از اینجا با نسخه اصل که به خط علامه مجلسی قدس سره می باشد مقابله و تصحیح گردید.

۲- ۲) بحار الانوار ۵۲/۴۱.

سخن نمی توانستیم گفت، و از عظمت و شوکت او نظر بر رویش نمی توانستیم کرد، چون تبسم می کرد دندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر می شد، اهل دین و ورع را تعظیم می فرمود، و مساکین و درویشان را دوست می داشت، مردم صاحب قوت و دولت طمع نمی کردند از او که میل به جانب ایشان نماید، و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش مأیوس نبودند.

قسم می خورم به خدا که در بعضی از شبها او را می دیدم در عین تاریکی شب در محراب ایستاده بود، و نزد پروردگار خود استغاثه می کرد مانند کسی که ماری یا عقربی او را گزیده باشد، و گریه می کرد مانند کسی که مصیبت عظیمی به او رسیده باشد، و گویا در گوش من است که مکرر می فرمود: ای دنیا آمده ای متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی، هیهات هیهات برو دیگری را فریب بده که مرا با تو کاری نیست، و تو را سه طلاق گفته ام، مرا به تو رجوعی نیست، عمر تو کوتاه است، و امر تو سهل است، و آرزوهای تو بی قدر است، آه آه از کمی توشه و درازی سفر، و وحشت و تنهایی راه، و عظمت اهوالی که بر آنها وارد می باید شد، پس آب چشم معاویه علیه اللعنه در این حال بر ریش نحسش جاری شد، و خروش از اهل مجلس برخاست، معاویه گفت: و الله ابو الحسن چنین بود که می گوئی، بگو از مفارقت او چه حال داری؟ گفت: از باب کسی ام که فرزند یگانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند، پس برخاست گریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد (۱).

و به سند معتبر منقول است از ابوذر که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به هدیه آورد که چهار هزار درهم قیمت او بود، و در خانه آن حضرت خدمت می کرد، روزی حضرت فاطمه علیها السلام داخل شد دید سر

ص: ۳۵۶

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در دامن آن کنیز است، حضرت فاطمه فرمود: چیزی واقع شد؟ حضرت فرمود: نه و الله ای دختر محمّد هیچ واقع نشده است، حضرت فاطمه گفت: مرا رخصت ده به خانه پدر خود روم، فرمود که: اختیار داری مآذونی، چون متوجه خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد، جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمّد پروردگارت سلام می رساند و می فرماید که اینک فاطمه به شکایت علی می آید، در باب علی چیزی قبول مکن.

در این حال حضرت فاطمه علیها السّلام رسید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آمده ای که شکایت علی را بکنی؟ گفت: بلی به ربّ کعبه، فرمود: برگرد و بگو که من به رضای تو راضیم هر چند بر من دشوار باشد، حضرت فاطمه برگشتند، و سه مرتبه مفاد این سخن را فرمودند، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شکایت مرا به خلیل من و حبیب من کردی، من از شرمندگی آن حضرت چون کنم، خدا را گواه گرفتم ای فاطمه که این کنیزک را از برای خدا آزاد کردم، و چهارصد درهم که از عطاهاى من زیاده آمده تصدّق کردم بر فقیران اهل مدینه.

پس جامه پوشید، و متوجه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد، در آن حال جبرئیل نازل شد، و گفت: یا محمّد پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: به علی بگو بهشت را به تو دادم به سبب آنکه کنیزک را از برای خوشنودی فاطمه آزاد کردی، و اختیار جهنّم را به تو گذاشتم برای چهارصد درهم که تصدّق کردی، پس هر که را خواهی به رحمت من داخل بهشت کن، و هر که را خواهی به عفو من از جهنّم بیرون آور، پس در آن وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که: منم قسمت کننده بهشت و دوزخ (۱).

ص: ۳۵۷

و به روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السّلام را دیدند که عبای گنده ای از قبیل جلهای شتر دربر دارد، و در اثنای شیر دادن فرزند خود به دست مبارک خود آسیا می کند، حضرت گریان شدند و فرمودند: ای فرزند صبر کن بر تلخیها و مشقتهای دنیا برای حلاوتها و راحتهای آخرت، حضرت فاطمه علیها السّلام عرض کرد: یا رسول الله حمد می کنم خدا را بر نعمتهای او، و شکر می کنم او را بر احسانهای او، در این حال حق تعالی بر حضرت این آیه را فرستاد زود باشد که پروردگار تو از کرامتهای خود به تو آن قدر بدهد که راضی شوی (۱).

و به سند معتبر منقول است که: شامی در مدینه امام حسن علیه السّلام را دید که سواره می رود، زبان به لعن و طعن امام گشود، چون فارغ شد حضرت امام حسن علیه السّلام رو به او کرده و بر او سلام کردند و تبسم نمودند، و فرمودند: ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد، اگر توانگری می خواهی تو را توانگر می گردانم، و هرچه سؤال می نمائی به تو عطا می کنیم، و اگر راه هدایت می خواهی تو را راهنمائی می کنیم، و اگر مرکب سواری می خواهی به تو می دهیم، و اگر گرسنه ای سیرت می کنیم، و اگر عریانی تو را می پوشانیم، و اگر محتاجی تو را غنی می کنیم، و اگر رانده شده ای تو را پناه می دهیم، و هر حاجتی که داری برمی آوریم، اگر بیائی به خانه ما و تا هنگام رفتن میهمان ما باشی از برای تو بهتر است؛ زیرا که خانه گشاده ای داریم، و آنچه می خواهی از مال و اسباب میسر است.

چون آن شامی این نوع مکالمه از آن حضرت شنید گریست و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه خدائی در زمین، و دانستم که خدا بهتر می داند که رسالت و

ص: ۳۵۸

خلافت را به کی دهد، و تو و پدرت دشمن ترین خلق بودید نزد من، اکنون تو محبوب ترین خلق خدائی نزد من، و بار خود را به خانه آن حضرت برد، و تا در مدینه بود میهمان آن حضرت بود، و دوستدار اهل بیت شد (۱).

و در روایتی وارد شده است که: در میان محمّد بن الحنفیه و حضرت امام حسن صلوات الله علیه منازعه ای بود، محمّد بن حنفیه به حضرت نوشت که: ای برادر من پدر من و تو علی بن ابی طالب است، و مادر تو فاطمه دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و اگر تمام عالم پر از طلا می شد و مادر من مالک آنها می بود به فضل مادر تو نمی رسید، همین که نامه مرا می خوانی به زودی نزد من بیا تا مرا راضی کنی که تو اولائی به فضل و احسان از من و السلام، حضرت چون نامه را خواند به زودی به دیدن او مبادرت نمودند، و دیگر میان ایشان چیزی واقع نشد (۲).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که: چون با پدرم امام حسین علیه السلام به سفر کربلا می رفتیم در هیچ منزلی فرود نمی آمدیم و بار نمی کردیم مگر آنکه حضرت یحیی را یاد می کردند، روزی فرمودند: سبب خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا آن است که سر حضرت یحیی را به هدیه نزد فاحشه ای از فاحشه های بنی اسرائیل بردند (۳).

و از وفور حلم آن معدن جود و کرم آن بود با آنکه فرزندان و برادران و دوستان آن عالی جناب را در برابرش شهید کردند، و حق تعالی ملائکه آسمان و زمین و جنّ و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آن حضرت کرده بود، بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید.

ص: ۳۵۹

۱-۱) بحار الانوار ۳۴۴/۴۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۹۱/۴۴.

۳-۳) بحار الانوار ۸۹/۴۵-۹۰ ح ۳۸.

و به روایتی: سیصد و شصت زخم، و به روایت دیگر: هزار و نهصد جراحت. و به روایت دیگر: صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر به بدن مبارکش رسید، و باز بر آن گروه اشقیا ترحم می فرمود، و در هدایت ایشان سعی می نمود، و به قوت ربّانی و زور بازوی اسداللهی گروهی از ایشان را به شمشیر و نیزه به جهنم فرستاد، چنانچه در بعضی از روایات آمده است که هزار و نهصد و پنجاه کس را به دست مبارک خود کشت به غیر آن جماعت را که مجروح گردانید.

و به سند معتبر دیگر منقول است که: چون آن عالی جناب به شهادت فائز گردید، در پشت دوش مبارک آن حضرت پینه ها و اثرها بود، از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه از سبب آن پرسیدند: فرمود: این اثرها و پینه ها از بسیاری برداشتن بارهای گران و انبان های سنگین بود که شبها بر دوش مبارک خود به خانه های بیوه زنان و یتیمان و مسکینان می برد (۱).

و در روایت دیگر وارد شده است که: حضرت امام حسین علیه السلام در جای تاریکی نشسته بودند، از نور جبین و گردن آن آفتاب برج امامت می دانستند که آن حضرت در آنجا نشسته (۲).

و به سند معتبر منقول است که: روزی کنیزکی آب بر دست مبارک حضرت امام زین العابدین علیه السلام می ریخت، ابریق از دستش افتاد و سر مبارک آن حضرت را مجروح کرد، حضرت سر مبارک بالا کردند، آن کنیز گفت حق تعالی می فرماید **الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ** فرمود: خشم خود را فرو خوردم، باز گفت: **وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** فرمود: از تو عفو کردم، باز گفت: **وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** فرمود: برو تو

ص: ۳۶۰

۱- ۱) بحار الانوار ۴۴/۱۹۰-۱۹۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۴۴/۱۹۴.

را آزاد کردم از برای خدا (۱).

و به روایت دیگر منقول است که: کنیزی از کنیزان آن حضرت کاسه ای را شکست، که در آن کاسه طعامی بود، و از ترس رنگش زرد شد، حضرت فرمود:

برو تو را آزاد کردم از برای خدا (۲).

و به روایت دیگر وارد شده است که: شخصی آن حضرت را دشنام داد، غلامان آن حضرت قصد او کردند، حضرت فرمود: بگذاریدش که آنچه از بدیهای ما پوشیده است زیاده از آن است که به ما نسبت می دهند، پس رو به آن شخص کردند و فرمودند: آیا تو را به ما حاجتی هست؟ آن مرد خجل شد، حضرت فرمود:

جامه ای با هزار درهم به او عطا کردند، آن مرد گریان شد و برگشت، و فریاد می کرد: گواهی می دهم که تو فرزند رسول خدائی (۳).

و به روایت دیگر منقول است که: شخصی آن حضرت را دشنام داد، حضرت فرمود: ای جوان عقبه بسیار دشواری در آخرت در پیش داریم، اگر من از آن عقبه خواهم گذشت از گفته تو پروا ندارم، و اگر در آن عقبه حیران خواهم ماند من بدترم از آنچه تو می گوئی (۴).

و در روایت دیگر آمده است که: شخصی به آن جناب ناسزا می گفت، و حضرت ملتفت او نمی شدند، آن ملعون گفت که: تو را می گویم، حضرت فرمود:

من هم از تو عفو می کنم و می گذرم (۵).

ص: ۳۶۱

۱-۱) بحار الانوار ۶۸/۴۶ ح ۳۶.

۲-۲) بحار الانوار ۹۶/۴۶.

۳-۳) بحار الانوار ۹۵/۴۶.

۴-۴) بحار الانوار ۹۶/۴۶.

۵-۵) بحار الانوار ۹۶/۴۶.

و به سند دیگر منقول است که: حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه غلام آزاد کرده ای داشتند که سر کار بعضی از مزارع آن حضرت بود، روزی به آن مزرعه رفتند دیدند خرابی و فساد بسیار در آن مزرعه کرده است، یک تازیانه بر او زدند، و بعد از زدن نادم شدند، چون به خانه برگشتند به طلب آن غلام فرستادند، چون غلام حاضر شد دید که جامه از بدن مبارک دور کرده، و تازیانه در پیش آن حضرت گذاشته است، گمان کرد که حضرت اراده سیاست و تنبیه او دارد بسیار ترسان شد، پس حضرت تازیانه را برگرفتند و به دست او دادند، و فرمودند که: امروز از من لغزشی صادر شد که هرگز از من صادر نشده بود، بگیر این تازیانه را و به قصاص آن بر من بزن، غلام گفت: ای مولای من گمان من این بود که مرا دیگر عقوبت خواهی کرد، و مستحق هستم آنچه نسبت به من بجا آوردی، باز حضرت مبالغه فرمود، او گفت، به خدا پناه می برم از چنین عملی و شما را حلال کردم، باز مکرر فرمود، و چون آن غلام راضی نشد فرمود: چون این را نمی کنی به تدارک آن تازیانه مزرعه را از برای خدا به تو بخشیدم (۱).

و ایضا منقول است که: روزی جمعی در خانه آن حضرت میهمان بودند، غلام بریانی که در تنور بود بیرون آورد، و خواست که به تعجیل بر سفره آورد خوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر آن حضرت خورد، و آن پسر کشته شد، غلام متحیر و مضطرب گشت، امام علیه السلام چون اضطراب غلام را دیدند گفتند: تو عمدا این عمل را نکردی مضطرب مباش تو را آزاد کردم، و متحیر مشو و از روی بشاشت طعام را به حصار خورانیده، و بعد از آن به دفن طفل مشغول شد (۲).

ص: ۳۶۲

۱-۱) بحار الانوار ۹۶/۴۶.

۲-۲) بحار الانوار ۹۹/۴۶.

و در روایت دیگر وارد شده است که: آن حضرت بر جماعتی گذشتند، شنیدند که غیبت آن حضرت می کنند، ایستادند و فرمودند: اگر راست می گوئید خدا مرا بیامرزد، و اگر دروغ می گوئید خدا شما را بیامرزد (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت صادق علیه السلام غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند دیر برگشت، حضرت از عقبش بیرون آمدند، دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند، و به بادزنی که در دست داشتند او را باد زدند تا بیدار شد، چون بیدار شد فرمودند که: ای فلان و الله که تو را نیست که شب و روز هر دو را بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما (۲).

و از سفیان منقول است که: روزی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم، رنگ مبارک حضرت را متغیر یافتم، پرسیدم: چرا احوال شما متغیر است؟ فرمود: من سفارش کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر بام بالا نروند، داخل خانه شدم دیدم کنیزکی که تربیت یکی از فرزندان من می کرد بر نردبانی بالا می رود و آن پسر را بر دوش دارد، چون مرا دید لرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد، و من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که از من بر آن کنیز مستولی شده متغیرم، با آنکه حضرت در آن حال دو مرتبه فرمود بودند که تو را آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست (۳).

و در روایتی وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه به خواب رفت، چون بیدار شد همیان زرش را نیافت، گمان کرد که دزدیده اند، بیرون آمد حضرت

ص: ۳۶۳

۱- ۱) بحار الانوار ۹۶/۴۶.

۲- ۲) بحار الانوار ۵۶/۴۷ ح ۹۷.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۴/۴۷.

صادق علیه السلام را دید که نماز می خواند، حضرت را نشناخت به حضرت گفت: تو همیان مرا برداشته ای؟ حضرت فرمود که: چقدر زر در آن همیان بود؟ گفت هزار دینار، حضرت او را به خانه بردند و هزار دینار به او دادند، آن مرد چون به خانه خود برگشت همیان زر خود را یافت برگشت و به خدمت حضرت آمد به عذرخواهی و زر را پس آورد، حضرت فرمود: چیزی که از دست ما بدر رفت دیگر به دست ما بر نمی گردد، بعد از آن آن مرد پرسید که این بزرگوار حمیده اطوار کیست؟ گفتند: جعفر صادق علیه السلام است، گفت، چنین کاری کار مثل اوست (۱).

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در کظم غیظ و حلم مشهور آفاق گردید، و اخبار مکارم اخلاقش به مسامع خاص و عام رسیده، و هریک از ائمه ما صلوات الله علیهم به جمیع محاسن شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند، و دوست و دشمن به جمیع کمالات ایشان معترفند، و آب دریاها اگر مداد شوند از عهده ذکر فضائل ایشان بیرون نمی توانند آمد، و انشاء الله اگر اجل مهلت دهد در خاطر هست که کتابی در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود.

و غرض از ذکر این چند حدیث این بود که ملاحظه نمائی پیشوایان تو که زبده مکنوناتند در حلم و بردباری و شکستگی چگونه بوده اند، و با خلق به چه نحو سلوک می کرده اند، تا تو هم به ایشان تأسی نمائی، و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی، و گول شیطان نخوریم ما و تو که حرمت خود را نگاه می باید داشت، و علم را خفیف نمی باید کرد، و فلان عمل مناسب شأن ما نیست، و اهانت فلان مؤمن موجب نقص قدماست، نعوذ بالله من وساوسه و شروره.

ص: ۳۶۴

يا أباذر انّ سرّك أن تكون أقوى الناس، فتوكل على الله. و ان سرّك أن تكون أكرم الناس، فاتق الله. و ان سرّك أن تكون أغنى الناس، فكن بما في يد الله عزّ و جلّ أوثق منك بما في يديك.

يا أباذر لو أنّ الناس كلّهم أخذوا بهذه الآية لكفتهم «و من يتق الله يجعل له مخرجاً* و يزوجه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه إنّ الله بالغ أمره قد جعل الله لكلّ شيء قدراً» (۱).

يا أباذر يقول الله جلّ ثناؤه: و عزّتی و جلالی لا- یؤثر عبودی هوای علی هواه الا- جعلت غناه فی نفسه، و همومه فی آخرته، و ضمنت السماوات و الأرض رزقه، و كفت علیه ضيعته، و كنت له من وراء تجاره كلّ تاجر.

ای ابوذر اگر خواهی که قوی ترین مردم باشی، پس توکل کن بر خدا، و اگر خواهی که گرامی ترین مردم باشی، پس تقوا را پیشه خود کن و به پرهیز از خدا، و اگر خواهی که غنی تر و بی نیازترین مردم باشی، پس اعتماد بر آنچه نزد خداست و در دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از آنچه در دست توست.

ای ابوذر اگر همه مردم این آیه را اخذ کنند و عمل نمایند ایشان را کافی است، و ترجمه ظاهر لفظ آیه این است که: هر که بترسید از خدا و پرهیزد از مناهی او، و صاحب درجه تقوا شود، حق تعالی مقّرر فرماید برای او راه بیرون شدنی و چاره ای

ص: ۳۶۵

در هر کار و در هر امری از امور دنیا و آخرت او، و روزی دهد او را از جائی که گمان نداشته باشد و به خاطرش خطور نکند، و هر که توکل کند بر حق تعالی و کارهای خود را به او گذارد، پس خدا کافی است برای او، و بس است از جهت تمسیت و کفایت مهمّات او، به درستی که حق تعالی امور و ارادات خود را بر وجه کمال به مشیت می رساند، و از برای هر چیز اندازه ای مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحت.

ای ابوذر حق تعالی می فرماید که: به عزّت و جلال خود قسم می خورم که اختیار نمی نماید بنده خواهش و فرموده مرا بر خواهشها و هواهای نفسانی خودش، مگر آنکه غنای او را در نفس او می گذارم، و نفس او را غنی می گردانم از خلق، و چنان می کنم که فکر و اندیشه و هم او برای امور آخرتش باشد، و آسمانها و زمین را ضامن روزی او می گردانم، و معیشت او را بر او گرد می آورم، و برای او مهیا می گردانم، و تجارت هر تجارت کننده ای را به سوی او می رسانم، یا من از برای او هستم به عوض آنکه تجارت تاجران باطل را ترک کرده و رضای مرا اختیار نموده.

بدان که توکل و تفویض و رضا و تسلیم ارکان عظیمه ایمانند، و آیات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حدّ و احصا است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: سر طاعت خدا صبر است، و راضی بودن از خدا در آنچه بنده خواهد یا کراهت از آن داشته باشد، و چون راضی شود البتّه آنچه خیر است برای او میسر خواهد شد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: خداشناس ترین مردم کسی است که به قضاهای خدا

ص: ۳۶۶

بیشتر راضی باشد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی نمود که:

بنده مؤمن خود را هر چیز که از او منع می نمایم البته خیرش در آن است، پس باید که راضی باشد به قضای من، و صبر کند بر بلای من، و شکر کند نعمت های مرا، تا او را از جمله صدیقان بنویسم نزد خود (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: سزاوارترین خلق به تسلیم نمودن و راضی شدن به قضاها حق تعالی، کسی است که خدا را شناخته باشد، و کسی که به قضاها خدا راضی می شود قضا بر او جاری می شود، و اجرش را عظیم می گرداند، و کسی که از قضای الهی به خشم می آید قضا بر او جاری می شود، و اجرش بر طرف می شود (۳).

و به روایت دیگر منقول است از امام صادق علیه السلام پرسیدند: به چه چیز مؤمن را می توان شناخت که او مؤمن است؟ فرمود: به منقاد بودن او امر الهی، و راضی بودن به هر چه بر او وارد شود از خوشحالی و آزردهی (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله در امری که واقع می شد نمی فرمود کاش روش دیگر می شد (۵).

و در حدیث دیگر فرمود: چگونه کسی مؤمن باشد که از قسمتهای پروردگارش به خشم آید، و منزلت خود را حقیر شمارد، و حال آنکه اینها از جانب خدا برای او

ص: ۳۶۷

۱-۱) اصول کافی ۶۰/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۶۱/۲ ح ۶.

۳-۳) اصول کافی ۶۲/۲ ح ۹.

۴-۴) اصول کافی ۶۲/۲-۶۳ ح ۱۲.

۵-۵) اصول کافی ۶۳/۲ ح ۱۳.

مقرر شده است، و من ضامنم از برای کسی که در خاطرش بجز رضا و خوشنودی خدا در نیاید که چون دعا کند دعایش مستجاب شود (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق تعالی می فرماید: ای فرزند آدم اطاعت من کن در آنچه تو را به آن امر می فرمایم، و به یاد من مده چیزی را که صلاح تو در آن است که من از تو بهتر می دانم (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: غنا و عزت می گردند، و در هر جا که توکل را می یابند آنجا قرار می گیرند و وطن می کنند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی به حضرت داود علیه السلام وحی نمود: هر بنده ای که بر من توکل و اعتماد کند و رو از خلق برگرداند، و من از نیت او بیابم که راست می گوید، پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر در آیند، البته از برای او بدر روی و راه خلاصی مقرر سازم، و هر بنده ای که متوسل به احدی از خلق شود و همگی اعتماد خود را بر او کند، و من از دل او این را بیابم، البته اسباب و وسیله های آسمانها را از دست او قطع نمایم، و راههای زمین را بر او ببندم، و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که متوجه امری شود که خدا دوست می دارد، البته خدا متوجه امری شود که او دوست می دارد، و برای او مهتا گرداند، و هر که طلب عصمت و نگهداری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید، و کسی که حق تعالی متوجه احوال او گردد او را نگاه دارد، پروا نکند اگر آسمان بر زمین افتد، یا بلیه ای

ص: ۳۶۸

۱-۱) اصول کافی ۶۲/۲ ح ۱۱.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۵/۷۱ ح ۱۲.

۳-۳) اصول کافی ۶۵/۲ ح ۳.

۴-۴) اصول کافی ۶۳/۲ ح ۱.

از آسمان نازل شود و عالم را فرو گیرد؛ زیرا که او به سبب تقوا داخل گروه ایمنان خداست از هر بلائی، نمی بینی که خدا می فرماید إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ به درستی که متقیان در مقامیند صاحب ایمنی (۱).

و به سند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: امید به آنچه گمان نداری بیش تر داشته باش از آنچه گمان داری، به درستی که حضرت موسی علیه السلام رفت که برای اهلش آتش بیاورد کلیم خدا شد، و به مرتبه پیغمبری فائز گردید، و ملکه سبا به قصد ملک بیرون آمد، و به شرف اسلام مشرف شد، و سحره فرعون به قصد عزت فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که حضرت موسی علیه السلام گفت: ای پروردگار من مرا می بری و اطفال صغار مرا می گذاری، حق تعالی فرمود: ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارنده ایشان باشم؟ گفت: بلی پروردگار من تو نیکو و کیلی و نیکو کفالت کننده ای (۳).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود: ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسی که در طلب روزی یقین او به خدا قاصر باشد، و تبت و اعتمادش ضعیف باشد، به اینکه تفکر نماید که حق تعالی او را خلق فرموده، و در سه حالت او را روزی داده است که در هیچ یک از آن سه حالت او را وسیله ای میسر نبوده، پس بداند که البته در حال چهارم هم او را روزی کرامت خواهد کرد.

اما حالت اول، پس در شکم مادر او را در محل استقرار و راحت جا داده در

ص: ۳۶۹

۱-۱) اصول کافی ۶۵/۲ ح ۴.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۴/۷۱ ح ۹.

۳-۳) بحار الانوار ۱۳۴/۷۱ ح ۱۰.

جائی که نه سرما به او ضرر می رسانید و نه گرما، و در آنجا او را روزی داد، دیگر از آنجا بیرون آورد او را و روزی به قدرت کفایت او از شیر مادر برای او جاری گردانید که موجب تعیش و قوت و نشو و نمای او گردد، و او را در این حال حیل و قوتی نبود، و باز چون از شیرش باز گرفتند پدر و مادر را بر او مهربان کرد، و از کسب پدر و مادر روزی را برای او مقرر فرمود که با نهایت مهربانی و شفقت صرف او نمایند، و او را بر خود اختیار کنند.

تا آنکه چون بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب و روزی بهم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت، و گمانهای بد به پروردگار خود برد، و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و ادا نمود، و روزی را بر خود و بر عیالش تنگ گرفت از ترس اینکه مبادا روزی بر او تنگ شود، و یقینش سست شد به عوض دادن خدا آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت، پس چنین بنده بد بنده ای است ای فرزند (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: شیطان گفت پنج کسند که مرا در باب ایشان چاره و حیل ای نیست، و سایر مردم در قبضه منند: کسی که به خدا متوسل شود به نیت درست، و در جمیع امور خود بر او توکل نماید، و کسی که تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند، و کسی که از برای برادر مؤمن بپسندد آنچه را از برای خود می پسندد، و کسی که چون مصیبتی به او برسد جزع نکند، و کسی که به قسمت خدا راضی باشد، و از برای روزی غم نخورد (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: حضرت صادق علیه السلام احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند، اهل مجلس گفتند: بیمار است، حضرت

ص: ۳۷۰

۱- ۱) بحار الانوار ۱۳۶/۷۱ ح ۱۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۳۶/۷۱ ح ۱۸.

به عیادت او رفتند، و بر بالای سرش نشستند، او را قریب به وفات یافتند، فرمود:

گمان خود را نیکو کن به خداوند خود، گفت: گمان من به خدا نیکوست اما غم من از برای دختران من است، و غم آنها مرا بیمار کرده است.

حضرت فرمود: آن کسی را که از برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن گناهان از او امید داری از برای اصلاح حال دخترانت نیز به او امید بدار، مگر نمی دانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: چون از اصل سدره المنتهی گذشتم، و به شاخها و ترکهای آن رسیدم دیدم از بعضی ترکها پستانها آویخته و شیر از آنها می چکد، از بعضی عسل، و از بعضی روغن، و از بعضی آرد، و از بعضی میوه به جانب زمین می ریزد، در خاطر خود گفتم که: آیا اینها به کجا می رود؟ و جبرئیل همراه نبود که از او سؤال نمایم؛ زیرا که از درجه و مرتبه او گذشته بودم، پس حق تعالی در دل من ندا درداد: ای محمد اینها را در این مکان رفیع رویانیده ام که دختران و پسران امت تو را به اینها غذا و روزی دهم، بگو به پدرهای دختران که بر فقر و فاقه ایشان دلنگ نباشند که من چنانچه ایشان را خلق کرده ام روزی می دهم (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: حق تعالی به حضرت داود وحی فرمود: ای داود تو اراده می نمائی و من اراده می نمایم، و نمی شود مگر آنچه من اراده می نمایم، پس اگر منقاد اراده های من می شوی و راضی به آنها می باشی آنچه مراد توست به تو عطا می فرمایم، و اگر راضی نمی شوی تو را به تعب می اندازم در سعی نمودن در تحصیل مراد خود، و آخر

ص: ۳۷۱

نمی شود مگر آنچه من اراده نموده ام (۱).

و به سندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق سبحانه و تعالی فرموده است: هر که راضی به قضای من نیست، و به تقدیرات من ایمان ندارد، خدائی به غیر از من طلب نماید (۲).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: کسی که به قسمت خدا راضی شود بدنش به راحت می افتد (۳).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: دنیا را به نوبت و به اندازه قسمت کرده اند، پس آنچه از برای تو مقرّر کرده اند هر چند ضعیف باشی به تو می رسد، و آنچه از بلاها بر تو مقرّر شده است به قوت خود دفع نمی توانی کرد، و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش به راحت می افتد، و هر که به روزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن می باشد (۴).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهی است، پس در بلای خدا صبر بر او واجب است، و در قضای خدا تسلیم و رضا واجب است، و در نعمت خدا شکر واجب است (۵).

و بدان که احادیث در فضیلت این خصال حمیده، و تحریص و ترغیب بر اینها بسیار است، و مجملی از تحقیق معانی اینها لازم است.

بدان که توکل عبارت از آن است که آدمی امور خود را به پروردگار خود بگذارد،

ص: ۳۷۲

۱- ۱) بحار الانوار ۱۳۸/۷۱ ح ۲۴.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۳۹/۷۱ ح ۲۵.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۳۹/۷۱ ح ۲۷.

۴- ۴) بحار الانوار ۱۳۹/۷۱ ح ۲۹.

۵- ۵) بحار الانوار ۱۴۲/۷۱ ح ۳۵.

و از او امید خیرات و دفع شرور داشته باشد، و بداند که هرچه واقع می شود به تقدیر الهی می شود، و اگر خدا خواهد که نفعی به کسی برسد هیچ کس منع آن نفع از او نمی تواند کرد، و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است، و اگر خیری و نفعی را از تو منع نماید و نخواهد که به او برسد جمیع عالم اگر متفق شوند به او نمی توانند رسانید.

و تفویض نیز نزدیک به این معنی است، و باید که به این سبب از مخلوقین مأیوس شود، و رضای ایشان را بر رضای خدا اختیار نکند، و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند، و همگی اعتمادش بر خدا باشد، و این اعلائی مراتب یگانه پرستی است، که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند، و قدرتهای مخلوقین را همه مقهور قدرت حق تعالی داند.

چنانچه به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است که شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مورچه، و از جمله شرک است انگشتر را از انگشت به انگشت دیگر کردن برای اینکه امری یادش بماند، و مثل این از چیزهای دیگر.

و این معنی برای این شرک است که اعتماد بر خداوند نکرده و بر او توکل نکرده است، و بر انگشتر گردانیدن اعتماد کرده، و حاصل آن است که هر رو گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او یک مرتبه از مراتب شرک است.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا، جبرئیل گفت: توکل آن است که بدانند مخلوقین ضرر و نفع نمی رسانند، و در عطا و منع مستقل نیستند، و از مخلوقین مأیوس شوند، پس چون بنده ای چنین باشد از برای غیر خدا کار نمی کند، و امید ندارد از غیر او، و

طمع از غیر او نمی کند، این است معنی توکل (۱).

و از حضرت رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی توکل، فرمود: آن است که چون دانستی خدا با تو است از غیر او نترسی (۲).

و معنی رضا به قضا آن است که بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشد، و در هر بابی به آنچه موافق فرموده خداست عمل کرده باشد، دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر او در آن چیزی است که واقع شد؛ زیرا که این امر به تقدیر الهی واقع شده، و حق تعالی قادر بر دفع این امر بوده، و حق تعالی ظالم نیست که خواهد بر او ظلم کند، و بخیل نیست که نخواهد خیر به او برسد، و نادان نیست که مصلحت او را نداند تا بنده کاری را به یاد خدا دهد، و عاجز نیست که آنچه خیر است به او نتواند رسانید، پس کمال ایمان به این صفات کمالیه الهی مقتضی آن است که به هر چه از جانب خدا به او رسد از صمیم قلب راضی باشد، و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح اوست.

چنانچه به سند معتبر منقول است که: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمودند از تفسیر وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ حضرت فرمود: توکل بر خدا چندین درجه دارد، و از جمله درجه های توکل آن است که در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی، پس آنچه بکند از او راضی باشی، و بدانی که او در خیر تو تقصیر نمی کند، و فضل خود را از تو دریغ نمی دارد، و بدانی که این امر به حکم و فرمان او واقع شده است، پس توکل بر خدا کن، و تفویض امر خود به او کن، و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش.

ص: ۳۷۴

۱- ۱) بحار الانوار ۱۳۸/۷۱ ح ۲۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۳۴/۷۱ ح ۱۱.

و تسلیم عبارت از آن است که آنچه از خدا و رسول و ائمه به او رسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر آنها بر طبعش گران نباشد، و همه را حسن و نیک دانند، و در عمل کردن به آنها منقاد و ذلیل باشند، و سرکشی نکنند و از احکام الهی ناراضی نباشد، چنانچه حق تعالی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب فرموده در آیه ای که مضمونش این است که: نه به حق پروردگار تو ایمان نمی آورند و مؤمن نیستند به آنچه تو آورده ای تا آنکه تو را حکم گردانند در هر منازعه ای که در میان ایشان واقع شود، پس چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود هر حرجی و دشواری و دلتنگی نیابند در آنچه حکم کرده ای، و تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردن نیکو (۱).

و بدان که به این سبب این صفات از اصول ارکان ایمانند که اکثر اعمال و اخلاق به اینها بسته است؛ زیرا که توکل در کسی که کامل شد از خلق مأیوس می شود، و به سبب آن اکثر معاصی را که از راه امید به مخلوقین بهم می رسد ترک می نماید، و از برای خوشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمی نماید، و مداهنه در دین نمی کند، و در جاری کردن فرموده های الهی جرأت می نماید، و از خوف برطرف شدن نفع مخلوق ترک امر به معروف و نهی از منکر نمی کند، و از برای خوش آمد ایشان احکام خدا را تغییر نمی دهد.

و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمی شود، و در سؤال خود را نزد خلق ذلیل نمی کند، و رفته رفته خدا در نظرش عظیم می شود و مخلوق سهل می نماید، و چون خدا را معطی خود می داند پیوسته به سبب هر نعمتی که به او می رسد محبت خدا در دلش زیاد می شود، و فواید این خصلت بی نهایت است.

ص: ۳۷۵

و چون به قضای الهی راضی شد، و دانست که این امور از جانب خداست، و محضت خیر او است، او را راحت و اطمینان حاصل می شود، و در بلاها جزع نمی کند، و صابر بلکه شاکر می باشد، و المها او را حیران نمی کند، و از عبادت خدا باز نمی دارد، و با مردم دشمن نمی شود که چرا به من عطا نکردند، و به محبت مردم مفتون نمی شود، و به سبب عطای سهل که به او بکنند خدا را فراموش نمی کند، و حسد مردم نمی برد چرا زیاده از او دارند، و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمی کند، و با همه مساوات و محبت خدائی بهم می رساند، و عبادتش از ریا خالص می شود، و از تغییر احوال روزگار کدر نمی باشد.

چنانچه منقول است از بهلول پرسیدند: چه حال داری؟ گفت: چه حال داشته باشد کسی که آسمانها به رضای او گردند، و زمین به رضای او ساکن باشد، و هرچه در آسمانها و زمینها واقع شود همه به تجویز و رضای او شود، گفتند: خوش دعوی بلندی می کنی، گفت: ما در روز اول دانستیم که آنچه خداوند قادر حکیم می کند همه خیر و نیک و صلاح است، و به این سبب رضای خود را با رضای او موافق کردیم، و زمام امور خود را به او گذاشتیم، و اراده خود را با اراده او پیوستیم، دیگر آنچه می شود به رضا و خواهش ما می شود.

و فواید این خصلت نیز نامتناهی است، و چون احکام الهی را منقاد شدی شک و شبهه از خاطرت بیرون می رود، و آنچه از خدا و حجتهای او به تو می رسد از آیات و اخبار به تسلیم و انقیاد قبول می کنی، و چون و چرا که عمده رخنه های شیطان است از ایمان دور می کنی، و این رکن عمده ای است از ارکان ایمان، و اکثر خلق به سبب ترک این خصلت گمراه شده اند، و سابقا مجملی مذکور شد.

و باید دانست که توکل نه این معنی دارد که در خانه را بر روی خود ببندی، و در خانه بنشین و دست از کار و کسب برداری و بگوئی توکل کرده ام؛ زیرا این تحکم

است نه توکل، و نه آن است که خود را به چاه اندازی یا در مهلکه ها افکنی و بگوئی توکل کرده ام، بلکه توکل آن است که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است و به راهی که او فرموده است بجا آوری، و طلب حرام نکنی، و ترک واجبات و مستحبات نکنی، و زیاده از قدر ضرورت به حرص جمع نکنی، و باوجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی، و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوا و اعضای تو را می تواند گرفت، پس سعی تو به اسباب و آلات اوست.

و بدانی که اگر خدا تو را به راه نفع تو هدایت نفرماید عاجزی، و آن مشتری که به در دکان تو می آید بدانی که رازق حقیقی از روز اول چنین مقدر کرده است پیش از خلق تو به چندین هزار سال که امروز این مشتری به در دکان تو بیاید، و ده یک روزی امروز تو از نفع سودای او به تو برسد، و اگر به دکان نمی رفتی به تو نمی رسید، و باوجود رفتن به دکان اگر خدا نمی خواست آن چند کس به در دکان تو نمی آمدند، و اگر خدا به دل آن مرد بزرگ نمی انداخت دست به کیسه نمی کرد که آن زر را به تو دهد، چنانچه فرموده اند: در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن.

و اگر ترک طلب ضروری کنی آثم و گناهکاری، و اگر خود را به دست خود به مهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده ای و مستحق عقاب می شوی؛ زیرا که خدا فرموده است: تقیه بکن و حفظ نفس بکن، و چون به سفر روی با رفیق برو، و چون بیمار شوی به طیب برو، اما باوجود اینها بدان که اگر خدا حفظ نمی کرد آن حفظ تو بی فایده بود، چه ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت می کنند به ناگاه کشته می شوند.

و بسیار است که با هزار نفر به سفر می روند و مالشان به غارت می رود و کشته

می شوند، و صد طیب حاذق بر سرشان می آیند و همه خطا می کنند و می میرند، با اینکه این اسباب حفظ و حربه و سلاح و رفیق و خلق کردن طیب و مهربان کردن و مشفق گردانیدن نفر و ملازم که حمایت این کس کنند همه از خداوند است، و همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نباید آنها را به میان صحرا انداخت و توکل کرد، بلکه با شرایط حفظ توکل می باید کرد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ترک مکن طلب روزی را از حلال، به درستی که معین توست بر دین تو، و پای چهارپایت را ببند، و توکل بر خدا کن (۱).

و همچنین در باب عبادت و بندگی خدا سعی خود را بکن، و بعد از آنکه کردی بدان که اعضا و جوارح و مشاعر و قوا و روزی و مسکن و لباس و قوت و سایر چیزهایی که این عمل بر آنها موقوف بوده از خدا به تو رسیده، و هدایت الهی را نیز در کار خود دخیل بدان، اما قدرت خود را بالکلیه نفی مکن، و معاصی را از خود بدان، و معترف به گناه و بدی خود باش، و خود را مستحق عقاب بدان، و از مسئله قضا و قدر همین قدر که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند بدان و بفهم، و زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهی است، و ائمه علیهم السلام ما را از این نهی کرده اند، و کم کسی در این مسئله فکر کرده است از فحول علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند.

و یکی از فروع خصلت تسلیم این است که مردم در مسائل مشکله که عقل از احاطه به آنها قاصر باشد در مقام تسلیم و انقیاد باشند، و به آنچه مجمل فرموده اند به نحوی که فرموده ایمان بیاورید، و مانند شیطان به چون و چرا ملعون ازل و ابد

ص: ۳۷۸

نشوند، در این باب سخن بسیار است، و این رساله که بر وجه استعجال با تشویش احوال نوشته می شود گنجایش زیاده از این سخن ندارد، و اگر در این نوشته ها خطائی رود امید عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار کریم خود دارم، و به شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلام که به کلام ایشان در هر باب پناه برده ام امیدوارم، و الحمد لله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو أهله.

یا أباذر لو أنّ ابن آدم فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لأدرکه رزقه، کما یدرکه الموت.

یا أباذر ألاّ اعلمک کلمات ینفعک الله عزّ و جلّ بهنّ؟ قلت: بلی یا رسول الله، قال: احفظ الله تجده أمامک، تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدّه، و اذا سألت فاسئل الله عزّ و جلّ، و اذا استعنت فاستعن بالله، فقد جرى القلم بما هو کائن الی یوم القیامه، فلو أنّ الخلق کلّهم جهدوا أن ینفعوک بشیء لم یکتب لک ما قدروا علیه، و لو جهدوا أن یضروک بشیء لم یکتبه الله علیک ما قدروا علیه، فان استطعت أن تعمل لله عزّ و جلّ بالرضا و الیقین فافعل، و ان لم تستطع فانّ فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا، و انّ النصر مع الصبر، و الفرج مع الكرب، و انّ مع العسر یسرا.

ای ابوذر اگر فرزند آدم بگریزد از روزیش چنانچه می گریزد از مرگ، هرآینه روزی او را درمی یابد، چنانچه مرگ او را درمی یابد.

ای ابوذر آیا تعلیم کنم تو را کلمه ای چند که حق تعالی تو را به آنها منتفع گرداند؟ ابوذر گفت: بلی یا رسول الله، فرمود: ای ابوذر حرمت الهی را در اوامر و نواهی او

نگاهداری، تا خدا را پیش روی خود یابی، یعنی هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن امر شوی خدا برای تو میسر گرداند، و خود را بشناسان به خدا، و راه آشنائی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت، به اینکه در آن حال خدا را عبادت کنی.

و به سبب وفور نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی، تا در هنگام شدت و بلا خدا تو را بشناسد، یعنی در سختیها چون پناه به او بری دعایت را مستجاب گرداند، و هرگاه خواهی چیزی را از کسی سؤال کنی از خداوند عزیز جلیل سؤال کن، و اگر خواهی از کسی استعانت جوئی به خداوند استعانت بجو، به درستی که قلم تقدیر الهی جاری شده است به آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت.

پس اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند به تو یک چیزی که از برای تو نوشته نشده باشد قدرت بر آن ندارند، و هر عباداتی را که توانی از برای خدا بجا آوری با رضا و خوشنودی از قضاهاى خدا و یقین به قضا و قدر با احوال آخرت بکن، و از خلق پروا مکن، و هرچه را نتوانی کرد پس صبر کن، به درستی که در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار هست، و به درستی که با هر دشواری و تنگی آسانی و راحتی در دنیا یا در آخرت می باشد، و حق تعالی همین فقره را در سوره ألم نشرح برای تسلی پیغمبرش نازل گردانیده است.

و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علم ربّانی می دانست که ابوذر به چه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد به سبب جور منافقان امتش، تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق بکند، و در هنگامی که عاجز شود صبر کند، و او را تسلی فرمودند که صبر بر آن مشقتها آسان شود بر او، و بداند که بعد از آن شدتها راحتیهای عظیم هست، و به آنچه فرمودند ابوذر رحمه الله علیه عمل نمود، چنانچه در اوّل کتاب مذکور شد.

و بدان که صبر از جمله فروع رضاء به قضاست، و موجب فرج و راحت دنیا و عقبا و ثوابهای بی انتهاست، و بهترین صبرها صبر بر مشقت ترک گناهان است که بر نفس بسیار دشوار و گران است، و بعد از آن صبر بر مشقت کردن طاعات است، و بعد از آن صبر بر بلاها و معصیتهاست.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: صبر از ایمان به منزله سر است از بدن، چنانچه به جدائی سر بدن برطرف می شود و بی جان می گردد، همچنین با رفتن صبر ایمان برطرف و ضایع می شود (۱). و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: بهشت محفوظ است به مکاره، و صبر بر مکاره، پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت می شود، و جهنم محفوظ است به لذتها و شهوتها و خواهشها، پس هر که به نفس بدهد لذتها و خواهشهای او را داخل جهنم می شود (۳).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون مؤمن را داخل قبر می کنند، نماز از جانب راستش می ایستد، و زکات از جانب چپش، و نیکی و احسان به پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف می شوند بر بالای سرش، و صبر در کناری می ایستد، پس چون منکر و نکیر داخل قبرش می شوند از او سؤال کنند صبر به نماز و زکات و نیکی می گوید که: شما مدد صاحب خود بکنید، و اگر شما عاجز شوید من او را درمی یابم و اعانت او می نمایم (۴).

ص: ۳۸۱

۱-۱) اصول کافی ۸۷/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۸۹/۲ ح ۴ و ۵.

۳-۳) اصول کافی ۸۹/۲-۹۰ ح ۷.

۴-۴) اصول کافی ۹۰/۲ ح ۸.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر به کشتن و تجبر و تکبر، و توانگری میسر نشود مگر به غصب کردن مال مردم و بخل ورزیدن، و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان، پس کسی که آن زمان را دریابد و صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد بر غنی شدن به غصب و بخل، و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت به او به سبب تابع حق بودن و حال آنکه قادر باشد بر کسب محبت ایشان به متابعت نمودن هواهای ایشان، و صبر کند بر مذلت با آنکه قادر باشد بر عزت به متابعت اهل باطل، حق تعالی ثواب پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند به او کرامت فرماید (۱).

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت، و گفت: ای فرزند صبر کن بر حق هر چند تلخ باشد (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: صبر بر سه قسم است: صبر بر طاعت، و صبر از معصیت، و صبر بر مصیبت، پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه به شکیبائی نیکوالم آن مصیبت را از خود رد کند، حق تعالی برای او سیصد درجه بنویسد، که از هر درجه ای تا درجه ای مثل ما بین آسمان و زمین باشد، و کسی که صبر کند بر مشقت طاعات الهی، حق تعالی از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه ای تا درجه ای مانند منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش، و کسی که صبر کند بر ترک معصیت حق تعالی برای او نهصد درجه بنویسد که از هر درجه ای تا درجه ای مانند ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش (۳).

ص: ۳۸۲

۱-۱) اصول کافی ۹۱/۲ ح ۱۲.

۲-۲) اصول کافی ۹۱/۲ ح ۱۳.

۳-۳) اصول کافی ۹۱/۲ ح ۱۵.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که از مؤمنان به بلائی مبتلا شود و صبر کند، حق تعالی به او مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: چون حق تعالی در قیامت جمیع خلائق را در یک زمین جمع کند، منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلائق بشنوند که: کجایند اهل صبر، پس گروهی از مردم برخیزند، پس استقبال کنند ایشان را گروهی از ملائکه، و به ایشان گویند که: بر چه چیز صبر کرده اید شما؟ ایشان گویند که: ما نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر می فرمودیم، و بر مشقت ترک معصیت صبر کردیم، پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که:

بندگان من راست می گویند بگذارید ایشان را که بی حساب به بهشت روند (۲).

و بدان که یقین اعلا درجات ایمان است، و یقین را بر چند معنی اطلاق می کنند:

اول: یقین به قضا و قدر است به حدی که بر آن آثار ایمان مترتب شود، و مورث انقطاع به خدا و توکل و تفویض و رضا و تسلیم گردد.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر چیز را اندازه و حدی هست، راوی گفت: فدای تو شوم کدام است حد توکل؟ فرمود که: اندازه و حد توکل یقین است، و حد یقین آن است که از غیر خدا نترسی (۳).

و در حدیث دیگر فرمود که: از صحت یقین آدمی آن است که راضی نکند مردم را به چیزی که موجب خشم خدا گردد، و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا به او نداده است؛ به درستی که رزق را نمی کشاند حرص حریصی، و رد نمی کند

ص: ۳۸۳

۱-۱) اصول کافی ۹۲/۲ ح ۱۷.

۲-۲) بحار الانوار ۸۶/۷۱-۸۷ ح ۳۶.

۳-۳) اصول کافی ۵۷/۲ ح ۱.

روزی را کراهت کسی که نخواهد، و اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ می گریزد، هرآینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را درمی یابد، بعد از آن فرمود:

حق تعالی به عدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است، و اندوه و حزن را در شک و آزردهی از قضاهای الهی مقّر فرموده است (۱).

و فرمود: عمل اندکی که بر آن مداومت نمایند با یقین بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: هیچ یک از شما مژّه ایمان را نمی یابد مگر آنکه بداند آنچه به او می رسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدر شده است البته از او در نمی گذرد، و آنچه از او می گذرد به او نمی رسد، چون مقدر نشده است ممکن نیست که به سعی او یا دیگران به او برسد، و ضرر رساننده و نفع رساننده خداست (۳).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زیر دیوار شکسته خم شده ای نشسته بودند، و در میان مردم حکم می فرمودند، شخصی به آن حضرت گفت: این دیوار شکسته است در زیر آن منشینید، حضرت فرمود:

هرکس را اجلش حفظ می کند، پس چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخاست، و از زیر دیوار بیرون آمد، دیوار فرود آمد، حضرت صادق علیه السلام فرمود: جدم از این باب کارها بسیار می کردند، و این است مرتبه یقین (۴).

و از سعید بن قیس منقول است که: در جنگ گاه نظر کردم شخصی را دیدم دو

ص: ۳۸۴

۱-۱) اصول کافی ۵۷/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۵۷/۲ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۵۸/۲ ح ۴.

۴-۴) اصول کافی ۵۸/۲ ح ۵.

جامه پوشیده و در میان معرکه است، پس اسب را پیش راندم دیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است، گفتم: یا امیر المؤمنین به چنین معرکه با این قدر دشمن یک ته پیراهن آمده ای؟ فرمود: بلی ای سعید هر که هست البتّه حق تعالی چند ملک بر او موکل فرموده که اعمالش را می نویسند، و دو ملک با او هستند که او را محافظت می نمایند، از آنکه از کوهی به زیر افتد یا به چاهی درافتد و از سایر بلاهای کشنده، پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را به هر بلائی وامی گذارند (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: قنبر غلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن حضرت را بسیار دوست می داشت، و هر گاه که حضرت از خانه بیرون می رفتند شمشیر برمی داشت و از پی آن حضرت می رفت، مبادا ضرری از دشمنان به آن حضرت برسد، در شب مهتابی آن حضرت بیرون رفتند نظر به عقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند چکار داری؟ گفت: آمده ام که از پشت سر شما بیایم که مبادا آسیبی به شما برسد، حضرت فرمود: مرا از اهل آسمان حراست می کنی یا از اهل زمین؟ گفت: بلکه از اهل زمین می خواهم تو را حراست نمایم، فرمود: اهل زمین ضرری نمی توانند رسانند تا مقدر آسمانی نباشد برگردد، پس قنبر برگشت (۲).

دوم: یقین به ثواب و عقاب آخرت است، به حدّی که اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر گردد، چنانچه از بعضی روایات حارثه ظاهر می شود که در وصف یقین خود گفت: گویا می بینم که عرش الهی را برپا کرده اند برای حساب، و گویا اهل جهنّم را در جهنّم می بینم، چنانچه سابقا گذشت.

سوم: یقین در جمیع اموری است که به آنها ایمان می باید آورد، و ایمان در هر

ص: ۳۸۵

۱- ۱) اصول کافی ۵۹/۲ ح ۸.

۲- ۲) اصول کافی ۵۹/۲ ح ۱۰.

چیز که به حد کمال رسید و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوایب خالص شد آن را یقین می گویند.

چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: ایمان افضل است از اسلام به یک درجه، و تقوا افضل است از ایمان به یک درجه، و یقین افضل است از تقوا به یک درجه، و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است (۱).

و به سند معتبر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفسیر یقین را از جبرئیل پرسیدند، جبرئیل گفت: یقین آن است که مؤمن از برای خدا چنان عبادت کند که گویا او را می بیند، پس اگر او خدا را نمی بیند خدا او را می بیند، و آن است که به یقین بداند آنچه به او می رسد البته از او در نمی گذرد، و آنچه از او می گذرد البته به او نمی رسد (۲).

و از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمودند از معنی یقین، فرمود: توکل کردن بر خداست، و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خداست، و راضی شدن به قضای خداست، و تفویض کردن امور است به سوی خدا.

و از یکی از صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که گفت: روزی در جنگ صفین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تهیه لشکر می فرمودند، و بر اسب مرتجز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوار بودند، و ذو الفقار را بر خود آویخته بودند، و نیزه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در دست داشتند، و معاویه ملعون در برابر آن حضرت بر اسبی سوار بود، و اسبش علف می خورد، و آهسته آهسته پیش می آمد، پس شخصی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: باخبر باشید و خود را محافظت نمائید

ص: ۳۸۶

۱-۱) اصول کافی ۵۱/۲ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۱۷۳/۷۰ ح ۲۷.

که مبادا این ملعون به ناگاه ضرری به شما برساند.

حضرت فرمود که: از شقاوت و کفر این ملعون بعید نیست؛ زیرا که شقی ترین قاسطان و ملعون ترین جماعتی است که بر امامان هدایت خروج کرده اند، و لیکن اجل کافی است برای حراست، و احدی از خلق نیست مگر آنکه با او ملکی چند هستند که او را محافظت می نمایند از اینکه به چاهی بیفتد، یا دیواری بر سرش آید، یا بدی به او برسد، پس چون وقت اجلش رسید او را می گذارند با هر چیزی که برای او مقدر شده است از بلاها، و همچنین من وقتی که هنگام اجلم می رسد برانگیخته می شود شقی ترین این امت، و ریشم را از خون سرم خضاب خواهد کرد، عهدهی است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به من رسیده است، و وعده ای است که در آن دروغ نمی باشد (۱).

و این معنی آخر چون شامل ترین معانی است، یقین را بر این معنی حمل کردن ظاهرتر است، و احادیثی که بر معنی اول و دوم دلالت می کنند بر این حمل می توان کرد که مراد بیان یک فرد است از افراد یقین، و چون در بیان معنی ایمان مجملی از این معانی به وضوح پیوسته در این مقام به همین اکتفا می نمائیم.

یا أباذر استغن بغنی الله، فقلت: ما هو یا رسول الله؟ قال: غداء یوم و عشاء لیله، فمن قنع بما رزقه الله یا أباذر فهو أغنی الناس.

ای ابوذر مستغنی شو به غنا و توانگری که خدا به تو کرامت فرماید، و به آنچه بدهد قانع شو، و خود را محتاج مردم مکن، تا خدا تو را غنی و بی نیاز گرداند، ابوذر پرسید: غنای الهی کدام است یا رسول الله؟ فرمود چاشت یک روز و شام

ص: ۳۸۷

یک شب، یعنی همین که خدا این را به تو بدهد خود را غنی بدان، و دیگر محتاج خلق مشو، و از ایشان سؤال مکن تا این را داری، پس هر که قانع شود به آنچه خدا به او روزی کرده است او غنی ترین مردم است.

بدان که غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمی شود، و غنا بی نیازی نفس است، و بسیار است که کسی به غنای نفس و قناعت با عدم مال غنی است و بر خدا توکل دارد، و طبعش مایل به مال و جمع مال نیست، و از مردم مأیوس است، و بسیار است که کسی مالک خزائن است، و به اعتبار حرص عجز و تذلل به مردم بیشتر می کند، و سعی در تحصیل مال بیشتر می کند، و درخور خواهش و میل نفسش از همه کس محتاج تر است، بلکه غالب اوقات چنین است.

چنانچه گذشت که دنیا از بابت آب شور دریاست، که هر چند بیشتر می خورند تشنه تر می شوند، همچنین طالب دنیا هر چند بیشتر جمع می کند حرصش بیشتر می شود.

و به سند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود:

هر که راضی می شود از دنیا به آنچه او را کافی است، اندک چیزی از دنیا او را کافی است، و کسی که راضی نمی شود از دنیا به آنچه او را کافی است تمام دنیا او را کافی نیست (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که از خدا به اندکی از معاش راضی شود خدا از او به اندکی از عمل راضی می شود (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که قانع شود به آنچه خدا به او روزی کرده است او

ص: ۳۸۸

۱-۱) اصول کافی ۱۴۰/۲ ح ۱۱.

۲-۲) اصول کافی ۱۳۸/۲ ح ۳.

غنی ترین مردم است (۱).

و احادیث در این باب بسیار است، و ما به همین قناعت می نمائیم؛ و کسی که همین قدر او را کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود.

یا أباذر انّ الله عزّ و جلّ يقول: انّی لست کلام الحکیم أتقبل و لکن همّه و هواه، فان کان همّه و هواه فیما أحبّ و أرضی، جعلت صمته حمدا لی و وقارا و ان لم یتکلم.

یا أباذر انّ الله تبارک و تعالی لا ینظر الی صورکم و الی أموالکم، و لکن ینظر الی قلوبکم و أعمالکم.

یا أباذر التقوی هاهنا، التقوی هاهنا، و أشار الی صدره.

ای ابوذر به درستی که خدای تعالی می گوید که: من سخن حکیم را قبول نمی کنم که به زبان کلمات حکمت گوید و دلش از آنها خبر نداشته باشد و به آنها عمل ننماید، و لیکن قصد او و خواهش او را قبول می کنم اگر همّت و خواهش او در چیزی است که من دوست می دارم و می پسندم، من خاموشی او را حمد خود می گردانم، و به حمد خود قبول می کنم، و وقار او را می دانم هرچند سخن نگوید.

ای ابوذر به درستی که حق تعالی نظر نمی کند به صورتهای شما، و نه به مالهای شما، و لیکن نظر می کند به دلهای شما و عملهای شما.

ای ابوذر تقوا در اینجاست تقوا در اینجاست و اشاره به سینه خود فرمودند.

بدان که مفاد این کلمات شریفه همان است که سابقا مکرّر مذکور شد در تحقیق نیت و غیر آنکه اصل در ذکر شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوا همه امری

ص: ۳۸۹

است که در دل آدمی قرار می گیرد، و به محض زبان حکمتی را بیان کردن که آدمی خود به آن متّصف نباشد و دل از آن خیر نداشته باشد ریا و خودنمایی است، و از برای خدا نیست، و هیچ نفعی به حال او و دیگران نمی کند.

و اگر آدمی به آن کلمات حکمتی که تکلم به آنها می نماید متّصف باشد و جبلّی او شده باشد سخنش حکمت است، و مردم منتفع می شوند، و خاموشیش حکمت است، و افعال و اطوارش همه واعظ مردمند، و جمیع اعضاء و جوارحش به زبان حال به حکمت گویانند، و از دلش چشمه های حکمت می جوشد، و به زبان و سایر اعضا و جوارحش جاری می شود، و فیض آن چشمه ها به عالمیان می رسد، و از دیدنش عالمی هدایت می یابند.

چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که شما داعیان مردم باشید به راه خدا به غیر زبانهای خود، بلکه با اعمال خود که از برای خدا بجا آوردید مردم را راغب به خیرات گردانید (۱).

و همچنین تقوای حقیقی آن است که از دل ناشی شود، و کمال ایمان و تصدیق بزرگواری خدا و امور آخرت و نهایت درجه خوف و رجا موجب پرهیزکاری او شده باشد از بری خدا در آشکار و پنهان، و اگر خود تشنیع خلق یا اغراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات گردد آن محض شرک و ریاست نه پرهیزکاری و تقوا، و حق تعالی تقوا را به دل نسبت داده است، و فرموده است که: تعظیم شعایر الهی از تقوای دلهاست، و چون مثل این سخنان مکرر مذکور شده است، و بسط این سخن بسیار به طول می انجامد در این باب سخن را مجمل می گذاریم.

ص: ۳۹۰

یا اباذر أربع لا یصیبهنّ الا مؤمن: الصمت و هو اول العبادہ، و التواضع لله سبحانہ، و ذکر الله تعالی علی کلّ حال، و قلّه الشیء یعنی قلّه المال.

یا اباذر همّ بالحسنه و ان لم تعملها، لکیلا تکتب من الغافلین.

یا اباذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحيه دخل الجنّه، قلت: یا رسول الله انا لثوخذ بما تنطق به السنّتا، قال: یا اباذر و هل یکبّ الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنّتهم، انک لا تزال سالما ما سکت، فان تکلمت کتب لک أو علیک.

یا اباذر انّ الرجل یتکلم بالکلمه فی المجلس لیضحکهم بها، فیهوی فی جهنّم ما بین السماء و الارض.

یا اباذر ویل للذی یحدّث فیکذب لیضحک به القوم ویل له.

یا اباذر من صمت نجا، فعلیک بالصدق، لا تخرجنّ من فیک کذبه أبدا، قلت: یا رسول الله فما توبه الرجل الذی یکذب متعمّدا؟ فقال: الاستغفار و الصلوات الخمس تغسل ذلک.

ای ابوذر چهار خصلت است که نمی یابد آنها را و متّصف به آنها نمی گردد مگر مؤمن کاملی: خاموشی و آن اول عبادت های خداست، و تواضع و شکستگی نزد خدا، یا از برای خدا نزد خدا و خلق، و ذکر و یاد خدا کردن بر هر حالی، و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی.

ای ابوذر قصد کن حسنه را و کار خیر را هرچند که آن را به عمل نیاوری تا نوشته نشوی از جمله غافلان.

ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دو ران اوست یعنی فرجش را از حرام و آنچه در میان دو لحيه اوست یعنی زبانش را از لغو و باطل، داخل بهشت می شود، ابوذر پرسید که: یا رسول الله آیا ما را مؤاخذه می نمایند به آنچه گویا می شود به آن زبانهای ما؟ حضرت فرمود: ای ابوذر مگر مردم را می اندازد بر رو در آتش جهنم چیزی به غیر از درو کرده های زبانهای ایشان، به درستی که تو پیوسته به سلامتی از شرّ زبان مدام که ساکتی، پس چون سخن گفتی اگر سخن خیری می گوئی از برای تو ثواب نوشته می شود، و اگر سخن بد می گوئی بر تو گناه نوشته می شود.

ای ابوذر به درستی که شخصی در مجلسی تکلم می نماید به کلمه ای که اهل آن مجلس را بخنداند، پس به سبب آن فرو می رود در طبقات جهنم به قدر ما بین آسمان و زمین.

ای ابوذر وای بر کسی که سخن دروغ گوید برای آنکه جماعتی بخندند، وای بر او وای بر او و جهنم از برای اوست.

ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت، و اگر سخن گوئی بر تو باد به راست گوئی، و از دهان خود بیرون مکن دروغی را هرگز، ابوذر گفت: یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمدا دروغ گوید؟ فرمود: استغفار نمودن، و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را می شویند.

بدان که صدق و راست گوئی از جمله صفات جامعه است که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد؛ زیرا که صدق در گفتار و در کردار هر دو می باشد، راستی گفتار آن است که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگویید، و کردارش مخالف گفتارش نباشد، پس یکی از لوازم صدق آن است که هرگز مرتکب هیچ گناهی نشود، و ترک هیچ طاعتی نکند؛ زیرا که مؤمن دعوی می کند که من بزرگی

خدا را می دانم، و یقین به بهشت و دوزخ دارم، راستی این سخن مقتضی آن است که هرگز معصیت نکند؛ زیرا که هر معصیتی منافات با یقین به بزرگواری خدای تعالی و یقین به بهشت و دوزخ دارد.

و یکی دیگر از لوازم صدق آن است که مستحبی را ترک نکند، و مکروهی را به فعل نیاورد؛ زیرا کسی نیست که دعوی این نکند که ما تابع رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم.

و ایضا تصدیق به بهشت و عظمت الهی و اطلاع او بر دقائق امور، مقتضی آن است که چنانچه در خدمت عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقّع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف آداب و ترک اولی نمی شوند، پس در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظمای باید مرتکب هیچ ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود، و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد، پس هر ترک اولائی بلکه متوجه غیر جناب مقدّس او شدن منافات با این تصدیق دارد.

و ایضا آدمی در هر روزی اقلّاده مرتبه در نمازها نزد خدا می گوید: تو را عبادت می کنیم و بس، و استعانت از تو می جوئیم و بس، پس اگر یک معصیت بکند که عبادت شیطان است، یا در یک امر متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید، در آن قول کاذب است، و همچنین اظهار ورع نمودن به ریا و عبادت را در حضور مردم به شرایط بجا آوردن، و در خلوت روش دیگر بودن و سایر افعالی که اخلاص در آنها نباشد، دروغ فعلی است؛ زیرا که آدمی به این فعل اظهار حالی از برای خود می کند که متّصف به آن نیست، و اگر کسی از این راه ملاحظه نماید می داند که جمیع اخلاق و افعال حسنه به صدق و راستی برمی گردد، و حق تعالی مدح صادقان بسیار نموده، و فرموده است که: خدا با راستگویان است.

و همچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است، و ظاهر بسیاری از اخبار

و قول بعضی از اصحاب آن است که از گناهان کبیره است، و از بسیار از اخبار ظاهر می شود که دروغ را به جد و به خوش طبعی و هزل گفتن هر دو حرام است، امّا بعضی از افراد صدق هست که بد است، و بعضی از افراد کذب هست که خوب است، بلکه واجب می شود گاهی، مانند راستی که باعث ضرری شود به مؤمنی، و موجب کشتن نفس محترمی شود، این چنین راستی را حرام است گفتن، و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن یا از ضرری واجب است گفتن.

و همچنین اگر مالی را مؤمنی به ما به امانت سپرده است، و ظالمی از ما می طلبد، ما را واجب است که انکار کنیم، بلکه قسم هم می توانیم خورد که مالی از آن مرد نزد ما نیست، و در چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است، به اینکه قصد کند مالی که مرا به تو باید داد نزد من نیست و مانند این.

و همچنین نزد عشاری یا ظالمی یا حاکمی که به اقرار او مؤاخذه کند و مالی از او فوت شود جایز است دروغ گفتن، و در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است، مثل آنکه به هریک نقل کنیم که دیگری حرف خیر شما می گفت و تعریف شما می کرد، هرچند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد.

و همچنین تجویز دروغ کرده اند در خلف وعده کردن با زنان که توقعات زیاد از این کس کنند، هرچند اطلاق دروغ بر این معنی مجاز است، و در ضمن احادیث بعضی از این تفاسیل ظاهر خواهد شد.

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که زبانش راستگوست عملش پاکیزه و مقبول است (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام صاحب آن مرتبه شد نزد

ص: ۳۹۴

و در حدیث دیگر فرمود: دروغ باعث خرابی ایمان است (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است (۲).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: اول کسی که دروغ گو را تکذیب می نماید خداست، دیگر دو ملکی که بر او موکلند و با او می باشند، دیگر خود می داند که دروغ می گوید (۳).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: هیچ بنده ای مزد ایمان را نمی یابد تا ترک نکند دروغ را جدش را و هزلش را (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت عیسی فرمود: هر که دروغ بسیار می گوید بها و حسنش برطرف می شود (۵).

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی دروغگویان را به فراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند (۶).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است: سخن بر سه قسم است: راست، و دروغ، و اصلاح میان مردم، راوی عرض کرد: کدام است اصلاح میان مردم؟ فرمود: آن است که شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته است و از او آزرده شده است، تو می گوئی که از او شنیدم که تو را به نیکی یاد می کند خلاف آنچه از او شنیده ای (۷).

ص: ۳۹۶

۱-۱) اصول کافی ۳۳۹/۲ ح ۴.

۲-۲) اصول کافی ۳۳۹/۲ ح ۵.

۳-۳) اصول کافی ۳۳۹/۲ ح ۶.

۴-۴) اصول کافی ۳۴۰/۲ ح ۱۱.

۵-۵) اصول کافی ۳۴۱/۲ ح ۱۳.

۶-۶) اصول کافی ۳۴۱/۲ ح ۱۵.

۷-۷) اصول کافی ۳۴۱/۲ ح ۱۶.

و در حدیث دیگر فرمود: خدا دوست می دارد دروغ را در اصلاح دیگران (۱).

و فرمود: هر دروغی را از صاحبش سؤال خواهند کرد روز قیامت، مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد: کسی که در جنگ گاه خواهد که با دشمنان مکرری کند که بر ایان غالب شود، چون از برای مصلحت دین است بر او گناهی نیست، یا کسی که در میان دو کس خواهد اصلاح کند به هریک چیزی می گوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود، و کسی که وعده ای با اهل خود می کند و مصلحت نمی داند و نمی خواهد که به آن وفا کند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که اصلاح کند هرچه گوید دروغگو نیست (۳).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: سه محلّ است که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکو است: مکرری که در جنگ کنند، یا وعده ای که با زن کنند، یا اصلاحی که در میان مردم کنند. و سه محلّ است راست گفتن در آنها قبیح است:

سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود، و کسی را از احوال اهلش به چیزی خبر دادن که باعث آزرده گی او شود، و تکذیب کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد (۴).

و احادیث در باب خاموشی بیشتر مذکور شد، و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی که دروغی گوید، یا غیبت مسلمانی کند.

و باید دانست که از جمله چیزهایی که مذموم است بلکه دغدغه حرمت در آن

ص: ۳۹۷

۱-۱) اصول کافی ۳۴۲/۲ ح ۱۷.

۲-۲) اصول کافی ۳۴۲/۲ ح ۱۸.

۳-۳) اصول کافی ۳۴۲/۲ ح ۱۹.

۴-۴) بحار الانوار ۸/۷۱-۹ ح ۱۱.

می شود نقل دروغ است، مانند قصه حمزه و سایر قصه های دروغ.

چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: بدترین روایتها روایت دروغ است (۱).

بلکه قصه های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاه نامه و غیر آن از قصه های مجوس و کفار، بعضی از علما گفته اند حرام است.

چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور و مروی است از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آن حضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: ذکر علی بن ابی طالب عبادت، و من علامات المنافق أن یتنفر عن ذکره، و یختار استماع القصص الکاذبه و اساطیر المجوس علی استماع فضائله، ثم قرأ علیه السلام «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (۲) فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها، قال: أما تدرون أن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول: اذکروا علی بن ابی طالب فی مجالسکم، فإن ذکره ذکره، و ذکره ذکر الله، فالذین اشْمَأَزَّتْ قلوبهم عن ذکره و استبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالآخره و لهم عذاب مهین.

یعنی: یاد کردن علی ابی طالب عبادت است، و از علامات منافق است که می رمد و تنفر می نماید از یاد کردن او، و اختیار می کند شنیدن قصه های دروغ و افسونهای مجوس را بر شنیدن فضائل آن حضرت، بعد از آن امام خواندند آیه وافی هدایه را که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ تَابَ إِلَى اللَّهِ فَارْتَدَّ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الْمَقَامِ الَّذِي كَانُ فِيهِ يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ لَا يَتَذَكَّرُونَ أَلَّا يَكُونُوا مِنَ الْمُخْلَسِينَ. می فرمود: یاد کنید علی بن

ص: ۳۹۸

۱- ۱) بحار الانوار ۲۵۹/۷۲ ح ۲۵.

۲- ۲) سورة زمر: ۴۵.

ابی طالب علیه السّلام را در مجلسهای خود، پس به درستی که یاد کردن علی بن ابی طالب علیه السّلام یاد کردن من است، و یاد کردن من یاد کردن خدا است، پس آن کسانی که می رمنند و گرفته می شود دلهای ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب و شادمان می شوند از یاد کردن غیر او، ایشان آنانند که ایمان ندارند به آخرت، و مر ایشان را است عذاب خوارکننده.

و قال علیه السّلام: من أصغى الى ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله، و ان كان ناطق عن ابليس فقد عبد ابليس (۱).

یعنی: پرسیدند از امام صادق علیه السّلام از قصّه خوانان که آیا گوش دادن به ایشان حلال است؟ آن حضرت فرمود: نه حلال نیست، و فرمود: هر کس گوش بدارد به ناطقی به تحقیق او را پرستیده، و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی دروغ و باطل گوید، پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده.

و کلینی همین مضمون را از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است.

یا أباذر ایّاک و الغیبه، فانّ الغیبه أشدّ من الزنا، قلت: یا رسول الله و لم ذلک بأبی أنت و امّی؟ قال: لأنّ الرجل یزنی فیتوب الله علیه، و الغیبه لا تغفر حتّی یغفرها صاحبها.

یا أباذر سباب المسلم فوق، و قتاله کفر، و أکل لحمه من معاصی الله، و حرمة ماله کحرمة دمه، قلت: یا رسول الله و ما الغیبه؟ قال: ذکرك أخاک بما یکره، قلت: یا رسول الله فان کان فیہ ذاک

ص: ۳۹۹

الذی یذکر به؟ قال: العم أنك اذا ذکرته بما هو فیہ فقد اغتبتہ، و اذا ذکرته بما لیس فیہ بہتہ.

یا أباذر من ذبّ عن أخیه المسلم الغیبہ، کان حقاً علی اللّٰہ عزّ و جلّ أن یعتقہ من النار.

یا أباذر من اغتیب عنده أخوه المسلم، و هو یستطیع نصره فنصره، نصره اللّٰہ عزّ و جلّ فی الدنیا و الآخرہ، و ان خذله و هو یستطیع نصره، خذله اللّٰہ فی الدنیا و الآخرہ.

ای ابوذر حذر نما از غیبت کردن، پس به درستی که غیبت بدتر است از زنا، گفتم: یا رسول اللّٰہ چرا چنین است پدر و مادرم فدای تو باد، فرمود: برای آنکه مردی زنا می کند پس توبه می کند به سوی خدا، پس خدا توبه او را قبول می نماید، و غیبت آمرزیده نمی شود تا بیا مرزد صاحب غیبت.

ای ابوذر دشنام دادن مسلمان گناه بزرگ است، و با او جنگ و قتال کردن و در مرتبه کفر است، و گوشتش را خوردن به غیبت از معصیتهای خداست، و حرمت مال او مانند حرمت خون اوست، گفتم: یا رسول اللّٰہ غیبت چیست؟ فرمود: آن است که یاد کنی برادر مؤمن خود را به چیزی که او را بد آید، گفتم: یا رسول اللّٰہ اگر در او باشد آن عیب که یاد کرده می شود به آن، فرمود: بدان به درستی که اگر او را یاد کنی به آنچه در او هست، پس به تحقیق که او را غیبت کرده ای، و اگر یاد کنی او را به آنچه در او نیست بهتان بسته ای بر او.

ای ابوذر هر که دفع کند از برادر مسلمان خود غیبت را، لازم است برای خدا عزّ و جلّ که او را آزاد گرداند از آتش جهنّم.

ای ابوذر هر که غیبت کرده شود نزد او برادر مسلمان او و او را تواند یاری کند،

پس یاری کند او را، خدای عزّ و جلّ او را یاری کند در دنیا و آخرت، و اگر او را یاری نکرد و تواند او را یاری کند، خدا او را یاری نکند در دنیا و آخرت.

توضیح این مطالب در ضمن چند فصل به عمل می آید.

در توضیح حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد مذمت غیبت و شقوق آن و بهتان بر مسلمان

فصل اول: در بیان مذمت و حرمت غیبت است

بدان که در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلافتی نیست، و آیه و احادیث متواتره بر حرمت آن دلالت دارد، و ظاهر بعضی از احادیث آن است که از جمله گناهان کبیره است، و جمعی از علما نیز کبیره می دانند، و ظاهر این حدیث شریف که حضرت فرمود از زنا بدتر است دلالت می کند بر آنکه از اکبر کبایر است، و از جمیع گناهان شیوعش بیشتر است.

زیرا صفات ذمیمه ای که باعث غیبت می باشد از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بر وجه کمال می باشند، و خصوصیتی به پیر و جوان، و عالم و جاهل شریف و وضع ندارد، چه ظاهر است که هر کس را دشمنی و همچشمی و همکاری می باشد و مانعی که در گناهان دیگر می باشد در اینجا نیست؛ زیرا که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب گناهان یا قباحت عرفی است یا عدم قدرت، و در این گناه قباحت بالکلیه بر طرف شده است بلکه یک جزو از اجزای استعداد در این زمانها این است که کسی خوش نقل و شیرین زبان و چرب و نرم باشد، و غیبت را بر وجه کمال تواند کرد.

و ایضا شیطان لباسها برای تجویز این عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح در آن لباسها پخته و ناصحانه و مشفقانه غیبت می کنند از روی نهایت محبت و

دینداری و خداترسی، و عدم قدرت نیز در این گناه نیست؛ زیرا که احتیاج به زری و پولی و معینی و آلاتی ندارد، و سخن گفتن در نهایت آسانی است، و به این سببها شیوعش از جمیع گناهان دیگر بیشتر است، با آنکه تهدید و تحذیر در این گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است.

چنانچه در قرآن فرموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱).

ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و ترک کنید بسیاری از گمانها را، به درستی که بعضی از گمانها گناه است، و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و غیبت نکنند بعضی از شما بعضی را، یعنی یکدیگر را غیبت مکنید و به بدی یاد مکنید، آیا دوست می دارد احدی از شما که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد، به تحقیق از خوردن گوشت مرده برادر مؤمن خود کراهت دارید، پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است، و بترسید، و پرهیزید از عقوبات الهی، به درستی که خدا بسیار قبول کننده توبه هاست، و بسیار مهربان است به بندگان.

و به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که بگوید در شأن مؤمنی چیزی را که چشمش دیده و گوشهایش شنیده باشد، پس آن داخل است در آن جماعت که خدا مذمت ایشان فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲).

یعنی: آنان که دوست می دارند فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شأن

ص: ۴۰۲

۱-۱) سوره حجرات: ۱۲.

۲-۲) سوره نور: ۱۹.

جماعتی که ایمان آورده اند، مرایشان را است عذابی دردناک (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: غیبت دین مردم مسلمان را تندتر و زودتر فاسد می کند از خوره که در اندرون آدم به هم می رسد. و فرمود:

نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است، مادامی که غیبت مسلمانی نکنند (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که روایت کند بر مؤمنی روایتی که خواهد در آن نقل عیب او را ظاهر گرداند، و مروّتش را درهم شکند، و از دیده های مردم او را بیندازد، خدا او را از ولایت خود بیرون کند و به ولایت شیطان داخل کند، پس شیطان او را قبول نکند، یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند، و او را به شیطان واگذارد (۳).

و در روایت دیگر منقول است که از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است، فرمود: تنها مراد آن نیست که عورت ظاهرش را ببینی، بلکه مراد آن است که سرش را فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی که او را رسوا کنی (۴).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند در مجلسی که در آن مجلس امامی را دشنام دهند، یا مسلمانی را غیبت کنند (۵).

ص: ۴۰۳

۱-۱) اصول کافی ۳۵۷/۲ ح ۲.

۱-۲) اصول کافی ۳۵۷/۲ ح ۱.

۱-۳) اصول کافی ۳۵۸/۲ ح ۱.

۱-۴) اصول کافی ۳۵۸/۲ ح ۳.

۱-۵) بحار الانوار ۲۴۶/۷۵ ح ۹.

و در حدیث دیگر فرمود: هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل می شود، و وضویش می شکند، و در قیامت گندی از او ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار که اهل محشر از گند او متأذی شوند، و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود در حالتی که حلال دانسته چیزی را که خدا حرام کرده است (۱).

و فرمود: هر که تطول و احسان کند بر برادر مؤمنش در غیبتی که بشنود در مجلسی او را می کنند، به اینکه مانع شود و رد آن غیبت کند، حق تعالی از او هزار نوع از بدی را در دنیا و آخرت دفع کند، و اگر رد نکند و حال آنکه قادر بر رد باشد، مثل گناه آن غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه (۲).

و بدان که باطل شدن روزه و وضو را حمل بر این کرده اند که کمال روزه و وضویش زایل می شود، نه اینکه باید قضا یا اعاده کردن.

و به سند صحیح دیگر از آن حضرت منقول است که: سزاوارترین مردم به گناه کار بودن سفیه و بی خرد است که غیبت مسلمانان کند، و ذلیل ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند (۳).

و به سند معتبر منقول است که شخصی به حضرت علی بن الحسین علیه السلام گفت:

فلان شخص شخص شما را نسبت می دهد به اینکه گمراهید و صاحب بدعتید، حضرت فرمود: حق همنشینی آن شخص را رعایت نکردی که سخن او را به ما نقل کردی، و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی به ما نقل کردی که ما نمی دانستیم، به درستی که مرگ همه را در خواهد یافت، و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد، و وعده گاه همه قیامت است، و خدا در میان همه حکم

ص: ۴۰۴

۱-۱) بحار الانوار ۲۴۷/۷۵ ح ۱۰.

۲-۲) بحار الانوار ۲۴۷/۷۵ ذیل ح ۱۰.

۳-۳) بحار الانوار ۲۴۷/۷۵ ح ۱۱.

خواهد کرد، و زینهار احتراز کن از غیبت که آن نان و خورش سگان جهنم است، و بدان کسی که ذکر عیوب مردم بسیار می کند، این بسیار گفتن گواهی می دهد که در او عیب بسیار هست (۱).

و به سند معتبر منقول است از علقمه که به حضرت صادق علیه السلام گفتم: یا ابن رسول الله بفرما که کیست که گواهی را قبول می توان کرد؟ حضرت فرمود: ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد گواهیش جایز و مقبول است، گفتم: قبول می توان کرد شهادت کسی را که گناهان کند؟ فرمود: ای علقمه اگر شهادت آنها را قبول نتوان کرد پس قبول نمی توان کرد مگر شهادت پیغمبران و اوصیای ایشان را؛ زیرا که ایشان معصومند و بس نه سایر خلق، پس هر که را به چشم خود نبینی که گناهی می کند و دو گواه بر او شهادت ندهند که گناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر است، و گواهیش مقبول است هر چند در واقع گناه کار باشد، و هر که او را غیبت کند بر گناهان مخفی او از ولایت خدا بیرون است، و در ولایت شیطان داخل است.

و به تحقیق پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که غیبت کند مؤمنی را به خصلتی که در او باشد، خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند، و هر که غیبت کند مؤمنی را به خصلتی که در او نباشد، عصمت ایمانی از میان ایشان منقطع گردد، و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد همیشه، و بد جایگاهی است جایگاه او (۲).

و به سند دیگر منقول است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به نوف بکالی فرمود:

ص: ۴۰۵

۱- ۱) بحار الانوار ۲۴۶/۷۵ ح ۸.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۴۷/۷۵-۲۴۸ ح ۱۲.

اجتناب کن از غیبت که نان خورش سگان جهنم است، بعد از آن فرمود: ای نوف دروغ می گوید کسی که گمان می کند که او از حلال متولد شده است و گوشت مردم را به غیبت می خورد (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: غیبت مکن که چون غیبت مردم می کنی تو را غیبت می کنند، و از برای برادر خود کوی (۲) مکن که خود در آن کوی می افتی، و هر کار که می کنی با مردم جزای خود را می یابی (۳).

و در حدیث دیگر منقول است که: از صفات منافقان آن است که اگر مخالفت ایشان می کنی تو را غیبت می کنند (۴).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: روزه دار در عبادت خداست مادامی که غیبت مسلمانی نکند (۵).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: کسی که برادر مؤمنش را روبرو مدح گوید و در پشت سرش غیبت کند، عصمت ایمانی از میان ایشان برطرف می شود (۶).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی در میان ایشان باشد، پس شیطان در نطفه او شریک بوده است (۷).

ص: ۴۰۶

۱- ۱) بحار الانوار ۲۴۸/۷۵ ح ۱۳.

۲- ۲) کوی به معنی چاه است.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۴۸/۷۵-۲۴۹ ح ۱۶.

۴- ۴) بحار الانوار ۲۴۹/۷۵.

۵- ۵) بحار الانوار ۲۴۹/۷۵ ح ۱۸.

۶- ۶) بحار الانوار ۲۴۹/۷۵ ح ۱۹.

۷- ۷) بحار الانوار ۲۵۰/۷۵ ح ۲۱.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: زینهار اجتناب نمائید از غیبت مسلمان، به درستی که مسلمان غیبت برادر خود نمی کند و حال آنکه خدا در قرآن او را نهی فرموده است. و فرمود: هر که بگوید از برای برادر مؤمنی سخنی که خواهد مروت و قدر او را درهم شکند خدا او را حبس کند در طینت خیال، یعنی در جائی که چرک و ریم فرجهای زناکاران در آنجا جمع می شود، تا از عهده آن سخن بیرون آید (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی دشمن می دارد خانه پرگوشت را و گوشت فربه را، بعضی از صحابه عرض کردند که: یا ابن رسول الله ما دوست می داریم گوشت را، و خانه های ما از گوشت خالی نیست، حضرت فرمود: این مراد نیست که فهمیدی، مراد از خانه پرگوشت خانه ای است که در آن خانه گوشتهای مردم را به غیبت می خورند، و گوشت فربه صاحب تجبر متکبری است که در راه رفتن خیلا و تکبر کند (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: بپرهیزند از گمان بد به مردم بردن، به درستی که گمان بد بدترین دروغهاست، و برادران باشید در راه خدا، چنانچه خدا شما را به آن امر فرموده است، و به لقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید، و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید، و فحش به یکدیگر مگوئید، و غیبت یکدیگر مکنید، و منازعه و دشمنی مکنید، و حسد یکدیگر را مبرید، به درستی که حسد ایمان را می خورد چنانچه آتش هیزم خشک را می خورد (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: که یاد کنید برادر مؤمن خود

ص: ۴۰۷

۱- ۱) بحار الانوار ۲۵۰/۷۵ ح ۲۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۵۱/۷۵ ح ۲۴.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۵۲/۷۵ ح ۲۸.

را در هنگامی که از شما غایب باشد، با حسن و جوهی که می خواهید او شما را به آن وجه یاد کند در وقتی که شما از او غایب باشید (۱).

و به سند دیگر فرمود که: هیچ ورعی نافع تر نیست از اجتناب کردن از محارم الهی، و خود را بازداشتن از آزار مسلمانان و غیبت ایشان (۲).

و در حدیث دیگر منقول است که: خدا وحی فرمود به حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام که: صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود، و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: چهار کسند آزار می رسانند به اهل جهنم به آزاری که خود دارند، و از حمیم جهنم به خورد ایشان می دهند، و او یلاه و وا ثوراه فریاد می کنند، و اهل جهنم بعضی به بعضی می گویند که چرا این چهار طایفه ما را آزار می کنند، به آزاری که خود داریم: یکی از ایشان شخصی است که در تابوتی از آتش آویخته است، و یکی شخصی است که امعایش را از اندرونش می کشند، و یکی شخصی است که چرک و خون از دهانش جاری است، و یکی شخصی است که گوشت خود را می خورد.

پس از حال صاحب تابوت می پرسند که این بدبخت چرا این قدر آزارش به ما می رسد؟ می گویند که: او مرده بود و مال های مردم در گردنش بود، و چیزی هم از او نمانده بود که حق مردم را ادا کنند. بعد از آن می پرسند از حال کسی که امعایش را می کشند، می گویند که: پروا نمی کرد از بول به هر جای بدنش که می رسید، پس

ص: ۴۰۸

۱-۱) بحار الانوار ۲۵۳/۷۵ ح ۳۰.

۲-۲) بحار الانوار ۲۵۳/۷۵ ح ۳۱.

می پرسند از حال کسی که از دهانش چرک و خون جاری است می گویند که: او نظر می کرد و هر سخن بدی که از مردم می شنید نقل می کرد، و به ایشان نسبت می داد.

بعد از آن می پرسند از حال کسی که گوشت خود را می خورد که این بدبخت چرا آزارش به ما می رسد به آزاری که ما خود داریم؟ می گویند که: این گوشت مردم را به غیبت می خورد، و سخن چینی می کرد (۱).

و احادیث در این باب بسیار است و ما به نقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم.

فصل دوم: در بیان معنی غیبت است

و بعضی نزدیک به همین عبارت تعریف کرده اند که در حدیث واقع شده است که: یاد کردن مؤمن است در حال غیبت او به نحوی که اگر بشنود خوشش نیاید و آزرده شود.

و اکثر تعریف غیبت چنین کرده اند که تنبیه کردن است در حال غیبت انسان معین، یا آنکه در حکم معین باشد، بر امری که او کراهت داشته باشد که آن امر را به او نسبت دهند، و آن امر در او باشد، و آن امر را به حسب عرف نقص و عیب شمارند، خواه این تنبیه به گفتن باشد، و خواه به اشاره کردن باشد، و خواه به کنایه باشد، و خواه به صریح، و خواه به نوشتن.

و قید کردیم به انسان معین از برای آنکه اگر معین نباشد غیبت نیست، مثل آنکه

ص: ۴۰۹

گوید: یکی از اهل این شهر چنین عیبی دارد، این حرام نیست مگر آنکه به نحوی گوید که به قرینه سامع بیابد آن غیبت است هر چند نام نبرد. و در حکم معین آن است که گوید زید و عمرو یکی از ایشان فلان عیب را دارد، و بعضی این قسم سخن را غیبت آن هر دو شخص می دانند؛ زیرا که هریک را در معرض این احتمال در آوردن نقص شأن اوست، و اگر بشنود آزرده می شود.

و اینکه گفتیم آن دو امر در او باشد، برای اینکه بهتان بدر رود؛ زیرا مشهور این است غیبت و بهتان غیر یکدیگرند هر چند بهتان بدتر است، و غیبت آن است که بیان عیبی کنند که در او باشد، و بهتان آن است که عیبی از برای او اثبات کنند که در او نباشد.

چنانچه به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است: از جمله غیبت آن است که در شأن برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است، و از جمله بهتان آن است که در حق برادر مؤمن خود چیزی بگوئی که در او نباشد (۱).

و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق می کنند که شامل بهتان نیز هست.

چنانچه به سند معتبر از داود بن سرحان منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از غیبت، فرمود: آن است که به برادر مؤمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد، یا آنکه بدی را از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد، و به گواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود (۲).

و قید کردیم که آن امر به حسب عرف عیب باشد، برای آنکه اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش آید غیبت نیست، مثل آنکه می گوئیم که فلان

ص: ۴۱۰

۱- ۱) اصول کافی ۳۵۸/۲ ح ۷ و بحار الانوار ۲۴۸/۷۵ ح ۱۵.

۲- ۲) اصول کافی ۳۵۷/۲ ح ۳.

شخص نماز شب می کند و او بدش می آید، امّا اگر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش آزرده‌گی او شود غیبت است، خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش، مثل آنکه گویند: دنی زاده است، یا جولاه زاده است، مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد.

و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست، پس اگر به کنایه گوید هم غیبت است، مثل آنکه حرف کسی مذکور شود بگوید: الحمد لله که ما به محبت ریاست مبتلا نیستیم، و غرضش کنایه به آن شخص باشد که مبتلاست، یا آنکه گوید: خدا ما را و او را از محبت دنیا نجات دهد، و غرضش اثبات این عیب باشد برای او، و خود را برای رفع مظنه شریک کند. و امثال این سخنان از تلبیساتی که در باب غیبت شایع گردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستگی و فروتنی خود را ناصح مردم بودن بر وجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش می کنند.

و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست، بلکه اگر مذمت شخصی را به دیگری بنویسند، داخل است در غیبت. و همچنین اگر عیب کسی را به اشاره چشم و ابرو و یا دست اظهار کنند، یا در حرف، یا در راه رفتن، یا غیر آن از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند، غیبت است.

فصل سوم: در بیان فردی چند از غیبت است که علماء استثنا کرده اند

و آن ده قسم است:

اول: تظلم مظلوم است که کسی بر او ظلمی کرده باشد و او به نزد شخصی آید،

ص: ۴۱۱

و اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص دفع آن ظلم از او بکند، و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است، امّا در صورتی که آن شخص قادر بر دفع آن ظلم باشد و غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد، و غرض قائل نیز همین باشد، و نزد همان شخص که توقع این نفع از او دارد بگوید و نزد دیگران نگوید.

دوم: نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی می داند، و می خواهد که به این گفتن و نقل کردن شاید او ترک نماید، و این مشروط است به شرایط نهی از منکر که بدانند فعل آن شخص بد است، و منکر است، و تجویز تأثیر بکند، و خوف ضرر نداشته باشد، و به کمتر از این داند که او برطرف نمی کند، پس اگر نداند آن کاری که او می کند بد است، به اینکه مثلاً مسئله خلافی باشد، و احتمال دهد که او به رأی مجتهدی عمل می کند که آن فعل را حلال می داند، مذمت او بر این فعل نمی تواند کرد.

و همچنین اگر داند که این گفتن فایده نمی کند، و باعث این نمی شود که آن شخص آن فعل را ترک کند نمی باید گفت، و همچنین اگر خوف ضرری به بدن او یا مال او یا عرض او یا احدی از مؤمنین و مؤمنات داشته باشد جایز نیست گفتن، و همچنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که به آن نصیحت او برطرف می کند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند، و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد، و عداوتها و کینه ها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر را وسیله تدارک کینه خود کرده باشد، و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد.

سوم: آن است که به عنوان فتوا خواهد که از عالمی مسئله ای پرسد، و در آن ضمن مذمت کسی مذکور شود، مثل آنکه می پرسد پدرم مال مرا برداشته آیا

می توانم با او دعوا کنم، و در این فرد هم تا ممکن باشد به نحوی سؤال کند که نفهمند پدر خودش مراد است، به این گونه بگویند که اگر پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چون است می باید چنین کند، و اگر به این نحو بیان نتواند کرد می باید سعی کند که به غیر آن عالم دیگری نشود.

چهارم: نصیحت مستشیر است، مثل آنکه شخصی با کسی مشورت می کند که مال خود را به فلان شخص بدهم به قرض یا به مضاربه بدهم یا نه، یا دختر خود را می خواهم به او تزویج نمایم، در این صورت واجب است که آنچه خیر او را داند بگوید، و اگر داند که به مجمل بگوید که مکن او ترک می نماید به همین اکتفا نماید، و اگر او راضی نشود مگر به تفصیل همان عیبی که در همان معامله دخیل است بگوید و زیاده از آن نگوید، و اگر از او سؤال ننماید و به اعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معامله با آن شخص از برای خدا خوب است، در صورتی که داند ضرر عظیم به او می رسد از معامله آن شخص.

پنجم: بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر به دین مردم رسانند، و مردم را فریب دهند و گمراه کنند، بیان بدعت ایشان کردن واجب است، و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است خصوصاً بر علما.

چنانکه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه ببینید اهل ریب و بدعتها را بعد از من، پس اظهار کنید بیزاری از ایشان را، و ایشان را دشنام زیاد بدهید، و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید، بلکه اگر ضرر شود بهتان هم نسبت به ایشان بگوئید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام، و مردم از ایشان حذر نمایند، و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند، تا حق تعالی از برای شما به سبب این رفع بدعت حسنات بسیار

بنویسد، و بلند کند درجات شما را در آخرت (۱).

و در حدیث صحیح دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مصاحبت مکنید با اهل بدعت، و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود، چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: آدمی بر دین دوست خود است (۲).

و احادیث در این باب بسیار است، و بعضی در باب بدعت گذشت، و ضرر هیچ طایفه نسبت به ایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست؛ زیرا که کفار بحت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان احتراز می نمایند، اما ارباب بدعت چون در لباس مسلمانند و به تصنع و ریا خود را از اهل خیر می نمایند مردم فریب ایشان را می خورند، پس علما و غیر ایشان واجب است که اظهار بطلان ایشان بکنند، و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت به متابعت ایشان گمراه نشوند.

ششم: بیان خطای اجتهاد مجتهدین است، که مجتهدی رأی اختیار کرده باشد، و مجتهد دیگری رأی او را خطا داند، جایز است که بیان خطای او بکند، و دلایل بر بطلان رأی او بگوید، چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین و علمای گذشته می کرده اند، و این باعث نقص هیچ یک از ایشان نیست، و هر یک به سعی جمیل خود که در احیای دین کرده اند مثاب و مأجورند، اما می باید که به قدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند، و مبالغه در

ص: ۴۱۴

۱- ۱) اصول کافی ۳۷۵/۲ ح ۴.

۲- ۲) اصول کافی ۳۷۵/۲ ح ۳.

تشیع و مذمت نکنند، و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد، و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد، و در اینجا شیطان را راهها و حیلها بسیار است.

هفتم: در بیان جرح راویان اخبار و احادیث است، چنانچه علمای ما در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت، و تمیز میان صحیح و غیر صحیح، و معتبر و غیر معتبر از احادیث، و چون غرض دینی متعلق است به این امر لهذا جایز دانسته اند.

هشتم: اگر شخصی به وصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد، و برای تمیز و معرفت او را به آن وصف ذکر کنند، مثلاً فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور، و بعضی مطلقاً تجویز کرده اند ذکر این عیوب ظاهره را، و بعضی گفته اند در صورتی جایز است که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد، و احتیاط در آن است که تا ممکن باشد به عبارتی نگویند که اگر او بشنود آزرده شود، و موجب نقص او باشد عرفاً، مثل اینکه بگویند فلان کوره؛ زیرا که به جای این عبارت دیگر می توان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد، و بر استثناء این فرد مجملاً بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: غیبت آن است که در حق برادر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است، اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب و مبادرت در امور پس آن غیبت نیست، و بهتان آن است که چیزی بگوئی که در او نیست (۱).

ص: ۴۱۵

نهم: غیبت جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب باشند، و تظاهر به آنها نمایند، مانند ارباب مناصب جور که مناصب ایشان فسق است، و علانیه مرتکب آنها هستند، پس اگر همان گناه را که علانیه می کنند، و همه کس می دانند، و ایشان پروائی هم از گفتن دیگران ندارند بگویند، البته غیبت نیست، مثل آنکه بگویند فلان شخص حاکم فلان شهر است، اگر آن شخص بشنود او را خوش می آید.

و در غیبت مأخوذ است که او کراهت داشته باشد، و اگر گناهی را به علانیه کند و از ذکرش آزرده شود، مثل آنکه کسی در مجامع گناهی را می کند و اخفا نمی کند، اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده می شود، این نیز مشهور آن است که غیبت نیست، اما اگر او را مذمت کنند، و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند، با آنکه متجاهر به بعضی از کبایر باشد خلاف است، و دور نیست که مذمتش بر آن گناهانی که علانیه می کند توان کردن، هرچند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد، اما گناهان مخفیش را ذکر نکردن اولی و احوط است، و بر استثناء این فرد مجمل احادیث بسیار وارد است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: هر که در غیبت کسی او را به چیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است، و اگر او را به چیزی یاد کند که در او نباشد بهتان بر او زده است (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر گاه فاسق متجاهر به فسق باشد و علانیه گناه کند، او را حرمت نیست و غیبت او حرام نیست (۲).

ص: ۴۱۶

۱- ۱) اصول کافی ۳۵۸/۲ ح ۶.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۵۳/۷۵ ح ۳۲.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: سه کسند که ایشان را حرمتی نیست: صاحب بدعتی که به خواهش خود بدعتی در دین پیدا کرده باشد، و امام جائز، و فاسقی که علانیه فسق کند (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حرمت فاسق از همه کس کمتر است (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکنند، و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید، و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند، پس او مروّتش کامل گردیده، و عدالتش ظاهر شده، و برادریش واجب گردیده، و غیبتش حرام گردیده است (۳).

و به سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مثل این مضمون منقول است (۴).

و یک فرد دیگر نزدیک به این فرد علما استثنا کرده اند، که هر گاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند، و آن را با یکدیگر تکرار کنند بدون آنکه ثالثی مطلع شود، اکثر گفته اند که غیبت نیست، و بعضی این را حایز ندانسته، و احتیاط در ترک است.

دهم: آنکه جمعی مطلع شوند بر گناهی که موجب حد و تعزیز شرعی باشد، و عدد ایشان آن قدر باشد که به گواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود، جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور.

ص: ۴۱۷

۱-۱) بحار الانوار ۲۵۳/۷۵ ح ۳۳.

۲-۲) بحار الانوار ۲۴۷/۷۵ ح ۱۱.

۳-۳) بحار الانوار ۲۵۲/۷۵ ح ۲۶.

۴-۴) بحار الانوار ۲۵۱/۷۵-۲۵۲ ح ۲۵.

و مشهور میان علما این است که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش، او نیز در گناه مثل غیبت کننده است.

چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است.

و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما آن است که تا ممکن باشد می باید رد آن غیبت بکند، و منع نماید، و برادر مؤمن خود را یاری کند، و اگر نتواند برخیزد، و اگر قدرت بر برخاستن هم نداشته باشد به دل کراحت داشته باشد و راضی به آن نباشد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند، و او را به منع کردن غیبت کننده نصرت و یاری کند خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند، و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت نصرت و اعانت او داشته باشد، خدا او را پست کند در دنیا و آخرت (۱).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که رد کند غیبت را از عرض برادر مؤمن خود، آن عمل برای او حجابی گردد از آتش جهنم (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که، حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ص: ۴۱۸

۱-۱) بحار الانوار ۲۵۵/۷۵ ح ۳۸.

۲-۲) بحار الانوار ۲۵۳/۷۵ ح ۳۴.

فرمود: هر که رد کند از عرض برادر مؤمن خود، خدا بهشت را برای او بنویسد البتّه (۱).

و بعضی از علما گفته اند که: هر گاه شخصی غیبت شخصی کند، و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه، جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم به فسق او کنیم؛ زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است، و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد، و نهی کردن او ایذاء مسلم است، و تا معلوم نشود که آنچه او می کند فسق است ایذاء او جایز نیست.

و دور نیست که در این باب به تفصیلی قائل توان شد که اگر قائل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد، و اگر قائل از اهل صلاح و ورع باشد، و بنای اکثر امورش بر تدبیر باشد و محامل صحیح درباره او بسیار باشد، اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او را بازدارند که او آزرده نشود، به اینکه توجیهی برای فعل آن شخص غایب پیدا کنند یا به نحو دیگر بکنند، و الا ساکت شوند و حکم به فسق قائل نکنند، و در این باب رعایت احتیاط مهمما ممکن از طرفین لازم است، و الله اعلم.

فصل پنجم: در کفّاره غیبت و توبه از آن است

و شرایطی که در توبه های دیگر معتبر است و گذشت در اینجا نیز معتبر است، و چون حقّ الناس است باید غیبت کننده نزد هر کس که هتک عرض او کرده است تا

ص: ۴۱۹

ممکن باشد او را به ذکر جمیل یاد کند، و آن معایب را از خاطر آنها بدر کند، و در باب ابراء ذمّت از او طلبیدن احادیث اختلافی دارد.

چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: غیبت بدتر از زناست، پرسیدند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: زیرا که زناکار توبه می کند و خدا توبه اش را قبول می کند، و غیبت کننده توبه اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند [\(۱\)](#).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند کفّاره غیبت چیست؟ فرمود: آن است که استغفار کنی از خدا از برای او هرگاه که او را یاد کنی [\(۲\)](#).

و به سند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: کفّاره غیبت آن است که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده ای [\(۳\)](#).

و جمع میان این احادیث به این نحو کرده اند که: اگر صاحب حق شنیده باشد، و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن می باید طلبید، و اگر نشنیده باشد یا اگر شنیده باشد و ابراء ذمه از او نتوان طلبید، به اینکه مرده باشد یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد، و احتیاط آن است که اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند، مگر آنکه باعث آزرده شدن او شود و ایدای او باشد، و اگر در این صورت مجمل از او ابراء ذمه توان طلبید که او آزرده نشود و نداند احوط آن است که ترک نکند، و الله تعالی يعلم.

ص: ۴۲۰

۱-۱) بحار الانوار ۲۵۲/۷۵ ح ۲۷.

۲-۲) اصول کافی ۳۵۷/۲ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۲۵۲/۷۵-۲۵۳ ح ۲۹.

و گمان بد بردن به ایشان است

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که مؤمن یا مؤمنه را بهتان زند به چیزی که در او نباشد، حق تعالی او را در طینت خبال بدارد تا از عهده گفته خود بیرون آید، پرسیدند که: طینت خبال چیست؟ فرمود: چرکی است که از فرجهای زناکاران بیرون می آید (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که بهتان زند بر مؤمنی یا مؤمنه ای، و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد، خدا او را روز قیامت بر تلی از آتش نگه دارد تا از عهده سخن خود بدر آید (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: زینهار بپرهیزید از گمان بد به مردم بردن که گمان بد بدترین دروغهاست (۳).

و به سند معتبر منقول است که: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند میان حق و باطل چقدر فاصله است؟ حضرت فرمود: چهار انگشت، بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش و بعد از آن فرمود که: هر چه را به چشم خود می بینی حق است، و آنچه را به گوش خود می شنوی اکثرش باطل است (۴).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر که متهم دارد برادر مؤمن

ص: ۴۲۱

۱-۱) اصول کافی ۳۵۷/۲-۳۵۸ ح ۵.

۲-۲) بحار الانوار ۱۹۴/۷۵ ح ۵.

۳-۳) بحار الانوار ۱۹۵/۷۵ ح ۸.

۴-۴) بحار الانوار ۱۹۶/۷۵ ح ۹.

خود را، ایمان در دلش می‌گذارد چنانکه نمک در آب می‌گذارد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که متهم سازد برادر دینی خودش را، حرمت ایمانی از میان ایشان زایل می‌گردد (۲).

و به سندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: کارهای برادر مؤمن خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محملی نیابی، و گمان بد مبر به کلمه ای که از برادر مؤمنت صادر شود تا محمل خیری از برایش یابی (۳).

و در حدیث دیگر فرمود که: از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن، پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی (۴).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: تعجیل مکنید در حکم کردن به بدی شیعیان ما که اگر یک قدم ایشان می‌لغزد قدم دیگر ایشان ثابت می‌ماند.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: خوشا حال کسی که مشغول سازد او را عیبهای خود از عیبهای مردم (۵).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: نزدیک ترین احوال آدمی به کفر آن است که با کسی برادری کند در دین، و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند که یک روزی او را بر آنها ملامت کند (۶).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: ای گروهی که به

ص: ۴۲۲

۱-۱) اصول کافی ۳۶۱/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۳۶۱/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۳۶۲/۲ ح ۳.

۴-۴) بحار الانوار ۱۹۷/۷۵ ح ۱۵.

۵-۵) نهج البلاغه ص ۲۵۵ خطبه ۱۷۶.

۶-۶) اصول کافی ۳۵۴/۲ ح ۱.

زبان مسلمان شده آید، و ایمان به دل شما نرسیده است، مذمت مکنید مسلمانان را، و تتبع عیبهای ایشان مکنید، که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند، و او را رسوا کند اگر چه در میان خانه اش باشد (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که گناه مؤمنی را فاش کند، چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد، و هر که مؤمنی را بر گناهی سرزنش کند، نمیرد تا مرتکب آن بشود (۲).

و در حدیث دیگر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند (۳).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: همین بس است عیب از برای آدمی که نظر کند به عیبی چند از مردم که در خودش هست و از آنها غافل است، و ملامت کند مردم را برای امری چند که خود ترک آنها نمی تواند کرد، و آزار کند کسی را که با او همنشینی می کند (۴).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: اگر شخصی بر دست راست تو باشد، و بر امری و رأیی باشد و بر دست چپ تو بیاید در حق او به غیر سخن خیر مگو، و از او بیزاری مجو تا همان سخن را بار دیگر از او نشنوی، به درستی که دلها در میان دو انگشت از انگشتان قدرت خداست، به هر نحو که می خواهد می گرداند، یک ساعت چنان و یک ساعت چنین، و بسیار است که بنده توفیق خیری می یابد.

ص: ۴۲۳

۱-۱) اصول کافی ۳۵۴/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۳۵۶/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۳۵۶/۲ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۳۱۵/۲ ح ۱۵.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که نفس خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند.

بدان که گمان بد به مردم بردن بد است، و خود را در مواضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بد مردم در آوردن بد است. چنانچه به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: ای فرزند هر که با مصاحب بد مصاحبت می کند سالم نمی ماند، و هر که در جای بد داخل می شود متهم می گردد، و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی می کشد (۱).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در هنگام وفات وصیت فرمود: ای فرزند زینهار پرهیز از محللای تهمت، و از مجالسی که گمان بد به اهلش می برند، به درستی که همنشین بد فریب می دهد کسی را که با او می نشیند (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: سزاوارترین مردم به تهمت کسی است که با اهل تهمت همنشینی می کند (۳).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: هر که خود را در محلّ تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد به او می برد (۴).

و بر این مضمون احادیث بسیار است.

ص: ۴۲۴

۱-۱) بحار الانوار ۹۰/۷۵ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۹۰/۷۵ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۹۰/۷۵ ح ۳.

۴-۴) بحار الانوار ۹۰/۷۵ ح ۴.

که منشأ اصلی غیبت در اکثر ناس همین است. بدان که حسد بدترین صفات ذمیه نفسانی است، و اول معصیتی که حق تعالی را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعث حسد بود. و مشهور این است که اظهارش از گناهان کبیره است، و منافی عدالت است، و اصلش از گناهان قلب و امراض نفس است، و آدمی در دنیا نیز به اصل این خصلت معذب است، و اکثر ملکات بد چنین است که آدمی قطع نظر از عقوبت آخرت در دنیا نیز به آن معذب است.

و حسد آن است که زوال نعمت را از محسود خواهد، و اگر از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد این غبطه است، و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح است، و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود می خواهد، هر کس را که در نعمتی می بیند آزرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد، و این ممکن نیست که نعمت خدا را از همه کس برطرف شود؛ لهذا او همیشه از خلق بد خود در شکنجه و محنت است.

و همچنین صاحب حرص می خواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد، و این مطلب هرگز او را میسر نیست؛ لهذا پیوسته در الم است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است، و این میسر نمی شود که همیشه او غالب باشد؛ لهذا پیوسته در تعب است، و جمیع اخلاق سیئه چنین اند.

و صاحب حسد باید تفکر نماید که صاحبان نعمتها از مقدار او چیزی کم نکرده اند، و خداوندی که آن نعمت ها را به آنها داده است قادر است که اضعاف آن نعمتها را به او دهد بی آنکه از آنها چیزی کم کند، و بداند که خیر او در آنها نبوده که به او نداده است، و اگر به او میداد از برای او وبال بود، و فکر کند که این حسد بردن

و غم خوردن به محسود او هیچ ضرر نمی رساند، و ضرر دنیا و عقبا به خودش می رسد، و با این تفکرات صحیح به خدا متوسل شود، و با نفس معارضه و مجادله کند تا حق تعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد، که هیچ صفت به حسب عقل و شرع از این بدتر نیست.

چنانچه به سندهای معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقول است که: حسد ایمان را می خورد چنانچه آتش هیزم را می خورد (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق تعالی به حضرت موسی و حی فرمود: ای پسر عمران حسد مردم مبر بر آنچه عطا کرده ام ایشان را از فضل خود، و نظر خود را به سوی آنها میفکن، و نفس خود را از پی آنها مفرست؛ به درستی که کسی که حسد مردم می برد دشمن نعمتهای من، و منع کننده قسمتهای من است، که قسمت کرده ام میان بندگان خود، و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مؤمن غبطه می کند اما حسد نمی برد، و منافق حسد می برد و غبطه نمی کند (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت لقمان پسر خود را وصیت فرمود که: حسود را سه علامت است: چون غایب شد غیبت می کند، و چون حاضر شد تملق می کند، و چون مصیبتی به محسود رسید شماتت می کند (۴).

و در حدیث دیگر فرمود که: حسود را راحت نمی باشد (۵).

ص: ۴۲۶

۱-۱) اصول کافی ۳۰۶/۲ ح ۱ و ۲.

۲-۲) اصول کافی ۳۰۷/۲ ح ۶.

۳-۳) اصول کافی ۳۰۷/۲ ح ۷.

۴-۴) بحار الانوار ۲۵۱/۷۳ ح ۱۱.

۵-۵) بحار الانوار ۲۵۲/۷۳ ح ۱۲.

یا أباذر لا یدخل الجنة قتات، قلت، و ما القتات؟ قال: التمام.

یا أباذر صاحب النمیمه لا یستریح من عذاب الله عزّ و جلّ فی الآخره.

ای ابوذر داخل بهشت نمی شود قتات، ابوذر پرسید: کیست قتات؟ فرمود: نَمَام و سخن چین که سخنهاى مردم را نزد دیگران نقل کند تا در میان ایشان عداوت پیدا کند.

ای ابوذر صاحب نیمه و سخن چین راحت نمی یابد از عذاب خدا در آخرت.

به سند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که به صحابه فرمودند:

می خواهید خبر دهم شما را به بدترین شما؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود:

جماعتی اند که راه می روند در میان مردم به سخن چینی، و جدائی می افکنند میان دوستان، و طلب می کنند عیبهای برای جماعتی که بری اند از عیب (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است که: بهشت حرام است بر سخن چینانی که در میان مردم نَمَامی می کنند (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: چهار کسند داخل بهشت نمی شوند: کاهن که خبر از جن می دهد، و منافق، و کسی که مداومت کند بر خوردن شراب، و سخن چین (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت موسی در حالی که با خداوند خود مناجات

ص: ۴۲۷

۱-۱) اصول کافی ۳۶۹/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۳۶۹/۲ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۲۶۳/۷۵ ح ۱.

می فرمود، نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید، گفت: پروردگارا این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است؟ خطاب رسید این نیکوکار بود به پدر و مادر و تمامی نمی کرد (۱).

و به سند معتبر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود از سخن چینی، و گوش دادن به آن، و فرمود: تمام داخل بهشت نمی شود، و فرمود: حق تعالی بهشت را حرام کرده است بر کسی که منت بر مرد بسیار گذارد، و بر بخیل، و بر تمام (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: سه کسند که داخل بهشت نمی شوند: کسی که خون مسلمانان را ریزد، و شراب خوار، و سخن چین (۳).

و به سند صحیح منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود، و بدنش مانند خر، و به هزار نوع از عذاب معذب بود، صحابه پرسیدند: عمل آن زن چه بود که مستحق آن عذاب شده بود؟ فرمود: سخن چین و دروغگو بود (۴).

يا اباذر من كان ذا وجهين و لسانين في الدنيا، فهو ذو لسانين في النار.

ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا، پس او صاحب دو زبان یا دو رو خواهد بود در آتش جهنم.

ص: ۴۲۸

۱- ۱) بحار الانوار ۲۶۳/۷۵ ح ۲.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۶۴/۷۵ ح ۴.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۶۴/۷۵ ح ۵.

۴- ۴) بحار الانوار ۲۶۴/۷۵ ح ۷.

بدان که از جمله منافقان آن است که با مردم به زبان نیک و روی خوش ملاقات نمایند، و اظهار محبت کنند، و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند، و مذمت ایشان کنند، و این خسیس ترین صفات ذمیه است.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: بد بنده ای است بنده ای که مصاحب دو رو و دو زبان باشد، و در حضور مبالغه نماید در مدح، و در غیبت گوشت او را خورد، و اگر عطائی به او کنند حسد برد، و اگر به بلائی مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که ملاقات کند مسلمانان را به دو رو و دو زبان، چون در صحرای محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: آدم دو رو در قیامت می آید یک زبان از پشت سر و یک زبان از پیش رو آویخته، که از هر دو زبانش آتش شعله کشد تا آتش در بدنش افتد، بعد از آن ندا کنند در آن صحرا: این است که در دنیا دو رو و دو زبان داشت تا روز قیامت به این صفت معروف شود (۳).

و در حدیث دیگر منقول است که: حق تعالی به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود: یا عیسی باید که زبان تو در آشکار و نهان یکی باشد، و همچنین دلت باید یکی باشد، تو را می ترسانم از بدیهای نفس خودت، و من عالمم به بدیهای نفس، سزاوار نیست دو زبان در یک دهان، و دو شمشیر در یک غلاف، و دو دل در یک

ص: ۴۲۹

۱-۱) اصول کافی ۳۴۳/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۲۴۳/۲ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۲۰۳/۷۵ ح ۵.

یا أباذر المجالس بالأمانه، و افشاء سرّ أخیک خیانه، فاجتنب مجلس العشیره.

ای ابوذر مجالس می باید به امانت باشد، و حرفی که در آنجا مذکور شود و احتمال ضرری نسبت به صاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن حرف نباید در جائی نقل کنند، و افشا کردن سرّی که برادر مؤمن در پنهانی به تو گفته باشد و راضی به نقل آن نباشد خیانت است، پس اجتناب کن در فاش کردن راز برادر خود، و اجتناب کن از مجلسی که خویشان با یکدیگر می نشینند و بد مردم را می گویند، یا افتخار به پدران می کنند، یا به نفاق با یکدیگر می نشینند، و چون جدا شدند راز یکدیگر را فاش می کنند.

بدان که از آداب مجالس و مصاحبتها آن است که رازهای آن مجلس را فاش نکنند که مفسد عظیمه بر این مترتب می شود، و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار می گذرد که اعتماد بر دوستی و آشنائی کرده از یکدیگر مخفی نمی دارند، و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم شود، و این نیز قسمی است از سخن چینی.

و همچنین سرّی که برادر مؤمنی به این کس بسپارد امانتی است از او، و آن را نقل کردن بدترین خیانتهاست؛ زیرا چنانچه تو سرّ برادر خود را نگاه نداشتی آن دیگر هم سرّ تو را نگاه نخواهد داشت، و آن دوست را هم دوستی است، و دوست گاه باشد که دشمن این کس باشد، و در اندک زمانی سخن فاش می شود. بلی اگر

ص: ۴۳۰

غرض دینی متعلق باشد به ذکر کردن آنچه در آن مجلس گذشته است جایز است نقل کردن.

چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: آنچه در مجالس می گذرد امانت است مگر سه مجلس: مجلسی که در آن خونی به حرام ریخته شود، و مجلسی که در آن فرج حرامی را حلال کنند، و مجلسی که در آن مالی را به ناحق و حرام ببرند (۱).

و از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است: سه کس اند که در سایه عرش الهی اند در روزی که به غیر سایه عرش سایه ای نیست: شخصی که برادر مؤمن خود را کخدا کند، یا او را خادمی بدهد، یا سرّی از اسرار او را بپوشاند (۲).

و بدان که چنانچه کتمان اسرار مؤمنان لازم است، کتمان اسرار خود نیز لازم است، و مردم را بر امور مخفی خود که از افشای آنها خوف ضرری باشد زود به زود مطلع نمی باید کرد، و به هر دوستی اعتماد نمی توان کرد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: هر که سرّ خود را پنهان داشت اختیار به دست اوست، و هر سرّی که از دو کس تجاوز کرد فاش می شود (۳).

و بعضی گفته اند که: مراد آن است که هر سرّی که از دو لب آدمی گذشت فاش می شود.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: به بعضی از اصحاب خود فرمود:

مطلع مکن دوست خود را بر سرّ خود، مگر بر چیزی که اگر دشمنت بداند به تو

ص: ۴۳۱

۱-۱ بحار الانوار ۴۶۵/۷۵ ح ۷.

۲-۲ بحار الانوار ۷۰/۷۵ ح ۱۰.

۳-۳ بحار الانوار ۶۸/۷۵ ح ۱.

ضرر نرسد؛ زیرا که دوست یک روزی دشمن می شود (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: با دوست خود به همواری دوستی کن شاید که روزی دشمن شود، و با دشمن خود به همواری دشمنی کن شاید که روزی دوست تو بشود (۲).

یا أباذر تعرض من أعمال أهل الدنيا على الله من الجمعة إلى الجمعة في يومين الاثنين والخميس، فيغفر كل عبد مؤمن إلا عبدا كانت بينه وبين أخيه شحنا، فيقال: اتركوا عمل هذين حتى يصلحا.

یا أباذر ایاک و هجران أخیک، فانّ العمل لا يتقبل مع الهجران.

یا أباذر أنهاك عن الهجران، و ان كنت لا بدّ فاعلا فلا تهجره ثلاثة أيام كملا، فمن مات فيها مهاجرا لأخيه كانت النار أولى به.

ای ابوذر عرض می کنند اعمال اهل دنیا را بر خدا آنچه کرده اند از جمعه تا جمعه در هر روز دوشنبه و روز پنجشنبه، پس می آمرزند گناه هر بنده مؤمنی را مگر بنده ای که میان او و برادر مؤمنش کینه و عداوتی بوده باشد، پس می گویند:

واگذارید عمل این دو مؤمن را تا با یکدیگر صلح کنند، و کینه از میان ایشان برطرف شود.

ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مؤمن خود به آزرده گی، به درستی که با هجران و دوری از برادر مؤمن عملی مقبول نمی شود.

ای ابوذر تو را نهی می کنم از هجران از برادر مؤمن، و اگر به ناچار دوری کنی تا

ص: ۴۳۲

۱-۱) بحار الانوار ۷۱/۷۵ ح ۱۲.

۲-۲) بحار الانوار ۱۷۷/۷۴ ح ۱۴.

سه روز تمام مکن، و کسی که سه روز از برادر خود به خشم و غضب کناره کند، و در آن سه روز به آن حال بمیرد آتش جهنم اولاست به او.

و به سند معتبر منقول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: می خواهید خبر دهم شما را به بدترین مردم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: بدترین مردم کسی است که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند (۱).

و به سند دیگر منقول است که امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندان خود فرمود: ای فرزندان زینهار بپرهیزید از دشمنی کردن با مردم؛ زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند: یا عاقلی است که مکر می کند به شما و شما را به مکر مغلوب می گرداند، یا جاهلی است که به زودی در برابر معارضه و سفاهت می کند (۲).

و در حدیث دیگر وارد است که: چهار چیزند که اندک آنها بسیار است: آتش اندکی از آن بسیار است، و خواب اندکی از آن بسیار است، و بیماری اندکی از آن بسیار است، و عداوت اندکی از آن بسیار است (۳).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است، و هر که خلقش بد است خودش پیوسته در عذاب است، و هر که با مردم منازعه بسیار می کند مرّوت و انسائیتش برطرف می شود، و کرامت و عزّتش زائل می گردد، بعد از آن فرمود: پیوسته جبرئیل مرا نهی می کرد از منازعه کردن با مردم، چنانچه نهی می کرد از شراب خوردن و بت پرستیدن (۴).

و در حدیث دیگر فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ص: ۴۳۳

۱-۱) بحار الانوار ۲۱۰/۷۵.

۲-۲) بحار الانوار ۲۰۹/۷۵ ح ۱.

۳-۳) بحار الانوار ۲۱۰/۷۵ ح ۲.

۴-۴) بحار الانوار ۲۱۰/۷۵ ح ۴.

فرمود: جبرئیل مرا وصیتی کرد که زینهار با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را ظاهر می کند، و عزت را برطرف می کند (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هجرت و دوری بیش از سه روز نمی باشد (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: دو کس جدا نمی شوند از یکدیگر مگر آنکه یکی مستوجب بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی می گردد، و گاه باشد که هر دو مستحق گردند، شخصی عرض کرد: فدای تو کردم مظلوم چرا مستحق لعنت گردد؟ فرمود: زیرا که برادر مؤمن خود را نمی خواند به صلّه و احسان، و از سخن زشت او تغافل نمی کند، از پدرم شنیدم می فرمود: چون دو کس با یکدیگر منازعه کنند، و یکی بر دیگری جور و زیادتی کند، باید که مظلوم برگردد به سوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است، و بگوید: ای برادر مؤمن بر تو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادر مؤمنش قطع شود، به درستی که حق تعالی حکم کننده عادل است، و حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت (۳).

و در حدیث دیگر فرمود: که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند از اسلام بدر می روند، و از میان ایشان ولایت برطرف می شود، و هر یک از ایشان که سبقت گیرد در سخن گفتن با برادرش روز قیامت زودتر داخل بهشت می شود (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: پیوسته شیطان خوشحال است مادام که دو مسلمان از یکدیگر کناره می گیرند، چون با یکدیگر ملاقات

ص: ۴۳۴

۱-۱) بحار الانوار ۲۱۰/۷۵ ح ۳.

۲-۲) اصول کافی ۳۴۴/۲ ح ۲.

۳-۳) اصول کافی ۳۴۴/۲ ح ۱.

۴-۴) اصول کافی ۳۴۵/۲ ح ۵.

کردند زانوهایش به لرزه می آید، و بندهایش از هم جدا می شود، و فریاد می کند وای بر من این چه مصیبت بود که به من وارد آمد (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: صدقه ای که خدا آن را دوست می دارد اصلاح مردم است هنگامی که فساد و نزاع در میان ایشان باشد، و نزدیک گردانیدن ایشان است به یکدیگر هنگامی که از هم دوری کنند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود که: در میان دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از اینکه دو دینار تصدق نمایم (۳).

یا أباذر من أحب أن يتمثل له قياما، فليتوب مفعده من النار.

یا أباذر من مات و فی قلبه مثقال ذره من کبر لم یجد رائحه الجنه، الا أن یتوب قبل ذلك، فقال رجل: یا رسول الله انی لیعجبنی الجمال حتی وددت أن علاقہ سوطی و قبال نعلی حسن، فهل یرهب علی ذلك؟ قال: کیف تجد قلبک؟ قال: أجده عارفا للحق مطمئنا الیه، قال: لیس ذلك بالكبر، و لكن الکبر أن تترك الحق، و تتجاوزہ الی غیره، و تنظر الی الناس، و لا ترى أن أحدا عرضه کعرضک و لا دمه کدمک.

یا أباذر أكثر من یدخل النار المستکبرون، فقال رجل: و هل ینجو من الکبر أحد یا رسول الله؟ قال: نعم من لبس الصوف، و ركب

ص: ۴۳۵

۱-۱) اصول کافی ۳۴۶/۲ ح ۷.

۲-۲) اصول کافی ۲۰۹/۲ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۲۰۹/۲ ح ۲.

الحمار، و حلب العنز، و جالس المساكين.

يا أباذر من حمل بضاعته، فقد برئ من الكبر، يعنى ما يشتري من السوق.

يا أباذر من جرّ ثوبه خيلاء لم ينظر الله عزّ و جلّ اليه يوم القيامة.

يا أباذر من رفع ذيله و خصف نعله و عفر وجهه، فقد برئ من الكبر.

يا أباذر من كان له قميصان، فليلبس أحدهما و ليلبس فى الآخر أخاه.

يا أباذر سيكون ناس من امتى يولدون فى النعيم و يغذون به، و همّتهم ألوان الطعام و الشراب، و يمدحون بالقول، اولئك شرار امتى.

يا أباذر من ترك لبس الجمال و هو يقدر عليه تواضعا لله عزّ و جلّ، فقد كساه حلّه الكرامه.

يا أباذر طوبى لمن تواضع لله تعالى فى غير منقصه، و أذلّ نفسه فى غير مسكنه، و أنفق مالا - جمعه فى غير معصيه، و رحم أهل الذلّ و المسكنه، و خالط أهل الفقه و الحكمة، طوبى لمن صلحت سريرته، و حسنت علانيته، و عزل عن الناس شرّه، طوبى لمن عمل بعلمه، و أنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من قوله.

يا أباذر البس الخشن من اللباس، و الصفيق من الثياب لئلاّ تجد الفخر فيك مسلكا.

ای ابوذر هر که دوست دارد که مردم در برابرش بایستند، پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند، و بداند که از اهل جهنم است.

ای ابوذر هر که بمیرد و در دلش به قدر سنگینی ذره ای از کبر باشد نشنود بوی بهشت را، مگر آنکه پیش از مردن توبه کند، شخصی گفت: یا رسول الله مرا خوش می آید جمال و دوست می دارم زینت را، حتی آنکه می خواهم علاقه تازیانه ام و بند نعلم نیکو باشد، آیا به سبب این حال بر من خوف این هست که تکبر داشته باشم؟ حضرت فرمود: دل خود را چگونه می یابی؟ گفت: دل خود را عارف و دانا می یابم به حق، و اطمینان و قرار دارد به سوی حق، و از قبول حق ابا ندارد، و شک و تزلزل در آن نیست، فرمود: پس این حال کبر نیست، و لیکن کبر آن است که حق را ترک کنی، و از حق در گذری به سوی غیر حق، و نظر کنی به مردم و چنین دانی که هیچ کس عرضش مثل عرض تو نیست، و خونس مثل خون تو نیست، یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی، و مردم را حقیر شماری.

ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل آتش جهنم می شوند متکبرانند، پس شخصی عرض کرد که: آیا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله؟ فرمود: بلی کسی که پشم بپوشد، و بر الاغ سوار شود، و بز را به دست خود بدوشد، و با مسکینان و فقیران همنشینی کند.

ای ابوذر هر که بضاعت خود را - یعنی چیزی که از بازار برای عیال خود می خرد - خود ببرد بری می شود از تکبر.

ای ابوذر هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبر، حق تعالی نظر رحمت به سوی او نکند در قیامت.

ای ابوذر هر که دامن جامه اش را بردارد به اینکه جامه را کوتاه بدوزد، یا اگر بلند باشد بر زند و بر زمین نکشد، چنانکه متکبران عرب می کرده اند، و نعلش را پینه

بزند، و رویش را نزد خدا بر خاک بمالد، بری می شود از کبر.

ای ابوذر هر که دو پیراهن داشته باشد، باید یکی را خود بپوشد، و یکی را به برادر مؤمن خود بپوشاند.

ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت من به هم رسند که در نعمت و لذت متولد شوند، و به غذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند، و همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها، و مردم ایشان را به سخنان و اشعار مدح نمایند، ایشان بدان امت منند.

ای ابوذر هر که ترک نماید جمال و زینت را، و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عزیز جلیل، خدا بر او حله کرامت بپوشاند.

ای ابوذر خوشا حال کسی که تواضع و شکستگی کند از برای خدا نزد مردم بی آنکه او را منقصبه ای باشد، و نقص دنیائی باعث آن شکستگی شده باشد، یا بدون آنکه در آن تواضع نقصی در دین او به هم رسد، یا بدون آنکه مذلتی در آن شکستگی برای او باشد، یا بدون آنکه خیانتی کرده باشد و به آن سبب تذلل نماید و ذلیل گرداند نفس خود را، نه مذلتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد، و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در طاعت خدا، و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت، و مخالطه و مصاحبت کند با اهل فقه و دانش و حکمت، خوشا حال کسی که به صلاح و نیکی باشد پنهان او و نیکو باشد علانیة او، دور گرداند از مردم شرّ و بدی و ضرر خود را، خوشا حال کسی که عمل نماید به علم خود، و انفاق نماید زیادتى مال خود را در راه خدا، و نگاه دارد زیادتى سخن خود را.

ای ابوذر لباسهای درشت بپوش، و جامه های گنده دربر کن تا فخر و تکبر به تو راه نیابد.

چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا به وضوح پیوسته بقیه مطالب را به نور چند مصباح ایضاح می نماید.

مصباح اول: در مذمت تکبر است

قدری از این مطلب در بیان معنی تواضع مذکور شد، بدان که تکبر بدترین صفات ذمیمه است، و موجب مذلت دنیا و آخرت می گردد، و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صادر شده است، و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد.

چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید: حمد و سپاس خداوندی را که لباس خود گردانید عزت و کبریا را، و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود، و قورق خود گردانید و بر غیر خود حرام کرد، و این دو صفت را از برای خود برگزید، و لعنت خود را مقرر ساخت برای کسی از بندگان که با او در این دو صفت منازعه نماید.

پس اول مرتبه در این باب ملائکه را امتحان فرمود، با اینکه عالم بود به آنچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود: من بشری خلق می کنم از گل، پس هرگاه خلقت او را درست کنم، و از روح خود بدمم در او، همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم، پس ملائکه همه سجده کردند، به غیر ابلیس که حمیت او را دریافت، و افتخار کرد بر آدم به خلق خود، و تعصب کرد بر آدم به اصل خود که اصل من از آتش است، و اصل آدم از خاک است، و من از او بهترم، پس و الله که او پیشوای متعصبان شد، و سلف متکبران گردید، که اول مرتبه اساس تعصب را او

گذاشت، و با خدا نزاع کرد در رداء تجبیر که مخصوص خداست، و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل و انقیاد را، آیا نمی بینید که او را به سبب تکبر حقیر کرد، و به سبب ترفع او را پست کرد، و در دنیا او را ملعون گردانید، و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا نمود. و اگر خدا می خواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیده ها را خیره کند، و ضیاء او عقلها را حیران گرداند، و بوی خوش او نفسها را تنگ کند می توانست کرد، و اگر چنین می کرد هر آینه گردنها برای او خاضع می گردید، و اطاعت بر ملائکه آسان می شد، و لیکن حق تعالی ابتلا می فرماید خلقتش را به بعضی از چیزها که اصلش و علتش بر ایشان مخفی است، تا آنکه با آزمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند، و تکبر از ایشان زایل گردد، و خیلا از ایشان دور شود.

پس عبرت بگیرید به آنچه حق تعالی به ابلیس کرد به سبب تکبر در هنگامی که نافرمانی کرد عمل طویل و سعی بسیار او را حبط کرد، با آنکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود، پس کی سالم می ماند بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل تکبر او را به عمل آورد.

پس حذر نمائید از این دشمن خدا که شما را به بلای خود مبتلا گرداند، و پرهیزید از مکرها و حيله های او، و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید، و تعزز و تجبیر را در زیر پای خود در آورید، و تکبر را از گردن خون بیفکنید، و تواضع را صلاح و حربۀ خود کنید در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او، به درستی که او را از هر اُمّیتی لشکرها و اعوان و پیادگان و سواران هست، و مباشید از قبیل قایل که تکبر کرد بر برادر خود بدون فضیلتی که خدا از برای او مقرر ساخته باشد، بلکه عظمت را بر خود بست، و حسد برادر خود برد، و حمیت در دلش غضب را برافروخت، و شیطان باد کبر در دماغش دمید تا برادر خود را کشت، و به ندامت

ابدی گرفتار شد، و گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید.

پس از خدا بترسید، و دشمنی با نعمتهای خدا مکنید، و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل، و عبر بگیریید به آنچه رسید به متکبران امتهای پیش از غضبها و عذابه‌های الهی، و پند بگیریید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را به خاک گذاشته اند، و پناه بگیریید به خدا از چیزهایی که موجب کبر است، چنانچه از بلاهای دهر پناه می‌گیریید.

به درستی که اگر خدا رخصت تکبیر برای احدی از خلقش می‌داد، هر آینده از برای پیغمبران و رسولانش رخصت می‌فرمود، و لیکن حق سبحانه و تعالی تکبیر را از برای ایشان نپسندیده، و تواضع و فروتنی از برای ایشان پسندیده، پهلوهای روی خود را بر زمین می‌گذاشتند، و روی خود را نزد خدا بر خاک می‌مالیدند، و بال مرحمت و مسکنت برای مؤمنان می‌گسترانیدند.

و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف می‌شمردند، و خدا ایشان را ممتحن ساخته بود به گرسنگی، و مبتلا ساخته بود به مشقتها، و به محنت می‌داشت ایشان را بترس و بیم از دشمنان، و در بوتۀ مکروهات ایشان را مصفّی و خالص می‌گردانید، پس خوشنودی و غضب خدا را از مردم به بسیاری مال و فرزندان می‌دانید؛ زیرا که غنا و توانگری فتنۀ الهی است، و فقر و درویشی امتحان خداست، به درستی که حق تعالی امتحان می‌فرماید بندگان متکبرش را به دوستان خود که در نظر ضعیف و حقیر می‌نمایند.

و به تحقیق که موسی بن عمران و برادرش هارون داخل شدند بر فرعون، و پیراهن‌های پشم پوشیده بودند، و عصاها در دست داشتند، پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزّتش دائمی باشد، فرعون گفت:

تعجب نمی‌کنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزّت و بقای ملک

می کنند، و خود با این حالند از فقر و مذلت، چرا دست رنجهای طلا در دست ندارند، چون طلا و جمع کردن آن در نظرش عظیم بود، و جامهٔ پشم و پوشیدن آن در دیده اش حقیر می نمود.

و اگر حق تعالی می خواست در هنگامی که پیغمبرانش را مبعوث می کرد از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید، و باغها و بوستانها به ایشان عطا فرماید که مرغان آسمان و وحشیان زمین را بر ایشان جمع آورد، هرآینه می کرد، و اگر چنین می کرد ابتلا و امتحان برطرف می شد، و استحقاق جزا نمی ماند، و آنها که قبول رسالتهای ایشان می کردند اجرهای امتحان کرده شدگان را نمی داشتند، و مؤمنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران نمی افتند.

و لیکن خدا پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد، و به حالی ایشان را داشت که به ظاهر در نظرها ضعیف نمایند، با قناعتی که دیده ها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان، و با فقری که گوشها و چشمها مملو بود از محنتهای ایشان، و اگر پیغمبران صاحب قوتی می بودند که هیچ کس ضرر ایشان نتواند کرد، و با عزت و غلبه می بودند که مغلوب هیچ کس نتوانند شد، و ملک و پادشاهی می داشتند که مردم گردنها به سوی آن دراز کنند، و به طمع مال و عزت از اطراف عالم به سوی آن پادشاهی بار بندند، هرآینه اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود، و از تکبر کردن ایشان دور بود، و ایمان می آوردند یا از ترسی که ایشان را قهر می نمود، یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل می کرد، پیش نیتها برای خدا خالص نمی شد، و حسنات میان رضای خدا و خواهشهای نفس مشترک می بود.

و لیکن حق تعالی می خواست که متابعت پیغمبران او، و تصدیق به کتابهای او، و خشوع نزد ذات مقدّس او، و شکستگی در اطاعت امر او، و منقاد شدن نزد طاعت او، امری چند باشد مخصوص او و خالص از برای او که شائبهٔ دیگر به آنها

مخلوط نشود، و هر چند امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیم تر است.

نمی بینید که حق سبحانه و تعالی اولین و آخرین را از آدم تا خاتم امتحان کرده است به سنگی چند که ضرر و نفعی به ظاهر نمی رسانند، و نمی بینند و نمی شنوند، و آنها را خانه خود نام کرده و محترم گردانیده، و بقای آنها را موجب صلاح خلایق گردانیده، و آن خانه را در سنگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموارتر، در درّه بسیار تنگ، در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از هر دو مشکل است، و چشمه ها و چاه های کم آب، و شهرهای دور از یکدیگر که در آن وادی هیچ حیوانی نشو و نما نمی تواند کرد.

پس امر کرد حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه آن خانه شوند در هر جا که باشند، و قطع کنند بیابانهای خالی و درّه های عمیق را بر پای خود ژولیده مو و گردآلوده بر گرد آن خانه بدونند و طواف کنند، در حالتی که جامه های معتاد خود را کنده باشند، و به دراز کردن موهای مختلف خود را قبیح کرده باشند، و این ابتلائی است عظیم، و امتحانی است دشوار که حق تعالی آن را سبب رحمت و وسیله جنت خود کرده است، و اگر می خواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار دهد، که اشجارش بسیار و میوه هایش نزدیک، و شهرها و بناهایش متصل به یکدیگر باشد، و راهش همه آبادان و معمور باشد، می توانست کرد.

و لیکن چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر می بود، و اگر اساس خانه کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز بود یا از یاقوت سرخ با نور و روشنی و ضیاء، هرآینه شک از دلها بسته می شد، و مجاهده شیطان از دلها برمی خاست، و خلجان شک از خاطره ها برطرف می شد، و لیکن حق تعالی امتحان می فرماید بندگانش را به انواع شداید، و از ایشان بندگی می طلبد به الوان مجاهده، و مبتلا می سازد ایشان را به

اقسام مکاره برای اینکه تکبر را از دل‌های ایشان بیرون کند، و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد، و این عبادت‌های صعب را در‌های گشوده گردانیده است به سوی فضلش، و سببهای مهیا گردانیده ساخته است برای عفو.

و از این باب است آنچه حر است فرموده است حق تعالی بندگان مؤمنش را به نمازها و زکات‌ها و مشقت روزه‌ها در روزهایی که واجب گردانیده است، برای اینکه اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند و ذلیل سازد، و دیده‌های ایشان را خاشع گرداند، و نفوس ایشان را ذلیل گرداند، و دل‌های ایشان را پست کند، و خیلا و تکبر را از ایشان بردارد، به سبب اینکه روهای کریم خود را بر خاک بمالند نزد خدا از روی تواضع و فروتنی، و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین گذارند از روی تصاغر و شکستگی، و شکمها بر پشتها بچسبند از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی، یا آنچه در زکات هست از صرف کردن میوه‌های زمین و غیر آن بر فقرا و مساکین، نظر کنید به آنچه در این اعمال حق تعالی مقرر فرموده است از کندن و براندوختن ماده‌های فخر و تکبر.

چون خطبه قاصعه بسیار طولانی است، حاصل مضمون چند فقره را در این مقام درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیّه، و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقّه مطلع گردد باید که سراسر آن خطبه شریفه را مطالعه فرماید (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پرسیدند از ادنی مراتب الحاد، فرمود: تکبر ادنای مراتب الحاد است (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: کبر در بدان خلق می باشد از هر جنسی که باشند، و

ص: ۴۴۴

۱- ۱) نهج البلاغه ص ۲۸۵-۳۰۲ خطبه ۱۹۲.

۲- ۲) اصول کافی ۳۰۹/۲ ح ۱.

کبر ردای خداست یعنی مخصوص اوست، هر که با خدا منازعه کند در ردای او خدا زیاده کند پستی او را (۱).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: عزت ردای خداست، و کبر ازار خداست، هر که چیزی از این دو صفت را بر خود می بندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: کسی داخل بهشت نمی شود که در دل او به قدر سنگینی ذره ای از کبر باشد (۳).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: در جهنم وادی هست برای متکبران که آن را سقر می گویند، شکایت کرد به حق تعالی از بسیاری گرمی خود، و رخصت نفس کشیدن خواست، پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: حق تعالی متکبران را در روز قیامت به صورت مورچه های ریزه خواهد کرد که پامال خلائق باشند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود (۵).

و به روایت دیگر فرمود که: هیچ بنده ای نیست مگر آنکه در سرش لجامی هست، و ملکی آن را در دست دارد، پس اگر تکبر می کند آن ملک بر دهانش می زند که پست شو خدا تو را پست کند، پس پیوسته نزد خود از همه کس عظیم تر است و به چشم مردم از همه کس حقیرتر است، و اگر تواضع و فروتنی کند آن ملک

ص: ۴۴۵

۱-۱) اصول کافی ۳۰۹/۲ ح ۲.

۲-۲) اصول کافی ۳۰۹/۲ ح ۳.

۳-۳) اصول کافی ۳۱۰/۲ ح ۶.

۴-۴) اصول کافی ۳۱۰/۲ ح ۱۰.

۵-۵) اصول کافی ۳۱۱/۲ ح ۱۱.

به او می گوید: بلند شو که خدا تو را بلند گرداند، پس او پیوسته حقیرترین مردم است در نفس خود، و رفیع ترین خلق است در دیده مردم (۱).

مصباح دوم: در بیان انواع تکبر است

بدان که تکبر خود را بزرگ دانستن، و اظهار کبریا و عظمت کردن، و بزرگی را بر خود بستن است، و این انواع دارد.

یک نوعش که از همه بدتر است و موجب کفر است، و در بسیاری از احادیث تکبر را به آن تفسیر کرده اند آن است که: هر که تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشان را تفضیل داده است، مانند تکبری که کفار می کردند از متابعت پیغمبران، و منافقین می کردند از متابعت اوصیای ایشان، به اعتبار اینکه نخوت ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند، که به حسب عقل ناقص و دیده های کور ایشان از ایشان حقیرتر است، و اقرار به فضیلت او بکنند چنانچه در خطبه قاصعه گذشت.

نوع دیگرش: حقیر شمردن مردم، و خود را از دیگران بهتر دانستن.

نوع دیگرش که از نوع سابق حاصل می شود: خانه های رفیع ساختن است برای اظهار زیادتی، و جامه های نفیس پوشیدن، و بر اسبان نفیس سوار شدن، و خادمان بسیار داشتن به قصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین.

ص: ۴۴۶

نوع دیگر آن است که: از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند، و خود نسبت به ایشان ترفع کنند، و طبعشان مایل باشد که مردم دلیل ایشان باشند، و خواهش عزت و رفعت داشته باشند، و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکات و سکناات تمکین و وقار بر خود بندند، و گردن کشی کنند، و در مجالس بالانشینی طلبند، و از اعمال خیری که منافی وقار ایشان است ابا نمایند. این انواع همه به یکدیگر نزدیک است و بر یکدیگر بسته اند، و انواع دیگر هست که به اینها برمی گردد، و اخبار بر این مضامین بسیار است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: اعظم افراد کبر آن است که سفاهت شماری حق را، و حقیر شماری مردم را، پرسیدند که: سفیه شمردن حق کدام است؟ فرمود: آن است که جاهل باشی به حق، و طعن کنی اهل حق را (۱).

و در حدیث دیگر منقول است که: شخصی به آن حضرت عرض نمود که: من طعام نیکو می خورم، و بوی خوش می بویم، و بر اسب نفیس سوار می شوم، و غلام از پی خود می برم، آیا در اینها تجبر و تکبر هست؟ حضرت فرمود: جبار ملعون آن است که مردم را حقیر داند، و حق را به جهالت شمارد، راوی گفت که:

من حق را جهالت نمی شمارم، اما تحقیر مردم را نمی دانم، فرمود: کسی که مردم را سهل شمارد، و تجبر و زیادتی کند اوست جبار (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: داخل بهشت نمی شود کسی که به قدر سنگینی یک حبه خردل از کبر در دلش باشد، راوی گفت: انا لله و انا الیه راجعون، فرمود: چرا

ص: ۴۴۷

۱-۱) اصول کافی ۳۱۱/۲ ح ۱۲.

۲-۲) اصول کافی ۳۱۱/۲ ح ۱۳.

استرجاع می کنی؟ گفت: برای اینکه می فرمائی و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد، فرمود: درست نفهمیدی تکبر که من گفتم مراد انکار حق است (۱).

و به سند معتبر منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بر جماعتی گذشتند که در یکجا مجتمع شده بودند، حضرت پرسیدند: برای چه در اینجا جمع شده اید؟ گفتند: دیوانه ای در اینجا هست و از روی صرع و جنون حرکاتی می کند، فرمود: این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است به بلائی، و مجنونی که سزاوار است که او را مجنون گویند آن است که در راه رفتن خود تبختر کند، و به سبب عجب به راست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد، و دوشها و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد، و تمنای بهشت از خدا نماید، با آنکه مشغول معصیت خدا باشد، و مردم از شرش ایمن نباشند، و امید خیر از او نداشته باشند، این است دیوانه، و آنکه شما می گوئید مبتلا است (۲).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است: وقتی که امت من به تبختر راه روند، و دستها را در راه رفتن دراز کشند، و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند، جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید، و به دفع یکدیگر مشغول خواهند شد (۳).

و به سند معتبر دیگر منقول است آن حضرت فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده می شود، و نمی شنود آن را عاق پدر و مادر، و قطع کننده رحم، و پیر زناکار، و کسی که جامه خود را به خیلا و تکبر بر زمین کشد، و کسی که مردم را فتنه کند و گمراه کند، و کسی که منت بسیار بر مردم گذارد، و

ص: ۴۴۸

۱- ۱) اصول کافی ۳۱۰/۲ ح ۷.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۳۳/۷۳ ح ۳۲.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۳۴/۷۳ ح ۳۵.

صاحب حرصی که از دنیا سیر نشود (۱).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است: هر که بنا کند بنائی را از برای ریا و سمعه، حق تعالی در روز قیامت آن خانه را تا هفتم طبقه زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند، و او را در جهنم اندازد، صحابه گفتند: یا رسول الله چگونه است بنا کردن به ریا و سمعه، فرمود: آن است که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران (۲).

و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود، و فرمود: هر که جامه ای بپوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم؛ زیرا او اول کسی است که خیلا و تکبر کرد، و به سبب آن خدا او را و خانه اش را به زمین فرو برد، و هر که اختیال کند به خدا منازعه کرده است در جبروت خدا، و فرمود: هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد، حق تعالی او را حشر نماید در روز قیامت به قدر مورچه های ریزه به صورت آدم تا داخل جهنم شود (۳).

مصباح سوّم: در علاج تکبر است

بدان که علاج تکبر چند چیز می شود:

اول: به تفکر در دنائت اصل خود و عاقبت خود، و خست احوال و تزلزل بنیان

ص: ۴۴۹

۱-۱) بحار الانوار ۲۳۷/۷۳ ح ۴۵.

۲-۲) بحار الانوار ۱۴۹/۷۶ ح ۴.

۳-۳) امالی شیخ صدوق ص ۳۸۴ ب ۶۶.

بدن، و عدم اعتماد بر حیات، و در معرض فنا و نیستی بودن، و تأمل در بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی و جهل و نادانی خود می شود.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: عجب دارم از متکبر فخر کنند، و حال آنکه از نطفه خلق شده است، و در آخر جیفه و مردار گندیده می شود، و در میان این دو حال نمی داند که با او چه می کنند، و چه بر سر او می آید (۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است، و آخرش مردار گندیده، و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است، و با این حال تکبر می کنند (۲).

دوم: به ممارست امری چند که موجب ملکه تواضع است، مثل پس نشستن در مجالس، و صحبت داشتن با فقرا و مساکین، و ترک صحبت اغنیا، و مرتکب کارهایی شدن که منافی تکبر است، چنانچه منقول است کسی که از کبر ترسد با خادم خود چیزی بخورد، و گوسفند را به دست خود بدوشد.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که گریبان خود را پینه کند، و بر نعلین خود پینه زند، و هر چه از بازار بخرد خود به خانه برد از کبر ایمن می شود (۳).

سوم: تفکر در این است که تکبر نتیجه خلاف مقصود آدمی را می دهد؛ زیرا که در تکبر عزت مطلوب می باشد، و به خبر مخبر صادق علیه السلام و به تجربه معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین مردم، و متواضعان عزیزترین خلقند. و ایضا

ص: ۴۵۰

۱-۱) اصول کافی ۳۲۸/۲ ح ۱.

۲-۲) نهج البلاغه ص ۴۱۹ ح ۱۲۶ و بحار الانوار ۲۳۴/۷۳ ح ۳۳.

۳-۳) بحار الانوار ۲۳۳/۷۳ ح ۳۰.

تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی می نموده اند، و متذکر شود احادیثی را که در مذمت تکبر وارد شده است، و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد.

مصباح چهارم: در اصلاح سریره است

یعنی باطن خود را نیک کردن، و اکتفا به نیکی ظاهر نمودن، چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به این معنی اشاره فرموده، و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را به نیکی آراستن شعبه ای است از نفاق.

چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که به نوف بکالی فرمود: ای نوف زینهار چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی به نیکیها، و چون تنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها، اگر چنین کنی خدا تو را رسوا کند در روز قیامت (۱).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است: هر که پنهان خود را اصلاح کند، حق تعالی آشکار او را اصلاح نماید، و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعالی در میان او و مردم اصلاح نماید (۲).

و به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود (۳).

ص: ۴۵۱

۱-۱ بحار الانوار ۳۶۴/۷۱ ح ۶.

۲-۲ بحار الانوار ۳۶۴/۷۱ ح ۷.

۳-۳ بحار الانوار ۳۶۵/۷۱ ح ۹.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از آن خشنود می شود، خدا بر او ظاهر می گرداند چیزی را که موجب سرور و خوشحالی اوست، و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهی است، خدا ظاهر گرداند چیزی که باعث خواری اوست (۱).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که خود را برای مردم زینت دهد به چیزهایی که خدا دوست می دارد آنها را، و در پنهان از خدا پروا نکند و کاری چند کند که خدا دشمن می دارد آنها را، در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد (۲).

و احادیث بر این مضمون بسیار است. و بدان که آدمی مأمور است به اینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند، و باید سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند، نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند، یا خود را در معرض تهمتها در آورد که خلق خدا از او بدگمان شوند، چنانچه به ملامتیه از صوفیه نسبت می دهند؛ زیرا گناه آشکار بدتر از گناهان پنهان است، و گناه پنهان زودتر آمرزیده می شود از گناه آشکار، و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت.

و عقل نیز حکم می کند بنده ای که معصیت آقا را در خلوت کند آقا از او آن قدر در خشم نمی شود مثل آنکه علانیه و بی پروا در حضور مردم کند، و خود را عاصی آقا به همه کس بشناساند، و ایضا نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن در مواظن تهمت بسیار است، و در این فصل نیز احادیث در این باب گذشت.

ص: ۴۵۲

۱- ۱) بحار الانوار ۳۶۵/۷۱ ح ۱۰.

۲- ۲) بحار الانوار ۳۶۴/۷۱ ح ۴.

بدان که احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد، و در احادیث سنّیان مدح پشم پوشی وارد شده است، و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت می کند، و بعضی که دلالت بر مدح می کند محمول بر تقیه است، و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت بر وجه جمعی می کند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت یا غیر آن پوشند، یا از برای دفع سرما، یا از برای این که ارزانتر تمام می شود قصور ندارد، امّا مداومت بر این نمودن، و این را لباس مخصوص خود گردانیدن، و به این سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن، و این را جهت امتیاز خود ساختن به دو مذموم است، چنانچه از فقره بعد از این ظاهر می شود.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که:

پوشید جامه پنبه ای، به درستی که آن لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و لباس ما اهل بیت است، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله جامه مو و پشم نمی پوشیدند مگر به سبب عذری و علتی (۱).

و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: جامه پشم و مو را نمی باید پوشید مگر به سبب علتی (۲).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: پنج چیز است تا مردن ترک نمی کنم:

ص: ۴۵۳

۱-۱) فروع کافی ۴۵۰/۶ ح ۲.

۲-۲) فروع کافی ۴۴۹/۶ ح ۱.

بر روی زمین با بندگان چیزی خوردن، و بر خر جل پالان دار سوار شدن، و بز را به دست خود دوشیدن، و پشم پوشیدن، و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد از من (۱).

و از محمّد بن حسین بن کثیر منقول است که: دیدم حضرت صادق علیه السّلام جبّه صوفی با دو پیراهن گنده پوشیده اند از سبب آن حال پرسیدم، فرمود: پدرم می پوشید، و ما چون می خواهیم نماز کنیم گنده ترین جامه های خود را می پوشیم (۲).

و از اکثر احادیث معتبره که در باب زنی و لباس رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم به نظر رسیده، و بعضی را در لمعات ذکر کردیم، ظاهر می شود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده، و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سیل ندرت می پوشیده اند بر یکی از چند وجه محمول است که در این باب و در لمعات بیان کردیم.

یا أباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم، و یرون أنّ لهم الفضل بذلک علی غیرهم، أو لئیک یلعنهم ملائکة السماوات و الأرض.

یا أباذر ألا أخبرک بأهل الجنّه؟ قلت: بلی یا رسول الله، قال: کلّ أشعث أغبر ذی طمرین لا یؤبه به لو أقسم علی الله لأبره (۳).

ص: ۴۵۴

۱-۱) خصال شیخ صدوق ص ۲۷۱ ح ۱۲ و ۱۳.

۲-۲) فروع کافی ۴۵۰/۶ ح ۴.

۳-۳) تا اینجا متن حدیث ابی ذر تمام گردید، مراجعه شود به بحار ح ۷۷ ص ۷۴-۹۱.

ای ابوذر در آخرالزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان، و گمان کنند که ایشان را به سبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران هست، این گروه را لعنت می کنند ملائکه آسمانها و زمین.

ای ابوذر آیا تو را خبر دهم به اهل بهشت؟ ابوذر گفت: بلی یا رسول الله، فرمود:

ژولیده موی گردآلوده که دو جامه کهنه پوشیده باشد، و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا به شأن او نکنند، و اگر بر خدا قسم دهد در امری خدا قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را رد نکند.

بدان که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به وحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبی مطلعند، و بیان مدح تواضع و شکستگی و شال پوشی نمودند، و می دانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آن حضرت پیدا می شوند که در این لباس به تزویر و مکر مردم را فریب دهند، لهذا متصل به آن فرمودند که: جماعتی پیدا خواهند شد علامت ایشان این است که به چنین لباسی ممتاز خواهند بود، آن گروه ملعونند تا مردم فریب نخورند، و غیر فرقه ضالّه مبتدعه صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارند، و این یکی از معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده اند، و سخن را در مذمت ایشان مقرون به اعجاز ساخته اند که کسی را شبهه ای در حقیقت این کلام معجز نظام نماند، و هر که باوجود این آیه بینه انکار نماید به لعنت خدا و رسول گرفتار گردد.

و آنچه حضرت فرموده اند از پشم پوشی منشأ لعن ایشان همین نیست، بلکه چون آن جناب به وحی الهی می دانسته اند که ایشان شرع آن حضرت را باطل خواهند کرد، و اساس دین آن حضرت را خراب خواهند نمود، و در عقاید به کفر و زندقه قائل خواهند شد، و در اعمال ترک عبادت الهی کرده به مخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت، لعن ایشان فرموده، و این

هیئات و لباس را علامتی برای ایشان بیان فرموده که به آن علامت ایشان را بشناسند.

ای عزیز اگر عصابهٔ عصبیت از دیده بگشائی، و به عین انصاف نظر نمائی، همین فقره ای که در همین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفهٔ مبتدعهٔ صوفیه کافی است، قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است.

و اکثر قدما و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده اند، و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند، مثل علی بن بابویه که نامه ها به حضرت صاحب الامر علیه السلام می نوشته و جواب او می رسیده، و فرزند سعادت مندش محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است، و به دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده، و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز هست، و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده، و اکثر محدثین و فضلاء نامدار از شاگردان اویند، و توفیق حضرت صاحب الامر علیه السلام برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او، و او کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته، و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفه شیعه است، و اکثر احادیث شیعه به او منسوب است.

و مثل علامهٔ حلّی رحمه الله که در علم و فضل مشهور آفاق است، و مثل شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه، و فرزند او شیخ حسن در کتاب عمده المقال، و شیخ عالی قدر جعفر بن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد، و ابن حمزه در چند کتاب، و سید مرتضی رازی در چند کتاب، و زبده العلماء و المتوزعین مولانا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم، و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم، و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشأن، و اخباری که در این مطلب ایراد نموده اند، موجب تطویل مقال است انشاء الله کتابی علی حده در این مطلب نوشته می شود.

پس اگر اعتقاد به روز جزا دارای امروز حجت خود را درست کن، که چون فردا حق تعالی از تو حجت طلبد جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی، و نمی دانم بعد از ورود احادیث صحیحیه از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این طائفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهد داشت.

آیا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم که چند حدیث در لعن او وارد شده است، یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی می کرده، و پیوسته معارض آن حضرت می شده است، و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان کردیم، یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که به یقین ناصبی بوده، و می گوید در کتابهای خود به همان معنی که مرتضی علی امام است من هم امامم، و می گوید: هر کس یزید را لعنت می کند گناهکار است، و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته، مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر آن، یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد که می گوید: شیطان از اکابر اولیاء الله است.

یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که می گوید: ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شفاعت می کند و به بهشت خواهد رفت، و حضرت امیر به او گفت که: تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی و می گوید.

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

و در هیچ صفحه ای از صفحه های مثنوی نیست که اشعار به جبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد، و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادت می دانسته است.

یا پناه به محی الدین خواهی برد، که هرزه هایش را در اوّل و آخر این کتاب شنیدی، و می گوید: جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان را به صورت خوک می بینند، و می گوید: به معراج که رفتم مرتبه علی علیه السلام را از مرتبه ابو بکر و عثمان پست تر دیدم، و ابو بکر را در عرش دیدم، چون برگشتم به علی گفتم: چون بود که در دنیا دعوی می کردی که من از آنها بهترم الحال دیدم مرتبه تو را که از همه پست تری. و او و غیر او از این تزریقات بسیار دارند، که متوجه آنها شدن موجب طول سخن می شود.

و اگر از دعوای بلند ایشان فریب می خوری، آخر فکر نمی کنی که بلکه از برای حبّ دنیا اینها را بر خود بندند، اگر خواهی او را امتحان کنی که می گوید من جمیع اسرار غیبی را می دانم و همه چیز بر من منکشف می شود، و شبی ده بار به عرش می روم، یک مسئله از شکایات نماز، یا یک مسئله مشکل از میراث و غیر آن، یا یک حدیث مشکل از او بپرس، اگر آنها را راست می گوید این را هم برای تو بیان می کند.

چنانچه به سند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: علامت کذاب و دروغگو آن است که تو را خبر می دهد به چیزهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب، و چون از حلال و حرام خدا مسئله ای از او می پرسی نمی داند (۱).

آخر این مردی که دعوی می کند مسئله غامض وحدت وجود را فهمیده ام، و عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است، چرا یک معنی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطر نشین او کنند نمی فهمد، و آنهایی که دقایق معانی را می فهمند آنچه او فهمیده است چرا نمی فهمند. و باز هرگاه خود معترف باشند که کشف با کفر جمع

ص: ۴۵۸

می شود، و کفار هند صاحب کشف می باشند، پس بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد و تو را فریب نداده باشند، کی دلالت بر خوبی ایشان می کند.

و چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است، و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اوّل این کتاب، و در لمعات، و در چند موضع دیگر بیان کردم، و در این موضع اختصار نموده ختم می کنم این فصل را به ایراد حدیثی چند که فی الجمله مناسب این مطلب است.

شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که: در بصره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر حسن بصری گذشتند و او وضو می ساخت، فرمودند که: وضو را کامل بجا آور ای حسن، گفت: یا امیر المؤمنین دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین می گفتند و وضو را کامل می ساختند، حضرت فرمود: چرا به مدد آنها نیامدی؟ گفت: و الله که روز اوّل غسل کردم حنوط بر خود پوشیدم و سلاح پوشیدم، و هیچ شک نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است، در عرض راه مرا کسی ندا کرد: کجا می روی برگرد هر که می کشد و هر که کشته می شود به جهنم می رود، و من ترسان برگشتم و در خانه نشستم، و در روز دوم باز به مدد عایشه مهیا شدم و روانه شدم، و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم، حضرت فرمود: راست می گوئی می دانی آن منادی کی بود؟ گفت: نه، فرمود: آن برادرت شیطان بود و به تو راست گفت قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند (۱).

و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به حسن بصری خطاب فرمود: هر امتی را سامری می باشد، و سامری این امت توئی که

ص: ۴۵۹

می گوئی جنگ نمی باید کرد (۱).

و چند قصه طولانی در مباحثه امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام به او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او می کند (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: اگر حسن خواهد به جانب راست برود، و اگر خواهد به جانب چپ علم یافت نمی شود مگر نزد ما اهل بیت (۳).

بدان که یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث از او است، و خود را به او منسوب می سازند حسن بصری است که مجملی از احوالش مذکور شد. و یکی از مشایخ ایشان عبّاد بصری است، و در باب لمعات و غیر آن بعضی از بی ادبیها و معارضات آن ملعون را ذکر کردیم که با حضرت علی بن الحسین علیه السلام در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده، و بر آن حضرت طعن زده.

و در کتاب کافی از فضل منقول است که: روزی عبّاد بصری به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد، و حضرت طعام تناول می فرمودند، و بر دست تکیه نموده بودند، عبّاد گفت: مگر نمی دانی که پیغمبر از این نحو طعام خوردن نهی کرده است، بعد از چند مرتبه که این هرزه را گفت: حضرت فرمود: و الله که هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده (۴).

و ایضا به سند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام به عبّاد بن کثیر بصری صوفی خطاب فرمود: ای عبّاد مغرور شده ای که شکم و فرج خود را از

ص: ۴۶۰

۱-۱) بحار الانوار ۱۴۱/۴۲-۱۴۲ ح ۲.

۲-۲) احتجاج شیخ طبرسی ۶۲/۲-۶۳.

۳-۳) بحار الانوار ۱۴۲/۴۲ ح ۳.

۴-۴) فروع کافی ۲۷۱/۶ ح ۵.

حرام نگاه داشته ای، به درستی که حق تعالی در کتاب خود می فرماید ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگوئید، یعنی به اعتقاد درست قائل شوید تا خدا اعمال شما را به اصلاح آورد، ای عبّاد بدان که خدا عمل تو را قبول نمی کند تا به حق قائل نشوی و ایمان نیاوری (۱).

و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده است که گفت: من با جماعتی از عبّاد بصره، مثل ایوب سجستانی، و صالح مری و عتبه و حبیب فارسی و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه به حج رفته بودیم، چون داخل مکه شدیم آب بسیار بر اهل مکه تنگ شده بود، از تشنگی به فریاد آمده بودند، به ما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم، ما به نزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم، و چندان که تضرّع کردیم اثری ظاهر نشد.

ناگاه جوان محزون گریانی پیدا شد، و چند شوط طواف کرد، بعد از آن رو به ما کرد و یک یک ما را نام برد، گفتیم: لَبَّيْكَ ای جوان، گفت: آیا در میان شما کسی هست که خدا را دوست دارد؟ گفتیم: ای جوان بر ماست دعا و بر خداست اجابت، گفت: دور شوید از کعبه، اگر کسی در میان شما می بود که خدا او را دوست می داشت البتّه دعایش را مستجاب می کرد، چون ما دور شدیم نزد کعبه به سجده درآمد، و گفت: ای سید و آقای من به محبتی که به من داری تو را قسم می دهم که اهل مکه را آب دهی، هنوز سخن آن حضرت تمام نشده بود که ابری پدید آمد، و مانند دهنهای مشک آب از ابر روان شد، پس از اهل مکه پرسیدم این جوان کی بود؟ گفتند: علی بن الحسین علیه السلام است (۲).

ص: ۴۶۱

-
- ۱-۱) روضه کافی ۱۰۷/۸ ح ۸۱.
 - ۲-۲) بحار الانوار ۵۰/۴۶-۵۱ ح ۱.

بدان که این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند، و امام زمان خود را نمی شناخته اند، و مناظرات و منازعات طاووس یمانی با حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتب حدیث بسیار است (۱).

و ابن شهر آشوب روایت کرده است که: چون امام صادق علیه السلام به کوفه تشریف آوردند در زمان منصور دوانقی علیه اللعنه، و از آن ملعون مرخص شده به مدینه مراجعت می فرمودند، مردم به مشایعت آن حضرت بیرون آمدند، و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان آن جماعت بودند، و آن جماعت پیش می رفتند، ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود، ابراهیم ادهم گفت: باشید تا جعفر بیاید ببینیم که با این شیر چه می کند، چون حضرت تشریف آوردند به نزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفته از راه دور کردند، و رو به آن جماعت کرده فرمودند: اگر مردم اطاعت حق تعالی بکنند چنانچه طاعت اوست، هر آینه بار خود را بر این شیر بار می توانند کرد (۲).

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در خراسان به نزد حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند: امیر المؤمنین - یعنی مأمون ملعون - فکر کرد در امر خلافتی که در دست او بود، و شما اهل بیت را سزاوارتر دانست به پیشوای مردم بودن، و تو را بهترین اهل بیت یافت، لهذا امر خلافت را به تو رد کرد، و امامت کسی را می خواهد و می طلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد، و جامه های کنده بپوشد، و بر الاغ سوار شود، و به عیادت بیماران برود، حضرت فرمود: حضرت یوسف پیغمبر بود و قباهای دیبای مطرز به طلا می پوشید، و بر

ص: ۴۶۲

۱- ۱) بحار الانوار ۳۵۱/۴۶-۳۵۳.

۲- ۲) مناقب ابن شهر آشوب ۲۴۱/۴-۲۴۲.

تکیه گاه آل فرعون تکیه می کرد، و در میان مردم حکم می نمود، چیزی که از امام می طلبیدند قسط و عدالت است، که چون سخن گوید راست گوید، و چون حکم کند به عدالت حکم کند، و چون وعده کند وفا به وعده خود بکند، خدا این پوششهای نفیس و خورش های لذیذ را حرام نکرده است، پس این آیه را تلاوت فرمود قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ترجمه اش این است: بگو ای محمد کیست که حرام کرده است زینت هایی را که خدا برای بندگانش ظاهر فرموده و بیرون آورده و روزی های پاکیزه را.

و در این باب حدیث در لمعات بسیار ذکر کردیم.

و شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که: جمعی دعوی نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام کردند به دروغ و رسوا شدند؛ زیرا آنها که نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری می شد از جانب معصوم که به آنها مردم نیابت ایشان را می دانستند، اول کذابان شریعی بود که دعوی نیابت کرد به دروغ و رسوا شد، و فرمان حضرت به لعن او بیرون آمد.

شیخ فرموده که هارون بن موسی تلعبیری می گفت که: بعد از دعوی نیابت کفر و الحاد از او ظاهر شد، و هریک از اینها که دعوی نیابت می کردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوی نیابت می کردند تا مردم ضعیف العقل به ایشان بگروند، دیگر ترقی می کردند در شقاوت تا به قول حلاجیه قائل می شدند، چنانچه از ابی جعفر شلمغانی و امثال او مشهور شد (۱).

بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود، و به سند معتبر از هبه الله بن محمد کاتب روایت کرده است که حق تعالی خواست حلاج

ص: ۴۶۳

را رسوا کند، و او را خوار گرداند، او پیغام فرستاد به ابی سهل بن اسماعیل نوبختی که از معتبرین شیعه بود به گمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد، و در آن مراسله اظهار و کالت حضرت صاحب الامر علیه السّلام کرد، چنانچه دأبش بود که اوّل مردم را به این نحو فریب می داد، و بعد از آن دعوای بلند می کرد و اظهار الوهیت می نمود.

ابو سهل فریب او را نخورده جواب او را گفت: من از تو امری را سؤال می نمایم که در جنب آنچه تو دعوی می نمائی بسیار سهل است، و آن امر این است که من کنیزان را بسیار دوست می دارم، و بسیار به ایشان مایلم، و بسیاری از ایشان نزد خود جمع کرده ام، و به این سبب هر جمعه می باید خضاب کنم که سفیدی موهای من از ایشان مخفی باشد، و اگر نه ایشان از من دوری می کنند، می خواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و به خضاب محتاج نباشم، اگر چنین کنی من مطیع تو می شوم و به جانب تو می آیم، و مردم را به مذهب تو دعوت می نمایم.

چون حلاج آن جواب شنید، دانست که در آن مراسله خطا کرده است، دیگر جواب نگفت و ساکت شد، و این قصّه را ابو سهل در مجالس نقل می کرد و مردم می خندیدند، و موجب رسوائی او شد، بعد از این حدیث قصّه زدن و بیرون کردن علی بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم به خواری و مذلت اخراج نمود.

و بعد از این در ضمن قصّه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که: مادر ابی جعفر شلمغانی روزی بر روی پای ام کلثوم دختر محمّد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر علیه السّلام بود افتاد و می بوسید، پرسید: چرا چنین می کنی؟ گفت: چرا چنین نکنم تو فاطمه زهرائی؛ زیرا که روح پیغمبر صلی الله علیه و آله به بدن پدر تو منتقل شده بود، و روح علی به بدن ابی القاسم حسین بن روح منتقل

شده است، و روح فاطمه به بدن تو، امّ کلثوم این سخن را انکار کرده به نزد حسین بن روح که از سفراء عظیم الشأن حضرت صاحب علیه السلام بود آمد و این سخن را نقل کرد، ابن روح گفت: زینهار دیگر به نزد آن زن مرو، و آشنائی را با او برطرف کن که آنچه آن زن گفته است کفر و الحادی است که آن ملعون شلمغانی در دل این جماعت داده است، که آسان شود بر او دعوی اینکه خدا با او متحد شده است، چنانچه نصاری در باب مسیح علیه السلام می گویند، و تجاوز کند به گفته حلاج لعنه الله، تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نقل شد (۱).

و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاجات نقل کرده است که: فرمان حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شد بر دست حسین بن روح به لعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود (۲).

ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث که از بسیار به اندکی اکتفا نمودم این بود که اگر به دیده انصاف نظر کنی، و به فکر صحیح تأمل نمائی به این قلیلی که برای تو ذکر کرده ام بر تو ظاهر می شود، و این گروه پیوسته مخالف ائمه تو صلوات الله علیهم بوده اند، و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار ایشان و قریب به اعصار ایشان بوده اند و بر احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته اند دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است، از ایشان بیزاری اظهار نموده، حکم به کفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک می نمائی و راه ضلالت این گروه را اختیار می کنی، گناه تو را بر دیگری نخواهند نوشت، هداانا الله و ایتاکم الی الصراط المستقیم.

ص: ۴۶۵

۱- ۱) کتاب غیبت شیخ طوسی ص ۲۴۶-۲۴۹.

۲- ۲) احتجاج شیخ طبرسی ۲/۲۹۰.

اشاره

بدان که چون اذکار و ادعیه بسیار از ائمه اطهار صلوات الله عليهم منقول است، و اکثر اهل بدعت مردم را به اذکار و اورادی که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب می نمایند، و همه کس را دست به کتابهای مبسوط نمی رسد که علمای ما در این باب تألیف نموده اند، خواستم که این کتاب را به ذکر بعضی از فضائل اذکار منقوله ختم نمایم، که موجب مزید انتفاع طالبان حق از این کتاب گردد، و این مشتمل است بر دو باب.

باب اول: در بیان فضیلت اذکار است که مخصوص به وقتی نیست

اشاره

در بیان فضیلت اذکار است که مخصوص به وقتی نیست

و در آن چند فصل است.

فصل اول: در فضیلت تسبیحات اربعه است

به سند معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که: جمعی از یهود به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند، و اعلم ایشان از مسئله ای چند سؤال نمود، و چون جواب شنیدند مسلمان شدند، از جمله آن مسئله ها این بود پرسید که:

یا محمد مرا خبر ده از کلماتی که حق تعالی آنها را برای حضرت ابراهیم علیه السلام اختیار

نمود در هنگامی که خانه کعبه را بنا کرد، حضرت فرمود: بلی این کلمات بود «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر».

یهودی پرسید: چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید؟ حضرت فرمود:

چون بنده سبحان الله می گوید، با او تسبیح می گویند آنچه در زیر عرشند، پس به گوینده تسبیح ده برابر ثواب تسبیح آنها عطا می کنند، و چون الحمد لله می گوید، حق تعالی نعیم دنیا را به او کرامت می فرماید، و وصل می کند او را به نعیم آخرت، و این کلمه ای است که چون اهل بهشت داخل بهشت می شوند این کلمه را می گویند، و سخنانی که در دنیا می گفته اند همه منقطع می شود به غیر این سخن، و امّا لا اله الا الله پس بهشت جزای آن است، چنانچه حق تعالی می فرماید که هیل جزاء الایحسان إلا الایحسان، یعنی: نیست جزای لا اله الا الله مگر بهشت، یهودی گفت: راست می گوئی ای محمد (۱).

و به سند معتبر دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که سبحان الله می گوید حق تعالی برای او درختی در بهشت غرس می نماید، و کسی که الحمد لله می گوید درختی برای او می کارد، و کسی که لا اله الا الله می گوید درختی برای او می کارد، و کسی که الله اکبر می گوید درختی برای او غرس می نماید، شخصی از قریش به حضرت عرض کرد، که: ما در بهشت درخت بسیار داریم، حضرت فرمود: بلی و لیکن پرهیزید از اینکه آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزاند؛ زیرا که حق تعالی می فرماید: ای گروه مؤمنان اطاعت نمائید خدا و رسول و باطل مکنید عملهای خود را (۲).

ص: ۴۶۷

۱- ۱) بحار الانوار ۱۶۶/۹۳-۱۶۷ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۶۸/۹۳ ح ۳.

و به سند معتبر دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که فقرا به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند، و گفتند: یا رسول الله اغنیا را مالی هست که به آن بنده آزاد کنند و ما نداریم، و ایشان را مالی هست که به آن حج کنند و ما را نیست، و ایشان مال دارند که به آن تصدّق کنند و ما نداریم، و ایشان مال دارند که به وسیله آن در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم، حضرت فرمود: هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن، و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر از صد شتر با خود بردن به حج که زین و لجام کرده و مردم را سوار کند و به جهاد فرستد، و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عملش بهتر است از همه مگر از کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید، پس چون این خبر به اغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا آوردند، فقرا به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: اغنیا این کارها را نیز کردند، فرمود که: این فضل خداست به هر که می خواهد عطا می کند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: حق تعالی بر خود واجب کرده است که هر مؤمنی که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید، و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، پس بگوید اللهم زوّجنی من الحور العین، البتّه حق تعالی حوریّه ای در بهشت به او کرامت فرماید، و این پانصد کلمه مهر آن حوریّه باشد، پس از این جهت حق تعالی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی فرمود که: مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنّت گرداند (۲).

و به سند معتبر منقول است که: بسیار بگوئید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ چیز نزد خدا محبوب تر از این دو کلمه نیست (۳).

ص: ۴۶۸

۱- ۱) بحار الانوار ۱۷۰/۹۳-۱۷۱ ح ۱۱ و اصول کافی ۵۰۵/۲ ح ۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۷۰/۹۳ ح ۱۰.

۳- ۳) اصول کافی ۵۰۶/۲ ح ۲.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: سبحان الله نصف میزان اعمال است، و الحمد لله پر کند میزان اعمال را، و الله اکبر ما بین آسمان و زمین را پر می کند (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، به درستی که این کلمات می آیند روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند، و اینها ایند باقیات صالحات، یعنی امور شایسته ای که از برای آدمی باقی می ماند نفع آنها، و حق تعالی فرموده است که: باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاعهای زندگانی دنیا (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی به اصحاب خود التفات نمودند و فرمودند که: برای خود سپرها اخذ کنید و مهیا سازید، صحابه گفتند که: مگر دشمنی رو به ما آورده است که سپر برای دفع ضرر ایشان مهیا می باید کرد؟ فرمود: نه و لیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که بگوید سبحان الله نه از روی تعجب، حق تعالی از آن تسبیح مرغی خلق فرماید که آن مرغ را زبانی بوده باشد، و در میان ملائکه تسبیح الهی کند تا روز قیامت، همچنین است الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر (۴).

ص: ۴۶۹

۱-۱) اصول کافی ۵۰۶/۲ ح ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۷۱/۹۳ ح ۱۲.

۳-۳) بحار الانوار ۱۷۱/۹۳ ح ۱۳.

۴-۴) بحار الانوار ۱۷۲/۹۳ ح ۱۴.

فصل دوم: در بیان تهلیل است و ثواب انواع آن

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: حق تعالی به حضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که: اگر آسمانها و ساکنان آنها و زمینهای هفت گانه در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد، این کلمه بر آنها زیادتی می کند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: تلقین کنید محضرها را در وقت جان کندن لا اله الا الله که گناهان را خراب می کند و درهم می شکند، صحابه گفتند: یا رسول الله کسی که در صحت بگوید چون است؟ حضرت فرمود: این بیشتر باعث درهم شکستن و برطرف شدن گناهان می شود، به درستی که لا اله الا الله مونس مؤمن است در حال حیات و نزد مردن و در هنگام مبعوث شدن، و جبرئیل به من گفت: یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها رو سفید مبعوث می شوند، و به آواز بلند می گویند لا اله الا الله و الله اکبر، و جمعی روسیاه مبعوث می شوند، و فریاد می کنند یا ویلاه یا ثوراه (۲).

و به سند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: قیمت بهشت لا اله الا الله است (۳).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است: هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش در مشک سفید باشد، و

ص: ۴۷۰

۱-۱) بحار الانوار ۱۹۶/۹۳ ح ۱۸.

۲-۲) بحار الانوار ۲۰۰/۹۳-۲۰۱ ح ۳۲.

۳-۳) بحار الانوار ۱۹۶/۹۳ ح ۱۵.

میوه اش از عسل شیرین تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر، و در آن درخت میوه می باشد به طریق پستان دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید (۱).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید آن کلمه البته بالا رود، و هر سقفی را بشکافد، و به هر گناهی از گناهان او که برسد محو نماید تا چون به حسنات او برسد قرار گیرد (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هیچ عملی ثوابش عظیم تر از شهادت لا اله الا الله نیست (۳).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است (۴).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد، مگر کسی که بیشتر از او این کلمه را گفته باشد (۵).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: هر عبادتی را اندازه ای هست که به آن منتهی می شود مگر ذکر حق تعالی که آن را حدی نیست که به آن منتهی شود، چنانچه حق تعالی نمازهای پنج گانه را واجب گردانیده است، کسی که آنها را ادا نماید به حدش رسانیده است، و همچنین کسی که روزه ماه

ص: ۴۷۱

۱-۱) بحار الانوار ۲۰۱/۹۳ ح ۳۴.

۲-۲) بحار الانوار ۲۰۲/۹۳ ح ۳۷.

۳-۳) اصول کافی ۵۱۶/۲ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۱۹۵/۹۳ ح ۱۳.

۵-۵) بحار الانوار ۲۰۵/۹۳ ح ۱.

رمضان را بگیرد فرضش را ادا کرده است، و کسی که یک مرتبه حج کند اندازه اش به عمل آمده است، به غیر ذکر و یاد خدا که حق تعالی از آن به اندک راضی نشده است، و نهایی برای او مقرر نکرده، بعد از آن این آیه را خوانند یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ترجمه ظاهر لفظش این است:

ای گروه مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار، و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد و پسین، پس نهایی برای ذکر مقرر ساخت.

بعد از آن فرمود: پدرم بسیار یاد خدا می کرد، با او که راه می رفتم مشغول ذکر بود، و چون با او طعام می خوردم او را مشغول ذکر می دیدم، و چون با مردم سخن می گفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمی داشت، و پیوسته می دیدم زبانش به کامش چسبیده مشغول ذکر لا اله الا الله بود، و در صبح ما را جمع می کرد و امر می کرد مشغول ذکر و یاد خدا باشیم تا طلوع آفتاب.

و می فرمود: هر که قرآن می تواند خواند بخواند، و هر که قرآن نمی تواند خواند ذکر خدا بکند، و خانه ای که در آن قرآن می خوانند و یاد خدا می کنند برکت آن خانه بسیار می شود، و شیاطین از آن خانه دوری می کنند، و آن خانه روشنی می دهد اهل آسمان را، چنانچه ستاره های روشن اهل زمین را روشنی می دهند، و خانه ای که در آن قرآن خوانده نمی شود و یاد خدا نمی کنند برکت آن خانه کم است، و ملائکه از آن خانه دوری می کنند، و شیاطین در آن خانه حاضر می باشند.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آیا خبر دهم شما را به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما گردد، و نزد خداوند مقبول تر باشد از دینار و درهم، و بهتر باشد از برای شما از اینکه با دشمنان ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید؟ گفتند: بلی، فرمود: یاد خدا بسیار کنید.

پس فرمود: شخصی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و پرسید که: بهترین

اهل این مسجد کیست؟ فرمود: هر که ذکر خدا بیشتر کند. و فرمود: هر که را خدا زبان ذکر کننده ای عطا فرماید به درستی که خیر دنیا و آخرت به او کرامت فرموده است (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که خدا را بسیار یاد کند حق تعالی او را دوست دارد، و دو برات برای او بنویسد: یکی بیزاری از آتش جهنم، و یکی بیزاری از نفاق (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که لا-اله الا الله را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود، و اخلاص او آن است که این کلمه طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا حرام کرده است (۳).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر که لا-اله الا-الله بگوید بر غیر وجه تعجب، خدا از آن کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده آن کلمه بال زند و ذکر خدا کند، و ثوابش از او باشد (۴).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: تلقین کنید محتضرهای خود را لا اله الا الله، به درستی که هر که آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت می شود (۵).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: چون حضرت نوح داخل کشتی شد حق تعالی به او وحی نمود که: هر وقت خوف غرق شدن داشته

ص: ۴۷۳

۱-۱) اصول کافی ۴۹۸/۲-۴۹۹ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۵۰۰/۲ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۱۹۷/۹۳ ح ۲۱.

۴-۴) بحار الانوار ۱۹۳/۹۳ ح ۴.

۵-۵) بحار الانوار ۱۹۹/۹۳ ح ۲۶.

باشی هزار مرتبه لا اله الا الله بگو (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: جبرئیل به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد، و گفت: یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الحق المبین، خداوند عزیز جبار او را پناه دهد از فقر، و وحشت قبر او را به انس مبدل گرداند، و سبب توانگری او شود، و چنان باشد که در بهشت را کوبد (۳).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند، و کند به توانگری، و پشت کند به درویشی و فقر، و در بهشت را بکوبد (۴).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است: هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله حقاً، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا، لا اله الا الله عبودیه و رقا، حق تعالی رحمت خود را به سوی او بدارد، و از او روی لطف برتابد تا او را داخل بهشت گرداند (۵).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که بگوید أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، حق تعالی برای او هزار حسنه بنویسد (۶).

ص: ۴۷۴

۱- ۱) بحار الانوار ۲۰۵/۹۳ ح ۲.

۲- ۲) اصول کافی ۵۱۷/۲ ح ۱، و بحار الانوار ۲۰۵/۹۳ ح ۳.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۰۶/۹۳ ح ۶.

۴- ۴) بحار الانوار ۲۰۷/۹۳ ح ۸.

۵- ۵) بحار الانوار ۲۰۷/۹۳ ح ۹.

۶- ۶) اصول کافی ۵۱۸/۲ ج ۱.

و به روایت دیگر: دو هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید.

و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْهَذَا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، بنویسد حق تعالی شأنه از برای او پنج هزار حسنه، و محو کند از نامه گناهان او چهل و پنج هزار گناه، و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه (۱).

و در روایت دیگر وارد شده است که: این دعا حرزی باشد برای او در آن روز از شرّ شیطان و مردم صاحب سلطنت، و در آن روز گناه کبیره ای او را فرا نگیرد (۲).

و به روایت دیگر وارد شده است که: هر که هر روز این دعا بخواند، حق تعالی برای او چهل و پنج هزار گناه محو فرماید، و چهل و پنج هزار درجه بلند گرداند، و چنان باشد که در آن روز دوازده مرتبه ختم قرآن کرده باشد، و حق تعالی در بهشت خانه ای برای او بنا فرماید (۳).

فصل سوم: در فضیلت تسبیح است

به سند معتبر از یونس بن یعقوب منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود: کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید او ذکر بسیار کرده و عمل نموده به

ص: ۴۷۵

۱-۱) اصول کافی ۵۱۹/۲ ح ۱.

۲-۲) اصول کافی ۵۱۹/۲ ذیل ح ۱ و بحار الانوار ۲۰۷/۹۳-۲۰۸ ح ۱۰.

۳-۳) بحار الانوار ۲۰۶/۹۳ ح ۵.

فرموده خدا در اینکه امر به ذکر کثیر کرده است؟ فرمود: بلی (۱).

و به سند صحیح از آن حضرت منقول است: هر که بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده، حق تعالی سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید، و هزار گناه از او محو نماید، و سه هزار درجه از برای او مرتفع گرداند، و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند، و ثواب تسبیحش از او باشد (۲).

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: چون بنده ای سبحان الله می گوید، جمیع ملائکه بر او صلوات می فرستند (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم رو کند به توانگری، و پشت کند از فقر، و بکوبد در بهشت را (۴).

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که بگوید سبحان الله و بحمده، ایزد تعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد، و هزار هزار گناه از او محو نماید، و هزار هزار درجه برای او بلند کند، و هر که زیاده بگوید خدا ثوابش را زیاد گرداند، و هر که استغفار نماید خدا گناهانش را بیاورد (۵).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید، حق تعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را که سهل تر آنها فقر باشد (۶).

ص: ۴۷۶

۱-۱) بحار الانوار ۱۸۲/۹۳ ح ۱۵.

۲-۲) بحار الانوار ۱۸۲/۹۳ ح ۱۷.

۳-۳) بحار الانوار ۱۷۷/۹۳ ح ۳.

۴-۴) بحار الانوار ۱۷۷/۹۳-۱۷۸ ح ۵.

۵-۵) بحار الانوار ۱۷۸/۹۳ ح ۷.

۶-۶) بحار الانوار ۱۷۸/۹۳ ح ۸.

و به سند دیگر همین مضمون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است (۱).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است که: حق سبحانه و تعالی چون نور مقدّس نبوی را خلق نمود او را در حجاب القدره دوازده هزار سال ساکن گردانید، و در آنجا آن حضرت این تسبیح می گفتند: سبحان ربّی الاعلی، و در حجاب العظمه یازده هزار سال ماندند، و این تسبیح می گفتند: سبحان عالم السرّ، و در حجاب المنّه ده هزار سال ماندند، و این تسبیح گفتند: سبحان من هو قائم لا یلهو، و در حجاب الرحمه نه هزار سال بودند، و این تسبیح می گفتند: سبحان الرفیع الاعلی، و در حجاب السعاده هشت هزار سال به این تسبیح مشغول بودند: سبحان من هو غنی لا یفقر.

و در حجاب المنزله شش هزار سال این تسبیح می گفتند: سبحان العلیم الکریم، و در حجاب الهدایه پنج هزار سال ماندند، و این تسبیح می فرمودند: سبحان ذی العرش العظیم، و در حجاب النبوّه چهار هزار سال سکنی داشتند با این تسبیح سبحان ربّ العزّه عمّا یصفون، و در حجاب الرفعه سه هزار سال ماندند، و این تسبیح می گفتند: سبحان ذی الملک و الملکوت، و در حجاب الهیبه دو هزار سال بودند، و خدا را این تسبیح می نمودند: سبحان الله و بحمده، و در حجاب الشفاعة هزار سال به این تسبیح اشتغال داشتند سبحان ربّی العظیم و بحمده (۲).

ص: ۴۷۷

۱- ۱) بحار الانوار ۱۷۸/۹۳ ح ۹.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۷۸/۹۳-۱۷۹ ح ۱۰.

به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است؟ فرمود: حمد او کردن (۱).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام منقول است که: هر که بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که را خدا نعمتی به او کرامت فرماید حمد الهی بکند، و هر که روزی او دیر برسد استغفار کند، و هر که را اندوهی رو دهد یا کار دشواری پیش آید لا حول و لا قوه الا بالله بگوید (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را امری رو می داد که موجب سرور بود می فرمود: الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات، و چون امری رو می داد که موجب حزن بود می فرمود: الحمد لله علی کلّ حال (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر روز حمد الهی می کردند سیصد و شصت مرتبه به عدد رگهای بدن به این حمد:

ص: ۴۷۸

۱-۱) اصول کافی ۵۰۳/۲ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱۰/۹۳ ح ۴.

۳-۳) بحار الانوار ۲۱۰/۹۳ ح ۵.

۴-۴) بحار الانوار ۳۱۱/۹۳ ح ۸.

الحمد لله رب العالمين كثيرا على كل حال (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون کسی را ببینی به بلائی مبتلا گردیده است، سه مرتبه این تحمید را آهسته بخوان که او نشود:

الحمد لله الذى عافانى ممّا ابتلاك به و لو شاء فعل، بعد از آن فرمود: هر که در این حال این دعا را بخواند هرگز به آن نوع مبتلا نشود (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مروی است: هر که بگوید الحمد لله كما هو أهله، کاتبان اعمال از نوشتن باز می مانند، و می گویند: خداوند ما غیب نمی دانیم، یعنی حمدی را که تو سزاواری ثواب آن را نمی دانیم، حق تعالی در جواب ایشان می فرماید که: آنچه بنده من گفته شما بنویسد ثوابش بر من است (۳).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر که روزی هفت مرتبه بگوید: الحمد لله على كل نعمه كانت أو هي كائنه، شکر نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است (۴).

فصل پنجم: در فضیلت استغفار است

به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: خود را خوشبو و معطر گردانید به استغفار تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان (۵).

ص: ۴۷۹

۱-۱) بحار الانوار ۲۱۵/۹۳-۲۱۶ ح ۱۹.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱۷/۹۳ ح ۲.

۳-۳) بحار الانوار ۲۱۲/۹۳ ح ۱۱.

۴-۴) بحار الانوار ۲۱۱/۹۳ ح ۱۰.

۵-۵) بحار الانوار ۲۷۸/۹۳ ح ۷.

و در حدیث دیگر فرمود که: استغفار روزی را زیاد می کند (۱).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: بهترین دعاها استغفار است (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون بنده استغفار بسیار کند صحیفه عملش که بالا می رود می درخشد و نور می دهد (۳).

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است: هر که بگوید أستغفر الله ربی و أتوب الیه او متکبر و جبار نیست (۴).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادت است (۵).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجلسی که می نشستند هر چند که اندکی می نشستند بر نمی خاستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمی کردند (۶).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفتاد مرتبه می فرمودند أستغفر الله، و هفتاد مرتبه می فرمودند أتوب الی الله (۷).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که گناهی می کند هفت ساعت او را مهلت می دهند، پس اگر این استغفار را سه مرتبه خواند بر او

ص: ۴۸۰

۱-۱) بحار الانوار ۲۷۷/۹۳ ح ۴.

۲-۲) اصول کافی ۵۰۴/۲ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۵۰۴/۲ ح ۲.

۴-۴) بحار الانوار ۲۷۷/۹۳ ح ۳.

۵-۵) اصول کافی ۵۰۵/۲ ح ۶.

۶-۶) اصول کافی ۵۰۴/۲ ح ۴.

۷-۷) اصول کافی ۵۰۵/۲ ح ۵.

نمی نویسند: أستغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و أتوب اليه (۱).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است: هر که روزی صد مرتبه بگوید أستغفر الله، حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد، و خیری نیست در بنده ای که در هر روز هفتصد گناه بکند (۲).

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر مؤمنی که در شبانه روزی چهل گناه کبیره بکند، و با ندامت و پشیمانی بگوید أستغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم بديع السماوات و الأرض ذو الجلال و الاكرام و أسئله أن يصلّي عليّ محمّد و آل محمّد و أن يتوب عليّ، البتّه حق تعالی گناهانش را بیامرزد، و خیری نیست در بنده ای که در شبانه روزی چهل گناه کبیره بکند (۳).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار می کردند، با آنکه گناهی از آن حضرت هرگز صادر نمی شد (۴).

فصل ششم: در فضیلت اذکار متفرقه است

به سند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است که: عجب دارم از کسی که او را خوفی از دشمنی یا غیر آن باشد چرا پناه به این کلمه نمی برد

ص: ۴۸۱

۱-۱) بحار الانوار ۲۸۲/۹۳ ح ۲۴.

۲-۲) بحار الانوار ۲۸۰/۹۳ ح ۳ و در حدیث در دو مورد هفتاد هزار گناه می باشد.

۳-۳) بحار الانوار ۲۷۷/۹۳-۲۷۸ ح ۵.

۴-۴) بحار الانوار ۲۸۲/۹۳.

حسبنا الله و نعم الوكيل؛ زیرا که حق تعالی می فرماید: آن جماعتی که این کلمه را گفتند برگشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بدی به ایشان نرسید.

و عجب دارم از کسی که غمی او را غارض می شود چرا پناه نمی برد به این کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت: لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین؛ زیرا که حق تعالی بعد از این می فرماید: ما دعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم، و چنانچه او را نجات دادیم همچنان نجات می دهیم مؤمنان را.

و عجب دارم از کسی که دشمنان در مقام مکر باشند با او چرا پناه نمی برد به این آیه اُفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ؛ زیرا که حق تعالی می فرماید: چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاه داشت از بدیهای آنچه مکر نسبت به او کرده بودند.

و عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع دنیا دارد چرا پناه نمی برد به این کلمه ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله؛ زیرا که حق تعالی می فرماید که: برادر مؤمن به برادر کافر گفت: چرا داخل باغ خود شدی این کلمه را نگفتی، اگر مرا چنین می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است، پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت تو به من عطا فرماید، و شاید حق تعالی در مقام جزم اطلاق می کند (۱).

و به سندهای معتبر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که: شخصی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد شکایت نمود از وسوسه سینه و بسیاری قرض و احتیاج، حضرت فرمود: مکرر این کلمات را بخوان: تو کلت علی الحی الذی لا یموت، و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم

ص: ۴۸۲

يكن له ولي من الدّل و كبره تكبيراً، بعد از اندك وقتى آن مرد به خدمت حضرت آمد، و گفت: به برکت آن دعا حق تعالى وسوسه سينه مرا برطرف كرد، و قرض مرا مؤدى ساخت، و روزى مرا فراخ گردانيد (۱).

و به سند صحيح ديگر از آن حضرت منقول است كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود:

حضرت آدم به حق تعالى شكايه كرد وسوسه خاطر و اندوه را، جبرئيل نازل شد و گفت: يا آدم بگو لا حول و لا قوه الا بالله، چون آدم كلمه را گفت وسوسه و اندوه از او برطرف شد (۲).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است: هر كه نعمتهای الهی بر او بسيار شود بگويد: الحمد لله رب العالمين، و كسى كه فقر و احتياج بر او زيادتى كند بگويد: لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم، به درستی كه اين كلمه گنجی است از گنجهای بهشت، و در آن شفا از هفتاد و دو درد هست كه کمتر آنها هم و اندوه است (۳).

و به سند صحيح از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه: در شب معراج حق تعالى به حضرت رسول صلى الله عليه و آله وحى نمود: به تو عطا مى كنم دو كلمه از خزينه های عرش خود: لا حول و لا قوه الا بالله و لا ملجأ منك الا اليك (۴).

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است كه گفتن: لا- حول و لا- قوه الا بالله موجب شفا از نود و نه درد است كه سهل تر آنها غم و اندوه است (۵).

ص: ۴۸۳

۱-۱) اصول كافي ۵۵۴/۲-۵۵۵ ح ۲ و ۳.

۲-۲) بحار الانوار ۱۸۶/۹۳ ح ۵.

۳-۳) بحار الانوار ۱۸۶/۹۳ ح ۶.

۴-۴) بحار الانوار ۱۸۶/۹۳-۱۸۷ ح ۷.

۵-۵) بحار الانوار ۱۸۷/۹۳ ح ۸.

و از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که را اندوهی عارض شود بگوید لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم (۱).

و در حدیث دیگر منقول است که ابوذر گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا وصیت نمود که این کلمه را بسیار بگویم (۲).

و به سند صحیح از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که هر روز صد مرتبه لا حول و لا قوه الا بالله بگوید حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهل تر آنها هم و اندوه باشد (۳).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را به گفتن ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله، البته دعای او مستجاب شود (۴).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است: هر که هفتاد مرتبه بگوید ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله، خدا بگرداند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها دیوانه شود و به سبب دیوانگی هلاک شود (۵).

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: خدا را ملکی هست موکل به آسمان اول اسماعیل نام دارد، چون بنده هفت نوبت می گوید یا ارحم الراحمین، آن ملک گوید که: ارحم الراحمین صدای تو را شنیده هر حاجت داری بطلب تا عطا کند (۶).

و به سند صحیح از آن حضرت منقول است: هر که ده مرتبه بگوید یا الله

ص: ۴۸۴

۱- ۱) بحار الانوار ۱۸۸/۹۳ ح ۱۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۸۷/۹۳ ح ۹.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۸۸/۹۳ ح ۱۶.

۴- ۴) اصول کافی ۵۲۱/۲ ح ۱.

۵- ۵) اصول کافی ۵۲۱/۲ ح ۲.

۶- ۶) بحار الانوار ۲۳۴/۹۳ ذیل ح ۶.

حق تعالی به او خطاب فرماید: لئیک چه حاجت داری، و همچنین اگر ده مرتبه یا ربّ بگوید همین خطاب کنند او را (۱).

و ایضا به سند صحیح از آن حضرت منقول است: هر که بگوید یا ربّی الله آن قدر که یک نفس او وفا کند، به او خطاب فرماید خدا که لئیک حاجت خود را بگو (۲).

و در حدیث دیگر فرمود که: بعضی از فرزندان پدرم بیمار شد، پدرم بر او گذشت، فرمود که: ده مرتبه بگو یا الله هیچ یک از مؤمنان ده مرتبه این کلمه را نمی گوید مگر آنکه خدا می فرماید لئیک ای بنده من حاجتت را سؤال کن (۳).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود: پدرم را در خواب دیدم، فرمود: هر گاه به شدتی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو یا رؤوف یا رحیم (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به بعضی از اصحاب خود فرمود: می خواهی به تو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را، بخوان سوره حمد و سوره قل هو الله احد، و آیه الكرسي، و سوره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ را، پس رو به قبله کن و هر حاجتی که داری از خدا بطلب (۵).

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: اسم اکبر خداست یا حی یا قیوم (۶).

و به روایت دیگر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منقول است که: این دعا

ص: ۴۸۵

۱-۱) بحار الانوار ۲۳۳/۹۳ ح ۲.

۲-۲) بحار الانوار ۲۳۳/۹۳ ح ۳.

۳-۳) بحار الانوار ۲۳۳/۹۳ ح ۱.

۴-۴) بحار الانوار ۲۷۲/۹۳ ح ۲.

۵-۵) بحار الانوار ۲۳۱/۹۳.

۶-۶) بحار الانوار ۲۲۳/۹۳.

مشمول است بر اسم اعظم الهی: یا الله یا الله یا الله وحده لا شریک لک انت المَنَّان بدیع السَّمَاوَات و الارض ذو الجلال و الاکرام و ذو الاسماء العظام و ذو العزِّ الذی لا یرام و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و صَلَّى اللهُ عَلَی مُحَمَّد و آلِهِ اجمعین، بعد از خواندن این دعا هر حاجتی که داری بطلب (۱).

و به سند معتبر از سکین بن عمّار مروی است که گفت: شبی در مکه خوابیده بودم، شخصی به خواب من آمد و گفت: برخیز که شخصی خدا را زیر میزاب به اسم اعظم ربّ الأرباب می خواند، بیدار شدم و به خواب رفتم، بار دیگر صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم، و باز به خواب رفتم در مرتبه سوّم مرا صدا زد که برخیز موسی بن جعفر خدا را به اسم اعظم می خواند در تحت میزاب.

سکین می گوید: برخاستم و غسل کردم چون به نزد حجر آمدم شخصی را دیدم که جامه خود را بر سر پیچیده و در سجده است، و در پشت سر آن حضرت نشستم، این دعا می خواند یا نور یا قدّوس سه مرتبه یا حیّ یا قیوم سه مرتبه یا حیّ لا یموت سه مرتبه یا حیّ حین لا- حیّ سه مرتبه یا حیّ لا- اله الا انت سه مرتبه اسئلك بان لا اله الا انت سه مرتبه، سکین گفت که: آن حضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است: هر مؤمنی که این کلمات را بخواند من ضامن اویم در دنیا و آخرت، آری در دنیا پس ملائکه او را بشارت دهند در هنگام مردن، و اما در آخرت حق تعالی به عدد هر کلمه ای خانه ای در بهشت به او کرامت فرماید، دعا این است: یا اسمع السّامعین، و یا ابصر الناظرین، و یا اسرع الحاسبین، و یا ارحم الراحمین، و یا احکم الحاکمین.

ص: ۴۸۶

۱- ۱) بحار الانوار ۲۲۷/۹۳.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۲۸/۹۳.

اشاره

در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چندند

و این باب مشتمل است بر چند فصل:

فصل اول: در تعقیب نماز صبح و شام است

و اذکاری که در صبح و شام باید خواند

به سندهای معتبر از حضرت امام موسی علیه السّلام منقول است که: چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو تا صد مرتبه بگوئی بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم، و همچنین صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح، به درستی که هر که در این دو وقت این را بخواند، حق تعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها خوره و پیسی و شرّ شیطان و شرّ پادشاهان باشد (۱).

و از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است: هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح به اسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی چشم، و به درستی که اسم اعظم در این کلمات داخل است (۲).

و به چندین سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت مرتبه بخواند، حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را

ص: ۴۸۷

۱- ۱) اصول کافی ۵۳۱/۲-۵۳۲ ح ۲۹.

۲- ۲) بحار الانوار ۱۳۳/۸۶ ح ۱۲.

دفع کند که کمترش قولنج و پیسی و دیوانگی و خوره باشد، و اگر نامش در نامه اشقیا باشد محو کنند و در نامه سعدا ثبت نمایند (۱).

و در روایت دیگر سه مرتبه واقع شده است با همین ثواب (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است: هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید ما شاء الله کان لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، در آن روز نیند امری را که مکروه او باشد (۳).

و به سندهای معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است: هر که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند: لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر، کفاره گناهان او باشد در آن روز (۴).

و به روایت دیگر: خدا را ملاقات نکند بنده ای به بهتر از عمل او مگر کسی که مثل او کرده باشد (۵).

و در روایت دیگر وارد شده است که: سنت واجب است این تهلیل را ده مرتبه بخوانند و ده مرتبه بگویند: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرین ان الله هو السميع العليم حضرت فرمود: اگر این را در این دو وقت فراموش کنی قضا کن، چنانچه نماز را قضا می کنی (۶).

و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است.

ص: ۴۸۸

۱-۱) اصول کافی ۵۳۱/۲ ح ۲۵ و ۲۶ و ۲۸.

۲-۲) اصول کافی ۵۳۱/۲ ح ۲۷.

۳-۳) اصول کافی ۵۳۱-۵۳۰/۲ ح ۲۴.

۴-۴) اصول کافی ۵۱۸/۲ ح ۱.

۵-۵) اصول کافی ۵۱۸/۲ ح ۲.

۶-۶) اصول کافی ۵۳۳/۲ ح ۳.

و به سند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، و سی و پنج نوبت سبحان الله، و سی و پنج نوبت لا اله الا الله، و سی و پنج نوبت الحمد لله بگوید، او را در آن صبح از غافلان نویسند، و اگر همین اذکار را در شام بگوید او را در آن شب از غافلان نویسند (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است: هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر بگوید، چنان باشد که بنده ای آزاد کرده باشد (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب، حق تعالی ثواب صد بنده آزاد کردن در نامه عملش بنویسد (۳).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

در فرزند آدم سیصد و شصت رگ هست که صد و هشتاد رگ از آنها متحرک است، و صد و هشتاد رگ دیگر ساکن، اگر یکی از رگهای متحرک ساکن شود، یا یکی از رگهای ساکن متحرک شود، او را خواب نمی برد، لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می گفتند: الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال (۴).

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است: هر که در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین، به تحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است، و همچنین اگر

ص: ۴۸۹

۱- ۱) اصول کافی ۵۳۴/۲ ح ۳۵.

۲- ۲) اصول کافی ۵۰۵/۲ ح ۱ و بحار الانوار ۲۵۲/۸۶ ح ۱۷.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۵۷/۸۶ ح ۲۷.

۴- ۴) بحار الانوار ۲۵۴/۸۶ ح ۲۲.

در شام چهار مرتبه بگوید شکر آن شب را ادا کرده است (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر شخصی گذشتند که در باغ خود درخت می کشت، حضرت ایستادند و فرمودند: می خواهی تو را دلالت کنم بر درخت کشتنی که اصلش ثابت تر و میوه اش زودرس تر و نیکوتر باشد؟ گفت: بلی، فرمود: هر صبح و شام بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا آنکه حق تعالی به عدد هر تسبیحی ده درخت در بهشت به تو کرامت فرماید از انواع میوه ها (۲).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: در صبح این دعا بخوان: اصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم آمنت بسرهم و علانیتهم و شاهدم و غائبهم و اعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و الاوصیاء صلوات الله علیهم و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوه الا بالله (۳).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: هر که در صبح و شام سه نوبت بگوید: رضیت بالله رباً، و بالاسلام دیناً، و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیاً، و بالقرآن بلاغاً، و بعلی اماماً، و بالاوصیاء من ولده ائمه، البتّه بر حق تعالی لازم است که روز قیامت او را راضی گرداند (۴).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است: هر بنده ای که قبل از طلوع آفتاب این دعا بخواند: الله اکبر الله اکبر کبیراً، و سبحان الله بکره و اصیلاً،

ص: ۴۹۰

۱-۱) بحار الانوار ۲۵۴/۸۶ ح ۲۴.

۲-۲) بحار الانوار ۲۵۷/۸۶ ذیل ح ۲۷.

۳-۳) اصول کافی ۵۲۲/۲-۵۲۳ ح ۴.

۴-۴) اصول کافی ۵۲۵/۲ ح ۱۲.

و الحمد لله رب العالمين كثيرا لا شريك له و صلى الله على محمد و آله، ملكي مبادرت نمايد و اين دعا را در ميان بال خود بگيرد و به آسمان برد، چون به آسمان اول در آيد ملائكه به او گویند چه چيز با خود داری؟ در جواب گوید: شخصی از مؤمنان به اين كلمات تكلم نمود، و كلمات را بر ایشان بخواند، ملائكه گویند: خدا رحم کند آن کسی را که اين كلمات را خوانده است، و گناه او را بيامرزد، پس به هر آسمانی که گذرد ملائكه از او سؤال کنند، و چون جواب گوید همین دعا گویند، و همچنين حمله عرش نیز از برای او دعا کنند، و آن ملك آن كلمات را ببرد و در ديوان كنوز که اعمال خالص مؤمنان در آنجا مثبت است ثبت نمايد (۱).

و به سند عالی از ابو حمزه ثمالی منقول است که: از حضرت امام محمد باقر عليه السلام سؤال نمودند از تفسیر آنچه حق تعالی در شأن حضرت ابراهيم فرموده که: حقوق الهی و اوامر او را وافی و تمام ادا نمود، حضرت فرمود: چون صبح می کرد سه مرتبه می گفت: اصبحت و ربی محمود، اصبحت لا اشرك بالله شيئا و لا ادعو مع الله الها و لا اتخذ من دونه وليا، و همچنين در شام سه مرتبه می فرمود، و اگر شام خوانند به جای اصبحت امسيت می باید گفت (۲).

و به سند صحيح از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است که: حضرت نوح در هر صبح و شام ده مرتبه اين دعا را می خواندند: اللهم اني اشهدك انه ما اصبح بي من نعمه او عافيه في دين او دنيا فممنك وحدك لا شريك لك لك الحمد و لك الشكر بها على حتي ترضى و بعد الرضا، و به اين سبب حق تعالی او را عبد شكور فرمود، يعنى بنده بسيار شکر کننده، و اگر در شام خواند چنین بگوید انه ما امسى بي من نعمه (۳).

ص: ۴۹۱

۱- ۱) اصول کافی ۵۲۶/۲-۵۲۷ ح ۱۴.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۵۳ ح ۲۰.

۳- ۳) بحار الانوار ۲۵۱/۸۶ ح ۱۶.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است: هر که در صبح انگشتر عقیق در دست راست خود داشته باشد، و پیش از آنکه به احدی نظر کند نگین عقیق را به کف دست خود بگرداند، و به آن نگین نظر کند و سوره انا انزلناه فی ليله القدر بخواند، پس این دعا بخواند: آمَنَت بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ كَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ آمَنَت بِسَرِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَانِيَتِهِمْ وَ ظَاهِرِهِمْ وَ بَاطِنِهِمْ وَ اَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ، حق تعالی او را در آن روز از شرّ جمیع بلاهای آسمان و زمین حفظ نماید (۱).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است: هر که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار بگوید خدا او را بیامزد اگر چه هفتاد هزار گناه کرده باشد (۲).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است: هر که در وقت شام سه مرتبه بگوید: سبحان الله حين تمسون و حين تصبحون و له الحمد فی السّماوات و الارض و عشیا و حین تطهرون، هیچ چیز در آن شب از او فوت نشود، و جمیع شرّ و بدیهای آن شب از او دفع شود، و همچنین اگر در صبح سه مرتبه بخواند، هیچ چیز در آن روز از او فوت نشود، و جمیع شرور آن روز از او دور گردد (۳).

و به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است: هر که بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید: الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره، حق تعالی به او خیر بسیار کرامت فرماید (۴).

و به سند صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود: چون به معراج رفتم ملائکه مرا دعائی تعلیم نمودند که در هر صبح و شام

ص: ۴۹۲

۱-۱) کتاب الامان من الاخطار ص ۳۹.

۲-۲) بحار الانوار ۱۳۴/۸۶-۱۳۵ ح ۱۵.

۳-۳) بحار الانوار ۲۵۳/۸۶ ح ۱۹.

۴-۴) اصول کافی ۵۴۵/۲ ح ۲.

و المسلمات، حق تعالی به عدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد تا روز قیامت حسنه در نامه عملش بنویسد، و گناه از او محو کند، و درجه ای از برای او بلند گرداند.

و به سند معتبر از هلقام منقول است: به حضرت جعفر صادق علیه السلام عرض نمود دعائی تعلیم من نما که جامع مطالب دنیا و آخرت باشد، حضرت فرمود: بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو: سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و استنله من فضله، هلقام گفت که: من بد حال تر و پریشان تر از جمیع اهل بیت خود بودم، به برکت این دعا امروز حالم از همه بهتر است [\(۱\)](#).

و شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در تعقیب نماز صبح فرمود: صد نوبت بگوید استغفر الله و اتوب الیه و صد نوبت بگوید: اسئل الله العافیة و صد نوبت بگوید استجیر بالله من النار و اسئله الجنة و صد مرتبه بگوید: اسئل الله الحور العین، و صد نوبت سوره قل هو الله احد بخواند، و صد نوبت بگوید: صلی الله علی محمد و آل محمد، و صد نوبت بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، و ده نوبت آیه الکرسی، و ده نوبت سوره انا انزلناه بخواند، و ده نوبت این دعا بخواند: اللهم اذف فی قلوب العباد محبتی، و ضمّن السیماوات و الارض رزقی و التّ الرّعب فی قلوب اعدائک منی و انشر رحمتک لی و اتمم نعمتک علیّ و اجعلها موصوله بکرامتک ایّای و اوزعنی شکرک و اوجب لی المزید من لدنک و لا تنسني ذکرک و لا تجعلني من الغافلین [\(۲\)](#).

ص: ۴۹۴

۱-۱) اصول کافی ۵۵۰/۲ ح ۱۲.

۲-۲) بحار الانوار ۱۴۵/۸۶-۱۴۶ ح ۲۸-۳۰.

فصل دوم: در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند

بدان که بهترین تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها است، سی و چهار «الله اکبر» و سی و سه «الحمد لله» و سی و سه «سبحان الله» است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که عبادت کرده نمی شود خدا به تحمیدی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه علیها السلام و اگر از آن چیزی بهتر بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیها السلام عطا می فرمود (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که تسبیح فاطمه علیها السلام را هر روز عقب هر نماز بخواند محبوب تر است نزد من از اینکه هزار رکعت نماز در هر روز بکند (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: هر که تسبیح فاطمه علیها السلام بخواند، و بعد از آن لا اله الا الله بگوید، گناهانش آمرزیده شود (۳).

و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: آنچه دارید از جامه ها اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید به آسمانها می رسد؟ گفتند: نه یا رسول الله، فرمود: می خواهید شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش در زمین است و شاخش در آسمان؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: هر یک از شما که از نماز واجب خود فارغ شود سی نوبت بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، به درستی که اصل این کلمات در زمین است و

ص: ۴۹۵

۱-۱) فروع کافی ۳/۳۴۳ ح ۱۴.

۲-۲) فروع کافی ۳/۳۴۳ ح ۱۵.

۳-۳) فروع کافی ۳/۳۴۲ ح ۷.

شاخشان در آسمان است، و دفع می کند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و به چاه افتادن و مرگهای بد را از خواننده خود، و اینها باقیات صالحات (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که چهل مرتبه تسبیحات اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از قبله بگرداند، هر حاجتی که از خدا سؤال کند به او عطا می فرماید (۲).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است: هر که بعد از نماز فریضه پیش از آنکه پای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید: استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم ذو الجلال والاكرام و اتوب اليه، خدا گناهانش را آمرزد گرچه مثل کف دریاها باشد (۳).

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود: کمتر چیزی که مجرب است از دعا بعد از نماز فریضه این است که بگوئی: اللهم اني اسئلك من كل خير احاط به علمك و اعوذ بك من كل شر احاط به علمك، اللهم اني اسئلك عافيتك في اموري كلها، و اعوذ بك من خزي الدنيا و الآخرة (۴).

و به سند معتبر منقول است که محمد بن ابراهیم به خدمت امام موسی علیه السلام نوشت: می خواهم دعائی تعلیم من فرمائی که بعد از نماز بخوانم، و حق تعالی به سبب خواندن آن خیر دنیا و آخرت را برای من جمع نماید، حضرت نوشتند: بگو اعوذ بوجهك الكريم و عزتك التي لا ترام و قدرتك التي لا يمتنع منها شيء من شر

ص: ۴۹۶

۱-۱) بحار الانوار ۳۰/۸۶ ح ۳۵.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱/۸۶ ح ۱۹.

۳-۳) بحار الانوار ۵/۸۶ ح ۵.

۴-۴) فروع کافی ۳/۳۴۳ ح ۱۶، و بحار الانوار ۳۳/۸۶ ح ۳۷.

الدنيا والآخرة و من شرّ الاوجاع كلّها (۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه «سبحان الله» بگوید، بر بدنش گناهی نماند مگر آنکه بریزد (۲).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است: کسی که خواهد چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک باشد مثل طلای بی غش، و مظلّمه احدی نزد او نباشد که از او طلب نماید، باید بعد از نمازهای پنج گانه دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند، پس دست خود را به جانب آسمان بگشاید و بگوید: اللهم انی اسئلك باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک، و اسئلك باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب العطا یا و یا مطلق الاساری و یا فکاک الرقاب من النار، اسئلك ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تعتق رقبتی من النار، و ان تخرجنی من الدنیا آمناً، و ان تدخلنی الجنّه سالمًا، و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب، بعد از آن فرمود که: این دعا از دعاهای مخفی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله تعلیم من نمود، و امر نمود که تعلیم حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السّلام نمایم (۳).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فتح مکّه نمودند، نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند، و چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند و سه مرتبه «الله اکبر» گفتند، پس این دعا خواندند: لا اله الا الله وحده وحده وحده وحده و انجز وعده و نصر عبده و اعزّ جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کلّ شیء

ص: ۴۹۷

۱-۱) فروع کافی ۳/۳۴۶ ح ۲۸.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱/۸۶ ح ۱۹.

۳-۳) بحار الانوار ۲۵/۸۶ ح ۲۶.

قدیر، پس رو به اصحاب خود کردند و فرمودند: ترک مکنید این سه تکبیر را او این دعا را بعد از هر نماز واجب؛ زیرا هر که بعد از سلام نماز بخواند به تحقیق ادا کرده است آنچه بر او واجب است از شکر حق تعالی بر تقویت اسلام و اهل اسلام (۱).

و به سند صحیح از احمد بن ابی نصر بن نطی منقول است که: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باید فرستاد؟ حضرت فرمود بگو: السلام عليك يا رسول الله و رحمه الله و برکاته، السلام عليك يا محمد بن عبد الله، السلام عليك يا خير الله، السلام عليك يا حبيب الله، السلام عليك يا صفوه الله، السلام عليك يا امين الله، اشهد انك رسول الله، و اشهد انك محمد بن عبد الله، و اشهد انك قد نصحت لامتك، و جاهدت في سبيل ربك، و عبدته حتى اتاك اليقين، فجزاك الله يا رسول الله افضل ما جزى نبيا عن امته، اللهم صل على محمد و آل محمد افضل ما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد (۲).

و موافق احاديث معتبره می باید بعد از هر نماز بگوید: اللهم صل على محمد و آل محمد و اعذنا من النار و ارزقنا الجنة و زوجنا من الحور العين (۳).

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جای نماز خود بر نمی خاستند تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت نمی کردند، پس باید بعد از هر نماز بگوید: اللهم العن ابا بكر و عمر و عثمان و معاوية و عايشه و حفصه و هند و امّ الحكم (۴).

ص: ۴۹۸

۱- ۱) بحار الانوار ۲۲/۸۶ ح ۲۱.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۴/۸۶ ح ۲۵.

۳- ۳) بحار الانوار ۱۹/۸۶ ح ۱۷.

۴- ۴) فروع کافی ۳/۳۴۲ ح ۱۰.

و بعضی از تعقیبات در باب فضائل سور و آیات قرآنی گذشت، و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد، و در این کتاب چون به ترتیب مذکور می شود به همین اکتفا می نمائیم.

فصل سوم: در تعقیب مخصوص نماز ظهر است

به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از نماز ظهر این دعا می خواندند: لا اله الا الله العظيم الحليم، لا اله الا الله رب العرش الكريم، والحمد لله رب العالمين، اللهم اني اسئلك موجبات رحمتك و عزائم مغفرتك، والغنيمه من كل خير، والسلامه من كل اثم، اللهم لا تدع لي ذنبا الا غفرتة، و لا همما الا فرجتة و لا سقما الا شفيتها، و لا عيبا الا سترته، و لا رزقا الا بسطته، و لا خوفا الا آمنتة، و لا سوء الا صرفته، و لا حاجه هي لك رضا و لي فيها صلاح الا قضيتها، يا ارحم الراحمين، آمين رب العالمين (۱).

فصل چهارم: در تعقیبات نماز عصر است

به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است: هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند، حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد، و اگر او

ص: ۴۹۹

هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامزد، و اگر پدرش آن قدر گناه نداشته باشد از مادرش، و اگر نه از گناهان برادرش، و اگر نه از گناهان خواهرش، و همچنین باقی خویشان هر که به او نزدیکتر باشد (۱).

و در حدیث دیگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار کند (۲).

و ثواب عظیم برای ده مرتبه سورهٔ انا أنزلناه فی لیلہ القدر بعد از نماز خواندن گذشت.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است: هر که هر روز بعد از نماز عصر یک مرتبه بگوید: استغفر الله العذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبه عبد ذلیل خاضع فقیر بئس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیاة و لا نشوراً، حق تعالی امر فرماید که صحیفهٔ گناهان او را بدرند هر چند گناه او بسیار باشد (۳).

فصل پنجم: در بیان تعقیب نماز خفتن است

به سند معتبر از حضرت امام محمّد تقی منقول است: هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سورهٔ انا أنزلناه فی لیلہ القدر را بخواند، در ضمان الهی باشد تا صبح (۴).

ص: ۵۰۰

۱-۱) بحار الانوار ۷۸/۸۶ ح ۱.

۲-۲) بحار الانوار ۷۹/۸۶ ح ۵.

۳-۳) بحار الانوار ۸۲/۸۶-۸۳ ح ۹.

۴-۴) بحار الانوار ۱۲۵/۸۶ ح ۶.

و شیخ طوسی رحمه الله علیه نقل کرده است که: مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سوره حمد، و قل هو الله احد، و قل اعوذ برب الناس، و قل اعوذ برب الفلق، هر یک را ده مرتبه، و تسبیحات اربع را ده مرتبه، و صلوات ده مرتبه (۱).

فصل ششم: در بیان سجده شکر است

بدان که از جمله سنتهای مؤکد بعد از هر نماز سجده شکر است، و فضائل این سجده در احادیث بسیار است.

حتی آنکه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: دو سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی، و نماز خود را به آن تمام می کنی، و خداوند خود را خوشنود می گردانی، و ملائکه را به عجب می آوری به درستی که بنده ای که نماز می کند و بعد از آن سجده شکر بجا می آورد، حق تعالی حجاب از میان بنده و ملائکه برمی دارد و می فرماید: ای ملائکه نظر کنید به بنده من که قرض مرا ادا کرد، و عهد مرا تمام کرد، بعد از آن شکر نعمت مرا بجا آورد، ای ملائکه چه ثواب او را نزد من هست؟ ملائکه می گویند: پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان.

باز می فرماید: دیگر چه به او عطا کنم؟ می گویند: پروردگارا بهشت خود را به او عطا کن، باز می فرماید: دیگر چه چیز به او کرامت فرمایم؟ می گویند: امور او را کفایت کن، و همچنین حق تعالی سؤال می نماید و ملائکه جواب می گویند، تا آنکه

ص: ۵۰۱

هیچ چیز نمی ماند که علم ملائکه به او احاطه کند مگر آنکه می گویند، باز چون حق تعالی سؤال می نماید ایشان می گویند: پروردگارا علم ما به زیاده از این احاطه نکرده است، پس حق تعالی فرماید که: من شکر او می کنم چنانچه او شکر من کرد، و روی فضل و احسان خود را به سوی او می دارم، و او را در مراتب معرفت خود کامل می گردانم (۱).

و به سندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام و امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که: حق سبحانه و تعالی به حضرت موسی علیه السّلام خطاب فرمود: ای موسی می دانی چرا تو را از میان بندگان خود برگزیدم و کلیم خود گردانیدم؟ گفت:

نه ای پروردگار من، خطاب رسید: من چون نظر کردم نفس تو را نزد بندگی خود از همه کس ذلیل تر یافتم، هرگاه از نماز فارغ می شوی دو طرف روی را نزد من بر خاک می گذاری، پس حضرت موسی به سجده درآمد، و پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک مالید نزد پروردگار خود، حق تعالی به او وحی نمود: سر بردار ای موسی و دست خود را بر موضع سجود بمال و بر رو و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو می گردد از هر بلائی و دردی و آفتی (۲).

و بدان که اقلّ سجده شکر این است که سر به سجده گذارد، و سه مرتبه بگوید شکر الله، چنانچه از حضرت رضا علیه السّلام منقول است (۳).

و ایضا از آن حضرت منقول است که: صد مرتبه (عفوا) بگوید: یا صد مرتبه (شکرا) (۴).

ص: ۵۰۲

۱-۱) تهذیب شیخ طوسی ۱۱۰/۲ ح ۱۸۴.

۲-۲) بحار الانوار ۱۹۹/۸۶ ح ۷.

۳-۳) بحار الانوار ۱۹۸/۸۶ ح ۵.

۴-۴) بحار الانوار ۱۹۷/۸۶ ح ۴.

و اگر در سجدهٔ اوّل صد مرتبه (عفو یا العفو العفو) بگویند، و بعد از آن جانب راست رو را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکر که داند بخواند، مثل (یا الله یا ربّه یا سیداه)، و همچنین پهلوی چپ رو را بر زمین گذارد و چنین دعائی یا ذکر بخواند، پس بار دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه (شکرا شکرا) بگوید خوب است.

و در این سجده برخلاف سجده های نماز سنّت است که دستها را بر زمین بخواباند، و سینه و شکم را بر زمین برساند. و ایضا مستحبّ است که حاجات خود و برادران مؤمن خود را طلب نماید، و در تضرّع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد.

چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که: بنده در هیچ حالت قرب او به خدا زیاده نیست از حالتی که در سجود گریان باشد (۱).

و ائمه ما صلوات الله عليهم سجده های بسیار طولانی بجا می آورده اند، خصوصا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که بعد از نماز صبح به سجده می رفته اند و روز که بلند می شده است سر از سجده برمی داشته اند، و اگر در حالی بوده اند که مشغول هدایت خلق نمی توانسته اند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند، و همچنین اصحاب کبار ایشان این طریقه را داشته اند، حتی آنکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان آن قدر طول می داده اند سجده را که مرغ در پشت ایشان آشیانه می گذاشته، و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله عليهم بسیار منقول است، و این کتاب گنجایش ذکر آنها را ندارد.

و بهترین آنها آن است که کلینی به سند حسن روایت کرده است که عبد الله بن

ص: ۵۰۳

جندب از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام سؤال نمود از دعائی که در سجده شکر بخواند، حضرت فرمود که: چون به سجده می روی بگو: اللَّهُمَّ اِنِّی اَشْهَدُکَ وَاَشْهَدُ مَلَائِکَتَکَ وَاَنْبِیَاءَکَ وِرَسَلِکَ وَاَجْمِیعَ خَلْقِکَ اَنَّکَ اللهُ رَبِّی، وَاَلْاِسْلَامَ دِیْنِی، وَاَمَحْمَدًا نَبِیِّی، وَاَعْلِیًّا وَاَلْحَسَنَ وَاَلْحُسَیْنَ وَاَعْلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَاَمَحْمَدَ بْنَ عَلِیٍّ وَاَجْعَفْرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَاَمَوْسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَاَعْلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَاَمَحْمَدَ بْنَ عَلِیٍّ وَاَلْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ وَاَلْحَکَّجَّهَ بْنَ الْحَسَنِ اُمَّتِی، بِهِمْ اَتَوَلَّی وَاَمِنْ اَعْدَائِهِمْ اَتَبَرًّا.

پس بگو: اللَّهُمَّ اِنِّی اَنْشَدُکَ دَمَ الْمَظْلُومِ سَهَ مَرْتَبَهَ اللَّهُمَّ اِنِّی اَنْشَدُکَ بَايَوَائِکَ عَلٰی نَفْسِکَ لِاَعْدَائِکَ لِتَهْلِكْتَهُمْ بَايَدِی وَايَدِی الْمُؤْمِنِیْنَ، اللَّهُمَّ اِنِّی اَنْشَدُکَ بَايَوَائِکَ عَلٰی نَفْسِکَ لِاَوْلِیَائِکَ لِتُظْفِرْتَهُمْ بَعْدَ وَاکَ وَاَعْدُوَّهُمْ اِنْ تَصَلَّی عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاَعْلِیِّ الْمُسْتَحْفِظِیْنَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَهَ مَرْتَبَهَ وَاَبْکُو: اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ الْیَسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ سَهَ مَرْتَبَهَ.

بعد از آن پهلوی راست رو را بر زمین می گذاری و می گوئی: یا کَهِفٰی حِیْنَ تَعِیْنِی الْمَذَاهِبَ وَاَتَضِیْقُ عَلِی الْاَرْضِ بِمَا رَحِبَتْ وَاِیَا بَارِئِ خَلْقِی رَحْمَهَ بِی وَاکَنْتَ عَنِ خَلْقِی غَیْبًا، صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاَعْلِیِّ الْمُسْتَحْفِظِیْنَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَهَ مَرْتَبَهَ. پس جانب چپ رو را بر زمین می گذاری و می گوئی: یا مَدَلَّ کُلَّ جَبَّارٍ یَا مَعَزَّ کُلَّ ذَلِیْلِ قَدٍّ وَاَعَزَّتْکَ بَلِغَ بِی مَجْهُودِی سَهَ مَرْتَبَهَ. پس بار دیگر سر را به سجده می گذاری، و صد مرتبه می گوئی: شکرًا شکرًا (۱).

و در روایت دیگر وارد شده است که: حضرت امام موسی علیه السّلام در سجده اوّل هزار مرتبه (العفو العفو) فرمودند (۲).

ص: ۵۰۴

۱- ۱) فروع کافی ۳/۳۲۵-۳۲۶ ح ۱۷.

۲- ۲) فروع کافی ۳/۳۲۶ ح ۱۹.

و در حدیث دیگر وارد شده است که: آن حضرت در سجود این دعا می خواندند: اعوذ بک من نار حرّها لا یطفیء، و اعوذ بک من نار جدیدها لا یبلی، و اعوذ بک من نار عطشانها لا یروی، و اعوذ بک من نار مسلوبها لا یکسی (۱).

و در حدیث دیگر مروی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در سجده می خواندند: ارحم ذلّی بین یدیک و تضرّعی الیک و وحشتی من النّاس و انسی بک یا کریم (۲).

فصل هفتم: در بیان اذکاری است که در هنگام خواب باید خواند

بدان که مستحبّ است در هنگام خوابیدن با وضو باشد؛ و به جانب راست بخوابد رو به قبله، و سوره ها و آیاتی که در باب فضائل قرآن مذکور شد بخواند، و بهترین اذکار در این وقت تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام است.

چنانکه به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است: چون آدمی شب در جای خواب خود می خوابد، ملک بزرگواری و شیطان متمردی به سوی او مبادرت می نمایند، پس ملک به او می گوید: روز خود را ختم کن به خیر، و شب خود را افتتاح کن به خیر، و شیطان به او می گوید: روز خود را ختم کن به گناه، و شب خود را افتتاح کن به گناه، پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه علیها السّلام را در وقت خواب خواند، ملک آن شیطان را می زند و از او دور می کند،

ص: ۵۰۵

۱-۱) فروع کافی ۳/۳۲۸ ح ۲۲.

۲-۲) فروع کافی ۳/۳۲۷ ح ۲۱.

و او را محافظت و نگاهبانی می کند تا بیدار شود، پس باز شیطان می آید و او را امر می کند که ختم شب و افتتاح روز به گناه بکند، و ملک او را به خیر امر می کند، پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه علیها السّلام را خواند، آن ملک شیطان را از او دور می کند، و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در نامه عملش می نویسد (۱).

و به سند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السّلام منقول است که فرمود: ما اهل بیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت می باشد: باطهارت می باشیم، و به دست راست می خوابیم، و دست راست خود را در زیر رو می گذاریم، و تسبیح حضرت فاطمه علیها السّلام می خوانیم، و رو به قبله می خوابیم، و سوره حمد و آیه الکرسی و آیه شهد اللّٰه را می خوانیم، پس هر که چنین کند بهره خود را از ثواب در آن شب برده است (۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است: هر که در وقت خواب یازده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند، حق تعالی یازده ملک بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح از شر شیطان رجیم (۳).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که در وقتی که به رختخواب می رود یازده مرتبه سوره قل هو اللّٰه أحد را بخواند، گناهان او آمرزیده می شود، و او را شفیع کنند در همسایگان خود، و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده او تا پنجاه سال آمرزیده شود (۴).

و در حدیث دیگر فرمود: کسی که در خواب ترسد، در وقت خواب سوره قل

ص: ۵۰۶

۱-۱) بحار الانوار ۲۰۹/۷۶.

۲-۲) بحار الانوار ۲۱۰/۷۶.

۳-۳) بحار الانوار ۲۱۰/۷۶.

۴-۴) بحار الانوار ۱۷۵/۸۷.

أعوذ بربّ الناس، وقل أعوذ بربّ الفلق، و آیه الکرسی بخواند (۱).

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است: هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید: الحمد لله الذی علا فقهر و الحمد لله الذی بطن فخبیر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کلّ شیء قدیر، از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده بوده (۲).

و در حدیث دیگر فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام خواب آیه الکرسی می خواندند، و بعد از آن می فرمود: بسم الله آمنت بالله و کفرت بالطّاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقضتی (۳).

و به سند معتبر از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است: کسی که خواهد در میان شب بیدار شود در وقت خواب این دعا را بخواند: اللهم لا تنسني ذکرک، و لا تؤمنی مکرک، و لا تجعلنی من الغافلین و انبهنی لأحبّ الساعات الیک ادعوك فیها فستجیب لی، و اسئلك فتعطينی، و استغفرک فتغفر لی، انه لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم الراحمین فرمود: چون این دعا را بخواند حق تعالی دو ملک به سوی او بفرستد که او را بیدار کنند، اگر بیدار شود فبها، و اگر بیدار نشود خدا ایشان را امر می فرماید که از برای او استغفار کنند، و اگر در آن شب بمیرد شهید مرده باشد، و اگر بیدار شود هر حاجتی که از خدا بطلبد به او عطا فرماید (۴).

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: چون این کس در شب از پهلو به پهلو گردد سنت است بگوید: الحمد لله و الله اکبر.

ص: ۵۰۷

۱-۱) بحار الانوار ۲۱۱/۷۶.

۲-۲) بحار الانوار ۱۹۲/۷۶ ح ۴، و اصول کافی ۵۳۵/۲ ح ۱.

۳-۳) اصول کافی ۵۳۶/۲ ح ۴.

۴-۴) اصول کافی ۵۴۰/۲ ح ۱۸، بحار الانوار ۲۱۶/۷۶.

و سید ابن طاووس علیه الرحمه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است: کسی که خواهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند، بعد از نماز خفتن غسل کند، و چهار رکعت نماز بگذارد، و در هر رکعتی سوره حمد یک مرتبه و صد مرتبه آیه الکرسی بخواند، و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، و بر جامه پاکي بخوابد که حلال و حرام را بر روی آن جامه وطی نکرده باشد، و دست راست خود را بر زیر صورت بگذارد، و صد مرتبه بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوه الا بالله، و صد مرتبه بگوید:

ما شاء الله و به خواب رود، آن حضرت را در خواب می بیند (۱).

و سید مذکور نقل کرده که: اگر خواهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب ببیند، در وقت خواب این دعا را بخواند: اللهم انی اسئلك یا من له لطف خفی و ایادیه باسطه لا تنقضی اسئلك بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لعبد الا کفی ان ترینی مولای امیر المؤمنین علیه السلام فی منامی (۲).

و به سند دیگر روایت کرده است که: کسی که خواهد میت خود را در خواب ببیند، با طهارت بخوابد، و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام بخواند، پس این دعا بخواند: اللهم انت الحی الّذی لا یوصف و الایمان یعرف منه منک بدت الاشیاء و الیک تعود، فما اقبل منها کنت ملجأه و منجاه، و ما ادبر منها لم یکن له ملجأ و لا منجا منک الا الیک، فاسئلك بلا اله الا انت و اسئلك بسم الله الرحمن الرحیم، و بحق حبیبک محمد صلی الله علیه و آله سید النبیین و بحق علی خیر الوصیین و بحق فاطمه سیده نساء العالمین و بحق الحسن و الحسین اللذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنه

ص: ۵۰۸

۱- ۱) بحار الانوار ۲۱۴/۷۶.

۲- ۲) بحار الانوار ۲۱۴/۷۶.

عليهم اجمعين السّلام ان تصلّي علی محمّد و آل محمّد و ان ترینی میّتی فی الحال الّتی هو علیها (۱).

چنین گوید مؤلّف این کتاب که: به بکرت اهل بیت رسالت علیهم السّلام اذکار و ادعیه و اعمال و عبادات آن قدر هست که از عهده صد هزار یک آن بدر نمی توان آمد، پس چه حاجت است به مرتکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنّت به جمعی از جاهلان و بی خردان به میراث رسیده، و آنچه این فقیر در این کتاب بر سبیل اجمال از هزار یکی و از بسیار اندکی آورده ام، اگر کسی به اینها عمل نماید تمام وقت او را فرا می گیرد.

و مجملًا طریقه اهل بیت رسالت علیهم السّلام مضبوط و معلوم است، و کسی که راه متابعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است، و اوّل چیزی که از اعمال ایشان مبالغه بسیار در آن نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه و یک رکعت است، که هفده رکعت آن نماز پنج گانه است، و باقی هشت رکعت نافله پیشین است که پیش از نماز ظهر می باید کرد، و هشت رکعت نافله پسین است که پیش از فریضه عصر می باید کرد، و چهار رکعت نافله شام است که بعد از نماز شام می باید کرد، و دو رکعت نماز و تیره است که بعد از نماز خفتن نشسته می کنند و به یک رکعت حساب می شود، و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر که بعد از نصف شب می باید کرد، و دو رکعت نافله صبح است که پیش از نماز صبح می باید کرد، و این نافله ها هر دو رکعت را به یک سلام می باید کرد، و اینها در فضیلت و تأکید تالی مرتبه واجباتند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه بر اینها مداومت می نموده اند، و اگر ترک شود مانند واجبات قضا می باید کرد.

ص: ۵۰۹

دیگر از جمله سنن آن حضرت روزه هر ماه سه روز است، یعنی پنج شنبه اول ماه، و چهارشنبه اول از دهه میان ماه، و پنج شنبه آخر، و تمام ماه مبارک شعبان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این ماه روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند، و این سه روز نیز اگر ترک شود قضا می باید کرد.

دیگر از اعمال مؤکد که فضائل نامتناهی در آن وارد شده است نماز جعفر طیار است، و آن چهار رکعت است به دو سلام، و مستحب است که در رکعت اول سوره حمد و اذا زلزله بخواند، و در رکعت دوم سوره حمد و سوره عادیات، و در رکعت سوم سوره حمد و اذا جاء نصر الله، و در رکعت چهارم سوره حمد و قل هو الله احد، و اگر در هر رکعتی سوره قل هو الله احد بخواند خوب است، و بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و در هر رکوعی و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید.

و سنت است که در سجده آخر بعد از تسیحات این دعا بخواند: سبحان من لبس العز و الوقار، سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به، سبحان من لا ینبغی التسیح الا له سبحان من احصى کل شیء علمه، سبحان ذی المن و النعم، سبحان ذی القدره و الکریم، سبحان ذی العزه و الفضل، سبحان ذی القوه و الطول، اللهم انی اسئلك بمعاهد العز من عرشک و منتهی الرحمه من کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک التامه الّتی تمّت صدقا و عدلا ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و اهل بیته، بعد از آن حاجت خود را از حق تعالی بطلبد، چون از نماز فارغ شود تسیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بخواند.

و در احادیث معتبره وارد شده است که: هر که این نماز را بکند، گناهان او آمرزیده شود اگرچه به قدر کف دریا و ریگ بیابان گناه داشته باشد، و دوازده هزار

حسنة از برای او بنویسند که هر حسنة بزرگتر از کوه احد باشد (۱).

و این نماز را در همه وقت می توان کرد، و به جای نافله شب و روز می توان کرد و در حدیث است که: هر شب و روز بکن، و اگر نتوانی هر هفته یک مرتبه بکن، و اگر نتوانی ماهی یک مرتبه، و اگر نتوانی سالی یک مرتبه بکن (۲).

و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است. و در حدیث معتبره وارد شده است که: اگر کسی را حاجت ضروری باشد اصل نماز را بکند بی تسبیحات، و تسبیحات را در راه بخواند (۳).

و اگر کسی آن دعا را نداند و نخواند ثواب نماز را دارد، و اگر کسی با دعاها و آداب دیگر که در کتب دعا مثبت است واقع سازد بهتر است.

دیگر نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است، و آن چهار رکعت است به دو سلام، و در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد می باید خواند. و احادیث معتبره وارد شده است: هر که این نماز را بکند چون فارغ شود میان او و خدا گناهی نمانده باشد (۴).

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است: هر که دو رکعت نماز بگذارد، و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله احد بخواند، چون فارغ شود گناهانش آمرزیده شده باشد (۵).

و دیگر نمازها و دعاها بسیار است، و از کتب مبسوطه علما طلب باید نمود.

ص: ۵۱۱

۱-۱) فروع کافی ۴۶۶/۳.

۲-۲) بحار الانوار ۲۰۴/۹۱ ح ۶.

۳-۳) بحار الانوار ۲۰۷/۹۱.

۴-۴) فروع کافی ۴۶۸/۳ ح ۲.

۵-۵) فروع کافی ۴۶۸/۳ ح ۳.

به اینجا ختم می‌کنم کتاب عین الحیات را، و از الطاف عمیمه و اهب العطايا امیدوارم که این بحر فیوض ربّانی، و این سرچشمه آب زندگانی، موجب حیات جاودانی برادران ایمانی، و فیض بخش اقصای و ادانی گردد، و تا روز جزا فیض طالبان و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی از این چشمه سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نگردد، شاید که به این وسیله این غریق بحر خطایا و گناهان و پامال نفس و هوا و شیطان از لوث معاصی پاک گردد، و چون پیوسته خاک راه اهل ایمان و خادم اصحاب علم و عرفان بوده، شاید که در روز حساب به ایشان ملحق شود، ملتتمس از برادران ایمانی آن است که چون از این خوان نعمتهای روحانی بهره‌ای، و از این شراب طهور حقایق و معانی جرعه‌ای برگیرند در حیات و ممات این خاک سار حقیر و ذره بی مقدار را از دعای طلب مغفرت سیئات و رفع درجات محروم نگردانند.

و كان الفراغ من تسويدہ علی يد مؤلفه فی أواخر شهر جمادى الثانيه من شهر سنه ثلاث و سبعين بعد الألف، و الحمد لله وحده، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين، و لعنه الله على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين.

و تمام گردید تحقیق و تصحیح این کتاب شریف در روز دهم ماه شوال سنه هزار و چهارصد و ده هجری قمری بر دست این فقیر ناچیز سید مهدی رجائی در بلده مقدسه قم حرم اهل بیت و عش آل محمد علیهم السلام.

بیان معنی دنیا ۳

مذمت محبت دنیا ۱۱

مذمت محبت جاه و شهرت ۱۶

خصلت پسندیده تواضع و فروتنی ۱۹

مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان ۳۳

مدح کفاف ۴۲

ارزش عمل صالح و خالص ۴۵

مذمت ریا ۵۱

توصیف جهنم و عذاب آن ۵۴

توصیف بهشت و نعم آن ۶۹

مذمت بسیار خندیدن ۸۷

مذمت کسل و سستی در عبادت ۹۱

بی اعتنائی به شأن مردم ۹۴

محاسبه نفس ۹۶

خصلت پسندیده حیا ۱۰۰

عفت شکم از محرّمات و مکروهات ۱۰۴

عفت فرج از محرّمات و مکروهات و شبهات ۱۰۸

نگاه داشتن چشم از محرّمات و مکروهات ۱۱۴

فضیلت دعا و فوائد آن ۱۱۶

مجملی از شرائط و آداب دعا ۱۲۱

علّت مستجاب نشدن بعضی از دعاها ۱۴۴

مدح پنهان کردن عبادت ۱۵۷

فضیلت نماز شب ۱۵۹

نصایح شافیّه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۶۶

فضیلت مؤمن ۱۷۱

سنّت اذان و اقامه ۱۸۵

مصاحبت با خوبان و بدان ۱۹۰

فضیلت اطعام مؤمنان ۱۹۶

اکرام پیران مسلمانان ۲۰۰

فضیلت قرآن ۲۰۲

فضیلت حاملان قرآن ۲۰۴

صفات قراء قرآن و اصناف ایشان ۲۰۷

آداب خواندن قرآن ۲۱۶

استعاذه، رو به جانب قبله بودن ۲۲۳

کیفیت ختم قرآن ۲۲۴

تعلیم و تعلّم و حفظ قرآن ۲۲۵

ثواب قرائت قرآن ۲۲۷

فضیلت تلاوت از قرآن و نگاه داشتن قرآن ۲۳۱

فضائل و فوائد آیات و سور قرآنی ۲۳۳

ص: ۵۱۴

عدل و جور امرا و سلاطین ۲۸۲

کیفیت معاشرت ارباب حکم با رعایا ۲۸۹

ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان ۲۹۲

مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان ۳۰۰

حقوق امرا و رعایت نمودن ایشان ۳۰۶

مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرّب ایشان ۳۱۰

جهتی چند که به خانۀ حکام و امرا می توان رفتن ۳۱۶

صفت پسندیده حسن خلق و مذمت بد خلقی ۳۱۹

فضیلت مساجد ۳۲۵

فضیلت نماز جماعت ۳۳۱

تقوا و پرهیزگاری ۳۳۶

صفت پسندیده حلم و بردباری ۳۴۳

مدح توکل و رضا و تسلیم ۳۶۵

خصلت پسندیده صبر و یقین ۳۷۹

قناعت و بی نیازی ۳۸۸

صدق و کذب در گفتار ۳۹۱

مذمت غیبت و حرمت آن ۳۹۹

معنی غیبت ۴۰۹

موارد استثنا شده از غیبت ۴۱۱

حکم شنیدن غیبت ۴۱۸

كفّارة غيبت و توبه از آن ۴۱۹

مذمت بهتان و تهمت و بد گمانی ۴۲۱

مذمت حسد ۴۲۵

ص: ۵۱۵

مذمت سخن چینی ۴۲۷

مذمت دو رویی ۴۲۸

مذمت افشاء اسرار ۴۳۰

آداب معاشرت مردم ۴۳۲

مذمت تکبر و فخر فروشی ۴۳۵

انواع تکبر ۴۴۶

علاج تکبر ۴۴۹

اصلاح سریره ۴۵۱

حکم پشم پوشی ۴۵۳

بطلان فرقه ضالّه صوفیه ۴۵۴

فضیلت تسیحات اربعه ۴۶۶

فضیلت تهلیل و ثواب انواع آن ۴۷۰

فضیلت تسیح ۴۷۵

فضیلت تحمید و انواع محامد ۴۷۸

فضیلت استغفار ۴۷۹

فضیلت اذکار متفرقه ۴۸۱

اذکار صبح و شام ۴۸۷

تعقیب نمازها ۴۹۵

تعقیب نماز ظهر و عصر ۴۹۹

تعقیب نماز شام ۵۰۰

سجدہ شکر ۵۰۱

اذکار ہنگام خواب ۵۰۵

فہرست کتاب ۵۱۳

ص: ۵۱۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

